





اسلم که معنی مصداق است یعنی این باش از من و این دارم و شریعت این در ابتدای اسلام برای تیره مسلم از کافربود تا تعرض نکند کویا  
 است باسلام پس از آن ستم شد این شریعت **الفصل الاول** و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و مسلم خلق الله آدم على صورة الله پیدا کرد خدا تعالی آدم را بر صورتش اختلاف کرده اند در معنی این حدیث پس از بعضی تاویل کنند  
 و گویند که این از احادیث صفات است پس از تاویل آن امساک باید کرد چنانکه در امثال این از مشابهات مذہب سلف بهین است یعنی  
 تاویل کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت معنی صفت است چنانکه گویند صورت مثل این است و صورت حال اینچنین است یعنی پدید  
 آمدن پروردگار تعالی آدم را بر صفت خود بر صوف کرد و انید او را بر صفاتی که بر تو صفات کردید اویند پس کرد انید او را می عالم فاد و زید مشکلم  
 مسیح بصیر باضافت برای تشریف است چنانکه روح الله ببت الله یعنی پیدا کرد بر صورت جمیل لطیف شش برابر در لطافت که بقدرت کامل  
 از خود بخشید و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع به آدم است یعنی پیدا کرد آدم را از ابتدای حال بشر سوئی الخلق بطول شصت ذراع  
 چنانکه آدمیاز که اول نطفه باشد پس از آن مضاعف پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد تمام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از جملة  
 مخلوقات هیچ مخلوق نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر نیز صورت معنی صفت  
 باشد یعنی پیدا کرد بر صفت خاص مخصوص کل بی موصوف بعلم و کاهی بجل و وقتی بمعصیت و زمانه با جلیا یا صورت معنی امر و شاست که بعد  
 ملائکه شد و ملک حیوانات و سحر کائنات آمد و بعضی که ضمیر راجع به بر او یا غلام است که در حدیث آمده که چون بزند کل یا خود را باید که بروی  
 زنند و در روایت دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرا دید که بروی غلامی میریزد فرمود بر روی من زیرا که خدا تعالی پیدا  
 کرد آدم را بر صورت وی یعنی پس صورت وی کرم و عظم باشد که یا که گفته که این ضرر و باز او را آدم و بر صورت اوست پس از زدن بر روی  
 که اشرف اجزاست و اکثر اجزای در دست اجتناب باید کرد و این بر دو وجه را تضعیف ترسیف کرده اند با آنکه در حدیث دیگر آمده خلق آدم  
 علی صورة الرحمن و جواب داده اند که این حدیث نزد محدثان ثابت نشده و الله اعلم و تائید میکند وجه ثانی را این قول که طوله ستون  
 ذرا عا درازی قامت آدم شصت دست بود و ذراع کبر ذال از طرف مرقی تا طرف الخشت میانه و مرقی بحیریم و فتح فاع و بعکس بند ذراع  
 و باز و کذا فی القاموس پس این بیان پیدا کردن آدم است بر صورتش یعنی پیدا کرد ابتدا برین صورت و باین طول بر تقدیر رجوع ضمیر با الله  
 تعالی بیان صفت دیگر می شود و آدم را اگر ضمیر راجع به او باشد چنان مربوط می افتد که مجرد بیان واقع فاع و تخصیص بر آن طول بند که از جهت  
 بودن اوست غیر متعارف میان ادیان بخلاف سایر صفات و مقدار عرض بقیاس آن محلا معلوم میکرد و فلما خلقه پس کجای که پیدا کرد  
 خدا تعالی آدم را قال اذهب فسلم علی بلو و کذا الخطاب کرد الله تعالی مرا آدم را و گفت برو پس سلام کن بر آن جماعت بعد از آن  
 برای بیان جماعت شار الیم گفت و هم نفوس المثلثة جلوس و آنها که او را بر فتن نزد آنها و سلام کردن بر آنها فرمود جماعت از ایشان  
 بودند نشسته و نفر دست کرده مردم از سه تاده مادر اینها نیز همین را داشت و فرشتگان که نشسته بودند همین مقدار بودند یا مطلق جماعت  
 را داشت اگر چه زیاده برین باشند و الله اعلم فامتنع ما یحبس فک پس شنبو چیز را یا شنبو که چه نوع تحیت یعنی سلام میکنند ایشان را یعنی جواب  
 سلام تو میگویند و اگر کثرتیخ اصول بحیرت است بجای صله مفتوحه و تشدید یا مضموم از تحیت و در بعضی بحیرت یک کسیر جیم و سکون تمانیه و  
 ضم الزجواب و تحیت در اصل مشتق است از حیا به معنی احیا و بقیه حیا که الله میگوید یعنی زنده و باقی دارد و ترا خدای تعالی و به معنی سلام ملک  
 و بقایز آمده در التحیات بنده هم برین معانی را داشته اند فالتحیات لک و تحیت در بیک فرمود پس بدستی این که که از ملائکه بشنوئی سلام  
 تو سلام ولادت و ذریه مشتق از ذرات معنی نشرو پراننده کردن جمع ذراتی و سور چه را که دزد گویند هم از اینجا است فذهب  
 رفت آدم بحکم حق تعالی بر آن جماعت از ملائکه سلام کردن فقال پر گفت آدم السلام علیکم فقالوا پر گفتند فرشتگان در جواب سلام

السلام عليك ورحمة الله قال گفت آن حضرت يار اوستي فزاده ورحمة الله پس زياده كردن در شکر آن آدم را يعني در جواب سلام آدم لفظ ورحمة الله را و چون  
 او ب جواب و فضيلت آنست که اگر کسی کويد السلام عليك در جواب گوید و عليك السلام ورحمة الله و اگر در سلام نیز ورحمة الله گفته شود در جواب او گویند رحمة الله وبرکاته و در  
 بعضی روایات زياده و مغفرت نیز آمده و ازین حدیث معلوم شد که در جواب سلام و عليك السلام درست است چنانکه و عليك السلام و در پرده و عبارت بیج تفاوت  
 نیست قال گفت آن حضرت بعد از بیان خلق آدم شصت ذراع فکل من بدخل الجنة علی صوره آدم و طول ه مستون ذوات عايس هر که می در آید بهشت را بر صورت آدم  
 باشد و حال آنکه در آن می قامت می شصت که باشد باین بلند می قامت و حسن و جمال که آدم داشت و در بهشت در آید اما در و خیان بر اقیع و اقطع صور باشد چنانکه دندان یکی خدا  
 گویند باشد فلم یزل الخلق یفحص بعد و حتی الآن پس همیشه خلق یعنی در میان کوتاه شوند بعد از آدم تا اکنون که این مقدار رسیده اند و در عبارت تقدیم و تاخیر است یعنی آدم  
 شصت که قامت داشت بعد از وی در میان رومی کوتاهی نهاده باز چون در بهشت در آید همچنان قامت بلند کرد که آدم داشت مثقف علیه ۲ و عن عبد الله بن عمر  
 ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیست است از عبد الله بن عمر بن العاص که مردی پرسید از آن حضرت ای الا سلامه خبر کدام خصلت و ادب  
 از خصال آن ادب سلما می بهتر و فاضل تر است قال فرمود نظم الطعام و نظری السلام غور اندین تو طعام و کفین تو سلام با علی مکن خوف و مکن لم تعرف بر شما بیگانه  
 اشارت بجود و تواضع که اصل صفات حمیده و عده خصال اند که واجب است رعایت آنها در معاشرت خلق و طبیعتی که تخصیص این دو صفت بناسبت حال ایل است و لهذا اسناد  
 کردی بلفظ خطاب انتی یعنی کویا و رسائل میلی بعد این دو صفت دریافت و بروی رعایت و استقامت بوجد آثار اینها لازم تر یافت و دلیل بر بوجه آنکه در احادیث دیگر صفات  
 دیگر را افضل خصال سلام داشت مثل گذاردن نماز در شب چون مردم در خواب باشند یا احسان و اگر ارام همایه و همان و امثال آن نسبت به یکس هر چه که اسم دید بر همان تعین  
 و تخریف فرمود و تقری فی الضم تا مشتق از اقرار امین خوانندین است و بفتح تا از قراءت نیز خوانده اند و معنی این ظاهر تر است و با وجود آن هم صحیح تر و فصیح تر است اما معنی اقرار که  
 بعضی خوانندین سلام است بخافی دارد و ترجیحش اینست که چون سلام کند باعث سلام میگردد و مسلم علیه را بر تو سلام گوید یا میخواند او را سلام را و بعضی گویند که اگر سلام بزبان ظلم  
 باشد اقرار مناسب است زیرا که میخواند سلام مکتوب الیه را و الاقراءت مناسب و ازین حدیث معلوم کردید که سلام از حقوق اسلام است نه حق صحبت و آشنائی و همچنین عبادت  
 و بدان چنانکه در حدیث آمده باید مثقف علیه ۳ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمؤمنین علی المؤمنین سبب خصال مسلم از بر تو  
 مسلمان دیگر شش خصلت ثابت است اگر چه واجب بود لیکن بجهت مبالغه و تاکید صیغه وجوب آورد که کلمه علی است بهودا از امرض کنی عیادت کردن است و پرسیدن چو  
 ایاز تو و سلما می عیادت شستن است از عود که معنی رجوع و بازگشتن است زیرا که عید رجوع میکنند بر مریض و می گویند نزد وی یا باز میگرد و بوی و گرمی پرسد و بشهدا انا ما  
 دوم حاضر شدن بر مسلمان چون بیمه و برای نماز بنازه و شمع و روشن و و من و بجهت اذاعه سیوم حاجت کردن مسلمان چون بخواند برای طعام اگر انمی نباشد مثل حضور بدعت یا  
 بوجوه و مت و مفاخرت و بیسم علیه اذ الغبه چهارم سلام دادن بروی چون ملاقات کند مسلمان را و تو سلام که معنی جواب سلام است و ذکر نکرد زیرا که وی واجب است و لازم  
 است و بشهدا اذ اعطس سبب جواب گفتن بوجهك الله چون عطسه زند مسلمان اگر الحمد لله گوید و اگر تحمید کند حق شتمیت نکرد و چنانچه باید و ادب خود و شتمیت بشهرت  
 و سبب عطسه هر دو معنی جواب عطر آید و در باب عطاس تحقیق معنی این لفظ و احکام آن کرده شود انشاء الله تعالی و موضح له اذ غاب و شهدا و شتمیک خواهی کردن است  
 مسلمان را در حضور و غیبت یعنی اگر حاضر است تلق و اتفاق کند و اگر غایب بود غیبت کند و بدگوید و با همگی حاضر و غایب بخواند و نیکی اندیش باشد و معنی نصیحت را داده خیر است  
 و در اصل لغت معنی غلو می آید و تحقیق معنی نصیحت در محل خود باید و چون صاحب مصابح این حدیث را در فضل اول که بزی حدیث صحیحین معتقد است آورده و مؤلف میگوید که لواجم  
 فی الصحیحین نایتم من این حدیث را در صحیح بخاری و مسلم و لانی کتاب الحمید و نه در کتاب حمیدی که جمیع بین الصحیحین و لاکن ذکر صاحب الجامع بود و البته  
 الفسائی و لیکن ذکر کرده آن را صاحب جامع الاصول که کتب مستدراج کرده و روایت نمائی عا و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یندخولن الجنة  
 قوموا یعنی اندر شهادت را تا آنکه ایمان بیارید و لا تؤمنوا حتی یحاربوا و ایمان نمی آید و کامل نمی شود ایمان شما تا آنکه یکدیگر را دوست میدارید یعنی برای خدا و در بعضی نسخ و لا تؤمنوا  
 آمده هنوز و موافق قاعده همین است و لیکن و لا تؤمنوا محبت مجامعت و مقارنت حتی تؤمنوا است و از برای تحصیل سبب تجارب فرمود که اولادکم علی شقی ایا راه تمام شما  
 بر کاری که اذ اخلعوه محاببتم چون یکبند از دوست و آید یکدیگر را و این صفت این است که اخلعوا السلام بیکم فاشترکوا السلام را میان خود و از فاشترکون  
 سلام میان باشد که سابقا مذکور شد که بر شما و بیکان سلام گوید یا معنی ظاهر کردن و بلند گفتن چنانکه شود و آنکه کسی بروی سلام میکند که باعث پیدا آمدن دوستی است و او مسلم  
 و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یسلم الیک علی الماشی ابدا که سلام گوید کسی که سوار است بر آنکه که پاده است و الماشی علی القاعد و سلام گوید  
 آنکه راه میرود و آنکه نشسته است و الفلیل علی الکثیر و السلام گوید آنکه بسیار مشغول است این حدیث که ذکر کرد و ۶ و عند قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یسلم الصغیر علی الکبیر و المار علی القاعد و الفلیل علی الکثیر و المار علی القاعد و الفلیل علی الکثیر و المار علی القاعد و الفلیل علی الکثیر و المار علی القاعد و الفلیل علی الکثیر  
 حکم اینست تا اگر وارد کرد و و باید یکی بر دیگری استیلا سلام بر وجه و به حال خواه صغیر باشد یا کبیر و یا کثیر و یا لای و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یسلم علی سلم غلمان مثقف علیه ان میگوید که آن حضرت گذشت بر جبهه خردان بر سلام کرد بر ایشان و این غایت تواضع و شفقت است از آنحضرت بر اهل عالم صلی الله علیه و سلم

عن ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبذروا اليهود ولا النصارى بالسلام انتم ائمة اهل البيت  
 واما السلام يعني اول ثمار ايشان سلام بخند اما اگر ايشان اول سلام کنند جواب سلام ايشان بر وجهی که ايشان کرده اند بخند و گفته اند که در جواب ايشان زیاد بر عليك يا عليكم  
 گفت و گفته اند که در جواب سلام کنایه باید گفت و آنکه بعضی از علماء ابتدای سلام بر یهود و نصاری بهجت ضرورت یا حاجت بخیز کرده اند و همین است حکم مبتدعان و  
 فاسقان و اذ الحتم لحد هم فی طریق و چون ملاقات کنید شایکی از یهود و نصاری را در راهی فاضطروه الی اصنعه پس مضطرب و بیچاره گردانید و در آب و سبزی مکانی که تنگ  
 تر است از راه یعنی غلبه کنید چنانکه یکس شود و تنگ کرد و راه بروی برای اظهار عزت و شوکت اسلام و در بعضی حواشی نوشته که مرا و بعضی که دانیدن امر کردند و نیت نیکو شود و سب  
 راه را بگذارد و راه مسلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا سلم عليكم اليهود و النصارى فاما يقول لحدکم  
 السآ علیک فضل و علیک پس نمی گوید یکی از ایشانی که السلام علیک یعنی سلامی سلام میگوید که یعنی هر کس است و این از خبث باطن و عداوت این اشیا است مسلمانان  
 پس آن حضرت بطریق خطاب عام میفرماید که در جواب او تو نیز عليك که تا همان چه گفته است بوی راجع گردد و گوید عليك السلام متفق علیه و همین مضمونست این حدیث  
 و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا سلم عليكم اهل الکتاب فقولوا و عليكم متفق علیه و لیکن در حدیث اول فعل و عليك بصيغة مفعول  
 و در اینجا فقولوا و عليكم بصيغة جمع است مانند آنکه در روایات و عليك يا اهل الکتاب و او هر دو آمده و در کلام مولف بواسطه روایت موطا عليك است بدون و  
 و همین روایت و از فنی عليك بلا و پس بعضی علماء گفته اند مختار است که بی و او گویند یا مشارکت در آنچه گفته اند لازم نیاید و بعضی گفته که باکی نیست مشارکت چه موت  
 شترک است میان همه و بعضی گفته اند که او در اینجا برای مشارکت نیست بلکه برای استیفاء است مراد آنست که و عليكم یا مستحق و صواب آنست که هر دو وجه جایز  
 است از جهت وقوع روایت هر دو و عن عائشة رضي الله عنها قالت لم تاذن و هط من اليهود علی النبی صلى الله عليه وآله وسلم روایت  
 از عائشه که اذن طلبید نه برای درون درآمدن که برای از بیرون در آمدن حضرت فقولوا پس گفته اسلام عليكم که با قصد آن اشیا در ایراد ضمیر جمع برای آن بود که این دعای بزرگ  
 مرا اهل بیت و آن حضرت را نیز شامل گردد و اگر چه ضمیر جمع در مقام سلام برای و اعدای این قصد نیز می آید چنانکه معلوم گردد و فقلت پس عائشه میگوید که گفتن من برای رد این  
 و ما بر ایشانی بل عليكم السلام و اللعنة بلکه بر شما باد مرگ و لعنت لعنت را زیاد و کرد برای زجر و تشدید لغت و غضب بر یهود و در قرآن مجید در مواضع متعدد آمده  
 فقال پس گفت آن حضرت یا عائشة ان الله و فقی ای عائشه خدی تعالی رفیق است یحب الرقی فی الامر کلّه و دست میدارد و نرمی را و لطف و او را همه کار  
 فی الصراح الرقی نرمی ضد عنف و فی القاموس الرقی اللطف قلت عائشه میگوید که گفتن من آنحضرت را اول تمسح ما قالوا آیتشندی تو چه چیز گفتی ایشانی یعنی دایر  
 کرد و در تو جای آنست که بانیاد شتی کنم و سخت گویم و ایشانی خود طعن نمایند قال گفت آن حضرت یا عائشه قد قلت تحقیق گفتن و عليكم یعنی بر شما باد سلام یا بر شما باد خیر  
 شما شتی آید از لعنت و نفرین و فی روایت عليكم و لم یذکر الواء و در روایتی عليكم آمده و ذکر نکرد و او را و در حدیث سابق و بدان تحقیق کرده شد متفق علیه  
 و فی روایت للبخاری و در روایت من شاری را اینچنین آمده که قالت گفت عائشه ان اليهود و النبی بدستیکه بود آیتش تغییر اصلی الله علیه و سلم  
 فقالوا پس گفتن السلام عليك بغیر واحد قال گفت آن حضرت در جواب ایشانی و عليكم فقالت عائشة السلام عليكم و لعنکم الله و غضب عليكم فقال رسول  
 الله پس گفت پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم مر عائشه را مهلا باست و آهسته باش تا عائشه عليك بالرقی بر تو باد نرمی کردن و مطلق نمودن و ایاك و العف  
 و الفحش و دور و از خود را از درشتی و سخت گفتن و تعدی و تجاوز از حد کردن در سخن و بد گفتن و فحش بغیر هر چه سخت باشد فحش آن از کلمات و مراد اینجا تعدی بر زیادتی قبح در  
 قول است قالت گفت عائشه اول تمسح ما قالوا آیتشندی تو چه گفتی ایشانی قال گفت آن حضرت اول تمسح ما قلت آیتشندی من چه گفتم و در حدیث  
 ر و در دم بر ایشانی و جواب ایشانی گفتن یا نه گفتند ایشانی و کرد و نداد و عای بدستجاب استجاب کرده میشود و مراد قبول کرده میشود و عای من در حق ایشانی  
 و لا تسباب لغم فی و استجابت کرده نمیشود و مراد ایشانی از در حق من و فی روایت مسلم و در روایتی مسلم را اینچنین آمده که قال گفت آن حضرت لا تکتونی فاحشته  
 مباشر ای عائشه در شت کو و تجاوز کنند از حد و در بد گوئی فان الله لا یحب الفحش و الفحش زیر که خدای تعالی دوست نمیدارد فحش را که بی تکلف سر بر زدن و فحش  
 که بر زدن و فحش و بد گوئی بپردازد و عن اسامة بن زید ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من مجلس فيه اخلاصا من السليين و المشركين  
 عبدة الاوثان و اليهود و النصارى ما سمع من زید رضی الله عنه روایت میکند که آن حضرت گذشت بمجلسی که در روی مردم بود و مختار از هر جنس مسلمانان و مشرکان بت  
 پرست و یهود و نصاری علیه السلام و او برین مجموع مخلوقات از مردم بقصد سلام بر مسلمانان و از اینجا معلوم شد که اگر جامه در تن پوشیده باشد بعضی متقی سلام و بعضی  
 غیر متقی چنانکه کافران و مبتدعان سلام کنند بران عامه بنیت سلام بر مستحقان آن و گفته اند که غیر است که السلام عليكم گوید و مسلمانان را مراد او را و یا که السلام علی من  
 اتبع الهدی و هم چنین باید در نامه نوشتن اهل کتاب متفق علیه و اگر گویند که قول وی عبدة الاوثان اگر بیان مشرکان افتاد صحیح است اما یهود و اهل حله مشرکان نیستند  
 پس و تحت وی داخل نباشند و بیان کردن مشرکین بآن واقع نشود جواب مراد مشرکان تواند که کافران باشند چنانکه در کلام آن است لایغفران لشرک یکفته اند یا  
 وی و اليهود و عطف بالشرکین باشد نه بر عبدة الاوثان و مشرکان را بیان عبدة الاوثان از جهت آن کرد که مشرکان عرب همه بت پرست و مشرک در عبادت بوده

[illegible]







الفصل الثالث و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لما خلق الله آدم و نفخ فيه الروح هرگاه که پدید کرد خدای تعالی آدم را و مید روی روح اعطس عطسه زد و هم فقال پس گفت آدم الحمد لله الحمد لله باذن نه پس محمد گفت آدم خدا را بآوردن وی یعنی این حمد که آدم خدای تعالی را گفت بقیه و تیسری گفت زیرا که حمد وی امر است عظیم آسان نکرد و مکر تیسری فقال له و بد پس گفت ملا و را پروردگار او و محمل الله و چون یا سوخت پروردگار تعالی آدم را و ادب عطسه خواست که یا موز و ادب سلام پس گفت یا آدم اذهب لی اولئك الملائكة اسی آدم بر و بسوی این فرشتگان الی ملاء منهم جلوس یعنی بسوی با عظیم از ایشان که نشسته اند پس این قول پروردگار تعالی باشد برای بیان ملائکه مشارالیم و احتمال دارد که قول حضرت پیغمبر باشد صلی الله علیه و آله و سلم برای بیان آنکه قول و هم سجده او ملک الملائكة اشارت باین جاء از ملائکه بود و ملائکه اشرف قوم و رسا و مقدمان ایشان باشند که رجوع همه بقول آنها بود فقل پس بحواله السلام علیکم پس گفت آدم بملائکة السلام علیکم و در بعضی نسخ صریح آمده که فقال السلام علیکم قالوا گفتند فرشتگان علیک السلام و رحمة الله ثم دجج پیغمبر باز آدم الی و بد بسوی پروردگار و خوشی بگفتی که کلام کرده بود با وی پروردگار تعالی فقال پس گفت پروردگار تعالی ان هذه تحیتک و تحیة بنیک بدینهم بدستیک این کلمات روش سلام تست و سلام پس ان تو میان که یکدیگر فقال له الله پس گفت مرا دم را خدای تعالی و بدله مقبوضان و هر دو دست وی تعالی بسته شده بودند چنانکه کسی دست بسته چیزی در دی نیاید و اختراعتیها مشیت اختیار کن هر کدام زین و دست را که میخواهی یعنی هر چه در یکی ازین و دوست فقال پس گفت آدم اخترت یمین را یعنی اختیار کردم من دست راست پروردگار خود را و کلامی در بی یمین مباد که و هر دو دست پروردگار من راستند و مبارکند این کلام آدم است و یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند نماز که اطلاق پروردگار تعالی از مشابهاست و باز این که هر دو دست او یمین است متشابه دیگر و قوم را در شرح این قول معانی و تأویلات است اول آنکه ثابت در حق است باین صفت است نه بد جاره و این عبارت کنایت است از نفی بد جاره یعنی اگر بد جاره میبود یمین و شمال میبود و در آخر کلام شارح گفته که مراد وجود خیر و برکت است که لازم بد یمینی و ماده اشتقاق است ثانی آنکه مثال ناقص میباشد در قوت و بطش پس بودن هر دو دست یمین کنایت است از نفی نقصان از صفات وی تعالی و تقدس و بیان کرد که صفات وی کامل اند ثالث آنکه مراد آدم شکر است بر تمامه نعمتهای پروردگار و بیان آنکه که هر چه از جناب وی رسد همه فضل و نعمت است چه لطف و چه قهر زیرا که چون گفت اخترت یمین منی متوهم گشت ترجیح صفات لطیفه بر قهر پس بقول خود که گفت و کلامی در بی مبارکه دفع این توهم کرد و در اختیار نفس خود برادر باع آنکه مقصود و حذف ماری تعالی است بغایت جو و کر و احسان و تفضیل زیرا که عرب میگوید هر کس را که علی الاطلاق نافع است کلامی در یمین و هر کس را که ضرر میکند مطلقا میگوید منیب و بشال افتاد و آنرا که نفع کند و ضرر میگوید فلان زمین دارد و نه شمال خامس آنکه بد را اطلاق میکند بر قدرت و نعمت پس بر تقدیر داده قدرت عبارت است از خلق بدی و ایمان و ضلال و کفر و بر تقدیر داده نعمت عبارت است از رخ و الطاف باهل هدایت و قهر و شدت بر اهل ضلال و همه عدل و حکمت است زیرا که وی غریز و غالب است تصرف میکند در ملک خود و عظیم و عظیم است میداند چیزی را که اطلاق نیست بران غیر او چنانکه در آیت کریمه فرمود یضلن شیئا و میدی من شیئا و هو العزيز الحكیم نه بسطها و تشرکها و پروردگار تعالی دست راست را فاذا فیها آدم و در زینت پس نگاه در دست راست آدم و اولاد او دست فلان پس گفت آدم ای و ما هولاء ای پروردگار من چه چیزند و چه کس اند اینها که در دست تو اند فلان هولاء ذریکت گفت پروردگار تعالی اینها ذریعت تو اند فاذا کان افسان مکتوب عموه بین عینیه پس نگاه هر آدمی نوشته شده است مدت عمر وی میان و چشم وی فاذا فیهم رجل اضواء هم پس نگاه میان این آدم میان مردی است روشن ترین ایشان او من اضواء هم یا از جمله روشن ترین مردم شک را وی است یعنی در میان ایشان جامع بود و روشن ترین از دیگران و این یک مرد از جمله ایشان بود قال یا رب من هذا گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال هذا ابنتک داود گفت پروردگار این پسرت است که داود نام دارد برین تقدیر اسمکال نذر و اما در روایت اولی که فاذا میکند که این مرد روشن ترین همه مردم بود و اسمکال است که این ستمگر مفضلیت داود است بسیار اینها جواب این سخن آنست که حق سبحانه و تعالی هر که را دید و او را بر آدم علیه السلام بنوعی آزمایند و در ظهور و نورانیت تا باعث شود بر سوال از حال وی و مترتب کرد و بران آنچه مترتب گشت از قصه عمو و محمود و نسبت مراد با صوبت زیادت و در جمیع صفات کلل پس شاید که در صورت داود نوعی از خنوع و نورانیت در آن عالم باشد یا درین عالم نیز که بوی نماز باشد یا غیر این و دیگر و هر یک از اینها مخصوص از بعضی و نماز بوجبی و لازم نمی آید ازین فصل بسیار اینها و نیز لازم نیست که باعث بر سوال از حال داود در روایت و عمو تا زائل بود بلکه تواند که نظری روی و لاتفاق افتاده و باعث بسط گفته باشد و این معنی از لفظ حدیث بطریق دیگر در اول کتاب در باب ایمان بعد روایت کرده مفهوم میگرد و زیرا که لفظ را سجا نیست که گردانند خدای تعالی میان و چشم هر آدمی از انان جامع درخشنده فی نور پس دیدم در اینها و ایشان خوش آمدند و خشنود میان و چشم آن فافهم و قد کتبت له عمو را بعین سنه و گفت حق سبحانه و تعالی که تحقیق نوشتم را و در هر چهل سال و در بعضی نسخ عمر را بعین سنه آمده قال یا رب و دفعی عمو گفت آدم ای پروردگار من زیادت کن و عمو چی چیزی قال گفت پروردگار تعالی فلان الذی کتبت له آن همانست که نوشته ام ملا و را فرمود که بنویس و قال گفت آدم ای رب فانی قد جعلت له من عمری ستین سنه ای پروردگار پس حق تحقیق کردیم که مراد از آن جو و شصت سال قال گفت پروردگار راست و ذالک تودائی و مطلوب تو که بخشدی یا عمو خود شصت سال یعنی اختیار تراست اگر بخشی چه نافع است قال گفت آن حضرت ثم سکن الجنة پیغمبر را پس شد آدم و شصت سال و اما شال الله تعالی که خداوند بود و هم بسط منها پیغمبر را آنرا فرمود شد آدم و شصت سال و کان آدم بعد از سنه و بود آدم که شصت و چهل







لبنانی قلدح پس یافت آن حضرت شمرده می خال اما بهر الحق باهل الصفة پس گفت آن حضرت ای ابوهریره در سبیل صغه و در باب ایشان را فادعه هم که پس بخوان  
و بیا ایشان را بسوی من فایده هم و دعوت هم پس آمد ایشان را و خواند امایشان را فادعه را پس روی آوردند ایشان بسوی آن حضرت فاستاذ خوا پس استئذان نمودند  
فاذن لمعه پس اذن داد آن حضرت ایشان را بیک من در خانه فدخلوا پس در آمدند و همه بجز آن حضرت شمر خوردند و سیر شدند چنانکه در حدیث مذکور است و راه  
النجادی طبعی گفته که از اینجا معلوم میشود که خواندن کسی را و طلبیدن استئذان اسقاط شکر و اندک آن زمان قریب باشد و این بر تقدیر است که رسول مسرعه بوده و اگر مسرعه  
حاجت با استئذان نیست چنانکه در فصل ثانی معلوم کرد و شاید که ابوهریره که اهل صغه را خواند و همراه ایشان نیامد الفصل الثاني عن کل من دخل من حبل نفحات برادر  
صفوان بن امیه از آن صفوان بن امیه صفوان بن امیه قرشی است اسلام آورد و بعد فتح مکه بود و از موفقه القلوب و از آن حضرت و از آن زمانم چیزی ای بسا  
پس گفت صفوان که ای میسم که مساف نمی کنی باین عطا که نفس پیغمبر پس سیلان شد و کشته شد و راه رسید و چنانکه جدی از عمر بنی بر غاله در صراح گفته که جدی به طبع  
خوفا و دست من شیر و جدایه نفع جیم و کس آن و بدل جمله و تخم آن به بعد الف آمو بر بشتش یا بهشت ماه رسیده چنانکه جدی از عمر بنی بر غاله در صراح گفته که جدی به طبع  
ابوهریره و ضحاک پس جمع صفوس و آن بخار خود که نرم و پشیم باشد آن حضرت و او دست میداشت فی الصراح و صفوس بضم صاد و صین جمعیتن و صین جمله خیار و کما  
الی النبی بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و النبی صلی الله علیه و سلم با عطا الوادی و آن حضرت در جانب اعلا می که بود که اگر اسعلا گویند قال گفت کله قد خلت علیه قال  
اسلم و لم استاذن پس یکایک درآمد من بر آن حضرت سلام کردم و نه استئذان نمودم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم به حجت تعلیم سلام و استئذان ایچ  
باز کرد و بر در و فعل پس بگو السلام علیکم اذ دخل آباءهم و راه الترمذی و ابو داود و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا دعی  
احدکم چون خوانده شود یکی از شما یعنی کس بطلب وی فرستاده شود فاجاء مع الرسول پس بیا به همراه آن کسی که فرستاده شده بود بطلب وی فان ذلک له اذن پس آن  
آمدن همراه فرستاده شده اذن است و حاجت با استئذان نیست و راه ابو داود و فی رواية قال و آمده است در و ایاتی مرا بود و در آنکه گفت آن حضرت صلی الله علیه  
و سلم رسول الرجل الی الرجل اذ نه فرستاده شده مردی بسوی مردی اذن است بهین مخی که معلوم شد و عن عبد الله بن سبر صحابی است و پدر و مادر و برادر و خواهر  
او همه صحابی اند آن حضرت بنزل ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی باب قوم چون می آمد آن حضرت بر در قومی که  
الباب من تلقا وجهه پیش می آمد در از برابر روی خود و لکن من دکه الامین و الایسر و لیکن پیش می آمد از گزانه در راست یا چپ فبقول پس می گفت السلام علیکم  
علیکم و ذلک ان الدور لکن یومئذ علیها ستودان از بخت آن بود که سر راه و خانان بود در آن در برابر راه و راه ابو داود و فی کرحل میث انس و در کوه و مشیت  
انس که قال علیه الصلوة و السلام السلام علیکم ورحمته الله فی باب الضیافة الفصل الثالث عن عطاء بن یسار و رجل سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم و رایت است انی  
و سلم و رایت است انی بسیار که از شاه پیر تبیین و مولی میوز رضی الله عنهما است که مردی برسد آن حضرت را فقال پس گفت آنرا استاذن علی الی ابی طالب اذن کنم برای  
آمدن برادر خود فقال پس گفت آن حضرت نعم آنرا کن فقال الرجل انی معهما فی البیت پس گفت آن مرد که من با او می باشم در یک خانه پس استئذان چه کنم گویا آنرا و خیال کرد  
که استئذان بیکه را می باشد که گاه گاهی می در آید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استاذن علیها استئذان کن بروی اگر چه با او می دیکه چنانکه  
مخصوص بیکه نیست فقال الرجل پس باز گفت آنرا دانی خاد مهان خادم و در خود و شب و روز خدمت او میباشم پس اگر گاه بیکه هر وقت که خوانم مدایم و موقوف  
بر استئذان باشم خدمت وی کنه فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استاذن علیها اتعجب ان تواها عر یا نه استئذان کن برای آمدن بری  
ایا دوست میداری که سینی او را بر نه و اگر وضو بنا کا بروی درانی شاید که بر نه باشد قال لا گفت آنرا دوست ندارم که سینی او را بر نه قال گفت آن حضرت پس اگر دوست  
میداری که او را بر نه بر بینی فاستاذن علیها پس استئذان کن بروی و راه مالک مرسلار و رایت کرد این حدیث را مالک بطریق ارسال زیرا که عطاء بن یسار را کعبی  
و عن علی رضی الله عنه قال گفت امیر المؤمنین علی کان لی من رسول الله بودم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مدخل باللیل و مدخل بالنهار  
در آمدنی بشب و در آمدنی بر روز فکنت اذا دخلت باللیل پس بودم من چون در آمد بشب فتنحی لی تنحی میکرد آن حضرت برای اذن من پس معلوم شد که علامت  
اذن بشب تنحی بود و در و ایاتی آمده است که بودم که چون میدآم بشب پس اگر تنحی میکرد باز بر می کشم پس تنحی علامت عدم اذن شد ظاهر در هر وقت بقرینه حال علامت اذن  
می پذیرفت و الله اعلم که اقاوالین و از برای آنکه گفت که احتمال دارد درین تنحی لی راه منع حمل کنند اما ظاهر در آنست که برای اذن باشد فافهم و راه اللسانی و عن جابر بن  
النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تأذوا من لم یأذوا من السلام اذن نه کنید برای در آمدن هر کسی را که ابتدا نکرده سلام و راه البیهقی شعب الایمان باب  
المصافحه و المرافقة المصافحه و المرافقة دست میدیکر اگر فتن و صغ در اصل متعوی یعنی پنا است صغ و بر و صغ سیف عرض از گویند و در مصافحه گفت یکی یکی  
کف و یکی بر سر و صغابج باب نعمتای در گویند که فی الصراح و مصافحه سنت است تردد طاقات و باید که هر دو دست بود و آنکه بعضی مردم مصافحه بعد از نماز میکنند  
یا بعد از نماز جمعه کنند چیزی نیست و بدعت است از جهت تخصیص وقت اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی  
و دیگر بدعت و باز آن جوان مصافحه حرام است و با بیزین که مشایقه نبود و لا باس به است و روایت کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خلافت خود بجا نرکشید

[illegible]

چنانکه سابقا از امام ابو حنیفه و محمد نقل کردیم و بعضی گفته اند که مرویه آنست که بر سبیل تلقی و تعظیم بود و جایز آنکه نزد تودیع و قدوم سفر باشد یا بهجت طول عید ملاقات علیه  
و شدت حب فی الله بود و اگر تعقیل کند و این را نگیرد بلکه دست و جبهه را کند و تعقیل بد عالم و زاهد یا مردی که بیایین جایز است و قدوم قال یا یا خذ بیده و نصیحت  
گفت آن مرد آری پس بگیر دست او را و مصافحه گفت قال نعم فرمود آری دست بگیرد و مصافحه کند و رواه الترمذی و عن ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه  
و سلم قال تمام عیاده المريض ان یصغ احدکم ید علی وجهه او علی ید و فرمود تمام و کمال پیشش بیا این است که سبیدی از شما دست خود را بر مصافحه  
بیا یا بر دست وی فیساله کیف هو پس پرسید چگونه است وی و تمام بخیالتکم بنیک المصافحه و تمام و کمال سلام های شاکر میان یکدیگر میکنند مصافحه است یعنی چون سلام کنید یکدیگر  
نیز کنید تا سلام تمام شود و کمال کرد و رواه احمد و الترمذی و وضعه و عن عائشه رضی الله عنها قالت قدوم و زیدین حادثه لعل ینته عابسه  
گفت که قدوم آورد زیدین حادثه که مقرب و مقبول درگاه نبوت بود و در او ایل او را مبتنی آن حضرت بدین می گفتند و رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حق  
و آن حضرت در خانه من بود فاما ه فصرع الباب پس آمدید آن حضرت را پس بگفت در مقام المیده پس بایستاد و رفت بجانب وی رسول الله صلی الله علیه  
و سلم عریانا برهنه یعنی بی آنکه بر او پوشیدن میبرد و میجوژ بود و در حالی که میکشید آن حضرت جان خود را که روا باشد از شدت فرح و غایت شوق و عایشه میگوید و الله  
ما را ایتیه عریانا الا قبله و لا بعده بخدا سوگند ندیدم من آن حضرت را برهنه در چنین حال که با استقبال کسی باین قدر شوق بر آید و قول عائشه که گفت آن حضرت در خانه من بود  
مقصود باین واقع است یا مبالغه است در بیان مقصود که این چنین خوشحال شد که از خلوت و غایت من این شتابی برآمد فاعتقده و قلبه پس معافقه کرد آن حضرت زید  
بن حارثه را و بوس کرد و رواه ابن حدیث و همچنین حدیث جعفر بن ابی طالب که بیاید دلیل است بر جواز معافقه و تعقیل و مختار بهین است که معافقه و تعقیل در قدوم و فرمود  
جایز است بی کراهت رواه الترمذی و عن ابیوب بن بشیر یضم مومده و فتح عجمه سکون تخماید و وی بصریت و بعضی گفته اند مجبول است عن جل  
من عشره انه قال قلت لابی ذر و روایت است از ابیوب انمردی که از عشره بود فقالت که گفت آن مرد که تقیم مرا بی زید رضی الله عنه هل کان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم یصافحکم ذالقیتموه آیا بود آن حضرت که مصافحه میکرد شما را چون ملاقات میکردید شما آن حضرت را قال گفت بود مالقیتمه قطا الا صافحی ملاقات  
نکردم من آن حضرت را هیچگاه که آنکه مصافحه کرد مرا و بعث الی ذات يوم و کس فرستاد بسوی من روزی و لم اکن فی اهلی و نبودم در میان اهل خانه خود و  
بجای رفتم بودم فلما حیث اجبرت پس هرگاه که خانه آمد خبر داده شد که کس آن حضرت بطلب تو آمده بود فانتبه و هو علی سر بوس آمد من آن حضرت  
و حال آنکه آن حضرت نشسته بود بر تخت فالتزمی پس معافقه کرد مرا فکانت قلت اجد و اجد پس بود آن معافقه حیدر و سره تر از معافقه ای هر دم یا مصافحه  
که آن حضرت میکرد فافاضه و اعیال ذوق و راحت و تکرار احوال برای تاکید و تقریر است و از اینجا معلوم کرد که معافقه و غیره حال قدوم از غیر فریادها برای انجا محبت  
و غایت دوا بود او و عن عکرمه بن ابی حبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم حبشته گفت عکرمه که گفت آن حضرت در روز آمدن  
من آن حضرت را برای محبت اسلام موجب با لوالکب المهاجر بسوی که بجهت آورد در حبس بکان فلح را گویند و این دعاست خوش آمدن و خوش حالی بسیدین و یسوی  
در جمیع الجوامع از مصعب بن عبد الله آورده که چون آن حضرت عکرمه بن ابی حبل را دید بایستاد و بغایت و اغنا کرد و فرمود در جابا لوالکب المهاجر و عکرمه بن ابی حبل  
شدید العداوت بود آن حضرت چنانکه پدرش و فارس مشهور بود و بگویند روز فتح و پیوستن پس رفت بسوی وی زن وی ام کلثم بنت الحارث که برادرزاده ابی حبل بود  
و او را و از آن حضرت اسلام آورده و نیکو شد اسلام او و طلب استغفار کرد از آن حضرت از آنچه گذشته بود و در او رماناقب و فضایل است و ذکر این حدیث درین باب  
باعتبار مناسب تر حسی است مصافحه را و رواه الترمذی و عن اسید بن حضیر و رجل من الانصار و رواه است از سید بن خضیر بصفحه تصغیر در هر دو  
اسم که روایت از انصار فاضل کبیر الشان از انصار حاضر شد عقبه را و بدو مشا و دیگر را و برامی و دان آن حضرت میان او و میان زیدین حادثه قال گفت راهی  
بدینا هو یحیدث القوم در شامی آنکه وی یعنی اسید بن حضیر میگوید با قوم و کان فیه مزاج و بود در اسید عادت مزاج بکسی میم لاف کردن و مزاج بضم میم نیز آمده و بدینا  
یضحکم در شامی آنکه میخنداند اسید قوم را مزاج قطعنه النبی پس بخلی زد و بخاند او را پس غیر صلی الله علیه و سلم فی خاصه تده یعود و در وی بچوبی چون می  
مزاج میکرد و می خنداند قوم را آن حضرت نیز با وی ازین عالم دای کرد و خوش خلقی نمود و ازینجا معلوم شد که مزاج کردن اگر در وی محذو و شرعی نباشد شنیدن آن  
مباح است و انبساطا و ضیاع از شیم اشرف است و چون آن حضرت چوب را در که تلانید فقال پس گفت آنرا صبر لی قصاص و مرا یعنی فادکر دان برابر  
خود تا قصاص گیرم از تو و بخلا نم چوب را در خاصه تو چنانکه تو من کردی مبار و اصطبار قصاص گرفتن قال گفت آن حضرت اصطبار قصاص بگیر از من و بخلا نم چوب  
در خاصه من قال ان علیک قتیقا و لیس علی قتیق گفت آنکه برتن تو پیرین است و نو برتن من پیرین اگر من بپیرین بخلا نم در قصاص برابری نشود و فرقی بچوب  
پس بر داشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و کشف کرد بدن شریف را عن قتیصه از پیرین خود فاحقنه پس در گذر گفت آن مرد آن حضرت را و جعل قبیل کشیده و  
بوس کردن گرفت آنرا و تر که آن حضرت را قال فاددت هذا ما رسول الله گفت آنرا و من بخلا نم بودم و طلب قصاص کمر بین را که بدن شریف ابوس کنم ع دل عاشق چنانکه  
رواه ابو داود و این لفظ حدیث بر این معنی که در صایح مذکور است شرح کرده شد قضای آن کند که آن مرد در آن کشنده و قصاص طلبیده پس اسید بن حضیر باشد و رجل من الانصار که













بدست و در شرح آن را ذکر کرده ایم اکل و افضل از همه هیون است بفتح هاء و سکون و او که آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک روندند و در کانه و فسر دکان چون چلی خشک روند و نه نخت و سبکساری و از عجاج و اضطراب و این هر دو نوع مذموم و مستقبح و دلیل است بر ذبول و مرده دلی و بر سبکسری و بی عقلی و در حق محمد بن ابی طالب استایش کرده و بنده کانی خاص خود را بدان وصف نموده چنانکه و جهاد الرحمن الذین میثون علی الارض مونا یعنی راه میر و نایاب و کر انباری بی تعظیم و بجز و بی مردکی و فسر دکی و تفصیل آن در بیان روش آن سرور صلی الله علیه و اله و سلم در بیان شمایل شریف معلوم گردد انشاء الله تعالی الفصل الثانی و عن جابر بن سمرة صحابی است مانند پیش گفت او ابو عبد الله خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ام او خالد بننت ابی وقاص قال دایت النبی صلی الله علیه و سلم متکیا علی و سادة علی بسیار دیده ام آن حضرت را یکجای زده نشسته بر بالین که نهاده بود بر جانب دست چپ وی و او الترمذی از انجا معلوم شد که تکیه زده بر سادة نشستن سنت است و آمده است که آن حضرت و سادة را دوست میداشت و فرموده است که اگر کسی و سادة دهد رو نماید کرد چنانکه در آیه طیب فرموده است و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد خشی بیدار چون می نشست در سجده اجتناب میکرد و دست شریف خود را بر معنی اجتناب معلوم شد و او دزین و عن قلیله بفتح قاف و سکون تخانه نبت مخومه بفتح میم و سکون خاء مجمر و ان نهادت رسول الله از قبلیه غیره یتیمه روایت است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد العرق فصار در سجده و حال آن حضرت نشسته بود بر وضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و فتح آن و صداد حمله مدود و مقصور هر دو آمده و بعضی گفته اند بر تقدیر قصر بکسر قاف و قاء مد و در قاموس مثله القاف و الفاء گفته نوعی است از جلوس و آن چنانست که بنشیند بر هر دو سرین و به چپان در انبار بشکم و اجتناب کند بر دو دست یا بر نشسته تکیه زده بر دو زانو و به چپان در انبار بشکم و در آرد کفهای هر دو دست در بغل دست راست در بغل دست چپ و دست چپ در بغل راست و این نشستن با دو پیشانیان عرب است و غراب و شغولان و نظار کیان که در دل فکری و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز این وضع نشیند یا آن حضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قلیله میگوید که دیدم آن حضرت را در سجده باین وضع نشسته قالت گفت قیل فلما دایت رسول الله پس هرگاه که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم باین وضع نشسته المتشبع که در کتاف فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود و عدت من العزق لرزانه شد مفرق بفتح فاء و زائرس و هیبت یعنی لرزه بر اندام من افتاد و دو حالتی دست داد که از خود فرمود و او ابو داود و ترمذی نیز در شمایل روایت کرده ۴ و عن جابر بن سمرة قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا صلی العزق چون می گذارد نماز عجز و افرا می شد از آن ترنجبی بجلسه ترنج میگرد و در نشستن خود یعنی چهار زانو می نشست حتی تطلع الشمس حسنا تا آنکه نیک بر می آمد آفتاب سفید و روشن و پاکیزه از زردی که به جهت غبار و بخار در وقت طلوع عارض می گردد و لفظ حسنا را چند وجه خوانده اند و اصوب آن است که بفتح حاء و سین است ای طلوع عاصفا و حسنا بفتح حاء و سکون سین و همره و حموده و بر وزن فعلا و در بعضی روایات حسنا بکسر حاء و سکون شناه تکیه یعنی زمان نیراه یعنی می نشست تا زمانی که میخواست و او ابو داود و عن ابی قاده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عوس من لبیل بود آن حضرت چون تعریس میکرد بشب اضطجع علی شقه الایمن می خفت بر پهلوی راست خود و اذا عوس قبل الصبح و چون تعریس میکرد نزدیک بصبح نصب ذواحه ایستاده میکرد ساعد مبارک خود را و وضع راسته علی گفته می نهاد ساعد مبارک را بر کف دست خود و او ه فی شرح السنة تعریس زول سافر است آخر شب برای استراحت و خواب و عادت شریف چنان بود که چون در وقت زول یا در شب بودی و هنوز صبح در بودی بخواب میرفت بر پهلوی راست چنانچه در غیر حالت تعریس نیز این چنین عادت داشت و اگر صبح نزدیک بودی دست شریف ایستاده کردی و سر بر کف دست نهادی و بخواب رفتی و این همه برای آن بود تا خواب بفرغ و قرار گیرد و نماز فجر فوت نشود اما در صورت اخیر ظاهر است و در صورت اولی نیز در خواب بر پهلوی راست دل در جانب چپ معلق باشد و قرار و سکون کمتر بود و خواب غالب نیاید و چون بر پهلوی چپ خیسید دل در غیر خود متکین گردد و آرام گیرد و خواب بفرغ آید و لهذا اطباء که غرض ایشان از خواب آرام و هضم طعام است خواب بر پهلوی چپ دوست دارند تا بسبب آرام و سکون ظاهر حرارت در باطن متعین گردد و موجب هضم طعام شود و در بعضی روایات آمده که چون تعریس بشب میکرد خشتی زیر سر می نهاد و چون نزدیک بصبح بودی ساعد شریف نصب کردی و سر بر کف دست نهادی تا متکین گردد و در نوم و عن بعض الامم مسلمته قال مروی است ان بعضی اولاد ام سلمه که از ازواج مطهرات است و او دار عنی الله غمها اولاد بود بعضی از ایشان ربیب آن حضرت بودند چنانکه عمر و زینب تا روایت از کلام ایناست بر هر تقدیر روایت است ان بعضی از اینها که گفت کان فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم بود جائه تا افکند فی آن حضرت برای خواب بخوابد و وضع فی قبره مانند آنچه نهاده شد در قبرش و وی در حدیث آمده است که در قبرش یف قطیفه حمر اکنه که در زیر پشت مبارک وقت خواب می انداخت نهاده بود و مذ و جسد شریف بالای آن نهاده و بعضی گفته اند که جسد شریف بران جامه نهاده در قبر گذاشتند و بر داشتند ان به جمت اضطراب و وقت بخواب فرایم نیز سید همچنان ماند و کشادن قبر بعد از پوشیدن مناسب نه نمود آورده اند که نهادن آن قطیفه زیر جسد شریف از شقران بود و بعضی شین و سکون قاف مولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم فی اتفاق صحابه گفت نخواهم که جامه او را کسی بعد از وی بپوشد و جمهور علما بر کرامت

صحابه گفت نخواهیم که جائه او را کسی بعد از وی بپوشد و مجبور علماء بر کرامت نهادن جامه اندزیر میت و در قبر و در روضه الاحباب میگوید که نهادن آن بوضعیت آن حضرت بود و آن از خصایص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و صحیح است که صحابه بعد از آنکه نشست در قبر نهاده بنا کرده بودند قطیفه را بر آوردند و الله علم حاصل آنکه راوی نشان می دهد که فراش وی صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه بود که در قبر نهاده و ظاهر آن بود که بجای وضع وضع کو به بر قطافاضی که اگر آنجا این روایت در حال نهادن آن حضرت در قبر کرده شده و الله علم و کان المسجد عند و الله و بود در وقت خواب رفتن مسجد نزد سر مبارک وی یعنی سر بجانب مسجد میگردید و لا حرم چون روی بجانب قبله بود سر مبارک بجانب مسجد میگردید و بران وصی که مسجد شریف بجهه میفتد واقع شده که حجره بجانب دست چپ مسجد است و در بعضی حواشی نوشته که مراد به مسجد مسجد مصلی است یعنی جای نماز کثرت در آن حجره سر را بجانب وی میگردید و نزدیک بوی میخت بجهت استیاس بآن مکان و سهولت قیام برای نماز شب و الله علم رواه ابو داود و عن ابی هريرة قال راي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا مستطجعا على بطنه. ديكن حضرت مردی را خفته به شکم خود فقال پس گفت آن حضرت ان هذه ضجعة ابن ميت خفتين است که لا يحبها الله دوست نمیدارد آنرا خدای تعالی و دواه الترمذی و گفته اند که خفتیدن بر چهار قسم است اول خفتیدن بر قفا و این خفتیدن اهل عرب است که دملکوت آسمان و اجرام سیارات نظر عبرت می افکنند و بر قدرت و حکمت گردگار تعالی و تقدیر استدلال میکنند دیگر بر پهلو راست و این خفتیدن اهل عبادت است که باین وضع نمی دستند قیام شب میباشند برای نماز و طاعت موتی و عز و علا سیوم خفتیدن بر پهلو چپ و این خفتیدن اهل ستراحت است که بدان استراحت نمی نمایند بر بضم طعام و راحت و آرام طبیعت چنانچه خفتیدن بر روی و این خفتیدن اهل غفلت است که سینه و روی را که اشرف اعضا و افضل اجزای بدن اند بر خاک مذلت و ننگ ساری می افکنند در غیر طاعت و سجود باری تعالی و عن عیث بن طحفة من قیس الغادی عن ابيه و كان من اصحاب الصفة قال بعثت ففتح تخانیه اولى و کسر عین و سکون تخانیه ثانیة و شین مخمدر و ایت میکنند از بدو خود که طحفة است بکسر ط و سکون غای مجمره و بعضی گفته طحفة بها و بعضی طحفة بغین بدل غا و بود پدر او از اصحاب فقه که گفت پدر روی بلیا اما مضطجع من السجود علی بطنی در آثانی آنکه من خفتیده ام از درد سحر شکم خود و سحر بضم سین و سکون غای مملتین و ففتح شش و نیز آنچه پیوسته است بحلقوم و مری از اعلا ی بطن یعنی سبب و روی که در سینه و شتم بر روی افتاده بود و در شکم خفتیده اند از جل یحرقی بر حلقه ناکا که مردی می جنبه از پایای خود فقال پس گفت آن مرد که می جنبه ان هذه ضجعة یغضها الله این نوع خفتیدن خفتیدنی است که دشمن میدارد خدای تعالی آنرا مبالغه در کرامت وی درین حدیث پشتر است از حدیث سابق که فرمود لا یحبها الله یا انجمه محبت نیز کنایت انقباض است فظورت فاذا هو رسول الله پس نگاه کردم ناکا که می نیم که آن مرد که بیای خود می جنبه انجمه را چنانچه خداست صلی الله علیه و سلم و او را بود و این ماحجه شک نیست که ضرورت میباید این مخطور خواهد بود پس بر تقدیر علم آن ضرورت اگر واقع باشد منع بر مبالغه و احتیاط در ارتکاب آن خواهد بود و الله علم و عن علی بن شیبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بات علی ظهوره بلیت کسی که شب گذراند یعنی خواب کند بر پشت خانه لیس علیه حجاب که نیست بر پشت وی برده که مانع آید از افتادن چنانکه بر باها از هر طرف دیوارهای سازند تا پرده شود و سقوط مانع آید و فی روایتی مجاز در روایتی انجین آمده خبر بلیت لیس علیه حجاب جمع حجر بکسر حاء آنچه منع کرده شود بوی چنانچه دیوار دارند آن فرمود هر که خواب کند بر پشت انجین خانه فقد بلیت منه الذمته پس تحقیق بری شد و وی ذمه و عده ای که حق سبحانه برای حفظ و کلمات و نکات الهی و بیسته چه وی تعالی بکرم قدرت خود برای حفظ بندگان خویش عهده کرده و ملائکه و اسباب دیگر برای این کار فریده است و چون این شخص بدست خود نفس را در تنگ انداخته و در حای خفته که بحکم عادت سبب ملائکه و وی گردان عهده محافظت وی ساقط و منقطع گشته تا آنکه چون خود را در معرض ملائکه افکند عصمت از نفس خود را از کرده و در حکم شخصی شد که خون او به دست و ذمه و عصمت ندارد که بحکم آن دموی مضمون میگردد و فافهم رواه ابو داود و فی معالم السنن للخطابی حجتی در معالم سنن که نام کتابی است در خطابی را بجای حجاب حجتی واقع شده بکسر حاء و وقع آن مراد بر سر و دو وجه پرده است اما بکسر معنی خرد تشبیه کرده پرده را که بر پشت بام کشیده باشند بعقل و خرد و استعاره کرده لفظ مشبه به را بر تشبیه چنانکه عقل مانع است از کارهای ناشایسته کردن هم چنین پرده مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و مانع میباید معنی ناحیه و جانب است و اجاشی نواحی و جانب آنرا گویند و پرده ناحیه و جانب بام میگردان لفظ بهر سه وجه درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لایق مودر و ایت معما است چنانکه گفت و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ینام الرجل علی سطح لیس مجبور علیه نهی گردان حضرت از خواب کردن مردی بامیکه تنگ بست کرده نشد دست بر دیواری پرده و دیواری بران نکشیده اند و داه الترمذی و عن حذیقته قال مریت از خذیف بن الیمان که گفت ملعون علی لسان محمد لعنت کرده شده دست بزدان محمد صلی الله علیه و سلم من قعد وسط الحلقة کسیر فشیئ در میان طحفة و داه الترمذی و ابو داود یعنی این حدیث آنست که جامع حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید و پای بر گردنهای ایشان بندد و بگذرد و در میان حلقه بنشیند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت بنشیند چنانکه او ب است باین است که در میان حلقه بنشیند و لایق نیست بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس مجبور و پوشیده خواهند شد و از بعضی تازی و متصرف خواهند شد و بکمالی مردم بر جیب عریض لغت و بدست و بعضی از آنها گفتند که چون اهل طحفة تازی و متصرف شوند لعنت و مذمت خواهند کرد و در عبارت ملعون علی اسان محمدی است از آن چه معنی می آنست که نفس الامر ملعون مذمت و بعضی گفتند که

که مراد بقاعد در میان حلقه شخصی سفره و مضحک وی اعتبار است که در قول و فعل بسالات نذر و در میان علمه می نشیند و مردم را می خداند و ایشان را و مسخره می گیرند و می خندند و الله اعلم و عن ابی یسجد الخدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر المجالس اوسعها بهترین مجالسها نشستگاهها فراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود و جای بر مردم تنگ نکرد و باید آنکند و راه بود و د ۳ و عن جابر بن سمرة قال جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم آدمان حضرت یعنی بیرون آمد از خانه و اصحاب به جلوس و صحابه وی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا نشستند و مجلس گرفته فقال پس چون دید آن حضرت ایشان برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت مالی او کم عزیزین پیست مرا که می نیم شمار متفرق نشسته و در یک مجلس جمع نشده عزیزین جمع عزت است تخفیف نایم یعنی جماعت مکرره داشت آن حضرت تفرق را که موجب وحشت و بیکارگی و دوی است و ترغیب فرمود بر اتفاق که نشان یکجایی و اتحاد و اجتماع است و بود و د ۴ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا كان احدکم فی الفئی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه قلعص غده الظل پس برآمد از وی سایه و گوشتند فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس گشت پاره از وی در آفتاب و پاره در سایه فلیقم پس باید که برخیزد از آنجا و راه بود و د ۵ و روایت کرد ابن حدیث را بود و د ۶ و ابن جنین و در وی امر بر خاستن از جای مذکور و آورده و حکمت از بیان نموده و فی شرح السنه فیه و در شرح السنه از ابی هریره حکمت تزیین کرده و پنجین روایت کرده قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اذا كان احدکم فی الفئی فقلص غده الظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن جای که پاره در سایه است و پاره در آفتاب جای نشست شیطان است هکذا و راه معمر موقوف فاهم چنین روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح السنه کرده معمر موقوف بر ابی هریره و رفع بحضرت مصطفی نموده صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه بود آورده لیکن این موقوف بر حکم مرفوع است زیرا که حکم صحابی در آنچه با جهاد و قیاس توان یافت بی سماع از حضرت نبوی مکن خود کا تقرق فی موضع لا سیما که بطریق دیگر مرفوع آمده پوشیده نماند که قول وی فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که مجلس شیطان در خصوص این مکان است که برین پنج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین است نعم آن نیز جهت القاء نفس در تعجب و شقت ممنوع و مکر و خواهد بود از جهت بودن او مجلس شیطان و اگر فرضاً آفتاب رستان باشد در وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض در سایه نمیتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه بعضی گفته اند که اضافت این مکان شیطان از جهت آنست که او باعث و راضی است بدان تا بسلطان شقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسرار است که کشف آن مخصوص بجناب نبوت و چاره درینجا تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بدرک گفته آن راه نه و الله اعلم و عن ابی اسید الانصاری بضم نموده و فتح سین و در تقریب گفته که صحیح ففتح نموده و کسر سین است قال الدارقطنی نام و مالک بن ربیع است و حاضر شد بدو واحد را و تنها مرشاه را و هواخر من مات من البیدین انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول روایت میکند که وی شنید آن حضرت را که می گفت تمان و امر و نبی میکرد مردم و هو خارج من اللحد و حال آنکه آن حضرت بیرون بود و انسجد فاختلط الرجال مع النساء فی الطریق پس بهم آمیخته شدند مردان با زنان در راه فقال لیساده مشاخرن پس گفت آن حضرت مر زمان را پستیز و دید و راه زمر دان و یکو شوید فاندلیس لیکن زیرا که نرسد شمار ای زمان آن تحقیق الطریق که در میان راه و دید تحقیق ففتح تا و سکون قاف مانیه صیغه جمع نموند فاحاطوا بما قمع و معنی وسطا علیکن مجافات الطریق بر شما باد که بر و دید در طرف و کرانه راه حاکم کرانه حاکما الواوادی و کرانه وادی فکانت المرأة تلصق بالجدل پس چون حکم کرد آن حضرت بزمان که از میان راه حذر کنند و بر کرانه روند بودند چون که در راه و فیرت می چسبید بدو یا رحتی ان ثوبها یعلق بالجدل تا آنکه جاهد آن زن می او بخت بدو از رزقت کمال مبالغه در لصوق برای امثال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود و د ۷ و ابی هريرة فی شعب الایمان و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی ان یشتی یعنی الرجل بین الموائین نهی کرد آن حضرت اندازه رفتن مرد میان و وزن ظاهر عبارت بین المرائین آن است که مرد را باید که در میان و وزن نکند و اما آنچه با ایشان در راه و بخار و دان چیز دیگر است و ظاهر عبارت برین تقدیر آن است که گفته شود ان یشتی مع النساء آن نیز نزد خو ف فتمنیه منهنی عهده خواهد بود اما مقصود اینجا منی از کشتن میان و وزن است که این با خطا و اجتماع نزدیک تر و از جایا و مروت و در تر است و شاید که درینجا حکمتی دیگر باشد موقوف و الله اعلم و راه بود و د ۸ و عن جابر بن سمرة قال کنا اذا اقمنا النبی گفت جابر بودیم چون می آمدیم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جلس احدنا حیث ینتهی می نشست یکی از ماها آنجا که میرسد مجلس و منتهی می شد حرکت و یعنی قصد بالا روی می کرد و راه بود و د ۹ و ذکر حدیثا عبد الله بن عمرو فی باب القیام ذکر کرده شدند و حدیث که عبد الله بن عمرو روایت کرده که اول آن دو حدیث لایحل الرجل ان یفرق و دوم لایحل بن رجلین است و در مصابح مکرر درین باب بیان هر دو حدیث را در فضل ثانی از باب القیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از آن دو حدیث از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده است و اول آن است که این حدیث نیز منتهی بعد از عبد الله بن عمرو است زیرا که عمر بن شیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عاص است و منذ کوحده شی علی و ابی هريرة و د ۱۰ و حدیث امیر المؤمنین علی و ابی هریره که در مصابح درین باب آورده فی باب اسماء النبی صلی الله علیه و آله وسلم و صفاته انشاء الله تعالی از جهت اختصاص آنجا حضرت پس ذکر آنما در شمایل شریف وی اولی و انسب باشد الفصل الثالث عن عمر بن الشریک ففتح شین معجمه و کسر را تعنی طایفی معهود است در اصل طایف و بعضی در حاکم گفته با تعنی شت



نکته تو خدای را پس مستحق شدی تسمیت را و استحقاق تسمیت بعد از حمد است و این زجر و تشدد نیست بر ترک حمد متفق علیه بلکه تسمیت جواب عاقل است .  
بر حکم الله و بشین مجرب و مظهر هر دو روایت است و جمعا علا و افصح است و مشق است از ثنات که بمعنی شاد شدن و عثمان و عاصدان است به بین بلیت بر  
کسی و معنی تسمیت دعا کردن است به و در داشتن خدای تعالی و از ثنات اعدا و از آنچه باعث ثنات ایشان کرد و گوید که چون عطسه زد و صحبت یافت از ثنات  
اعدا خلاص شد بنا بر بودن صیغه تعظیم برای رفع و از الله کذا قیل و بعضی گویند که شواست بمعنی قویم و ابیعنی پاهای چارپایان آمده که یا این دعا است ثبات  
قدم بر طاعت و عافیت و اما تسمیت بسین جمله از ثنات است که بمعنی طریق و هدایت اهل خیر است پس گوید دعا است بگردانیدن حق تعالی او را بسمت حسن و  
هدایت نیک زیرا که هدایت عاقل قبیح نمیکرد و در نظر و در نایب گفته تسمیت بمعنی دعا است چنانکه در حدیث اکمل آمده سمولد و سمولد التبت کفیه در طعام و تسمیه کند  
و چون فارغ شود از آن دعا کند صاحب طعام را و التسمیت الله عا که کافی مجمع البحار و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه  
وسلم یقول اذا عطس احدکم فحمد الله تسمتوه چون عطسه زند یکی از شما پس حمد بگوید خدای را پس جواب عطسه اودهد بر حکم الله و ان لم یحمد الله فلا  
تسمتوه و اگر حمد بگوید بر خدا را جواب نه پیدا و راه مسلم و اگر عاقل و مجلس حاضر باشد و از پس دیواری عطسه زند نیز همین حکم دارد و اگر حمد گفت تسمیت باید کرد  
والله و منقول است که شنید آن حضرت از فردی که از گوشه مسجد عطسه زد و حمد و را شنید و گفت بر حمد الله ان کنت حمدت الله و گفته اند که اگر عاقل حمد  
نگوید باید که حاضران جمع حمد گویند برای تذکیر و یاد دادن او و تنبیه بر غفلت و می تامل کند و بعضی از علما گفته اند که بخوبی زجر برای زجر و توبیخ او و میگویند که از آن حضرت این  
روایت نیامده و اگر تذکیر سنت و می و فضیلت و حتی آن حضرت اولی بودی بفعل آن کذا فی سفر السعاده و عن سلمة ابن الاکوع ان سمع البقی مر ویست زکله  
و می شنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عطس و دخل عند ه و عطسه زد مردی نزد آن حضرت فقال له پس گفت آن حضرت آن مرد را بر حمد الله ثم عطس آخر  
پس بر عطسه زد آن مرد و بار دیگر با عطسه دیگر فقال پس گفت آن حضرت الرجل منکوم این مرد نکام دارد و متقی تسمیت نیست زیرا که مریض است و مریض را کبر  
صحت و دعای عافیت باید کرد اما دعائی که محبت عاقل مستحق است آن دیگر است و مخصوص بحالت صحت است و راه مسلم و از اینجا معلوم شد که تسمیت  
عاقل بیکار است و اگر بارد و متصل آن عطسه زد متقی تسمیت نیست زیرا که مذکور است و فی و ایه الترمذی اند قال لذلک الثالث انه منکوم و در بیان  
ترمذی آمده که آن حضرت دو کت تسمیت آن مرد کرد و در کت سیوم تسمیت نکرد و گفت که وی منکوم است و در حدیث دیگر از او دود و ترمذی بیاد ناسه کت  
باید تسمیت کرد و زیاده بر آن اخبار دارد و اگر خواهر بخند و اگر خواهر بخند و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا تشابها احدکم  
چون خیمانه کند یکی از شما فلیمسک بیده علی فیه پس باید که بند و نگاه دارد دست خود را بر دهان خود فان الشیطان یدخل زیر که شیطان می در آید در دهان وی و  
گشاده دارد و راه مسلم الفصل الثانی و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا عطس غطی وجهه بود آن حضرت چون عطسه میزد  
میپوشید روی مبارک خود را بید او و توبه بدست خود یا جامه خود چون وقت عطسه تغیری در هدایت روی حادث میشد و بدست یا جامه آزامی پوشید و نیز کاهی بخی  
رطوبات از دهان بینی جل میکرد و از برای صون اندام و جامه حاضران از آن تعلیم این اب فرمود و غصص بهاصوت و دست میکرد و عطسه او از خود را این نیز از حسن ادب  
است و کاهی شدت صوت بنا که آن سبب از علاج و توحش حاضران میکرد و گفته اند که مستحب است عاقل را که از خود را بعطسه بست کند و حمد را بلند گوید تا  
مردم بشنوند و او ای حق تسمیت نمایند کذا فی مطالب المؤمنین و راه الترمذی و او داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابی ایوب ان  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا عطس احدکم چون عطسه زند یکی از شما فلیقل الحمد لله علی کل حال و لیل الذی یرود علیه و باید که بخوبی  
کسی که جواب میگوید و بر حمد الله و تسمیت را رد ناما کرد موافق رد سلام گوید یا حمد گفتن عاقل بخیر است بر حاضران و لیل هو باید که بخوبی و ابیعنی عاقل بعد  
از بر حکم الله گفتن مردم بید یکم الله و یصلح ما لکم و راه الترمذی و الدارمی و عن ابی موسی قال کان اليهودیتعاطسون عند النبی صلی الله  
علیه و آله و سلم ابو موسی اشعری گفت بودند یهود که عطسه میزدند میان یکدیگر و بر کف میزدند نزد آن حضرت بر چون ان بقول لیه یا میده که بخوبی آن حضرت  
بر ایشان را بر حمد الله با و جو کفر و طغیان چون یقین داشتند نبوت آن حضرت را و کفر و زندقه و استبکار خود توقع خیر و برکت از حضرت و می کردند هر چند  
سود داشت و ان حضرت نیز به جهت ناقابل بیت ایشان و جو نزول رحمت را بر ایشان بر حمد الله نمیکند فبقول پس می گفت در تسمیت ایشان یهدیکم  
الله و یصلح بالکم کافرا هدایت و اصلاح بال دعا میتوان کرد چنانکه در روایات اسلام ایشان نیز هدایت الله آمده است و راه الترمذی و او داود و عن  
هلال بن یساف یفتح یا کسر و بعضی اساف بحسب سهره بجای گفته اند ابو الحسن انکونی الا شجعی تابعی است در ایافته علی بن ابی طالب رضی الله عنه و گفته است  
و این چنان وارد ثنات ذکر کرده است مات من سیر و سبعین و اما یقال گفت هلال بن یساف کما مع سلم بن عبید بودیم با سالم بن عبید که از اصحاب ثقه است  
فطس و جل من القوم عطسه زد مردی از مردمان که سهره و می بودند فقال پس گفت آن مرد عاقل السلام علیکم فقال له سلم پس گفت مرا نزد اسلام  
و علیات و علی اهل بر تو سلام و بر باد تو مکان الرجل و جلدی فسنه پس گوید آن مرد ازین سخن سالم کرد و علی امک گفت اندوه کین شد با شکمین شد

در نفس خود و جدید و منفی آمد و فی نفسه گفت یعنی ظاهر کرد و اثر از او هم در دل خود نجا داشت خزن را و فرمود خود و غضب را فقال پس گفت سالم اما انی لم اقل  
الاما قال النبی اکا و ما من نختتم کما نختتم غیره صلی الله علیه و آله و سلم اذا عطس رجل عند النبی و حتی که عطسه زد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم فقال پس گفت آنرا و السلام علیکم کما ان بركة و نجای الحمد لله السلام علیکم متیوان گفت فقال النبی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علیک  
و علی اهلك و فرمود اذا عطس احدکم فقلل چون عطسه زند کسی از شما پس باید که بگوید الحمد لله رب العالمین و لعل له من بود علیه و باید که بگوید یک  
رو میگذر و می و جواب میگوید و او را برکت است و لعل له و باید که باز بگوید عا طس در برابر آنکس بخفوا الله لی و لکم بحای سید یکم الله و یصلح بالکم که در روایت دیگر  
آمده و او اله الترمذی و ابوداود یعنی و طیفه در عطاس این از کار و او عیاست و سلام گفتن بر حاضران درین مقام چیزی نیست و ازین جا معلوم کرده شده که  
چون عا طس لفظی دیگر گوید غیر الحمد لله متنی تشمیت نکند و ابوداود چون آن مرد سلام گفت آن حضرت جواب سلام او گفت اما انک علی اکب فرمود گفته اند که درین  
کلمه دو اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بی موقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام تو سلام بر او هر تو کند و و اما انک تذکیر است بآنکه این ادب میبایست  
و کسانی که ترمیت از مردان نیافته باشند و در کنار او در ادب زمانه کسب کرده و نیز گفته اند که تنبیه است بر حماقت او در جهت سربلای صفات مادر او در وین معقر  
شده به عامه مادر او را باسلامت از اوقات و بعضی شروح تقدیر علیک و علی اکب این چنین کرد علیک الویل و علی اکب یعنی وای بر تو که ادب نیا موی و وای  
بر مادر تو که ترا ادب نیا موی و تربیت خوب نکرد و الله علم و عن عبید بن و فاعنه صحابی مابرجسیت و در کاشف گفته که مراد او اصحت است و دو حدیث  
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شمت العا طس ثلثا تشمیت کنی عا طس را سه کثرت فلما ذا پس از آن هر چه زیادت کرد و از عطسه بر سه کثرت فان  
شمت فتمت و ان شمت فلا پس اختیار داری اگر میخواهی تشمیت کن او را و اگر میخواهی کن ان حتی که بر تو بود و از تشمیت خواه بر سبیل و جواب یسنت و  
استجاب زیاده بر سه کثرت نیست باقی دعا میسلمانست از کردن باغی نیست و او ابوداود و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابی  
هريرة قال و انانی هریره نیز موافق این روایت اند که گفت شمت اناک ثلثا تشمیت کن بر او و خود را سه کثرت فان زاد بعضی نسخ فلما زاد ففوزکام  
و او ابوداود و قال و گفت راوی از ابی هریره که سعید معمری باشد چنانکه از سنن ابوداود معلوم میگردد لا اعلمه منذ انما ابو هریره یا الا انه دفع لحدیث  
الحی النبی مکررین صفت که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است موقوف بر ابی هریره نیست و ابی هریره از  
از قول آن حضرت روایت کرده و اگر نیکو بود در حکم مرفوع خواهد بود زیرا که تعیین عددی سماع از شارح نتوان کرد و بر الفصل الثالث عن نافع ان رجلا عطس  
الی جنب ابن عمر روایت است از نافع که مردی عطسه زد و در بملوی ابن عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد الحمد لله و السلام علی رسول الله قال ابن  
عمر و انما قول و ان عمر برای منع او بمن ادب گفت و من نیز می گویم الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیس هکذا یعنی صلوة و سلام فرستادن محمود  
و مقبول است و لیکن مستون در عطاس همین لفظ الحمد لله لفظ است چنانکه گفت علنا رسول الله تعلیم کرده را پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان نقول  
که گوئیم بعد از عطسه الحمد لله علی کل حال اتباع می باید کرد و بسا امری محمود که در حد ذات فضیلت دارد اما در خصوص مقامی وارد نشده و در سنت نیامده و حتی  
مصالح بعد از نماز و امثال آن اگر چه جمیع خصوصیات و مشخصات رعایت کردن مختبر و لازم نیست اما این نوع ذکر که درین باب وارد شده رعایت کردنی است  
فتبر و او اله الترمذی و قال هذا لحدیث غریب یا از علما از مواطن استحباب صلاة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عطاس را ذکر کرده اند و الله علم باب  
الضیك و در محکم چهار لغت است بکسر ضاد و فتح آن و سکون حاء و بکسر هاء و فتح اولی و کسر ثانی الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ما روایت  
النبی صلی الله علیه و سلم گفت عائشه ندیدم آن حضرت را مستجمعا ضاحکا جمیع شونده تمام در حالت خفاک و سجع کسی را گویند که سجده برای کار می رود و یا  
باشد از فی الصراح استجماع از هر جای که رو آمدن سیل و کرد آوردن اسپ خویش را در رفتن یعنی خنده نمی کرد خنده تمام که حتی اوی منه لهو انة ما بینم از وی  
او را جمع لهو است بفتح لام یعنی کوشش پاره که در سقف فضای قم است اما کان میبسم و او اله البجادی و این حدیث در شایل شریف بیاید انشاء الله تعالی  
و عن جریر قال گفت جریر بن عبد الله بکلی که صحابی مشهور است خوش روی خوش خوی و متوفی و م خود ما محببنی النبی منع نکرد مرا پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم از در آمدن بروی هر وقت که خواهم بشروا آن مجلس مردان باشد یا منع نکرد مرا از آنچه طلبیدم یعنی هر چه از حضرت وی طلب کردم و او را منع نکرد  
مرا از هیچ چیزی که کردم یعنی صاف در نشاندن من فعلی که نکرده آید آن حضرت را و و جاول ظاهر تر است مندا سلمت از ان باز که مسلمان شده و لا وانی الا بقی  
و ندیدان حضرت مرا هرگز کرا آن شبم کرد و متفق علیه و عن جابر بن سمرة صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص قال کان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا یقوم من مصلاه الذی یصلی فی الصبح بود آن حضرت که نمی ایستاد از جای خود که می گذارد روی نماز صبح را حتی تطلع الشمس و انک  
میگرد و آفتاب فاذا طلعت الشمس قام پس چون طلوع می کرد آفتاب می ایستاد و کافوا یجیدون فیاخذون فی امر الجاهلیة و بودند صحابه که سخن میگویند پس  
شروع می کردند در کار جاهلیت و سخنان او ففصكون پس خنده میکردند و یبسم و بسم میکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم و او اله مسلم و فی روایة



للمذی قتیاشدون الشعور بخوانه شعر ادرین جاجو از حد ث است با تبار جاهلیت و اشعار و فحک بران و اقتصار بر تبسم و دین کمال خلق و مالیف قلوب بود  
آن حضرت صلی الله علیه وسلم الفصل الثانی وعن عبدالله بن الحارث بن جابر یفتح جیم و سکون زا و در آخر مژه صحابی است زبیدی نسبت بزید که یکی از پیغمبر  
او بود و بود آخر کسی که باقی ماند بمصر از صحابه با ت سنست و ثمانین بمصر قال ما دایت احد الکثر قتیاشدون رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندیدم من  
پنج یکی را زیاده تر از وی تبسم یا در تبسم از آن حضرت رواه الترمذی الفصل الثالث عن قتاده قال سئل گفت پرسیده شد این عمر هل کان اصحاب  
رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحکون آیا بودند یا نه آن حضرت که خنده میکرد و ندیعی میان یکدیگر چنانکه یاران میخندند قال نعم گفت بلی عمر را  
ایمان میخندیدند و الايمان فی قلوبهم و حال آنکه بود ایمان در دلها ی ایشان اعظم من الجبل بزرگتر از کوه یعنی ایشان نمی خندیدند که اهل غفلت میخندند و  
دل را میزدند و غلی در نور ایمان راه یابد و قال بلال بن سعد تابعی و اعطاه مفری اشعری و شقی قاضی نقد در شب و روز هزار گفت نماز میکرد و محل و مرتبه او  
در شام مانند صبح بود و در صبحه روایت میکند از پدر خود سعد بن تیم و از جابر و معوی و روایت میکند از وی اوزاعی و سعید بن زید و عثمان بن مسلم و جابر  
الایشان توفی احد مایه و عشرين ادر دکتهم در یاقم من ایشان را یعنی اصحاب رسول الله را ایشانند و بین الانغراض میدویدند میان هر فضا در تیر انداختن  
و یصلح بعضهم الى بعض و خنده میکرد و میفرقتند و میل میکردند بعضی از ایشان بسوی بعضی فاذا کان اللیل و چون می شد شب کافران و هبانه  
میپویدند راهب و ترسند و در اغلب از دنیا و منزل زایل و عیال مشغول بعبادت با وجود ادای حقوق و در میان جمع را هب چنانکه رگبان جمع رکب و رهب  
بقع را و ضم آن و سکون و بافتن ترسیدن از باب سمع و راهب پارسی ترسیان و لا ربانیه فی الاسلام که واقع شده است معا و بدان ترک عم و  
پوشیدن پلاس و خصی کردن و بخیرا در گردن انداختن و ریاضتهای نافرموده کردن است و مراد اینجا ریاضت و مشقت و عبادت است رواه فی  
شرح السنه باب الاسامی جمع هم و مراد بیان احکام نامهاست که چنانچه باید نهاد و نباید نهاد و آنچه نام باید خواند و نباید خواند و کدام نام نیک است و  
کدام بد الفصل الاول وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه و اله و سلم فی السوق گفت انس بود آن حضرت در بازار و در روایتی فی البقیع  
نام جای است که مقبره مدینه در اینجا است فقال دجل پس گفت مروی یا ابوالقاسم مگر دو خواند مروی را که گفت ابوالقاسم بود فالتفت الیه النبی  
پس بر گشته کنویت بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فقال پس گفت آن مردان دعوت هذا خواندم و ندانم که در من مگر این را اشارت بشخصی کرد  
که اینجا حاضر بود و ابوالقاسم گفت داشت فقال النبی صلی الله علیه و اله و سلم پس ناخوش آمد آن حضرت و در این معنی و گفت سمو با سمی نام نهیدنگ  
من که محمد است و لا تکتنبو بکنیت و کنیت نهید کنیت من که ابوالقاسم است متفق علیه و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال سمو با سمی  
و لا تکتنبو بکنیت فانی اما جعلت قاسما زیرا که بدستی من گردانیده شده ام و نامیده شده ام قاسم یعنی کنیت کرده شده ام با ابوالقاسم زیرا که اقسیم بینکم فسمیتکم  
میان شمار جانب حق و آنچه حقی کرده شده است بسوی من و فرساده شده بر من از علم و عمل و میرسام هر یکی را آنچه نصیب است و شقی است مرا ترا و میکم هر کس را در جای  
که در مرتبه است از فضل و شرف و بشارت میدهم ثواب و درجات آخرت مطیعان را و انداز میکم تعاب و در کثرت عاصیان را و این صنعت در هیچ کس جز من وجود ندارد  
و هیچ کس درین صنعت شریک من نبود پس کنیت کردن و باین کنیت درست نباشد متفق علیه ازین روایت معلوم شد که کسی را محمد نام کردن جایز باشد اما ابوالقاسم  
خواندن درست نبود خواه نام محمد باشد تا اسم و کنیت آن حضرت هر دو روی جمع کرد و یا غیر محمد باشد یا همین کنیت محمد باشد و این قول از امام شافعی منقول است و  
و با میخداست و علما را درین مسأله احوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه روایت است که جمع کنیسان کنیت و هم پیغمبر صلی الله علیه و سلم خوانند  
و ابوالقاسم محمد خوانند اگر تنها ابوالقاسم گویند باین نیست و معنی حدیث مذکور نزد ایشان این است که جمع کنی فافهم و از محیط نقل کرده اند که این قول امام محمد شیبانی است  
و علیه قول سوم آنکه جمع نیز درست است و این قول را امام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع منسوخ اند و معنی گویند که منع در زمان شریف آن حضرت بود و صلی الله  
علیه وسلم و بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که از آن حضرت القاسم بود که اگر مرا فرزند می زاید بعد از تو یا رسول الله بروی نام و  
کنیت تو بنمید و آن حضرت بخیر نکرد و محمد بن الحنفیه که بعد از آن حضرت زاد امیر المؤمنین و ابوالقاسم محمد نام کرد و جمعی که بر قول ایشان اعماد نیست گویند که تسمیه با هم  
جایز نیست چنانکه کنیت و قول صواب ازین تعاللات آن است که تسمیه با هم شریف و جایز باینکه مستحب است و تکنی و کنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف  
باشد ممنوع و منع از آن زمان قوی تر و سخت تر بود و هم چنین جمع کردن میان نام و کنیت آن حضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مرتضی که مخصوص بود بوی  
الله و غیره را جایز نبود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میگردد و سیوطی در جمیع الجوامع ازین عساکر آورده که واقع شد میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی و گفت طلحه  
که تو نام کردی پیغمبر را با هم پیغمبر و کنیت کردی او را بکنیت وی صلی الله علیه و اله و سلم و حال آنکه نمی کرد آن حضرت از جمع کردن در آن فرمود علی تسام کسی است که جرات کند نزد  
رسول وی و طلحه جائز اصحاب را از قریش تا حاضر آمدند و گویند و آنکه آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم خصت کرد علی رضی الله عنه که جمع کند در آن و حرام گردانید بر سایر امت  
جز وی که ذکر دلائل بن اقول تفصیل و تطبیق میان احادیث در شرح ذکر کردیم اینجا این قدر پس است و الله اعلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم

ان احب اسماءکم الی الله بدستی که دوست ترین نامهای شما بسوی خدای تعالی عبد الله و عبد الرحمن و او را مسلم از جهت اشعار آن به بندگی که صنعت حقیقت آنجی است بذات مقدس باری تعالی و تمسک بصفت مقدسه وی خصوصاً صنعت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و اگر تخصیص این دو اسم بطریق تشبیل دارند و مقصود اسم باشد که در آن اضافت عبد است با سماء الهی غر و علانیه صورتی دارد یارب مکر فرزند میان صفات لطف و قهر و در بعضی خواهشی نوشته که مراد بعد از اسم انبیا است علیهم الصلوٰة والسلام و گویا اضافت بنحاطین که گفت احب اسماءکم مشعر بدان است و عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تتبین علامت نام کن غلام خود را خطاب عام است یا به شخص معین فرموده اما حکم عام است و مقصود آنکه علامت این نامها نباید نه با و نه با اولاد را با و لا یجیحا و لا اطلح چه بسیار از سید است بمعنی آسانی و توفیق و توانگری و فراخی و رباح از ربح بمعنی سود و بخت از بخت است بمعنی پیریزی و برآمد حاجت و اطلح از اطلح بمعنی ستکاری و پیریزی پس نام نهادن با بنام این وجه اگر چه احسن است اما بوجه دیگر مناسب نیست فانک تقول اثم هو زیرا که تومی گوئی و می پرسی می مخاطب از اهل خانه خود مثلاً آیا اینجا یعنی در خانه هست وی یعنی بسیار یا نجاح یا طلع مثلاً فلا یکون و فرضا باشد وی در اینجا فقول لا پس میگوید مخاطب در جواب نیست بسیار و فلاح در اینجا بنظر در اصل معنی این الفاظ در قال و عبارات مستنکره می افتد اگر چه مراد این جاذبات معین است و او را مسلم و فی دواته لا تشم غلامک رباحاً و لا لیساً و لا اولاً اطلح و لا فاضلاً درین روایت نافع مذکور شده و بنجج و از اینجا معلوم میشود که مقصود حضرت درین اسمانیت بلکه هر چه در معنی آنها باشد نیز این حکم دارد و ذلک ظاهر چنانکه در پیش جابر تصریح بدان آمده و عن جابر قال اذ الدنئی صلی الله علیه و آله وسلم ان یمنی عن ان یسعی جابر میگوید که خواست آن حضرت که منی کند ازین که نام کرده شود یعنی و ببرکت و باطلح و بسیار و نافع و بنجج و ذلک ثم دافیه سکت بعد عنهما پس بیدم آن حضرت را که سکوت کرد بعد ازین مراده اذن اسم یعنی ازین اسم بیدم اسمی که قبض و لم یمنه عن ذلک یستفهم کرده شده و وفات یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و منی نکرد از تسمیه باین اسم آن حضرت و او را مسلم ازین جهت معلوم میشود که منی واقع نشد بطریق گفته که جابر امارات و علامات را دید و چیزیکه مشعر بدان باشد شنید و صریحاً بران واقف شد و لیکن بنی ازان در احادیث صحیح و واقع و ثابت شده است و مثبت مقدم است بر نافی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اقبل الاسماء یوم القیة عند الله اقبل اسماء و فحش الی غیره قیامت نزد خدای تعالی و در روزی اتی اقبل الاسماء یعنی خوار و زشت ترین نامها در جل بیچی نام مردیست که نام کرده میشود و در بعضی نسخ سیمی یعنی نام کرده خود را مملکت الاطلاق پادشاه پادشاهان و بفارسی شاهنشاه و او را البخاری و فی رواة یسلم قال اعطی رجل علی الله یوم القیة و اخشبه به ختم آینه بدترین مردم و ضمیمت ترین ایشان بر خدای تعالی روز قیامت و رجل کان یسمی مردیست که بگویم تسمیه کرده می شد در دنیا مملک الامم لک زیرا که لا مملک الا الله نیست پادشاه بحقیقت مگر خدا را چه جای پادشاه پادشاهان که احاطه توهم شرکت در آن راه ندارد و عن زینب بنت ابی سلمة قالت سمیت بره زینب که ربیبه آن حضرت بود و چون راه دارد خود نام کند در مجزئیت آن حضرت و آمده بود گفت تا میدیده شده بود من اولاد که معنی آن نیکو کار است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت آن حضرت لا تزکوا انفسکم نشاید خود را الله اعلم باهل البوم منکم خدا و انما است بزیچ کار از ان نشاء و در بر نام نهادن تزکیه نفس و ستودن است خود را سموها زینب نام کند و او را زینب از اینجا معلوم شد که نامی نمی باید نهاد که متضمن ستایش نفس بود و او را مسلم و عن ابن عباس قال کان جویو یبدا اسمها بوجه بود و جویو یک از نام و بوجه طهر است نامش در اصل بر محمول رسول الله پس تغیر داد و کرد و ایند پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسمها جویو بدو نام در جویو یک که تصغیر جاریه است و کلان بکوه ان یقال و بود آن حضرت که مکر و میداشت که گفته شود خروج من عند برة بیرون آمدن از برة که مغشش نیکو کار است جویو آن آمدن از نیکو کار نیک باشد و مسلم اینجا بن سبب فرموده و زینب زکریه نفس زیرا که مزاحمت در سباب نمی باشد هر دو صلاحیت سلطنت دارد و اما که از قوم زینب دریافت باشد که قصد ایشان در تسمیه بر هرج و مرج و شای او بودند و در اینجا نیز این جاریه است که در آمد آن حضرت بر فلان زن و بر آمد از برة فلان در از واج مطهره مستحل و متعارف بود پس اینجا بنی را گفت و الله اعلم و پوشیده نهاد که بد فالی که در مثل بنجج و طلع اعتبار کرده شد اینجا محتمل است و تزکیه و کرامت که اینجا اعتبار کرد و نما اینجا نیز ممکن و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان یسمی الله محمدان بنتا کان لک لعمرو و اتی است از ابن عمر که دختر یی بود و عمر رضی الله عنهما فقال لها عاصیة گفت میشد مرا و را عاصیة عرب اولاد را عاصی و عاصیة نام کنند بمعنی سرکش و بیکر و تعظیم از عیب و نقصان و انقا و وز بونی و چون در اسلام رسیدن را کرده و هستند شماها رسول الله پس نام کرد و او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اسم جویو که هر چه نظار مقابل عاصی مطیع و متعا و در برة متکون بود و لیکن چون اصل غرض تغیر نام بدست بنام لک اثر اخطا نکرد و تغیر اسم بعد و مقابل شرط داشت یا آنکه معنی جویو متضمن جمیع معانی خیر است چه از جمیل و جمیل نیاید و او را مسلم و عن سهل بن سعد قال اتی بالمدن بن ابی اسید الی النبی آورده شد منذب بن ابی اسید تا نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سهل بن سعد سادی صحابی مشهور است آخر من بات من الصحابة بالمدنیة و منذب بن یحیی و سکون بن و کسر زلال محبة تا بنی عتد است و ابن جهمان او را در ثقات ذکر کرده و صاحب جامع الاصول در صحابه آورده چنانکه عادت اوست و ابواسید بن یحیی و فقیح نام و ابوالکلب بن اسعد است چنانکه که ثقت پس روایت میکند سهل بن سعد که آورده شد منذب را از آن حضرت عین ولد یحیی میکند زانیه شد فوضع علی فخذیه پس نهاد آن حضرت او را بران مبارک خود فقال ما اسمهم پس فرمود چیست نام و می قال فلان گفت یکی از حاضرین را هر که آورده بود او را ظاهر آن است که پدرش آورده باشد نام و فلان

است نامی که او را کرده بود و ندید و چون راوی اطلاع بر آن نداشت ذکر نکرد شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که واقف نشدم من بر نام او قال لا گفت آنحضرت زبانی است من رهنی  
 باین نام یا نام کنیز و باین نام لکن اسم الله المنذر لیکن نام او منذر است شتی از انداز که بمعنی تبلیغ احکام است یا تخویف و گفته اند در حقیقت نام او فقیه نهادن است  
 قول حق سبحانه و تعالی فی الدین ولسنذر و اقوامهم شعر است بدان متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا  
 یقولن احدکم بایده که بگوید یکی از شما ملوک خود را عبدی و اعمی بنده من و کنیزک من کلکم عبد الله همه مردان شما بنده کان خداوند و کل شما را که اعماد الله  
 و همه زنان شما کنیزکان خداوند زیرا که در عبودیت غایت ترلال و نهایت خواری است شتی نیست آن را که آن کس که در غایت غرت و کبریا است و آن نسبت مکرر و  
 رب الغرة و الکبریا و لکن لبقیل و لیکن بایده که بگوید غلامی و جاریتی قاتنی و قاتنی چه غلام بمعنی کودک و جاریه بمعنی دختر است و فقی هر دو جوانی قات  
 زن جوان و در اطلاق غلام و جاریه بمعنی شغقت و مهربانی است و فقی و قات از جهت آن گویند که داه و غلام هر چند پیر باشند با ایشان معامله جوانان میکنند  
 حرمت پیری نگاه ندارند و توانند که به جهت قوت و جلالت ایشان در خدمتکاری گویند و بالجملة این الفاظ بر مالیک اطلاق می یابد پس مفسر باید اطلاق اینها بهتر از  
 اطلاق عبدی و اعمی است و گفته اند که منع و نهی از اطلاق الفاظ عبد و اعمی بر تقدیر نیست که بر وجه تطاول و تحقیر و تصغیر باشد و الا اطلاق عبد و اعمی در قرآن  
 و احادیث آمده و هم چنانکه مالکان را فرموده و نگاه داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایسته ملوک را را نیز فرموده و لا یقل العبد و یخوید ملوک مالک خود را و بی  
 زیر که اگر چه رب بمعنی مربی و تربیت کننده است و لیکن ربوبیت علی الاطلاق صنعت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر آدمی موهوم اشتراک است  
 و این نیز اگر بطریق تعظیم بود و الا اطلاق آن آمده است و لکن لبقیل سیدی چه سیادت و ریاست و فضیلت ثابت است مراد مالک در نسبت بملوک و ملوک و ملوک  
 از واج را نیز سید گویند و فی دوا اید لبقیل سیدی و مولای درین روایت مولای نیز زیاده کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت است مالک را نسبت  
 بملوک و فی دوا اید لبقیل العبد سیده مولای و در روایتی آمده که بگوید ملوک رسید و مالک خود را مولای فان مولکم الله زیرا که مولای حقیقی شما است تعالی  
 است نعم للمولی و نعم النصیر و اه مسلم و عنه عن النبی و هم از ابی هریره است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا الکرم بکونید انکور را نیت  
 انکور را کرم بکون را فان الکرم قلب المؤمن زیرا که کرم دل مومن است و اه مسلم و در روایتی قال الکرم الرجل المسلم و فی دوا اید له عن و ایل بن حجر و  
 در روایتی مسلم را از و ایل بن حجر این چنین آمده که تقولوا الکرم بکونید کرم و لکن قولوا العنب و الحبله و لکن بکونید عنب یعنی شجره عنب و بکونید حبله یعنی غنچه  
 و با موصوفه و بکون نیز آمده نام درخت انکور است و کاه بی بطریق مجاز انکور را نیز گویند یعنی انکور و درخت دمی ما جمعی دیگر دارند آن نامها بخوانید اما نام کرم بخوانید بدانکه کرم  
 عنب و درخت عنب را کرم خوانند بکون را بعلات آنکه شرب شکر که از آن حاصل شود مورث سخاوت و کرم است پس نمی کرده شد از آن چه وصف چیزی که اصل ام  
 الخماش است بکرم و غیر کردن مناسب نباشد تا در بعضی مدح محرمات و تهنیت نفوس و تبرع در آن نکرد و فرمود که این نام بومون و دل وی که معدن انوار علم و تقوی  
 و منبع اسرار و معارف است مناسب است و لفظ کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم اثبات کردی او را تمامه خیرات و  
 بعضی گفته اند که مقصود از حدیث حقیقت نهی از تحمید عیب بکرم نیست بلکه نهی از تخصیص این اسم است بوی و مراد تنبیه و تخریص است مومنان را بر آنکه قلوب را تسبیح دارند بکرم  
 اخلاق و محامد صفات و راضی نشوند باین نوع از درختان سمی و موسوم باشند با اسم کرم و ایشان سزاوارترند آن کو یا فرمود عنب را چه کرم میخواند و این اسم را  
 مخصوص با و میدارد شما را باید که صاحب این اسم و متصف باین صفت باشید و این است حاصل آنکه رخصی گفته که مقصود از این حدیث تقریر و تاکید قول حق عز و  
 جل است که آن اگر کرم عنب باشد تعظیم بطریق نیت و مسلک لطیف با آنکه مومن متقی متاهل و مستحق تر است با اسم شتی از کرم که کرم است و کرم و کرم هر دو مصدر است  
 از کرم بکرم و وصف میکنند بان بسبیل آنکه بر مثال رجل هل قال اهل اللغة رجل کرم و ما را کرم و در جلال کرم و نشو کرم بقیع الرا و اما کما بمعنی کرم که قال الطیبی فعلا  
 من حی الته و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تسموا العنب الکرم نام ننید انکور را که از اینجا معلوم کرد که کرم نام عنب نیز آمده چنانچه  
 شجر عنب و در شرح حدیث سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا خبیثه الله هو و گویند ای خسران و حرمان را در کار را یعنی دهر را بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند  
 وی نناید و او را موثر و مصرف احوال ندانند فان الله هو الله هو زیرا که خدای تعالی است مصرف و محمول احوال یعنی آنچه شما از روزگار میدانید و نسبت بفلک و زمانه می کنید  
 در حقیقت از خداست و فاعل حقیقی اوست و اه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب احدکم الله هو فان الله هو الله هو باید که شما  
 یکدیگر را از شمار روزگار را زیرا که خداست تعالی شایسته مصرف دهر و اه مسلم شرح این حدیث در اول کتاب در باب ایمان که شده است و عن عائشه رضی الله عنها  
 قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یقولن احدکم بایده که بگوید یکی از شما در وقت غیثان و شویش دل از قی خبثت نفسی بضم با میاید  
 و بدشد نفس من و لیکن لبقیل و لیکن بایده که بگوید لعنت نفسی بکسوف غیثان و شویش کرد نفس من لعنت نفسی و غبثت نفسی هر دو عبارت در زبان عربی  
 معنی واقع میشوند که غیثان و شویدن دل است و لیکن آن حضرت کرده داشت که غبثت نفسی گویند بسبب قبح این عبارت و از جهت احتراز نسبت مومن غبث را نفس خود  
 متفق علیه و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را این عبارت است یوذنی ابن آدم فی باب الایمان صاحب مصابح این حدیث را درین باب ذکر کرده و

ایر آنکه از باب ایمان مناسب تر دید الفصل الثانی عن شرح بن هانی عن ابیہما فلما وفد الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مع قومہ شرح بن  
 لانی ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است و گنیت کرد آن حضرت پدرش را بوی که اکبر اولاد وی بود و تفرقه مع عابد است و از جمله اصحاب علی است رضی الله عنه و توفیق  
 میکند از پدرش که بانی است بر پدرش قدوم آورد پیش آن حضرت با قوم خود سمعهم یکنونہ شینہ آن حضرت قوم او را گنیت میکند و را بانی الحکم بختین فلما  
 رسول الله پس خواند و را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت ان الله هو الحکم خداست حکم نه غیر او و البتہ الحکم بسوی او راجع و منشی است  
 حکم نه بسوی غیر او و فلم تکلف ابی الحکم پس چرا گنیت کرد و میثوی تو بانی الحکم و چرا رضی هستی تو بانی زیر که حکم عالمی را گویند که چون حکم کند در دگرده نشود حکم او را و حضرت  
 خاصه جناب غرت است و لایق نیست بپیر وی تعالی کند اقال الطیبی قال گفت بانی در اعتدال گنیت کردن قوم او را بانی الحکم ان قومی اذا اختلفوا فی شیء  
 اتونی بدستیکو قوم من و قتی که اختلاف میکنند چیزی می آیند مرا محکمت بپنهم پس حکم میکنم بایشان فرصی کلا الفرقین بچکی پس رضی می شود نه بدو  
 کرده حکم من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما احسن هذا چه عجب خوب است این حال و شأن که تو داری و این جواب از بانی مطابق  
 و در برابر خود چون حضرت را در حضرت غرت تعالی و تقدس با زبان اخذار چیست که مرا قوم من حکم می سازد غالباً مقصودش این است  
 که بانی گنیت کردن بانی الحکم مرا لایق نیست و لیکن چه کار کنم که قوم من مرا بدین مرتبه نشاند پس رد کرد آن حضرت بروی ملطف و نرمی و فرمود اصل این حال تو نیکی است  
 و لیکن با وجود آن گنیت بانی الحکم خوب نیست پس از آن خواست گنیتی برای وی بنهد پس فرمود فقالک من الولد پس مسیت مرترا از اولاد قال لی گفت مرا  
 اولاد متعه و است شرح و مسلم و عبدالله قال من اکبره فرمود پس کیست کلا ترین اولاد قال قلت شرح گفت کفتم کلا ترین اولاد من شرح است  
 قال فانت ابو شرح گفت پس گنیت تو ابو شرح است و بعضی گفته اند که مادر احسن باقیه است یعنی گنیت نهادن بانی الحکم با وجود این حال نیک نیست و توجیه  
 اول ظاهر است و او را بود او و النساء فی و من مسروق قال فتی عمر رضی الله عنه فقال من انت مسروق که از شما میترای بعین است می گوید  
 ملاقات کرد امیر المومنین عمر را پس گفت عمر گنیتی تو قلت مسروق بن الابدع گفت من مسروق پسر جد عم قال عمر سمعت رسول الله گفت عمر شنیدم  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول که می گفت الابدع شیطان ابدع نام شیطان است و بدع در لغت دو گوش و دو دست و لب بریدن و در قافیه  
 میگوید الابدع الشیطان و الله مسروق التابعی البکیر و غیره و عن الخطاب و سماء عبد الرحمن انتھی و او را بود او و ابن ماجه و عن ابن  
 الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تدعون یوم القیمة باسماءکم و اسماء اباکم خوانده میشود بدشمار و زیقات بناهای شما و نامهای پدرها  
 شما چنانکه گویند فلان بن فلان فاحسنوا اسماءکم پس نیک بنید نامهای خود را این خطاب است بر جمیع بنی آدم را پس بدان نیز داخل باشند و بعضی روایات آمده که رد  
 قیامت مردم را بنام مادران خوانده گفته اند که حکمت درین آن است که تا اولاد نامشمنه و رسوائه نشوند و تیرجبت رعایت حال عیسی بن مریم عم که در نزد و از برای اظهار  
 فضل و شرف حضرت امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما باطوار نسبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از این روایت ثابت شود اما بکرم اعلی بر تعلیب میتوان کرد چنان  
 ابون می گویند و شاید که کاهی با خواند و کاهی با مہات یا بعضی را نسبت پدران و بعضی را نسبت مادران یا در بعضی موطن چنان و در بعضی محلی و الله علم دواہ  
 احمد و او را بود و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی من ان یجمع احد بین اسمہ و کنیتہ روایت است از ابی هریره که  
 آن حضرت نهی کرد از آنکه جمع کند احدی میان نام و کنیت وی صلی الله علیه و آله وسلم و لیسعی محمد ابی القاسم روا می شد و گنیت کرده شود محمد نامی با ابوالقاسم اسم  
 بر تقدیر است که محمد فرج باشد و یسی بر لفظ مجهول چنانکه در جامع ترمذی و شرح التذکره مصابیح واقع شده و در جامع الاصول و بعضی نسخ صحیح بخاری و صحیح مسلم  
 بر نصب جبرین تقدیر می بر صیغہ معلوم باشد یعنی نام کند احدی محمد نامی یا ابی القاسم و او الترمذی و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا  
 سمیتیم با سبی چون نام کنید بنام من فلا تکتبوا بکنیتی پس گنیت کنید بکنیت من در او الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا لحدیث غریب و فی دواہ  
 لابی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده است که قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم من اسمی با سبی فلا یکتب بکنیتی کسی که نام دارد بنام من  
 پس با مکه گنیت دارد نشود بکنیت من و من تکفی بکنیتی فلا یکتب با سبی و کسی که گنیت پذیرد بکنیت من نام پذیرد نشود بنام من این احادیث صحیح اند و بعضی اجماع  
 بیان اسم و کنیت تا اگر شما نام نهند یا کنیت نهند ممنوع نباشد و عن عائشہ ان امراة قالت عایشہ رضی الله عنها گفت که زنی گفت یا رسول الله ما لی و لی  
 غلام من زاده ام پس کی را فسمیتیم محمد او لکنیتہ ابی القاسم پس نام نهادم او را محمد و کنیت کرده ام او را ابی القاسم و جمع کرده ام میان نام و کنیت تو فقلت  
 لی ما لک نکره ذلك پس نگه کرده شد و گفته شد مرا که تو ناخوش داری از این را یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت آن حضرت ما الذی احل  
 و حرم کنیتی چه چیز است که حلال و جایز گردانید نام نهادن را بنام من و حرام گردانید گنیت کردن را بکنیت من او اما الذی حرم کنیتی و احل اسمی شک  
 را و است که اول ذکر جل اسم کرد و بعد از وی حرمت گنیت را یا اول حرمت گنیت کرد و بعد از وی جل اسم را مدلول هر دو عبارت یکی است و  
 تفاوتی در مقصود نه و لیکن محدثان در روایت لفظ حدیث احتیاطاً تمام دارند چنانکه لفظ شریف آن حضرت است روایت میکند و او را بود او و قول مجیب السنته

غریب این حدیث را که بود و روایت کرده می باشد گفته که این حدیث غریب است و بر تقدیر محتمل دلالت دارد بر جواز جمع میان نام و کنیت شریف آن حضرت از اینجا معلوم  
 گردد که نهی از جمع ترزیه است نه تحزیم و بعضی گویند که احادیثی منسوخ است و الله اعلم و عن محمد بن الحنفیه عن ابیه روایت است از محمد بن خفیه از پیش  
 که امیر المومنین علی است قال گفت علی مرتضی قلت گفت یا رسول الله ادایت خبرده مرا و اما زنت کن آن ولد لی بعد ک ولد اگر زائیده شود مرا بعد از آن  
 پسری اسمیه با سلمت و الکنته بکنیت نام منم او را بنام تو و کنیت کنم او را بکنیت تو قال نعم گفت آن حضرت آری اجازت کردم ترا و او را ابو سلمه این  
 حدیث نیز دلالت دارد بر جواز جمع میان اسم و کنیت آن حضرت لیکن بعد از زمان شریف وی و آنجا که منع کنند گویند که این خصی است خاص مرعی مرتضی را چنانکه  
 در حدیث ترمذی آمده که فرمود علی و کانت رخصه لی یعنی بود این تجویز رخصت مرا مخصوص من و دیگری را جایز نبود سابقا معلوم شد که اقوال علما مدین باب  
 مختلف است و احادیث نیز مختلف آمده و هر یکی توجیهی کرده و قول صواب است که نام نهادن بنام شریف او جایز است و کنیت نهادن بکنیت بی جایز و  
 جمع کردن نا جایز تر خواه در زمان شریف یا بعد از وی و عن انس قال کنانی رسول الله صلی الله علیه و سلم بقله کنیت اجتنبها انس گفت کنیت  
 کردم آن حضرت تیره که می چیدم و می بردم آنرا و نام آن تیره حمزه است بجای محله وزای و آن تیره ایست که در طعم او حرفیت و موصفتی هست و عاری آن را تو  
 نیز که گویند فی الصراح و حمزه زبان کز شدن شراب و کیا حمزه تیره تیرک پس آن حضرت انس را باین مناسبت ابو حمزه کنیت کرد و او را الترمذی و قال گفت  
 ترمذی هذا حدیث لا یخوفه الا من هذا الوجه این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا که باین وجه یعنی باین اسنادی که ذکر کرده است در جامع خود یعنی شیخ  
 غریب است روایت نکرده اند مگر بیک طریق و یک اسناد پس و فی المصباح صحیح و در مصابیح تصحیح که در این حدیث را و حکم کرد بصحت آن و تو حد طریق و  
 اسناد و منافات بصحت ندارد چه تواند که بود و واحد آمده باشد و آن وجه صحیح بود چنانکه در مقدمه گفته شد و عن عائشه قالت ان النبی صلی الله علیه و  
 سلم کان یغیر الاسماء القبیح بود آن حضرت که تغییر میداد نام بد را و بجای آن نام نیک مینهاد چه نامهای آو میان و چه نامهای مواضع و جزان و او را الترمذی  
 و این را امثله در احادیث بسیار آمده جمله از آن مولف رحمه الله علیه نیز آورده چنانکه گفت و عن بشیر بن میمون عن عمه اسامه بن اخطری بشیر بن میمون  
 یفتح موحده و کسر ثین محبه باقی نقه است صدوق و ابن معین گفته لا باس بر روایت میکند از نعم خود که اسامه بن اخطری است یفتح تمیزه و سکون غای محبه و یفتح و  
 محله میثی بصیری در اسناد حدیث بی و صحت آن مقال است و بیمن یک حدیث دارد که فی جامع الاصول و در کاشف گفته که صحابی است روایت کرده است  
 بشیر بن میمون ان رجلا یقل له اصرم مر دیکه او اصرم میگفت یفتح تمیزه و سکون صاد محله کان بود این مرد فی السفر الذین اتوا رسول الله و جماعه که آمدند  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و نفر جماعه را گویند زنه تاده فقال له رسول الله پس گفت آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما اسلمت حیث نام  
 تو قال اصرم گفت نام من اصرم است قال گفت آن حضرت بل انت ذرعه بضم بای و سکون را بلکه نام تو زرع است چون اصرم مشتق از صرم است و بمعنی قطع و  
 بریدن درخت ناخوش داشت آن حضرت و تغییر داد آنرا و زرع نام نهاد که از راحت و مشرب بود و جو خیر و برکت است و او را ابو داود و قال و گفت ابو داود  
 غیر النبی تغییر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم العاص نام عاص را که تخفف عاصی است و دلالت دارد بر عصیان و عدم طاعت و انقیاد و شعاع مومن عاصی  
 و انقیاد است و عزیز و تغییر داد نام عزیز را که دال بر غرّت و غلبه است و داب بند کان ذل و خضوع و فروتنی است و عقله و تغییر داد نام عقله را انقیات که آلت  
 آهین است که سری دارد مانند سر تیر و بوی دیوار را میزنند و اصل تحمل نفختن خدب غیف یعنی کشیدن چیر را سختی و این مشعر است بغلظت و شدت و درستی  
 و صفت مومن نرمی و آسانی و تواضع است و شیطان و تغییر داد نام شیطان را و این ظاهر است و الحکم و تغییر داد نام حکم را که دال است بر حکومت و حکمیت  
 مکرر است تعالی را و غروب و تغییر داد نام غراب را که پلید ترین طیور است می افتد بر جیف و قاذورات و منبی است از منعی بعد و دوری و حجاب و تغییر داد نام  
 حجاب را که نام شیطان است و بمعنی ماریت را و فی الصراح حجاب بالضم را و دو و نام مردی و شهاب و تغییر داد نام شهاب را که بمعنی شعله نارسا طبع است و همگردد  
 میشود بوی شیطا بن و قال و گفت ابو داود توکت اسامیدها للاختصاص ذکر کردم سندهای این حدیث را که در این تغییر بن اسامه و دو و یافه و مذکور شد از جهت خلاصه  
 یا عدم اتمام آن زیرا که از احکام شرعی نیست که موقوف باشد چینی از اعمال و افعال بران و لیکن آن اسامه را باست ذکر کرد که این اسامی مذکور را تغییر داده نهادند  
 و عن ابی مسعود الانصاری قال لانی عبد الله او قال ابو عبد الله لانی مسعود شک دارد روی در روایت این حدیث که ابو مسعود انصاری را ابو عبد الله  
 گفت یا ابو عبد الله مرا ابی مسعود انصاری را گفت ابو مسعود انصاری مشهور است احوال او در مواضع متعدد نوشته شده است و اما ابو عبد الله کنیت او حذیفه بن  
 الیمانست چنانکه در آخر حدیث بگوید یا سمعت النبی یرشده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی زعموا که می گفت در زعموا یعنی در حق و شان این لفظ  
 و معنی وی که نسبت زعم میکنند بر دم و نسکو نه زعموا که او زعم فلان کند او زعم بضم زای و فتح آن قریب است از معنی فلن کذا فی النبی و فی الصراح زعم گفتن از باب تغییر  
 و گفته که زعم قول بی محنت و اعتماد و زعموا من گفته زعم بضم زای و فتح و کسر آن قول و اطلاق می یابد بر حق و باطل و صدق و کذب و اگر در جزئی گفته شود که در آن شک است پس معنی  
 از میان دیگر رسید که آن حضرت در زعموا چه می گفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفت بلس مطیة الرجل بلس

مستقیم یعنی زعموا تشبیه کرد و فعلی را که مستقیم در مقدمه کلام می آید و تا برسد بدان بعضی که دارد و برکب که بران سوار شوند و منزل مقصود برسند و حاجتی که دارند قضا کنند پس میفرماید که زعموا  
 بهر مکی و کوهی و مقدمه کلام است یعنی کلامی که میند که منشا و ماری بر زمین و کان باشد نه بر جزم و یقین چنانچه در حدیثی و کلامی گویند که سندی و ثبوتی ندارد بلکه مجرد حکایتی است  
 که بر سبیل ظن و حسان بر زبان آمده پس باید که در روایت و حکایت احتیاط و تشبیه نمایند و بی وثوق و یقین روایت نکنند و لهذا در مثل آمده زعموا و ما ظنیه  
 الکذب معنی دیگر آنکه مرد را نباید که نسبت نعم و کان بر دم کند و گوید نعم فلان کند اگر آنکه یقین داشته باشد دروغ گوئی آن فلان و خواهد که مردم از دروغ وی احتیاط  
 و احتراز کنند و بازی نخرند باین طریق برای این مصلحت درست باشد نسبت زعم و کذب یکی چنانکه محمد ثمان و امثال ایشان کنند و راه ابو داود و روایت کرد این حدیث را  
 ابو داود و قال و کففت آن ابا عبد الله حذیفه ابو عبد الله که ذکر شد گفت حذیفه بن الیمان است که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله است و  
 علیه و آله و سلم و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا کففت آن حضرت که گویند ما شاء الله و شاء فلان آنچه خواهد و خواهد  
 فلان زیرا که این مساوی و قرین ساختن است مساوی حق را با وی در ارادت و مشیت و لکن قولوا ما شاء الله ثم ما شاء فلان یعنی اگر بخواید بناچار بگویند و دیگر  
 جز بر حق تعالی نسبت مشیت کشیدن چنین بگویند آنچه خواهد خدا بعد از وی خواهد فلان تا مخرجه بتبعیت مشیت غیر از مشیت وی تعالی بفهمد که در راه احد و او داود  
 و فی روایت منقطعاً و در وایتی آمده که منقطع است و سندی متصل به قال گفت آن حضرت لا تقولوا ما شاء الله و شاء محمد کویند آنچه خواهد خدا و خواهد محمد  
 و قولوا ما شاء الله و حده و بگویند آنچه خواهد حق سبحانه و تنبانی شرکت دیگری و در اینجا غایت بندگی و توابع و توحید است زیرا که آن حضرت در غیر خود اسناد مشیت که  
 چه بطریق تاخر و بتبعیت باشد تجویز کرد اما در حق خود آن نیز ضایع شد بلکه امر کرد با اسناد مشیت پروردگار تعالی تنبانی توهم شرکت در راه فی شرح السنه و عنه عن  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا اللهم افی سید و هم از حد یقین است از آن حضرت که گفت گویند مرا فای رسید و ظاهر آن است که کافر و منافق  
 بظاهر نیز در حکم وی باشد و لیکن تخصیص کرد منافق را به کفر زیرا که چون کفر وی مستور و مکتوم است مع و تلقی در حق وی تحمل است پس نمی گوید منافق رسید و مونی گویند  
 فانه ان ملت سدا زیرا که وی را باشد رسید و هم در شمار افعال استخطم و دیگر پس تحقیق را راض ساختید پروردگار خود را و او داود و معنی این حدیث را  
 بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه سید خواندن منافق را و اثبات سیادت مراد را که با آن اقرار کردن بوجوب اطاعت و انقیاد و سبب و این موجب تخطر و درگاه  
 تعالی است و دیگر آنکه گویند منافق را سید زیرا که اگر بگویند ما راض میسازید بحجت این گفتن پروردگار را و مراد بودن او سید گفتن است او را سید که قال النبی صلی  
 علیه و آله و سلم و کففت و بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که اگر نسبت وی سعید یعنی در دنیا و صاحب مال و جاه و خدم و حشم ناراضی ساختید خدا را از خود محبت تعلیم کسی که  
 ز ستمی تعظیم است و اگر نسبت دروغ گفته فافهم و او داود الفصل الثالث عن عبد الحمید بن جبیر بن صمیم و فتح موده و سکون تخمنا بن شیبه بن  
 شیبه بن مکره و سکون تخمنا بن مکره و بن عثمان بن عقیق و روایت میکند از عمر بن الخطاب و روایت میکند از ابی بن حریج و ابی عیینه قال گفت جلست للحمید  
 بن المسیب بن شمیم بن سعید بن المسیب و میل کردم بسوی وی فحدثنی ان جده حوفا پس حکایت کرد مراد را که در کان وی ناخن خرن است بفتح حا و سکون زای قد علی  
 النبی قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما اسمک پس پرسید آن حضرت از وی چیست نام تو قال گفت اسمی حزن نام من خرن است قال  
 گفت آن حضرت بقصد تغییر نام خرن که معنی زمین سخت و درشت است بل انت سهل بلکه نام تو سهل نهادم که ضد خرن است و معنی است از آسانی و نرمی حال گفت  
 حزن ما نا مبغض اسما سمانه ای نیست من بغیر دهنه نامی را که نهاده است مراد من قال گفت ابن السیب فاذالت غیبا الحزونة بعد پس پیشه است و غنم  
 مادرش و سختی عیش و زندگی کافی بنور بهجت شومی این نام و قبول نکردن بدنامی را که آن حضرت برای وی اختیار کرد و این خرن بن و هب بن عمرو بن جابر بن مخزوم  
 و از اشراف قریش است و جاهلیت و از مهاجران است و پسرو مسیب که پدر سعید بن المسیب است از اهل بیعت رضوان است و غالباً این قبول نکردن و تغییر  
 آن حضرت را در تغییر نام داود و م هجرت است برای اسلام که بنور بصیحت و صدق ایمان و تهذیب اخلاق شرف نشده بود و او الهجاری و عن ابی  
 الجشعی بن صمیم و فتح شیب بن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسموا با اسماء الانبیاء ما در شود بنا همای پیغمبران و احب الاسماء الی الله تعالی  
 و محبوب ترین نامها نزد خدا تعالی عبد الله و عبد الرحمن و اصدقها و راست ترین نامها و مطابق ترین آنها بواقع حادث و همام زیرا که حارث بن معنی  
 که سبب است فی القاموس الحزوت الکسب و جمع المال و الرزق و همام از هم است معنی قصد و اراده و هیچ کس اگر کسب و هم مالی نبود و اگر معنی نداعت ملاحظه نمود  
 بطریق ثانی و اول توفیق کار آخرت بحکم الدنیا مرقه الاخره و اهتمام بران اراده بنمایند نیز و بنا باشد و اما اگر در تبسمی با سماء انسیا چون هدی شایبه عجب و ترکیه  
 نفس و رفعت شان و بی بود منزل که بعد از عبد الرحمن و امثال آن که دال بر خضوع و ذل و استکانت است و چون نظر کرد که این نیز بی شویا و عا و کذا مشیت  
 بحجت تعصیه بن کان دلدادی حقوق عبودیت تنزل فرمود بحارث و همام که بی شبه صادق و واقع اند که حال الطیبی و اقبها و زشت تر و بدترین نامها حوب و موه که معنی  
 از قتل و سفک و نزاع و جدال و مرارت و کراهت و بشاعت اند و او داود باب البیان و الشعریان در اصل کشف و ظهور و وضوح است و فی الصراح  
 بیان سخن پیدا و گشاده فتن و فصاحت تعالی فلان ابن من فلان ای انصوح و اوضح کلاما بتین بیداشدن و بید کردن بصیفا و می گفته که کشف و اظهار آنچه در ضمیر است









معی را بر مجرد تا تجربه کاری عمل کنند مضمون این حدیث قریب تر آید و طبیعتی گفته که بیان باعث است بر جفا و تحفظ و احتیاط در کلام و انداد این معانی از اتفاق است و برین وجه در بعضی  
آن بود که بجهت نامل و قوی در مقال و تحریر و تحفظ و مال باشد بجهت خلل در بیان و در این بیان آن باشد که سبب وی جزات و عدم مبالات و احتیاط  
از طریق این لسان و عدم تحریر و تحجب از رو و بیان بود و عن ابی ثعلبه الخشعی بضم خاء و فتح ثین و حجتین و بنون فوسبست نجشین بن زحر صابیت نام او بریم بضم جیم  
ابن ناشب بنون و دنام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور این است که ذکر کردیم و می مشهور است بکنیت یحیی که در آن حضرت را بیعت فرمود  
و او او را اسم خیر و فرستاد او را بسوی قوم او پس اسلام آورد و وفات یافت سنه خمس و سبعین و بعضی گفته اند در سن معاویه و علیه الاکثران رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم قال ان احبکم الی گفت آن حضرت بدستیک و دستین شامی کرده مسلمانان نزد من و اقر بکم خفی یوم القیمة و نزدیک ترین شما من روز قیامت احسنکم اخلاقا  
نیکی ترین شما اندازد وی اخلاق و این ابیضکم الی و بدستیک و دشمن ترین شما بسوی من و بعد کم کنی و دور ترین شما از من اساو بکم اخلاقا بدترین شما اندازد وی اخلاق و در  
روایتی اساو بکم جمع اسو چنانکه احسنکم جمع حسن و اساو وی بفتح میم جمع سواست یعنی مصدر چنانکه محاسن جمع حسن بخلاف قیاس پس وصف کرده شده مصدر پسر جمع کرده شده  
پس این بیان کرد مساوی اخلاق را بقول خود لثا و لون بفتح ثاء مثله و سکون را بسیار سخن کنندگان و تکلف نمایند کان و بیرون آیند کان و ثرثرت کثرت کلام  
و نزدیکان المتشددون تشدد کنندگان در سخن و شدق بکسر شین و فتح آن تر آمده و سکون دال جمله کنج و بان خطیب اشراق کلام کرده متشدد فصاحت نمایند  
تکلف و تضع و بان للمقیهقون بضم میم و فتح ثاء و سکون یا و تقاف سخن فراخ گویند و بری دبان و کام تکلف کنند و فتح پر شدن آورند و فنیق غمراخ از هر جز و تقبیق  
فراخ کردن سخن و بری دبان گفتن رواه البیهقی فی شعب الایمان و در وی الترمذی نحوه عن جابر روایت کرد این حدیث را بیهقی در شعب الایمان  
از ابی ثعلبه روایت کرد و ترندی مانند آن با تفاوت و اختلاف در الفاظ از جابر و فی روایتی در روایت ترمذی از جابر آمده که قالوا گفتند صحابه یا رسول الله  
قل علما الشرا و لون و المتشددون تحقیق دانستیم اکثر ثار لون و متشددون چه معنی دارد و که ام اندایشان فلان مقیهقون پس مسیت معنی مقیهقون و کدام اند  
آنها قال المتکبرون گفت متقیهقون متکبرانند چون توسیع و تنوع در کلام از کبر و تعظیم می آید تفسیر که متقیهقون را متکبرین بطلا قه لزوم و از اینجا معلوم شود که تشدد و تکلف  
در جمع و فصاحت از تضع بمقداریت مفرغ مذموم و مکرده است اما آنچه در خطب و مواظط کنند بنیت میجو در تاثیر لواطن و طیلین و ترفیق قلوب کرده و نمود و عن  
سعد بن الحی و قاص رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة بریاء منشیو قیامت حتی یخرج قوم تا آنکه بیرون می آیند و پیدا  
میشوند که وی که تاکنون با استتار میخیزند و بنویسد زبانهای خود پس صریح میگردد و در میگویند ایشان را بیاطل و دروغ و ظاهر میکنند فصاحت و بلاغت را  
تا در آن دم در آمد و فریب دهند و حاصل کنند چیزی از دنیا و شوات نفوس خود کما کما کل البقرة بالسنتها چنانکه میخورند که او را زبانهای خود تمیزی کنند و چریدن  
حیش میان تر و شک و شیرین و فتح بر چنین این کرده اند و در مذموم که زبان را وسیله تمل و قارب خود ساخته تمیزی کنند میان حق و باطل و حلال و حرام رواه احمد و عن عبدالله بن عمرو  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله یغض البلیغ من الرجال خدی تعالی و ثمن میدارد مبالغه کننده را در کلام و تکلف نمایند و از مردوان الذی  
یتخلل بلسانه اکثر تشدد میکند و در کلام و تعظیم میکند زبان را و می چید آنرا که یخلل البقرة بلسانها چنانکه می چید و فرد میبرد حیش را که او را زبان خود و اصل تمل در آمدن در میان  
چیزی و این معنی میگویند حال که در میان و ندانهای را آید تشبیه که در اندین زبان را در دبان در حال تکلم و تکلف در فصاحت بگردانیدن کا و زبانش را در دهان میگردان  
و باقره جمع بقره است و استعمال و ابقا قیل است و اکثری تا متحمل گردد و رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن اثن  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردوت لیلۃ الاسوی میگردم آن شب که برده شد را بعراب بقوم بقرض شفا هم در که وی که  
بزرده میشود و لبهای ایشان بقاریض من الذی بقرضه از آتش قفلت پس گفتیم یا جبرئیل من هو لا چه کسانی این جماعت قال گفت جبرئیل هو لانه خطاب  
اقتلت این جماعه خطبان امت تواند الذین یعولون ما لا یفعلون آن کسان که میگویند چیزی را که خود نمیکند یعنی مردم را بکارهای نیک میخوانند و خود نمیکند و این  
است که خود می کنند اما گفتن بدی ندارد اگر چند خود نکند و لهذا در امر معروف فعل شرط نیست اما اگر بکنند بهتر است ولی این تاثیر ندارد و رواه الترمذی و قال  
هذا حدیث غریب و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تعلم صرف الکلام کیسه بیاورد صرف کلام را و صرف  
کلام و صرف حدیث تحسین و ترزین اوست و زیادت کردن و روی نه بر قدر حاجت بر داخلت ریا و مخالطت کذب و تحویل آن از جای بجای بجهت تبلیس و  
تخلیط و لهذا التسمیه کرده بیان را بسم که و لغت بمعنی صرف است و در قاموس گفته که آن منقول از صرف در اسم است که عبارت از فضل و زیادت آن بر بعضی  
و در بعضی جاشی نوشته که صرف کلام ایراد است بر وجود غفله لیسجی به قلوب الرجال تا سیر کرده و بند کند بصرف کلام و لبهای مردان را و الناس شک  
روایت که قلوب الرجال گفته یا قلوب الناس لم یقل الله من یوم القیمة یقول یکنه ضایع تعالی از وی روز قیامت صرف را و عدلان صرف را و عدل را و صرف را  
و بعدل فیه داشته اند یا بصرف ناظم و بعدل و نرفیه یا بکس رواه ابوداود و عن عمرو بن العاص انه قال یوما روایت است از عمرو بن العاص که وی گفت  
روزی و قام و حط اکثر القول و حال آنکه استادم وی پس بسیار کرد سخن را فقال عمرو پس گفت عمرو بن العاص لو قصد فی قوله اگر میسر بود







قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ايا رجل قال لا خيبه كافر هر مردی که بگوید مرا در اسلام از کافری تاویل و شبهه نقد ما بهما احدهما پس تحقیق رجوع کرد  
 باین کلمه و التزام کرد و مقتضای آنرا یکی ازین دو کس یعنی گوینده این کلمه یا کسی که گفته شده او را زیرا که اگر راست گفته است خود آن کس کافر است و اگر دروغ گفته و آن کس کافر  
 نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مؤمن را کافر خواند یا ترا کفر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد و متفق علیه و عنایت ذوال قال رسول الله صلى الله  
 علیه واله وسلم لا یرحمی رجل رجلا بالفسوق دشنام نه مردی مردی را بسوق و لا یرحمه بالكفر و دشنام نه مردی مردی را بکفر الا اشدت علیه  
 اگر کسی رجوع کند این کلمه که دشنام داده بدان فسق باشد یا کفر بر مرد دشنام دهنده ان لم یکن صاحب کذلک اگر نباشد یا را که دشنام داده شده است او را  
 هم چنین که او گفته است یعنی فاسق نیست و کافر نیست یعنی اگر کسی دیگر را که فاسق نیست فاسق شود و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر  
 گشت و رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من دعا رجلا بالكفر کیسه خواند مردی را بکفر یعنی کافر گفت او قال  
 عدو لله یا لعن دشمن خدا که این نیز در حکم کافر است و لیس کذلک و حال آنکه آن مرد نیست کافر و دشمن خدا آنخوانده اینچنین الاحاد علیه مگر آنکه رجوع کند  
 بکفر یا عداوت بر وی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد خارجا مگر از جور یعنی بازگشتن متفق علیه ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر کس که تاویل و دلیل یکی را  
 بکار گوید کافر گردد به جت آنکه وی اسلام را کفر خواند و در اینجا کلام است که طبعی ذکر کرده و ما نیز تشریح آنرا آورده ایم و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله  
 صلى الله علیه واله وسلم قال المستنان آن ده شخص که یکدیگر را دشنام دهند ما قالوا فلعن البسادی گناه آنچه گویند و دشنام کنند بر آن کس است که  
 سخت دشنام کرده است و گناه دشنامی که شخص دوم کرده است هم بر اول است که ظلم کرده و دوم مظلوم است و آن باعث شده این را بر دشنام مالم  
 يعتد المظلوم مادام که اعتد او تجاوز از حد مظلوم و اگر از حد مظلوم نمی ماند و برین تقدیر هر دشنام که زیادت کرده گناه آن هم بر اوست و رواه مسلم و عن  
 ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه واله وسلم قال لا یبغی الصدیق ان یکون لعانا نایه و سنو در صدیق را که باشد بسیار لعنت کننده و رواه مسلم  
 صدیق بکسر صاد و تشدید و لا یبغی مبالغه است یعنی کثیر الصدق چنانکه ضحیک یعنی خنده بسیار کننده و سکت خاموشی بسیار در زنده و در اصطلاح صوفیه محبت  
 مقامیت با بیان مقام نبوت که مقامی دیگر در میان واسطه نیست که میگوید فاولک مع الذین انعم الله علیهم من البینین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین  
 ایمانی بران دارد و صدیق لقب اول خلفا است رضی الله عنهم و چون صدیق درستی شیوه مرد شد و بقامی رسید که علوم مقام نبوت است و انبیا هم برای رحمت ویرد  
 گردانیدند و در آن معیشت انداختن کردن که در انداختن و در انداختن از درگاه رحمت است شان و وی نبود و مقتضای مقام صدیقیت نباشد و لهذا تشبیه امرضیه اهل سنت  
 و جهات ترک لعن و لعن است و بر هر کس لعن کنند اگر چه مستحق آن باشد و زبان بدان نیالاید و تفسیح وقت بدان نمایند و لعنت کردن عادت و عوی خود نکرد و اند خود  
 آنکس که ملعون باشد خود را حاجت که کسی بگوید لعنت کند بیت هر که او را لعن کند لعنت کرد نیست لعن من و تو او را لعن و لعن کردن جایز نیست مگر بر  
 کافری که فخر صادق خبر داده باشد بر دین او بکفر و بر کافر مخصوص که ایمان او در دم اخیر تحمل باشد نیز لعنت نماید مگر علی الاحمال گوید لعنت الله علی الکافرین و باید  
 دانست که لعنت دو قسم است یکی طرد و تبعید است از رحمت الهی و ناامیدی مطلق از فضل و امتیازی وی و این مخصوص کافر است و دیگر دوری و حرمان از مقام  
 قرب در ضایقی غراسمه که راجع و اهل است ترک اولی و احوط و آنچه واقع شده و ترک بعضی اعمال و او را از بعضی محاب و غیر هم منقول و ما ثور است هم ازین  
 بابست و قسم اول و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه واله وسلم یقول ابوالله و لعنتم رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را  
 که میخواست ان اللعائین لا ینکون شهداء و لا مشعرا یوم القیمه کرده و لعنت بسیار کنندگان یعنی باشند گوایی دهندگان بر خلق و شفاعت کنندگان را ایشان را  
 روز قیامت در قرآن مجید آمده که روز قیامت ما و صدقار امت مرحومه محمدی گوایی دهند بر مردم و شفاعت کنند ایشان را پس میفرماید که لعنت کند که از آنکه لعنت  
 عادت و عوی ایشان شده و درج شهادت و شفاعت در آن روز دست ندهد و در حقیقت مقصود نفی این شنیع و شنیع نامر ضیه است ازین است و رواه مسلم  
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم اذا قال الرجل چون بگوید مردی بقصد عیب جوئی و حقارت مردمان و یون  
 ساختن ایشان از رحمت الهی در بطریق تحسره و تلم و تحزن و تأسف بر احوال ایشان هلاک الناس هلاک شد نه مردم و مستوجب آتش و دوزخ گشتند فهو  
 اهلکمیرس آن مرد گوینده این سخن را هلاک شونده ترین مردم است که نفس خود عجب میکند و در مردم بحشم حقارت می نکرد و از رحمت حق ناامید میکند و  
 و برین تقدیر اگر چه عظم کاف بر صیغه اسم تفضیل آید و بفتح کاف لمقطا ضی از هلاک نیز آمده و معنی چنین باشد که هر کس این کلمه میگوید هلاک میکند مردم را و در وطن  
 یاس و ترک طاعت و انما که در معاصی می افکند ایشان را چه شنیدن این سخن شکسته دل و ناامید و بی شوق میشوند چه گناهکاران در حیطه مصیبت و لغسانیت افتاد  
 اگر فانی صفت قد و جلال اند ایشان نصیحت برقی و لطف کردن و بر رحمت و مغفرت الهی معتقد و اثنی گردانیدن و اخل و اقرب است پس در اینجا اشارت است  
 باینکه مردم با شاست باید و دوقوی دل باید گردانید و امیدوار بر رحمت پروردگار باید ساخت و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم  
 یحبون انشر الناس یوم القیمه می باید بهترین مردم و رسوا و به حال ترین ایشان روز قیامت ذالوجهین مرد و دوری و مناقی صفت رالذی یاتی هو لام

دشنام

یوجه وهو لای وجه انگی آید این جماعت را بروی و بطرفی و می آید جماعه دیگر را بروی و دیگری و میگوید بهر جماعه از خوش آمدن موافق است و تواند که مراد من  
 حقیقی باشد که در باطن کافر است و در بیرون داد سلمانی میدهد چنانچه منافقان در زمان آن حضرت بوده اند و در قرآن مجید حکایت ایشان مذکور است و بیشک سخت  
 ترین عذاب و نكال روز قیامت بر منافقان باشد متفق علیه و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول خذنيكم من  
 سر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بود و علم منافقان نزدی بود گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لا يدخل الجنة قنات درمی آید بهشت رنجن  
 فی الصراح قنات سخن چینی کردن یعنی سخن چینی آنکه نهان گوش بر سخن مردم دارد و ایشان را از ان خبر نباشد سخن چینی کند و بجای دیگری برساند و در قاموس گفته که آن را که  
 پنهان گوش بر سخن مردم دارد قنات گویند سخن چینی کند یا نکند و اما آنکه طبعی گفته که قنات سخن بدروغ بر سبتن و آموده گردانیدن و درست ساختن آن را ظاهر آنست که قنات  
 نام مغتری و پنهان گوینده بود و در سخن چینی و دروغ گفتن شرط نیست و تمامی سخن از جای بجای بردن اگر چه راست هم بود اما بقصد شر و فساد و تلبیکه و تافقه و آتش فتنه تیز کردن  
 معنی در تمامی شرط است متفق علیه و فی روایه سلم تمام و در روایتی مسلم را سبجای قنات تمام آمده و این دلیل است که قنات معنی سخن چینی است و عن  
 عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم بالصدق لازم گیرید بر خود راست گفتاری فان الصدق یهدی الی البر  
 زیرا که راست گفتن راه می نماید به نیکوکاری یعنی خاصیت راست گفتن آنست که توفیق نیکو کردن می گرداند و راست گفتن که صدق راست چنانچه در روایت دیگر بایده  
 و اعتبار هدایت این آن باعتبار مغایرت اعتبار است در مفهوم و ان البر یهدی الی الجنة و بدستیک نیکوکاری راه مینماید بهشت و ما نزال الرجل یصدق  
 و یقوی الصدق و همیشه مردی راست میگوید و طلب و کوشش میکند راست گفتن را حتی بیکت عند الله صدقاً تا آنکه نوشته میشود آن مرد نزد خدای تعالی  
 یعنی حکم کرده میشود بروی بصیعت و اثبات کرده میشود و این مقام و ثواب آن یا نوشته میشود نام او در دیوان اعمال نزد ملا اعلی یا مردم در کتابهای خود نام او  
 صدق می نویسند و مقصود آنست که ظاهر گردانیده میشود در خلق با این صفت و این نام و انداخته میشود در دلهای مردم و جاری گردانیده میشود و بر زبانهای ایشان  
 بر قیاس قول وی سبحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا و اما کذب و در و دارد خود را از دروغ گفتن فان الکذب یهدی الی  
 الخور زیرا که دروغ گفتن میرساند غاصبت بسوی فسق و فجور و ان الخور یهدی الی النار و بدستیک فسق کردن میرساند بسوی آتش و دروغ و عیانزال الرجل یكذب  
 و یقوی الکذب و همیشه است مرد که دروغ میگوید و طلب و کوشش میکند دروغ گفتن را حتی بیکت عند الله کذاباً تا آنکه نوشته میشود نام او نزد خدای تعالی و دروغ گو معنی  
 بر قیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایه سلم و در روایتی مسلم را این لفظ آمده قال ان الصدق یروان البر یهدی الی الجنة زیرا  
 که صدق نیک است و نیک میرساند بسوی بهشت و ان الکذب یخود و ان الخور یهدی الی النار و باقی الفاظ حدیث موافق روایت اول است و عن ام کلثوم  
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ام کلثوم بنت عقیل بن ابی معیط گفت که آن حضرت فرمود لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس  
 نیست دروغ کو آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیراً و میگوید سخنان نیک را که باعث صلاح حال و رفع نزاع می گردد اگر چه دروغ نیز باشد و یکی از مواضع که  
 دروغ گفتن در آن رواست اصلاح ذات البین است یعنی صلح دادن و دور کردن نزاع و عداوت که میان دو کس است و یکی دیگران از مواضع که دروغ گفتن در آن جایز است  
 نگاه داشت بر خون مال کسی است که با حق میرود و دروغ گفتن بازن بقصد اصلاح وارضای وی نیز جایز است چنانکه گوید ترا دوست میدارم هر چند نادر و منعی  
 خیر او اگر میرساند سخنان خوب را بیکدیگر این داخل تمامی سخن چینی نیست سخن چینی که مذموم و منعی است آنست که بقصد شر و فساد کند اما اگر نسبت خیر و صلاح کند محمود  
 است اهل لغت فرقی نماده اند بین بیفتخ یا سکون نون و تخفیف میم بر وزن یضرب و بیضم یا و فتح نون و تشدید میم اول در نقل سخن بقصد خیر و صلاح استعمال یاب  
 دوم در شر و فساد فی الصراح نما و نحو سخن رسانیدن بوجه اصلاح و نیکوئی بنمیه سخن رسانیدن بیدی و سخن چینی کردن متفق علیه و عن المغد اد بن الاسود قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا ایتهم المداحین چون ببیند مدح گویند کان یا یعنی در حالت مدح و مراد بمدح کسی است که مدح گفتن مردم با عادت و  
 حرفت و سبب محبت خود ساخته بی تمیز میان حق و باطل و مستحق و غیر مستحق و این مذموم و مکروه است زیرا که بی ماطلت کذب از جانب مدح و عجب مدح خود را حشو  
 فی وجوه هم التراب پس بنید زید در و بیهای ایشان خاک خامش لری و زنا معنی خاک و حی بر وزن رمی پری دست که بر داند از خاک و در غیر آن نیز استعمال یابد  
 و مراد بانداختن خاک در روی او حرمانست یعنی چیزی ندهید و محروم باز گردانید یا نیک چیزی دادن که مشابه است بجاک در قلت و حنارت و بعضی علماء آن را بر ظاهر حمل کرده  
 و آورده اند که مقداره راوی این حدیث است قصبه خالی بر گرفت و در حضور امیر المؤمنین عثمان در روی مدح انداخت و رواه مسلم و عن ابی بکره قال اشقی رجل  
 دجل عند النبی صلى الله عليه وآله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که گفت شاکر مدحی بر مردی نزد آن حضرت فقال پرس گفت آن شتر  
 و طایق قطعت عنق اخیات وای بر تو بریدی کردن برادر خود را مثل اسب با شتر نمود آن حضرت این کلمه را بریدن کردن که معنی ذبح و هلاک جسمانی است استعمال کرده  
 هلاک روحانی که مدح و راز تحجب و غر در پید آید ان هلاک در دنیا است و این در دین و کافیه مقضی هلاک و دنیا نیز کرد و چنانکه از شنیدن مدح مغرور گردد و یکی را هلاک کند و او را  
 هلاک کند بقصاص آن و امثال این بعد از آن در رعایت حرف و اعتدال مدح فرمود من کان منکم ما دحاً لا محاله و کسی که هست از شما مدح گوینده و میخواهد کسی را مدح کند

البه فلیقل احسب فلانا پس باید که بگوید که کان میرم فلان را چنین والله حبیبه و خداوند تعالی داناست بحقیقت حال وی و سر وی و حساب کند و جزا دهنده اوست  
برگردان وی ان کان یومی اندک لک اگر هست ما و کج که کان میرم که وی همچنانست یعنی همچنانکه مرگ کرده است و او را بری بضم یا و فتح یا یعنی نفل و لایزکی علی الله  
احدا و نسیاید و حکم نکند بر خدا بخیر و یقین هیچ یکی را که وی چنین است یعنی احتیاط کند دستش و بگوید که کان دارم که وی چنین است و الله اعلم و بخیر نمگوید که  
البه چنین است تا حکم بر علم الهی نکرده باشد متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت است از ابی هریره که  
ان حضرت فرمود اندرون ما العنیه آیامی دانید که عنیت چیست فی الصراح در آیه بالکسر استن دریت بای علمت به و لا ادری لا اعلم قالوا الله ورسوله اعلم  
گفتند صحابه خدا و رسول خدا تا تراست قال گفت آن حضرت ذکرت اخاک ما بیکره غیبت یا گردن نت برد خود را یعنی مسلمانان به جزیری و صفتی که  
ناخوش دارد و قیل گفته شد آن حضرت اخوات آیاس خبر ده ما را ان کان فی الخ اگر باشد در برادر من یعنی در ان شخص که او را بیدی یاد کرده ام معا  
آنچه میگویم او را یعنی اگر راست گفته ام و این صفت به دوری هست اگر او را ناخوش آید یا این نیز غیبت است قال گفت آن حضرت ان کان فیہ ما قیل فقد غیبت  
اگر هست در ان شخص چندی که میگوید توازی پس تحقیق غیبت کرده توا و ان لم یکن فیہ ما قیل فقد غیبت و اگر نیست دووی آنچه میگوید پس تحقیق بتیان کرده  
او را و دروغ بر لبه بروی یعنی غیبت همین است که عیب کسی را بر ابی بگوید اما اگر نه راست میگوید آن خود افزا و بتیان است و آن گنای دیگر است رواه مسلم و فی  
روایه و در روایتی دیگر از مسلم باین لفظ آمده اذ قلت لایخلف ما فیہ فقد غیبت و اذ قلت مالیس فیہ فقد غیبت معنی این همان است که گفته شد به آنچه  
غیبت گنای است در غایت قبح و شاعت و بیشترین گنایان است در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت ماند و آن یاد کردن بود کسی را آنچه  
ناخوش آید و او را خواه عیبی باشد به بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی یا در خلق و مال و ولد و والد و زوج و خادم وی یا جامه و رفتار و خیار و همت و شست  
و بر خاست و حرکت و کثرت وی یا نازه رونی و ترش روی و تند خونی و سخن کوئی و خاموشی و جز آن آنچه متعلق است بوی و خواه ذکر بلفظ بود یا کنایت یا مراد شایسته  
بچشم و ابر و سر و دست و مانند آن و با جمله هر چه کوئی مفهوم کرد و عیب کسی و غایبانه وی بگوید غیبت است و اگر بر وی وی بگوید و وی را ناخوش آید آن آید  
و یحیائی و وقاحت است و این نیز ذمیه دیگر است و کفارت غیبت بخلق خواستن است از ان کسی که او را غیبت کرده است اگر رسیده بوی و اگر  
نرسیده اگر مرد یا مسافت دور افتاده است و استغفار کافیت و در بکلی خواستن لازم نیست که بتفصیل بگوید بطریق اجمال کافی است که گوید ترا غیبتی کرده ام  
بخش و هو الصصح و در استغفار کردن مرغاب را نیز کفارت غیبت است چنانکه در احادیث بیاید و عن عایشه رضی الله عنها ان رجلا استاذن علی النبی  
روایت است از عایشه که مردی از نطلبید که در آید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که نام آن مرد عیین بن حصین بود مردی از موفقه القلوب و جاهل عرب  
و در قوم خود مطلع و رئیس بود از صحابه اخلق بعیدا فاده و آثار نقصان دین و ایمان از وی هم در حیات آن حضرت و هم بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله وسلم  
آمده گفته اند که بعد از حیات آن حضرت بر او ارتداف رفته در دست ابو بکر صدیق اسیر افتاده و بتجدید اسلام نموده و مسلمان از عالم رفته و روایت احادیث نیز کرده و  
درین وقت که بر آن حضرت در آید اظهار اسلام نموده بود اما بحقیقت آن متصف نشده بود در صحیح البخاری در کتاب التفسیر آورده که آن عیین بن حصین را بر او داده بود  
جرین قیس بن حصین که از اهل علم و قرآن بود و در مجلس امیر المومنین عسکری داشت و منقری و منقری داشت روزی این عیین بن حصین نزد برادر زاده خود آمد که مرابین امیر  
در اچون او را آورد عیین بن حصین تو با عطای خریل نمی کنی و عدالت نمی ورزی پس امیر المومنین عسکری غضب در آمد و خواست که او را از آنکه جرین قیس این آیت را بر  
خواند خذ العصف و امر بالعزف و لعرض عن الجالین و گفت امیر المومنین در گذر از وی که وی از جالان است عرض کن که این چنین بی ادب و بی سخاوت بود  
عایشه رضی الله عنها میگوید که این مرد از ان مردن طلبید بر آن حضرت فقال پس گفت آن حضرت این فواله اذن و سید مرابین مرد را و بگذارید ما را قیس  
اخو العشیرة پس بدقیله داری است این مرد و گفته اند که این کلام از ان حضرت از الهامات نبوت و معجزات است که جز از غیب و حقیقت حال وی داده و در آخر  
امار بدی از ارتداد و جز آن از وی بطور رسیده و این مذمت ما را برای اظهار و کشف حقیقت حال وی بود تا مردم او را بشناسند و فریب نخورند و در فتنه نفی پس  
غیبت نبود و بعضی گفته اند که وی مجاهر بود و بدی و مجاهر را غیبت نبود فلما جلس پس چون در آمد نشست تطلق النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی  
وجهه طلاق لسان و تازه روی نمود آن حضرت در روی وی و انبساط الیه و اظهار انبساط و کشاده روی و بی تکلفی و مصلحت نمود آن حضرت بسوی آن مرد  
فلما انطلق الرجل پس هرگاه که رفت آن مرد از پیش آن حضرت قالت گفت عایشه یا رسول الله قلت له کذا او کذا گفتی مرابین مرد را غایبانه چنین چنین  
ثم تطلقت فی وجهه و انبساط الیه پشتر شاست کردی در روی وی و انبساط نمودی بسوی وی این چیست که در حضور و غیبت نکردی و در  
حضور نیز او را بدقتی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم متی عاهدت فحاشا کی یا قی و بدی تو مرا می عاهد  
بدگنده و بیو ده و سخت و درشت بر روی کسی و در بدی از حد که زنده ان شوالئاس عند الله منزله یوم القیمه بدستیکه بدترین مردم نزد خدا  
از روی قدر و مرتبت روز قیامت من تو که الناس اتقاء مشره کسی است که ترک دهند و بگذارند او را مردم از جهت پرهیز کردن و یکو شدن از شر وی و

فی روایتی که در روایتی بکای اتفاق افتاده و این حدیث را در معنی گفته اند یکی آنکه منکر در روی وی فحش و درشت بخت آن که فحاش نباشم و از آنجا که نشوم که مردم ترک نکند که فحش شن و دوم آنکه آن مرد مشرب بود و در حقیقت آن که داشتیم او را و بر روی او بختیم و بد مردی باشد کسی که بگذارد و ترک دهد و او را مردم زیر پیرین از روی و روایت اول ناظر بر معنی ثانی است و ثانی در اول کما لا یخفی متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کل اثمی معافی و در اکثر نسخ اصول معافات آمده بنامی فرماید بر امت من سلامت داشته و که البته ایستاده یعنی غیبت کرده نیست و هیچ یکی را الا المجاهرون مکر آشکارا کنندگان بی راوی حیاتی در زندگان دران و در بعضی الا المجاهرون آمده بیاوان من المجاهدة فبیعیم و تخفیف جیم بی مالکی و بی پروائی از مجامعت است ان لیعمل الرجل باللیل عملا این که عمل کند مردی در شب عمل بد را ثم یصبح یستبرح کند و قلد منوره الله تعالی و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی پرده علم و کرم خود را عمل بد را فبقول پس بگوید آن مرد کسی یا فلان عملت الباطل و حقه کن او کن اگر در من و شب چنین و چنین کاری و قلد بات لیستره و به و تحقیق شب کرد باین حال که می پوشد عمل او را پروردگار روی و یصبح یکشف ستر الله عنه و صبح میکند باین حال که میکشاید پرده خدا را از خود متفق علیه و از آنجا معلوم شد که عیبت که حرام است از کسی است که بد میکند و ینان می کند اما انکی جاست و اسکارا به میکشد غیبت او غیبت نیست و درین معنی گفته است سوم پرده بر بی حیاتی من که او می در پرده خویشتن گفته اند که جائز است غیبت از فاسق معلن و امام جائز و مبتدع و داعی بر زدن نظم و دادخواهی و بقصد نصیحت و تزکیه شهو و از روایت اخبار و احادیث و در صورت نظم اگر صبر کند اضمحل است و باسه التوفیق و ذکر و ذکر کرده شده حدیث ابی هریره که او پس این است من کان یومن بالله فی باب الضمنا و باب ضیافت الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من ترک الذکب فقیح کاف و کسروا و کسر کاف و سکون دال و هو باطل کسی که بگذارد در دروغ گفتن را و حال آنکه دروغ گفتن ناحق و نادر است این قید بجهت آن است که دروغ گفتن در بعضی مواضع جایز است بلکه مستحب است چنانکه در معاریف که در صورت دروغ نداشت و لیکن در حقیقت راست است چنانکه در قول ابی هریره علیه السلام فعله کبیر همه و امثال آن گفته اند و در حقیقت نیز درست است مادام که موجب عذر و پیمان شکستن نباشد و اصلاح ذات البین و حفظ دم و مال مسلمانی که بناحق میروید پس می فرماید کسی که ترک دهد دروغ گوئی را بخلافی در بعضی الحیثه بناکرده شود برای وی در حلالی بهشت در بعضی بفتح را و ضا و مجبه دیوار کرد و شجره و من ترک المراء و هو محق و کسی که بگذارد در جدال و نزاع و خصومت و ستیزه و حال آنکه حق بجانب اوست بجهت کسر نفس و تواضع تافض ظهور فضل و شرف وی ترغیب نیک و طغیان نکند و این در غیبه امر دینی بود که بسکوت دران علی درین زیاده از امام شافعی منقول است که فرمود بجهت و مناظره نکردم من هرگز مکرر که دوست داشتم که حق بر نسبت خصم من ظاهر کرد و در رحمة الله علیه بنی لدفی و وسطا الحیثه بناکرده سو برای وی در میان بهشت و من حسن خلقه و کسی که نیک گرداند اخلاق خود را و تندیب اخلاق کند و این شامل جمیع حمایه و کمالات بهشت و بیشتر اطلاق وی در عرف در این جانب و در کتاب و پیشانی و حسن معاشرت آید بنی لدفی اعلاها بناکرده شود برای وی و در بالا و جای بلند از بهشت و او اله الترمذی و قال هذا حدیث حسن و کذا فی شرح السنه روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این حدیث حسن است و هم چنین گفت بغوی در شرح السنه و فی المصابیح قال عزیم و در مصابیح گفت این حدیث غریب است و غریب است و غریب است و بعضی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز در جای متعدد حکم بجمع این دو صفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه که نوشته و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اندرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه در آدم را در بهشت و سبب رفع درجات و کرامات که در روی یاکو نیم اجتماع این دو صفت موجب است بحکم الهی دخول جنت را و تفضیل این دو عمل را و در آمدن آن سابقان از پیغمبران و صدیقان و اولاد اصل دخول جنت بعد از حصول ایمان پسندید و دیگر از اعمال و اخلاق شریعت تقوی الله و حسن الخلق تقوی جنت و خوش خلقی شک نیست که تقوی شامل است تیان جمیع مامورات و باز آمدن از همه منہیات را و تحسین خلق نیز دران داخل است پس ذکر آن بعد از توضیح است بعد تعمیم که آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق باطن و طبیعتی گفته که تقوی اشا رست بحسن معامله با خلق و حسن خلق اشارت بحسن معاملت با خلق و قدر اکثریت به جهت آن است که شاید بعضی بی اختلاج این دو صفت نیز در آید بفضل الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و نیل درجات نیز نمایند اندرون ما اکثر ما یدخل الناس النار آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه می در آدم را در آتش و دوزخ الاجوفان و دوزخ سواک میان ذوالی الغمره و العرج یکی دران که زبان نیرد داخل آن است و افاقه در داخل و شرب حرام و گفتن بیوده و لا طایل از کلام بانست دیگر فرج مردوزن که اغلب واقوی شنوات که عقل را مغلوب سازد با دست ظاهر سیاق کلام آن بود که گوید معصیت الله و سوء الخلق در برابر تقوی الله و حسن الخلق و لیکن اشارت کرد باقوی اسباب معاصی و کفایت آن در سمیت دخول نار و معنی اکثریت اینجا ظاهر است فافهم و اله الترمذی و ابن ماجه و عن بلال بن العاصی

کسبت ابو عبد الرحمن غزالی مدنی آمد نزد آن حضرت زود فدیة در سال غیم از هجرت بود در عهد آن حضرت عامل بر نواحی فرغ که بر سافت پنج روز از مدینه است و لو  
 غزیه روز فتح مکه است وی بود مات شصتین و ده ثانون سنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الخیر  
 بدستیکه مرد و هر آینه سخن میکند بدستی که متضمن خیر است یا علم مبلغا یند آن مرد صد سیدن آن کلمه را که گجا میرسد و قدر و مرتبه آن نزد پروردگار چیست  
 یعنی آسان می پندارد و وی عظیم است نزد وی تعالی یکتب الله له بها رضوانه الی یوم یلقاه می نویسد و محقق میگردد اند خدای تعالی مر آن بنده را بسبب  
 آن کلمه خوشنودی و پسندیدگی خود را ناز و نری که دیدار میکند و در می یابد آن مرد وی تعالی را و ظاهر هر یک و اند آنا را آن را در دنیا و آخرت و معنی توفیق در اینجا نیست که  
 تحقق رضا و ظهور آنا را آن تا یوم نعمت بعد از آن انقطاع می پذیرد و نظیر وی در جانب سخا آن علیک لغتی الی یوم الدین سنیان بن عیینة گفت مراد باین کلمه  
 حق است نزد سلطان جابر و ابن جعد الله گفته که میدانم خلاف هر کسی را در تفسیر این کلمه بکلمه مذکور رانقی و باین قیاس مراد بکلمه شکر کلمه باطل باشد که ضرر کند  
 و در دین نزد سلطان و ظاهر حدیث عموم است هر کلمه که باشد و الله اعلم و ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الشر ما یعلم مبلغا یکتب الله بها علیه سخطه الی یوم یلقاه  
 و بدستیکه مرد حکم میکند بکلمه از شرعی و اند مبلغ او را می نویسد خدای تعالی بسبب آن کلمه بر آن مرد ناخشنودی خود را تا روزی که کلافی میشود و آن مرد الله تعالی را  
 رواه فی شرح السنة و در وی مالک و الترمذی و ابن ماجه نحوه و عن ابن حکیم عن ابیه عن جده نفع موحده و سکون فاما بقیة الله است و ایت میکند از پدر  
 خود که حکیم بن معویه است و وی احوالی است حسن الحدیث و پدر از جد که معویه بن حیده نفع فاعلمه و سکون تحماتیه و بدل مملک صحابی است و در بزر بعضی را  
 اختلافی هست و بخاری و مسلم در صحیحین از ایشان روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ویل هلاک و سختی لمن یحدث فیکذب  
 هر کسی را که سخن میگوید پس دروغ میگوید لیکن بکلمه القوم یا یخذه الله بن سخن مرد از او فی الصراح ویل سختی ویل له و یل له تکرار برای تاکید و سختی و تشدید در وعید  
 است رواه احمد و الترمذی و ابوداود و از قید فیکذب مفهوم میگردد که اگر سختی راست و درست که یاز برای فرج و نشاط اصحاب و احباب  
 و تشدید خاطر ایشان باینکه ندارند اما باید که این را پیشه و عادت خود سازد چه طیب و مزاج که دروغ نبود اگر چه مشروع و منوشت اما گاه کاهی نه دایم و باید  
 که مطلع نظر خدائیدن نبود و سمیت مقصور بر آن ندارد چنانچه در حدیث آئیده میفرماید و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ان العبد ليقول الکلمة بدستیکه بنده میگوید بکلمه لا اقولها الا لعنک الله یا ایها الناس فی کذب آن کلمه را که برای این غرض که بخنداند باین قول مردم را  
 یهودی با می افتد آن بنده بسبب اینک یعنی بسوی دوزخ از بعد مایلین السماء و الارض افتادنی که دورترین مسافت مبارک و ششای آن از مسافتی  
 که میان آسمان و زمین است و بعضی گفته اند که مراد در افتادن از محل خیر و رحمت و مال هر دو معنی نظر بقیة کی است و اند لیزل عن لسان و بدستیکه هر آینه  
 بنده میبگذرد از زبان خود آید لیزل عن قدمه سخن از لغزیدن از قدم خود و چه لغزش قدم از جای بجای اندازد و ضرری که بسبب آن برسد در بدن بود و لغزش زبان از  
 ایمان بکفر افکند و در با وید و دوزخ اندازد شخصی شخصی خبر داد که پس تو افتاد گفت از کجا گفت از دیوار گفت الحمد لله باری از دل نیفتاد و و الله بهی فی شعب الایمان و عن عبد  
 الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من صمت مجاکسی کما موسی کرئید از سخن بدبخت یا بدآفات و بلیات در دنیا و آخرت چه اگر کج  
 با و میرسد از ملازراه زبان آید چنانکه در کتاب الایمان گذشت رواه احمد و الترمذی و الدارمی و الله بهی فی شعب الایمان امام غزالی گفته که سخن کردن  
 بر چهار قسم است یکی ضرر محض است دوم نفع محض سیوم متضمن ضرر و نفع است هر دو چهارم آنکه ضرر دارد و نفع آنکه ضرر محض است خود لازم است خاموشی از آن  
 هر چند آنکه ضرر و نفع هر دو دارد و چه ضرر را هم است از طلب نفع و آنکه ضرر دارد و نفع اشتغال بدان موجب تضییع وقت است و عین خسار ماند قسم دوم که  
 نفع محض است و در اینجا نیز خطر و آفت است از مزج و قاتی و ریاء و تصنع و تزکیه نفس و فضل کلام و تمیز کردن در آن و دریافت آن متعسر پس خاموشی همه حال بدست  
 مگر حکم ضرورت و عن عقبه بن عامر قال لغت رسول الله طاقی شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقلت ما النجاة پس گفت من و پرسیدم از آن حضرت  
 چیست سبب نجات یعنی در دنیا و آخرت فقال پس گفت و جواب داد آن حضرت ملک علیک لسانک مالک شوبر خود زبان خود را یعنی باید که بکشی زبان خود را  
 کرد آنچه نفع در آن باشد ضرر تو و بعضی گفته اند که بکردار زبان خود را ملوک مر خود را در چیزی که و بال آن برست و نگاه دار از آنچه ضرر میکند تا و ان کن و آنچه نفع  
 است این عبارات ایشانست و در تقریر این عبارت و این همه ناظر است دانکه ملک بکبر سبزه است از ثلاثی مجرد غایت آنکه توجه علیک که لغظ ضرر است نسبت  
 که گفته شده و در جمیع البها تصریح کرده که امر ثلاثی مجرد است و در بعضی نسخ تصحیح این لفظ نفع نموده کرده از لالاک و معنی آن ظاهر نیست چه لالاک بمعنی تملیک آید چنانچه در  
 قاموس گفته و در بعضی حواشی گفته که هر یک از الفه من الثلاثی المجرود و لفظها غیر ظاهر و الله اعلم و لیس حالت بدلیک و باید که بکجا اندر آواز تو یعنی نشین در خانه مشغول به  
 عبادت مولی و مالک علی خطیتک و بگری بر گناهان و نقصان خود رواه احمد و الترمذی و عن ابی سعید رفعه و مر و نسبت از ابی سعید خدری که رفع کرد از حضرت  
 رسالت پناه آنرا صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت آن حضرت اذا صبح ابن آدم چون صبح کند آدمی فان الاعضا كلها کفر اللسان پس بدستیکه اعضا همه  
 خضوع و فروتنی و بتحیت میکنند باز را و کفیر یعنی انما و خضوع کردن آدمی آید مر غیر خود را و وقتی که میخواهد که تعظیم کند او را کذا فی قاموس فقول پس میگوید اعضا

همه زبان را اقی الله فیما بین از خدا و پریمیزن او را در حق ما و برای ما فانا نحن بک زیر که ما و است بتوایم فان استقممت استقمنا پس اگر است می ایستی تو را  
می ایستیم ما و ان اعوججت اعوججنا و اگر گنج میثوی تو گنج میثویم ما و اه الترمذی اگر گویند که اصل و مادر کار دل است اگر وی صالح است بر اعضا صالح  
و اگر فاسد همه ایشان فاسد چنانکه در حدیث آمده است که ان فی الحجة مضغ اذا صلت صلح الحمد کله و اذا عدت فذل الحمد کله جالبش آنکه زبان ترجمان دل  
و خلیفه و سنت پس حکم وی حکم دل باشد کویا آنچه دل می اندیشد زبان آنرا می فرماید و اعضا بدان کار میکنند و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم من حسن اسلام المرء ثقله ملا یعنیه از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی که غایت و اتمام بدان  
ندارد و غرض و ارادت آن تعلق بخفته و شان او نیست که اتمام کند بدان و مشغول گردد بتحصیل آن یعنی ضرورت ندارد و دفع و دران نیست لایعنی که میگوید  
باین معنی است و آنچه باید که آدمی اتمام و غایت داشته باشد بدان چیز نیست که متعلق است بضرورت حیات وی در معاش و سلامت و نجات وی در  
معاد اما آنچه متعلق است بمعاش مثل طعامی که سیری بخشد و آبی که تشنگی برده و جامه که ستروحت کند و زنی که سبب غمت فرج کرد و مانند آن از آنچه دفع  
حاجت کند نه لذت و استماع و استکثار و فضول اقوال و افعال و سایر حرکات و سکناات و آنچه متعلق بمعاد اسلام و ایمان و احسانست چنانچه در حدیث  
جبریل در کتاب ایمان گذشت و اه مالک و احمد و در اه ابن ماجه عن ابی هريرة و الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان عنهما  
یعنی این حدیث را مالک و احمد از امام علی بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه از ابو هریره کرده و ترمذی و بیهقی از هر دو آورده و عن انس  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال رجل ابشر بالجنة پس گفت مردی بعد از مردن  
وی شادمان باش بدر آمدن بهشت یعنی برکت صحبت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و اله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و اله و سلم اولاد دمی آیمی کونی این سخن را و بشارت میدهی او را و نمیدانی حقیقت حال را فلعله تکلم فی الا یعنیه پس شاید که وی تکلم کرده باشد و چیزی  
ضرورت نداشته و حاجت نبوده و بتجمل یا لا یفصده یا بجملی کرده به چیزی که دادن آن نقصان نمی آید و او را چنانکه تعلیم علم و دادن زکات که نقصان  
در علم و مال نمی آید بلکه سبب اقرب میگرد و یعنی بچه جزم کردی بدان و بهشت را شاید که سخن لایعنی گفته باشد و بتجسلی و زبیدی و به سوال و حساب  
آن در مانده و گرفتار گشته و همتی در آمدن بهشت نشده باشد و اه الترمذی و عن سفیان بن عیینة عن عبد الله الثقفی صحابی است معهود و در اسهل  
طایف و بعضی گفته اند در اهل بصره و عامل عرب و در رضی الله عنه بطایف قال گفت قلت کفتم یا رسول الله ما اخوف ما تخاف علی حیث مخوف ترين  
چیزی که میترسی تو بر من شتر از آن قال گفت سفیان فاخذ بلسان نفسه پس گرفت آن حضرت و رسانید دست را بر زبان شریف خود و قال هذا کفتم  
این است چیزی که بیشتر می ترسم از آن تر تو گفت که آن زبانست بلکه زبان گرفت و اشارت بدان کرد و نیز اگر اشارت بمحسوس اظهار است در مقصود زبان شریف  
خود گرفت نه زبان سایل زیرا که زبان سایل را گرفتن تکلفی داشت و سمیع است و نیز آن او که وادخل است در مقصود و اشارت است بلکه حقیقت مطلق  
زبان این است و این کلم عام است مگر آنچه بحفظ و محمت الی محفوظ و معصوم شده باشد و اگر زبان سایل میگرفت احتمال اختصاص حکم بوی داشت  
و اه الترمذی و صححه روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت صحیح است این حدیث و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم اذا کذب العبد چون دروغ میگوید بسند و تبا عده للک میباید و در میر و ازان بنده فرشته یک گروه من حقن مباحابه  
از پرانگی بوی ناخوش آنچه آورده است آن بنده آن را از دروغ گفتن حق بوی ناخوش گذافی الصراح و در قافوس گفته تن ضد فوج و فوج است فاج شد مشک یعنی  
پراکنده شد بوی او و اه الترمذی و عن سفیان بن اسید الحضرمی نفع بمزه و کسر سین بر قول اکثر و بضم بمزه و فتح سین نیز آمده و اسد نیز گفته اند صحابی  
شامی است قال سمعت رسول الله گفت شیخ پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یقول کبرت خیانتان متحدث لخاله حدیث بزرگ کارا  
است که بگوئی بر او دروغ را سخنی که هوالک به مصدق آن برادر مر تر از آن سخن راست کو اعتقاد کند و اعتقاد و وثوق بر راست کوئی تو کرده و انت به کاذب  
و تو دران سخن دروغ گوینده دروغ گفتن همیشه به و ناشر است و درین صورت بدتر و ناشر تر است و اه ابو داود و عن عمار و رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من کان ذا وجهین فی الدنیا کسی که هست خدو و در وی در دنیا که با هر طایفه نفاق می ورزد و چنانچه  
که انانیشان است کان له یوم القیمه لسانان من نادر میباشد در روز قیامت در زبان آناتش و اه الدارمی و عن ابن مسعود قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم لیس المؤمن بالطعان نیست نومن طغنه کننده در آبروی مردم و لا باللعان و نیست و عاکنه بر بوم بیدی و بران زن و در کردن حق  
او را زبانی و حمت و لا الفاحش و نیست نمت کوینده و از حد گذشته و در بی و در قافوس گفته فاحش سخت بخیل و در صریح گفته تمغنش پیوده گفتن و لا البذی و نیست  
بی حیا و پیوده که و فاحش نبی نفع با و کسر و ال مجبه و تشهید یا و بجزه نیز آمده و اه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و فی اخروی له و در روایت دیگر  
آمده مر بیهقی را و لا الفاحش البذی و صف کرده فاحش را بیدی یعنی نیست بومش کوینده و بالغه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن ابن عمر







خارج بود و قاده گفته می‌شود و حدیث و ابن جابر او را در ثقات ذکر کرده و روایت میکند از عسکری موسی و ابی زور و روایت میکند از وی قاده و محارب بن  
و ثاو مجری روایت کرده اند و او را بخاری و ابو داود و نسائی قال گفت انبت ابنا و فرجند نه فی المسجد آمد با از را پس یا فتم او را و مسجد محبتیا بکساء اسود و  
حد و متکاکنده بکلیسم یا ابا ذر ما هذه الوحدة پس گفت یا ابا ذر چیست این تنها نشستن بر ابا اصحاب نشینی و انوار و بهشت فاده کنی فقال  
پس گفت ابو ذر سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم يقول می‌گفت الوحدة خیر من جلیس السوء تنها نشستن بهتر است از نشستن  
با هم نشستن به و الجلیس الصالح خیر من الوحدة و نشستن با هم نشستن نیک تر است از تنها نشستن یعنی چون درین وقت کسی از یاران خاص که اقامه و برکنی و صلا  
او باشد حاضر نیست تنها نشسته ام و در وقت دیگر با ایشان نیز می‌نشینم و او را ز راضی الله عنه و حقی و غفر فی از جانب نبی امیه مد زمان امیر المومنین عثمان نیز دوست داده  
بود و منزل را بیرون مدینه مسافتی ساخته تنها می‌گذرانید و همان جا از عالم در گذشت چنانکه در اخبار آمده است و املا الخیر خیر من السکوت و سخن کردن  
القای سخن نیک بر طلب علم بهتر است از خاموش بودن و السکوت خیر من املاء الشر و خاموش بودن بهتر است از القای سخن بد و عن عمران بن  
حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال مقام الرجل بالصمت فرمود که ای باشد که منزلت و مرتبه مرد نزد خدا خاموشی افضل من عبادة  
ستین سنة فاضلتر و زیاده تر از عبادت شصت سال زیر که سکوتی که در وی جولان کند فکر در معارف حقایق الهیه و کونیه یا متغرق گردد و لطیفه قلبیه در بحر ذکر خنی و  
متنور گردد بنور ذات و صفات الهی اگر چه ساعتی لطیف باشد بهتر است از طاعت و عبادت جوارح که در تفرقه و بی حضور ی بگذرد و دل یا در جامع نبود اگر چه بسیار  
بسیار باشد و عن ابی ذر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابو ذر آدم بر آن حضرت فذکر الحدیث بطوله پس ذکر کرد حدیث  
با درازی و ی یعنی حدیثی دراز ذکر کرد که انجامه کور نیست الی ان قال ما انک گفت قلت کتم یا رسول الله او صبی اندر کن مرا قال او صلیت بتقوی الله گفت  
انذر می‌کنم ترا تقوای خدا فانه ازین الامر کله زیر که تقوای خدا آرایش دهنده ز راست همه کار را قلت زدنی گفتم زیاده کن مرا اندر زمره زیادت ایضاح و بیان است  
بیکر بعضی اعمال به تفصیل والا همه در احاطه اجمال تقوی مندرج است قال فرمود آن حضرت علمک بقلوة القرآن بر تو با تلاوت قرآن و ذکر الله عز و جل و یا  
کردن خلغ و جل تمامه افعال خیر که نیست تقرب الی الله کند و اخل ذکر است اگر برین معنی حمل کنند ذکر را ذکر بعد از تلاوت برای تعیم بعد از تفصیل است و در حدیث آمده  
که افضل الذکر لاله الا الله اگر این مراد دارند از قبیل ذکر جز بعد از کل است بجهت زیادت فضل و شرف فانه ذکر را ذکر خدا ذکر کل فی السماء سبب ذکر کردن  
است مزیاده آسمان که طایفه یا کنند تر از بحیر و رحمت و دعاء در ملکوت اعلا و بجا آن چه تفصیل است پروردگار تعالی خود یا میکند هر کار را یا کند آیت فا ذکر و فی ویش  
من ذکرنی دلیل آنست و بر هر تقدیر در وی تشبیه و ایما است بآنکه تلاوت قرآن باید که از همه حضور و تفکر و تدبر باشد و نورالک فی الارض و ذکر خا و روشنائی آن  
متر از زمین یعنی درین عالم مفعلی که سبب ظهور نور معرفت و یقین و اهتدای هدایت است قلت زدنی گفتم زیاده کن مرا و صیغت قال فرمود آن حضرت علیک  
بطول الصمت بر تو با و خاموشی دراز و سکوت بسیار که متفکر و ذکر الاله الی است فانه ذکر را در خاموشی مطبوعه للشیطان سبب راندن است مشطاطا  
که اندزه زبان می‌دآید و در جاه بلامی افکند و نیز در حدیث آمده است که چون ذکر میکند بنده خدا را پس می‌افتد شیطان و پنهان می‌گردد و عون لل علی السوء دنیا  
و یازنی و هتد فاست مزیار کار و دین نو که سلامت می‌درد و آفات لسان و موجب حصول علوم و معارف و مورد طلب بنور ذکر خنی می‌گردد قلت زدنی گفتم زیاده  
کن قال فرمود ایاک و کثرة الضلالت و در و از خود را از بیاری خنده فانه میبیت القلب زیرا که خنده بسیار می‌ماند دل را به جهت طربان ظلمت غفلت و  
قسا و غلبه و انظاف نور علم و معرفت که حیات قلب در آن است و ید هب بنور الوجه و میسر و روشنائی و ی را که عبارت از انعام نور باطن و طهور  
سیاهی جاد است و لابد چون دل می‌سود و می‌نوردد و نورانیت و نازکی جدیجی نیست حشا و معنی قلت زدنی گفتم زیاده کن مرا قال قل الحق و انک ان مرا که با آنچه  
حق است و اگر چه تلخ و ناخوش آید خلق را یافض ترا قلت زدنی قال لا تخف فی الله لومة لایم گفتم زیاده کن فرمود مترس در اهل دین خداوند است تقویت و ی ملامت هیچ  
لامت کند خدا هر چه که می‌کند باشد تو را خدا باشد بیت هار جامی عشق خوانست و هر سو عالمی می‌کند انکار او و هم چنان در کار خویش قلت زدنی قال المحرك  
عن الناس باید که مانع آید ترا از دیدن و گفتن عیب مردم ما تعلم من نفسك چیزی که میدانی از عیب های نفس خود یعنی امر معروف و نهی منکر کن اما عیب مردم  
مجوی و غیبت ایشان کن و بخور در باطن از بهر خوار و ناقص دان بیت غافلانین خلق از خود ای پسر لاجرم کونید عیب یکدیگر و عن انس عن رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت میکند انس از آن حضرت که گفت ان حضرت مرلی نه را ما ابا ذر و الا ادلت علی خصلتين ای با ذر آیه را نهایم ترا بر دو خصلت  
ما الحف علی الظهور آن دو خصلت بکرم زبانت و آسان تراست انصاف و تشبیه و تمثیل که در تکلیف شرعی را که برداشتن بر قوت بشری در کار می‌باشد بهر است  
که بقوت پشت توان برداشت و اقل فی المنزاع و لیکن با وجود سبک باری کران ترا در میزان که نامهای لحوال با بیان بخند قال گفت ابو ذر قلت علی گفت علی راه  
بنامه ابران دو خصلت که این دو صفت دارند قال طول الصمت و حسن الخلق فرمود آن دو خصلت دراز خاموشی و نیک خوئی است سبکی و آسانی این دو صفت  
بدان جهت است که خاموش بودن موقتی ندارد و متقی نمی‌طلبد بلکه در زبان جنبانیدن و سخن ترتیب دادن شغقت ظاهر و باطن است و سبکی در نیک خوئی نیز



صلواتها را بزرگوارند شما وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و امضیافی صومکا و بکزارید در روزه خود یعنی تمام کنید و افطار نکنید و افضیای  
یوما آخر و قضا کنید این روزه را روز دیگر یعنی این روزه شما فاسد شده است و واجب است قضای آن ولیکن با وجود این بهرین روزه باشید و افطار  
نکنید و روزه دیگر قضا کنید احتیاطا قحطی لایم پس گفتند چرا عاده کنیم وضو و نماز را و قضا کنیم روزه را یا رسول الله قال اغتبتم فلا تا فرمود شما غیبت کردید  
فلان شخص را و غیبت شکننده وضو است و ناقض صوم گفته اند که این حدیث بر سبیل تعلیل و تشدید واقع است و الا در ظاهر حکم غیبت ناقض وضو و صوم نباشد  
و در احیای العلوم گفته که غیبت مفسد صوم است مذهب سفیان ثوری بجهت عمل بظاهر حدیث و امام احمد فرموده رحمه الله علیه که اگر روزه بغیبت بشکند کدام یکی را از آن است  
می ماند روزه و ازین جا معلوم شد که شکننده وضو نباشد و از آنکه فرمود که و امضیافی صومکم استینسی بعدم فساد صوم حقیقه می توان یافت اگر چه صوم فاسد و باطل گشتی نفی ردی  
صورت نداشتی اگر چه در روزه رمضان حایض چون در میان روزه خون میسند بر روزه میباشد به جهت حرمت رمضان اگر چه روزه وی فاسد است قطعا بر هر تقدیر معلوم  
شد که قاحت و شاعت غیبت بجهت سرحد است و احتیاط و تقوی در آن است که بعد از وقوع غیبت تجدید و قیام باید کرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لایق بگوید و بیا  
گوید وضو کردن مستحب است از برای ازاله غلظتی که طاری شده از آن و روزه دار باید که از غیبت احتراز و احتراست نماید و بالله التوفیق و عن ابی سعید و جابر رضی الله  
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الغیبت اشد من الزنا غیبت کردن بمعنی وجه سخت تر از زنا کردن است قالو چون این سخن و دشواری  
آمد بر صحابه گفتند یا رسول الله و کیف الغیبة اشد من الزنا و چگونه و بجهت غیبت سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان و جانشین آن  
الرجل لیرتی فیتوب بدستیکر هر آنکه زنا میکند پس توبه و رجوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند بجهت است تعالی بر وی و فی روایه و در  
روایتی باین لفظ آمده فیتوب بغیر الله له پس توبه میکند نزد پس می آرد خدا تعالی را و از برای آنکه زنا حق است و آن صاحب الغیبة و بدستیکر صاحب غیبت  
لا یغفر له آرزیده نمیشود و در او را حتی یغفر الله صاحب تانجی یا مرد و بتجدد او را یا را که غیبت کرده شده است و او را و حق اوست و فی روایت انس و  
در روایت انس آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا توبه نکند و صاحب الغیبة لیس له توبه و غیبت کند نسبت مراد توبه  
بمان معنی که در روایت اولی معلوم شد یا باین معنی که صاحب زنا میترسد و میزد پس توبه میکند و صاحب غیبت پاک ندارد و بدان و آسان میداند آنرا تا ترک غیبت  
که استخفاف و استحلال کند و در ورطه کفر افتد بخود با الله من ذلک روى البیهقی الاحادیث الثلاث فی شعب الایمان روایت کرد و بیقی این حدیث را در  
شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من کفارة الغیبة ان تستغفر لمن اغتبت به روایت است از انس که گفت فرمود  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جمله کفارات غیبت یعنی آنچه پوشش آید از آن این است که آمرزش خواهی مگر کسی را که غیبت کرده او را بقول صورت آمرزش بخشن  
اکنس این است که گوئی اللهم اغفر لنا وله خداوند ما را و او را ببخش و او را طلب آمرزش برای خود کند چنانچه معهود است در استخار تا خود آرزیده شود و پاک گردد و  
دعای او و بگریه آمرزش نیز مستجاب گردد و اصل در کفارات غیبت آن است که بجای خواهان مغتاب اگر ممکن باشد و الا ذممت و استغفار کافی است و استغفار  
مغتاب را نیز کفارتست چنانکه این حدیث مطلق است بدان و باین تقریر معنی کلمه من که تبغض است راست آمده و رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر نام  
کتابت مبهقی را و قال و گفت بیقی فی هذه الاسناد ضعف درین اسناد که وی ذکر کرده است در آن کتاب ضعیف است و این اسناد قوی نیست باب  
الوعد فی الصراح و وعدة و موعود نوید دادن و استعمال می باید در خبر و شکر که مذکور باشند و اگر نه وعد در خبر بود و وعید و ایعاد در شر و میعاد و وعده جای دو وعده  
الفصل الاول عن جابر قال لما مات رسول الله هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جاءه ابوبکر مال من قبل العلاء بن الحضرمی  
و آمد ابوبکر مال از جانب علاء بن حضرمی که عامل آن حضرت بود بهرین فقال ابوبکر پس گفت ابوبکر رضی الله عنه من کان له علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
دین کسی که هست بر آن حضرت او را و ادا می او کانت له قبله عده یا هست مرئوس را بجانب آن حضرت و وعد یعنی آن حضرت با او و وعدة انعامی و عطائی کرده  
باشد فلما تناسل باید که بیا د و اما و این قول ابوبکر بود رضی الله عنه بعد از وفات آن حضرت که دیرا صلی الله علیه و آله وسلم میراثی نباشد من خلیفه اویم هرگاه که آن حضرت  
در هر که اتفاق میکرد من میکنم و هر که دینی بآن حضرت باشد یا آن حضرت بوی و وعدة عطائی کرده باشد میرسانم و قضیه فک که از آنجا صرف بر عیال خود و فقرا و مؤمنین میکرد  
هم ازین بابست و گفت که من نیز آنرا نبیاست و خلافت آن حضرت صرف میکنم و تحقیق و تفصیل این سخن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و چون با جابر وعده کرده بود و فرمود  
بود که چون ملی نزد ما بیاید سه حشی یعنی سه بار هر دو دست پر کرده بتو بهیم قال جابر گفت جابر فقلت پس گفت یعنی ابوبکر را و عدلی رسول الله و وعدة کرده مرا پیغمبر  
صلی الله علیه و آله وسلم ان یعطیني که بدهر اهلکذا و اهلکذا و اهلکذا یعنی سه بار هر دو دست پر کرده طبسط یدیه ثلث موات پس بکشد جابر هر دو دست  
خود را سه بار از برای نمودن صورت عطا نیک آن حضرت بوی و وعدة کرده بود قال جابر فخشالی حشیه گفت جابر پس پر کرد ابوبکر را برای من هر دو دست خود را  
یکبار و به نیت در دامن جان من فعد د تھا فاذا هی خمسائة پس شمار کرد دامن میشه را پس ناگاه آن بانصد بود و قال و گفت ابوبکر خذ مثلیها بکیر دو  
چند از آن هزار باشد یکبار حشی کرد و بشمار دو و چند دیگر فرمود تا سه حشیات شود و در بعضی روایات سه حشیه میریز آمده متفق علیه الفصل الثاني عن جعفر

بضم عیم و فتح حائمه و سکون تحتانی و فغانام او و هب بن عبد الله زعفران صاحب آن حضرت است نزول کرد و فرادنا کرد آنجا سرای را و امیر المومنین علی رضی الله عنه را و اهل  
ساخت بریت المال و حاضر شد با وی همه مشا و ارامات بالکوفه سوار بر و سبعین قال گفت و آیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ایضاً سفید  
رنگ بسرخ آینه قد شاب تحقیق پر شده یعنی در مویهای مبارک وی پیری پیدا شده و پیری و بی بیست موی سفید در سر و لجه مبارک زرسیده بود چنانکه در کجا  
خود معلوم شده است و کان المحسن بن علی رضی الله عنه هایشه و بود حسن بن علی که شایسته میداشت آن حضرت را این سخن را برای اثبات صحبت  
خود با آن حضرت گفت زیرا که وی از صفات صاحب است و در وقت رحلت آن حضرت صغیر بود و بر تبه بلوغ زرسیده پس می گوید ابو جعفر که دیدم آن حضرت را این  
ضعف و امر لنا بثلثة عشر قلو صا و حکم کرد آن حضرت برای جماعه مایسزده قلو ص بفتح قاف و ضم لام تا و جوان فل هبنا فقیضها پس رفتیم تا قاض کنیم  
آن ناقه را فاقانا موده پس آمد ما را خبر وفات آن حضرت فلم یعطونا شئنا پس ندانده ما چیزی فلما قام ابو بکر پس چون ایستاد ما را خلافت ابو بکر یا قام یعنی  
خطب باشد یعنی خطبه خواند ابو بکر قال گفت من کانت له غده رسول الله کسی که هست مرا و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم غده و غده یعنی آن حضرت  
بوی و غده انعامی کرده فلیجئ پس باید که بیاید آن کس نزد من فقامت الیه پس ایستاد و رفتم من بسوی ابو بکر فاجبوته پس خبر دادم او را که آن حضرت حکم کرده بود  
مایسزده قلو ص فامر لنا بها پس فرمود ابو بکر رضی الله عنه برای ما بدو نسیزده ناقه رواه الترمذی و عن عبد الله بن ابی الحسام در نسخ مشکات بتقدیر  
حامله مضوجه بر سین ساکنه واقع شده و جم چنین در نسخ مصابیح و گفته اند که این سه و خطاست که از صاحب مصابیح واقع شده و مولف کتاب تقلید کرده و صواب  
ابی الحسام بتقدیر میم بر سین است چنانکه در کتب اسامی الرجال است و عبد الله بن ابی الحسام عاصری صحابی است و عداد او در بصرین است ساکن شد که را و اریث  
است در انتظاران حضرت را و راسه و از جهت و غده قال با بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما بعیت خریه و غفرت کردن است و واقع اینجا  
خرید نیست میگوید خریه از آن حضرت چیزی را قبل ان یبعث پیش از آنکه بنحوش کرد و و بعیت له بقیته و باقی ماند آن حضرت را بر من بقیته از من میگوید و  
ان انته بهما فی مکانه پس و غده کردم آن حضرت را که بیارم و را آن بقیه من را در جای آن حضرت که آنجا نشسته بود یا در جای بیج که در آنجا واقع شده و غده  
پس فراموش کردم این و غده را فلذکرت بعد ثلث پس با او آوردم پس از سه شب و رفتم و بر دم من باز در آن حضرت فاذا هو فی مکانه پس ناگاه دیدم  
که آن حضرت در همانجا نشسته است فقال پس فرمود لقد شققت علی تحقیق انداختی تو مرا و در مشقت انا ههنا منذ ثلث انتظرت من اینجا مدت سه روز  
استطایمیر دادم آن را تا خلافت و غده نشود و بیای تو و مرا نیایی و محنت کشی رواه ابو داود و عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا  
و عبد الرجل اخاه چون و غده کند مرد برادر خود را و من نذیه ان فی له و از جمله نیت او این است که بسر برد و راست گرداند و غده را برای آن برادر فلم یف پس سر  
نبرد و لم یجئ للعیاد و نیاید در وقت و غده یا مکان و غده فلا اثم علیه پس نیت بیج که نه بروی رواه ابو داود و الترمذی از اینجا معلوم میشود که اگر  
نیت و فای و غده را در آورده و فاکند اثم نمی گردد و بعضی گفته اند که خلاف و غده بی مانع حرام است و مراد در حدیث نیز همین است و طبعی گفته که اتفاق دارند که هر که  
و غده کرد کسی را آنچه نمی غنه باشد باید که و فاکند بان اما آنکه و فای و غده واجب است یا مستحب در اینجا اختلاف است جمهور علماء ابو حنیفه و شافعی بر آنکه مستحب  
است و عدم و فاکند است بسخت گرامت اما اثم ندارد و جماعه بر آنند که واجب است و جبر بن عبد الغزیز از ایشانست و عبد الله بن مسعود مقرر و حیاحت و غده را با نثار  
و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نثاره که فرمود عسی اما و غده کردن و خلافت آزاد دل نیت کردن از علامات تفارق است اتفاق و طایفه میگویند که بودن او از  
علامات تفارق بر تقدیر نیست که و غده کند به نیت عدم و فای و عن عبد الله بن عامر از اولاد عبد شمس ابن عبد مناف است عبد الله بن عامر بن کریم حبیب بن  
عبد شمس بن عبد مناف قال دعتی اخی یوما و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال علفی بقیة اخوانه ما در من روزی و آن حضرت نشسته بود در خانه  
فالت ها پس گفت ما در من آگاه باش تعالی یا اعطیک به هم ترا و اعطاک بی یا نیز روایت است فقال لها رسول الله پس گفت ما در ما پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم ما اردت ان تعطیه بسکون یا صیغه و احد فحاطبه صلش تعطین یعنی چه میخواستی که بدی او را آن حضرت فحید گفتن آن زن بر سر او باید به هم ترا  
برای پاس خاطر سپر است چنانکه اطفال را در وقت که میشلان بزل و در وضع میگویند یا می ترسانند که بدان معنی را در حدیث از حدیث بقصد اعراض بر آن زن پرسید چه میخواستی  
که بدی او را پس آن زن بی تکلف یا بتکلف قالت گفت اردت ان اعطیه مثر گفت بخیر اثم که به هم او را فرمای خشک فقال لها رسول الله پس گفت او را  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما آگاه باش انک لو لم تعطیه شئنا برستی که تو ای زن اگر نمیدادی آن پسر را چیزی که تبت طلیک کذا که نوشته میشد بر تو  
در و می کذب بفتح کاف و کسر ذال و بکسر کاف و سکون ذال و بفتح کاف و سکون ذال هر سه وجه جایز است و آنکه فرمود اگر نمیدادی او را چیزی و طایفه بر آن  
می نمایند که گوید اگر نمیدادی او را نظر بظاهر اطلاق قول آن بیا به هم ترا زیرا که قول وی میخواهم به هم او را مگر و تکلف و محض خداست از سوال آن  
حضرت که فرمود چه میخواستی که بدی او را و طایفه بر آن است که قصد آن زن تسلی سپر و پاس خاطر او است بی اراده و بدون چیزی چنانکه عادت است که اطفال  
را می گویند فافهم رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان الفصل الثالث عن زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من و عد و جلا





برستی که زاهر و سانی ماست و ساکن در بادیه می آید برای ما آنچه از بادیه توان آورد و بعضی نسخ با و نیاید و ن تاوی می یقیم در بادیه و این نظر ظاهر است کنانی شرح الشامل و سخن  
 حاضر و ما شهریان او نیم که میدیم او را آنچه محتاج الیه و دست از آنچه از شهر توان داد و کان النبی و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحجه دوست میداشت زاهر  
 و کان دمیما و بود زاهر در ظاهر بدوی و کردی منظر و میم بدال جمله زشت روی دما زشت روی فانی النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوما پس آمد آن حضرت  
 روزی یعنی در بازار و هویدیع متاعه و زاهر می فروخت متاع خود را فلحظنه من خلفه پس در کنا گرفت آن حضرت و از ازیس وی و هو لا یبصره و حال آنکه  
 نمی بینید زاهر آن حضرت را و نمی شناسد فقال ارسلی من هذا پس گفت زاهر بکدام اریست این چنانکه عادتست که میگوید که یا شاه ابو العالی درین محل فرموده اند آید  
 از پس بازی چشم پوشیدی مرا ای کار دوست رکین دست بگشایستی فالقت برشته نگر است زاهر غفور النبی پس شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فخل  
 لا بالو المازق فله بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم من عرفه پس در ایستاد زاهر که تعصیر نمیکند و باز نمی ایستاد چنانچه در پشت خود را بسینه مبارک آن حضرت صلح  
 بهنگامیکه شناخت آن حضرت را و جعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول من شیری ذوالعبد و در ایستاد آن حضرت که میگوید بطریق مزاج کسیت که مخد این منده  
 فقال پس گفت زاهر یا رسول الله اذا والله تجدنی کاسد الکونن بخدا سوگند می دانی مرا متاع ناروان که کسی نخورد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 لکن عند الله لست بکاسد لیکن نیستی تو نزد خدا متاع ناروان و او ه فی شرح السنة و عن عوف بن مالک الا شحی صامیت اول مشاه  
 او خیر است و بود با وی رایت اشبح روزی ساکن شد شام او وفات یافت در وی سه ثلث و سبعین قال اتیت رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم فی غزوة تبوک و هو فقیته من آدم گفت آدم آن حضرت را در غزوة تبوک و آن حضرت در خیمه بود از چرم فسلمت پس سلام کردم  
 فرد علی پس جواب سلام گفت قال ادخل گفت آن حضرت در ای درون خیمه و خیمه بسیار خور بود و فقلت اکل پس گفتم بطریق مزاج آیا تمام بدن من در ایستاد  
 یا تمام بدن خود را در ایستاد رسول الله قال فرمود آن حضرت کلت در آید تمام بدن تو یا در تمام بدن خود را و لفظ کلی و کلک بر رفع و نصب هر دو جایز  
 است فدخلت پس در آمدم درون خیمه قال گفت عثمان بن ابی العاتکه که یکی از زوایان این حدیث است در بیان مراد از قول عوف اکل یا رسول الله  
 و بیان مزاج و مباحثت در وی انما قال ادخل کلی من صغرة القبة خیر این نیست که گفت عوف ادخل کلی از جهت خوردی خیمه لفظا داخل در کلام عوف نیست و  
 لیکن بد است و این ناظر است در آن که کلی و کلک مرفوع باشد و او را و و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری اول مولود است که بعد از حضرت و در آنجا  
 آمد قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت اذن در آمدن خواست ابو بکر بر آن حضرت ففتح صوت عایشه عالی پس شنید ابو بکر  
 عایشه را بلند فلما دخل تنا و لها پس هرگاه که در آمد ابو بکر درون خانه گرفت عایشه را لیلطها فاما طایفه از زنده عایشه را و قال و کنت ابو بکر لا اذک ترفین  
 صوتک علی رسول الله نه میترسیدم که لب بکنی آواز خود را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی باید که کاری نکنی که برساند تزار به بلند کردن آواز بر آن حضرت  
 و بعضی گفته اند که لفظ حدیث لا را که است بمعنی اثبات نه نفی و الف بهجت اشباع در میان آمده یعنی هر آنی می نمیزد که لب بکنی آواز خود را بر آن حضرت  
 یعنی چرامی کنی من فجعل النبی پس در ایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیمه که باز می وارد ابو بکر را از درون عایشه مجربا جمله و جیم و می بازداشتن و خروج ابو بکر  
 و بیرون آمد ابو بکر از پیش آن حضرت مخضبا بفتح ضا و شکین بر چشم آوردن عایشه و او را بهجت بلند کردن آواز فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت  
 ان حضرت جین خرج ابو بکر در وقتی که بر آمد ابو بکر کیف و ایتخی افقتک من الرجل کلوز ویدی توای عایشه مرا که رها نیدم ترا ازین مرد یعنی ابو بکر  
 گفت عایشه این لفظ معلوم میشود که نعمان بن بشیر این حدیث را از عایشه روایت میکند فمکت ابو بکر ایا ما پس دنگ کرد ابو بکر و نیاید در ملازمت آن حضرت  
 چند روز اتفاقا باعث غضب که بر عایشه داشت یا بسبب شرمندگی از آن حضرت و الله اعلم ثم استاذن لپشتر آمد بر در و اذن در آمدن خواست فوجدها  
 قد اصطلا پس در آمد و دریافت عایشه را و آن حضرت را که صلح کردند فقال لها پس گفت ابو بکر حضرت را و عایشه را اذ خلا فی فی سلمکا در دیدم در صلح  
 خود یعنی تشابه بینیم و اما صلح شما را مشاهده کنم کما اذ خلتما فی فی حوبکما چنانچه در آید در حدیث خود این حرف زدنی است از ابو بکر و تمزانی کردن در جناب  
 رسالت و در معنی اظهار شکر و سرور است بر صلح آنها فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قد فعلنا فخذ فعلنا مکرر بود آن حضرت تخیق کردیم آنچه گفتی توای ابو  
 و چرا شامل در ترمیم خود و تو در همه جا و در همه کارهای ما دخل داری و محرم ما نوسی ما و عا لب مزاج و اینجا قول آن حضرت است که بعایشه گفت کیف را یعنی نقدنگ  
 من الرجل و لهذا گفت من ایک گوای آن حضرت بعد از آنکه از اخت ابو بکر از عایشه بقصد مزاج و مطایه و یا از آن جهت که عنوان پدی بظاهر صفاتی زدن است  
 و گفته اند که تعبیر بر جل از جهت آن کرد که این نه و ن از ابو بکر غایت مردانگی و فرزانی بود که برای خدا رسول خدا غضب کرد و بر دفتر خود که بغایت محبوب بود  
 وی رواه ابو داود و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تأمرا و اخاک بدل و خصومت کن برادر مسلمان را و لا تأمرا و  
 مزاج کن او را با آنچه ایگش و لا تعده موعده و وعده کن او را و وعده کردی فخذنه پس خلاف کنی آن وعده را و کانک یا وعده کن او را و وعده کردی  
 بینه ما و خلف وعده یعنی رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب باب المفاخرة والعصبية فی الصراح فقر و فقرنا زمین از ما نصر تفر

نازیدن دو کرده با هم خیزانجی با تو قمر کند قمر بزرگی نمودن متغرای متکبر مغفرت برابری کردن در فخر افخا تغیر فزون داشتن یکی را بر دیگری در فخر و مغفرت اگر در حق باشد و برای حق باشد و از برای مصلحت دینی و اظهار جلالت بر اعدای دین جائز است و از صاحب و سلف آمده است و اگر بناحق و بر طریق تکبر و نفاسیت باشد مذموم است و اکثر استماع آن در عرف باین معنی آید و عصیت عصبی بودن و عصبی از کونیک که حمایت قوم خود کند و از برای ایشان تعصب ورزد و عصبه قوم مردم که تعصب کنند برای وی کذا فی القاموس و در صرح گفته عصبه پسران و خویشان زرنیه از جانب پدر و تعصب در اصل بر معنی تشدید و سخت کردن آید و باین معنی تعصب بمعنی بی که سبب شدت و سختی مفصل بدن است و مردن زنی قوت میگیرد و سختی می پذیرد و قوم خود و متعصب یک که تعصب ورزد در قوم خود را و کسی که جدل و خصومت ورزد در ندب و زینت اظهار قوت و شدت از جهت آنکه بیای کردن مفتوح میگرد و تعصب نیز اگر سختی بود و متعصب غلام نباشد سخن است و اگر بطریق باطل و ظلم و ناحق آید چنانکه از احادیث که مذکور کرد و معلوم شود الفصل الاول عن ابی هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لغت ابو هريرة پرسیده شد آن حضرت ای الناس اگر کم کدام یکی را از میان جوان مرد تر و عزیز تر و بزرگتر است فی الصرح کرم جوانمردی و عزیز می نفیض قوم و گفته اند که چون یکی را بکرم ستودگی یا همه صفات حمیده وصف کردی قال گفت آن حضرت اگر همه عند الله اتقا هم عزیزترین و کرامی ترین مردم نزد خدا پرستارترین ایشان است هر که پرستار تر و عزیز تر و کرامی تر یعنی اگر از کرم بحسب ذات میسرید که در وی اعتبارات شایسته بیدران و افتخار بخصایل ایشان و بخصایل نفس خود نباشد آن تقوی است قالوا لیس عن هذا السائل گفتند نیست که از این معنی سوال می کنم ترا قال گفت آن حضرت و اگر از کرم از وی حسب و نسب می پرسید فاکرم الناس یوسف پس کریم ترین مردم باین معنی یوسف است علیه السلام نبی الله بن نبی الله بن نبی الله بن خلیل الله که پیغمبر خداست و سگس از پدران وی نیز پیغمبر اند و فرج داد که ابراهیم است لقب بخلیل الله است که خدای تعالی او را دوست خالص خود گرفته و اخراج از بنی است و در یوسف جمع شده انواع کرم و بزرگی و عزت از شرف حسب نبوت و علم و جمال و عقود کرم خلق و عدل و ریاست در دنیا و دین و کرم آبا و شرف نسب پس احتی با تصاف بکرم باین وجه او باشد قالوا لیس عن هذا السائل گفتند این معنی نیز سوال نمی کنم ترا قال فغن معادن العرب تسالونی فرمود پس مگر از حسب اصول و ذوات عرب سوال می کنید که بفضایل و خصایل خود و پدران خود افتخار میکنند و دعوای بزرگی می نمایند و یکدیگر را میان خود باین صفات بزرگ می نمایند بی اعتبار تقوی و نسب قالوا نعمه گفتند آری از اینها سوال می کنیم قال فغیا دکم فی الجاهلیة خیاء دکم فی الاسلام فرمود پس اگر از این معانی و از این صفات می پرسید باید که بهترین شما در جاهلیت بهترین شما در اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگترین تر و پسندیده تر بودند و بنمایند بزرگتر و عزیزتر از در اسلام اذ افتقروا بضم فاف و کسر آن چون فقیه شوند و دانستند بشرايع و احکام دین یعنی در جوهر ذات ایشان معانی و صفات بود که بدان ممتاز و متعین بودند در جاهلیت بطلان صفات در اسلام نیز مغرور و کرم شدند غایت آنکه در جاهلیت بلوث کفر و ظلمت محصیت و جهل بلوث و مظلم بودند و بهو و مشهورت نفس گرفتار کنون بطهارت ایمان و نورانیت طاعت و علم مطهر و منور شدند و منقاد و مطاوع حق گشتند و از این تقریر ظاهر شد که مراد معاوان و همان ذوات و اشخاص رجال اند چنانکه در روایت دیگر فرمود و الناس معاوان الذهیب و الفضة خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام یعنی آدمیان در حکم گانه می طلا و نقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در اسلام اند یعنی هر کس در جوهر ذات خود ممتاز است چنانکه طلا و نقره هم که از کانی می آید خاک آلوده و کشف است بعد از آن که کداخته شد صاف و نفی گشت هم چنین این جوهر ذات ایشان کشف و آلوده بود و در پرتو ریاضت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الکرم ابن الکرم ابن الکرم ابن الکرم بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم رواه البخاری ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخنی که هست اینجا نیست که لفظ این چون در میان دو نام افتد الف بر سر وی ننویسند و این در فقره دوم درست است اما در فقره نخستین از این چنین است زیرا که کریم نام کسی نیست و هم چنین در حدیث سابق و با وجود آن همه حالی الف شسته اند این فرشته که از شارحان مصابیح است گفته که صواب است که بالف نویسد فدر و عن البراء بن عازب قال فی یوم حنین کان ابوسفیان الخاشع گفت برابر بن فارب که در جنگ حنین بضم ما و فتح تون که بعد از فتح که واقع شده بود ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که ابن عم مصطفی بود و صلی الله علیه و سلم و از لیران و جوانمردان حرب بود در رضی الله عنه اخذ ابغیان بغلته گرفته ایستاده علو شتر را و رایش بغله رسول الله یعنی شتر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بران سوار بود و آن حضرت میزد شتر را و میراند تا حمل کند بر لشکر مشرکان فلما غشيت المشركون نزل پس چون که پوشیده مذکور کردند آن حضرت را شتر را فرود آید از شتر و دنیا دلیل است بر کمال شجاعت و جلالت آنحضرت که در جهان معرکه که قابل عرب از موازن و غطفان و غیر هم جمع شده بودند و صورتی از پیشتی بلشکر اسلام راه یافته بود و حمله میکرد و چون کداخته شد پیاپی شده و بر لشکر اعدا زد و شکست داد و جعل یقول و در ایستاد آن حضرت که میخواهند بن رجز اناناب لا کذب من پیغمبر نیست هیچ دروغی درین اناناب بن عبدالمطلب من پس عبدالمطلب که مشهور و ممتاز است در شجاعت و شهامت و عزت قال گفت راوی حدیث فادعی من الناس یومئذ اشد منه پس دیده نشد از آدمیان دین را و سخت تر و قوی تر و شجاع تر از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه سلف این حدیث را در باب مغفرت آورده و مدین آوردن تعجب بعضی از محدثان کرد و تو ریشتی گوید که محدثان در آورده و در این حدیث در باب مغفرت

آن حضرت براه صواب زفته اند و محل کردن این قول بر مغفرت خطاست و آن حضرت از فکر کردن مبرا است چنانکه فرمود انما سید ولد آدم و لا فخر و دی صلی الله علیه و سلم نمی میکند مردم را از افتخار بابا پس خود چون کند پس صواب آنست که این را بسبیل تعریف و دانانیدن ذات شریف خود مردم را گفته و توضیح این سخن این است که بعضی از اهل کتاب و کافران مردم را پیش از ظهور و عصر شریف وی خبر میدادند بطور ارموی و نشانهای نبوت وی که این چنین پیغمبری از اولاد عبد المطلب پیدا خواهد شد پس آن حضرت خبر میداد که من همان پیغمبر از اولاد عبد المطلب ام که نشان میدادند بطور من و جوابش آن است که مغفرت که در برسم جاهلیت بطریق سمعه و را و تعصب و نفسانیت بود مذموم نیست بلکه بقصد شکرانه نعمت حق و اظهار فضل وی تعالی حکم و امانت ربک محمد و ما مور به است و نیز مغفرت در مبارزت و حرب کفار بقصد اظهار شجاعت و محاببت جایز است و متعارف است درین چنانکه کبر و خفا در حرب جایز است و در غیر آن حرام و عن ابن عباس قال جلد و جل الی النبی گفت انس آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا خیر البریه پس گفت آن مرد آن حضرت را ای بهترین خلق فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذاک ابراهیم آن یعنی خیر البریه ابراهیم است و این صنعت خاصه دوست که پروردگار تعالی او را در دنیا و آخرت برگزیده و بر زبان جمیع ائم مودع گردانیده و راه مسلم اینجا اشکال می آید که با حدیث صحیح ثابت شده که آن حضرت افضل خلق و سید انبیاء است پس ابراهیم خیر البریه چون باشد جوابش بس و چه گفته اند یکی آن حضرت این را بطریق تواضع و قتل فرمود از جهت رعایت حق ملت و ابوت چنانکه شخصی که احق است بتعظیم و تقدیم دیگر بر خود مقدم دارد و تعظیم کند و دیگر انکار این را پیش از آن فرمود که وحی کرده شد که وی سید ولد آدم و افضل خلق است یا مراد آنست که ابراهیم خیر البریه در عصر خود است و لیکن عبارت مطلق آورده و از برای مبالغه فافهم و عن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا نظرونی کما اطرت المضادی ابن مرمی مع نکید مراد از حد و نکید و دروغ بخوبید بدان چنانکه از حد در گذشته و دروغ گفته نصاری دروغ میسین یکم که الله و ابن الله گفته اطر از حد در گذشته در مدح و دروغ گفتن بدان فانما انما عبد الله پس میسین مکر بند خدا و رسول او و مذکب مقام خاص و صفت مخصوصه آن حضرت است که بنده حقیقی دوست دارند اتم و اکمل است درین صفت و کمال مدح و بیان علوم مقام آن حضرت از بدست دین صنعت است و اطراد مبالغه بدین حضرت راه ندارد و هر وصف کمال که اثبات کنند و بهر کمالی که مبالغه گویند از زینب و اقصا است الا اثبات صنعت الوصیت که درست نیاید میت نمواند از خدا زهره شریع و حفظ دین و ذکر هر وصف کس میخواید اندیشه حش انشاء و به حقیقت هیچ کی بفرمانعت او را نداند و شای او تواند گفت زیرا که او را چنانچه دوست هیچ کس خبر خدا نشاء چنانکه خدا چنان اهل تشاخص صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه و عن عیاض بن حماد المجاشعی بضم میم و یحیر و شین مجع نسبت مجاشع بن دارم صحابی است معده و در بصره بنین روایت کرده است از وی حسن بصری و غیر وی و او دوست قدیمی آن حضرت بود روایت کرده است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی اوحی الی آن حضرت فرمود که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من ان تواضعوا که تو صنع کنده و فروتنی نمائید حق لا یتفخر احد علی احد تا آنکه فکر کنده و بکبر تمایز هیچ کی بر هیچ کی و لا یمنی احد علی احد و تتم و فروتنی نماید یکی بر هیچ کی در بخا دلیل است بر آنکه فکر و مبالغه است که بر طریق کبر تم بود حرام است و راه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیتھین اقوام یتخرون بابا نهم الذین ما قوا انهم لو کنه بر آینه بآینه تو همای که افتخار میکنند پدران خود که مرده اند انما هم مخمر من جهنم فیتند پدران ایشان که انکشت از دوزخ که در آتش وی سوخته و سیاه شده اند مثل انکشت و در دین در مشرکانت که بیعتین در دوزخ اند و اگر غیر ایشان اعتبار کنند نیز محتمل است زیرا که موت علی الایمان معلوم نیست پس چه جای افتخار است اولیکون من اهون علی الله یا باشد خوار تر و خوار تر و خوار تر و خوار تر من الجبل ارجعل بضم میم و فتح عین کرم سیاه مشهور که در پلیدی می شد الذی ید هذا الخو بانفسه میغلطاند و میچسبند پلیدی را به بنی خود و خبر بضم خا و فتح نیر آیه و سکون را در آخر سینه پلیدی تشبیه کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم افتخار پدران کنندگان را که در جاهلیت مرده اند بجعل و تشبیه کرد پدران ایشان را که مرده اند به پلیدی و افتخار کردن ایشان را به پدران بطلانیدن و چسپانیدن جعل پلیدی را و لنعم ما قال الشاعر شعر دوش دیدم که ابلهی میکنت پدر من و زریخان بوده است با وجودی که نیست معلوم خود که رفتم که آنچنان بوده است میچسبید که که خورده است کین بعد قدیم مان بوده است و فرمود آن حضرت برای منع کردن از فخر و کبر ان الله اذهب عنکم عبیه الجاهلیة و فخرها بالابا عبیه بضم عین ممل و کسر آن و کسر بای موده مشدده و تشدید یا تحتایه مفتوحه تحت یعنی خدای تعالی دور کرد از شما کبر و نخوت و فخر جاهلیت را انما هو مؤمن حق او فاجر شقی نیست آدمی که مؤمن متقی یا کناه کار ربحت یعنی آدمی ازین دو صفت خالی نیست که مؤمن متقی است یا فاجر شقی است و بر هر قدر تفاخر به پدران و تکبر از وی لایق ناکر متقی است و میغز است فخر پدران چه حاجت و چه لایق بحال اوست و اگر فاجر است دلیل است نزد خدای چه جای تکبر کرد دست الناس کلمه بنوادم مردم همه پسران آدم اند و آدم من تو اب و آدم از خاک است و خاک خوار و پست است تعز و ترفع و ارسانه بنود شعله ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک در او التومذی و ابوداود و عن مطوف بضم میم و فتح طاء و کسر راء مشدده بن عبد الله بن النخیر کبر شین معجمه و تشدید یا معجمه کسوره عامری بصری ذکر

فوق العبد  
و هو العبد  
و هو العبد  
و هو العبد

کرده است و او ابن سعد و طبقه ثانی از اهل بصره و گفته شده بود در او افضل و در ع تقوی و عقل و ادب روایت میکند از پدرش و از ابی ذر و علی و عثمان بن ابی العاص و روایت میکند از وی برادرش زید و قتاده و ثابت و حسن بصری و جز ایشان مات سنه سبع و ثمانین قال یعنی عبد الله بن الشیخ که پدر سطر است و صحابی است گفت انطلقت فی وفد یبغی عامر بنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم در جماعه برسوی فرستاده شده که آن قبیل بنی عامر بسوی آن حضرت فلقنا انت سید ما پس گفتم تو بهتر و مهترائی فقال پس گفت آن حضرت الید هو الله سید یعنی آنکه مالک تمام امور خلق و چنانچه همه در دست قدرت است خداست بجز وی گفته اند که آنجا که آن حضرت بران جماعه از جهت آن بود که ایشان خطاب کردند آن حضرت را بر وجهی که با مرور و سالی قوم و قبایل کنند و بایستی که خطاب به بنی و رسول می کردند که اعلی مراتب بشری است از جهت اثبات اصل سیادت اوست و چه صورت دارد این و وی سید او داد و دم است فلقنا پس چون آنجا کرد آن حضرت در قول ما انت سیدنا گفتیم و افضلنا فضلا و تو افرون ترین مائی اند و وی مزایا و فضایل از کرم و علم و نبوت و امثال آن و اعظمنا طولا و بزرگترین مائی در طول بفتح طافرونی کردن و غالب آمدن در فضل و منت و قدرت و عبادت و خجاست فقال چون این را شنید گفت آن حضرت قولوا قولکم او بعض قولکم بگوئید این سخن را یا این سخن را بگوئید و مبالغه نکند در مدح من بخیری که لایق بخالق تعالی باشد نه مخلوق یعنی این مقدار را می توان گفت بلکه اگر ازین کمتر گوئید احتیاط و زید و براه مبالغه و اطرازی و بدتر است و لایستجریکم الشیطان و باید که ویس خود بخیر و شمار شیطان که هر چه خواهید بی ملاحظه بطریق و کالت از وی بگوئید و جری بفتح جیم و کسر او شدیدی و کسل را گویند که جاری برای مومل خود است و لایستجریکم را بجزه مکان یا نیز خوانده اند از جرات یعنی باید که دلیر و بی باک نکند از شمار شیطان تا بگوئید هر چه خواهید رواه ابو داود و در بعضی نسخ احمد نیز مذکور است فوق ابو داود و تواند که مراد به بعض قول و افضلنا باشد چه عظمت حکم الکبریا و زدائی و العطفه از اسی مخصوص درگاه حضرت باری است خراسمه و عظم سلطانه و طیبی گفته که معنی قولوا قولکم آنست که بگوئید مثل سخن اهل دین و ملت خود و خطاب کنید ما به نبوت و رسالت چنانکه حق تعالی در کتاب مجید گفته یا ایها النبی یا ایها الرسول اما پوشیده نمائید که این یعنی بقول وی او بعض قولکم مناسب و ملائم نیست و لایستجریکم نیز در معنی اول ناظر است و عن الحسن عن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از حسن بصری از بنی بنی که صحابی است ساکن بصره گفت گفت آن حضرت الحسب الملال و الکرم التقوی حسب مال است و کرم تقوی است محاسبه شمارد و بگوید در فضایل و خصال حمیده خود و پدران خود پس میفرماید که حسب و فضیلت نزد مردم بهین مال است که مردنی مال نبرد و ماله بی قدر و غوار است و کرم نام جمیع صفات خیر و ثنایل تمام فضایل است از آنکه خداوند تعالی اصل و عمده کرم تقویت و بی تقوی بی فضیلت اعتبار ندارد چنانکه فرموده وی تعالی ان الکریم کرم الله تعالی و ان الترمذی و ابن ماجة و عن ابی کعب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تعزى بجزاء الجاهلیة کیک انتساب کند به نسب جاهلیت یعنی نازد به پدران یار و در بر طایفه ایشان در رسوم جاهلیت اشتهر و لعن مردم فاحصو بهن ابیه پس بگویند و در دوش اندازید یعنی بگویند و در دهن بیندازد و دهن پدرش را دهن هر چیز قبیح که نامش نتوان بر دهن و فرج مردوزن نیز اطلاق کنند و لا تکتفوا و بکنایت بگویند بلکه صریح برینام عیوب و قبیح را یا نام فرج را و این غایت تشدید و تعلیف است تا معاشرت نکند و شتم و لعن و ذکر قبیح و شایع مرد نکند و آبروی ایشان نیز زد و راه فی شرح السنه و عن عبد الرحمن بن ابی عقیبه و کان مولی من اهل فارس و بود ابو عقیبه مولی بعض از انصار و در اصل از اهل فارس بود و عادات چنان بود که اهل عجم که ایمان می آوردند و هجرت می نمودند در ظل تولیت و حمایت قبیل از اصحاب مهاجرین و انصار آمده و پناه می گرفتند و زمام اختیار خود را در دست و بدعات ایشان میدادند و این مولی هوالات گویند و یک قسم مولی عتاق است بمعنی غلام آزاد کرده شده و ابو عقیبه صحابی بود و عبد الرحمن بن ابی عقیبه تابعی ثقة و روایت میکند از پدرش قال گفت ابو عقیبه شهادت مع رسول الله حاضر شدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ احد را فضربت و جلا من المشرکین پس زدم به تیرانیزه یا شمشیر و الله اعلم مردی از مشرکان قتلت خذ هامنی پس گفتم بچرا این ضربه را از جانب من و این کلام است که دلیلان در وقت زدن غنیمت میگویند و انا الغلام الفارسی و من غلامی جو الک فارسی ام یعنی دلیر محنت زنده فالقت الی پس از نکرست آن حضرت بسوی من فقال پس گفت هلاقت چنانک خذ هامنی و انا الغلام الانصاری یعنی اگر درین مقام نسبت بانصار میکردی که دلیلان و مبارزان دین و یاری دهندگان رسول رب العالمین اند و بگویم مولی القوم منم تو از ایشان بهتر بودی نه بخمس که کافران و آتش پرستان اند و راه ابو داود و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من نصر قومه علی غیر الحق گفت آن حضرت کسی که یاری دهد قوم خود را بر ناحق فهو کالجیر الک و در حدیث پس وی مانند شریعت که فرود آمده در جاه و هلاک شده فی الصراح روی افادند در جاه و فرود افتادند از کوه تردی شمس و نیز گفته روی بقصر هلاک و هلاک شدن فهو منزع بند بنده پس آن شرکیده میشود بهدم و معلوم است که شتر از چاه بهدم کشیدن نر آید و راه ابو داود بدانکه ظاهر لفظ حدیث این است که نام قوم و التبی که ده بستر افتاده در چاه که کشیده میشود بهدم و توجیهش آن است که طبعی گفته که هر که خواهد که لبث نکند از نفس خود را باری داد و آن قوم خود بر باطل پس وی مانند شتر است که در چاه افتاده و هلاک گشته و در محنت اتم و ابتلا افتاده و هلاک شده قدرت بر آوردن او نماند و در بعضی نسخ

منع

نوشته که شبه بشر قوم است و شبه بد م ناصرا نشان پس چنانکه کشیدن شتر بد میسر نیست و خلاص نمی کند و از ملائکه هم چنین این ناصرا خلاص نمی کند ایشان را از چاه  
 هلاک که افتاده اند در وی و عن واثله بن الاسقع بسین ممد و قاف صحابی است ایمان آورده در وقت غزوه تبوک و از اصحاب نهضت است قال قلت یا  
 رسول الله ما العصبية عصبية که مذموم است و از ان نمی میکی نیست قال گفت آن حضرت ان تعین قومك علی الظلم عصبية مذموم یاری  
 دادن نیست قوم خود را بر ظلم رواه ابوداود و از اینجا معلوم شد که حمایت و رعایت قوم اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث آئیده فرمود و عن سراقه  
 بن مالک بن جعشم بن جهم و سکون عین و ضم شین معجمه اسلام آورده در ذریع فتح مکة و وی آن کسی است که فرستاده بودند و اقریش در دنبال آن حضرت علی  
 علیه و آله و سلم بعد از هجرت تا بکربلا و بیار و او را چون آن حضرت رسید پایهای اسب او در زمین فرو رفت و آن حضرت دعا کرد و از زمین برآید پس  
 برکشت قال خطبنا رسول الله گفت خطبه کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال خیرکم للدافع عن عیشرتی پس فرمود بهترین شما کسی است که  
 دفع کند است از قوم و اقارب خود ظلم و تعدی مردم را یعنی الصراح مدفعت و ارا در کردن حق کسی را و در کردن بدی را از کسی مالم یا ثم ما دام که گناهکار نشود  
 بسبب این مدافعت و در ظلم تنقید اگر گفته شود که وی دفع ظلم می کند و بدفع ظلم در ظلم چون افتد جوابش آنکه اگر بر دفع ظلم بحرف زبانی قادر بود و در بدست روان بود  
 و اگر بزور حاصل شود کشتن جایز باشد و اگر از گفته آن حضرت بر قدر حاجت زیادت کتد ظلم و تعدی بود و رواه ابوداود و عن جیسر بن مطعم  
 صحابی است قرشی نوفلی از اولاد نوفل بن عبد مناف سید حلیم و فور اسلام آورد پیش از فتح این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس منامن  
 عالمی عصبية نیست از کسی که بخواند مردم را بجانب عصبیت یعنی باعث شود مردم را تا عصبیت کند و لیس منامن قاتل عصبية و نیست از کسی که  
 جنگ کند بجهت عصبیت و لیس منامن مات علی عصبية و نیست از کسی که بر عصبیت بر هر قدر عصبیت که بر باطل بود و بطریق ظلم باشد و غیر  
 و منی عنه است رواه ابوداود و عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال حب الیثی یحیی و یصم محبت و شستن تو خیز را  
 که در میکرواند و اگر میکرواند یعنی از محبوب اگر بد بیندیک نماید و اگر بشنودنیک اندازد چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کليلة یا مردان ایست که محبت  
 کور و کر میکرواند محب را از غیر محبوب که جز جمال و بی نبیند و جز مقال و بی نشود و آورده در حدیث در باب ذم عصبیت و حالات دارد و بر آنکه مورد آن حرب است  
 کسی است که تعصب میورزد برای کسی و حمایت میکند و او را در قضیه که با وی می افتد و حق نبیند و شنود و او را علم رواه ابوداود الفصل الثالث  
 عن عبادة بن کثیر الشامی من اهل فلسطين عن امرة منهن عبادہ بالضم عین که از اهل فلسطین است بکسر فاء و فتح لام نام شهرهای بیت المقدس  
 روایت میکند از آنی از قوم خود را از اهل این بلاد و يقال لها کفنه میشود در آن زن را فضیلة بضم فاء و فتح سین و هم بر صیغه تصغیر و فیلد در لغت درخت خرمای کوتاها را  
 گویند غالباً قامت این زن را تشبیه کرده اند بدان انها قالت که آن زن گفت سمعت ابی یقول شنیدم پدر خود را که می گفت سالت رسول الله  
 پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقلت پرسیدم یا رسول الله من العصبية ان یحب الرجل قومه آیا از عصبیت است دوست داشتن  
 مرد قوم خود قال لا گفت آن حضرت نه دوست داشتن قوم خود را عصبیت نیست و لکن من العصبية ان یصور الرجل قومه علی الظلم بلکه  
 عصبیت یاری دادن مرد است قوم خود را بر ظلم رواه احمد و ابن ماجه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما  
 یکم هذا لیسیت بمسبة علی احد این سبهای شما نیست محل دشنام و عار و موجب عار و عیب بر مردم کلکم بنوا آدم همه شما اولاد آدماید طیف الصاع  
 بالصاع لم تملأه نزدیک یکدیگر در نقصان مثل طیف صاع که پر نکرده آید یا زیاده و خلف صاع نزدیک پر شدن جایز یعنی شریک و برابرند در نقصان و نامتای  
 و نارسیدن بدرجه کمال و تمام از جهت بودن شما اولاد آدم که پدید آمده شده است از خاک و بعد از اثبات نقصان خلافتی ذاتی ایشان را که در بانک فضل نیست کبر  
 تقوی ز نسب و فرمود لیس احد علی احد فضل الا بدین و تقوی نیست هیچ یکی را فرود نی که بدین و تقوی و چون ذکر کردیم در صفات را محلاً و زمین و تقوی  
 بعضی زایم را نیز ذکر فرمود که بالرجل ان یكون بذیافا حاشا بخیلا پس است مرد را از وی نقصان بودن او بهیوده کوئی بی باک در سخن بخیل بدال و رواه احمد  
 و البیهقی فی شعب الایمان باب البر والصلة بر کبر یا بهی احسان و نیکی آید و مراد این جانیکی کردن بوالله یعنی باست و صد آن حقوق است و صل  
 در لغت بمعنی پوشتن و پیوند کردن و مراد اینجا انعام و احسان است با قارب که قرابت بجهت رحم داشته باشند الفصل الاول عن ابی هريرة  
 قال قال رجل ابو هريرة میگوید گفت مردی یا رسول الله من احق بحسن صحابتي کیست یعنی از جمله خدیشان منزه و اتر به نیک صحتی و به نیک معاملتی  
 من صحابه بفتح مصدره فی الصراح صحابه یاران و یاری نمودن من باب مسح یمسح قال گفت آن حضرت املک ما در تو نرا و از تراست بدان قال ثم من  
 گفت آن مرد بعد از وی کیست قال املک باز گفت آن حضرت ما در دستت قال ثم من باز گفت آن مرد بعد از آن کیست قال املک باز فرمود آن حضرت  
 ما در تو قال ثم من گفت آن مرد پیشتر که قال ابوبکر درین مرتبه چهارم فرمودید در تو نرا و از تراست و فی رواية قال و در وایتی آمده است که گفت آن حضرت بهم در  
 مرتبه اول املک ثم املک ثم املک سه بار فرمود چنانکه در روایت اولی بود فائش آنکه درین روایت سوال و جواب نیامده و املک درین روایت



منسوب است یعنی صحبت نیک دار و احسان کن ما در خود را بعد از آن فرمود ثم اياك پسر احسان کن پدر خود را ثم ادناك پسر احسان کن قریب تر خود را قریب تر خود را یعنی بعد از ما در پدر خویشان دیگر ترتیب قریب معتبر است هر که قریب تر مقدم تر و احسان مستحق تر متفق علیه و باین حدیث بعضی استدلال کرده اند که مادر را سه چند احسان است از آنچه پدر راست گفته اند که این بیعت با پدر داری حل و شفقت زانیدن و محنت شیر دادن و در کتب فقیهیه مذکور است که حق والد عظیم تر است از حق والد و نیکی و احسان کردن بوی واجب تر و مومنین تر است و اگر جمع میان مراعات حق پدر و متعذر افتد چنانکه هر یک به مراعات حق دیگری متذبی که در دو آیه راجع به تعظیم و احترام است حق والد راجح دارد و در خدمت و انعام حق والد و از حقوق والدین است که با ایشان تواضع و تملق و رزد و خدمت کند تا آنکه راضی شوند و در آنچه مباح است اطاعت ایشان نماید و بی ادبی نکند و تنبیهش نماید اگر چه مشرک باشند و آواز خود بر آواز ایشان بلند نکند و ایشان را بنام ایشان نخواند و در پیج کاری از ایشان پیشی ننماید و در امر معروف و نهی منکر زمزمی کند و یکبار بگوید که قبول نکنند سکوت و زنده بجا و استغفار مشغول گردد و این ادب ما خود است از قرآن مجید و در عطف ابراهیم خلیل علیه السلام پدرش را و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم زبانی هر چه روایت است که گفت گفت آن حضرت در غم افند و غم افند و غم افند و غم افند کنایت است از خاری و در غم بقیع خاک و وصل معنی لفظ خاک پیوسته با دینی و بی هین طور بهمین کلمه را سه بار فرمود قیل من یا رسول الله پرسیده شد کیست یا رسول الله که در حق وی این کلمه میفرمائی و دعا میکنی حال من ادولک والدیه عند الکبر کیسه در یاد پدر و مادر خود را نزد دیگری احدها او کلاهایکی از آن درو یا پدر و در آثم لم یحل الجنته پسر دنیا یا کنس بهشت را یعنی خدمت ایشان نکند و ایشان را نزد خود دراضی نکرد و آنکه سبب در آمدن بهشت است و در بعضی احادیث در باب رمضان نیز واقع شده که هر که در یابد رمضان را و بهشت نرسد آیه یعنی در وی طاعتی و جهادتی نمکند که سبب در آمدن بهشت گردد و واه مسلم و عن اسماء بنت ابی بکر قالت قلت علی ای شیء مشرکة تأتین ابی بکر گفت رضی الله عنه قدم آورد مادر من بر من و حال آنکه وی مشرک بود فی عهد قریش این قدم آوردن وی در وقتی بود که آن حضرت را با قریش عهد و مصالحه بود که با ایشان قرار نمکند و آن در حدیثیه بود چنانکه مشهور است فقلت پس گفت یا رسول الله ان ای قدمت علی مادر من بر من آمده و می خواسته و اگر اثر و ایات یا موعده است یعنی رغبت و میل کنند و است در اسلام یا اعراض کنند از آن و رغبت اگر کلمه فی استعمال کرد در چنانکه رغبت فیه معنی وی میل و خواست کردن بود و اگر لغز آید چنانکه گویند رغبت عنه مراد اعراض و اجتناب بود و اینجا هر دو معنی محتمل است بلکه معنی لغز مناسب تر است و موافق با روایت دیگر که آمده و می رانم مجسم یعنی کاره و ساخت و بعضی هر دو روایت را بویابیک معنی فرود آرد راغب یعنی رغبت کنند و طمع دارند در مال من و راغمه یعنی ذلیل و محتاج از جهت فقری که دارد پس پرسند اسما از آن حضرت که مادر من باین حال آمده و افاصلها آیا حرمت دارم پس صل و احسان و نیکی کنم و او را قال گفت آن حضرت نعم صلها ای نیکی کن با وی متفق علیه از اینجا معلوم گردد که مادر پدر را که کافر هم باشند نیکی و احسان با ایشان باید کرد و همین قیاس حکم سایر اقربا است حق قریب طینی با وجود مخالفت دینی باید داشت و عن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الی اهل فلان هم حنین آمده است و روایت گفته اند که آن حضرت میرج نام فلان گرفته بود راوی بخنایت آورد و ظاهر هر دو وقت روایت از تفسیر باسم خونی داشت و بران مقدمه مرتب می شد و در نسخ اصول بعد از ابی بکر که داشته و نام نوشته اند بغایت مذکور و گفته اند که مراد بانی فلان ابی لب است و بعضی گفته اند که ابی سفیان یا حکم بن العاص است و این مناسب تر است عمرو بن العاص که راوی این حدیث است نخواست که نفی ولایت آن حضرت و صلاح را از ایشان هر گاه ذکر کند و عیب قوم خود را ظاهر سازد و الله اعلم بر هر تقدیر آن حضرت فرمود که اولاد ابی فلان لیسوالی با ولایا هستند مرا همان دوستان و متوالی من انما ولی الله و صلح المومنین منیت ولی و دوست من مکر خدا و صالحان از مومنان پس مراد بصلح جنس صلحا است نه یکی مخصوص و بعضی گفته اند که او بکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی رضی الله عنهم اجمعین لکن لعمرو و حمیرا بله بله و لیکن برایشان را یعنی ابی فلان را نسبت و رحم و قرابت است بمن ترمی کنم آن را ترمی آن یعنی چیزی میدهم بایشان که بدان کفاف ضروری ایشان شود یعنی چون ترمی و ترمی سبب اتصال اشیا است و خشکی و خنکی موجب افراق است بل را که معنی ترمی آمده است استغفار می کند برای صلح رحم پس معنی خشکی برای قطع آن و بعضی شارحان گفته اند قطعیت را تشبیه بکرات کرده و صلح را آب که حرارت قطعیت بدان سرد میگرد و بلال کبیر با و قح آن خوانده اند و بعضی ترمی آمده معنی ترمی و معنی آنچه تر کرده شود بدان خلق چنانکه آب و شیر و بکسر جمع ملل نرسد داشته اند متفق علیه و عن المغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات خدی تعالی حرام گردانید بر شما بخانیدن مادران و به تخصیص مادران مذکور به جهت قوت و طلبه حقوق ایشان است چنان سابقا معلوم شد یا به جهت ضعف طلب ایشان که بانه که چیز بخیده می شود یا به جهت تقصیر و تنوان اولاد و حقوق یا به جهت آنکه ظاهر سخن در مادران بود و لهذا در حدیث اشیا ذکر کرد که از هم بیکانند به جهت وقوع تقریب در ذکر اینها و ادالنبات و حرام گردانید بر شما زنده کو در کردن و خزان که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع و هات و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و کدانی نمودن یا منع به لفظ مضی است و به لفظ مصدر نیز روایت کرده اند که عبارت از نخل و اساک است و هات بمعنی است که امر است از آنجا یعنی به عبارت از طلب و سوال است و گفته اند که مراد از منع ما و دانست از حقوق واجب در مال و گرفتن آنچه حلال نیست از اموال مردم و بعضی



بکاری باشد و آن بر خدای تعالی متغیر است زیرا که او را کاری از کاری دیگر شاغل و مانع نکرد و چنانکه در دعای مأثور آمده است سبحان من لا یغفل شأنی  
قامت الرحم فاخذت بحقوقی الرحمن باینکه در جمیع کجرفت هر دو حق و خدای مدبران را و در تخصیص اسم حسن بذكر ازا حدیث آمده معلوم کرد و حق و نفع حاصل و سبک  
قاف در اصل جای بستن از را که نیند و چون در بستن از را و دو طرف وی هم بسته میشود تشبیه کرد و گفت بجهت یغنی به و طرف معقد از را و بر از را نیز اطلاق کند و پروردگار را  
از آن منزله است و در و این کلام بر طرز زبان عرب است و عادت مردم است که چون یکی دیگر نپناهارد دست بدامن وی زند یا طرف از را وی بگیرد و گاهی که  
کار سخت باشد و اضطرار در کار بود و مبالغه و تاکید منظور افتد دست بد و حق از را زند تا کار بر کسی که بوی می گیرد و تنگ افتد و البته پرسد که مقصود چیست و چه میخواهی استعاره کرد این  
عبارت را برای پناه جستن رحم بحضرت رحمان از قطعیت بعد از آن این عبارت مثل شد بدین معنی بی آنکه معنی حق و در فتن آن منظور بود چنانکه گویند یا مصلوبان هر دو  
دست دی فراخ است یعنی سخی و جواد است بر چند کسی باشد که در اول خلقت دست نداشته باشد یا دستهای او بریده باشد یا محال بود و وجود دست مراد از چنانکه پروردگار  
تعالی و تقدس و این طرز سخن در زبان عرب بسیار افتد و قرآن و احادیث بر طرز زبان عرب واقع شده و این اصلی عظیم است از برای تاویل تشابهات قرآن و حدیث  
بی ارتباط تکلفات و در معنی است از معانی ذواتی نیست که بایستد و پناه گیرد یا ستادن و گرفتن و پناه جستن او بر سبیل تشبیه و تمثیل است که باینکه شخصی است که  
بایستد و دامن گیر بای عزت و عظمت حق سبحانه و پناه جستن و پناه جستن به پروردگار تعالی چه میگوید و چه میخواهی و صحبت باعث پناه جستن تو  
باین درگاه مرعوبی بازماند و لکن باین استغنیاست که الف و ی را به بدل کردند و قالت گفت رحم حضرت غرت هذا مقام العايد ملت من القطیعة  
و این جای ایستادن پناه گیرنده به نسبت از قطعیت و پیوند بریدن یعنی منکر در حضرت تو ایستاده ام و دست بدامن غرت و عظمت تو در ذمه نام پناه میجویم و باز آنکه  
کسی قطع کند مراد صله و پیوند مراد عایت بخند و قطع رحم به نماید قال گفت پروردگار تعالی برای اجابت تمس رحم و قبول مطلب وی الا توضیح آید راستی نیستی توان  
اصل من و صلت که پیوند کم نمی بکشی که پیوند کند بمو و انعام و احسان کم با وی و اقطع من قطعلت و بر من از کسی که بر او تو باز گیرم انعام و احسان خود را از وی  
فقط کتخوم بی یا رب راضی شد می پروردگار من قال فذالك گفت پروردگار تعالی پس این وعده من باتو ثابت و محقق است و مر تر است این کرامت  
مستحق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الرحم شجرة من الرحمن و هم انانی هر بره که گفت گفت آن حضرت لفظ رحم شجره  
گرفته شده و گرفته شده است لفظ رحمان چنانکه در حدیث دیگر تصریح آمده که پیدا کردم رحم را و شتاق کردم او را نامی از نام خود که رحمن است که قال الطیبری  
و احتمال دارد که مراد دهد و لفظ معنی باشد یعنی قرابت رحم که واجب است رعایت آن شامی و شعبه است از رحمت حضرت رحمن و شعبه شله الشین و سانه  
الجمیم رکها و یغیای مدخت در هم شده و مراد آن ست که رحم از آن رحمت رحمن است و شتیک و متصل بدان قال الله من و صلت و صلته گفته  
است الله تعالی خطاب بر رحم کرده هر که پیوند کند بمو در عایت کند حق ترا پیوند کنم با وی و رحمت کنم او را و من قطعلت قطعته و هر که قطع کند ترا قطع  
کنم او را و اله البنادی و عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الرحم معلقة بالعرش رجاء و یختر شده است بعرض و  
متشک است آن مکان رفیع عظیم بقول مسکویه رحم بطریق خبر و نمان و صلتی و صله الله و من قطعنی قطعته الله هر که وصل کند مرا وصل کند او را  
خدا و هر که قطع کند مرا قطع کند او را خدای تعالی متفق علیه و عن جابر بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لا یدخل الجنة قاطع  
و رحم و دنیا بهشت را همراه ساقان و مقبران قطع کنند و رحم متفق علیه و عن ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم البس  
الواصل بالکافی نیست وصل کننده رحم بر وجه کمال مکافات کننده با اقرایان که آنها بوی احسان می کنند و می نیز میکند و لکن الواصل الذی ولیکن و اصل کما  
است که اذا قطعت رحمه و صلتها چون قطع کرده شود رحم وی و رعایت کرده نشود حق قرابت وی و وصل کند رحم را و رعایت حق وی کند جو امر دان است  
که حق خود را کسی طلبد و حق دیگران ادا نماید و قطعت را نیز تشبیه خوانده اند برای تحکیم و مبالغه و و اله البنادی و عن ابی هریره ان رجلا قال روایت است  
از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله ان لی قواة اصلهم را قز قبا ان فویشا نذ که پیوند میکنم ایشان را و قطع کردن لی و میریز ایشان قرابت را برای  
من و احسن الیهم و یسبون الی و نیکی میفرستم من بسوی ایشان و بدی میفرستد ایشان بسوی من و احکم عنهم و یجملون علی و علمی و رزم و دمی گذرم  
من ان ایشان و جل می کنند و خشم میکنند ایشان بر من فقال لمن کنت کما قلت پس گفت آن حضرت بخدا سوگند اگر هستی تو چنانکه میگوئی فکنا تفسهم الملل پس  
گو بایم اندازی در دهن ایشان و می خورانی ایشان را خاکستر کنم را یعنی چون شکر آینه ای تو نمی کنی حرام است عطای تو بر ایشان و حکم آتش دارد و شکمهای ایشان تشبیه کرد تشبیه  
که لا حق میشود ایشان را از خوردن آن خاکستر کنم و مل فقیع میم خاکستر کنم و بعضی گفته اند که تو با احسان کردن بر ایشان رسوا و محترس کردی ایشان را در پیش نفوس ایشان  
مانند آن کسی که در دهن می اندازد خاکستر کنم را و می خورد آن را و بعضی گویند که احسان تو ایشان را مانند خاکستر کنم است که می سوزد و هلاک میکند و ایشان را بعضی  
گفته اند که می گرداند روی ایشان را سیاه مانند خاکستر کنم و لا یزال محات من الله ظمیر علیهم و همیشه است با تو از خدا معین و ناصر و دفع شر و ایدای  
ایشان بر ایشان مادامت علی ذلک مادام که ثابت و تقیم باشی بر آن صفت و و اله مسلم الفصل الثانی عن ثوبان بولی آن حضرت بود و مقرب

درگاه و خادم کا به بیکه و در سفر و حضر در خدمت می بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يورد القدر الا الله عامه بانزیک و ان تفتیر  
 انی را مکرر عاقد بفتح دال و بسکون تیر آمده اندازده کرده خدای بر بنده چیزی از حکم و لیلته القدر یعنی شبی که در وی تقدیر احکام سال نویسد و بعضی معنی قدر و عود  
 آن شیر دارند و در کردن و عاقد را مکرر دانیدن پروردگار تعالی است و عار سبب رد و این نیز تقدیر است یعنی وی تعالی تقدیر کرده که بنده دعا خواهد کرد و یا  
 بلا بدعای او دفع خواهد شد و جمیع اسباب عالم بوجود و قضا و قدر الهی بهمین حکم دارد چنانکه او به طیب مرشفا و اعمال بنده کان مرد آرد آن بهشت و دوزخ را و بعضی گفته اند  
 که او است نده و عار آسان میگرداند و در وقت ضرار او خوش میگرداند آن را بر دل وی یعنی چون دعا کرد و دید که تقدیر بر بار نمی گرد و ماضی میگرد و تن در میسر به بدان پس  
 آسان و سبک میگرد و بر دل وی بار آن بخلاف آنکه یک یک در آید و ناگهان نازل گردد پس گویند که در کرد و عاقد آنکه انقل الطیبی و در دل این سبک چنان می افتد که تواند که  
 مقصود مبالغه در تائید عارض او باشد یعنی هیچ چیز قضا و قدر را در نگیرد و اگر چیزی بودی که در کردی و عاقد بودی چنانکه مثل این در ماده چشم زخ در حدیث آمده اگر چیزی  
 بودی که سبقت کردی بر قدر چشم زخ بودی و الله اعلم و لا یزید فی الحسب الا البر و زیادت نمی کند عسر آدمی مگر نیکی کردن بوالدین و اقارب بهمین معنی که در درگاه  
 مرده را تقدیر کرده شد و توجیهات دیگر در حدیث انش و فصل اول که نشت و ان الرجل لیجرم بالذنب یعصیه و بدستیک مرد پراستید و مرد که در اندامی  
 شود زنی که در این راه اندب سبب شومی کنایه که در می یابد مراد و او این حاجت اینجا اشکال می آید که با کسان که عاصی و فاسق و کافرند و ابواب رزق برایشان  
 منقوع است بیشتر از آنچه مومنان و مطیعان راست پس بعضی تاویل می کنند که مراد رزق آخرت است که ثواب است و بی شک که هر کس سبب نقصان و حرمان  
 از آنست و اگر مراد رزق دنیا و از آنکه مال و صحت و کارائی است جواب آنست که مراد حرمان از حصول رضا و طیب عیش و فراغ قلب و حضور وقت و صفای  
 رزق از که و رت و ظلمت است چنانکه منیقان و مطیعان راست و در قرآن مجید میفرماید من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مومن فلیجبه جوه طیبه بخلاف اهل فتن  
 و فجور که در وقت ایستادن که و رت و ظلمت و تعب که ناشی از بهیم دنیا و حرص و تعلق قلب و خوف نقصان و فوات آن حاصل است چنانکه فرمود و من یؤخر  
 عن ذکری فان له معیشة ضحکا و اگر مومن است از فکر سوء عاقبت و معصیت و خستی و در وقتی در صفای وقت و طیب عیش و راه می یابد و بعضی گفته اند که این  
 حدیث مخصوص است به بعضی از کفار که کاران مومن که حق تعالی می خواهد که ایشان را از که و رت کنا و پاک گردانیده به بهشت در آورده و در دنیا فقر و بلا لغارت ذنوب  
 ایشان نموده پاک و صاف با خیرت برده و بعضی را بفرستادن بلا شبهه گردانیده توفیق توبه بخشد حاصل آنکه مومن چون کنا و کرد اگر لطف حق از پروردگار تعالی  
 شامل حال اوست بفرمایند من یجیب ذنوب می نماید و آن را که غایت و لطف بحال وی ارزانی نذر دارد و اینچنان بچنان اوبه که در دو مکرر است رایج بحال وی بکار دارد  
 نعوذ بالله من ذلک و عن عایشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلت الجنة و رأيت من بهشت را فسمعت فيها  
 قراة پس شنیدم در وی آواز خواندن قرآن را فقلت من هذا پس پرسیدم کیست این که قرآن می خواند قالوا احاد ثلثة بن النعمان جواب دادند این قرآن خواننده  
 حارث بن النعمان است که از فضلاء صحابه بود و بدر واحد و خندق را حاضر شده و صاحب آن قول است که آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم از وی پرسید  
 اصحبت پس گفت اصحبت مونا المحدث پس گویا بجا طر محابه رسیده باشند که وی بچ عمل این فضل یافت که آن حضرت در بهشت قراة او را شنید پس آن حضرت بر  
 بیان سبب دریافت وی این فضیلت را فرمود کذا لکم البرکة لکم البرکة من جنین است فضیلت و ثواب نیکی کردن بوالدین این را دو بار مکرر فرمود و فرمود  
 کان ابو الناس بامه و بود وی نیکی کننده ترین مردم با در خود رواه فی شرح السنة و البیهقی فی شعب الایمان و فی روایت و در روایت بیقی است قال  
 گفت آن حضرت نعمت فرایتنی فی الجنة خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت و در روایت بیقی بدل بجای دخلت الجنة در روایت شرح السنة مذکور است  
 و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رضى الرب فی رضى الوالد خشو دی پروردگار تعالی در خشو دی پرست پذیرد که در غایب  
 در آن مقام که این حدیث در روایه تقریب ذکر پروردگار و حکم مادر نیز همین است بطریق اولی از جهت زیادت حق و ی چنانکه معلوم شد و بعضی گویند که والد اینجا بمعنی شخصی زانیده  
 است و آنکه نسبت بولد دارد و صیغه فاعل کاهی برای نسبت می آید چنانکه نامر دلابن ترف و شش و لبن فروش را گویند پس مادر را نیز شامل باشد و ظاهر این را  
 بعد از ابن عمر بن العاص گفت پروردگار که پدر او شکایت از وی تر دان حضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دایم روزه می داشت  
 چنانکه در حدیث آمده است و این عبد الله بن عمر و با پدر می بود که عمر بن العاص است که وزیر معاویه بود و در باطن از ایشان بنود و سخط الرب و سخط الوالد  
 و ناخشنودی پروردگار و ناخشنودی پدر است و سخط بضم سین و سکون خا و ضم آن و فتح تین که ایهت و ضد رضا که ذافی القاموس رواه الترمذی و عن ابی  
 الدرداء ان رجلا اتاه قتل از ابوالد و او آمده است که مردی آمد و او را پس گفت آن مردان لی امراة و ان اخی تا مری بطلاقها بدستی مرانی است  
 و مادر من امر می کند مرا بطلاق دادن و ی یعنی چه کار کنم طلاق بدهم و را با او جو آنکه طلاق بغض مباح است فقال له پس گفت آن مرد را اوالد ردا سمعت رسول  
 الله شنیدم پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم میگوید اوالد او سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است  
 آنکه داشت رضای پدر است پس هر که خواهد که در آید بهشت را این مرد که بهترین درهاست باید که رضای والد نکا دارد و ظاهر است که مادر نیز همین حکم خواهد داشت فان



نعم گفت آری خاله است قال فبرها گفت آن حضرت پس نیکی کرد با وی تا آنکه زیاده شود آن گناه تو از اینجا معلوم میشود که صلوات رحم سبب کفارت گناهان شود اگر چه  
 کبیره نیز باشد یا آن حضرت آن را در خصوص این مرد و بومی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله علم دارد و او را التزمی و عن ابی اسید بن مسمیة و فقم سین  
 الساعدی قال روایت است از ابواسید ساعدی که گفت بنیامین عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آشی آنکه مادر پیغمبر بودیم  
 صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاءه رجل من نعی سلمة ناکه آمد آن حضرت را مردی از بنی سلمه بکسر لام نام بطنی است از قبایل انصار و گفته  
 که سلمه بکسر لام در عرب غیر این بطن از انصار بنیت و سلمه بفتح لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله هل حق من بواوی شیء آیا باقی مانده  
 است از نیکی پدر و مادر من چیزی یعنی در نیکی بر والدین هر چه تو استم کردم آیا باقی مانده است از برایشان چیزی ابو صهابه بعد موثقما که کجیم از آن  
 پس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین بهم برایشان صورت دارد قال نعم فرمود آن حضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة  
 علیهما و الاستغفار و طهما رحمت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزش خواستن از حق تعالی مرایشان را و اتفاقا عهد ما من بعد ما در و ان کردن  
 عهد و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلة الرحم التي لا توصل الا بهما و صلوات رحم کرده نمی شود مگر بسبب محبت خالص ایشان و حق ایشان و طلب  
 رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان که به جهت غرضی و غایتی دیگر که طلب قرب و منزلت یا وسیله مال و جاه و نزد ایشان باشد چنانکه طاعت پروردگار  
 تعالی خالص برای طلب رضای وی باید کرد نه برای غرضی و عوضی و اگر اموال صدقیه و بزرگ داشتن و دستان والدین را احسان کردن با آنها  
 چنانکه در فصل اول در حدیث ابن عمر که شد رواه ابوداود و ابن ماجه و عن ابی الطفیل نام او عامر بن وائل است آخر صحابه در موت  
 ابوداود و رضی الله عنه از تابعان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال روایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم عظیم الحماجر  
 انقه بخش می کرد و کوشی را در موضعی که نام وی جعرا نه است بکسر جیم و عین و تشدید را موضع مشهور است بربک مرطرا که آن حضرت بعد از فتح خنصرین شمره  
 را و آنجا بوده و قنمت اموال نموده اذ اقبلت امرأة حتی دنت الی النبی ناکه پیش آمدنی تا آنکه نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فبسط  
 لها و داه پس بکتر اند آن حضرت برای شستن آن زن روی مبارک خود را فخلبت علیه پس نشست آن زن بر زانو اهل من هی ابو الطفیل میگوید  
 چون این چنین تعظیم آن زن از حضرت وی مشاهده کردم با حاضرین مجلس شریف گفتیم کیست این زن قالوا پس گفتند حاضران هی امه التي ارضعت  
 این مادر رضائی آن حضرت است که شیر داده او را از اینجا معلوم شود که حق رضاع نیز موجب اکرام و اتمام است و نیز رعایت حقوق سابق و اکرام مصاحبان تک  
 واجب است رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا ثلثة نفوس تهاشون در آشی  
 آنکه سه کس با یکدیگر می رفتند اخذ هم المطر در گرفت ایشان را باران فمالوا الی غاد فی الجبل پس میل کردند آنها بسوی غاری که در که بود و پناه بردند بدان فاخت  
 علی قم غاد هم صخرة من الجبل پس فرو افتاد بر دامن غار ایشان سخی بزرگ آنان که فاطمقت علیهم پس پوشید ایشان را فقال بعضهم لبعض  
 پس چون در ماندند که چه علاج باید کرد یکدیگر گفتند انظروا لعلنا لا نعلقوها لله صالحة بنکیده کارهای را که کرده ایم شما از برای خدا آن کارهای نیک باشد و  
 لایق قبول درگاه مولی تعالی باشد یعنی خالص بوجه اسد کرده باشیم بی شائبه ریا و غرض فادعوا لله بها پس بخوانید خدا را و توصل کنید بدان اعمال لعلها یفرجها لیه  
 است که شاد گوی و دهوی تعالی شما را ازین تنگی و شدت که ازین صخره پیش آمده فقال احد هم پس گفت یکی ازین سه نفر اللهم انه کان لی ولدان  
 شعیان کبیران خداوند بجهت تحقیق بود مرا پدر و مادر بزرگ ولی صلیه صغار و حال آنکه بودند مرا کودکان خورد و صلبیه بکسر صاء و سکون با و فتح  
 یا جمع صبی و صغار جمع صغیر گشت ارحمی علیهم بود من که میچرانیدم کوسفندان را که اتفاق میکردم شیر آن را برین خردان فاذا رحت علیهم  
 فخلبت پس چون می در آمدم شبانگاه برین خردان پس میدو میشدم کوسفندان را بدادت و والدی آغاز می کردم به پدر و مادر خود و سخت شیرانزد  
 ایشان می بردم استقیهما قبل و لدی می نوشانیدم ایشان را پیش از او لا دخود و اند قد نائی لی الشجر و بدستیکه تحقیق دور بردم درختان  
 یعنی روزی و درختان که چراگاه کوسفندان بودند و افادند و بچراگاه دور رفتم و در بعضی روایات آمده به تاخر بنزه از الف و نای ذما هر دو  
 لغت مشهور است یعنی دور افتادن فمالا نیت حتی امسیت پس نیامدم بخانه تا آنکه شام کردم یعنی شب افاد و بیکه توانستم آمد فوجدتھما قد ناما  
 پس باقم مادر و پدر را که تحقیق خواب کرده اند فخلبت کلکنت احلب بضم لام من نضرس و شدم کوسفندان را چنانکه عادت بود که می دو شدم  
 فخلبت بالجلاب پس آوردم ظرف شیر را یا شیر را حلاب بکسر حاء بد و معنی آمده فقطت عند و سهما پس ایستادم نزدیک سرادر و پدر و  
 بعضی روایات علی و سهما اگره ان او قظهما در حالی که ناخوش دارم که سیدار گنم ایشان را و اگره ان ابداء بالصلیه قلبهما و ناخوش دارم که غانم  
 بخردان پیش از مادر و در بالصلیه بتضاغون بضاد و عین معتمین عند قدحی و خردان فسمی کندی کند و می نالند از گرسنگی نزدیک هر دو پاهای من گویا در  
 شریعت آن قوم حق نفقه مادر و پدر مقدم بود بر حق اولاد یا برابر بود این مرد تقدیم میکرد مادر و پدر را و بعضی گویند شاید که مقدار سدی من بخردان داده بود و بی تابی و فریاد

فما یفرجها لیه  
 کلمات لایق  
 بکراهه



ایشان برای زیادتى بود فلم یزل ذلك دالجا و دایم پس بود خواب کردن و ایستادن و فریاد کردن کار سن و ایشان بعضی پدر و مادر خواب میکردند و خردان فریاد میکردند و سن ایستاده بودم حتى طلع الفجر تا آنکه برآمدن فرج این حکایت از حال خود کرد و در وی بخدا آورد و گفت خداوندان گفت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام اینکار به محض طلب رضای تو فافرج لنا فرجة نرى منها السماء پس بگشایدی کاشا دلی که پیغمبر از آن کاشا دلی آسمان را فافرج از باب نصر و از افعال هر دو خوانده اند و فرجه نیز بضم فافرج آن آمده ففرج الله لهم حتى يرون السماء پس بگشایدی خداى تعالی برای این قوم تا آنکه بچنان شد که می بینند آسمان را و فرج به تشدید و به تخفیف آن نیز آمده و در بعضی روایات بر دلی نون آمده و چون در نخستین حکایت خود تمام کرد و از تنگی کاشا دلی یافت قال الثانی گفت مرد دوم برای بیان کرد و اینک که وی کرده بود اللهم انه كانت لی بنت عم اجهها خداوند بدستى که بود مرد و خرم که دوست میداشتم او را کاشا شد ما یحب الرجال النساء دوستی مثل دخترین و دستبهای مردان و مرغان را فطلبت اليها قسمها پس طلب نمودم بسوی وی نفس او را یعنی میل کردم بسوی او و فرستادم کس را بسوی وی فابت حتى اتيتها بائنة دینار پس سرشوی کرد و می از مطا و عمت من تا آنکه بیارم او را و بدهم صد دینار فصبحت حتى جمعت مائة دینار پس کسب و کار کردم تا آنکه بهر سان صد دینار را فی الصراح سجد و دیدن و شتابی کردن و کسب و کار کردن ففعلتها بها پس پیش آوردم او را آن صد دینار را فلما فعلت بین رجلها پس هرگاه که نشستم میان دو پای آن زن برای جماع قالت یا عبد الله اقول الله کنتان زن ای بنده خدا بر پیر کن و ترس از خدا و لا تفتح الخاتم و کشا مهر امانت را یا کنایت از ازاله بکار ت کرد ففعلت عنها پس ترسیدم از خدا و در ایستادم از وی اللهم فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك خداوند اینک که میدانی که من کردم آن را برای طلب رضای تو فافرج لنا منها پس کاشا دهم ما را ازین صخره ففخرج لهم فرجة پس بگشایدی تعالی برای ایشان کاشا دلی و فرج به تخفیف را و تشدید آن نیز آمده و قال الاخر و گفت مرد دیگر از آن سه مرد اللهم انی کنت استاجرت اجیرا خداوند من بزدوری گرفتم مزدوری را یغریق از زبیا نه کثانی و فرج به فتح فاسکون را و فتح آن پیمان که سیرده رطل و بعضی گویند پانزده رطل در وی بکنج و فتح را اکثر اصوب است تر و ابل لغت و تر و محمد شین بسکون اکثر است و فاضی عیاض گفته روایت شیوخ ما بسکون و فتح هر دو است و الفتح اکثر و در صراح گفته فرق و سکون و بحرکت پیمان ابل مدینه و آن شازده رطل است و ازین فتح بهره و ضم را و تشدید زای و تخفیف آن و بضم هر دو به تشدید و تخفیف و بضم اول و سکون ثانی و زبانی بهره و ازین بنویس بجای را نیز آمده نام دانه مشهور فی الصراح از در بنیخ فلما قضی عمله پس چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حتی کنت بده مراقب مرا فعرضت علیه حقه پس پیش آوردم بروی حق او و افتو که در غب عنه پس گذاشت حق خود را و اعراض کرد از آن فلم ازل اذرع علیه پس همیشه زراعت میکردم و او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد حتى جمعت منه بقرا و در اعیها تا آنکه بهم آوردم از حاصل زراعت کاوان و چراندۀ آن کاوان را درین روایت ذکر بقرا داعی کرد ما اعتبار اکثر و اغلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار کرد و اندیم اجرت ویرا تا آنکه بسیار شد اموال از شتر و گاو و گوسفند و غلام فجاءنی پس آدمرا آن اجیر فقال پس کنت اتق الله و لا تظلمی ترس خدا و ظلم کن مرا و اعطنی حتى و بده مراقب مرا ففعلت اذهب الی ذلك البقر و در اعیها پس کفتم بر بسوی کاوان و چراندۀ آن حق استت فقال اتق الله و لا تقزاجی پس کنت ترس خدا را و استرا و خیریت کن بر فقلت انی لا اهرز بلب پس کفتم بدوستی بن استرا نمی کنم تو بخذ ذلك البقر و در اعیها پس بکیر آن کاوان را و چراندۀ آن را فاخذه فاطلق بها کبرفت این مال و متاع را پس بر آن همه اشیا را فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقی پس اگر میدانی خداوند آنکه من کرده ام از برای طلب رضای تو پس بگشایدی باقی مانده ازین سنگ ففخرج الله عنهم پس کاشا دلی تعالی آن سنگ را از ایشان و براندازان محنت متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد استحباب توسل بصلح اعمال در حال شدت و کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد و اجابت نمود و آن حضرت این را از آن قوم دیگر شنید و ذکر فضایل جزواد و اگر استحباب نباشد جواز خود متیقن است اما باید دانست که این معامله بر ظاهر شریعت و مقتضای ایمانست که بموجب صدق و عده پروردگار تعالی و وثوق بدان اجر عمل را می طلبد و معامله نمی نماید اما آنکه متعرق است در بحر حقیقت و مشا به میکند شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را خلقی است از وجود و دست عمل خود و جزای آن او را که بحال اسناد فعل بذات خود و استحقاق جزای اوست و می هر از حق میداند و خود در میان نمی بیند عمل بتوفیق اوست و جزا بفضل او تعالی شانه و عظم بر دانه و نیز معلوم میشود مبالغه در فضل نفع بر والدین و اثیار ایشان بر اهل و اولاد و احترام و تحاشی از تکلیف و مشقت ایشان و قصر محبت بر راحت و آرام ایشان و نیز معلوم میشود که بیدار کردن کسی را که در خواب است گروه بود خصوصاً در محل ادب و تعظیم کمرای نماز و زود فوات فرض و معلوم میشود که راحت خواب لذت و طیب است از تناول طعام و معلوم میشود فضل محنت و پارسائی و بازداشتن نفس از حرمت اعتنا نزد قدرت و عدم مانع و طلب نفس و خواهش وی خصوصاً در شوق فرج که بچنان وی غالب تر و سرکش ترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد و نیز معلوم میشود که تصرف در مال غیر بی اذن و بی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذهب حنفی است که تصرف فضولی جایز است و موقوف

است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نافرود و معلوم میشود که حسن عهد و ادای امانت و ساحت در معاملات امری فاضل و موصل است بقرب و کرامت  
 نزدیک و معلوم میشود که دعای بنده بعد از وقوع بلاستجاب و سبب دفع بلا و کثرت از تنگی سخت و ابتلاست و معلوم میشود که کرامات اولیای حق است چنانکه  
 مذهب اهل سنت و جماعت است رضوان الله علیهم اجمعین و عن معاویة بن جابر ان جاهد جاهد الى النبی صلی الله علیه و آله و سلم جاهد بن عباس  
 بن مرداس سلمی که از صحابه بود و پسری معاویة بن جابر را است نزد آن حضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو و اخاشم که بغزار و م  
 و قد جئت استیشرك و بتحقیق آمده ام که مشاورت کنم ترا و چه میفرمائی فقال هل لك من ام پس فرمود آن حضرت آیا هست ترا مدیری قال نعم گفت آری  
 هست قال فالزمها فرمود پس لازم گیر او را و با وی باش فان الجنة عند رجلها زیرا که بهشت نزد پای مادر است یعنی در پای مادر باشد که موجب در  
 آمدن بهشت است و این عبارت کنایت است از خضوع و تذلل که اگر کرده اند بآن اولاد است بوالدین پس در پای بودن صفت ولد است صفت  
 بهشت و واه احد و الشانی و اللهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر قال کانت تحتی امرأة ابن عمری کوبید بود در عقد نکاح من زنی و کان  
 عمریکرهما و بود عمر رضی الله عنه که ناخوش میداشت آن زن را فقال لطلقها پس گفت مرا عطلاق ده آن زن را قابلیت پس سر باز زد من از امثال این  
 امر و طلاق ندادم زن را فاتی عمر و رسول الله پس آمد عمر بن عمر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فذکر له انک لدر پس ذکر کرد عمر آن واقع را و آن حضرت را  
 فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلقها پس گفت مرا آن حضرت طلاق بده آن زن را و واه التومذی و ابوداود و عن ابی امامة  
 ان رجلا قال روایت است از ابوامامه باطلی که صحابی مشهور است که مدعی گفت یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولد هاجنیت حق مادر و پدر بر فرزندان  
 قال گفت آن حضرت هاجنیت و نادر که مادر و پدر بهشت و دوزخ تواند یعنی حق ایشان یکی کردن است بایشان و نارنجاندن ایشان را که یکی کردن با  
 ایشان سبب درآمدن بهشت و نارنجاندن ایشان موجب درآمدن دوزخ است و واه ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ان العبد لموت والداه و احدهما بدستیک بنده هر آینه میمیرد و در مادر و بیایکی از آن دو و الله طهما عاق و مالی آن تحقیق آن بنده مرا ایشان  
 رنجانیده و عقوف و زنده است و ایشان ناراضی رفته اند از دوزخ عالم فلا یزال بدعوی طهما و لیستغفر طهما پس بپوشد و عاید کند آن بنده مرید و مادر او  
 آرزویش میخورد از خدا و حق میکشد الله با آلت آنکه می نویسد و از خدای تعالی نیکی کند و ایشان یعنی دعا و استغفار فرزند آن مرد والدین را بعد از آنکه  
 ایشان آن فایده دارد و که گرناراضی رفته باشند هم حق تعالی ایشان را راضی میکند و انداز وی و نام و یار و یوان نیکی کنند کان پدر و مادر و در رضا جوئید کان از ایشان می  
 نویسند و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصبح مطیعا لله فی والدیه کیک با داد کند در حالی که فرما هر دواری کند است  
 خدا را در حق مادر و پدر و بخدای آورده است حق ایشان را اصبح له بابان مفتوحان من الجنة با داد کند در حالی که ثابت است برای او و در کثرت ده از بهشت فان  
 کان واحد اقوال پس اگر باشد یکی از مادر و پدر پس مفتوح یک در است و بعضی فرخ و احد انصب است و من اصبح عاصیا لله فی والدیه اصبح له بابان  
 مفتوحان من النار و ان کان واحد و کیک با داد کند در حالی که بی فرمانی کند است مر خدا را در حق مادر و پدر و خود با داد کند برای او و در کثرت ده از  
 آتش و دوزخ و اگر هست یکی از مادر و پدر پس مفتوح یک در است و از اینجا معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق است و تحقیق طاعت  
 و معصیت اوست تعالی و تقدس قال رجل و ان ظلما و گفت مردی از حاضران و اگر چه ظلم کنم کنند مادر و پدر فرزند را قال فرمود آن حضرت و ان ظلما  
 و ان ظلما و ان ظلما سه بار مکرر فرمود از برای تاکید و مبالغه و مراد بظلم در امور دنیا و دینیه چه طاعت والدین اگر مخالف دین باشد و ان بود و عن  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم روایت از ابن عباس است رضی الله عنهما که آن حضرت فرمود ما من ولد با و یظن انی والدیه  
 نظرة و حقه نیست هیچ فرزندی نیکی کند به والدین که نگاه کند بسوی ایشان نگاه کردن بوجه رحمت و محبت الا کتب الله له بكل نظرة حجة مبرورة و که نگاه  
 بنویسد مراد خدای تعالی در برابر نگاه کردن نمی مقبول افتاده و در کتاب حج که شست که خدای حج مبرور نیست مگر بهشت و معنی حج مبرور نیز همانها معلوم شد و قال ان مقبول  
 است قالوا چون آن حضرت نظر کردند بوالدین را این چنین جزای ذکر کرد و صحابه بطریق استعظام و استعجاب گفتند و ان نظر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز  
 صد بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند هر روز صد بار و از برای رفع و استبعاد ایشان فرمود الله اکبر و اطیب خدا بزرگ تر و پاک تر است از آنچه در کان است  
 که نوشته نشود و به نظر دلچسب مبرور و عن ابی مکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل الذنوب یغفر الله منها ما شاء همه گناهان می آمرزد خدای تعالی  
 از آن گناهان هر چه میخورد الا عقوب الوالدین مگر رنجانیدن مادر و پدر فانه یجعل لصاحبها عید پس بدستیک الله تعالی شایب میکند عقوبت را صاحب  
 حقوق را فی الحیوة قبل الممات هم در دوزخ گناهانی پیش از مردن با آنچه می کند و آخرت از عقوبت و این غایت تشدید و تغلیظ است بر حقوق و عن سعید  
 بن العاص نام و کس است پوشیده نماند که این سعید را سعید ابن العاص خواندن بسبب نسبت بجد است یکی که بر و آن سعید بن العاص ابن امیه بن عبد شمس  
 و جد مناف است قدیم الاسلام اسلام آورد بعد از ابی بکر صدیق و دیگری اصغر و آن سعید بن حمیم بنده و مشاة ساکنه و دو حامی اهل بن سعید بن العاص بن امیه و

وی در وقت وفات آن حضرت هشت سال بودید آن حضرت را در وایت کرد از وی و این حدیث اوست بار وایت پدر کلان او قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم حق کبیر الاخره علی صغیرهم ادب و حرمت بزرگ از میان برادران برابر در خود ایشان حق الوالد علی ولد هم حق پدر است بر فرزند و وی البیهقی الاحادیث الخمسة فی شعب الایمان روایت کرده بیهقی این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سعید بن العاص در شعب الایمان باب الشفقة والرحمة علی الخلق فی الصراح شفتت مهربانی شفق که لک اشفاق رسیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بر وی صلتی تعالی یقال اشفق علیه فوشفق و شفیق علیه و بمعنی ترسیدن از کسی یقال اشفق منه ای خاف انتی و طیبی گفته اشفاق بمعنی خوف است و شفتت و شفق اسم است از ان و بمعنی غایت محمل خوف نیز آمده زیرا که شفق میترسد که کمر و بی شفق علیه نرسد و رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رحمت که لک در رحم بنم را با سکون ما و ضم آن نیز بمعنی رحمت آید و ترجمه نیز باین معنی است یقال رحمته و ترجمت علیه و رحمت نیز شفق از رحمت است از برای مبالغه چنانچه رحمت از مهرب و جبروت از خیر و رحمان و رحیم از اسما الہی اند از برای مبالغه در رحمت و تکرار نیز برای مبالغه است چنانچه گویند جاد مجده و مبالغه در رحمان باشد و اقوی است بمعنی مصف برحمتی که فوق آن تصور نباشد و لهذا مخصوص است بباری تعالی و بر غیر او اطلاق نتوان کرد و رحیم بر غیر وی سبحانه نیز اطلاق نتوان کرد و کریمه قل ادعوا لله وادعوا للرحمن دلیل این تخصیص است الفصل الاول و عن حمزة بن عبد الله صحابی مشهور حسن الصورة و السیرت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا یرحم الله من لا یرحم الناس رحمت یسکنه خدا است بر رحمت خاص کامل خود کسی را که رحمت نمیکند او آدمیا را متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت جاء اعرابی الی النبی آدماء و یشینی که اگر خدا کار و درشت خوی باشد بسوی صغیر صلی الله علیه و اله وسلم و دید حاضران را که بوس می کنند خود را از افعال پس گفت اتقلبون الصنیان فما قبلهم ایا بوس می کنید شما خرد را پس ما خود بوس نمی کنیم ایشان را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم او املک لک ان نزع الله من قلبک الرحمة ایاک میبشوم من نهادن رحمت را در دل تو اگر بکشند تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفتت نهادن من تو انهم نهاد مقصود در خود تو بخ است بر محبت و اشارت ماکه در دلمها رحمت نهاد و آفریده حق است که وی یا فرید و نهاد و دیگری نتواند نهادن این یعنی بر تقدیر کسیر بهره آن است و در اکثر روایات فتح بهره آمده و بمعنی چنان شود که من مالک نیستم دفع و از آن کشیدن حق رحمت را از دل تو یعنی چون وی تعالی رحمت را از دل تو کشید من آن را دفع نتوانم کرد و از آن نمود و مال منی هر دور وایت یکی است تفاوت در توجیه اعاب است متفق علیه و عنها قالت و هم از عائشه روایت است که گفت جاء تعی امرأة و معها البنتان لها نسا لعی آدم و زنی و بان زن و دو دختر بود و او را سوال میکرد آن زن و میخواست چیزی از من فلم تجد عنده غیر ممترة واحدة پس یافت آن زن زردن خربک خرمایه عظیمها ایاها پس و آدم آن زن را آن نمره را قسمتها بین انبشها پس قسمت کرد در میان هر دو دختر خود آن زن و بربک نیمه آن را داد و لم تاكل منها و خود خورد چیزی از آن ثم قامت فخرجت پس برخواست آن زن و بیرون رفت از آنجا فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فحدثه پس گفتیم ان فعل آن زن را بان حضرت فقال پس گفت در بیان فضیلت نیکی کردن بدختران من آتبی کسی که مبتلا گردانیده شود و از آرایش کرده شود من هذه البنتان بشی از جنس این و دختران بر چیزی یعنی یکی یا دو یا بیشتر و عبارات بتلا بجهت آنست که وجود نبات و عرف و عادت مکرده و کران می باشد فاحسن البهن پس نیکی کند بسوی ایشان کن له سترامن النار باشد این دختران و نیکی کردن بایشان مرآن کس را پرده از آتش و وزخ و حاجر و مانع از آمدن آن و اختلاف کرده اند علما در آن که مراد ابتلا و امتحان بهر دو وجود دختران است یا آنچه مراد شود از ایشان از رحمت و ایذا و صبر کردن بران و ظاهرا دل است و نیز مراد از احسان قدر واجب است از نفقه یا زیاده بران و ظاهرا بیانی است و شرط احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و دایم کرد و تا جدا شدن ایشان ترویج یا بروت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم من عال جار یتیم کسی که غم خاری کند و دختر را و ایتادگی نماید نفقه و کسوت رسانیدن ایشان را حتی تبلیغا تا آنکه برسند آن دو دختر به بلوغ جاء یوم القیمة می آمد آن کس در روز قیامت انا و هو هکذا در حالی که من دوی بهم باشیم هم چنین و ضم اصابعه و فرامهم آورد آن حضرت برای بیان معنی کذا و کیفیت بهم بودن آن کس و آن حضرت انگشتان خود را و مراد و انگشت است که سبابه و وسطی است یعنی هم خیا که این دو انگشت را بهم پیوسته می بینید من و انکس که عیال داری و دختر کنیز روز قیامت هم چنین باشیم مراد مقارنت و مصاحبت در جنت است یا در محشر و موطن دیگر و الله اعلم و ما انکه در حدیث دیگر فرموده است برانگیزه شده ام من و روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان منی اتصال و مقارنت دیگر تقارب و تعاقب مقدار تقدم و سطی بر سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال نکرده اند و ظاهر در اینجا مراد ضم و مقارنت و پیوستن است و اگر تقارب و تعاقب در آمدن بهشت مراد و از منیر صورتی دارد و بر هر تقدیر مراد مبالغه و تا که فضل عیال داری و دختران است و الله اعلم و رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الساعی علی الارملة سعی نمانده در تحصیل مونس را مله و اتفاق کننده برایشان و ارطه نفع سبزه و میم زن بی شوهر خواه تروج کرده باشد پیش ازین بشوهری یانه و بعضی گفته زنی که مفارقت کرده از وی شوهر بموت یا بطلاق که قال الطیبی و در قاموس گفته مرد ابل و زن را مله بمعنی محتاج و میسکن و جمع ارا مل و ارا مله در صراح گفته ارا مل مرد بی زن و ارا مله زن بی شوهر ارا مل میوکان و در ایشان و محتاجان و وصل اشفاق این لفظ اندل است بمعنی فرود رفتن نوشته از دست و



میکنند مسلمانی مسلمان دیگر را یعنی نباید که شتم کند و اصل مغنی ظلم وضع الشی فی خیر موضع است و آن شامل است صغیره را که مجامع را که مناسب و لایق نباشد کردن آن  
در حرف گذاشتن و لایق نباشد بضم یا و سکون سین و نیز از او را در محله و مجامع و در دست دشمن ملکه نصرت کند و یاری دهد او را و من کان فی حاجة اخیه  
کان الله فی حاجته و هر که باشد سعی کننده در قضای حاجت برادر مسلمان باشد خدای تعالی در قضای حاجت وی و من فرج عن مسلم کربة و هر که بخشد  
از مسلمانی اند و بی را قالی فی الصراح کربت بضم کاف و سکون را و کرب بفتح کاف اند و که دم بازگیر و از وی فرج الله عنه کربة من کربات یوم القيمة  
بخشاید خدای تعالی از وی اند و بی عظیم از اند و بهنای روز قیامت که نفس نتواند زودمان و مرستیتر مسلمان ستره الله یوم القيمة و کسی که پرده پوشی کند  
مسلمانی را نباشد عیب و گناه آن او را نباشد خدای تعالی عیبهای او را و روز قیامت برپوشان آنرا اهل موقف و ترک محاسبه و اخذای ذکر آن و گفته اند که ستره ستمن  
و نهد و بست بر اهل غت و حیاست که عیب ایشان ستور است اگر کار می نایست می کنند برده حیات از استوری دارند اما آنکه پرده از وی جبار داشته  
و حیاد و فساد معروف شده و علانیه معصیت می ورزد و انکار وی واجب است و منع و زجر و تشیع وی لازم و اگر منع متعذر بود و جز بولایه و حکام باید کرد که او را  
از یاری مردم و فساد در دین باز دارند و اما جرح روات و شهود و حکام و بطلان از برای صیانت دین و حفظ حقوق ناس امری واجب و لازم است و آن  
باب تنبک شرو کشف عیوب و متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المسلم اخو المسلم مسلمان برادر مسلمان  
دینی لایظلمه و لایخذله فلان ترک نصرت و یاری دادن پس لایخذل بفتح یا و ضم وال در معنی لایظلمه باشد که گذشت و لایحقره و خرد نشود و خوار ندارد  
بنظر کم تنکر و مسلمان را اگر چه فقیر و ضعیف و ناتوان و سکین و نامراد و خراب و عریان و لاشی باشد چه داند که قدر او نزد خدا چیست و عاقبت کار او چه اهل لای  
الا الله همه اهل غت اند فلا العرة و لر سوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لایعلمون هر چه غت ایمانی ایشان از دست نباید داد و انتسابی که بجناب غت  
دارند رعایت باید نمود و خصوصاً آنها که نور علم و عبادت و خیمه آن ساخته بصفت نور علی نور متصف شده اند اگر و برانی حال و گرفتاری بخیران و وبال اهل  
غیا خصوصاً باب دنیا و جاه که در ظلمت کبر و نفسانیت و جاه غفلت افتاده اند و این نور محروم و محجوب مانده گرفتار ظلمات بعضی فاق بعضی کشته  
اند باین سبب است اصل کار که باعث غت و نجات در دنیا و آخرت است محبت فقرا و حب مساکین است که سید سادات عالم و اعز و اشرف نبی آدم صلوات  
الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه و اجمعین آن را در دعای خود میخواند و ما مورکشت نظر بر صحبت و مجالست با ایشان فقیر و فقرا در اصل برگزیده و نواخته آن استخوان  
و بلند و سرافراز گردانیده آن درگاه اند و دیگر چه کوه میمال اطباب دین باب فراح است و العاقل لکنه الاشارة اللهم از قنا و لایحقره و اکثر روایات بفتح یا و سکون  
حاصل و کسر فاف خوانده اند از حقیر و حقیرتی معنی خرویدین و خوار داشتن از باب ضرب و در بعضی روایات و لایحقره آمده بضم یا و سکون و کسر فاف  
از اخبار معنی آنرا که حقیر که معنی امن و عهد و سلامت است یعنی غدر نکند و خیانت نرزد در حق وی هم چنین است بلفظ حقیر که در آخر حدیث واقع شده فاضی  
عیاض مالکی گفته که صواب اول است و در بعضی روایات تحقیر نیز آمده بعد از آن فرمود که التقوی همنا و لیشر الحی صدره ثلث موارد تقوی و برین  
کاری از اینجا است اشارت میکرد آن حضرت بسوی سینه مبارک خود سه بار یعنی تقوی در سینه است و کار باطن است و مقصود از این جمله تاکید و تقوی بر جمل سینه  
است یعنی محل تقوی قلب است و امری مخفی است پس چگونه حقارت مسلمانی کند و حقیقت حال وی معلوم نه یا مراد آنست که چون تقوی در دل است پس هر که در  
وی تقوی باشد مسلمان از حقارت نکند چه متقی حقارت که میلمان نباشد و معنی اول مناسب تر و ظاهر تر است کلا یخفی بحسب اموری من الشرائع بحسب الخ  
المسلم پس است مسلمان از بی حقارت کردن برادر مسلمان یعنی این معنی تمام است و دیگر حاجت نیست کل المسلم علی المسلم حرام بر خیر مسلمان بر  
مسلمان حرام است و میوه و ماله و عرصه خون وی و مال وی و آبروی دنی باید که کاری نکند و سخنی نگوید که خون ریخته شود و مال وی تلف گردد و آبروی وی  
برود و شامل همه در میان و کلیه این است و این حدیث از جوامع الکلم است که از خواص غامضه محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم و عن عیاض بن حماد  
صحابی است ذکر احوال او در آخر فصل اول از باب المغاخرت و العصبیت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل الجنة ثلثة  
سه کس اند یعنی آنها که لایق و منزه اند که بسا بقان و مقربان بهشت در آیند و سلطان مقسط متصدق موفق اول خداوند سلطنت و غلبه عادل احسان  
کننده بر مردم توفیق داده شده و بخرات و موفق آن را گویند که داده کرده شده و برای وی اسباب خیر و گشاده شده و بر وی و دی داری نیکی و رحیم رقیق قلب  
لکل ذی قربی و مسلم دوم مرد دهریان نرم دل و مهربان و در هر خداوند و قربت را و بر مسلمان را یعنی هر باری بر خویش و بیگانه و عقیف متعفف ذ و عیال سوم مردی پارسا  
باز ایستاده از حرام پارسائی نمائنده و نیاز آردن از حرام و تنگ کردن از سوال و اظهار فقر خداوند عیال که نمیدارد او را عیال برار کتاب سوال و افتادن در کسب حرام  
چنانکه در قرآن در شان اینها گفته بحکم الجاهل اغنیاء من التعفف و اهل النار خمسة و در خیانت پنج کس اند یعنی آنهاست عذاب اند بشومی این افعال شنیعه و  
مقصود بقیع و تشیع این افعال و تغلیظ و تشدید است بر آن چنانکه در قرینه سابقه مدح و تحسین افعال مذکور بود الضعیف الذی لا ذنب له اول مستخرمی  
گوشت عقل و رای را و اگر که باز دارد و لایق نایست و ثبات و استقامت نیست مراد از شهوت و بصر نمی تواند کرد و از معاصی و قبیح و گناه نمی تواند داشت خود را از آن

سنگین و در او

رواه مسلم  
بهشتیان





نباشد بر نفس خود اما در خضر و میان عمارت باکی ندارد و در وجه ثانی باید که مطلقا درست نباشد اما این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال تا بجای هر کس و بهر حال خوب  
تکريم و تعظيم نبود و گاهی در زیاده بر سه نیز باعث خزن و وحشت میکرد و از طبیعی معلوم میشود که نتایج اشین بحضور ثالث بدون یکی از ایشان که باذن و می نزد مالک  
و شافعی و جماعه علمای دین و خضر حرام است و بصحت رسیده است از فائیه رضی الله عنهما که روزی از وایح مطهره جمع بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم نگاه  
آمد فاطمه رضی الله عنها چون دید آن حضرت فاطمه را در حجابی گفت و پنهانی سخن کرد با و می در نیجا و ایل است که پنهان سخن کردن با یکی در جماعت در جای که محل تمت و  
شک نباشد درستست و بهم چنین نتایج ثلثه و اکثر عن تمیم الدارمی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یمن النبی صلی الله علیه و سلم ان یمنی است و  
مختصر است بدان سه بار فرمود این کلمه را نصیحت در اصل خلوص است فاصح می گویند غسل خالص را و هر چه خالص شد آن را مانع نامند و مراد این در عرف اراؤه  
خیر افند که اثر خلوص طوبیت و محبت است قلنا لمن گفتیم ما جماعه صحابه و پرسیدیم از آن حضرت که این نصیحت و خلوص و اراده خیر که دین را مختصر ساختی در آن مکرر است  
و برای که باید که قال فرمود آن حضرت الله مر خدا را عز و جل و لکتابه و مکتوب او را که قرآن مجید است و لرسوله و مر پیغمبر او را که ذات پاک مصطفی است صلی الله  
علیه و آله و سلم و جایز است که مکتوب و رسول چنین باشد تا شامل تمام مکتب منزه و رسل گردد صلوات الله علیه و جمیع و لا یمتة المسلمین و مر امامان  
مسلمانان را که امر او علمای دین و عامه مسلمانان را که سایر اهل الاسلام را غیر امامان و علمای دین و راه مسلمانی نصیحت مر الله تعالی را ایمان آوردن بواحدانیت و می  
تعالی و صفات و می و اخلاص عمل در عبادت و می نصیحت مکتوب الله را اعتقاد آنکه منزل است از نزد وی و عمل کردن با آنچه در دست انا و ام و نواهی و تبلیغ  
و تعظیم و می نصیحت مر رسول الله را تصدیق و می در آنچه از نزد خدا آورده و اطاعت و می و محبت و می و ستیان و می و احیاء سنت و می صلی الله علیه و سلم و این نصیحت  
راجع بعد از آنکه نصیحت نفس خود میکند بدان و نصیحت مر الله تعالی را با طاعت امر او معروف و تنبیه ایشان نزد غفلت و عدم خروج بر ایشان اگر چه جور کنند و انبیا  
علمای در آنچه موافق حق گویند و روایت کنند نصیحت مر همه مسلمانان را از اشرار و هایت ایشان بمصلح دین و دنیا و دفع ضرر و جلب نفع مر ایشان را و این حدیث از  
جوامع الکلم است که در تمام دین بر و است و تمام علوم اولین و آخرین مندرج است در وی و تفصیل اجمال آن متعبر و انمود می از آن در ساله حد نوشته شده  
است و الله الموفق و عن جریر بن عبد الله قال ما بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمت جریر بن عبد الله بلی رضی الله عنه بیعت کردم آن جناب را  
صلی الله علیه و آله و سلم علی تمام الصلوة و اتیان الزکوة و انضج لکل مسلم بر یک در نماز و دادن زکوة و خیر خواستی نمودن مر هر مسلمانی را عبادات یا حق الله است یا حق العباد و  
از حق الله تخصیص کرد و در آنچه عهده عبادات بدنی و مالی و اهم در کان اسلام اند بعد از شهادتین که نماز و زکوة است و توان که روزه و حج در آن وقت فرض نشده باشد  
و اما حق العباد پس شامل است جمیع انواع از نصیحت کردن مر هر مسلمانی را متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هريرة قال سمعت ابا القاسم الصادق  
المصدوق یقول ثلثین م ابا القاسم رابعی محمد رسول الله را که صادق و مصدوق است صلی الله علیه و سلم صادق راست گو و مصدوق راست گفته شده بوی  
یعنی کسی بوی راست گفته پس آن حضرت راست گو است در خبرهای که داده و حق تعالی و جبرئیل راست گفته یا وی در خبرهای که بوی رسانیده پس او بریده میگوید  
شنیدم آن حضرت را که می گفت لا تمنع الرحمة الا من شقی کتبه و نیشو و مهربانی از دل بیج کسی مگر از دل بیجی زیرا که مهربانی نشان ایمان است پس هر که مهربانی  
ندارد ایمان ندارد و هر که ایمان ندارد شقی است نعوذ بالله من الشقاء و رواه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم الا رحمون بر حمة الرحمن رحم و شفقت کنندگان بر خلق رحمت میکنند ایشان را از رحمت ارحموا من فی الارض رحم کنید  
کسی را که در زمین است از آدمیان از حیوان و بدان و رحم کردن بر بدان بآست که ایشان را از بدی باز دارند چنانکه گذشت یاری ده برادر خود را ظالم باشد یا مظلوم  
الحديث یا مراد آنست که رحم کنید هر که قابل و مستحق رحم است یوحکم من فی السماء و رحمت کنند شما را کسی که در آسمانست ملک و قدرت او و تخصیص با شما بجهت  
کمال وسعت و علو و ارتفاع او است یا مراد من فی السماء آنکه اند و رحمت کردن ایشان بخلق از اعدا و موزیات ایشان طایفین من دانش و دعا و استغفار و طلب  
رحمت است از جناب عزت برای رحم کنندگان و رواه ابو داود و الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
لیس منا من لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا نیست از تابعان ما و از آن کسان که بر طریقه ما اند کسی که رحم کند خردان ما و حرمت نگاه ندارد کلاتان ما و او تخصیص  
بر صغیر و کبیر مسلمانان بجهت کمال اتمام و اعتناء است و الا صغیر و کبیر کفار را نیز بقدری رحم و توقیر کردنی است و اگر بضمیر تکلم آدمیان مراد باشند نیز مصدق دارد و یا مر  
بالمعروف و منه عن المنکر و نیست از کسی که امر نکند بمشروع و نهی نکند از مشروع و رواه الترمذی و قال هذا الحديث غریب و در بعضی نسخ  
حسن غریب و بعضی از شرح گفته اند که اسناد او حدیث است و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما اكرم شاب شیخا من اجل  
سنه کرامی ندارد هیچ جوانی بری را از بخت کلان سالی و می الا قیض الله له عند کسسه من یکرمه کما انکه تقدیر کند و کما روای تعالی را بر آنکه نزد کلان  
سالی و می کسی را که گرامی دارد او را گفته اند که درین کلام اشارت و بشارت است بر رسیدن جوان کرامی کننده پیر را بر سن پیری و رواه الترمذی و عن  
ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من اجلال الله تعالی بدستی که از حلال و تعظیم الله تعالی است بمثل امری

الکرام ذی الشیبه المسلم کرامی دشتن بریرا که مسلمانست و حامل القرآن و کرامی دشتن بر دارنده قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن میداند خواه حافظ باشد یا نه غیر الغالی فیه و لا الخافی عنه حامل قرآن که از حد در غلو کند رنده نیست در آن و نه دور شوئه از آن قید کرد اگر حامل قرآن را بد و قید کی آنکه غالی باشد در آن دیگر آنکه خافی نبود از آن بلکه متوسط الحال بود و بر طریقه توسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود رعایت هراقتصاد و امر بدان در عبادات اما غالی در آن طبعی گفته اند که بدل مجبور در قرات قرآن و تجوید حروف در آن کند بی فکر و تدبر در معانی آن یا غالی آنکه شتابی کند در خواندن قرآن چنانکه در حدیث عبید بن عمر آمده که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند خجاستی که گویا بخواند قرآن را و خافی آنکه ترک کند قرات قرآن را و مشغل نگردد بدان و قریب باین است که گفته شود که آنکه همیشه مشغول تلاوت باشد و بتعلم فقه و ذکر و فکر و عبادات دیگر اصلا نپردازد و خافی آنکه وایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت نکند و در بعضی حاشی گفته غالی تجاوز از حد و خجاست کننده در وی تحریف لفظ و تاویل معانی باطل و خافی متابعد از وی معرض از تلاوت آن و عمل بدان و اگر ام السلطان للقط و از جمله جلال و تعظیم خدای تعالی کرامی دشتن با شاه عادل است و او را او د و البهی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر بیت فی السالین بیت فید تیمم یحیی الیه بهترین خانه در مسلمانان خانه است که در وی تیمم است که تنگی کرده میشود بسوی او و بر بیت فی السالین بیت فید تیمم لیسای الیه و بدترین خانه در مسلمانان خانه است که در وی تیمم است که بدی کرده میشود بسوی او و این گفته میشود و او را بناحق و اگر به جبت نادیب و تعلیم نزنند داخل احسان است نه ساعت و او ابن مابحه و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مسح داس تیمم کسی که بگذراند دست بر سر تیمم بطریق شفت و تطف لم یسجد الا الله در حالی که نمی گذراند دست را که برای خدا طلب رضای وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در نجابت اختلاط و مصاحبت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند بدان کان له بكل شعرة قمر علیها و حسنات باشد آن کس را مقابل هر موی که می گذراند بران موی دست و ی یکمائی و ترفیع قوتانیه و ضمیم است و بضم تخانیه و کسیر آمده و برین تقدیر معنی آن باشد که هر موی که بگذراند آن کس بران موی دست خود را و من احسن الی یتیمه او یتیم عنده و کیکی تنگی کند بسوی دختر یتیم یا پسر یتیم که نزد اوست و در کفالت و عده تربیت اوست تطف و شفت و نادیب و تعلیم و تزویج و تزویج و حفظ مال آنها اگر باشد کنت لنا و هو فی الجنة کما یتن با شتمن و او متعارن و مقارب در بشت همچو این دو انکشت که سابه و وسطی است و قرن بین صهیبه و پیوست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای تحقیق و تبیین مقارنت و تشبیه میان این دو انکشت خود را و احد و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ادعی یتیم الی طعامه و شرابه اوجب الله له الجنة البتة کیکی جای دهیم یتیم را بسوی خوراک خود و آب خود و واجب کرد از ما و را الله تعالی بشت را و به نخبه هر کما هی را که کرده است الا ان یحمل ذنبا لا یغفر لکما که کنایه را که امر زیر نشود و آن کفر است و من عال ثلاث نبات و کسی که عیال داری و تعد و غم خواری کند سه و خنرا و کفایت کند مونت ایشان را و مشلهن من الاخوات یا عیال داری که آنها را که مانند سه دخترانده سه خواهر باشند فادیهن و در حقه پس ادب آموزد ایشان را و مهربانی کند ایشان را حتی غنیهن الله تعالی تا آنکه بی نیاز گردانند تعالی ایشان را ببلوغ و تزویج و تمول اوجب الله له الجنة واجب کرد از خدا تعالی بر آن کس را بشت فقال و جل پس گفت مردی یا رسول الله او اثنین یا عیال داری کند و دختر دارد و خواهر را یعنی بغیر آنکه بغم خواری و دینارین ثواب مترتب کرد و قال او اثنین پس اجابت کرد آن حضرت التماس ایشان را و موافقت با ایشان و فرمود یا غم خواری کند و دختر دارد و خواهر را حتی لو قالوا و موافقت آن حضرت را ایشان را آن مرتبه بود که اگر التماس ترتیب این ثواب بر غم خواری یک و دختر یک خواهر میکرد و میگفتند او واحد یا غم خواری کند یکی و قال او واحد هر آینه موافقت میکرد و قبول می نمود آن حضرت و میگفت یا غم خواری کند یکی را و آن بر مذہب فخری که میگویند احکام مفوض است بآن حضرت هر چه خواهد کند و هر که خواهد کند و هر که خواهد تخصیص نماید ظاهر است و بر قول دیگر که عدم تفویض است نیز میگویند که بعد از التماس ایشان وحی شد با آنچه موافق مقصود ایشان است و امثال و اشباه این ده عادت بسیار است بعد از آن فرمود بتقریب ذکر و جوب جنت یا بتقریب دیگر که در آن مقام میباشد باشد و الله اعلم و من اذ هب الله کرمیتیه و جبت له الجنة و کیکی بر داند تعالی هر دو گردید او را و در بعضی نسخ بکرمیتیه واجب کرد و در بعضی او بشت و در بعضی نسخ اوجب الله له الجنة واجب کرد از خدا تعالی برای وی بشت را قیل گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت یا رسول الله ما کرمیتیه چیست و در کرمیه وی قال عیناه فرمود هر دو چشم او در قاموس گفته کرمیه تو یعنی تو و هر جاره شریف مثل کوش و دست و الکرمیان العینان و او را فی شرح السنه و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لان یؤدب الرجل ولده خیر له من ان یتصدق بصلع هر آینه ادب کردن مردن مر فزنده خود را بهتر است مرد را تصدق کردن وی به پنازه از غله و او الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و ناصح الراوی لیس عند اصحاب الحدیث ما یلقون روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محدثان قوی در حفظ و ضبط اقامه بروی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد و عن ایوب بن موسی عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما یخل والد ولده من یخل افضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن اشدق بن عمر بن سعید بن العاص بن اسیر قریشی کی از آنها است روایت میکند از عطا و کحول و

روایت میکند از وی شعبه روایت کرده از پدر از جد که گفت آن حضرت عطا کرد و هیچ مدعی فرزندی خود را هیچ عطا کردن بهتر از ادب نیک که آن بهترین عطاهاست بخل عظیم عطا داد و بصدقه بخل یعنی عطا رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان قال الترمذی وکنت ترضی هذا عندی حدیث مرسل این حدیث نزد من مرسل است و بیان این در شرح کرده شده است و عن عوف بن مالک الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما و امرأة شفعاء المحذین من ورنی که سیاه و متغیر شده است رنگ رخساره وی از جنت و جود شفت و رنج و ترک زینت و عدم ترف و تنعم در تربیت اولاد بعد از وفات زوج و نفعه بضم سین و هاء و سکون فاسیاهی که سرخی زنده میفرماید من و این زن باین صفت مقارن یکدیگر میگیریم که یاقین یوم العتمة هم چو این دو انگشت و ن قیامت و اوحی یزید بن زریج الی الوسطی و السبابة و اشارت کرد یزید بن زریج بضم زای که یکی از او بیان این حدیث است از برای بیان یاقین بسوی انگشت میان و سبابة خود امرأة امته من زوجها بیان امرأة المحذین است یعنی زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود بموتش داریم بقیع بضم هاء و کسبه شده و زن بیوه ذات منصب و جمال خداوند جاه و جمال ازینجا معلوم شد که سیاهی رنگ رخساره وی خلقی نیست بلکه بسبب رنج و شفت که در پرورش اولاد می بیند چنانکه فرمود حیثیت نفسها علی بیتا ماها باز داشته است و نه کرده است نفس خود را بر پستان خود و شوهر دیگر نگرفته و مشغول شده بتعهد و تربیت اطفال حتی بانوا و ما توانا که جدا شده اند آن اطفال از آن زن بلوغ و متعل و مستبد شده بقوت و عقل و رشد کار و بار خود چه فرزند تا کلان نشده است متصل و متفرق است بمادر و پدر خود چون کلان شده جدا شد بمادر و پدر و طفلی ازینجا معلوم شود که اگر زن بیوه شوهر دیگر نکند و صبر کند و صلاح و رزق و زینت ترک دهند و پسر و پسران پستان مشغول باشند فضلی عظیم دارد و رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من کانت له انثی کسی که باشد مراد از دختری ظلم یادها پس دفن نکند آن دختر را زنده چنانکه در جاهلیت رجعت عار و قهر میکردند و لم یهدیها و لم یورثها و لم یکتفها او را و تیار نکند و بزرگتر از فرزند خود را بر وی یعنی الذکور را و وی تفسیر ولد کرد و پسران و چون ولد بر پسر و دختر هر دو اطلاق میکند و مراد ازینجا پسر است تفسیر خصم کرد آن را بر پسر داخله الله الجنة و در او را خدا صی بهشت را ظاهر عبارت آن بود که بجای انثی بنت گوید و ولد و ابنه و لیکن در ذکر لفظ انثی تفسیر او در ولد و تغمیم گوید فرزند زن و ایشان همان پسر است و دختر داخل فرزندان نیست رواه ابوداود و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من اغتیب غدا و اخوه المسلم کنی که غیبت کرده شود نزد وی برادر مسلمان و هو قید و علی نصره و حال آنکه آنکس قادر است بر یاری دادن آن برادر بدفع غیبت و عار از وی و منع غیبت کر از آن فصره پس یاری داد و منع کرد نصره الله فی الدنيا و الاخرة یاری دهد او را خدا صی تعالی و اعانت کند در دنیا و آخرت فان لم یصبره و هو قید و علی نصره پس یاری دهد او را وی قادر است بر یاری دادن وی اذ که الله به فی الدنيا و الاخرة در یاد او را الله تعالی و مواخذه و انتقام کشد از وی بسبب یاری ندادن برادر مسلمان را در دنیا و آخرت اما اگر قدرت بر منع نداشته باشد معذور است پس اظهار کراهیت بکند و اگر آن هم نتواند بدل انگار کردن لازم است رواه فی شرح السنه و عن اسماء بنت بزید صحابه انصاریه علیها زوات عقل و دین قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من ذب عن لحم اخیه بالمغیبة کسی که دفع کند و باز دارد و از گوشت برادر خود بخایاند گوشت برادر یعنی خوردن آن کنایت است از غیبت و در قرآن مجید در شان غیبت انگار میفرماید یا حبیب احکم ان یاکل لحم اخیه میآید و دست میدارد یکی از شما خوردن گوشت برادر خود را و ده تشبیه کرد غیبت کردن را بخوردن گوشت انتخاب چون عرض آدمی بر دو آبروی او میریزد گوید اذات او را هلاک میکند و گوشت او را میخورد و برای مبالغه فرمود گوشت برادر مرده و برین تقدیر غیبت بمعنی غیبت است بقیع غین یعنی بخایاند و بالمغیبة متعلق بالمخایبة باشد تقدیر اکل لحم اخیه و بمعنی غیبت بکسر غین یعنی باز دارد و از خوردن گوشت برادر که آن خوردن گوشت بسبب غیبت است و قال هر دو معنی یکی است که منع کردن و بازداشتن مرده است از غیبت یکدیگر یعنی هر که باز دارد و مردم را از غیبت کان حقا علی الله ان یعقبه من النار باشد ثابت و واجب بر خداوند وی تعقل از او کردن است انما تش و رنج رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما من مسلم یرد عن عرض اخیه نیت یح مسلمانی که رد کند و باز دارد و غیب و مفقوت را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقا علی الله ان یرد عنه نار جهنم یوم العتمة کما انکما ثابت کرد و بر خدا که رد کند و باز دارد و از وی آتش و دوزخ را رد قیامت ثم تلا هذه الاية پسر خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای استنباط بر قول وی کان حقا علی الله ان یرد عنه نار جهنم این آیت را و کان حقا علینا نصر المؤمنین و هست ثابت و واجب بر یاری دادی و رواه فی شرح السنه و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ما من امرء مسلم یخذل امرء مسلما نیست هیچ مردی مسلمان که مخدول گرداند یعنی یاری ندهد مرد مسلمان را و منع نکند از غیبت وی فی موضع ینتهک فیه حرمت در جای که حرمت شود و برده شود در انجا حرمت او و مبالغه کرده شود در دشنام وی و دیده شود در عورت وی و یقطن فیهم من عرصه و کم کرده شود در آن جایگاه چیزی از آبروی وی و الاخذ له الله کما انکما مخدول گرداند آن کس را الله تعالی فی موطن محیب فیه نصرته و دست میدارد در انجا که یاری دادن خدا صی تعالی را که انجا موطن آخرت باشد و دنیا را نیز شامل است





صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی قسم فیکم اخلاقکم خدای تعالی قسمت کرد میان شما خلقها و سیرت های شمارا که از جمله دین است که اقسام بیکی از اقسام پنجت  
 کرد میان شما از قهای شمارا که از ابواب دنیا است بعد از آن تفصیل آن کرد و تفصیل اخلاق کرد در بارزاق و فرمود و ان الله تعالی یعطی الدنیا من یحب  
 من لا یحب برستی که خدای تعالی میدهد به دنیا را که مراد از بارزاق اینجا است کسی را که دوست میدارد و کسی را که دوست نمیدارد که فراموش من مطیع یا عاصی و لا یعطى  
 الدین الا من یحب و نمیدهد دین را که اخلاق نیک است مگر کسی را که دوست میدارد و باز برای تاکید و تقوی حکم ثانی فرمود فمن عطاها الله الدین فقد احببه  
 پس کسی که به او را خدای تعالی دین را پس تحقیق دوست داشته است و او را باز برای تاکید این معنی که دین اخلاق نیک است گفت و الذی نفسی بیده لا یسلم  
 عبد حتی یسلم قلبه و لسانه بخدا سوگند مسلمان نه شود و بنده تا آنکه مسلمان شود و مطیع گردد و دل و زبان او اسلام طلب نظیر دوست از عقاید باطله و اسلام لسان  
 باز داشتن از مالا یعنی که اقل الطیبی و ظاهر آنست که عبارت از تصدیق و اقرار است بلکه کنایت از تسویت ظاهر و باطن و تخصیص طلب و لسان از جهت  
 بودن آنها در اسلام و ایمان و لایون من حتی یا من جاده بواقعه و ایمان کامل نیاروده باشد تا آنکه ایمان گردد و بمسایه او بدیاری و ایمان نیز از  
 اخلاق است و تخصیص بجهت بودن او ست عمده در معاملات خلق و ذکر ایمان اینجا برای کمال مبالغه است که بایک حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف  
 است بران و چون اصل معنی ایمان امین کردن امین کردن است مناسب ذکر او باین که داندین بمسایه از بواب حق و الله اعلم و عن ابی هریرة  
 ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال المؤمن مألوف مسلمان محل و مکان الفت و محبت است چه در اجتماع دین و اسلام بر لغت است و عن حماد  
 منت نهاد بر مومنان تالیف طلب ایشان بقول خود کنتم اعداء فالف بین قلوبکم و منت نهاد بر حبیب خود صلی الله علیه و آله و سلم تالیف قلوب  
 مومنین بقوله هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین و الف بین قلوبهم آیه و لاخیر فمین لایالف و لا یؤلف و نیست نیکی در کسی که الفت نمیکند  
 و محبت ندارد و مسلمان را الفت کرده نمی شود و محبت داشته نمیشود و او را یعنی مسلمان دوست ندارد و ایمان چون سبب الفت و محبت است مومن الف  
 و مألوف و محب و محبوب باشد و رواها روایت کرد این دو حدیث را احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم من فقی لا جد من امتی حاجه کسی که برآرد مرکی از امت مرا حاجتی و کاری فی الصراح فغفار و فقی و حاجت رو کردن بریدان  
 لیسره بها در حالی که میخواهد که شاد گرداند او را بقضای آن حاجت دهد سرخی پس تحقیق شاد گردانید مرا و من سرخی قد سرخه و کسی که سرخ و شاد گرداند مرا پس تحقیق  
 راضی گردانید خدا را و من سر الله و کسی که راضی گرداند خدای تعالی را با دخله الله الجنة و در او را خدای تعالی در بهشت و عنه قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم من اعانث مملوفا و هم اناس است گفت گفت آن حضرت کسی که فریاد رسی کند اند و کفینی یا کتب الله له ثلث و سبعین مغفوره بنویسد بر او  
 و می خدای تعالی بقتل و دسه آمرزش و لحد و فیها صلاح امره کلیه یکی انان و بقتل و دسه آمرزش آمرزشی است که در وی صلاح کار اوست بر بیعتی کار دنیا و آخرت و  
 ثلثان و سبعون له درجات یوم القیمه و بقتل و دوه آمرزش مراد از موجب زیادت در جاست روز قیامت و عنه و عن عبد الله و رضی الله عنهما قال لا  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و روایت است اناس و ان من معبود که گفتند گفت آن حضرت الخلق هیال الله مخلوقات حکم عیال خدای تعالی دارد که نفع و  
 قوت ایشان بر دست فاحب الخلق الی الله پس محبوب ترین خلق بسوی خدا من احب الی هیال کسی است که نیکی کند بسوی عیال خدا و می البقی الا حدیث الثلثه روایت کردی  
 این هر سه حدیث را فی شعب الایمان و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اول یخصم یوم القیمه جاران نخستین و خصم که بیکدیگر خصومت کنند حق  
 خود را از یکدیگر طلبند و همسایه اندر و اه اجل و در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث دیگر آمده اول خصمی که پرش نموده و حساب کرده شود و غار است و در حدیث دیگر اول خصمی  
 که حکم کرده شود بدان میان مردمان خصمه خوانست و جواب داده شده است بآنکه حدیث اول ازین دو حدیث نسبت به حقوق الله است و ثانی نسبت بمطالم که از آنجا  
 علی ابن ابی السیوطی و عن ابی هریره ان رجلا شک الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است انما هو هریره که مردی شکایت کرد بسوی آن حضرت قوی  
 قلبه غمی دل خود را که علاج آن چیست قال اسبح راس التیم و اعلم المسکین گفت آن حضرت در بیان علاج غمی دل دست بگذران بشفقت بر سر یم و بخوان طعام مسکین یا  
 یعنی تعطف و مهربانی کن بر خلقی که گرسه سورت قنات کنند زیرا که علاج بصد می باشد چنانکه علاج کسی که مبتلا به تکبر است بتواضع و به بخل بباخت پس علاج  
 ابتلا بقتل و قلب نرمی و مهربانی نمودن باشد و بختصیم یم و مسکین از اشارت قول حق جل و علا که فرمود او اطعام فی یوم یوم می بخیه قیامه اقرب و مسکینا از متر به معنوم است  
 زیرا که مراعات یم و مسکین با اقامت غمیه باشد که داشته از جهت وجود زیاده مشقت و مجامده در آن و هر که در عقبه شاد گردد باید پشاد نرمی در دل او و مسامحت در نفس می  
 رواه احمد و عن سراقه بن مالک صحابی است ایمان آورده و در فتح که ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الا اولکم علی الفضل الصدقه ایام الدلت تخم شمارا بر فاضلترین حدیث  
 انکم مردوده الیک لیس لکا سب غیرک افضل صدقات صدقه کردن و نیکی کردن نسبت بر دختر تو در حالی که باز گردانده شده است بسوی تو یعنی طلاق داده  
 او را شوهر او را بآدمه و نهاده تو افتاده و نیست ماین و فقر را کسب کننده و نفع رساننده و جز تو چنانکه پسری داشته باشد که خدمت کند یا کسی دیگر که مروت او کند تا چنانچه در خانه بگذرد  
 افتاد و ابن ماجه باب الحب فی الله و من الله این چنین است ترجمه باب بیخ و معنی حب فی الله محبت داشتن بوجه الله و از محبت خداوند تعالی بی مشا کت





اورا داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن است که آیا هست ترا نعمتی بروی که داده آنرا و میخواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح کنی آن را و معنی آنرا  
 مناسب تر است بمقامی که غالب آنست که آدمی بقصد استغای عوین و جزای نعمت خود میرود و معنی ثانی مناسب تر است بمفهوم ترتیب و کونید که ترتیب  
 بمعنی تلخیص نیز آمده قال لا گفت آن مرد در جواب فرشته فرمود برای ترتیب نعمت غیر از احببت به فی الله نیست مراد اعینه زیارت مکرر محبت و شکر من اوست  
 بوجوب الله و طلب رضای او تعالی قال فانی رسول الله الیک بان الله قد احبک کما احببت به فیه گفت فرشته پس بدستی من فرستاده خدمتیم به سوی  
 تا خبر و هم ترا که خدای تعالی دوست داشت ترا چنانکه دوست داشتی تو را برای خدا و راه مسلم و عن ابن مسعود قال جاء رجل الی النبی گفت عبد الله بن  
 مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف تقول فی رجل یمیکونی و چگونه حکم می کنی در مردی که احب قوم را  
 و لم یلحق بهم و دوست داشته است گروهی را و نه در نیافته است ایشانرا و زسیه و صحبت نداشته با ایشان با عمل نکردده با آنها ایشان عمل کرده اند فقال المرء  
 مع من احب پس فرمود آن حضرت مرد با کسی است که دوست داشته است ایشانرا یعنی خیر دوستی است اگر چه در نیافته و زسیه و کار نکردده اگر چه صحبت کامل  
 نگذاشته باشد بهما است که مقابعت و مواهبت کشد اما اصل انجذاب و اعتقاد و موافقت و محبت و اتحاد است این بشارتست مرد دوستداران صلحا و علما و  
 قی و اولیا که امید است که فردا در زمره ایشان برخیزند و با ایشان باشند انشاء الله تعالی متفق علیه و عن انس ان رجلا قال روایت است از انس  
 که مردی گفت یا رسول الله متی الساعة کی می آید قیامت قال گفت آن حضرت و لیک وای بر تو و ما اعدت لها چه آمده که در دوزخ عمل صالح بر تو  
 قیامت یعنی این را نه می پرسی که قیامت کی خواهد شد علی کن و کاری باز قیامت هر وقت که شود ظاهر آن حضرت را این سوال وی خوش نیامد و کان برود که  
 از روی تعنت و استعجاب می پرسید یا از خوف و اعتقاد قال گفت آن مرد ما اعدت لها آمده که در دوزخ و کاری نداشته ام برای قیامت الا انی لاحب  
 و رسول الله که این است که دوست میدارم خدا و رسول خدا را چون آن حضرت این کلمه را شنید از وی و معلوم کرد که از روی خوف و اعتقاد و میگوید قال فرمود  
 انت مع احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را چون خدا را دوست میداری در جوار رحمت و عزت وی خواهی بود و چون رسول خدا را دوست  
 داری نیز از مقام قرب و عنایت وی بهره و در باشی اگر چه مقام او بلند تر و عزیز تر است که کسی با بخا نرسد اما نور محبت و تبعیت وی بر مجاهد و تابعان وی خوا  
 تاقت و محبت و قرب و وی شرف خواهد ساخت قال انس خمار ایت المسلمین فرحوا بشیء بعد الا سلام فرحهم بها گفت انس چون فرمود آن حضرت  
 این کلمه را و بشارت داد باین نعمت عظمی ندیدم مسلمانانرا که خوشحال شده باشند هیچ چیزی بعد از خوش حالی اسلام که داشته اند بجز خوش حالی ایشان باین کلمه که فرمود  
 آن حضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر و اثر و نتیجه است متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم مثل الجلیس المصالح و السوء کما ملئ السک و نافع الیکرة حکم و حال هم نشین نیک و بد مثل حال برادرانده مشک است که با خود دارد  
 دو مکنده که بر است بکبر کاف و سکون با تخمینه و مده آنکری و مشک که بآن بدمند و جمع وی الکبار است بیا و او کور بود و نام کوره آنشکر نیست که از نخل بنا کنند و  
 جمع وی الکبار بود و کیران جمع هر دو آمد و در نهایت گفته گیر نام همان کور است که از نخل بنا کرده اند و فرق قول بعضی است فحاصل السک اما ان یجذلیت پس بر  
 دارند مشک بلکه میانه تر از آن مشک و می بخشد بی عوص الاغذاء بجای هم که و نه الی عجز الاعطاء و خد بضم حاء و سکون ذال عجز نام عطیه که از نعمت غنیمت بجای  
 برسد و اما ان تتباع منه یا اگر بخوری مشک را از وی چنانکه در صحبت خدمتی میکند و از مصاحب در بر او آن خدمت فیض می برزد و اما ان تتجد منه و میخاطبت  
 یا اگر میبای آن مشک بوی خوش یعنی اگر مشک غیر سب بوی خود میرسد و از زمین مصاحب اگر فیضی و نعمتی بخص غیر سب بهین پس است که ساعتی در صحبت او خوشحال شوی  
 و فارغ می شینی و نافع الیک اما ان یحرق ثیابک و در دمنده کهیر یا اگر میسوزد جا های ترا و اما ان تتجد منه و میخاطبت یا اگر میبای از وی بوی بد و هر چندین مصاحب  
 بد یا ضرر میکند و ضایع میکند وقت را و میرسد و استعد او میسوزد لباس نقوی را و اگر این نباشد بی ذوقی و بد حالی و ناخوشی وقت نقداست متفق علیه الفصل  
 الثانی عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول کما اعطای صحابا است گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت قال  
 تعالی و حبت محبتی للمتحابین فی گفت پروردگار تعالی ثابت و واجب شده دوستی من مرد و دوست دارند کان یکدیگر را بسبب من و دوستی من و المتحابین  
 فی و هم شعیفان بحبت من و ذکر و شای من و المتزاور و منی و زیارت کنند کان یکدیگر را برای من و رضای من و المتباعد فلیس فی و بر یکدیگر نازل مال کنند کان  
 بحبت من و طمع در ثواب من بی ثواب سمعه و ریاد و اه مالک و فی و و ایت الترمذی و در روایت ترمذی آمده که قال گفت آن حضرت یقول الله تعالی  
 میگوید خدا تعالی للمتحابون بخلافی لهم منا بر من خود و دوست دارند کان یکدیگر را به حبت عظمت و جلال من و ایشان را بمنزله است از نور یعنی روز قیامت  
 یعظمه النبیون و الشهداء و شک میسرند ایشان را پیغمبران و شهیدان اینها اشکال می آید که چون روا باشد که اینها افضل الناس اند علی الاطلاق و شهید که مان  
 و مال خود را در راه خدا نذر نموده اند با آن فضل عظیم و ایشانرا حاصل است رشک بر دیگرین جماعه که این عمل باین آسانی کردند و رشک بر فاضل تر و جوابش آنکه میگویند  
 که ادا غبط اینها استخوان و شاست یقین معنی او که بر مثل آنجا ایشان دارند یعنی انبیا و شهیدان ایشان شاکوید و مقام ایشان را استخوان نمائید جواب دیگر آنکه کلام معنی

معاذ بن جبل

بر فرض و تقدیر است یعنی اگر انبیا و شهدا بر کسی غلبه بودی بر ایشان بودی و مشهور در جواب آنست که تواند که در مفضل صفتی باشد که در فاضل نباشد با وجود فضایل و کمالات که در جنب آن صفت مفضل محو است چنانکه یکی هزار غلام خوش روی با چندین ضعیفا و هنر با دارد و یکی دیگر غلام بچه خردی دارد که شیطیک است که آنرا نیز میخواهد که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز فضایل و مزیات حق یا آنکه انبیا صلوات الله علیهم نیز کاتب فی الله دارند و بر وجاهتم و اکمل فافهم و بعضی گویند که این حالت در مشرب باشد پیش از درآمدن بهشت و فوز بنعیم آن و نیل درجات قرب الهی تعالی و در حدیث آئیده بیاید که صنعت ایشان این است که ایشان خونی و خونی یعنی تشویش و تردوسی نباشد و ایمن و فارغ البال باشند و مردم دیگر اگر قناری نفس بود و انبیا را در دامت و اتمام کمال ایشان باشد پوشیده نماید که اشکال مذکور در دنیا صعوبتی دارد اما در ششده چنین است چه در جقتل محبت الهی شاید که کمتر رشید نبود بلکه بیشتر از آن باشد و الله اعلم قدر و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من عباد الله لانا ساما هم با نبیاء و لا شهداء بدستیک از بندگان خدا آمو میا ند که نسبت ایشان پیغمبر و نه شهید یغظهم الانبیا و الشهداء ایوم القیمه رشک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان روز قیامت بیکانهم من الله بسبب مرتب ایشان که نزد خدا دارند قالوا اصحابی بکعبه یا رسول الله خبرنا من هم خبر کن تو ما را از کیستند ایشان قال هم قوم محتاجوا بروح الله ایشان قومی اند که دوست داشته اند یکدیگر را محبت روح خدا بضم را در اصل معنی آنچیز زنده شود بوی بدن و مراد بوی آنجا قرآن دارند در قرآن مجید میفرمایند و کذکاب و حیثا الیک روحا من امرنا چنانکه حیات ابدان بروح است حیات قلوب بقرآن باشد و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح داشته و دوست داشتن محبت قرآن یا آن معنی است که رحمت جامع و باطن محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا آن معنی که قرآن باعث و آمر است بمولات مومنین و تحاب بیکدیگر و بعضی مراد از روح و حی دارند که آن نیز از معانی روح است و این نزدیک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند چه محبت نیز سبب حیات و نشاط و تازگی و دماست چنانکه محبوب را گویند انت روح و در بعضی نسخ روح نفع نیز تصحیح کرده اند که معنی رحمت آید فروح و رحمان ای رحمت و رزق که ان فی الصحاح و مال جمع معانی یکی است یعنی دوست داشتن بری خدا علی غیر عام بنسیم در حالی که تحاب ایشان واقع و مبنی است بر غیر قریبتهای رحیم میان ایشان باشد و لا اموال تتعاطون نه مبنی است بر اهلای که داور و ستی کنند از ایمان یکدیگر فوالله ان و جزو هم لند و پس بنجاسو کنند که رویهای ایشان منور است بلکه عین نور است مانع و انهم لعلی نور و بدستیک ایشان بر نور اند یعنی بر بنبر هار نور اند چنانکه در حدیث سابق گذشت یا مستولی و ممکن بر نورند مقصود بیان اهت و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لا یخافون اذا خاف الناس فی ترسند وقتی که ترسند مردم و لا یخزفون اذا خزن الناس و اند و لیکن نمیشوند وقتی که اند و لیکن شوند مردم و قور هذه الایة و خواند آن حضرت برای استبشاد و اشات ولایت خدا را ایشان را و نفی خوف و خزن را از ایشان این است را که الا ان اولیاء الله لا خوف ولا هم یخزفون و روايت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ابو داود و در واه فی شرح السنه و عن ابی مالک و روایت کرد و او را محی الله در شرح السنه از ابی مالک اشعری لفظ المصباح بلفظی که در مصابیح مذکور است مع ذوالد و از یاد تهای دیگر چنانکه در مصابیح است و کذا فی شعب الایمان و همچنین روایت کرده بهیچ مصابیح باز یادتی با در شعب الایمان و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحب ذرکنت ان حضرت را بی در غفاری را با با ذر ای محرمی الایمان او ثقی ای ابو ذر کدام کی از عود ای ایمان حکم است عروه بضم عین محله و سکون را هر چه شک نموده و چنگ در زده شود بوی مثل عوده احوال که باریسته میشود بوی عوده و کوزه که دسته وی باشد استعاره کرده شد برای آنچه شک کرده شود بوی در دین از ارکان ایمان و صفات آن میفرماید ای ابو ذر میدانی که کدام رکن ایمان و صفت وی حکم تراست تا شک کرده شود بوی در نجات آخرت و ثواب آن قال گفت ابو ذر الله و رسول الله اعلم خدا را تا تراست این کلمه عادت سجاده بود که چون آن حضرت چیزی از ایشان می پرسید ایشان جواب بعلوم خدا و رسول خدا میکردند تا دبا و اعتقاد قال گفت آن حضرت الموالاة فی الله دوستی و پیوستگی کردن با هم از جهت خدا و المحب فی الله و الحب فی الله دوست داشتن کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا و اه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا عاهد المسلم الخاه چون عیادت میکند مسلمان مسلمان دیگر را و زاره باز مارت میکند و به بدین وی می آید قال الله تعالی یدعی الله تعالی طبت خوش شاد زنده گانی تو در دنیا و آخرت و طاب ممشاک و خوش رفتن تو که از آنجا که وید کام که زدی ثوابی بدست آوردی و تبوات من الجنة منزل لا و گرفتاری از بهشت منزلی را و این هر سه قرینه احتمال را عا نیز دارد یعنی خوش باور زنده گانی تو و خوش با داره رفتن تو و بجز رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن المقدم بن معد یکرب صحابی است نزول کردی و معد و است در اهل شام عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا احب الرجل الخاه چون دوست دارد مردی مسلمان را فلیخبره انه محبهم پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدارد و او را نیز که این باعث استمال قلب و اجتناب لغت و محبت است چون دانند که وی دوست میدارد و حقوق محبت رعایت کند و در دعا نصیحت می باشد و رواه ابو داود و الترمذی و عن انس قال من دجل بالنبی گفت انس که نشست مردی بنحیب صلی الله علیه و آله و سلم و عنده فاس و نزد آن حضرت مردان بودند فقال رجل من عنده انی لاحب هذا الله پس گفت مردی از آن کسان که نزد آن حضرت بودند بدستیک

من دوست دارم این مرد را که شست از حبت خدا فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعلمته آیا دانیده این مرد را که تو دوست میداری  
او را قال لا گفت ندانیده ام قال فرمود قم الیه فاعلمه بر خیز و برو بسوی او پس بدان او را فقال الیه فاعلمه پس برخاست و رفت بسوی او پس میانه  
او را که من دوست میدارم ترا فقال پس گفت آن مرد در دعای او احبک الذی احببتنی له دوست دارد ترا آن کسی که دوست داشتی تو را از برای من  
یعنی الله تعالی و باید که چون یکی بدیگری کویدانی احبک در جواب وی گوید احبک الله قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع بستر باز آمد پس  
فساله النبی پس پرسید او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجنبه بما قال پس خبر داد آن حضرت را آنچه گفت آن مرد در  
جواب وی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انت مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و انت ما احببت و مرتبت  
جز او با هر آنچه نیستی کردی برای خدا در محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی احتساب ثواب چشم داشتن از خدا عزوجل و حقیقت کبریا و سکون سین اسم است  
از وی و اصل لفظ از حسابست بمعنی شتر و گویا که این فعل را به جهت نیت ثواب در حساب می درآورد و نظر اعتداد و اعتبار بر آن میگذارد و رواه  
البیهقی فی شعب الایمان و فی رواية الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورده که المرء مع من احب وله ما اکتسبه و با کسی است  
که دوست میدارد او را و او را جز آنچه کسب کرده به نیت ثواب و عن ابی سعید انه سمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم يقول ابو سعید مر  
از آن حضرت شنیده که میفرمود لا تصاحب الا مومنا یا مری مکن و صحبت مدار که مسلمان را یعنی نه کافر یا مسلمان صالح را نه فاسق را و مویله یعنی  
قرینه او که فرمود و لا یا کل طعام الا نقت و باید که نخورد طعام ترا که مردی پر مهر کاری یعنی طعام تو باید که از وجه حلال باشد تا قابل خوردن متقیان شود  
و باید که متقیان از آن چیزی را که غیر ایشانرا منع کرده از مصاحبت و مواکلت کفار و فجارتا سبب الفت و محبت نکرده و از مصاحبت ایشان صفات و تمیز  
سرایت نگیرد و گفته اند که این شرط در طعام و عورت است نه طعام حاجت زیرا که حق سبحانه و تعالی شاکر در جماعه که طعام میدهند مسکین و یتیم را و اسیر را و  
ایسران ایشان کافران بوده اند پس برای دفع حاجت طعام بکافرتوان داد و رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی و عن ابی هريرة قال  
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم للرجل علی دین خلیلہ مرد بدین دوست خود است یعنی هر که دوست دارد کسی را البته بر مذمت و ست  
وی باشد فلینظر احدکم من یخالی پس باید که نظر و اندیشه کند یکی از شما که دوست میدهد و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و البیهقی فی  
شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و قال النووی اسناد صحیح مقصور و مولف ازین تطویل مبالغه در درستی است که  
تو هم کرده که این حدیث موضوعست و حافظ سراج الدین قزغینی بر درست که بر صاحب مصابح اندکرده و گفته که این حدیث موضوع است و شیخ ابن حجر عسقلانی  
بر روی دیگر کرده و گفته که ترمذی باین حدیث تمسکین نموده و حاکم صحیح کرده است که قال السیوطی و عن یزید بن نعمان بن قیس بن عاصم قال استخبر  
شد جنین را با مشرکان بعد از آن اسلام آورد و ترمذی گفته که تشنه نشده است و او را سماع از آن حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابویان  
گفته بصری تابعی است و صحبت ندارد و ابن حسان او را در ثقات ذکر کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل الرجل  
الرجل چون برادر کردی مردی و دیگری را دوست دارد او را طیب الله عن اسمه و اسم ابیه باید که بر سر او را نام وی و نام پدر وی و من هو و  
باید که بر سر او را نام قبیل و کدام مردم است فانه او صل للمودة زیرا که بدستی این بر سیدن نام وی و پدر و قبیل و خویشان وی پیونده و پیوسته  
مر صحبت و مودت را و رواه الترمذی الفصل الثالث و عن ابی ذر قال خرج علينا رسول الله بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم  
و سلم قال فرمود اندرون ای الاعمال احب الله تعالی آیا در می یابید که کدام عمل از اعمال فاضلتر است نزد خدای تعالی قال قایل الصلوة و اگر چه گفت  
گویند از نماز و صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب ترین اعمال اند نزد خدا قال قایل الجهاد و گفت گویند دیگر کارزار کردن بکافران محبوب تر است قال  
النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان احب الاعمال الى الله تعالی المحب فی الله و البغض فی الله بدوستی که محبوب ترین اعمال بسوی خداست  
از حبت خدا و دشمنی از حبت خداست اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جاد باشد و حال آنکه اینها افضل اعمال  
علی الاطلاق و البش آنکه هر که محبت بوجدهد و او را محبت خواهد داشت انبیا و اولیا و صالحان از بندگان خدا را و لا بد اتباع و اطاعت خواهد کرد و ایشانرا و کسیکه  
دشمن داشت از برای خدا دشمن خواهد داشت دشمنان دین را و بداندل مجبور خواهد نمود در جاد و قتال ایشان پس در اینجا همه طاعات از نماز و زکوة و جاد و جز آن کدام  
و چیزی بدتر است که یا فرمود اصل و منبئ و مدار اعمال و طاعات محبت الله و بغض الله است و بعضی گویند که از اجابت فضیلت لازم نیاید که نماز و زکوة و جاد افضل اعمال باشد اما  
حب الله و بغض الله محبوب تر باشد فمرواه احمد و روی ابوداود الفصل الاخير امام محمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرده و در همین فصل آخر یعنی  
احب الاعمال الخ و سوال جواب که اول مذکور شد روایت نموده و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما احب عبد الله الا ان  
دیده دوست داشت پیچ بندد و دیگر لازم برای خدا که بزرگ داشت باین دوست داشتن پروردگار خود را زیرا که چون محبت می تعالی دوست داشت که با او دوست داشت



مضرت دنیا و صلاح وقت خود را جایز است و در جانب جستن و دوری کردن از وی بر وجهی که میسر است و عیب کوئی و کینه و عداوت انشی و در احیای العلم از جماعه سلف از محابه و غیر هم نقل آن کرده که بعضی از ایشان بجهان یکدیگر کرده تا مدت عمر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مسکن که متخلف از غزو و تبوک کرده بودند به جنت ترس راه یافتن اتفاق بحال ایشان تا پنجاه روز صحابه را و زمان و خوشایان ایشان را امر بجهان ایشان کرده و آن حضرت تا یکماه زمان خود را بجهان نمود و عایشه با این زیر رضی الله عنهم مدتی بجهان کرده و امام احمد بن حنبل از صحبت عارث مجاشعی بجهت تصنیف کردن او در علم کلام قطع صحبت کرده اما باید که نیت در آن صادق باشد و بغرض نصافی نبود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا کم والطن و در دارین نفس خود را از کان مدقان الظن اکذب الحدیث زیرا که کان بدروغ ترین سخنان است چون بر کسی کان می برد و حکم میکند بر و که چنین است و چون وی مد واقع چنین نیت این حکم وی دروغ باشد و مراد بحدیث حدیث نفس است و آن بالقای شیطانی است و کو یا کذب خواندن آن باین جهت است یا مبالغه است بدان و در قرآن مجید آمده ان بعض الظن اثم و مراد باین کان بدست و گفته اند کان بدست یعنی آمده اند وی آن است که استقرار و جزم نماید بدان تا آنچه خلط کند در دل و بعضی گفته اند که موجب اثم است چون حکم کند بدان و بر زبان آورد و از او بر هر تقدیر کیلی نداشته باشد بران یا هر دو دلیل که متعارض باشند اما آنچه حکم دلیل و قرینه و اضمحمان بر بدان ما خود نکرد و لا ینحسوا و لا یختبوا و تحسن نیکند و تحسن نمایان اول بجامعه و ثانی بحکم بالعکس و فرق میان تحسن و تحس بوده که در آن در قاموس در فصل عم گفته جس شخص اخبار مثل تحس و جاسوس و جس مشتق از است صاحب سرش و در فصل حاکفته ماسوس یعنی جاسوس یا آن مخصوص است بخبر غیر و بحکم در شرطی و بعضی گفته اند که بحکم تعرف خبر بتطف و نرمی و بجا تطلب آن بجامعه خائمه در دیده شنیدن و در دیده دیدن و بعضی گفته اند که بحکم تفتیش از غورات و بجا استطلاع آن و بعضی گفته اند که بحکم طلب خبر بجا و یکی و بجا برای نفس خود و طبیی گفته اند اول شخص عیوب مردم و بواسطه امور ایشان بر نفس خود و یا مبالغه و نیت غیر و ثانی بر نفس خود و وجهی بر تقدیر تطلب خبر غیر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر خبر جدی پیدا شود و یا طبیی حادث گردد و لا ینا جشوا و بخش نیکند یکدیگر و بخش بسکون میم چیز را و یا بهیچ وجهی با همی تا و یکی در گفته و در اصل بر یکجتن میسر را گویند و بعضی گویند که بخش در حدیث یعنی بر غلایند بعضی بر بعضی را بر اثر خصومت و لا یتحاسد و او با بعضی نیکند یکدیگر را و حسد یعنی زوال نعمت غیر ظالم یا از وی آنکه نعمت او بمن رسد که از فی القاموس و لا یتنا غصوا و دشمنی نیکند یکدیگر یعنی اختر کنند از اسباب حد و شکن و الاحاب و بعضی قوی است که بنده را در آن اختیاری نبود و بعضی گفته اند که مراد از این از اخلاف و اموال است بدعت زیرا که ابتداء درین و بر کشتن از راه راست بسبب بغض و عداوت است و لا یتد ابوا و وضیت نیکند در پشت یکدیگر و طبیی گفته اند که مراد بتدابر تقاطع است زیرا که هر یکی از متقاطعین پشت میدهد و دیگر را یعنی عرض میکند و ادای حقوق اسلام و کونوا عباد الله اخوانا و بائید بر بندگان خدا برادران یکدیگر یعنی چون بر سر شایندگان یک موی ای بیده در عودیت برابر باشند و باید که برادر تحاسد و تباض و تدابیر یکدیگر و فی روایه و لا یتنافسوا گفته اند که تنافس یعنی تحاسد یا قریب آن است و احتمال دارد که معنی تنافس میل و رغبت باشد بنیایا که در حدیث آمده که معتز هم بر شما و نیاسن شما کینه و ان یعنی رغبت نماید و افسست فی شئی ای رغبت نماید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یفتح ابواب الجنه یوم الاثنین و یوم الخمیس کثوره میشود و در ای هشت روز و شنبه و پنجشنبه بعضی گویند که این کنایت است از کثرت غفران و در گذشتن از جرایم طلق و اعطاء ثواب و در جات و صواب آنست که محمول بر ظاهر است چه محل مخصوص بر ظاهر واجب است و اما که دلیل صاف از آن نباشد و فتح باب علامت منفع باشد فیغفر لکل عبد لا یشترک بالله شیا پس آمرزیده میشود و هر بنده را که شریک ینکند و انداختن چیزی را و مراد بشترک در باب عدم غفران کفر میگرداند پس فی ما نذا آمرزیده هیچ مرده لا در جل کانت بینه و بین اخیه شخنا و کمر روی که هست میان او و میان مسلمانان دشمنی و کینه فبقال انظر و اهدین حتی یصلحوا پس گفته میشود ملائکه را حلت و میدارین هر دو را که یک و یک دشمنی و کینه دارند اما که صلح کنند و یکدیگر را نظر و انقیاع بخیزه و کسر ظار از باب افعال یعنی افعال در راه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعرض اعمال الناس فی کل جمعه مرفوعه مرفوعه کرده میشود و علمای مردم بر پروردگار تعالی یا بر فرشته که موکل است بر جمع محض اعمال در هر هفته و با جمیع چون آخر ایام هفته است و هفته بوی تمام میسر و اطلاق کردن بر هفته یوم الاثنین و یوم الخمیس روز و شنبه و روز پنجشنبه فیض لکل عبد مومن پس آمرزیده میشود و هر بنده مسلمان را الا عبد ابلیس و بین اخیه شخنا و کمر بنده که میان او و میان برادر وی دشمنی است فبقال اتوکوا هذین حتی یضیا بکذا و یا نشانرا تا آنکه بر جمع کنند و با زانین از دشمنی در راه مسلم و عن ام کلثوم بر عقیقه بن ابی معیط صحابه است اسلام آورد و ملکه و بخت در روزی که کرده نشده است او را بلکه زوجهی و چون بدیده آمد تزوج کرد و او را عبد الرحمن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزوج کرد و او را عمرو بن العاص چند ماه در بخت او بود پس مرد و پاره عقیقه بن عمن و سکون قاف بن ابی معیط بن عمن میم و فتح عین و سکون تخانیه بن عمرو بن امیه بن عبد شمس از مشرکان مشهور است که گفته شد بیدر قالت سمعت رسول الله گفت ام کلثوم شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بایقول می گفت لیس الکذاب نیت دروغ گو اگر می دروغ میگوید الذی یصلح بین الناس آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیرا و ینهی خیرا و می گوید بخان نیک را و میرساند بخان نیک را یعنی بخان که با صلاح آرد اگر چه واقع است متفق علیه و زاده مسلم و زاده روایت کرده است مسلم این عبارت را که قالت گفت ام کلثوم و لم اسحده و نشیدم من ما

که در این روایت  
نموده



تغی العجب میخوام که مردم از غیر اسم غیر اصلی الله علیه و آله و سلم برخص فی شئ ما یقول الناس کذب گفت شنیدم آن حضرت را که رخصت کند و اذن دهد در هیچ چیزی را آنچه میگوید مردم که آن چیز دروغ است الا فی ثلاث مکرر سه چیز الحرب یکی در جنگ چنانکه سخنان گوید که جلالت از آن ظاهر کرد و دلهای لشکریان اذن قوت گیرد و دشمن فریب خورد و اگر چه خلاف واقع باشد و الاصلاح بین الناس دوم صلح در دادن میان مردم چنانکه سخنان آید و نقل کند که موجب اصلاح و اتفاق گردد اگر چه نه واقع بود و حدیث الرجل امراته و سوم سخن کردن مرد زن خود را و حدیث المرأة زوجها و سخن کردن زن شوهر خود را چنانکه یکدیگر اظهار محبت و خشود می نمایند تا باعث ایلاف و التیام گردد و ذکر کرده شد حدیث جابر که اول وی این کلام است ان الشیطان قد ايس فی باب الوسوسة در باب وسوسه و او ایل کتاب و در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثاني عن اسما بنت یزید قالت قال رسول الله کذب کذب کذب یخبرنا عن رسول الله علیه و آله و سلم لا یحل الکذب الا فی ثلاث حلال نیست دروغ گفتن مکرر سه کذب کذب الرجل امراته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را البیوضیها امرأته یکی که زن او را ظاهر تخصیص کذب رجل امراته را نه که بزرگ کذب امره مرد را باعتبار اکثر و اغلب است چون زنان جاهل اند و بدانان بتسلیه وارضای آنها بیشتر حاجت می افتد و در حدیث سابق هر دو مذکور شد و الکذب فی الحرب دوم دروغ گفتن در جنگ چنانکه مذکور شد و الکذب لیصلح بین الناس سوم دروغ گفتن برای آنکه صلح افکند میان مردم تا خلاف و نزاع موجب تها و تقاطع نکند و رواه احمد و الترمذی و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یتکون مسلم ان یمجر مسلما فوق ثلاثه نمی باشد و نمی باید بر مسلمان را که بجهان کند مسلمانا و ترک دهد محبت و سلام او را بالای سر و ز فاذ القیه سلم علیه ثلاث مرات پس چون به بند پیش آید او را سلام دهد بر وی سه بار کل ذلک لا یورد علیه در هر مرتبه روزی که مسلمان دیگر بر وی و نکوید جواب سلام او را فقد بار یا باشد پس تحقیق بازگشت آنکه جواب سلام نه گفت به کنا بهجهان یا کنا به خود یا کنا به مسلمان سلام دهند یعنی سلام دهند از کنا بهجهان بیرون آمد و کنا به برگردن نامند که جواب سلام نداد بلکه کنا به مسلمان سلام دهند نیز برگردن او شد که جواب سلام او نداد و رواه ابوداود و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یحل لمسلم ان یمجر اخاه فوق ثلاث حلال نیست در مسلمانا که ترک دهد برادر خود را بالای سر و ز من هجوف ثلاث فوات دخل النادر پس کی که بجهان کند بالای سر و ز پس ببرد آتش و زخ را یعنی ستوب و مستحق دخول نامیکرد و چون مذکور کرد که آتش در آمد پس چون زنده است هم دانتش است رواه احمد و ابوداود و عن ابی خراش السلی خراش کبیر فابجه و سلمی بنهم سین و فتح لام مخففه و بعضی گفته اند اسلمی است یعنی نام جدید است بحال و الی مصلحتین بر وزن جعفر صحابی است روایت کرده است از وی ابوداود و سین یک حدیث در بجهان سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگوید من هجرا اخاه سنة فهو کسفت دمه کسی که بجهان کند برادر خود یکسال پس این بجهان کردن کو یا خون او رخن است در ترتب اثم شدید اما مثل اوست بجمع و جوه زیرا که قتل اگر کبار است بعد از ترک مقصود و مبالغه و تاکید است در منع از بجهان چون بجهان در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر کو یا به تیغ ایذا و غصه و غم کشتن است رواه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحل لمؤمن ان یمجر مؤمنا فوق ثلاث ترجمه آن که شست فان مرتبه ثلاث پس اگر بکند بر مؤمن سه روز فلیقه پس باید که به بند و پیش آید وی آن مؤمن را که بجهان کرده است او را فلیسلم علیه پس باید که سلام دهد بر وی فان رد علیه السلام پس اگر رد کرد بر وی سلام را و او جواب سلام او را فقد اشترکافی الاجر پس تحقیق شریک شدند هر دو در اجر و هر دو اجر و صلت و ترک بجهان و قطعیت یافتن اول با بندی سلام و ترک بجهان و ثانی بحواب سلام و قبول آن و ان لم یرد علیه و اگر رد نکرد بر وی سلام را و او جواب سلام وی نداد فقد باء بالا اثم پس تحقیق رجوع کرد و بازگشت بکنا به و در بعضی نسخ بائر چنانکه معلوم شد و خرج المسلم من البعوه و بیرون آمد سلام دهند از بجهان و کنا به آن همه با کنا به برگردن آن و یکه افتاد و رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا اخبرکم بافضل من درجه الصيام و الصدقة و الصلوة گفت آن حضرت آیا خبر میدهم شما را بعلی که فاضل تر است درجه و از بجهان و زده و صدقه و نماز که نافله باشد قال گفت ابوداود و اقلنا کینتم اجماعه صحابه علی خیره ما بان عمل که فاضلتر است از درجه این عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین گفت نیک گردانیدن احوالیکه در میان یکدیگر است چنانکه بعضی وعدت و جنگ و جدل مثلا میان جماعه افتاده و فساد راه یافته است آنها را مبدل بافت و محبت و صلح ساختن و از فساد بصلح آوردن و مصلح ذات البین این معنی دارد و ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاده است و اصلاح آنها نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد بصلح و فساد ذات البین می الحاقه و فساد احوالی که ذات البین است حاقه است علی موی شرون و حاقه موی شرنده و مراد اینجا هلاک کردن و از بین بردن است یعنی فساد ذات البین خصلتی است هلاک کننده دین و از بین برکنده ثواب است چنانکه اشهره موی را از بین بر میزند و درین ترغیب و تخریص است بر ائمه و دفع فساد و تخریب و تغیر است از خلاف آن رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا حدیث صحیح و عن الزبیری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم



حق را نکش که حق دینی و دیکوید یا ظالم یا شایسته را بخرج کند و ازین بابست جرح و ابیت که محدثین روایت را برای مصلحت حفظ دین کنند و سابقا معلوم شد که غیبت مباح است در بعضی محال این نیز ازین بابست و واه ابوداود و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما عرج فی ربی هرگاه که بالا بر دهم و در کار من یعنی چون معراج رفتم مودت بقوم همه اظفار من نخاس که شتم تقوی میگردانم ایشانراست ناخان از من تخشون و جوهم و صد و دهم میگردانم و بیای خود را و سینه های خود را منوش بخاوشین و مجتنبین خراشین فقلت من هو لایس کفتم کیستند این قوم یا جبرئیل قال هو لایس الذین یاکلون لحوم الناس و یفحون فی اعراضهم گفت جبرئیل این جماعه اند که میخورند گوشت های مردم را یعنی غیبت می کنند و دشنام میدهند و بدان آبروی مردم میریزند و وجه تغییر از غیبت باطل نعم سابقا در باب الغیبت معلوم شده است و چون آبروی مردم ریخته و بدان منشرع شده حق سبحانه تعالی رو بهای و سینه های ایشانرا هم بدست ایشان فح و خراشیده ساخت و واه ابوداود و عن المستورد عن البنی صلی الله علیه و آله وسلم من اکل برجل مسلم اکلته مشور و بضمیم و سکون سین جمله و فتح فو قانیه و سکون و او و کسر بر این شداد به تشدید و ال صحابی است معده و در اهل کوفه ساکن شد مصر را و در وقت وفات آن حضرت پسرکی بود در روایت میکند که یکم نخور و بسبب مردی یعنی بوسیله غیبت کردن او قتل را بکف بضم نزه و سکون کاف بغی قتل و اگر قتل نمیزد خواند یعنی بکار خود را بود و چنانچه یکی بود که او به جت عداوت غیبت و منقبت مسلمانی را خوش دارد و شخصی نزد وی برود و خوش آمد او گوید و آن مسلمان را غیبت کند و باین وسیله برای خود نامی پیدا کند و در زرقی بهم رساند فان الله یطعمه مثلها من جهنم پس بدینست که حق تعالی میخورد از آن غیبت که او مثل آن اکل از آتش دوزخ و من کسی ثوبا بر بجل مسلم و کسی که پوشانید نفس خود را جامه بسبب مردی بهمان معنی که در اکل معلوم شد و این بر تقدیری که کسی بر صیغه معلوم باشد چنانکه قرنین او که اکل و قاتل است و اما اگر بر صیغه مجهول خواند چنانکه در نسخ مصحح واقع است و معنی کسوة نیز موافق آن است زیرا که کسوة بغی جامه پوشانیدن است و اراده پوشانیدن نفس را تکلف است معنی آن شود و کسی که پوشانیده شود و او را بسبب مردی جامه فان الله یکسوه مثلها من جهنم پس بدینست که خدای تعالی می پوشاند او را مانند آن جامه از آتش دوزخ و من قام برجل و کسی که باید بسبب مردی مقام سمعته و دیاء در مقام شوانیدن و نمودن محامد و محاسن را یعنی نامردم بر بنید و بشنود سمعته چیزی که تعلق بکاسه سمع دارد و در بار دیگر بکاسه سمع دارد پس میفرماید هر که بسبب مردی در مقام سمعته و دیاء مانند فان الله یقوم له مقام سمعته و دیاء یوم القیمه بدینست که خدای تعالی می ایستد برای او در مقام سمعته و دیاء و زقیامت و این عبارت را دو معنی گفته اند یکی آنکه کسی که صلاح و تقوی و زهد در دنیا ظاهر کند بحسب یک مردی صاحب مال و جاه تا وی بشنود و بر بنید و معتقد گردد و مال و جاه خود را بر وی صرف کند بآنست که خدای تعالی برای رسوا کردن او یعنی اراده کند فضیلت او و ایستاده کند او در مقام سمعته و دیاء یعنی بفرماید ملائکه را تا ندانند و دهند که مردی مرئی بود و برای خلق کار میکرد و بعد از آن عذاب کند او را عذاب مرئیان و معنی آنکه کسی ایستاده کند مردی را و در مقام سمعته و دیاء یعنی او را بصلاح و تقوی تعریف کند و بزرگواری و عبادت شریعت دهد و این را وسیله تحصیل حطام دنیا و حصول اغراض نفسانی خود گردانند چنانچه خداوند در ایشان میکند و ایشانرا از جابل و مصاید و غو میگردانند و زقیامت خدای تعالی او را در مقام فضیلت و رسوائی ایستاده کند و نداند و هند و فرشتگان که این دو خواست که مردی را بدر و غ شریعت و ادما اغراض نفس خود از آن حاصل کند بعد از آن عذاب کند او را عذاب دوزخ گویند و واه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حسن الظن من حسن العبادة لکان نیک برون بر مسلمانان و اعتقاد خیر و صلاح کردن بر ایشان از غلبه عبادات خیر است یا ناشی است از حسن عبادت یعنی هر که متعهد و متیکو کار است بر کرم کمان نیک می برد و بد کمان خیر بد کار بنود میت بکمان باشد همیشه زشت کار نامه خود خواند اند حق یار و واه ابوداود و عن عایشه و عنی الله عنها قالت اعتل بعیر لصفیة پیار شد شتری که مرصیفه را بود و عند ذلین فضل ظهر و حال آنکه نزد زینب زیادتی سواری بود یعنی شتری داشت زیاد بر حاجت خود و ظهر یعنی پشت است و معنی مرکب نیز آیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لزیب پس گفت آن حضرت مر زینب را اعطیها بعیرا بد صفیه را شتریکه زیادت بر حاجت تو باشد فالت پس گفت زینب بطریق استفهام بخاریا اعطی تلك اليهود یله من میدهم شتر آن یهودیه را ضمیمه رضی الله عنها و خرمی بن اخطب یهودی بود ولیکن از اولاد دمار و ن علیه السلام بود و در غزه خیر بدست افتاد بود پس آن حضرت او را نگذا کرد و در جاله نخج خود آورده و بعضی از ازواج مطهره را با وی سور فرجای بود و عایشه رضی الله عنها از آن بود و آن حضرت حمایت و ریاست وی میکرد و روزی او را عایشه یهودیه خواند و سقطا گفت وی بشکایت پیش آن حضرت آمد فرمود با وی که بگو که من پیغمبر زاده ام و تو دختر ابوبکر رضی الله عنه و چون زینب بوی در شتری کرد و غضب رسول الله پس شتر آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر زینب فخرها ذ الحجة و المحرم و بعض صفر پس مجور ساخت آن شتر زینب را تمام ماه ذی الحجه و محرم و پاره از ماه صفر و واه ابوداود و ذکر و ذکر کرده شد حدیث معاذ بن انس که اول این لفظ است من حی مضاف فی باب الشفقة والرحمة الفصل الثالث عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رای عیسی بن مریم رجلا یسرق دید عیسی علیه السلام مردی را که دزدی میکند فقال له پس گفت مرا و اوعیسی علیه السلام سرق دزدی کردی تو قال کلا گفت دزدی نکردم من والذی لا اله الا هو سوگند آن کسی که میت بمعبری حق نمکوهی فقال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی ایمان آوردم بخدا و دروغ کو ساختم من خود را یعنی تصدیق کردم ترا



فی عبدالمهین بن عباس الراوی من قبل حفظه تریذی گفته که این حدیث غریب است و به تحقیق سخن کرده اند بعضی از محدثان در عهد الهیمن بن عبد  
که راوی این حدیث است از جبت یادداشت وی یعنی حافظه خوب نداشت و عن ابی سعید رمنی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
والله وسلم لا حلم الاذ و عشرة منیت حکیم کامل اگر چه حکم غریزی او بود مگر خداوند لغزش یعنی آنکه در ذلت و معصیت افتاده باشد و خطا و خلل در کار از وی  
وجود آمده و نجالت کشیده و بسبب آن دوست دارد که مردم عیبا و خطای او را بپوشند و زالت او را عفو نمایند و چون محبت ستر و عفو در نزد یافت  
مردم نیز عفوخواهد کرد و حکم و عفو ورزید و بعضی گفته اند که حکم حاصل نمی شود مگر با کتاب می کند امور را و می بیند لغزشها و غلطا در آن و می دریاید و پیشتر  
مواضع خطا و خلل که در آن گشتابی کرده بود و بی صبری نموده پس اجتناب میکند از آن و حکم میوزد در آن و این توجیه یعنی تخریب میکند و حاصلش آن میشود که  
نیست حکیم مگر صاحب تجربه و صبح چنانکه در قرینه او فرمود و لا حکیم الاذ و تجربه و نیست حکیم کامل مگر صاحب تجربه و حکمت کمالش حقیقت بر خیزی حکیم  
دانا و راست و استوار کار و اصل معنی حکمت محکم کردن اندین چیزی و اصلاح او از خلل و تجربه شناختن کار پس هر که حاصل شد و معرفت اشیا و دانست  
نفع آنها را و شناخت مصالح و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن فرب و عن انس  
ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه و الله وسلم اوصنی مردی گفت مرا آن حضرت را اندر زن مرقال پس فرمود آن حضرت خلاصه بگوید که اگر بایان  
کار بگویند فان دانیت فی عاقبتہ خیرا فامضه پس اگر بینی در پایان او نیکی را پس بگذران کار را تمام کن و ان خفت غیافا فامسک و اگر ترسی و دکان بجا  
گمراهی را در آن کار پس بجا بدار خود را زکرون الخار و مکرر آنرا رواه فی شرح السنه و عن مصعب بن سعد عن ابیه روایت است از مصعب بن سعد بن  
و قاص قرشی زهری زنی ذکر کرده است او را بن سعد در طبقه ثانیه از اهل مدینه و گفته است ثقه است سن الحدیث و ذکر در آن جان در کتاب ثقات روایت میکند  
از پدرش و علی و طلحه و ابن عمر زول کرد و کوفه را و توفی سنه ثلث و مائة قال الاعمش گفت عیش که راوی این حدیث است از سعد لا اعلمه الا عن  
فیدانم این حدیث را که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آن حضرت روایت کرده اند و قال التودیه بضم تاء و فتح همزه و سکون آن تانی و زانت مشق از وی  
بمشکی در فتن میفرماید تانی و توقف فی کل شیء خیر در همه چیز بهتر است الا فی عمل الاخرة مکرر در کار آخرت از جبت بودن آن در بعضین بخلاف امور دنیا و ی از بعضی  
سلف می آید که در طهارت خانه بشاگرد خود گفت با پیر این از بر من بکش و بغلانی ده گفت صبر کن ما از اینجا برائی بعد از آن بکش و ده گفت بالغلب خاطر ی روی  
بنموده و نتی دست داده است میترسم که تا بر آمدن از اینجا ز دست زد و عن عبد الله بن سرجین بفتح سین جمله و سکون را و کسیریم صحابی است بصری و  
حدیث او در بصرین است و روایت کرده است از وی فاده و عاصم احوال ان النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال روایت میکند عبد الله که آن  
خضرت گفت السمات الحسن راه و روش نیک و التودیه و تانی و آسپکی و الاقتصاد میانه روی و توسط در طرفین از افراط و تفریط و میشت و در هر چیز جزء من  
اربع و عشرين جزء من النبوه یک جز است از ست و چهار جز از نبوت یعنی خصلتی از خصال انبیاست صلوات الله و سلامه علیه و تعین عدد و موبایل  
است بعلم شارع و جز نبوت آنرا به تحقیق در نتوان یافت و مثل این معنی در کتاب رویت که فرمود رویای صالحه جزوی است از فعل و شش جز نبوت کند  
است رواه الترمذی و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال ان الصالح یفزع ما سکون و الی سیرت و طریقت نیک و  
السمت الصالح یفزع سین و سکون میم راه و روش نیک و چون در مفهوم بی و سمت صلاح معتبر است پس توصیف بصلای بوجبت تاکید و یا تجربه است و الا  
و میانه روی جز من خمس و عشرين جزء من النبوه درین حدیث یک جز و از نسبت و پنج جز و آمده و در حدیث سابق از نسبت و چهار جز و تواند گاین تفاوت  
میان عد وین از و هم و خطا را وی آمده باشد یا بحجت سری دیگر و الله اعلم رواه ابو داود و عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و الله وسلم  
قال اذا حدث الرجل الحدیث چون گفت مردی سخن را ثم التقت یستغایب شد و بعضی گفته اند مرا و بالغات نجوانی خاطر است بان سخن و فکر استن بچپ و راست  
چنانکه در وقت گفتن سخن که اخفاء آن مطلوب است بچپ و راست نکرد تا کسی مطلع نگردد و بالعجل هر که در مجلس سخن گفت و حکایتی کرد فحی اما نقد پس آن حکایت  
امانت است نزد اهل مجلس کشید و اند پس ایشان را باید که در آن خیانت نکنند و آنرا افشا ننمایند رواه الترمذی و ابو داود و عن ابی هریره  
ان النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال لا یلصق الشیم بفتح شین و سکون تمانیه و فتح مثله من التیهان بفتح فاء و کسر تمانیه مشدده نام صحابی است که آن حضرت را با تو بجز  
صدیق و عهده فاروق کر سنه بخانه ناورفتند و همان شدند و وی خدمتی کرد که موجب رضای آن حضرت مسلم کرد و پس فرمود امرای پیغم را اهل اللت خادم آیا  
هست ترا خدمتکاری قال لا گفت فی فقال پس فرمود آن حضرت فاذا اتانا سبی فامسک و انما سبی چون باید ما را بندی پس بیاورد ما ترا خادمی بدیم فاتی النبی صلی الله  
علیه و الله وسلم براسین پس آورده شد نزد آن حضرت و دبنده فاما پس آمد نزد آن حضرت بوجوب و عده آن حضرت ابو الهیثم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله  
علیه و الله وسلم آخر شما بر کزین ازین دهنده را هر کدام را که خواهی فقال پس گفت ابو الهیثم ما فی الله اخترا لی ای پیغمبر خدا تو بر کزین برای من هر کدام را که خواهی فقال  
النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و الله وسلم ان المستشا و مؤتمن بدستگاه آن کسی که نکاش کرده شود بوی باید که امین باشد و در هر محلیت و بهیو و مستی باشد و آن کند

و همان گونه و خیانت نورزد و مقصود آنست که چون تو با خسیار ماکذاشته و مشورت با کرده امان ندهد و تو در هیچ کس بهتر باشد پس اشارت بیکی از انان و ونبه کرد و فرمود  
 خذ هذا فانما فی ایتیه یصلی بکیر این بنده را زیرا که بدترستی دیده ام من او را که نماز می کرده و استوص به محروفا و طلب اندر کن از خود بوی نیکی و احسان را  
 و بعضی گفته اند که استیضا یعنی قبول و صیت یعنی یکم ترا بوی احسان را و قبول کن و صیت مرا و بعضی گفته اند که استیضا یعنی ایضا است و معنی  
 طلب که مفهوم بآن است منظور نیست در حدیث دیگر آمده است که چون ابوالثیم آمد و بر زن خود گفت این بنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برین  
 داده و نیکی و احسان را در حق وی و صیت کرده است زن گفت بجای آوردن این و صیت مشکل است نیکی و احسان همین است که او را آزاد کنی و واه  
 الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المجالس بالامانة مجالسها بآمانت است بهمان معنی که معلوم شد که چون سخنی که در مجلس  
 از کسی بشنوی نقل نکنند و سخن چینی نمایند الا ثلثة مجالس مکرسه مجلس و سه سخن که در مجلسی که بشنوی واجب کرد و نقل و رسانیدن آن بغیر سلف دم حرام نیکی  
 ریختن خون حرام و فرج حرام و فرج زنی که حرام باشد یعنی زنار کردن و اقطاع مال بغیر حق یوم پاره از مال کسی جاکردن بر وجه حرام یعنی مال کسی گرفتن  
 بظلم پس اگر بشنوی از یکی که گفت میگویم فلان مرد را یا زنا میگویم فلان زن را یا میگویم مال فلان کس را باید که این سخن آن بان جامع بر سانه یا بر حذر باشند و خود را  
 نگاه دارند و واه او داده و ذکر کرده ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که اولش این کلمه است ان اعظم الامانة فی باب المباشره فی الفصل الاول در باب  
 مباشرت از کتاب نخل و فصل اول یعنی این حدیث در مصابح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت و صحاح دیگر کرده و بار دیگر درین باب که باب الحذر و التانی  
 است در حسان آورده و واه همان باب مباشرت بحال خود که استیم و در باب الحذر و التانی ذکر کردیم بحجت تکرار و صواب ذکر او در صحاح است و مانا که در  
 نسخهای مصابح که نزد مولف بودند رحمه الله علیه مکرر مذکور است و لیکن در نسخهای که ما دیده ایم از مصابح در باب الحذر و التانی مذکور نیست و در باب المبا  
 شره است فقط غالبا نسلخ آنرا از جهت تکرار انداخته اند و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله  
 العقل چون پدید آمد خدای تعالی عقل را قال له گفت مر عقل اقم باسیت فقام پس ایستاد ثم قال له یسرکنت مر عقل را ادب پرشت ده فادبر پس  
 پرشت داد ثم قال له اقبل یسرکنت خدای تعالی عقل را روی من را فقبل پس روی آورد و سخر ثم قال له یسرکنت مر عقل را اقبل یسرکنت فقبل پس  
 نشست ثم قال له یسرکنت برورد کار تعالی مر عقل را ما خلقت خلقا هو خیر منک پیدا نموده ام هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضل منک  
 و نه فاضله و زیاده تر از تو در کمال و لا احسن منک و نه خیر و جمیل تر از تو خیریت در ذات اوست و فضیلت قیاس بغیر و حسن در صفات و افعال باب اخذ و اب  
 اعطی بحجت تو میگویم و بجهت تو میدهم یعنی هر گز انعمتی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگیرم بسبب تو باز میگیرم که تقصیر  
 نمود و مستوجب سخط است و باب اعرف و بتوشناخته میشود و باب اعانیت و بحجت تو خشم میگیرم و باب الثواب و علیات العقاب و بسبب است  
 ثواب و بر پشت عقاب حاصل آنکه در تکلیف و خطاب و عقاب و ثواب و عقاب و در دنیا و آخرت بر عقل است و قد تکلم فی بعض العلماء و تحقیق  
 سخن کرده اند و صحت این حدیث بعضی علما و میگویند این حدیث موضوع است بیان این سخن بقتضی در شرح کرده شده است و الله اعلم و عن ابن عمر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل لیکون من اهل الصلوة والصوم والزکوة والحج والعمرة بستی که مردی می باشد از اهل نماز  
 و زکوة و حج و عمره و حق ذکر سهام الخیر کلمات آنکه ذکر کرد آن حضرت اقسام و حصص نیکی را به معنی کلیات و معظلمات آنرا ذکر کرده یا اکثر و کم  
 داشت و مایه جوئی یوم القيمة الا بقدر عقله و جزا داده میشود و آن مرد در قیامت مکرر باز از عقل او مراد بعقل انجا معرفت اشیا و دریافت مصالح و فساد مبداء  
 و معاد و تئیر میان خیر و شر و احتراز و احتراش از غوائل و آفات نفس و ابتداء و وصول ب مقام قرب و وصول بسحق و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است  
 و در اینجا است اختلاف علما و بحث ایشان در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را بهر معنی تئیر و دریافت محل کنند که اثر عقل باطن معنی است  
 خلافی در میان نمی ماند و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عقل و عبادت و گفته اند یک رکعت ازین عالم مافیل فاضله تر از هزار رکعت از دیگر دنی و عن ابی ذر قال قال  
 لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا ذر لا عقل کالتدبیر و ابی ذر منیت هیچ عقل مثل تدبیر یعنی بر حواقب امور و تکرستن و مصالح و مفاسد آن را  
 دریافتن و فی الصراح تدبیر بیان کار و تکرستن و مراد بعقل انجا مطلق علم و ادراک است و لا و در کالکف و در هر چیز کار نیست و تقوی هم باین معنی و بعضی متوسخ  
 را با لا تراستی دارند و گویند تقوی بر میناز ممرات و تورع از مکر و مافات و شباهت نیز و صواب آنست که هر دو یک معنی اند و در کلام قوم هم چنین واقع شده پس  
 میفرماید منیت و رع کامل مانند کف تقی درین عبارت اشکال آورده که و رع یعنی کف از محارم است پس لا و رع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مذکور است  
 در اینجا است اذن از مسلمانان یا از دانشمندان از لایعنی است چون مفاسد این بیشتر هر که در و رع را در وی مبالغه و ممکن است که گفته شود که و رع و تقوی اگر چه  
 در لغت بمعنی کف و اجتناب اند اما در عرف شرح شامل اندر امثال را و اجتناب را معاد اگر بمعنی اجتناب باشد از ترک امثال او امر نیز اجتناب باید کرد و باین وجه شمس برود  
 باشد و بالجملة و رع و تقوی بر فرموده رفتن است امثال او اجتناب پس و رع را و جزا باشد امثال او امر و اجتناب نواهی گفته اند که رعایت جانب اجتناب ابرم و اقدم باید









مراود آن است که مومن در غایت انقیاد است او امر و نواهی الهی را و محمل اوست در آن شقت را و اقبال دارد که مراد انقیاد و تذلل بودن باشد هر یک دیگر را بی  
عنف و تبحر و این نیز در حقیقت اطاعت الهی است تعالی و او اله الترمذی مرسله و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال سلم  
الذی یخالط الناس ویصبر علی اذاهم مسلمانیة آمیرش میکند مردم و صبر میکند بر اذای ایشان افضل من الذی لا ینخالطهم ولا یصبر علی  
اذاهم زیاده تر است در اجر و ثواب از مسلمانی که آمیرش نمی کند ایشان و صبر نمی کند بر اذای ایشان و او اله الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث معلوم  
کرد که صحبت افضل است از عزالت و در شان عزالت نیز احادیث و آثار آمده که ناظر در فضیلت اوست از صحبت و تحقیق درین باب تفصیل عتبات  
جرات و حیثیاست و آن در کتاب احیاء العلوم و کیمیای سعادت مذکور است و در ادب الصالحین که ترجمه ربیع معاملات احیاست مینه  
آورده ایم و عن سهل بن معاذ عن ابیہ ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال من کلمه غیظا کسی که فرو خورد خشم را و هو یقدر  
علی ان یفقدہ و حال آنکه وی قادر است بر کنه راندن خشم و در آن گردن آن دعا ه الله علی و وس الخلاق یوم القیمه بخواند او را  
خدای تعالی در حضور خلائق روز قیامت حق بخیره فی ای الحور و شاتر تا آنکه محیر میگردد و اختیار میدهد بدست وی در هر جور که خواهد و در  
الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی روایه لابی داود عن سوبید بن وهب عن رجل من ابناء  
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم عن ابیه و در روایتی برای داود از سوبید بن وهب از مردی که از سران اصحاب بود روایت  
سبکند از پدرش این چنین آمده که قال که گفت آن حضرت ملا و الله طلبه امنا و آیمان را کند خدای تعالی دل آن کس را که فرو خورد خشم را این  
و ایمان و مسلمانی و ذکر و ذکر کرده شد حدیث سوبید بن وهب که او لش این است من قولک لبس ثوب جلال فی کتاب اللب  
و سوبید بن وهب بضم سین و فتح و او و سکون تحتانی ذکر نموده است او را در جامع الاصول و در کاشف گفته که وی شیخی مجهول است مابین  
مجلان را الفصل الثالث عن زید بن طلحه تابعی است روایت کرده است از وی سلم بن صفوان الزری فی مروی آورده است  
او را مالک در موطا در حیا و پدر او طلح بن رکانه بضم را و تخفیف کاف قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم ان لكل دین خلقا  
یروی عنی را خلقی و منفی است که غالب و عمده است در وی و خلق الاسلام الحیاء و خلقی که غالب است در دین اسلام حیاست چون حیا منفی است که  
مانع است از ارتکاب قبیح و منافی و مغلیت وی اتم و اکمل است در دین محمدی اتم و اکمل و یا نیست لاجرم و جو حیا درین دین اغلب و اتم باشد و او اله  
مالک مرسله روایت کرد این حدیث را مالک از زید بن طلحه که تابعی است بطریق ارسال و در او ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس  
و ابن عباس پس مرسل نباشد بلکه منسب باشد و عن ابن غصوان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال ان الحیاء و الایمان قرناء جمیع افراد حیا و ایمان  
هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا وضع احد هما وضع الاخر پس چون برداشته شود از شخصی یکی ازین دو برداشته شود و دیگری قرنا جمیع قرین و لغا جمیع دلیل  
بر آنکه اقل جمیع اثبات است و در بعضی نسخ قرنا بصیغه ثنیة بلفظ غاضی مجهول آمده و فی روایت ابن عباس قال اسلب احد هاتبعه الاخر پس چون ربوده شود یکی  
ازان دو و پیروی میکند او را در رفتن دیگری یعنی آن نیز برود و او اله البیهقی فی شعب الایمان و عن معاذ قال کان آخر ما وصانی به رسول الله  
صلی الله علیه و اله وسلم معاذ بن جبل رضی الله عنه میگوید آخر آنچه اندر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم یعنی در وقت و داع من بقضای من حین  
وضعت رجلی فی العسوف و فی که نهادم پای خود را در رکاب غرض بجمع و سکون را و برای رکاب چوبین که بر پالان شتر نهند و استعمال نیست که در آید  
رکاب کونید و در شتر غرض و این فرستادن معاذ رض بقضای من تصبی عظمی است آن حضرت او را وصایا کرد و او را سوار کرد و پیاده مشایعت او رفت فرمود یا معاذ  
شاید که تو باز نه بینی ما را پس از وی رحلت فرمود و آخر وصیتی که بدی کرد آن این بود که قال گفت یا معاذ احسن خلعتک للناس نیک کردن خوی خود را بر  
تریت مردم سیوطی گفت مراد بناس در اینجا کسی است که مستحق جن خلق و رفق است و اهل کفر و عیسان و ظالمان ازین دایره خارجند و ایشان امر به تغلظ و  
تشدد واقع شده پوشیده ماند که تعلیط و تشدید با اهل طغیان و اهل جن خلق است که تربیت و تذبیب ایشان در آنست و سلامت و رفاهیت حال دیگران  
بان میشود و سیوطی گوید مراد بن خلق این خارق و مسامحه داشته و او اله مالک و عن مالک بلخاندان رسول الله روایت است از مالک که رسیده  
است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم قال فرمود بعثت لاتم حسن الاخلاق بر آنچه شسته و فرستاده شده ام من برای آنکه به تمام بیان کنم و  
بکمال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی روایات لاتم مکارم الاخلاق بعضی زیادت بعد از نقصان و بعضی جمیع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد و دایره نبوت  
تمام گشت و دیگر کالی مترقب نماند و بفرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیفتاد و الا بحسبی که حفظ شریعت وی نماید و آن علماء امت اویند که حکم انبیاء بنی اسرائیل  
دارند که تا بعان شریعت موسی و حافظان احکام توریت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم جامع جمیع فضایل و کمالات باشد که  
انبیاء سابقین را و بد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باز یاد دهنای دیگر و تخصیص تمیز جمیع بعد از تفرق حکم است زیرا که در دین محمدی زیاده و تنهایی

که در میان سابقه شود و دلیل دیگر بر فضیلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مجموع رسل آنکه در قرآن مجید میفرماید اولئك الذين هم قلوبهم صلوة  
 امر است که آن حضرت را با قدری سابقه و اتیان باعمال و عقاید ایشان و لابد وی صلی الله علیه و آله و سلم امتثال این امر فرموده و جامع صفات کامل همه  
 ایشان گشته و در حدیث دیگر آمده که حال و قصه من و انبیای سابق حال فقریست که بنا یافته و خوب یافته و نماز و در وی جای خالی مگر جای یک خشت و من  
 آدم و جای آن خشت را بستم و بنای آن خانه من تمام شد پس معلوم میشود که با وجود انبیای خاندان کلمات تمام نشده بود و وجود شریف وی تمام شد و در  
 فی الموطا و رواه احمد عن ابی هریره و عن جعفر بن محمد عن ابی قل کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام جعفر صادق از پدر  
 یزید کو را خوانده ام بعد از قرنی الله عنهما و عن ابی انعم العظام و اولادهم الکرام روایت کرد و گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ انظر فی الموات قال چون نظر میکردم در آیین  
 میبخت آن حضرت الحمد لله الذی حسن خلقی و خلقی شکرم خدای را که نیک کردانید صورت مرا و سیرت مرا و زان منی ما شان من غیری و آراست و آراست و خوب  
 ساخت از من چیزی را که عیب ناک و زشت کردانید از غیر من رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل پوشیده نماند که این صفت علی الاطلاق بر وجه تمام  
 و کامل مخصوص ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم فی الجملہ اضافت بعضی افراد است نیز جایز است و شاید که احسن برای امت این لفظ باشد که این  
 حدیث فرمود و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول اللهم حسن خلقی فاجن خلقی رواه احمد و رواه  
 نیک کردانید صورت مرا پس نیک کردان سیرت مرا این دعا از آن حضرت یا برای تعلیم و توفیق امت است یا مطلوب دو اتم ثبات بر آن است چنانکه  
 ابی الصراط المتقیم گفته اند ما را و طلب المال دین و اتمام نعمت است زیرا که سبب تقوی و تزیین خلق آن حضرت قرآن بود چنانکه حاشیه فرمود که این خلق  
 القرآن پس طلب تقیین خلقی بر حقیقت طلب نزول قرآن و اتمام او باشد فافهم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا انکم  
 بخیارکم آیا خبر ندیدم و نه آگاهانم شمارا با نیکو ترین شما چه کسانیند قالوا گفتند یا رسول الله یا کلام و خبر ده ما را که بهترین ما را که گشتند قال فرمود خیارکم اطوبکم  
 اعماد و احکم اخلاقا بهترین شما و ازترین شما اند وی عمر و نیک تر از وی اخلاق چنانکه اخلاق ایشان نیک است اگر عمر و از این بدخیرات و عبادات  
 بسیار کنند و فضایل و کمالات بسیار حاصل نمایند از اینجا معلوم میشود که عمر و از مسلمان را مبارک است و بحقیقت عمر و از اینها است که بکار خیر مشغول باشند و  
 برکتی در کار بود رواه احمد و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احمل المؤمنین ایما نا احسنهم خلقا کامل ترین مسلمانان  
 در ایمان نیک ترین ایشانند از وی خلق و رواه ابوداود و الدارمی و عنه ان رجلا شتم ابابکر و هم را بنی هریره روایت است که مردی و شتم  
 کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه را و النبی صلی الله علیه و آله و سلم جالس تیج و یتلبس و حال آنکه آن حضرت نشسته است در حالی که شگفت مینماید  
 از این کار و تبسم میکند فلما اکثر د علیه پس هنگامیکه بسیار کرد آن مرد دشنام دادن را باز کرد و انید ابوبکر و دشنام را بر وی یعنی وی نیز و دشنام داد  
 او را فغضب النبی پس خشم گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قام و برخواست آن حضرت فلحقه ابوبکر پس در رسید و دریافت  
 آن حضرت را ابوبکر و قال و گفت یا رسول الله کان لی شتمی و انت جالس بود آن مرد که دشنام میکرد مرا و حال آنکه تو نشسته فلما دددت علیه  
 بعض قولی غضبت و وقت و هرگاه باز کردانید من و یار را از گفته وی خشم گرفتی و برخاستی قال فرمود آن حضرت کان معک ملک یرد علیه  
 بود با تو فرشته که باز میکردانید و دشنام را از طرف تو بر وی مانا که مراد بر د فرشته و دشنام را دعای بد باشد بر وی و الله اعلم فلما دددت علیه پس چون باز  
 کردانید تو بر وی دشنام را و وقع الشطان افتاد و فرود آمد شیطان ثم قال پسر فرمود آن حضرت یا ابابکر ثلث کلمات حق است که هر سه حق است  
 ما مرعوب بظلم بمظلمة نیست پیچ بنده که ستم کرده شده باشد بستی مظلم بکسر لام ستم کردن و رفع تیر آمده و بعضی بضم لام نیز نقل کرده اند فیضی عنهما الله عزوجل  
 پس چشم پوشد آن بنده را از آن و تغافل و رزد و از برای خدا و طلب رضا و امید ثواب اغضا فی الصراح چشم فرو خور با نیدن الاغوا الله بها نضره مگر آنکه نوی  
 و محکم گرداند الله تعالی بسبب این مظلمه یا بسبب این فعله و خصلت که اغضا است یا بری دادن او را یعنی یا بری ده او را یا بری دادنی قوی و مافتح و حل باب  
 عطیة و نکشا و مردی در پیش را یوید بها میخواست با آن عطیة صله احسان و بخشش را بر خویشان و مسکینان الا زاد الله بها کثرة مگر آنکه افزون کند خدای  
 تعالی آن عطیة بسیاری مال و برکت را و مافتح و حل باب مسئله یرید بها کثرة الا زاد الله بها قلة و نکشا و مردی در سوال و کدائی را که میخواهد با  
 بسیاری مال مگر آنکه زیاد میکند خدای تعالی بان مسئله کمی را رواه احمد و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا  
 یرید الله باهل بیت و فحالا لا تفعه منی خواهد الله تعالی باهل خانه نرمی را مگر آنکه سود میکند رفق ایشان را و لا یحرمهم الا ضرهم و محمد و محمد کو را  
 ایشان را نرمی مگر آنکه زیان کند حرمان از رفق ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الغضب و الکبر غضب بفتحین خشم گرفتن و لیفت غضب  
 حالتی و صفتی است که موجب حرکت نفس است بجانب خارج بقصد انتقام و دفع مکر و زبر که روح حیوانی میل میکند در حالت غضب بجانب غضوب علیه الانتقام  
 کشند از وی و دفع کند مکر و از این جهت سرخ میکند در وی و آواس میکند که با هم چنانکه در حالت فرح و سرور نیز میل بجانب خارج کند تا پیش آید محبوب را و بلند از

افراط غضب و فرح بیم هلاک بود و برآمدن روح به تمام بجانب بیرون و در غم و خوف روح بجانب درون رود و زردی روی و زبول بدن ازین جهت بود و در غم  
خوف هلاک بود و برآمدن روح بجانب درون و سر شدن آن مطلقا و ضد غضب حلم است و حلم عبارتست از آرامیده بودن نفس چنانکه او را غضب زود  
از جاندار و زود اصابت کرده مضطرب نکند و از کذا قیل کفتم من بلکه نزد و حصول محبوب نیز اضطراب نیارد و چنانچه در حدیث شیخ عبدالقیس آمده که چون نزد دیدن  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اضطراب نکرد چنانکه قوم او کردند آن حضرت او را حلم و وقار ثبات فرمود و غضب مذموم است اگر بر حق نبود و بر غیر مذموم  
شرح زود و اگر برای حق بود محمود است و مقصود از ریاضت از ازاله غضب مطلق نیست بلکه گردانیدن وی بواقع حق و غضب سبب نظام بدن و تقای  
جیاست باز از انقباض و نمودن زیات و لهند چون در نباتات قوت غضبیه ننهد و اندک هر کس قادر است بر اهلک آن بخلاف حیوانات و حکمت مبالغه الهی در حیوانات  
الآتیه کرده که بدان دفع موزی کند چنانکه شاخها و دندان و در آدمی اگر در ذات وی این چنین چیزی خلق نکرده و لیکن او عقلی و تدبیری در آموخت که بدان  
از هر نفس آلات که لایق و مناسب حال باشد بسازد و دفع ضرر موزیات از آن کند و اما که منشأی از غضب است که نیک دیدن نفس خود و خوب دانستن صفات  
اوست و چون آنرا اظهار کند و بدان بر دم تقدیم و علو جوید و از انقیاد حق و تسلیم آن امتناع آورد و سرکشی جوید تکبر و استکبار بود و کبر و تکبر مذموم است اگر بخلاف  
واقع باشد و در ذات وی آن صفات و کمالات که ادعا میکند نباشد و به تکلف و تشیع از نفس اظهار نماید و اگر در واقع آن فضایل که بدات تقدیم و ترفع جوید  
موجود بود مذموم نباشد و مقابل تکبر تواضع است و تواضع توسط است میان کبر و صفت کبر آن بود که دعوی فوق آنچه دارد و نماید و صفت انحراف از مقام خود تنزل  
کند و آنچه استحقاق آن دارد به هم ترک کند و تواضع قیام بر طریق توسط و اعتدال است و شیخ صوفیه قدس الله روحه چون صفت تکبر را در نفس غالب میداند  
پس چندان مبالغه در نفی و از آن نموند که صفت را در جای تواضع نهادند تا نفس بمقام تواضع باز نیاید اما کمال توسط و اعتدال است در جمیع احوال **الفصل الاول**  
عن ابی هریره ان رجلا قال للنبی رایت است از ابوهریره که مردی گفت من تغییر را صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که آن مرد را بود و در بعضی ابواب غضب  
اند زکن اما قال لا تغضب فرمود آن حضرت در جواب آن مرد خشم کفر خود در ذلک مرد او پس باز گردانید آن مرد قول را که او منی است قال لا تغضب  
گفت آن حضرت خشم کفر یعنی هر بار که آن مرد وصیت طلبید جوابش این فرمود که خشم کفر فاکه در آن مرد از صفت نخب چیزی بود که از آن نمی کرد و این چنین بود  
عادت شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم که موافق حال هر سالی جواب میداد و در هر یک از مناسب حال وی علاج میفرمود و یا آنکه هر بلای و فساد که آدمی  
میرساند از فرط شجوت و استیلائی غضب است و شجوت نسبت بغضب کمور مغلوب بود و تشخیص نهی از غضب کرد به جهت اعتقه و اهتمام و توجه  
اول ظاهر تر است و راه بخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس الشدید بالصبر عقه بضم صاد و مله و فتح را کسی  
بیندازد مردم را بر زمین و نمیدارد هیچ کس او را فی الصراح صرح افکندن مصارعه با هم کشی گرفتن پس میفرماید سخت و قوی و پهلوان ندان کس است که مردم را بر زمین  
اندازد و انما الشدید من ملک فنه عند الغضب سخت و قوی بحقیقت آن کس است که مالک باشد نفس خود را نیز و غضب که سخت ترین و دشمنان و قوی  
ترین خصمان است و بیندازد او را بر زمین خوری و غالب آمد بر وی مردی نیز در باز و دانی نیز و رکعت با نفس کبر برانی دانم که شاطری متفق علیه و عن جابر  
بن وهب صحابی است که شت ذکر او در فصل ثانی از باب رفق و حیا قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا اخبرکم باهل الجنة آیا  
خبرند هم شش را اهل بهشت یعنی بگویم که بهشتیان کدامند کل ضعیف متضعف بفتح عین هر ضعیف که ضعیف و حقیر می بیند از او را باها ذلیل نرم دل لواقتم  
علی الله لا براه اگر سوخته خور و بر خدا راست گو میگرداند و متعالی او را یا سو کند او را یا بخاند و در توجیه کرده اند که یکی آنکه اگر سو کند خور و بطبع امید کرم الهی و اعتماد بر لطف  
او که راست گو خواهد کرد و وی تعالی او را راست میگرداند و قبول میکند طبع و در جای او را بگوید آنکه اگر سو کند از او را خور و چیز او سو کند و بد بر وی تعالی که بعد از استئول وی را  
می بر آرد حاجت او را و بگوید آنکه اگر سو کند خور که حق تعالی فلان کار میکند یا نمی کند راست گو میگرداند و او را وی تعالی و هم چنان میکند که وی سو کند خور و بد و چون خور و او که  
بهشتیان کیانند و صفات ایشان را بیان کرده خواست آن حضرت که بیان صفات و درخشان را نیز کند و فرمود الا اخبرکم باهل النار در کل عسل حواط متکبر  
عقل بضم عین مله و تا و فغانیه و تشدید لایلام مردی درشت و سخت کوی خصوصت کند به باطل و بخواهد بفتح جیم و تشدید و او بخیل جمع کننده مال و بعضی گفته اند که  
در رفتار و باین معنی متکبر نزد یک به تفسیر اوست متفق علیه و فی و او بیدلسلم کل حواط ذنیم متکبر ذنیم حرام زاده که خور و در نسبت بقومی می چسباند و در  
واقع نازا شایسته خا که در قرآن مجید این دو صفت یعنی عقل و ذنیم دشان و لیدین مغیره واقع شده است و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم لا یدخل النار احد دینی آید آتش و درخ را بطریق باید پیچ یکی که فی قلبه شغال حبه من خردل من ایمان در دل وی مقدار خردل  
داند از ایمان باشد و لا یدخل الجنة احدی قلبه شغال حبه من خردل من کبر و دینی آید بهشت را با سابقان پیچ یکی که در دل وی مقدار دانه از خردل  
است از کبر و این مثل است در بیان صغرد واه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از این مسعود است که گفت آن حضرت  
لا یدخل الجنة من کان فی قلبه شغال ذره من کبر و دینی آید بهشت را کسی که در دل او مقدار ذره از کبر و او را ذره مورچه خور و است یا کرد که از ذره و در شعل آفتاب بیرون





[illegible]



بودن و اعجاب المرء بنفسه سیوم محجب بودن مرد به نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را خوش دارد که از اعجاب کبرزاید و از کبر بزرگوار آید و  
هی امشد هن و این مختلعت عجب سخت تر و بدترین فصلتهای مذکور است و در وی زراع و شرک متبن است با جناب کبرای حق جل و علا و وی البیهقی الاما  
الخمسة فی شعب الایمان باب الظلم ظلم در عرف لغت و وضع الشئی فی غیر محلّه نهادن چیز ی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این خبر ساخته شده  
است برای آن و این کلمه جامع است شامل چیز را که از حد محد و تجاوز کند و بران وجه که باید واقع نشود زیادت یا بقصان یا بی وقت و بی جای واقع شود و جو  
و نقدی نیز باین معنی و در شرح هم باین معنی است عاتش محل شرعی و وجه شرعی را در خود بود و فی الصلح ظلم کردم در این نیز بهین معنی است که مذکور شد ستم در حق خدا یا حق خلق  
یا حق نفس و متعارف در افهام ستم در حق خلق افتد که بر یکدیگر زد کنند و ستم نمایند و بناحق نفس و مل عرض یک دیگر تصرف کنند الفصل الاول عن ابن عمران  
النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمه ظلم کردن سبب ظلمت است روز قیامت یعنی ظالم را در آن روز تاریکی از هر جانب در  
گرفته باشد و از آن انوار که مومنان را نصیب بود که نور همی بیتی بین آید هم و باینهم مردم باشد یا مرد نظامات شدید و عقوبات باشد که در عصا قیامت و در کات  
دو رخ بدان گرفتار آید و ظلمات بمعنی شدید و عقوبات باشد که در عصا است چنانکه در کرمیه قل من ینجیک من ظلمات البر و البحر گفته اند ای شدید  
هما متفق علیه و عن ابی موسی قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم ان الله لیلعلی الظالم بیتی بر آینه خدای تعالی جهات میدهد ظالم را  
و در از میگرداند و از او را الم صلت دادن و زمان روزگار در آن گذارن و در از سر گذارن ستمور را احتیانه اذ اخذ له لم فیلته تا آنکه وقتی که بکیر ظالم را بعذاب  
نه گذارد و خلاص نکرد و آنقدر که بخت ظالم از عذاب وی تعالی ثم قوا لپیتر خوانا آن حضرت صلی الله علیه و الله وسلم موافق این معنی این است را تا آنکه و گذار  
اخذ ربک اذ اخذ القری و هی غلامه الایه و بهمینین است گرفتن پروردگار تو چون بکیر و عذاب قریار ابینی اهل قریار را که ظالم اند متفق علیه و عن ابن  
عمران النبی صلی الله علیه و الله وسلم لما مر بالبحر و دایت است از ابن عمر که آن حضرت چون گذشت بکیر بحیر حارمه و جمی ساکن نام  
ز من نمود است قوم صالح علیه السلام که در وقت رفتن بغزوۀ تبوک عبور بران اتفاق افتاد قال فرمود آن حضرت اصحاب الایمان خلوا  
مساکن الذین ظلموا انفسهم الا ان نکونوا باکین در دنیا سید جا بای سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذاتهای خود یعنی کفر و فساد کردند و مکتب کردند  
سیغیر جز در امر آنکه باشد شما که بکنند کان یعنی عبرت گیرنده و احوال آن مجاهد را یاد آورند که موجب کیر است و کذا رید از اینجا به سه و غفلت ان یصیبکم ما اصابعم  
از جنت ترس آنکه مباد بر سر شما آنچه رسیده بود و ایشان را از آنکه از امثال این مواضع بغفلت گذشتن و از آن عبرت گرفتن علامت قنات قلب و عدم ششوع است  
و آن محل و نظره وقوع عذاب است یا ترسید و عبرت گیرید که مباد از شما پیش عمل ایشان بوجود آید و بجزای آن برسید ثم قنغ بشدید نون و اسه و اسرع لیسر  
پیتر و بشید آن حضرت سرخو را به طلیسان و شتابی کرد و در سیر گذشتن از آن موضع حتی اجنا و الوادی تا آنکه گذشت و گذشتند صحاب از آن دادی و آمد و است  
که نمی کرد آن حضرت که در آن موضع آب ننوشند و طعام نخورند و فرمود تا خمیری که ساخته بودند نعلف و آب سازند و حضرت و اکل نکرد متفق علیه و عن ابی هریر  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم من کانت له مظلمه کبیرة لم یغنی ظلمه و آنچه گرفته است یکی از حق دیگری یعنی کسی که ستم را در مظلمه لاخیر  
من عرضا و شیئی مر بر بر مسلمانان را بر وی وی که ریکه است بغیبت و ستم و مانند آن یا چیزی دیگر از خون و مال فلیقتله منها الیوم پس باید که بجای خواهد از وی از آن  
مظلمه امر و ز یعنی در دنیا قبل ان لایکون دنیا و لادهم پیش از آنکه نباشد دنیا ری و نه دریمی که بدعهد در بدل مظلمه و ز قیامت و اگر عملی خواستن ممکن نباشد  
و غیبت تو به و استغفار و مغتات را کافی است و در حال ان کان له عمل صالح اگر باشد را و کار ی نیک اخذ منه تقید و مظلمه گرفته میشود از وی بر  
اند از ظلمی که کرده است یا چیزی گرفته است و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحب فخل علیه و اگر نباشد را و انیکیا گرفته شود از بهیای صا  
وی که مظلم است پس بر داشته شود و بار کرده شود بر آن کس که ظالم است یعنی برای ظالم روز قیامت این است که طاعتهای او به مظلوم دهند و اگر طاعات نداشتند  
مظلوم را بر وی بر بندند و وی را بدان عذاب کنند و مظلوم را از عذاب که آن کسان ستمی آن شده بود نجات بخشند و او را انجادی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه  
علیه و الله وسلم قال اتد دن ما للفلس گفت آن حضرت مرصحابه با آید می میداند که مغنی فلس چیست و چه معنی دارد و بعضی نسخ مصابیح من للفلس یعنی فلس  
کیست و مال هر دو لفظ یکی است فالو گفته صحابا للفلس فینا من لادیم و لا متعلع مغنی فلس در میان کسی است که نسبت دیم را و از متعلع یعنی از نقد و جنس هیچ ندارد  
فقال پس گفت آن حضرت ان للفلس من ایتی من ایتی یوم القیمه صلبه و صیام و زکوة فلس از امت من تحقیق کسی است که بیاید و ز قیامت بنماز و زکوة و زکوة  
یعنی اقسام عبادت از وی بوجود آمده و و یاتی در ستم و ذوبیایان کس باین حالت که به تحقیق دشنام کرده این را و قد فهدا و نسبت بزرگوار دین را و اکل مال  
هندا و خوردن مال این را و سفک دم هندا و ریختن خون این را و ضرب هندا و زدن این را یعنی انواع ظلم کرده مردم از دشنام دادن و مال غیر خوردن و کشتن و  
زدن و فطی و ذامن حسنا و هدامن حسنا پس واد میشود این شخص را که دشنام کرده و از نیکبای وی و شخص دیگر را که مال او خورد و از نیکبای آن ظالم بران کسان که بر آن ظالم  
قیمت کنند فان فینیت حسنا نه قبل ان قضی ما علیه پس اگر فانی شود و تمام کرد و نیکبای او پیش از آنکه ظلم کرده شود و بجزای کسای که بر دست یعنی ستمو خورای

نسخه

مظالم که بر دست تمام نشود و چیزی باقی نماند اخذ منه خطایا هم فطرحت علیه گرفتند و از کائنات آن بجا نه مظلومان پس انداخته شود بر ظالم فطرح فی الناس  
 انداخته شود و در آنش دوزخ رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لتؤذن الحقوق للی اهلها يوم القيمة هر آنکه در می  
 میشود و حقها بسوی اهل حقوق روز قیامت حتی یقاد للشاة الجحیم و یفج جیم و سکون لام و حاملة تا آنکه قصاص گرفته میشود و موقوفه تا شاخ و دارا من الشاة العرفا  
 از کوفتند شاخ و دار یعنی عدالت در آن روز تا آنجاست که اگر در آن حقوق آدمیان چه باشد از حیوانات که داخل دایره تکلیف نیستند قصاص گرفته میشود و گفته اند که  
 این قصاص مقابله است نه قصاص تکلیف که گرفته میشود و رواه مسلم و ذکر کرده شد حدیث جابر که او لش این است اتقوا الظلم فی باب الانفاق  
 در باب انفاق الفصل الثاني عن حدیثه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا تكونوا المعته با شیداء کبر سبزه و فجع تمیم شد  
 و عین مظهر مدی تابع مردم در رای غیر ثابت برای خود و تا برای مبالغه است در زمان امعه نکونید و فی الصراح امعه بالکسر در هر جانی و مراد امعه انجا این است که فرمود  
 تقولون ان احسن الناس احسنا و ان ظلموا اظلمنا در حالی که میکشید اگر یکی گسند مردم با نیکی می کشیم با ایشان و اگر تم میکشید با ما تم میکشیم با ایشان و لکن ظننا  
 انفسکم و لیکن قرار دهید نفسهای خود را و اصل تو طین و طین ساختن و فی الصراح تو طین نفس بر چیزی دل نهادن یعنی دل نبید و قرار دهید نفسهای خود را که ان احسن  
 الناس اگر یکی گسند مردم ان تمسنا و رنگی کردن با ایشان و ان اساءوا افلا تظلموا و اگر بدی کنند مردم پس ظلم نکنید با ایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و اسات حیا  
 است که ذال العلی و تحیل که مراد ان باشد که اگر یکی گسند نیکی کنید و اگر ایشان بدی کنند شما در برابر ان تجا و زاهد کنید و مکافات کنید بر عدالت چنانکه مشروع است  
 یا حق کنید و بمکافات مقید نشوید یا احسان کنید اول مرتبه عوام مسلمانان است و دوم مقام خاص و سوم درج خاص و حضرت شیخ علی مستقی در بعضی رسایل خود  
 فرموده اند که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است آنرا که غالب و مغرط است محبت دنیا اندای مردم کند بی تقرب و بی سابقه معامله و آنرا که زبان چو  
 است ابتدا اندای کسی نکند و اگر کسی را و الا نکند مکافات کند بر وجه شرعی بی تجا و زاهد و آنکه محبت آخرت قوی دارد و محبت دنیا ضعیف حقو کند از هر که اید کند و ظلم نماید  
 و بر آنکه محبت آخرت قوی تر است احسان کند در برابر ظلم و این درجه مقربان و صدقیا است و رواه الترمذی و عن معاویه انه کتب الی عیسی  
 معاویه بعباشیه صدقیه نوشت که ان الکتبی الی کتابا تو صیغیه و لا تکتوی بنویس برای من کتابی را که اندکنی مردان کتب و زیاده کنی درازی کن و مختصر نویس  
 فکتبت پس نوشت عایشه این کلمات را سلام علیک اما بعد خانی سمعت رسول الله من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم یقول یکتب من الناس  
 رضی الله یخط الناس کفاه الله مؤتة الناس کسی که طلب کند خشودی خدا را بنا خشودی مردم را که اندکنی مردان کتب و زیاده کنی درازی کن و مختصر نویس  
 است و خلق بهای نفس خود از ان ناراضی باشند حق تعالی راضی گردد و خلق را تیر بران آورد که میخواهد و از ایشان شدنی و معنی بوی نرسد و من الناس رضی الله  
 یخط الله و کله الی الناس و السلام علیک و هر که طلب کند خشودی مردم را بنا خشودی خدا را بخوار و او را خدای تعالی و کارهای او با سوی خلق و  
 نصرت نماید و دفع نکند شر ایشان را و بی یعنی اصل رضای خداست اگر این شد خلق تم راضی و مطیع شوند و اگر آن نیست ذان شود و ان رواه الترمذی  
 در روایات آورده که عقیل بن ابی طالب رضی الله عنه نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب آمد و شکایت از فقر و خا و ذکر و انیر المومنین بطریق خشم و ام تعجری  
 فرمود بر وی دو کانهای مردم را نشکیند و خانههای مردم را ویران نکند و هر چه بیاید بردارد و بخورید عقیل گفت این چون روا باشد فرمود پس من چکار کنم اگر از  
 من چیزی بیاید بشما چه هم عقیل خشم کرده بر خاست و بر معاویه رفت معاویه قدر او را شناخت و اگر ارم کرد و آمدن او را نزد وی از نزد علی نعمت و اسنت و احسانا کرد  
 و صلها و او پس روزی عقیل گفت چه باشد که اگر بر منسیر رانی و احسان و مواسات مرا که با تو کرده ام بیان نمائی تا مردم نیز بدانند که من چه کرده ام عقیل بر خاست  
 و بمنبر آمد و گفت ایها الناس علی رضای خدا حب و خشودی وی خواست و ما را از خود ما راضی و ناخشو کرد و اندی معاویه رضای ما و خشودی ما را مقدم داشت  
 بر رضای حق تعالی و ما را خشو ساخت و خدا را ناخشو معاویه گفت یا تعجیل این چه سخن است و چه شکر از نعمت است که تو گفتی گفت دیگر چه کنم آنچه  
 بیان واقع بود کرد پس بر خاست و نزد علی آمد و عند خواست و این مکتوب عایشه نیز ایمائی دارد بآن که در آنجا چیزی ازین حال بود و الله اعلم الفصل الثالث  
 عن ابن مسعود قال لما قُلتُ گفت ابن مسعود چون این آیت فرو آمد الذین آمنوا ولم یحسبوا انهم یظلمون ان کسانی که ایمان آوردند و خطا نکردند ایمان بخود را  
 هیچ وجه ظلم و آخر آیت این است که اولئک هم الامن و هم متدون را ایشان را امن است و ایشان راه راست یابند که اندک محارب چون ظلم را بر خطا و معصیت  
 عمل کردند شق ذلک سخت و دشوار آمد این معنی علی اصحاب رسول الله صبر بر باران پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و قالوا افکتبنا رسول الله اننا لم یظلم  
 نفسه که ام یکی از ماست که ظلم کرده نفس خود را و تجا و زاهد نموده و گناهی از وی بوجود نداده و قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لیس ذلک انما  
 هو الشوک پس فرمود ان حضرت نیست مراد بظلم آنچه شما فهمید اید از معصیت نیست مراد از ظلم آنچه شرک پس از ان تا ناید آورد و براده شرک از ظلم و فرمود  
 الم تسمعون قول لقمان لابنه ان نشید ایه شما قول لقمان را در پند دادن پس فرمود و ایا نحبی لا تشوک بالله ان الشوک لظلم عظیم ای بپس من شرک کردم  
 چیزی را بخدا بستی و راستی که شرک ظلمی است بزرگ و در این آیت نیز ظلم قضیه انصراف مطلق بکامل محمول شرک است چون آن حضرت تفسیر این کرد لا بد بر او الله

تعالیٰ همین باشد اگر که بنده خطایمان بشکر در صورت دارد و شرک خدا نیست نعم خط و مزج معصیت با بایان مقصود است و صحابا بنیامین وادی رفتند که عظم  
معصیت فمیده زجواش آنکه خطایمان بشکر واقع چنانکه مشرکان که ایمان بخدا داشتند بپرستی می کردند و بتنازاد عبادت شرک میساختند شرک در  
وجود و خالقیت و عبادت میساخته و انجام ادشکر در عبادت است و نفس فخر بنان مطلق است در جای که میفرماید و ما نؤمن بالشریم بالله الا و هم مشرکون  
ایمان نمی آرند بیشترین ایشان مکر در حالی که ایشان مشرکانند یا ما ایمان آوردن بزبان است و شرک نگاه داشتن در دل چنانکه حال منافقان است که خط  
کرده اند ایمان ظاهر را بشکر مطلق و وفی و وایه و در روایتی باین لفظ آمده که لبس هو کا تظنون و نیست بر او از آیت ظلم چنانکه شکاکان می برید مراد  
شرک است و خطا و ایمان آنها هو کا قال لقمان لاینبه نیست آن مکر خائنه گفت لقمان بر پسر خود را متفق علیه و عن ابی امامه ان رسول الله  
صلی الله علیه و اله وسلم قال من مشرک الناس منزلة یوم القیمه از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عید از هب اخوته بد نیا غیره بنده  
ایست که بر د آخرت خود را بر باد داد و بسبب دنیای غیر خود یعنی دنیا برای دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد و چنانکه اعمال و احوال ظلم کند و احتمال داد  
که معنی آن باشد که دنیا داری را بحسب دنیا تعظیم کرده اطاعت نمود و بسبب آن هندی با خرت برد و بر نفس خود ظلم کرد و معنی اول ظاهر تر بلکه متعین است  
فافهم و راه ابن ماجه و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الدوا وین ثلثه و دوا وین جمع دیوان بکسر دال و فتح ز  
آمده کنایه که نوشته میشود در وی ماهی شکاریان و مواجبا ایشان و اول کسی که دیوان ساخت امیر المؤمنین علی بود و ماده قطب برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین  
جست گویند که جمیع است در وی صحف و قراطیس و یاد دیوان بدل از و او است و اصل وی دو و ان است و لند اجمع و دوا وین آمده و آلا دوا وین بودی گلد  
فی الصحاح پس میفرماید دیوانها سه است و مراد بان اینجا صحیفه اعمال است دیوان لا یغفر الله لک صحیفه است کنی آمدن خدای تعالیٰ حسیه را  
که در و است و آن که ام است الا شرک بالله صحیفه که در وی شرک کرد و ایند چیز را بخداست یقول الله عز و جل ان الله لا یغفران لشرک به  
مکرمه و جل که خدای تعالیٰ نمی آمرز شرک را و دیوان لا یتوکل الله تعالیٰ دوم صحیفه است که مثل نمیکند از آفر خدای تعالیٰ و البته حکم میکند بان و آن  
که ام است ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضهم من بعض ظلم بندگان در میان یکدیگر تا آنکه قصاص بستاند بحکم الهی بعضی از ایشان باز بعضی  
و اگر راضی گرداند ایشان از آنکه بیکدیگر نیز حکم است چنانچه در احادیث آمده و دیوان لا یعبأ الله به سیوم صحیفه است که باک ندارد و حق سبحانه و تعالیٰ آن را نخواهد  
بمقتضای آن حکم کند و اگر نخواهد بکند آن حکمیت ظلم العباد فیما بینهم و بین الله ظلم بندگان نیست میان خود و میان خدا یعنی تقصیر در حقوق است و فذلک  
الحی الله پس آن مکرول و مغرض است بارادت الهی ان شامعذ به و ان شامعذ و زعنه اگر خواهد عذاب کند بنده را بران عمل و اگر خواهد مکرز و زسر  
آن و عذاب نکند پس معلوم شد که در حقوق العباد البته مواخذ است و در حقوق الله شرک مغفور نبود باقی در مشیت حق است و عن علی رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایاک و دعوه المظلوم و دور و دور از د عا و مظلوم فانما یسال الله حقه زیرا که وی بنی طلبد از خدا مکر  
حق خود را و ان الله لا یمنع ذاق حقه و بدستیک خدای تعالیٰ منع نمی کند هیچ خداوند حق را از حق وی و اگر یکی از حق خود بگذرد آن ایشا راست و اگر از حق  
عظیم است و عن اوس بن شوحبل بضم شین محبره و فتح را و سکون عا محله و کسر موحده مراد را صحبت است حدیث او از اهل شام است و شرعجل  
ابن اوس دیگر است او نیز صحابی است نزول کرد و همص بار او وی این حدیث اوس بن شرجبل کذا فی الاصابه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و اله  
وسلم یقول من مشی مع ظالم لیقویه کسی که برود با ظالم و موافقت و اعانت کند او را تا تقویت و اعانت کند او را و هو یعلم انه ظالم و حال آنکه آنکس میداند  
که وی ظالم است فقد خرج من الاسلام پس تحقیق بیرون آمدن کس از مقتضای اسلام و عن ابی هریره انه سمع رجلا یقول ان الظالم لا  
یضر الا نفسه از ابی هریره آمده است که وی شنید مردی را که میگوید ظلم زیان نمی کند مگر نفس خود را یعنی زیان وی بدیگری سرایت نمی کند فقال ابو هریره ی  
والله پس گفت ابو هریره آری بخدا سوگند زیان نمی کند ظالم غیر خود را تا در میان و حیوانات حتی المبادی است و تو فی و کرها فولا لظلم الظالم تا آنکه جاری  
بضم حاء فله و تخفیف موده که نام طایری معروف است برآیند می میرد و آشیانه خود را از غری بجهت ظلم ظالم نهرل بضم با و سکون زای یعنی باز میگرداند خدای تعالیٰ از او  
شومی گناه ظالم وی میرد بسبب آن جانور را بجهت مجاری بجهت آنست که آن جانور در روز زنده ترین جانور است بطلب آب و دانه تا آنکه دیده اند که از حوصله و یا  
جنبه انحراف آید که جز در بصره نمی باشد و مسافت میان وی و بصره چند روزه راه است و آشیانه او را دیده اند که در جای است که مسافت در میان آن و جای آب  
چند روزه راه است و از آنجا آب خورده می آید پس مردن او دلیل است بر قحط و امساک باران و مانجه مراد آن بود که گفت ظلم زیان نمیکند جز نفس خود را آن بود که اگر چه ظالم  
زیان مظلوم میکند اما در حقیقت زیان خود میکند و مظلوم را زانی نیست که جزای خود خواهد یافت و انعام خود خواهد کشید ابو هریره آنرا تقریر کرد و ان تمام روی داده باشد بر عمو عمل کرده  
این فاده کرد و غالب آنست که این قول ابی هریره مضمون حدیثی باشد که از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده یا از آنجا استنباط کرده که باز در این سخن شومی ظلم در دو گونه است  
و از وی لازم می آید زیان رسیدن بکلمات در وی البقی الاما دیش الاربعه فی شعب الایمان باب الامر بالمعروف و معروف لغرف است بمعنی شناختن چیزی آنچه شامه شده



در شرع بدان وارد شده است مثل مرد آشنای که به کسی اورامی شناسد و مقابل او منکر است بفتح کاف بمعنی شناخته نشده و شرع وارد نشده و روی چنانچه مرد را آشنای  
 اگر کسی اورامی شناسد و فی الصراح منکر و کسر الراء با شناسائی ضد معرفت و عجب از مولف که عنوان باب الامر بالمعروف و النبی عن المنکر ساخت با وجود ذکر آنها  
 معارین یکدیگر در مواضع کثیره از کتاب سنت و بعضی احادیث که درین باب مذکور اند صریح اند بر این منکر چنانچه در امر بالمعروف و ملاحظه استلزام تکلف است فافهم  
 دیگر اینکه امر بالمعروف و نهی منکر واجب است باجماع است و کتاب و سنت بدان مطلق است بآن مراتب که در حدیث آئیده بیاید و هر که ادای واجب کرد و مخاطب  
 قبول نکرد واجب از روی ساقط شد بجز از آن چیزی بر وی الزم نیست و گفته اند که فرضیت آن بطریق کفایت است و هر که ممکن است بر آن و نگذاشته است و گاهی  
 فرض عین نیز که در دو چنانکه منکر در جائی است که یکی را بدان علم است و غیر او کسی نمیداند بهرین شخصی فرض باشد نه بر غیر او و در وجوب امر بالمعروف شرط نیست که آن خود  
 نیز فاعل باشد ولی آن نیز درست است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب و دیگر اگر یک واجب فوت شود ترک واجب دیگر حائز نباشد و  
 آنکه واقع شده که لم یفعلون مالا یفعلون بر تقدیر تسلیم که در و دآن در امر بالمعروف و نهی منکر باشد و از جرعه منع از آن که در سنت یا از گفتن اما شک نیست که اگر خود  
 به کند متر است چه امر از کسی که خود و متمثل نیست تا اثری بکند و امر بالمعروف و نهی منکر مخصوص باهل ولایت نیست و امر وای نیز در آن شرط نه و احادیث مسلمین را می رسد که  
 امر و نهی کنند از آن و کشتن را امر وای شرط است و الحاکم در مستقی علیه است و ما در مختلف فیها نتوانیم که مخصوص باهل ولایت است که گوید هر محبته مصیب است و  
 معروف باید که بطریق رفیع و ولایت بود و برای خدا بود و برای نفس تا تاثیر کند و بر آن ثواب مترتب گردد و گفته اند که نصیحت در ملا نصیحت است و با مدالیق  
**الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من وای منکم منکر اهل بیت منک وای منکم منکر اهل بیت منک وای منکم منکر اهل بیت منک  
 نامشروعی بپس باید که تغییر دهم را و باز دارد مردم را از کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشتن و شکن و ریختن و برهم زدن اگر تواند تغییر داد بدست  
 فان لم یستطع فلبسائه پس اگر نتواند تغییر داد بدست پس باید که تغییر دهد بر زبان خود منع و دشنام فان لم یستطع فلیقلب پس اگر نتواند تغییر داد  
 بر زبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدلیل بکرهت و شورش دل و غم بر تغییر آن بدست و بر زبان بر تقدیر قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن محمود  
 انکار ولی رضائی و ذلک اضحفا لایمان و ان تعبیر بدلیل تناسل ترین ثمرات ایمان و مقتضیات افعال و است رواه مسلم و عن المغان بن  
 بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل المدهن فی حد و داله حال و مثال او دهان کهنده یعنی سستی و نرمی کننده در حد و د  
 شریعت که خدا بناده و وضع نموده است و الواقع فیها و الحقا و آفته است حد و دعه یعنی ارتکاب میکنی معاصی را و مانت آن بود که منکری میند و تغییر ندهد  
 و نهی بخند با وجود قدرت بر آن به جهت شرم باین جمعی دین یا جانب واری کسی و رشوت گرفتن و در لغت مدهانت و مدارات یک معنی آمده است اما در شرع  
 حضتی و مدارات آمده و مدهنوم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرقی میان مدارات و مدهانت چنان کنند که مدارات آنچه به جهت حفظ دین و دنیا  
 داشت از تشویش وقت و دفع ظلم ظالمان بسازند و مدهانت آنچه برای مختلفه و طلب دنیا و جلب منافع از مردم و بی باکی در دین بکنند پس میفرماید که شما  
 و حال مدهن در حد و دعه و واقع در آن مدهن و مثل قوم استهم و سفینه مثال و حال قومی است که نشسته در کشتی و قراعه اخشته تا به جا که قمر بنی  
 کس بر آمد بهشت چنانکه عادت شرک است فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها پس کشته بعضی در جای است اگر کشتی و کشته بعضی  
 در جای بلند از وی فکان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی که در پایین کشتی است بمیر بالماء علی الذین فی اعلاها سیکشته بآب بر آن کسان که دیگرا  
 کشتی کشته اند فقا و ابد پس آنار می کشیدند بالانشینان بدان یعنی آن که از پایین بیایم آمد و آب میرد در وقت آب بردن برایشان می کشیدند و بعضی گفته اند که  
 آب بول و غایط است که در میان میکرد و بالامی آورد و در دریا میزد و در آورده برایشان می کشیدند و این صورت ظاهر تر است فاخذنا سا  
 فجل نقوا اسفل السفینه پس گرفت آن کس که در پایین کشتی است و میکشته بر بالانشینان بآب و اینا میکشیدند ایشانان تبری را و کادین گفت  
 پایین کشتی را آب کرد و بول و غایط اندازد از آن راه فاقوه پس آمدن آن جامع او را خالوا مالک پس گفتند ان جماعت چه شده است ترا و چکار میکنی که می  
 گاهوی کشتی را قال فاذ یتمی و لا بدلی من الماء گفت فیکشید بی شما بسبب بالا آمدن من و کشتن من بر شما آب و چاره نیست مرا از آب گرفتن یا از  
 بول انداختن این مقدار از من قصه بنا بر عرف و عادت و بیان واقع و تقریب کافتن کشتی است و مقصود در بیان حال و مثال مدهانت این است که فرمود فان  
 اخذوا علی یدیه پس اگر کبریز آن قوم بالانشینان دست آن مرد پائین را کشتی میکشفت و باز دارند و از این کار انجوه و بخوارانفسهم رستگار  
 میدهند و از اجواز باب افعال است و آنچه از باب تفخیل و رستگاری میدهند ذاتهای خود را بفرق و هلاک و ان ترکوه هلكوه و اهلكوا انفسهم  
 و اگر بکنند از دوا و آب و کشتی را هلاک میکرد و اندازد و هلاک میکرد و انداخته خود را هم چنین اگر منع کنند غاسق را از فرقی و باز دارند و از آن خلاص میکرد و انداخته خود را از عدا  
 عدا و اگر بکنند از دوا و آب و کشتی را هلاک میکرد و انداخته خود را و فرو می آید بر برایشان عذاب رواه البخاری و عن اسامه بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یجاء بالرجل یوم القیمة آورده میشود و بر او از قیامت خیلقی فی النار پس انداخته میشود در آتش و درخ فتنه لقی اقا به فی النار

پس بیرون می آید سرعت و می افتد و دهای او در آتش اند لاق بیرون آمدن بسرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشیده بیرون افتد و آفتاب جمع قتب کجسر یعنی روده  
 فیطن فیها لطن الحما و بوجاه پس آس میکند و دهای خود را یعنی میگرد و دوی و پایمال میکند و دهای را همچو آس کردن خراس آرد را با بسیاری خود بجمعیت هل  
 انما و علیه پس گرد می آید و وزخیان که همراه وی در آتش افتاده اند بروی فقیولون ای فلان ما شانلک پس میگوید فلان چه کاری کنی تو ایس کنت  
 تا مرفا بالمعروف و تنها ما عن المنکر آیا نموده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال کنت امرکم بالمعروف و لا انیبه کنت بودم من که امر  
 میکردم شما را بمعروف و خود نمی کردم از او انهاکم عن المنکر و انیبه و نهی میکردم من شما را از منکر و خود میکردم امرم بمعروف و لا انیبه کنت بودم من که امر  
 امر و نهی کردن و خود میدان عمل نمودن موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این بحجت عمل ننمودنست بحجت امر و نهی کردن که اگر این را هم نخذ مستحق تر میکرد  
 انرا بترک دو واجب الفصل الثانی عن حدیفة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و الذی فتنی بیده و روایت است از حدیفة رضی که  
 گفت آن حضرت سوگند بخدا ای که بقای ذات من در دست قدرت اوست تا من بالمعروف و لنهون عن المنکر هر انیه امر میکند شما بمعروف و نهی می کند  
 از منکر اولو شکن الله ان یبعث علیکم غذا ما من عنده یا نزدیک است که خدای تعالی میفرستد بر ما غذایی را از نزد خود یعنی یکی ازین دو چیز واقع است یا امر بمعروف  
 و نهی از منکر شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدای تعالی اگر بمعروف و نهی منکر کنی کینه عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما تا تمسک عنه و لا یستجاب لکم ستر ما عنیه دعای  
 کنید و میخواهند که تعالی را قبول کرده و بنشیند و دعامر شما را یعنی غذاها و بلاهای دیگر بدعا احتمال دفع دارند اما غذایی که بر ترک امر معروف و نهی منکر نازل میگردد و احتمال دفع  
 ندارد و دعامر ان مستجاب نبود و اه الترمذی و عن العوس بنم مملد و سکون را و یسین مملد من حمیوة نفع من مملد و کسریم و سکون تخانیه صحابی کندی  
 برادر عدی بن عمیره روایت کرده است از وی با در زاده وی عدی بن عدی بن عمیره و زه م بن الحارث و غیر ایشان عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا غلبت  
 الخطیئة فی الارض چون کرده شود گناه در زمین من شهد ها فکرها کان کن غاب عنها هر که حاضر بود آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که غایب است  
 از ان یعنی بر تقدیر عدم قدرت بر تغییر بدست و زبان یا اگر است دل انجا یعنی تغییر است مطلقا و من غاب عنها فرضیه ها کان کن شهد ها هر که غایب بود از ان پس  
 خوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر است آنرا یعنی حقیقت حضور و غیبت بدل است باین چون خیر را کرده و ناخوش دارد و بدل بحقیقت از ان غایب است اگر  
 بظاهر حاضر است و چون بدل از ان راضی و بدان خوش بود به منی حاضر است اگر بصورت غایب است رواه ابوداود و عن ابی بکر صدیق رضی الله عنه  
 روایت است از ابی بکر صدیق که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرون هذه الایة ای مردمان بدستی شما می خوانید این آیت را که یا ایها الذین امنوا علیکم  
 انفسکم لا یصونکم من ضل اذا هتد یتیم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما با دانه ای شایان بنی کند شما را کسی که گمراه شد وقتی که شما راه راست یافته اید  
 یعنی این آیت را بخوانید و او را بر عموم و اطلاق حمل می کنید و از ان عدم وجوب امر معروف و نهی منکر می فهمید این چنین نیست فانی سمعت رسول الله زیا  
 که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول که می گفت ان الناس اذا را و منکرا فلم یغیروه مردمان چون ببینند امر معروف و نهی منکر را پس تغییر نیند  
 و نهی نکنند از ان یوشاک ان یعمهم الله بعباده نزدیک است که دیگر و همرا ایشان از خدای تعالی بعذاب خود پس چون بزرگ نهی منکر و عیب وارد شده باشد  
 ترک آن چگونه صورت جواز داشته باشد پس این آیت عام و مطلق نیست بلکه مخصوص و مقید باشد بآنکه مردم آنرا نشنوند و در ایشان تاثیر نکند و هر کس برای خود  
 معجب و مغرور باشد چنانکه حال مردم در آخر زمان باشد و آمار آمده است که این آیت را در این مسعود رضی الله عنه خوانند فرمود این زمان ما و شما زمان این است  
 نیست زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند و لیکن در آخر زمانی بیاید که امر کنند مردم نشنوند این آیت از آمدن ایشان خبر میدهد و در حدیث ابی طلحة زبیر بن عوف  
 مفسران گفته اند که مراد باین آیت انکار و نهی منکر است و بدین معنی این حدیث تفسیر آیت میشود و مراد بامر عموم عذاب است و مراد با نفع مسلمانیان از بغی انان  
 کبر و بد خو و اصلاح بیکدیگر را زین می کند شما را ضلالت و محیبت چون بر هدایت باشد و منع و نهی از ان میگرد و باشد و او این ما جنة و الترمذی  
 و صححه روایت کرد این حدیث را ابن ماجه و ترمذی و تیح کر و از ترمذی و فی رواية الحی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده اذ را و الله لاله  
 فلم یأخذوا علی یده و چون ببینند مردم کسی را که ظلم میکند پس نگیرند دست او را و شاک ان یعمهم الله بعباده بعباد است که دیگر و همرا ایشان با  
 خدای تعالی بعذاب و فی آخری له و در روایت دیگر مرابی داود و این چنین آمده ما من قوم یحمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده  
 شود در میان ایشان بگناهان ثم یقیدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون پست قدرت داشت باشند آن قوم بر تغییر دادن پست تغییرند هذا از بغی نیست  
 و زبان الا یوشاک ان یعمهم الله بعباده و در روایت دیگر مرابی داود و آمده که ما من قوم یحمل فیهما بالمعاصی همه اگر چنین  
 یعمله و حال آنکه آن قوم بیشتر از ان کسانی که می کنند گناهان را یعنی در معنی قدرت است چه غالب آنست که آنها که بیشتر قدرت دارند بر مکر و مسل مار بر  
 قدرت است کمتر یا بیشتر و عن جریر بن نعیم و کسر ابن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما من رجل یؤی  
 فی قوم یحمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ مردی که مباد شد در قوم میگرد میکند آن مرد در ایشان گناهان یقیدرون علی ان یغیروا علیه قدرت

دارند آن قوم بتغییر دادن و غلبه آوردن بران مرد و لا یغیرون و تغیر نیبند الا اصابهم الله منه بعقاب کما یکره بسانه تعالی آن قوم را زجت تغیر ندان  
ایشان یا از جانب آن مرد و بجهت عدم تغیر از پیش خود عذاب را قبل ان یوقوا پیش از آنکه میزند یعنی در دنیا ازینجا معلوم میشود که ترک دادن امر معروف و نهی منکر  
عذاب در دنیا برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف کسان دیگر که عقاب بر آنها در دنیا از زمینست و راه او بودا و او این مایه و عن الثعلبی فی قوله  
تعالی علیکم انکم لا یضرکم من خصل اذا هتدیتم مردیت ازانی بعلیه خشی که صاحبی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه فقال پس گفت اما والله لقد سالت  
عنهما رسول الله اکاه باشد بخدا کند هرانیه تحقیق من پرسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و سلم که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را  
فقال پس گفت آن حضرت بل ایستوروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر ترک نکنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر حتی اذا دایت شما مطاعا تا آنکه  
چون بینی تو ای مخاطب صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و هوی متبع و بهی منی مراد شوق نفس را که متابعت آن نموده  
میشود و دنیا موثره و بهی منی دنیا را که اختیار کرده میشود در آخرت و اعجاب کل ذی دای وایه و بهی منی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب  
رای و مذهب را می و مذهب خود را و رجوع بعلمانا نمودن و مفتی نفس خویش بودن و دایت امر الا بدلت منه و بهی منی امری را که چاره و جدائی نیست تر از آن  
امر یعنی امری که میل میکند بدان هوی نفس تو از صفات ذمیه که اگر میان مردم درانی و در ایشان باشی بی اختیار حکم طبع دران بقتی که اقال الطیبی و در بعضی جواشی نوشته  
که معنی آنست که ملو از لا بد سکت و احواض است از جبت عمر ذواتی از منی منکر و این معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لا بدلت منه بیای تحتانه  
یعنی لا قدره لک علیه یا مراد آن باشد که بهی منی که ضروری که احتیاج است تر از بدن و چاره نیست از آن اگر امر و نهی کنی آن امر ضروری فوت کرد و فعلیات نفسان  
پس برین تقادیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و دغ امور العوام و بکده کار عامه خلق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان فان و را کم  
ایام الصبر زیرا که بدستی در پیش شما در آخر زمان روز هست که دران صبر باید کرد و ابتدای این ایام بعد از خلفای راشدین پیدا شده تا امروز فاما الله و انما الیه  
واجعون فمن صبر فیهن کان کن قبض علی الجبر پس کسی که صبر ورزد دران ایام کویا که در دست میگرد و نگاه میدار و اکثر اللعالم فیهن اجر حسین  
و جلا یعملون مثل عملهم عمل کنند را بشریعت و احکام دین و ان روز ها هر پنجام مرد است که عمل میکنند مانند عمل او از آنها که مبتلا نیستند بلیه وی  
و نیستند دران ایام قالو اکتنبه صحابه یا رسول الله اجر حسین منهم مان عامل را اجر پنجاه مرد است که از ایشان باشند قال فرمود اجر خمسين  
منکم اجر پنجاه مرد از شماست و او الترمذی و ابن مایه ازین حدیث فضل آخر امت لازم آید بر صحابه درین صفت و ازین حیثیت و گویند که فضل  
جزئی منافق فضل کلی نیست و شیخ ابو عمرو بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب که از مشاهیر محدثین است درین سلسله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه کسی پیدا  
شود که در مرتبه بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حادشی که این معنی از آنها مفهوم میگردد و محتمل جمهور علمای خلاف آن است و خلاف وی دران صحابه است  
که ایمان آورده و بوطن خود رفتند و زیاده جزین صحبت نه اشتند از ان اصحاب که صحبت مدیه حضرت وی داشته و شب و روز خدمت بوده و آثار و انوار صحبت  
اند و ختمه و با وجود آن شرف صحبت در تمام صحابه باقی است و درین فضیلت هیچ کس را ایشان مشارکت نه و در قوت القلوب گفته که یک نظر که بر جمال مصطفی صلی  
علیه و سلم اقدیری کشاید و کاری بر آید که دیگر از ابا بعینات حاصل نگردد و الله اعلم و عن ابی سعید الخدری قال قام فینا رسول الله ایستاد در میان  
ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خطیباً بعد العصر در حالی که خطبه خوانده است آن حضرت بعد از نماز دیگر فلم یدع شیئا  
یکون الحیوم القمیه الا ذکره پس نه گذشت چیزی را از قواعده ملمات دین که واقع میشود تا قیامت که با آنکه ذکر کرد  
آن را یا این مبالغه است بگردانیدن اکثر در حکم کل حفظه من حفظه و لنسبه من نسبه یا ذکر گفت و نگاه داشت  
از کسی که نگاه داشت و فراموش کرد آن را کسی که فراموش کرد یعنی بسیار بود بعضی یاد داشتند و بعضی فراموش کردند و کافر فیهما قال و بود در آن وقت  
حضرت دران خطبه این کلمات ان الدنیا حلوة خضرة بدستیک و دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین و لذت آید و سیر است که در چشم اهل ظاهر  
صورت آن زیبا و تر و تازه نماید و بعضی گفته اند که عرب چیرخی نرم را خضر گویند به جهت تشبیه بنضرات یعنی سبزه ها و ترها در سرعت زوال و کم یابندگی و درین جایان  
مکر و خداری دنیا است که مردم را لذیات و شهوات کاذبه و حسن و جمال محو و خود بفریب و فنا پذیرد و بسربرد و ان الله مستخلفکم فیهما و بدستیک خدای طلیفه  
گیرنده است شما را در دنیا و درین اشارت که اموال و اشیای شما از ان خداست و ملک اوست و شما خلفا و وکلای اوید و تصرف یا گرداننده است  
شما را خلفای آن کسان که پیش از شما بوده اند در زمین و داده است شما را آنچه در دست آنها بود و فاضل و کیف تحملون پس نظر کنند و بنیده است که  
چگونه عمل می کنید و بجهت وجه تصرف میکنید در اموال یا چگونه هجرت میکنید یا احوال گذشتگان و تصرف میکنید در اموال ایشان الا فاقوا الله و ابقوا النساء اکاه باشد پس  
پر بریز کنید مکر و خدایا و سر پر بریزد از نواز و غبت و شهوت ایشان و ذکر ان لکل عا د ر ل و اوم القمیه بقدر غل و غله فی الدنیا و ذکر دران حضرت دران خطبه این را  
که مهر خد کند و اگر عیبت شکنی کند و بعدی که لبته است فاما ناید اکثر استعمال در خروج و تغلب و عیبت شکنی با نام عصر و سلطان وقت آید علم است روز قیامت براننده خد





لئیس بالبر و یسئون انفسهم امر میگردند و در این یکی و فراموش میگردند ذاتهای خود را یعنی خود را عمل نمیکردند و مردم را امر میکردند و جعل رواه فی شرح السنه  
و البیهقی فی شعب الایمان و فی روایتیه و در روایتی میگوید که قال کنت جبریل خطبا من امتک الذین یقولون مالا یفعلون  
خطیبان انداز امت تو که میکنند با مردم چینی که خود نمیکردند و میفرمودند کتاب الله و لا یعملون و میخواندند کتاب خدا را و عمل نمیکردند بآن و عن عامر  
بن یاسوق قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انزلت المائدة من السماء خبزاً و لحماً فمضاه شد خوان یعنی بر قوم عیسی علیه  
السلام از آسمان نان و گوشت و امر و ان لا یخونوا و لا یدخروا الغد و امر کرده شدند که خیانت نکنند و ذخیره نمانند و بخانه نمانند برای فردا بخانواران و آنرا  
پس خیانت کردند و ذخیره نهادند و دفعوا الغد و برداشتند برای فردا منخوار فرود و خنازیر اسب منح کردند انیده شدند و تبدیل کردند انیده شد صورت ایشان  
بعصرت بوزینهها و خوکها رواه الترمذی الفصل الثالث عن عمرو بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان تصیب  
امتی فی آخر الزمان من سلطانهم شداند بدستی شان این ست که میرسد امت مرا در آخر زمان از ارباب سلطنت و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
در دین از مشایخ و منکران و استماع باطل که لا یخبرونه الا رجل عرف دین الله بخت نمی یابد از ان بلایا از سلطان که این بلا از وی میرسد که مردی  
که شناخت دین خدا را بحال و تمام استقامت کردید بران بجاهد علیه بلسانه و ید و قلبه پس کار را کرد در دین یا بران یا بران و بدست و بدل خود  
فذلک الذی سبقت له السواق پس آن مردیست که پیش رسیده است او را ساقبای سعادت در دنیا و آخرت و بشارت بخیر و ثبوت و توفیق عطا  
و عبادت و قول حق بجهان ان الذین سبقت لهم منا الحسنى بشارت بائنت و سابقه هر خصلت فاضله را که نیند ظاهرا از ساقبای امت در دین امر یعنی سبقت گرفته و  
پیش گرفته است بر مردم دین کار و رجل عرف دین الله فصدق به و مردی دیگر که وی نیز شناخت دین خدا را اما بیک حد بیشتر از اول پس تصدیق کرد  
بدین و راست دانست آنرا یعنی جاد و بزبان و دل ندیدست بقرینه مقابلت چون تصدیق کار دل است و زبان ترجمان است تعبیر ازین و تصدیق کرد  
و رجل عرف دین الله فکث علیه و مردی دیگر که شناخت دین خدا را فی الجمله پس خاموشی کردید بران و جاد و نکرد بدل پس از ان بیان حال و صفت  
این مرد کرده و فرمود فان را می بجزل الخیر احبه علیه پس گرمی بیند این مگر کسی را که کارهای نیک میکند و دست میار و او را نیا بران و ان  
را می یعل میا طل بعضه علیه و اگر می بیند کسی را که عمل بخیر می کند شمن میدار و او را نیا بران فذلک الذی یخو علی ابطانه کله پس آن مرد بخت میباید  
بنا بر پوشیده داشتن و می بخت خیر و بغض باطل را همه پس این هر سه قلم از مردان عارف و شناسا بدین اند در مرتبه متفاوت اول سابق و ثانی مقصد  
و ثالث ظالم چنانکه در کرم فتنم ظالم لنفسه و منم مقصد و منم سابق بالخیرات آمده ثالث را بهجت زیادت تقصیر ظالم خواند و ثانی را میانه رو و اول را سابق  
و هر سه از بزرگواران در کمال چنانکه در اول آیت فرمود ثم و رثنا الکتاب الذین اصطفینا من عباده انما ننم ظالم لنفسه الا و عن جابر قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم اوحی الله عز وجل الی جبریل علیه السلام ان اقلب مدینته کذا اولکذا ابا هلهما و می فرستاد و تعالی بر  
جبریل عم که بر بهترین و بگردان شد چنین و چنین را یعنی فلان شهر را که صفقتش چنین و چنین است با این شهر فقال یس کنت جبریل یا دبان فیهم عبد  
فلان انا لم یعصم طرفة نین یرو و کارا از میان این شهر فلان بنده کنت که عصمت نکرد است ترا یک چشم برسد و ن قال کنت پروردگار اقلها علیه  
و علیه مگردان و برسدن ان بلده را بروی و برایشان به فان و وجهه لم یستعرفی ساعة قطا زیرا که روی آن بنده متغیر نشد از جهت من و بجا  
من یک ساعت هرگز دین گناه عظیم است و اندانند که بر علم را بر علمم و تعریفین مملکتش رنگ روی از ششم و عن ابی سعید قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیمة خدی تعالی میپرسد بنده را روز قیامت فیقول مالک انی ارا  
المنکر فلم تکن کما کنت و ید می منکر را پس انکار نکردی آن را و نغیبه ندادی قال رسول الله کففت عن غیر خدی صلی الله علیه و اله و سلم فلیق حجة  
پس پیش آورده میشود و آموخته میشود و در دل انداخته میشود آن بنده را حجت و عذرا و در ترک انکار فیقول پس میگوید آن بنده یا داب خفت  
الناس و رجوت ای پروردگار من ترسیدم از مردم و ترسیدم از تعالی میپرسد که گفت و تغییر داد بدست و زبان و امید داشتیم غفور و مغفرت  
ترا و اینجا معلوم میشود که در گذشتن از امر معروف و نهی منکر اگر بهجت غلبه و مطلوب مردم تواند که جابر است و امید غفراست در آن و و می البیهقی  
الاحادیث الثلاثة و ایت کرد یعنی این سه حدیث را از اول فصل اینجا فی شعب الایمان و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم و الذی نفس محمد بیده ان المعروف و المنکر خطیتان بر پیشانی عمل شروع و نامشروع بیکدیگر میشود بصورت یک  
تصیان للناس یوم القیمة ایستاده کرده میشوند برای آدمیان اگر کرده اند بنا را روز قیامت فاما المعروف فی شبرا اصحابا ما معروف پس بشارت میدهد و جبرخوس میرساند  
اصحاب خود را یعنی عمل کنندگان بوی و یو عدم الخیر و عدم میکند ایشانرا بیک و اما المنکر فیقول الیکم و اما منکر پس میگوید ایشانرا و در شوی از من و ما  
یستطیعون لا الا لروقه رت نمی دارند ایشانرا که بویستن و پسیدن را بوی و مغافرت از ان می توانند کرد رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان کتاب الرقاق رفاق کسرا





گرفتار برب و زینت بقصد تکبر و تحمل و عجب بجهت آن گفت که مذموم دوستی گرفتاری بمباح و نیازست و اگر در ملک وی باشد و بدوستی آن مقید و گرفتار نباشد  
مذموم نبودن اعطای دینی صفت و نشان محمودیت در وجه این است که اگر داده شود روز و جامه خشو درود و آن لم یعط سخط و اگر داده نشود ناخشو درود  
یعنی همیشه طمع و بی در مال مردم و حرص وی در جمع آن است اگر بپند راضی گردد و اگر ندمند ناراضی باشد کذا قال الطیبی و ممکن است که مراد دادن و نماندن  
راون حق تعالی و رضا و سخط از وی باشد باز مکرر و عا به می کنند و میفرمایند تعس و التکس هلاک باد و نکون سار باد و ذلیل و خوار باد و اینچنین کس را دانا شتاب  
و چون خا خلیه شود در پای او فلا نقش پس برآورده شده و مباد خا را وی نقش خا را ز پای برآورد و نا تعاش که کف یعنی چون بشدت و محنت گرفتار آید هیچ کس  
و معنوت و مکناد و چون خا را ز پای برآورد و دانی مرتبه اعانت و امداد است یعنی کرد آن را پس با فوق آن بطریق اولی متنی و منقود خواهد بود بدانکه ما  
حل این کلام بر دو عا بر طریقه متابعت شرح رفتیم و الا اگر حل را بخار از قیج حال انجماعت و شناعیت و خبیث و خسارت ایشان در دنیا و آخرت کنند نیز جائز نیست  
کلا یعنی و چون بیان کرد قیج حال گرفتاران دنیا و حرص و طمع را خواست که در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نکرند که عباد در راه خدا غر و جل و زهد  
در دنیا و زینت آن مشغول اند و در چشم اهل دنیا و ظاهر پرستان خواری نمایند پس فرمود و طوبی لعلی خذ بینان فرسه فی سبیل الله خوش و خنکی  
با و مبنده را که گرفته ایتاده است جلوا سپ خود را از برای جاد و در راه خدا اشعث و اسد زولیده موی است سروی معتبره قل ما کرده شود شده است  
پایبای او ان کان فی الحراسته کان فی الحواسته اگر با دست در پاسبانی لشکر یعنی او را در مقدمه لشکر که از ندمی باشد در پاسبانی کامل و بجهت و ان کان  
فی الساقه کان فی الساقه و اگر باشد در ساقه میگذارد و در ساقه باشد در ساقه و ساقه موخره پیش مقابل مقدمه یعنی فی تابع و فرمان برادر مسلمانان  
است هر چه میفرماید میگذرد و هر جا که دارد ندمی باشد و تکبری و استبدادی ندارد و ان استاذن لم یؤذن له اگر طلب درآمدن بر مردم کند تا درید در مجلس ایشان  
بنشیند و ان کرده نمی شود و او را و انی گذارد که او اندرون داید و ان شیخ لم شیخ و اگر شفاعت کند مع کسی و درخواست کند گناه او را قبول کرده نشود شفاعت  
وی از جهت خوار و بی قدر بودن وی و چشم مردم را واه و انجادی و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
ان ما الخاف علیکم من بعدی بدستیکه از ان چیزها که میترسم بر شما بعد از رحلت خود از عالم باقی علیکم من زهره الدنیا بدستیکه از چیزها که میترسم بر شما  
سازگی و خوبی دنیا و زینت و بی قیال و دجل پس گفت مروی یا رسول الله و یا ابی النعمان الشراکی و یا ادر خیر شرا یعنی حصول غنیمت و اموال خیر است پس چون سید  
و سبب شر و ترک طاعت کرد و فسکت پس سکوت کرد آن حضرت حتی گفتا انه نزل علیه تا آنکه گمان بردیم که وحی فرود آورده میشود و وی قال گفت ابو سعید  
که راوی این حدیث است قمح عن الرضا پس مالیه آن حضرت از وی سادک خود عرق را که بدیامیشد نزد زول وحی و رضا بنضم را و فتح عا جمله و ضا و جمعه مد و در اصل  
یعنی است که در پی تب آید و قال ابن السائل و فرمود که است آن هر دو سوال کننده و کار همه و گویند که آن حضرت ستود آن سایل را و در پی سوال فقال پس فرمودانه الیائی الخیر  
بالشر بدستیکه افشان این است که نمی آید خیر شرا یعنی رزق اگر چه بسیار باشد از جمله خیر است و شر عارض نمیشود مگر بعارض شدن نخل و اسراف و تجار از حد اعتدال مثل بخت  
که غیر داند که چگونه خیر است در حد ذات خود و هلاک و ضرر از جهت افراط و اکل است نماند که بیان کرد قبول خود و ان جمایست الریح ما یقتل جمل و بدستی انجس آنچه  
میر و مانند باران که جز نیست که می کند و اب را از وی هلاک و جطایهای مملو و فحشین هلاک شدن و اید بسیار چریدن بجهت خوبی چرا و دم کردن شکم و فی الصبر جط  
بالتحرک شکم برآمدن شور از خوردن و در بعضی روایات خطائیر آمده بخار عجمه یعنی اضطراب و جط دست و پای زدن شور خوردن و روایت اول صح و اقرب و اب  
است او یلم بامر دیک میگرد و هلاک یعنی اگر میرد و هلاک نشود نزد دیک میرد هلاک المام فرود آمدن و نزد دیک شدن چنانچه المام شب و المام بلیغ الا که گفته  
مگردا که خورنده خضر است بفتح خا و کسر ضا و کلاه بنر و تر و تازه و خورنده آن باین صفت که اکلت حتی است خا صرا تا با خورده تا آنکه کشیده کشت بجهت نفع کردن  
شکم هر دو تنی که او استقبلت عین الشمس پیش آمد و روی آورده چشمه آفتاب را یعنی مقابل آفتاب ستاد و این عادت و اباست که چون از بعضی شکس  
نفع کند در آفتاب بایستد و چون گرم شود شکم نرم گردد و آنچه درون شکم است بیرون افتد چنانکه فرمود قطلطت و بالت پس بیرون افتد آنچه در شکم است نرم و  
رفیق و بول که دینی خلاص شد انا نتفاح و نطاس افکنده و شر و کا و خیل که نرم بر آید ثم عادت فاکلت پستر باز کشت بجا که پس بخورد یعنی بخورد و بدین معنی میگوید  
و بیرون می افتد و ما بخورد این تمثیل حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز نماید و بر هلاک مشرف میگردد از جهت غلبه شهوت و شره که مکرز است  
و طبیعت آدمی را و لیکن و داناتان رجوع میکند و ایم بر محصیت نمی آید و بروشنائی آفتاب هدایت روی آورده توبه و ندامت می آرد و به تطهیر و تزکیه علاج نفس  
خود میکند و قسم اول که گفت ما یقتل جط الا شراست بحال آنکه در محصیت و شهوت اسرار نمود و هم در آن هلاک کشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار یافت  
و بقیاس این دو قسم مذکور قسم دیگر نیز معلوم کرد که یکی باشد که اصلا دست بر محصیت نزد و گرفتار شهوت نفس نکشت و در دنیا زهد نمود و اول ظالم است  
و ثانی مقصد و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنیانیا لود و دیگری آلود ولی شست یکی دیگر هم آلوده از دنیا برفت نفوذ با دمن ذلک پستر شارت که روبر  
تفاوت احوال آدمیان در محبت مال و صرف آن و فرمود و ان هند المال خضرة و حلوة و بدستی این مال دنیا بنر و تر و تازه و نرم و زکین است که



ادب روایت میکند از پدرش که عبدالله بن اشجری بکسرین و خارج محمد شده و از علی و ابی ذر و عثمان بن ابی العاص رض و روایت میکند از وی قناده و ثابت و حسن و غیر  
ایشان عن ابیه قال انبت النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند مطرف از پدر خود که گفت آدم نزد آن حضرت و هو مقبوا و در آن حال که آن  
حضرت میخواند الصلح الکما فیما بیننا و داشت شمار از اندیشه آخرت تفاخر بکثرت مال قال گفت آن حضرت در میان تکار یقول ابن آدم مالی مالی میگوید یا منیر  
مال من مال من قال آن حضرت در رد و انکار این قول و هل لک یا ابن آدم الا ما کلت فانیت آیا هست ترا ای آدمی زاد و نفع و نصیب از مال من بگذا  
خوردی از طعام پس سپری کردی و اولست قابلیت یا پوشیدی از جامه پس گشوده ساختی او تصدقت فامضیت ایصدق کردی بر فقر پس گدازانیدی و باقی گشتی  
برای آخرت و واه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللس الغنی عن کثرة العوض نیست تو انگری باشی از بسیاری  
مال و متاع دنیا وی و عرض بتریک متاع دنیا از نفع و جزان و بسکون خیر نقد و روایت اینجا حرکت است که شامل جنس و تقدافت و لکن الغنی غنی العین لکن  
توانگری حقیقی تو انگری نفس است بقناعت و بی نیازی و علو همت و تجنب لزوال و ترک حرص و طلب پس هر که اول متعلق است بجمع مال و حرص است بر  
طلب زیادت غیر و محتاج است اگر چه مال دارد و هر که قانع و راضی است بقوت و کفاف و در راست از حرص و طلب زیادت غنی است اگر چه مال ندارد و چنانکه  
گفته اند تو انگری بدل است نه مال بزرگی بقتل است نه بسال و بعضی گفته اند که مراد باین نفس حصول کالات علمی و عملی است که نفس ناطقه انسانی بی آن مخلوقا و ناطقا  
نبود یعنی نیت و دولت و توانگری بکمال است نه بال همت تو انگری نه بال است نه اهل کمال که مال الب کور است بعد از آن اعمال متعلق علیه الفصل  
الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یاخذ منی هؤلاء الکلمات کسنت که بیاموزد و یاد کند از من این کلمات یا  
که بعد از این میگویم فیعمل بهن او یعلم من یعمل بهن و بعد از یاد گرفتن بکار بندد و آن را بیاموزد و کسی را که بکار بندد و آن را از اینجا معلوم میگرد و حکم در حدیث  
فاصل و شریف است اگر عمل کرد بدین اقوال المراد و اگر نه به تعلیم دیگران و هدایت ایشان نیز توانی یا بد و نیز معلوم میگرد و که امر معروف از عالم غیر حاصل درست است  
چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه پرسید که گیت که یاد کرد از من این کلمات را و در یاد گرفتن ترغیب نمود ابوهریره میگوید قلت انما نفهم من یا میگویم  
یا رسول الله فاخذ سیدی بعد خمسای پس گرفت آن حضرت دست مرا پس شمار کرد پنج چیز را چنانکه عادت است که دست خود را یا دست کسی را که بوی بغیضت  
میکند بگیرد و بشمارد فقال پس گفت آن حضرت در میان این کلمات اول کلمات این است که بر بهترین محارم از یعنی چیزها را که حرام ساخته است شام  
تکن اعد الناس اگر بر بهترین محارم را باشی تو عبادت کننده ترین مردم را شاد رشتی بآنکه اصل و عده و عبادت اتفاقا و اجتناب از محرمات است اگر چه  
جز و دیگر که امتثال و اجابت تیر و ادب پس هر که اتمام وی با اجتناب از محرمات و مکرهات بیشتر است اگر چه استقصا و مبالغه در احراز نوافل و خیرات ندارد عاید بر توفیق  
تر است از آن کس که بر عکس این خیال رود چنانکه در حدیث جابریا و اوض ما فهم الله لالت و دوم این است که راضی و خورسند باش با آنچه قسمت شده است  
الله تعالی و مرا تکتف الغنی الناس اگر راضی شوی بقیمت حق باشی تو انگری ترین مردم چون بنده راضی شد به نصیب خود و طمع و احتیاج زیادت را ندانی نیاز شد یعنی تو انگری  
ترین است و احسن الی جارك تکتف مومنا سیوم آنست که دوست دارم مردم را از آنچه دوست داری نفس خود را از خیر دنیا و آخرت باشی مسلمان کامل که از زنده  
حق مسلمانی و لا تکتف الضیك غیر بسیار کن خنده را فان کثرة الضیك تمیت القلب زیرا که بسیاری خنده میراند دل را و سخت میکند اندازد و غفلت می آرد  
یا خدایند که دل بند کرد است و دریافت طریق تقرب بوی سبحانه و مرک وی بغفلت و نادانی و ضلک بفتح ضاد و کسر حا و بکسر ضاد و سکون عانیزاده و اول  
فیصح تراست اگر چه ثانی مشهور تر است و واه احد و التومذی و قال هذا جدید غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
سلم ان الله یقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی میگوید به زبان شرع و وحی فرستادن به پیغمبر خود ای آدمی زاد و فارغ و خالی شوارفیات و مشاغل دنیا برای  
عبادت من املاء صدک غنی بکنم سینه ترا بقناعت و بی نیازی از خلق و اسد فقرك و بندهم راه فقر و احتیاج و نیاز مندی ترا بخلق و ان لا تفعل و که  
نکنی و فارغ نشوی برای عبادت من گرفتار محارمات و مشاغل دنیا و نفس باشی ملاقات میدک شغلا و لم اسد فقرك پر میکنم دست ترا بشغلهای که ترا کون  
در بندهم و در بکنم فقر و احتیاج ترا یعنی در گرفتاری مشاغل و محارمات دنیا فقر و احتیاج نیرود و پریشانی و سرگردانی بحال خودت میماند و در فارغ شدن برای  
عبادت هم آسایش است و هم غمخوار و واه احد و ابن ماجه و عن جابر قال ذکر رجل عند رسول الله ذکر کرده شد مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم عبادت و اجتهاد و عبادت بسیار کردن و کوشش و مشقت بسیار در آن نمودن و ذکر آخر عمر عتده و ذکر کرده شد مردی دیگر بوجه و تقوی و برپز  
کاری قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعدل بفتح تاء فی قنایه و کسر ال بالرعة یعنی الودع برابر شد کثرت عبادت و اجتهاد و ابی و ربع بوجه و تقوی که  
چنان قدر عبادت و اجتهاد نبود و لا یعدل بضم یاء تخانیه و فتح دال نیز روایت کرده اند یعنی برابر کرده نشود عبادت و اجتهاد بوجه و واه الترمذی  
و عن عمرو بن ميمون الا و دهی بفتح همزه و سکون و او و دال مملو منسوب است با و درین معنی در یافت جا همت را و اسلام آورد و در حیات آن حضرت  
و ندید آن حضرت را بن عبد البر را و صحابه بشمارده اند و او میمده و است و کبار تابعین از کوفین کثیر الجمع و العبادت و گویند که وی بجم کرد و بوزن را در جا همت شده

باب فی بیان  
فوائد سی و نون  
مال و ابرار  
قلب نواز  
تکلیف عبادت

میکنند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الرجل وهو بخله گفت آن حضرت مردی را در آن حال که آن نیت میبرد آن مرد را ختم  
خمس قبل خمس غنیمت شایخ چیز را پیش از پنج چیز غنیمت در اصل مالی که از جنگ کافران بدست افتد و بعضی یا فتن مقصود بی مشقت نیز آید و انعام  
غنیمت شمرده شدن شایک قبل حرم ملک غنیمت شمار جانی را پیش از پیری که تدرستی نعمتی عظیم است بعد از ایمان و قسم بقیع سین و قاف و بضم و سکون نیز آید  
و غناک قبل فقرک و غنیمت شمار توانگری را پیش از فقر و فراغک قبل شغلاک و غنیمت شمار فراغ وقت را از شواغل و مشوشت پیش از شغول شدن و  
مبتلا شدن بدین و حیانتک قبل موتک و غنیمت شمار زنده گانی را پیش از موت یعنی پیری و بیماری و فقر و شغل و موت آمدنی در سیدی اندازیده اند وقت غنیمت  
دان و رواه الترمذی و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما یبطل منکم الاغنی مطعنا انتظار منی برود نمی خور  
یکی از شما که توانگری را که طاعی و عاصی گردانند و از خدا و نبی بیرون اندازند است او فقرا منسب یا انتظار منی برود مگر فقری را که فراموش گردانیده است طاعت حق  
بجز فاری و کسبکی و برهنگی و تردد و کفاف و طلب قوت او و مرضا منسب یا بیایری که تباها گردانیده است بدن را از حجت سختی آن یادین را به حجت کسان که عارض  
میکرد بسبب آن او هر ما منسب یا پیری سخت را که خوف و بی عقل گردانند است مرد را و افتاد و بعضی تکلم کذب نیز آمده و وقوع در کذب لازم از عرافت  
است فی الصراح فیه غنیمتین دروغ و سست رای از پیری افتاد و دروغ گفتن و خوف شدن او و مونا بجهنم یا مرگ را که زود و ناگهانی آید و هلاک کننده  
است که فرصت توبه و قدرت بران نمایی فی الصراح اجازت حسن را کشتن جاسپ سخت دوزخ و والد جال با انتظار منی برود مگر دجال را که در آخر زمان بیاید  
و از راه برود و دقت کرد و دال جال شو غایب بلیطوس دجال به غایبی است که انتظار برده میشود او را حاضر کرد و در آخر زمان او الساعه با انتظار منی برود  
مگر قیامت را و الساعه ادهی و امر و قیامت سخت ترین حوادث و تلخ ترین اقا است حاصل معنی حدیث آنکه منفر ما می آید که فنی است و فراغ غنیمت  
نمی شمرد گویان آفاست و مکر و بات را انتظار می برد یعنی در حالت فقر که آسایش و سلامت مال را غنیمت میداند و بر فقر کبر نمی کند مگر غنا میخواهد که طغیان آورد  
و از راه برود و هم چنین در حالت غنا که شکر نمیکرد و نعمت خدا را نمی شناسد و عبادت حق نمی کند مگر فقر میخواهد که از نیمه عبادات و خیرات فراموشی آورد و چنین  
است معنی قرآن و رواه الترمذی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الا ان الدنیا ملعونة ملعون ما  
فیها آکا باشد بدستیک دنیا را ندیده شده است از راه رحمت را ندیده شده است هر چیزی که در دنیا است الا ذکر الله و ما والا له مگر ذکر خدا و چیزی که دوست  
میدارد وی تعالی آن چیز را از طاعات و قربات با چیزی که قریب و مشاب است آن خیر ذکر را از ذکر انس و اولیا و صلحا و اعمال صالحه با چیزی که تباهاست ذکر را  
و از لوازم و مقتضیات اوست از اتباع او امر و نواهی الهی غراسمه و الا بر و جاول از ولی است بمعنی محبت و بر وجه ثانی از ولی بمعنی قرب و بر وجه ثالث از اولیا  
بمعنی تبعیت و این بر تقدیر نیست که مراد ذکر اسم الهی باشد غراسمه چنانکه معارفست اما اگر مراد بدان هر عمل خیر بود که به نیت تقرب و تعبد کند پس طاعات و  
عبادات باین معنی همه داخل ذکر باشند و مراد با و الا اسباب و آلات باید داشت که متولی امر ذکر و معین برانند از کفاف معیشت و ضروریات و دیگر و ذکر  
قول وی که فرمود و عالم او متعلم از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد و لکن کقول وی الا ذکر الله و عالم او متعلم بنصب در فرع هر دو روایت است اگر چه بر  
قاعده بنصب ظاهر است و وجه آنرا در شرح بیان کرده ایم و بر تقدیر بنصب باز مکرر نیز روایت است و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن سهل بن سعد  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضه اگر می بود دنیا که برابر بعوضه نزد خدا باشد زوی شته را  
یعنی اگر دنیا را نزد خدای تعالی برابر زوی شته هر بوی ماسقی کافرا منها شربه نمی نوشانید هیچ کافر را از دنیا یک آب خوردنی و در نسخ مصاحف شترتر  
مانند آمده و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تتخذوا الاضیغه  
فترغبوا فی الدنیا کما ترغبون فی الدنیا مکرر و وضعیت بفتح ضاد و سکون یا صناعت و تجارت و بعضی تفسیر کرده اند از باب استین  
و مزرعه و قریه زیرا که در اتخاذ آن حرص بر طلب زیادت پیدا شود و رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و ابن درق کسی است که تلبس به  
اسباب او را مانع از شهود بسبب آید و از ادای حقوق باز دارد و اگر این چنین بود منی نبود و این هر دو معنی را گردید رجال لا تمسک تجارت و لا بیع عن ذکر الله  
محمل است مردانی که باز نمیدارند ایشا از تجارت و بیع از ذکر خدا یعنی بیعی و تجارتی ندارند تا مانع آید با وجود آن از ذکر یا زیدار و این معنی اخیر قول وی سبحانه تعالی و  
اقام الصلوة و اتیا الزکوة مناسب تر می افتد کثرت مال و جاه است و زرع و تجارت حوصل با خداست فارغ نشینی فاقم و عن ابی موسی  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من أحب دنیا هضر باخرته کسی که دوست میدارد دنیا میبرد آخرت خود را و از زبان میرساند آخرت خود را  
و من أحب باخرته هضر دنیا و کسی که دوست میدارد آخرت خود را از زبان میرساند دنیا میبرد و از زبان میرساند آخرت خود را و از زبان میرساند آخرت خود را  
منهک و متوغل گردد و در تحصیل او پس از برای اشتغال بکار آخرت کی متفرغ گردد و هم چنین عکس فاجر و ایا معنی علی یا یعنی پس چون دوستی دنیا و آخرت بیکدیگر جمع نمی  
گردد برگزینید و اختیار کنید چه زیرا که باقی است یعنی آخرت بر چیزی که فانی است گران و دنیا است و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره

پیش از پنج چیز  
و غنیمت  
عاری  
سخت  
پیش از پنج چیز  
و غنیمت  
عاری  
سخت  
پیش از پنج چیز  
و غنیمت  
عاری  
سخت

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لعن عبد الدنيا ولعن عبد الدنياه لعنت كرهه الله است يلعنت كرهه شدم  
 باو نه دینار و نه درهم یعنی هر که گرفتار محبت اینهاست و سبب آن از بندگی خدا دور افتاده و لعن را ندن و دور کردن از  
 نیکی و رحمت است و رواه الترمذی و عن کعب بن مالک عن ابیه این چنین است در نسخ شکات و صواب  
 آن است که عن ابیه نباشد زیرا که پدر کعب که مالک است بشرف اسلام مشرف نشده است و در جامع ترمذی این چنین  
 آمده عن ابن کعب بن مالک عن ابیه و در بعضی نسخ مشکوٰۃ نیز این چنین واقع شده پس این حدیث از کعب بن مالک باشد و کعب بن مالک صحابی مشهور است یکی  
 از آن سه تن که خلف کردند از غزه و بتوک و مراد را پس از آنکه عبد الرحمن که روایت میکنند از وی قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 ما ذی بان جابحان و رسلا فی غنم با فسد لها فیتسد و کرک کر سده شد و اندر کوسپندان تبا کند و ترکوسپندان حرص المرء علی المال  
 و الشرف له تیه از آمدن و مال و جاه تبا کرده اند و مریدین او را و رواه الترمذی و الدامی و عن خباب بن فضال یفتح خباب یفتح خاب معجمه و تشدید موحده و ابی صحابی است  
 خلیف بنی زهره و اسلام آورد پیش از دخول آن حضرت و از ارقم را عذاب کرده شد و از جنت اسلام و صبر کرد و حاضر شد بدروا مشایخی که بعد از دست مرگوف و  
 نماز که از روی علی بن ابی طالب رضی عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ما ائق مومنا من نفقة الا اجر فیها گفت آن حضرت فرج نکرد هیچ  
 مسلمانی از هیچ خرجی در مصارف معیشت خود مگر آنکه اجر و ثواب داده شود و آن الانفقه فی هذا التواب مگر خرج او درین خاک یعنی بنا کردن خانه که در  
 وی اجری و ثوابی نبود و این در غیر صورت ضرورت و احتیاج و بنای بقاع خیر خواهد بود و الا بنای خانه او ضروری است اگر بر قدر مایحتاج باشد هم چنین بنای  
 بقاع از مساجد و ریاط و مانند آن که ناسان مستحق و مستحب است و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و الله و سلم النفقة کلها فی سبیل الله الا البنا خرج کردن همه در راه خداست یعنی ثوابی دارد اگر بر نیت تقرب کند مگر خرج کردن در بنا عمارات فلا  
 خیر فی بن نیت نیکی و ثواب در وی و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج  
 یوماً و یخمن معه و هم از انس است که آن حضرت بیرون آمد روزی و با جماعه اصحاب با وی بودیم فوای قبه مشرفه پس دید آن حضرت قبه  
 بلند که یکی از بنهار بنا کرده بود و قبه بضم خا و غ و ذ را گویند و فی الصراح قبه بنا کرده و در بر خیمه نیز اطلاق یا بدقتال پس گفت آن حضرت بطریق الحجاز و تخمیر  
 ما هذی جزا است این قبه یعنی او را که بنا کرده است قالوا هذه لفلان و لفلان رجل من الانصار و گفت صحابه این قبه مر فلان کس راست که مردی از  
 انصار است فنکت و حملها فی نفسه پس خاموش ماند آن حضرت و چیزی نگفت و لیکن بر داشت و پوشید این حکایت را بطریق کرامت غضب  
 در باطن خود حق لما جاء صاحبها تا آنکه چون آمد صاحب قبه فسلم علیه فی الناس پس سلام گفت بر آن حضرت در مردم فاعترض عنه پس رو  
 گردانید آن حضرت از وی صنع ذلك مراد از آن حضرت این فعل را چند بار یعنی آن مرد سلام میگوید و آن حضرت روی می گردانید از وی و جواب سلام  
 وی نمی داد و حتی عرف الرجل الغضب فیه و الاعراض عنه تا آنکه شناخت آن مرد خشم را و در آن حضرت و روی مبارک گردانیدن از وی فشنکی  
 ذلك الی اصحابه پس شکایت کرد آن مرد از آن مرد اصحاب آن حضرت که مختص بودند بمصاحبت و مجالست وی و قال والله انی لا انکر و رسول الله  
 و گفت آن مرد بخدا سوگند من نا آشامی بنیم بخود و غیر خدا را صلی الله علیه و الله و سلم یعنی از خشم و کراهت می بنیم از حضرت وی که هرگز ندیده بودم سبب است  
 وجه فصد است قالوا خرج فوای قبتك گفتند قعه آن است که بیرون آمد آن حضرت و دید قبه ترا و مکرده پنداشت آنرا فخرج الرجل الی  
 قبه پس برگشت آن مرد بسوی قبه خود فهد مهاجری سواها بالادس پس ویران کرد قبه را تا آنکه برابر ساخت آنرا زمین فخرج و رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات یوم فلم یبرها پس بیرون آمد آن حضرت روزی پس ندید آن قبه قال کنت ما فعلت القبه چه شد  
 قبه قالوا شکى النبا صا جبا اعراضت عنه گفتند صحابه شکایت کرد بسوی ما صاحب قبه و وی گردانیدن ترا از وی و پرسید که سبب آن چیست فاجبت  
 پس خبر دادیم او را بواقعیت مال فهد مهاجری ویران کرد و وی آن قبه را فقال پس گفت آن حضرت در سبب مکرده پنداشتن آن عمارت و خشم گرفتن  
 بر آن اما ان کل بناء و بال علی صاحبها اکاه باشد هر بنای عذاب است و آخرت بر صاحبش الا ما لا یبغی الا ما لا یند منه مگر چیزی که  
 نیست چاره از آن و ضروری است و رواه ابو داود و عن ابی هاشم بن عتبة بن عیین و سکون مشاء و بموحده قرشی عیشی اختلاف کرده اند و در تمام  
 وی بعضی شبه گفته و بعضی شیم قال معاویه بن ابی سفیان برادر بنده بنت عتبه سلام آورد و در فتح و وفات یافت در خلافت عثمان فاضل و صالح بود و روایت  
 کرد از وی ابو هریره و غیر وی قال عبد الله رسول الله گفت محمد که بسوی من یعنی وصیت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و سلم قال ما یخفیک من جمیع المال خادم و مرکب فی  
 سبیل الله فرمود بنده است ترا از جمیع کردن مال یک خدمتکار و یک مرکب در راه خدا که بران سوار شوی و جهاد کنی یعنی اگر چیزی نگاه داری این دو چیز است زیاده بران اختیار کن  
 یا صرف کن نگاه ندارد وی احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی بعض نسخ المصابیح عن ابی هاشم بن عتبة و اقیع شده بالمال بدل التاب و رزن محبه و هو تصحیف و این



تصحیف عجب است و خطا و تغیر است در صورت خطی او که تا احوال ساقه و از بعضی روایه واقع شده و عن عثمان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس لابن آدم حق فی سوی هذا المصالح نیست مرادی زادرا استحقاق در غیر این چند چیز را و حساب کرده میشود در آخرت بر این از جهت احتیاج و افتقار در زندگانی بدان بلیت مسکنه خانه که تواند کرد و در وی بر قدر کفایت و ثواب بوداری به عود و تله و جامه که پوشیده آن خود را و جلف الخبز بکسیر جم و سکون لام مان شتر خشک بی نان خورش و نفع جم نیز و ایت کرده اند جمع جلفه بخی نان پاره خشک که بدان و نفع کرشکی کند و الماء و آب که بدان تاب تشکی به نشاند و راه الترمذی و عن سهل بن سعد صحابی انصار سیت آخر من مات من الصحابة فی المذینته قال جاء و جل فقال کففت آدم روی پس گفت یا رسول الله و لنی علی عمل اذا انما عملته راه نمای مرا بر کاری که چون بکنم آن کار را احببی الله و احببی الناس دوست دارد و مرا خدای تعالی و دوست دارد مرا آدمیان قال کففت آن حضرت در بیان آن عمل که درخواست از هد فی الدنیا یحبک الله نفرت کن و نخواه و دنیا را و رغبت کن در وی تا دوست دارد ترا خدای تعالی فی الصراح زهد را خواهی خلاف رغبت و از هد فیما عند الناس یحبک الناس و رغبت کن در آنچه نزد مردم است تا دوست دارد ترا مردم و راه الترمذی عن ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عباد بن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام علی حسیر خواب کرد بر برور یا مقام و قد اثر فی جسده پس بر خاست و تحقیق تاثیر کرده بود بر او و بر تن مبارک او و نقش گرفته بدان فقال پس گفت ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان تبطلک و تعلل اگر میفرمودی ما را که بکسیر انیم برای تو فرشهای نرم و بسیار برای تو و جوه و تنعم و آسایش بهتر و خوش تر بودی از خواب کردن تو برین حسیر در رشت فقال مالی و للدنیا پس فرمود آن حضرت چکار می کنی دنیا را و ما اننا و الدنیا لا کواکب و فتم من بادنیا که مانند سواری که استظل تحت شجرة ساری حبت زیر درختی و هم سواره بایستادیم و ارج و ترکها پستر رفت و گذاشت آن درخت را و تخصیص سوار بجهت قلت مدت مکث و سرعت ذهاب است چه معلوم است که بر پشت اسب چند توان ایستاد و نیز بدین اشارت است بعد مقصد و اتهام بقطع مسافت آن و عدم تعلق و التفات بخیزی دیگر که مانع آید از آن و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اعطوا لیاخی عندی رشک بر دوشده ترین دوستان من نزد من کمون خفیف الحاذی مسلما فی استیکب بار پشت و حاذی تخفیف ذال معجبه پشت مرکب و خفیف الحاذی لقلیل المال و العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراح قلیل الحاذی خفیف الظفر و خط من الصلوة هذا و ندی سبب عظیم از نماز را که آن و حضور در آن و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر دارد و لاجرم کثیر الصلوة و وافر الحضور خواهد بود و در وی نشان که ترک دنیا و قطع تعلقات کند برای آن کند که نماز و عبادت مولی تعالی بحضرت تواند کرد چنانکه فرمود احسن عبادة و به نیک کرد و تمام و کمال کرد این مومن پرستش پروردگار خود را و اطاعه فی السروا طاعت کرد پروردگار را پنهان و در خلوت چون کار دنیا ندارد و بیرون نمی رود و با مردم اختلاط نمی کند و هم در خلوت عبادت مولی تعالی مشغول است و کان غامضا فی الناس لا یشاء و الیه بالاصابع و هست آن مومن گننام در مردم اشارت کرده میشود و بسوی او بانگشان یعنی مشهور و انکشت نامی خلق نیست و کان و ذقه کفا فاضبر علی ذلک و هست روزی او بقدر ما یحتاج پس صبر و قناعت کرد بر آن ثم فقد بیده پسترنقه کرد آن حضرت بانگشان دست مبارک خود چنانکه در ابرام نقد کنند یکی بعد از دیگری و برداشتن طایر وانه را یکی بعد از دیگری نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از آن سرانگشان است بر یکدیگر بقصد تعجب و تقلیل فقال پس گفت آنحضرت عجبت میته شایب کرده شد مرکب وی در دوزخ و در دوزخ عالم زور بر قنقه و آشوب بجوار قدس یا مراد آن است که این چنین کس زود و آسان جان میدهد بجهت قلت تعلق بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت موت مرکب و تجزیه و تلفعین اوست چنانکه مونت میحسنت او در حیات نیز کم بود و قلت بواکبه کم اند زمان که بر کند و بر مرکب وی قل ثواقة کم است میراث وی که گداشته چون رزق وی بر قدر کفاف بود آنچه از پس وی مانده باشد چه خوا بود و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی و بی لیجعل لی طعاما مکه ذهاب عرض کرد و ظاهر و پیدا ساخت بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطما که و اطلا و بطما و بطع حامی روان شدن آب فراخ که در وی شکر نیزی بار یک باشد و مرا و بطلا گردانیدن بطما که گردانیدن آن و او ای است بطلا که گردانیدن سنگی بر پا و اطلا و این ظاهر تر است چنانکه در فایت و دیگر آیه که گویای که را اطلا سازد و نفعی است اگر خواهی برای تو بطما که را اطلا سازم فقلت لا یا رب پس گفتم نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من بطما که را اطلا سازد و لیکن اشبع یوما و اجمع یوما و لیکن میسر نمی آید که روز و کرسنه می مانم روز دیگر فاذا جعت تضرعت الیک و ذکر تک پس چون کرسنه ناری و دنیا زمندی کم بنویسوی تو و یاد کنم ترا و ذکر تو گویم و اذا اشجعت حد تک و شکرت تک و چون سیر شوم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فقر اختیار دارم و روزی سیر و روزی کرسنه باشم تا بهیست متفقا صبر و شکر بر داریم و این تعلیم و تنبیه است امت را بر اختیار فقر و قناعت و دلیل است بر آنکه فقر افضل است از غنا و راه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن محسن بکسر جم و سکون حاذی و قنصا و مطمین صحابی است معده و در اهل مدینه و حدیث وی در ایشانست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من

اصبح منکم انما فی سببه کسی که صبح کرد از شما در حالی که این است در سرب خود و سرب بفتح سین و کسروی و سکون را بهر دو روایت آمده و روایت کسر  
 اونی است بفتح معنی طریق و وجه و سینه و کسر طریق و حال و قلب و نفس و این معنی همه مناسب مقام است حاصل آنکه هر که صبح برخاسته این و فارغ ببال  
 و بی تشویش و سرب بفتح تن معنی خانه در زیر زمین مثل خانه های و خوش نیر آمده و اگر روایت آن صحیح باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که مثل سوراخ موش  
 در و باد است افتاده از آفات زمانه این است معافی فی حبله عافیت کرده شد و تندرستی داده شد در بدن خودش و غنچه قوت یومه و زود است  
 قوت یکروز و فکانه حیثیت له الدنیا پس کو یا که کرده شد و جمع کرده شد برای او دنیا بخیر و فایزها بخواه و اطراف خود یعنی کو یا دنیا تمام نزد اوست و خدا نیز  
 جمع خود بر این معنی جانب و طرف مثل عصفور و عصافیر و جهور و جاهیر و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن المقدام بن معدیکوب  
 بکسر الصمائی است نزول که جمیع با قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما ملأ الله من بطن ینکر آدمی آوندی را به تر از  
 شکم یعنی شکم به ترین آوندی است که پر کرده شود و از پر کردن وی شر با و بد بسیار می خیزد که نتوان گفت بحسب ابن آدم اکالات یقمن صلبه بس است آدم زاد  
 لغیر خود که راست و بر پا دار نما سخنان پشت او را فان کان لا محاله پس اگر هست آدمی که البته پر میکند شکم را و قناعت نمی کند با دنی قوت فلث طعام و ثلث  
 شواب و ثلث لفسنه پس باید که سه حصه سازد شکم را یک حصه جای طعام و یک حصه جای آب و یک حصه برای دم زدن و نفس تنگ نشود و هلاک نکند  
 و واه الترمذی و ابن ماجه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمع رجلا یقشع آن حضرت شنید مردی را که آروغ میزد  
 بمبالغه و جشاکات ثلثه جیم و مادر و غ قال قصور بفتح نمره من جشاک پس گفت آن حضرت باز ای ازار و غ خود مقصود دنی از سیر خوردن است که پشت  
 آروغ زدن کرد و دهن از فرمود فان اطول الناس جوعا یوم القیمه اطولهم شیعا فی الدنیا زیرا که درازترین مرد در روزی که رکنی روز قیامت درازترین است  
 است از وی سیری در دنیا یعنی هر که در دنیا سیر تر در آخرت گرسنه تر و واه فی شرح السنه و روی الترمذی نحوه و عن کعب بن عیاض بکسر و تخفیف تخمیه  
 و ضا و بمعجمه صمائی معدود در شامین روایت کرده از وی جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان لكل امه  
 فتنه بدستی که مرهم است راقنه و امتحان و آزمایش از جانب حق است و فتنه امتی المال و آزمایش امت من مال است یعنی ایشان را حق غنی  
 میکرد و اموال میدهد تا بیازداید که بر حد استقامت می مانند بانه و واه الترمذی و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یجاء یا بن آدم  
 یوم القیمه کانه یلذج آورده میشود و آدمی را روز قیامت کو یا که بره ایست در ضعف و حقارت و بوی اولادیش مثل غم و از اولاد مرغ برده و اولاد حمیه  
 مغرورترین جیم در آخرت بره جمعه بد جان بکسر فیه قف بین بدی یا بعد پس استاده کرده میشود و پیش خدای تعالی فقیول پس میگوید حق غرور و جل اعطیتک  
 و خولتک و انعمت علیک این هر سه عبارت نزدیک هم اند معنی اعطیتک و آدم تر یعنی اموال و اشیاء و خولتک یعنی دادم ترا خادم و داده و غلامی را و  
 تحویل داد و ملک کرد و اندین چیزی را یقال خول الشی اعطاه ایاه و فی القاموس الخول محرم که آنچه و از خدا تعالی ان نعمتها و غلامان و دوان و خزان از خواشی و ثروت  
 علیک و انعام کرد و م بر تو این شامل است همه را پس می گوید حق سبحانه بنده را که این نعمتها بود و آدم فما صنعت پس چه کار کردی و چگونه شکر آن که از وی فقیول  
 رب جمعتهم پس میگوید ای پروردگار من جمیع کردم مال را و ثمره و افزون گردانیدم آنرا بسو و اگر می و باز کارگانی تمیز نمی گردن مال و افزون ساختن آن و و  
 اکثر ما کان و گذاشته ام آن مال را در دنیا بیشتر از آنچه می باشد فاجعنی ایاک به کله پس باز گردان و بفرست مرا و نایاب تر از آن مال را به فقیول پس  
 میگوید پروردگار ای ما قدمت بنام آنچه پیش فرستاده و حیات خود از مال الا ان مال مناده در دنیا فایده ندارد و ممکن نباشد باز فرستادن فقیول پس  
 میگوید آدمی رب جمعتهم و ثمره و ثمره اکثر ما کان فاجعنی ایاک به کله پس چون چیزی پیش فرستاده است شمرنده میشود و جوابی مطابق  
 سوال نمی یابد همان کلمه را باز میگوید فچنانکه حادث گناه کاران و مهتوئاست که غده صبح ندارد نذریشان باشند فاف اعطاکم بقدم خیرا پس ظاهر میشود که  
 وی بنده ایست که پیش فرستاده است نیکی را و خیر معنی مال کثیر تر یا بدیهه فی معنی به الحی النادر پس گذرانیده میشود و حکم کرده میشود و او را بسوی اتش و دوزخ  
 و واه الترمذی و وضعفه روایت کرد این حدیث را ترمذی و ثبت بضعف کرده زیرا که در اسناد او ضعفی هست و عن ابی هریره قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول ما یسأل العبد یوم القیمه من النعمیم بدستی که اول پرسیده شدن بنده روز قیامت از نعمت ان تعالی  
 اینست که گفته میشود ایاک الم نصح جمیع آید دست نکرد اندیم من ترا و غرولک من الماء البارد و سیراب نکرد اندیم ترا از آب سرد و ترا که آب سرد و شربت  
 نعمتی عظیم است بی از بزرگان با بر بدی خود و گفت ای پسر سرده که در بخواب را بزرگ آب سرد و برون می آرد و شکر از درون دل از او خود یاد داریم که چون آب سرد  
 می خورد و خوراک و دانی می بایست تا بحال خود بیاید و چون بحال خود می آمد می گفت سبحان الله این چیست و چه جواهر است و چیزی از عالم ذوق و توحید می گفت که کلیم  
 رحمة الله علیه و واه الترمذی و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تزول قدما من آدم یوم القیمه در میزد و پایهای آدمی روز قیامت یعنی ایستاده میلند و او را  
 در بارگاه خداوندی حتی یسأل عن خمس تا آنکه پرسیده میشود از پنج حالت عن عمره فیا افناه پرسیده میشود از آنچه وی کرد و چه کار سپرد و عن شبابه فیا ابلا پرسیده میشود



از ایشانست بیت ملاخوش باش کان محبوب جانرا بدرویشان و مسکینان سری هست و اسناد و اقتساب طایفه صوفیه درین طریق از ایشانست اگر چه اشتقاق لفظ صوفیه از صفت تکلف است اما بمعنی موافق است رضی الله عنهم اجمعین پس ابوامامه روایت میکند که مردی از اهل صنفه توفی و ترک دنیا را مردود گذاشت یک دنیا را که از جای اهر سیده بود و از پس وی ماند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کتبه این دنیا را و انی است بر جنبه و پهلوی حال و می تمیخ است بمعنی قول و می سجانه فلکوی بهاجا بهم و جنوهم و ظهور بهم قال گفت ابوامامه ثم توفی آخرت بر مردی دیگر از اهل صنفه فتروک دنیا پس گذاشت و دنیا را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کتبه این دنیا را و داغ اند که در گردن آوردن و نگاه داشتن یک دنیا را و دنیا برای وقت حاجت در شرح کنایه نیست بلکه اگر کسی بنده بعد از ادای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنجی است که از آن حق زکوة داد انداخته و لیکن شان اهل زهد و تارکان دنیا که همه را گذاشته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقر آفریده بر فقر توکل نشسته و منتظر ولوج و دخول در درگاه قرب مولی تعالی گشته اند دیگر است که بایان تشدید و توجیه بر کذب دعوی فقر و فقر پرستی است و لهذا راوی گفت مردی از اصحاب صنفه مرد و نکحت مردی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صنفه بود که موسوم با هم فقر و زهدند و در صحبت ایشان نشستن و دعوی حال ایشان کردن منافی جمع در هم و دنیا را است اگر چه کاربرد دیگران آسان است و واه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن معاویه انه دخل علی خالد ابی هاشم بن عتبة و احوال وی در فصل ثانی گذشت یهوده معاویه بر حال خود که ابو هاشم بن عقیله است در مداعبات کند وی را فبکی ابو هاشم پس بگریست ابو هاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه مایبکیک یا خال چه چیز در گریه آور و تر لای حال من اوجج یشتیرک آیا در وی در قلق و اضطراب وارد تر و شازر بلع شین معجمه و سکون بهره و زای در آخر در اصل بمعنی جای درشت که شک بسیار وارد آمده و بمعنی قلق و اضطراب بیشتر آید بشیر بن یزید و سکون سکن و کسر سزه از شازر بمعنی اطلاق یعنی در قلق و اضطراب انداختن ام حرم علی الدینیا و قلق و اضطراب دارد حرم بر دنیا و زیاده آتی مال در آن خود هیچ کی نیست همه معیار است بخواجه آنچه خواهی قال کلا گفت ابو هاشم چنین نیست که تو گفتی نه در دارم نه حرم و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عهد النبیاء عهد المأخذه و لیکن قلق و اضطراب من از است که آن حضرت عهد کرده بود بسوی ما یعنی وصیت کرد و ما را یعنی اصحاب را که نگریم من و عمل نکردم بان نصیحت حسن ادای عبارت این مرد میدید که در النبیاء صنفه خاغت آورد و گفت که وصیت کرد پیغمبر همه را مخصوص من و توشاخت و عمل نکردن و قبول و وصیت نمودن را مخصوص خود کرد و اندید و بدیگری نسبت نکرد قال گفت معاویه ما ذلک و چه خیرت آن عهد و وصیت که پیغمبر کرد قال گفت ابو هاشم سمعته یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت انما یکفیک فی جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله اینست جز این نیست که بنده کی میکند ترا از جمع و فراهم آوردن مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جدا کنی و انی ارا فی قد جمعیت بستی من می یابم خود را که تحقیق جمع کرده ام بمعنی انواع و اصناف احوال و اشیاء را و او احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ام الدرداء قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابوالدرداء از فضیلهای صحایات بود و گفت که گفتتم ابو الدرداء مالک لا اطلب کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی و سوال نمی کنی یعنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باز یاران خود و الله علم خانه که طلب میکنند فلان و فلان فقال فی سمعت رسول الله پس گفت ابو الدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی کنم که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول میگفت انما یکم عقیقه کو و ابدستیک پیش شام عقیقه میخفت است که دشوار است بر آمدن بر آن و عقیقه فقیع عین و قاف جای بر آمد بلند در کوه و ملاد اینجا عقیقات آخرت است از موت و قبر و حشر و اموال قیامت لایحوزها المشغولون نمی توانند گذشت از آن عقیقه کران باران فاحب ان اتخفف لثلاث العقیبه پس دوست می دارم که پرسبک شوم برای آمدن آن راهت و دور دراز و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مل من احدی شی علی الماء الا ابتلت قدماه آیا است هیچ کی که برود و بگذرد بر آب مگر آنکه ترکزد و پایهای او را فوالقفت لایا رسول الله هیچ کسی نیست که بر آب رود و ترکزد و پایهای او را قال گفت آن حضرت کذلک صاحب الدنیا لا یسلم من الذنوب هم چنین دنیا را سلامت نمی ماند از گناهان البته هر که در دنیا افتاد خطاها از وی سر برزد و واهها روایت کرد این دو حدیث را باقی فی شعب الایمان و عن جبرین بن غیر هر دو هم بلفظ تصغیر اول بحم و با و ثانی بنون و فابا بعی محضرم است در یافت زمان حیات آن حضرت را و سلام باورد در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه توفی سنه خمس و سبعین و قیل نه ثمانین مسلما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت آن حضرت ما اوصی الی ان اجمع المال و می فرستاده نشد بسوی من که جمع کنم و فراموشم مال را و اکنون من التاجرین و با شتم از بازندگان و سوداگران که مال جمع کنند و براتی تا انهم کن و می الی ان سح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعد ربک حتی یاتیک الیقین و لیکن وحی کرده شده است بسوی من که دایم اوقات را ب تسبیح و میخوردن عبادت خصوصاً نماز مشغول و مشغول دارم و تا آخر اوقات عمر بدان مشغول باشم و دیگر مرا فرصت و مجال اشتغال تجارت و وسیع و طر و کارهای دنیا کجا در حدیثی که بکم ضرورت حیات و نیاز بعد از قیاج باین روی آرام و کار کنم و آن نیز چون متغرون بجن نیت و اقامت حق عبودیت و ذکر و شهود ربوبیت در بارگاه عبادت و واه فی شرح السنه و ابو نعیم فی الحلیه عن ابی سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم من طلب الدنيا حلالا لا کسی که طلب کند دنیا و اموال و اسباب آنرا بر وجه حلال استخفافا عن المسئلة از جهت طلب پارسائی و بازداشتن نفس از حرام و سوال کردن از مردم و سیعاً علی الیه و از جهت کسب و کار کردن بر اهل و عیال خود و تعطفاً علی جاده و از برای مهربانی کردن بر همسایه خود یعنی الله یوم القیمة و وجهه مثل القتر لیلیة البدن پیش می آید خدای تعالی را در روز قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه است و شب چاره و من طلب الدنيا حلالا لا مکاناً مفاخر اموالاً و کسی که طلب کند دنیا را بر وجه حلال در حالی که طلب زیادتی نکند است و مال و نازنده است بر مردم مال و دریا کننده و نماینده مردم مال خود را یعنی اگر قصد می کند و می بخشد بر وجه ریاضه دین را از جهت آن گفتیم که ریاضه عبادت و امر خیر و دوزخ و غیر آن پس در نفس مال مغفرت رود نه مرأه لقی الله تعالی و علیه غضبان ملاقات میکند خدا و حال آنکه دشمنی تعالی بر وی خشناک است عزیزین در طلب مال حلال بقصد مکارثت و مغفرت و مرادات این حال است و در طلب مال حرام چه حال خواهد بود و راه البقی فی شعب الایمان و ابو نعیم فی الحلیة و عن سهل بن سعدان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال ان هذا الخمر خزانة ملک الخمرین مفتاح فرمود آن حضرت این خمر یعنی مایه کثیر خمریناست که مران خمرین را کلید است عبارتست از وجود خردمندان که خمرین را بکشایند و بچشند فطوبی لعبد جعله الله مفتاحاً للخیر پس خوشی و خوشی بادر بنده را که گردانیده است خدای تعالی او را کلید خیر یعنی سبب فتح باب نیکی و بخشش مال مغفلاً قال الشرب سبب بستی باب شر و بخل و ویل لعبد جعله الله مفتاحاً للشر مغفلاً قال الخیر و ملک بادر بنده را که گردانیده است او را خدای تعالی کلید شر و سبب فتح باب آن و سبب بستی باب خیر و راه ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم اذالم یبارک للعبد فی ماله چون برکت داده نشود بنده را در مال وی جعله فی الماء و الطین میگردانند آن مال را در آب و گل یعنی در بنا و عمارت بهمان معنی که گذشت و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان پرهنر کنید انفاق مال حرام را در بنا و عمارت اساس الخراب زیرا که انفاق مال حرام در بنا و بنیاد و اصل خرابی دین است یا خرابی عمارت است و ازین جا مفهوم میگردد که اگر از مال حلال صرف کنند موجب خرابی نبود و بعضی گویند که معنی این عبارت این است که پرهنر کنید از کتاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام همان بنیان است و معنی کلید فی مثل آنکه گویند درین حلقه و در مثل آهن است و حال آنکه حلقه عین و در مثل آهن است نه آنکه ظرف آهن است و مراد از خراب خراب دین است و احتمال دارد که خراب بنیان باشد یعنی بنکر دین اساس و بنیاد خرابی است که آخر خراب شدن است چنانکه در حدیث آمده است له و الموت و انزل الخمر بکذا فی بعض الشروح و اگر مراد از حدیث آن دارند که پرهنر کنید از کتاب حرام و معصیت در بنیان یعنی بنای عمارت برای آن کنید که در آنجا بنشیند و فسق کنید و بالو بدان صحبت دارید و هر بنیای که در وی فسق کنند آخر خراب گردد و نیز صورت دارد و الله اعلم و رواها روایت کرد این و در حدیث را البقی فی شعب الایمان و عن عائشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال الدنيا دار من لا دار له دنیا سرای کسی است که نیست در دنیا و چون دنیا فانی شدن است و اقامت و خلود و زندگیانی خوش و در وی ممکن نیست هر که دنیا را خانه خود گرفت که یا نیست او را خانه و هم چنین قول او و مال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست در او مال یعنی مقصود از مال انفاق اوست در خیرات و مرصیات الهی و چون در شغوات و لذات دنیا و صرف کند ضایع است و از حکم بالیت بیرون است پس کو یا مال نیست و در بعضی جواشی نوشته که مراد آنست که دارد دنیا را و در توان گفت و مال او را مال نتوان خواند از جهت فنا و هجرت آن و مرجع این نیز به معنی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا خانه کسی است که نیست او را خانه در آخرت و مل کسی است که نیست او را خانه و مال در آخرت یعنی هر که دنیا را خانه گردید و متمکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اندوخت بجان بقا و خلود چنانکه فرمود ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحمیة الدنیا و اطاعوا اهلها و فرموا و اتعجب ان ماله اخلده و او را در آخرت خانه نباشد و غنای نبود و لیا جمع من عقل له و از برای دنیا و بقا و تمتع در آن جمع می کند مال بسی که نیست عقل را و ایلام لها زاید است یعنی جمع می کند دنیا را کسی که عقل ندارد و راه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یقول فی خطبته حذیفه میگوید که شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود الخمر حرام الا ثم شراب خورون جمع کنایان است یعنی همه کنایان در وی جمع است و از وی بوجود آید و از وی زاید و البته او را ام حجاب خوانند و فی الصراح جماع الشیء بکسر جمع چیز می و فقال الخمر جماع الاثم و النساء جماع الحایل الشیطان و زنان اسباب و آلات شکار شیطان اند و جماع جمع جلد بر وزن کتاب یعنی مصیده به معنی آنچه بوی شکار کنند یعنی دام و حبس الدنیا را اس کل خطیئة و محبت دنیا سر هر گناه است چه در کتاب معاصی و مخطورات و شغوات که کنند محبت دنیا کنند و محبت آخرت موجب ارتحاب معصیت شود و قال کفت حذیفه و سمعته یقول و شنیدم آن حضرت را که میگفت آخر النساء حیث اخرهن الله پس اندازید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت که پس انداخته است ایشان را خدای تعالی در ذکر و شهادت و جماعت و فضل و ترتیب و راه دوزین و در وی البیهقی منه فی شعب الایمان عن الحسن بن مسلم و روایت کرد این تمام حدیث را چنانکه مذکور شد در زین و روایت کرد بیهقی از حماد بن حدیث در شعب الایمان از حسن بصری بطریق ارسال همین مقدار که حب الدنیا ماس کل خطیئة و عن جابر





رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن مالک ان لقمان قال لابنه روايت است از مالک که لقمان حکیم گفت در سپید روز در موعظه بآسی ای پسرک من ان الناس قتلوا علیهم ما یوعدون بدست خدا میان تحقیق دراز افتاد بر ایشان مدت چیزی که وعده کرده شده اند و هم ای الاخرة سوار عایدت هبوت و ایشان یعنی مردم بسوی آخرت تیز می روند و انک و بدستیک تو ای پسرک من قد استبدت الدنیا بتحقیق بشت داده دنیا را منذکنت از ان باز که پیدا شده و زانی شده و استقبلت الاخرة و روی آورده آخرت را یعنی روز اول که پیدا شده چون متوجه بسوی آخرتی گویا دنیا را گذاشته و ان دار القیمیر البها و بدستیک سرای و جای که سیر می کنی و میری بسوی آن اقرب الیک من دار تخرج منها نزدیک تر است بسوی تو از مسوای و جای که بیرون می آئی از ان چه هر که از جای بر آید هر دم و هر قدم از روی دور می افتد و هر چه متوجه است بجانب آن نزدیک می آید مسافتی در میان است که هر دم و هر روز آنرا قطع میکند و از روی نزدیک تر میگرد و روی باشد که آن مسافت تمام منتهی گردد و بدان پرسد و واه و عن عبد الله بن عمرو قال قيل لرسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفته شد و پرسیده شد در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای الناس افضل کدام کی از آدمیان بهتر است قال گفت آن حضرت در جواب ایشان کل مخموم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر مخموم دل و راست کوزبانست قالوا گفتند صحابه صدوق اللسان لغرفه راست کوزبان می شناسم معنی آنرا که چسبیت آنکه هرگز دروغ گوید و زبانش جز بر راست نرود و فامخموم القلب پس صیت معنی مخموم القلب قال فرمود و هو اللقی النقی دل پاک و خام دل چنانکه فرمود لا اثم علیه و لا یخفی و لا غل و لا حسد نیست هیچ گناه و بزه بروی و نه شرم کردن و از حد در گذشتن و نه غل و غش و نه حسد و اصل مخموم نجاست و مخموم رقت خاک و غشاک است از زمین و چاه خم البیت و اختمه جاروب داد خاز را و خامر بضم خاک روبرو را گویند تواند که صحابه اصل مخموم مخموم و لغت نشاخته باشند زیرا که آن حضرت کا بهی لفظی می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند و معنی از این می دانستند چنانکه در حرم الرطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند اما اضافت او بقلب و تعین مراد از ان در نیافتند پس آن حضرت بیان کرد و این احتمال ظاهر تر است و اعلم و واه ابن مالک و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و بعد از آن فیک چهار خصلت اند که چون یافت شوند در تو ای فلان طلب خلا علیک ما فاک الدنیا پاک نیست بر تو و ضرر نیست تر از نفوت شدن و مابودن دنیا چون اصول نعم آخری حاصل شد و نفس بدان کمال یافت و نورانی شد ماده حصول ثواب آخرت و نعمتهای بهشت بهم رسید از نفوت نعم دنیا و وسهوات لذات آن چه غم ملایکه را باشد علی و وحشی و در کار خاتمه جمعیت و حضور و کثافتی و غلظتی بر حال لطافت و نور عارض خواهد شد و مانا که فرمودن آن حضرت این را از برای تسلیه و تشفیه قلب سالکان است که ایشان را که ای بحکم بشریت و طبیعت اتفاقی بجانب دنیا می افتد ان چهار خصلت که ام است حفظا مائة اول نگاه داشت امانت در حقوق پروردگار و حقوق مجاد و حق نفس و صدق حدیث و دوم رستنی در سخن و حسن خلیفه سیوم نیک طبیعتی و درست فطرتی چنانکه سابقا در معنی و خلیفه شفیقه که شست و عفتی فی طحمة چهارم پارسائی و لغت به تناسب حرام و کفایت بقدر حاجت و عدم کثرت در اهل رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن مالک قال بلغنی انه قيل للقمان الحكم روايت است از امام مالک رضی که گفت رسیده است مرا که گفته شد مرا لقمان حکیم ما بلع ملک ما نوحی یعنی الفضل چه چیز رسانیده است ترا این را بتر آنکه می بینم ترا بدین مرتبه افضل قال گفت لقمان رسانیده است مرا این مرتبه صدق الحدیث راست گفتاری و اداء الامانة و اداء امانت در حقوق و قول ما یخفی و گذاشتن کاری که نمی خواهد مرا یعنی ضروری من نیست و مراد از ان فایده نه و از آنجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و نیک کرداری است و واه فی ملحوظا روايت کرد مالک این حکایت را در مسوای حاکم و لقمان خواهرزاده ایوب پیغمبر است علیه السلام و بقولی ابن خالده وی بود و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحیح است که وی حکیم و ولی بود و آورده اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرد و تلمذ نمود و از این عباس منقول است که لقمان پیغمبر نبود و پادشاه نبود و بنده سیاسی بود که گویند چنانچه حق تعالی او را برگزید و حکمت و نفوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخفی الاعمال می آید علما می بندگان در حضرت خداوند متعال تا محبت شوند برای ایشان و شفاعت کنند ایشانرا و آمدن اعمال یا بصور پروردگار تعالی است ایشانرا در صور حسنه جمیده چنانکه از بعضی احادیث و اما مفهوم دیگر و یا قدرت الهی ثابت است بر آوردن اعراض و منکظم ساختن ایشان یا کنایت است از اعتبار در آنحضرت وجود اعمال و انصاف بنده بدان فحش الصلوة پس ماضی آید نماز فبقول یا داب اما الصلوة پس می گوید نماز ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدگاه عطف تو ما شفاعت کنم بنده را با اعتماد بقولی و آبروی که در درگاه تو دارم که مرا ستون دین خود خواندی و در مقام عت و قرب نشانی و فرمودی ان الصلوة تنی عن الغشاة و المنکر چون در دنیا می دانی فحش و مجور بودم امر و نیز امید میدارم که مانع از غضب و عقاب تو آیم فبقول پس میگوید پروردگار تعالی انک علی خیر سبکی که تو ای نماز بر خیر و صلاح و فوز و طامی و این تو حق و تمهل است در قبول شفاعت وی و عطف و در احسن مقال یعنی ترا فضلی و شرافتی هست و بجای خوبی اما شفاعت کار می و معنی دیگر است که اصل و بنای تو و اخوات تست و جامع جمیع صفات خیر است یعنی اسلام چنانکه باید و اینها بخت است که ایستادن در مقام شفاعت سخت آن ذاتی است جامع کمالات شایع بجانب صمدیت در جامعیت چنانچه ذات پاک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که منزه تا شمس و صفات الهی است غرض از آن که پیغمبر







فرداوان غنده تسع نسوة و حال آنکه تحقیق نزد آن حضرت زن نبود و آن چیزی ذخیره نمی کرد و راه التجاری اینجا شکل می آید که در صحیح ثابت شد  
 که آن حضرت برای آن خود قوت یکساله یکجا داده و او را فروخته و جواب می کند که این تا نماندن ذخیره در او اهل حال که فقر بر حال ایشان غالب بود بعد از آن که بعضی  
 راه یافت قوت یکساله ایشان یکجا دادی و بعضی گویند که لفظ آن قلم است که در کلام می آید که آن فلان می گویند و مراد همان فلان می دارند پس ذخیره مالک  
 شب حال مخصوص آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم که برای نفس شریف خود نمی کرد و اگر برای نسا و غیره کردی منافات بر آن ندارد و عن عمر قال  
 دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا هو مضطجع عرفت رمی الله عنه در آمد بر آن حضرت تا که آن حضرت بر  
 پهلوی خوابیده است علی و مال حصیر بر پور یابی بافته از برک فرما یا شاخ مشتروی این پور یا بر سر بر خوابگاه انداخته بودند یا بدین افتاده بودند  
 از بعضی جبار تمام این چنین معنوم می کرد که همان سر بر را بجز بخیل بافته بودند چنانچه چار پائی را بر بختان می بافته در ملل بنعم را و کسر آن یعنی هر مول بعضی بافته  
 شده و در قاموس بضم الفقه لیس بلیه و بلیه فراش در حالی که بنود در میان بدن مبارک آن حضرت و میان رمال حصیر نشانی افکنده  
 قد اثر الی مال بجنبه تحقیق تاثیر کرده بود نقش حصیر در پهلوی مبارک وی متکیا علی و سادۀ من آدم تکیه زده بر بالین از چرم که  
 حشو ها لیس الی آن پوست فرما بود یعنی سادۀ پر کرده شده بلیف بکسر لام و سکون یا چنانکه اغنیا بر بنیه و مانند آن پرکنند فقر پوست  
 خرما کوفته و نرم ساخته پرکنند قلت عمر میگوید که قتم یا رسول الله ادع الله و عا لن خذ را فلو مسح علی امتک تا فرخ کرد و اند خدی تعالی از تو  
 بر امت تو چون دید عمر رضی الله عنه که آن حضرت فقر اختیار کرده و خود را باین حال می دارد و نظر کرد در حال ضعیفی امت که تاپ فقر ندارد و طاقت  
 نیارند کار بر ایشان دشوار کرد و مناسب بحال منعفت ایشان این بود که توسیع در کار ایشان کند طبیعت که مقصود عمر طلب توسع در کار آن حضرت  
 است ولیکن از جلالت شان و می صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست که برای وی ازین دنیای دنیه خسته طلب نماید چنانکه در روایت دیگر آمده که  
 عمر آن حضرت را دید در خانه تاریک گرم بر حصیری افتاده و در کوشای خانه نگاه کرد چرم پاره دیده و یکد و ظرف کهنه افتاده و بکسیت فرمود چرا  
 میگری ای پسر خطاب بگوئی گفت یا رسول الله ترا نمی بینم که رسول خدائی باین حال افتاده و قیصر و کسری دراز و نعمت الحدیث اما معنی اول مبتدا  
 تراست قبول دی که گفت فان فادس و الروم قد و تسع علیه فارسی و در و م که نام تو کم کسری و قیصر است تحقیق فراخی کرده شده است بر ایشان  
 و هم لا یجبدون الله و حال آنکه ایشان پرستش نمی کنند خدایا قال پس فرمود آن حضرت اوفی هذا لانت یا ابن الخطاب آیا طلب می کنی توسع  
 و ترفه و تنعم را در دنیا و درین مقامی تو ای پسر خطاب باین ادای دیگر است که عمر رضی الله عنه بناش خطاب نکرد و به نسبت پدرش خوانده که صاحب عهد  
 جاهلیت و غرق و غوطه غفلت بود از نعم آخرت چنانکه اهل جاهلیت بودند و تواند که یا ابن الخطاب متصل بکلام للاحق بود یعنی اولئک قوم  
 عجلت لهم طیبا بقصر فی الحیوة الدنیا آنها یعنی فارس و روم که می آید که شتاب داده شده است برای ایشان یعنی اولئک قوم عجلت لهم طیبا بقصر فی الحیوة الدنیا  
 زندگانی دنیا یعنی در آخرت فقیر و غار و غراب و در شکیه باشند و فی و آیه اما ترضی ان تكون لهم الدنیا و لنا الآخرة آیا رضایتی که  
 باشند ایشان را دنیا و ما آخرت متفق علیه و عن ابی هریره قال لقد ایت سبعین من اصحاب الصفه ابو هریره میگوید که تحقیق  
 دیدم هفتاد نفر از اصحاب صفه را ما منهم رجل علیه رداء یتست از ایشان مردی که مردی چادر می باشد که از بالای جامه دیگر پوشیده  
 باشد و بر دوش بپندارد و بکلیه یکجا می پوشید داشت اما اذ اری ازارا رکبی تبت و بر بدن پیچیده و اما کساه یا کلیمی که در بر انداخته و در بطوانی اعتنا قتم  
 که تحقیق بر بنده بودند و در دنیا خود قتمها ما بیلج نصف الساقین پس بعضی آنان ازار را و کلیم یا چیزی بود که میرسد همه هر دو ساق را و منها ما  
 بیلج الکعبین و بعضی آنان میرسد هر دو شالنگ را بجمع بیده پس کردی آورده ازار را یا کلیم را در سجده یا در بعضی اوضاع نشستن کوا هتد ان کوا  
 عودقه از جهت ناخوش داشتن آنکه دیده شود اندام شرمگاه او را و راه التجاری و عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم انظر احدکم الی من فضل علیه فی المال و الخلق چون نظر کنی از ثابوسی کسی که زیاده داری داده شده است آن کس را بروی و مال و  
 صورت ظاهر و بدین آن کس سستی در شکر حق و غبطه بر حال وی روی دهد فلینظر الی من هو اسفل منه پس باید که نظر کنی بوسی کسی که آنکس  
 است تر و کمتر از دست تا شکر گوید و غور کند در از مولی منعم متفق علیه و فی و آیه تسلیم و در روایتی از مسلم این چنین آمده است که قال  
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انظر الی من هو اسفل منکم نظر کنید بوسی آن کسی که آن کس پایین تر است در مرتبه از شما و لا تنظروا الی  
 من هو فوقکم نظر نکنید بوسی آن کسی که آن کس بالای شما است در مرتبه فهو احد دس این نظر کردن بسوی پایین و نظر کردن بسوی بالا نیز با تراست  
 شماران لا تورد و انعمه الله علیکم تا خوردن شمار به نعمت خدا که فایض است بر شما قاعده است که در دنیا نظر مبادون خود کند و در دین با فوق  
 خویش چنانچه فی فصل ثانی بایا فی الفصل الثانی عن ابی هریره قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء

بجمله مائة عام نصف يومی در آید فقیران بهشت را پیش از تو انحراف به پانصد سال که نبرد است از روزی که نبرد و در کار است و آن هزار سال است در راه التماس  
 درین حدیث فقرا و اغنیاء مطلق واقع شده و تعلیق بهما جبران یافته چنانکه در فصل اول از حدیث عبدالله بن عمرو آمده و باین وجه مرتفع گرد و اشکال با آنکه در میان این دو  
 حدیث منافات است زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تقدم فقر بر اغنیاء چهل سال است و ازین حدیث پانصد سال چون اغنیاء صاحبین از فضل و اکابر صحابه اند که  
 بعضی از ایشان فاضله از فقر الیکن این خاصیتی است مخصوص به فقر است تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر مهاجرین و بعضی گفته اند که تقدم تحمل سال فقر است که در ایشان  
 میل و رغبت بدینا باشد و پانصد سال فقر است و الله اعلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اللهم احیی مسکینا و امیت مسکینا و  
 احشرفی فی ذلک و مودة المساکین خداوند نازنده دار مرا مسکین و بمیران مرا مسکین و برانگیز مرا در کرد و مسکینان فحالت عایشه لم یسرسید عایشه برای چه  
 طلبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست قال گفت آن حضرت در جواب عایشه انهم یدخلون الجنة قبل اغنیاء هم و بعضی خریفا زری که ایشان  
 یعنی فقرا و مسکینان فی در آید بهشت را پیش از اغنیاء چهل سال ازینجا این توهم میشود که فقر پیش از اغنیاء بهشت در آید اگر چه پیغمبران باشند غالباً مقصود آن حضرت  
 صلی الله علیه و اله وسلم مجرد اظهار فضل و شرف فقر است و طلب تقدم خود است بر اغنیاء خوف تا فردی بر تقدیر غنا از غنای کسی که فقر اندازد خوف تا خود را فقرای غیر  
 اغنیاء فافهم بعد از آن وصیت کرد عایشه را بر رعایت حال فقرا و محبت ایشان و فرمود یا عایشه لا تردی المسکین ای عایشه گردان مسکین را چرخ می نازده و احسان و  
 سامح کن او را و ولوشق محروم اگر چه بنمیه خراب باشد یعنی با نیک چینی یا عایشه اجبی المسکین و قربهم ای عایشه دوست و در همه مسکینان را و نزدیک گردان بخود و از آنکه  
 بر تو آید سوال فان ابدا یقرک يوم القيمة زیرا که خدای تعالی نزدیک میکند و از ترا بخود روز قیامت یعنی چون دوست داری تو مسکینان را و نزدیک گردانی بخود ایشان  
 دوست دارد و ترا خدای تعالی و نزدیک گرداند ترا بخود و رواه در این حدیث را تمام چنانچه مذکور شد الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و روی و روایت  
 کرد ابن ماجه عن ابی سعید الی قول فی زمره المساکین تا قول وی فی زمره المساکین و سوال و جواب عایشه و باقی حدیث در روایت ابن ماجه نیست و عن ابی الدرداء  
 عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال بغوف فی صنعناکم گفت آن حضرت طلب کنید مرا در ضعیفان و فقیران خود در رعایت حقوق و نگاهداشتن غل  
 که من بالشیء بکما همیشه و بمن در بعضی اوقات یعنی اگر مرا جویند انجامی باینکه چنانکه در حدیث قدسی آمده که من نزد شکسته دانه یا طلب کنید رضای ما را در رضای ایشان  
 و مال هر دو معنی یکی است فاما ترزقون او تصرفون بضعناکم زیرا که رزق داده میشود شما یا یاری داده نمی شود مگر برکت ضعفا که در میان شما اند پس شناسید حق فضیلت  
 ضعفا را و شکر کنید نعمت وجود ایشان را و او برای شکر را وی است که لفظ حدیث ترزقونست یا تصرفون و اولی آنست که معنی داد بود چنانکه از حدیث صحیحین  
 سعد که در فضل اول که شست معلوم شد رواه ابو داود و عن امیه بن خالد بن عبدالله بن اسید ففتح ممره و کسر سین تابعی نقل است روایت میکند از ابن عمر روایت می کند  
 از وی زهری و جامع ذکر کرده است و ابن سعد و طبقه ثانی از اهل کوفه و عملی گفته تابعی بنی نقل است مات سنه نيف و ثمانین عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم انه قال کان  
 بصالحک المهاجرین بود آن حضرت که طلب فتح و نصرت میکرد و از جناب حق عز و علا فقیران و درویشان مهاجرین و درو عالمی گفت اللهم انصرنا بفقراء المهاجرین و  
 صعا لیک جمع معلوک بضم صاد و سکون عین درویش تصعلک درویش شد و صعلک درویش ساخت و از این غایت فضل و مزید برکت است مرد و ایشان فقیران  
 که سید عالم صلی الله علیه و اله وسلم ایشان را اثبات میکرد بدان و مخصوص و مشرف میداشت که برکت ایشان طلب نصرت میکرد و شایان چه عجب که بنوازم  
 که از راه فی شرح السنه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا تغبطن حاجوا بضعه شک میر و غبط کن فاسق را به نعمت دنیا  
 وی که دارد و غلبه لا تدری ما هو لاق بعد موت زیرا که تو نمی دانی و در نمی یابی که چه چیز را پیش آورده است و چه چیز پیش آورده است و از بعد از ترک وی ان لا غلبه  
 قاطلا لا یحوت بدستی که مر فاجر را تر خدا کشنده است یعنی غدا بکنده بهمت کنی میر و غانی نمی گردان غدا بکنده یعنی النادر بخوابد آن حضرت از قاتل که  
 نمی میرد آتش و دوزخ را و این تفسیر از روی ابو هریره است که نام او عبدالله بن ابی مریم است و رواه فی شرح السنه و عن عبدالله بن عمرو و قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و اله وسلم اللدنیما یحیی المؤمن و سنه دنیا زندان سلطان و قضا سال است که در شدت و محنت می باشد هر چند ناز و نعمت دنیا و او را بر سر کرد  
 و اما به نسبت آنچه او را در آخرت نداد و از حکم زندان و قضا دار و یا مر او آنست که وی همیشه خود را در بند نیست و با جهده میدارد و طاعت و عبادت و تنعم و ترغذ را بخود و نمی دهد  
 و همیشه شوق دارد که ازین محنت آبا و علاح کرد و بدرود و اذنا فادق اللدنیما فادق السجن و السنه و قتی که بگذارد دنیا را و بعد از آن که بگوید که از زندان و قضا  
 بهین قیاس معنی ترغیب وی که در بعضی روایات آمده غنة الکافر تر معلوم کرد و رواه فی شرح السنه و عن قتاده بن النعمان ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم  
 و سلم قال اذ للحب الله عبدالله روایت میکند قتاده بن النعمان که صحابی مدعی است که آن حضرت گفت چون دوست میدارد الله تعالی بنده خود را و احب الله دنیا  
 منع می کند او را دنیا را و برپیزی فرماید و از آن تا از وی تعالی در نغمه و بغیر وی مشغول نگردد و یا تا هلاک نشود و بموت طبیعت نگیرد و این معنی مناسب تر است  
 وی که فرمود کما یظلل احدکم یحیی سقیمه لانا چنانکه میکرد و یکی از شما که منع میکند و بر میز میفرماید بیمار خود را تا آب مراد یا ریت کآب و از این دار و چنانچه مستحق شایان  
 رواه احمد و الترمذی و عن محمود بن الحسین بن سعید بن قیس و کسر ممدی انصاری و اشعری و لاد است و در زمان شریف آن حضرت بود بخاری گفته که مراد را محبت است و در

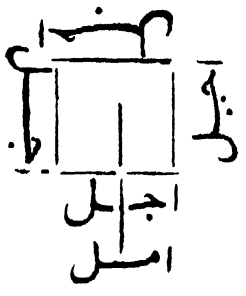


کرده است و در اسلام طبقه ثانی از تابعین و این عبد الباقی صواب قول بخاری است و اثبات کرده است مراور اجمعت ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لئن  
 یکمهما بن آدم و وصلتم و دوی چیز است که ناخوش دارد و آنرا آدمی بکمره الموت یکی از انان و دوی چیز مردن است که ناخوش دارد و آنرا بکمره بخت و طبعی است که مردن  
 و الموت خیر المؤمن من الفتنة و حال آنکه موت بهتر است مردمان را از فتنة که گرفتاری بکفر و معصیت و اگر ابراهیم جدا نیست برار تکاب نامشروع است  
 و مانند آن از کبر و کثرت دین زندگی بر آن خوب است که طاعت کند و بر قدم استقامت ثابت ماند و ایمان سلامت بر بندگی سلامت ایمان زندگی  
 بچهار کار آید و در صورت اگر ابراهیم دل بر قرار خود باشد اما بر زبان گذرانیدن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز فتنة است نعم اگر فتنة و ابتلائی دنیا باشد  
 و شدت و محنت نفس بود سبب کفارت ذنوب و رفع درجات است و مرکب خواستن بخت این درست نبود و بکفره قلة المال فصلت و دوی یکی  
 مال و فقیر نیست که آنرا نیز حکم نفس و طبیعت آدمی ناخوش دارد و قلة المال اقل للحساب و یکی مال کمتر است در حساب را یعنی بهتر است مردمان را باید که خوشتر باشد  
 نزد دوی زیرا که دوی کمتر است برای حساب آخرت و شدت و محنت که به جنت آن برسد سهل است عزیزین اینها همه فسخ ایمان است هر که ایمان به گفته شایع  
 درست دارد و یقین داند که آنچه دوی فرموده حق است و اگر عقل سلیم دارد و تجربه صافی در دنیا نیز دید که کثرت مال و محنت گرفتاری در دولت و خواری در دگر آوردن  
 آن دوی بهتر است و تحقیق این که کسی شدت محنت فقر کم نیست و بگردی بی نعمتی و عرب و علوه نیست که در ترل آن و قناعت بخفاف و احتیاج نیست از زکات نفس  
 و صفای اوست رواه احمد و عن عبد الله بن مغفل بضمیم و فتح عن مجاهد و تشدید فاصحابی مشهور است از اصحاب شجره ساکن شد بدین بعد از آن تحول کند  
 بصبر و حدیث شنید از وی عن بصری و ابن العالیه قال جاء رجل الى النبی گفت مردی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال لی احبک پس گفت آن مرد من  
 حضرت مابدهستی من دوست میدارم ترا قال انظر ما تقول گفت آن حضرت آن مرد را اینکه چه میگوئی و مایل کن که این دعوی تو که منی بس عظیم است و ایستادن دین مقام  
 و شوار است فقال و الله انی لاحبک پس گفت آن مرد درین مرتبه بشوق تو تاکید ترک گفت بخدا سوگند بدستی بر آید دوست میدارم ترا مثلث مرات سه گرت گفت  
 این سخن را احتمال دارد که سه گرت با گرت اولی باشد که گفت انی احبک چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آن حضرت انظر ما تقول سه بار دیگر گفته  
 باشد و الله انی لاحبک قال ان کنت صادقاً گفت آن حضرت اگر راستی توای مرد دین دعوی صادق فاعده الفقیر تنجافا پس ماده کن برای فقر تر کن تنجاف کس  
 تا و سکون جیم سلامی که پوشند در اسپان نزد جنگ تا از خیم دشمن در امان باشد چنانکه زره مسوار را که فی الحاشی و در قاموس گفته تنجاف بکسر کت حرب که پوشند  
 از اسب و آدمی تا نگاه دارد و او را در جنگ و این کنایت از صبر است که از آفت فقر بکاه دارد و هلاک نکند و در در طه جرع و سخط نخند للفقیر اسرع الی من یحیی برنم  
 فقر شتاب تراست و ز و در سنده تراست بسوی کسی که دوست میدارد مرا من السیل الی منتهاه از شتاب رسیدن سبیل آنجائی که نهایت رسیدن وی با تنجاف است  
 آب بسیار و ان شونده یعنی دوست دارند و الله محنت فقر میرسد و حقیقت دولت و سعادت اوست مابین صعب است رواه الترمذی و قال هذا  
 حدیث غریب از اینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بی اختیار فقر و سلوک طریقی آن را راست و دروغ است و به حقیقت اتباع و موافقت  
 لازم محبت است و محبت بی متابعت محبوب درست نه شعران المحب لمن یحب مطیع و لیکن این نشان صدق محبت و کمال اوست و ما هیبت محبت انچه است  
 باطن و امتلا قلب بحسن و استحسان ذات و صفات محبوب و خوبی و شکل و شمایل اوست که او را از همه خوب می بیند و خوب میداند و خوب می اندیشد اما در مرتبه عمل و  
 اتباع ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مقرون با تابع کرد اعلى و اکمل بود اللهم انی فاعده لالتعنونه فانه یحب الله و رسوله محبت آن است و عن انس قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقد اخفت بضمیمه و کسر خاء صیغه تکلم از اخافت یعنی ترسانیدن یعنی تحقیق ترسانیده شده ام من فی الله اخبت اظهار  
 دین خدا و دعوت خلق بدان و باخاف احد و حال آنکه ترسانیده نمی شد هیچ کی با من و بود من تنها در آغا ز کار دین و اظهار آن و هیچ یکی با من نبود و لقد اودیت علی  
 و هر آینه به تحقیق ایذا کرده شد و در بنجایده شده ام در دین و مایه دمی احد و ایذا کرده نشد هیچ یکی با من همان معنی که در باخاف احد گفته شد که اهل الطیبی و این معنی صحیح است  
 و لیکن ظاهر آنست که معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده نشد هیچ کی از اینها چنانچه من ترسانیده شده ام و ایذا کرده شده ام در دین و ایذا کرده نشد  
 هیچ یکی چون من چنانکه در حدیث دیگر آمده ما و دمی بی مثل او دیت زیرا که ایذا و نازی بر اندازده و مرتبه مرد است چون قدر و مرتبه ان حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم از همه عالی تر و صدق و حقانیت وی ماهر تر و محض و خواش وی بر ایمان و ابتدای امت بیشتر از همه است ایذا می او بهر چه کند عظیم و نازی وی از ان بیشتر است  
 بعد از ان جان شدت فقر که اند و امی و اصعب محن است بقصد ارشاد و تعلیم امت بیان فرموده بقول خود و لقد ات علی ثلثون من بن لیله و یوم و تحقیق  
 می آمد و می گذشت بر من می شب و روز و قنوتی و مالی و لبلال و حال آنکه نیست و نبود مرا در لبلال را طعام یا کله ذ و کسه خوردنی که بخورد و جگر داری یعنی حیوانی یعنی از هیچ  
 جنس از آنچه هیچ حیوان آنرا بخورد و نیز بز و چه جای آدمی الا شیئ یواریه ابط لبلال که خنری طیل حیر کمی پوشید و بنام می کرد آنرا بغل لبلال معلوم است که در بغل آدمی  
 چه می کند باز آنچنانکه در بغل نیز پیدا نشود و بیرون نماید و االبتم مذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و قال و کنت ترمذی و معنی هذا الحدیث  
 حین خرج النبی و مراد و مصدق این حدیث در سنکامی بود که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هار با من مکه که نیت آنکه

و معه بلال و بود آن حضرت بلال انما كان مع بلال من الطعام من بلال بلال از منس خوردنی می تحمل تحت ابطه الا آن قدر که بر میداشت در بغل خود و آنرا بگوشت  
 که با وی بلال بود معلوم شد که این قصه در تخریب از که بدنی نبود غالباً در آن هنگام است که چون ابو طالب وفات کرد و بعد از وی سه روز یا پنج روز خدیجه نذر و قات  
 یافت و این سال را عام الحزن گویند ابتدا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال دهم از نبوت پیاده از که بطایف رفت و زین  
 حارثه با وی بود پس از اهل طایف مساعدتی ندید و مواهقتی نیافت و غلامان و یخردان خود را اعزا کردند تا آن حضرت را ندانند و پاشنه های مبارک او را  
 سنگ زدند و نعلین او را خون آلوده ساختند و خون از زخمهای سنگ آن حضرت بر زمین می افتاد هر دو بازوی او را گرفته بر می خیزانند و خون میرفت و چون  
 میرفت باز شک بر می کرد و زنده خنده می کردند و زید بن حارثه خود را سپرد آن حضرت می ساخت تا سر وی تمام بشکست و مجروح شد پس پروردگار تعالی  
 ابروی فرستاد تا او را سایه بکشد و پس جبریل آمد و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا و آنچه کردند بر تو و ملک جبال را حکم کرد که اگر فرمائی این قوم را هلاک کنم و هر دو کوه  
 اخشین را که در میان آن آمادان است در هم نرم و ایشان را در میان آن پست گردانم فرمود امید دارم که از اصاب ایشان کسی بر آید که پروردگار مرا بوعده انیت پند  
 و در آخر این حدیث قصه ایست که در کتب سیر مذکور است و در شرح سفر السعادت نیز از آن چیزی ذکر کرده ایم اما در کتب ذکر بلال درین قصه ندیدیم آنکه مذکور است زید بن  
 حارثه است و آمد علم و عن ابی طلحه قال شکونالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجوع ابو طلحه انصاری را که از تشنه سیر حارثه است و شوهر او را نش  
 است گفت شکایت کردیم با سویی آن حضرت که شکری را فروغضا عن بطوننا عن ججو حجو پس بر داشتیم و کشتایم از شکمهای خود شک شک یعنی هر کدام شکری از  
 سینه خود کشتاد و بنمود فروغ رسول الله پس برداشت و کشتاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عن بطوننا عن ججو حجو پس از سینه خود دو شک شک و شک شک  
 هر شکری از آن بنبذ که تقویت صلب کند و برایشان و راه رفتن قوت بخشد از آنکه شکم در و ده بگرانچید و راه الترمذی و قال هذا حدیث غریب  
 و عن ابی هريرة انه اصابه جوع روایت است از ابو هریره که رسید فقرای کعبه را که شکری فاعطاهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موقوفه  
 پس داد آن حضرت ایشان را خراخرا یعنی هر یک خراخرا و یعنی فقر و تنگی اندق برایشان بجای رسیده بود که کسی یک خراخرا میکشید و راه الترمذی و عن عمرو بن  
 شعیب عن ابيه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت خصلتان من کانتا فیه و دخلت انک هر کس که باشند از دو  
 خصلت در آن کس کتب به الله شاگرد اصحاب او بنویسد آن کس را خدای تعالی شکر گویند و صبر کنند و من نظری دینه الی من هو فوقه کی که نظر کند درین خود بسوی کسی که  
 بالای اوست یعنی کمال و قوی تر است از وی مدین فاقه مذی به پس افتد کند بوی و متابعت کند او را و صبر کند بر مشاق عبادت و مجاهدت و بر عمل نجاب و سنت  
 و نظری دینه الی من هو دونه و کسی که نظر کند در دنیای خود بسوی کسی که فرو و است و کمتر محتاج تر است از وی در دنیا محمد الله علی ما فضل الله علیه  
 پس ستایش کند خدا را بنا بر فضیلت او و در خدای تعالی او را بر آن کس و شکر گوید بر آن کتب به الله می نویسد الله تعالی او را شاگرد صحبت نظر ثانی صابو اب جبت نظر  
 اول و من نظری دینه الی من هو دونه و کسی که نظر کند در دین خود بسوی کسی که آن کس فرو و است یعنی پس صبر کند بر طاعت و مجاهدت و نظر  
 فی دنیا الی من هو فوقه و نظر کند در دنیای خود بسوی کسی که آن کس فوق اوست فاسف علی ما فاته منه پس اندوه خورد بر چیزی که فوت شد او را  
 از دنیا و بکتبه الله شاگرد او را خدای تعالی شاگرد بجهت اندوه او و وفات دنیا و لا صابرا و لا صابرا بجهت صبر نکردن او بر طاعت و راه الترمذی  
 و ذکر حدیث ابی سعید و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید خدری که در وی این کلمه است ابشر و ایا معشوصا لیک المهاجرون فی باب بعد فضائل  
 القوان دیدایی بی عنوان بعد از کتاب فضائل القرآن الفصل الثالث عن ابی عبد الرحمن الجبلی یضمتین نام و عبد الله بن زید مصری است تابعی ثقت  
 روایت میکند از ابوب انصاری و ابوذر و عبد الله بن عمرو بن العاص و غیر ایشان مات با فرقیته سنه مائیه قال سمعت عبد الله بن عمرو و گفت شنیدیم  
 عبد الله بن عمرو بن العاص را که میگفت چیزی که بعد ازین تفسیر آن بیا یه و ساله و جل و حال آنکه بجهت پرسید او را مردی این سوال را که قال گفت آن مرد  
 السنه من هتراء المهاجرون ایا نیتیم از فقیران مهاجران که الله تعالی ذکر کرده است ایشان را با این عنوان و مدح کرده برایشان و شایسته داد  
 رسول وی به سابقیت ایشان در دخول جنت فقال له پس گفت مرا و عبد الله بن عمرو و الک امرأه تا وی الیها آیا مر تازنی هست  
 که جای می گیری و میروی بسوی او و می باشی با او قال نعم گفت آری مر تازنی هست که جای می گیری بسوی او قال گفت عبد الله بن عمرو و الک  
 مسکن شکسته آیا مر تاز جای باشی هست که می باشی در وی قال گفت آن مرد نعم هست مر مسکن قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الغنأ  
 تو از قوا انخانی بحکم عرف قال فانت لی خاد ما گفت آن مرد چون شنید عبد الله بن عمرو را که بوجو دزن و سکن  
 او را از اغنیاء خواند پس گفت مرا خدمت کاری خیره هست قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الملوك پس  
 تو از پادشاهانی و در حکم ایشان قال عبد الرحمن این چنین است در نسخ شکایت و صواب ابو عبد الرحمن است که را وی  
 حدیث است چنانکه در صحیح مسلم آمده غالباً لفظ ابو طلحه را مخفف انداخته و نسخا بمبرن روش نوشته شد و جاء ثلثة نفر الی عبد الله بن عمرو و افاغنده و آمدند

سکس بسوی عبد بن عمر و من نزد وی بودم فقالوا پس گفتند یا با محمد کیست عبد بن عمر است والله ما تقد دعلی شی بخدا سوگند توانا نیستیم  
ما بر چیزی لافقت و لاداته و لا متاع به خرج و نه بر پار و نه بر جنس دیگر از اموال مقصود اظهار فقر و احتیاج و طمع بود فقال لهم ما شئتم پس  
گفت عبد بن عمر و ما این جماعه را چو خواستید شما ان شئتم و جعتم البینا اگر میخواهید باز می آید شما بسوی ما فاعطینا کم پس پسید هم شمارا ما بسوی الله  
لکم چیزی که آسان گرداند خدای تعالی از برای شما یعنی درین وقت چیزی زد ما حاضرینت و ان شئتم ذکرنا امرکم للسلطان و اگر میخواهید و اگر کنیم قصه شمار  
برای پادشاه که دران وقت معاویه بود و ان شئتم صبریم و اگر میخواهید صبر میکنید فانی سمعت رسول الله زیر که من شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم بقول که میگفت ان فتر المهاجرین یسبقون الاغنیاء یوم القیمه الی الحبشه اربعین خریفا بدرستی که فقیران مهاجران پیشانی  
میکندند تو انکار از روز قیامت و بسوی بهشت بجهل سال قالوا گفتند آنجا فاما نصبر لا نسل ثنیاً پس ما صبر می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه  
مسلم و عن عبد الله بن عمرو قال بیتنا انا قاعد فی المسجد و انشی انکم من نشتم و در مسجد و حلقه من فقراء المهاجرین قعود  
و حال انکه جماعه از فقیران مهاجران حلقه بسته نشسته اند از داخل النبی ناکاه درآمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقعده لیهم پس نشست آن حضرت  
مایل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان ففتمت الیهم پس ایستادم من و رفتم بسوی ایشان فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و  
سلم لیسر فقراء المهاجرین ما به که بشارت داده شوند فقیران مهاجران ما بیس و جوهر صبر بخیزی که خوش حال گرداند ایشان را پس مراد بوجه ذوات  
باشد و تواند که محمول بر ظاهر باشد و تخصیص بوجه برای آن بود که اثر خوشحالی در بوی ظاهر می گردد و خبر خوش را که بشارت گویند هم ازین جداست که اثر  
آن در بشره پیدا آید فانهیم به خلون الحبه قبل الاغنیاء ما ربعین عاماً زیرا که ایشان یعنی فقیران می درآیند بهشت را پیش از تو انکاران به جهل سال قال  
عبد الله بن عمر و فلقه رایت الوانهم اسفرت پس بخدا سوگند تیرانی به تحقیق دیدم رنگهای فقر را که روشن و تابان شد بشنیدن این بشارت قال عبد  
بن عمر و حتی تمینت ان اکون معهم یعنی ذوق آوردم از این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آرزو کردم که باشم من با ایشان او منتهم ما از ایشان مشک  
راوی است و تواند که برای تنوع باشد یعنی با ایشان باشم و در صحبت جلس ایشان باشم ما انوار و اسرار بر کات صحبت ایشان بنید و زم که هر چه فقیران  
یا فقیر شوم و از ایشان باشم و اسد علم رواه الدارمی و عن ابی ذر قال امر فی مجلسی یسبح گفت ابو ذر امر کرد مرا دوست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و  
سلم بعت ففصلت امری من یحب الساکین و الد فو من هم اول امر کرد مرا بدستی سبکیان و نزدیک شدن از ایشان و امر فی ان انظرالی من هو دینی  
ولا انظرالی من هو فو فی دوم امر کرد مرا که نظر کنم بسوی کسی که ان کس فرود من است و نظر کنم بسوی کسی که ان کس بالای من است یعنی در دنیا و امر فی ان  
اصل الرحم و ان از برت سیوم امر کرد مرا که صل کنم رحم را و پیوند کنم بان اگر چه پشت دهم و قطع کند رحم یعنی صاحب رحم و امر فی ان لا اسال احد شیاً  
چهارم امر کرد مرا که سوال نکنم و ظلم از هیچ کی چیزی را و امر فی ان اقول بالحق و ان کان مر ایچم امر کرد مرا که بگویم حق و امر کنم بدان و اگر چه باشد تلخ و ناخوش آید  
و امر فی ان لا اخاف فی الله لومه لا تم شئتم امر کرد مرا که ترسم در دین خدا و در امر معروف و نهی منکر ملامت کردن هیچ طاعت کننده را و امر فی ان اکثر من  
قول لا حول و لا قوة الا بالله منعم امر کرد مرا که بسیار بگویم این کلمه را که مضمون وی نفی است از حرکت و جلد و رکشتن از نعصیت و قوت و قدرت بر عت  
مکر بارده توفیق الهی و اسلاح است از تدبیر و اختیار و قنای از ان در جنب قدرت حق و مشایخ شاذله را قدس الله اسرارهم و مصیبت است بطلان  
بنکر از این کلمه و گفته اند که هیچ چیز محدود و معین نواز از ان برای توفیق عمل نیست فانه من کثر تحت العرش پس بدرستی که این بعت ففصلت از کتب است که مر  
حضرت رب العزت راست زیر عرش که فیوض و برکات از ان نازل و و اصل میکرد و واه احد و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم یجبه من الدنیا ثلثه بود آن حضرت که خوش می آمد و از دنیا سه چیز الطعام و النساء و الطیب خوردنی و زنان و بوی خوش  
فاصله ایشان و لم یصیب واحد پس یافت آن حضرت دو چیز را و نیافت یک چیز اصحاب النساء و الطیب یافت زنان را و بوی خوش را  
استیفا کرد ذوق و حظ از ان و لم یصیب الطعام و نیافت خوردنی را چنانکه استیفا کند لذت از او استنکار کند از ان با اختیار فقر و تنگی معیشت تا حکمت الهی  
و مصلحت وی دران چنانچه و لا بد در هر چه اختیار کرد حق عز وجل و علا صیب خود را حکمتی بالغ و مصلحتی عظیم خواهد بود و واه احد و عن انس قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة دوست گردانیده شد بسوی من بوی  
خوش و زنان و گردانیده شد شادی و خوشدلی من در نماز یعنی ذوق و شهود و راحت و سرور که در نماز حاصل وقت من کرد که در هیچ وقت و هیچ عبادت  
نمود و لکن از مودی ارخا یا ملال یعنی راحت بخش مارا ای ملال نماز یعنی اذان کوتا نماز کنیم و از تعب و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و مباحات حق بر یونیم  
و قرة یا مشق است از قریب قاف یعنی قرار و ثبات چه دیده و بنظر محبوب قرار یابد و بدیدار آرام گیرد بسوی دیگر ننگد و بنظر بغیر محبوب پریشان و  
بهر جانب نگران بود و یا مشق است از قریب قاف یعنی سرودی و خنکی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش وی در دیدن اعدا و لکن





الوسط خارجا منه و کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید و است نزان شکل و خط خطا صفا و الی هذا  
الذی فی الوسط و کشید خطهای خور و متوجه بروی آرنده بسوی آن خطی که در میان است من جانبہ الذی فی الوسط از جانب  
وی که در میان است زیرا که یکجانب این خط در میان است و یکجانب وی بیرون رفته قال هذا الانسان پس گفت آن حضرت هذا  
یعنی این خط وسط که در میان شکل مربع واقع است مثل آدمی است و هذا الجله محیط به و این یعنی خط مربع اجل و است  
که محیط است با آدمی و هذا الذی هو خارج امله و این جانب که بیرون رفته است امل او است که دراز است  
و هذا الخط الصفا و الاعراض و این خطهای خور و اعراض است یعنی نمره یعنی آفات و عیبات مثل امراض و حوادث  
ملکه که عارض شوند و هلاک کنند و از هر جانب متوجه بروی آرنده مانند با آدمی و گفتند و متصل اند بوی

شست

فان اخطاه هذا نفسه هذا پس اگر خطا کرد و دوگانه شست ملین عرض و این حادثه معین گزید و رسید آدمی را عرض دیگر  
و حادثه دیگر و ان اخطاه هذا نفسه هذا و اگر خطا کرد و دوگانه شست این حادثه دیگر حاصل آنکه آدمی ایستاده ای دور  
و دراز دارد و گمان می برد که برسد بآن امید با حال آنکه اجل قریب تر است بوی نازل و باز دارد و امید با رسید به جان میدهد و در بقیتم عذرا بپذیرای بالذ و کف خاک  
شده و رواه البخاری و عن انس قال خط النبي صلى الله عليه وآله وسلم خطوطا کشید آن حضرت چند خط را فقال هذا امله و هذا الجله پس فرمود این خط  
امل آدمی است و این خط اجل او است فبینا هو كذلك اذ جاء الخط الاقرب پس در انشای آنکه آدمی هم چنین است و هم درین اندیشه است تا که رسید و اخطا اجل  
که نزدیکتر است یعنی آدمی میخواهد که به خطا امل که در تراست برسد تا که اجل در رسید با امل نارسیده و در گذرد و رواه البخاری و این حدیث را جمال سه خط ذکر کرد و در  
تفصیل دو خط آورد و ذکر خطوط دیگر که در حدیث اول اعتبار نموده بود حذف کرد و اظہر آنست که تحمل این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در فصل با  
بیاید و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بهرم من آدم و شیب فیہ اثنان یروضعف میگرد آدم و جوان و قوی می گردد  
مردی و چیز المحروس علی المال و الخمر و علی العسر حرص بر کثرت مال حرص بر درازی عمر و هر چند بر گردد این دو صفت از وی شکسته و است  
نیکو و زیرا که آدمی مجبور است بر حسب شہوات و شہوات بی مال و عمر دست نیاید و سبب قوی شدن اینها تضعف بدن بعلت آن بود که از شہوات  
ملکه شده و قوت عقیده که قوت شہو را از بون دارد و تضعیف شده و دفع آن تواند کرد و بیخای خوبی به محکم شده قوت پر کردن آن کم شده متفق علیه و عن  
ابی هریره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا یزال قلب الکبیر شابا فی اثنین همیشه دل پرواز می وی و این است در و چیز فی حب الدنيا و  
طول الامل در و شوی دنیا و در این امید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعد الله لک شتای تعالی جای عذر و الله  
کرد عذر از مردی که آخر اجله پس افکند و املت و اوجل او را حتی ببلغه متین سنه تا آنکه رسانند او را بشصت سال یعنی این همه عمر بخشد و فرصت  
و توبه نکند و اعتذار ننماید و بگوید چون پیر شوم توبه کنم پیر بگوید و بعضی گویند که معنی عبارت این است که ثابت و واجب گردانید بروی که  
عذر خواهی کند و توبه و استغفار نماید و در آن تعیین نماید رواه البخاری و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو کان لادن آدم و اوان من مال لا تغنی لک  
اگر باشد مرا آدمی را دور و دیر از مال هر آنکه طلب میکند سیوم را و سیر می شود شکم وی از حرص و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و پیر نمی کند شکم آدمی را مگر خاک  
یعنی نادر کور مرد و حرص از وی نمی رود و این حکم بر غالب است و توبه الله علی من تاب و رجوع بر حمت میکند الله تعالی بر هر که میخواهد توفیق از الله این روزیله و  
تهذیب نفس از ان یا معنی آن باشد که قبول میکند توبه از حرص مذموم از هر که میخواهد زیرا که توبه از معصیت مقبول است از عمل ظاهری و باطن متفق علیه و عن  
ابن عمر قال اخذ رسول الله کففت بغیر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دست زد بر بعضی جسدهی بعضی تن من یعنی بعضی نا اعضای من مثل دست  
و در و ش چنانکه عادتست درین گفتن و نصیحت کردن و چون خصوص عضو را فراموش کرد و بجهل گفت و در بعضی روایات آمده که گرفت بر دوشش مرا فقال  
پس گفت کن فی الدنيا کما کن غریب باش در دنیا چنانکه گویا شر غریب او عالم بر سبیل یار و گذری مبالغه درین بیشتر است چه غریب گاهی روزی چند قامت  
نیز کند و مشغول گرد و اما آنکه بر سر راه است میگذرد و دل بخیزی ز بندد و عدل فتنک من اهل القبور و بشا خود را از مردگان که در قبر آسوده و از نمبه که نشسته اند  
و تشبیه کن با ایشان و هم روزی که در حکم مرده باش و رواه البخاری و شرح این سخن بطی طلبه با آنکه حقیقت موت چیست انقطاع تصرف روح از بدن و کشته  
شدن پیوندی از ان و بیرون آمدن بدن از حالت بودن او امر روح را روح موت بدست بدست و نگیرد و بگوید متغیر میگردد حال او چنانکه سلب کرده  
میشود و از وی چشم و گوش و زبان و دست و پا و تمامه اعضا و حواس و جدا کرده میشود از وی اهل و اولاد و اقارب و دشمنان و دوستان و در کرده میشود  
و عظم و دانه و غلام و دواب و ملک و زمین و سر هر چه از جمیع اسباب و آلات دنیا است پس تشبیه بر دکان دنیا و در حکم ایشان آن بود که متصف گرد قطع  
علاقه ببنی بجا کن این قطع کند تصرف روح از جوارح و ارتکاب محرمات و گروهاست و بداند که هر چه در دست تصرف از دنیا انان او نیست بلکه همه از ان مولی

و در حدیث دیگر

و بیان در حدیث است انسان کامل را در دکان

تعالی است و علامت او آنست که فغان آن اند و کین نکرده و بوجدان آن سرور نشود و هم چنین منقطع گردد از اهل و عیال و اقارب و معارف بسبب این  
در مرام و مکر و نهیفته پس بر کباین صفات متصف شود مشابه کرد و بدو کان و داخل باشد در حکم ایشان پستتر عایت کند شرعاً و آداب دیگر که بدان مشابه  
و در کور خفتگان گردد و بی از آنکه توبه است و آن برآمد سنت از هر مطلوب جز خدا چنانکه بموت و کول است و آن نیز برآمد سنت از فیه اسباب چنانکه بموت  
و قاعه است و آن برآمد سنت از شوق نفسانی چنانکه بموت و توجیه الیه و روی کرد و انسیدن از ما سوا می او چنانکه بموت پس باقی نماند هیچ  
مطلوب و محبوب و مقصود جز خدای عزوجل و صبر است و آن بیرون آمد سنت از طوعا نفس بجا بهت چنانکه بموت بی مجاهدت و رضا است و آن  
بیرون آمدن از خوشنودی نفس و در آمدن در خوشنودی حق تبارک و تعالی و تسلیم احکام از لیه و تقویض تمامه امور به تدبیر و اختیار مولی سبحانه بی منازعت  
و اعتراض چنانکه بموت و خوار است و آن بیرون آمد سنت از جود و قوت چنانکه بموت این صفات و این حالات چون حاصل گردد مشابه مردگان  
گردد و در شمار اصحاب قبور افتد این است معنی قول آن حضرت: عند نفک من اهل القبور و موتوا قبل ان تموتوا نیز این معنی دارد موت اختیار می این  
باشد که اندک از شیخ عبد الوهاب ملتقی فی رساله فضل التوبه الفصل الثانی عن عبد الله بن عمر قال مرنا رسول الله صلى الله عليه واله و  
سلم یوما وانا و اخی نطین شیا بعد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت که گذشت آنحضرت بر ما روزی و حال آنکه من و ماد من کل اند و میگردیم چیزی را  
یعنی کل اصلاح میگردیم در می باد یاری فقال پس گفت آن حضرت ما هذا چیست این و چکاری می کنید یا عبد الله قلت گفتم من شیء فعله چیزی است  
یعنی دیوار نیست که اصلاح میکنیم و راست میسازیم آنرا قال فرمود آنحضرت الامر اسرع من ذلك کاشتاب تراست ازین یعنی بیرون آمدن از  
دنیا و گذشتن ازین شتاب تر و در تراست از دیر پائیدن در آن که بحجت آن مشغول شوی و خانه را اصلاح کنی و واه احمد و الترمذی و قال هذا  
حدیث غریب و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یهوی للماء بود آن حضرت که میرنجت آب را یعنی بول میگردیم و میفروشیم  
بالتراب پس میگردیم و بخاک میشویم از آنکه منسوب سازد فاقول پس می گفتم من یا رسول الله ان اما منک قوم یبدرستی که آب از تو تر و یک است یعنی آن  
قد روزه نیست که بان تیمم توان کرد و یقول می گفت آن حضرت ما یدرینی لعلی لا ابلغه چه در یاباید یعنی چه در نه شاید که نرسیم من آب را یعنی هم و فا  
نه کند و فرصت نیامد که وضو کنیم باری بالفعل جنوع طاری خود حاصل کرده باشم عادت شریف چنان و دی که بعد از نقص وضو و تیمم کردی پیش از آنکه وضو  
سازد برای مبارک است و در تحصیل نوعی زهد است باین تیمم من تیمم منک که بحجت فغان آب بکنند و بدان کار گذارند و واه فی شرح السنه و ابن الجوزی  
فی کتاب الوفاء و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال فرمود نه این آدم و نه اجدان آدمی است و این اجل آدمی است  
یعنی نزدیک است بوی و وضع ید و عند فاه و نهاد آن حضرت از برای تصویر و تشبیه قرب موت را با آدمی دست خود را نزد فغانی خود یعنی مرگ و فغانی آدمی  
است و قریب بوی فی الصراح تھا پس سر شتم بسطایسترجشا و در از کرد آن حضرت دست را و و در داشت ارتقا از برای نمودن درازی اهل فقال و غم اله و  
انما است یعنی بجای و در امل و امید و یعنی اجل نزدیک آمد و امل دور افتد است و واه الترمذی و عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله  
علیه وسلم غر زعموا این یدیه آن حضرت بخلائی چوبی را پیش خود و اخر المحضبه و بخلائی چوبی نزد دیگر پهلوی این چوب اول و اخر ابعده  
منه و بخلائی چوبی دیگر را دور تر از چوب اول فقال پس گفت آن حضرت اند و درون ما هذا آیا در می یابید و می دانید که حسیت مثال این سه چوب  
قالوا الله و رسول الله قال فرمود هذا الانسان و هذا الاجل این چوب اول که من خلائی م مثال آدمی است و این چوب دیگر که خلائی م مثال مرگ است  
که متصل است با آدمی و واه قال ابو سعید خدری می گوید که کمان میسرمان آن حضرت را که فرمود و هذا الاصل و این چوب سیوم که خلائی م امل  
آدمی است که دور و دراز تر افتد است فیتعاطی الاصل پس در می گیرد و غرض میکند آدمی امل را و میخواهد که برسد بان دور یا بد آنرا فحقه الاجل  
و در الاصل پس ناگاه دریافت و در رسید او را مرگ بی آنکه برسد امل را و واه فی شرح السنه و عن ابی هریره عن النبی صلی الله  
علیه واله وسلم قال فرمود آن حضرت عمر امتی من ستین شهة الى سبعین عمر امت من اکثر انقضت سال است تا بقا د یعنی غالب این است و کاهی  
در می گذرد چنانکه در حدیث آمده فرموده است و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اعلموا  
امتی ما بین الشین الى السبعین اکثر عمرای امت من میان شصت سال است تا هفتاد و اقل من بین یحوز ذلک و اکثر کسی است از امت من کسی که گذرد از هفتاد و واه الترمذی و ابن  
ماجه و ذکرده شد حدیث عبد الله بن الشیخ کبر شین عمر و ما محمده شده و یا تخانیه ساکنه فی باب عیادة الرضی در باب پرش نمودن بیمار الفصل الثالث عن عمرو  
بن شعیب عن ابی عن جده ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اول صلاح هذه الامم العیقین و الازخنین شکی این امت یقین است بربانیت حق و ضمانت وی تعالی  
از اراق را و نه دلی و غیبتی مرد دنیا و چون یقین بربانیت حق حاصل شد بخل نخواست و اگر چه بخل بحجت بی یقینی بوصول بهت است میگوید که اگر مال صرف کنم و از دست بدم  
و دیگران بخورم و چون زهر که در طول امل نماید بقادر دنیا نخواهد ماند ازین جهت فرمود که اول فساد و الفج و الاصل و نخستین فساد امت بخلی هذین در صرف و اتفاق

فقد بین  
دان را آدمی  
است از دنیا  
و یقین آن  
از دنیا و  
لغات آن  
چنانکه بول  
در دنیا و  
بول بجای  
بوست و در  
است و آن  
بیرون آمدن  
همین



مال و در ازدو شدن اهل و تعداد دنیا است که صدیقین بر اقلیت حق و در دنیا است رواه ابی بنی فی شعب لایمان بداند شیخ اجل اگر مکارف باشد عبد الوهاب متقی  
رحمه الله علیه در رساله الجمل المتین فی تحصیل یقین فرموده است اعتقاد چون بحدیث مردم رسد و مستند بدلیل و برهان بود که اثبات حق کن از ادراک عقل و  
حکما و تمکین یقین گویند اما نزد صوفیه تا تصدیق غلبه و استیلا بر دل نیاید بختی که متصرف و حاکم باشد بر دل تا به چیزی که بر افاق باشد تحصیل کند و  
از چیزی که منافق و مخالف باشد زاجر و مانع گردد و از اقلیت بگویند مثلاً همه کس را جزم نزول موت حاصل است اما که ذکر موت بر دل وی غلبه و استیلا  
دارد و مستحکم و متصرف است و بر استعداد موت بفعل طاعات و ترک معاصی باعث صاحب یقین است و یقین در چهار موضع باید که مکرر مجموع آنچه  
خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان چیز محمل و موضع یقین است اما اصول آن چهار چیز است که سالك را از یقین کردن و دان چاره  
بمنت اول توحید بدانند که هر چه واقع میشود و بقدرت حق واقع میشود و دوم توکل و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی در رسانیدن رزق سیوم یقین  
کردن در خیرای اعمال از ثواب و عقاب چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال پس فایده یقین در توحید عدم التفات  
بسوی مخلوقات و فایده یقین در رسیدن رزق اجمال است در طلب و می یاب ترک تا سبب بر فوت آن و فایده یقین در خیرای اعمال اقدام نمودن است  
بر طاعت و دور بودن از معصیت و فایده یقین در اطلاع خدای تعالی آنست که مبالغه کنی در اصلاح ظاهر و باطن آنتی تحصیل کلام ایشخ و مراد و حدیث  
یقین بر اقلیت حق و توکل بر دست چنانچه کتیم بقبرته مقابل آن که محمل است و یقین کردن بر اقلیت حق و بلوغ رزق و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی  
منزلی است از منازل و از وی چاره نیست مگر سالك راه حق را و فراغ عبادت موقوف بر انست قال الشیخ الامام قطب و قوه ابو الحسن الشاذلی اکثر  
محبت الخلق عن الحق اثنان هم الرزق و خوف الخلق و هم الرزق اشد المحاسن و عن سفیان الثوری قال ليس الزهد في الدنيا بل بسبب الغلظ  
والخشش و اكل الحبش سفیان الثوری رحمه الله علیه گفت منیت زهد در دنیا و تنی نیستی در آن پیوسته بین عامه شرب و غور و خوردن غلیظ خشن بی مزه و تنی  
نی مان خویش جنب بفتح جیم و کسر شین معمه و بیا موصوفه خوردن غلیظ و خشن و تنی مان نه ریش و نه انداختن دنیا قصور الاصل و نیستی  
زهد در دنیا مگر کوتاهی تل رواه فی شرح التتبه و عن زید بن الحسین قال سمعت مالکاً و مثل شی الثوری فی الزهد فی الدنيا جبریه که یکی از یاران امام مالک است گفت  
شعیدم مالک را در حالی که پرسیده شد از وی که همیشه زهد در دنیا قال گفت در جواب این سوال طیب السبب و قصر الام و حقیقت معنی زهد باب و حدیث بودن  
کسب رزق است که از آن وجه حلال پیا کند و کوتاه بودن مل است رواه البیهقی فی شعب لایمان باب استجاب المال و العمر للمطاعه استجاب بنحو  
شمردن و فی الصرح مال خواسته اموال مباحه و اشتقاق مال ارسیل است و آدمی بالطبع بدان مال است و عمه بالغه و الضم زنده گانی و زیستن و بعضی بنی زاده  
و اگر در مقام قسم واقع شود فصح بود الفصل الاول عن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كنت مع عبد بن أبي وقاص قال كنت  
بجسرت ان عبد بن النبی الغنی الخفی خدای تعالی دوست میدارد و نه ماکر این سه نعمت دارد و غنی تر نیز کار خنی تو انکر مال یابدهی و او در این حدیث  
در باب استجاب مال دلالت دارد که مراد غنا مال است معنی پنهان یعنی گوشه گیر نه از خلق با بی عبادت چون خلقی احتیاجی و نیاز می ندارد و خلق گوشه گرفته بجا  
شغول است و غنی بجا محمل نذر است کرده اند یعنی مردمان و نیکی کنند و خلق و این معنی بغنا موافق تر است و در بعضی نسخ مصابیح بعد التقی السقی زیاده معنی  
پاک و نظیف و او مسلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابن عمر را و لیس این است لاحسد الا فی اثنتین فی باب فضائل العوان الفصل الاوّل عن  
الحی مکره ان رجلاً قال روايت است از ابی بکره که صحابی مشهور است از اهل طایف و احوال وی در مواضع مذکور شده که مردی گفت یا رسول الله ای انسان  
خیر کدام یکی از مردان بهتر است قال گفت آن حضرت من طالع عمره و حسن عمله بهترين مردم کسی است که دراز است زندگانی او و نیکو است کردار او قال گفت  
امر ذی الناس شریس کدام یکی از آدمیان بهتر است قل گفت آن حضرت من طالع عمره و ساء عمله به ترين آدمیان کسی است که دراز است عمر او و بد است  
عمل او ظاهر اعتبار غالب راست و اگر عمل نیک و بهر چه و برابر باشد بوجبی خیر خواهد بود و بوجبی شر خواهد بود و آنکه تحقیق این ماده ناداست فافهم رواه احمد  
و الترمذی و ابی داود و عن عبد بن خالد کسبت ابی داود عبد الله صلی است صحابی مهاجری سکونت کرد که فرار از النبی صلی الله علیه و آله و سلم اخی بن ارجلین بود  
میکنند که آن حضرت برادری و آدمیان دوم و از صحابه خود چنانکه منقول است که یکبار میان دو کس از مهاجران عقد اخوت نسبت و بار دیگر میان مهاجرین و  
انصار قتل احدی بجهانی سبیل آمد پس کشته شد یکی از آن دو مرد و در راه خدا شهید شد ثم مات الاخر بعده و پسر مرد دیگر از آن دو مرد بعد از وی جمیع او سخو و میایک گفت  
یا مانتان فصلوا علیه پس نماز گذارند و صحابه برین مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما قلتم که گفتید و چه خواندید در نماز که بروی گذارید و چه دعا کردید و او را  
مخالو اخوانه ان بعد از بغیر و در جمیع گفتند و عا کر دیم خدا را که بجا زد او را و رحمت کند او را و محقه بصاحبه و برساند او را بیا روی که شهید رفت در مرتبه و مقام فقال النبی پس گفت پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فاین صلوات بعد صلوات پس مکر این مرد که پسر مرد را بر باشد در درجه باقی یا خود که پیشتر از وی رفت پس چه شد و کجا رفت ثواب نماز این مرد که بعد از وی  
گذارد و عمل بعد عمل و کجا شد ثواب دیگر علمای این مرد که بعد از وی کرد او قال صحابه بعد صحابه را وی شک دارد که عمل بعد عمل گفت و صحابه بعد صحابه را بخیر نگاه

ثواب روزه وی که بعد از وی داشت لما بینما بعد ما بین السوا و الارض تحقیق تفاوت درجه که میان این دو است در بهشت و در قرب الهی تعالی و در توبه و بیشتر از تفاوت مسافتی که میان آسمان و زمین است رواه ابو داود و النسائی اینها اشکال می آرند که چگونه فاضل راجع آید عمل این مرد پسین که در یک مجله کرد بر شهادت این که پیشرفت و ما وجود آنکه درجه شهادت که در راه خدا و اظهار دین است جواب میگویند که این مرد نیزه الباقی در راه خدا و نیت شهادت داشت پس جزا داده شد بر نیت او و نیز می گویند که آن حضرت میدانست که عمل این مردی شهادت مساوی عمل آن شهید است بحجت نزد خلاص و عقل و معرفت باز یاد می عملی که بعد از وی کرد پس نه بر شهید فاضلتر و راجح تر است بر غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضلتر بود از شهید دلیل برین سخن حال صدیقی اگر است رضی الله عنه نسبت بشبه و صحابه کذا قالوا و عن ابن کثیر بنفع کاف و سکون موعده الا نادوی لفتح منزه و سکون نون نام او عمر بن سعد و بعضی گفته اند سعد بن عمر و بعضی عامر بن سعد نزول کرد شام را و بود قدوم وی آنرا با عمر بن الخطاب انبیع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقول روایت میکنند که شهید آن حضرت را که میکشفت ثلث اقسیم علیهم سه خصلت است و سه حکم که سوگند میخورم بر آنها که حق اند و احدی که مدیون شما شدی را فاقض و پس باید که برید و نگاه دارید آن حدیث را فاما المذبح اقم علیهم پس آن سه جز که سوگند میخورم بر حقیقت آنهاست ست فانه ما نقض مال عبد من صدقة پس بدست کشان این است که کم نشد مال هیچ بنده از جهت صدق کردن بر فقر آنچه صدق کرد چه در صورت نقصان است و لیکن چون موجب غیور بکشت است در دنیا و سبب حصول ثواب در آخرت در معنی زیادتی است نه نقصان و لا ظلم عبد مظلمه صبر علیها و ستم کرده نشدند و ستم کرده نشدنی و گرفته نشد از وی مالی با حق که صبر کرد آن بنده بر آن مظلمه الا زاده الله بها عزرا که از زاده کرده آن بنده را خدای تعالی بان مظلمه عنت مظلمه نفع سیم و کسر لام و فتح نیز آمده مصدر یعنی ظلم کردن و نام مالی که ظلم کردیم نیز آمده و لا فتح عبد باب مسئله نکشاید و هیچ بنده در سوال کردن از مردم الا فتح الله علیه باب فقر که آنکه گشت و خدای تعالی بروی و فقر را و اما المذبح احدی که فاضله و اما آن حدیثی که گفتیم خوانم بر شما پس باید که بدانیم اینست که میگویم حال پس گفت آنحضرت در بیان آن حدیث انما الله نیا لا بعد فقر منیت دنیا که برای چهار کس مخصوص است احوال دنیا درین چهار مرتبه بعد از رزقه الله مالا و علما اول بنده که داد و داد خدای تعالی مال و دادش که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال در مصارف خیر و جود بر شما صدقه فیه بر پیش این بنده تقوی می اندرین مال پروردگار خود را و ارتکاب نمیکند در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را و یصل بهر چه و چون میکند و نیکی و احسان می نماید خویشان خود را و یصل بنسبه محقه و کار میکند برای خدا درین مال سخی مال یعنی حقوقی که متعلق است بآن مثل زکوة و کفارات و صدقات یا بحق خدا که فرموده است صرف مال را با لباب آن خدا با فضل المنازل پس این بنده در فاضل ترین مراتب و منازل است و بعد از رزقه الله مالا و دوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی علم بر حق انفاق و صرف مال در وجه خیرات و برات و حصول ثواب بران و لم یزقه مالا و داده است او را خدای تعالی مال فو صدق الله بنده پس این بنده به مقتضای علمی که دارد و صدوق و صلح است نیت وی و دوست دارد و میبکند و جود مال را بقول لوان لی مالا لعلتی بعمل فلان میگوید آن بنده اگر میبکند و مالی عمل میکند و عمل فلانی که تقوی می کند پروردگار را در مال و صلح رحم میکند و صرف میکند مال را در حقوق فاجر بها سواء پس نزد ثواب این مرد و بنده برابر است اگر چنانچه اول جود مالی انفاق بالفعل می آید و از دوم نه اما مقتضای نیت صادق که دارد و اجران می یابد و بعد از رزقه الله مالا و لم یزقه علما سوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی مالی و نداده است او را علمی که بدان تقوی و زرد و صرف مال در حقوق نماید فیه تحقیقی ماله بغیر علم پس این بنده خطا و خلط می کند در مال خود و دست و پا میزند بی علم و دانش و تامل و تمیز در طریق خیر و شر و صرف میکند از او غیر حق چنانکه فرموده لایق فیه ربه و لایصل فیه رحمه و لایعمل فیه تحقیقی تقوی می کند در مال پروردگار خود را و صلح می کند رحم خود را و عمل نمی کند در وی بحق فنده ما جنب المنازل پس این بنده در پدید ترین جایاست و حدیث لم یزقه الله مالا و لعلما و چهارم بنده ایست که نداده است او را خدای تعالی مال و علم نیز میان وجه و غیره و شر فیه بقول لوان لی مالا لعلتی فیه بعمل فلان پس وی میگوید که میبکند و مالی را بر این عمل میکند و در وی بعمل فلانی که اسراف و اتلاف میکند فو نیست پس این است نیت وی و در زهاسوا و بارگناه ایشان که بر میدارند بر پشت خود از ابراست رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح اینجا نیت بر معنی عزم باید عمل کرد و آوی بر عزم معصیت ما خود است و معنی عزم آن است که بعد است بران و هیچ مانعی از جانب او نیست مگر ممد و قدرت و تار سیدن بدان و اگر قدرت یابد و برسد بی توقف میکند مثلا اگر کسی عزم بر زنا دارد و او را تم است و ما خود است بران اگر چه عزم زنا نماند نیت اما گاهی سبب خود و تفصیل کلام آنست که اول و سواس شیطان که در دل افتد کسی سبب و عمل از اجاس خوانند و بر اجاس مواخذه نبود و چون مد خاطر نشیند و در باطن جولان کند و بجز و آنرا خاطر خوانند و خواطر نیز از نامت هر چه محمد صلی الله علیه و اله و سلم مرفوع و مغضوب است و مواخذه بران نه و این از خصایص این امت است که از رکاه و رحمت خاص پروردگار تعالی بدان مخصوص شده و بعد از آن هم است که قصد و نیت فعل دارد و در حسنات بجهت قصد و نیت حش کمال می نویسند و در سیات نه بعد از آن عزم است چنانکه تصویر نموده آمد و روی مواخذه است بر وجهی که مذکور شد و عن انس رضی الله عنه این انبی صلی الله علیه و اله و سلم قال ان الله تعالی اذا اراد لعبده ان يستعمله فرمود آن حضرت که الله تعالی چون خواهد بنده نیکی را بکار می دارد و او را فقیل و کیف يستعمله پس گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت که چگونه بکار میدارد الله تعالی او را یا رسول الله قال یوقفه لعل عمل صالح قبل الموت فرمود توفیق میدهد و او را برای عمل صالح پیش از مردن از نیجا فضیلت حیات لازم آید که در وی کاری توان کرد و رواه الترمذی و عن شداد بن اوس

تفاوت مسافتی که میان آسمان و زمین است  
روایت کرده اند که در یک مجله کرد بر شهادت این که پیشرفت و ما وجود آنکه درجه شهادت که در راه خدا و اظهار دین است جواب میگویند که این مرد نیزه الباقی در راه خدا و نیت شهادت داشت پس جزا داده شد بر نیت او و نیز می گویند که آن حضرت میدانست که عمل این مردی شهادت مساوی عمل آن شهید است بحجت نزد خلاص و عقل و معرفت باز یاد می عملی که بعد از وی کرد پس نه بر شهید فاضلتر و راجح تر است بر غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضلتر بود از شهید دلیل برین سخن حال صدیقی اگر است رضی الله عنه نسبت بشبه و صحابه کذا قالوا و عن ابن کثیر بنفع کاف و سکون موعده الا نادوی لفتح منزه و سکون نون نام او عمر بن سعد و بعضی گفته اند سعد بن عمر و بعضی عامر بن سعد نزول کرد شام را و بود قدوم وی آنرا با عمر بن الخطاب انبیع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقول روایت میکنند که شهید آن حضرت را که میکشفت ثلث اقسیم علیهم سه خصلت است و سه حکم که سوگند میخورم بر آنها که حق اند و احدی که مدیون شما شدی را فاقض و پس باید که برید و نگاه دارید آن حدیث را فاما المذبح اقم علیهم پس آن سه جز که سوگند میخورم بر حقیقت آنهاست ست فانه ما نقض مال عبد من صدقة پس بدست کشان این است که کم نشد مال هیچ بنده از جهت صدق کردن بر فقر آنچه صدق کرد چه در صورت نقصان است و لیکن چون موجب غیور بکشت است در دنیا و سبب حصول ثواب در آخرت در معنی زیادتی است نه نقصان و لا ظلم عبد مظلمه صبر علیها و ستم کرده نشدند و ستم کرده نشدنی و گرفته نشد از وی مالی با حق که صبر کرد آن بنده بر آن مظلمه الا زاده الله بها عزرا که از زاده کرده آن بنده را خدای تعالی بان مظلمه عنت مظلمه نفع سیم و کسر لام و فتح نیز آمده مصدر یعنی ظلم کردن و نام مالی که ظلم کردیم نیز آمده و لا فتح عبد باب مسئله نکشاید و هیچ بنده در سوال کردن از مردم الا فتح الله علیه باب فقر که آنکه گشت و خدای تعالی بروی و فقر را و اما المذبح احدی که فاضله و اما آن حدیثی که گفتیم خوانم بر شما پس باید که بدانیم اینست که میگویم حال پس گفت آنحضرت در بیان آن حدیث انما الله نیا لا بعد فقر منیت دنیا که برای چهار کس مخصوص است احوال دنیا درین چهار مرتبه بعد از رزقه الله مالا و علما اول بنده که داد و داد خدای تعالی مال و دادش که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال در مصارف خیر و جود بر شما صدقه فیه بر پیش این بنده تقوی می اندرین مال پروردگار خود را و ارتکاب نمیکند در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را و یصل بهر چه و چون میکند و نیکی و احسان می نماید خویشان خود را و یصل بنسبه محقه و کار میکند برای خدا درین مال سخی مال یعنی حقوقی که متعلق است بآن مثل زکوة و کفارات و صدقات یا بحق خدا که فرموده است صرف مال را با لباب آن خدا با فضل المنازل پس این بنده در فاضل ترین مراتب و منازل است و بعد از رزقه الله مالا و دوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی علم بر حق انفاق و صرف مال در وجه خیرات و برات و حصول ثواب بران و لم یزقه مالا و داده است او را خدای تعالی مال فو صدق الله بنده پس این بنده به مقتضای علمی که دارد و صدوق و صلح است نیت وی و دوست دارد و میبکند و جود مال را بقول لوان لی مالا لعلتی بعمل فلان میگوید آن بنده اگر میبکند و مالی عمل میکند و عمل فلانی که تقوی می کند پروردگار را در مال و صلح رحم میکند و صرف میکند مال را در حقوق فاجر بها سواء پس نزد ثواب این مرد و بنده برابر است اگر چنانچه اول جود مالی انفاق بالفعل می آید و از دوم نه اما مقتضای نیت صادق که دارد و اجران می یابد و بعد از رزقه الله مالا و لم یزقه علما سوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی مالی و نداده است او را علمی که بدان تقوی و زرد و صرف مال در حقوق نماید فیه تحقیقی ماله بغیر علم پس این بنده خطا و خلط می کند در مال خود و دست و پا میزند بی علم و دانش و تامل و تمیز در طریق خیر و شر و صرف میکند از او غیر حق چنانکه فرموده لایق فیه ربه و لایصل فیه رحمه و لایعمل فیه تحقیقی تقوی می کند در مال پروردگار خود را و صلح می کند رحم خود را و عمل نمی کند در وی بحق فنده ما جنب المنازل پس این بنده در پدید ترین جایاست و حدیث لم یزقه الله مالا و لعلما و چهارم بنده ایست که نداده است او را خدای تعالی مال و علم نیز میان وجه و غیره و شر فیه بقول لوان لی مالا لعلتی فیه بعمل فلان پس وی میگوید که میبکند و مالی را بر این عمل میکند و در وی بعمل فلانی که اسراف و اتلاف میکند فو نیست پس این است نیت وی و در زهاسوا و بارگناه ایشان که بر میدارند بر پشت خود از ابراست رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح اینجا نیت بر معنی عزم باید عمل کرد و آوی بر عزم معصیت ما خود است و معنی عزم آن است که بعد است بران و هیچ مانعی از جانب او نیست مگر ممد و قدرت و تار سیدن بدان و اگر قدرت یابد و برسد بی توقف میکند مثلا اگر کسی عزم بر زنا دارد و او را تم است و ما خود است بران اگر چه عزم زنا نماند نیت اما گاهی سبب خود و تفصیل کلام آنست که اول و سواس شیطان که در دل افتد کسی سبب و عمل از اجاس خوانند و بر اجاس مواخذه نبود و چون مد خاطر نشیند و در باطن جولان کند و بجز و آنرا خاطر خوانند و خواطر نیز از نامت هر چه محمد صلی الله علیه و اله و سلم مرفوع و مغضوب است و مواخذه بران نه و این از خصایص این امت است که از رکاه و رحمت خاص پروردگار تعالی بدان مخصوص شده و بعد از آن هم است که قصد و نیت فعل دارد و در حسنات بجهت قصد و نیت حش کمال می نویسند و در سیات نه بعد از آن عزم است چنانکه تصویر نموده آمد و روی مواخذه است بر وجهی که مذکور شد و عن انس رضی الله عنه این انبی صلی الله علیه و اله و سلم قال ان الله تعالی اذا اراد لعبده ان يستعمله فرمود آن حضرت که الله تعالی چون خواهد بنده نیکی را بکار می دارد و او را فقیل و کیف يستعمله پس گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت که چگونه بکار میدارد الله تعالی او را یا رسول الله قال یوقفه لعل عمل صالح قبل الموت فرمود توفیق میدهد و او را برای عمل صالح پیش از مردن از نیجا فضیلت حیات لازم آید که در وی کاری توان کرد و رواه الترمذی و عن شداد بن اوس

برادرزاده حسان بن ثابت است او را پدر او را صحبت است نزول کرد بیت المقدس را و معهه و است در شامین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم الکلب من دان نفسه ذریک و فرانه و تو انکسی است که مطیع و فرمان بردار و زبون کرد و ان نفس خود را و عمل ما بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که  
 بعد از موت یابد و العاجز من اتبع نفسه هواها را حق و نادان و ناتوان کسی است که پیرو کرد و ان نفس خود را سوای نفس رایعنی هر چه نفس خواهد از محرمات  
 و شوات بدد او را و با نفس بس نیاید و در دست شتوت عاجز بود و اسیر هوای نفس گردد و تحتی علی الله و با وجود انکه معصیت میورزد و برخلاف فرمان  
 حق میوردد و عمل خیر نمی کند و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد بر خدا که راضی گردد و بخشد و در بهشت درآورد و او التزمذی و این ماجده شیخ  
 ابن جواد شاذلی رحمه الله علیه در شرح حکم میگوید که علماء اند گفته اند عا کا ذب که مغرور گردد صاحب آن بدان و ما زمانه از عمل و دیگر که او را بر کار ان بحقیقت  
 رجائیت بلکه آرزو و فریب شیطانت محروف کرخی رضی الله عنه گفت طلب بهشت بی عمل کنایه است از کما بان و امید شفاعت بی سبب و علاقه  
 نوعی است از فریب و امید داشتن رحمت کسی که فرمان برداری نکند او را حق و جالت است و حسن بصری گوید که قومی را باز داشت آرزوهای امرزش تا  
 بیرون رفتند از دنیا و حال آنکه نیست ایشانرا حسنه میگوید یکی از ایشان نیک دارم کار باز پروردگار خود کار نموده است دروغ میگوید مگر نیک بودی مکانی  
 پروردگار نیک کردی عمل را و می گفت دور باشی ای بندگان خدا این روز و های باطل که اینها و ادبیای احمقانت که افتاده اند در وی بخدا سوگند نهاده اند  
 تعالی پیچیده را باز و های او بجز در دنیا و در آخرت و عمر من تصور میکنی از یاران خود نوشت که تو اهل داری مدازی عسر خود آرزو داری بر خدا بخار بد  
 خود بشمار که آهن سردی کوئی اما ذنا الله منه الفصل الثالث عن رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کنا فی مجلس فطلع علينا  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و است از مردی از اصحاب آن حضرت که گفت بودیم با در مجلس پس برآمد آن حضرت و طلع کرد بر ما و علی اس  
 اثر ما بود بر سر مبارک آن حضرت اثر آب یعنی غسلی تازه آورده بود و در وقتی و تازی که بر حال با کمال خود افزوده فقلنا پس گفتیم یا رسول الله فوالک طلیب  
 النفس می پسیم ما ترا خوشحال خوشدل حال اهل فرموداری هم چنین است که شما میگوید قال گفت راوی ثم خاص القوم فی ذکر النبی یسروا فنادی  
 قوم در ذکر تو انگری که نیک است یا رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا باس بالنبی لمن اتقی الله عز وجل نیست باک تو انگری و کسی  
 که تقوی کند خدای عز وجل چه تر بغی شاکر بلند است و استحقاق من اتقی خیر من النبی و تدرستی بهتر است هر کسی را که تقوی ورزد و از تو انگری و طیب النفس من النعم و خوشدلی  
 و خوشحالی از جمله نعمتها است که شکران واجبست و سول کرده خواهد شد نه از وی در قیامت خاک در قرآن مجید میفرماید ثم للتسألن یومئذ عن النعم و رواه احمد  
 و عن سفیان الثوری قال کان للمال فیامضو یکوه سفیان ثوری گفت بود مال دند ان پیشین که کرده داشته میشد زیرا که زهد و قناعت در دنیا شمار اهل ان  
 روزگار بود و وقت لایموت بی سعی و تردد و توبه بملوک و امرا میرسید و از ایشان آزاری دیده و خواری کشیده نمی شد فاما الیوم فترس المؤمن امام و زدن روزگار  
 که انیم چون بامش زهد و قناعت مست افتاده و احتیاجا غالب آمده و برای تمییل قوت توبه و تردد بر دافینا خواری باید کشیده مال سپر سلمانان است که سبب آن انداز  
 رسیدن سهام حوادث و بلاها در امانت و متغنی است بدان از توبه بملوک و امرا و قال و کففت سفیان ثوری لولا هذه الدخانیر لقمندل بنا هو لا لللیل  
 اگر نمی بود این دنیا را بهر اینه منهدیل میبافتند ما را این دنیا فاران و خواری میداشتند و منهدیل بکسر و قمع خرقه که بدان دست و روی پاک گفته گنایت است از  
 ابتذال و خواری داشتن و قال و کففت سفیان من کان فی پیشه منی نه و قلیله کیسکی باشد دست و ی چیزی ازین بالمایس باید که اصلاح کند و ترتیب دهد و فیه و کرده  
 از فاندان ان احتیاج زیرا که این زمانی است اگر محتاج شود کسی کان اول من میزدل و دینه باشد آن کس اول کسی که بذل کند و از دست و دین خود را و قال و کففت سفیان  
 الحلال لا یحتمل السرف بل حلال احتمال ندارد و بر منب دارد و افراط و اسراف را یعنی بی باید و مال حلال اسرف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاجا خارج کرد  
 تا چندگاه باقی ماند و قوام دین کرد و یا مردانست که مال حلال کم میباید آن تهی باشد که در وی اسراف توان کرد و رواه فی شرح المنة و عن ابن عباس قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیادی منادیوم العقیة آواز میدهد آواز دهند روز قیامت یعنی فرشته که خدای تعالی بپیکر او را بدان این انبار استین  
 که از سپردن شصت سال یعنی انبار که عمر ایشان در دنیا بشصت سال رسیده و این را شصت سال عمر میدهند چنانکه میگویند مات و هو این ثمانین یا  
 تسعین و هو العمر الذی قال الله تبارک و تعالی و این شصت سال عمری است که گفته است خدای تعالی مدشان و این است را و اولم نعم کم میتد کرفیه  
 من تذکره آما عمر ندایم شمارا عمری که پند پذیرد و در ان عمر کسی که پند پذیر تواند شد و جاءکم الذکر و آده شمارا پیغمبر ترساننده و خبر رساننده و انجا  
 معلوم کرد که تا پیغمبر نیاید و خبر ترساننده و خبر و عقل پسند و منیت و مواخذه و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن عبد الله بن شداد  
 معه و است در طبقه ثمانیه از کبار تابعین و ثقات ایشان شنید ان عمر و علی و معا و ابن عباس و از پدر خود و از خاله خود که میمونه است ام المؤمنین و رواه  
 کرده از وی شیعی و منصور و حکم و غیر ایشان قال ان نفر من بنی غنم و ثمانیه التوالتی بدرستی که خدی از قلمه بی معذره که سه تن بودند آده پیغمبر را صلی الله علیه و آله  
 و سلم فاسلموا پس مسلمان شدند قال رسول الله صلی الله علیه و آله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من کفینهم کسیت که گنایت کند مرا و بخت ایشانرا یعنی عمر خود را



کرده شده است الفصل اول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يدخل الجنة من امتي سبعون الفا بغیر حساب می در آید بهشت را از امت من هفتاد هزار کس بی حساب هم الذین آن در آید کان بهشت را بی حساب آن کسانی که لا یسترقون ولا یتطیرون افنون نمی کنند و مشکون بدین گیرند و علی بهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل دارند متفق علیه ظاهر آنست و الله اعلم که مراد استرقا برقی جاهلیت است که از کتاب و سنت معلوم نشده و شارع آنرا تقریر نموده و امینی نیست در آن از وقوع در شرک بقرینه قول او لا یتطیرون و بر مقرر است که تطیر از عادات جاهلیت است و منی عنه و اجتناب از عادات جاهلیت بر جامه مسلمانان لازم است و با وجود آن در وی فضیلت است و بروی جزائی خیریل مرتب ساخته که در آمدن بهشت است بی حساب زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتار اند با سباب اگر چه از جاهلیت بود و این نیز از درجات توکل است و بالاتر از آن ترک استرقا و معالجات و تدبیر آنست مطلقا که از برای تحقق مقام توکل کنند و متعارف از توکل این معنی مفهوم میگرد و ولما تفسیر کرده اند توکل را ترک کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقیانوس حق چنانکه که سنت و این مرتبه خواص است و متوسطان و ایشان را این فضیلت و جزا که درین حدیث مذکور است حاصل است باز یادنی للذین احسنوا الحسنی و زیاده سیوم مرتبه مستیان و متفر با سنت که اسباب بالکلیه از نظر شود ایشان ساقط و وجود و عدم آن برابر شده است و ایشانرا در مباشرت اسباب عمومیت و امتثال با مرادای است و باین حیثیت حکم غنیمت گیرد و این مرتبه اخف خواص است از اینها و اولیا که از خود فانی و باقی بخدا اند و نهایت مرتبه توکل و حقیقت آن این است و جزای ایشان فوق همه است و تحقیق مقام این است که اسباب بر قسم اند یقینی و ظنی و وهمی یقینی مثل برداشتن لقمه و ندادن وی بدین و خاتمیدن و فرو بردن آنرا و مباشرت این قسم از اسباب منافی توکل نبود بلکه ترک آن جمل و سغه و موجب اثم است و ظنی اسبابی که جاری شده سنت الهی و تقدیر وی در حق عموم خلق مثل کسب قوت و تدبیر دران و معالجت و مداوات بادویه طبیب که حاصل شده ظن نفع آن و مثل احتیاج از چغری که غالب است در وی هلاک چنانچه خواب در جائی که عادتست در وی وجود سیل و شیر مثلا و این قسم کامی ساقط میگرد و از نظر اهل توکل و یقین به مشاهد قدرت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره بی اذن پروردگار نمیند و هیچ چیزی خلق و تقدیر وی واقع نشود و اما اسباب وهمی واجب است ترک آن و منافی است مباشرت و امر توکل را آنچه احتیاج است از مکانی که سیل و شیر در و هرگز نمی آید و بجز تو تم آمدن با کمان احتیاج از کندن پس افشونهای جاهلیت و تطهیر از آن از آنچه شارع نفی آن کرده ازین قسم است و ترک تیرت و معالجات عادی از قسم ثانی فاهم و عنه قال خرج رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوما فقال و هم از ابن عباس است که گفت بیرون آمد آن حضرت روزی پس گفت عرضت علی الامم ظاهر کرده شدند و نموده شدند مرا متابعتی گفت و همان یادر خواب یا اخبار است از نمودن آن در روز قیامت و تعبیر غرضی بجهت تحقق وقوع است فحبل عیر النبی و معه الرجل پس در ایستاد که میگرد پیغمبری و حال آنکه با دوست یک مرد و النبی و معه الرجلان و می گرد پیغمبری و حال آنکه با دوست دو مرد و النبی و معه الرجلان و میگرد پیغمبری و دیگر با دوست گروهی و النبی و لیس معه احد و میگرد پیغمبری و نیست با وی هیچ یکی از جهت عدم متابعت کسی مراد از فرایب سواد اکثر اسد الافق پس دیدم سیاهی سیاهی که بسته است و بر کرده است گران آسمان را فرجوت آن بکون امتی پس چون بسیار بود و این کرده امید داشتیم که امت من باشد فحبل هذا امتی فی قومه پس گفته شد که این موسی پیغمبر است و امت خودم قبیل لی انظر لست گفته شد مرا بیک فرایت سواد اکثر اسد الافق پس دیدم سیاهی سیار را که بسته است افق را فحبل لی انظر پس گفته شد مرا بیک هکذا و هکذا هم چنین و هم چنین یعنی همین و شامل فرایت سواد اکثر اسد الافق پس دیدم دیگر سیاهی بسیار را که بسته است افق را فحبل مولد امتک پس گفته شد که ایشان از امت تو و مع مولد سبعون الفا قدام و بلا ایشانند نعمتا هزار کس که پیش ایشانند یعنی و رای ان سواد اکثر با هم از ایشان چنانکه روایت بخاری دالت دارد بران و الله اعلم مدخلون الجنة بغیر حساب می در آید بهشت بی حساب هم الذین لا یتطیرون ایشانان کسانی که لا یسترقون و افنون نمی کنند با فسونهای جاهلیت و لا یتوکلون و داغ غنی سوزند و داغ کردن نیز از اسباب و همیه است و در احادیثی نیز از آن آمده و نزد ضرورت که حکم اطباء حاذق یقین شود و خصی نیز بهشت اما محتار آنست که مکرره و حرام است و کلام این درین باب در شرح سفر السعادت مشیح است از انجا بجهت و علی و بهر یتوکلون و بر پروردگار خود توکل میکنند و دست با سباب و همیه نیز نمیزد مقام عکاشه بن محسن بکیریم و سکون و وقوع صاد و عملتین پس بایستاد عکاشه که از مشایر صحابه است بضم عن و تشدید کا و تخفیف ان و تشدید اگر است حاضر شد جدر او مشایر دی را که بعد از دوست و شکست شمشیر وی روز بدر پس داد آن حضرت اورا چوبی یا شاخ خرمشک را وی است پس گشت در دست وی و مشیره وی اول کسی است که بیعت رضوان کرد و بشارت داد و در آن حضرت بهشت و وی از فضایل صحابه بود و وفات یافت در خلافت صدیقی و دمن ردت و عمر وی چهل و پنج سال بود و روایت کرده است از وی ابو بریه و ابن عباس و خواهر او ام قیس نبی محسن فقال ادع اسدک بجلنی فنهیم پس گفت عکاشه مران حضرت را و عاکل خدای که بعد از از ایشان یعنی از توکلان که در آید بهشت را بی حساب قال اللهم جعد منم گفت آن حضرت خداوند بگردان عکاشه را از ایشان تمام حرام آنرا







بخدمه دارد و در اصل بنده معنی زمین بلند است فلما قفل رسول الله پس هرگاه مراجعت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق را جمع کرد جابر بن حضرت و قفل با آن از صفی بطن و قافله را که قافله کویسه باین معنی گویند قافله و لاجن برود و سلامت با آن به قافله و کفیه القافله حتی و اکثر لخصه پس دریافت و در سیدایشان نیز روزی در وادی که بسیار بود درختان در وادی و عضه بکسر عین جمع غصه یعنی درخت خار دار در جمع الحار کفیه غصه درختان معنیان فقول رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تفرق الناس لیسئلکم بالشمیر و متفرق شد مردم در آن حالتی که سایه می طلبیدند درختان یعنی هرگاه زیر درختی رفت و قیل و ذکر و فقول رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحت سمره زیر درختی که نام او سمره است و فی الصراح سمره یعنی سیمین و ضمیر درخت طلع فعلق بها سیمین پس باینجهت آن حضرت بان درخت شمیر خود را و نمنا فرشته و خواب کردیم باین خواب فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عونا خواند ما را و می طلبد نزد خود پس رفتیم باز و وی واذا عنده الصواعی و ناگاه نزد آن حضرت اعرابی حاضر است فقال ان هذا اخراط علی سفی و انا نایم پس گفت آن حضرت این اعرابی کشید بر شمشیر و حال آنکه من خواب کنده ام فاستیقظت و هو فی بده صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه آن شمیر در دست او دست برهنه و صلت بفتح صاد و ضم آن شمیر آهسته قال من يمنعک منی گفت اعرابی که منع میکند ترا از من فقلت الله پس گفتم نگاه میدارد مرا خدای تعالی ثلثا سه بار گفت این کلمه را و لم یعاقبه و عذاب نکرد آن حضرت آن اعرابی را و جلس و نشست متفق علیه و فی رواية اعرابی بکوالا سمعیل فصحیح و در روایت ابی بکر اسمعیل که در صبح خود آورد و اینچنین آمده که فقل من يمنعک منی پس گفت آن اعرابی که منع میکند ترا از من قال الله گفت آن حضرت منع میکند مرا از تو الله فقط السیف من بده پس افتاد و شمشیر از دست اعرابی فاذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السیف پس گرفت آن حضرت شمشیر را فقال پس گفت من بمنعک منی که منع میکند ترا از من فقال کن خیر اخذ پس گفت اعرابی آن حضرت را بایش بهتر گیرند یعنی گیرند به قدر که بکشد و بلفظ فقال تشدن لاله الا الله وانی رسول الله پس گفت آن حضرت ای کوه ای سیدی که نیست هیچ معبودی بحق مگر الله و من فرستاده خدایم یعنی سلمان میشودی قل لا گفت اعرابی سلمان بنی شوم و لکن اعاذلک ان لا اقاتلک و لکن من عندکم ترا که کشش نخم ترا و جنگ نخم با تو و لا اكون مع قوم یقاتلونک و نه باشم با قومی که قتال میکنند با تو فقلی بسبیل پس برادر آن حضرت اعرابی را فانی اصحاب پس آمد اعرابی بآزار خود را فقال جستم من عند خیر الناس پس گفت بر یاران خود آمده ام شمار از نزد بهترین و میان بگذاشتی کتاب الحمیدی هم چنین است در کتاب حمیدی و فی الریاض و هم چنین است در کتاب ریاض الصالحین تصنیف امام محمد بن ابی حنیفه و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انی لا اعلم آیه الاخذ الناس بها لکنتم ان حضرت فرمود من و اعم آیه را از قرآن که اگر گیرند و عمل کنند و تمسک نمایند مردم بدان آیه هر آینه پس است ایشان از جمیع افعال او را و آن آیه و لش این است و من یتق الله یجعل له مخرجاً و کسی تقوا ورز و خدای را بگرداند خدای تعالی برای او بیرون آمدن و خلاص شدن از هر تنگی و اندوه و محنت در دنیا و آخرت و برزق من حیث لا یحسب و روزی رساند او را از آنجا که گمان ندارد یعنی بی ریج و تعب و تردد و راه احمد و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن مسعود قال قرانی رسول الله گفت عبد الله بن مسعود خوانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را اینچنین انی انما للرزاق ذو القوه المتین و این قرائت شاذ است در قول حق سبحانه ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین رواه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن قال کان اخوان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند و برادر در عهد آن حضرت فاما احدیما فی البنی صلی الله علیه و آله و سلم پس بود یکی از آن دو برادر که می آمد نزد آن حضرت چون میبرد بود و متعبه اکثرجهت میرسید و الاخر تخیر و برادر دیگر حرف می میگردد فاشکی الحرف نگاه البنی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر حرفه کربوی آن حضرت برادر خود را یعنی موت او برین افتاده و مرا غمخواری او باید کرد فقال لعلمک ترزق به پس گفت آن حضرت در تسلیم و صبر و ادب و می بر تحمل مونت او شاید که تو رزق و داده میشوی برکت او و بسبب غمخواری و اتفاقی که بر روی می کنی و این حدیث دلالت دارد بر آنکه اتفاق بر فقر و تحمل مونت ایشان خصوصاً بر ذی ارحام سبب دارد در رزق و برکت در است رواه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح غریب و عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان قلب ابن آدم کل واد شعبة یستی که دل آدمی را در بر وادی شاخی و قطعه ایست کنایت است از شیب و تفرق بمجموع و خاطره وی در اسباب رزق و تحصیل آن من اتباع قلبه الشعب کله پس کسی که تابع کرداند دل خود را آن شعبه را همه یعنی دلی آن بمجموع و او را برود و در تفرق افتد بمیل الله باین و ادا هلكه باک نذر خدای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند او و رزق او ازین عالم در کدام شعبه اتفاق کرده و در حال موت او برسد و من توکل علی الله کاه الشعب و کسی که توکل کند و اعتماد کند بر خدا و بسیار و کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبه و تفرق و حاجت و مونت های که او را و ابن ماجه و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قل و بکم عزو حل آن حضرت فرمود که گفت پروردگار شما را بوی عبیدی اطاعونی اگر نیکان من فرمان برداری کردند می مرا لا سقیته المطوب باللیل ترا می شنو شنیدم ایشان را باران را در شیب یعنی میفرستادم در شیب بر ایشان باران تا از آن آب بخورند و تخصیص شیب به جهت آنست که غالب باران در شیب

افتد و نافع برآید و اطاعت علیهم السلام بالنهار و طالع میکرد و انسیدم بر ایشان افتاب را در روز و لم اسمعهم صوت الرعد و نمی شنویدم آسمان را  
 آواز غریدن ابرار کنایه است از امن و سلامت خالص که در وی اصلا بیم یافت و هلاک نباشد و واه احد و عنه قال دخل رجل علی اهله کنت  
 ابوهریره در آمد مردی بر اهل و عیال خود فلما دایع ما بهمه من الحاجة خرج الی البریة پس چون دید آن مرد آنچه با اهل وی بود از فقر و حاجت بیرون  
 آمد بسوی صحرا تا بهم رساند برای ایشان چیزی از قوت فلما ذات امراته قامت الی الروح پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد  
 و رفت بسوی آسیا فوضعتها پس نهاد آسیا را پیش خود یا نهاد یک سنگ آسیا بر دیگری بامید آنکه مرد وی که بیرون رفته است چیزی بیارد  
 و بسایه و نانی ببرد و الی التور و فنجونه و ایستاد آن زن بسوی تنور پس گرم کرد آنرا تا مان بپزد و سحر یافتن توتنجونه را بنیدن ثم قالت اللهم جاز ذنبا پس ز  
 کفت زن و دعا کرد که خداوند از وی ده مار فقطرت فاذا الجفنة قد امتلأت پس نگاه کرد آن زن پس ناگاه کاسه بزرگ که زیر آسیا نهاده بود  
 پر شد بار و قال کفت راوی و ذهبت الی التور فوجدته ممتلئا و رفت بسوی تنور پس یافت که پزیده شده بنان یعنی این اردو خوب بخورد نان شد  
 و به تنور پیوست یا اردو در جنبه بحال خود بود و ناهنا در تنور از غیب پیدا شدند قال کفت ابوهریره فوجع الزوج پس باز آمد شوهر چون این حال را دید  
 قال کفت اصبتم بعدی شئیا یا فقیه بعد از رفتن من چیزی از جنوب که آس گردیده و نان پختیده قامت امراته نغمه من و نیا کفت زن آری یقینم  
 آنرا از خلق و بر مجری عادت بلکه از پروردگار از غیب و قام الی الروح و با بیاید و رفت آن مرد بسوی آسیا و برداشت آسیا را که زن نهاده بود  
 فذكر ذلک للنبی صلی الله علیه و الله و مسلم پس ذکر کرده شد قصه آن مرد برای آنحضرت فقال انما لولم یضعنا لم تزل تدالی یوم القیمة آگاه  
 باشید بدستیکه شان این است که اگر بر بنیداشت آنرا آسیا را دایم میکشت و آرد می انداخت تا روز قیامت و این همه از برکت جبر و توکل بود و معلوم  
 شد که وقوع این قصه در زمان برکت نشان سرور انبیا بود صلی الله علیه و الله و مسلم که از آثار و انوار ذات معجز آیات وی صلی الله علیه و الله و مسلم بود  
 انداخته در قالب کرامت بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از قصص ائم ساقیه و واه احد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و الله و مسلم ان الرزق لیطلب العبد کما یطلبه اجله بدستیکه رزق هر آنیکه میجوید به را چنانکه میجوید وی را اجل وی یعنی سید  
 هر دو یقینی است و چنانکه حاجت نیست که کسی مرک را بجوید و حاصل کند البته میرسد هم چنین رزق را حاجت نیست که بچیند آنچه مقدر است البته  
 میرسد بچیند یا بجوید و اگر کوید رزق بحسب تنبیر حستن نیز مقدر است یعنی توکل مر خدا را بد کرد و یقین بضمانیت وی تعالی رزق را واثق داشت  
 و اضطراب نکرد اگر طلبی بر وجه جمیل کند برای اقامت رسم عیو بیت یا وثوق بضمانیت نیز درست است بیت همین توکل کن بچنان پاد دست رزق تو بر تو ز تو  
 عاشق تراست رواه ابو نعیم فی الحلیة و عن ابن مسعود قال کان فی نظر الی رسول الله صلی الله علیه و الله و مسلم کما یطلبه اجله بدستیکه رزق هر آنیکه میجوید به را چنانکه میجوید وی را اجل وی یعنی سید  
 من الانبیا که حکایت میکند حال پیغمبر از پیغمبران را و بازمی نماید بصورت از حضرت بر قوم فادموه زنده ان پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده کرد و از او را بکسر  
 بپزه خون آلوده کردن و هو مسیح الدم عن وجهه و حال آنکه پیغمبر میبوزد و پاک میکند خون را از روی خود و یقول اللهم اغفر لقومی خداوند ایام از  
 قوم مرا فانهم لا یعلمون زیرا که ایشان نمیدانند حقیقت حال مرا و دین ادا نمیشود با التماس و درخواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای تو که  
 تا حقیقت حال بشناسند و ایمان بیارند شیخ ابن حجر عسقلانی میگوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر مذکور و نام وی که کیست و چیست و احتمال دارد  
 که نوح پیغمبر باشد انتهی و در اخبار آمده است که نوح علیه السلام را قوم وی چندان میزدند که خون آلوده می شد و مدت بارزین افتاده میبود باز  
 برنجاست و دعوت میکرد و بعضی گفته اند که مراد ازین پیغمبر ذات شریف خود را داشت در صورت اسام و احوال و نمود و این سخن هر درست و این  
 کلام از آنحضرت در روز اخذ مر دیت و الله اعلم متفق علیه باب التوکیا و السمعة ریا شق از دیت است فی الصراح ریا بکسر و الذی یشتق  
 را برینکی خلق خود و در همین العلم کفره را طلب منزلت نزد مردم بعبادت پس ریا مخصوص بعمل ظاهر باشد و آنچه از قسم عبادت بود ریا در آنجا بود و  
 چنانکه کثرت مل و اتباع و حفظ اشعار و حسن رمی و اگر باشد از وادی تکبر و افتخار خواهد بود و ریا و آنچه مقصود بوی طلب جاه و منزلت بود و چنانکه مشتایج  
 برای نمودن مریدان و استمالت تلو و ترغیب ایشان بر اقامه او اتباع کنند نیز در حقیقت ریا نباشد اگر چه در صورت ان بود و باین معنی گفته اند ریا  
 الصدیقین خیر من اخلاص المریدین و باید دانست که ریا ان بود که در ذات شخصی گالی بود و حکم واقع و آنرا مردم نمیداد و دست دارد که بر مردم ظاهر کرد و خلق آنرا  
 بدانند و اما آنکه نابوده را بنما بدان کذب و نفاق بودن ریا بر تمیاس آنکه گفته اند غیبت آن بود که عیبی که در واقع در شخصی بود بگویند و اگر بنمود آن خود افترا و بهتان باشد و  
 ما اقسام بود فاحش تر و قبیح ترین اقسام وی آن باشد که در وی قطعاً زاده ثواب و قصد عبادت مولی تعالی نبود بلکه محض از برای نمودن خلق و طلب منزلت نزد ایشان  
 بود و ملین در نهایت غضب و عنت الهی است و عمل مردی باطل است تا آنکه بعضی گفتند که موجب ابرار زنده نیز نمود و موجب کرد و قضا قسم دیگر آنکه مرد بود و جانب  
 ریا غالب و این نیز در حکم اول است و دیگر آنکه هر دو ماده برابر بود و ظاهر آنست که سود دین درین قسم برابر باشد ولیکن احادیث و آثار در رد و عید و عدم قبول است

و اما آنچه راجع و غالب بدان نیت ثواب و اراده و جلاله تعالی باشد ظاهر در وی نقصانست نه بطلان یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر انداز نیت و نیز فرقی  
 کرده اند در آنکه قصد ریاء ابتدای عمل بود یا در شامی آن عارض شود یا بعد از عمل لاحق کرد و نخستین شیخ تراست پس از آن دوم و سوم کمتر است و وجود  
 وی آنچه گذشته باطل نگردد و نیز فرقی است در آنکه قصد ریاء و عنیت آن مصمم باشد یا خطر پیش نبود و خلاصی از ریاء در نهایت دشواریست و وجود حقیقت  
 اخلاص متعسر است گفته اند که اگر ستایش خود را از کسی بشود و بدان شد که در دو علامت وجود ریاء است و اگر در خلوت کاری میکند و خیال ریاء در خاطر دارد آن نیز  
 ریاء است اما ذناب و دنیا و اینجا حالتی دیگر است و آن فرج و سرور است بفضل خدا و رحمت و حسن لطف و توفیق وی تعالی و تقدس پوشیدن کنایان و  
 آشکارا ساختن طاعات یا بقصد اظهار دین و طاعت تا دیگران اقتدا کنند و پیروی نمایند و این محمود است و داخل ابواب ریاء نه چنانکه احادیث درین باب  
 بیانیه و مسئله خامض است و تفصیلی دارد و در کتب فقهیه تعرض بآن نموده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم با حبسیت خصوصاً در کتاب احیاء العلوم و آنچه مذکور  
 شد مقتبس از اینجا است و بمعنی بضم سین و سکون میم کثر ریاء مذکور کرد و گویند که فلان این کار برای ریاء و سعه میکند یعنی تا به نیند مردم و بشنوند و با جمله  
 سمعه در اینجا متعلق بحاجت سمع بود و ریاء بجانب بصره الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
 لا ينظر الى صودركم و اموالكم خذی تعالی نمی بیند بظرف رحمت و عنایت بجانب صورت های ظاهر شما که خالی است از سیرتهای مرضیه و الهامی شما که عاری است  
 از خیرات مقبوره و لکن انظر الى قلوبكم و اعمالكم و لیکن نظر میکنی بسوی دل های شما که محل تقوی است و کردار های شما که تقرب مینمایند بدان برگاه و وی تعالی و  
 و بعضی کتب اینچنین نقل میکنند که ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم و لکن ينظر الى قلوبكم و نیاتكم رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال الله تعالی انما اعني الشركاء عین الشریک و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله میفرماید من بی نیای ترین شریک انم از شریک یعنی  
 شریک که در عالم سیاه شده تحت جذب بشرکت و راضی اند بدان تا هر یک را بعضی و جنسی در آن چیز باشد که شریک نیست بخلاف من که خلاق علی الاطلاق بی نیایم از آنکه بشرکت  
 در عبادت راضی باشیم تا آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تسبیح و تسمیه و سجده و شریک با اعتبار گردانیدن بندگانش را در شریک پس از آن بیان کرد بی نیای من از شریک  
 خود ملازمت و فرمود من عمل عیلا شریک فیه معی غیر کسی که بخدمت عبادتی را که شریک گرداند در آن عبادت با من و دیگر را ترک و شریک میگردم آن کس را با شریک وی و بی رویا  
 و در وایتی بجای ترکت و شریک اینچنین آمده که فاما من به بری پس من از آن کس نیزارم هو الذی عمله آنکس یا عمل آن کس برای آن کسی است که کرده است عمل را برای آن  
 رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریاء و دخل وی نیز مغفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاء خواهد بود که نیت ثواب در وی قطع نباشد  
 یا قصد ریاء غالب باشد و تواند بود که مقصود بمبالغه باشد در زجر و منع از مذخبت ریاء و الله اعلم و عن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم من سمع کسی که مشهور گرداند نفس خود را و قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنود از مردم احوال و فضایل خود و تشیع بعضی مشهور گردانیدن و گنهای دور کردن و  
 نشر کردن ذکر آید و معنی اسباع یعنی شنوایان نیز آید که فی العاموس سمع الله به مشهور گرداند خدای تعالی عیبهای او را و رسوا کند او را و در قیامت چنانچه قید  
 یوم القیمه صریح در حدیث جندب در اول فصل ثالث بیانیه و من یوالی یوالی یوالی الله به و کسی که عمل کند بر یا جزا دهد او را خدای تعالی جزا بآبانی بجای جزا  
 خود را از کسی طلب دارد که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر هر که را در علمای زشتت او را که پنهان میدارد و قنصت میکند و رسوا گرداند او را  
 نزد خلق در دنیا یا آشکارا میکرد و اند نیت فاسد و عرض باطل او را ظاهر میگرداند بر مردم که عمل وی برای خدا نباشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنود عمل خود را  
 و بنیاد آنرا مردم را بشنوند و بنیاد خدای تعالی ثواب و ریائی آنکه به جزا بوی محسوس خود در آن یا مراد آنست که کسی بشنود و بنیاد عمل خود را بشنوند و بنیاد حق تعالی آنرا مردم و ثواب وی  
 امین باشد در دنیا و محروم گردد از ثواب آخرت متفق علیه و عن ابی در قال قیل رسول الله گفت ابوذر که گفته شد میفرماید خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ارایت الرجل آیا بینی  
 و میدانی مردی را که بعمل العمل من الیوم میکند کاری را از جنس خیر و نیکیه و الناس علیه و تسایش میکند او را مردم بران کار حکم این حیثیت و حق و وایه و در وایتی بعد از آنکه  
 الناس علیه این عبارت نیز آمده که و تحبه الناس علیه و دوست میدارند مردم او را بران کار قال فرمود آن حضرت ثلاث عاجل بشری المؤمن آن ستایش کردن  
 مردم و دوست داشتن ایشان او را زود بشارت دادن مسلمانست یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب آن عمل را بدد دنیا ثواب آن یافت از ستایش مردم و دوستی مردم و  
 این کو بشارت داد است او را ثواب آخرت و این از ریاء نیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود و نیز در دنیا ثواب داد و رواه مسلم الفصل  
 الثاني عن ابی سعد بن ابی فضاله صحابی انصاری حاشی این چنین است در سنن احمد و جامع الاصول و استعاب و در بعضی نسخ مصابیح و مشکات ابی  
 سعید آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود انما جمع الله الناس یوم القیمه و قتی که فراهم را خدای تعالی آویزا نزار در قیامت  
 لیوم لا یمیب فیه مروری را که شک نیست در آمدن وی نادیده ضااع او از دیده فرشته آواز دهنده من کان شریک فی عمل عمل الله کسیکه بود که شریک میکرد در عمل وی  
 اگر کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریائی کرد و دنیا علیه طلب ثواب به من عین غیر الله پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را نزد غیر خدا شریک گرداند و افان الله غنی الشریک غنی الشریک نزد الله  
 ندی تعالی بی نیای ترین شریک است از شریک رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو انه سمع رسول الله راایت است از عبد الله بن عمرو که وی شنید میفرماید خدا را صلی الله علیه و آله و سلم



پس اگر صاحب شرة سلوک طریق سدا و صواب کند و نزدیک رود و در غیة از طریق توسط و اقتصاد و نقد در جانب فقر و فقر نظیر فارجه پس امید دارد  
خود و خلل دارد و ان اشیر الیه بالا صایح و اگر اشارت کرده شود بسوی صاحب شرة باختیار انی مشهور و ممتاز گردد در میان مردم فلائعه و پس شایسته  
اود از اهل فوز و فلاح و دوقول و خارجه و فلائعه و اشارت با بهام عاقبت و عدم علم سابقه یعنی بظاهر امید دارد باید بود که هر که سلوک طریق سدا و صواب  
میکند و از راه راست دور نمی افتد و محقق الحاقه و رستگار است و اگر چنین است و غش و فساد انگشت نداشته و او را در ظاهر از اهل فلاح نشمارند و عاقبت کار  
هر دو بهم است تا عاقبت برچو بود بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاشاک است کس نه است که آخر بحال است که رد اما امید است که هر که توفیق طاعت  
داده و راه راست برده اند عاقبتش نیز خیر خواهد بود و نیز عادت رحمت الهی جاری است که بد کار آنرا آخر بحال نیکی می کشد و توبه می بخشد اما نیکو کار آنرا  
یراقه کثرتی آرد و تسال الله العاقبة و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود و کسب  
امری من الشرائع بالاصح فی دین او دنیا پس است مردان بدی که انگشت نمیکند و در دین و دنیا اما مشهور و انگشت نمیکند در دنیا خود ظاهر  
است که محل آفت و بجنبه یرون افتادن از طریق امن و سلامت است و اما درین زیر که آن نیز طعنه و توقع در شبکه ریاء و ریاست و امامت و تقدیم و تعالی  
مردم و تعظیم ایشان و شمول غیبه نماند و مکلف نفس و غوائل شیطانت و کفر کسی بود که نجات یابد از ان و سلامت نماند و ان مکرقران و صدیقان چنانکه گفته اند  
که آخر این خیر من ریس الصدیقین حب النجاس فمحل و کلمه می بر حال بهتر باشد و سلامت و حفظ حال تر الا من عصمه الله مگر کسی که معصوم و محفوظ دارد و  
اود اخذی تعالی ازینجا معلوم شد که این در حق کسی که محبت ریاست و جاه و قبول دلبهای مردم و امن گیر حال اوست اما آنکه محفوظ و مخلص است مستثنی است  
از ان و فرمود رب العزت در کلام خود و حکایت کرد از حال خواص بنده کان خود و جعله للفقین اما و نقل است که حسن بصری را گفتند حتمه الله علیه که تو انگشت  
نماده و مردم و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین میفرماید فرمود اما آن حضرت مبتدع در دین و فاسق در دنیا است یعنی آنکه در دنیا  
نمی و مشهور گردد و بغنا و در رفیق و غر غیة و در دین بر طریقه سنت و اتباع باشد و داخل این کلمه نیست و با الله التوفیق و رواه البیهقی فی شعب الایمان  
الفصل الثالث عن ابی تمیمه قال شهدت صفوان و اصحابه ابی تمیمه بن محمد البصری که از تابعین است گفت حاضر شد صفوان و یاران او را  
و جناب یو صمیم و ابو زر غفاری رهن که نام وی جدید است و صیت میکرد ایشان را یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال و صفوان بن  
المعطل همه صحابه اند اما اینجی مراد کیست فقالوا بل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم پس گفت صفوان و اصحاب وی جناب را آید شنیده اند  
حضرت خیری قال سمعت رسول الله گفت جناب شنیدم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت من سمع الله بיום القيمة کسی که مشهور گردد و اندر خود  
در دنیا رسو گردد و از اخذای تعالی روز قیامت و من شاق و کسی که در شقت افکند مردم را و تخلف کند ایشان را بخوف و طاقت ایشانست طبعی عام تر مراد است  
شامل نفس خود و غیر خود چه انداختن نفس خود در شقت و فوق طاقت کار خد تجا و کند و موجب خلل و ضرر گردد و تر تمسوع است و بعضی گویند که مراد وقوع در شقی و جانی است  
از خلق و در طرف خلاف و نزاع افتادن است با ایشان بر بر تقدیر خدای وی است که شق الله علیه یوم القيمة در شقت و شدت و محنت اندازد و خدای تعالی او را  
روز قیامت شق علیه در شقت انداخته و در بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا گفت صفوان و اصحاب وی جناب را او صنادید زن مارا فقال  
پس گفت جناب اول باینین من الانسان بطنه اول چیزی که فاسد و کینه می گردد اندامی و میرسد و آتش و دوزخ شلک است یعنی سخت خیری که سبب خول  
و درآمدن و دوزخ و کشیدن عذاب اومی گردد آدمی را خوردن حرام است فمن استطاع ان لا یأکل الا طیباً فلیفعل پس کسی که تواند که نخورد و مکر حلال را باید که بگذارد  
تا از آتش و دوزخ نجات یابد و من استطاع ان لا یحول بینه و بین الجنة و کسی که تواند که عایل و مانع نکند و میان وی و بهشت ملاکف من دم احراقه  
فلینفل مقدار پری کف دست خونی که ریخته است آنرا باید که بگذارد از خون بناحق ریختن مانع میکرد و از آمدن بهشت اگر چه مقدار یک کف دست بود چه جای زیاده  
بر ان و از عقل و درست کار تجا باین چنین کار خیر و خیر کند که مانع آید از ان چنان امر عظیم شریف که درآمدن بهشت است و رواه النجادی و عن حمیر بن الحظا  
و عن الله عنه انه خرج یوم الی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل فاعاد له عند قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
میگوید امیر المؤمنین مسجد روزی مسجد آن حضرت درآمد و یافت معاذ بن جبل را نوشته بودند و در قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و حالی که گریه میکند عاذ فقال پس گفت عمر  
معاذ را میگوید چه چیز کردی که در آنرا فقال میگوید شئی سمعت من رسول الله پس گفت معاذ در گریه آورد مرا و در گریه می کشد اما آنرا نیز غیر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ان یسیر الی شریک شنیدم آن حضرت را که می گفت اندکی از ریاء موجب شرک است چه جای آنکه بسیار  
و من عادی الله و لیا و کسی که دشمن دارد و دوستی از دست داد خدا را عذاب بارز الله بهما را به پس تحقیق بیرون آورد خدا را بیک هر که با خدا بیک بر آید البته محذول و محذوم کرده و مسایه  
میان صف بیرون شدن بیک ان الله محب للابذل الاتقیاء الا خیاراً بیهتیک خدی تعالی و دست میدارد و نیکو کاران بر نیز کاران پوشیده حالان را الذین اذا قالوا لم یعتقدوا ان کسائی که  
چون غایب باشند باز پس کرده نشود احوال ایشان و اذا حضر و الم یحوا چون حاضر باشند خوانده میشوند و طلبیه و نشو و جمالی و مجلسی ساخته شود و علم هر یو و اگر خوانده شوند نزدیک گردند







الله وسلامه علیه وعلیه منی است بدلائل قطعی که دلالت دارند بر جنس و تعیین رجس عاقبت ایشان و در این حدیث در متون عثمان بن مطعون بود  
رضی الله عنه که از کبار مهاجرین بود اول کسی که بعد از هجرت مدینه از مهاجرین فوت کرد او بود و آنحضرت بعد از موت به جبین وی بوسه زد و اشک رحمت  
و او را در بقیع بخبر شریف خود دفن کرد و غایات بسیار کرد و زنی در آنجا حاضر بود گفت میباید ترا بهشت ای ابن مطعون که عاقبت تو بخیر است پس آنحضرت  
آن زن را برین سخن بویخ کرد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون آن خبر و منع است بطریق مبالغه بر سوادب در حضرت نبوت و حکم بر عین ذم  
بدان و خلاصه آن گنایت است از عدم تصریح بعلم غیب تا در حقیقت کلام مراد با مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا و چه در آخرت  
تفصیل چه علم باحوال غیب بتفصیل خبر پروردگار تعالی را نباشد اگر چه محمداً معلوم است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیر است و بعضی گفته اند که مراد عدم  
در یافت در امور دنیا و دین است نه آخرت و یا مراد آنست که نیکو نام نبوت خواهیم مرد یا بقتل و نیکو نام که نازل خواهد شد بر شما عذاب و کمال چنانکه بر اعمام سابقین نازل  
شد و بعضی گفته اند که مراد تردد در فتح کرد و وقت دوست و این معانی نه موافق است و حق آنست که در و این قول پیش از نزول قول صحابه است لیکن  
لک اند ما قدم بن ذنبک و ما نخر اول ابامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت تعیین شد که عاقبت بخیر است که اقبل و الله اعلم و حق جابو قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضت علی النار عرض کرده شد برین و نود و شد مرا آتش و وزخ در شب معراج یا در وقت دیگر در خواب  
یا بیداری فواتی فها منی امی اشل پس دیدم در آتش زنی را از قوم بنی اسرائیل تعذب فی هوة لها عذاب کرده میشود از جهت آنکه مر آن زن را  
بود و بطعمها فلم تطعمها بته داشت آن زن که بر این سخن خواند او را چیزی و لم یقل عذابها کل من خشاش الارض و کذا آت و سر زندان زن  
که باک بخورد و از حشرات زمین و خاشاک کبکها و شین و غیره آنچه میفرماید از جنسها بر روی زمین و از پرندگان و حشرات زمین و کجکان و مانند  
آن کذا فی القاموس و زدی گفته که فتح خاشاک است از کسر و ضم و اجماع شین اصوب است از اجمال و بی معنی هوام و پرندای ضعیف حتی حالت جوعا تا آنکه  
مرد آن که از کسکی و دابت عمر و بن عامر الخواری و دیدم سر و بن عامر خراعی را بجز قصبه فی النار می کشید و دمای خود را در آتش و وزخ قصبه بنیم  
قاف و سکون صاد مملو و دکان و کان اول من سلب الموائب و بود عمر و بن عامر خراعی نخستین کسی که آزاد کرد ناقار اسباب جمع مایه است ناقه که را  
که را کرده و گذاشته میشد و با جابت بخت نذر یا جز آن و از عادت جابت بود که چون ناقه شکم میزد همه مایه با قدم می آورد و یکی از فرود و رود را  
یا به میدان عرض آزاد میکرد و ناقه را و را میگرداند و سوار میشد بر آن و منع نمیکردند و از آب و گیاه از هر جا که می خورد و نمید و شیدند آنرا و این فعل را  
عبادت و موجب تقرب با صام میدانند و اول کسی که این فعل کرد و این رسم نهاد عمر مذکور بود و گفته اند که نخستین کسی که بر شستن با رسم نهاد و آنرا موجب تقرب  
گردانید وی بود و در بعضی روایات عمر و بن لخی آمده ظاهر هر دو یکی است عامر پدر اوست و لخی نام جد ابوسعید کاهن است بدیده اند و گاهی بحمد  
که اقبل و راه مسلم و گاهی گفته که ازین حدیث معلوم کرد که بعضی از آدمیان امروز در وزخ اند و معذب میشوند در وی انشی و ممکن است گفته شود کشف  
کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال آینده در روز قیامت و مثل ساخته شد بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم و عن زینب بنت جحش ان رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها فومار و بیت از زینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فخرها ترساک یقول در حالتی که مسکودید آن  
حضرت لا اله الا الله و بل للعرب من شوقه لقتوب و ای عرب را از دشمنی که تحقیق نزدیک سیده است گفته اند مراد بان مثر قتها و قالها است که در  
عرب واقع شده و اول آن قتل عثمان بن عفان است رضی الله عنه و بعد از آن دایم و مستمر شده تا الآن و بعضی گویند که مراد حصول قروح و اموات تانیم و تانیر در آن  
و در امارت کذا قال شیخ ابن حجر فتح البوم من دم با جوج و ما جوج مثل هله که شده شد و از سدا جوج و ما جوج و در فخر کرده شد و روی  
مقدار این و حلق با صعبه الالبهام و التي فلبها و حلقه لب آنحضرت از برای تیش و تقوی مقدار رخنه سدید و انگشت خود و یکی انگشت زو انگشتی که  
متصل است آنرا که بسیار باشد یعنی تا امروز رخنه در آن واقع نشده بود امروز رخنه مقدار حلقه این دو انگشت کشا و کشا شدن رخنه از علامات قرب  
قیامت است و وقوع فتنه در عرب بنده از آثار و علامات قرب اوست و بعضی گفته اند که این اشارات است بروج اترک خلیفه که بر آید و هلاک کردند عالمی را  
و واقع شد بر دست ایشان بغداد و غیر آن از بلا آنچه واقع شده و الله اعلم فالت کنت زینب فقلت پس گفتم من با رسول الله افهک آتیس هلاک کرده  
یشوم و فینا الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود باشند صالحان آیا بکت کوج و ایشان را غمی آید از وقوع بلا و گفته قال نعم کنت آنحضرت آنی هلاک کرده میشود شما  
با وجود بودن مردم صالح و در میان شما اذ اکثر الخبث و فیکبیه شود فتن و فتن یعنی اگر چه مردم صالح باشند اما غلبه و کثرت فتن و فتن سبب آن کرد و جنبه غلبه و  
سکون با است و در بعضی نسخ بنحین تریج کرده اند معنی علیه و عن ائمه علمای و ابی مالک الاشعری شک نزد در بخاری و در روایت این حدیث که از ابی  
عامر اشعری است که علم ابو موسی اشعری است و از کبار صحابه است شید شد و زینب با ابی مالک اشعری است که او را اشعری میگویند نیز صحابی مشهور است و شک نزد موجب طعن در  
حدیث کرده چون صحابه هم مدعی و ثناء از هر که باشد صحیح خواهد بود قال گفت ابو عامر ابی مالک سمعت رسول الله شیدیم غیر خدا صلی الله علیه و سلم یقول



و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی اودی ما لا تقرون به ستمی من یم خیر را که نمی بیند شما آن را از امارات ساعت و آیات صنع آسمی وصفات قبری و هی سحانه و اسمع ما لا تسمعون و می شنوم چیزی را که نمی شنوید شما از اجار و اسرار احوال آخرت و اموال قیامت و شدت عذاب و نزخ اطاعت السماء و آواز گرد و ناله آسمان و حق لها ان ناط و واجب و نرا و اگر ده شده است مرا و اگر ده نبالد و الطیط آواز بالان و زمین و نالیدن شکر از تعب کرانی بار و آواز نالیدن آسمان چنانچه سوق حدیث و رآن ناظر است از کثرت و از دو حام ملائکه و ثقل ایشان باشد چنانکه بر کسی در زیر بار سواری از تعب آواز کند و گفته اند مقصود بیان کثرت ملائکه و کثرت آیت از آنست اگر چه در این جا آوازی و ناله نباشد و ممکن است که ناله نوی از خوف و خشیت پروردگار تعالی باشد و هر گاه که آسمان با آنکه حماد است و محمل ملائکه مقدس است از ترس می تعالی بنالند آدمی که جانی دارد و آلوده گناهانست نرا و از ترس که بنالند و بجزر و معنی این مناسب زینت مقصود کلاسیخی و الذی نفسی بیده ما فهمها موضع اوجه اصابع و مجازا کند منیت و در آسمان جای چهار انگشت الا و ملک واضح جبهه ساجد الله که اگر فرشته بناده است سر خود را در حالی که سجده کننده است سر خدا را و خایف و خاشع است میثابه کبریا و محال حق و الله لو تعلمون ما اعلم خدا سو کند اگر بداند چیزی که میدانم من لصلکم فلیلا و لیکم کثیری اگر آید بخیزد شما کم و میکشید شما بسیار و ما نلذ ذم ما لئسنا علی القوم شات و خوش نمی باید بزبان بر باطلای فکند و منخرجکم الی الصلوات بتجاد و ن الی الله و هر کینه بیرون می نماید بیوی صحرا و در حالی که ناله و فریاد و زاری کنندگان آید بدرد گاه خدا چنانکه نشان محمودان و اندوه زدگان و از غم تنگ آید گان است که از خانه بدر روند و سر بجهانهند تا کرمی از دل بکشاید نفسی تواند راست کرد و وصداست جمع صد بصحبتی که جمع صعد است یعنی روی زمین چنانکه طرقات و طرق و طریقی و قال ابو ذر و گفت ابو ذر بعد از روایت این حدیث بطریق تلم و تحریا لیلئ کنت شجرة تعضد ای کاشش بودی من نمی گزیده میشو یعنی تا آلوده گناهان را بکنجه نشدی چنانکه درخت را می بریدند و رفتن این چنین من نیز بودی و مثل این آرزوهای در ذماک از کبار صحابه آمده است یکی گفت کاش می گزید بودی که او را میکشید و میخوردند و دیگری گفت ای کاش جانوری برنده بودی هر جا خواست نشست و هر جا خواست رفت تلجفی بروی نه و این مجازا اند که بشارت یا قضا اند از جناب رسالت ربیست و عاقبت ایشان محمود است دیگر از آنچه که و عده مخبر صادق حق است اما خوف لا ابالی کرمی شکند و واه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی هريره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من خاف دلح کسی که میرسد از کسی میکشید و میراند از اول شب زیرا که غارت در آخر شب میباشد و من ادلج بلخ المنزل و کسی که میکشید از اول شب میرسد منزل را و اولاج بکون دال در اول شب رفتن و بشدید دال در آخر شب رفتن و در حدیث یعنی اول است الا ان سلعة الله غالبه آگاه باشید که کالای خدای کرانیت است خبر بهای نفیس بدست توان آورد و آن دادن جان و مال است الا ان سلعة الله الجنة آگاه باشید که کالای خدای عبارت از نبشت است و واه الترمذی و عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال يقول الله گفت آنحضرت میگوید خدا جل ذکوه یعنی روز قیامت نبشتگان که موکل اند بر در رخ اخو حوا من النادمین ذکونی یوما بیرون آید از آتش کسی را که یاد کرده است مرار و زوی در انثال و طاعت و خافنی فی مقام و کسی که رسیده است از من در جانی یعنی از ارتکاب بصیت و ریخا اشتراست که هر یک بار از روی خلاص خدا را یاد کرده و در یک وقت از عذاب وی ترسیده آفر از عذاب و نزخ او را بخواست و اگر خواهد خدای تعالی در روز و نزخ بدر آرد و هم از اول بهشت فرستد بغیر من یثا و یعذب من یثا صفت اوست و یصل الی صایا و دیگر یارید کار و لایال مما یفعل و هم یابون شان و سحانه و واه الترمذی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور و عن عایشه رضی الله عنها قالت کسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن هذه الایه گفت عایشه صدقه رضن پرسیدم آنحضرت را از معنی این آیت که والذین یؤتون ما اتوا و طوبیهم و جز پروردگار تعالی در کار بندگان خاص خود می کند که آن کسانی که میدهند چیزی که می دهند یعنی تصدق میکنند بر فقرا و دلهای ایشان ترسان و لرزان است از آنکه بسوی پروردگار با نگرند سوال عایشه در اینجا نیست گفت اهم الذین یؤتون فی حق و یلیقون آیا ایشان آنانند که شراب بخورند و دردی میکشند زیرا که ترسیدن از عذاب کار نگذاشتن و بدکاران است قال گفت آنحضرت لایا ابلت الصدیق نانی هر صدیق اینانند که شراب خورند و دردی کشند و کارهای بدکنند و لکنهم الذین و لیکن آنها کسانی اند که یصومون روزها میدارند و یصلون و نماز میکنند و یصدقون و زکوة میدهند و هم میخافون ان لا یقبل منهم و ایشان می ترسند که قبول کرده نشود از ایشان بدلیل آنکه در آخر آیت فرموده اولئک یسارعون فی المحنات و فرموده است و هم یسارعون ان جماعه کثاتی می کشند و کرمی نمیایند در یکی با و واه الترمذی و ابن ماجه و عابا کورین آیت و قرات است قرات مشهور که قرات قراءه است یوتون بصم ما یفعل مضارع از نیا و تا و ابدا بهمه فعل مضارع از دست و ایما بمعنی اعطا است چنانکه معنی آن آید کرده شده قرات دوم شاذ است یا تون یا التومثقی از اتیان بمعنی کار کردن و معنی آن باشد که آن کسانی که میکشند آنچه میکنند و دلهای ایشان ترسان است و سوال عایشه باین قرات انب است اما در نزخ صباچ هم برلفظ قرات اول واقع است و ظاهرا نیست که برلفظ قرات ثانی باشد فاخو معنی ابی من که قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا ذهب ثلث اللیل قام بود آنحضرت چون میرفت چهار و انک شب بر می خاست برای نماز شب

فقال يا ايها الناس اي مردمان اذكروا لله اذكروا لله اذكروا لله سه بار فرمود ياد كنيد خدا را ياد كنيد خدا را ياد كنيد خدا را رجاءات الواجبة  
آنچه نخواستني كه قیامت بدان قیام شود و هر چه میزد و رجت در لغت جبین و جنبانیدن و سخت اضطراب كردن و رجت معنی زلزله آید بقیعها الواجبة در پی میرسد  
او را را در بعضی نسخها نیز آمده كه بدان زنده میشوند و بر می خیزند از قبر غرض یاد دادن قیامت است تا باعث شود بر عمل و ذكر حق سبحانه و در وی ایماست بآنكه بخواب  
رفتن حكم موت دارد و ذكر آن نخواستني اولی است و بیدار شدن حكم بعثت دارد و ذكر مراد از نخواستني ثانی است و این هر دو نشان قیامت و یاد دهنده است از آن و میگفت آن  
حضرت كرجاء الموت بما فيه جاء الموت بما فيه آدموت با احوالی كه درین موت است یعنی جزا كه درین موت و بعد از وی شدنی است و واه  
التمذی و عن ابی سعید قال خرج البنی ابوسعید خدری كفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بی كذا ردن نازی فوای الناس كانهم  
يكثرون بنید مردم را كویا كه خنده میکنند و نشرین محبوب بدان غنید كردن و رخته قال كفت آنحضرت اما انكم لو اكثتم ذكرها ذم اللذات اكاه ما شيد  
كه اگر شما بسیار كنید ذكر قطع كننده لذتها را و ناما ذم بذال محمد از همز معنی قطع و روایت پرچین است و در بعضی نسخها بدل ممله نیز می نویسند از همز معنی شستن  
بنا و سیوطی گفته كه سبیل تصریح كرده است كه روایت بذال صحیح است پس فرمود كه اگر شما ذكر ذم لذات را بسیار كنید لشككم عما ادى به لذتكم باز دار و شما را از آنجا  
می بزم یعنی خنده كردن و خوشحال شدن الموت بیان ما ذم لذات فاكروا ذكروا ذم لذات الموت پس بسیار كنید ذكر ذم لذات را كه موت است  
خانه كویات علی القبر يوم یس بدرستی كه نیاید بر كور ما یسج روزی الا تكلموا كذا كذا كفت در باب حال فیقول پس بگوید انما بليت الغرير من غار غرير فی الغرير  
غربت بضم و در وی از جای خود و انما بليت الوحلة من غار تنایم و انما بليت الثراب من غار خاکم و انما بليت الدود من غار كرمها يم و اذا دفن العبد  
المؤمن و چون در كور كرده میشود بنده مؤمن مطیع قال له القبر میگوید آن بنده مؤمن كور چنانچه همان عسیر را كویند محبا و اهلا آندی جای فراخ و جاش  
خود را اما ان كنت لاحب من عیسی علی ظهري الى آگاه باش تحقیق تو بودی محبوب تر نزد من از هر كه میرفت بر پشت من فاذا ولیتك پس چون والی و حاكم  
گردانیده شدم من بر تو ولیتك بر تشدید بر صغیر محمول از ولیت است در صغیر معلوم از ولایت نیز روایت است یعنی چون والی شدم من بر تو اليوم امروز وصی  
الی و باز كشتی تو بسوی من فستی بك پس نزد يك است كه بی نیگی كردن مراد تو قال كفت آنحضرت فلیس له صل بصدقه پس فراخی شود كور مرغان  
بنده را و می در آید در نظری معذاری را زنی سینا فی آن بنده یعنی تا آنجا كه كار میكند و بیض له باب الی الجنة و كذا ده میشود مرغان بنده را در وی بسوی بهشت  
و اذا دفن العبد الفاجر و الكافر و چون دفن كرده میشود بنده فاسق یا كافر قال له القبر میگوید مراد او را قبر چنانچه همان ناخوانده نا آشنایان را كویند لا حیا  
ولا اهلا اما ان كنت لا بعض من عیسی علی ظهري الى آگاه باش تحقیق بودی تو دشمن تر بسوی من از هر كسی كه میرد بر پشت من فاذا ولیتك اليوم پس  
چون والی گردانیده شدم بر تو امروز وصیت الی و باز كشتی تو بسوی من فستی بك پس نزد يك است كه بی نیگی كردن مراد تو قال كفت آنحضرت  
فلیس له صل بصدقه پس جمع میگرد و بهم می آید قریب روی حتی تخلف اضلاله تا آنكه تخلف میشود استخوانهای پهلوی وی یعنی در می آیند بعضی از آن در بعضی قال  
كفت ابوسعید و قال لوصول الله و اشارت كرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای نمودن صورت اختلاف اضلاع با صاحبها بانكشان خود  
فا دخل بعضها فی جوف بعض پس در آن بعضی انكشان را در درون بعضی قال كفت آنحضرت و یقیض له سبعون ثلثا و كذا میشود مرغان بنده  
فاجرا یا كافر را بنده را در آن واحد منها فخرجی الاض الكی از آنها دم كند و زمینها انكشت ششها را و یاند زمین چیزی را اما بقیعت الدینا  
تا آنكه پانیده است دنیا فیلهسنه پس می كزندان ما را آن بنده را و نهس برین میزدند ان پیشین كزیدن و میجد مشنه و چیزی را نشد و میكند پست او را  
حتی بعضی به الی الحساب تا آنكه رسانیده میشود آن بنده را بسوی حساب یعنی تا روز قیامت قال كفت ابوسعید و قال لوصول الله و كفت پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله وسلم انما القبر و حقه من دیاض الجنة نیست كور كرم غزازی از مرغانهای بهشت او حقه من حواله تا و كوی است  
از كوههای آتش و زخ و در بعضی نیز ان مرجع النیران نیز آمده و واه التمدی و عن ابی جعفره صحابی خود است در زمان آنحضرت خرد بود و لیكن  
سماع و روایت دارد احوال وی در موضع دیگر نوشته شده است قال فاكوا كفت صحابه با رسول الله قد شبث تحقیق پر شدی تو قال كفت آنحضرت فلیس  
هو و در بعضی نسخ سوره هو و اخوانها پر گردانیده مر سوره هو و مانند آن از سورههای دیگر كه در حدیث آئیده مذکور شوند و گفته اند كه مراد از سوره  
هو و آیت هاست كرامت و من تاب سلك است زیرا كه استقامت بر طریق مستقیم فی سبیل جانب الخراط و تقویة در عقائد و اعمال ظاهره و باطنه بغایت دشوار  
است و نظر تحقیق كعوض شب بر آنحضرت را ازین خطاب محبت و تباب محبت است و الا جهر شریف و می ظهیر كمال استقامت و اعتدال است دشواری همچنی  
دارد و لهذا نسبت كور را بسوره شوروی با وجود آنكه در آن سوره نیز خطاب خاسته كرامت مخاطب است و لیكن بی ذكر من تاب سلك پس شب محبت است  
بالمست و كسر حصول استقامت مرثیا را از جهت ذات شریف خودش برین معنی حمل باید كرد و كور سورههای دیگر را كه در حدیث آئیده با سوره هو مذکور اند و واه  
التمذی و عن ابی عباس قال قال ابو بكر كفت ابن عباس كفت ابو بكر یا رسول الله قد شبث تحقیق پر شدی تو قال كفت آنحضرت



شبهتني هوذا الواقعة والمرسلات وعم يلىء لون واذا الشمس كودت زیرا که درین صورت احوال آخرت و عذاب آتش و وعیدهای سخت مذکور شد  
رواه الترمذی و ذکر کرده شد حدیثی باین هر که او را نشاء است لا یلج النار فی کتاب الجهاد الفصل الثالث عن ابي قال قالکم لنفعلون اعمالا  
بدستی که شما هر آنیکه عملها را که هی ادق فی اعینکم من الشعوآن عمل باریک تر است و چشمهای شما از موسی یعنی تدقی فکر و امعان نظر در آن عملها نمایند و  
کمان میرید که آن عملها نیک است و در حقیقت نه چنین است یا مراد آن است که آن عملها را صغیر و صغیری پندارید و از آن کتاب آن باک نیدارید که نیکان عهد ها علی عهد  
و رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم ما که نمی نمدیم آن عملها را در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم من الموبقات یعنی المهلكات یعنی رخصت عملها می که  
سبب هلاک شوند مرفا فل آزاد و در حکم کما یباشند و راه النجادی و عن عائشة رضی الله عنها آن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت  
است از عائشه که آنحضرت گفت یا عائشه یا ک و محقرات الذنوب ای عایشه دور دار خود را از گناهان که آنرا خیر و صغیرند پشسته میشود فان لها من الله  
طالبان زیرا که مر آن گناهان را از جانب خدا طالب است یعنی وی سبانه طلب کند و سوال کننده است از آن اعمال مثل این ترکیب درین معنی و در زمان حرب  
بیار آید چنانکه گویند رایت من زید اسدا و دیم از زید شیر می رایت زید را که دیم شیر را دیم و احتمال دارد که معنی آن باشد که ملائکه از جانب حق تعالی طالب و  
سایل اند و راه ابن ماجة والداری و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی بروه بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر ابی بروه بن  
موسی شری که از کبار تابعین است گفت که گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما جمعین هل قد دی ما قال ابی لابیک آیا تو شری میانی که چه گفت پدر من مرید  
ترا قال قلت لا گفتا بود که گفتم من از خال خان ابی قال لابیک گفت ابن عمر پس بدستی که پدر گفت مرید ترا یا با موسی هل شیء ان اسلمنا  
مع رسول الله آیا خوشحال میکرد اند تر این اسلام آوردن ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هجرتنا معه و هجرت کردن ما با آن حضرت و هجرتنا  
معه و کار زار کردن ما با کافران همراه آنحضرت و عملنا کله معه و عملهای ما همه که کردیم با آنحضرت و دلالت ثابت و باقی ماند برای ما و ان کل عملنا بعده  
و این هر عملی که کردیم بعد از آنحضرت بخوف نامه کفایا و اسما و اس نجات یسیم و خلاص شویم از آن برابر سر بر یعنی نفع از آن بار رسد و نه ضرر آن بر ما افتد و نه جوب  
ثواب کرد و در سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب بود باری عت عقاب نیز نکرد و در نعم قال بیت طاعتنا حق ما موجب غفران نشود راضیم کرد و دلت عصفیان  
نشود یعنی آن عملهای که در ظل تربیت و نورانیت صحبت وی صلی الله علیه وسلم کردیم و کان بدان قبول داریم باقی ماند زنی سعادت اما عملهای که بعد از آنحضرت کردیم  
معلوم و بدخل میدانیم اگر سر بر بگذر و غنیمت است فقال ابوک لابی پس گفت پدر تو مرید مرا لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله نه چنین است بخدا سو کند  
تجیق جا کردیم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و صلنا و صمنا و نماز کردیم و روزه داشتیم و عملنا خیر اکثر او کردیم عملهای نیک بسیار  
اسلم علی ایدینا لشکر کثیر و مسلمان شدند بر دست ما آدمیان بسیار و انا لنرجو ذلك و بدستی ما هر آنیکه میداریم ثواب آنرا بمقتضای وعده که مریم با زبان عمر  
گفت و قال ابی و گفت پدر من یعنی عمر رضی الله عنه و لکنی انا و الذی تقصی بیده و لیکن من سو کند با کسی که بقای عمر در دست قدرت اوست و در دستان ذلک  
بود لنا بر کنده دست میداریم که آن عملهای که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده ایم ثابت و باقی ماند ما را و ان کل شیء عملنا بعده و این هر چیزی که کرده ایم از بعد از  
آنحضرت بخوف نامه کفایا و اسما و اس پس مرید بگذر و ابورده و میکوید فعلت پس گفت من این عذر را ان اباک و الله کان خیرا من ابی پس بدستی پدر تو بخدا  
سو کند بود بهتر از پدر من یعنی چون پدر تو با وجود چنین اعمال و فضایل در مقام خوف و وحشت است بر آنکه بهتر است از پدر من و تمام او اهل باشد یا مراد آنست که عجب  
میکند با وجود آنکه پدر تو بهتر است از پدر من این همه برتر پس معلوم میشود که کار بازگ است و راه النجادی و عن ابی هر بروه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وآله وسلم امرنی فی بضع گفت آنحضرت امر کرد مرا بر دو کار من به بضع خشبه الله فی النبی و العلامه بضع اول ترس خدا و در بنان و کما  
و کلمة العدل فی القضب و الرضا و مخرجی است و درست گفتن که از حد اعتدال تجاوز نکند در حالت شرم و خشنودی یعنی آدمی چون او اضی میباشد اگر کسی  
درج میکند و نیک میکند و عیب او عیب شد و چون در شرم آید بر خلاف آن میرسد و دو باید که در هر دو حال یکسان باشد و العصبه فی الفقر و الغنا سبب  
میان روی در غایت اعتدال در دور ویشی و تو اکثری ان عبارت احتمال دارد که معنی دارد یکی آنکه رزق وی کفاف بود و نه فقیر باشد و نه غنی دیگر آنکه در هر دو حالت بر  
طریق اعتدال مستقیم باشد یعنی در فقر محظ و جرم و فرغ نکند خود را در غنا کبر و غم و طو نور زد و ان اصل من قطعنی چهارم آنکه پیوسته با کسی که بر دارم من چنانکه بعضی ولو  
الارحام قطع رحم نکند و وی در مقام صلواتا نام باشد با ایشان و اعطی من حی منی پنجم آنکه عاقل کسی که محسوم کرد و اندر او اعفو عن ظلمتی ششم آنکه  
عفو کنم و در گذرم از کسی که ظلم کند مرا و ان بکون صلیتی فکوا هم آنکه باشد خاموشی من مگر یعنی چون خاموش باشم در فکر تحصیل معرفت باشم و فطنتی ذکر آنکه  
آنچه باشد فطن من فکر یعنی چون سخن گویم ذکر خدا کنم ع سخن برای تو گویم غمش برای تو باشم و فطرتی عیبه نم آنکه باشد نظرم من عبرت یعنی چون نظر در مخلوقات  
کنم بر وجه عبرت و پوشایدی که نه بجهل و فطنت و امر ما بعوف و امر که در هر دو کار من که امر کنم بعوف و فعل بالعوف و روایت کرده شده است بالعرف بجا علی عرف  
و این صفت دیگر است زاید بر صفت مذکور که جامع است بر جمیع خیرات و طاعات را و در حقوق خلق و خدا که بطریق اجمال بعد از تفصیل ذکر کرده و راه و ذین

باب تغییر الناس  
الفصل الاول  
تغيير

و عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من عبد مؤمن يخرج من عينه دموع نيت يح  
 نده سلمان كه يرون آميزد و چشم او آسكها و ان كان مثل داس الذناب اگر چه باشد شك مانند سر كس و در ضرورت من خشية الله از ترس خدا نترس  
 يصبه ثبته من وجهه بترسانان آشك چيزي را از ظاهر و وي وي يعني آشك چشم برآمده بر وي افتد و در ضمير حار مملو آنچه ظاهر است از وي متقابل  
 از وي و حسه الدار وسط آنرا كويد الا حومه الله على النار كذا كذا حرم ميكرد و اندك آن بنده را خداي تعالى بر آتش و نزع و راه اين ماحجه باب  
 تغيير الناس تغيير ز حال بجاى شدن و مراد تغيير حال مردم است از آنچه در زمان نبوت بود از استقامت بر طيق دين و التزام احكام است و اتباع حق و زهد در  
 دنيا و مغرور شدن بر خرافات آن ازال و منال و خدم و شتم و ثبات بر اعمال مرضيه و صفات حميده و اخلاق عظيمه و نورانيت قلب و صفات باطن و عروضا و افعال  
 اين احوال و در آخر زمان الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما الناس كالابل الماثلة و در روايتي كابل مي  
 فرمايد بنسبت آ و ميان كمر مانند شتر ميگردد لا تكاد يتجدد فيها و احلة نزد يك نيتي كه يابي و امي مخاطب در آن حد شريك را حلا را و راحله شترى را كويد كه توانا باشد بر سوز  
 كردن و تاب راى مباحثه است و معنى آنست كه آدميان بسيار نند و بركزيه كان و پندیده گردانان كه قابل محبت باشند و حق محبت بجا آرند و معاون باشند بر خيزان  
 ايشان كتر نند بعضي كويد كه مراد آدميان آخر زمان اند كه بعد از قرون مثله كه اخيار است اند پيدا ايند و حق آنست كه حاجت باین قديت احتمال دارد كه مسلمانان كامل  
 كه در آن زمان باشند كم باشند اگر چه نسبت با بعد و اخبار باشند و با مجله مردم نيك بجمع صفات پسندیده موصوف در هر زمانها كم بوده اند و در آخر زمان كتر نند و  
 فضيلت و خيريت آن سه قرن نسبت بآنها كه بعد از ايشان آمدند باقى است با مقدار كشت و قتل متفق عليه و عن ابى سعيد قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم لثقلين نهن ضمير سين و فتح هر دو روايت است من قبل كم هر اينه پير وى كسيد شما طرقياد و اونهاى كسانى را كه پيش از شما بوده اند مراد بدع و اموات  
 در دين كه پيدا كردند و تغير و تبدل احكامى كه حكم كرده بودند آن پيغمبران ايشان مشوايش و او ذرا عايد و ايع شير و ذراع بذر ايع عبادت است از موافقت و  
 مطابقت و شير كبر از سر انگشت تا سر انگشت كچك جمع ايشار و ذراع بجز سر انگشت ميانه تا نيز باز و در صراح گفته شريك بدست و ذراع در شصت مراد آنچه  
 متابعت كند نشان ميكند بجمع و وجه در هر كار باحتى و دخل و ايجاز ضبط بقع و هم تا آنكه اگر در آمدند آنها سوراخ سوراخ نام با نوري مشهور است پس پير وى  
 ميكند شما ايشان را و مى در آيد آن سوراخ را هبل گفته شد يعنى صحابه رسيدند با رسول الله اله و اليهود و النصارى ايشان كه پيش از او بوده اند و متابعت ميكند ما  
 ايشان را بود و نصارى يانند و از من قبل كم ايشان را مراد داشته قال ضمن كفت انحضرت اگر آنها بود و نصارى نيقند و مراد داشته ام ايشان را پس كيقند آنها و مراد داشته  
 يعنى ظاهر است كه مراد بود و نصارى يانند متفق عليه و عن مرداس الاسمي كبريم و سكن راحباي است از اصحاب شجره معدود در كوفين مراد را همين يك  
 حديث است كه روايت كرد بخاري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يذنبون الصالحون الاول فالاولي يروى من روم نيكو كا  
 تخمين بعد از تخمين يعنى كى بعد از ديكرى و هر كدام را تخمين خوانند زيرا كه چون تخمين رفت آنكه بعد از دست تخمين شد نسبت بياي و يعنى حلاله كحلاله الشعبا  
 و الهى و باقى مى مانند بدان و تبا و كاران و نه بجا آيند كان مانند سبزه جو يا خضر و خاك بضم جاء مملو و فار و روى و تبا و از هر چيزي كه بجا نيايد و خال و ثبا و مثله نيز  
 باين معنى آيد و از اولين كويد و در صراح گفته مباحثه بضم سبزه هر چيزي و خال بضم پست جو و كرفج و خرماي كوفه و كجاره و سبزه و صفت اين جماعى كه باقى ميانند  
 خدا اين است كه لا يباله هم الله باله باك نذير و ايت از خداي تعالى باك داشتى يعنى قدرى و اعتبارى نى خدا ايشان را و راه النجاذى الفصل الثانى عن ابن  
 عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا مضت امتي المطيطاط و قى كه راه روند است من خسران بطريق كبر و مطيطاط بضم سيم و فتح طاء و مضموم  
 و مضور و خرا ميدند و دست اندازان رفيع مطربشيدن ابرو و خرايه از كبر و مطيطاط در قافوس و صواح و در نزع مصباح و نزع مصفحات و حواشى و شروح آن يك  
 يا است ميان و صطاي و ديكر بعد از طاء و مضموميت و در مجمع البحار گفته و در بعضى حواشى كتاب نيز نوشته اند كه نزد بعضى بحدف يا بعد از طاء تا نيز روايت است  
 و از بنما معلوم كرد كه باثبات يا بعد از طاء تا نيز هم است بلكه راجع است و اساطير و خدمت تمام ابناء الملوك ابناء فادس و الووم و خدمت نمايند و چا كوى كند  
 ايشان را يعنى است مراد اولاد فارس و روم يعنى ولايتا و شير و خا كند و اولاد فارس و روم را بنده كند و خدمت فرمايند و ملوك و امرايى بنا آيد چا كوشوند و خدمت  
 كند سلطان الله شى و اها على جنابها و اها بر كار و خداي تعالى بدان است بر نيكان ايشان و همچنين واقع شد كه خبر داد انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم چون فتح  
 بلاد فارس و روم كردند و ايشان را استخلام نمودند و دولت قوى شد بر كاست خداي تعالى كشتگان عثمان ابروى رضى الله عنه و بر كاست بنى اميه را بر كنى با شتم  
 و كردند آنچه كردند و راه التومدى و قال هذا احد بئس عويب و عن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تقوم الساعة  
 حتى يقتلوا امامكم كفت انحضرت كه بر يابن شود و قياست تا آنكه نيكى بشيد شما امام خود را و يتجملد و ابا سباقكم و ميزند كيد كير بشيرى خود و اجلا و مجالده و تحال و بشير  
 زدن كيد كير او پوت دنيا كوشى او كه و تا آنكه دارت و مالك و متصرف ميشوند دنياي شما را بكاران شما و ملاست بدست ظالمان يدو كار و بار خلايق در قبضه اقتداريدن  
 و فاسقان افتد و راه التومدى و عنده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يكون اسعد الناس طالدين يابى شود و قيا

تا آنکه عیاشد بهره مندترین مردم بدینا یکبخت مال و طیب عیش و افتاد حکم لکع بن لکع بغی بنی نهم و حق این معنی که احوالی ندارد و سیرت نیکو ندارد و لکع بن نهم لام و فتح کا  
 نیم و احمق و بنده و آنکه روش حرف زدن ندارد و بعضی گوید که خرد نیز آمده و واه التهمذی و البهقی فی دلائل النبوة و عن محمد بن کعب الغضلی  
 قال حدثني من سمع علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال محمد قطري بن عوف وفتح واطا وسمي که از تفات تابعین است مدنی مرد صالح عالم بر آن  
 بود و در او از بنیان قریظ گفت حدیث کرد که کسی شنید امیر المؤمنین علی را گفت انا لجلوس مع رسول الله صلى الله عليه وآله في المسجد النبوي  
 هر آنکه نشسته بودیم با آنحضرت در مسجد فاطمه علیه السلام پس او گفت شد را دیدیم با مصعب بن عمیر معاویه علیه السلام و در حالتی که نیت بروی چادر می کرد و را  
 بوده و بروی بصر با جاذبه و معروف که ذاتی القاسوس مرقعه بصر و پیوند کرده شده آن بوده به پوستین پاره فلما واه رسول الله پس برگاه که دید او را  
 پیچید اصلای الله علیه و آله و سلم می کرد که در لای کان فيه من النعمة از جهت یاد کردن حالی که بود مصعب در آن حال از شرم و ترغیبش ازین  
 در که و لای هو فيه المومنان زجت دیدن حالی که وی در دست او روز از قزو بتزل و سوطی در جمع الجوامع از عمر رضی الله عنه روایت میکند که مصعب بن عمیر  
 رضی الله عنه روزی بر آنحضرت آمد پوست که سفید بود و بسته پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید بسوی این شخص که روشن کرد و ایند ماست الله تعالی دل او را  
 و تحقیق دیدیم من مادر و پدر او را که میخواستند او را خوشترین طعامها و دیدیم بروی جفت جاذبه که بدو لیت در هم خیزد بود و در آنرا پس رسانید او را محبت خدا و  
 رسول خدا باین حال که می بیند مصعب بن عمیر رضی الله عنه فرشی است از اجزای صحابه و قضایای ایشان و بود در جاهلیت شرم ترین مردم در طعام و لباس و چون سلمان  
 شد چه را گذاشت و زهد و زید و وی رضی الله عنه از شدای احداست و بود وی رضی الله عنه در وقت شهادت چهل ساله یا بالا می آن ثم قال رسول الله صلى الله عليه  
 و سلم كيف كنتم اذا اخذ احدكم في حلة پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه باشد حال شما و فیکه یاد کند یکی از شما در جفت جاذبه و دو واحد فی حلة و شبانگاه کند  
 در جنت جاذبه دیگر یعنی اول روز و زرو پای پوشد و در آخر روز و زرو پای بکیر و وضعت بین یدیه صحف و وضعت صحف اخوی و نهاده شود پیش وی کاسه کلاقی  
 از طعام و برداشته شود کاسه دیگر و ستم میبوی که کاشتی الکعبه و پوشید لباسها غنای خود را چنانکه پوشیده میشود که کتبات است از تنم و ترف و اسراف  
 در لباس و طعام و سکن فضا و آپس نهند بعضی صحابه یا رسول الله نحن يومئذ خيبرنا المومنان و در آن روز که این آیه باشد بهر باشیم ازین حال که امر و نداریم  
 زیرا که تنفرع للعبادة و نكفى المونة فارغ باشیم از کسب معیشت و تر و در زرق برای عبادت و کفایت و کار که اگر کرده شویم بار و کرانی می و حال را قال لا گفت  
 آنحضرت این چنین نیست که در آن روز بهتر باشد اتم الیوم خيبرنا المومنان و در آن روز که اگر کرده شویم بار و کرانی می و حال را قال لا گفت  
 وی و در آن روز و زرو پای پوشد و در آخر روز و زرو پای بکیر و وضعت بین یدیه صحف و وضعت صحف اخوی و نهاده شود پیش وی کاسه کلاقی  
 علیه و سلم یا علی الناس زمان می آید بر مردم روزگار می که الصابو فهم علی دینه شیک نمایند در آن روز و درین خود و نگاه دارند و از آن وقت  
 نودن و ثابت بودن بر آن کالغابض علی الجحیم مانند نگاه دارند است آخر سوزان را در دست یعنی چنانچه نگاه داشتن آنرا و صبر کردن بر آن دشوار است همچنین  
 نگاه داشتن دین و ثابت و ستقیم بودن در آخر زمان شکل از جهت ظهور فرق و غلبه فاق و قلت معادن و موافق بر آن و واه التهمذی و قال هذا  
 حدیث غریب اسناد او عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم اذا كان امواكم خيبرنا المومنان و فیکه یاد کند یکی از شما در جفت جاذبه و دو واحد فی حلة و شبانگاه کند  
 و اغنیاء که سیمای که و باشند تو اگر ان شما میخان شما و امود که شودی بپنکم و باشد کار و بار شما مشترک و مشورت کرده شده میان شما یعنی مسلمانان بر  
 یک راه باشند و متفق باشند بیکدیگر و هر کدام را استبداد برای نمود و مخالفت بیکدیگر نوزند فظهور الارض خيبرنا المومنان و فیکه یاد کند یکی از شما در جفت جاذبه و دو واحد فی حلة و شبانگاه کند  
 مر شما را از شکر زمین و باطن وی یعنی حیات شما بهتر از حیات است و اذا كان امواكم خيبرنا المومنان و فیکه یاد کند یکی از شما در جفت جاذبه و دو واحد فی حلة و شبانگاه کند  
 تو اگر ان شما میخان شما و امود که شودی بپنکم و باشد کار و بار شما مشترک و مشورت کرده شده میان شما یعنی مسلمانان بر  
 است کویا اختلاف و تنازع اکثر از راه متابعت زمان و رفتن بر گفته ایشان می باشد فظن الارض خيبرنا المومنان و فیکه یاد کند یکی از شما در جفت جاذبه و دو واحد فی حلة و شبانگاه کند  
 یعنی مردن بهتر از زینتن در این وقت و واه التهمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم  
 بوشك الامم ان تداعي عليكم فزديكم انما يعني که و بهای کفر و ضلالت که جمع گردانند و بخوانند بعضی از ایشان بعضی برای متاع و کسر شکت شما کا  
 تداعي الاكله اقصعنها جاذبه جمع میشوند جماعه طعام خوردگان و میخوانند بعضی ایشان بعضی البوی که طعام که بخورند از آن دبی مانع و بی ملاحظه گرد می آیند و میخورند و هم  
 چنین این امر گرد می آید بر شما و هلاک میکنند ذات شما را و فارت میکنند اموال شما را و درین مشارکت است که شما در پیش ایشان مثل طعام آید که فرومیرند از و هلاک میکنند  
 فقال فائل پس گفت گویند از صحابه و من قله نخی و میثاق و این که و آن ایشان بر از جهت کی است که بارانم و در آن روز قال گفت آنحضرت این از جهت کی نیست  
 که شما دارید بل اتم میباشند کثیری که شما در آن روز بسیار دید و لکنم غنما که غنما السبل بلکه شما مثل گفت آید که بروی سیل می آید یا مثل خر و خاشاک و برک  
 در خاند که مزوج بگفت بالای سیل می باشد و غنا و غنم من و خفیف مثل و تشدید گفت و بر کهای که در خاند که بروی سیل می آید یا مثل خر و خاشاک و برک  
 در خاند که مزوج بگفت بالای سیل می باشد و غنا و غنم من و خفیف مثل و تشدید گفت و بر کهای که در خاند که بروی سیل می آید یا مثل خر و خاشاک و برک

[illegible]

## الفصل الثالث

باب رلو حق و ہمتا بیات باقی

بسم



و احادیث فضل و شفاعت بعد از آن و روایات با شند و بالجمله ماور شد از جانب پروردگار تعالی با نذر پس اقبال کرد این امر را و او را مسلم این و است مسلم است و  
فی المشق علیه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو آزار و است کرده آمده که قال گفت آنحضرت با معشوقش قوفش آشتی و انفسکم ای کرده خویش بخبریدها  
خود را و خلاص سید آزار آتش و زنج با میان و طاعت لا اغنی عنکم من الله شنبه ای نیاز نمی توانم کرد و کفایت نمی توانم کرد و فایده نیدیم شما را از عذاب خدا چیزی را  
یا بنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شنبه ای اولاد عبد مناف بی نیاز نمی توانم کرد شما را از عذاب چیزی را یا عبا من بن عبد المطلب لا اغنی عنکم من  
الله شنبه یا صغیرة عمه رسول الله لا اغنی عنکم من الله شنبه ای عباس بن عبد المطلب بی نیاز نمی توانم کرد از عذاب خدا چیزی را و صغیرة عمه آنحضرت است  
ما در زبیر بن العوام که از عمره مشرعه است او را اندازد و خدا که عباس اگر که عمر شریف است یا فاطمة بنت محمد سلیمنی ما مثلت من مالی ای فاطمه که گوشه  
محمد مطلب هر چه بخواهی از مال من لا اغنی عنکم من الله شنبه اما از عذاب خدا و گرفت وی فایده نمیکند چیزی را اینجا میسوزند که آنحضرت را خود مالی بود و خصوصاً دیگر  
که این حدیث در آنجا و روایات و این سخن چیزی نیست مال بزرگ و بیش اطلاق می باید و جسم نم بآید هیچ جز آن مال مطلقاً نبود از آنجا حاصل است و آنحضرت را تجارتی و کمی  
بود یا آن که این تجارت تقاضای وجود مال بالفعل نمیکند و آنست که اگر مالی در ملک من باشد مطلب ما تجارت آخرت در ملک من نیست الفصل الثانی عن ابی موسی  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امی هذه امه موحومه این است که این است یعنی اچال است در انقیاد و طاعت و محبت من محبت  
حق و این صفات خیر و کرامت و رحمت که حق تعالی آنرا بندگان مخصوص کرده اند بهیچ کی از احم سابقه را آن محاط نموده و بفضل و کرم و عنو و مغفرت و حسن معاملت خود  
بایشان بشا رتی داده است که است مرحوم و مغفور و سخی رحمت است در آخرت لیس علیها عذاب الاخرة یعنی این همه دلیل و نشان آن است که در آخرت بروی  
عذاب نباشد عذاب الهی الدنیا الفتن و الزلازل و القتل عذاب این است این است در دنیا فتنها و مصیبتها و بلاها و محنتها است و زلزلهها و حادثها و روزگار که  
بایشان میرسد موجب کفارت ذنوب و رفع درجات ایشان میکند و قال و شتای که میان ایشان وقوع می باید اگر از دست کافران و مبتدعان است خود موجب شداد  
و اجزاست و اگر میان مسلمانان باشد پس اگر کجبت اشتباه و تاویل است هر دو جانب بر سلامت اند و اگر یک جانب بصریح ظالم است آنجا بظلم مظلوم ماضی و خواهد بود و بعضی  
از علما گفته اند که عذاب قمر اخضای این است مرحوم مغفوره است تا در برنج تخمیز ذنوب و تکفیر خطایانوده ایشان را طاهر و مطهر بآزیت رند و در آنجا خدای بی بینند  
و گویند که میدانند غیر الذنوب جمیعاد در شان این است اما در روایات و در عید مرتب کسیره و تعذیب وی منافات این ندارد و زیرا که مغفرت غیر شرک در شریعت  
حق است عموماً و خصوصاً لازم نیست که البته واقع گردد و اگر واقع گردد لازم نیست که بر هر فرد وقوع یابد شاید که بعضی معذیب باشند و بعضی مغفور فی فعل الله یات و بحکم  
ماید و بالجمله این است مخصوص است بجز رحمت و حمایت باری تعالی که اقتضای نجات و عنو و مغفرت ایشان میکند و همه در شریعت اوست تعالی و واجب  
نیست بر وی چیزی بیکر فای مغفرت و رحمت است و او را و او را و عن ابی هبیده و معاذ بن جبل عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
ای علیة بن الحبر ارج که از عمره مشرعه است و از معا بن جبل که از غطای صحابه است روایت میکند از آنحضرت که گفت ان هذا الاوی بداموه و حمة فرمود آنحضرت  
که امر دین و ملت پیدا شد و لا نبوت و رحمت و در بعضی نسخ بداموه از بدیع بنی اول ظهور دین زمان زول و می و رحمت و نورایت بود و تم میگویند خلافت  
و حمة نیز بهایست خلافت و رحمت آن تا اقتضای مان غطای اشیدین که بخلاف و نیات آنحضرت کار دین و ویات انتظام و التیم داشت ثم میگویند ملاحظه  
نمایند ملک پادشاهی که نکرده کمیت است او وقوع خلل و بیداد بر خلق خدا و محض گردیدن و محض بیعت بین صیغه مبالغه است و در بعضی روایات ثم ملوک محض بعضی  
جمع محض کسیر بین بعضی غیبت و شیرینی پادشاهان جابرید آید ثم کائن جوی بدو و عتو و فساداتی الا در محض بترشونده است این کارگر و قهر و از حد و در گذشتن  
و فساد و تباهی در زمین و در فتح شکات لفظ جبریه بیعت جم و با نصیح کرده شده است و در مجمع البحار از شرح شفا آورده معنی که در آن قاتوس کسیر جم نیز معلوم  
میکرد و این مناسب تر است قبول و می مستحقون المحرم و الفروج و المحمود حلال میدانند این جماعه اخیر و میکنند چنانکه حلال استند جامهای افروشی او و فرما  
زمان را و انواع شرها را و چون علی ذلك و فیصرون رزق داده میشوند با وجود این کارها و یاری داده میشوند در کارها یا نصرت داده میشوند  
بر کفار و مخالفان ایشان و هلاک کرده میشوند اگر چه سخی آن شده اند بهجت آنحضرت کرده است از پروردگار تعالی مر این است و از رحمت و مغفرت و شاید که  
حق تعالی را در آن حکمی باشد از ضبط امور خلائق و انتظام آن و از نایب بعضی حکام دین بوجو دایشان اگر چه در حد ذات خود فاسق و فاجسند حتی بلحق الله  
تا آنکه ملاقات میکند و پیش می آیند خدای تعالی را در روز جزا و او الهی حق ۲ شعب الایمان و عن عایشة رضی الله عنها قال سمعت  
رسول الله گفت مائیه شیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم يقول میگفت ان اول ما یكفاه برستی خستین چیزی که سر نمکون کرده  
میشود و گردانیده میشود و انگار سر نمکون کردن آوند تا بریزد و آنچه در او است از آب با شرب و مکوه میسوزند کسی که بر روی فتنه و سر نمکون کرده و قال و قد  
بھی الوای گفت زید بن سحی که راوی این حدیث است گفت او ابو عبد الله و مشی خستین است روایت میکند از زوی احمد و دار می نموده است  
سند سبع و این معنی الاسلام یعنی سر نمکون کرده میشود در اسلام و لکن فی انظار راوی ساقط شده کما یكفاه الا فاعلم ان سر نمکون کرده



میشود آفته تا بریزد آنچه در دست از آب یعنی الحظی این نظر را وی است که بیان مراد میکند یعنی اول با یکبار فی الاسلام کدام است خمر است این تقریر شارحان است و تغییر این حدیث  
و اینجا توضیحی دیگر است ظاهر تر از آنچه نشان گفته اند در شرح آریان که در تمام حاصل آنکه اول چیزی که از کتاب کرده میشود از محرمات و ساقط گردانیده میشود از احکام اسلام  
نزد تغییر احوال مردم در آخر زمان حکم خمر است که می نوشته آنرا و تا ویلات می کنند در تحویل و بی چنانکه گفت و قبل فکفت و گفته شد پس چگونه از کتاب کرده میشود خمر را  
و تغییر داده میشود حکم آنرا و رسول الله و قد بین الله فيها ما بین و حال آنکه تحقیق بیان کرده است خدا تعالی در حرم آنچه بیان کرده است یعنی حرمت او را  
باشد و غلط وجه بیان کرده بانی واضح بین قال گفت آنحضرت حمله میکنند و تاویل نمایند در خوردن آن باین طریق که بعضی آنها فلسفه و فلسفه نام می نهند  
آنرا نامی دیگر حسنه خمر چنانکه بنید و مثلث و مانند آن و در واقع چنین است و باین بجهان بخورند یا می سازند آنرا از برنج و عسل و غیر آن و میگویند که خمر نام آب انگور است  
که مستی آورد و این نه از انگور است پس خمر نباشد و ندانند که هر چه مسکرت حرام است و خمر است یا حکم خمر دارد و رواه الدادی الفصل الثالث عن النعمان بن  
بشیر عن حدیثه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعمان بن بشیر صحابی انصار ری اول مولودی که دهانه انصار آمد بعد از حبس رسول  
میکند از حدیث که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت آنحضرت تكون النبوة فیکرمی بشد و باقی میماند وجود نبوت و نور وی در میان شما ما  
شاه الله آن تكون مادام که میخورد خدای تعالی بودن آنرا فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و خدای تعالی نبوت را بر برداشتن نبی ثم تكون خلافة  
علی منهاج النبوت ما شاء الله ان تكون پسر میباشد خلافتی بر طریقت نبوت و و شس آتی مادام که میخورد خدا بودن آن او منهاج را و پیدا و گشته و غیر فیوضها  
تعالی پسر بر میدارد خلافت را نیز تم تكون ملک ما ضیا پسر میباشد امارت و حکومت ملک کزنده فتكون ما شاء الله ان يكون پسر باقی میماند آن ملک مادام  
که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و از خدای تعالی از عالم تم تكون ملک ما ضیا پسر میباشد ملک خداوند که و غیره و عرف فتكون ما  
بشا الله تعالی ان يكون پسر میباشد و باقی میماند مادام که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و از خدای تعالی تم يكون خلافة  
علی منهاج النبوة پسر میباشد خلافتی بر و شس نبوت و گفته اند که مراد باین خلافت زمان مهدی است رضی الله عنه و شسکت پسر خاتم مشرکت آنحضرت قال حبیب  
کنت حبیب بن سالم که یکی از رواه این حدیث است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت میکند از وی قاده و غیره وی قلما فاهم پس بگامی که برخاست عمر بن عمر  
عبد العزیز یعنی از مجلس کثبت البه بهذا المحدث و شس نبوی وی این حدیث را ذکر کرده ایاه در حالی که یاد میدهم او را این حدیث و قلت  
ادجوان تكون و گفته اند که امید میدارم که باشی تو امیر المؤمنین یعنی خلفه بعد الملك العام و الحیریه بعد از ملک لرند و ملک خرد و عو که آنحضرت خبر داده  
بدان ضییه پس خوشحال گردانیده شد عمر بن یحیی و اعجبه و خوش آمد او را یعنی عمر بن عبد العزیز را رواه احمد و البیهقی فی دلائل النبوة کتاب  
الفتن فتن جمع فتنه مثل محن جمع محنت یعنی آزمائش و خوش داشتن شی و فرغی شدن بدان و بعضی گراه شدن و گراه کردن و گفته و کفر و فتنه و عذاب و کفر فتنه  
و نقره و جنون و محنت و مال و اولاد و اختلاف مردم در رای نیز آید و بدانکه مولف از اینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخت و بعد از وی ابواب ترتب داد و  
و در این ظاهریت خصوصا باب فضایل و مناقب که آنها را داخل کتاب الفتن ساخت و در موجود ندارد و اگر گویند که مکلف و متلایم با عقاید آنها و دیدن آن پس باین عقاید  
تمام آنچه در کتاب مذکور است ازین قبیل است فدر و ادله علم الفصل الاول عن حدیثه قال روایت از حدیثه که گفت خام فتنه رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم مقام استاد در آنحضرت یعنی خطب خواند و وعظ گفت ایستادنی که ما نونک شبتا لیكون کما شئت چیزی را که باشد و وقوع یابد فی مقامه  
ذلك الی فنام الساعه در آن مقامی که ایستاده بود تا روز قیامت یعنی گذشت درین مقام هیچ چیزی را از وقایع که شنیدیت تا روز قیامت الاحداث به  
که آنکه حدیث کرد و خبر داد بدان چیز حفظه من حفظه و شبهه من شبهه یاد گرفت آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد آنرا کسی که فراموش کرد یعنی بعضی از  
و بعضی فراموش کردند قد علمه اصحابی هو لاه حدیثه میگویند تحقیق دانسته اند این قضیه را یا در آن کایت اند و انه لیکون منه الشی قد شنیدت و بدستی که  
شان اینست که هر آنکه واقع میشود از آنچه خبر داد آنحضرت چیزی را تحقیق فراموش کرده ام من آنرا خاداه فاذا کوه پس می بینم من آن چیزی را پس یاد می آورم آن فراموش شده را حکما  
یذکر الرجل وجه الرجل چنانچه یاد دارد در مدی روی مردی بطریق جمال و احکام اذا غاب عنه چون غایب میشود از مدی و فراموش میکند آن را تفصیل و  
تشیخ ثم اذا اراه عرفه پسرچون می بیند او را می شناسد شخص متفق علیه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از حدیثه است که گفت شنیدم من پیغمبر  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول یکتف تعرض الفتن علی الغلوب عرض کرده میشوند و نموده میشوند و نموده میشوند فتنها بر دلها کما الحصى مثل  
بود یا عود یا عود این نظر را به نوع روایت کرده اند اول بفتح مین و افعال و این مشهور تر است از روایات و معنی می بینان باشد که می در آید فتنه در دلها  
فته بعد از فتنه چنانچه می در آید چوب در بافتن بویای که بعد از دیگری و مراد چوب در اینجا شایخی نیز از خفا که شکافه بدان بویای بافتن یا مراد تشدید عرض فتنه است  
بر دلها بعضی شایخا حصیر را بافته آن کی بعد از دیگری و بعضی فتنه اندر از حصیرین و تاثیر کردن فتنه در دل است مثل حصیرین حصیر و تاثیر کردن او و پهلوی خواب کشنده  
بر آن و این ثانی بفتح مین و ذال سحر و معنی وی استقاده کردن و پناه جستن بخداست از شر فتنه چنانکه در اشناه کلام بعد از ذکر کفر و محیصت گویند فتنه باسد منها یا

الفصل الثالث

کتاب الفتن

الفصل الاول

یا معاذ الله ثالث بفتح صین باهمال دال مراد خود و تکرار عرض فتنه است بر دل مره بعد از خبری و بر روایت اولی بر رفع و نصب هر دو آمده و بر ثانی و بر ثالث بر نصب فقط و در شرح وجوه دیگر نیز در کثرت این عبارت مذکور شده است و مراد بقینا اعتقاد است فاسده است یا عاثر از آن شامل ثلثات فتنایه نیز فتنای قلب آشوبها پس هر دو که مخلوط شد بجهت فتنه و راسخ شدن در آن و در آمدن رنگ آن در دو غنچه در آید رنگ در جامه و اثرش در خوردن جامه رنگ را در خوردن آن در آن کو با کمی نوشیدن آن را در قون پیچاند و اشتر باقی قلوبهم العجل ازین بابت لکننت فیه لکننه سودا ه خلاصه میشود در آن دل نگر سیاه و نکته معنی اثر آید که از غلظت این فتنه و ماندن آن در زمین حاصل گردد و بمعنی نقطه نیز آید و بمعنی نقطه در چیزی که مخالف رنگ او بود نیز شمول گردد و ای طلب افکوها و پردلی که شکرش فتنه را و افتاح آور در آن قبول آن و متاثر نکشت بدان نکنت نکنت فیه مبصلا خلاصه میشود در آن دل نگر سفید حتی یصیر علی قلبین تا آنکه میکرد انسان با اعتبار عرض فتنه و تاثیر و عدم تاثیر و در دل وی بایمیکرد و ندلمها با اعتبار آن برد و نوع و بصیرد بیا و بنا هر دو خوانده اند بر تقدیر یا ضمیر راجع بانسان که معنوم میگردد و از سیاق کلام و بر تقدیر ثانی راجع بقلب که مذکور است تبصریح و نیز بر رفع و نصب هر دو آمده ابیض مثل الصفا نوع اول سفید مانند سنگ سفید که متاثر نمیکرد و بجزیر همچنین این دل که تاثیر نمیکند در وی فتنه صلا و تشنه نه تناد در سفیدی است بلکه صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا تنصیه فتنه و زبان بلیکن ازین نوع دل را هیچ فتنه ما دامت السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین یعنی همیشه و الا خوا سود و دل دیگر سیاه است که تاثیر کرده فتنه در وی میباید اجتناب و بکنون را و تشنه دال تیره و خاکستر رنگ رده با بضم خاکستر کون ارباب و خاکستر کون شدن و در روایتی بر او ابهره کسوره بعد از بنا نیز آمده و وجان در شرح ذکر کرده ایم کالکون محبا این دل هر چه گزیده است و اثر کون شده که هر چه در دست آید بیرون افتاده همچنین این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته و سیاه شده و نمی بینیم و فتنه جیمش از خاک و سم کسوره شده و بعضی بیل و سختی آید لا یعرف معروف و فانی شناسد این دل کار رنگ و شروع را و لا ینکون منکرا و منکر نمیکرد کار بد و ناشد الا اما آشوب من هو او کبر چیزی را که نوتشاید شده است و غلط کرده شده است آن دل و گرفتار محبت آن گردانیده شد از هوای نفس او موت قلب عبارت از این حالت است اعاذنا الله من ذلک و رواه مسلم و عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدیثین هم از حدیثی روایت است که گفت حدیث کرد ما را آنحضرت و حدیث روایت احدهما و انا انظر الاخر و دیدم من یکی از آن دو حدیث را یعنی وقوع یافت آنچه خبر داده بود آنحضرت و من انتقل میبرم حدیث دیگر را که مصدوق و بی نزو وقوع یابد که حدیثی ان الامانة فولت فی جلد و قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرو داده است و راصل دلهای مردان جذب بفتح جیم و کسر آن و سکون ذال سجده اصل هر چیزی و مراد با نمانت مامعنی مشهور است که خیانت نکردن است در حق مردم یا مراد بظاهر طالب غیر است که مذکور است در کربیه انما عضا الامانة علی السموات و الارض اصل هر ایمان است چنانکه اشارت کرده و در آخر حدیث و معانی قلبه من خود دل من ایمان و امانت هم مذکور شده بقول و می و لا یجاء احد بوجهی الا مائة نیز معنی بر آنست میفرماید که حصانه ایمان و امانت در دلهای مومنان پیدا کرده و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن پیغمبر دانستند آزار از قرآن مجید که فرستاده ثم علموا من السنة پیغمبر دانستند از سنت رسول که بیان فرموده یعنی خلق هدایت و اراده آن از حق جل و علا سابق است بر انزال کتاب و ارسال رسل هر گاه سابق غایت و هدایت و می تعالی ثابت شده از کتاب و سنت بهره مند و متفجع گشته و نیز درین لفظ تعظیم شان و اعلا رتبتهم امانت است که با وجو و انزال و اثبات آن در قلوب بکتاب و سنت نیز آرازم و بدو که سابق است این حدیث اول است که حدیثی آرا در صحابه رسول در عصر حضور و می صلی الله علیه و آله و سلم آن را دیده و مشاهده نموده و حدیث دیگر در بیان برداشتن و کم شدن امانت که بعد از ان آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت و حدیث ثانی عن وحید بن زبیر و حدیث دیگر که در آن از برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفت آنحضرت در بیان نقصان امانت میانه الرجل النوبة خواب میکند و خواب کردنی یعنی خافل میکند و در آن ذکر آفات و تنجی سنت و این مقابل آنست که فرمود ثم علموا من الکتاب و السنة فقیض الامانة من قلبه پس قبض کرده میشود و گرفته میشود امانت از دل مرد یعنی بعضی از افراد و ثمرات آن روی گمی میند و نقصان می پذیرد فیصل اوها پس میکرد و اثر امانت و اثرش آنچنانی ماند از علامت و بعضی آن مثل اقول لک مانند اثر و کثرت بفتح و او و سکون کاف در آخر تا جمع و نکته و آن اثر چیزی مثل نقطه بر خلاف رنگ آن چیز چنانکه نقطه سیاه در سفید و بعضی گفته اند نقطه سفید که در سیاه چشم پیدا آید یعنی بجهت طریبان غفلت و ارتکاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود بطنش نماید چنانکه نقطه از آن اثری باقی نماند ثم میانه النوبة پیغمبر خواب میکند خواب دیگر و خافل گردد بار دیگر فقیض الامانة پس گرفته میشود و نقصان کرده شود جزو وی دیگر امانت که باقی مانده بود فقیض اوها مثل اقول المجل پس چون نگاه کند باقی میماند اثر آن مانند اثر مجمل بفتح میم و سکون جیم سخت شدن پوست از کار کردن و در صرح گفته مجمل شوخ بستن دست از کار بعد از آن بیان اثر مجمل می کنند بقول خود که خود حجه علی و جعلک مانند انگری که کبر وانی و بطلانی آن را بر پای خود ای مخاطب فقط پس آید بکند آن موضع از پای که از خسر را بدان پایمال کرد فتواه منبوا پس می بینی تو آن موضع را که آید گرفته و بطنش بضم میم و سکون نون و فتح نا و کسب با اسم فاعل از نیز بمعنی ارتفاع و بلندی و منبر شستن از دست و لیس فیه شیء و حال آنکه نیت در آن آید که بطنش بضم میم و سکون نون و فتح نا و کسب با اسم فاعل از

آنحضرت

وی بر گرفته شده جامع و کار آمدنی می نماید و در باطن وی چیزی که کار آید نه باین تقریر معلوم شد که دکت و مجمل مثال بقیه امانت است که در دل میماند اما برین تقریر و ادومی  
 کرده که اثر مجمل بحث و بیشتر است از اثر دکت و مناسب است آنست که اثر دکت را که کمتر نماید از کثرت اولی جواب میدهند که چون مجمل اثری خوف لا طایل تحت است قلیل  
 و حقیقه باشد از اثر دکت و این جواب خالی از بعضی نیست و بعضی شراح اثر دکت و مجمل را مثال زوال امانت داشته یعنی و لا شل و کثرت از آن زایل می شود و بار دیگر مانند  
 مجمل بیشتر از مرتب اول و در می شود زیرا که درین مرتبه قصص کرده شد از آنچه باقی مانده بعد از قصص در مرتبه اول فافهم و یصبح الناس قبا یعون و صبح میکند  
 مردم در حالی که ببايعت و معالمت میکنند با یکدیگر و لایکا دا حدیودی الامانه و نزدیک نیست هیچ کی که ادا کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و  
 خیانت یوزر و در حق مردم فیتالی پس گفته میشود بمقتضی قلیل و بیان ندرت وجود امانت و اهل آن افتخار بنی فلان و رجلا اهلنا بدرستی که در فلان قبیله با وجود کثرت  
 مردم و روی یک مردی این حق گذار است و يقال للرجل گفته میشود در مرد را و ستوده میشود بصفاقی که در خسوف مردم از داخل فضایل و کمالات میبازد  
 ما اعقله چه عجب عاقل و دانا است در کار و بار دنیا و حیث و ما اظرفه و چه عجب زیرک است وی و خوش کو و خوش زبانست و ما اجله و چه عجب چیت و  
 چالاک است وی باین صفات می ستایند مرد را و ما فی قلبه متغالی جبه من خود دل من ایمان و حال آنکه نیست در دل آن مرد که او را می ستایند مقدار و اندازه خود  
 از ایمان و صفات حمیده که تابع است و از اینجا معلوم کرد که اصل کار ایمان و صلاح است باقی همه باید بد راست اگر چه مردم اهل دنیا آثار خوب دانند و بدان بستانند  
 و تقریرش اینست به فتوی و قوت ایمان است رزقا الله متغنی علیه و عنه قال کان الناس یبیا لون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 هن الخبی و هم از حذیفه است که گفت بودند مردم که می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و کثرت امثاله عن الشیء بودند من که می پرسیدم او را از بدی مخافته ان  
 میدد کثی از جنت ترس این که در یاد مر آن بدی و برسد بمن از آفت آن چه دفع ضرر نزد عاقل اجم و اقدم است از جلب نفع و مانا که مراد از شرف و وقایع دانسته  
 که واقع شوند در مردم و فاش گردد و در میان ایشان از ترلع و جدال اگر چه نه موافق حق باشد و الا منهیات در شرح معین است و سوالی از آن مخصوص بوی ضعیف است  
 عزیز و دجا که سابق حدیث بر آن دلالت دارد قال گفت حذیفه قلت کتم با رسول الله افانکنا فی جابلیه و شوی بدرستی که بودیم پیش ازین در جاهلیت و  
 بدی مخافه نا الله بعد از انچه پس آورد ما را خدا تعالی بوج و شریف توان یکی را که دین سلام است و استقامت بر عمل بمقتضای آن فعل بعد از انچه  
 من شویس آیا خواهد شد و هست متوقع بعد ازین نیکی از شر ظلم و فساد و اختلال آمدن قال نعم گفت آنحضرت آری هست و خواهد شد بعد از این خیر شره قلت و هل  
 بعد ذلك الشیء من خیر کتم آیا هست بعد از آن شر که بعد از خیر حادث شود چیزی از خیر که بد و باز آمدن رواج یابد و برنج استقامت و د قال نعم گفت آنحضرت  
 آری هست بعد از آن شر خیری و خیر دخی و در این خیر که بعد از شر بیاید و روی و کد و رتی هست و حق بختی یعنی دغان اید یعنی چیزی باشد مزوج بشر و دکان  
 مردم بآن صدق و خلوص که در او ایل بود نباشد و اعتقادات صحیح و اعمال صالحه و عدل ملوک که در قرون اول بود نباشد و بدبیا و بدعما حادث گردد بدان با  
 نیکان و اهل بدعت یا اهل سنت مزوج و مخلوط شوند قلت و ما دخنه کتم من و چیست آنچه او را دغان خبر گفتی قال قوم فرمود دغان که کتم کتایت است از  
 وجود قومی لیستون یعنی مسخنی راه و روش کید بغیر راه و روش من و هید و ن بغیر هدی و سیرت سازند جز سیرت من تعوف منهم و تنکو  
 می شناسی از ایشان کار و بار دین را و نمی شناسی یعنی معروف و مکروه و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمع است با تمزاج و اختلاط خیر و شر که مراد و دلیل  
 قول دوست نعم و فیه دخی و قول وی و لیستون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایم عمر بن عبدالعزیز است و مراد بالذین تعوف منهم و تنکو امرائی  
 که بعد از وی آمدند و در میان ایشان کسی بود که دعوت میکرد به بدعت چنانچه خوارج و بعضی گفته اند که احتمال دارد که شر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد و خیر  
 بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی الله عنهما و دخی و شر بعد از وی زمان جماعه که گفت میگردند وی رضی الله عنهما بر منابر و ایداعلم چاکه گفت قلت و هل  
 بعد ذلك الخیر من شر کتم آیا هست بعد از آن خیر شری دیگر قال نعم دعا علی ابواب جهنم گفت آری خوانندگان باشند مردم را در دمای و وزخ ایست  
 من اجابهم اللهم کسی که پاسخ دهد و فرمان برداری کند ایشان را و بد و بسوی و وزخ قلن فوه فجها می اندازند ایشان را و در وزخ قلت کتم یا رسول الله  
 صفهم لنا و صف کنایه از برای ما یعنی بگو که چه کسانند ایشان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من جلد قنایم و ایشان را تا با جنایات و اقوامی با ما  
 از اهل دین و ملت مانند و جلد هشی ظاهر آنرا بگویند و در اصل یعنی پرده کن که آنرا پوست خوانند و بتکلمون بالسنن و سخن میکنند باین که لغت عرب است یا نظم میکنند بقرآن  
 و حدیث و مواظبه و حکم و سنت و در دل ایشان خیر قلت فما مخرج ان ادکنی ذلك پس کتم چه میفرمائی مرا و چه کار کنم اگر در یاد مر آن وقت که این گروه در آن  
 وقت باشند قال قلوا جماعه المسلمین و انما هم فرمود لازم میگیری و پیوسته می باشی جماعت مسلمانان را که بر حکم کتاب و سنت باشند و امام ایشان را قلت  
 فان لم تکن لهم جماعه و لا امام کتم پس اگر نباشد مسلمانی را جماعتی و نه امامی برین قدر چه کار کنم قال فاعنزل فلک الفریق کلهما فرمود پس گیت شوازه همان  
 گروهها و لو ان بعض باصل شیخه اگر چه باشد اقل بالترجمه بخ و دخی و پناه جتن بمان در پیشه و بایان و تحمل شاید و مشاق و خاندن گیاه و چوب و قوت  
 کردن بدان گیاه در صحرا حتی بدد کل الموت تا بگذرد و بیاید و برسد ترا مرکب و انت علی ذلک و حال آنکه باشی تو بر حال امتزال متغنی علیه و فی

دوايه لسله و آمده است و در روایتی مسلم را این چنینی که قال گفت آنحضرت بكون بعدی ائمة خواهند بود پس از من اما من و پیشایان یعنی پادشاهان که لایمندی  
 همدای که را دینی بایند و نیز دین مباح را مست که من ادم و لایستون لبسنی و طریقه و روش بگیرند بر من و طریقه من و سبقوم منه و حال خواهند  
 در آن مان مردانی که قلوبهم قلوب الشیاطین که دلها می ایشان و لبای دیوان است فی جثمان ائمتی و رتق آدمی یعنی صورت ظاهر ایشان صورت آدمی است  
 و سیرت باطن ایشان سیرت مصلطان چنان بضم میم و سکون مثله قال حدیثه قلت کفنا صنع گفت حدیثه گفتیم چکار کنم و چگونه باشم یا رسول الله ان ادکت  
 ذلک اگر در ایام آن وقت را قال فسمع و تطیع الاپی فرمود می شنوی و فرمان بردار ایستگنی کسی را که امر است و حاکم است بر شما و ان ضوب ظهورک  
 و اخذ مالک اگر چه زده شود پشت تو و گرفته شود مال تو یعنی ظلم کرده شود در نفس تو و مال تو یا زنده میرفت ترا و بگیرد مال ترا ضربت بلفظ معلوم و مجهول هر دو در  
 یعنی جزو میکنی و غنچه بر نمی گیرنی و بر دین و ملت جبری کنی و از کتاب نامشروعی میکنی و اگر اگر آه کنند آن دیگر است آنجا نیز اخذ بغیرت باقی است فاسمع و اطع پس  
 بشنود اطاعت و انقیاد کن این تاکید است و در عدم خروج و غنچه گیرنی و عن ابی هر چه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما بدو  
 بالاحمال فتنا کقطع اللیل المظلم شباید و پیشی کشید عجلای نیک فتنه را که مانند پارهای شب تاریک اند که معلوم نمیتوان کرد سبب آنرا راه نیست بجملا صلی الله  
 یعنی پیش از آنکه این فتنه نازل گردد و پیش آید کارهای نیک کشید که در آن وقت میریزند و از دست نخواهد آمد و در محنت و بلاهای دینی گرفتار خواهید شد  
 و حال مردم در آن وقت این چنین خواهد بود که بصبح الرجل مؤمنا و بمسی کا فواکاهی صبح میکند مرد مسلمان و شام میکند کا فو بمسی مؤمنا و بصبح کا فوا  
 و کااهی شام میکند مسلمان و صبح میکند کا فوجبت بلا و امتحان و افاقان از اهل روزگار و ارباب دول که اختلاط میکنند بدیشان و گرفتار میگردند و سحاجات و می در  
 آید در میان ایشان تا قضا کند حاجت ناپس تابع میکند و ایشان را مضطر میکند و موافقت ایشان را موری که نه از دین اسلام است و رواست که معنی آن باشد  
 که صبح میکند با ایمان از جهت تحسیرم خون و مال برادر مسلمان و شام میکند کا فو بسبب تحلیل آن باین معنی مراد نفس خبیث و قلبا باشد و معنی اول مناسب بقول می که فرمود  
 بطبع و منه بعض من الدینا میفرودشد دین و ایمان خود را بتبعی قلیل از دنیا و او مسلم و عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 مستکون فتن نزدیک است که بیدار گردد و فتنها که الفاعل فيها خبری من العالم شیشه در آن فتنها که مبرتر است از استعداد حضور در آن بهتر  
 از ایستاده که نزدیک تر است از استعداد و العالم فيها خبری من الماشی و ایستاده در آن فتنها بهتر از رنده است بسوی وی و الماشی فيها خبری من المسافر  
 و رنده در آن فتنها بهتر از رنده و شاب رنده است من قشوف لها قشوفه کسی که بیدار گردد در آن فتنها را و طلب کند آنرا و نزدیک گردد بآن می گردد آن  
 فتنها و می بداند از این استتار و قطع و قرب آن موجب وقوع در آن و رسیدن بدان است پس خلاصی و نجات از شر آن نیست مگر در دوری از آن ضمن و جلد علی  
 او معاذا پس کسی که باید جای نیایی و ملجأ و معاذ در لغت بیک معنی آمده و باین جهت اگر ادرا برای شک را وی باشد نیز شاید برای تاکید بود چنانکه این دو کلمه هم  
 چنین معاذ گو میگرد و فلیعد به پس باید که پناه گیرد بدان نجات یا بدانش آن متفق علیه و فی دوايه لسله قال یكون فتنه گفت آنحضرت می  
 فتنه که العالم فيها خبری من البغضان خواب کشنده در آن که خبر ندارد از آن روئی شنود اخبار از بهتر است از بیدار و البغضان فيها خبری من العالم و بیدار  
 که در وی فاده یا نشسته است بهتر است از ایستاده و العالم فيها خبری من الساعی و ایستاده در وی بهتر است از سعی کننده مراد بعضی آنجا معنی میشتی است که مضی است  
 بسی و فی الصراح سعی و دیدن و شاب کردن و کسب و کار کردن پس در اینجا این معنی اخیر مراد باشد ضمن و جلد علی و معاذ افلیستعد به و عن ابی  
 بکوة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انها ستكون فتن مدبستی که فتنه این است که نزدیک است که بیدار گردد و فتنها بسیار الاثر  
 تكون فتنه الاثم تكون فتنه آگاه با شس بهتر باقی میشود دین فتنها یک فتنه عظم تر از فتنها و دیگر الفاعل خبری من الماشی فيها و الماشی فيها  
 خبری من الساعی الیها الا فاذا وقعت آگاه باش پس چون واقع شود آن فتنه فتن کان له ابل فلیلجی بابله پس کسی که باشد مراد را و اشتراکی  
 که میبرد در دوا و میخا پس باید که لایق گردد و بدو بدو در شران خود و دامن کان له غم فلیلجی بغتمه و کسی که هست مراد را کو سفندان باید که لایق گردد و کو سفندان  
 خود و دامن کان له ارض فلیلجی ما وضه و کسی که هست مراد را زمینی و قریه و دوازمکان فتنه پس باید که لایق گردد و دین خود یعنی بگریزد از فتنه و فتنای بازو  
 و کار نفس خود مشغول گردد و فعال و جل پس گفت مردی یا رسول الله ادایت من امر بکن له ابل و لا غم و لا ارض خبره مار کسی که نباشد مراد را و شران  
 و نه کو سفندان و نه زمینی که لایق گردد و بدان و تنامر خود و کسب و کار کند قال بعد الی سبغه گفت قهر کند بسوی شمشیر خود و فتنای علی حدیثه لیلجی پس بگوید  
 برتری شمشیر منی یعنی بشکند شمشیر انا به بندد و روی خود در کار زار را هم بکنج ان استطاع النجاء پس شتابی کند و زود بدو رود و اگر میتواند شتابی کردن را بدو  
 باین حدیث و مانند این حدیث احتجاج کرده است کسی که قابل است بآنکه قال جائز نیست در فتنه هیچ حال و میگوید که چون دو فریق از مسلمانان میان یکدیگر قرار  
 کنند واجب است احتراز کردن از آن و یکسو شدن و کوشه گرفتن و بجانب هیچ کی ازین دو فریق نیفتادن و مذهبی را برگزیدن که صحابی مشهور است و بعضی صحاب  
 دیگر همین است و این عمر میگوید که قال نباید که در ابتداء اما اگر کسی قال کند دفع ان لازم است و جمهور صحابه و تابعین بر آنند که واجب است نصرت و اجابت



نیز نمی خواست که بکشد و حسد بعضی و عازم بود بر آن و آدمی بفرمود بصحبت با خواست و این حکم بر تضرع و عدم تضرع است اما اگر بحسب اشتباه و خطا در جهاد و تضرعی موجب باشد اگر چه در واقع نه صلیب بود و این چنین نخواهد بود و الله اعلم و راه مسلم ۱۳ و چون معطل نفع می رسد و سکون بین مملکت و کسوف بن و ساد نفع تمایز و تخفیف بین مملکت صحابی است از اهل بیت شجره ساکن شد بصره و بوی منسوب است به مصلحت که در بصره است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العبادۃ فی الحج کجحف الی ثواب عبادت کردن و در کوشه خود خریدن حج و ثواب هجرت کردن بوی منسوب است چنانکه آن شخص که از دار کفر باز اسلام هجرت نمود و شرف صحبت آن حضرت مشرف شد بچنین این شخص نیز از ظلمت فتنه و فساد روی گردانیده بعبادت مولی تعالی مشغول گشته و در دایره نورانیت و رآید پس گویا هجرت کرد و راه مسلم و عن الزبیر بن عدی قال ائینا السن بن مالک زبیر بن عدی که تابعی است و شنیده است از انس و روایت میکند از وی ثوری فتنه ثقه است که آدمی نزد انس بن مالک فتنه کوفه الله پس شکایت کردیم ما بوی و می ما ملخی من الحجاج اتجوسیدیدیم و پیش می آمد ما را از حجاج ظالم فقال اصبروا پس گفت انس صبر کنید و تحمل نمایند بر ظلم و اندامی او فانه لا یجانی حلیکم زمان پس بدرستی می آید بر شما پیچ زمانی الا الذی بعده اشومنه که اکثر زمان که بعد از وی نباید بدتر است از زمان گذشته پس چه میدانید شاید که بعد از این ظالم تر از حجاج پیدا شود و فاسد تر و بدتر از زمان وی پیدا آید پس صبر کنید حتی قتلخوا دبکم تا آنکه ملاقات کنید و پیش آید پروردگار خود را و در حضرت وی روید و روز آخرت سمعنه من فلیکم شنیده ام من این حدیث را از زبیر بن مالک صلی الله علیه و آله و سلم و راه الحجاجی درین حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد العزیز بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست بلکه بهتر از آن و از زمانهای که گذشته بود اند و جواب دادند که قول آنحضرت این را و خبر دادن بدان باعتبار آنکه اغلب است و مخصوص صبر و تکی دادن است مرمت را و تعلیم ترغیب بر تحمل اینها و جاهد مردم و اضطراب ناکردن و جسنج و فرغ نمودن و الله اعلم الفصل الثانی عن حذیفة قال والله ما ادری الشی اصحابی ام قتلوا گفت حذیفة بعد از آنکه که در پی یامی من که آیا فراموشش کردند یا ران من یا فراموشی بینماید یعنی فراموشش کرده اند ولیکن تکلف میکنند خود را فراموشش کار بینماید والله ما قولك رسول الله لجداسو کند گناشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من فائد فتنه پیچ گشته فتنه و پیدا کننده و بر باد آورده آزمایش عالمی که احداث در جنتی کند که سبب خطرات گردد و مردم را بدان دعوت نماید یا امیری که باعث بر مجاریه و متعلق شود و قو کشیدن چاره و از پیش چنانکه سوق راندن از پس الی ان تنفضی الدنيا تا پیری شدن دنیا ببلغ من معه مثلثه فضا حد اصفت قاید فتنه این است که بر سر سگانی با اویند و تبعیت او میکنند و سیصد را و زیاده از آن الا قد سماه لنا جاسمه که تحقیق ذکر کرد و اورا آنحضرت برای بنام وی واسم امیه واسم قبله و نام پدر تو نام قبله او و قید عدد سیصد ظاهر برای آن کرد که اجتماع این قدر از مردم باعث بر وجود فتنه و لحوق ضرر بیشتر میگردد اما اگر کمتر از این باشند اعتبار ندارد و الله اعلم و راه ابوداؤد و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما اخاف علی امتی الائمة المضلین ثوبان که موی آنحضرت و خادم درگاه و حاضرگاه و یکجا بود گفت گفت آنحضرت نیز قسم من رب امت خود ذکر امیران و پادشاهان را که گمراه کننده اند و دیگران را که ای خود را نیز گمراهی ایشان بیشتر و بدتر است از گمراهی دیگران و اذا وضع السیف فی اخی لم یرفع عنهم الی يوم القيمة و چون بنهاد شود شمشیر در امت من و واقع شود قتل برداشته نشود تا روز قیامت و معذوق این خبر واقع قتل امیر المؤمنین عثمان است که اول واقع است و اسلام و بعد از آن باقی است تا هنوز و بحکم خبر جبر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند و راه ابوداؤد و الزمذی و عن سفینه که موی رسول الله و صاحب گرامت و برکت بود احوال او در مواضع نوشته شده است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت الخلفاء قتلون سنه خلافت کا طه مریه که موافق سنت و اتباع طریقه حق باشد سی سال است ثم تكون ملکاً عصبوا بتر میگردد خلافت بعد از سی سال ملک و پادشاهی کننده که مردم از گزند ستم ایشان این نباشند و راه عدالت و دین بروری چنانکه باید روان بخورد اگر چه اطلاق این اسم بجا و بمعنی آنکه خلف گذشته گان اند و درست اما حقیقت خلافت که آنحضرت بدان اشارت کرده مخصوص سی سال است که خلافت خلفای اربعه در آن بود و اگر ایشان را امیر المؤمنین گویند و در باشد که آمر و حاکم اند بر مسلمانان در احکام ظاهر ثم یقول سفینه پس بر می گوید سفینه برای حساب سی سال که خلفای اربعه تمام میکرد و امسک خلافة ابی بکرمسئله بن مطاکن و نگاه ارادت خلافت ابی بکر را دو سال و خلافة عمر عشیة و مدت خلافت عمر را دو سال و عثمان اثنی عشیة و مدت خلافت عثمان را دو سال و علی ستمه و مدت خلافت علی را شش سال و راه احمد و الزمذی و ابوداؤد این باب تقریبی است مبنی بر حذف کسور و الا خلافت ابوبکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور است دو سال و چهار ماه است و خلافت عمرده سال و شش ماه است و خلافت عثمان دو سال و چهار ماه است و خلافت علی چهار سال و نه ماه و بابر حجاب خلافت خلفای اربعه بیست و نه سال و نه روز و هفت تمام میشود و پنج ماه از سی سال باقی ماند که بابام المسلمین حسن بن علی تمام میکرد و پس می نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و نه روز و نه و خلافت عمرده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دو سال و نه ماه و خلافت علی چهار سال و نه ماه و بابر حجاب رحمتی اششاه و شش ماه ماند



والله اعلم وعنه حذیفه قال قلت كنت حديثك فمما يروى عن رسول الله يكون بعد هذا الخبر فشيء آيا ما يشاء وباقى مما يند بعد از این یکی که درین سلام است بدی که اگر  
 حکامان قبله شریفانکه بود پیش از آن بدی قال نعم فمما یروى بقیه می باشد و باقی می باشد و می قلت هذا العصمة کفر من حيث طریق مصیبت و نجات از آن بدی قال  
 المسبف فمما یروى طریق عصمت از آن شمسیر است و قال کردن با کافران قلت وهل بعد المسبف بقیه کفر یا باقی می باشد یا نه اسلام بعد از قتال و محاربه کردن  
 با کافران و صلاحیت میدارند یا نه آن زمان امارت را و امانت را و جمع شدن و متفق شدن مردم بر ایشان قال نعم بكون اما دقة على اقتدا فمما یروى می باشد و می باشد  
 ملک و امارت و لیکن با قدر جمع فدی آنچه و آتش و چشم اقتدا از اخبار و رض و خاشاک و چرک یعنی اجتماع مردم بر امر مکره است و فساد و فحار و ردل باشد بخوشی و رخا و  
 صفای باطن چنانکه چشمی که در وی قدا افتد ظاهر وی صحیح و باطن سقیم و باین معنی قول او و بنده علی و رض و می باشد صلی بر دغان و این در حکم تالیفات مرزا و هذیه بنصره و  
 سکون دال مصلح و در اصل معنی سکون و آرام است و دغن یعنی دغان یعنی صلی باشد بجداع و نفاق چنانکه سابق گذشت و اولی آنست که معنی سکون ماره علی اقتدا آن باشد  
 که باشد امارت با کتاب مناهی و ظهور بدیع تاین فعل را فایده جدید باشد قلت ثم ما ذا کفر بعد از آن چه خواهد شد قال کنت ثم نشتاء و عاه الضلال پس پیدا  
 میشوند خوانندگان مکره ای یعنی جاهل میشوند از امر که مکره میکردند مردم را فان کان الله فی الارض خلیفه پس اگر باشد مکره در زمین خلیفه یعنی امیری و حاکمی که  
 جلد ظهور و اخذ مالک تار یا نه زنده است ترا و بگرد مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو در نفس مال فاطعه پس طاعت و انقیاد و فرمان برداری کن و در ظاهر  
 مادام که بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا کن و الا هت و انت عاص علی جذل شجرة و اگر باشد خلیفه و امیر و زمین پس سیر و حال آنکه تو لازم گیرنده درختی را  
 یعنی کوشه گیرنده از مردم و کدراننده عمر بصیر و سمی در پیش و بیا با بناد و زرد درختی و قناعت کند بنجاییدن چوب و گیاه و جذل کبیر جم و سکون ذال معج و بفتح صیر نژاده  
 چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی والا کنت را متعلق قاطعه دارند یعنی و اگر نه طاعت کنی خلیفه را می میری بحال شدت و سرگردانی و در بعضی نسخ بجای کنت قناعت  
 بلخاضی از قیام یعنی و اگر چنین باشد بر خیز و برو و باصل درختی نپا که قلت ثم ما ذا کفر بعد از این حال چه چیز است و چه حال خواهد شد قال ثم یخرج الدجال  
 بعد ذلک کنت پشیم بر روی می آید و حال بعد از آن حال باین صفت که معه فهو وفادای جو می است و آتشی ظاهر آتشت که محمول بر حقیقت است و احتمال دارد که در  
 لطف و قدر و عده و وعید باشد ضمنی وقع فی فاده پس کسی که افتاد در آتش می یعنی مخالفت و زید امر او و ایمان نیارد و دوی و در آمد و معرض فقر و غضب و  
 و جبابه و حط و زده ثابت شد اجسری بجهت صبر و ثبات وی بر دین خدای و طلب ضایع و فرود آورده شد بارگناه از گردن وی و من وقع فی  
 هزوه و جب و زده و حط اجوه و کیک افتاد در جوی وی و اطاعت و زید و ایمان آورد و بوی بطبع دنیا و محبت حیات و در آمد و در تمام لطف وی و غایت  
 وی ثابت شد بارگناه بر وی و فرود آورده شد اجوه و ثواب وی قال قلت ثم ما ذا کنت حذیفه کفر نیز خواهد شد قال ثم یخرج الموهل و کرب حتی یغمر الساعه  
 پشیم زانیده میشود و پس هر پس سوار می نماید تا آنکه بر آید و قیامت یخرج بصیغه مجهول است از تخرج و آتشته اند از آتاج و گفته اند که نتیجه معنی تولید است یعنی زایا شدن  
 و خدمت و تدبیر زانیدن او کردن چنانکه دایه در انسان میکند و تحقیق این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است و آتاج معنی رسیدن وقت و ولادت و مهر بضم  
 میم و سکون مایعنی کرده ز و مهره تا ماده و کرب بضم یا و کسر کاف رسیدن وقت و سولای دادن یعنی قابل سوار می شدن و مراد از زمان نزول عیسی علیه السلام است  
 چه از آن وقت تا روز قیامت بر پسان سوار می واقع شود بجهت عدم وجود کفار و جهنم بجهت بوجوب و قال یا مراد آنست که بعد از بر آمدن دجال زمان ننگ کرد و قیامت  
 نزدیک است مقدار زمان زانیده شدن پس یا رسیدن وقت سوار می بر آن و این معنی موافق است با حدیث دیگر که درین باب و روایه اند و فی و وابته قال  
 و در روایتی این چنین آمده که گفت هذیه علی بن رضی صلی خواهد بود میان مردم آن زمان در ظاهر هر یک و در دغل در باطن و جماعه علی اقتدا و اجتماعی خواهد بود  
 با کراستاه قلت کفر ما رسول الله المحدثه علی الدخن ما هی هذیه بر دخن که فرمودی چیست و چه معنی دارد قال لا توجع قلوبا فوام علی الذی کانت  
 علیه باز هم نمی آید و لحسانی تو هم بر آن حال و صفت که بود دلها بر آن صفت و صاف و پاک نمیکرد و چنانکه پیش ازین بود در زمان سابق اسلام چنانکه پیش از عرض  
 که ورت بود قلت بعد هذا الخبر فشیء آیا بعد از این خبر مزوج بشر و نور مخلط بظلمت و صلی بانفاق شری دیگر خواهد بود و قال فکنت عجماء صماء کنت بعد  
 از آن فکنت خواهد بود و کور و کوری یعنی مردم در آن فکنت محبوب خواهند بود از دیدن حق و ممنوع خواهند گشت از شنیدن آن و اسناد کوری و کوری نشانه مجاز است  
 و در حقیقت صفت آدمیان است که در آن زمان فکنت نباشد علیها دعاة علی ابواب النار و در آن فکنت و زمان اطلاع بر آن خواننده کاندوبوی تشدد و نزخ  
 ایستاده بر ابواب آن فان معت با حذیفه و انت عاص علی جذل پس اگر بگیری تو ای حذیفه و حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را حیوانک  
 من ان تلحق احدا منهم تنبرست بر ترا از پیروی کردن تو کی از ایشان را و او ابوداؤد و عن ابی ذر قال کنت و دینا خلف رسول الله صلی  
 علیه و آله و سلم و ما علی حمار و ابی است از ابودر که گفت بودم من سوار و در پس آنحضرت روزی بر حسی فلما جاؤنا بوس المدينه پس  
 هر که که گذشتیم خانه های مدینه را قال کنت آنحضرت که بهت ملک با با د و چگونه خوابی بود و تو و چه حال خواهد بود ترا ای ابا ذر اذا کان بالمدينه جوع  
 وقتی که باشد در مدینه که سستی سخت تقوم عن فراشک و لا تبلغ مسجدک بر بنیخیزی از جا خواب خود و نیت زنی رسید مسجد خود را حتی یجهدک الجوع

تا آنکه در شصت می اندازد و اگر کسی بجهت ضعف کرشمی چنان شوی که بر پشت تمام مسجد نوازی رسیده قال قلت گفت ابو ذر نعم الله و وصوله اعلمه خدا و رسول خدا و انما نزلت  
 باین یعنی من می دانم که هر چه کرشمی فرمائی آن کرشمی قال تعفف یا باذ و فرمود تعفف و پارسائی کن و باز دار نفس خود را از حرام و از نوال کردن از مردم و صبر کن بر محنت  
 کرشمی ثم قال پرسخت آنحضرت کف ملک یا باذ و اذ اکان بالمد بنده موت چگونه می باشی تو ای باذ و وقتی که واقع شود در مدینه مرک یعنی مردم بسیار بر میزند تا با  
 حد کثرت که مبلغ البیت العبد میرسد خانه بنده ما این عبارت را بخند و چه معنی گفته اند می آید که مراد به بیت قبر است یعنی میرسد بجای موضع قبر میت غلام را از بس که مردم  
 بسیار بر میزند جای قبر مردم تنگ میگردد و بجای میرسد که جای یک قبر میت غلامی بدست می آید و دیگر تیرسد اجرت کردن قبر میت بنده بجهت آنکه چون مردم بسیار بر میزند  
 کسی پیدا نمیشود که کور کند تا اجرت او در مقدار میت بنده ندهند و دیگر مراد به بیت معنی اصلی اوست که خانه است و مراد آنست که بجهت کثرت موت از مردم خانه ها خالی  
 میگردد و زمینها از آن میشود و تا بجائی که خانه بمیت بنده فروخته میشود و آنجا غالب و متعارف است آنست که بهای خانه بیشتر از قیمت بنده میباشد و دیگر آنکه باقی در بنده نمی ماند  
 و زمانه مرکب بنده که غم خواری تمام اهل خانه او میکنند و نوبت در تقاعد احوال ایشان بوی میرسد و ترتب و تفسیر قول وی که فرمود حتی انه یباع الغنی بالعبد  
 تا آنکه فروخته میشود موضع قبر بنده و قیمت وی بر معنی اول ظاهر است و بر معنی ثانی ملاحظه آنکه از بیع قبر انبیاء حافرا مراد دارند اما بر معنی ثالث اصلا صحیح نمی آید  
 و مناسبت ندارد و بر معنی رابع می توان گفت که چون مردم مردند و مال نگذاشته اند جز یک بنده اگر برای خریدن موضع قبر یا اجرت حافرا احتیاج افتد همان بنده را  
 در خریدن موضع قبر و دادن اجرت خیر صرف خواهند کرد پس واقع میشود و فروختن موضع قبر بنده و گرفتن بنده در اجرت پس ظاهر شد که اولی و انب حمل بر معنی  
 اول است بلکه معین است حمل بر آن و اسد علم قال قلت گفت ابو ذر نعم الله و وصوله اعلمه مندا که کرشمی قال گفت آنحضرت قصی یا باذ و صبر کن و بزرگو  
 و تخلف خود را بر صبر دار ای باذ و کریم و بیرون مروان مدینه و در بعضی نسخ تبصره بضمضه مضارع آمده قال کیف ملک یا باذ و از کف آنحضرت چگونه می باشی تو  
 ای باذ و اذ اکان بالمد بنده قتل تعفوا الدماء اجماع الونیت و فیکه باشد در مدینه کشی که می پوشد و بالا میرود و در می گیرد و خود را موضع را که نام  
 او اجار الریت است و آن موضعی است در غربی مدینه که سنگها است سیاه کویا که طلایه کرده شده اند بر و غریبت و این اخبار است از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم از واقعه حیره و آن اشخ و قایع و قایع قیاح است زبان و گوش و کلم و سامع تحمل لغت و شنیدن آن ندارد و وقوع آن در زمان شقاوت نشان زیم  
 بن معاویه است که بعد از واقع قتل امام حسن شکر ای بنوه مدینه طره فرساده است شک حسرت آن بنده کرده و مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم کرده  
 و از صحابه و تابعین جماعه کثیر را قتل رسانیده باشند عتای دیگر که توان گفت و در تاریخ مدینه ذکر آن کرده شده است از آنجا بجهت و بعد از خراب شدن مدینه  
 همین لشکر را بکفر فرساده و هم درین سال آنجائی بدار الوارفت قال قلت گفت ابو ذر نعم الله و وصوله اعلمه قال فانی من اذت منه گفت آنحضرت سبیل  
 آنست که می آید تو کسی اگر از وی یعنی اهل و اقارب خود را و در خانه خود می نشینی یا رجوع بامام خود و کسی که از تو اوج ادبی می کنی و این معنی ظاهر تر و مناسب است  
 بقول ابو ذر که قال قلت و اللیس السلاح و پوشم در آن وقت سلاح را و محاربه کنم با آن قوم فان قال گفت آنحضرت شادکت العوم اذا انبار شد  
 آن قوم را اکنون یعنی سلاح که پوشیدی جنگ که می بجویش آن سدی در مباشرت فقه و امارت آن قلت فکیف اصنع نعمت پس چگونه کنم و چکار کنم با رسول  
 الله قال فرمود آن خشیت ان بهوک شعلع السیف اگر میترسی که روشن کرد و غلبه کند تا بکشیش یعنی کسی بر تو بیشتر براند و ترا بکشد قال فاحبده  
 فویل علی و جملک پس بنیاد طرف جان خود را بر روی خود یعنی روی خود را پوش و تغافل کن و تسلیم می شو تا ترا بکشد پس بگو بائعک و انما تا باز گردد و  
 رجوع کند وی بکناه تو و کناه خود معنی این عبارت در فصل اول در حدیثی که معلوم شد و این تاکید و مبالغه است در منع از سعی کردن در قتل و خویشی و الا  
 معلوم شده است در شرح که دفع خصم که ناحی بخون ریزی آید واجب است و او را بکشد و او را بکشد و وقوع واقعه حیره در سن ثلث و ستین است و موت  
 ابی ذر سه اشین و ثلثین در خلافت عثمان رضی الله عنه و ابو ذر واقعه حیره را در نیافته پس گویا بر آنحضرت و وقوع این واقعه در مدینه کشف کردندی یقین  
 وقت آن پس خبر داد آنحضرت بوقوع آن باذ و روایت کرد بصبر و ثبوت در آن نفرض و احتمال در یافتن او از او اما وقوع جوع و موت در مدینه احتمال  
 دارد که واقع شده و ابو ذر آنرا دریافته باشد چنانکه در عام الربا و غیر آنجا با حال آنما هم برین قیاس باشد و اسد علم و عن عبد الله بن عمر بن العاص  
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال عبد الله بن عمر و میگوید که آنحضرت مرا گفت کف ملک یا باذ و العتبی فی حثاله من الناس چه حال باشد ترا  
 وقتی که باقی داشته شوی تو در مردمی که خیریت در ایشان و فی الصراح خالد بالضم پوست جو و کریم و کجار و سبوسه و فی القاموس قناره و چیزی که خیر  
 نیست در آن و در دی زهر خیز مرجهت عهود هم و اما فافهم مختلط شد و فاسد گشت حمدای ایشان و امانتای ایشان و برآمده اند از دایره و فافهم مختلط  
 و مرجهت بر اویم بر صیغه ضعی معلوم است از باب فوج و در بعضی نسخ بلفظ مجهول تیر نوشته اند و آن نیز درست است و مرجهت متعدی نیز آمده چنانکه مرجهت البحرین  
 و فی القاموس مرجهت العبد و فاکر و از او اختلعه و اختلاف کردند ایشان میان خود و در قناده و بزرگوار فکرا فکرا فکرا پس گفتند این چنین و شبیه  
 معین اصابعه و در آورد آنحضرت انکشان خود را در یکدیگر باز برای تشیل و تصویر در افتادن میان یکدیگر نزاع و خلاف و لایحان تشیک برای تصور اجتماع

و اتلاف نیز آید چنانکه در باب هجتمت منتهایم  
 یعنی تشبیه آمیختن و در آوردن جزا در یکدیگر بود و این در هر دو صورت پیدا است قال گفت عبدالبن عمر بن خطاب می فرمود که ای پسر من  
 عليك بما تعوف ودع ما تشكر لازم گیر جو دعمل آنچه می شناسی که در دین است و مشروع است و بگذرانی را چیزی را که نمی شناسی بودن او را در دین و  
 عليك بخاصه نفسك و لازم گیر خاصه نفس خود را و احاط و عوامهم و در خود را از عوام مردم یعنی بخود باش و برای خود کاری کن و در خیال  
 مردم نیست و در اینجا رخصتی در ترک امر معروف و نهی منکر کرد و این نزد علی اثرار و اتباع نفس و مواد امارت فتنه و فساد و عدم معاونت اخبار درست چنانکه  
 در باب خود گذشت و فی و وایه و در روایتی این چنین آمده انما عليك لازم گیر خانه خود را و پیوسته در خانه خود باش و بیرون میانی ضرورت و املت  
 عليك لسانك و مکر کن و بنده بخود زبان خود را و در آنچه زبان باشد زبان مکت و الملك را بفتح همزه اوصیفا امر از اطلاق قضیه کرده اند و طبعی این معنی که گفته  
 شد از تفسیر کرده و در جمیع الجار گفته که وی امر است از طلاق معنی مالک شود و گاه در زبان را از آنچه غیر نیست و ردی است و غیر را در آنجا گفته اند مکر بخر و تفسیر کرده  
 یکی آنکه در وی اتم بود پس مباح را نیز شامل باشد دیگر آنکه در وی ثواب بود پس مباح داخل بود و خذ ما تعوف و دع ما تشكر و عليك با معی خاصه تشكر  
 و دع امر العامة منصوص همان است که در روایت اول است و اختلاف نیست که در بعضی مفردات و واه التوملنی و صحیحه باینکه آنحضرت رخصت  
 کرد عبدالبن عمر و را با جماع ما مردم در ظاهر و امر کرد او را تهذیب و اصلاح نفس خود خاصه و عدم تعرض و کاشش احوال عامه و امر کرد حدیقه را بر بیرون آمدن  
 از میان مردم بصورت و بایان و الترام غلت بکلیت و ارشاد کرد هر کدام را آنچه لایق اوست و صلاح او در آن است و میراست حصول آن از وی چنانکه مرشدان  
 که مظهر اسم الحکیم اند بکنند و حقیقت حال آنست که عبدالبن عمر و رضی الله عنه در جوانی بغایت متعبد و متکسب بود چنانکه هر که افطار نکردی و شب نخستی و بزین میل نکردی پس  
 پدر وی عمرو بن العاص و را نزد آنحضرت آورد و از شدت ریاضت و مجاهده که میکرد باز آورد و بصیام سرور و زوقام ملت یاسد پس لیل امر فرمود و بجا داشت  
 رضای پدر و صیت کرد پس بحکم ضرورت وی در ایام فتنه نیز باید که در زیر معاویه بود و مختلط بودی و حق وصیت آنحضرت بجا آوردی و چنانکه حکم فرموده بود بکار  
 مشغول بودی باریا ایشان میگفتند که تو از مانی چادر میان مانی باشی گفته من در خیر باشم بشیر کم در شتره دور باطن با اهل بیت رابطه نمودت محکم داشتی آورده اند که روی  
 امام حسین لید و بگذشت و بصحبت شریف و حیجرات توانست کرد گفتند چرا نزد وی رفتی و با وی نه نشستی گفت من شرمندۀ ایشانم که از ایشان غم و با ایشان تو احم بود  
 و عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان من بدی الساعه فتننا کقطع اللیل المظلم کنت آنحضرت که پیش از آمدن قیامت فتننا  
 پیدا خواهد شد مانند پاری شب سیاه بصبح الرجل فيها مؤمنا و بمسی کلوا و صبح میکند مرد و در آن فتننا مؤمن و شام میکند کافر و بمسی مؤمنا و بصبح  
 کافرا و شام میکند مؤمن و صبح میکند کافر الطاعه فيها خیر من الطائم نشسته در آن فتننا بهتر است از اتیاده و الماشی فيها خیر من الساعی در روزه و  
 روی تهرات از دهنده و شرح این عبارات و در فصل اول در وحدیث ابی هریره که گذشت فکس و افنها کسبکم پس بشکند در آن فتننا گمانی خود را و قطع  
 فيها او ناکند و برید در آن فتننا رهایی گای خود را و اضربوا اسبوفکم با مجاهده و بزیند شیرای خود را بکنها ناکند کرد و بکنند فان دخل علی احد  
 منکم پس اگر در آمده شود یعنی در آید کسی یکی از شما فلیکن کفخی ابی آدم پس باید که باشد وی همچو بهترین دو پسر آدم که با بیل است در وقتی که تسلیم شد برای کشتن  
 قابل مراد او گفت که من در آن گسسته فتنه دست خود را بسوی نوسن نمی خواهم که توانا کردی بکناه خود و واه ابوداود و فی و وایه له و در روایتی بر او  
 داود را ذکر الی قوله ذکر کرده شده است حدیث تا قول وی خیر من الساعی و در وی فکس و افنها تا آخر فتنیت و در این روایت بعد از خیر من الساعی  
 این عبارت است که ثم قالوا انک فتنه صحابه فتننا می فرماید ما را و چه کنیم در آن فتننا قال کنت آنحضرت که فتننا بپوشیدم باشد شما و فتننا  
 خانهای خود و هیچ جاز و بدی مجلس بکسر کلمه فتنه یعنی فتنه مجلس جماعت احلاس بیت کلیمه که زیر فتنای فاخر افکند و فی و وایه التوملنی ان رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم قال فی الفتنه و در روایتی ترمذی این چنین آمده است که کنت آنحضرت در باب فتنه کس و افنها تقسیم  
 و قطعوا افنها او ناکند و التوملنی افنها اجواف بپوشید در فتننا گمانی خود را و پاره کنید در وی زبهای خود را و لازم گیرید در وی فتننا  
 خود را و کوفوا کابن آدم و باشید مانند پسر آدم یعنی بیل که کشت او را تا بیل و قال و کنت ترمذی هذ احدیث صحیح غریب و عن ام مالک التوملنی  
 بفتح موحده و سکون ماضی است به بنی امر الفیس مجازی است و مراد رحمت است و روایت کرده اند از وی طائوس و کحل که از آنرا بر بعضی اند قات  
 ذکر و رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فتنها ذکر کرد آنحضرت فتنه را پس نزدیک کرد اند فتنه را یعنی خبر داد که وقوع آن قریب است و طبعی  
 گفته یعنی وصف کرد او را و وصف بلیغ و هر که وصف کنیز را نزد کسی وصف بلیغ و ذکر کند صفات و احوال آنرا بیا فتنه قریب میکرد اند از آنرو وی یعنی در ذهن وی  
 یا در خارج نیز زیرا که چون بسیار در ذهن در آمد و متعین شد وجود او در خارج نیز تسخیل میکرد و فتنه کفر با رسول الله من خیر الناس فيها کیت بهترین  
 مردم در زمان وجود آن فتنه قال و جل فی ما مشبهه گفت بهترین مردم در آن زمان مردی است کمی باشد در موافقی خود و میجو اند آنها را بودی و حقها





کتابخانه عمومی  
ازاد علی پور  
کابل



به نیست حاجت مرابا لب ادب بختی حاجت مند شدن و حق بتناول الناس فی البلبان تا آنکه درازی کنند و فخر کنند مردم بیکدیگر و بکبر نمایند و بر آوردن خانه  
فی الصرح بنا بر آوردن خانه میان بنجم دیوار کرد بر آوردن و تطاول بکبر کردن و کردن دراز کردن در وقت کزیت و حتی هم الرجل بقوا الرجل و تا آنکه بکشد  
مردی بر کمر مردی دیگر فقول پس میگوید با لبتی مکانه ایگاش من می بودم بجای دی یعنی در قبر وی بخت فتنه در دین که در آخر زمان می بیند پس مرک و از دوز  
تا آنکه از آن بلا نجات یابد و این محسود و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت يوم تقوم فقه الحديث اما تقي موت بخت بخت دنیا را و بنود و با  
وجود آن واقع است و حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود شرح این باب العلامات بین مدی الساعه باید و این روزی است  
که شبه کرد و در مای قوبه در آن روز و بعد از آن روز قوبه قبول بخت چنانکه فرمود خدا و اطاعت و دهاها الناس آمنوا اجمعون پس چون بر آید آفتاب از جانب  
مغرب و بیند آن را که میان ایام آن روز و آخرت عیان کرد و فتنه که حین لا ینفع فتننا ایما لها پس آن روز است بهلکم آنکه سود میکند هیچ نفسی را ایما  
آوردن و در آن روز که تکی امت من قبل نفسی که ایما نیارده بود پیش ازین روز او کسبت فی ایماها خیر او سود میکند کسب کرد و نفسی یکی را در  
ایما خود اگر کسب کرده بود پیش ازین روز و لغو من الساعه و هر آنکه بر آید بایشو و قیامت و قد نشر الرجلان فوجها بلبهما و حال آنکه تحقیق کننده  
دوم و جانه خود را میان خود یعنی برای فروختن فلا یلبا بعانه و لا یطویانه پس خرید و فروخت میکند آنرا و نبی عیذکما در همین حال باشد که قیامت قائم شود و  
من الساعه و قد انصرف الرجل بلبن لحنه فلا یطعمه و هر آنکه بر آید بایشو قیامت و حال آنکه باز برگشته است مردی بشیر تا خود پس بخورد و است آنرا  
یعنی نافراده و شیده آورده است و هنوز آن شیر نخورده که قیامت در رسد نحو کلام ناقه شیردار که دوشیده شده تا دوسر ماه بعد از زائیدن این نام دارد بعد  
از آن بون میگویند و لقوم الساعه و هو یلبط حوضه فلا یسقی فیه و هر آنکه قیامت و حال آنکه مرد کل می اندازد حوض خود را تا شیر آن را  
آب و در پس آب میدهند شیر آن خود را در آن حوض هم درین قیامت می آید و لقوم الساعه و قد رفع اكله الی فیه فلا یطعمها بر آنکه بر آید بایشو قیامت  
و تحقیق بر داشته است مردی خود را بسوی دهن خود پس بخورد و آنرا قیامت میرسد یعنی قیامت یکایک میرسد و کار و بار باشد که در رسد و مرد قیامت این جا  
نغمه است که بدان هر میرد لیکن ملاقات قیامت پیش از آن می نهند متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم  
الساعه حتی تغفلوا فوجها قیامت تا آنکه قال میکند شما قومی را که بغافل الشعرا پوششای ایشان از موسی بافته است و بعضی گویند بیان درازی  
موسی است چنانکه موسی ای ایشان تا پاهای ایشان میرسد و بجای غافل می نشیند و این معنی بعد مینماید خواه موسی سر مراد دارند یا موسی با قفا و حتی تغفلوا  
الترك و تا آنکه قال میکند ترکان را که از اولاد یافث بن نوح است و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان نیست که صفار الا عین حملا و جوه  
ذلف الانوف و چشم سرخ روی پست پی ذلف بضم دال و سکون لام جمع از ذلف چنانچه جمع حاض و سکون هم جمع احمر کان و جوههم العجیان المطوقه  
بفتح سیم و تشدید نون جمع کبریم و فتح هم کویای که رویهای ایشان سپر است و ذلف بفتح خدی میانی با سطر بر طرفان که بالای آن تور بر توجهای چشم هم  
نماده اند در سطر بر و بسیاری گوشت و مطرقه بضم سیم و سکون طاء و تخفیف الاز طراق و بفتح طاء و تشدید را از تطریق نیز خوانده اند متفق علیه و عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی تغفلوا بر آید بایشو قیامت تا آنکه قال میکند خود را و کومان من الاعاجم  
خود را که مان از عجیان خود بضم غاد را خسر زای نام کرد و بی لزمردمان است از بلاد خوزستان و کرمان کبرکاف نام شهری معروف است میان فارس و سجستان  
و محدثان آنرا بفتح کاف نیز روایت کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و کبرکاف نیز آمده با کسر خطا است و کرمانی شارح بخاری گفته که ما داناییم بنام  
شهر خود کبرکاف است نه بفتح است و اما که فتح نوی از تقریب است و روایت محدثان بفتح کاف بنی بران است و صفت خود و کرمان نیز از آن است که حو الوجوه سرخ  
رو فطس الانوف پست بنی صفار الا عین و چشم و جوههم العجیان المطوقه رویهای ایشان مانند سپر تا تو است بغافل الشعون غلیظی ای ایشان  
موسی پست و واه المجادی و فی روایه له عن عمر بن قنبل بناء فرغانه و صین مجر صحابی است روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
در روایت کرده از دبی عن عمر بن قنبل بناء فرغانه و صین مجر صحابی است روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یغافل المسلمون اليهود قیامت تا آنکه قال میکند مسلمانان و یهود  
فیغفلهم المسلمون پس میکنند یهود و یاز مسلمانان حتی یغفلیهم اليهودی من و دلو الحجر والشجر تا آنکه بنیان میکند و یهودی از پس سنگ و درخت فقول  
الحجر والشجر پس بگوید سنگ و درخت یا مسلم یا عباد الله هذا یهودی خلجی ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است پس من فعال پس با  
فاغفله پس بکشد او را الا الغرقه که درخت عند فنیج فنیج و سکون را و فتح فاف نام درختی است خار دار و مقبره مدینه را که بقیع العسره قد کوبند  
اصافت بوی کند که در زمان پیشین این درخت درین جا بلبار بود و این درخت یهودی را که بوی پناه میدهد بدان میکند و نشان مینماید و بنیان میدارد و فیه  
عن شجر اليهود زیرا که وی درخت یهودی است و در باب ایشان بنویست که حقیقت آنرا خدا و رسول وی نداند و واه مسلم و عنه قال قال رسول



که روم بر عیون است ز درنگ بود بفریدی مایل و بعضی گفته اند که این روم بر عیون خواست و خراب و شاهنشاهی را پس بداند و لا آد میان سیاهی و سفیدی و بعضی  
گفته اند که اسفر نام پدر کلان ایشان است که اسفر بن روم عیون است فیصله و درون پس غدر و عهد شکنی میکنند ایشان قیام توکم تحت غمانین غایه پس می آیند شمار از بر سر  
رایت فی الصراح غایت بعین معجزه و تحایر علم که از ایت کونید و بغارسی در فتنه کونید که در جنگ همراه سر داران می باشد و در بعضی روایات غایب باد و موحده آمده بعضی  
تشبیه کرده آن لشکر را بجهت کثرت آنها و نیروی بیشتر تحت کل هیأت امانا عشو العا ز بهر رایت دوازده هزار کس مقصود بیان انبوی شکر است و واه البخاری  
و هن ابهره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی ینزل الی ویر یا بنی ثود قیامت تا آنکه فرود می آید دوم بالا حاکم  
در اعمالی که موضعی است از اطراف مدینه او بدایتی یا بعضی دیگر که نام او باقی است بفتح یا فخرج الهمم جلش من المدینه پس سیردن می آید بوجوه ایشان و لکن  
از مدینه من حیواد اهل الارض و مشهد از میان اهل زمین در آن روز فاذا انصافوا چون صف بند جنگ را قاتل الی ویر میگویند روم خلوا اینها  
و بین الذین سهوا منا نفا ظلم حال سید جامی و میان کسانی که بنکرده اند که وی را نایبی مسلمانان که غنیمت کرده اند با و اسیر ساخته اند جماعه را از ما  
ایشان را بسیار بد قاتل کسب ایشان و انتقام خود را بکشیم غرض محاذی مسلمانان و تفریق کربانان است بقول المسلمون لا لله الا نحن و بین  
اخواننا پس میگویند مسلمانان بخدا سوگند خالی میکنند میان شما و میان برادران خود که مسلمانند و میگذاریم شمار را ایشان و بغافلونهم پس قال میکنند مسلمانان و دوم  
فیهن ثلث پس شکت میخورند یک مسلمان را بکوب الله علیهم ابدار جوع برجت میکنند تعالی بر ایشان همیشه و یقتل ظلمهم و کشته میشود و یک دیگر از مسلمانان  
افضل الشهداء عند الله ایشان فاضلترین شیدانند ز خدا و بعضی الثالث و فتح کنید و میکشاید یعنی بلاد روم را یک باقی از مسلمانان لا یقتلون  
ابدان در فتنه انداخته میشوند و جنگ کرده میشوند ایشان همیشه فغتنحون فسططینة این لغظ را بچند وجه تفسیح کرده اند مشهور بضم قاف و سکون سین و مضم و سکون  
نون بعد از و طاء و کسور و یاء ساکن بعد از وی نون مفتوح قبل تا بعضی زیادت یا مشدود یا مخفف بعد از نون اخیر زود ایت کرده اند برین تقدیر نون اخیر کسور خواهد بود  
و این نام حضی عظیم است از بلاد روم در حد و دافو یقید و دوار الملک روم است و فتح آن از علامات قیامت است و طبعی گفته که فتح آن در زمان بعضی اصحاب آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم شده و نزد خیر و جلال نیز خواهد بود و چنانکه فرمود و جئناهم یغتنمون الغنائم پس در آشنای آنکشان قیمت میکنند غنیمتها را قد  
علقوا سبوا فیهم بالزینون و حال آنکه آنرا نوحه اندیشم می خود را در رخت زینون اذ صاحب فیهم الشیطان ناکاه او از دهر در میان ایشان شیطان کران  
المسیح قد خلفکم فی اهلکم که مسیح دجال تحقیق پس از شما آمده در اهل و اولاد شما فخر چون پس بیرون می آیند بشیدین این خبر از آن شر و ذل و الباطل  
و این خبر شیطان دروغ بود و دجال هنوز زنده نکرده فاذا اجاز الشام خرج پس چون بیرون می آیند از آنجا بشیر شام بیرون می آید دجال و شام بهره و بی بهره و دجال  
و آن بلاد را شام از آن جهت گویند که در جانب چپ کعبه است چنانکه من در جانب میمنه بنا هم یعدون للقتال بسو و الصنفون پس ایشان را نکایان ساز  
و آمدن میکند مرگ را زار رار است میکنند صفرا را اذا اقيمت الصلوة ناکاه بر پا کرده میشود نماز شروع کرده میشود و ران فنزل پس فرود می آید علی بن مریم  
نامهم پس امانت میکنند ایشان را فاذا راه عدو الله ذاب پس چون می بیند عیسی این دشمن خدا که دجال است میکند از دوزخ و هیت عیسی علیه السلام کما یلد  
الملح فی الماء چنانکه بکند از دمک و آب فلو تکه لا تذاب حتی یهلك پس اگر سگدازد عیسی او را بجای خودش و میکشد میکند از دنا آنکه پاک میشود و نمی کشته  
ولکن یقتله الله بیده و لیکن میکشد او را خدا تعالی بدست عیسی علیه السلام یعنی حکم دار آنی برین رفته که پاک او بدست عیسی بود بقتل فیهم دمه فی نوحه  
پس نماید عیسی علیه السلام ایشان را خون دجال ادر نیز خود که آن کشته است و راه واه مسلم و عن عبدالله بن مسعود قال ان الساعة لا تقوم حتی  
لا یقسم مراثی و لا یفرج بغنیمه بدرستی که قیامت قائم میشود تا آنکه قیامت کرده میشود و میراث و شادمان ساخته میشود و بغنیمت ثم قال پسر فرمود آنحضرت در بیان  
این حال و وقوع این قضیه عدو و یجسون لاهل الشام جمعی از دشمنان یعنی کافران کرد می رند لشکری را برای مقاتله اهل شام و یجمع لهم اهل الاسلام و کرد  
می آید برای قاتل این دشمنان مسلمانان نیز لشکری را فی الصراح جمع کرد آوردن اجتماع کرد آمدن یعنی الی ویر این تفسیر عدد است یعنی عدد روم است فغتنحون  
المسلمون شرطه للموت پس انتخاب میکنند و بر می چید مسلمانان از لشکر خود قومی را که پیش میرفتند تا جنگ کنند و میرند لا توجع الاغالبه بزرگوار دین فرج  
که غالب و مغرور و تصور یعنی اگر بزرگ و غالب بگردند و اگر نه جنگ کنند تا جان بدهند و شرط بضم شین و فتح را و سکون آن اول لشکری که حاضر کرد در جنگ ادا ما  
بود در دین او بشرط از باب فعل باخوذ از دست و بشرط از افتالی نیز و بابت است یقتلون حتی یجربهم اللیل پس کارزار میکند و هر دو طایفه یعنی مسلمانان  
و دشمنان ایشان تا آنکه طایفه میکرد و میان ایشان شب و باز میدار و ایشان را از جنگ مجرب و جیم و زای باز داشتند یعنی هولاء و هولاء پس رجوع میکنند و بر  
میوزند این هر دو گروه کل غیر غالب بر یکی غیر غالب و تعنی الشرطه و فانی میشود جماعه که ایشان را شرط ساخت و دند ثم بشرط المسلمون شرطه للموت لا توجع  
الاغالبه بزرگوار با انتخاب میکنند مسلمانان لشکری را برای موت که بزرگوار کرد که غالب بقتلون حتی یجربهم اللیل فقی هولاء و هولاء کل غیر غالب  
و فتنی الشرطه ثم بشرط المسلمون شرطه للموت لا توجع الاغالبه یقتلون حتی یسوا تا آنکه شایسته می کنند فتنی هولاء و هولاء

بفتح نوحه



شده است روایت میکند که آنحضرت گفت بین الملحه و فتح المدینه هست و ستین میان آن جنگ عظیم و فتح شهر مذکور هشت سال است و بفتح الدجال فی القلعه  
 و بیرون می آید و جال در سال هفتم میان این حدیث و حدیث سابق اختلافی فاحش است ولیکن این حدیث صحیح است چنانکه گفت رواه ابوداؤد و قال هذا اصح و در  
 حدیث سابق سخن است و بعضی روایات بخروج و طعن و عین ابن عمر قال یوشک المسلمون ان یحاصروا الی المدینه نزدیک اند مسلمانان که حصر  
 و مضطر گردانیده شوند بسوی مدینه مطهره که بیرون نتوانند رفت از وی و از نواحی و می حتی یکون ابعدا مسالحهم سلاح تا آنکه بیاید و در ترین سرحد  
 ایشان سلاح بفتح بین و کسر حاء محمله یا رافع و بتنویین و بغیر تنویین و وجه آن در شرح مذکور است و سلاح قوسب من خبی و سلاح نام جایی است نزدیک انجیر  
 که بر چند حله از مدینه مطهره است رواه ابوداؤد و عن ذی محب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول روایت از  
 محب و سکون خا و معجم و بفتح موحده که خادم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و برادر زاده نجاشی بود گفت شنیدم آنحضرت را که گفت متصالحون الروم صلحا  
 آمناء نزدیک است که صلح کنند شمار و م را صلحی این کردند و طرفین از عذر و غم و فقر و غم و امن و و انکم من جلد میکند شما و ایشان با تفاق دشمنان را  
 که از پس شما اند فتنی و و فتنون و فتنکون پس نصرت داده میشود شما و غنیمت می آید و سلامت می آید از آن جنگ شتم ترجعون انیر میگوید یعنی فتولوا  
 بموجب ذی ثلول تا فرد می آید بر غزای که زمین بلند دارد و فوج و جل من اهل النصیبه پس بلند میگردد و اندر می آید از اهل نصرت یعنی از روم و روم  
 بر دین نصرت اند الصلیب چلیبای ترسیان را فقول پس میگوید آن مرد غلب الصلیب غالب آمد صلیب پس نصرت میدهد باین سخن فغضب و جل من المسلمین  
 پس خشم میکند مردی از مسلمانان بشنیدن این سخن از آن نصرتی چند که پس میگوید و بر نضرتی یا میکند صلیب را فغضب ذلك تعدد الو و پس از این قضیه  
 و شکست میدهد و روم و بفتح الملحه و کرد می آید مردم را برای جنگ و داد بعضی هم و زیاده کرده اند بعضی از روایت را که فلبشوا المسلمون اسلحهم  
 پس می فرزند و می چند و شتاب میرود مسلمانان بسوی سلاحی خود و فقتلون پس کرا زار میکنند بار و دم فیکوم الله ملک العصابه بالشهاده پس کرامی میرود  
 خدای تعالی آن کرده مسلمانان را بشهادت رواه ابوداؤد و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اتوکوا المحبشه فما  
 توکو که گذارید جبهه را و تعرض کنید و بخا و دیدایش را تا دام که بگذارد ایشان شمارا و تعرض کنند شما فاند لا یستخرج کوا الکعبه زیرا که بیرون نمی آید  
 کعبه را الاذ و السوایق من المحبشه که مردی خداوند و ساق خود را بر یک از جبهه و ساقی جبهه در اکثر خود و بار یک  
 میباشد و کعبه جبارت است از مالهای که مردم بنزد در قدیم الزمان بر بیت الله می آیند و میگویند که در زیر کعبه کجی مدفون است و در حدیث دیگر آمده است  
 که خراب میکند کعبه را صاحب و ساق و از جبهه و این نزدیک قام قیاست باشد و فقی که باقی ماند کونیده الله الله و بعضی گویند که آن در زمان عیسی باشد علیه  
 السلام و قرطبی گفته که بعد از برداشتن قرآن بود از سینا و برداشتن مصحف از میان مردم بعد از موت عیسی داین قول صحیح تر است رواه ابوداؤد و عن  
 من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال دعوا المحبشه فما و دعوا که گذارید جبهه را تا دام که بگذارد ایشان شمارا و تعرض کنند شما فاند لا یستخرج کوا الکعبه زیرا که بیرون نمی آید  
 و بگذارد بزرگ را تا دام که بگذارد ایشان شمارا اگر گویند که در قرآن مجید حکم چنانست که قاتلوا المشوکی کاف پس علی العموم فرموده است که مشرکان اقال کسب هر که با  
 که جبهه و ترک از عموم این آیت مخصوص اند و خارج زیرا که دیار ایشان بعد است و در میان بلاد ایشان و بلاد اسلام دشت و بیابان بسیار تا اگر ایشان تعرض کنند و  
 بر بلاد اسلام تا نزد تعرض بایشان یا بیکر داما اگر ایشان بقت کنند و در بلاد اسلام بقر و غلبه یا بفرض عین کرد و قال ایشان با گویند که این آیت ناخ  
 حدیث است و حکم این حدیث را ابتدا ای سلام بود بحجت صف اسلام و چون قوت گرفت حکم عام شد که قال الطیبی رواه ابوداؤد و السامی و  
 عن بویه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی حدیث روایت است از بویه اسلمی از حضرت عیسی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی که آورده فقا  
 قوم صفاد الاعمین قال میکند شما را قوی خردشمان یعنی التوک میخواند ازین قوم ازین را فاحال استوقونهم ملک موت گفت آنحضرت میرانید شما ایشان را سب  
 حتی قلعونهم بحیره العرب تا آنکه غنی میگردد ایشان از ابولایت عرب فاما فی السباقه الاولی فینجی من هرب منهم اما در انداختن رستگاری  
 می یابند که نیکو که نجات ایشان و اما فی الثانیه فینجی بعض و هلاک بعض و اما در راندن دوم پس نجات می یابند بعضی و هلاک میشوند بعضی و اما فی  
 الثالثه فقصط الموم و اما در راندن سیوم پس قطع کرده میشوند و ازین برکنده میشوند او کما قال یا خا نچه فرمود آنحضرت این لفظ در جای میگویند  
 که حدیث بعضی نقل کرده میشود و لفظ او مخصوص معلوم باشد رواه ابوداؤد و عن ابی بکره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من  
 بنزل افاس من امتی بغایط فسرود و فرد می آیند مردمان از استمن و زمین بپت مخاک فدر آنج شیهونه البصره نام سیرند او را  
 بصره بفتح با و کسر آن و سکون حاء بفتح آن و کسر حاء و سینا آمده عند نصری قال له دجله از جوی که گفته میشود و مراد را دجله بفتح دال و کسر آن یکون  
 علیه جسی میباشد بروی علی یکو اهلها بیا ریبا شد اهل بصره و یکون من اصحاب المسلمین و میباشد آن شهر از شهرهای مسلمانان  
 و اصحاب گفت شارت کرد به بزرگی آن شهر چه شهر عظیم را گویند بعد از آن مدینه و مکه و قریه است و اذاکان فی آخر الزمان و چون باشد

امراجال و آخر زمان جاع بنوا قتلوا و اجماعی آید برای قاتل اهل این شهر بر سران قتلوا یعنی ترکان و قتلوا بفتح قاف و بضم طاء لغت متصوره نام پدر کلان ترکان است که بر ایشان از اولاد او نیند عراض او و هو صفاء الاعمین کرد و میسای ایشان هین است و چشمها خود حتی بنوا علی شط النهر و انکاف و می آید بر کرانه این جوی فخر و اهلها ثلث فرق پس متفرق میشوند اهل بصره سر کرده و فقه فاخته و ن فی اذ فاق البقر و البوبه که روی پناه میگیرند در دهامی کاوان و دشت و بیابان یعنی عراض میکنند از قاتل و مشغول میشوند بحراشت و زراعت و خلاص میکنند خود را از هلاک باین عمل یا بار می کشند اهل و عیال و اسباب متاع خود را به کاروان و سرسید هند خود را به بیابان و شهرهای غریب و بیرون میسروند تا از شر ایشان نجات یابند و قول و کنی فرمود و البریه درین معنی ظاهر تر و ناظر تر است و هملکوا و کلا میشوند این گروه و از شر ایشان باین حیل خلاص و نجات مینمایند یافت چه آتش فتنه ترکان چنان مشعل نمزد که باین حلیا توان نشانند و فقه یا خذون لافسهم و کرده می دیگر پناه میگیرند مرغشای خود را یعنی امان چنانکه مستقیم بانه خلیفه و اکابر و اعیان بغداد و علماء و امرا آن بطلب اسن و اما آن سیر و آن مند و هملکوا و هلاک شدند و در تحت تیغ بید ریغ ترکان متاصل گشتند و فرقه بجمعولن زد و ایهم خلف ظهورهم و کرده می دیگر میگردانند و می اندازند فرزندان خود را پس ششها خود یعنی تغافل میزنند از ایشان و قطع مینمایند علاقه هر و محبت ایشان یا دنبال خود میگردانند و همراه خود میبرند و بیافانلو میهم و قاتل میکنند با ترکان و کشته میشوند اکثر ایشان و هم الشهداء و ایشان شهیدان جنتی کامل در شدات کرد در طوفان این چنین فتنه و طغیان این نوع ابتلا که هست بقصد و متابعت نمودند و در راه خدا جان دادند و راه ابوداؤد این قضیه اشارت است بر آمدن تار و آتش فتنه و قتل و در دادن ایشان در بلاد اسلام و در گرفتن این تشویش و ملبس شدن شعله و دی و راندن دت و سوزن و می عالم را و این قضیه است که زبان تفسیر و تحریر ارکشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از ابتدای جارت ربع ممکن مثل این واقعه باین کیفیت بوجود نیامده چه اگر می بود فعل کرده میشد و این قضیه در کتب تواریخ بتفصیل مذکور است بدانکه آنچه درین قضیه در حدیث بصریج مذکور است نام بصره است و علماء گفته اند که مراد بدان بغداد است بدلیل آنکه وجده و یل در بغداد است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین هیئت بنایافته که الآن است بلکه قریبا بود متعدد و متفرق از مصافات بصره و منسوب بدان و آنحضرت خود خبر داد از وجود آن و فرمود دی مصری خواهد شد از اصهار سلیمان عظیم و بسیار خواهند بود اهل و سکنه آن و نیز ترکان بجهت حسرت و قاتل باین کیفیت مخصوص که مذکور شدند در آمده اند و از باب تواریخ آنرا نقل کرده الا در بغداد و چنانکه مشهور و معروف است پس ذکر بصره در حدیث بجهت آنست که بصره نسبت بغداد دشمنی قدیم است که قریبا و مواضع که بغداد در آن بنایافته منسوب بوی و دند چنانکه گفتیم و نیز نزدیک به بغداد و قریب است که نام دی بصره است و اکنون آنجا را نسبت بوی باب البصره میگویند و عن ابنس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت روایت از انس که گفت آنحضرت با انسان الناس بمصر و ان اصنادا ای انس مردم میبازند شهر را روان مصر ایضا قال له البصره و بدرستی که دشمنی از آن گفته میشود او را بصره فان افت محودت لها و دخلها پس اگر تو بگذری بصره یاد آئی و را خاهاک و سببا سخا پس دور دار خود را از موضعی که مشهوره بین دارد و سبباخ بکسر جمع سبب که با و کسر آن زمین ترک آن نام موضعی است در بصره و کلاوها و دور دار خود را از موضعی که نام دی طلاء است بر وزن گنان و در اصل معنی که از جوی آید و بخلها و سوهها و از خزانه را روی و بازار روی و جاب امرها و از در ملک و امرا روی و عیلت بصلوهاها و لازم کسر زمینها و ناحیه های او را که نام دی ضواحی است و ضواحی جمع ضاحیه از زمین که ظاهر و بارز باشد در آفتاب و ضاحیه بصره نام موضعی است از آن فانه یکون بها پس در آن گوشان امنیت که میباشد درین مواضع که تخذیر کرده شد از در آمدن آن خست فرو بردن در زمین و قذوف و سنگ انداختن از آسمان و دجف و زلزله های سخت و قوی و بیخون قوده و خنای و و کرده می کش میکنند یعنی صحیح و سالم و با دد میکنند در حالی که مسخ کرده میشوند و گردانیده میشوند بصورت بوزنها و خوک ها از اینجا معلوم میسرود که مسخ درین است نیز جایز اوقع است اگر جایز نبوی و تخذیر و تحوین از آن فانه نمیدانست و تحقیق و اتم شده است در در احادیث و عیبه آن در باب فتنه قد ریه و از اینجا گفته اند بعضی شراح که درین حدیث اشارت است بوجود قد ریه در آن شهر زیرا که مسخ درین فتنه قریب باشد و اما علم و راه ابوداؤد و روایت کرد این حدیث را ابی داؤد من طریق لیث بن عیبه جها الراوی از طریق کثرت خود و در آن طریق راوی را بل قال لا اعلمه الا ذکره بلکه گفته مینمایم آثار است یکی از روایت که داخل این اسناد است مکرر ذکر کرد این حدیث را عن موسی بن انس عن انس بن مالک این ناظر را بهام و شباه است و این موسی بن انس بن مالک انصاری قاضی بصره است و از تابعین اوست روایت کرده از پدر خود روایت کرد از ابی کحول شامی و حمید حلوی و در نسخه اصل از شکات که مؤلف است و بجا بیاض است بجهت نایافتن مؤلف نام راوی را و مردم دیگر آمده و نام راوی را یافته و نوشته اند چنانکه در امثال آن گذشت ۱۱ و عن صالح بن دهم میقول روایت است از صالح بن دهم که از تابعین است میگفت انطلقنا حاجب رفیقنا بقصد حج از بصره بلکه فاذا رجل پس ناگاه ابن عامری حاضر است و مراد باین ابو هریره است فقال لنا الی جنتکم قریه یقال لها الابله ایس گفت آن مرد ما را در جنتها از شهرهای شما و می است که گفته میشود او را ابله بضم هزه و موحده فتنه بدلام نام قریه است مشهور قریب بصره و در قاموس گفته که وی یکی از شهبانها



وینا است فلنا نعم کفیم ما آری و در اینجا قریه است که نام وی ابرهست قال گفت از کجا بود بریره است من بضمی می حکم ان بصلی لے گفت کسبت که خاض من و متعبد کردی  
 مرا از شما که بگذارد ارای من و بخشد ثواب آن را من فی مسجد العشار و کعبین او و بعد از مسجدی که در آن قریه است و نام وی مسجد العشار است پنج من و تشریف  
 مسجد دور رکعت یا چهار رکعت و بقول هذه لابی هريرة و کبیر این نماز یعنی ثواب وی را بی بریره راست سمعت خلیل ابی القاسم شنیدم دوست جان  
 خود را که ابی القاسم است صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت ان الله عز وجل بعث من مسجد العشار رجلا یقیم فیها من بعد الله و قد اصابته من الله  
 بر اکبر و از مسجد عشار روز قیامت شهیدان را لا یعوم مع شهداء بد و عجم نمی ایستد و برابر میشود با شهیدان بر حسب ایشان و این منتهی عظیم است مران جماعت  
 که باشند ای بدر برابرند پس چون این مسجد این فضل و شرف دارد نماز کردن و روی فضلی عظیم و ثوابی جلیل داشته باشد و از اینجا معلوم میشود که نماز گذاردن در  
 اماکن شریفه و عبادت و نیکی کردن در آن فضلی عظیم دارد و بخشد ثواب عمل بدنی کسی اجایز است و اگر عمل برین و در عبادت مالیه با تقاضای جایز است و واه  
 ابو داود و قال هذا المسجد ما یلی القصر و آت کرد این حدیث را ابو داود و گفت که این مسجد از آن جانب است که متصل به بیت و مسند کواحد است  
 ابی الدرداء و ان فسطاط المسلمین فی باب ذکوالهین و الشام و نزدیک است که ذکر کنیم حدیثی بی الدر در اگر اولش امنیت ان فسطاط المسلمین  
 باب ذکرین و شام انشأ الله تعالی الفصل الثالث عن شعیب بن جندب قال کنا عند عمر گفت حدیث بودیم مانند عمر رضی الله عنه قال پس گفت عمر  
 ایکم یحفظ حدیث رسول الله کدام یکی از شما یاد دارد حدیث پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فی الفقه که فرموده است در باب  
 فقه فقلت انا احفظ كما قال پس گفت کفتم من یاد دارم چنانکه گفته است آنحضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمرات بیا و بده آن حدیث  
 و روایت کن انک لبحری و گفت قال و بدرستی که تو دیری در روایت بگو که چگونه گفته است چون حدیث در میان جماعت صحابه در حضور عمر و عمری خط  
 حدیث کرد و گفت یاد دارم همچنانکه فرموده است تحت آید این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دیری میگویی بیا و این حدیث را بیان کن چگونه گفته است آنحضرت  
 و تواند که این تحقیق تأیید حدیث باشد و در حفظ و ضبط یعنی میدانم که تو دیر بوده در پرسیدن از آنحضرت از شرف و فقه الله نزد تو علم خواهد بود و درین باب  
 بیا و بگو که چگونه گفته است قال گفت حدیثی فلت کفتم سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت فقه الرجل  
 فی اهله و ماله و نفسه و ولده و جاره فقه مرد و ابتلا و آرایش وی در اهل و عیال اوست و در مال وی و نفس وی و سر و اندام وی و همای  
 وی یعنی مرد فقه است بر عایت حقوق ایشان و ادای آن چنانکه باید و در آن تقصیر نمیکند و برخلاف فرموده میرود و تقریب ایشان را کتاب منیبات میباشد  
 و از آن محنت میکشد و اندامی بنزد و در رنج و تعب می افتد بکنوها الصیام و الصلوة و الصدقة و الا بر الماعروف و النهی عن المنکر  
 میشود آن فقه را و تعظیفات را که سبب آن را کتاب میکند و سبب آمرزش از آن میکرد و روزه و نماز و صدقه و امر معروف و نهی منکر که بنده میکند  
 فقال عمر پس هذا ابد پس گفت عمر رضی الله عنه منیت که این فقه را میخواهم من یعنی من که حدیث فقه را تو در خواهم مراد من از آن فقه اهل و ولد و مال که تو  
 گفتی نیست بلکه انما ابد الی تموت کما یخرج البحر منی و من از فقه که از آن موج بریزد مانند موج دریا یعنی فقه یعنی محاربه و مقاتله که درمی کسید مردم را و شیخ  
 میبرد و شری و محنت وی در ایشان قال گفت حدیثی فلت کفتم سمعوا لک و لهاچو میکنی و چه کار داری تو بآن فقه با اهل المؤمنین یعنی برادران منی  
 منیت و شران بنویسند و تو از در نمی بایی ان بلیک و بدها بابا مغلفا بدستی که میان تو و میان این فقه دیت بستانب مغلل کتایت داشته از جو و عمری  
 اندر غنه چنانکه در آخر حدیث تفسیر کرده است یعنی با وجود تو در میان آن فقه راه نمی یابد و چون تو از میان رفتی آن فقه می در آید و راه عیاد قال گفت عمر  
 بطریق استخفاف فیکو الباب او یفتح پس شکست میشود و آن گفته از آن می در آید یا کشاده میشود فرق است میان شکستن در و کشادن و چون شکست راه و  
 شد دیگر توان بست و هم را و در و بعد از کشادن بستن ممکن است و بعضی گفته اند که شکستن کتایت از قفل داشت و کشادن را از موت یعنی چون فمید عمر که باب  
 کتایت از وجود است و آن از میان بر طرف خواهد شد برسد که بقبل خواهد بود و یا موت قال گفت حدیثی فلت کفتم لابل یکسی ز که شکسته میشود چنانکه دیگر علاج پذیر  
 بنود و باز بستن آن ممکن نباشد قال گفت عمر ذی الجاری ان لا یعلق ابدان یعنی شکستن در را و از تر است تا که لا یستفید همیشه قال گفت شعیب که راوی  
 بر خدیجه است فقلنا لحد فقه هل کان عمر یعلم من الباب آیا بود عمر که نمیدانست کسبت مراد از و که شکسته خواهد شد قال گفت حدیثی فم آری پیدا  
 عمر از آنجا یعلم ان دون حدیثی که چنانکه میداند پیش از فقه است یعنی هم تعینی ضروری الحی حدیثی حدیثی باللسن بالا غلیط بدستی که در حدیث  
 کردم عمر را حدیثی که منیت در وی غلط و غلط مراد داشتن شیخی معرفت وجه بی صواب و در وی غلط در هر چیز و و بعضی گفته اند مخصوص بکفار بود قال  
 فهمنا ان فقهنا حدیثی من الباب کفتم راوی حدیثی که شعیب است پس منیت داشتیم و رسیدیم ازین که بر رسم حدیث را که کتایت مراد باب فقلنا  
 لم یوق سله کفتم ما مروق را که حاضر بود و آنجا بر سر حذیفه را فضا له پس رسید مروق حذیفه را فقال عمر پس گفت حدیثی مراد باب عمر است متفق  
 علیه و عن انس قال فقه القسطنطینیة مع قیام الساعة ففتح ابن جهم و انت یاقام قیامت و واه التومانی و قال هذا حدیثی



ظاهر کرده اند و کشف کند و در پرده گذر عن کفر من ذهب از کجی که از طلاست یعنی آنچه چشم کرد و در او از دیو کجی از طلا بر آید فلا حضور من باخذ شهاب پس کسی که حاضر  
 شود و آنجا پس باید که نشاند از وی چیزی زیر که وی باعث تنازع و تعادل است چنانچه در حدیث آمده باید و بعضی گویند زیرا که رفتن از آن کجی نجاست موجب ورود  
 و نزول آفات و بلیات است و آن آیتی است از آیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از جهت که آن مال مضمون و مکروه است نزد حق سبحانه و تعالی و مال قارون پس تقاضا  
 و منع بدان حسام باشد و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يحبس الغزاة عن جبل من ذهب و هم  
 از آبی بهره است که گفت آنحضرت قایم میشود قیامت تا آنکه کثیف میکنند فسادات زکوی که از طلاست یعنی ظاهر کرد و اندازد از اقتنل الناس علیه کثاشی  
 میخند و میان بروی فقتل من کل ماله پر کشته میشوند از هر صد تسعه و تسعون نود و نه و میفول کل جبل مناهم و میگویند هر یکی از ایشان اعلی اکون  
 انا الذی انجوا شاید که من باشم آنکه حیات یوم و دواهم مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هم از آبی بهره است که گفت  
 گفت آنحضرت فقی الا رض افلا ذکبدها فی میکند یعنی بیرون می اندازد زمین بارهای هر خود را که عمارت از کجای مدفون و عسوق معدنیه و افلاذ  
 جمع فلدست بکسر فاول در چشم و فلذه یعنی قطعه و در قاموس گفته که فلذ کبر کبر و فلذه تبار و باره و باره ذهب و فضه و لحم و تعبیر بارهای هر از برای است  
 که آن خلاصه زمین است چنانکه هر خلاصه شتر است اما فلذ برای شد و کسر فاولام و فنجین و بختین معنی جواهر معدنی است مثل ذهب و فضه و نحاس سیاهی فرماید که  
 بیرون می آید زمین قطعه ها امثال الاسطوانه مانند ستون ها من الذهب و الفضه از طلا و فضه و فنجی الفاضل پس می آید کسی که گفته است مردم را بر آید  
 مال ففول فی هذا اقللت پس میگوید از برای این قتل کرده ام من و محبی الطامع و می آید قطع کرده جسم و باز دارند احسان از خویشان ففول فی  
 هذا اقلطت دمی پس میگوید از برای این مال بریده ام حق جسم او محبی السارق و می آید در ففول فی هذا اقلطت یدی پس میگوید  
 از برای این بریده شده دست من یعنی این مال چیزی است که در محبت و خویش اولین معاصی ارتکاب کرده و این مختار دیده ام و الا ان بیع کار نمی آید و  
 حاجت بدان نداریم فیدعونه پس ترک میکنند و میگردانند آن مال را که از زمین بر آورده فلا یاخذون منه شهاب پس میگردانند از آن چیزی را دواهم مسلم  
 و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الذی یقتنی بیده نعمت آنحضرت سو کند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت و  
 لا نذهب الدینا حتی یوالج کل علی الخبر نیر و دوفانی میگرد و دنیا تا آنکه نمیکند و مرد بر او رفتن غلبه پس میغلطد بر کور و بقول یا لیتکت  
 مکان صاحب هذا القبر و میگوید کاشکی من بودم بجای صاحب این کور و لیس به الدین الا البلاء و نیست بوی دین مگر بلا و این عبارت را دو  
 معنی گفته اند یکی آنکه مراد بدین عادت است و دین معنی عادت آمده پس معنی خان باشد که میغلطد آن مرد و آرزو میکند بر قرب و نیست غلطیدن و آرزو کردن  
 مراد را عادت و نیست باعث مراد را مگر بلا و فتنه که گرفتار او شده و چه دیگر آنکه دین معنی مشهور است و معنی آنست که نیست مراد را باعث بر غلطیدن و آرزو  
 کردن بجهت امری و فتنه که رسیده باشد او را در دین مگر بلا و شقت که از جهت دنیا رسیده است و این هر دو وجه خالی از بعدی نیست و تواند که معنی این باشد  
 که در انوقت که می غلطد بر قرب و فتنه میگذرد موت را بیچ از دین با وی مانده است و دین بجهت فتنه و ابتلا از دست داده و مانده است نزد وی مگر همین بلا  
 و فتنه دواهم مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج فاد من ارض الحجاز قایم میشود قیامت تا آنکه  
 بیرون می آید آتشی از زمین عذاب نضی عنان الابل بصری روشن میگردد که دهنش شتر از او در بصری بضم با و سکون صا و شهریت از شترهای  
 شام میان وی و دمشق چند مرحله است منفعی علیه بدانکه اخبار و در ظهور این نار سجد تو از رسیده و غالب ظهور او در مدینه منوره بوده است و در  
 تعالی برکت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة اهل این بلده را از آفت آن وقایت نموده و ابتدای ظهور آن از روز جمعه ثالث جمادی الاخری تا روز  
 یکشنبه بیست و نهم رجب که مجسمه آن مدت پنجاه و دو روز است بود و رسیدن آن از جانب حجاز بود و مانند شهری بزرگ که او را قلعه باشد یا بروج  
 و کنگره ها که یا که جماعه از آدمیان هستند که او را میکشند هر کوی که میرسد خاکستر میازد و چون از زیر میکند از دو چون رعد فریاد میکند و چون در باجوش  
 میزند و کویا از میان آن جوهای سسرخ و کبود می بر آید و تقرب مدینه مطهره میرسد و با وجود آن نیسی بار و از آن بسوی مدینه می آیند و گفته اند که آن  
 نار کثاف و اطراف آن بودی و بر آری را گرفته بود و حرم نبوی و جمله بیت مدینه را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در روشنایی آن  
 کار میکردند و نور آفتاب و ماه در آن ایام از کار افتاده و انخاف پذیرفته بود و بعضی از اهل مدینه نور این نار در باره و بصری مشاهده نموده و از عجایب  
 احوال آن آتش آن بود که آجاری را بخورد و میسکد اخت و اشجار را از وی اثری و آسیبی نبود و میگویند که در وادی سنکی بزرگ بود که نصف آن داخل  
 حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون نصف داخل رسید منظمی گشت پس اهل مدینه مقدس را و تبرع و ابعث ال اوید  
 و در متظلم نمودند و اتفاق کردند و در شب جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصلبدان در حرم شریف بیت کردند و در حرم غیر  
 سر برهنه حق تضرع و ابعث ال بجای او کردند و در کار تعالی روی آتش ایجاب شمال کرد و این بلده خطره را از این آفت نجات بخشید

و همدین سال و قایع غریبه در کثافت عالم مجدوث آمد و در اول سال دیگر خروج تبار بوقع رسید و در بغداد و کثافت عالم آتش حرب و فتنه بلند شد و خاک نمیداد  
 و در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در احوال مدینه مطهره مایلین یافت است زیاده برین مذکور شده و الله اعلم و عن انس بن رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم قال اول اشراط الساعة تخمین ملامت قیامت فادبحوا الناس من المشرق الی المغرب انشی است که میراند مردم را از مشرق  
 بجناب مغرب طبعی گفته که بر اولیت اوست در علامتی که متصل اند بقیامت و الا این را حجاز که بیان آن گذشت پیش ازین بار بود پس بخت چون باشد و بعد  
 اعلم و اه الجهادی الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یتغارب الزمان  
 بر پائین شود و قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر شوند و زود و مسکندرند جزا از زمان تفسیر است که میفرماید فتكون السنة كالشهر يس مياشد و یکدیگر  
 سال مانند ماه و الشهر كالجعدة و ماه مانند بخت و تكون الجعدة كاللوم و مياشد بخت هر روز و يكون اليوم كالساعة و مياشد روز و ساعت و  
 تكون الساعة كالصرمة بالنار و مياشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش ضرب بفتح خا و صجر و سکون را یک فروختن از آتش و بفتح را خشی که زود  
 افروخته گردد و روایت مشهوره در حدیث لیکن راست چنانکه در اکثر نسخ مصحح نوشته شده است و در بعضی بفتح خا ضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی الی  
 بر آن و ضرب بفتح را بعضی آتش نیز آید و مقصود ازین بیان آن کوتاهی عمر است و بی برکتی در آن با کثرت نزول شداید و محی و عروب و فتن که با اهتمام و اشتغال  
 بدان خبر ندارند و آگاه نشوند که عمر چند گذشت و چگونه گذشت و واه المهدی و عن عبد الله بن حوالة بفتح حاء مهمل و تخفیف و اوصالی است  
 نزول که دسام رود در کاشف ذیبی گفته که مراد از حدیث است بی این حدیث است که اینجا مذکور است قال بعثنا رسول الله کتف فاستاد ما بر غیر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای عذر کردن لغنم تا غنیمی بیایم و چیزی از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و مجبور بودند آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم خواست که چیزی برای خود پیدا کند که موجب رفع احتیاج شود و لهذا ذکر غزای بصره کرد و بر ذکر غنیمت اقتصار نمود تا فهم علی ائمه ائمه فرستاد و ما را بر  
 پایهای مایه پادیه فرستاده از جهت عدم قدرت بر مرکب فوجها پس بر کثرت از آن غزوه فخر لغنم شبها پس نیاوردیم از غنیمت چیزی را و عرفنا المحمد فی  
 وجوهنا و شناخت و دید آنحضرت اثر شقت و محنت در رویهای ما فقام فینا پس بر خاست بطلب بخت تلبه و ما کردن ما را خفا پس گفت اللهم لا تکلم  
 الی خداوند انکذاریا از بسوی من و سپار کارهای ایشان را من فاضعت عنهم که ضعیف شوم من از ایشان و نتوانم برداشت بار سونت و غمخواری ایشان را  
 و لا تکلمهم الی انفسهم و کذا را ایشان را بایشان پیچید و اعنهما که عاجز آید از ساختن ملمات نفسهای خود و لا تکلمهم الی الناس و کذا را ایشان را  
 و کارهای ایشان بر مردم و محتاج نکردن ایشان را بسوی مردم فلیستاثروا و اعلمهم که احتیاسار کنند و مقدم دارند مردم حاجتهای خود را بر حاجتهای  
 ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت کفر قاران نفس است و در اینجا تعلیم و تبنیه است از آنحضرت مراست را که کارهای خود را بجا بسپارند و اعتماد بر غیر  
 وی بجا نزنند و نظر ندارند بابت کار خود را بجا باز گذار گفت نمی بینم ازین بهتر کار و آنحضرت نفس شریف خویش را نیز در نیقام بر جد بشریت و ضعف عبودیت  
 داشت بجهت رعایت کمال عزت و عظمت ربوبیت حق جل و علا و الا وی صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه مطلق و نائب کل جابا قدس است میکند و میدهد هر چه  
 خواهد ما ذن وی فان من جودك الدنيا و صیغها و من علومك علم اللوح و العلم جواه الله عنا خیرا انما وضع یدیه علی اسی عدا و  
 بن حواله که را وی حدیث است میگوید بهتر نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر من ثم قال یا ابن حوالة یتر فمردای سپه حواله اذ اذابت الخلفاء  
 قد تولت الاوض المفسدة و فتنی که بر بنی خلافت و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین شام فقلد دنت الزلازل پس بدانکه تحقیق نزدیک  
 رسیده است زلزله و البلا بل و بلبلها و بلبله یعنی بیم و حسزن و فتنه و وسوسه آید و الامور و العظام و نزدیک رسیده است کارهای عظیم و عا و عا  
 شدید فالساعة يومئذ اقرب الی الناس من یدی هذه الی و اسلك پس قیامت در برج سنگام نزدیک تر است از مردم ازین دست من  
 بسوی سر تو و ماناکه و فوج این حال در آخر زمان باشد در وقت فتح بیت المقدس چنانچه در احادیث گذشت و الله اعلم و واه ابو داود و استنا  
 حسن و واه الحاکم فی صحیح و اینجا در اصل کتاب بیاض است و خبری این کلام را نوشته و عن ابی هريرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم ان اتخذ العی دولا و فتنی که گرفته شود و گردانیده شود و ظننها را و دلتها یعنی غنیا و ارباب مناصب غنیها را که  
 حکم شرع شرک است میان تانها و از این بر دارند و در دست تصرف خود و آرند و میان خود قسمت کنند و فقر و ضغفار از ان محروم گردانند و دول  
 کبره دال و فتنه و اجمع دولت بضم دال و فتنه آن معنی انقلاب زمان و دست بدست رفتن مال بعضی کسیند که بهمن اسم مال است که گرفته میشود و بفتح خا  
 از حال شدت و محنت بحالت تنم و سرور و الامانة معضا و گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی دو و یعنی که نزد مردم نمانده شود و بخت کند  
 و آنرا در حکم غنیمت آرند که از کافران بدست آورده اند و حق ایشان است و الزکوة معضا و گردانیده شود و نمانده شود زکوة را مثل غنیمت یعنی  
 دادن زکوة بر مردم چنان شاق آید که گویا بظلم و تاوان از ایشان مال می تانند و تعلم لغیر الدین و فتنی که گرفته شود و تحصیل کرده شود علم برای دین و تر و تر



انحدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المهدى منى مهدى از اولاد من است اجلی المجهه روشن و کثا و ده پشانی  
 افقی الانف لمذی از طرف بالا بملاء الارض قضا و عدلا پس بکند زمین را بعدل و داد کاملت خلایا وجودا چنانچه بر کرده شده است بخیر  
 و ستم بملت سبع سنهین مالک میشود زمین اهت سال دوا و ابوداؤد و عنده عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی قصه المهدی  
 قال روایت کرد ابو سعید از آنحضرت در قصه مهدی که فرمود بعد از ذکر عدل و داد و بی بی الیه الرجل پس می آید بسوی مهدی مردی بگوید پس بگو بدان  
 یا مهدی اعطنی اعطنی ای مهدی بده بده و بی خبری قال گفت آنحضرت بیخیالی تو بده پس بر دکت پر کرده میدهد مهدی را نزد او را و جاد آفرید  
 ما استطاع ان یجمله آنچنین که بر داند آن مرد آنرا از دراهم و دنانیر بیسیار میدهد و بی شمار و ده چنانچه گذشت و دوا القومذی و عن ام سلمه  
 عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال گفت آنحضرت بکون اختلاف عند موت خلیفه پیدا میشود اختلاف و نزاع و جدال و مردم مردم و مردم  
 خلیفه که در خبر زمان نبی فتنه و رجل من اهل المدینه پس بیرون می آید بدجوی امامت مردی از اهل مدینه ها و جالی مکه در حالی که گریه و زاری و زود  
 است بسوی مکه فایده ناس من اهل مکه پس پیش می آید او را مردمان از اهل مکه فتنه چون پس بیرون می آید و امام میگرداند او را بخوابش و  
 الحاح و هو کاد و حال آنکه آن مرد خوشدود و راضی نیست با امامت فیا بعونه بین الکرین و المقام پس بیت میکند و میگردد مردم آن مرد را میان حجر  
 اسود و مقام ابرهیم فتنه اند که مراد باین مرد مهدی است فینعت الیه پس فرستاده میشود بسوی این مرد بحث من الشام لشکر از شام یعنی باو شاهی  
 که در آن وقت در شام باشد لشکر را بی جنگ و قال مهدی بنی شام فنجس هم بالبداء بین مکه و المدینه پس زمین فرو برده شود این لشکر او بدید  
 که نام موضعی است در میان کوه مدینه بیدار لغت معنی بایان و زمین بهوار آید و مراد باین لشکر شغیانی است و این قتال فتنه امارت سیفانی است  
 که یکی از علامت خند و ج مهدی است درین بابا حدیث بسیار وارد شده قریب تو از یکی از ان این حدیث صحیح است که روایت کرده شده است از امیر  
 المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود که سیفانی از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان اموی است مردی که ان سپر چمک روی مکه سفید و چشم که بیرون آید  
 از جانب دمشق و اکثر آنجا بماند و بی از قبیل باشد که نام وی کلب است و بسیار کشنده بود مردم را تا آنکه سنگهای رتاز بشکافد و بچکانها بکشد و چون خبر مید  
 بشنود و لشکر بکشد و بی فرستد پس آن لشکر بزم خورد پس از ان سفیان خود را با لشکری که با وی بود بجنگ مهدی تبار زد و در موضعی که بی نام او است با لشکر هم زمین  
 فرو رود و بیسج کلبی از ایشان نجات نیابد مگر کسی که این خبر میدی رساند فاذا دای الناس فکک پس چون بداند و ببیند مردم را حال او بشنوند خبر ناک  
 سیفانی را قاه ابدال الشام باینده مهدی را ابدال از ولایت شام و عصبای اهل العراق و جماعتها از اهل عراق فیا بعونه پس بیت میکنند  
 مهدی را و ابدال قومی اند که بر باقی دار و خدا تعالی زمین اسیرت ایشان و ایشان هفتاد تن اند چهل تن در شام و بی در غیر آن اگر یکی از ایشان بیرون بدد و  
 دیگری را از سایر اناس بجای وی بنشانند و ذکر ایشان در احادیث آمده و سیوطی در شرح سنن ابی داود و کفیه ذکر ابدال و کتب شده نیامده مگر درین حدیث  
 نزد ابی داود و حاکم از ابن حنبل راج کرده و تصحیح نموده است و لیکن سیوطی و جمیع النجاشی از غیر کتب سنده در ذکر ابدال احادیث بسیار آورده در اکثر احادیث  
 ذکر عدد چهل است و در بعضی بی در حدیثی از امیر المؤمنین علی آورده که ابدال این درجه را بسیار بی نماز و زود و صدق نیافته اند و بدان از سایر مردم ممتاز  
 نشسته بلکه بیخاوت نفس و سلامت قلب و خیر خواهی مسلمانان یافته و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا علی وجود مردم در امت من که بر صفت ابدال  
 باشند کمتر از کوه که در سرخ است و در حدیثی دیگر از معاذ بن جبل آورده که هر که در وی این صفت بود وی از جمله ابدال است رضا بقضا و صبر را فرمود و سنا  
 و خشم کردن بجهت دین خدا و نیز امام اغترالی راجع العلوم آورده که هر کاین دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اغفر اللهم اغفر اللهم حاتم محمد بن حاتم محمد بن حاتم  
 ابدال نویند و با جمله که تبدیل صفات و میگرداند و خیر خواه خلق خدا باشد از جمله ابدال است اما مراد بعصبای اهل عراق نیز قومی اند از رجال اندلسی بعصبای چنانچه ابدال  
 و از امیر المؤمنین علی آمده است که ابدال بنام باشند و بنحیله و عصبای براق و بعضی میگویند مراد بعصبای نیکان و زاهدان و عابدان اند از مردم و عصبای القوم  
 بفتحات در لغت نیکان قوم را گویند ثم یلشاه و جل من قریش بعد از ان پیدا شود مردی دیگر از قریش بجای مهدی که احوال کلب خالهای آن مرد یعنی از او  
 ما و روی از قبیل کلب باشد که قبیل است مشهور از عرب و دخی کلبی از ان قبیل بود فینعت الیه پس میفرستد این مرد نیز بسوی مهدی و تابان و لشکری را و مدتی بخیر  
 از احوال خود که بنی کلب اند فیظهرون علیهم پس غالب می آید مهدی و تابان و بی برین لشکر فکک بعثت کلب و این مذکور شد و ذکر کلب است که نیز از علامت  
 خروج مهدی است و یصلی الناس و کار میکند مهدی در مردم سینه بلبهم بنت و روش پیرویشان محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و یصلی الاسلام  
 بجزایه فی الارض و می اندازد دین سلمان را که دین خود را برین وثبات و قرار میاید و جبران کبر جرم و خفت را و نون در آخر پیش کردن تراز مذبح تا بخودی که در وقت  
 نشستن و قرار گرفتن و استراحت از بر زمین نهد و اینجا کنایت است از تکیه بر سلام و استوار و بی که دیگر برج و برج از میان برخیزد و از جنگ و جدال نشان نماند و دین  
 اسلام و احکام سنت و جماعت قرار یابد و استقامت پذیرد و در حقی در میان نماز فلیت سبع سنهین پس کث می کند و بیا بد مهدی هفت سال تمام



بنویسند بر سرانیده شود و مدی و یصلی علیه المسلمون و نماز بگذارند بر وی مسلمانان و واه ابو داود و عن ابی سعید اقال ذک و رسول الله صفت  
ابو سعید خدری ذکر کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلاء یصیب هذه الامه مخفی و آرمایشی و شدتی را که برسد این امت را حتی لا یلجأ الرجل  
ملجأ یلجأ علیه من الظلم تا آنکه مرد نباید جای را که پناه گیرد بوی از ظلم مردم فبعث الله رجلاً من عترة موسی و اهل بیت علی پس می برانگیزد و می فرستد خدا تعالی  
مردی را از فرزندان من و اهل بیت من با نامت فبعث الله رجلاً من عترة موسی و اهل بیت علی پس می برانگیزد و می فرستد خدا تعالی  
و جودا که بر کرده شده است زمین بجز بستم بر ضی عنه ساکن السماء راضی و خشنود و باشد از وی سکونت کننده آسمان یعنی هر که در آسمان است و ساکن  
الارض و سکونت کننده زمین یعنی هر که بر زمین است لا تلجأ السماء من قلوبها شفاً فیکذب آسمان از غلظت این خود چیزی الا صنبه مد و ادا  
که آنکه بر آسمان از زمین و در حالی که بسیار ریزنده است و در بفتح دال و تمذید را باریدن باران در بار بار بسیار ریزان و لا تلجأ الارض من بناها شفاً  
الا خصبه و نیکبار در زمین از رستنیهای خود چیزی را که آنکه برون می آید از بارانها در زمان مهدی بسیار بار و بر مراد بار و در رختها و حاصلها  
زمین بحال آید و عیش و زندگی خوش کرد و حتی بقی الا حیا و الاموات تا آنکه آنکه از زنده زنده گان مردگان را یعنی وجود و حیات ایشان را گونیدای  
کاشیشان در زمانه بود و ندی تاروی عیش و کامرانی دیدند و بعضی احوال کبریه خوانند مصدر یعنی زنده گردانیدن یعنی مردمان از زنده که زنده گردانند  
خدا تعالی ایشان را و این بطریق فرض و تقدیر است برای قصد مبالغه اگر روایت بدان ثابت کرد و الا مجرد احتمال است و الله اعلم بعیشی في ذلك سبع  
سنین و ثمان سنین اول دفع سنین زندگانی میکند مهدی و دین خوشی و کامرانی بیفت سال یا هشت سال یا نهم سال و این بطریق شک راوی  
یاد آن وقت بر آنحضرت مسمد شدند و در وقت دیگر تعیین کرده باشند و الله اعلم و واه الحاکم فی مستند که و قال صحیح روایت کرد این حدیث را  
حاکم و مستدرک خود که نام کتاب است و گفت که این حدیث صحیح است و در اصل کتاب درین تمام باضیت و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یخرج رجل من واء الظهر یروی می آید مردی و را نه در و رنج مصایح ما و را الهی تعالی له کفتمو و مرکز و را الحاد و را  
عاش نام اوست و حراثت و کار و دست یعنی کشت کار کننده و تواند که هر دو نام باشد یا هر دو صفت و یا مجمل خواهد بطریق علی یا صفت او را باین دو نام خوانند  
علی مقدمه و جل پیش از وی مردی دیگر بر آید تعالی له کفتمو و مرکز و را الهی تعالی له کفتمو و مرکز و را الحاد و را  
عاش نام اوست آل محمد را نمیکند شک را و می است و نمکین و توطن نزد یک هم اند و معنی یعنی فرار دادن و پایی بر جای کردن **کما مکتب قریش**  
لو رسول الله چنانچه فرار دادند و پایی بر جای کردند قریش بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی از ایشان در اندازی حال اندازی آنحضرت کردند و از وطن  
بیرون آوردند اما در آنوقت قریش و حضرت و تائید هم از قریش دید و مهاجران که هم از قریش اند و تائید و نمکین و توطن میگردانند آن مرد که  
و جب علی کل مؤمن فصوره واجب و لازم است بر مسلمان بایستی دادن و تائید نمودن آن مرد و حراثت نام او قال اجابته یا فرمود لازم است قبول نمودن و  
کردیدن او و شک راوی است که بضره گفت یا اجابته از سوق این حدیث چنانچه از سیاق احادیث دیگر که آورده اند درین باب ظاهر میشود که خروج این  
مرد بطریق دعوی امامت و خلافت که بر ثبوت نشان اجابت و اطاعت او لازم کرده و بیکر بطریق تعلیم و ارشاد و هدایت بود و مراد بضره اجابت اعتقاد و محبت  
باشد و مقصود تقدیر شکری بود و واه ابو داود و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی  
یضی بیده سوکنه خدائی که تعالی ذات من در دست قدرت دست لا تقوم الساعة بر ایمی شود قیامت حتی تکلم السباع الا انس تا آنکه سخن کنند و رزندگان  
آدمیان و حتی تکلم الرجل علیه سوطه و تا آنکه سخن کنند مرد را طوق از یانه او غده بجز یک طرف بر چرخند فی القاموس فی الصراح عذبة اللسان قری  
زبان و عذبة اللسان طاق از یانه و عذبة اللسان رشت که بر داشته شود و راز و شواک نعل و سخن کنند بر بند نعلین او و بجزیره فخذ و خبر و در از آن وی بما احل  
اهله بعد از پیغمبری که بوند کرده است اهل و عیال وی پس می و واه الترمذی الفصل الثالث عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه و آله و سلم الا یات بعد الماتین ظهور ثانی قیامت که پی در پی برسد بعد از دو سیال خواهد بود از ظهور دولت اسلام از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم تا آنکه مسدود آن بعد از هجرت یاد او در خرابیها نمایند و الله اعلم و واه ابن ماجه و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا رآتم  
الرباب السود کفتمو ثوبان بولای آنحضرت گفت آنحضرت و قی که برین میماند و دشمنی سیاه را قد جاءت من قبل خواسان که تحقیق آمده است از جانب آن فایده  
پس بایست که از افغانی خلیفه الله المهدی زیرا که بدستی که از آیات خلیفه خداست که نام و مهدی است و واه احمد و البیهقی فی دلائل النبوة و فیل این حدیث  
و امثال آن از ملاحضه شیخ علی متقی قدس سره که در علامات مهدی آخر زمان نوشته اند بایست و عن ابی اسحق گفت ابو اسحق سبعی که تابعی کبریت و بد علی و ابن  
عباس و ابن عمر و دیگر صحابه را شنیده حدیث از سی و هشت صحابی فقیه است و شعبه گفته که وی احسن است و حدیث از ابن سیرین و مجاهد و سبعی بن یزید  
کسر بانسبت بسبع که نام شخصی است قال قال علی گفت ابو اسحق سبعی گفت امیر المؤمنین علیه السلام و نظروا لی ابناء الحسن و حال آنکه کاه

در این حدیث

در این حدیث





حتی فتجد تحت العرش فرمود این آفتاب بیرون آید و تا آنکه سجد میکند و بر عرش فتنه اذن بر طلب اذن کند تا آید و حضرت حق مؤذن لها پس اذن کرده میشود و تا آید و امر کرده میشود که مشرق رود و طلوع کند و ظاهر آنست که مراد با سیدان همین طلب اذن طلوع باشد بطریق معهود و اذن کردن بدان و پوشش آن فتحد و لا تقبل منها و نزدیک است که سجد کند آفتاب و قبول کرده نشود سجد از وی و فتنه اذن فلا یؤذن لها و طلب اذن کند و اذن داده نشود و او را و یقال لها ادجی من حيث جئت و گفته شود آفتاب را بر که در میان آید و چون از مغرب آمده بودیم بمنزب باز کرد و فطالع من غیرها پس طلوع میکند از مغرب خود فذلک قوله پس آن است مراد بقول جنتی که فرموده است و الشمس تجري مستقرها و آفتاب روان میکرد و بتدریج گاهی که مراد است فال مستقرها تحت العرش گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان معنی مستقرش یعنی قرارگاه او زیر عرش است که بعد از غروب آنجا میسرود و سجد میکند و استیلا می نماید پس اذن کرده شود و او را متفق علیه بدانکه در تفسیر ضایعی و وجه دیگر نیز در معنی آن آیت گفته است و شک نیست آنچه در حدیث متفق علیه در تفسیر آن واقع شده میتن باشد را داده آن و عجب که این وجه را اصلاً ذکر کرده غالباً قلع و در این داشته و از کلام طبری نیز ضیق صدری درین باب ظاهر میگردد و نال الله است و عن عمرو بن حصین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما بین خلق آدم الى قیام الساعة امو اکو من الدجال نبت یان بدایش آدم تا روز قیامت امری بزرگتر و سخت تر از دجال یعنی در باب بقعه و ابتلا و اخلال و استدریج و راه مسلم و عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله لا یخفی علیکم بدرستی که خدا یقیناً پوشیده نیست بر شما یعنی تحقیق نشاخه اید و در الصفات کامل و ایمان آورده اید و بی چنانچه در شرح آمده پس گواه نشود که بچنینید از دجال از سحره استدریج ان الله لیس یخفی علیکم بدرستی که خدا یقیناً نیست یک چشم که مراد باین نفی نقص است اثبات خاصه یعنی چنانچه سمانه از جنس آدمیان نبود و او را چشمی چنانکه آدمیان را باشد نه چنانچه جانی خور باشد و ان المسبح الدجال اعود عن الیمنی و بدرستی که دجال کو برست چشم او است او کان عینه عینه طافه کویا که چشم وی دانه انگور است بلند برآمده و طافیه باین معنی بایست فرموده از طفول یعنی بر سر آمدن چیزی و اکثر روایات برین است و بهرینه نیز روایت است از طفول یعنی گفته شد قاتل و چهره ای بزره و بی نور متفق علیه و عن انس و عنی الله تهنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من نبی الا قد اذن دامنه الا عود الکذاب نبت یخیر یخیر یخیر که آنکه تحقیق برسانده است است خود از آن یک چشم که در روغ که دجال است ظاهر میشود که وقت حشر و دجال را بیکس متعین نشاخه انقدر معلوم است که پیش از قیامت برآید و چون وقت قیامت قیامت معلوم نیست وقت خروج وی نیز متعین نباشد الا الله اعود و افا و بکم لیس با عودا که باشد بدینکه دجال عور است و پرور و کارش عور نیست مکتوب بین عینه لیس نوشته شده است میان و چشم وی فقط کفر و در نسخ نصایح و شکات این سر حرف جدا از یکدیگر نوشته اند که یاد ر و وی آن دجال نیز بران صورت نوشته شده است متفق علیه و عن ابهریة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا احدکم حدیثا من الدجال ما حدث به بی فومه آیا خبر دهم شما را خبری از دجال که خبر نداده است آنرا هیچ خبری است خود را از آن خبر نیست که الله اعود و بدرستی که دجال یک چشم کو برست و الله یخیر معه بمثل الجنة و الا ناد بدرستی که دجال می آید و ماخو و مانند بشت و دوزخ را چنانکه با ویستانی و آتشی بود یا مراد آسایش و محنت باشد یا لطف و قهر فالنبی یقول انما الجنة هی النار پس آنچه میگوید دجال که این بشت است و در حقیقت آن آتش است که در آدن و روی و خستیا که در آن سبب عذاب و در آمدن و دوزخ است و بهین قیاس آنچه میگوید وی که این آتش است تحقیق بشت است و چون مقصود انداز است اتکا گردن با و لفظ و در بعضی احادیث نافی نیز صریح ذکر یافته اند که کما اندز به فوج فومه و بدرستی که من نیز سرانم شمار از دجال چنانکه برسانید بدان فوج قوم خود را بتخصیص فوج با وجود عموم حکم محبت بودن اوست مقدم مشایر بسیار صلوات الله علیه و در فوج در نیقام انداز دست علیه السلام قوم خود را از زور و طوفان چنانچه احدکم حدیثا من الدجال ما حدث به بی فومه مؤید این معنی است که نفی انداز را از انبیا موجب نفی انداز است از فوج علیه السلام نیز که این که تشبیه با دوزخ علیه السلام در آن خبر باین معنی بوده باشد و وجه شد قبر دجال است باینست چنانچه قرب طوفان بقوم فوج علیه السلام بود و الله علم متفق علیه و عن حدیثه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الدجال یخرج و ان معه ماء و فاد و فرمود بدرستی که دجال بیرون می آید و حال آنکه با وی آبی است و آتشی نیز احتمال حقیقت دارد و دجال چنانکه جنت و نار فاما الذی یراه الناس ماء فناد یخرف اما آن چیزی که می بینند او را آدمیان و ظاهر آب پس حقیقت آتشی است که میوزد و اما الذی یراه الناس فاداء با و د عذاب و اما آن چیزی که می بینند مردم آن را آتش پس آب سرد شیرین است فمن ادوک فذلک منکم پس کسی که در یابد آن را از شما قطع فی الذی یراه فاد پس باید که بغیثه و در آنچه می بینند آتش فانه ماء عذاب طلب پس بدرستی که آن آب شیرین است یعنی باید که عذاب و محنت از جانب وی نباشد از راحت و خوشی و اندوختن از اجازت و دود و دام و بی نیست متفق علیه و در اسلام و زیاده کرده است مسلم این عبارت که و ان الدجال مسوح العین بدرستی که دجال بهوار و مالیده شده است چشم و عین علیها ظفوه غلیظه چشم وی نخل است ستر و ظفر و بنج زانو و فاکوشت زانیده که میروید بر چشم و میوشد آنرا از جانب بینی مکتوب بین

عینده کاف نوشته شده است میان و چشم وی کاف یا نوشته شده است که او کافر است بطور اکل مؤمن کاتب و غیر کاتب بنوا ندان نظر را بر مسلمان خواننده مکتوب و ناخواننده مکتوب از این معنی که بکتابت دارد و با نذر و بدار که ظاهر آنست که ناخن در عین غیر مسوح باشد چه مسوح چنانکه در وجه تشبیه دجال میسخته اند آنست که بر یک کتاب روی چشم و بر اصلانیت و هموار و مالیده است پس ناخن در وی چسبی دارد و اگر از مسوح محبوب طلقی داده دارند و بنسنگان عینة غیبه طایفه واقع شده و این نیز مسوح عین یعنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث دیگر آمده منافات دارد و نیز در حدیثی عور عین یعنی آمده چنانکه گذشت در حدیثی دیگر عین البصری واقع شده و باجماع احادیث در وصف دجال منافاتی و تخالف در و دیقه و توریشتی گفته که در جمع میان او صاف متافیه آنست که فرض کرده شود که یکی از دو چشم وی طلقی و قوت و دیگری معیبات پس هر یکی را عور میتوان گفت چه عور در اصل یعنی عیب است فدر وجهه فال فال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الدجال احو و العین البصری دجال که چشم عیب است بحال الشویبار را کنده موسی و دجال بضم جیم و با معنی کثیر یا مخصوص است بر شرم و مانند آن و فی القاموس جمل الشرح بلا شعث معه جنبه و فاده همراه آنست بهشت او و آتش او فاده جنبه و فاده پس آتش و بهشت است و بهشت او آتش و واه مسلم و عن النواصی بفتح نون و تشدید و او و سین مملوین سمعنا بحبرین و سکون بجم صحابی است ساکن تمام فال ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الدجال ظلال ان یخج و افاقکم فانما یحججه یا و ذکر آنحضرت و دجال پس گفت اگر بیرون آید وی و من در میان شما باشم فضا پس محبت کنده ام با او و دنمک پیش شما یا پس شما یا بالای شما و دون یعنی امام و و را و فوق آید و ان یخج و است فکم و اگر بیرون آید و بنیم من در میان شما فاموج جمع بفسه پس هر مرد محبت کند ذات خود است یعنی دفع میکند شر او را از خود و یحتمل طایفه شرعی عقلی که نزد اوست و الله خلیفنی علی کل مسلم و خدا خلیف من است بر هر مسلمان و وی اوست بعد از من که دفع میکند شر دجال را از وی بداند که بدلیل حقیر این معلوم شد که ظهور دجال بعد از زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود و سلوک این طریق مذکور در حدیث از برای مبالغه و تاکید است و در تحقیق و تعیین ظهور دجال و ابهام وقت آن و اقبای خوف فتنه وی بر کلین اند شاب قطط بدرستی که دجال جوان است سخت جلوه موسی عینده طایفه چشم وی بر کنده و بی نور است کافی است شبهه کوبا تشدید بیدار و بعد از الغری بن قطن بفتح قاف و طاء مملو و ابن عبد الغری شخصی بود از خزاعه که پادشاه بود و در عهد جاهلیت بعضی کینه که نام بود وی است و از ضحویان نام او معلوم میشود که مشرک بود و آنحضرت تشبیه کرد دجال را بوی بنور جزم بشاهبت و می نمک میزداید که با تشبیه میکنم بوی و از احادیث دیگر جزم بر تشبیه معلوم کرد و و کویا کافی برای تاکید تشبیه است و گفته بر آن ضمن اد که منکم فلیقرأ علیه فوا تخ سورة الکهف پس کیک در یاد دارد این شما پس باید که بخواند آیات از اول سورة الکهف و فی و اید و در روایتی این نظر آمد فلیقرأ علیه فوا تخ سورة الکهف فانما جواد که من فتنه پس بدستی که این آیات و ایل سوره کهف است امان شما است از فتنه دجال چنانکه اصحاب کف امان و نجات یافتند از شرفه و قیاس خیار که در زمان وی بودند و در بعضی احادیث خواندن این آیات در وقت خواب رفیع آمده و جوار بکبریم و ضم آن و کسر فصح است همایان امان جوار همایه و زنهارداده و در بعضی نسخ جوار نم بفتح جیم و زای آمده یعنی ناله که می گسرد و آنرا مسافر سلطان و بانایان تفرغ کند کسی بوی در راه اند خارج خلعه بن الشام و العراق بدرستی که دجال بیرون آید است از زای که میان شام و عراق داخل بفتح خای مجمر و تشدید لام راه که در ریگستان و دفتات بینا و عاتشما لاپس فدا کند شده است در جانب بین و فدا کند شده است در جانب شمال یعنی در مقابل و مواجه فدا کرده و نیز بدیده بر سوی دج و در انت کاروی فدا است و عاتش را بر صغیر ماضی نیز خوانده اند با عباد الله فاعلموا ای بندگان خدا پس ثابت مایند و بقتله و می از جاز و ید قلنا کفتم یا یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ما لبثت فی الارض حیت مدت در تک کردن و اوقات نمون و جال در زمین فال او یعون لیما کفمت مدت لبث وی در زمین چهل و زارست یوم کسسه نیک و زمقدار کسیت در و داری و وجود کشته و روز و بمقدار ماه است و یوم محجبه و روز دیگرانند هفت است و سا و با ماهه کایا حکم و باقی روزهای و مانند روزهای شما است که متعارف است قلنا کفتم یا یا رسول الله فذلک الیوم الذی کسنته انیکضنا فیه صلوۃ یوم پس آرزو که مقدار مالیت ایاب سندی میکند را در آن روز نماز یک روز فال لا فرمودند کی میکند در آن نماز یک روز بلکه اقل و وله قد ده انداز که کشید رای ادای صلوۃ خمس مقدار روزی چنانکه چون مقدار وقت متعارف است بخورد بعد از طلوع فجر بگذارد نماز فجر را و چون بگذرد وقت مقدار آنچنان وی و نظر متعارف می باشد بگذارد نماز پیشین را و چون بگذرد میان و عصر بگذارد نماز دیگر را و همچنین تا تمامی آن روز که مقدار مالیت و برین قیاس در روز مانند ماه و هفت از اینجا معلوم میشود که تاویل و رازی روز مثل ماه باشد بهوم و حسن ان و با یا آن عین و چون قدر و شوکت حق در هر وقت زیاده میگرد و باطل نقصان می پذیرد و مردم بخت و فتنه خوی میکشد و ستمی میرد و کوه می نماید باطل است و مناسب این سوال و جواب نه قلنا کفتم یا یا رسول الله و ما اسراعه فی الارض و حیت کفیت شتاب رفتن دجال در زمین فال کالغیث استند بوقته الوحی فرمود مانند باران که در دنبال اوست باد و تواند که مراد بعثت ابر باشد فانی علی القوم فیدعوه پس می آمد دجال بر قومی پس می خواند ایشان را بسوی خود و مذهب خود فیه و نمون بد پس ایمان می آرند بوی فیهما و السماء فتمطر پس ابر میکند آسمان را می بارد و می باراند و الا و

قلبت و امر میکند زمین پس میروند فوج عظیم سوار حاتم پس شبا خانه می آید برایشان مویشی ایشان که با داد و زنده بود بکسر آله سرخ بجا که گذشتن ستور و بنا  
ستور بجا که گذشتن طول ما کانت ذوی در از تر می باشد آنچه ذوی از روی کوفان و ذری یعنی ذره کوفان شتر و اعلاهی هر خیز را ذره وی گویند مرد و بجا  
مویشی است که کوفانی از تر می باشد و از شده و اسبغه ذو و عا می آید مویشی نامتر و متملی تر و بر تر آنچه می باشد و روی پستان روی و امده  
خواص و کشیده تر آنچه باشد بنگاهها از جت کشت اکل و سیری ثم بانی الفوم سیری آید و جال قومی دیگر را فید عوم فید و ن جلله و قله  
پس می خواند این قوم را پس و میکند این قوم بروی سخن او را و ایمان نمی آید بوی فصوص عظم پس باز میدارد و از ایشان باران باریدن را و در تر  
و نبات روین را فصوص صلیح پس میگردند قطار زده و خشک کشیده و سختی دیده لیس با بد بهم شتی من اموالهم و در حالی که نیست در دست  
ایشان چیزی را نامای ایشان و عین با محزبه و میگردند و جال بویانه بقول لها اخرجی کنوزک پس میگوید و رانه را بر روی آن که بجای خود  
فلقه کوزها پس بروی میکند و در پی وی میرود کجای آن و رانه کعبه سلب الخلل مانند امیران محل که میکند بروی آنرا و در بنا  
آنجا میرود فل یعنی یکسان شد بعاسب جمع یعوب است یعنی سیر سخل و هنر قوم را یعوب ایشان گویند و در قول امیر المؤمنین علیه  
مر قضي آمده که انا یعوب المؤمنین و المال یعوب الکفار فرمود من یعوب مسلما نامم که متابعت میکند مرا و پناه میجویند من و مال یعوب  
کافران است که بوی پناه میجویند و در دنبال وی میروند و در مدح امیر المؤمنین ابو بکر صدیق علیه السلام آمده که حضرت مرتضی در مرثیه وی  
فرمود کنت للدين يعوباً بودی قوامی ابا بکر مردین رسید و متر مترید عوا و جلا محتلبا شبابا پسر خواند و جال مردی را که برست بجا  
یعنی در غایت جوانی و قوت است فصوصه بالسيف پس میسند و جال آن مرد جوان را بیشتر فیقطعه خویشین دمیة الغرض پس  
پاره میکند و جال آن جوان را د و پاره مانند انداختن تیر هدف را یعنی فاصه میان د و پاره مقدار یک تیر انداز باشد که بحدف اندازند  
و بعضی گویند معنی آنست که میرسد ضرب شمشیر وی مانند رسیدن تیر بحدف و جند و بقیع جمیع و بکسر نیز روایت است و سکون زای یعنی  
قطع و غرض بختین هدف ثم ید عوا پسر خواند جوازا فیقبل و یهمل و جملة پس رنده میگرد و آن جوان و روی می آید و بجانب و جال  
و روشن و تابان میگردد و روی وی در حالی که میخندد و فیلنا هو اذ بعث الله المسیح بن مریم و در ثانی آن که و جال درین کار است  
و افساد و اضلال می آید و ناکاه می را گیرند و میرسد الله تعالی مسیح بن مریم را علیه السلام فقول هذا النداء البضاء پس فرمود می آید  
مسیح بن مریم زنده نار و سفید شوی و مشق بجانب شرقی و مشق و مشق مشهور بکبر و ال و فتح میم و میم کسر زنده آید بین محرو ف بین میان و د جانه  
کرده شده بجایی که نام وی که است یا بجل سرخ و محرو و ذین بدل معلوم و ذال مجهر و آورده و در قاموس گفته که مجهر جزوین حدیث استعمال یافته و بعضی تغییر  
مرو ذین بختین و حلقین نکرده اند و در شرح و تحقیق این لفظ بیشتر این کلام آورده شد و واضعاً گفته علی اجماعاً ملکین در حالی که نهند و است مسیح  
مریم هر دو گفتند خود را برابر زوای و نوشته اذ اطلع طاء و اسه قطو چون پست میکند رخ و در محرق از وی و اذ افعه متحد دهنه مثل جمان کالو لؤلؤ  
و چون بر میدارد و در راف و می آید از وی مانند دانه های فخره که بر میچورد و دریند و جمان بروزن و آل و لؤلؤ یا دانه های شکل لؤلؤ از فخره و احد جمانه کذا فی القاموس و در حواشی  
که جمان اجمیم و تشدید میم و در جسد و تخفیف میم و دانه که از فخره سازند و مراد اینجا معنی خیر است انتی و قرینه براراده معنی جیر قول و کالو لؤلؤ است یعنی  
چون پست میکند بجا که از روی سراز قطرات نورانی و چون بالای کند فرو و می آید آن قطرات کثایت از نهایت نورانیت و نصارت و طسوت جمال و سی  
علیه السلام فلا یجل لکاف و یجل من دمج ففسه الامات پس حلال نشود و معنی ممکن نمیشود و صورت نمی بند و میریج کافرا که نیاید از باد دم مسیح بن مریم که آنرا  
می میرد و ففسه یلنهی جت یلنهی طرفه و دم وی منتهی میگردد و میرسد تا آنجا که میرسد نظری سجان الله گاهی بدم وی مرده رازنده میکند و جات میخند  
و وقتی زندگان را میبازند فیطلب پس میجوید عینی جال احتی بد که بیابان را تا آنکه در یابد و رابر در قرینه از قزای بیت المقدس که نام اول است بضم و  
تشدید ال و در قاموس گفته قرینه است بطلین که میکش عینی جال ابر روی یا قرینه است از قزای بیت المقدس فقلله پس میکش عینی جال تا آنکه بانی عینی فقلله  
عصم الله منه پسر می آید علیه السلام که روی که تحقیق نگاه داشته است ایشان را خدا می آید از جال فصیح عن و جوههم پس می آید عینی از وی  
ایشان کرد و جبار شدت و محنت را و مجد ثم بد و جانه هم فی الجحده و خبر میداد ایشان را بد رجات و مرتب ایشان که میبایند در پشت فیلنا هو  
ذلک اذا وحی الله الی عیسی پس در ثانی آنکه عیسی هم حسین باشد ناکاه و می میفرستد خدای تعالی بسوی عیسی که اخی قد اوجت  
عباد الی بدرستی که من تحقیق بیرون آوردم نبدگانی که مرا اند لا بدان لا احد بطنالم نیست طاقت و قدرت  
مریج یکی را کارزار کردن ایشان چون آنرا قدرت در کارزار دور دست ظاهر میگردد و تعبیر از آن بدشایع شد  
و غالب افراد یاست و گاهی نیز کند برای مبالغه فخر و جهادی الی الطود پس کردار و استوار کن و محافظت کن و پیر زندگان را بسوی که طور و بیضا لیل باج

بختک



اجوج و ماجوج و می آید و میفرستد خدای تعالی یا جوج و ماجوج را و هم من کل حدب یفسلون و ایشان را بر زمین بلند و درشت بستنی می آید و میزنند و میزنند و میزنند  
 علی بن محمد و طبریه پس میگردد آنجا که پیشتر می آید و در یاچه طبریه که نام ذریه است بواسطه و دریاچه او آب است طول وی ده میل فیشتر چون ما فیها پس نشاند هر چه در دست از آب و منو  
 آخر هم و میگذرند و از ایشان که پیشتر می آید از ایشان فصول پس میگردانند جامع لفظ کان فی هذه مرقعاً تحقیق بود و درین مجرای آب که بر سر من جوی فیه و الی  
 جبل النحر و هو جبل بابل لفظ من تیر سیم کند تا آنکه میرسد تا جوی که نام کوهی است بقدر و خمر بقیعین یعنی درختان حمیده و یا هر چه پوشیده چیز را از درخت و غیره و درین جبل  
 یارند از نخله و در جبل النحر نام کردند فصول لفظ قلنا من فی الارض پس میگردانند یا جوج و ماجوج بر آینه تحقیق کشتیم کسی را که در زمین بود هلم فلنقل من فی السماء  
 یأید پس باید که بگویم کسی را که در آسمانست فرمون بشما هم الی السماء پس می اندازند تیرهای خود را بسوی آسمان و ثواب بضم فون و تشدید شین مجرای سهام واحد  
 ثوابه فرود الله علیهم ثوابهم مخصوصه و ما پس باز میگردد و اند خدا تعالی بر ایشان تیرهای ایشان را نیک کرده شده بخون و بخصر بنی الله و اصحابه و حسن  
 و منع کرده و میگوید خبر خدا که عیسی علیه السلام است و یاران او که با اویند در جبل طور حتی بکون دامن الثور لاحد هم خبرا من ماله دنیا و لاحد که الی  
 ما آنکه میباشد سرکار و میری از ایشان را بهتر از صد دینار یعنی فاقه و حسیاج بعدی در میگردد ایشان را که کله کا و که از آن ترین اجزای اوست بهتر از صد دینار می باشد میری  
 از شمار امر و باقی اجزای کوشش بر آن قیاس کن که چه حال داشته باشد و چه کران بها بود و از ایشان و بعضی گفته اند که مراد بر این ثوابت و ثوابت که برای زراعت  
 و حرث است حاجت شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا که ایشان که در آن روز مجوس و محصور باشند با زراعت چه کار بود و نیز غیب بنی الله علی و اصحابه  
 پس رغبت می کند و دعای کند پیغمبر خدا که عیسی است علیه السلام و دعای کند اصحاب او در بلاء یا جوج و ماجوج فرسل الله علیهم الخسف فی دقایقهم  
 پس میفرستد خدا تعالی بر ایشان کرم بار و گردن ایشان و نفخ بفتح بون و عین مجر که همانی که در مجرای شتر و کوفت افتند و مد تعذبنا فیه یسجون قوسی کوک  
 نفس واحد پس میگردد و در ده و کشته بچوردن کذات یعنی همه یکبارگی میرند و بلاء شوند و قوسی بر وزن قلی جمع و قیس یعنی قیس ثواب بنی الله علی و اصحابه الی  
 الارض پس فرود می آید پیغمبر خدا عیسی و فرود می آید اصحاب وی بسوی زمین فلا یجدون فی الارض موضع مشوا پس نمی یابند در زمین جای یک دست کلا  
 ملاده و همه و فتنه هم که آنکه برگردد است موضع را چربی ایشان و کندگی ایشان و در نیم بقیعین یعنی سمت یعنی چربی و اکثر روایات برین است و بضم ز و فتح ایتم  
 روایت کرده است جمع زیمه یعنی بوی بد و فرسل الله طیارا کاعنای الجثث پس میفرستد خدای تعالی پرند بار که گردنهای ایشان مانند گردن شتر خبی است و بخت جنم  
 با و سکون خاشتران خراسانی که در آن گردن می باشند و حدیثی ففصلهم فنظروهم حث شلاء الله پس بر میسارند این طیارا ایشان را پس می اندازند ایشان را  
 آنجا که خدا تعالی و تقدس خواسته است و فی وایه نظر هم بالنهیل و در روایتی آمده است که می اندازند ایشان را به نسل بیفوقون و سکون و افق با مرده و موی است  
 از بیت المقدس و بعضی گفته اند آنجا که بر می آید آفتاب که فی البعض الحواشی انجین تعقیب کرده شده است این لفظ را در سخنهای شکات بنون و این چنین است صورت لفظ در  
 طیبی و در مجمع البحار از کافانی حسن بهم آورده و تفسیر کرده و او را بگوئی فرورفته در زمین و در قاموس و باب اللام و فصل المیم گفته جمل گنزل بسوی من راس جبل منی فرو و افق  
 از سر کوه و گفته که ترمذی در حدیث و جال قطر حمیم بالنهیل بنون آورده و آن تصحیف است تصواب همان جبل است بهیم و بنو فلد المسلمون من فیه و فشا باهم و  
 جها بهم سبع سنین و آتش افروزند سلمان از کافانی یا جوج و ماجوج و تیرهای ایشان و ترکشهای ایشان بخت سال حجاب بکبر جمیع جبهه یعنی تیر و آن  
 ثواب فرسل الله مطو الا یکن منه بلیث مد و ولاد و بنو پیغمبر میفرستد خدا تعالی بارانی را که نمی پوشد اذان باران غایب بقیعین کونج که خانه اهل حضرت است و در خانه  
 و بر نیز بقیعین یعنی پس شتر که خانه اهل سفر است چیزی و جانی را یعنی همه جا باران بار و جانی نمی ماند که باران بد آنجا رسد و هیچ دیوار و خیمه از رسیدن باران بهر جا  
 و لایکن بفتح یای شتانیه و ضم کاف از کن و بضم یا و کسر کاف از کن بر دو آمده است و بر دو و معنی ستر است ففصل الارض پس میگوید آن باران زمین را حتی  
 بنی که کالزلفه تا آنکه میگرداند و از آنرا اندازد زلفه بفتح ذای و لام و فاجتهد معنی آمده که بنه آن معانی مناسب مقام است یعنی جایی که آب در آنجا پر شود و صاف میازد و بعضی  
 گفته سب و غم سب و بزرگ که طرف چون پر آب باشد سب و بزرگ غایب و معنی صدف و سنگ هموار و زمین جاروب زده و بضم زای و اسکان لام نیز روایت است  
 معنی صدف کان و کالزلفه بقاف نیز روایت کرده اند معنی سنگ مسا و آئینه و این نیز مناسب است که با ساحت زمین بخت کثرت آب مثل آئینه شده که روی  
 در وی میتوان دید ثواب الی الارض انبئی ثم ثلث پس گفته میشود زمین را بر ویان میوه خود را و مردی بونک و باز یار برکت خود را فو مثنی با کل  
 العصا بل من الوفاء پس درین روز میخورند و جامه از و تا چهل از یک اند یعنی انار یا چنان بزرگ و پر دانه آید که جماعه کثیر از وی بخورند و سیر کردند و بقیعین  
 بقیعها و سایه جویند و پناه گیرند بایه پوست انار است ظلال پناه جستن بایه شجیه کرده و درون پوست انار را با استخوان سرامی که بالای دماغ اوست که مانند  
 قیغ است کبر قاف و سکون حاد و معنی کاسه سر و دست و چوبین و یارک فی الرسل کبریا و سکون سین حله برکت کرده شود و در شیر یعنی شیر و پناه  
 شتر و کوفت بسیار شود و حتی ان اللغه من الابل لکفی الفشام من الناس تا آنکه شیر دار از ماد و شتر بر آینه بسندگی کند جماعه از مردم را لقمه کبر لام و بفتح  
 نیز آمد فاقه شیر دار و گفته اند که فاقه را بعد از از آیدن تا ده یا سه ماه لقمه خوانند بعد از آن لبون خوانند و فاقه کبر فار و بعضی بفتح آن نیز گفته اند بجزه و یار



دست فسخ علیک با من و الذین یصلون الیک من المسلمین

افزون کردن و افزون شدن قال ثم یقول یشیریکید یا ایها الناس ان الله لا یفعل بحدی باحد من الناس ای مردمان بدرستی که این دجال نمی کند بعد از من هیچ  
 یکی از مردم یعنی آنچه میکند از من و ایها قال فباخذ الدجال لینهجه پس سیکرد او را و دجال تا فرج کند او را ففصلنا بین و بینة الی ثوفونه غاسا و در  
 بعضی نسخ فیاضی غیر واقع شده پس گردانیده میشود موضعی که میان گردن اوست تا استخوانی که میان تخم و دوش اوست مس یعنی سخت چنانکه شمشیر در وی  
 کار نکند فلا یسطيع الیه سبیلا پس نمیتواند یافت بسوی قتل و فرج وی را و قال فباخذ بهدیه و مرجله پس سیکرد و دجال از در ابرو دو دست  
 ابرو و پای آن مرد و ففصل فیه پس می اندازد او را یعنی در تنی که همراه دارد و ففصل الناس انما قد فیه الی الناد پس گمان میرسد او را مردم که نیکو است  
 اگر بسوی تن و انما الفی فی الجحیم و وی انداخته شده است مگر بسوی بهشت چنانکه گذشت که را و جنت است و جنت و ارضاء رسول الله صلی الله علیه  
 علیه و آله و سلم هذا اعظم الناس مثلاً و لا عند رب العالمین پس گفت آنحضرت این مرد بزرگترین مردم است از روی شهادت نزد پروردگار  
 جانیان عیستار گشته شدن و بار اول اگر چه بعد از آن زنده شد بهشت با قصد فرج کردن وی اگر چه وی مذبح نشد و تواند که مراد بشهادت حاضر آمدن و گواهی  
 باشد نزد حق تعالی و الله اعلم و رواه مسلم ۱۱ و عن ام شریک بنع شین و کسر اصحابه انصاریه است و ام شریک دیگر است که نیز صحابه است و وی قرشی عجمی  
 است از بنی لوی بن غالب و آنکه در حدیث فاطمه بنت قیس در حدیث واقع شده است اگر اندک ام شریک انصاریه است و بعضی میگویند قرشی و الله اعلم قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لفر من الناس من الدجال حتی یلقوا بالجبال برآینه بگریزند مردم از دجال تا آنکه لاحق و پیوسته شوند بگوید  
 قالت ام شریک قلت کنت ام شریک کفرتم یا رسول الله فابن العرب یومئذ پس گماشته در روز عرب که کار ایشان جاد در راه خدا و دفع شر و فتنه است  
 از دین قال فرمود آنحضرت هم قلیل ایشان در آن روز اندک باشند و رواه مسلم ۱۲ و عن انس عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 یبیح الدجال من یهودا و نصیبان پس روی میکند دجال را از قوم یهودا و نصیبان که شهرست مشهور از شهرهای عجم و اصهبان ببار موحده مکان فارس و بنهره کبر  
 و فتح نیز آمده و این محرابا سپاهان است بمعنی لشکرهای که در آنجا ساکن بودند یا آنکه چون نمرود سپاه خود را بجنگ کسی که در آنجا است بخواند و جواب وی نشنند  
 سپاهان آن نه که با خدا جنگ کند که در آنجا قیاموس پس میرایند که پیروی کند دجال را از یهود این شهر سبعون الفاهفتاد هزار کس علیهم الطمانه که برایشان  
 طمانینه باشد و این بر عادت یهود است که طلیسان بر سر می پوشند و رواه مسلم و بعضی از علما احتیاج کرده اند باین حدیث بر ذم طلیسان و با آنچه روایت  
 کرده است از انس که وی جاع را دیده که برایشان طلیسان با بود مشابه اند اینها به یهود و خیر و حق است که لبس طلیسان بمعنی پوشیدن سر بر دامن خود است و موافق  
 و احادیث بسیار در آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از صحابه رضی الله عنهم آمده اگر چه در وقتی شمار یهود بود و انکار انش از انبارین بود یا از جهت  
 رنگ آنها که زرد بود و محل خلاف در لبس طلیسان است بمعنی پوشیدن سر بر دامن و انداختن طرف از ابرکتف و از اقمق و قلع نیز گویند و منکران گویند که آنچنان  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه واقع شده مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی آفتاب و مانند آن و نزد جمیع روی الاطلاق جایز است فی کذا  
 و در حدیث آمده است که پوشیدن سر بر طلیسان که از تداست عربست و اقلع لبه ایاست و ترمذی و غیره از انس بن مالک آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم که بسیار میکرد و تفتح ثوب خود تا چنان می نمود که جامه او جامه زیاد است و مراد از این جامه گوشه طلیسان است که بر سر می نهادند و در حدیث انس آمده  
 که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار میکرد و تفتح را و در روایت آمده که مفارقت نمی کرد و قلع را و از امام حسن بن علی رضی الله عنهما که دیدند او را که نماز  
 میکرد و حال آنکه متقنع بود و تفتح از وی در غیر حال نماز نیز آمده و در حدیث دیگر آمده پوشیدن سر بر طلیسان و در شب زینت و از صحابه نیز تفتح آمده و آثار و  
 اخبار و روی بنیاز است ۱۴ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاتی الدجال و هو محرم علیه ان یدخل  
 نقاب المدینه می آید دجال و حال آنکه وی حرام کرده شده است بروی درآمدن راههای مدینه مطهره را و نمیتواند در آید از آن نقاب کسب زون جمع نقب  
 بفتح زون و سکون قاف در اصل بمعنی راه در کوه فبذل بعض السباخ الی تلحی المدینه پس فرود آید بعضی زمین شورش تا آنها را که متصل مدینه است و سباخ  
 کسب زون جمله و بای موحده و خای مجر جمع سبخر بفتح سین و سکون بازین شوره که زوایان چیز را فخرج الیه و جل پس بیرون می آید بسوی وی مردی و هو خیر  
 الناس و حال آنکه وی بهترین مردم است او من خیر الناس یا گفت از جمله بهترین مردمان است شک زوی است و در بعضی حواشی گفته که آن مرد  
 خیر علیه السلام است و الله اعلم فقول الشهدانک الدجال الذی حدثنا رسول الله پس میگوید آن مرد که ای میگویم که تو آن دجالی که خبر داد ما را  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیثه خبر او را فقول و ابیم ان قلت هذا ثم کعبه پس میگوید دجال با مردم که گرد او بنده خبر دهید که اگر  
 میگویم این مرد است پس زنده گردانم او را هل شکون فی الامم یا شک سکنید در شان من که من خدایم فقولون لا پس میگویند مردم شک نمی کنیم اگر این جاع از  
 اهل مفاوتند که بوی گرییده اند و تبیت او کرده مراد حقیقت کلام است و الا بهت خوف و دفع الوقت میگویند و تواند که مراد ایشان بطریق توبیه و  
 کسایت عدم شک و گنبد وی باشد فافهم فقتله ثم حصبه پس میکشد آن مرد را پس زنده میکرد و اندوخت و فقول پس میگوید آن مرد که بهترین مردم است

در روز قیامت

والله ما كنت فيك امثد بصيرة مني اليوم بخدا سو كند كه بنود من در شان تو سخت تر از دومی علم و بصیرت از خود چنانكه امر و زعمی امروز  
كه امانت و احیاء تو دیدم یقین من بكذب تو قوی تر شد و عیان شد بشا بده علامت كذب توكه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدان خبر داده بود و پیوسته الدجال  
افضل من یخبر به دجال كه بكشد از دجال خلا فسلط علیه پس بگذاشته می شود و قدرت داده می شود و دجال را بر قتل آن مرد متفق علیه و او عمن ابی هرین عن  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا فی المسیح من قبل المشرق می آید مسیح و دجال از جانب مشرق همتا المدینه در حالی كه قصد او و مراد او در  
آمدن مدینه مطهر است حتی بنزل دبر واحد تا آنكه فرود می آید بزیرو كه احد كه بر سه میل از مدینه است ثم یصرف الملائكه وجهه قبل الشام میگرداند  
فرشتگان روی او را بجانب لایت شام و میرود آنجا و هناك یهلك انجا یعنی در شام هلاک میگردد و چنانكه گذشت كه عیسی علیه السلام باب لکه از قریات  
شام است اورا میكشد متفق علیه ۱۸ و عن ابی بكرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یدخل المدینه و عبد المسیح الدجال دینی آید  
اصبل مدینه را و راه نمی یابد بایشان ترس مسیح و دجال لها بومئذ مبعثه ابواب مدینه را در آن روزی كه دجال آید بهفت در ست علی كل باب ملكا  
بر هر در و فرشته نگهبان اند و در بابی میكنند و نمی گذارند او را كه در آید و راه البخاری ۱۹ و عن فاطمة بنت قیس قرشیة فبریه بنوب بفرین ملك  
بن الفضل ضحك بن میس از هجرات اول بود خدا و دجال و عقل و كمال و بود تحت ابی عمرو بن حفص بن مغیره و چون وی طلاق داده و انحضرت اورا برای  
اسامه بن زید خواست و این حدیث در باب العده مذکور شده است قال سمعت منادی رسول الله كفت شنیدم موزن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم ینادی كه ندایكرد و آواز میداد این كلمه الصلوة جامعة نماز جمع كننده مردم است و این كلمه است كه برای ترعیب و طلب نماز می گویند  
تا یانید مردم و جمع شوند چنانكه در نماز خوف و سكوف در زمان شریف میكنند فخرجت الى المسجد پس بیرون آمدم من سوی مسجد فضلیت مع رسول  
الله پس نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلما قضی صلواته جلس علی المنبر پس چون تمام كرد و انحضرت نماز را نشست بر منبر و  
هو یضحك و حال آنكه انحضرت خنده میكند فقال لیلزم كل انسان مصلاة یس منه مود باید كه لازم گیرد و هر آدمی جای نماز خود را و در هر آنجا كه نماز گذارد  
است نشسته باشد و برخیزد ثم قال هل تذكرون لم جمعكم من ترفوؤا و یا در می باید كه برای چه جمع كرد و ام شمارا قالوا الله و رسول الله و الله  
ما جمعكم لوعبه و لا رهبة فزمو و بدرستیكه من بخدا سو كند كه دنیا و مردم شمارا از جهت امری مرغوب مانند لقطه از جهت امر مرهوب مثل غزا و لكن جمعكم  
لان تمهم الدار می و لیكن جمع كرد و ام شمارا از جهت آنكه تیمم داری كه منسوبت بعد الدار و دار نام منی است كه نسبت بوی عبد الدار كونی صحابی مشهور است كه  
احوال وی در مواضع نوشته شده است كان رجلا نصرانيا بود این تیمم داری مردی نصرانی فجا و اسلام پس بدو مسلمان شد و حدیثی حدیثا و خبر داد  
مرا چیزی كه وافق الذی كنت احدكم به عن المسیح الدجال موافق آنما خبری را كه بودم من كه خبر میدادم شمارا از مسیح و دجال یعنی هر چه تمم كنید بشما و تمم خبریتم را  
كه تا موجب زیادت یقین شما بود و خبر بعبانیه مقرر كرد و در بان بعبان منضم شود و حدیثی كه و كب فی سفینه تجرید خبر داد و مرا تیمم داری كه سوار شد  
كتی دریائی را مع ثلثین رجلا من تخم و جند نامی مردان تخم نفع لام و سكوت خا و همه محل است ازین و جند نام بضم جیم و ذال عجمه نام قبیل است از نجد و مراد از سفینه  
بحر كشتی بزرگ است كه در دریای می رود و در ورق خور كه در انهار كرد و بعضی كونی كه سفینه ببحر بری تمیز و احترام از اهل است كه اورا سفینه بر میگویند  
و این سخن ضعیف است زیرا كه در حدیث قرآن بسیار است كه دلالت دارد بر آنكه مراد كشتی مغارفت پیش احتیاج باین تفسیر و تفسیر بود فلعلم بهم الموج شهر  
فی البحر پس بازی كرد و این كشتی سواران موج تا كیاه و در دریای یعنی نداشت در دریا ایشان را در غیر جهت مقصد چه لعب فعلی كونی كه در وی فایده و غرض ضعیف  
بنود فاذا فاقوا الى جوفه و حين غربا الشمس پس نزدیک بردند سفینه را بسوی جزیره و در هنگام فرو رفتن آفتاب نزدیک گردانیدن كشتی كنار و فجلسوا فی  
افوفا السفینه پس نشستن و درشتنای خور كه همراه سفینه بود و اقرب بفتح جزه و ضم راجع قارب كسره و فتح آن معنی كشتی خور دمی كه همراه كشتی بزرگ می  
باشد مثل اسب كوتل تا حراچ از سواحل قضا كنند فدخلوا البحر یوف پس درآمدند جزیره ما جزیره موضعی كه آب گردا گرفته باشد و در گرفته فلقبهم و ابدا  
اهلب كثیر الشجر پس بیش آید ایشان را چار یا پیو بیار و درشت موسی فی الصلاح علیه مونیای سطر دم اسب اطلب اسب انبه دم لا یدرون ما قبله  
من دبره من كثره الشجر چنانكه دینی یا ید پیش او از پیش و و نیدانند كه پیش وی و پیش می كدام است از بسیاری موی قالوا و هلك ما انت كفتان  
مرد و امی بر تو چیست ما بیت مخنی یا انسی و با چاره و شان تو چیست قالت انا انجساسته كفت من جاسه ام كه جاسوسی میكنم و میرسانم خبرهای فاق را بید  
انطلقوا الى هذا الرجل فی الدین بر وید بسوی این مرد كه در ویراست و دیر کلیبی ترسیان و صومعه را ببست كونی فانه الى خبر كنه بالاشواق  
زیرا كه دوی بسوی شنید خبرهای شما بسیار شوق دار و قال كفت تیمم داری لما سمعت رجلا بركا كه تكلم كرد این دایه و ذم برد برای ما و در اوقات انها ان  
تكون شیطانه تر سیدیم از وی كه باشد وی شیطان در لباس جوانی در آمده قال فانطلقنا امرا كفت تیمم داری پس رفتیم تا بان بسوی ویر حتی  
دخلنا الدین تا آنكه درآمدیم دیر را فاذا فيه اعظم انسان ما دایناه فقط خلقا پس ناگاه در وی بزرگ و حبیب و قطع تر آدمی است كه ندیده

باشم ما اورا در زمان ماضی هرگز از روی خلقت و اشد و قافا سخت ترین انسانی که نبوده باشم از روی بند و ثاق کبر و او فوج آن چیزی که بوی محکم نبند مجموعه  
 یداه الی عنقه در حالی که هیچ کرده شده و بسته شده است دستهای و بسوی کردن وی مابین و کینه الی کعبه با تپید میان و دناوی او تا پاشنه‌های  
 او بهین قلنا و هلك ما انت کفتم و ای چه چیزی تو اگر چه دانتند که از جنس آ و میاست اما چون بر صفتی و دیدند بر خلاف صفات آدمیان شک کردند در ماهیت  
 وی که چیست قال گفت آن مرد قد قد و تم علی خبری تحقیق که در و متکلم شده اینها بر خبر من یعنی من خبر خواهم داد شما را از حال خود فاجبه و فی ما انتم  
 پس خبر دهید مرا که شما چه خبر دیدید چه سید و چه حال اید بابت ایشان خود معلوم است که انسانند اما بابت بعت سوال ایشان و نیز سوال کرد و قالوا نحن اناس من  
 العرب گفت آ و میایم از عرب که دکنانی سفینه بجهت سوار شدیم در کتی دریائی فلعب بنا البعش شهر پس بازی کرد و با موج دریایکما و فدخلنا  
 الجزیر فی پس و آمدیم این جزیره را فلغشنا و اذ هلب پس پیش آمد ما را و بر پیوی غلیظ فقال انا الجساسه احمد و الی هذا فی الدین پس گفت آن در  
 من جاسوس خبر ما تم قصد کنید و بر وید بسوی من پس کسی که در و راست فابلقنا الهک مرا عا پس روی آوردیم ما بر نوشتان فقال اخبرونی عن نخل بلشیا  
 گفت آن انسان خبر دهید ما را از دختان خرمای میان هل متش آیامیه میدهد و بیان بفتح موده و سکون ثناء قریب است در شام و موضعی است بمیان و در  
 مشارق الانوار گفته که بیان در حدیث حساب از بلا و حجاز است و میان و دیگر در بلا و شام است قلنا نعم کفتم آری میوه میدید نخل بیان قال اما انما انما  
 ان لا تمز گفت آگاه باشید بدینکه این نخل میان نزدیک است که میبوندند اشارت کرد و بقر قیام قیامت قال اخبرونی عن بحیره الطبریه هل  
 فیها ماء گفت خبر دهید ما را از دریاچه طبریه بفتح ط و با قصبه است از رون و طبرانی که از آنمه حدیث است منسوب باوست قلنا هی مکتبه الماء کفتم آن  
 بحیره آب بسیار دارد و قال ان ماء هنا یوشک ان یذهب گفت که آب وی نزدیک است که برود و خشک کرد و قال اخبرونی عن عین دجن  
 خبر دهید ما را از چشمه زهر برای بحر و عین مجمه مفتوحه شهرست معروف در جانب قبل شام هل فی العین ماء آیا هست در آن چشمه آب و هل یزج اهلها  
 بماء العین و آیا زراعت می کنند اهل آن بلده آب آن چشمه قلنا نعم هی کثیره الماء و اهلها یزجون من ماء ها کفتم آری آن چشمه آب بسیار دارد  
 و اهل آن زراعت میکنند از آب وی قال اخبرونی عن نبی الامیین ما فعل کت خبر و بیدار از پیغمبر امیان یعنی عرب که چه کرد و این بر اعتقاد بعضی است  
 که نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارند اما مخصوص عرب دارند و این تعریف است از ان ملعون یهود حضرت وی مبعوث بنا و ان  
 و جالبان فذله الله قلنا قد خرج من مکه و نزل بلشیا کفتم ما تحقیق بیرون آمدن پیغمبر از مکه و نزل کرد و به شرب که نام قدیم مدینه است قال اقلله  
 العرب گفت یا مقاتله و کارزار کردند ویرا عرب قلنا نعم کفتم آری مقاتله کردند او را عرب قال کف صبح بهم گفت چگونه معامله کرد و وی با عرب فلخبرناه  
 انه قد ظهر علی من بلبه من العرب و اطاعوه پس خبر دادیم و اید که آن پیغمبر تحقیق غالب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان  
 برداری کردند آنها و انا قال اما ان ذلك خبر لهم ان بطعوه گفت آگاه باشید بدینکه آن بهتر است مرا ایشان را یعنی طاعت کردن ایشان را و اوردن  
 اعتراف است از وی فضل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم اضطرا و از جهت آنکه بنود مرا درین حال غرض و اطلار کفر و انکار دین پس پوشیده دست ما را و بی  
 خیریت در دنیا است و انی محرم عنی انی انا المسیح و تحقیق من خبر دهنده ام شما را از حال خود که من تحقیق مسیح و انی بوشک ان یوزن لی فی الخرج  
 فاخرج من قریب است که ذن کرده شود مرا و بر آن پس آیم فابصر فی الارض پس بصر کنم در زمین فلا ادع قریبها الا بمطهرها پس نذر ام من هیچ دینی را که آنکه نذر  
 کنم و فرو و آیم و اونی ام بین ابله در چهل شب غریکه و طبریه جز که مدینه و طبریه یکی از جاهای ابله و مطهره مطهره است و او را نا حاست تجاوز از مدینه بعضی از آن  
 در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته است و تغییر وی از مدینه بطبریه متضمن خیانت و نجاست نفس خبیثه است که مباحث خراین بلده از وی منز و مقدس  
 خواهد بود و این لفظ بی اختیار بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آن حضرت با را وی تغییر این اسم مناسب مقام دیده و ذکر کرده باشد و الله اعلم هما محرماتان  
 علی کلنا ها که طبریه حرام کرده شده اند بر من هر دو کلا ایدن ان ادخل واحداهما هرگاه که خواهیم که در آیم یکی را از آن دو مواضع استغلبی ملک  
 بیده و السیف صلتا پیش می آید مرا فرشته که در دست اوست شمشیر و خنجر و در قاموس گفته که صلت شمشیر صیقل ماضی و فی الصلح صلت بفتح شمشیر و ذن صلت  
 بالسيف ضرب به بصد فی عنها باز میدار و مرا از آن و ان علی کل نغب منها ملائکه مجموعها و بدینستیکر بر بر راه از طبریه فرستد که کابانی می کنند  
 او را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعن بخصمه فی المنبر گفت آن حضرت این کلمه را و ز و بصر خود که در دست داشت و منبر و  
 منبر کبریم و سکون خا و بجهت فتح ما و جمله چیزی که در دست گیرد او را آدمی و دیکه کند بوی مثل عصا و عکازه و مانند آن هذ هذ طبریه هذ هذ طبریه  
 یعنی المذنبه این طبریه است سه بار مکرر فرمود از جهت ابتلاج و سرور و اظهار رضیات و امتیاز وی از میان سایر مواضع و بلا و الا هل کنت حد شکم آگاه باشید  
 آیا بودم که خبر میدادم شما را باین خبر فقال الناس نعم گفتند آری خبر میدادی ما را باین خبر الا انه فی بحر الشام آگاه باشید که دجال در دریای شام است  
 او بحر الفین یا در دریای بین الا بل من قبل المشرق ما هون بلکه از جانب مشرق می آید وی یعنی دجال و نا دایموز اند است و صله کلام است و نافی

از تاهیت

آب طبریه

قاضی

نیست که تا آنجا من فی الساعه و طبعی و شرح این لفظ و اعرب آن و حی ذکر کرده باشد متعدد از آن مؤید ساخته است و اومی بعد الی المشرق و اشارت کرد آن حضرت بدست مبارک خود بسوی مشرق چون حق جل و علاقیام قیامت را مبهم گذشته و یقین چهره داده اوقات علامات آنرا متعین ساخته است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکان بند کردن دجال را دین المکرثه بر مردم مبهم داشت با غلبه طغی و آخر آن و آن نیز متعین نیست چرا که در اخبار است از غیر تعین موضوعی مخصوص و این است معنی نفی و احتمال اول و اثبات ثالث که فرمود لابل من قبل المشرق و احتمال دارد که نزدیک میان این امکان بحسب اتغال وی باشد از بعضی بنحوی و اندام و او مسلم و عن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال را بلی اللیله عند الکعبه آنحضرت فرمود دیدم من خود را در خواب است نزد کعبه فریاد و جلا آدم پس دیدم مردی کدم کون را کاحسن ما انت و اء من آدم الرجال هم چو نزدیکترین آنچه بیندنی تو از مردان کدم کون له لیله مرآن مرد را موسیت نزد یک بدو شمشیر سیده کاحسن ما انت و اء من اللسم فلد جلها هم چو نزدیکترین آنچه بیندنی تو از مردان است مذکور تحقیق شده است از موسی رافعی قطعه ماء پس آن مویهای یکدازوی آب کنایت است از غایت نصارت و لطافت متکشا علی عواقب و جلین یکد کند بر دوشهای دوم و بطوف باللبث طواف میکند خانه کعبه را فثالث من هذا پس پرسیدم که کیت این مرد فثالثا لوهذا المسبیع بن یوم بر گفتند این سحر بن مریم است قال گفت آنحضرت فثالثا انا بر جل جعد قطعه پسته ناکاه من کزنده ام بر دی فثالثه موسی اهوال العین الیهی کور چشم راست کان عیند عنبه طافه کویا چشم او کور و نه ایست برآمده یا بی نور است چنانکه گذشت کاشبه من و ابث من الناس باین قطن بهمشا بترین کسی که دیدی تو را دیده ام من از مردم رایت بر صیغه مخاطب و محکم مرد و خوانده اند باین قطن را و همان عبد الغزی بن قطن است که ذکر او گذشت و کاف در کاشبه زانداست و اضعا بد علی شکلی و جلین بطوف باللبث در حالی که بنده است مرد و دست خود را بر دوش دوم و طواف میکند آنرا و بخانه کعبه فثالث من هذا پس پرسیدم کیت این مرد فثالثا لوهذا المسبیع الدجال پرسیدم این سحر دجال است متفق علیه اینجا اشکالی می آید که دجال کافر است و را با طواف بچا و جواب میگوید که این از کاشفات آنحضرت است در رویا و تعبیرش است که آنحضرت را نمودند که روزی باشد که عیسی علیه السلام کرد این بکرد و از برای اقامت آن و اصلاح خلل وفا آن و دجال نیز کرد این بکرد و از برای قصد افساد و اغلال آن کند قال الطیبی پوشیده ماند که کفار قریش در جالیت طواف میکردند پیش از آن که بنی که و شوند از قرب مسجد حرام کرد جال نیز میگردید و باشد محذور و حریت و نیز از اینجا طواف کافر در خارج لازم نمی آید و بنی از طواف مشرک در خارج است فثالث و فی و این قال فی الدجال و در روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت در وصف صورت دجال رجل احمر جسمه مردی سرخ تن و در جعد الواس از کله موسی سر او مرعبن الیهی کور چشم راست اهوال العین بزمینها باین قطن نزدیک ترین مردم بوی از روی مشابته باین قطن است و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که اولش اینست لا یقوم العشاء حتی یطلع الشمس من مغربها فی باب ملاحم و در باب ملاحم که گذشت و مسند کز نزدیکیت که ذکر کنیم حدیث ابی هریره که اولش اینست قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس فی باب قصه ابن الصیا و انشاء الله تعالی و این مرد و حدیث در مصلح در باب علامات بین مدی الساعه مذکور اند الفصل الثانی عن فاطمه بنت قیس فی حدیث عظیم الدامری از فاطمه بنت قیس و در حدیث شریف داری که هم از فاطمه بنت قیس که بروایت مسلم گذشت بجای فاطمه بنت قیس دایه اهل بانی آخوه در روایت ابی داود و از فاطمه مذکور و همچنین آمده که ثالث گفت فاطمه قال گفت شیم داری فاذا انا بمرأه انظر شهرها پس ناکاه من مقرون باز فی ام که میگوید موسی خود را از درازی قال گفت شیم داری ما انت چیتی تو کیتی ثالث گفت آن زن انا الحبا من جباسه ام که خبر میامیر ساخم بدجال اذهب الی ذلک الفصر بر و بجانب آن قصر که می بینی فائنه پس آدم آن قصر فاذا دجل عجر شهر پس ناکاه دین قصر مدی است که می کشد موسی خود را مسلسل فی الاغلال بند کرده و بسته شده است در غلها بنز و فیهما بین الشفاء والایض می جنبید و اضطراب میکند در میان اسان و زمین فثالث من کیتی تو قال انا الدجال گفت من دجال لم ذکر کردن آن لعین خود را باسم دجال از جهت تعین نفس خود است باسم علمه اگر چه بجهت اشتقاق اصل لفظ حصار نفس لازم آید یا تواند که آن حضرت ذکر وی باین اسم کرده باشد نقل بالمعنی دوا و ابودا بلکنه مخالفتی که بدین دو حدیث واقع شده است که در آنجا جباسه را دایه گفته که بعرف عام در چهار پایه استعمال است و اینجا امرأه خوزه جواب میگوید بآنکه شاید که دجال را دوا جاسوس باشد یکی دایه و دیگر امرأه و یا آنکه دایه در اصل وضع لغت بمعنی جنبه بر زمین است و تخصیص بچا را بیا بحسب عرف عام هست و دوا قرآن مجید استعمال دایه بمعنی بنت بیار آمده است و این معنی شامل امرأه را و با آنکه احتمال دارد که جباسه شیطانیه باشد که متمثل میشود بهر صورت که خواهد و این احتمال قریب تر و وجیه تر است و لا تحبس اخبار عالم از دایه یا امرأه بعید است مگر آنکه مراد اخبار مراکب باشد که در نواحی میگردند و اندام علم و مخالفت در این دو حدیث باین وجه نیز هست که سایل و مخاطب حدیث مسلم جامع اند که شیم داری و میان ایشان بود و درین حدیث سوال و جواب مخصوص شیم داری داشته و این مخالفت تواند که سایل جامع باشند و چون شیم اخل است نسبت بسوال بوی سینه جاز است یا سایل وی باشد نسبت آن جامع نیز درست است چون یکی از جامع کاری کرد نسبت آن کا بجامعه می کنند بطریقه قول مردم فثالث فثالث و عن جباسه بن



الصائم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت آنحضرت اني حدثك عن الدجال حتى خشيت ان لا تقفوا من خرافه  
 شمار از دجال خبرهای متعدد و پراکنده تا آنکه ترسیدم که مباد تعقل نکنید و نفهمید حقیقت حال و را و کذب او و مشتبه شود بر شما حال او پس باید که عقل  
 نگینید و بفهمید و مشتبه نکرده و بر شما بعد از آن بیان کرد حال او را تا بفهمند بقول خود ان المسیح الدجال قصير الجال کوتاه قد است اگر چه جسم عظیم و  
 بطین است الحجج بتقدیم خارجیم آنکه در وقت راه رفتن هر دو پای وی از یکدیگر دور افتد و در قاموس گفته اند صد و هفتاد و دو و شصت و یک قدم و پانصد  
 و در جعد شکله موسی اعور و کور مظهر العین محو و هموار کرده شده چشم لبث بنا نبه و لا يجوز بتقدیم جسم بر جای یعنی نه بلند برانیده است چشم او نه است  
 و بدرون فرو رفته و ج طریق میان حادث که بعضی دلالت دارد بر تنور و بعضی بر طس با بقا معلوم گفته است فان البس علیکم پس اگر التباس اشتباه  
 کرده شود بر شما یعنی در حال او شبیه راه یابد فاعلموا ان ربکم لبس با عور پس بدانید و این مقدمه مستحضر دارید که پرو و کار شما تعالی شانه کوریت  
 رواه ابوداود ۲ و عن ابی عبیده بن الجراح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روايت از ابو عبیده بن الجراح که آنحضرت  
 عظام و عشره مثبته و این این است گفت شنیدم آنحضرت را يقول انه لم يكن بغير بعد فوج میگفت بدرستی که شان امنیت که بنود هیچ  
 پیغمبری بعد از فوج الا فلان الدجال فومه که آنکه تحقیق ترسانیده است آن پیغمبر از دجال قوم خود را به تحقیق گذاشت که فوج نیز ترسانیده است  
 از وی قوم خود را پس را يقول و بعد فوج بعد از انداز فوج است نه بعد از وجود فوج و این اندام کوه و بدرستی که من متبر با تم شمار از وی فوصفه  
 لئلا پس وصف کرد و بیان کرد آنحضرت حال دجال را برای ما قال لعنه سبده مرکه بعض من وانی فرمود شاید که نزدیک بود که در یابد او را بعضی از  
 آنکان که دیده است مرا و مع کلامی یا شنیده است کلام مرا یعنی رسید بوی خبر یکمین داده ام از وی اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود  
 خروج وی متیقن است و وقت آن بهم اگر چنان باشد که بعضی اصحاب من دریافتند می تواند اندک دیگر آنکه بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید و چون خبر که  
 از وی داده ام شنیده اید باید که بریقین خود باشید قالوا گفتند صحابه با رسول الله فکيف فلو بنا يومئذ من چگونه باشد و لهای ما روزی که در با هم  
 او را قال مثلها یعنی ایوم فرمود چنانکه هست و لهای شما امروز او خبر یا بهتر ازین باشد یعنی هر که ایمان ثبت و مستقیم است دل و ثابت است هیچ  
 اندیشه نیست چنانکه آقا منکر است او را در آن زمان نیز منکر خواهد بود بلکه منکر تر که معاینه احوال او را خواهد دید و واه الکرمندی و ابوداود و دعوی  
 عن عمر بن حویش بن مرام حمله و فتح را و سکون تخانیه و مثلثه ابو سعید قرشی مخزومی دید آنحضرت را و شنید از وی و آنحضرت مسح کرد بر او را و او  
 گردید و بعضی گویند که در وقت وفات آنحضرت دوازده ساله بود نزول کرد بکوفه و سکونت کرد در آن روایت میکنند از ابی بکر و ابن مسعود عن  
 ابی بکر الصديق رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله ابو بكر صديقك فحدثنا خبرا و ما پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال الدجال  
 يخرج ارض بالمشرق فيقال لها خرايها و جال بیرون می آید از زمینی که مشرق است گفته میشود و مران زمین را خراسان بنسبه اقوام کان  
 وجوههم الجان المطرقة متابعت می کنند اول قومی که که یار و یو یای ایشان سپهرهای تور تو است تحقیق این لفظ در کتاب فتن گذشته است رواه  
 الترمذی و عن عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 من سمع بالدجال فليبا منه كسب و جز دجال را پس باید که دور شود از وی فوالله ان الرجل لبا فيه وهو محسب انه مؤمن بعد اسو کند که  
 تحقیق مردی بر آنینه می آید او را و حال نگان مردگان میرد که وی مؤمن است فليبا منه پس متابعت میکند دجال را و ایمان می آورد بوی متابعت بدین  
 الشبهات انچه چیزهایی که بر آنکشته شده است دجال را بدان چیزها که موجب اشتباه و التباس می گردند از سحر و احوال و اموات و امثال آن استند  
 که با او نید و او ابوداود ۶ و عن اسماء بنت بزید بن السكن بفتحین صحابه مشهوره است از ذوات عقل و کیاست و دین و دیانت  
 قالت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم جيك الدجال في الا ورض اربعين سنة و رنگ می کند و می باید دجال در زمین چهل سال  
 السنة كالشهر سال مقداره میگذرد و الشهر كالجمعة و ماه مثل جمعه و الجمعة كالايوم و جمعه مانند روز و الا يوم كاضطرام السعفة في النار  
 و روزیم جو فروخته شدن شاخ خرمای خشک در آتش و زود کشته شدن آتش توجیه این معانی سابقا گذشته است مشکل است که در فصل اول از حدیث ثواب  
 بن سمان گذشت که مدت لبث او در زمین چهل روز است و در حدیث تم دسی نیز گذشته است که مدت سیر او در زمین چهل شب باشد جواب داده اند که  
 تواند که مراد بول لبث اوست مقارن فتنه و اخلال و افساد و ثباتی مطلق نکث و انذار علم رواه فی شرح السنة و عن ابی سعید الخدری  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يبلغ الدجال من امثي سبعون الفا متابعت میکند دجال را از امت من بنفا و هزار  
 کس که علیهم السحان بر ایشان طیلانها باشد سیحان کبر سیرین حمله و سکون یا در تخانیه بعد وی جمیع سیاح یعنی طیلان سبز یا سیاه مراد است امت دعوت  
 است یا امت اجابت از حدیثش که در فصل اول گذشته است و ابوداود و دعوت باشد رواه فی شرح السنة و عن اسماء بنت



ست پس اگر کسی که ستم شود و تشنه گردد و حال با خطر ارشد بچار کند قال هو اهلون علی الله من ذلك گفت آنحضرت و حال خوار تر است بر خدا از این که پید اند برد  
و امثال این امور حقیقه آنچه ظاهر میشود بر دست او و باطل صورت های بی حقیقت است و او را قدرت نیست بر اضلال و تنگیست مؤمن که یقین دارد در دین بلکه هر چه  
و پسند از وی از خوارق موجب زیادت یقین وی میگردد بر کذب او متفق علیهم ۲ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یخرج  
لجال علی حمارا فیریدون می آید و حال جز سفید و در فاموس گفته که فرزندک مایل بمنبری میسرفی که در وی سیرکی است ما بین اذنیه سبعون با علس  
یان و دو کوش و متقا و یاع است و یاع در از می آنچه میان هر دو نزاع و میان هر دو دست باشد فی الصراح یاع و یوع یضم قلاج و واه البیهقی فی کتاب  
لبعث و الشقیه ۱۱ باب فصد ابن صباد و او را ابن صبا یسینه گویند و نام وی صافست و بعضی گویند عبدالله و وی از یهود مدینه است و بعضی گویند  
خیل بود میان ایشان و بود در وی چیزی از کلمات و سخن و مجمل امرویی است که وی گفته بود که قتلا متحنی که دانیده شده بودند بوسی سلمان و احوال وی مختلفه  
است و صحابه را نیز در وی اختلاف بود پس بعضی بر آنند که وی دجال معبود بود که در آخر زمان بر آید و مردم را گمراه گرداند و اکثر بر آنند که این نه انکس است ولیکن  
زجل و جالان است که باعث فتنه و فساد و ضلال و اضلال اند چنانکه در خبر آمده است که درین بعثت و جالان باشند که گمراه و گمراه کنندگان باشند و دلیل بر طایفه  
است که وی در اول اگر چه کاهن و ساحر بود ولیکن در آخر اسلام آورد و او را فرزندان شدند و وی در که مدینه می بود و دجال کافر باشد و او را فرزندان نباشند و از  
در آمدن که و مدینه ممنوع بود و بعضی بر آنند که وی دجال معهود بود و کفر و عدم اولاد و منع از در آمدن که و مدینه و علامات و صفات دیگر که در شان دجال در رو  
یافته در وی موجد و بنو آن احوال دجال است بعد از چند وج اما استدلال بحديث شیم داریم بر آن ماقام است و بالمله حال وی مبهم است و بر آن حضرت نیز  
درین باب و می نشد و مبهم داشتند چنانچه از احادیث باب معلوم گردد و الله اعلم الفصل الاول عن عبد الله بن عثمان بن عفان عن عبد الله بن الخطاب رضی الله  
عنهما انطلقا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی رهط من اصحابه رضی الله عنهم قبل ابن صباد روایت است از ابن  
عمر که عمر رفت همراه آنحضرت و در که وی از اصحاب آن حضرت بجانب ابن صبا دحق و وجد و بلعب مع الصبیان تا آنکه یافتند او را که بازی میکند با کودکان  
فی اطم بنی مغاله اطم بصفته و قصر و هونای مرتفع و بر حصص مینی بجماعه جمع اطام و اطوم و بنی مغاله بفتح میم و تخفیف عین مجرم نام قومی است از یهود و قد قادی  
ابن صباد و بمثل الحکم و حال آنکه تحقیق نزدیک رسیده بود این صباد در آن وقت بلوغ را فله شعر پس خبر دارند ابن صباد آمدن آنحضرت و اصحاب وی  
حق ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظهروا بعد تا آنکه از آنحضرت پشت ابن صبا در بدست خود ثقال الشهدانی رسول الله بکفست  
آنحضرت ای که ای میدی که پیغمبر خدایم فقطر الهه فقال پس نگاه کرد ابن صبا و بسوی آنحضرت پس گفت اشهد انک رسول الامینین که ای میدی که تو پیغمبر  
ایمانی یعنی عرب چه آنکه ایشان خوانده و نویسنده باشند و این باعقا و بعضی یهود است که رسالت آن حضرت را انکار نشوند ولیکن مخصوص بعرب دارند و این سخن وی  
از قبیل اهل اهل است که شیطان کاهنان القامیکند و متناقض است چه بی صادق باشد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعوی نبوت عام کرد و تخصیص بعرب اطل  
باشد فقال پس گفت ابن صبا و آنحضرت الشهدانی رسول الله آیا تو که ای میدی که من پیغمبر خدایم فصد النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بر چه چسباید  
آنحضرت اعضا ابن صبا در ابر و دیگر دستوار گرفت و او را در ص بفتح ما و صا و حمل استوار کردن و بر چه چسبایدن و چیز را و بنا بر موصوف بنیاد استوار را گویند و بعضی  
روایات فرفضه النبی فها و صا و صا و صا و صا یعنی ترک داد و و دها کرد و او را ترک داد و سوال کردن او را اسلام از جهت عدم نفع و تاثیر در وی الله قال پس گفت آنحضرت  
امن بالله و بوسله ایمان آوردم بخدا و پیغمبر آن و این حسن دبت در رد و انکار بروی از جهت عدم احتیاج تبصیر رده و انکار و ظهور و بطلان دعوی و بی دین  
نوع تکلیف و احکامات است ما و او را بعد از ظهور حقیقت حال تبصیر کرد و او را انکار وی و زجر و طرد کرد و او را بقول خود اخراج فطن تعد و قدرک و این داخل است و در زجر  
و منع ثقال ابن صباد اما ذانوی پس گفت آنحضرت باین صبا و بقصد کشف و امتحان حال وی ظاهر کرد و کذب دعوی رسالت وی بر همه بیا چه چیزی مینی تو  
قال باطنی صادق و کاذب گفت ابن صبا و می آید ما که ای شخصی راست گویند که می آر در دین جز راست ما و کاهی شخصی دیگر دروغ گویند که می آر و خبر دهی  
یعنی بعضی جزا راست می آید و بعضی دروغ می افتد چنانکه عادت کاهنان است که شایعین القامی کنند بر ایشان خبر های راست و دروغ را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم خلط علیک الامر فخلط و بلیس کرده بر تو حال تو می آید ترا شیطان که خلط میکند از او باین ظاهر شد دعوی بطلان رسالت  
از وی چه رسول را جز کاذب نیاید و وی بزبان خود بدین اعتراف کرد و این حال کاهنان را باشد نه پیغمبران را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد  
از آن گفت آن حضرت بقصد امتحان و تحقیق حرا کلمات و تخلیط حال وی انی خبثت لك خبیا بد رستیکه من پوشیده ام و ضمیر داشته ام برای تو امری پوشیده  
را خبی بر وزن قیج و خبی بر وزن فضیمت و خبا بر وزن صعب امری پوشیده را گویند و روایت در حدیث خبی است و خبا نیز روایت آمده چنانکه در قول  
حق سبحانه و هو الذی یخرج الحباء فی السموات و الارض مراد بخبا سموات باران است و بخبا ارض نبات و خباء له بوم تانی السماء بخبا  
مبین و پوشیدگان حضرت از برای او این آیت را که در وی ذکر دغان است فقال هو الدخ پس گفت ابن صبا و آن جی و خ است و و خ یضم و ال و فتح آن

باب بعضه ابن صباد

الفصل الاول

بر معنی دغان آید پس نیافت وی از آن جنی که یکان لفظی ناقص بی آنکه تمام آیت در یادین نیز بر عادت کاهنان است که شیاطین کلمه از کلمات در بر بوده باشند  
 کند و احتمال دارد که آنحضرت یا بعض اصحاب آیه بدان حکم کرده باشند پس شیطان از شنیده و بروی اتفاق کرده فقال اخسأه فلن بعد و قد مرک چون ظاهر  
 شد که حال وی حال کاهنانست که بعضی خبرهای ناقص باقی شیاطین بدیاند پس گفت آنحضرت دو روش پس روپس بجای و نمیتوانی کرد قدر خود را و درمی گذرانی بعد  
 و مرتبه خود که حد قدر و مرتبه کاهنانست از اظهار بعضی از خصایص ناقص و انعام و دعوی کن بنوت را که آن نه حدست و اخسأ کل زجر و استنانت است  
 که برای راندن سگ و خوک گویند تا نزد یک مردم نیاید و اینجا نکته لطیفی است که بعضی شرح گفته اند که اخسأ و اخسأ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 این آیت را اشارت بانکه دجال رعسی علیه السلام بکشد و یکت بگویی که نام وی جیل دغان است و این بنا وطن و جالیت دوست و تقریب است بقتل وی قال  
 گفت عمرای رسول الله افاذن لی فیه اضرب عنقه آیا دستوری میدی مرا در شان ابن صبا که بزعم کردن او را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم ان یکن هو لا تسلط علیه اگر باشد ابن صبا و دجال محدود مسلط گردانیده و برکاسته نمی شوی تو بروی و نمیتوانی کشت او را زیرا که کشته  
 او عیسی است علیه السلام و ان لم یکن هو و اگر نباشد وی دجال فلا یجوز لک فی قتله پس نیت کنی ترا در کشتن وی زیرا که وی ذمی است و از بهیو است کلال  
 ذمه بوده اند و درین وقت وی نابالغ نیز بود قال بن عمر انطلق بعد ذلک رسول الله گفت ابن عمر رفت بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم و ابی بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز همراه آن حضرت بود و ثومان النخعی فها ابن صبا در حالی که مقدم می کشد دغان خوار  
 که در وی ابن صبا دینود فطفق رسول الله پس در سبها و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بخند و مع النخل پناه میجوید بشاخهای خرد و هو  
 بخند ان یصح من ابن صبا و شنبأ قبل ان یراه و حال آنکه آنحضرت طلب میکند نهانی و پوشیده که بشود از ابن صبا و مخفی را پیش از آنکه به میدان او داخل در  
 اصل فریب و خداع دادن و ابن صبا مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صبا در بر پهلوان افتاده است بر جامه خواب خود فی فطیحه حیدره در چادری  
 له فها و من مذهب ابن صبا در دمان قطعه زمزمه است بدو زای مع کلام نهانی که خمیده نشود و در مرمره به و راسی جمله نیز روایت است بهین معنی فوات  
 ام ابن صبا و النبی پس وید ما در ابن صبا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هو یعنی بخند و مع النخل و حال آنکه آنحضرت پناه میجوید و نهانی میگردد  
 بشاخهای خرد فها ای صاف و هو اسمی پس گفت ما در ابن صبا و دغا کرد او را ای صاف و صاف نام ابن صبا داشت هذاه محمد ابن محمد ایستاد  
 است و حاضر است فناهی ابن صبا پس باز آمد ابن صبا و از آن کلام نهانی که میگردد و خاموش گشت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت آنحضرت لو فوکنه بهن اگر میکشید بهن ما در او را و جز نمیکرد و ظاهر میگردد وی حال خود را یعنی چیزی از وی بوجود می آید که بدان حقیقت حال وی ظاهر میگردد  
 که چیست قال عبد الله بن عمر قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس گفت ابن عمر ایستاد آن حضرت در مردم یعنی خطبه خواند فاشنی  
 علی الله بما هو اهله پس شکر کرد خدا را بچه وی تعالی اهل و نژاد را است ثم ذکر له دجال پس ذکر کرد دجال را و احوال او را با احتمال آنکه ابن صبا و دجال  
 با تقریب قریب قریب و انصاف و بعضی صفات وی دجال را یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال فی انذار کوه یک گفت بد رستیکه من میرسانم شمار از شما  
 و ما من بنی الا و قد اندر قوم و نیت هیچ پیغمبری مگر آنکه حال آنست که تحقیق ترسانیده است او وی قوم خود را اذعانند و فوج قوم بهر آینه  
 ترسانید نوح قوم خود را از دجال و لکنی ما قولکم فیه قولا لم یقله بنی لقومه و لیکن من سیکون مرثما در باب دجال سخن و نشانی که نه گفته است آنرا  
 هیچ پیغمبری مرقوم خدا صلوات الله اعوم میدانید که وی اعور است و ان الله لیس با عور بد رستیکه الله سبحانه و تعالی عوریت از جهت نژاد و تعالی را  
 نین اصر تا عور را میگرد و بر پیشی و عن ابی سعید الخدری قال لقبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و علی بن صبا  
 فی بعض طرق المدينه فافات کرد ابن صبا و آنحضرت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در بعضی راههای مدینه فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر خدا صلی  
 صلی الله علیه و آله و سلم ان شهدانی رسول الله آیا کو ابروی میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال انشهدانی رسول الله پس گفت وی یعنی ابن صبا  
 نیز آن حضرت را آیا کو ابروی میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امنت بالله و ملائکته و کتبه و مرسله ایمان  
 آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی چنانکه سابق گذشت از قول وی امنت بالله و مرسله ما ذاتوی چه چیزی بینی تو ابن صبا و قال  
 اودی عرشا علی الماء گفت می بینم تختی بر آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی عرشا علی الماء یعنی بر آب  
 را بر دریا چنانکه در اول کتاب بابل و سوره گذشت که ابروی من بر سر خود را بر آب و میفرستد فوجهای خود را که در قفسه می اندازند مردم را قال گفت آنحضرت و ما ذاتوی و دیگر چه  
 می بینی قال گفت ابن صبا و اودی صا دفین و کا ذبا می بینم و در راست کرد که می راند خبرهای راست را و دیگر در فوج کورا او کا ذبا بین و صا دفای می بینم و شخص در میان  
 کورا و یک مرد راست کورا این یا اریقیل شکا وی است که آنجنان گفت یا اینجنین و احتمال دارد که شک همان ابن صبا باشد که گفت آنرا می بینم یا این را و این اصل  
 است و رطل و احتمال امر وی که جزم نداد و نشان او بر وجه انتظام و استقامت نه یا کاهی اینجنان می بینم و کاهی اینجنین فقال رسول الله پس گفت

متفق علی







مریم برآینه تریک است که فرو و آید از آسمان در اهل دین و ملت شایع است مریم علیها السلام حکما عدلا در حالتی که حاکم دادگراست فیکسر الصلیب بر تن کند  
 صلیب را و آن دو جوبت اندیکه یک گشته و تقاطع نموده بر پشت مصلوب یعنی شخص بر دار کشیده و نصاری کل آنرا عایت کنند و بر آن محافظت نمایند و اکثر چیزهای عجیب و  
 بدان شکل سازند و دیگران آویند مثل زنا و دیگر کافران را و کاری صورت عیسی را روی مبارک از جبت تذکر بخت او که او را با عقا دایشان یهود و برادرش عیسی و فی الصلیب  
 صلیب آویخته و ساین و قتل الخنزیر و بکشند و کازا و بضع الخنزیر و بندگان را از اهل ذمه و حکم نکند که با سلام یا شمشیر مقصود ابطال نصرانیت و محاکمات و آثار آن و حکم  
 بشرایع دین اسلام و یغنی المال و بسیار شود در زمان عیسی ال بابا بریزد عیسی ال بابا یقیض لقیع یا از فیضان و بالضم و می از افاضه برود و روایت حق لا قبله  
 احد بسیاری مال در آن زمان چندان شود که قبول نکند آنرا هیچ کی حتی تگون مصلح الواحد فخر من الدنیا و ما فیها تا آنکه می باشد یکجده نماز بهتر از دنیا و هر چه  
 در دنیا است این کلام متعلق است بهجوع آنچه مذکور شد از کسر صلیب مثل آن یعنی دین اسلام رواج و رونق با بد و میل و محبت مردم بطاعت و عبادت پیدا  
 کرد و که یک سجده بهتر از تمام ساع دنیا کرد و این خود همیشه است که سجده بهتر از دنیا است و ما فیها است و مخصوص آن زمان و لیکن در آن زمان صلیب و تقوی  
 آدمیان نیز برپا آید و نزد ایشان هم بهتر نماید و احتمال دارد که متعلق بقیض المال باشد یعنی مردم را چون رغبت در مال نمایند کلی از آن اعراض نمایند و در بنیل  
 مال فضیلتی و محبتی نمایند پس نماز ذوق و محبت جز در نماز بقول بهتر میگفت ابوهریره فافهموا ان شتمتم پس اگر شک و تردید دارید درین خبر بخوانید  
 اگر میخواهید این کتبه را و آن من اهل الکتاب الا لثومین بد قبل موقه الا فی نیت هیچ کی از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مگر آنکه ایمان می آورده عیسی  
 علیه السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول وی در آخر زمان پس چون دین و ملت یکی گردد و اختلاف از میان برافتد و اختلافی که یهود و نصاری در شان  
 عیسی علیه السلام دارند نیز برطرف گردد و همه ایمان آرند بوی بر وجهی که در دین اسلام است که از عبد الله و رسول و ابن امته و این یک وجه است و تفسیر این  
 آیه ابوهریره رضی الله عنه باین وجه استدلال کرد بر مضمون حدیث و وجه دیگر نیز گفته اند و آن اینست که نیت هیچ کی از اهل کتاب مگر آنکه ایمان می آورده عیسی  
 پیش از موت خود یعنی نزد غره که ایمان در آن وقت سودمند بود و برین وجه احتمال دارد که ضمیر محمد صلی الله علیه و سلم یا با الله سبحانه و تعالی راجع باشد و محصل  
 مقصود آن گردد که هر کافر در وقت مردن حکم اضطراب ایمان می آرد و لیکن فایده ندارد پس باید که جنت یا پیش از آن وقت بدان مستعد گردد و متفق  
 علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم والله لئن لم یزلن ابن مریم حکما عدلا لفلکسرن الصلیب و  
 لبقطن الخنزیر و لبطعن الخنزیر و لیکند فرود می آید عیسی بن مریم در حالی که حاکم دادگراست پس میکند صلیب و میکند خنزیر را و می بند خنزیر  
 را از اهل ذمه و لیسرن الفلاص فلا بسی علیها و برآینه میکند و عیسی علیه السلام یا کذا شته میشود شتر ما دایمی جزا پس کرده میشود سوار  
 و حمل و طلب حاجت و محاسب برآنها و قبول نمیکند هیچ کی از جبت کثرت اموال و عدم احتیاج بان و قلاص کبر قاف جمع قلو ص بفتح قاف فاقه  
 حوان و لئن هبن الشصاء و النبا غص و الصامد و برآینه میرو و از میان مردم وجود دشمنی و دشمن داشتن یکدیگر را و حد بر دین بر یکدیگر گران  
 جته زوال محبت دنیا که باعث است بر وجود این ذایم بسبب اتحاد دین و ملت چه اگر سبب وجود این صفات اختلاف ادیان و مذاهب باشد و لیسعون  
 الی المال فلا قبله احد و برآینه میخواند عیسی مردم را بوسی مال پس بنی شانند آنرا هیچ کی رواه مسلم و فی و و اهل طهما قال و در روایتی مر  
 بخاری و مسلم آمده که گفت آنحضرت کفنا انهم اذا قول ابن مریم فیکم و اما مکم و منکم چه باشد حال شاد و قتی که فرو و آید عیسی بن مریم در میان شما و اما شما  
 از شما باشد یعنی تفریش بود یا از اهل ملت شما باشد این را بدو و شرح کرده اند یکی آنکه امام نماز کسی بود که از شماست و عیسی اقتدا کند بوی و آن حدیث و این جهت نگیم  
 و تعظیم امت محمدی بود چنانکه مضمون حدیث آئیده صریح است در آن و عیسی حاکم و خلیفه باشد و امام و علم خیر باشد و آن زمان امام نماز حدیثی بود و در بعضی اخبار  
 آمده است که عیسی که نزول کند حدیثی با امت در نماز بود و خواهد که پس رود و امامت عیسی بگذارند پس عیسی امام نشود و اقتدا کند بوی و بعد ازین نماز امامت عیسی کند  
 از جبت افضلیت او از حدیثی و وجه دیگر را با امام عیسی است و مراد بودن او از شما حکم کردن او است با حکام شریعت شما نه با حکام نجس و در روایتی دیگر آمده  
 است فاکم کتاب بکم و سنه بنیکم پس امامت میکند شما را بکتاب پروردگار شما و سنت پیغمبر شما پس معنی چنین باشد که امامت میکند شما را عیسی در حال بودن او از شما  
 و ملت شما و حاکم کتاب و سنت شما و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا تنال حلقه من اصفی بغائلون  
 علی الحق ظاهرین الی یوم القیمه همیشه باشد که روی از امت من که کار را میکند بر سر حق و از بهر می حق در حالی که غالب اند تا نزدیک روز قیامت قال فینزل  
 عیسی بن مریم کفنا انهم اذا قول ابن مریم فیکم و اما مکم و منکم چه باشد حال شاد و قتی که فرو و آید عیسی بن مریم در میان شما و اما شما  
 بعضی علی بعض امراء پس میگوید عیسی بن مریم و اما امت من یکم من زیرا که تحقیق بعضی از شما بر بعضی امیرانند و امام نکر مثل الله هذه الامم  
 از جبت گرامی داشتن خدا تعالی این امت مکره محمدی صلو الله و سلامه علیه و علیهم بمنا بعت اگر چه عیسی نیز در بنوقت از امت محمد و تابعان وی  
 باشد با وجود آن و دین باب شریف و اگر ام آلی تعالی بر ایشان باقی است رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفضل الثانی و این باب در



و حکم خبر خداوندی باید که بقای وی از صد سال در گذرد و بعد از گذشتن صد سال میرود جواب میدهند که خضر ازین محوم مخصوص است آنحضرت خبر از اول امت خود داده است که از امت من که در وقت موجدند بعد از صد سال همه میرند و بعضی گویند که شاید خضر در اوقت بر زمین باشد بلکه رباب بود یا در هوا اندام می پسند فعل که ده اند که چار کس از انبیا زنده اند و بر زمین خضر و الیاس و دو بر آسمان ادریس و عیسی و اخبار وجود خضر از مشایخ و علمای تواتر رسیده اگر چه آنرا بعضی تاویل کنند که هر زمان از خضریت که مرئی و مغیض است ولیکن از کمال اولیا و وجود جهان شخص از بنی اسرائیل که مصاحب موسی بوده اند و از حضرت عوث الثعلبی شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه منقول است که کاهی در انشای کلام خود میفرمود و اشارت بجانب یواسی کرد و گفت یا اسرائیلی و سبح کلام الحمدی فرمود بابت ای اسرائیلی و بشنو کلام محمدی را مراد ذات شریف خود را و کلام خود را میداشت و عن ابی محمد عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال لا یاتی ما نه سنده و علی الامر من نفس منقوصه الیوم و واه مسلم و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان وصال من الاعراب باقون النبی بودند مردان از بادیه شینان که می آمدند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فبما لونه عن الساعه پس رسیدند آنحضرت را از وقت قیام قیامت فكان بنظر الی اصغرهم پس بود آنحضرت که نمیکریت بجانب خردترین ایشان در سن و سال فبقول ان لعش هذا الا بدیر که الهرم اگر میرید این خردک در منی یا بدو را پسری سخت حتی تقوم علیکم مساعثکم تا آنکه برایشو بر شما قیامت شایعنی بنوز وی با خبر میرها نرسیده باشد که شما هر مرد و باشد اشارت بهلاک این طبقه و فانی این قرن در مقدار این مدت و لکن فرمود مساعثکم متفق علیه ۲ الفصل الثانی عن المستور و روایت است از مستور و بضم میم و سکون سین جمل و فتح تا و سکون و او و کسرا در آخر دال جمله بن مثل ادب فتح شین و تشدید دال صحافی معدود و در اهل کوفه ساکن شد مضر را و معدود است در ایشان و در وقت وفات آنحضرت که در کوفه بود و اما روایت دارد از آنحضرت عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال بعثت فی نفس الساعه بر انگیزه شده ام من در ابتدا کار قیامت و ادایل علامات آن و نفس تحریک ابتدا بطور چربی چنانکه نفس الصبح گویند و طلوع و ظهور آنرا خوانند فنبهتها كما سبقته هذه هذه پس پیشی کردم من ساعت را چنانکه پیشی کرده است این انگشت یعنی وسطی این انگشت را یعنی سابع را و اشارت باصبعه المبارکة و الوسطی و اشارت کرد بدو انگشت خود که سابع و وسطی است و واه الترمذی ۲ و عن سعد بن ابی و طاص عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال انی لارجو ان لا یخیر امی عند من بها فرمود بدیستیکه من برآینه امید میدارم که عاجز نیاید است من زرد پرور و کار خود را و این بوجه نصف بوم ازین که تاخیر دهد و مهلت بخشد ایشان را نیم روز فیل السعد و گفته بوم گفته شد سعد بن ابی و طاص را چند است و چه مقدار است نیم روز قال خمس ما نذ سنده گفت نیم روز یا چند سال است این را اینجا بخود است که حق تعالی فرمود و ان یوم اعز ربک کالفرشته ما تعدون میفرماید که یکروز زرد پرور و کار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شمار میکنند بشمار چون روز مقدار هزار سال باشد نیم روز یا چند سال بود و معنی حدیث آنست که این امت را این مقدار قدمت و مکنت و قرب و محاکات نزد پروردگار تعالی مهت که یا چند سال ایشان را نگاه دارد و هلاک کند و بقیان ایشان کمتر ازین خود نباشد اگر پیشتر بود تواند اشارت کرد و بآنکه در کمتر از یا چند سال قیامت قائم میشود و این امت را هلاک کند بعد از آن تا چه خواسته باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که تا یا چند سال سالم و امین از شماید و عقوبات نگاه دارد و بایشان امانت بازساند که بدان ستمک دستاصل شوند و واه ابوداود و شیخ جلال الدین سیوطی در بعضی رسائل خود اشارت کرده که بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم از یا چند تا بجا نماند و گفته که بعضی از علماء وقت فتوی دادند که در مظاهر خروج مهدی و جمال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت واقع کرد و در این قول را در کرد و از پیش خود ثبات کرد که اخبار و آثار دلالت دارند که از مزار گذرد و دنیا ده بران از یا چند گذرد و الله اعلم الفصل الثالث عن انش قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم مثل هذه الدنيا مثل ثوب شتی من امله الی اخره حال این دنیا در نزد یک رسیدن بقاء و هلاک و قرب زمان قیامت همچو حال جامه است که باره کرده شده است از اول آن تا آخر آن فبقی متعلقا بخیط فی آخره پس باقی مانده آویخته بیک رشته و آخر وی فبوشان ذلك الخیطان یقطع پس نزدیک ستان رشته گسسته شود و مدت دنیا بسر آید و فانی گردد و واه البیهقی فی شعب الایمان ۵ باب لا تقوم الساعه الا علی شرا و الناس باب در بیان آنکه برپا نیفتد قیامت که بر مردم بد یعنی بجان همه میرند و بدان باقی ماند پس قائم شود قیامت برایشان و تا وجود ایشان در دنیا هست قیامت قائم نمیشود چنانکه گذشت که در آخر عهد عیسی علیه السلام با دی خوشبوی بوز که مسلمانان همه بدان جان دهند و بدکاران باقی ماند که میان خود با مانند خزان اختلاط بنمایند پس برایشان قائم شود قیامت الفصل الاول عن انش عن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال لا تقوم الساعه حتی لا یقال فی الامم برپا نیفتد قیامت تا آنکه گفته نشود در زمین الله الله یعنی کسی نیاند که ذکر خداست یا کند و او را پرستد بلکه هر کافرب پرست و فاسق باشد و فی و واه قال و در روایتی همچنین آمده است که گفت لا تقوم الساعه علی حد یقول الله الله برپا نیفتد قیامت بر هیچ کس که میگوید یا الله الله و واه مسلم و ازینجا معلوم کرد که بقای عالم بیکت ذکر خدا و ذکران و صالحان و نیکوکاران است و چون

## المفصل الثاني

## الفصل الثانی

باب الفقه من كتاب الصلاة على سيدنا محمد

ایشان را از عالم بر دارند عالم نیز دیر نپاید ۲ و عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة الا على شراو الخلق معنى این حدیث از بیان معنی ترجمه باب معلوم شد و در او بخلق تأسیس است زیرا که مراد بشر از عصاة است اند و متصف بحصیت آدمیانند و سایر  
دواه مسلم ۳ و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى تضطرب البهاث فناء و دوس  
محول ذی الخصلة بر پاشی و قیامت تا آنکه می جنبید سر بنهای زمان قبیل و دوس کرد بت خانه که نام او ذی الخصلة است البهاث یفزع بجزه و لام جمع الیه یفزع بجزه و  
سکون لام در قاموس گوید سرین زن بایه و گوشت یا آنچه نشسته است بروی از پیله و گوشت و فی الصراح الیه و سب و در جمع البهاث گفته کوشتی که طبع شده بر پشت و در  
و در مشرق الا و آرا و ده که گوشت نصف بایان از حیوان و آن از بنی آدم گوشت مقدس است و دوس یفزع دال و سکون او در آخرین محل قبیل است ازین  
او ذو الخصلة یفزع غا و معرو لام و ضمتین نیز آمده بت خانه که از اکثبه یا نیمه میگفتند و در آنجا بتی بود نام او غلصه که قبایل دوس و ختم و بحلیه آزادی پرستیدند و  
آنحضرت جبرین عبد بعلی را بفرستاد تا از اخاب کرد پس میفرماید که در آخر زمان این قبایل مرتد و بت پرست شوند و زنان ایشان گرد آن بتخانه طواف کنند و راوی  
تفسیر ذو الخصلة گفت که ذو الخصلة طاعنه دوس و ذو الخصلة نام بت قبیل و دسل است الی کالوا یصعدون فی النجا هلیه آن طاعنه که بودند ایشان  
که پرستش میکردند در زمان جاہلیت و از آنچه گفته اند که نام بت خانه است معلوم میگردد که درین تفسیر ماسمحه است متفق علیک ۴ و عن عائشه  
رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه رضی الله عنها شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول یکت لا یذهب اللیل  
والنهار حتی یعبدا اللات والعزى فیرود شب و روز یعنی فانی نمیکرد و دنیا تا آنکه عبادت کرده میشود لات و عزری که نام دو بت مشهور است لات  
نام صنم قبیله ثقیف است و عزری نام بت غطفان و سلیم فعلت عائشه میگوید پس چون شنیدم آنحضرت را که این سخن گفت گفت یا رسول الله ان کن لا  
ظن حین انزل الله برستی که بودم من که بر اینه کمان میبرددم بچگای که فرو فرستاده است خدا تعالی این آیت را هو الذی اودسل و سوله باله  
و درین سخن بظهور علی الدین کله و ذکره المشرکون آن خدائی که دستا ده پیغمبر خود را در راه راست و دین درست تا غالب گرداند او را بر دین محمد بن  
ما خوش دارند از مشرکان و بت پرستان و چون مدلول این آیت اینست که دین با جمیع باطل شوند و بت پرستهای زوال پذیرد و دین اسلام بر همه غالب آید پس  
من کمان میبرم بلکه بقیه میدانم که ان ذلک نام که بت پرستی تمام شوند و زوال پذیرند و بر طرف شونده است و در بعضی نسخ تا باطل شده و از آنجا  
علم نحو وجهی است که در شرح ذکر کرده ایم دیگرین خبر میدی که در آخر زمان لات و عزری را پرستند غالباً نه سکون من ذلک ما شاء الله فرمود آنحضرت برستیک  
شان اینست که خواهد شد در آخر زمان چیزی از بت پرستی مدتی که خواسته است خدای تعالی ثم یبعث الله رجلاً طیباً یرمزق الله تعالی بادی شود  
فتوفی کل من کان فی قلبه مثقال حبۃ من خردل من ایمان پیر میرانیده میشود هر کس که بت در دل و می مقدار دانه خردل از ایمان فیهی من  
خبر فیه پس باقی میان کسی که نیت هیچ نیکی در وی فیرجعون الی دین آبا ائهم پس مرتد میشوند و باز میگردند بسوی دین پدران خود یعنی بکلت الهی در آخر  
گفوت پرستی خواهد شد تا قیامت که محل ظهور قهر و جلال حق است بر بدان قایم شوند برینسان دواه مسلم ۵ و عن عبد الله بن عمر قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یخرج الدجال بیرون میاید و جال فیکلت اربعین پس درنگ می کند گویا دید چهل لا ادر میاید و بعین هو  
او مشهور و عا ما عبد الله بن عمر و ابی صمیه میگوید دینی یا بم که مراد آنحضرت از چهل چهل بعد است یا چهل ماه است یا چهل سال سابقاً معلوم شد که در بعضی  
رغایات چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و وجه تطبیق نیز معلوم گشت فبعث الله عبدی بن مریم پس می را نکرید و میفرستاد تعالی عیسی بن مریم علیه  
السلام کافه عرفه بن مسعود کویا که وی عروه بن مسعود است در صورت و شکل و عروه بن مسعود ثقیفی از صحابه عظام است و ابن مسعود پدر عبد الله بن مسعود و نیت پدر  
وی مسعود بن غافل ندلی است و پدر این معتب بن الک فطلبه فیه بلکه پس پیغمبر علیه السلام و جال را پس میکشد اما الله فیکلت فی لئاس سبع سنین للسنین  
اثنین عدا و فی درنگ میکند و میباید عیسی علیه السلام در مردم هفت سال در عالمی که ناشد میان دو کس دشمنی یعنی هر کس بر صفت ایمان کامل و طریق محمود و دوست  
بیکدیگر باشند و هفت سال یعنی بعد از کشتن و جال باشد و الا سابقاً معلوم شد که مدت گشت وی علیه السلام چهل و پنج سال است ثم یصل الله رجلاً  
من قبل الشام یرمزق الله تعالی بادی خوش و شک از جانب شام فلا یغنی علی وجه الامراض حدیث پانیده و میباید بر وی زمین هیچ نیکی که فی قلبه  
مثقال ذره من خبی در دل و می مقدار ذره از خیر است و ایمان شک ما و علی است که من چیز گفته یا من ایمان گفته الا فبضله که آنکه می ستاند آن با دان  
اگر سبب از باق روح وی میکرد و حق او ان حکم که خلی فی کبد جیل تا آنکه اگر ثابت شود که کبی از شاد در آید در دوزخ کوبی لدخله علیه حق قبضه بر آید می  
آن با در آن کوه بر آن شخص تا آنکه می ستاند جان او را و کبد یفزع کاف و کسر با و ال میانه بجزیرا میگوید و کبریا نیز این معنی کبد گویند و کبریا نیز این معنی می آید قال فی شرا  
النامس برقی میباید دم بدنی خفۃ الطیر و لعلام السباع و سبکی پرند با و کرفی در دنیا یعنی در حق و فساد و قضای شوائب لغنائی چنان بکشد نیز و باشند چنانکه  
و در ظلم و غریزی در افتادن چنان کران شکن شوند که دند با و اعلام این جمیع علم کبریا داشته اند که معنی کران پیوسته و در او این سخن است و ظلم و فساد



البطل پس میرد باند و پیدا میشوند آدمیان و حیوانات : از چنانکه او را چنانکه میروید و پیدای می شود تر با و سبز با و کیا بها بر زمین و بحقیقت آدمیزاد را نمیست  
 چنانکه نباتات را پنهان در زمین که بوج و باران پدید گردد و کرشد چنانکه اشارت کرد و بقول خود قال و لبس من الانسان شعی لا یبلی الا عظما واحدا و نیت  
 از آدمی چیزی که گنهد نشود یعنی هر چه پند از اعضا و اجزای گنهد نشود و فرسوده گردد و در یک استخوان و هو عجب الذنب و نام آن استخوان عجب الذنب  
 است بفتح عین و سکون حیم و فتح قال و ذن و آن استخوان است پادان صلب لیمان و دوسری و عجب الذنب به تبدیل با هم نیز آمده و عجب و عجم هر دو بمعنی اصل  
 آید و ذنب بمعنی دم و این استخوان چون در انجاست از بابین نام خوانند و منده بیک الخلق بوم الفیمة و ازین استخوان ترکیب کرده میشود و پیوند داده میشود  
 پیدایش جد آدمی متفق علیک و فی دوایه المسلم قال کل ابن آدم باکله التراب همه جد آدمی را و می خورد از خاک الا عجب الذنب که این استخوان  
 منده خلوق فیه بیک از وی پدید کرده شده است در اول طقت و در وی ترکیب داده میشود در روز قیامت ۲ و عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و اله و سلم یفضل الله الارض بوم الفیمة و یخیر میکرد خدا تعالی زمین را در روز قیامت و یطوی السماء بهیچند و می پدید آسمان را  
 بدست راست خود و کمانیت از عظمت و جلال و کبریا می حق و جهانت و حقاوت افعال عظیمه که او با هم خلق در آن حیرانت در جنب ان و تنبیه است بر آنکه خدا  
 اگر دن عالم بر دشتن زمین و آسمان نزد قدرت وی ممکن و آسانست و چون آسمان را شرف و عظمت نسبت زمین بیشتر است و او را ذکر کرد و تخصیص که زمین  
 که شرف از دنیا راست پس بقص میکند زمین را و می پدید آسمان را بدست راست خود ثم یقول یستر میکرد وی تعالی انا الملك ثم پادشاه علی الاطلاق این  
 ملوک الارض که اند پادشایان که در زمین دعوی پادشاهی میکردند متفق علیک و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
 الله و سلم یطو الله السموات بوم الفیمة می پدید خدا تعالی آسمانها را در روز قیامت ثم یأخذهن بیدم الهی بستر میکرد آسمانها را بدست راست خود  
 ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان ثم یطوی  
 الارضین ثم یأخذهن بیدم الهی بستر میکرد زمینها را بدست چپ خود و فی دوایه و در روایتی اخین آمده است که یأخذهن بیدم الهی بستر میکرد زمینها را بدست دیگر  
 ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان و که اند تکبر کنندگان  
 و عن عبد الله بن مسعود قال جاء خبر من اليهودی الی النبی آمد داشتندی از یهودی پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم فقال یسرکت با محمد ان الله  
 یمسک السموات بوم الفیمة علی اصبع بدستیکه خدا تعالی نگاه میدارد آسمانها را در روز قیامت بر یک انگشت و الارضین علی اصبع و نگاه میدارد  
 زمینها را بر انگشت دیگر و الجبال و الشجر علی اصبع و نگاه میدارد کوهها و درختان را بر انگشت دیگر و الماء و الثری علی اصبع و نگاه میدارد آب و خاک فاما  
 را بر انگشت دیگر و مساوی الخلق علی اصبع و نگاه میدارد باقی خلق را بر انگشت دیگر ثم یأخذهن بیدم الهی بستر میکرد آسمانها را بدست چپ خود و فی دوایه  
 من ثم خدا اینها را بدست چپ خود و فی دوایه من ثم خدا اینها را بدست چپ خود و فی دوایه من ثم خدا اینها را بدست چپ خود و فی دوایه من ثم خدا اینها را بدست چپ خود  
 اینست که چون یکی را خواهند وصف کنند بگوید و دست وی فراخ و گشاده است یا آنکه تواند که او را دست نبود و دستهای وی بریده شده باشند  
 یا از اول خلقت بی دست آفریده شده : یا کسی را سلطنت و ملک رانی وصف کنند گویند فلان بخت نشست اگر چه او را بختی نبود و نشستی و این یکی  
 در فهم تشابهات قرآن و حدیث بی آنکه او را بگویند و بدست این است و تحت این فافهم و لهذا تعجب کرد آنحضرت از گفتاری بودی و نقدی کرد و فرمود  
 چنانکه گفت فضلك رسول الله پس بخیز پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم فها بما قال المحبر از چه شگفت نمودن از آنچه گفت آن دشمنان یهودی و نصیب  
 له یعنی تعجب نمودن آن حضرت نه از جهت کذب جبر و بلکه از جهت تصدیق وی و راست گوشتن وی بود ثم فرأوا بستر خواند آنحضرت این کیفیت را و صاف فرمود  
 الله حق فدر و انداز و نکردند آنکه که شریک میکردند خدا را غیر او و ایمان نداشتند بجلال قدرت و عظمت او حق انداز و کردند و یعنی شناختند او را چنانکه  
 باید شناخت و تعظیم داشتند او را چنانکه تعظیم باید داشت و نه پرستیدند او را چنانکه باید پرستید و الارض جیبا قبضه بوم الفیمة و زمین تمام در یک قدرت  
 اوست و السموات مطوئات بهیچند و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی سبحانه و تعالی عما یشرکون پاکست و بزرگست و می از چیزی که شریک  
 میکرد و اند او را آنچه بودی گفت تفسیر تفصیل اینست متفق علیک و عن عائشه رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم عن قوله تعالی یرسیدم پیغمبر خدا را از معنی قول خدا تعالی که گفته است بوم تبدل الارض غیر الارض و السموات روزی که تبدیل و تغییر داده شود  
 زمین را و پدید کرده شود در بدل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود و آسمانها را و آفریده شود و آسمانهای دیگر یعنی روز قیامت فاین بكون الناس بومئذ پس که باشند  
 آدمیان در آن روز و در آنوقت که تبدیل داده شود زمین و آسمانها قال علی الصراط گفت آنحضرت آدمیان در آنوقت بر صراط باشند و ایمان صراط است  
 که معبود است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد و اصل صراط بمعنی راه است و راه مسلم بدانکه تبدیل و نوعی میباشد یکی تبدیل در ذات چنانکه گویند تبدیل  
 اگر دم و راهم را بدنا یعنی در بدل در ایم دنیا بر گرفتیم دیگر تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردیم حلقه را که اختم و بر شکل خاتم ساختم یا آنکه



ذات یکی است وصفت و هیئت یک شد و تبدیل بین آسمان زمین و آسمان یک بود و احتمال دارد و آثار و اخبار نیز در تبدل صفات میسر است ابن عباس فرموده زمین همان زمین است تغییر در صفات اوست و ابو هریره گفته که فرخ گسند زمین را چنانکه هیچ بلند و پست در آن نماند و پروردگار تعالی قادر است که زمین را آسمانی و آسمان را زمین کند چنانکه بعضی آثار و اخبار در آن ظاهر است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که زمین پیدا گسند از نقره و آسمانی از طلا و از ابن مسعود آمده که زمینی پیدا گسند سفید و پاکیزه که گناه نکرده کسی در آن و ظاهر حدیث و سوال عایشه و جواب آنحضرت مراد از ظاهر دین است که اقال الطیبی و الله اعلم و عن ابي هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الشمس والقمر مكروران يوم القيامة آفتاب و ما شاب پیچیده می شود روز قیامت یعنی بر دشت و در کوه انداخته می شود چنانکه جامه را به پیچیده و در کوه نشاند از نیکو پیچیده می شود نور و روشنایی اینهارا میسر و انبساط آن از ذائق و فواید می پذیرد و اثر آن دواء الجاهلی ۲ الفصل الثاني عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله كفت كفت يميني عن رسول الله عليه وآله وسلم كفت ايم و صاحب الصور هذا القمعة يكون تنم كنم و است و با شتم و حال آنکه صاحب صور که امیر است علیه سلام فرورده است صور را در دمان خود برای دیدن و اصغی معحه و مایل گردانیده است و بر کوه است کوشش خود را بجانب حق تا کی اذن کند و بفرماید که بدم و حتی جهنم و کج دشته و کون کرده است شبانی خود را چنانکه عادت و مندرگان بوق و شغلی می باشد یعنی طیار شده مانده است بنظر معنی و مبر با النسخ انتظار میرود که اگر کرده شود بدیدن فقالوا بكفت صاحب يا رسول الله و ما فاما نحن حال اینست چه میفرمائی ما را و چه کار کنیم قال فرمود فلو حبسنا الله و فعم الوكيل بگوئید پس است ما را خدا و نیکو وکیل است و می که سپرده می شود و تمام کار خود را بوی یعنی التجا بدرگاه حق برید و اعتماد بر کرم و مکی کنید و بر عمل و کردار خود تکیه نکنید با آنکه بد آنچه فرموده است کایک کرده باشید و این کلام است که چون شدت و محنت و ترس از چیزی پیش آید این را بگویند و از آن سلامت بمانند دواء اللومذی ۲ و عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الصور من النسخ فيه كفت آنحضرت صور که اسرافیل در دمان قیامت قایم شود بر صورت شامی است که میدید و میشود در دمان و غفلت آنرا خدا تعالی داند و اخبار و روایات در تصویر و توصیف و غفلت آن بسیار آمده است و الله اعلم دواء اللومذی و ابوداود و الداریمی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس رضي الله عنهما قال في قوله تعالى كفت است ابن عباس و تفسیر قول حق تعالی که فرموده است فاذا نفخ في الصور في الاخر ۱ الصور یعنی مراد بنا قور صور است و معنی اینست که چون میدید شود در صورت آن روز سخت است بر کافران قال والواحدة النسخة الاولى والواقعة الثانية كفت ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی یوم ترفع الراجفة تتبعها الرادة فری که بجنبند را جفای آید و اورا دفعه که مراد از را جفای اولی است که زمین و کوه و بدان بجنبند و در حرکت آیند مشتق از وجف بمعنی جنبیدن و در لرزه افتادن و مراد بر دفعه ثانی است که در پی نفخ اولی بر شدتی از رود بمعنی از عقب چیزی آمدن و در پی وی رسیدن دواء الجاهلی فی فوجیه باب روایت کرده است این را بخاری از ابن عباس ترجمه با بی هیچ خود ۲ و عن ابي سعيد قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صاحب الصور ذكر كذا آنحضرت فرموده که صاحب صور است و موكل است بر آن و در روزه در آن که اسرافیل باشد و قال وكفت آنحضرت عن حبه جبرئيل از جانب دست راست و می جبرئیل باشد و عن بسا و هیکل پیکل از جانب دست چپ و می میکائیل بود یعنی در وقت در دیدن ۳ و عن ابي ذر بن بقیع را که زای العقبلی بضم عین و فتح قاف نام اولی طین عامر است بفتح لام صحابی مشهور است معدود اهل طایف قال قلت كفت ابو زینر کفتم یا رسول الله كفت بعد الله الخلق چگونه باز میگرداند خدا تعالی خلق را و زنده می سازد بعد از بوسیدن و خاک کشیدن و ما آیه ذلک فی خلفه و چه چیز است نشان آن در خلق او که بدان امکان آن توان دانست و بر آن دلیل ساخت قال كفت آنحضرت اما مورث بودی قومك جدا یا ایاك لک شئ تو در دشت و صحرائی قوم خود در زمان قحط سال و خشکی باران که هیچ سبزه در آن نباشد فرمورث به همین خضرا سبز میگذری بآن وادی در حالی که می جنبند و می بالند سبزه حبيب بفتح حیم و سکون دال و کسر آن خشک سالی ضد خصب کبریا قلت نعم کفتم آری گذشته ام بودی در هر دو حالت قال فذلك آية الله في خلقه كفت آنحضرت پس آن نشان خدا تعالی است در خلق وی و زنده گردانیدن مردمان بعد از مردن و بر آوردن ایشان از کوره و دلیل است بر آن چنانکه فرمود و ذلک لك بحی الله الموفق همچنین که میروید در زمین سبز با زنده میگرداند خدا تعالی مردمان را دواء الهام ادایت کرد این و حدیث را در دین ۴ و ابوالحسن فی مخرج حشر را که گفت و در اندن و گردن و منه یوم الحشر روز قیامت و این عبارت است از کور و آوردن مردمان بعد از زنده گردانیدن و بر آوردن ایشان از کوره و در آنجا که از آن حشر گویند بکبر شین و بفتح تیر خوند و حشر و حشر است یکی بعد از قیامت از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که تشری از جانب مشرق پیدا آید که مردم را بحشر یعنی زمین شام براند چنانکه سابقا گذشت و ما و اینها معنی اول است و بعضی ها دیت باید که محمل هر دو معنی است و علما بر دو احتمال قایل شده اند و اختلاف کرده اند و ظاهر همان اول است ۵ الفصل الاول عن مهمل بن مهمل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحشر الناس يوم القيامة على دحض بیضاء عفره و آورده می شود مردم روز قیامت بر زمین سفید که

الفصل الثاني

الفصل الثالث

الفصل الاول

این سخن که گفته شد و کبر پیش از قیامت

سخت نیست سغیدی وی و اعفر سغید که خالص و سخت نباشد سغیدی و ایل باشد برخی که هر صده الثقی مانند آن آرد و خفته شده و تشبیه در لون و استدارت است لبس فیها علم لاحد نیست و آترین علامت و نشانی یعنی بنا و عمارتی مریح کی یا یعنی زمین همواره غالی از بلند سی و پستی نیست و آن زمین است ملک تصرف مریح کی را که پروردگار تعالی و تقدس را متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم تكون الامرض بوم الغمة خبزه واحده می باشد زمین روز قیامت یکنای که بنگفاء هنا الجبابره و بیده میگرداند آن نان را بجا میآورد و تقدیر بدست خود چنانکه عادتست که نان را از دستی بدستی میگرداند تا که در دود و تنگ و برابر شود پس از آن بر خاکستر گرم می اندازند تا پخته گردد کما بنگفاء احد که خبزه فی السفر چنانکه سبک و اندکی از شامان خود را در سفر یعنی میبرد و از بطریق استعمال و سفر بضم سین و فتح نیز خوانده جمع سفره که آن طعام خزند قولاً لاهل الجنة در حالی که آن نان نزل است بر بشتیان را و نزل بضم نون و زای و سکون آن طعام حاضری که اول نزل و عطا میارند آنکه ظاهر حدیث است که زمین نان شود و مقید بدان کرد و طعام بشتیان شود که بالفعل نزد در آمدن بشت بخورند پس بعضی هم نظر را حمل کرده و گفته است بعد از پنج خیر از قدرت خداوند تعالی و وی قائل است که زمین را نان سازد و بخوردن بشتیان دهد و دیگران گویند که در حق استجادی نداریم ولیکن دلیلی معنی که نص باشد در آن نداریم و حال آنکه وارد شده است که این زمین را بابر و بحر و بی باتش بکنند و با دوزخ پیوند پس مقصود تشبیه زمین است در بیاض و استدارت بنا فی که پیدا میکند و طیار میگرداند پروردگار تعالی بشتیان را نزد در آمدن آن بطریق نزل و در ضمن این بیان عظمت بشتیان است و آنچه حیا داشته شده است بر بشتیان از جلایل نعیم یعنی نانهای بشت باین عظمت باشند که تمام روی زمین تعلق می کند آن از آنها باشد پس حرف تشبیه مخدوف باشد فانی و جبل من اليهود پس بعد از فرمودن آن حضرت این حدیث را آمد روی از قوم یهود و فقال پس گفت آن مرد بامرک الرحمن علیک برکت فرستد خدا تعالی بر تو یا ابا القاسم الا اخبرک بنزل اهل الجنة بوم الغمة آیا خبر ندیم ترا بطعام بشتیان که اول پیش ایشان میارند روز قیامت قال بلی گفت آنحضرت بلی خبر ده ما بآن قال تكون الامرض بوم الغمة خبزه واحده گفت یهودی می باشد زمین یکنان کما قال النبی چنانکه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم فنظر النبی صلی الله علیه و اله وسلم الیه و سلم التبتا پس نظر کرد آنحضرت بموسی باقر هضکت پیر خنده کرد آنحضرت بحجت موافقت خبری صلی الله علیه و اله وسلم خبر یهودی را که از توریه میداد و حصول مزید ایشان و قوت بیان صحابه بخبر وی صلی الله علیه و اله وسلم و خنده بمالعه که وحی بدت نواجیه تا آنکه ظاهر شد دندانهای سپین که در اقصای دهن اند و آسانا دندانهای حلقه عقل که بند انچه رویدن آنها بعد از بلوغ و کمال عقل و نواجیه را بر شک و مطلق اخر پس که بعد از اینک اند نیز اطلاق کنند و ظاهر است که مراد اینجا این معنی باشد چه ظاهر شدن دندانها عقل و خنده غایت بعد است لئلا قال پس گفت آن یهودی الا اخبرک با دامهم آیا خبر ندیم ترا بنان خوشش اهل بشت با لام والنون نان خوشش ایشان با لام است ببار موحده و تخفیف لام و مای و چون بالام لفظ سریانی بود و صحابه معنی را نفهمیدند قالوا وما هذا گفت صحابه و معیت این یعنی بالام قال گفت یهودی باین عبارت نان خوشش بشتیان نور معنی کا دست و لون و مای است با وی با کل من ذائده کبد هما سبعون الفاً میخوردند از گوشت پاره که زیاده بر هر کس است بقدر نیاز کس آن طایفه اند که بی حجاب در بشت در آید و روی ایشان مانند ماه شب چهاردهم باشد و تواند که مراد کثرت و مبالغه در آن باشد نه عدد مخصوص و گفته اند که زاید که کبد قطعه جداست پیوسته به جگر و آن خوشتر و گوارا ترین اجزای اوست و تواند که بیان معنی بالام از آن حضرت باشد چون صحابه معنی را نفهمیدند و پرسیدند آنحضرت پیش ایشان که یهودی بیان کند بوجی الهی ایشان کرد و این وجه نزد کاتب حروف الذوا جلی است از وجه اول فافهم متفق علیه ۲ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یحشرون الناس علی ثلاث طرائق حشر کرده میشوند آدمیان بر سه طریق و سه فرق و اخبرین بکثرت غلبه کسان در بشت و فضل و رحمت الهی تعالی لا خوف علیهم ولا یحزنون صفت ایشان است و اخبرین و فیه ذکر ترسندگان از آتش دوزخ و غضب و عذاب پروردگار عز و علا و ائمان علی عبیر و ثلثة علی عبیر حال آنکه دو کس بر یک شتر اند و سه کس بر یک شتر اند و اربعه علی عبیر و عشره علی عبیر و چهار کس بر یک شتر و ده کس بر یک شتر این اعداد و تفصیل مراتب این دو قسم است بر سبیل کنایت و تخیل و هر که مرتبه وی عالی تر شرکت در وی کمتر و سرعت و سستی وی بیشتر و اعدادی که میان اربعه و عشر است ذکر نکرد و بر قیاس گذاشت و بودن چند کس بر شتری یا بر وجه اجتمع بود یا بطریق تقاطع تناوب که هر کدام بنوبت سواری شده باشند و در بر شتر ذکر نکرد زیرا که آن مرتبه مقربان است از انبیا و رسل و مقصود ذکر احوال اعم است و تخیل و تخیل همهمه الناد و جمع میکند و گرد می آرد باقی مردمان از آتش بیان فرق نسیم است که آتش لازم و مصاحبه و بیگاه ایشان است چنانکه فرمود تخیل معهم حبث قالو قیلوه میکند آتش با ایشان هر جا که قیلوه میکند و ثلثت معهم حبث با او و شب میکند آتش با ایشان هر جا که شب میکند و نضیع معهم حبث اصحاب و صبح میکند آتش با ایشان هر جا که صبح میکند و نضیع معهم حبث امسوا و شام میکند آتش با ایشان هر جا که شام میکند معنی آتش روز و شب و صبح و شام با ایشانست و ایشان را میارند و گرد می آرد و حشر بدانکه در فضل ثانی از حدیث ابی هریرة بیانید که حشر کرده میشوند آدمیان سه صنف صنفی پاد و صنفی سوار و صنفی رونده بر روی و این حدیث نیز متضمن ذکر آن اصناف می باشد

بود که سواران و بر روی روندگان مصرح و بر پای روندگان مضمر این معنی را در شرح بقضیل تر ازین تقریر کرده شده است اینجا باید دید و شارحان را  
 اختلاف است در آنکه این حشر روز قیامت است بعد از برانگیختن مردمان از کور یا پیش از آنست از علامات قیامت بجانب محمد که زمین شام است و اول  
 طایفه از صواب تر است آنکه علم متفق علیه و عن ابن عباس عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم محشورون حفاة عواة خولا روایت  
 میکند ابن عباس را آنحضرت که گفت بدرستی که شما حشر کرده و برانگیخته میشوید برهنه پا برهنه تن ننگنه کرده و غل بغم غین مجروح و سکون راجع اغل بمعنی اطفال یعنی  
 نازنین کرده شده و فرغوا بهتر خوانده آنحضرت این آیت را کما بدنا فال اول خلق نعید به چنانکه پدید آورده ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدایمی ایم از قبور و جلا علیها  
 و عده لازم است این پدید کردن را با ناکنا فال علیهم بدرستی که هستیم مانند کاندان آنرا و گفت آنحضرت که اول من یکسی يوم الفیة ابواهم نخستین که پویش  
 میشود و او را جامه روز قیامت ابراهیم خلیل است زیرا که وی علیه السلام نخستین کسی است که برهنه کرده شده در راه خدا در وقتی که انداخته شد و آتش و کبر  
 او باین فضیلت ازینوجه دلالت نکند بر افضلیت وی از سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این غراز و اکرام وی بعلت اوست و است آنحضرت  
 را آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جاها که دآن دفن کرده شده و معرث گرد و آن ناسا من اصحابی بودند هم ذات الشمال  
 و گفت آنحضرت که جاها را صاحب من گرفته میشوند و برده میشوند بجانب دست چپ که عاصیان و کنا سحاران را با شما میزنند فاقول پس میگویم من بطریق  
 حشر و بقصد استخلاص ایشان اصحابی اصحابی صیغ جمع قلت آورد و تصغیر کرد و از جهت قلت عدد ایشان فبقول پس میگوید پروردگار تعالی بقصد  
 شکایت و بیان سبب تعذیب ایشان انهم لن یزالوا من لدن علی عاقبهم مذفا و قلهم بدرستی که ایشان همیشه بودند برشته از دین و رجوع  
 کنند بر شیطانی خود از آن باز که جدا شده توان ایشان فاقول کما قال لعبد الصالح پس میگویم من چنانکه گفت بنده صالح که عبارتست از عیسی علیه  
 السلام و اعتذار و استخلاص قوم خود و حضرت رب العزت این آیت را و گفت علیهم شهید ما دمنا فبهم و بودم من شاهد و واقف بر احوال ایشان  
 تا الوقت که بودم در میان ایشان الی قوله العزیز بالحکم ناین کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت اینست که عیسی گفت علیه السلام خود و آنان  
 در میان ایشان بودم و واقف بودم و نگذاشتم که کفر ورزند و جز حق گویند و چون برداشتی تو را از میان ایشان بودی و نگاهبان و واقف بر حال ایشان  
 و تو بر چیزها شاهد و حاضر ای اگر عذاب میکنی ایشان را و میگیری ایشان را بر گرد ایشان ای ایشا نبدکان تو اندر چه میخواهی میکنی و کسی نتواند گفت که چرا میکنی و  
 اگر می آرزوی ایشان را و در میگذری از عذاب ایشان تو غالبی و حکمی بر چه میخواهی میکنی متفق علیه و گفته اند که مراد اینجا باصحاب خاص صاحب نیست زیرا  
 که ما را به یقین معلوم است که هیچ یکی از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم مرتد نشده الا قومی از حفاة عوایه از اصحاب معلوم و اسود یا بعضی از موفقه  
 القلوب که نه بصیرتی و دوزین و وقتی در ایمان داشتند و اما در بروت رجوع از دین مسلمانی نیست بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق و صلاح سریرت در بعضی  
 امور و رجوع از مرتبه حسن خلاق و صدق نیست و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت در ادب با ایشان بر جبت ابتلا بدینا و فتنه چه آنحضرت فرموده بود که من  
 نسترسم بر شما کفر را و بت پستی را و لیکن مترسم از خدا غلت دنیا و افات آن که قالوه و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم یقول یحشر الناس يوم القيمة حفاة عراة غلظت کفهم یا رسول الله الرجال والنساء جمیعاً مردان و زنان همه نظر  
 بعضهم الی بعض نگاه میکنند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس و چند ایشان برهنه چه حکمت باشد فقال  
 پس فرمود آنحضرت با عایشه الا من اشد من آن بنظر بعضهم الی بعض ای عایشه کار و آن روز سخت تر است از اینکه نگاه کند بعضی بر بعضی یعنی کجا محال  
 و فرصت و شعور است بلکه کسی کبی نگاه تواند کرد متفق علیه و و عن ابن ان رجلاً قال روایت است از انس که مردی آنحضرت گفت یا رسول الله گفت بفرمود  
 الکافو علی وجهه يوم القيمة مکره حشر کرده میشود کافر بر روی خود روز قیامت و چگونه ممکن باشد بر روی رفتن قال گفت آنحضرت البس الذی مشاه علی  
 الرجال فی الدنیا فاما علی ان شبهه علی وجهه يوم القيمة آیا نیست شان این که آنکسی که روان ساخته است او را بر دوش در دنیا توانا است بر روی  
 اگر و اندین وی روز قیامت بر روی وی متفق علیه و عن ابی هریره عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال یلقى ابراهیم اباة آذ و یؤلف الفیة  
 گفت آنحضرت که پیش می آید ابراهیم پدر خود را که نام او از ناست روز قیامت تحقیق نزد بعضی علما هم اند که قایلند با آنکه ابا آنحضرت همان نوح و کفر پاک  
 و منزله اندانست که از عرم ابراهیم است علیه السلام که بجای آنرا پدر خوانده اند نام پدر وی تارح است و ازین جهت مقید ساخت ابا را با نذر و فرمود پیش می آید  
 ابراهیم این پدر خود را که از ناست و علی وجهه اذ ذقوه و غیره و حال آنکه بر وی از سیاسی و غبارت قره و غیره و بعضین معنی جبارید و لیکن قره جباریکه در وی سیاسی  
 بود بعضی گویند قریه سیاسی و کدورتی که از هم و دین بر روی و در فیه و لاه ابراهیم پس میگوید ابراهیم مراد از اهل الک لا یصنع فی الکتم من فرانی مکن مرا و اطاعت کن  
 مرا و آنچنان جانب حق بگیرم و خبر دهم فقول له ایه پس میگوید ابراهیم یا پدر وی که از ناست فالقوم لا یصنع من فرانی میگویم ترا شفاعت کن مرا فقول ابراهیم یا پدر  
 انک وعدت فی ان لا تخلفنی يوم یبعثون پس میگوید ابراهیم ای پروردگار منی بر رستم که تو وعده کرده مرا و اجابت کرده دعای مرا که رسوا نگردانی مرا روزی

[illegible]

اورا بهشت بر بند قال گفت از برای تقسیم و تسبیح ایشان آبش و اسادمان شود و غم نخوردند فان منکم رجلا پس بدستیکه از شما کردی و من یا جوج و  
 ما جوج الفا و از یا جوج و ما جوج هزار آنها بعدی کثیرند که اگر بهشتیان یکی از هزار باشند جامعه کثیر را شامل میکرد و بعد از آن اشارت کرد و کثرت اسم سابق نیز غیر  
 یا جوج و ما جوج اگر شما نیز اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از هزار باشد کجایش دارد چنانکه گفت راوی ثم قال پس گفت آنحضرت و الذی نفسی بیده ارجو  
 ان تكونوا ریح اهل الجنة امیدوارم که باشد شما چارگی بهشتیان فکبرنا پس فکبر فرمودیم و گفتیم ما الله اکبر به جنت بهشتار و بهشت عظام این بهشت  
 فقال پس زیادت بشارت داد و گفت آنحضرت ارجوان تكونوا ثلث اهل الجنة امیدوارم که باشد شما سه یک اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر کردیم  
 ، فقال گفت آنحضرت ارجوان تكونوا نصف اهل الجنة امیدوارم که باشد شما نیمه اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر فرمودیم و گفت آنحضرت ما  
 انتم فی الناس نسیب شما در میان مردم در ملت الا کالشرع السواء فی جلد ثمرایض کرمانند میوه سیاه در پوست کا و سفید او کسوف بعضا  
 فی جلد ثمرایض سود یا میوه میوه سفید در پوست کا و سیاه متفق علیه اوعنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول و بنم  
 ابرهید خدسی است که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت که بکشف و بنا عن سافه میکشاید و برینه میکند و پروردگار را ساق خود را می بیناید شدت و  
 محنت از پیش خود برای غلایق و این عبارت کنایت است از شدت و محنت و هم و حزن فی نظر مخصوص معانی مفردات چنانکه کسی بجهد میشود در کاری و شمشیر  
 ساق میکند و بعضی تاویل کنند و علم از برای تقویض بنمایند چنانکه حکم تشابهات است فیه جلد کل مؤمن و مؤمنه پس سجده میکند مراد بر هر مردمان و بر  
 زن مسلمان و بقی من کان یسجد فی الدنیا و بقاء و سمعه و باقی میاند و سجده و بکشد هر که سجده میکند در دنیا برای نمودن مردم فشنو اندین ایشان را باطل  
 فذهب بسجده پس میرود و میخیزد و سجده کند فیه جلد کل مؤمن و مؤمنه پس سجده میکند مراد بر هر مردمان و بر زن مسلمان و بقی من کان یسجد فی الدنیا و بقاء و سمعه و باقی میاند و سجده و بکشد هر که سجده میکند در دنیا برای نمودن مردم فشنو اندین ایشان را باطل  
 و تا شود نزد بر داشتن و فرود آوردن متفق علیه ۱۲ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لباقی الرجل  
 العظیم السمین یوم القیمه برینه می آید مردی بزرگ فربه روز قیامت لا یزین عند الله جناح بعوضه نمی سجد و نمی ارزد و تر خدا باز وی پس را و قال گفت  
 آنحضرت اقوا و اجزائید و بداند که طالبان دنیا که مغرورند و کردار خود را نیک می شمارند علمای ایشان ضایع فنا و داستان آیت را فلا نفهم لهم یوم  
 القیمه و منای پس بر بانیکنیم و منینیم ما را ایشان زار روز قیامت و زنی و مقداری و اعتباری متفق علیه عا الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال  
 رسول الله عز وجل یوم القیمه فی الدنیا و بقاء و سمعه و باقی میاند و سجده و بکشد هر که سجده میکند در دنیا برای نمودن مردم فشنو اندین ایشان را باطل  
 را بگوید زمین خبرهای خود را قال فرمود اندرون اخبارها آیامی دریا بید و میداند که چیست خبرهای زمین را بگوید آنرا قالوا گفتند الله و رسول الله  
 قال فان اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امه فرمود پس خبرهای زمین اینست که گواهی میداد بر هر بنده و داه یعنی بزد و زن مجاع علی ظهرها  
 بخیزی که عمل کرده است بر پشت وی ان تقول ان چنین که بگوید عملی کذا و کذا عمل کرد بر من چنین و چنین یوم کذا و کذا و چنین و چنین قال فرمود و هذه  
 اخبارها اینست خبرهای زمین دوا و احمد و التزمذی قلت منی هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه واله وسلم ما من احد یومئذ الا ندیم خیر یسج یکی که میرد ذکر آنکه شیطان می کرد و بعد از مردن قالوا ما ندیم گفتند صبی به و رسیدند صبی  
 سبب ندیم می بامر رسول قال ان کان محسنا ندیم ان لا یكون اذداد فرمود اگر سبب نیکو کار شیطان میشود که زیادت نکردنیک را و ان کان من سبب  
 ندیم ان لا یكون نزع و اگر سبب بدکار شیطان میوزد که نکشد نفس خود را از بدی و باز نیاند از ان دوا و التزمذی ۲ و عنه قال قال رسول  
 الله صلى الله علیه واله وسلم یحشر الناس یوم القیمه ثلثه اصناف حشر کرده میشود مردم روز قیامت سه گروه و صنفها مشرک و بی که پیاده  
 بر پای روالند و این حال عامه مؤمنان باشد و صنفها و کبانا و کروبى سواران و اینها خواص مسلمانند و صنفها و انقیای ایشانند و صنفها علی وجههم و  
 کروبى بر رویای خود و ان قبل گفته شد و پرسیده شد یا رسول الله و کیف یحشون علی وجههم چگونه میروند بر رویای خود چگونه میتوانستند قال ان الذی  
 امشاهم علی قدامهم فرمود بدستیکه آنس که روان ساخته است ایشان را بر پایای ایشان قادر علی ان یمشهم علی وجههم توانست بر روان گردانیدن ایشان  
 بر رویای ایشان اما انهم یفنون بوجههم کل حدیث شول کا و باشد و بداند که ایشان میپرسند بر رویای خود در زمین و در بهشت و احوال و احوال و احوال و احوال  
 بجای دستهای پایای ایشان میکرد و چنانکه بدست و پای از موزیات طریق بلند و پست آن پریشانند و احراز نمایند ایشان بر رویای خود کنند و رویای ایشان کایر  
 پایای ایشان کنند بی هیچ تفاوت و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد ننهادند و پروردگار تعالی ایشان را خواست و سرنگون گردانید و دوا و التزمذی  
 ۳ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم من سره ان یظلم فی یوم القیمه کسی که شاد و خوشحال میکرد و اندا و که نظر کند بسوی رفتن  
 و بریندازد از کاندلی عین کویا که آن دیدن چشم است و شادی و خوشحالی از جهت حصول بایان و فوت و یقین خواهد بود و فلفه و این باید که بخواند سورۃ اذا انشروا  
 کورث و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشفت چنین سورتها را حوال قیامت به تفصیل و تشخیص مثل اندر خوانده اگر بخورد دل بخواند چنان

انفس الناس





رحمت خود فیض علمه مکنفه پس بنده بر روی حذر و حفظ پرده خود گرفت بقیعین پناه پرده و نهاسانی و سایه و جانب و بار روی طایر و دیتوه و میسر شد مؤمنی تا در اهل محشر بر سر  
 گناهان و پیداکشتن آنها شرمند و در سوگند و فیهول پس میگوید بمومن اعترف ذنب کذا اعترف ذنب کذا آیا می شناسی کنا و چنین یا آیا می شناسی کنا و چنین یا  
 فیهول نعم ای دب پس میگوید مؤمن آری ای پروردگار من می شناسم کنا و چنین را حتی قرده و بنو به تا آنکه در اقرار می آرد پروردگار تعالی مؤمن را بگناهان  
 او و برای فی نفسه اند قد هلك و می بیند و می دریا بد مؤمن در ذات خود که تحقیق پاک شد در یافت جزای این گناهان قابل میگوید پروردگار تعالی مؤمن را  
 سترقا عليك في الدنيا پر شدیم من این گناهان را بر تو در دنیا و انا اغفرها لك اليوم من می آرمزم آنها را بر ترا امروز فیعطی کتاب حسنه  
 پس داده میشود مؤمن را کتاب حسنه و اما الکفار و المنافقون فینا دج طعم علی رؤس الخلق اما کافران و منافقان پس مذکور شد  
 و آواز داده میشود بر سرهای ظالمین و در حضور ایشان هولاء الذین کذبوا علی نهم اینها انکس فی اند که دروغ گفتند بر پروردگار خود الا لعنة الله  
 علی الظالمین و اما واکاه باشد که لعنت خداست بر ظالمان متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله  
 و سلم اذا کان يوم القيمة و متیک باشد روز قیامت دفع الله الی کل مسلم یهودیا و انصاریا یسار و خدا تعالی بهر مسلمان یک یهودی را یا نصرانی را  
 فیقول هذا کاک من النار پس میگوید خدا تعالی این یهودی را یا نصرانی سبب خلاصیست از آتش و دوزخ فک کور یا بیرون آوردن و کاک بفتح فاء  
 و کسر آن چیزی که بدان کور یا بیرون آرند کوی مسلمان در آتش دوزخ در بند کور بود و این یهودی یا نصرانی را در بدل وی بآتش فرستادند و آن مسلمان را بیرون  
 آورند و تاویل وی آنست که هر کلف را از کافر و مؤمن جای است در بهشت و در دوزخ و هر که با میان رفت مکان او که در دوزخ بود و تبدیل کرده میشود مکان  
 او که در بهشت شد و هر که با میان نرفت حال او بر عکس این آید پس کویان کافران خلف و بدل مؤمنانند در جای ایشان که در دوزخ بود پس کویان کافران  
 مؤمن شد از آتش و مراد آن نیست که کافران بگناهان مؤمن عذاب کنند و لا تزروا زرة و زرا خری و تخصیص یهود و نصاری از جنت استند ایشان است  
 عبادت و مضادت مؤمنین و واه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم یجاء بنوح يوم القيمة  
 آورده میشود و نوح را روز قیامت فیقال له هل بلغت پس گفته میشود و ما را آیار رسانیدی او امر و احکام الهی را بامت فیقول نعم یا دب پس میگوید  
 نوح آری رسانیدم ای پروردگار من فقال المته هل بلغت پس پرسیده میشود امت نوح آیار رسانید شما را فیقولون ما جاءنا من نبیر من مکر میثویت  
 وی و میگویند ما را هیچ رساننده و ترساننده فیقال من متهودك پس گفته میشود بنوح کیستند کواهیان تو بر دعوی تبلیغ فیقول محمد و امته پس  
 میگوید نوح کواهیان من محمد و امت وی است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی صحابه خود را یجاء بکبر پس آورده  
 شود شما را فتنه و ناله قد بلغن کبری میگوید شما که نوح تحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت ثم قراء رسول الله ستر خاند پیغمبر خدا صلی  
 الله علیه و آله و سلم بر این تصدیق و تحقیق این حال این است که میرا که حق تعالی خطاب باین امت کرده میفرماید و کذلک جعلنا کامة وسطا  
 و همچنین گردانیدم شما را امت نیک و عادل و فاضل لکنوا شهداء علی الناس تا آنکه باشد شما کواهی و پیغمبر مردم و لیکن الرسول علیکم شهیدا  
 و باشد پیغمبر بر شما کواهی کواهی داد و نداد مردم چنانکه کواهی دادند بر قوم نوح که رسانید نوح بر شما آنچه فرستاده شد بر وی از دین و بودن پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله و سلم کواهی بر ایشان چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون ام انبیا صلوات الله و سلامه علیه منکر شوند که بایک یکس چیز رسانید پس نیاست  
 محمد را کواهی گیرند و ایشان کواهی دهند و پرسیده شود از ایشان که شما چه داند و از کجا کواهی دادید بر ایشان گویند که ما کتاب الله را مطلق یا فیم بدان پس کواهی  
 دادیم کواهی وی پس از ان ام انبیا سخن و حدیث و عدالت این است که پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعدیل و تزکیه ایشان کنند و کواهی و دیگر  
 ایشان عادل و صادق اند اینست معنی بودن رسول شهید بر ایشان و بهین استبار آنحضرت را کواهی بر امم گفته شد که چون تزکیه است خود کرد و تحقیق شد  
 ایشان نمود بر امم کویا خود نیز کواهی داد بان و باین اعتبار گفته محمد و امت فقم دواء البضادی و عن انس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله یوم  
 ما ز پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضلك پس خنده کرد آنحضرت فقال پس فرمود هل تدر من مما اخفک آیامی در یابید و میدانید  
 شما که از چه چیز خنده میکنم قال ان قلنا لکنتم الله و مرسله اعلم خدا و رسول وی و اما تراست قلنا مخاطبة العبد به گفت خنده میکنم از چه  
 سخن در وی گفتن بنده پروردگار خود را بگوید که میگوید بنده یا دب که تجنی من التکلم ای پروردگار من آیار رسانیدی و نگاه داشتی مرا از ظلم و فرمودی که ظلم  
 میکنم بر بندگان خود مقدار دوزخه قال گفت آنحضرت بگوید بل میگوید پروردگار تعالی آری رسانیده ام ترا از ظلم و ظلم میکنم بر بندگان قال گفت آنحضرت  
 فیقول پس میگوید فانی لا اجیز علی نفسی لا شاهدی منی پس اگر چنانچه است حال من اجانت میکنم و روا میدارم بر نفس خود کواهی از جانب خود یعنی دیگر را  
 بر خود روا میدارم اگر چه من بر من کواهی پیدا شود قبول دارم خیال کرد که از ذات من بر من کواهی خواهد داد و چه امکان آن دارد و چه بچس بر ضرر خود کواهی ندهد و  
 ندانست که وی تعالی قادر است که هم از ذات وی بر وی کواهی پیدا کند که او را مجال الحاکم و گنجایش دمزدن پیدا نباشد و باعث خنده آن حضرت این او بود



الصلوات

یا منی آنت که تا صاحب عذرت کرد و خدا تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب نفس وی و فلک المناق و آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است  
وذلك الذي بخط الله عليه وآن بنده است که خشم گرفته بر وی و ناخشنود شده خدا تعالی از وی و او مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را  
آنت یدخل من امی الجنة درمی آید از امت من بهشت را بهنگام دراز کس بیجا ب فی باب التوسل در باب توسل بود آیت ابن عباس یعنی این حدیث  
در مصباح درین باب ذکر کرده بروایت ابی هریره ما از او در باب توسل ذکر کردیم بروایت ابن عباس از جهت شدت مناسبت بان باب الفصل الثانی  
عن ابی ماجة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت و عد فی دبی از یدخل الجنة  
من امی و عده کرد و در کار من که در آید بهشت را از امت من سبعین الفا الاحساب علیهم و لا عذاب بهنفا و نهار کس را که میت حساب  
ایشان و نه عذاب مع کل الف سبعون الفا با هر هزار کس بهنگام دراز دیگر و ثلث حیثات من حیثات دبی و بهنگام دراز با هر هزار  
سه حیثه از حیثات پروردگار من و حیثه آنچه بر دو کف دست پر کرده یکبار بدیند و او احمد و الترمذی ابن ماجة و عن الحسن عن ابی هریره قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یعرض الناس یوم القيمة ثلث عرصات ظاهر کرده و نمود و میوند مردم روز قیامت سه بار فاما عرصات فبدال  
و معاذیر اما و عرض بحث و جدالت و مراد بجدال آنت که بندکان در دفع کنا بان و انکار آن از خود میکنند حضور صاحب کا خزان که تکذیب انبیا و رسل و تبلیغ  
ایشان دین و شریعت را میکنند و معاذیر جمع معذرت است که بندکان اعتراف بکنا بان نکنند ولیکن اعذار نمایند به و سببان و عجز و اضطراب و احوال الضعفة  
الثالثة ضد ذلك تطير العصف فی الایدی اما عرصة سیوم پس نزد آن میسر و میرسد صحیفه های محال در دست تا تمام شدن محاسبان فآخذ بيمينه  
و آخذ بشماله پس یکی گیرنده است صحیفه اعمال را بدست راست و دیگری گیرنده است بدست چپ و او احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی لا یصح هذا الحديث  
صح نیست این حدیث من قبل ان الحسن لم یسمع من ابی هریره از جهت آنکه حسن بصری که راوی این حدیث است شنیده است حدیث را از ابی هریره و بصحبت او نرسیده  
و اگر چه او را دیده باشد و باطلاقات نموده اما شنیدن او حدیث را از وی بصحت نرسیده و شیخ جزری و تصحیح مصباح گفته که بخاری در صحیح خود سه حدیث از حسن از ابی  
هریره اخراج کرده است و اما مسلم بیرون نیاورده از وی چیزی و الله اعلم و قد دواء بعضهم و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن  
عن ابی موسی از حسن بصری از ابو موسی اشعری و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یصلح رجلا  
من امتی علی رؤس الخلائق یوم القيمة گفت آنحضرت بدستی خدا تعالی بیرون می آید و در دیر از امت من بر سرهای خلائق یعنی در حضور تمام مردم روز  
قیامت فیشر علیه تسعة و تسعين سجلا پس پاکنده میکند برآمد و نود و نه کتاب بزرگ را کل سجل مثل مد البصر هر کتاب مانند درازی بهر معنی دراز تا  
آنجا که نظر برسد و میقول انکم من هذا امثیثا بر سر میگوید الله تعالی برآمد و آید منکر میثوی ازین که درین کتاب است چیزی را اظلمک کتبی المحفظون یا اظلم کرده  
اند از نویسندگان من که نگاهبانان افعال و احوال تو بودند میقول لا یادب پس میگوید آئند و نه ای پروردگار من منکر میثوم ازین چیزی را و ظلم کرده و کاتبان تو میقول  
افلک عنصرا پس میگوید یا ای پروردگار من مرا عذری نیست میقول بل ان لك عندنا حسنة پس میگوید  
الله تعالی بلی بدستی مرا نزد ما نیکی هست و انه لا ظلم عليك الیوم و بد رستیکه نیست ظلم بر تو امروز و فخرج بطاقة فیها پس بیرون آورده میشود  
کاغذ پاره خرد که نوشته شده است در وی این کلمات است لاله الا الله و ان محمد عبده و مرسله و بطا قه کبر موعده و پاره کاغذ که نهاده میشود  
در ثوب و نوشته میشود رقم های وی بطه اهل مصر میقول احضر منک پس میگوید الله تعالی حاضر شود وزن عمل خود را میقول یا رب ما هذه البطا  
مع هذه السجلات پس میگوید آئند و ای پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و چه وزن خواهد داشت با این کتابهای بزرگ میقول انک لا تظلم  
پس میگوید الله تعالی بد رستیکه تو ظلم کرده میثوی یعنی این بطاقة عظیم است بیاید آئند و ن کر و تا بر تو ظلم زد و قال گفت آنحضرت فوضع السجلات  
فی کفة و البطا قة فی کفة پس نهاده میشود سجلات و ریک کفه ترازد و این کاغذ پاره در کفه دیگر فطأ مشت السجلات و ثقلت البطا قة پس  
سبک می آید تا آن سجلا و کران می آید این کاغذ پاره فلا یثقل مع اسم الله شئی پس کران نمی آید با نام خدا چیزی و نام خدا از همه عظیم و ثقیل است  
اگر چه که که گاه بان بود و او الترمذی و ابن ماجة و عن عائشه رضی الله عنها انها ذكرت الناد فبکلت روایت از عائشه که وی یاد کرد آتش و دود  
را پس بکسبت فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما یبکیک چه چیز در گریه آورده ترا ای عائشه قالت فکلت الناد  
فبکلت گفت عائشه یاد کردم آتش و دود را پس بگریتم از ترس عذاب آن فصل تذکر من اهلیکم یوم القيمة پس آید با وی آید شما اهل و عیال خود را و در روز  
قیامت و خبر دار میشد احوال ایشان فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما فی ثلثة مواطن فلا ینال احد الا و ربه جایزه  
پس با وی آید و هیچ یکی هیچ یکی را عند المیزان نزد میزان که بر می کشند اعمال را حتی یعلم اینخف میزان اندام میثقل آنکه میدانند آنکس که سبک آید ترازی می  
یا کران و عند الکتاب حين یقال دیگر نزد و ان کتاب بدست ها و ما قرا و کتابیه روزی که گفته میشود بگریه بخوانید کتاب را این آنکس

میکوید کتاب بدست راست وی میدهند و وی خوشحال میشود و میگوید بگردم بگیرم و بخوانم کتاب را حق یل ان یقع کلاه تا آنکه میدانند که واقع شد کتاب  
 وی انی بمینه ام فی شماله بن و مره ظهرا یا در دست راست وی یا در دست چپ وی از پیش پست وی و در بعضی نسخ معارج او من و در ظهرا است  
 و عند هر طواف و وضع بین خطی که در پیش سر او و خطی که در پشت سر او است و در هر یک از این دو خط یک کعبه از موسی و کز را نیده شود و مردم را بر آن  
 درین سه موطن همه حیران و در مانده بنفش خود باشند و کبیرا مجال یا آوردن و خبر گرفتن باشد و او را بود او و الف فصل الثالث عن عائشه رضی الله  
 عنها قال جاء رجل فقعده بین یدی رسول الله آمد مردی پس نشست نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال برکت من ربی ان رسول الله ان  
 لی مملو کین بدرستیکه را غلامانند که بکند بوفی و دروغ میگویند با من حیث بوفی و بی دینتی میکنند در حق من و بعضی و بی فرامی میکنند مرا و اشتهم و اضربهم  
 و دشنام میگویند ایشان را و میزنم ایشان را از اقلی تا انهم پس چگونه خواهد بود و حال من روز قیامت از جهت ایشان و بسبب ایشان  
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم القیمه یحب ما خانک و عصوک و کذبک و عقابک یا هر چه در  
 باشد روز قیامت حساب کرده میشود آنچه خیانت کرده اند و بی فرامی کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده میشود و عذاب کرده اند و دشنام  
 دادن و زدن نسبت ایشان را فان کان عقابک یا هم بقدر ذنوبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را بر اندازه کن بان ایشان کان کفایا لک  
 و لا علیک باشد عذاب تو برابر کن با ایشان که نه سود تو و آنت و نه زیان تو و ان کان عقابک یا هم دون ذنبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را  
 را فرود کن و ایشان و کمتر از ان کان فضلا لک باشد از زیادت و مرتز بر ایشان و ان کان عقابک یا هم فوق ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را  
 با لای کانیان ایشان و بیشتر از ان اقص لهم منک الفضل قصاص گرفته میشود و ایشان را از تو آن نیا دتی رافعتی الی جمل و جعل یمتف و یکی پس  
 یکو شد امروز و بسنیا در در فریاد کردن و کر بر کردن و فقال له رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای تانید و اثبات  
 آنهم فرمود و اما تقرأ قول الله تعالی آیا بخوانی قول خدا تعالی را که میگوید و نفع المواذین القط لیس فی القیمه و می بینم ترا زوهای راست و درست را در روز  
 قیامت فلا تظلم نفس شیئا پس ظلم کرده نمیشود هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرو گذاشته نمیشود حق و چیزی و ان کان مثقال حبه من خردل ایتنا بها و اگر باشد  
 عمل یا علم مقدار دانه از خردل می آید و حاضر میکرد اینهم را و کفی بنا حاسبین و بنده ایم حساب کنند که زیاده بر علم و عدل و انصورت فقال لعلی لک  
 انما و یا رسول الله ما اجد لی و لولا مشیائنا من مفا و قتمهم نمی یابیم مر خود را و مرا ایشان را بهتر از جدائی ایشان انهم لک انهم کلهم احوال و او را  
 مرا که ایشان همه آزادانند و او الهی و التمدی و عنهما قالت سمعت رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
 اله و سلم یقول فی بعض صلاته که میگفت در بعضی نمازهای خود که دعا میکرد در ان اللهم حسابنی حسابا یسیرا خدا و خدا حساب کن مرا و حسابهای مرا  
 حساب آسان قلت کتم یا رسول الله ما الحساب الیسو چه چیز است حساب آسان و صورت آن چیست قال ان می نظری فکتا به فیتجا و من عنده  
 فرمود و صورت حساب سیر است که نگاه کند یعنی بنده و در کتاب خود پس در کند و الله تعالی از وی یعنی کتاب اعمال او را با و بناید و در کند و اگر ضعیف تر باشد  
 تعالی راجع دارند نیز صورت دارد و الله من فوق الحساب یومئذ یا عائشه هلك بدرستیکه شان نیست که کسی که کاوید و شد و وقت کرده شد حساب  
 را در آن روز ای عائشه تحقیق پاک شد و او احد و عن ابی سعید الخدری فی انی رسول الله صلی الله علیه و سلم رواه ابی حمید  
 خدری که وی آمد آنحضرت را فقال اخبرنی من یقوی علی لقیام القیمه پر گفت خبر ده مرا که چکس قوت خواهد داشت بر هیئت روز قیامت الذی  
 قال الله عز وجل انکس که گفته است خدا عز وجل در شان او یوم یقوم الناس لرب العالمین روزی که بایستند مردم نزد پروردگار جهانیان  
 درازی که آن روز دارد و فقال یخفف علی المؤمنین پر گفت آنحضرت بک و اسان کردانیده میشود و ایتان در آن روز بر مسلمانان حق یکنون علیه  
 اک الصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد آن روز بر وی و نماز فرض که نهایت آن چهار رکعت است و عنه قال مثل رسول الله و هم از ابی سعید آمده است  
 که پرسیده شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن یوم کان مقداره خمسين الف سنة از روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال ما طول هذا  
 الیوم چه عجب است در آن روزی این روز فقال پر گفت آنحضرت و الذی ضعی بیده انه یخفف علی المؤمنین بجزا سو کند که آن روز سبک کردانیده میشود  
 بر مسلمانان حق یکنون علیه من الصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد سبک و آسان تر بر مسلمانان از نماز فرض یصلیها فی الدنیا که می گذارد و آنرا در  
 دواها الیهقی فی کتاب البعث والنشور و عن اسماء بنت یزید عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یخسر الناس فی صعيد  
 واحد یوم القیمه فراهم آورده میشود مردم در صعيد واحد روز قیامت صعيد در اصل معنی زمین و مرا و اینجا بین فراخ هموار چنانکه در حدیثیکه  
 آمده که زمین محشر زمین صید هموار است که می خرد پای در وی از جهت ملاست آن فینادی مناد پس آواز میداد آواز دهنده فیقول پس میگوید  
 آن آواز دهنده این الذین کانت تجانی جوعهم عن المضاجع کجا اندان کسی که دور و جدا می باشد بطلوهای ایشان از خواب کاهمی ایشان را

یا روزی

این قائم لیل است از برای نماز و تهنید و بعضی جایزین مراد داشته اند نماز و قنوت و هم قلیل پس بر منجی ند از اهل محشر آنها درست ایشان اینست و حال  
اگر ایشان کم باشند بران مردم فهد خلوتی بفرستد حساب پس میداند بهشت را بی آنکه حساب گرفته شود و از ایشان که قوم بسیار الناس الى الحساب  
پسند آمده میشود مردم را حساب گرفتن دعاء الهی فی شعب الایمان ۳۰ باب الحوض و الشفاعة حوض در نعمت جمع شدن آب و سیلان او است  
و حیض که زنان را باشد و سبب سیلان دم است مشتق از انست و در او سینی حوضی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت باشد و صفای  
وی در احادیث بیاید و وارد شده که هر پیغمبر احوشی است در روز قیامت است و بر آن و در دنیا و شفاعت مشتق از شفع است و معنی آن در اصل بوی  
چیزی بچیزی است و شفع مغال و ترک معنی رنج است مقابل فروز یا بمعنی است و شفع که حق بسیار است در زمینی که فروخته شود هم این قبیل است و در شفاعت  
نیز پیوستن شفع است به مجرم بدو خواست کردن گناهان وی از درگاه رحمت و انواع شفاعات همه ثابت است رسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بعضی مخصوص  
وی و بعضی بشارکت و اول کسی که فتح باب شفاعت کند آنحضرت باشد پس در حقیقت شفاعات با هر راجع بحضرت وی بود و او است صاحب شفاعات علی  
الاطلاق نزع اول شفاعت عظمی است که عام است بر تمامه خلایق را و مخصوص است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که به سبب راز انبیا صلوا الله و سلم علیه و آله  
جرات و اقدام بر آن نباشد و آن برای ازاخت و تخلص از طول وقوف در حرمان و قیام حساب و حکم کرد که از تعالی و تقدس و بر آوردن از ان سذت و محنت  
چنانکه در احادیث بیاید دوم از برای در آوردن قومی در بهشت بفر حساب و ثبوت آن نیز وارد شده برای پیغمبر و از بعضی مخصوص بحضرت او است سیوم  
در اقوامی که حیات و سیات ایشان برابر باشد و با مداد شفاعت به بهشت در آیند چهارم قومی که مستحق و مستوجب و نزع شده باشند پس شفاعت کند و ایشان را  
به بهشت در آورند پنجم برای نزع درجات و زیادت کرامات ششم در گناهکاران که بدو نزع در آمده باشند و شفاعت بر آیند و این شفاعت شریک است میان  
سائر انبیا و ملائکه و ملائکه و شهدا و معتمد در استحقاق جنت ششم در تخفیف عذاب از آنها که مستحق عذاب مخلد شده باشند نهم برای اهل بدینه خاصه و هم برای  
زیارت کنندگان قبر شریف بر وجه انبیا و اختصاص کند و ذکر و الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیانا  
انا اسیر فی الجنة فرموا آنحضرت در شفاعتی آنکه من میر میکنم در بهشت و ظاهر آنست که این سیر در شب معراج باشد انا انا بهو حافاه فباب الدار  
الجوف ناکاه رسیدم بجوئی که در هر دو جانب او کنبه های مروارید یکان میانه کاواک اند مینی بر کنبه های مروارید است جوف قلت ما هذا پرسیدم چیست این  
جوی بن ممت یا جبرئیل قال هذا الکون الذی عطاك دیک گفت این حوض کوثر است که داده است ترا پروردگار تو اشارت است بکبریه انا  
اعطینک الکون و بیاری از مفسران آنرا بحوض کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر خیر کثیر مفرط است از علم و عمل و شرف و ابرین و حوض مذکور کفوی  
از انست و بعضی با اولاد و اتباع و عظمای امت تفسیر کرده این نیز داخل خیر کثیر است و این قوم را در بیان این سخنان بلند و کلمات ارجمند است برخی از ان دلیل  
مناف انهم اثنی عشر مذکور شده است فاذا طهروا مسلک افو پس ناکاه می بینم که کل وی مشک تیز بوی فاصل است و در فرجه جنت تیزی بوی خوش یا ناخوش  
و مشک از فرشتگان بغایت خوش تیز بوی و دواء البخاری و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حوضی بسیار  
البشر سافت حوض من مقدار سیر یک ماه است و نرو باه سوا و کوشهای وی برابرند یعنی مربع است و درازی و پهنای وی برابر مائه ابض می اللین  
تب وی سفید از شیر است و درجه الطیب من المسک و بوی وی یعنی بوی آب و وی خوشتر از بوی مشک و کبرانه کجوم السماء و کوزای وی  
مانند ستارهای آسمان است در بسیاری و در سخانی من شیرب منه فلا یظلم احد اذ یکب نبو شد از ان حوض پس نشسته نگردد و همیشه اگر کوید برین تقدیر  
لذت انهار بهشت بجه دریا بجه لذت آب بوجو تشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد گویم مراد تشنگی مفرط جملگ است و نیز تشنگی در تشنگی الم  
استف که در نفع آن لذتی متوهم میگردد و چون الم آن نباشد بدفع آن حاجت نیفتد و شاید در آنحال تشنگی لذت نباشد و نیز در بهشت هر چه خواهند حاصل  
کرد و اگر تشنگی نیز خواهند حاصل کرد و متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان حوضی بعد من الجنة  
من عان بدستی که حوض من دورتر است از دوری المیه نفع بهره که نام شریست از آخر شهرهای شام متصل دریا می بین از عدن که شهرست از شهرهای  
بین متصل دریا می بند طو امشد مباحنا من الشیخ یحیی بن ابی اناسی در سفیدی از برف و احلی من العسل باللبن و شیرین تر از شیرین  
تر است از شیرین میخته با شیر و لا یقه اکثر من عد الفجور و بر اینه آوند با می شیر است از شارب تارکان وانی لا صلا لنا عنه و بدنی  
که من سیرانیه باز میدارم و میرانم مردم را یعنی امتان دیگر را از وی که با صمد الرجل بل الناس عن حوضه چنانکه میراند و شربان مردم را از حوض  
خود قالو گفتند یا رسول الله انصرفنا و میثد آیامی شناسی ما در آنروز که غیر ما میرانی و باز میداری قال نعم گفت آنحضرت آری می شناسی  
شمارا لکم سجا و لبس لا حد من الام مرثا را علامش و نشانی است که نیت مرید یکی از اینها را سجا بکبرین و سکون یا مقصور علامست  
و محدود نیز آمده ثو دون علی عرجلین من اثر الوضوء می داند بر من سفید پشانی و دست و پا از بوی نیکو نیت وضو چنانکه گذشت در کتاب

باب الحرم والشفاعة

نست یا نوا و انواع شفاعات

الفصل الاول

الطهارة و در باب فضل وضو و واده مسلم و فی واده عن انس و در روایتی مسلم از انس اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت فرمودی فی ابا ذر ان الله فضل الفضل ویده میشود در آن حوض آب ریز پای طلائع و نقره ابرین کبیر بنزه عرب آریز که در و نجوم السماء مانند شمارگان آسمان و فی آخری له عن ثوبان و در روایتی دیگر مسلم از ثوبان اینچنین آمده که قال گفت انس مثل عن بشر بنه پرسیده شد آنحضرت را از آب آن حوض فقال انس گفت اشد بها ضامن اللین و احل من العسل آب کوی سخت تر است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد بعثت فید منها بان بمهد اند من الجنة احدهما من ذهب والاخر من فضة میریزند بزور و سیلان میکند فی دینی در آن حوض دونا و دان که مدومی کنند آنرا از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و غت بغین مجر و تار منقوشه شده یعنی عرس و قهر و غلبه و پی در پی آمدن و بیعت کبیر بغین و نعم آن از ضرب و نصر و پروا آمده و عیب با و موحده شده و ضم عین حمله از عیب معنی بیایی آب خوردن و شعیب یا تختانی و تار منقوشه و فتح عین حمله از عیب معنی مجر یعنی روان شدن و بیرون آمدن آب نیز روایت است و نیز آب کبیر سیم شستنی است از وزب معنی سیلان آب یا فارسی است معرب بنزه و میزد و فارسی معنی بولاید و عن مهمل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی فرجکم علی الخوض من پیش رنده شام بر حوض و حوط بفتح معنی کسی را که بزد که پیتر از قوم به منزل رود تا حوض و دلو و ریان طایا دارد و معنی مر علی شرب هر کسی که می گذرد بر من می نوشد آب آنرا و من شرب لم یظلم احد او هر که نوشد از آب آن تشنه نگردد و هر که نگیرد و علی اقوام اخر فم بر اینه و در دنیا یدومی و آید برین کرده های یعنی از امت من که می شناسم من ایشان را و بعضی منی و می شناسد ایشان را و حال بیخی و بدینهم پیتر حایل و مانع گردانیده میشود میان من و میان ایشان فاقول اللهم منی پس میگویم من بد رسیکی ایشان از منند فقال انك لا ندری منا احد فوا بعدك گفته میشود که تو در نمی یابی و ندری فی که چیز حادث گردند و نوید آورده اند از تو فاقول مصفا صفا لمن غیر بعدی پس میگویم من دوری باد دوری باد از مقام قرب و رحمت مرکسانی را که تغیر دادند وین دست مرا بعد از من معنی این حدیث نزدیک بعضیون آن حدیث است که در فصل اول در باب شکر گذشت که در آنجا گفت ای صحابی و شرح و تاویل آن با شما گذشت متفق علیه و عن انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال یجلس المؤمن يوم القيامة جسر کرده میشوند از جنیدن سلمان روز قیامت حتی یعموا بخلات تلک آنکه در قید و راکورده میشوند و محزون گردانیده میشوند بسبب جبر ففعلون لو استشفعنا الی دینا پس میگویند سلمانان کاسکی طلب شفاعت میکردیم بسوی پروردگار خود و پیدا میکردیم بر خود کسی را تا در حضرت وی شفاعت میکردیم و ما را فرجهایمان میکانا پس می جنبانند و میرود ما را از نیکی که هستا ده ایم تا در راحت می انداخت و خلاص میکرد ما را ازین اندوه و محنت فافون آدم پس می آیند آدم با ففعلون پس میگویند انما آدم ابو الناس تو آدمی پدر تمام مردم خلقت الله بیده پیدا کرد ترا از میان بدست قدرت خود و بسکند جنه و بواکن کرد این را بهشت خود را و احد الله ملکک و سا جدر دایند برای تو فرشتگان خود را و خلقت معا کل شیء و دانانید ترا و ما همه چیز را اشفع لنا عند ربک شفاعت کن ما را نزد پروردگار تو که مخصوص گردانید ترا بان فضایل و کرامات حتی بهیچمان میکانا هذا تا به راحت بخشد و برود ما را از نیکی ما که بغایت سخت و دشوار است ففعل لست هنا که پس میگوید آدم نیست من در مقام و مرتبه که کان میبرید شما تا جرات کنم و در مقام شفاعت و ابتد کنم و فتح این باب بنایم و بعد از خطبته النبی صاب و یاد میکند وی علیه السلام کناه و تفسیر خود را که رسیده بود او را اکل من الشجرة که خوردن اوست از درخت و طغی عنها و حال آنکه تحقیق نمی کرده شده بود از نزدیک شدن بان و لکن ابوا فوجا اول بنی بعثه الله الی الارض و لیکن بیاید نوح را که اول بنی مرسل است که فرستاده است او را الله بر کافران روی زمین فافون فوجا پس می آیند نوح را ففعل لست هنا که پس میگوید نوح نیست من در اینجا و درین مقام که شما کان میبرید و بعد از خطبته النبی صاب سواله و به بغیر علم و یاد میکند نوح کناه خود را که رسیده بوی و آن سوال کردن اوست پروردگار خود را در بنات پسران دست و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد یا نه تا عتاب آید که یا نوح می پرس از آن چه بدان علم نداری و لکن ابوا او اھم خلیل الرحمن و لیکن بیاید ابراهیم را که دوست خدای جبرائیل است قال فرمود آنحضرت فافون او اھم پس می آیند ابراهیم را ففعل انی لست هنا که پس میگوید ابراهیم بد رسیکی من نیستم در مقام و منزلت او را آن و بعد از ثلث کذبات کذب من و یاد میکند ابراهیم سه دروغ را که گفته بود آنرا و دنیا و حقیقت آنرا دروغ اند بلکه دروغ ما و در صورت و دروغ اند و لیکن چون مقام و مرتبه انبیا عالی است بر ایشان با مثل این امور میخواستند رود یکی از آن سه دروغ آنکه قوم او بتماشای عیدی که داشتند بیرون میرفتند او خواست که نزد و فرصت یابد و بتان ایشان را بشکند گفت من بجایم باشم بیرون نمی توانم رفت و بطایر بسیاری نداشت اما چه توان دانست شاید که در باطن بوده باشد و مزاج آدمی را در اکثری خللی و انحرا فی نبود و شاید که بجای دل بی ذوقی آن مراد داشته که محبت کفر و عدا د ایشان بود و دوم آنکه چون بتان ایشان را بشکست گفتند تو کردی این را با ما ای ابراهیم گفت من نکردم بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و بانی بر این فعل مراد جو داین بت شد که بعد از تعظیم شما ممتاز و متفرد است یا مقصود پسران و الزام ایشان چنانکه یکی خطی بنویسد و رعایت حق و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت کوید تو نوشته این خط و میگوید من نوشته ام



تو نوشته گایت میکند از آنکه اینچنین نوشتن از تو هرگز ناید میسر مگر زو به خود را که ساره نام داشت بخت استخلاص از ظلم آن کافر گفت این خواهر منست و مراد  
 اخوت اسلام داشت و نیز دختر عم وی و لکن اینو موسی عبد الله افاه الله التوریه و لیکن بایده موسی را که بنده ایت که داده است او را شد تعالی  
 توریست که کتابی عظیم الشان است و کبریا بنی اسرائیل تابع او نید و کله و فریجها و سخن گفت الله تعالی با وی بواسطه و نزدیک گردانید او را از دار محرم  
 مراد حضرت خود ساخت قال فباثون موسی فبقول انی لست هناك گفت پس می آید موسی با پس میگوید موسی فیتهم من در بی مقام و اهل آن و بعد از خطبه  
 الفی اصاب قتله النفس و یاد میکند موسی که خود را که رسید بوی دان اشتی قبی است که او رستی زود کار وی بیکت تمام کرد و لکن ابوالعباس  
 عبد الله و رسول و روح الله و کله و لیکن بایده عیسی را که بنده خاص خداست فرستاده است و روحانی است که بی او و جانی حضرت عیسی پیدا  
 شد با سبب حیات اجسام و قلوب است و کله او است که بیک کله کن پیدا شده و در حد کلام کرده فباثون عیسی فبقول لست هنا که بر می آید عیسی  
 پس میگوید عیسی من نیتم در اینجا ابوالعباس کار و عیسی علیه السلام عذری بیان نکرد و خطبه زود دیا و دیا و دیکته اند شاید که توقف وی علیه السلام بخت شریفی  
 بود که از محنت و اقوامی نصاری بروی و بر والد وی بالو بیت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع نظر از  
 اعتذار و متکبدان اهل این مقام که فقیاب شفاعت است مرا عده خلایق را نیافت و جرات بر آن نکرد و صواب است که بنده انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم  
 اجمعین از آمدن دین مقام و اتمام بر این کار عاجز و قاصرند بی جستیار با اعتبار و لیکن در ظاهر عذری نیز که دند بخیر سید المرسلین امام النبیین که به بهایت  
 قرب و عزت و مکانت محض است و محمود و محبوب حضرت اوست و بلند او را حدیث دیگر آمده که انبیا همه گفتند که ما اهل این کلامیستم و اگر مثبت و تعقیب  
 نمایند و اندام و لکن ابوالاحمد عبد الله غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و لیکن بایده محمد را صلی الله علیه و آله وسلم که بنده است که امر زید است خدا  
 مراد بر هر پیش که نشسته از کان وی و بر هر چه پس آمده بد آنکه احوال و تاویلات دیدنی است بعضی گفته اند که با و بخت عصمت و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین  
 محصور و مغفونند و آنچه حضرت ایشان منسوب است از جنس کلمات هر یکی از آنها را تا و بی و توحیدی است حضور صاسید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم که هرگز در هیچ وقت  
 خطبه و سید انحضرت وی بوجو دنیا و دین و لیکن او را خبر دادند در دنیا و اعلام نمودند بدن نه دیگر از اولیاد ایشان یاد او را و دند خطبات خود را و احسن احوال آنکه  
 این کلمه شریف است انحضرت غوث برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که در اینجا گاهی باشد و مغفرتی بود و صاحبان و مالکان چون از بنده خاص خود را  
 و خوشنود شوند و خواهند که اختصاص امتیاز آن بنده را اظهار نمایند و سرفراز سازند و گویند که ما ترا بختیدیم هر چه که می و هر چه کنی ترا عاف است و بر تو هیچ کفری نه و با  
 اقوال نیز شرح ذکر کرده ایم قال گفت انحضرت فباثونی پس بایده فاسناذن علی بی فی اذین طلبا ذن و آمدن می کنم بر پروردگار خود و در سبب غرضی که مقامی خاص  
 و جای محض من است که بچسک را در آن مدخلی و کنایشی بنو و فوذن لی علیه پس اذن کرده میشود مراد آمدن بروی تعالی فاذا اوابنه و فعت مساجدا پس چون می فرمود  
 تعالی و تقدس می اقم سجده کشنده بدعی ما شاء الله ان بدعی پس میگرد و دور با میکند را پروردگار تعالی و سجده چند آنکه میگوید که بگذار و ببقول ارفع محمد  
 پس از آن میگوید سر بر آری محمد محبوب من است و در کاهن ای بنده خاص من و فل شمع و بگو هر چه میگوئی شنوده میشود و اجابت نموده میشود و شفع  
 تشفع و شفاعت کن هر که را میخواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو و سل خطه و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادفع و بطلب هر چه  
 سر خود را فاشی علی بی بشاء و بخت بدعیه پس ستایش سکیم پروردگار خود و بشاء و ستودنی که می آموزد پروردگار تعالی مرا بعد از وقت و ازین جهت این  
 را مقام حد و مقام محمود و گویند و از اینجا معلوم کرد که شفع را باید که اول حمد و ثناء می شفع کوید تا بقر و رضای وی شرف کرد و بقبول شفاعت نیاز کرد و در شافع  
 پسر شفاعت میگویم فعدلی حدایس حد میکند پروردگار تعالی برای من حدی معینی یعنی تعیین نماید طایفه محض من از کاه کاران را برای شفاعت چنانچه فی زمانه فی  
 کاران و شراب خوانان را مثلاً و حکم میکند که این طایفه را شفاعت کن فاخرج فاخرجهم من النار و پس بیرون می آید از دکان حضور و بیرون می آید این طایفه را از آتش و در  
 و داخلهم الجنة و می آید از در بهشت و از اینجا معلوم میشود که مستحق شفاعت در اینجا غیر این محبوبان که ذکر کرده شدند و دیگران نیز بودند که ایشان را بی توقف از آتش  
 فرستاده بودند چون ذکر شفاعت اینها نیز کرد و مراد بناد اینجا که می بخت است که از وقت قیاب حاصل شده و مراد باخرج استخلاص از آتش است که اقبل و الله اعلم بمراد  
 الثانی پسر بر یکدم و میروم بد کاه و بار دوم برای شفاعت طوایف دیگر فاسناذن علی بی فی اذین طلبا ذن و آمدن می کنم بر پروردگار خود و بشاء و ستودنی که می آموزد  
 ما شاء الله ان بدعی فادفع و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادفع و بطلب هر چه میگوئی شنوده میشود و اجابت نموده میشود و شفع  
 تشفع و شفاعت کن هر که را میخواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو و سل خطه و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادفع و بطلب هر چه  
 بشاء و بخت بدعیه پس ستایش سکیم پروردگار خود و بشاء و ستودنی که می آموزد پروردگار تعالی مرا بعد از وقت و ازین جهت این  
 را مقام حد و مقام محمود و گویند و از اینجا معلوم کرد که شفع را باید که اول حمد و ثناء می شفع کوید تا بقر و رضای وی شرف کرد و بقبول شفاعت نیاز کرد و در شافع  
 پسر شفاعت میگویم فعدلی حدایس حد میکند پروردگار تعالی برای من حدی معینی یعنی تعیین نماید طایفه محض من از کاه کاران را برای شفاعت چنانچه فی زمانه فی  
 کاران و شراب خوانان را مثلاً و حکم میکند که این طایفه را شفاعت کن فاخرج فاخرجهم من النار و پس بیرون می آید از دکان حضور و بیرون می آید این طایفه را از آتش و در  
 و داخلهم الجنة و می آید از در بهشت و از اینجا معلوم میشود که مستحق شفاعت در اینجا غیر این محبوبان که ذکر کرده شدند و دیگران نیز بودند که ایشان را بی توقف از آتش  
 فرستاده بودند چون ذکر شفاعت اینها نیز کرد و مراد بناد اینجا که می بخت است که از وقت قیاب حاصل شده و مراد باخرج استخلاص از آتش است که اقبل و الله اعلم بمراد

آنها که در وقت  
 حج





از آدمیان گفتند یا رسول الله هل نرى دنایوم القیمة آیا می بینم پروردگار خود را روز قیامت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نعم آری می بینید پروردگار خود را بعد از آن از برای تحقیق و اثبات حال رویت فرمود هل تضادون فی دویة الشمس بالظلمة صور الیس بها صحاب ایشک میکنید و از دعام نمائید و در دیدن آفتاب و در نیمه روز گناه که نیت با وی ابری صحب بعد از گناه شده شدن ابراز روی آفتاب و هل تضادون فی دویة القمر لیلته البدر صور الیس بها صحاب و ایشک میکنید و در دیدن ماه در شب چهاردهم گناه که نیت در وی ابری قال رسول الله فی دنایوم القیمة الا کماتضادون فی دویة احدیها فرمود ایشک میکنید و در دیدن خدا تعالی روز قیامت مگر چنانکه ایشک میکنید و در دیدن یکی از آن دو یعنی آفتاب و ماهتاب و در دیدن آفتاب و ماهتاب خود قطعا ایشک نذارید پس بدانید که آنجا نیز ایشک نخواهید داشت و گفته اند که این رویت که اینجا ذکر است غیر رویتی است که ثواب مؤمنانست و در شبست و این رویت متحالی است از حق تعالی که واقع میشود بعد از تیرمیان کسی که عبادت کرده است خدا و میان کسی که عبادت کرده است طواغیت را و امتحان و ابتلا برندگان جاریست در آن روز تا وقت فراغ از حساب و قریع جزا از ثواب و عقاب و آخرت اگر چه در جزا است واقع میشود گاهی در وی امتحان چنانکه دنیا دار امتحانست و گاهی واقع میشود در وی جزا چنانکه فرموده است و اما صلیکم من مصیبة فیا کسب لیدکم کذا قال الطیبی و الله اعلم اذا کان یوم القیمة اذن مؤمن چون میباشد روز قیامت آواز میدهند آواز دهنده و لبتج کل مة ما کانت تعبد باید که در پی رود و هر کس که چیزی را که عبادت میکرد از افلا بیعی احد کان یعبد غیر الله پس باقی نمیدانیم مگر آنکه عبادت میکرد غیر خدا را من الاصلنام و الاصلاب اصنام جمع صنم معنی بت و انصاب جمع نصب سکنی که بر پا کرده شود و عباد کرده شود و او را و قیام کرده شود و نزد آن بقصد تقرب و طاعت الا یسافطون فی النار مگر آنکه می شنیدیم عابد و معبود در آتش دوزخ حتی ذالم یبلی الا من کان یعبد الله یبلی و فاجرا آنکه چون باقی نماند مگر کسی که عبادت میکند خدا را از نیکو کار و بد کردار و مطیع و عاصی انا هم رب العالمین می آید ایشان را پروردگار جهانیان و سلطان وی و تجلی میکند وی تعالی بر ایشان بقرب و بحقیقت ایشان و جمعی از صفات حق است که اسناد کرده است از ابدات خود در کتاب مجید و وارد شده است در کلام رسول وی و اعتقاد میکنیم ما از آنجایی که کیفیت کز بدایتیم و منزه میداریم از حرکت و انتقال که در ایشان و جمعی از مخلوقات میباشد چنانکه حکم سائر تشابهات است با کونیم می آید فرشته از فرشتگان او و طبیی نقل کرده که تواند که الله تعالی و تقدس در صورت کلی از ملائکه که مشاب صفات آنرا هستند تا اما امتحان کند پس چون این ملک و این صورت بگوید که من پروردگار شما ام و به بیند بر وی علامات مخلوق انکار کنند و بدانند که نه پروردگار است تعالی و تقدس و استعافه نمایند و طبیی را درین مقام کلام شیخ است نقل از شرح حدیث قال فماذا انظرون میگوید الله تعالی با ایشان پس چه چیز را انتظار دارید شیخ کل مة ما کانت تعبد در پی میرود و هر کس که چیزی را که عبادت میکند یعنی شما چرا نمیرود قالوا یا دنبا فادقنا الناس فی الدنبا میگویند ایشان ای پروردگار ما جدا کنی و ما مردم را در دنیا افرو ما کنا الیهیم در حال محتاج تر بودن ما بسوی این مردم و لہم رضا جہم و مصاحبت نکردیم با ایشان و متابعت نکرده ایشان را پس اکنون چون متابعت میکنیم ایشان را و حال آنکه بی نیازیم از ایشان و ایشان و معبودان ایشان همه سیم و دوزخ اند و فی دوا و اید ابی هر و در روایت ابی هریره انجین آمده که فہقولون هذا مکاننا پس میگویند این عبادت کنندگان حق این است جایی ما و نمیریم حتی یا تینا دنبا تا آنکه بیایا پروردگار ما فاذا جاء دنبا عرفناہ پس وقتی که بیاید پروردگار ما ایشان را و او را فی دوا و اید ابی سعید و در روایت ابی سعید خدری انجین آمده که فہقول هل بیئکم و بینه آیتہم فہم پس میگوید پروردگار تعالی آیا هست میان شما و میان پروردگار تعالی نشانی که بدان می شناسید او را فہقولون نعم پس میگویند آری هست میان ما و میان وی نشانی فیکشف عن ساق پر انکار کرده میشود و نموده میشود یا کشف میکند و بنماید ساق را شرح این سابقا ذکر فضل اول از باب لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس گذشته است که مراد باقی شدت و محنت است و کشف ساق مثل است در شدت و بعضی گویند مراد نور عظیم است با جماعه از ملائکه و صواب آنست که توقف کنند و تاویل نمایند و حقیقت معنی مراد را تفویض بحکم حق کنند فلا یبقی من کان یعبد الله من تلقا نفسه پس باقی نماند کسی که سجد میکرد و پر خدا را یعنی در دنیا از جانب نفس خود یعنی با خلاص نه برائی ریای خلق و ملاحظه ایشان و خوف شمشیر الا اذن الله له بالسجود مگر آنکه اذن میکند الله تعالی مراد بسجود و میر میگرداند سجده ایشان را و لا یبقی من کان یعبد اتقاء و دیاء و باقی نماند کسی که سجد میکرد از جبت پر بریز و ترس و قتل و غارت و برای نمودن مردم الاجل الله ظهوره طبعه واحدا مگر آنکه میگرداند خدا تعالی پشت او را یک لحظ که بداند دستخواب او نباشد تا تواند دو تا شد و سجد کرد و کلا ادادان یسجد خر علی قنارہ کہ او را که سجد کند می افتد بر پس سر خود و فریضه الجحش علی جہم ہرزہ میشود و نموده میشود بل صراط بر دوزخ و محل الشفاعة و حلول میکند و واقع میشود شفاعة و فہقولون و میگویند یعنی انبیاء است آنان خود برای طلب سلامت استقامت ایشان چنانکه در حدیث ابی هریره تصریح بیاید اللهم سلم سلم خداوند سلامت بگذران ایشان را از صراط تا در آتش نیفتند فیہم المؤمنون پس پس میکنند مسلمانان از صراط با قسام براندازه علی و استقامت بر دین شریعت که در حقیقت این بل مثل صراط سقیم شریعت است که با ریک ترا شمشیر



به بنید و چشم شمار آن بنفید و نظر شما آنجا کار کند برای شماست مانند آن باهست اگر گویند پس فرق چه باشد میان عالم و غیر عالم چون همه در بهشت درآمدند  
 بنعم آن سرور و شرف شدند زیاده بر آن چه تصور توان کرد و جایش آنکه بهشت را درجات و مراتب است بعد و نهایت همه در بهشت درآمدند و در نعمتهای ظاهری  
 شرکت شدند اما جزای اعمال و امتیاز عمل باقیست و با وجود آن همه فضل و دوست یوسته من بشا و الله ذو الفضل العظیم و از اینجا باید دانست که عمل و عبادت برای بهشت  
 و نعم آن نیت آن وظیفه بندگی و مقتضای محبت است و اجر و جزای آن فضل و کرم است و با وجود آن هیچ عمل نرزد و میضایع نبود و هر چیز را اجر میبخشد  
 و مرتب و در جنتی باشد متفق علیه ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و هم از  
 ابی سعید خدری است که گفت گفت پیغمبر خدا وقتی که در آید بهشتیان بهشت را و دوزخیان دوزخ را بگوید الله تعالی میگوید خدای تعالی من کان فی  
 قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاحجو حه کسی که ست در دل وی مقدار دانه از خردل از ایمان پس بیرون آید او را از دوزخ فخرجون قد  
 امضوا و عادوا و احما پس بیرون آید و حال آنکه به تحقیق سوخته اند و کشته اند مانند آنکه است فیلقون فی نهر الحیوة پس نذاخته میشوند در نهر حیات  
 فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میروند و تر و تازه میشوند چنانکه میروید چه در حمیل سیل الم تر و انما تخرج صفراء ملتوية آیا نمی بینید که  
 چه بیرون می آید زرد و در هم پیچیده یعنی تر و تازه متفق علیه و عن ابی هریره ان الناس قالوا روایت است از ابی هریره که مردم گفتند یا رسول  
 الله هل نری دنیا و ما القیمة ایامی منیم بار و در کار خود را روز قیامت فذکر معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد معنی حدیث ابی سعید خدری  
 که گذشت اگر چه در لفظ اختلافی دارد و غیر کشف الساق جز ذکر کشف ساق که در حدیث ابی هریره نیت و قال و گفت ابی هریره بجای آنکه در حدیث  
 ابی سعید گذشت ثم یضرب الجبر علی جنم الی آخره این عبارت را که در معنی اوست یضرب الصراط بین ظهرا فی جحیم زده میشود و بر پا کرد میشود  
 صراط در میان دوزخ و کائنات اول من یخرج من الوسل بامته پس میباشم من خستین کسی که میکند از صراط از پیغمبران با امت خود و لا  
 یتکلم یومئذ الا الوسل و سخن نمیکند و مجال سخن ندارد در آن روز هیچکس که پیغمبران و کلام الوسل یومئذ و سخن پیغمبران در آن روز نیست که اللهم  
 سلم سلم و فی جحیم و در دوزخ کلا لیب جمع کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه آهنی سر کج و بعضی گفته آهنی شعبه دارد که آویخته میشود بدان گوشت  
 مثل شوك السعدان مانند خارهای سعدان بفتح سین و سکون عین کیایی است که مر او را خارهاست مانند سرستان و آن بهترین چوای شتر است و  
 نومی گفته مر او را خارهای بزرگ است مانند خشک هر جانب و خارهای و را خا که سعدان نیز گویند لایعلم قدر عظمها الا الله نمیداند مقدار بزرگی آن  
 هیچکس که خدا تخطف الناس باعالمهم میر باید آن کلا لیب مردم را بگردانهای ایشان و تخطف کسرها و بفتح آن هر دو است فنهیم من یوقی بصله  
 پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده میشود بگردان خود و منهم من یخردل فیینجو و بعضی از ایشان کسی است که خمر شهید میشود و پاره کرده  
 میشود و ستر نجات می باید و خلاص میشود پس کافرا هلاک کرده میشود و نجات نمی باید و فاسق خدش و کدس کرده میشود و ستر نجات می باید و حق اذ افغ  
 الله من القضاء بین عباده تا آنکه چون میرد از خدا تعالی از حکم کردن میان بدکاران خود و تمام میکند آنرا و ادا دان بخرج من النار و من ادا دان  
 یخوجه و میخورد که بیرون آید کسی را که میخورد بیرون آید او را من کان یشهد ان لا اله الا الله ان کان کسی که گواهی میدهند که نیست هیچ معبود  
 بحق جز خدا و محمد فرستاده اوست امور اللاتکة ان یخرجوا من عبید الله میفرماید فرشتگان را که بیرون آرند کسی را که پرستش میکند خدای را یعنی  
 ایمان دارد و معبودیت او را و غیر او فیهو جنهم و هو فوهم با ثمار الجود پس بیرون می آرند فرشتگان ایشان را و می شناسند ایشان را به نشان های سجده  
 و حرم الله علی الناس ان تاكلوا ثمر الجود و حرام گردانیده است خدای تعالی بر آتش دوزخ که بخورد اثر سجود را بعضی گفته اند که مراد با تسبیح و تسبیح است  
 و بعضی سایر اعضا که بر آن سجده کنند آمده نموده و آن هفت عضو است دو پای و دوزانو و دو دست و جبهه فیخرجون من النار و قد امضوا پس بیرون  
 آورده میشوند از آتش و حال آنکه تحقیق سوخته و سیاه شده اند فیصب علیهم ماء الحیوة پس ریخته میشود بر ایشان آب حیات و این منافات ندارد  
 بلکه دوزخ و بهشت در نهر حیات فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میروند و تر و تازه میشوند چنانچه میروید آن تخم درخس و خاشاک سیل و بیعی  
 و جل به الجنة و النار و باقی میان دوزخیان بهشت و دوزخ و هو اهل النار و اهل الجنة و آن مرد پس دوزخیان است در آیدن بهشت یا  
 مقبل و وجهه قبل النار و روی آورده است بجانب آتش میقول یا رب اصرف وجهی عن النار پس میگوید آن مرد ای پروردگار من بگردان روی مرا از آتش  
 دوزخ و قد قشینی یحما و تحقیق ایذا کرد مرا بوی آتش دوزخ به جهت سوختن دوزخیان در آن و تواند که آتش دوزخ را در حذات بومی بد باشد قش  
 زهر آون و انید کردن بر کرده مستقر قشینی یحما ای اذانی و قشبه الدخان وقتی که بگذریم را دود و قشینی در روایت تخفیف است و اصرار بتشدید معلوم میشود  
 و احوق ذکاء ها و سوختن و سوختن و گرمی و زبانه زدن آتش و ذکا بزال وجهه بفتح و صابت نرزد روایت و لیکن معروف در نصت صراحت و ابا معنی  
 زیر کی و نیز قسمی بضم و صابت با اتفاق میقول هل عسیت ان اقل ذلك ان تسأل غیر ذلک پس میگوید پروردگار تعالی آیا نزد یک است که اگر



کلمه من کنایه یعنی بگردانم روی ترا از آتش و در آن سوال کنی و خواهی جز این چیز دیگر افعیقول لا و خذتک پس میگوید آمدن سوال میکنم و میخواهم چیزی دیگر را سوگند بفرست تو  
فیقول الله ما شاء الله من عهد وميثاق پس میدهد این مرد خدایتالی را از چیزی که میخواهد خدایتالی از پیمان و هتواری آن فیصدف الله وجهه عن النار پس میگوید  
خدایتالی روی و آتش را تا اقبل به علی الجنة پس چون معنی داد خدایتالی او را بر پشت دای بهجهای میسند حسن و نصارت آن را مسکت ما شاء الله ان  
یسکت پس خاموش میشود مانی که میخواهد خدایتالی که خاموش باشد ثم قال یا رب قد منی عند باب الجنة تسمیکوید آمدن دای پروردگار من پیش پروردگار  
فیقول الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهد والميثاق آیات که تحقیق داده تو پیمانها را و هتواری را ان لا تسأل غیر الذی کنت سالت  
برین که سوال کنی جز آنچه سوال کرده بودی یعنی که روی مرا بجانب پشت آری فیقول یا رب لا اكون اشقی خلقک پس میگوید پروردگار من نباشم من بدبخت  
خلق تو که بیرون بهشت افتاده باشم مسلمان همه درون و اگر در پشت نباشم باری که از آن جزو که بر در پشت باشم فیقول فاعسیبت ان اعطیت ذلك ان  
تسأل غیره پس میگوید پروردگار تعالی پس صیت که نزدیک است که اگر داده شوی تو از این که پیش برده شوی بر در پشت سوال کنی جز این چیز دیگر افعیقول پس میگوید  
آن مرد لا و خذتک لا اسأل غیرک سوگند بفرست تو سوال میکنم از تو جز آن را اگر گفته شود چرا عتاب نمیکند پروردگار تعالی او را بر شکستن عهد و سوگند جوابش آنکه حال  
او حال و الهان و مجانبین است و وی در آن معذور است یا آنکه آنجا تکلیف نیست تا مواخذ که کند فیعلی دبه ما شاء من عهد وميثاق پس میدهد بنده پروردگار  
خود را درین مرتبه نیز چیزی را که میخواهد الله تعالی از عهد وميثاق که زیاده بر آن سوال نکند و نخواهد فیقدمه الی باب الجنة پس پیش میرود او را خدایتالی تا در پشت فاذا بلغ  
بابها فرای و هو قها و ما فیها من البضرة والسرور پس چون رسید آن مرد در پشت را پس میبندد از کی و خوبی پشت را و چیزی را که در پشت است از تازی  
و خوشی فسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش میماند تا آنکه خواسته است خدا که خاموش ماند فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید دای پروردگار من  
در آرماد بر پشت فیقول الله پس میگوید خدا تبارک و تعالی و یلک یا ابن ادم ما اغدرک هلاک با در آری سرزند آدم چه عجب عدمی شگنی و بی وفا می کنی  
تو بر عهدهای خود پس اندرک بعین معجزه و ال حمل از غدر یعنی عهد شکن و بعین حله و ذال معجزه از غدر نیز خوانده اند یعنی چه چیز معذور دارد و ترا و یلک الیس قد اعطیت  
العهد والميثاق ان لا تسأل غیر الذی اعطیت آیات که تحقیق دادی تو پیمانها و ميثاق که سوال کنی غیر آنکه داده شدی فیقول یا رب لا تجعلن  
اشقی خلقک پس میگوید دای پروردگار من کرد ان را بدبخت ترین خلق خود که همه درون بهشت باشند و من بر در آن فلا یزال یدعو احق یصلک الله منه  
پس همیشه دعا میکند و میخواهد تا آنکه میخندد الله تعالی ازین حالت فاذا حصل له فی دخول الجنة پس چون میخندد الله تعالی اذن میکند او را در آمدن بهشت  
فیقول من پس گوید خدایتالی آرزو کن و بخواه هر چه خواهی فیمتی حق فاذا انقطع امنیته پس آرزو میکند آمدن تا آنکه منقطع میگردد و بنهایت میرسد آرزوهای  
او قال الله می گوید خدایتالی تمن من کذا و کذا آرزو کن از چنین و چنین اقبل بیکم دبه پیش می آید پروردگار او که یاد میدهد او را آرزوهای او را و مطالب  
و بدعای راحتى ذا انهمت به الامانی تا آنکه چون بنهایت میرسد آرزو ها قال الله تعالی میگوید خدای تعالی لك ذلك ومثله معه مرزاست  
آنچه آرزو کردی و در خواستی و دندان با اوست و فی دعایت ابی سعید و در روایت ابی سعید بن چنین آمده است که قال الله تعالی لك ذلك وعشر  
امثاله مرزاست آن آرزو ها و ده چند آن متفق علیه ۱۴ و عن ابن مسعود روى عن الله عن ان رسول الله صلى الله علیه و آله وسلم قال  
آخر من یدخل الجنة و یحل پس مردمانی که در آیند بهشت را یک مردی است و هو عیسی مریه و یکومرغ پس آرزو را میبرد و یکباری و بر روی  
میفتد باری دیگر و تفعه النادمه و علامت میکند آتش او را باری دیگر باین طور که میرسد گرمی آتش بوی پس ظاهر شود و اثر آن در وی و تغییر میکند  
کف بشیر او یا میسوزد بعضی اعضا می او و اصل سفع سیاهی که در وی باشد و صمغی گفته که سفع سرخی که بالای آن سیاهی دود فاذا جا و نزل  
الثفت الیه پس چون میگذرد از آتش و میگذارد از آتفات میکند و بیکر و بجانب آتش فقال تبارک الذی نجانی منك پس میگوید  
و خطاب میکند با آتش بزرگست خدای که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احد من الاولین والاخرین و البته تحقیق دارد  
خدایتالی چیزی را که نداد از هیچ یکی از پیشینیان و پسینیان را و این کلامی است ما در از غایت فرج و ضرورت و حقیقت آن را دانست و مراد  
سبانه در کثیر عطاست فترفع له شجرة پس بلند نموده میشود و مراد درختی فیقول ای رب ادفع من هذه الشجرة پس میگوید آن مرد دای پروردگار  
من نزدیک کردن مرا ازین درخت فلا مستظلل ظلها تا پناه جویم بایه آن درخت و امشب من ماء ها و نوشم از آب که در زیر آن درخت است  
از غایت تشنگی که آن مرد که در زیر وی آبی خواهد بود و یا پناه بآنکه حادث جاریست که در زیر درخت آبی میباشد یا بر سبل احتمال گفت یعنی اگر آبی در آنجا  
باشد بخورم فیقول الله یا بن آدم پس میگوید حق تعالی ای سپردم علی ان اعطیتکها سالتنی غیرها شاید که اگر من بدهم تر آن درخت را و  
نزدیک کرد دامن تر از آن درخت سوال میکنی و میخواهی چیزی دیگر غیر آن فیقول لا یارب پس میگوید آمدن دای پروردگار من سوال میکنم غیر آن را  
و میباید ان لا یسأله غیرها و عهد میکند آن مرد پروردگار را که سوال نمیکند غیر آن را و دبه بعد مرده و پروردگار وی معذور میدارد

و ملاست میکند و اولاً نه یوی مالاصبر علیه زیرا که وی میزند چیز را که صبر نیست و او را بر آن چیز فیدیه منها پس نزدیک میکرد و اند او را از آن درخت فیتنظل بظلمها پس پناه میجوید آمد و بسایه آن درخت و شرب من ماءها و میوشد از آب آن ثم ترفع له شجرة من الحسن من الاولی پسر بلند نمود و میوید و او را درختی دیگر که آن بهتر است از درخت نخستین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لا مشرب من ماءها و استظل بظلمها ای پروردگار من نزدیک گردان مرا این درخت تا بنوشم از آب وی بنشینم در سایه او لا اسالك غیرها سؤال نیکم زیرا غیر این درخت فبقول یا ابن آدم المقاهد فی ان لا تسألنی غیرها آیا عهد نکردی تو بمن اینکه سؤال نکنی از من غیر آن درخت را فبقول لعلی ان ادنیتک منها تسألنی غیرها فیما هده ان لا یسأله غیرها و یربه یعده لانه یوی مالاصبر له علیه فیدیه منها فیتنظل بظلمها و یشرب من ماءها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة من الحسن من الاولین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة فلا استظل بظلمها و ایشرب من ماءها لا اسالك غیرها فبقول یا ابن آدم المقاهد فی ان لا تسألنی غیرها قال بلی یا رب هذه لا اسالك غیرها و یربه یعده لانه یوی مالاصبر له علیه فیدیه منها حاصل آنکه بر بار درختی میناید بهتر از نخستین و وی میطلبد و آب آنرا و عهد میکند که دیگر نطلب و هر بار عهد شکنی میکند پروردگار تعالی چون بی صبری او را می بیند عذر میدارد و درخت سیوم فاذا ادناه منها پس چون نزدیک میکرد و اند او را ازین درخت مسح اصوات اهل الجنة میشود و آوازهای بهشتیان را فبقول ای رب ادخلنیها پس میگوید ای پروردگار من در آنرا در بهشت فبقول یا ابن آدم ما یصغر منك بفتح یا و سکون صاد و عمل از صری یعنی قطع پس میگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع میکند و خلاص میکرد و اند مرا از تو یعنی از سؤال تو و خواهش تو که سر بار میکنی و در روایتی مایصو یک عنی چه قطع میکند ترا از من یعنی مکر کردی سؤال با وجود عهد کردن که دیگر نکلم پس چه چیز قطع کند و باز دارد سؤال ترا از من و این معنی روشن تر است و روایت اول محمول بر قلب است ایوضیک ان اعطیک الدنيا و مثقالها معها آیا راضی میگردی ترا این که بهر ترا جای در بهشت مقدار مسافت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب استهنی منی و انت دب العالمین میگوید آن بنده از غایت تر و سرور آیا استنزا و سخت میکنی بمن و حال آن که تو پروردگار جبار نیایی فی فضلك پس خنده کرد ابن مسعود فقال پس گفت الاتسألونی ام ضحك آیا نمیپرسید مرا از چه خنده کردم فقالوا ام تضحك پس پرسیدند از چه خنده کردی فقال هلكا ضحك و سؤل الله پس گفت ابن مسعود بنحین خنده کرد غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا ام تضحك یا رسول الله یقصد مما به از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من ضحك دب العالمین خنده کردم از جهت خنده کردن پروردگار جبار نیان حین قال و قتی که گفت بنده استهنی منی و انت دب العالمین فقال پس گفت پروردگار تعالی ای لا استهنی منك و لکنی علی ما اشاء قدید و برستی که من استهنانیکم از تو و میدانم که اهل و مستحق آن نیستی ولیکن میجویم ترا بتو زیرا که من بهر منجوا هم قادرم و دواء مسلم و فی دوائه عن ابی سعید بنحوه آمده است در روایتی مسلم را از ابی سعید خدری بنانیدین الا انه لم یذكره لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر کرده این عبارت را که فبقول یا ابن آدم ما یصغر منك الی احوال حدیث و زاد فیة و زیادت کرده است درین روایت و یدکره الله سل کذا و کذا یا و میدید و میموزد و اند تعالی آن بنده را که سوال کن و بخواد چنین و چنین حق ادا انقطع به الامانی تا آنکه چون منقطع میکرد و در نهایت میرسد به بنده از او ما قال الله میگوید الله تعالی هولاك و عشة امثالها آنچه از تو کردی آن برای تست و ذه چندان و کمال گفت آنحضرت ثم یدخل بیته پسر می درآید آمد و خانه خود را که در بهشت است فتنخل علیه ذوجاته پس میزند بروی دوزن وی من الجود العظیم زمان سفید روی سیاه چشم کلان چشم حور جمع خوا و عین جمع عینا فقولان پس میگویند آن دوز و چه وی الحمد لله الذی حیالک لنا و احیانا لک شکر فذیل که پیدا کرد ترا برای ما و پیدا کرد ما را برای تو درین سرا که مبت موت در وی قال گفت آنحضرت فبقول پس میگوید آن بنده از غایت خوشی و شادی ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده شد به هیچ یکی مانند آنچه داده شد من و عین ان انی صلی الله علیه و آله و سلم قال یصیبنا قواما من المناد براینه میرسد که دایم مسلمانان را علامت و اثر از آتش دوزخ که متغیر میکرد و اند رنگ روی ایشان را و فی الصرح سفح سوختن آتش و با دسموم روی را و رنگ گردانیدن سواف روی سوختگی با بنفوب با صا و بها سبب گناه که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت عذاب کردن بخیرا و گناهان ایشان ثم یدخلهم الله الجنة میترمی در آنرا و ایشان را خدا تعالی در بهشت بفضل رحمته بوسیله زیادت رحمت خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمت فبقول لهم البهمنیون پس گفته میوید و در این اقام داد و دوزخیان بحیث و در آن ایشان در دوزخ در اول بار و این نه بخت تقصیر و تحقیر ایشان گویند بلکه برای تخریب و تذکره تا شکر نعمت گویند و خوشحال و مسرور شوند و دواء الجادوی و عن عمران حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج اقوام یرون آورو میشوند و در بعضی نسخ قوم من الانا و از آتش دوزخ بشفاعت آنحضرت فیدخلون الجنة پس در می آیند بهشت را و یسمون الجهمینین و نامیده میشوند که جهنمی جهنمی دواء الجادوی و فی دوائه و در روایتی اینچنین آمده که یخرج قوم من اصق من لنا و بشفاعتی یسمون الجهمینین بیرون آورده میشوند که در

برجست

از امت من از آتش و دوزخ شفاعت من نایده میشوند ایشان جنمی ۱۷ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 سلمانی لا علم اخرا اهل النار و جوامعها فرمود انحضرت که من سیدانم آخر دوزخیان را در برآمدن از دوزخ و اخرا اهل الجنة دخول و آخر  
 بهشتیان در درآمدن در بهشت و جل منخرج من النار و جوامعها فرمود انحضرت که بیرون می آید از آتش و می رود بر شکم و دست خود و جوبه معنی خزین کودک برود  
 سرین خود و خزین نیز آید فبقول پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای بهشت را می آید از بهشت را میخیزد الله تعالی  
 ملائی پس انداخته میشود و در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در وی جای نیست فبقول یا دب و بعد تمام ملائی پس میگوید آن مرد ای پروردگار  
 من یا فتم من بهشت را پر از مردم فبقول الله پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای بهشت فان لك مثل الله انما  
 پس بدستی مرتزاست مثل مسافت دنیا و ده چندان فبقول پس میگوید آن مرد یعنی بر پروردگار تعالی التضرع ای استیجی من و تفضل  
 معی یا میگوید یا خدای من و انت الملك و حال آنکه تو با دشمنی این مسعود میگوید فلقد رایت رسول الله پس تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلى  
 الله علیه وآله وسلم خضک خندید این سخن حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانم ای درون او و کان يقال و بود که گفته میشود در دنیا یا در آخرت  
 ذلك انی اهل الجنة منزلة آن مرد که مقدار دنیا و ده چندان دارد و فروترین و کمترین بهشتیان است از روی منزل یا مرتب و فی الصالح منزل جای فرود آمدن  
 در ای منزلت مثله و ایضا مرتب و حرم متفق علیه ۱۸ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی لا علم اخرا اهل الجنة  
 دخول الجنة بدستی بر آینه من میدانم آخر بهشتیان را در درآمدن بهشت و اخرا اهل النار و جوامعها و آخر دوزخیان در برآمدن از آتش و دوزخ و جل  
 یونی بهیوم القيمة مردیت که آورده میشود او را روز قیامت فبقول اعرضوا علیه صفا و ذنوبه و ادخوا عنه کبا و ها پس گفته میشود یعنی ملائک من  
 کیند بر وی کنا بان صغیره او را بردارید و بهوشید کنا بان کبیره او را فعرض علیه صفا و ذنوبه پس عرض کرده میشود بر وی صغیره کنا بان ویرا فبقول  
 یومرکن او کنا بان گفته میشود و دی تور و چنین و چنین کنا او کنا کار چنین و چنین و عمت یوم کنا او کنا کذا و کذا و کذا و دی تور و چنین و چنین و چنین و چنین  
 چنین فبقول غم پس میگوید آن مردم فلان روز فلان روز چنین و چنین لا یستطیع ان ینکر فیتواند که منکر شود و هو مشفق من کبا و ذنوبه ان تعرض  
 علیه و حال آنکه وی ترسده است از کنا بان کبیره مباد که عرض کرده شوند بر وی فبقول له فایک مکان کل صیئة حسنة پس گفته میشود و مرا و که ترا بجای هر چه  
 نیک است فبقول رب قد عملت اشیاء لا اداها همنا پس میگوید آن مرد ای پروردگار من کرده ام چیزهایی کنا بان که نمی بینم آنها را اینجا و لقد رایت رسول الله انی  
 میگوید تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلى الله علیه وآله وسلم خضک خندید حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانم ای پسین وی دوا و مسلم ۱۹ و عن انس بن رسول  
 الله صلى الله علیه وآله وسلم قال منخرج من النار و دبعة فرمود انحضرت بیرون آورده میشوند از آتش و دوزخ چهار مرد و هم فحوضون علی الله پس عرض کرده میشوند  
 بر خدا تعالی ثم یومرهم الی النار و پتر امر کرده میشود و باز فرستادن ایشان بسوی آتش فیلتفت احد هم پس باز میگردی از ایشان فبقول پس میگوید  
 ای رب لقد كنت رجوا اذا خرجت منی ان لا تصید فی فیها ای پروردگار من تحقیق بودم من که امید میداشتم که چون بر ای مرا از آتش بانی  
 نضتی در آن قال فیضیه الله منها گفت انحضرت پس نجات میدهد و خلاص میکند الله تعالی او را و باز نمیفرستد او را به آتش و مانا که بیرون آوردن و باز  
 فرستادن و نجات دادن از برای انهار استمان و استمان ایشانست و ذکر حال یکی و ترک احوال سه دیگر بر مقایسه است یعنی بهین قیاس آن دیگر از انیر حال هم برین  
 منوال خواهد بود و ذکر بر بر بربیل تقدیر و تمثیل است و ما و جماعه است و الله اعلم دوا و مسلم ۲۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله علیه وآله  
 له و مسلم یخلص المؤمنون من النار و خلاص گردانیده میشوند مسلمانان از آتش و دوزخ فیسبون علی قنطرة بین الجنة والنار پس جس کرده میشوند و در  
 دهشته میشوند بر یکی که میان بهشت و دوزخ است فیتقصر بعضهم من بعض فظالم پس قصاص گرفته میشود بعضی ایشان را از بعضی ظلمها و ستم ها که کانت  
 بینهم فی الدنيا بود میان ایشان در دنیا حتی اذ اهدوا و اتقوا تا آنکه چون پاکیزه کرده میشوند از لوث اعمال خبیثه و اخلاق ذمیمه اذن لهم  
 دخول الجنة اذن کرده میشود و ایشان را در درآمدن بهشت از اینجا معلوم میشود که در آوردن مؤمنان فاسق ده و دوزخ برای تنقیه و تهذیب ایشان است  
 از کثافت تا پاک و صاف کرده در بهشت که مکان خلوص ایشانست و دارند بطریق غضب عداوت چنانکه در دنیا بمرض و مصایب کفارت ذنوب نمایند  
 محققان گفته اند که بعضی کنا بان سبت که بمرض و مصایب ان پاک گردانند و بعضی شدت سکرات موت و بعضی عذاب قبر و بعضی کنا بان سبت که آتش دوزخ  
 از ان پاک نکرد چنانکه طلا و نقره جز بدافتن صاف و پاک نکرد و فوالذی نفس محمد بیده لاحد هم اهدی بمنزله فی الجنة پس بخدا سوگند که هر کس از ایشان  
 راه یابنده تر و شادمانه تر است بمنزل و مکان خود که در بهشت دارد و منه بمنزله کان له فی الدنيا از عذرش که راه یابنده و شادمانه تر و بمنزل و مکان خود  
 که بود و او را در دنیا اشارت است بقوت نورانیت قلب و هدایت لعباد و جو و تهذیب و تنقیه و بلکه چون در دنیا بنور توفیق با میان و عمل صالح و مقام قرب  
 الی عز وجل هدایت یافت و آخرت نیز بمنزل و مقام خود که در بهشت دارد و اهدا مییابد و ثانی اثر اول است دوا و البخاری ۲۱ و عن ابی هریرة



روز قیامت آنحضرت فرمود اما درین سه موعول خود یکس یکس بکس بیا و نتواند آورد و بیکس بخود و مانده باشند میگویند که اینجواب آنحضرت مرعایشه را بهجت آن بود  
که وحی هم پاک و بیچین فرمود تا نگذرد بر شفاعت کند و از علل جد واجتماع و باز نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود میفرمود که من مالک نسیم شما چیزهای کار  
کنید و بکس بر من نماند و این را بچین گفت فلان امید نشود و در حقیقت شد و رحمت از روز در غایت سختی است و در هر شفاعت آنحضرت ثابت و مبرور است  
و در هر جواب مصلحت حال مخاطب غایت فرموده و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل له ما المقام المحمود گفت این مسعود  
گفت در آنحضرت را چه مقام محمود و بهجت صفت آن که حق تعالی خبر داده است از آن و فرمود عسلی بن یبعثک بک مقام محمود و اقال گفت  
آنحضرت ذلک یوم فیزل الله تعالی علی کرسیه گفت آنحضرت مقام محمود در آن روز خواهد بود که فرود می آید خدا تعالی بر کرسی خود فیاط کما یاط الوحل  
الجدید من قضا نقه پس آواز میکند کرسی چنانکه آواز میکند پالان و زین نو که از چرم می باشد از تنگی آن و هو کسعة ما بین السماء و الارض و فراخی کرسی  
همچون فراخی میان آسمان و زمین است و در جبر و کبر آمده است که نیت هفت آسمان و هفت زمین نسبت بر کرسی مانند قطعه دریا بانی و فضل عرش بر کرسی مانند فضل  
آن بیابانست بر آن حلقه و اینجا ظاهر میشود که سعه مابین السماء و الارض که درین حدیث واقع شده است تصویر و تمثیل عظمت کرسی است بحسب تفاهم حرف نه تجوید  
و تعیین مقدار اوست چنانکه در رحمت جنت واقع شده است عرضها السموات و الارض و مقصود این جایان فراخی و وضع تومیم ضیق اوست که از تشبیه او بطل  
و الباطن از تضایق پیدا شده و حدیث از قبیل تشبیهات و خلاصه معنی و زبده آن بیان عظمت الهی و کبر بانی اوست و معنی مفرد است کلام در اینجا  
طرح نمیت و کرسی را خدایت از کرسی بادش که بآن بنشیند و حکم راند یا کرسی عالم که برای افاده و افانته علوم و معارف نماید و بجاء بک حفاة  
عزاة عزلا و آورد و میشود شمار پای برهنه تن برهنه خفته ناکرده فیکون اول من یکبى ابواهم پس بیاید نخستین کسی که جامه پوشانیده میشود ابراهیم  
یعول الله تعالی کسوخلیلی میگوید خدا تعالی کسوت میدهم دوست خود را فیوئی بیطین بیضا دین پس آورده میشود و دو جا در نرم از گنای غیب  
من دیا ط الجنة از چادرهای بهشت و ربط کبر را و سکون شاة تختانیه بر توب رقیق لین ایکن سفید که دو قطعه هم پیوسته نباشد و یکت نموده بود و کسلی علی  
اثره پشرو پشایده میشود من در پی ابراهیم و اثر بفتحتین و کسر سبزه و سکون غلثه بر دو خوانده اند و سبب تقدیم کسوت ابراهیم و فضل اول از باب حشر بیان کرده  
شده معلوم شد که آن دلالت بر تفضیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد بلکه تقدیم و تظیم وی سبب است آنحضرت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در جامه مبعوث گردید و بظاهر منافات دارد بقول وی که فرمودم کسی علی اثره که آنحضرت گفته شود که آنحضرت مبعوث گردید و با وجود آن با انبیاء صلوات  
الله علیهم نیز کسوت داده شود و مکرر بهجت کمال شرف و فضل و تقدیم در کسوت فضل جزئی است و فضل کلی آنست که فرمود ثم اقوم عن جبین الله پسر  
می بینم من از جانب دمت راست مولی تعالی تقدس مقام ما یغبطنی الاولون و الاخرون ایستادنی که رشک میریزد مرا پیشینیان و پسینیان دین  
حدیث دلالت ظاهراً است بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کافه کائنات از ملائکه و انبیاء و رسلین و سایر مقربین صلی الله علیه و آله و سلم و علیم اجمعین  
دعاه الدامی ۲ و عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معاد المؤمنین یوم القيمة علی الصراط شعاع  
مسلمانان روز قیامت بر صراط وقت گذشتن از آن این کلمه است رب سلم سلم و در بعضی نسخ رب سلم سلم در قاموس گفته که شمار کبر برین علامت در  
جنگ و در سفر و این کلمه علامت مسلمانان است روز قیامت که بدان شناخته شوند و بهرامت متابعت و اقتدای پیغمبران خود از آنجا بود دعاه التومذی فقال  
هذا حدیث غریب و عن انس بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شفاعتی لاهل الکبائر من امتی شفاعت من ثابت است مرکه کبره  
آنکه بکار از امت من چه جای اهل مغایر و مراد شفاعت است که برای نجات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و مزید کرامات ثابت است برای ولیا  
و اتقیا و صلوا دعاه التومذی و ابوداود و دوداه ابن ماجه عن جابر بن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتانی  
أت من عنده فبأمر آئینه از نزدیک برور و کار من بر او بدان جبریل باشد یا عیرونی ملائکه و الله اعلم خیر فی بین ان یدخل نصفاً مقابله الجنة فخر کرد ایند  
مراوین که در آید نصف امت من بهشت را و بین الشفاعة و میان شفاعت کردن برای کل فاخترت الشفاعة یعنی چهار کردم من شفاعت کردن را برای امت تا  
همه مؤمنان را شامل باشد و بیکس از آن بیرون نرود و چنانکه فرمود و هی لمن مات لا یشتر الله شیئاً و شفاعت من ثابت است برای هر کس بگوید و شریک نکرده  
چند چیزی را یعنی برای مؤمنان همه دعاه التومذی و ابن ماجه ۴ و عن عبد الله بن ابی الجداء یفتح جیم و سکون دال متممی و بعضی گفته اند که فی  
ضمانی است معده و در بعضی کذا فی جامع الاصول و تقریب بل جیم و گفته که او را در حدیث است کی این و دیگر کنت نبیا و آدم فی الزمان و بعد و در نسخ میر جال  
الدین محدث بجهت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و رسول الله گفت ابو الجداء شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگوید که یکتا  
الجنة بشفاعة رجل من امتی یعنی آید بهشت بر سبیل شفاعت کردن مردی از امت من اکثر من بغی متمم بینه از پیغمبر که قبل است  
و غایت کثرت چون شفاعت بگوید و چندین کس بهشت روند و چندین مردان یا باشند و امت من که اگر همه شفاعت کنند عالم عالم شفاعت اینان

[illegible]



منها با عالم فرود می آید مردم آتش را بجهنم ایشان بر سر طاق که آتش نهاده اند پستری می کردند از آن یعنی نجات می یابند و خلاص میشوند از آن سبب عالم خود  
 بر اندازده آن فاطمه کل البرق پس اول و افضل ایشان می کند و مانند درخشیدن برق که کالو می پستری مانند وزیدن باد که کف خضران هوس پستری مانند  
 و دیدن اسب فی الصرح خضر بیفتد حار حوله و سکون ضا و دیدن احضار و دیدن اسب که کالو اکب فی وحله پستری مانند سوار بر شتر خود و اصل معنی  
 رمل بالان شتر است و مراد سوار می بر رمل است و سوار می بر رمل قوی و امن است از سوار می نه بر رمل و فی معنی علی است که کشد الرجل پستری مانند و دیدن  
 مراد است که کشیده پستری مانند رفتن مرد بهای بر طریقی معاد و راه الترمذی و الدارمی **الفصل الثالث** عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه  
 الله عليه وآله وسلم قال ان ما ملکم حوضی و فود که بدرستی که پیش شما عرض منت ما بین جنبیه کما بین جبراء و اذرح مسافت میان دو خط  
 عرض مانند مسافتی است که مانند جبراء و اذرح است و جنب بکون بون جانب و بفتح آن شق انسان و غیره کذا فی القاموس و جبراء بفتح جیم و موحده و مد  
 و قصر اذرح بفتح جیم و سکون ذال مجر و ضم را و حمله قال بعض الرواة لفظة ان بعضی را بیان هما قومیان بالشام بینهما مسیرة ثلث لیل  
 جبراء و اذرح و قریه اندیشام که مسافت میان ایشان سیر سه شب است اینچنین گفتند شراح حدیث و دیدن باب تحقیق است که صاحب قاموس آنرا ذکر کرده  
 است در شرح آنرا آورده ایم و فی دوایه و در روایتی این زیاتی نیز آمده است که فیہ ابا دیق کجور السماء و آن عرض آریزه است مانند سناهای  
 آسمان در بسیاری و درخشیدن من و مرده فثوب منه لم یظما بعدھا ابداء کسی که فرو و آمد آن عرض پس بنوشد آب از وی نشسته کرد و بعد از آن  
 شرب بهیمه متفق علیه و عن حذیفة و ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یخرج الله الناس فطهم می رود خدا تعالی آنرا  
 را در محشر فقوم المؤمنون حق تولف لهم الجنة پس می آیند مسلمانان تا آنکه قریب گردانیده میشود ایشانرا بهشت فیاقون آدم پس می آیند آدم و افعول  
 یا ائمانا استفتح لنا الجنة پس میگویند ای پدر ما طلب کثا دلی کن برای ما بهشت را فیعقو ل پس میگوید آدم و هل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم یا  
 برآورده است شما را از بهشت مگر آنکه و تقصیر پدر شما که باعث برآمدن شما شد باز از پدر کثا ده شدن بهشت و در آمدن در بهشت را چه میگوید است جبراء  
 ذلك یتیم من صاحب و اهل این کار اذهبوا الی ابی ابراهیم خلیل الله بر وید بسوی پسرین که ابراهیم است دوست خدا درین حدیث ذکر فرمود علی  
 السلام نیامده قال گفت آنحضرت فیعقو ابواهم لست بصاحب لك پس میگوید ابراهیم یتیم من صاحب این کار انما کنت خلیلا من و داء و داء  
 بنود من خلیل کرد و دور یعنی در مقام ادب و محبت ایستاده بر مد تسلیم و عبودیت نشسته آنجا و اذلال از من نباید و لفظ را بفهم هر چه و فتح آن پرده آمده و وجه آن  
 شرح مذکور است بعد و الی موسی الذی کلمه الله تکلیما فقد کسید و بر وید بسوی موسی که کلام کرد او را خدا تعالی کلام کرد و فی بواسطه جبریل  
 فیاقون موسی فیعقو لست بصاحب لك پس می آیند موسی را پس میگوید موسی یتیم من صاحب اهل این کار اذهبوا الی عیسی کلمه الله و دور  
 بر وید بسوی عیسی که کلمه الله و روح اوست فیعقو لست بصاحب لك پس میگوید عیسی یتیم من صاحب این کار فیاقون محمد پس می آیند محمد  
 را که در غایت مقام قرب و عزت مکان است و حضرت سب العالمین و مشهور و ممتاز است در میان انبیا و مرسلین و لهذا گفت می آیند او ذکر کرد آدم  
 را با آنچه دوست از معنی محمد و منی است از قیام بمقام محمود که مقام شفاعت و قبول است چنانچه فرمود و فیعقو فی ذلک پس می آیند محمد و اذن کرده  
 میشود او را و توسل الی امانته و الوحم و فرستاده میشود امانت و رحم فیعقومان جنبق الصراط یمینا و شمالا پس می آیند امانت و رحم در دو  
 جانب صراط است راست و دست چپ از برای طلب حق و اخذ انصاف فیمروا و لکم کالبرق پس میگردند طایفه که اول و افضل اند از میان شما مانند  
 برق قال گفت راوی قلت کفتم من آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم با بی انت و امی مادر و پدر من فدای تو باد ای شش کمال البرق که دام حیر است  
 و چگونه باشد همچو گذشتن برق قال گفت آنحضرت الم تروا الی البرق کیف یمرو و یوجع فی طوفة عین ایامنی پسید بسوی برق چگونه میگذرد و باز میگوید  
 در یک چشم زدن که کمال البرق پستری میگذرد همچو گذشتن باد که کمال الطیر پس میگذرد همچو گذشتن برندها و شد الرجال و دیدن مردان تجوی بهیمنه  
 اعمالهم میرد ایشان را صفات نورانیت و قوت کردارهای ایشان و زور و غلبه روحانیت و اصل این قوت و حالت با داء و توجه و تصرف حضرت  
 بنو است که بر سر ایشان ایستاده است مدد میکند چنانکه فرمود و نبیکم قائم علی الصراط و غیره شایسته است بر صراط یعقو لست بصاحب لك پس میگوید  
 ای پروردگار سلامت دار و مقامت بخش و نجات و خلاص و دحقی تهنوا اعمال العباد تا آنکه عاجز می آید و دست میگردند علما ی ایشان و نازند آنرا و عمل با که جان نجات  
 بگذرند حق تعالی الرجل لا یستطیع السیر تا آنکه می آید مردی پس بنی تواند و میرد و کذا شتن الصراط الا حفا که جنبیدن بر معبد بر مثال صبی قال گفت آنحضرت  
 و فی حافی الصراط کلا لب معلقة و در هر دو طرف صراط کلبهاست آهین باست سگی که آویخته شده حامو مرقه امر کرده شده است آن کلبها از دو گاه  
 قدرت ناخذ منی امرت به میگرد و کسی را که امر کرده شده است بگردن و می فخذ و ش فاج پس ازین مردم که قوت عبور و مرور ندارند بعضی فخذ کرده و جزا شده شده  
 و با وجود کن بهر حال نجات خلاص یابند کالماند و مکرر من فی المنا و بعضی دست و پا دارند افتاده اند و نازند فی الصرح رجل مکرر و دست و پا بهر چه میگوید و مکرر

نیز و امتی معنی ساقط و اقاده چنانچه گذشت و ابوهریره بعد از روایت حدیث چون بخاری رسید سوگند یاد کرد و گفت و الذی نفسی ابی هريرة مبدع ان حقیر  
 جحیم ل سبعین خویفا بدستیکه و درستی تک و دروغ مسافت بنقاد سال است و مقصود بیان کثرت و تصویر و تمثیل است نه تحدید و تعیین و در روایتی سبعون  
 بود و این بقا عذو نحو موافق تر است چنانکه در شرح مبین شده و او مسلم ۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يخرج من  
 النار قوم بالشفاعته كالغمام الشدايد يرون ما يجد آتاه و نزع قرحي شفاعت كوايثار يري نفع مثله و بعين جمل طنا كفتيم ما الشدايد و شارح حقیقت  
 قال انه الضغابيس فرمود شارح برضا بیل است بفتح معجمین و کسر موحده و سکون تحت جمع ضغوبس یعنی ضا و و غین معجمین و بار موحده و سین جمله جابر  
 شیم وار و بعضی گفته اند که کبابی است غنید : مانند پیله میروید و در یک متفق علیه ۴ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم يرفع يوم القيمة ثلاثة شفاعت میکند روز قیامت سه قوم الانبیاء تحت پیغمبران ثم العلماء پیر علماء ثم الشهداء  
 پیر شهیدان و او ابن ماجه بایه و است که تخصیص شفاعت باین سه گروه بجهت زیاده فضل و کرامت ایشان است و الا به اهل خیر از مسلمانان  
 را ثابت است و احادیث مشهوره درین باب وارد خواهد از برای مغفرت معاصی باشد یا رفع درجات و انکار شفاعت بدعت و ضلالت است چنانکه  
 خارج و بعضی تخرجه باین گفته اند ۵ باب صفه الجنة و اهلها جنت در اصل لغت معنی پوشیدن است و ترکیب این حروف برای سترو پوشیدن  
 آید پس آن نام درختان سایه دار کرد و بجهت پوشیدن وی یا تحت خود و یا پس از آن نام بپایان شد که درختان سایه دار دارد و بعد از آن نقل کرده شد بار  
 ثواب در بهشت است و در صراح گفته جنت باغ و بهشت ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 واله وسلم قال الله تعالى كفت خدي تعالى اعددت لعبادي الصالحين ما ادره کرده ام من مريد کان صلح خود را ملائکین ان چیزیکه به هیچ چشمی از  
 دیده و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش صفات آنرا شنیده و لا خطر علی قلب بشر و گذشته با بهشت آن بردل آدمی و تواند که مراد بادل صورت های خوب و بیانی آوازه  
 و لکث و ثالث خاطر های خوش باشد فاقوا ان شتم پس بخوانید که میخساید تحقیق و تصدیق آن این آیت را فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعین پس بنمایند هیچ ذاتی  
 چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای شب خیزان مال خرج کنندگان از آنچه سبب نیکو حشم و آرام اوست که میت از شادی و خوشی و یا فتن مقصود و قرة مشتق است  
 از قریب فتح قاف بمعنی قرار و ثبات و چشم نزد نظر محبوب قرار گیرد و مطمئن گردد و بجانب دیگر نکرده و همچنین در حال فرح و سرور سکون و آرام پذیرد و در نظر غیر محبوب متفرق و  
 طفت بود و هم چنین در حال ترس و اندوه متحرک و مضطرب باشد یا مشتق از فریغم قاف بمعنی هر دی و خنکی و سردی چشم و لذت او در مشا به محبوب و دریافت مقصود  
 بود و گرمی و سوزش وی و در دیدن و شنیدن و در حالت انتظار و اشتیاق مطلوب و لهذا ولد راقرة العین گویند و آنکه در حدیث و تفسیر که حبلت قرة عینی  
 فی الصلوة باین دو معنی است چنانکه در باب فضل قرا گذشت متفق علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم موضع سوطی  
 الجنة خیر من الدنيا و ما فیها حای یکتا زیاده در بهشت یعنی نیک جای و ادنی مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر تا زیاده بنا بر هر چه  
 است که سوار چون در جای نزول خواهد کرد تا زیاده خود را بعد از نوا علامت باشد بر آن و دیگری در آنجا فرو دنیا بد متفق علیه ۳ و عن انس قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه واله وسلم غلوة فی سبیل الله او موجه خیر من الدنيا و ما فیها یک با مداد رفتن در راه خدا یا یک شبانگاه رفتن در راه خدا  
 بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است عذو و بفتح یکبار رفتن در با مداد و لضم یکبار با مداد تا برآمدن آفتاب و روزه بفتح یکبار رفتن در شبانگاه و اند زوال آفتاب ثابت  
 و تخصیص بعد و هر چه بر سبیل عادت و مراد مطلق وقت و ساعت است اگر چه نه با مداد و شبانگاه باشد و سبیل الله جاد و ج و طلب علم و هر چه  
 آن قصد تقرب الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سفر برای طلب رزق حلال برای نفقه عیال و تحصیل صحبت و حضور در عبادت فی سبیل الله است  
 و چون ذکر کرد فضیلت رفتن در راه خدا معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین تقریب : چیزی از محاسن بهشت بیان کرد بقول خود و لوا  
 امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت لی الارض و اگر باشد زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید بسوی زمین لاضاءات مابینهما  
 برآینه روشن کند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین است و ملاءات مابینهما نیک و برآینه پر میکند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین  
 است بسوی خوشه احتمال دارد که ضمیر مابینهما باح باسان و زمین باشد بقرینه مقام و تفسیرها علی ما سنها خیر من الدنيا و ما فیها برآینه سحر آزن که بر سر  
 دارد و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و او العجادی و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان فی الجنة شجرة  
 یسیر الی کب فی ظلها مائة عام بدستیکه در بهشت درختی است که سیر میکند سوار در سایه او یعنی در زیر شاخهای او صد سال لایقطعها و هنوز قطع میکند  
 منافات آنرا و گفته اند که مراد باین شجره درخت طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن عباس تفسیر باین آیه و لعل من احکم حاکم فی الجنة و برآینه جای مقام کمان یکی از شاد  
 بهشت قاف قوس و قیاس کسبه قاف قاف قوس و قید قوس می قده و قاف که شکرانه گویند و بفتح قاف یعنی ذراع نیز آید و بهر اینها فی در قول حق سبحانه تعالی قاف  
 گفته اند پس میفرماید جای مقام کمانی در بهشت خیر مما طلعت علیها الشمس و تعریف بهشت از چیزیکه طلوع کرد و است باین قاف یا غروب میکند معنی از تمامه دنیا

و این در معنی بحال سوط است که در حدیث سابق مذکور شد عادت بر آنست که سواران یا نه می اندازد و پیاپی ده کمان متفق علیه و عیابی موسی قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم ان المؤمن فی الجنة لخمیئة من لؤلؤة واحدة محوفة بدریس یکم مسل زار در بشت خیمه است از یکم و اید میان کاد  
عوضها بپای آن خیمه و فی وایه و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون میلا شست کده فی کل فایه منها اهل در بر کوشه از آن خیمه اهل خانه مؤمن بود که  
مایه و الخیرین می بینند و دیگر از اهل خانه که در کوشه دیگرند بطوف علیه ملو من طوف میکند و دیگر کوشه آن سلمان و در بعضی روایات المؤمن آمده بصیغه  
جمع و مراد بالمؤمن نیز جنس است و جنتان من فضة آتیهما و ما فیهما و مرسل نازاد و بشت است که از نقره است آوند ها و هر چه در آنهاست از متاع و اسباب خانه  
که مناسب است بودی آن از نقره و جنتان من ذهب آتیهما و ما فیهما و در بشت است که از طلاست آوند های آنها و هر چه در آنهاست و ما بای القوم  
و بین ان نظرها الی دلبهم و نیت میان مردم و میان نظر که در ایشان سومی پروردگار ایشان پرده الاداء الکبریاء علی وجه مکرر چادر بزرگی و عظمت  
بر ذات پروردگار یعنی مجاهباتی جسمانی و که در تنهای طبیعی همه از میان بر افتاده مکرر دهای جلال و کبریا و عظمت ذات مقدس و چون آن غیر بر افتاده بر او عیان نبینند  
و تحقیق بیان این معنی در باب رویت بیاید فحیث عدل در بشت که محل قامت و خلود است عدل و لغت معنی قامت و این وجه جنت عدل نام  
کرده اند متفق علیه و عیابی عباد بن الصامت صحابی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و اله و سلم فی الجنة مائة درجة در بشت صد پایه است ما بین کل درجین مسافت میان هر دو پایه کابیر السماء و الارض آنقدر است که میان آسمان  
و زمین است و الفردوس و علایها درجه و فردوس که نام کلی از بشتهاست بلندترین آنهاست از روی درجه یعنی درجات وی بلندترین درجات صوری  
و معنوی در قاموس گفته که فردوس بتانی که جمع کرده هر چه در بشتهاست از درختان ناک و جز آن و جنت الفردوس باین اعتبار نام است منها تقبلا بنهاد  
الجنة الاربعة از جنت فردوس مان کرده می شود و جریهای بشت که چهار اند و من فوقها لیکن العرش و از بالای جنة الفردوس است عرش فاذا سلم الله  
فاستلوا الفردوس پس چون سوال کنید و بخوابید از خدا بشت را بخوابید فردوس را که از همه رفیع تر و بالاتر است و واه القوم ذی روایت کرد این حدیث را  
ترمذی و لم یجد فی الصحیحین و بی یتم ازاد در صحیح بخاری و مسلم و لا فی کتاب التوحید و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین و بعضی از شرح نوشته اند  
که موجود است در صحیح بخاری در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب کای عرشه علی الماء و صحیح مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته  
که این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابی هریره با دنی تفاوت و عیابی انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان فی الجنة لسوقا  
یا قریبا کل جعة بدریس در بشت بازار می است یعنی جمعی است که می آید بشتیان آنرا هر روز جمعه قهقهه بیج الشمال پس میوزد و شمال بیج شین کسر  
نیز آمده و دیگر از جانب دشت راست آید چون استقبال قبله بایستد مقابل جنوب و ناکه مراد اینجا بدایت مثل با دشتال فحیث وجههم و ثیابهم پس میرزد و می اندازد  
آن با دینی مشک را و انواع طیب را در روی ایشان و جا جای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن با دواتر دشتا سارت بر ساندن آن مشک طیب  
بجای آنی که باید رسانید از فی که پرده باشد یکی از شایع انواع طیب بوی کویا اشارت است بغیوض عطیات آبی که در محل قابل آن میرسد فیزداد و نوحنا و جلال  
پس زیاده می شوند بشتیان که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال یا زیاده میکنند حسن و جمال را فی وجوه الی هلیهم پس باز میگردند بسوی اهل خانه خود و  
انداد و احسان و جلال و حال آنکه تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال را فیقول لهم اهلوه هم پس میگویند در ایشان اهل خانه ایشان و الله لقد اذود و تخرنا  
و جلالا بخدا سوگند زیاده کردید شما بعد از ما حسن و جمال را یعنی بعد از جاشدن از ما حسن و جمال را فیقولون پس میگویند بشتیان با اهل خانه خود و انتم الله لقد  
اذود و تخرنا بعد ما حسن و جلالا و شما هم بخدا سوگند تحقیق زیاده کردید بعد از ما حسن و جمال را کویا که بر تو انوار و اخلاص آثار آن مجلس تاثیر صحبت بابان نیز  
میرسد فلان من کاس الکرام نصیب و واه مسلم و عیابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان اول ذمعة یدخلون  
الجنة بدریس که خیمه کروی که در می آید بشت را علی صیوة القمر لیل البدن بر صورت ماه تمامند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نورانیت و شکل  
و نیت فی الذین یلوونهم پیراگانی که متصل و نزدیک می شوند ایشان یعنی عباد ایشان می آیند کاشد کوب در عهد فی السماء اضاءه به سحر و سحر ترویه  
ستاره درخشان در آسمان از روی روشنائی غیر ماه و آفتاب و در می سوزد بدریس بر معنی مروارید بزرگ و در می تروید بر معنی عظیم المقدار آید قلوبهم  
علی قلب جل واحد و لای هم ایشان بر دل یکد است یعنی متفق و متحد و یکدل و یکجان و دوست یکدیگرند چنانکه فرمود لا اختلاف بینهم و لا  
تباغض فیهم هیچ اختلاف میان ایشان و نه دشمن داشتن یکدیگر را کل امر له منهم و جنتان من حور العین بر هر دو از بشتیان دوزن است  
از حور عین حور یعنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عین جمع عینا و معنی فراخ چشم اگر گویند در آخر فضل ثانی از حدیث ابی سعید یا بیکه ادنی  
اهل جنت ما یستقامد و ده زوجه باشد و اینجا دوزوجه میفرماید جوابش آنکه مراد آنست که دوزوجه باشد ازین جنس که حور العین است با صفات دیگر که ذکر کرده  
و این منافات ندارد و آنکه وای این جنس زوجات دیگر باشد چنانکه می شود مغر استخوان با قهای

برایشان  
حج

بعدا  
۶

ایشان از پس استخوان و گوشت از غایت حسن و صفاء لطافت یحسون الله بکوة و عشیای پاک یا و میکتند خدا را صبح و شام یعنی همیشه لایسقون بیار نمی شوند بل  
 و لا یبولون و بول نمیکند و لا یتغوطون و پا نیان نمیزند و لا یغسلون آب از دهن نمی افکندند و لا یحفظون آب از بینی نمی اندازند آفتهم الذهب و الفضة  
 آوند های ایشان از طلا و نقره است و امشاطهم الذهب و شانهای ایشان از طلا و خود بجا موهم الالوة و فروزیه مجرای ایشان خود بند سیت  
 بخور کرده میشود بان یعنی مجرای دنیا فروزیه آن سیمه پار با بود و بخور آن عود بخلاف مجرای بهشت که فروزیه آن همه عود باشد و خود بضم و او فروغن آتش و بفتح  
 آن سیمه که فروخته شود بان آتش و مجامع مجر کبریم و سیمه آتش آنچه نمانده شود در وی افکند برای بخور و بفتح نیز آمده و الوه بفتح بهره و ضم آن و ضم لام و تشدید الو  
 عود که بخور کرده شود بدان و در ششم المسک و عرق ایشان شکست است یعنی خوشبو مانند شکست علی خلق و جعل واحد بضم خا یعنی همه بر خلق و سیرت کرد  
 یعنی خوش خلق و متفق و مختلط با یکدیگر چنانکه در حدیث گذشت و بر بنو بر قل دی علی صودة ابهم آدم ستون ذوا عافی السماء بر صورت و شکل پدایشان  
 که آدم است نصبت کرد در جانب آسمان یعنی در طول قامت کلامی جدا باشد از برای بیان صورت عباد از بیان سیرت و خلق بفتح خا نیز روایت است یعنی همه بر شکل و  
 صورت یکد و در حسن و خوبی موافق یکدیگر و بر بنو بر قل دی علی صورت لیسیم الخ بیان و تفسیر این قول باشد و روایت بفتح و ضم بر دو صحت است متفق علیه و عن  
 جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان اهل الجنة یا کلون فیها و یشربون کفتم انحضرت بهشتیان میوزند و در بهشت و میزنند  
 و لا یقتلون و لا یبولون و لا یتغوطون و لا یحفظون قالوا گفتند و بر سید صحابه فما بال الطعام یعنی چون تقوط نمیکند و پا نیان نمیزند و حال فضل  
 طعام چیست و چگونه بدر میروند قال حبشوا بضم حیم و ثین هجه و مر شیخ کر شیخ المسک فرمود آروغ است و عرق است مثل عرق شک یعنی آروغ نیزند  
 و بدان هوا از معد و بدر میروند و عرق میکند و بدان ما ده رطوبتی بیرون می آید باین پنج فضل طعام بیرون می رود و یلهمون التبیح و التصدید کالتلهمون  
 النفس العام و اعلام کرده میشوند بهشتیان تسبیح و تحمید و ذکر الهی و میگردان لازم حال ایشان و بی خلف می آید چنان که بر روی مقدمه و شود از شفا نفس  
 بی خلف می آید و میروند و ذکر الهام در نفس بطریق مشا کلاست و واه مسلم ۱۱ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
 من دخل الجنة یغم و لا یبأس کیک در می آید بهشتی و آسایش میکند و مشوب نمیکرد و تنعم و بخت و شقت یعنی در بهشت اصلا محنت و شقت نبود و همه در بهشت  
 و آسایش باشد و لا یبأس بفتح تخانه و سکون موده از بوس یعنی مدت و شقت و لا یبأسی به و کسبه نمیکرد و جاهی او و لا یعنی مشابه و فانی و ناپا بود  
 نمیکرد و جوانی او یعنی در بهشت تغیر و تحویل و فساد و خرابی نبود و واه مسلم ۱۱ و عن ابی سعید و ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
 قال ینادی مناد و از میزد آواز دهنده بهشتیان و میگوید که انکم ان یقبحوا فلا تقبوا ابداء بر سیت که مرثا راست که تذرت بایند و یا نشوید پیش  
 و ان لکم ان تحبوا فلا تحبوا ابداء و مرثا راست که زنده باشید پس نمیرید همیشه و ان لکم ان تشبوا ولا تقرموا ابداء و مرثا راست که جوان  
 باشید و پیر نشوید ابداء تشبوا کبرشین و تهر مو بفتح و ان لکم ان تنعوا ولا تناسوا ابداء و مرثا راست که راحت بینید و آسایش کنید و محنت و شقت بینید  
 همیشه و واه مسلم ۱۲ و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان اهل الجنة یترأون اهل العرف من فوق  
 بدر سیت که بهشتیان می بیند اهل عرف را از بالای خود و تخفم غین و فتح راجع عرف بضم و سکون منزل عالی و قصر رفیع کما یترأون الکوکب الدرع علی الخلیف  
 فی الافق من المشرق و المغرب چنانکه می بیند ستاره درخشان را که رفته است یا باقی است در کنده آسمان از مشرق یا مغرب چه ستاره دیرین و دو وقت  
 روشنتر و بزرگتر نماید و اگر در آسمان می گفت بلند می و دوری خرف معلوم میشد و لیکن معنی روشنی و درخشیدن مفهوم نمی گشت و در افق میرو و غنی متفا  
 میگرد و در بعضی روایات غایب بای تمثانی نیز آمده از عذر معنی شیب و در بعضی غارب بعین عمله و زای معنی بعید و اذهب و روایت مشهور غارب  
 بغین هجه و باه موده از غنور معنی در گذشتن و باقی ماندن لغافل ما بینهم و این ارتفاع و بلندی بحسب تفاوت و تفاوت مراتب است که  
 میان بهشتیان است مرتبه بعضی بلند و بعضی سبک گفته اند که بهشت را طبقات باشد عالی برای سابقان و واسطه برای مقتصدان و اسافل برای مختطان  
 قالوا گفتند صحابه یا رسول الله تالک من ذل الانبیاء لا یبلغها غیرهم این غرف و این قصرهای رفیع که منظرهای بنمیران خواهد بود که نمیرسد بان  
 منازل و مراتب غیر بنمیران قال بلی فرمود بلی میرسد آن منازل و مراتب را غیر بنمیران بمتاعت و محبت ایشان و الذی نفس محمد بیده و حال  
 امنوا بالله و صدقوا المسلمین بخدا سوگند میرسد از مردان که ایمان آورده اند بخدا و راست که دهنده اند بنمیران را متفق علیه ۱۳ و عن ابی  
 هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یدخل الجنة اقوام افئدة لهم مثل افئدة الطیسی می در آید بهشت را که دهکاه و لهای  
 ایشان مانند لهای پرندگان است یعنی در خوف و بیست پروردگار و رسیدن و کرجن از اغیار چه پرندگان ترسنده تر و رنده ترین جانوران مانند پرندگان  
 در رزق چنانکه در حدیث در شان پرندگان واقع شده است که بیرون می آیند با دگر سزد و بر یکدیگر و ندش با کاه سیر و واه مسلم ۱۴ و عن ابی سعید قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله تالی یقول لاهل الجنة بدر سیت که خدا تعالی میگوید بهشتیان را وند می کند ایشان را که یا اهل

[illegible]

آمده که پروردگار تعالی پدیدار کرد و جوهری پس نظر کرد و موسی و حی نظر بر عیبت پس کذاخت اجزای و آداب کشت و از وی بخاری برآمد و بلاغت مثل و خان پس لیا  
پیدا آمد پس نظر بر روی آب کف و از وی زمین شد و کو بهار الکفر آن ساخت و آنچه در بعضی حواشی نوشته شده است که مراد با نطفه است تقاضا میکند که  
مراد بخلق حیوانات باشد چنانکه در قرآن مجید فرمود و جعلنا من الماء کل شیء حی و الله اعلم قلنا الجنة ما بناؤها پرسم از آنحضرت که بشت بنامی و از حیث  
قال فرمود لينة من ذهب و لينة من فضة بنامی بشت خشتی از طلا و خشتی از فضة و لينة من فضة لا و کسرا و کسرا لام و سکون بانیز آمده و ملاطفا المسلسلا  
ففر و کل آن که بیان ناکند مشک خالص نیز بوی و حصباؤها اللؤلؤ و الياقوت و سکریزهای او که در جویها و جویان باشد مرادید و یا قوت و نور  
الزعفران و خاک او مثل زعفران زرد و خوشبو منید خلعها نغم و لایباس کسی که در آید بشت را تسخیم میکند و غنی بیند رنج و شقت و بخل و لایموت و بهیژه  
میزید و هرگز نیرد و لا تبلی شباهم فانی نمیکرد و جاهی شبیهان و لایقنی شباهم فانی نمیکرد و جاهی ایشان دوا و احمد و الترمذی و الدارمی  
۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ما فی الجنة شجرة الاوسلقة من ذهب و بشت و درختی که آنکه تنه وی از  
طلاست دوا و الترمذی ۳ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین مائة عا  
بدرستی که در بشت صد پل است مافت میانی دو پایه مافت صد سال دوا و الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۴ و عن ابی بصیر  
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان فی الجنة مائة درجة لوان لاهلین اجتحموا فی حدیثین لو مستحم بدرستی که در بشت صد  
درجاست چنانچه اگر عالمان تمام جمع شوند در یکی از آن درجات کنایش میدهند بهر دوا و الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۵ و عنه عن النبی  
صلی الله علیه واله وسلم فی قوله آله است اذن آنحضرت در تفسیر قول حق تعالی و غفرش مرفوعة در بشت فرشتا باشد برهم نهاده شده و آنکه بشت  
قال و تغاعها الکما بین السماء و الارض فرمود بشتی آن فرشتا چنانکه مافت میان آسمان و زمین است میسرة خمسمائة سنة یا بعد ساله راه و گفته اند  
که مراد بفرشتگان از زمان اهل بشت است و مرفوع بمعنی فایق و فاضل در حسن و جمال از زمان دنیا دوا و الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عنه  
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان اول ذمرة یدخلون الجنة یوم القيمة بدرستی که تخمین کردی که می در آید بشت مار و زحمت  
ضوء و جوههم علی مثل ضوء القمر لیل البدر و شنی رویهای ایشان واقع شده است بر مانند روشنی ماه و شب چهاردهم و الزمره الثانیه علی مثل الحسن  
کوکب درمی فی السماء و کرده دوم بر مانند بهترین ستاره و خشنده و آسمان کل درجته در بشت و جویان علی کل ذمرة سبعون حلة مرمری از ایشان  
وزن است بر بر زن بقا و هر یک از این وزن باین صفت که بری نخ ساقها من و دایها دیده میشود و مغر استخوان ساقی وی از بر ساقی کت است از  
غایت لطافت و صفا و جمال دوا و الترمذی ۷ و عن انس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال یعطی المؤمن فی الجنة قوتی و کذا من الجماع  
داده میشود و سلمان در بشت قوت چندین و خدین زن از بخت طبع قبل گفته شد یا رسول الله او یطوق ذلك آیا طاقت دارد در دجله چندین زن را  
قال یعطی قوت مائة فرمود داده میشود قوت صد مرد پس چرا طاقت چندین جماع زنان نیارد دوا و الترمذی ۸ و عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی  
الله علیه وآله وسلم قال لوان ما یقل ظفرها فی الجنة بلا اگر آنکه چیزی که بر میدارد آن را ناخن از آن چیزهای که در بشت است از اسباب بشت کلمات آن  
ظاهر شود و لتخوف له ما بین خواف السماء و الارض بر آید زینت می یا باز جبهه آن چیز چیزی که میان جوانب و اطراف آسمان و زمین است از مکانها و خوا  
جمع خافقه است بمعنی جانب و خافقین مشرق و مغرب را و فوق آنها را گویند زیرا که شب و روز مختلف میشود در آنها و خلق بمعنی حرکت و اضطراب آید و خفقا  
دل از اجاست و خوافی آسمان جانب ترا که از آنجا چاربا و مشهور بر آید نیز گویند و لوان دجله اهل الجنة اطلع و اگر آنکه مردی از بشتیان بر آید و بیدارد  
فبذل و اساورم پس ظاهر میکرد و یارب می دست وی لطمس ضوء ضوء الشمس بر آینه محو و ناپدید میکرد و اندوختنی او و شنی اقباب کما تظلمس الشمس  
ضوء الضومر چنانکه محو و ناپدید میکرد و اندوختنی او و شنی اقباب کما تظلمس الشمس  
الله علیه وآله و سلم اهل الجنة جود کمالی بشتیا جرد و نغم جیم و سکون را جمیع جرد و در دهم روز و کمالی بر وزن و کمالی بر وزن قتل جمیع کمال بشتیا  
اکمل و جرد و دیر گویند که موسی بر بدن وی نباشد و اصل ماه و برای سلب از آله است چنانکه جرد بفتحیمین فضاکی که در وی نباشد و بجز بد پوست بر کندن و موسی از  
وی و بجز بد از ثوب بر نهند کردن از آن و امر و ساده و نخی و دقا موسس گفته که امر و جانی یا گویند که طلع که ه موسی لب وی و زوئیده ویش وی و کل بفتحیمین سیاهی  
بجای می توان بی سرمه چنانکه سرمه کردن شود و در مثل آمده لیس الکحل کالکحل یعنی نکه تجلف سرمه کند آنچنان بود که بی سرمه کردی در اصل خلقت شکران چشم سیاه افتد  
لایقنی شباهم و لا تبلی شباهم فانی نمیکرد و جاهی شبیهان و لایقنی شباهم فانی نمیکرد و جاهی ایشان دوا و الترمذی و الدارمی ۹ و عن معاذ بن جبل ان النبی صلی  
الله علیه واله وسلم قال یدخل اهل الجنة الجنة جود امر و مکملین می در آید بشتیان بشت را موصوف باین صفات ابناء ثلثین او ثلث و ثلثین سنة  
سی ساله و سی و سه ساله یعنی چنانکه در دنیا دین من و سال باشد چنانکه جانی و قوت در دین و قوت است که آنرا اندوختنی میزد و غمیشین دوا و الترمذی ۱۱





در حق حبیب خود و است او و الله و افضل العظیم ۱۶ و عن سالم عن ابنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم سالم بن عبد الله بن عمر  
الخطاب اذا جله علما وناجین وصادات وفتات ایشان است امام مالک گفت که بنو هیچ یکی در زمان سالم مثابه ترسلف در زهد و فضل و زهد کافی است  
از وی و درشت می گفت سخن بچان بن یوسف ظالم روایت میکند از پدرش که گفت آنحضرت باب امق الذین یدخلون منه الجنة دری از بهشت  
که است من از آن در و در این بهشت ما عرونده مسیره الراكب المجدود بضم میگرد و مشدده پنهانی در مقدار سافت سیر سوار است که نیک میدانند و اولیا  
اسپ را یا سیر سوار است که نیک مید و ثلثا شب یا سه سال فاضل لیضغظون علیه پسر بر رستی ایشان بر آینه از دحام کرده میشوند و فشار ده میشوند  
بر و با وجود این وسعت و پنهانی حق میگوید منا کلبهم قول تا آنکه بزرگ است که و و مشای ایشان زوال پذیرد و سوده کرده و و واه الترمذی  
وقال هذا حدیث ضعیف روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت که این حدیث ضعیف است و صالت بن محمد بن اسمعیل عن هذا  
الحدیث فلم یصرفه و پرسیدم بخاری از این حدیث پرسیدم و گفت که این حدیث ضعیف است و صالت بن محمد بن اسمعیل عن هذا  
بن ابی بکر که راوی این حدیث است روایت میکند اما حدیث منکر را و عن علی بن حنفی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان  
الجنة لسوقا بدرستیک و در بهشت بازار می می است که ما فیها شری و لا بیع نیست در آن بازار خریدن و فروختن چیز را الا الصور من الرجال و النساء  
که صورتهای خوب از مردان و زنان که تبدیل کرده میشوند در وی صورتهای بد بصورتهای خوب فاذا اشتقوا الرجل صورته پس چون خوش دارد و بخوابد و صورت  
خوب را دخل فیها می و آید و متصف میگرد و باین صورت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعید بن المسیب انه لقی با هرق  
روایت از سعید بن المسیب که از کبار تابعین است که وی شکیلی بر ریه را فقال ابو هريرة اسال الله ان یجیع بنی و بیعتک فی سوق الجنة سوال  
میکنم خدا تعالی را که جمع کند میان من و میان تو در بازار بهشت فقال سعید فیها سوق پس گفت سعید بن المسیب آیا در بهشت بازاری خواهد بود قال نعم  
گفت ابو هريرة آری در بهشت بازاری خواهد بود و اخبار فی رسول الله جزایا و در اسپنیز صلی الله علیه و اله و متل ان اهل الجنة اذا دخلوا  
بهشتیان چون در آیند بهشت را تو فیهما افضل احاطهم نزول میکنند در بهشت و فرو می آیند در منازل بهشت بقدر علمهای خود هر کرا علم بیشتر و بهتر است  
دی شریفتر و بزرگتر نفوذ در لطم فی مقدما دیوم الجنة من بام الدنيا بترافن کرده میگرد و مراثین را در مقدار روز جمعه از روزهای دنیا یعنی در روزی  
که در دنیا روز جمعه بود حکم پروردگار تعالی میگرد که بر آید چنانکه در دنیا حکم بود که روز جمعه بر آید و این اثر و نتیجی جزای بر آمدن جمعه و رفتن جمعه باشد فیروز و  
و بهم پس می بر آید و زیادت میکند پروردگار خود را و می در آید در حضرت کبریا و عز و غلا و بیرون لطم عرشه و ظاهر و مودید امیکند پروردگار تعالی مراثین  
عشر خود را کتابت است از ظهور حق و تجلی او تعالی بر بندگان را و یقیندی بفتح تائب و فوقانیه و موحده و دال حمله باشد بد لطم فی موضعه منج باطن  
الجنة و ظاهر می شود وی جل جلاله مر بهشتیان را در مرغزاری از مرغزارهای بهشت فیوضع لطم منا بومن من بومن پس بنا ده میگرد و مراثین را از سبزه از نور بر  
بشیند و منا بومن لؤلؤ و منبرها از مر و آید و منا بومن یا قوت و منبرها از یا قوت و منا بومن ذبجد و منبرها از زرد و منا بومن ذهب و منبرها  
من فضة و منبرها از طلا و منبرها از نقره و رجب تفاوت مراتب و درجات و اعمال و افعال و مجلس ادنا هم و می نشیند فراتر و کثیر ایشان در مرتبت و  
مرتبت و ما فیهم و فی و حیت و در ایشان خفیس و کمینه یعنی ادنی که کفیم بر معنی اقل و کمتر در مرتبه و نسبت با علی و اکثر اراده که دریم بر متصف بذات  
و خاست و در حد ذات که چون آن در بهشت نیافت است علی کثبان المسک و الکافور می نشیند ادنی در مرتبه بر تلها می شک و کافور بر کثبان  
و منبرها که اعلی در مرتبه می نشیند چنانکه جامع در صد مجلس می نشینند و جامع دیگر بر خاک می نشیند و کثبان کاف و سکون مثلثه جمع کثیب تل یک میایند  
ان اصحاب الکومی با فضل منهم مجلسا کما ن میبند این قوم بر تل نشیند کان که بر کرسی و منبر نشیند کان فاضل ترند از ایشان از روی جای  
و شک و چه در بهشت بر کرسی مقام و مرتبه خود را رضی و شاکر باشد و از وی مرتبه فوق کنند و اهل و حرقت و حریت نبرد اگر چه میداند که او در مرتبه  
فوق است و من در مرتبه ادنی قال گفت ابو هريرة قلت کفتم یا رسول الله و هل نری دنا آیا می بینم پروردگار خود را در آن روز قال نعم فرمود  
آنحضرت آری می بیند پروردگار خود را و اهل تقادون فی روية الشمس و القمر لیل البدر آیا آنک و شب بسیارید در دیدن آفتاب همیشه و در  
دیدن ماه در شب چهاردهم قلت لا کفتم شک و ابریم قال کذلک لا تقادون فی روية دیکم فرمود همچنین شک نکنید و دیدن پروردگار خود  
و لا یبقی فی ذلک المجلس و جل الاحاضرة الله احاضرة و باقی میماند در آن مجلس مردی که آنکه کلام میکند او را حق سبحانه و بی واسطه گفت می کند  
حجاب با و اصل معنی محاضره سخن گفتن است روبرو و بواسطه و ترجمان حتی یقول الرجل منهم تا آنکه میگوید خدا می تعالی مردی را از ایشان یا فلان  
فلان آنکه کی یوم قلت کذا و کذا آیا دوا می روزی که گفتی چنین و چنین فبذلک مع بعض غدا ته فی الدنیا پس میگوید پروردگار تعالی آن مرد را بخوبی  
غدا را و بعد شکلیها کرده است و دنیا و مراد نوب و حاصلی است که در کتاب آن نقص عذر و بیعت است فیقول یا و جبا فم تغفر لی پس کیباید نزدای





صاحب و تابعین بران مظاہر و متقاضیہ آن دلائل با اعتراضات مبتدعہ مسکند از ادوات و ایات ایشان آیات و احادیث را وجوب اہل حق از ان تحفیض در کتب کلامیہ مذکور  
است و مختار آنست کہ رویت حق سبحانہ تعالیٰ در دنیا نیز ممکن است ولیکن واقعیت باتفاق الاحضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب چہارم کہ آن  
واقعیت و بعضی را نیز در آنجا خلافت و بیان آن در ضمن شرح احادیث بیاید و این سبب یکی از سلف و خلف دیدن حق سبحانہ در دنیا بصحت زبیدہ و از اولی و  
شخصی طریقت سچکی بدان نزقہ و دعوی آن نگردہ و مشایخ اتفاق دارند بر تکذیب و تضلیل بدعی آن و در آنرا کہ فقہ شافعی است کفہ ہر کہ کوید خدا را ایمان دہد  
بچشم سری بینیم و وی تعالیٰ بالمشافہ بین کلام میکند کا فر کرد و اگر کوینکہ چون رویت الہی تعالیٰ و تقدس ممکن است و آفتی در حائے بصیرت چرانی نماید و  
نا دیدن حیت جبرائیل لکہ دیدن بقدرت و خلق الہی است و حائے بصیرت آن نیست حق سبحانہ و تعالیٰ بچہ باین عادت از اسباب ساختہ و دخل دادہ اگر بناید لی  
چشم توان دید اگر نماید اگر چشم کدہ بود نیز نتوان دید و اگر کوہی ہند شلا پیش چشم بود و وی تعالیٰ صفت دیدن در چشم پیدا کند نتوان دید و اگر کوہی در حق  
ملا و مشرق باشد و پشت در مغرب اگر وی تعالیٰ بناید توان دید این نگار و مستعدان نگار انزک قاری عقل و قیاس غی داشت و نظر بقدرت بار تعالیٰ ہر ممکن و  
آسان باشد و کفہ اند کہ این تخصیص رویت بمؤمنان در شب است کہ بعد از در آمدن آن باین دولت مشرف شوند ما در موقف حشر ہمہ بینند چہ نمون چہ  
کا فر و کا فران بعد از دیدن محبوب شوند و در حشر ابیدمانند و صحیح آنست کہ سارا نیز رویت باشد چنانکہ مروا و بعضی کفہ اند کہ دیدار زنا زکاہ کاہ باشد  
ایام جہ و ایمان کہ اوقات بارعام بود و بعضی کفہ اند کہ زنا زکاہ دیدار نبود چہ آنرا در پردہ باشد چنانچہ فرمودہ مقصودات فی الخیام و این قول خطا و نادرست است  
و عموما متضمن و آردہ در رویت شامل است مردان و زنان را و تمام جنت موجب پردہ و محجب بود چہ صورت دارد کہ فاطمہ زہرا و خدیجہ کبری و عایشہ رضی  
و امثال ایشان ازین نعمت محروم و باین دولت مشرف نباشند با وجہ و افضلیت و کملیت ایشان از بسیاری از مردان و نیز صحیح آنست کہ رویت عام است  
موجب مؤمنان را چہ از بشر و چہ از ملائکہ و جن و از کلام بعضی از علمای شافعی چنان مفہوم کردہ کہ رویت مخصوص بمؤمنان بشر است و ملائکہ و جن را رویت نبود  
و این قول نیز صحیح نیست و اللہ اعلم و رویت حق عز و علا در نام نیز جایز است و در حقیقت آن رویت قلبی است کہ بمثال بود و حق را مثال بود و مثل و از بعضی  
قول آن بصحت رسیدہ از امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ صد بار باین نعمت مشرف شد و از امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ نیز آمدہ کہ دیدم رب العزیز را در نام  
ہم رسیدیم کہ کدام عبادت فاضلتر است فرمود تلاوت قرآن بار دیگر رسیدیم کہ بچشم معانی یا بی فہم آن فرمود بچشم یا بی فہم الفضل الاول عن جابر بن عبد اللہ  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرین عبد اللہ بکلی کہ از کبار صحابہ است کفہ اند کہ گفت پیغمبر خدا انکم مستورون و بکبر  
عیافا بدستیکہ شما نزدیک است کہ برسیند پروردگار خود را انکار بخشیم و فی الواقعہ و در روایتی آمدہ است کہ قال کناجلو ساعد رسول اللہ کفہ  
بودیم ہشتاد و پنج مرتبہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فظنالی لقلیلہ البہر من بکریات آنحضرت بسوی ماہ در شب چہارم ہم فقال پس فرمود  
انکم مستورون بکبر کا تون هذا لقمہ تحقیق نمی بیند شما پروردگار خود را چنانکہ می بینید این ماہ شب چہارم را و این تشبیہ رویت برویت است  
در انکشاف تمام یعنی دیدن شامی یا اینچنین بود کہ دیدن ماہ را کہ شک و شبہ بدان راہ نبود تشبیہ مرئی برئی یعنی چنانکہ این ماہ در مقابلہ شام است و وجہ است  
و محدود است ذات حق تعالیٰ و تقدس نیز چنین بود چنانکہ فرمود لا تضامون و مجبوریتہ تضامون یعنی ہمہ معصوم و بفتح تا و تشدید میم ہر دو  
روایت بر وجہ اول از جنیم است بمعنی ضرر و ظلم یعنی ضرر کردہ نشود در دیدن وی سبحانہ باین طور کہ بعضی بہ بینند و بعضی نہ باطل کنند بر کیہ کر تکذیب و  
انکار و بر وجہ ثانی از صنم یعنی ہمہ سوستن و از دعام کردن یعنی اجتماع و از دعام نمیکند در رویت وی تعالیٰ از جہت کمال جلور و وضوح چنانکہ در ماہ  
شب چہارم بخلاف دیدن ماہ نو کہ خفائی داشت باین دارد فان استطعتم ان لا تغلبوا پس اگر متوانید کہ غلبہ کردہ شوید و عاجز و بون نگردید صلو  
قبل طلوع الشمس و قبل غروب و ہا بر نمازی کہ پیش از آمدن آفتاب است یعنی نماز با دعا و نمازی کہ پیش از فرو رفتن آفتاب است یعنی نماز دیگر فاضلوا  
پس بکنید از آن یعنی تا نوازید مواظبت بر نماز فجر و عصر از دست نہ بید کہ مواظبت کنندہ برین نماز ہا سزاوارتر و لایق تر است چہ دیدن پروردگار تعالیٰ کہ ملکہ  
شود ذات ازینجا ہم میرسد ان تعبد ربک کانک تراه و جہت قرہ عینی فی الصلوۃ شایدا آنست و چون در دنیا پردہ در میان است کانک تراه کفہ  
فرزادہ پردہ از میان بر افتد کانک تراه انک تراه کرد و جہت قرہ عینی فی الصلوۃ بحقیقت اثبات معاینہ میکند و این مقام خاص آنحضرت است صلی  
اللہ علیہ وآلہ وسلم و تمام نماز ہا را حکم ہمین است و تخصیص نماز با دعا و دیگر بحیث افضلیت آنها است چہ اول وقت استراحت و غلبہ خواب ثانی وقت کار و بار  
نفعن یا زماست و از جہت شرف این دو وقت و از جہت آنکہ رویت در آخرت ہمہ بین دو وقت باشد ثم قرار پتر خواند آنحضرت این آیت را کہ و سججہ بکبریک  
قبل طلوع الشمس قبل غروب و ہا نماز کن در حالی کہ حمد و ثنا گویندہ پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب کہ مراد بآن نماز فجر است و پیش از غروب آفتاب کہ مراد نماز  
عصر است و بعضی ظہر و عصر ہر دو مراد داشته و اول ظہر تر است و ظاہر حدیث نیز نموید آنست متفق علیہ ۲ و عنی جہیب رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة کفہ آنحضرت چون در آیند بہشتیان بہشت را یعقول اللہ تعالیٰ میگوید خدا تعالیٰ توہمون متیانید کہ

الفضل الاول

میخواهد چهره را و غنی عظیم که زیاد و کم شمارا بر آوردن بهشت فیهو لون پس تعجب میکند بهشتیان و میگوید القیض جوهنا آیا سفید و روشن نگر و ایندی روی را با فاضله حسن و جمال در غایت فضل و کمال یا با سان کردن این حساب خلاص گردانیدن از ورطه سیم و حجاب القدر خلنا الجنة آیا در نیار و روی ما در بهشت و تخفنا من النار و نجات ندادی ما از آتش و ورزخ زیاد و برین چه خواهد بود قال فیوض الحجاب فی نظر لون الی وجه الله پس بدو شده میشود پرده پس هر یک که میبوی آتش انداخته اند تعالی فما اعطو شیئا احب الیهم من النظر الی بطنهم پس داده فشنو بهشتیان هیچ چیز را که دوست تر بود از دایشان از نظر کردن بجانب پرده و کار منتهای تمام نعمتها و دیدار حق است چنانکه نسبت ثمانه نعمتها و دیدار مراتب موجودات و تسلاوست قدر قلا فتر خوانده آنحضرت این آیت را للذین احسنوا الحسنی و ذیادہ مرکبانی را که نیکی کرده اند جزا نیکی است و زیاده بر آن مراد بحسنی بهشت است و زیادت رویت حق تعالی و تقدیر و راه مسلم اگر گویند که صفات پرده ذات است و باصطلاح صوفیه هرگز این پرده بر نیفتد پس بر دایشن برده از ذات چه معنی دارد و جوابش آنکه این تقدیر از قوم در تحقیق احدیت ذات و تنزه او و اوجیم صفات و اعتبارات و لیکن مبنای رویت بر عرف است و هر که ذات را با صفات دید گویند ذات را دیده چون چهری را به بینی سفید یا سیاه دراز یا کوتاه متحرک یا ساکن کوئی جسم را بدیم بر چند پرده صفات در میانست آنکه فلسفی گوید بر فی اعراض است نه جوهر تدقیق با رویی است که در عرف آرا اعتبار نتوان کرد و بالجمله در آخرت چیزی بنماید که صادق آید و یقین کرد که خدا را دیدیم و چشم را در وی دخلی بود بعضی از عرفا گفته اند که ما یقین داریم که دیدن حق و دریافتن وی تعالی بدل است و چون وی فرمود که دیده را در آن دخلی باشد اما صدمه تا اگر میگفت که گوشش شمارا و دوش شمارا در آن دخلی خواهد بود نیز تصدیق میکردیم چه جایی چشم فافهم و با الله التوفیق الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اذنی اهل الجنة منزلة لمن ینظر الی جنازة و اذاجد و ضمیمه و خدیمه و حوذه مسیره الف مسنة بر سبتیک کمتر و سبت ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه بر آنیه کسی است که می نگر و بجانب باغهای خود و زمان خود و کامل و مشارب طایب ناز و نعمت و مال و مثال خود و خدمت کاران خود و سر برهای خود که می نشینند و استراحت میکنند بر آن تا مسافت هزار سال که راست باین اشیاء ناپا و وسعت بهشت و فراخی جای آن و لکن مهم علی الله من ینظر الی وجهه غدوة و عشية و کرامی تر و عزیز تر و خدا تعالی کسی است که می نگر و بجانب ذات مقدس وی صبح و شام یعنی روز و شب علی الله و ام یامرا خصوص این دو وقت باشد و تجلی درین دو هنگام بود و چنانچه از محافظت بر نماز پیش از طلوع و پیش از غروب که در حدیث سابق گذشت استغنیای باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم میشود که بزرگی و علو سبت آنست که با سوامی حق و مشهور ذات وی هیچ چیز نبرد و از نزد و توجه و التفات بغیر حق زیستی سبت و دنات پایه هدایت اگر چه نعمت بهشت باشد هر قنوا پیتر خوانده آنحضرت این آیت را و جوه یومئذ ناصرة الی دینها خاتمة دینها باشد و از تر و تر و تازه و خوش و غورم بجانب پرده و کار خود نظر کنند و راه احمد و الترمذی و عن ابی ذرین بفتح ذاک و کسر الی العقیلبی بضم عین و فتح قاف نام اول قیظ است بفتح لام صحابی مشهور است معدود اهل طایف رضی الله عنه قال قلت کف ابو زرین کفتم یا رسول الله اکلنا مری دبه مخلیا به یوم القيمة یا مری که از مای بسند پرور و کار خود را در حالی که تنه است و خلوت دارند است پرور و کار خود را روز قیامت و مخلیا بفتح میم و سکون خا و کس نام و تشدید یا و بضم میم و سکون خا و تخفیف یا و کسر لام پرور و وایت است قال بلی گفت آنحضرت آری می بینید مری که از شمار پرور و کار خود را در حالی که تنه است و خلوت دارند است بوی تعالی قال رسید ابو زرین از آنحضرت و ما آیتة ذلك فی خلقه و صیت علامت و نشان دیدن همه پرور و کار را یکبار در مخلوق قال گفت آنحضرت یا باز ذرین الیس کلکم یولی لقریلة البدنیت هر یک از شما که می بیند ماه را در شب چهار دهم مخلیا به تنهایی در جهت و خلوت دارند است بوی تعالی بلی گفت ابو زرین آری می بینید هر یک از ما ماه را باین صفت قال گفت آنحضرت فانما هو خلق من خلق الله پس صیت ماه مکرر مخلوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بیند و هر یکی در بدین منفرد و تنه است بی هجوم و از دام و الله اهل اعظم و خدای تعالی طیل تر و عظیم تر است جلالت و عظمت هر دو بیک معنی است بزرگی و بزرگ شدن که از فی الصلح یکی باعتبار ذات ملاحظه کنید و دیگری از حیثیه صفات دوا و ابودا و الفصل الثالث عن ابی فریضی اذ عن قال سالت رسول الله ابو ذر گفت پرسیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم هل ایت دیک آید دیدی تو پرور و کار خود را یعنی در شب معراج قال خود را می آید فرمود پرور و کار تعالی و تقدیر فور است چگونگی او را چنانکه نور و سبتت ظهور مانع است از ادراک و خیره کنند است ابصار او اطلاق بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض یعنی ای منور بها و مظهر بها یعنی روشن کننده آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا با وی اهل السموات و الارض و در شکر کننده الهیای بندگان و در بعضی وقت آمده مثل نوره فی قلب المؤمن کشفة عن مصلح الایة و نور در اصطلاح اهل تحقیق معنی ظاهر بر بخور و غرور خود را است بر نیجه که تقریر معنی کر که نور بتنویس است و لغنی بفتح مزه و تشدید نون معنیه معنی کیف و نورانی و بصیغه نسبت نیز و ایت است و قنوا که این نیز بطریق استعمال و بوجه بهره استعمال با برای اثبات و سبت بودی استعمال و در حدیث دیگر آمده است و ایت قنوا و این محتمل است که بمعنی نبی رویت خلوت باشد یعنی بین نور دیدیم و

الفصل الثاني

الفصل الثالث

یعنی چهارم  
نور است چگونگی  
نیم او را



خیر کثرت و مجال دیدن ذات بنویا دیدم ذاتی را که موز است و اندا علم دواہ مسلم ۲ و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ما کذب الفواد ما دای دروغ گفت دل محمد یا محمد در چیزی که دید وی بجز آن ذات اقدس الهی است تعالی شانه دواہ و تزلزل اخروی و به تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت دواہ بنفاده مرتین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود دوبار باین طور که در آورده پروردگار تعالی بصرا و در دل وی با آورد دل او را در بصروی باین معنی خواه گویند چشم دل دید یک چشم سر دید پروردگار و این معنی بجهت آن گفتیم که مذنب ابن عباس دیدن بصیر است و دیدن بدل مذنب و کلان است بر خلاف مذنب او چنانکه معلوم کرد و دواہ مسلم مقصود است که ابن عباس از روایت حق مراد دارد و جمهور صحابه موافق اویند و ایشان دونو تدلی و قاب قوسین او ادنی همه را باین قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند و ابن مسعود و عایشه و بعضی دیگر از صحابه از آن روایت جبرئیل بصورت اصلی وی ارا و ده نموده که درین شب در غیر این شب حاصل شده و در آیت مذکوره را باین این قرب دهشت چنانکه در حدیث انیده معلوم کرد و فی ذلک الترمذی و در روایت ترمذی انجید آمده که قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت دای دید محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و به پروردگار خود را قال عکرمه قلت گفت عکرمه گفتم باین عباس گفت آوردم بروی که الیس الله يقول ایا نیت که میگوید خدا تعالی در صفت ذات خود و ترح میکند خود را باین که لا تدمرک الا بصار و هوید لا الا بصار و در منی یا بد او را بصرا و او تعالی و تقدس در میا بد بصرا یا پس چون قایل بشوی بدین آنحضرت رب العزت را جل جلاله قال گفت ابن عباس در جواب عکرمه و یحیی و ای بر تو ای عکرمه ذاک آن ادراک نکردن البصار مراد از انما تجلی بنوده الذی هو نور و قوتی است که تجلی کند و ظاهر کرد و بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه سبت و درین هنگام مفصل کرد و ادراک و فانی و ما بود شود درک اما اگر تجلی کند بقدری که وفا کند بآن قوت بشری ادراک میتواند کرد و او را البصار و نیز گفته اند که ادراک در لغت احاطه شی است بجمع حدود و نهایت او و حق سبحانه را حدی و بنیاتی نباشد ۳ این عامتر است از آن و قد مرای به مرتین و تحقیق دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پروردگار خود را جل و علا و بیکبار چون نزد سدره المنتهی بود دوم چون بالای عرش برآمد ۴ و عن الشعبی قال لقی ابن عباس کسبا یعرفه ملاقات کرد ابن عباس کعب احبار جرفات در روز عرفه فساله عن شی پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از روایت حق عز و علا در دنیا فکبر پس تکبیر را آورد و کعب احبار بجهت استعظام و استعجاب این سؤل ابن عباس حتی جا و بته الجبال تا آنکه جواب دادند و ما کوها بر زبان صدا یعنی چنان بلند تر آرد و تکبیر را که از کوها صدا برآمد فقال ابن عباس انما بنوها شام پرگفتن ابن عباس با پسران با شمیم یعنی مشهور بعلم و فضل که نا دهنست سوال کنیم و از آنچه مستحیل و مستبعد باشد بپریم و از نزدیکان و ملازمان درگاه نبوت که هتفا منته و اقتباس علوم و انوار حضرت وی کرده ایم تا مل کن و بخشیم و استعجاب و شتاب و تفکر کن در جواب که روایت حق در دنیا فی الجمله ممکن است فقال کعب ان الله قسم دویته و کلامه بی محمد و موسی پس چون ابن عباس این را مبالغه نمود و کعب احبار بتفکر و تامل رفت و گفت سبحان خاتمی بخش کرده و روایت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی مرتین پس کلام کرد و موسی دوبار یکی در وادی این و دیگر بر سر که و طور و آیه محمد مرتین و دید او را محمد دوبار و ظاهر است که کعب احبار این کلام را از توریت نقل کرد و قال مسروق گفت مسروق که شعبی این حدیث روایت از وی وارد شد خلت صلی عایشه پس در آمد بر عایشه بعد از دیدن شاهر ابن عباس و کعب احبار و شنیدن این کلام از کعب فقلت هل دای محمد و به گفتیم بعایشه آیا دید محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پروردگار خود را فقالت پرگفت عایشه مسروق لقد مکملت بشی فف له شعری ب تحقیق تحکر کردی تو ای مسروق به چیزی که برخاست به جبت وی موسی بر اندام من قلت و ویلا گفتیم آهسته باش و شتابی مکن در انکار روایت حق ثم قوات مسروق میگوید به تحقیق برای ثبات روایت این آیت را تقدیمای من آیات و به الکعبه ب تحقیق دید محمد صلی اللہ علیہ وسلم از آیات و علامات پروردگار خود که بزرگترین آیات بودند و مقصود خواندن آیات و بکرات که باین آیت خاتمه آن است بدلیل روایت دیگر که در آخر حدیث باینکه فاین قول ثم دنی فتدلی فقلت پرگفت عایشه در جواب من این تذہب بک کجا میرد این آیات تا که آن را بر رویت پروردگار تعالی حل کردی انما هو جبرئیل فیت این مرئی بجز جبرئیل و ملائک باین آیات و نود و نوب جبرئیل است با آنحضرت و روایت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرد عایشه چیزی چند که آنحضرت را و پس کس را ثابت نیست و اعتقاد و ثبوت آن جایزند و گفت من انحرک ان محمد دای و به کسی که خبر داد ترا که محمد دید پروردگار خود را و شرب معراج او گستم ششبا مما امر به با خبر میدهد که آنحضرت پوشید چیزی را حاکم و شرایح دین را از آنچه مراد کرده شده بدان و موسی کرده شده است بسوی وی تا بر آید از آن خلق او یعلم الخمس النبی قال الله تعالی یا میند آنحضرت هیچ چیز را گفته است الله تعالی در شان آنجا ان الله عنده علم الساعة وینزل الیغیب تا آخر آیت فقد اعظم القرینة ب تحقیق عظیم افزا کرد و انکس بسیار دروغ گفت و لکن دای جبرئیل و لکن روایت مذکوره است که وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دید جبرئیل را لمره فی صوته الا مرتین ندید جبرئیل را و صوت خاصه وی بی تمثیل کرد و باره عند سدره المنتهی یکبار نزد سدره المنتهی چنانکه مراد و تقدیر آنرا خری عند سدره المنتهی و فی الجمله و یکبار در اجاب و بفتح هزه و سکون جم و یا تحانه یعنی

مشہور است در اسفل کی یا کوئی در آنجاست و درسی است از درہای حرم شریف کہ اورباب الاجیاد کو نیز از جنت واقع شدن بان جانب شیخ ما در حدیث قاضی علی بن ابی طالب چون بدین حدیث میرسد آہ می فرماید و حال میکرد و میگفت یا شیخ عبدالحق ہای ہذہ الجبال والاکنۃ التي تروہا کمال الرحمة و تجلیات الحق سبحانہ لہ ستائۃ جناح دیدن حضرت جبرئیل را و حال آنکہ مراد او را ششصد بازوست علما را در بیان مراد از انچہ اقوال است مختار است کہ مراد باجنہ قوای ملکہ است و چون در قرآن اثبات اجنہ طایکہ را کردہ ما را اعتقاد آن باید کرد تا مراد بدان چہ باشد و اللہ اعلم قدس لافق بہ تحقیق بستہ بود تمام کرانہ آسمان را و اہ التومذی روایت کرد و این حدیث را بروی کہ مذکور شد ترمذی و دوی الشیخان و روایت کردہ اند بخاری و مسلم مع زیادہ و اختلاف باز یادتی و اختلاف و فی وایتہما و در روایت شیخین انجین آمدہ کہ قال گفت مسروق قلت لعائشہ کتقم مرعائشہ را فاین قولہ پس اگر ندید محمد پروردگار خود را کجاست و برچہ محمول است قول حق سبحانہ فمدنی فمدنی پسر نزدیک آمد پس فرود آمد و متعلق شد بوی فکان قاب قوسین او ادنی پس بود مقدار مسافت قرب مانند مقدار دو کمان یا نزدیک تر از ان و تحقیق معنی این لفظ در باب سابق گذشت قالت ذالک جبرئیل گفت عائشہ کہ ان مراد است درین آیات جبرئیل است کان یاتہ فی صورۃ الرجل بود کہ می آمد جبرئیل آنحضرت را در صورت مردی و اندانہ ہذہ المرۃ فی صورۃ التي فی صورۃ و بدستیکہ جبرئیل آمد او را درین بار در صورت خود کہ آن صورت خاص اوست فسد لافق پس بست و پرکردن کرانہ آسمان را از جنت غفلت صورت او و علی بن مسعود رضی اللہ عنہما فی قولہ روایت است از ابن مسعود در قول حق سبحانہ فکان قاب قوسین او ادنی و فی قول وی تعالیٰ ما کذب الفواد ما دای و فی قولہ و در قول وی سبحانہ لقد دای می یات دبر الکبریٰ قال فیہا کلما گفت ابن مسعود در تفسیر این آیات کہ دای جبرئیل علیہ السلام دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل علیہ السلام را لہ ستائۃ جناح در حالی کہ مراد او را ششصد بازو بود متفق علیہ و فی روایت الترمذی و در روایت ترمذی انجین آمدہ کہ قال ما کذب الفواد ما دای قال گفت ابن مسعود دای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل دید آنحضرت جبرئیل را فی حلة من زفر در جنت جاہل از جاہل سبز قد ملأ ما بین السماء والارض حالیکہ تحقیق بکردہ است جبرئیل چیرہا کہ میان آسمان و زمین است زفر معانی بسیار دارد یعنی جاہل سبز و آنچه از دبار بقی و نکات و نیکو باخته بود و سباط و فراش و سحاب و دامن حیمہ و غیر آن بیاید و مناسب در اینجا معنی اول است و بعضی از آن بازو ہای جبرئیل را دہشتہ اند کہ بکثر اندید خاک کہ جاہل را و فرشتہا را کہ بکثر اند و فرشتہا جنابین طایر بازو ہا را و سبط کردن نا برای فرو آمدن نیز کوید و لہ و للبضادی و در روایتی ترمذی و بخاری فی قولہ و تفسیر قول حق تعالیٰ لقد دای می آیات دبر الکبریٰ انجین آمدہ کہ قال گفت ابن مسعود دای دغرفا آنحضرت سد فوق السماء دید آنحضرت زفر سبز را کہ سبتہ است کرانہ آسمان را قنبیہ از آنچہ گذشتہ معلوم شد کہ در روایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پروردگار را تعالیٰ و تعدیس در شب معراج بہ ختم سر صحابہ را اختلاف است عائشہ رضی اللہ عنہا نفی آن میکند و ابن عباس رضی اللہ عنہما اثبات آن مینماید و باہر یکی از ایشان جاہل انداز صحابہ موافق و بعد از صحابہ تابعین و سنا بعد ہم نیز بطریق اختلاف رفتہ و بعضی توقف کردہ و گفتہ بر بیج جانب دلیل واضح نیست و لیکن جہود بجا بن اثبات اند و شیخ عی الدین نودسی گفتہ راجع و مختار نزد اکثر علمای کبار است کہ آن حضرت دید پروردگار خود را بچشم سر و گفته کہ اثبات آن جز بسبیل انیس غیر خلیلہ السلام راست نیاید و عائشہ در انکار آن متکسب حدیث نکردہ و چیزی بباع از حضرت روایت ننمودہ بلکہ استنباط علی واجتہاد می است از وی رضی اللہ عنہما بقول حق سبحانہ ما کان لبشر ان ینظر الی اللہ الا و حیا و من وراء حجاب و قول وی سبحانہ لا تدركه الابصار و جوابش آنست کہ منفی در آیت اولی کلام در حال رویت است و اما نفی رویت بی کلام لازم نیاید و ادراک احاطہ است از نفی احاطہ نفی مطلق رویت معلوم نکرد و بعضی از علما گفته اند کہ اعتقاد درین باب بر قول ابن عباس است و متعین است کہ وی این قول را جز بباع از حضرت نبوت نگفتہ و روا باشد کہ انجین قول عظیم را بظن واجتہاد کوید و ابن عمر درین مسلم مراجعت بوی کردہ و از وی پرسیدہ کہ ہل رای محمد پروردگار را دیدی گفت آہ پس ابن عمر تسلیم نمودہ و قطعاً براہ تردد و الحارز رفتہ و عمر بن راشد گفتہ کہ عائشہ نزد ما علم از ابن عباس بنیت استی و مختار اکثر از شیخ صوفیہ نیز رویت است و بحقیقت آنحضرت را کالی است و رای انہام خلق و عقول ایشان خصوصاً در شب معراج کہ اتم و اکمل است و اعلا و ارفع مقام قرب اوست و در امکان رویت حق در دنیا خود بیکبار خلا فی نیست و اگر در مقام آنچہ ممکن است اولاً از حصول غایت قرب و کمال حاصل شدہ باشد دیگر کجا و کی حاصل خواهد شد یا رب مکن بصری بصری بدو آخرت و موقوف آن شاہ داشتہ باشد و نیست بر آن دلیل قاطع و با وجود حصول رویت بصری در اینجا بوجہی کہ مناسب این شاہدہ باشد تواند کہ بعضی تفصیل وجوہ و حالات موقوف نشادہ احزت بودہ باشد و چون کلام در مقام بطریقہ علم و نقل بود ہمہ برین قدر اقتضای نمودہ آمد و نزدیک اہل معرفت و تحقیق در اینجا کلامی دیگر است و اللہ اعلم و مسئل مالک بن انس و پرسیدہ شد امام مالک عن قولہ تعالیٰ ان تفسیر قول حق تعالیٰ فی کمال ناظرہ رو بہا باشد و در آخرت بسوی پروردگار خود گذرند فقیل قوم یعقون الی ثوابہ کہتہ شد یعنی مرا امام مالک کہ قومی میگویند کہ مراد نظر بسوی پروردگار است نہ بسوی ذات وی و بعضی کونیا الی اینجا معنی غمت است یعنی غمت پروردگار و فقوال مالک کذبوا پس گفت

امام مالک رضی الله عنه در رفع کفنه و خطا کرد و ندان قوم که کفنه را در نظر بسوی ثواب است نه بسوی ذات فاین هم عن قوله تعالی پس کجا اند این قوم و چرا دور افتادند از فهم معنی حق تعالی که در شان کفار و تفتیح حال ایشان فرموده است کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون بدرستیکه ایشان از دیدن پروردگار خود در آن روز محجوب و ممنوع اند قال مالک الناس یظنون ان الله تعالی یود القیمه باعینهم گفت مالک مردم یعنی مسلمانان نکردند بسوی خدا تعالی روز قیامت بحکم های خود بعد از آن تقریر کرد امام مالک دلیل را بر دیدن مؤمنان پروردگار تعالی و تقدس را و قال و گفت لولم یولم یومئذ دهنهم یوم القیمه اگر نمیدیدند مسلمانان پروردگار خود در روز قیامت لم یعیر الله الکفار بالجباب سرزنش و نکویش میکرد و الله تعالی کافران را بپوشانید ایشان محجوب از دیدار حق تعالی پس گفت حق تعالی در شان کفار کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون یعنی تعذیب و تغییر دین است که دیگران بخت دیدن مخلوق و مخصوص باشند ایشان محروم و مخدول و اگر مؤمنان نیز محجوب باشند سرزنش کافران دین چه باشد و واه فی شرح السنه و عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بینا اهل الجنة فی نعیمهم در انانی آنکه بشتیان در ناز و نعمت خود باشند از سطح طعم نوبر ناکا و برآده و بلند گشته باشد برای ایشان نوری فوضوا دهنهم پس برداشته باشند سرهای خود را تا بگردان نور را فاذا الوب تعالی قد اشرف علیهم من فوقهم پس آگاه می بیند که پروردگار تعالی مشرف و مطلع شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام علیکم یا اهل الجنة قال گفت انحضرت و ذلك قوله تعالی و انت قول حق تعالی که فرمود و سلامم قولا من رب رحیم و در بشتیان است سلام در حالی که گفته از پروردگار جبرایل میضای گفته که سلام میبرد پروردگار تعالی بر ایشان بواسطه ملائکه یا بواسطه و ازین حدیث خود معلوم میکرد که بواسطه است قال ففطر الهمم میظنون الیه پس نکرست پروردگار تعالی بسوی ایشان و دیگر ندان ایشان بسوی وی سبحان تعالی فلا یلقون الی شی من النعم پر انفات میکند و میس و شورت نمی نکرند ایشان بجای چیزی از نعمتهای بهشت مادمونظرون الیه تا زمانیکه نظر میکنند بسوی وی تعالی حق یحبب عنهم و بیفی نوبه تا آنکه محبت پنهان میکرد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی میماند آثار نورانیت و ذوق و سرور آن و واه ابن ماجه و ابن اجاب و استار نیز از جمله لطف و جبرانی است از رحیم منان بر بندگان خود چه حلیم در درگاه شود و حضور داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشانست زمانی باید که بیایند و بحال خود باز آیند و در پرده ها و درایمی آن نعمت است مشاهده نمایند و مستحق بکی دیگر شوند و هر بار لذتی تازه و ذوقی جدید بیایند ۲۹۰ باب صفه النار و اهلها تا آتش و اشتقاق ناره نور از یک ماده است و جمیع ناریزان و نیر کبر نون و فتح یا نور و دینار و انبار و استعمال و می نوبت آید و فکر نیر آمده و غالب آمده در زمان شرع برآش دوزخ نحو ذلله منها ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فادعكم خبوة من سبعين جزء من نار جهنم فرمود که می آتش شامی آتش دنیا بیکبار است از بهقا و بار آتش دوزخ یعنی آتش دوزخ بهقا و مرتبه کرم تر است از این آتش تا آنکه مقصود از عدد و بهقا بیان کثرت و مبالغه است نه تعیین این عدد و مخصوص و در ذکر این عدد و واه ابن ماجه و ابن اجاب و استار نیز از جمله لطف و جبرانی است از رحیم منان بر بندگان خود کانت الکافیة بدرستیکه بود این آتش دنیا بسند و در عذاب کردن و سزا دادن پس چه حاجت بود به پیدا کردن آتشی سنت را ازین قال فضلت علیهم بشعة و مستین جوه فرمود زیادت کرد آید و شد آتش دوزخ برین شهاب شصت و نه جزء کلهم مثل جوه گرمی بر یک از آن شصت و نه جزء مانند گرمی آتش شاست این خود همان مضمون فقره اولی است که گفت گرمی آتش شایکچیز از بهقا و جزء آتش دوزخست برای تاکید و تقریر تکرار کرده و مقصود آن است که همچنین بیاید که زیاده باشد گرمی آتش دوزخ بر آتش دنیا و لابد است از آن و کفایت نمیکند آتش تا امتناز باشد عذاب خدا از عذاب خلق و از بهر جهت اختیار کرده شد عذاب آتش بر سایر اجناس عذاب متفق علیه و اللفظ للبخاری ابن حدیث و صحیح بخاری و مسلم است اما این لفظ که ذکر کرده شد از آن بخاری است و فی دوایه مستم و در روایت صحیح مسلم انجین است که فادعکم التی یوقد بان آدم آتش شاک میفرزند نوح بنی آدم جزویت از بهقا و جزء آتش دوزخ و فیها و در روایت مسلم علیها و کلها بدل لفظ علیهم و کلهم و در روایت مسلم علیها و کلها بجای علیهم و کلهم یعنی در روایت بخاری بود فضلت علیهم تسعة و ستین جزء کلهم و در روایت مسلم انجین اده و فضلت علیهم تسعة و ستین جزء کلهم ۲ و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم یوتی بحجم یومئذ آدرده می شود دوزخ را در آن روز لها سبعون الف ذمام مر آن دوزخ را بهقا و هزار چهار است که مع کل ذمام سبعون الف ملک یجر و هها یا بر جوار بهقا و هزار فرشته اند که میکشند تا و واه مسلم ۳ و عن عثمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولود است که بعد از هجرت در خانه انصار آمد و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ان اهل النار و عذابا بدرستیکه آثارین و سبکترین دوزخیان از روی عذاب من له ضلالت و شراکان من فاد کسی است که مراد از علین و دوالهای علین از آتش در پاست یعنی نهما عفاغه می شود از آن علین میفرود می آید ایضا و یک مسین میفرودان بعد از آمدن عذابا لکان نیر و آن کس که سبکی از دوزخیان است زیرا که از روی آتش و عذاب و از راهی هم عذابا و حال آنکه لکن تحقیق آن سبکترین و سبکترین از روی عذاب متفق علیه ۴ و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله

باب صفه النار واهلها  
الفصل الاول

عليه واله وسلم اهل النار عذابا ابوطالب سكرتير ووزيران از روى عذاب ابوطالب است و هو مشغل بنقلين يغلى منهما دماغه و حال انكر انما  
 پوشيده است نخلين را كه سحر شده اند و باغ وى رواه البخارى و عن انس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوقى با نغم اهل  
 الدنيا من اهل النار يوم القيمة آورده ميشود ششم ترين اهل دنيا را از دوزخيان روز قیامت فیصبع فی النار و صبغة پس غوطه داده ميشود و غوطه برده ميشود  
 آتش دوزخ يك غوطه چنانكه جامه را در غم برای رنگ کردن اندازند ثم يقال يا ابن آدم هل دایت خیر اقطا پس گفته ميشود وای فرزند آدم آیا دیدی روى نكلى را بر كز  
 هل مر بك نغم قطا یا كذبت بر نعمت و احت هرگز در دنیا فبقول پس میگوید آن دوزخی لا والله یا رب بخدا سوگند ندیدم هرگز روى نكلى و كذبت بر من هرگز  
 نعمت و آسایش در دنیا ای پروردگار من یعنی بعد از آنكه در دوزخ و آید مهربان و نعمت و آسایش دنیا را فراموش كرد و گویا هرگز نداشت و یقین باشد انما ناس ثوسا  
 فی الدنيا من اهل الجنة و آورده ميشود و سخت ترین مردم را از روى محنت و در دنیا از بهشتیان فیصبع صبغة فی الجنة پس يك غوطه داده ميشود و انداخته ميشود و سخت  
 يقال له يا ابن آدم هل دایت بؤسا قطا پس گفته ميشود وای فرزند آدم آیا دیدی روى محنت را بر كز و هل مر بك شدة قطا یا كذبت بر تو سختی بر كز فبقول  
 لا والله یا رب ما مر بك بؤسا قطا و لا دایت شدة قطا پس میگوید آنكه نه بخدا سوگند ای پروردگار من كذبت بر من محنتی بر كز در دنیا و ندیدم سختی  
 بر كز اینجا صحیح نقلی کرده كذبت بر محنت دیدن شدت در دنیا بجهت حصول كمال آسایش و خوشحالی در بهشت و مطلقا فراموش كرد و انداخته از اختلاف دوزخی در دوزخ  
 اگر چه وى نیز فراموش کرده است اما اگر فی الجمله یا دهم داشته باشد موجب كمال حسرت و محنت خواهد شد و رواه مسلم و عنه عن النبی صلى الله عليه واله وسلم  
 يقول الله لا هون على النار عذابا يوم القيمة میگوید خداى تعالى مراسان ترین دوزخیان را از روى عذاب روز قیامت لو ان لك ما فى الارض من  
 شیء اگر میبودم ترا چیزی كه در زمین است از آسایش دنیا آنكه تفتدى به آیا بودى تو كه فدیة میگردى بآن یعنی میدادى از خود را از عذاب دوزخ  
 باز میزدی و میرانیدی اگر چه آنكه عذابى میبود فبقول نغم پس میگوید آن دوزخی آری اگر میبودم ترا چیزی فدیة میدادم و خود را از عذاب دوزخ  
 باز میزدم فبقول پس میگوید خداى تعالى اذنت منك اهلون من هذا خیر بودم من از تو و امر کرده بودم ترا چیزی آسان تر و كمتر ازین فدیة دادن  
 و انت ففصلب آدم و حال آنكه تو در صلب آدم بودى ان لا تترك شيئا و آن چیزى است كه ترك كردى من چیزى را اشارت بعیدى  
 كه در روز البت كه رفت و امر و نهي در دنیا منى و متفرع بر آنست فابيت ان تترك شيئا پس شكستى تو عذر را و فراموش داری نكردى امر و نهي را و باز ایستادى  
 و سر كشتى كردى بر كز آنكه ترك كردى من متفق عليه و عن حمزة بن عبد الله بن مسعود و از اهل بصره حسن بصرى و ابن سيرين از روى يونس  
 و اندر رضى الله عنه ان النبی صلى الله عليه واله وسلم قال انهم من تاخذوا النار الى كعبيه بعضی از دوزخیان كسى است كه میگرداند او را  
 دوزخ تا در شتالوك او و منهم من تاخذوا النار الى دكبتيه و بعضی از ایشان كسى است كه میگرداند او را آتش تا دوزانوى او و منهم من تاخذوا النار الى  
 جقوتيه و بعضی از ایشان كسى است كه میگرداند او را كس تا نيفه از او و منهم من تاخذوا النار الى توقوته و بعضی از ایشان كسى است كه میگرداند او را آتش دوزخ تا چنه  
 كردن تر قوه بفتح ثاء ففتح ثاء و فاقنيه و سكن را و نغم كاف و حشر كاف و در آتش دوزخ مسيرة ثلثة ايام للراكب المسير مسافت سیرت سه روزه است مسوا تیز و در افی دوايته  
 ضرر من الكاف و مثل احد و آمده است در روایتی كه دندان كاف را نند كوه اعداست و احدی صمیتین نام كوه پاره ایت دمدینه جدا ایتا ده كه با هیچ كوه دیگر  
 انفال ندارد و لهذا او را احد گویند و غلط جلد مسیره ثلث و سبیری پست او مقدار مسافت سیرت سه روزه است و رواه مسلم و ذكره و ذكره كره  
 حدیث ابی هريرة رضى الله عنه كه اولش اینست استكت النار الى الجاني باب تجيل الصلوة الفصل الثاني عن ابی هريرة رضى الله عنه عن النبی  
 صلى الله عليه واله وسلم قال او قد على النار دائف ستة حق احمرت افروخته شد و دم کرده شد بر آتش و پنج هزار سال تا آنكه سرخ شد ثم او قد  
 عليها الف سنة حق بيضت پیرافروخته شد بر روى هزار سال تا آنكه سفید شد و آتش چون تیز تر كرد و دو صاف تر كرد و سفید كرد و دو سه سرخی و چهار تیز  
 دو و باشد ثم او قد عليها الف سنة حق مودت پیرافروخته شد هزار سال تا آنكه بیا شد و تیز تر كشت هفتى موداء مظلة پس آن آتش دوزخ بیا و تاراك  
 است كه اصلا روشنائى ندارد و رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ضرر من الكاف و مثل احد و منهم من تاخذوا النار الى  
 دندان كاف و روز قیامت مانند كوه اعداست و فغده مثل البضاء و ران وى مانند بضا است كه آن نیز نام كوهی است و مقصد من النار و مسيرة ثلث  
 مثل الربدة جائت از آتش دوزخ مسافت سیرت سه روزه است و در با و ذال معجم به معنی خیر ایت از قرآین مدینه بر مسافت سه شب دوا و الترمذی  
 و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان غلط جلد الكاف و اثنا و اربعون ذوا عا بدستیکه تهری پست كاف و چهل ذكر است و اربعین  
 مثل احد و بدستیکه دندان و مانند كوه اعداست و ان مجلسه من جهنم مابین مكة و المدينة و بدستیکه جائت از آتش دوا مسافتی است كه میان  
 مكة و مدینه است مسافت ده و دوازده روز بشیر و رواه الترمذی و عنه عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم

الفصل الثاني

و مسلم ان الکافر لیسب لسانه الفریخ والفرسخین بدستیکه کافر برآینه میکشد زبان خود را بر زمین سه میل بیوطاه الناس با پمال میکند زبان او را مردم رواه احمد والترمذی و قال هذا حدیث غریب ه وعن ابی سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الصعود جبل من نار و صعدوه در قرآن مجید واقعه است ساجده صعدوا بفتح صا و کوهی است از آتش بیتصد فی سبعین خویفا برآمده میشود بروی بهتا سال و هو ی برکذک فیہ ابد و فرو داخه میشود آن کافر چمنین یعنی بهتا سال در دوزخ همیشه دواہ الترمذی ۷ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال فی قوله کالمهل یضمیم و سکون هار وایت که دابو سعید از آنحضرت گفت در تفسیر قول حق تعالی ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یعنی فی البطون بدستیکه درخت زقوم خراک کناه کاران است همچو مهمل می شود در شکلهای آنحضرت در بیان معنی کالمهل فرمود ای کلهو الثریث بفتحین دردی زیت روغن مشهور و تفسیر مهمل با بریز کداخته و بز و آب روان از حد نیز آمده فاذا قرب الی وجهه پس چون نزدیک گردانید و شد و مهمل بی روی دوزخی سقطت فوة و وجهه فیه می افتد پوست روی وی در آن دواہ الترمذی ۸ و عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان المحیم لیصب علی و مسلم بدستیکه آب کرم رختنه میشود بر سر ای ایشان فینفذ المحیم حق یخلص الجوف فیس در میکند و آب کرم تا آنکه می پیوندد و میریزد درون شکم او فینک ما فی جوفه پس میبرد و قطع میکند چیزی که در شکم اوست حق میرق من قد میده آنکه بیرون می آید از هر دو پای و هو الصهر و امنیت صهر بفتح صا و مهمل و سکون هار یعنی کداختن که مذکور شده است در قول حق تعالی لیصب من فوقهم رؤسهم المحیم یصهره ما فی بطونهم و الجلود ریخته میشود از بالای سر ایشان آب کرم کداخته میشود چیزی که در شکم ایشانست و کداخته میشود پوستهای ایشان یعنی تاثیر میکند از قوت حرارت در ظاهر و باطن ایشان نفیعا و کما کان یترک و کداخته میشود چنانچه بود یعنی بحال خود می آید پوست و احشاء ریخته میشود آب کرم می در آید و شکم کداخته میشود آنچه در شکم است چنانکه در قرآن مجید فرموده است بدلنا هم جلودا غیرا دواہ الترمذی ۹ و عن ابی امامة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی قوله تعالی ابوا امره وایت میکند از آنحضرت در تفسیر قول حق تعالی ویسقی من ماء صدید و نوشانیده میشود دردی که ذکر او بالا فرست است از آب که زر و آب است بتجو عده در حالی که جرعه میکشد از آنجگلف قال فرمود یقرب الی فیه فیکرعه نزدیک رده میشود و صدید بسوی دهر می رس ناخوش میدارد آن را فاذا ادنی منه شوی و وجهه پس چون نزدیک گردانید و پوسته میشود از دهن او بریان میکند روی او را و وقت فوة و انه می افتد پوست سر وی فاذا اثر به قطع معاؤه پس چون می نوشد آغزا پاره پاره میکند رودهای او را حق میخرج من دبره تا آنکه بیرون می آید از جانب پهلوی بقول الله میکوید یخذا تعالی و مسقوما ماء حمیما فقطع معاؤه هم و نوشانیده میشوند دوزخیان آب کرم را پس پاره پاره میکند رودهای ایشان را و فقیه و میکوید و تعالی و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل و اگر فریاد کنند کافران از تشنگی فریاد می کنند که ده میشوند آب که مانند مس کداخته است با آنکه همچو زیت است چنانکه گذشت لیشوی الوجوه بریان میکند و بریا با بلسا لشراب بدوشیدنی است آن آب دواہ الترمذی ۱۰ و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لسل دق لنا و امره جد من سرق بضم سین چیزی که احاطه کند بجزئی از دیوار و جز آن سحر سر پرده و جدر جمع جدر یعنی دیوار و سراق باید و وجوه روایت کرده اند بفتح لام و رفع قاف و کسر لام و جرقاف معنی بر وجه اول چنان شود که بر سر پاره آتش دوزخ چار دیوار است و بر وجه ثانی هر جزا پاره آتش را چار دیوار است کف کل جدار مسیره اربعین سنة ستر می برد دیوار مسافت هر چهل سال است دواہ الترمذی ۱۱ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو ان دلو من غساق یساق فی الدنیا لانت اهل الدنیا اگر آنکه دلوئی از غساق ریخته شود در دنیا برآینه کند میشوند اهل دنیا و غساق بشهید سین و تخفیف آن زرد آب که روان میگرد و از حد باغی دوزخیان و بعضی گویند اشکها که روانست از چشمهای ایشان رواه الترمذی ۱۲ و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قراهه الا یتر وایت ایشان عباد که آنحضرت خواند این آیت را که اتقوا الله حق تقاته بر میزد خوار حق بر میزدین و می یعنی چنانچه سزاوار است و راست و درست و لا تقومن الا و اتقوا و لا تقومن و غیره بیکر در حالی که شما مسلمانید یعنی مسلمان باشید تا وقت مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است و ترک آن سبب قنای بدان ذکر کرد آنحضرت باین تقریب بعضی غذاهای دوزخ را و زوایت کرد آنرا را وی گفت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو ان قطرة من الزقوم اگر آنکه یک قطره از زقوم که در حق است در دوزخ و طعام دوزخیانست قطرت فی الدنیا بکله در سرای دنیا لافندت علی اهل الارض معایشهم برآینه تا گرداند بر زمینهای اسباب زندگانی ایشان را فکیف بمن یکون طعامه پس چگونه باشد حال کسی که باشد زقوم خراک وی دواہ الترمذی ۱۳ و عن ابی سعید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال و هم فیها کالکون اول آیت اینست که تنم و وجههم النار و هم فیها کالکون میوز و وزبانه میزنند و بیای ایشان را آتش و ایشان در آن آتش روی گرفته و بر هم بسته لب انداختن سوزش و کلج روی ترش کردن و بر هم حستن لبها از دندان قال گفت آنحضرت در تفسیر این آیت فتوید البناد بریان میازد و روی ایشان را آتش دوزخ قطعش شفته العلیا پس بر هم میچند و منقیض

کف پیچید  
کف پیچید

لب زبرین او قلعی از باب قفل و قلم بر آمدن سایه و بر حسب آب و جامه بعد از شستن و حتی قلع وسط و امسه تا آنکه میرسد تا میان سر او و قستری  
 شفته السفلی دست میگرد و در فرومیفتد لب زبرین او حتی تضرب سینه تا آنکه میرسد ناف و دعا و الهی منی ۳۳ و عن ابي رضی الله عنه  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یا ایها الناس اتقوا فرمود آنحضرت ای مردمان بگریزید از ترس خدا فان لم تستطعوا فقلوا یا ایها الناس اتقوا  
 و نمیتوانید زینت و سلوک کرد و چنانکه صاحب خیال شوید تخلف کنید در گریستن و خود را بر آن دارید و تذکر و تقوای آن احوال کنید که گریه آرد و وقت بخیر  
 فان اهل النار و یسکون فی النار پس بدستیکه دوزخیان میگردند در آتش حتی تسبیح موعدهم فی وجوههم تا آنکه روان میکردند اشکهای ایشان در دنیا  
 ایشان کانه جلاول گویا آن اشکها جریبا خرداند حتی تقطع الدموع تا آنکه سیری میشود و اشکها فسیل الدمع پس روان میکرد و خونها قطر العیون  
 پس ریش میشو و چشمها یا ریش میکند خونها چشمها مافلوان منغنا از بیت فیها لکوت پس اگر گشتیها رانده شوند در اشکهای ایشان که روانست بر آینه  
 میکردند گشتیها در وی دوا فی شرح السنه ۱۴ و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلقی علی اهل  
 النار و الجحیم انداخته میشود در دوزخیان کرسکی فیعدل ما هم فیه من العذاب پس برابر میکرد عذاب کرسکی چیز را که ایشان در آن عذاب آتش  
 دوزخ و ازینجا معلوم شود که آتش کرسکی با آتش دوزخ برابر است فیستغیثون پس فریاد میکنند از الم کرسکی فینا ثون بطعام من ضریع پس فریاد  
 رسی کرده میشود از ضریع که نام کیا بی است خار و ارچین خشک کرد و لا یمنی من جوع فریاد میکردند و بی نیاز میکردند از کرسکی فیستغیثون  
 بالاطعام پس باز فریاد میکنند بطعام فینا ثون بطعام منی غصه پس فریاد رسی کرده میشود بطعام کلوا کما اثمال پس بیایا فیکسرون اثم کما کما  
 یجیزون الفص فی الدنیا بالشراب پس باید می آرند که ایشان بیبوندند که میگردند طعنا جای کلوا کما کما بنوشیدنیها فیستغیثون بالشراب پس باز  
 فریاد میکنند باب فیرفع الیهم الحمیم پس برداشته میشود بسوی ایشان و داده میشود آب گرم بکلا لیب الحمدید با نهیهای سرچ و فی الصراح کلوا کما  
 یفتح و الضماره کلا لیب جماعت فاذا دنت من وجوههم شوت و وجوههم پس چون نزدیک می آید از رویهای ایشان بریان بسیار و رویهای ایشان  
 فاذا دخلت بطونهم قطعت ما فی بطونهم پس چون می در آید شکمهای ایشان را پاره پاره میکند چیزی را که در شکمهای ایشان است فبقولون ادعوا  
 خیرة جحیم پس میگویند دوزخیان دعا کنید ای خازنان دوزخ و نگهبان آن و بخوابید از پروردگار تعالی که سبک کرد و اندکی روزی عذابا فبقولون پس میگویند  
 خازنان دوزخ انک تاتیک و تسکرم بالبینات آیا بنود که می آمدند شمارا پیغمبران شما بمجازات و دلائل روشن قالوا بل میگویند دوزخیان آری  
 ما را پیغمبران بمجازات ولیکن ما کراه شدیم و ایمان نیار و دیم قالوا میگویند خازنان دعا دعوا و اعیند اما امید اجابت نیت زیرا که و ما دعاء الکافران  
 الا فی ضلال نیت دعای کافران کرد و گمراهی و زیان کاری و بی فایده کی قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند دوزخیان بیکدیگر یا میگویند ملائکة یا ایها  
 ادعوا ما لکم انما انید مالک را که دوزخ حواله اوست فبقولون پس میگویند یا مالک لیقض علینا دینک ای مالک باید که بمیراند ما را پروردگار تو قال  
 گفت آنحضرت فجبهم انکم ما کتون پس جواب میداد مالک ایشان را که بدستیکه شما در نک کنند گانید در دوزخ و برآمد فی نیستید از آن قال الامام  
 گفت امش که راوی این حدیث است ثبوت ان بین دعاهم و اجابة مالک ایاهم الف عام خبر داده شد من که میان خواندن ایشان مالک را  
 و جواب دادن مالک ایشان هزار سال و تا هزار سال منتظر جواب مالک میباشد و عذاب میکند قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند ادعوا و بکم  
 بخوانید پروردگار خود را و بخوابید از وی نجات خود را فلا احد خیرا من ربکم زیرا که نیست هیچکس بهتر مرثا را از پروردگار شما فبقولون و بنا غلبت جلینا  
 شقونا پس میگویند ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما بد بختی ما و کنا قوما ضالین و بودیم با قوم گمراه دینا اخرجنا منها ای پروردگار ما بیرون آرا از آتش  
 فان عدنا فانا ظالمون پس اگر باز نیکو دیم بکفر پس با ظلم کنند گانیم بر نفس خود قال گفت آنحضرت فجبهم احضوا اینها پس جواب میداد پروردگار تعالی  
 ایشان را و در شویید و بر گردید در آتش چنانکه مکان روند و اصل خسار اندن سک و برگشتن اوست از پیش و لا تمکون و سخن نگشید و هیچ نگویند ما در دفع عذاب  
 از خود که هرگز آن دور شد فی نیست قال گفت ضد ذلک یشوا من کل خیر پس زان نو میپیشوند از هر نیکی خزنه را خواهند سودمند شد و از مالک  
 درخواست نمودند که بمیراند ایشان را پروردگار تعالی فایده نکرد و بدرگاه حق تعالی تضرع و زاری و اعتذار نمودند قبول نیفتاد و دیگر کار روند و پیش که  
 مالک و عند ذلک یاخذون فی الزفر و زان بنا میگذرد و فریاد و فریاد فریاد و خرا گویند چنانکه شقی آواز آخر ازنا و الحسرة و الویل  
 و در دین خزدن و آه و وایلا کردن قال گفت عبد الله بن عبد الرحمن که یکی از روایات این حدیث است و الناس لا یوضون هذا الحدیث و مردم  
 نزاع نمیکند این حدیث را و نیز ساند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و موقوف میبند بر ابی الدرداء و قول در امیدارند و لا بد این حدیث را و صحیح حضرت برسان  
 یا زنا تدرین جنای قیامت گفت کوی دوزخیان جز بعل و حضرت نتوانی انت دوا و التومنه ۱۰ و عن النعمان بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یقول ان الله تکرر النار و فرمود ترا ساندیم شما را از آتش و دوزخ ترا ساندیم شما را از آتش و دوزخ همان بن پیش میگوید خا نالی و قولها پس





الجنة فإلى لا بد خلقنا لضعفاء الناس وكنت بهت چه شد مرا که در نمی آیند و من مکر ضعیفان و مسکینان از مردم و سقطنه و افا و کان  
از چشم مردم و سقطنه بفتحین متاع روی و نا کار آمدنی را گویند و این جهت بار اکثر و اغلب است و الا انبیا و رسل و ملوک و علما نیز داخل آن باشند و بعد از  
از ضعیفان اهل خضر و لید و تواضع کنندگان برای خلق و خوار دارندگان نفس و ماقط از نظر عت باز خود دارند و غرضم کسب عین محبه و تشدید را و در نمی آیند  
اما اگر کولان و غریب خوردگان و ساده دلان چنانکه واقع شده است اکثر اهل الجنة طلبه قال الله تعالى الجنة كفت خذنا بها لي ربشت را انما انت  
و حقی نیستی تو مکر مظهر رحمت و محل آن ارحم بلك من امشاء من عبادي رحمت میگویم بتو کسی را که میخواهم از بندگان من محال للنا و انما انت عند  
گو گفت خذنا بها لي مراتب و وزخ را نیستی تو مکر محل و جای عذاب من اعذب بلك من امشاء من عبادي عذاب میگویم بتو کسی را که میخواهم از بندگان من  
و لكل واحدة منكم ما لها ثم يربكي را از شما پری اوست یعنی هر یکی را بر یکدیگر و نام ببردم فاما الناد و فلا تمتلئ اما انتش و فزخ پرمیشو و حقی بضع الله جل  
تا انکمی بند خذنا بها لي یا خود را نقول قط قط قط کاف و سکون هاهمی گوید آتش و وزخ پس پس پس بار و اطلاق رجل بر حضرت حق سبحانه از تشابهات است  
چنانکه بدو عین و وجه و حکم تشابهات که در قرآن مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مراد است بدان حق است و در کیفیت آن نیفتد و عیب اسلام نیست  
و بعضی از آنها دلیل کنند با آنچه مناسب ذات اقدس است تا سویم تشبیه کرد و غنا لك تمتلئ پس در اینجا و در وقت پرمیشو و وزی و بعضیها انی بعض  
و جمع کرده میشود و کرده میشود و بعضی اجزا آتش بسوی بعضی یعنی تنگ کرده میشود و فرامی میاید فلا یظلم الله من خلقه احد پس ستم نمیکند الله تعالی از خلق خود  
هیچ یکی را که گناه نکرده کسی را در وزخ و در آرد و جماعه را پیدا کند که در وزخ را با ایشان پر کرده و مرا و ظلم از روی صورت است و الا اگر بی گناه هم در آرد و کیفیت  
ظلم باشد چه هر که تصرف در ملک خود کند ظلم نبود اما وی تعالی بصورت نیز ظلم نکند و اما الجنة فان الله یفنی لها خلقا و اما بهشت پس بدرستی که خدایا  
پیدا میکند برای وی خلقی جدید را که بی سابقه عمل ایشان را بهشت در آرد و فضل و رحمت اوست که بی گناه به وزخ نبرد و بی طاعت بهشت در آرد و متفق علیه  
و معنی انش رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا قول الجنة یلقى فیها همیشه است و وزخ باین صفت که انداخته میشود و روی بعضی حرم  
انش و نقول هل من مزید و میکوید و وزخ آیا هست هیچ زیادتی یعنی پرمیشو و پس نمیکند از طلب زیاد و حقی بضع دبا لغزوه فیها قدسه تا انکمی بند  
حق تعالی که خداوند عزت و قهر و غلبه است در وی قدم خود را فیزوی بعضیها الی بعض پس هر کس می آید تقبض میکرد و بعضی اجزای و وزخ بسوی بعضی و تنگ  
میکرد و فقول قط قط پس میگوید پس پس بعزتك و کرمك سو کند بعزت تو و کرم تو که پر شد و لا یزال الجنة فضل و همیشه است و بهشت و رحمت  
و زیادتی حقی یثقی الله لها خلقا تا انکمی پیدا می کند خدای تعالی برای بهشت خلقی را فیسکنهم فضل الجنة پس هر کس میگرداند آن خلق را در زیادتی  
و وسعت بهشت متفق علیه و ذکر حدیث انش و ذکر کرده شد حدیث من که در اول و این کلام است که خفت الجنة بالمکاه و فکت ابا لوقی  
الفصل الثاني عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لما خلق الله الجنة قال لجبرئيل حين يراها و خذنا بها لي ربشت را انما انت عند  
بهشت را گفت جبرئیل را اذهب فانظر اليها بروي نظر کن ٭٭٭ سو بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام از انا فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل  
پس نظر کرد بسوی بهشت و الی ما اعد الله لاهلها فيها و نظر کرد بسوی چیزی که آماده کرده است خدای تعالی در بهشتیان را و در آن فرجاء و جبرئیل  
پس آمد جبرئیل در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جبرئیل ای پروردگار من و عزتك لا یمنع لها احد بعزت تو سو کند صفات بهشت  
را هیچ یکی الا دخلها مکرانکه در آید او را یعنی طبع میکند در و آمدن از جهت حق و بهجت و می مقصود بیان کمال خوبی و لطافت بهشت است چنانچه هر کس  
از اخواب که در آید ثمره حقها بالمکاهه پسر کرد و الله تعالی بهشت را مکر و بات طبیعت و مشاق امر و نمیشو و محیط گردانید از ارب بهشت تا هر که در بیجا  
و مشاق نر آید بهشت نرسد فقال یا جبرئیل اذهب فانظر اليها پس گفت حق تعالی ای جبرئیل برو پس نگاه کن بسوی بهشت یا مکاره که محضوف بها  
شده فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل پس نگاه کرد و دید ان فرجاء پسر آمد فقال ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا بدخلها  
احدا ای پروردگار من سو کند بعزت تو تحقیق ترسیدم من که در دنیا بهشت را هیچ یکی مقصود بیان شدت تحالیف شرعیه و صعوبت وصول به جنت است  
قال گفت آنحضرت فلما خلق الله الناد پس مکرانکه که پیدا کرد خدای تعالی آتش و وزخ را قال گفت خدای تعالی یا جبرئیل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل برو  
نظر کن بسوی آتش که چه فظیح و شنیع آفریده ام قال فذهب فنظر اليها گفت آنحضرت پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش فرجاء پسر آمد جبرئیل فقال ای رب  
و عزتك لا یمنع لها احد فیدخلها پس گفت جبرئیل ای پروردگار من سو کند بعزت و جلال تو نمیشو صفات آتش و فزخ را هیچ پس خواهد که در آید یعنی بغایت  
فظیح و عیب آفریده و محضوف بها بالثوات پس کرد و در محاط گردانید از احق تعالی بسوات نفس و نهمه شمای طبیعت از فزخ و محاصی هم قال پسر گفت  
یا جبرئیل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل برو پس نظر کن بسوی آتش قال گفت آنحضرت فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش یا جبرئیل  
سوات فقال پس گفت جبرئیل ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا یبقی احد الا

داخلها باقی نماند هیچ یکی که آنکه در آید و نوز را یعنی این شوات و محاسن بعدی شیرین است که چوکی از اهل نفس و طبیعت نماند که میل بدان نکند و  
آن بد و نوز ند آید و واه الترمذی و ابوداود و النسائی الفصل الثالث عن ابن رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم صلی لنا يوم الصلوة روايت از انس که آن حضرت کذا در روزی برای ما نماز را یعنی امامت کرد و اما قدری المنبر برآمد منبر را فاشا و بعد قبل  
قبله المسجد پس اشارت کرد و دست مبارک خود بجانب قبله مسجد نکال فلما وین الاکن پس فرمود بتحقیق نموده شد اما اکنون مذ صلیت لکم الصلوة  
از آن باز که کذا در روز برای شما نماز را الجنة و النار و بهشت و دوزخ را بمثلتین فی قبل هذا الجبل و تمثیل کرده و صورت بسته در جانب پیش این دیوار و قبل  
بکبر قاف و فتح با و بعضی هر دو روایت و بعضی قاف و سکون باینکه آمده بهر معنی قابل قلم ادکا لہو فی الحی و اللش پس ندیدیم هیچ چیز را از جنس دیدنیها مانند  
آنچه دیدیم امروز در نیکی و بدی یعنی بهشت را نیکنتر از همه دیدنیها یا قلم و دوزخ را بدتر از همه دیدنیها و واه الجنادی اینجا میگوید که بهشت و دوزخ با آن طول و  
عرض چگونه ممش و تصور کرد و در دیواری و جواب میگوید چنانکه ممش میکرد و باغبی یا سراسی و هیچ در غایت وسعت و آینه و آب و قنصل شی لازم نیست کشل  
و باشد در طول و عرض و نیز از حدیث لازم نمی آید که بهشت و دوزخ تمثیل در دیوار کرده و در وی نموده بلکه میفرماید که تمثیل کرد و در جانب دیواری پس تواند که  
تو درون مثال وی و آنسو بود و و جرد مثال در جایی دیگر و عالمی دیگر باشد و در بعضی حدیث آمده که رایت الجنة و النار فی عرض هذا الحائط دیدیم بهشت و دوزخ  
را در عرض این دیوار و عرض بنفسم و سکون ما یعنی ناحیه و جانب و اینجا نیز این اشکال آورده در جواب گفته اند و نیز گفته اند که مراد آنیست که بهشت و دوزخ در جا  
آن دیوار بودند بلکه مراد آنست که دیدیم آنها را در حالی که من در آنجا بوده ام و علی هذا شکل الله علم حقيقة الحال ۳۹ باب بیدار الخلو و ذکر  
الانبياء علیهم الصلوة والسلام در آغاز آفرینش و ذکر سبب آن که آغاز امر دین و ملت و انتظام امور عالم و صلاح آن با ایشانست و آغاز آفرینش  
نوع انسان با دم علیها السلام است بدانکه اهل ملل بلکه محسوس تیر بهر آنکه که عالم حادث است یعنی از عدم بوجود آمده معنی نگه هیچ چیز نبود جز خدا پس از  
آن پدید آمد و وحی سبحانه عالم را و عده درین باب خبر صادق است که فرمود که آن اندک و کمین معشایی پس پدید آمد و قلم و نوشت گمانی را پیش از آنکه پدید  
آید خلق را بعد از آن پدید آمد و عرش و کرسی و آسمانها و زمینها و فرشتگان و جن و انس چنانکه در حدیث آمده و اتفاق کرده اند که اجسام حادث اند بیوات خود و صفات  
خود پس بعضی بر آنند که اول مخلوق از اجسام است زیرا که وحی قابل است تمام صور را چه آب چون یخ و چه آتش پدید آمد و از دقان آن گاه  
متکون شد و اطلاق دقان بر آسمان در قرآن مجید آمده است و این قول نسبت کرده شده است به بعضی حکما که نام او ثمالس لمطی و لیکن گفته اند که وی این قول را  
از سخنان نبوت گرفته است و در سفر اول از تورات آمده است که الله تعالی پدید آمد و در جبریمی پس نظر کرد در وی نظر جمیت و طلال پس بکذاخت اجزای وی  
و آب گشت و از وی بخاری برخواست مانند دود پس پدید آمد و از وی آسمانها پس ظاهر گشت بر روی آب گفت و پدید آمد و از وی زمین پدید آمد و بر زمین کوهها را  
و مردم را و درین باب اقوال مختلف است و این امور بعقل و قیاس و در توان یافت الا بوحی مانی یا باستنباط و فهم از آنچه وارد شده بان وحی و اندک علم  
حقایق امور ۴۰ الفصل الاول عن عملان بن حصین بن مرقه حاص و مصلحتین صحابی مشهور است که سی سال بستر برایی افتاده بود و ملائکه را مشاهده میکرد و  
و ملائکه بر وی سلام میکردند و آنکه کبار داغ کرد و از دیدن ملائکه محجوب گشت قال فی کنت عند رسول الله کنت بدستی من بودم نزد پیغمبر خدا صلی  
الله علیه و آله و سلم از جباه قوم من بنی تمیم تا که آمد آنحضرت را که وی از بنی تمیم فقال اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس گفت آنحضرت پذیرید خبر خوش  
را ای بنی تمیم یعنی قبول کنید و ایمان آرید و بعل در آید خبری را که موجب بشارت بخت و فوز سعادت دارین است به تعلیم احکام و عقاید آن و چون اکثر مضطر  
بودند و مسلم نظر بهمت ایشان دنیا و متاع آن بود و مغرور بودند من ذلك قالوا کنت بشرونا فاعطنا بشارت و ادی ما را بدین پس چیزی بده یعنی بشارت  
شنیده که قیتم و پذیریم تو خبری بده از دنیا که ما را بیاید و داخل فاس من اهل الیمن پس آمدند مردم از اهل یمن فقال پس گفت آنحضرت اقبلوا البشری یا اهل  
الیمن اذ لم یقبلوها بنو تمیم قبول کنید بشارت را ای اهل یمن چون قبول نکردند بنو تمیم قالوا کنت دال یمن قبلنا قول کریم ما جئناک لتنفقة فی الدن  
آیدیم ما تا ما را نشور شویم در دین و لئنا لک عن اقل هذا الامر آیدیم تا بهر سبب از سخت این کار یعنی آفرینش ما که آن که چون بدی قال کان الله ولم یکن  
قبله شیئی گفت آنحضرت بود خدا و بنو پیش از وی چیزی بلکه هر چه شد بعد از وی شد و کان عرشه علی الماء و بر عرش خدا تعالی بر آب و خلق السما  
و الارض پسر پدید آمد و خدا تعالی آسمانها را و زمین را ازینجا معلوم میشود و کبر عرش و آب پیش از آسمان و زمین پیداشده اند و چون عرش باب این معنی است  
که حایل در میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر روی آب بود و مراد آب در اینست بلکه آب و دیگر عرش و ذکر این در اول کتاب در باب ایمان بالغدر  
گفته است و کتب فی المذکر کل شیئی و نوشت و تعالی با حروف یا امر کرد و ملائکه را بنوشتن در لوح محفوظ هر چیز را و ظاهر آنست که این نوشتن  
پیش از پدید آمدن عرش باشد و عمران بن حصین میگوید که ثمالی رجل فقال یا عمران اذ لمک ما ملک فقد ذهبت پسر آمد مرزی و گفت ای  
عمران در یاب شتر و ده خوراکه تحقیق رفته است و گریخته است میگوید فافطقت اطلبها پس برآمدم بطلب ناقد و اهل الله و بنده اسو کند بلکه سو کند

الفصل الثالث

و مقابل دیوار

الفصل الاول

لوددت الخافذ ذهب علمه نبر آینه دوست میدارم که ناله میرفت و من بختی خوشم عمر آن تا قبله بیرون در سینه محضرت رسول آمده بود و کاه  
 ناله که بخت پس شخصی آمد و خبر کرد که ناله تو که نغمه است و دیاب پس برخاست و می رخصی الله عنه بکلم ضرورت و پشیمان شد که چرا بر خاستم و از فرای محبت  
 شریف آنحضرت و حقایق و علوم که در آنجا مذکور میشد محروم شدم و دواء الجادوی ۲ و عیسی علیه السلام فیما دسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم مقاما گفت امیر المؤمنین ع که ایستاد و در میان ما ازجت ما و موعظت ما آنحضرت ایستاد و در مقام ایستادن یعنی خطبه خواند فاجبه ان بدنا  
 الخلق بر خبر و دمار از آغافرویش حتی دخل اهل الجنة منا فطم و اهل النار منا فطم تا آخر روز قیامت که در اینده پشیمان بهشت را و دوزخیان  
 دوزخ را یعنی احوال مبدار و معا و از اول تا آخر همه را بیان کرد و حفظ فلک حفظه یاد دارد و آنرا کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و نویسنده  
 و یاد داند و کسی که یاد گرفت یا یاد گرفت و بعد از آن فراموش کرد و حاصل معنی آنکه بعضی یاد داند و بعضی فراموش کردند دواء الجادوی ۳ و عن ابی  
 هريرة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم يقول ی گفت ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض  
 ان و حتی سبقت غضبی بد رستیکه خدا تعالی نوشت کتابی را پیش از آن که پیدا کند آسمان را و زمین را این نوشت که هر بانی من پیشی کرده است خشم را  
 خود مکشوب عنده فوق العرش پس این کتاب یا این قول نوشته شده است و نزد اوست بالای عرش و معنی سبقت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و  
 شیوع و شمول آن تمامه مخلوقات را نسبت بغضب که خبر کاه کاهی در مواد مخصوص نباشد چنانکه و قرآن مجید میفرماید که ان عذابنا یصیب بهمن اشارة  
 رحمتی و مست کل شیء فرمود بد رستی خدا پس برسانم آنرا کسی را که میخیزد و رحمت من در گرفته است هر چیز را متفق علیه ۴ و عن عائشة عن رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم خلفته الملائكة من نور پیدا کرده شده اند فرشتگان از نور فی القاموس نور روشنائی یا شاع آن و مراد اینجا جبر معنی و  
 تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریمه الله نور السموات والارض گفته اند باید حسب و اما هم غزالی در کتاب مشکات الانوار استقصاء آن کرده و ما نیز در رساله جدا  
 از ترجمه کرده و چیزها بر آن فرو داده ایم و خلق الجن و پیدا کرده شده است جان که معنی جن است یا پدر جنیان چنانکه آدم مرشبر راست موصیای من ناد  
 از زبان آتش آینه بد و دگر دانی نهایت و مایع در اصل لغت معنی مضطرب و محتط است و جیفا وی گفته مایع صاف از دغان و من نار بیان اوست و مایع  
 آنچه در صحاح و قاموس میگوید ایچ من نار آتش بی دغان و نیز میضای وی گفته است مراد بنور جوهر معنی است و آتش نیز میچین است چنانکه روشنائی و می مکرر میخیزد  
 است و چون حذب و مصفا شود محض نور ماند و چون پس رود و عود و سجالت صلی نماید نور او منطفی گردد و دغان صرف ماند یعنی فرق میان فرشته و جن است  
 و خلق آدم موصف لکم و پیدا کرده شده است آدم از آنچه بیان کرده شده است برای شما و قرآن مجید یعنی انما کل دواء مسلم ۵ و عن ابن عباس  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لما صور الله آدم فی الجنة تركه ما شاء الله ان یتركه و متبکمه پیدا کرد خدا و تصویر نمود آدم را در بهشت  
 ظاهر این حدیث آنست که خلق و تصویر آدم در بهشت است و حال آنکه اخبار متظاهر است در آنکه خلق و تصویر وی در دایه همان است که در میان که قضا  
 است و بعد از آن تسویه و تفرع روح به خبت بر دند پس ذکر فی الجنة اینجا باعتبار عاقبت حال اوست فافهم و نور پستی گفته که کمان آنست که ذکر  
 فی الجنة سهواست از ناوی و راست نشنیده بر بر تقدیر چون آدم را پیدا کرد و در فضل بللیس بطیف به بضم یس گشت البلیس که نزد یک می آمد آدم فی الجنة  
 اعطاه فرود آمدن بجزیری و نزد یک شدن بنظر مآهو در حالی که نگاه میکند البلیس و می بیند که چیت آدم و چه حال دارد و چه طور است ترکیب وی فلما و آه البلیس  
 عرف انه خلق خلقا لا یتما لك پس چون دید البلیس آدم را با واک شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدایشی که مالک نفس خود نمیتواند شد و نمیتواند نگاه  
 داشت خود را از کرسنکی و شهوات یعنی پس خوشحال شد البلیس و مکر امید بربت و در ضلال وی دعاء مسلم ۶ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم اختلن براهم النبی و هو ابن ثمانین سنة بالقدم ختنه کرد و ابراهیم پیغمبر و حال آنکه فی بهشتا و سال بود و در وایتی هذوت  
 سال بقدم و بفتح قاف و تخفیف و ال تیشه در و ذکر و بتشید نام موضعی است بشک و در مختصر بنای گفته که تخفیف و تشدید نام موضع است و بعضی گفته اند  
 که بتشید و تخفیف معنی تیشه است و توده پستی گفته که قدوم تخفیف ال است و نام موضعی است از شام و بعضی از محدثین بتشید میخوانند و آن خطاست و بعضی  
 مردم کمان میزند که ختنه کرد و بعد و مکر ترشیده می شود بدان چوب قان غلط است و بیشتر کمان می آست که لفظ بتشید است متفق علیه ۷ و عند قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن باهم الا ثلاث کذبات و دروغ گفت ابراهیم کرمه دروغ و آن نیز باعث بار ظایر است و نظر  
 بمقصود همه راست اند اما رایج که بنار بی است در وقت صغری بود که در وقت مکلف بود کذا قیل و کذا بات بفتح کاف و ذال است جمع کذب بر وزن رکبه که جمع  
 وی را کعالت و بفتح کاف و بکون ذال نیز گفته اند فتنین منهن فی ذات الله و دروغ گفتن آنست مدفع در دولت خداست یعنی برای خدا و امر و طلب  
 رضای دست که در آن نفع برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تشریح حق بود و در ثلاث که نامی است که اگر چه آن نیز برای خداست اما دروغی نفعی برای نفس  
 وی نیز حاصل است و بعضی گفته اند که مراد بذات الله و قرآن است که صفت حق است و قایم بذات و می خافیم قوله فی مقیم یکی قول وی علیه السلام

است انی سقیم بدرستی که من بایم این در آنجا گفت که قوم آ و ویرا بتاشای عید خود طلبیدند و وی زنت و عذر کرد که من بایم این بظاهر دروغ نمید که وی بیارن و توایل  
و آنست که مراد انصاف است بقیم فی الجمله زانی از من پس ایام کرد و بلفظی که ظاهر در سقم است در حال و بعضی گفته اند که در و هم انداخت که وی استدلال کرد بآیات  
علوم نجوم که بیا رخا بدشد چنانچه از ساقی آیت معلوم می کرد و آن مراد داشت که دل من بهار و بد حال است بسبب کفر شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند بسلامت جمیع قوی  
و صدور افعال آن بر وجه سلامت و سقم بآنکه اینچنین باشد هیچکس نیست که خالی از سقم باشد مگر کسی مزاج وی بهیچ وجه معتدل باشد و آن نادرا الوقوع بلکه معدوم الوجود است  
صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین ضعیف در نصیحت با عذار از خواندن مردم به مجلس میفرمود که اگر مردم شوش دهند و طلبند سخن ابوالمعالی خلیل الرحمن درین باب  
کافیت که انی سقیم و این بیت از خود انشا فرمود اگر ترا بتاشای عید خود طلبند خلیل و ارجانی بگو که بایم و قوله دوم قول است بخله کبیر هم  
چون وی علیه السلام غایبانه ایشان بنان ایشان را شکست پرسیدند که تو کردی این کار را بخدایان ما ای ابراهیم فرمود بلکه این بت که کلان است میان ایشان  
وی کرد این نیز وی صادق نیست ولیکن تاویل وی آنست که باعث بر بت شکستن مرا این بت کلان شد که تمیز و تقطیع وی مراد غضب و شورش آورد و بعضی  
است بآنکه کسی که قدر نیست بر دفع ضرر نفس خود لایق نیست که او را بر پستند وقال گفت آنحضرت بینا هو ذات یوم و سابق این بیان صدور کذب و نالیه است  
از ابراهیم که میگوید در آثای آنکه ابراهیم و ساره تخفیف را که زوجه وی بود در هجرتی که ابراهیم کرده بود بشام میفرستند اذاتی علی جبار من الجبارون ناکا  
امد ابراهیم ساره و گذشت بر تنگبری از تنگبران که نام وی صادق ابن صادق و او از قبطیان بود فقیل له از ههنا دجلا معه امرأه گفته شد مر آن  
جبار را یعنی خبر رسانیدند بوی که در اینجا مردی آمده است که با وی زنی است من احسن الناس از بهترین مردم در حسن و جمال فادسل الیه پس کن فرستاد آن جبار بوی  
ابراهیم فساله عنهما پس پرسید آنکس ابراهیم را از حال ساره منهنده که گیت این زن که با بت قال اختی گفت ابراهیم که این خواهر منت این بظاهر دروغ  
است که ابراهیم گفت و توجیه و تاویل این باید فاتی ساره پس آمد ابراهیم ساره را و تعلیم کرد او را حیل در استخلاص وی از شر آن جبار فقال لها پس گفت ساره  
ان هذا الجبار ان یعلم انک امراتی یغلبنی علیک بدرستی که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه میکند مرا بر تو و ترا از من می ستاند فان سالک فاختبر به  
انک اختی پس اگر پرسد ترا پس خبر ده تو او را که تو خواهر منی فی الاسلام در دین مسلمان یعنی نیت کن اخوت اسلام را و این راست است زیرا که لیس علی  
وجه الامرض مؤمن غیری و غیره نیست بر روی زمین هیچ مسلمان فی جنس و جز تو و این بیان واقع است که در آنوقت هیچکس دیگر بوی بیان نیاورده بود و  
بنت عم ابراهیم بود و این توجیه دیگر است برای صدق هذا اختی و شاید که اقتضای ابراهیم بر اخوت اسلام از بت شرف و اصلت این نسبت است و میگوید که چرا  
ابراهیم گفت که این زوجه منت و حال آنکه زن را از دست مرد وی کم می ستاند و نیز ظالم چه باک دارد زن باشد یا خواهر میگرد و جایش آنکه عادت آن ظالم بر آن زوجه بود  
که زن میکرد نه خواهر را و نیز وی محسوس بود و در دین محسوس اگر خواهر بود و در شرع اختی و اولی است بر وی از غیر وی پس خواست ابراهیم که چنگ در زند باین آن ظالم بواجب  
آن وی رعایت دین خود نکند و قصد کرد که فرقت ویرا و این اعتراض میکند که دین محسوس از زرا داشت آمده است و وی خود متاخر است از ابراهیم و جواب میگوید  
که دین محسوس قدیم است ولیکن زرا داشت آمد و خرافاتی چندان بر بت زیاده کرد و فادسل الیه پس فرستاد آن جبار کسی را بوی ساره و طلبید او را فاتی  
ها پس آورده شده ساره نزد وی فام ابواهم یصلی الیه ای ابراهیم تا نماز کند و مناجات کند بر پر کار خود و وی بدو آرد تا این و رطوبات یاد دعا  
مقر بان درگاه است که چون باند و بی در ماند بنماز و آید و عادت شریف پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز همین بود فلما دخلت علیه ذهب یقناها  
بیده پس وقتی که فامد ساره بر جبار خواست که دست اندازد و در وی بگیرد و فلحن بلفظ مجهول پس گرفته شد آن جبار یعنی باز داشته شد بقدرت الهی از جبار  
ساره یا گرفته شد بگاه وی و عقاب کرده شد بر آن یا بهیوش گردانیده شد و هر سه معنی تفسیر کرده اند این لفظ را و در روایتی اخذا تبشید از ناخیزانده  
است یعنی گرفته شدن دل شخصی با فنون یا سحر چنانکه باجم و حایر کرد و واخذه بضم افنون ساحر را گویند و ویوی فخط و روایت کرده شد کایمی فاخذ فخط بضم نین  
معجور و شدید طار محله بر بنای مجهول یعنی خفه کرده شد و گرفته شد راه نفس بروی تا آنکه شنیده شد از خلق وی آواز چنانکه در خواب کسی آواز میکند که اگر غلطی کویند حتی  
دکض و بجله تا آنکه حرکت کرد و پاهای خود یعنی پاهای را بر زمین میزد و میکشید چنانکه کسی را سحر میکنند یا جن بگیرد فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی ساره  
دعا کن خدا را برای من تا خلاص گردانم از این بلا و لا اضرك و زیان منیرا غم من ترا و منیکم ترا فدعت الله پس دعا کرد ساره خدا تعالی را فاطلق پس را  
کرده شد آن جبار از بنانین بلاهت و لها الثانية پیر دست اندازی کرد و بگرفت ساره را کرت دوم فاخذ مثلها پس گرفته شد مانند گرفتن نخست او آمد  
بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا اضرك فدعت الله فاطلق فدعا بعض حجه پس خواند آن جبار بعضی از پرده داران سرای خود را محجبه بفتحات  
جمع حاجب چنانکه طلبه و طالب فقال انک لم تافخنا انسانا هر گشت بدرستی که تو بنا و درسی نزد من آدمی را انما اتیتی بشیطان بنا و در وی تو مکر شیطانی  
را شیطان نام هر کس که مکر و است جن باشد یا انس کذا فی القاموس و طیبی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار میترسیدند فاخذها  
هاجر پس خدمتکار گردانید برای ساره با جبر و انجیم جیم یعنی دای بخشد که نام او حاجر بود میگویند نام مادر اسمعیل است غلبه اسلام و ابراهیم را ازینا

فرزندی نمی شد پس ساره با جبر ابراهیم بخشد و گفت امید است که ترا زوی فرزندی شود پس اسمعیل شد و ابراهیم در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر از ساره نیز اسحاق  
 علیه السلام شد فاطمه و هوقا ئیم بصیلى پس آد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه ابراهیم آیت ده نماز میکرد و فاطمه و هوقا ئیم مهمیم بفتح میم و سکون با و فتح تخانیه پس  
 اشارت کرد و ببت خود که چه حال داری و چه شد قالت و د الله کذب الکافى فنی نخوه گفت ساره باز کرد و ایند خدا تعالی بد کمالی آن کافرا در پیش سینه  
 وى یعنی بد اندیشی وى هم بوى بازگشت و با من سرایت نکرد و زیانی نرسید و اخدم هلبو و خا دم کرد و اینده است با جبر قال و هیره نلک ملک با بنی ماء  
 السماء گفت ابو هیره آن با جبر در شامت اسی سپران آب آسمان این خطاب به سیران اسماعیل علیه السلام و بما السماء تعبیر کرد از جهت طهارت ایشان  
 و آب آسمان مثل است در طهارت چنانکه میگوید فلان از آب آسمان پاک تر است و بعضی گویند اشارت کرد بان به بیرون آوردن چشمهای زمزمه تقرب اسمعیل و  
 آن ابی است از آسمان و در طهارت برآمده و بهر فیضی که در زمین پیدا میشود صالح تعالی از آسمان میفرستد و بعضی گفته اند که این خطاب بالنصار حضرت  
 است زیرا که ایشان اولاد عامر بن حارثه از زوی اند و وى لمقب بما السماء بود زیرا که قوم وى طلب باران میکردند بوى و بعضی گفته اند مراد عرست همه و نام  
 کرد ایشان را بدان زیرا که ایشان پیروى میکنند باران را و معیشت میکنند در هر جا که باران است و اگر چه نامائمه عرب از بطن با جبر میزند و لیکن تغلیب کرد اولاد اسمعیل  
 بجهت شرف و غلبه ایشان و بعضی میگویند این معنی است بر آنچه مشهور است که همه عرب از اولاد اسمعیل است قد بر موقوف علیه ۸ و عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه واله وسلم نحن احق بالشك من ابراهيم گفت آنحضرت ما نر او اتریم بشك آوردن از ابراهیم علیه السلام اذ قال د ب ادنى كيف تتحي الموت  
 و تقي که گفت ابراهیم ای چور و کار من بنما که چگونه زنده میکنی مرد بار و سبب و در و این حدیث آنست که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولد قومن قال بلی و کن  
 لیطمئن قلبی گفتند طایفه از صحابه شك آورد ابراهیم نه پیغمبر پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه واله وسلم ما نر او اتریم بشك از ابراهیم و ظاهر این عبارت در اثبات  
 شك است مر ابراهیم را و منقض شریف خود را و حال آنکه هر دو محال است چه عرض شك مر انبار ا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که اول مؤمنان و مؤمنان اند معنی  
 نذر و پس معنی آنست که اگر شك راه می یافت با ابراهیم با نیر می یافت و شما میدانید که شك را دهنی باید بیا پس بدانید که ابراهیم نیز بخین است پس سوال ابراهیم از  
 برای طلب ترقی بود از علم الیقین بعین الیقین که اطمینان قلب عبارت از ان است یا چون وى علیه السلام محبت او در قوم خود که پروردگار من زنده میکند  
 و میمیرد طلب کرد این را تا ظاهر هر که داد دلیل وى عیاناً فافهم لیکن اشکال آنست که ازین حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت منقوض میگردد و جواب آنست  
 که این سخن را بطریق تواضع فرمود و یا پیش انان فرمود که وحی اید که وى صلى الله عليه واله وسلم سید اولاد آدم است و همین است توجیه در حدیث که مشعر است به  
 افضلیت آنحضرت از انبیا دیگر چنانکه فرمود تفضیل کنید در ربوبش و امثال آن و گفت آنحضرت صلى الله عليه واله وسلم و یرحم الله لوطاً و رحمت کند خدا تعالی لوط  
 را لقد کان یا وى الخ کن شدید بر این تحقیق بود لوط که می آمد و پناه میکرد بسوی رکن سخت و رکن کانه قوی از هر چیز را که بایش آنست که چون قوم لوط قصد  
 کردند جهنم ان او را که فرشتگان بودند مثل بصورت امر دان گفت لوان لی لم قوه کاشکی بیو و مرا بشما قوتی یعنی بنفس خود قوت مقاومت و دفع شما میدهم  
 او وى الخ رکن شدید یا پناه میجویم بر دى قوی یا قومی سخت که روى می آورد و دم بوى و باز میداشتم خود را از شر شما بقوت آن کس پس میگوید آنحضرت رحمت کند خدا  
 تعالی لوط را که پناه میجویم بر رکن شدید از آدمیان و حال آنکه رکن شدید متشکک بعصمت حق و حفظ اوست و عرب ترجمه در جانی میکنند که از کسی تقصیری در حق  
 شد و چیزی کند که نباید کرد و میگوید خدا رحمت کند و بخشد فلان را که انچه کارى کرد یعنی کارى ناپایستنی کرد و در ذکر این قول لوط در جنب قول ابراهیم زیاده  
 هست که قول ابراهیم نیز بر کوشه تقصیری و غفلتی نیست و الله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و لولبت فی البصر طول ما لبث یوسف و اگر در نک میگردم من  
 در زندان و آن مدت در آنکه در نک که یوسف را بجهت الداعی بر آینه اجابت میکردم خوانده را که از جانب ملک طلب یوسف علیه السلام آمده بود و فرمود  
 آنست که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ملک مصر او را طلبید تا خلاص کند و مقرب خود کرد و اند یوسف علیه السلام در بر آمدن توقف کرد و اقامت  
 نکرد و گفت سخت حال مرا نقیض نمایند و از آن زمان که مرادیده دست خود را بریدند عصمت دامن عزت من تحقیق کنند بعد از ان می بر آیم پس حضرت رسول  
 صلى الله عليه واله وسلم میفرمود که اگر هن بجای یوسف میبودم و چندین مدت دراز در زندان بر من میکذشت و کسی برای استخلاص من می  
 اندر زود اجابت میکردم و اصلاً منظر تحقیق حال نمی شدم و توقف و مامل نمی نمودم چنانکه نمود بعضی این کلام آنحضرت را بر ثنائی یوسف  
 و صبر و ثبات و متانت راسی وى محل کرده اند یعنی با وجود طول مکث وى در زندان و محنت و شدت در آن کسی برای استخلاص وى باید  
 و وى صبر و ثبات و رز و زیاده برین استقامت متصور نیست اگر من درین طور حالی برین حال میبودم زود می برآمدم و صبر نمیکردم و این تواضع  
 است از آن حضرت برای مبالغه در مدح و ثنائی یوسف است و اگر نه استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیای اولی العزم است  
 و بعضی گفته اند بلکه این اشارت به تقصیر یوسف در ثنائی بر آن نکردن با وجود آنکه بر آمدن آنحضرت از زندان و در آمدن در میان ایشان سبب  
 هدایت ایشان بود بلکه میگویند که وى علیه السلام مرسل بود بر ایشان و لهذا دعوت کرد و زندانیان را بقول خود یا صاحبی السجی ارباب متفرون خیر الیها



پس می بایست اورا که زود می برآمد و دعوت میکرد و توقف نمی نمود و مقید با ثبات بر اوست نفس خود نمیشد گذاشت و درین سخن بظرافت زیر کتفه  
اثبات بر اوست نفس وی اذخل بود در امر دعوت و البلاغ و الله اعلم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
ان موسى كان بجلاصيا كفت آنحضرت بدرستیکه موسی علیه السلام بود مردی بی غش و کلاه تخانیه اولی و تشدید ثانیه شرمناک مستی را  
بفتح سین و کسر آن و کسر فوقانیه شده و سکون تخانیه بسیار پوشیده بدن خود را و مبالغه کننده در آن چه جای عورت و شرمگاه و فی الصراح جل  
سیر عقیف و جاریه ستیره غفقه لایبی من جلد ه شیء استیفاء دیده میشد از پوست وی هیچ چیزی از جهت شرم داشتن فاذا من آذاه من آذاه من بنی  
امرائیل پس اندام خود را زار کرد و اورا کسی که آزار کرد و اورا از قوم بنی اسرائیل فقالوا ما قست هذا القست بر کفند آن قوم خلف و مبالغه نکرد موسی  
ستر کردن و پوشیدن بدن این همه پوشیدن و این چنین مبالغه کردن در آن الا من عیب یجلده مگر از جهت عیبی که در پوست اوست اما  
برص یا برصی است و برص بفتح با و راییسی او ادره بضم مزه و سکون دال مملو و یا اهل است و خصیصین و ان الله ادا انسیبیه  
و بدرستیکه خدا می تعالی خواست که پاک گرداند موسی را از عیب و ظاهر کرد و اندر مردم بی نیسی او را فخلایوما وحده لیختل پس خالی شد موسی  
روزی همتا غل کند فوضع ثوبه علی حجر پس نهاد جامه خود را بر سنگی و در اینجا جواز غسل است برهنه و در فعل موسی علیه السلام حکمتی بود که عاقبت  
او تبریه ساخت عز و کمال او بود و از اتمام به عیب و نقصان فقر الجحر بگوید پس گریخت آن سنگ و برد جامه موسی را بفتح مومی فی افوه پس  
شباب رفت موسی در پی آن سنگ و نشان وی جمیع بضم جیم شتافتن و اثر کبر مزه و سکون مثلثه و بفتح هر دشتان یقول در حالی که میکوید موسی  
ثوبی یا حجر ثوبی یا حجر بده جامه مرا ای سنگ بده جامه مرا ای سنگ حتی انتهی الی ملائکه بنی اسرائیل تا رسید موسی بجای کثیر از بنی اسرائیل  
فأودعها احسن ما خلق الله پس دیدند انجماع موسی را برهنه بر نیگوترین دیدایش خدا یعنی مبرا از عیب و نقصان که نسبت میکردند او را آن خردان  
بدان و قالوا والله ما جموسی من باس کفند بخدا سوگند که نیت مبرسی هیچ پاک و هیچ عیب از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی پاک میکرد و  
دوستان خود را از عیب و نقصان که نادانان و بی خردان و منکران ایشان را بدان موسوم و متمم میدادند تا از آن ستمه و مبرا باشند و معزز و  
مکرم در خلق باشند و اخذ ثوبه و گرفت موسی جامه خود را و طوفان الحجر ضربا پس در ایستاد موسی که ز و سنگ را زد و فی فوالله انما الحجر  
لند با من ائو ضربه پس بخدا سوگند که پیدا شد در سنگ نشان از تاثیر زدن موسی از آن و ندب بفتح تین نشان جراحت که بلند نشده باشد از پوست  
تشمیه کرد و اثر ضرب را با اثر جراحت مثلثا و امرها لوجه خسته نشان یا چهار یا پنج برابر که زدنشانی از آن پیدا آمد و این محجره موسی بود  
علیه السلام و نظره آن و ربوت مصلحت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بینا ایوب یغتسل عریانا  
در آشنای آنکه ایوب علیه السلام غسل میکرد برهنه بعد از حصول صحت و عافیت از آن مرض که بدان مبتلا شده بود و حق سبحانه و تعالی از زردخانه او بیرون  
فخر علیه جواد من ذهب پس قفا در ایوب طغی از زردخانه او فخرج ایوب یحشی فی ثوبه پس کشت ایوب که کرد می آورد یعنی آن طغی را در جاک  
خود فتاده و به یا ایوب الم ان اغنیك عما نسی پس و از داد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا بی نیاز نگردانیده ام ترا از چیزی که می بینی تو  
یعنی زردخانه بایده ام بر تو که ترا احتیاج نمانده است باین طغی که در جامه خود برداشتی از او کرد و آورد می قال بطی و غنک کفت ایوب آری بی نیاز  
گردانیده سوگند بعت تو و لکن لا غنابی عن بکک و لیکن نیت بی نیازی مرا از افزونی نعمت تو هر چند کرم تو بیشتر تعطش بیشتر پس معلوم شد که  
برداشتن ایوب علیه السلام آن طغی را بر شوه منت و استلزام از نعمت حق بود و نظر بر حق و دنیا و ثمر مال و ذلک ظاهر دوا البغادی او  
عنه قال استب دجل من المسلمین و دجل من اليهود دشنام میداد که در مردمی از مسلمانان و مردمی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی  
محمد علی العالمین سوگند بان خدائی که برگزید محمد را بر جهانیان فقال الیهودی پس گفت یهودی در برابر آن والذی اصطفی موسی علی القلین  
سوگند خدائی که برگزید موسی را بر جهانیان فوضع المسلم یدیه عند ذلک فطمر وجه الیهودی پس برداشت مهران دست خود را از دین گفتن آن یهودی  
پس طایفه زرد روی یهودی را ظاهر گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار اصطفای آنحضرت بود و الا اصطفای موسی بر جمله عالمیان ثابت است و حق سبحانه  
در باب بنی اسرائیل کفت فضلنا هم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیک علی الناس فذهب الیهودی الی النبی پس رفت یهودی  
بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله و سلم فاخبره بما کان من امره و امر المسلمین جزو او آنحضرت را بخبری که بود از کار وی و کار آن مسلمانان و آنچه گذشته  
بود از قصه آن فدعاه النبی صلی الله علیه واله و سلم المسلمین بخود خواند پیغمبر مسلمانان را فساله من ذلک پس پرسید مسلمانان از آنچه گذشته  
بود میان وی و میان یهودی فاجابه پس جزو او مسلمانان آنحضرت را با آنچه گذشته بود فقال النبی پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله  
و سلم لا تخیرونی علی موسی بن نذر بنید و فضیلت ننمیدم ابر موسی فان الناس یصعقون یوم القیمة زیرا که بدرستی آدمیان بیرون

فی استند روز قیامت و صق یعنی بابت گناب و آواز سخت و موت نیز آید فاصغی معهم پس بهیوش می افتم من نیز با ایشان فاکون اقل من یضی  
 پس سیاه شوم من تخمین کسی که بهوش می آید فاداموسی باطش بجانب العرش پس ناگاه بیستم که موسی علیه السلام گرفته ای تاده است یکت جانب  
 عرش را بطش حمله کردن و سخت گرفتن فلان آدمی کان فمین صق فافاق قبلی پس در نمی یابم من آیا بود موسی در میان انکسان که بهیوش افتاده بودند  
 پس بهوش آمد پیش از من و متعلق شد بعرش او کان فمین استثنی الله یا بود موسی در انکسان که استثنای کرده و بیرون آورده است ایشان را خدای تعالی  
 از صق و فرمود فصق من فوالسماوات و من فی الارض الا من اشاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دمیده شود در صور هلاک گردد  
 هر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک نگردد و چنانکه فرشتگان شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی دایه و در روایتی تخمین  
 آمده است که گفت آنحضرت فلان آدمی احسب بصعفه یوم الطور پس در نمی یابم من آیا حساب کرده شد این صعقه با موسی بصعقه روزی که  
 موسی را علیه السلام صعقه شد در آن روز که دیدار طلبیده بود از آن ممنوع شد و حق تعالی تجلی کرده بر کوه طور و موسی بهیوش افتاده شده بود و امروز  
 این صعقه را بصعقه که او را در آن شده بود حساب کردند و صعقه نشاند و بحث قبلی یا صعقه شد موسی را و لیکن بر انکشته شد و بی پیش از من پس موسی را چون  
 فضیلت ثابت که مرانیت تفصیل چون بنیدم ابروی و این تواضع است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز این فضل جزئی است که موسی را  
 علیه السلام ثابت است و آن منافی فضل کلی نیست یا وقوع این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت اوست چنانکه مذکور شد و باید دانست که این صعقه آن  
 صعقه نیست که به نفع صورت و زقیامت حاصل شود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز که با موسی دند که ایشان را بدان صعقه حاصل  
 شود و نیز بعد از وی بحث است نه افات و آن حضرت اول مجو است با اتفاق پس چون فرماید لا ادری بلکه مراد بصعقه درین حدیث صعقه است  
 که بعد از بحث خواهد بود و مردم همه بهیوش افتد بعد از آن با فاق آیند اینجا فرموده است که چون من با فاقت بیایم موسی را بییم باطش بجانب عرش و  
 استثناء الامن شار الله بهیوش که در صعق به نفع صورت است که قبل از بحث است چنانکه تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت میکند درین صعقه نیز  
 خواهد بود قدر دلا اقول ان احدا افضل من یونس بن متى و میگویم من که هیچ یکی از پیغمبران فاضلتر است از یونس علیه السلام و متی بفتح میم و تشدید  
 فوقانیه مفتوحه نام پدر یونس است کذا فی القاموس و در شرح ابن الملک از جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص یونس علیه السلام بکر  
 محبت آنست که وی از اول الغرم نبود و از انبای قوم بی صبری نمود و غضب گرفت و بدر رفت و بکشتی نشست القصه با سرایش اینجا منظمه آنست که کسی  
 بر وی فضل ننهد و فی دایه ابی هریده لا تفضلوا بین انبیاء الله تفضل نهید میان پیغمبران خدا و لا تفضلوا ابدا و معمر نیز روایت کرده اند لعل این نبی باورود  
 اوست قبل از نزول وحی به تفضیل یا تفضیل در اصل بنود یا تفضیل بر وجهی که تحقیر و از درای دیگر است آید ۱۲ و عن ابی هریده قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم لا یبغی لحدان یقول انی خیر من یونس بن متى گفت آنحضرت خبرسد هیچ بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن مغمیر این  
 عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه آنحضرت میفرماید که مرا بهتر گویند از یونس بوجهی که معلوم شد دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید زیرا که هیچ ولی بر تیره نبی خبرسد  
 اگر چه نه از اول الغرم بود نقل است که در زمان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی کبیر از شیخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام میگرفت و میگفت من  
 فاضلترم از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین در غضب مدند و ساد که در دست داشتند بجانب وی می انداختند  
 و بر دل وی یا بر سینه او خور و در باغها هلاک شد متفق علیه و فی دایه للجادی و در روایتی مرخار را اینچنین آمده است قال گفت آنحضرت  
 من قال ناخیر من یونس بن متى فقد کذب کسکه بگوید من بهترم از یونس تحقیقی دروغ میگوید و بر معنی ثانی را مذکب کفر است زیرا که  
 علما اتفاق دارند بر تکفیر کسی که خود را بهتر از پیغمبران و اند ۱۳ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الغلام الذی قتله  
 النخضر طبع کافوا بدستی کردی که گفت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافر یعنی بدعتی را الهی چنان رفته بود که خاتم و بی بر کفر خواهد بود  
 و این منافی نبوت حدیث کل مولود یولد علی فطره الاسلام را زیرا که مراد باین تمییز استعدا و قبول اسلام است و این منافی نبوت تفاوت خاتم را و بالجهل نظر  
 غیر با بقا است و تحقیق این در اوایل کتاب در باب الامیان بالقدر گذشته است فذكر ولو عاش لادحق بوبه و اگر میرزیت آن کودک هرگز نبوده  
 و ظلم میکرد و پروا دروغ و تکلیف میکرد ایشان را بر کفر طغیان و افکار از جهت از حد گذشتن و ظلم کردن بر ایشان و کفران نمودن نعمت ایشان  
 را بعقوبت مقصود ذکر خضر است درین باب و اشارت آنکه وی از نبی است و خضر بفتح خا و کسر آن و سکون ضا و کسر آن کذا قال الکرامانی و قطلانی  
 گفته خضر بفتح خا و کسر ضا و سکون صا و یا کسر خا و فتح آن نیز آمده و نام وی بلابن ملک است و بعضی گفته است این مالک برادر الیاس بن جبر  
 گفته اند که سپردم است از صلب وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است حداد و بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی

سبب  
 و وجه دیگر  
 نیز باید  
 صحیح

و بعضی گفته که از اولاد نوح است بهفت واسطه و پدر و از نوک بود و الله اعلم بالصواب است که وی پیغمبر است معراج و ابصار و باقیست تا روز  
قیامت از جهت خوردن و می آب حیات و برین اند جاسیه علماء و صوفیه و بسیاری از صالحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن المبارک و جمعی دیگر چنانچه حربی  
و ابن جوزی حیات او را انکار کرده که انقل فی شرح القصیده الامالیه و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده و چنانکه شکت و شبیه را بدان راه نباشد و در احوال  
حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی نوشته اند که کاهی در وقت تحلیف ایشان خضر در هوا میگذشت و ایشان میفرمودند وقف یا اسرائیلی و انمع کلام المحم  
و مشایخ وقت که او را می یافتند وصیت میکرد و ایشان را می گفت علیکم بحسب شیخ عبدالقادر فانه یزید فی البرکات و یحصل منه السعادات و لما قال متفق علیه  
۱۴ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما سبی الخضر لانه جلس علی فروع بیضاء فکف الخضر کف نام کرده شد خضر را بخت  
آنکه وی نشست بر زمین خشک که روئیدی نبود در وی یا بر کلاه خشک فاذا هی تهمز من خلقه خضراء پس ناکاه آن زمین یا آن کلاه می جنب از پس وی سبز  
تر و تازه روانه بخادی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاء ملک الموت الی موسی بن عمران آدم فرشته که یعنی  
عزرائیل علیه السلام بسوی موسی فقال له اجب بک پس گفت فرشته مر موسی را پاسخ ده مرا پروردگار خود را و قبل کن حکم او را که قبض روح توشده است  
قال فطمع موسی عین مالک الموت گفت آنحضرت پس طایفه از موسی چشم ملک الموت را فقهاء ها پس شکت و بر کند چشم فرشته را و کور کرد و فقو و تقفیه  
کور کردن قال فوج الملك الی الله پس بازگشت آن فرشته بخواب خدا فقال انک ادسلتی الی عبدک لایزید الموت پس گفت فرشته منی بخدا رسیدی  
تو فرستادی مرا بسوی بنده مرا ترا که بخوابد مرا و قد فقهاء عینی و تحقیق کور کرد و چشم مرا چون گفتم اجابت کن پروردگار خود را و جان بدو قال فود الله  
الیه عینه گفت آنحضرت پس باز داد حق تعالی چشم فرشته را فقال ادجع الی عبدی و گفت برگرد و باز بر بسوی آن بنده من و قل و بگو الجوه و ید ایزد  
در از میخوایی فان کنت تؤید الحیوة فضع یدک علی متن او پس اگر میخوایی زندگانی در از پس بنده دست خود را بر پشت کاه وی بیا و ارم یدک مشعره  
پس چیزی را که بپوشد دست تو از بسوی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از بسوی با آن کثرت فانک تعیش طبا سته پس بد رستی تو میزنی بشمار آن مویها یکسال و تورات  
بر و تاست در هیچ مسلم و ظاهروارت است یعنی بپوشد دست تو و تورات یعنی پوشیده شود و این و یدین عبارت معنی ندارد و اگر چه از توجیهی است که در شرح  
ذکر کرده ایم قابل فهم میگفت موسی ستر بعد از این همه زندگانی در از چیست قال فرموتون گفت فرشته پسر میمیری تو قال گفت موسی فالآن من قریب  
پس خستیا زکرم موت را هم اکنون و مناجات کرد و بچن تا قرا و در مقام ستر که واقع کرد و گفت دبا دنخی من الاحضل المقدسه مذو ناز و دیک کردن  
مرا از زمین پاک کرده شده که بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود و از زمان و مثن اسبیا و رسل بود و میده بخج زو دیک کردن مرا از آن اگر چه مقدار  
یک سنک اندازم باشد و یدین استجاب و دفن است در مواضع مبرک و قرب از مدافن صالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لو  
افعدت لادیتکم قبره الی جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که میبوم من زو بیت المقدس هر آنینه میبوم شمارا قبر موسی را در یک جانب  
راه عند الکثیر الاحمر زرد بود و ده ریک سرح که در آنجاست متفق علیه پوشیده ماند که در بعضی اذهان استعادی از مصنون این حدیث راه بیاید که  
کور شدن فرشته چه معنی دارد و فرشته که برای قبض روح بیاید طایفه از زون بروی چه وجه دارد و از اینجا که است موت و طول بقا در دنیا مفهوم میگردد  
و آنچه لایق مقام نبوت و رسالت باشد جوایش آنکه چون فرشته بصورت بشر آمد موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است قبض روح وی آمد  
بلکه چون دید مردی یکایک بروی درآمد گمان کرد که بقصد ملاک وی آمده پس دفع کرد او را تا بگویی چشم وی کشید و نیز موسی را در دفع کوه دانست در آنکه عوی  
قبض روح او کرد و زیر که بشر قبض روح نمی باشد پس غضب کرد بروی و غضب بر دفع کوه کرد فی الله می باشد پس مذموم بند و اوله اعتابی از جناب حق بر وی  
متوجه نشد و گفته اند که در طبع موسی علیه السلام حدتی و شتی بود و وی مظهر طلال بود و تار وایت میکند که چون در غضب می آمد کلاه که بر سر داشت اشتعال میبود  
و افند اس و لجه بارون علیه السلام به جهت تقصیری که از وی در منع از کوه ساله پرستی دید هم ازین بابست و همه حق بود و بالجملة چون حدیث صحیح است  
ایمان بدان باید آورد و در آنچه صحیح است از محال و نامایات حمل باید کرد و الله اعلم و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
قد عرض علی الانبیاء گفت آنحضرت تحقیق عرض کرد: ه شدند برین پیغمبران و نموده شدند چنانکه شکر را عرض میکنند بر سر دار فاذا موسی ضرب من  
الرجال کانه من رجال مشنوعه پس ناکهان دیدم که موسی علیه السلام صغی و فتمی از مردانست کویا که وی از مردان مشنوعه است بفتح شین جمعه  
ممنون پیش از او و بعد از او و همزه و تا در آخر نام قبیل مشهور است ازین و از مشنوعه نیز بگوید بفتح همزه و سکون زامی و ضرب منی کم کوشت و معنی  
میان جسم نه لا غرو نه فربه آید و مردان مشنوعه ازین قسم اند و حمل برین معنی مناسب تر است و دایت علی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام  
را فاذا اقرب من دایت بمشبهه بقیق عده بن مسعود پس ناکاه زو دیک ترین کسی که دیده ام در مشابیهت بسوی عروه پسر مسعود است صحابی بود ثقیف بعد از  
عود آنحضرت از طائف آمد و مسلمان شد پس رفت و دعوت کرد قوم خود را و متبول نکردند دعوت او را پس بایستاد بر بام خود و اذان گفت تا مردی

از قوم وی تیری بسوی وی انداخت و بکشت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قفصه عروقه مانند قفصه صاحب بر است که دعوت کرد قوم خود را پس بکشتند و او را ولایت  
 ابواهییم فافا اقرب من رایت به شبهها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل علیه الصلوة و السلام پس ناکاه نزدیکی کسی که دیدم مشابه بوی مصاحب شماست  
 یعنی فقهه میخاهد و مراد میدارد آنحضرت بصاحبکم ذات شریف خود را نامعلوم میشود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم مشابهت تمام بود و دایت جبرئیل فاذا  
 اقرب من رایت به شبهها وحیة متج وال ذکر آن بنخلیفة صحابی مشهور است که جبرئیل بدان متمثل میشد و در وقت این رویت هم متمثل بصورت وی بود و  
 مسلم و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال دایت لیلۃ اسری بی موسی گفت آنحضرت دیدم در شب اسرا که برده شد مرا بیت  
 المقدس در شب معراج موسی علیه السلام را رجلا ادمردی گندم کون طولا بضم طاء و تخفیف و او به معنی طویل یعنی دراز زد و بتشدید و او بسیار دراز و در  
 حدیث تخفیف است جدا بفتح جیم و سکون عین و جعوت اکثر صفت موسی می آید و کاهی صفت جسم می افتد که جمع و کرد و باشد و اینجا یعنی مراد داشته اند زیرا  
 که در حدیث آئیده باید که موسی علیه السلام رجل الشعر بود و رجل غیر جداست چنانچه باید و فی اصرار جدمرغول و مراد که داند نام کانه من دجال شنعوه و مراد  
 عیسی دجال مر بوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان به بالا الی الحمرة و البیاض مایل بر سرخی و سپیدی یعنی رنگی میان سرخی و سپیدی بود وسط الی اس  
 فروخته موسی سر و تحقیق معانی این الفاظ در شمایل شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باید و دایت مالک خاذن النار و دیدم مالک را اکثر  
 دار و درخت و دروزخ حواله است و الدجال و دیدم دجال را فی باب ادا هن الله ایاه و دید آنحضرت این جامع را در ضمن آیات و علامات قدرت  
 خود که نمود آن آیات را خدا متعالی او را یعنی در شب اسرا این قول را وی است فلا تصکن فی مریة من لقایه پس برایش تو ای مخاطب در شک از دیدن و  
 در یافتن آنحضرت ایشان را و این عبارت را توجیهی دیگر نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ اسری بی لقیث موسی گفت ابوهریره گفت آنحضرت که در شب اسری ملاقات کردم موسی را افغسته پس  
 کرد آنحضرت موسی را و بیان کرد حلیه او را بقول خود فاذا دجل مضطرب پس ناکاه که دیدم موسی مردیست مضطرب این را بحد و تفسیر کرده اند  
 بعضی گفته اند که مضطرب معنی دراز بالا است و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل غیر شدید و بعضی معنی خفیف اللحم گفته چنانکه در حدیث ضرب من الرجال  
 بران تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که مضطرب اینجا معنی جنبه احت از خوف و خشیت می آید و است که وی علیه السلام مضطرب و متحرک میبود  
 در عوارف از بایان کرده بگلامی که حاصلش است که جنیدن وی از توحج در ای انس و حضور و شایده جلال حق بود در باطن وی رجل الشعر رجل کبر جسم کینه  
 فروخته باشد که از اسبط کویند و زنگ که از احب کویند کانه من رجال شنعوه و لقیث عیسی دجه بفتح را و سکون موحد و احمر و دیدم عیسی  
 را میان به بالا سرخ سابقا سرخ سفید گفت و این جاسرخ چون سرخ سفید بود و اطلاق سرخ راست آید و کویند سرخی از سفیدی غالب تر و بشیر نو و کانه ماخج من  
 دیماس یعقل لکما کبر دال و سکون تخانیة در آخر سن مملک کویند برآمده است از حام مقصود و صفا و ست بصفاء لون و تروماز کی جسم و غایت ابرو  
 بجهت غلبه و حایت و مرایت ابواهییم و انا شبه و لده به و دیدم ابراهیم را علیه السلام و حال آنکه من مشابه ترین فرزندان اویم بوی قال گفت آنحضرت  
 فاقبت با فاقین پس داده شد مرا و آوند احدها لیلین یکی اران و آوند شیر است و الاخر فیه خنی و آوند دیگر در وی می است در لیل فیه نیا و درود  
 جز فیه گفت ظاهر است که فتن عبارتست و بعضی گفته اند که درین اشارت است بکثرت لیل و قلت خمر فافهم فقیل لی خدا میلهما شست پس خمر ساخته شد  
 مرا و گفته کبر بر کدام یکی ازین و آوند که میخاست و اختیار کن شیر را می را فاخذت اللیلین فخرت به پس کفرتم شیر را پس نوشیدم آنرا فقیل لی هدیت الخبطه پر گفته  
 شد مرا و نموده شدی تو دین و اسلام را که مفسور و مخلوق اندم دم بران زیرا که شیر دین عالم چون پاک و صاف و خالص و سفید و شیرین است و اذل چیزیست  
 که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل میکرد و در عالم اقدس ان امثال دایت و فطرت است که تمام میکرد و با و غذای قوت روحانی و در عالم  
 نفس صورت و امثله از عالم سفلی ثابت تا از وی معانی مناسب اخذ میکنند و آمده است که بر کثیر در خواب بنید و بخور و تعبیری علم و دین و هادیت الحمد لله علی ذلک  
 بر خلاف حمزه که همه خیانت و فساد و شر و حضرت است دین عالم و در آن گفته شد بن اما انک لو اخذت الخمر غوث امتک و انا و اکاه باش بدرستیک  
 تو اگر میکردی خمر را که راه و بی رشد میشد امت تو متفق علیه ۱۹ و عن ابن عباس قال مرنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنی الککف و المذنبه  
 گفت ابن عباس سیر کردیم با همراه آنحضرت میان که و مدینه هو و فافا و اد پس گذشتیم ما بک وادی فقال ای وادهنا پس رسید آنحضرت کدام وادیت این  
 فقال وادی الاذوق پس گفتند صحابه این وادی الاذوق است بتقدیم زای برای و وجه تسخیر این وادی عجمه کبودی که زمین وی دارد و بعضی گفته اند که فافا  
 است بر کوی کبود چشم بود قال کافی نظری موسی گفت آنحضرت کویند نگاه میکنم بسوی موسی و می بینم او را فذکر من لونه و شعره شیأ پس ذکر کرد آنحضرت  
 از رنگ موسی و موسی و می چیز را که گفت گندم کون است و رجل الشعر است چنانکه گذشت و اضحا اصبعیه فی اذنیه نه نهنده بر دانت خود را  
 در بر و کوش خود چنانکه در اذان می نهند برای بلند می آواز له جواد الی الله بالتلبیه مرا و با آواز بلند و زاری و فریاد است بسوی خدا و ربیک

گفتن که همان می کند و جوار بضم جیم و تخفیف هزه بعد از کاف و آخر را در اصل با کت کا و و در کرمه عجل اجداله خوار جوابی هم قرائی آمده است و بمعنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و زاری نیز آمده ما و ا. لهذا الوادی در حالی که گذرند است موسی درین وادی قال فرمنا حتی آتینا علی ثنیة گفت این عجب است سر بر کردیم تا آنکه برآمدیم بر کوهی و ثنیة یعنی مثله و کسرون و تشدید تخانیه راه باشد بر کوه فقال ای ثنیة هنده پس رسید آنحضرت کدام ثنیة و کدام کوه است این قالوا ههنا این کوه ههنا است بفتح هاء و سکون را و شین همزه نام کوهی است میان مکه و مدینه اولفت یا گفتند کوه لغت است مکه را و فتح آن و سکون فاینه نام کوهی است درین راه شک را ویت فقال کافی نظر الی یونس علی ناقه حمراء علیه جبة صوف پس گفت آنحضرت کویای یونس نبوی یونس سوار بر ناقه سرخ بروی چه پشیم است خطام ناقه خلبه ما را ناقه و می از پوست خز است خطام مکه را و معجمه و غلبه بضم خاء معجمه و سکون لام و ضم آن ما و اجداله الوادی گذرند باین وادی ملبیا تلبیة کنند که کج می آید و او مسلم تنبیه دیدن آن حضرت انبیا را صلی الله علیه و آله و سلم و علمیم کناست از یقین تمام معنی من چنان علم دارم باحوال ایشان که در حالت حیات داشتند کویا که می بینم آنرا و بعضی گفته اند که این همه در نام است و بعضی بر آنند که این تمثیل است که گفت کوه شد برای آنحضرت و در آوده شد در حسن شترک و صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل تحقیق میگویند که هر گاه وقت دید که در حالت حیات داشتند و این در عالمی می باشد که در آن جا ماضی مستقبل و حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از صوفیه که در حقیقت زمان و مکان محکم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبدالحی بن سیف الدین عصمه الله عن ثولیب لظن و التخیل که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلواته الله و سلامه علیه همجمعین بحیات حقیقی دنیا و می لیکن محجوب اند از نظر عوام پس بحقیقت نبوت انبیا را چه بود صلی الله علیه و آله و سلم بی منام و بی مثال و بی اشتباه و بی استحال ۲۰ و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال خفف علی داود القرآن گفت بک کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان یشرع دوا به پس میخواند داود و قرآن را و تمام میکرد و از پیش ایشان که زین کرده میشدند گردن چار واهی خود را پس زین کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان یشرع دوا به پس میخواند داود و قرآن را و تمام میکرد و از پیش ایشان که زین کرده میشدند دوا بوی معلوم نشد که چندی بود دوا ب داود و در چه مقدار از زمان زین کرده میشدند اما این قدر معلوم است که از مجرای عادت بیرون بود خصوصا قرائت تورات با آن بسیاری و در آنزی که داشت چنانکه میگویند که حفظ وی معجزه انبیای بنی اسرائیل بود و عزیر علیه السلام را که بعد از احیا ویرا شناختند بحفظ تورات شناختند و این از قبیل طی و سبطه ان است و آن امری مقرر است نزد عارفین و از سیدنا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در کتابی پایی همینها و توانا پایی دیگر در کتاب بنادین ختم قرآن میکرد و در دایمی از مکرر مکه تا باب وی و لایا کل الامن علی بدیده و منیخورد داود و روزی مکرر از کتب کاربرد و دوست خود که زهره بافی بود دوا به البخادی ۲۱ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کانت امراتان معهما ابناهما کانت آنحضرت بودند و زن که با آن دوزن دو پسر آنها بودند یعنی هر یکی از آن دوزن پسر وی داشت جلاء الذئب فذهب باین احدی معهما آمد کرک پس بر دوسر یکی از آن دوزن را فقات صاحبها انما ذهب باینک پس گفت زنی که صاحب آن زن بود بزرده است کرک مگر پسر ترا و قالت الاخوی انما ذهب باینک و گفت زن دیگر بزرده است مگر پسر ترا پس خلا فی میان این دوزن افتاد هر کدام میگوید که پسر ترا بزرده مرا فقات کتا الی داود پس قصه بزرده آن دوزن بوی داود تا حکم کند در میان ایشان فقضى بملکبوی پس حکم کرد بآن پسر برای زنی که کلان تر بود به جت شبستی که پسر با آن دید با بخت آنکه در دست وی بود یا بدلیل دیگر که سناخ شد مرا و با بختها و این حکم داود بوی نبود و الاخلاف آن سلیمان را کنجایش نمیداشت فخر جتا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند آن دوزن بر سلیمان و آمدند نزد وی فاحبوا تاه پس جز دادند سلیمان را بصورت قضیه فقال ایتونی بالسکین اشقه بینکما پس گفت سلیمان بیارید نزد من کار در دو پاره که من این پسر را میان شما بکپاره بکلی دهم و پاره دیگر را بدیگری مقصود سلیمان علیه السلام ازین امتحان شفقت آن دوزن بود تا متمیز کرد که در کتب فقالت الصغری لا تقبل و حکم الله پس گفت زن خرد تر و دوا به مکن پسر را رحمت کند ترا خدا تعالی هوا بنها این پسر پسر زن کلان نما و هم بوی ده فقضى به للصغری پس حکم کرد سلیمان بآن پسر مرز خرد تر از ظاهر ابعاد وی که بری قرار بهم کرد که این پسر صغری است پس بوی داد که از قبل انما میگویند که سلیمان چون نقض کرد حکم داود را با آنکه حکم بچهره مردود و منقوض نمیکرد و اگر چه با جتها و باشد و جواب میگویند که آن حکم از داود و علیه السلام بطریق خرم و قطع نبود بلکه بطریق اخیال بود و مقدر کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم مجتهد فیه جایز باشد در شریعت ایشان و الله اعلم متفق علیه ۲۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال سلیمان لا طوفی الیلة علی سبعین امراه گفت سلیمان علیه السلام هر آنکه طواف کنم امشب بروم زن کناست از جماع کردن ایشان است و فی دوا به ما تاه امراه و در روایتی طوف بعد زن و امشده است کلهن فاتی بقادس یجاهدنی سبیل الله هر یک از آن زنان بیارد یعنی برای سوار شدن که کارزار کند در راه خدا سلیمان علیه السلام این عدد را بخود بر بست و عزم کرد که انچه کین کند فقال له الملك قل انشاء الله پس گفت مرسلان را فرشته بگو انشاء الله یعنی میگویم این را و میشود این اگر خواسته است خدا که بخواست و می بچیز وجود نیاید و خواست بنده بخواست و می بودی نذر و فلم یقل و نسئ پس گفت سلیمان انشاء الله در وقتی که ملک گفت و بعد از

و بی شک بخت آنکه فراموش کرد و ظاف علیهم پس طوف کرد و گشت کرد و سیلان یعنی این زنان را و جماع کرد و این دلالت میکند بر کمال قوت و شجاعت و شجاعت علیها السلام و بیانات زیاد و قوت با و امری مقرر است میان مردان و نقصان آن معدود از نقایض خصوصاً حضرات انبیاء و حال سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم اقوی شاهد کمال است و تصور آن بصورت نقصان طبیعت ربانیت است و احوال اهل بخت نیز از شواهد است فلم یحمل منهم الا امراته واحدة پس بار داشتند ازین زنان هیچ زنی که یک زن و بجاء فاش بشق و جل و آورد این زن و زانید نیمه مردی و تنی را بی سر و شق پاره از چیزی فی الصراح شق کبر نیمه چیزی و اید الذی نفس محمد بید و سوگند کسی که بقای ذات محمود دست اوست لوقال اگر می گفت سیلان انشاء الله تجاهد وافی سبیل الله برآیند از سبزی پسری بوجدی آمد و جدا میکردند همه در راه خدا فرسایا در حالی که سوارانند اجمعون همه ولیکن این عتی بود از سیلان علیه السلام و ابتلائی از حضرت حق سبحانه و تعالی و لهذا توبه کرد و انابت آورد و بخت حق چنانکه در قرآن مجید گفته است متفق علیه ۲۳ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کان ذکرا یبغضنا گفت آنحضرت که بود ذکرا علیه السلام در و در که از حرف در و در که روزی میخورد و بخیر عجم خوب تراشیدن و ذکرا بید و قصر بر دوامه و دوا مسلم ۲۴ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اولی الناس بعیسی بن مریم فی الاولی والاخره من نزدیک تر و متصل ترین مردم بعیسی علیه السلام در آغاز و انجام زیرا که نیست میان آن حضرت و میان عیسی بن مریم و عیسی بن مریم بود و مقدم وی صلی الله علیه و آله و سلم و مهند قوا عددین وی بود و در آخر زمان نایب و خلیفه آنحضرت کرد و والانبیاء اخوة و عیسی بن مریم و بنی برادران یک پدر و اهلان هم شتی و ما در این ایشان مختلفند و علایق عین و تشدید لام فرزند یک پدر از چند زن چنانکه خیاف برادر از یک مادر و از پدران متعدد و انکه از یک پدر و ما در این ایشان را اعیان خوانند پس میفرمایند بنی برادران همه از یک پدرند و ما در این ایشان متعددند و تشبیه کرد و چیز را که مقصود از بخت همه نبیاست که ارشاد و هدایت خلق است به پدر و شرایع ایشان را که مختلف و متعددند و ما در این کذا قالوا و در کلام بعضی شایع و اقصیه است که انباء اسمیل خیاف لیس بینهم خلاف راه روان طریق حق سپران یک مادرند که شریعت باشد و پدران ایشان مختلف اند که مشایخ و مرشدان ایشان باشند که هر یک تربیت بطریق دیگر میکنند و دینهم واحد اصل دین بنی برادران که توحید است یکی است و انبیا همه در عقاید دینی متحدند اگر چه در شرایع و اعمال مختلف اند به جهت حکمت و مصلحت ارشاد مردم مناسب احوال بنی برادران بنی دینیت در میان ما یعنی من و عیسی هیچ بنی برادر پس قرب و اتصال معنوی در همه نبیاست مشترک است و خصوصیت قرب و اتصال صوری بعیسی است علیه السلام متفق علیه ۲۵ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل نبی آدم بطعن الشیطان فی جنبه با صعبه حین یولد هر فرزند آدم می خلاند و میزند شیطان در بر و دپهلوی وی برود و انگشت خود در سبکام که زائیده میشود فرزند آدم غیر عیسی بن مریم جز عیسی بن مریم ذهاب یطعن فتنه شیطان تا بخلاند فطن فی الحجاب پس خلانید و زدن انگشت در پرده مراد پوستی است که مولود در وی میباید که آنرا سیمه میگویند انگشت در وی خلانید و بجد عیسی رسید و کلام درین حدیث ما من مولود الا میسره الشیطان در باب الوسوسه گذشت و معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستثنی و خارج است از این حکایت از احوال نبی آدم جز خود میکند متفق علیه ۲۶ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل شد نذاردان بسیاری و لم یکل من النساء الا مریم بنت عمران و کامل نشد نذاردان زنان مگر مریم دختر عمران و آسمه امواة فرعون و آسمه زن فرعون ظاهر این حدیث ناظر است در اکملیت و افضلیت این دو تن از هر که چیز ایشان است حتی فاطمه و خدیجه و عایشه و سایر از واج مطهرات و توجیه میکند مراد نذر در اتم سابق است یا این کلام پیش از نزول وحی بود و فضل و کمال این مطهرات باشد یا اینها مستثنی اند از آن بقریه احادیث دیگر که در مناقب فاطمه زهرا و اقصیه است که فاطمه سیده النساء اهل الجنة و در بعضی طرق از حدیث افضلیت فاطمه و مریم و سید را استثناء آورده و بالجمله احادیث مختلفه درین باب آمده پس یا جبات و حدیثات متعددند که یا بتخصیص عمومات قائل شوند و در رساله فارسیه در عقاید اقوال علما درین باب نقل کرده شده است و الله اعلم درین حدیث فضل عایشه بلکه افضلیت او را بیان کرده و فرمود و فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام و فضل عایشه بر زنان دیگر اتد فضل ثرید است بر باقی طعام و ثرید طعامی مشهور است که آنرا استکنه گویند و ثریدان شکتن در کاسه متفق علیه و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد است حدیث انس که در وی یا خیر البریه و اقصیه است و ابی هریره و ذکر کرده شد است حدیث ابی هریره که در وی ای الناس اگر مراست و حدیث ابی حمزه و ذکر کرده شد است حدیث ابن عمر که در وی است الکرمین ابی الکرمین فی باب المغاخره و العصبه که گذشت الفصل الثانی عن ابی دینار یخرج را و کسر زای و سکون تحتانی صحابی مشهور است عدا وی در اهل طایف است قال قلت گفت کفتم یا رسول الله این کان دنیا قبل ان یخلق خلقه کجا بود پرده پیش آنکه پیدا کند خلق خود را قال کان فی عجم گفت آنحضرت بود در عجم گفته اند که مرا و بجا میبرد و سحاب رقیق یا کثیف برهم نشسته و روایت کرده شد است محمد و بقصر و بر سر تقدیر ما و بدان امری است که ادراک نکند از اعقل و زبرد بکنه آن وصف و قول وی که فرمود ما یخند هوا و ما خوف هوا

حدیث



و بنود زیر وی هوا و بنود زیر وی هوا کثایت از آنکه نبود با وی چیزی پس حاصل آن راجع کرد بمصنوعان که الله و لم یکن محشی و بعضی گفته اند که این اشارت است بدفع توهم مکان زیرا که ابرمتعارف محال است وجود وی بی مکان و بی هوا از هر بی گفت که ما ایمان آوردیم بدان و بکف نداریم از انجیزی و بعضی گفته اند که مراد از سوال آن بود که این کان عرش ربا و لهند افرمود و خلق عرشه علی الماء و پیداکر و عرش خود را بر آب دواد الترمذی و قال قال گفت که گفت بنید بن ها دون که از غلام امت و انه حدیث و ما فظ متقن صحیح الحدیث و امام احمد ثانی او گفته و اصل او از بخارا است و فضایل او بسیار است مات من سبع عشر و اربعین الهام ای لیس محدثی یعنی عمار کثایت از آنست که بنود با وی چیزی چنانکه گفته شده و عن العباس بن عبد المطلب عم انه کان جالساً فی البطحاء و ایت از عباس گفت که وی نشسته بود در بطحای مکه که نام موضعی است و ابطح آب رود در سنگلخ ف عصا بته نشسته بود و در کوهی از مردم و ظاهر عبارت حدیث در آنست که این قضیه پیش از سلام عباس بود و آن کرده نیز سلطان بودند و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جالس نشسته است فوفت معابه فظروا الیهما کذا حدیث ابری پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما لشمون هذه پس گفت آنحضرت چه نام میکنند این را قالوا السحاب گفتند این سحاب است یا نام میکنند این را صحاب سحاب برقع و نصب هر دو روایت قال گفت آنحضرت و المن و وزن هم نام میکنند بضم میم و سکون زای و وزن ابر سفید گویند قالوا و المن و المن گفتند وزن هم نام میکنند قال و العنان گفت آنحضرت و غنان نیز نام میکنند بفتح عین قالوا و العنان گفتند و غنان هم نام میکنند و فی القاموس غنان ابری که نگاه ندارد آب را قال هل تدرون ما بعد ما بین السماء و الارض گفت آنحضرت آید در می یابد و میداند که چه چیز است و چه مقدار است و جوری مسافتی که میان آن زمین است قالوا لا ندی گفتند نمیدانیم قال ان بعد ما بینهما گفت آنحضرت که دوری مسافت که میان آسمان و زمین است اما واحد قریب و اما اثنتان و یا دو و اثلث یا سه و سبعون سنة و مئة و سال است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا مئة و دو و یا مئة و سه سال و این نزدیک از شک را و می است و السماء التي فوقها كذلك و آسمانی که بالای اوست نیز همین است که مسافت میان این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند سال است حتی عدد سبع مئة و اثنی عشر و آنحضرت هفت آسمان را در حدیث دیگر بیاورد که بعد میان زمین و آسمان و بهم چنین میان آسمان ها با فضا ساله را است و پری هر آسمان نیز مقدار پانصد ساله را است و طبعی گفته که ما و سبعین مائة است نه عدد معین و این عدد برای مبالغه بسیار آید و الله اعلم ثم فوق السماء السابعة سبع عبادان بالای آسمان هفتم دریا آبی که بین اعلا و اسفله که بین سماء الی سماء مسافت میان بالای آن و پایین آن وی مانند مسافتی است که میان آسمان و آسمانی دیگر است در اخبار آمده است که حق تعالی زیر عرش دریا آبی آفریده است که از آن باز که عرش را پدید کرده است آن دریا زوان است ثم فوق ذلك ثمانية اوعال پسر بالای آن دریا شست فرشته است بر صورت اوعال جمع وعل بفتح و او و سکون عین بزکوبی بین اخلاص و و هر که مثل مابین سماء الی سماء مسافت میان سماء ایثان و سیرین های ایثان مقدار آنچه میان آسمان و آسمانی دیگر است ثم علی ظلمة من العرش بتر بتر پتهای ایثان عرش است بین اسفله و اعلاه مابین سماء الی سماء مسافت میان پایین عرش تا بالای آن مقدار آنچه میان آسمانی تا آسمانی دیگر است ثم الله فوق ذلك پسر خدای تعالی بالای آنست بعلو و عظمت و حکم و عزت و بیکان و جبت و استقرار و سکون و این تصویر می و تمثیلی است بای علو و عظمت الهی تعالی و تقدس که وی فوق همه و در اکل است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و الله من و انهم محیطون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواست که ایشان را از شغل بخلیات برداشته بقصور علویات و تفکر در ملکوت سموات و ارض متعلق سازد تا از آنجا بفری که در بهر سبب که در بر پا و رانده ایشان متوجه گردانند و از گرفتاری به پرستش تبار که در اسفل سا فلین افتاده اند باز دار و فافهم و بالله التوفیق دواد الترمذی و ابودود و عن جابر بن جهم جهم و فتح باین مطعم بضم میم و سکون طاء و کسر عین صحابی است از اشراف قریش از اولاد عبد مناف اسلام آورد پیش از فتح بعد از عام خیبر عالم بود بعلم انساب و اخبار و ایام عرب شاکر دانی صدیق رضی الله عنه قال فی دعوه قال فی دعوه صلی الله علیه و آله و سلم اعزای گفت آمد آنحضرت را با دیر نشینی فقال جمدن الا نفس در مشقت انداخته شد نفسها و جعل الصیال و کرسنه شد ابل و حیل و منهلک الاموال و نقصان کرده شده لها و هلک لانعام و لکان کشت چاره ها و ما فاستسئ الله لنا پس طلب با مان کن غنای ما فانا نستشفع بك علی الله پس بدستی با طلب شفاعت میکنیم بتو بر خدا یعنی ترا شفیع و وسیله میکنیم بدرگاه حق تا با مان بفرستد و نستشفع بالله عليك و طلب شفاعت میکنیم بخدا بر تو و خدا را شفیع می کنیم نزد تو تا با مان طلبی از وی فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله سبحان الله مکرر فاذال یسبح حتی عرفه لك فی وجوه اصحابه پس همیشه تسبیح میکرد آنحضرت بتعجب و غضب تا آنکه شناخته شد اثر غضب در رویهای اصحاب و می یعنی صحابه بغضب آنحضرت متاثر شدند تا در رویهای ایشان نیز اثر آن ظاهر شد قال پسر گفت آنحضرت و میحک و می و بر تو و عجب از تو انه لا یستشفع بالله علی احد بدستی شان اینست طلب شفاعت کرده نمیشود بخدا بر هیچ کی و وسیله گرفته نمیشود او را مثلاً الله اعظم من ذلك امر خدا و قدر و مرتبه او بزرگتر است از آن که وسیله سازند او را

نزد کسی و میخواستند هم ما الله وای تر آید ای و درمی یابی که حیت خدا و صفت و عظمت او حیت ان عرشه علی سیموانه لکذا بدستیکه عرش او که وی با  
محیط است بر آسمانهای هر آینه اینچنین است و قال با صابحه مثل الغبة علیه و اشارت کرد آنحضرت برای نمودن و فهمیدن صورت بکذا انگشتان خود بر کف  
دست خود معنی احاطه وی تمام آسمانها چه جای زمین با و انه لیا طبه الحیط الرجل بالاکب و بدستی عرش با آن عظمت و سعت هرگز آواز نمیکند مانند  
آواز کردن پالان شتر سوار یعنی عاجز می آید عرش از برداشت عظمت حق مانند تخم پالان باز بر داشت سوار اطمینان آواز پالان و زمین و شکم تپی و نالیدن شتر که این  
تصویر و تمثیل عظمت الهی است بر قدر فهم اعرابی دواہ ابوداؤد و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذن  
لی ان احدث عن ملک من ملائکة الله من جملة العرش کف آنحضرت اذن کرده شد مرا که حدیث کنم و جزو دهم از عظمت فرشته از فرشتگان خدا  
از حلال عرش و بردارندگان آن ان ما یبیشی من اذنیه الی عاقبه که میان دوزمه کوشش می مسیره سبع مائة عامه جای سیر مفید سال است  
عاقق دوش و بعضی گفته اند میان دوش و کوشش و کوشش و دواہ ابوداؤد و عن ذواؤد بنعم زای و تخفیف راه اولی بن ابی اوفی یقع سبعة و سکون دواہ  
و فارتعاشات تابعین است قاضی بعبود و از علما و فضلا و عباد زمان خود از ابن عباس و ابوهریره و سلع و در دوزی در نماز فراموش میگرد و آیت فاذا فرغنی  
النا قومی بخواند صحیح زود جان دواسته ثلث و تحین در زمین و لید بن عبد الملك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لجبرئیل روایت میکند  
ز راره که آنحضرت گفت جبرئیل را هلی لایت و یک آیت و دید که پروردگار خود را فافق جبرئیل نفیض بفا و ضا و جفا فاشدن و انقاض لرزیدن و ناقض  
تب لرزه را گویند میگوید پس بلرزد جبرئیل از دشت این سوال و تصویر این حال و قال و کف یا محمد ان بلی و بینه سبعین حجابا من نوعی بدستی  
میان من و میان خدا پنجاه پرده است غایت آنکه آن پردهای توانائی است و آن صفات ملک جبرئیل است بلکه صفات حق نیز که صفت پرده ذات است و  
تعیین عدد موقوف بر علم تاریخ است و در روایتی سبعین الف حجاب و تواند که گنایت از کثرت حجاب باشد و در حدیث دلیل است بر جواز از روایت حق سبحانه  
از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان و کلام جبرئیل نیز دلالت دارد بر ان و فرق میان آنکس و بشر درین باب حکم است اگر چه بشر در حجاب روحانی است  
جمع است و خود و بشر حق باشد در روز قیامت بر ویت حق و در روایت \* ملائکه خلاف است فافهم لود نفوت من بعضها لا حقوق اگر نزدیک شوم از بعضی  
حجابها هرگز نبوزم بیت اگر یک سر و می برتر برم فروغ تجلی نبوزم این عبارت فافهم و حجب صفات حق و انوار ذات اوست تعالی شانه هکذا فی  
المصابیح همچنین است در مصابیح که از زواره روایت کرده اند صحابی نبوده است و دواہ ابونعیم فی الحلیة عن انس روایت کرده از ابونعیم در علیه کما  
کتاب اوست از انس و تواند که زواره از انس روایت کرده باشد الا انه لم یذكر لیکن ابونعیم ذکر کرده است این عبارت را که فافهم جبرئیل و باقی جواب را  
ذکر کرده و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق اسرافیل منذ یوم خلقه بدستی خدا تعالی پیدا کرد  
اسرافیل را از ان روز که پیدا کرده است صافا قدمیه در حالی که صف زنده است هر دو پای خود را ایو یخ بصره بر میدارد و اسرافیل چشم خود را یعنی از صورت  
این عبارت از تهی و انتظار وی برای امر برفع صور شایده که در همین زمان فرمان در رسد بینه و بین الوب میان اسرافیل و میان پروردگار و تعالی سبب  
فوقه و نقاد و نواز است که حجاب است مامنها من فوسید نومنه الا احترق میت ازان بقا و نور هیچ وزی که نزدیک شود از پروردگار تعالی که اگر نبوزد  
دواہ الترمذی و صحیح و عن جابر بن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال لما خلق الله ادم و فیه ریه روایت از جابر که آنحضرت گفت بخدا  
که پیدا کرد خدا تعالی ادم با و اولاد او را قال لئلا تملأ ملائکة یا د ب خلقهم را کلون و پیش چون و یکگون و یکگون گفت فرشتگان ای پروردگار پیدا کردی تو را  
را که میخورند و می نوشند و جمیع میکنند و سوار میشوند فاجعل لهم الدنیا و لنا الاخرة پس ایشان را دنیا بگردان و ما را آخرت یعنی چون ایشان متع اند دنیا و ما را آخرت  
متقی نیست ایشان را پس دنیا باشد و ما را آخرت و جمع کردن میان دنیا و آخرت را ایشان را زیادت است قال الله تعالی لا اجل من خلقته بیدی  
فیکردم کسی را که پیدا کرده ام من ابد هر دو دست قدرت خود جامع میان جلال و جمال و فضیلت فیه من دوحی و دیمدم من در وی از روح خود فافهم  
برای تشریف و تکریم است کن قامت لکن فکان همچو کسی که کفتم من او را و پیدا کردنش پس شود و آدم و ذریت وی این را هم دارند و چون تشریف تکریم  
و لهذا ایشان جامع کمالات صوری و معنوی و حسی و عقلی دنیا و آخرت شدند و این حدیث دلیل است بر افضلیت بشر بلکه دواہ البیهقی فی شعب  
الایمان ۶ الفصل الثالث عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المؤمن اكرم على الله من بعض ملائکة الله  
بزرگتر است بر خدا از بعضی فرشتگان و می تفصیل این سله مذکور است و کتب کلام دواہ ابن ماجه ۲ و عنه قال اخذ رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم بیدی و هم لابی هریره است که گفت که گفت آنحضرت هر دو دست مرا فقال پس گفت خلق الله التربة یوم السبت پیدا کرد  
خدا تعالی خاک را روز شنبه و خلق فیها الجبال یوم الاحد پیدا کرد و در وی کوهها را روز یکشنبه و خلق الشجر یوم الاثنين پیدا کرد و در میان  
ار و روز و شنبه و خلق المکوه یوم الثلاثاء پیدا کرد و در وی را یعنی چیزهای ناعوش را روز سه شنبه و خلق النود یوم الاربعاء پیدا کرد و در وی را

میر کبک

نادر

فصل

روز چهارشنبه این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النون یعنی پیدا کرد حوت را و روز چهارشنبه و تواند که نور و حوت هر دو درین روز پیدا شده باشند و شب فیما الدواب يوم الخميس و در آنکه هر دو در زمین جنبند بار روز پنجشنبه و خلق آدم بعد العصر من يوم الجمعة و پیدا کرد آدم را بعد از آنکه از زمین و جمع فی آخر الخلق و در آخر پیدایش و انوار الساعة من النهار فیما بین العصر الى الليل و در آخر ساعت از روز در میان عصر تا شب و ازین جهت جمعه نام کردند که پیدایش همه در وی جمع شد و فضیلت و در آخر ساعت او را و او مسلم و عنه قال بینما بنی الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس و اصحابه و انما انما انحضرت نشأست و یاران و اولاد اتی علیهم بحباب کاه آمد بر ایشان ابری و در بعضی نسخ سحابه فقال بنی الله صلی الله علیه و آله و سلم هل من ما هذا پس گفت آنحضرت آیا در می یابید صیت این قالوا گفتند بر عادت خود و الله و مرسله اعلم قال هذه العنان گفت آنحضرت این غن است سابقا کنت که غن بفتح عین نام ابراست و هذه دوا یا الارض فرمود این ابر را و ویسای زمین است روایا برای جمله جمع را ویه است و را ویه شتری که بوی آب کشند تشبیه کرد ابر را بدان یسوقها الله تعالی تقوم لا یشکره نه میراند خدا تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا را و لا یدعونه و میخوانند او را درین نکایت است از نظر این قوم که برین نعمت شکر نمیکند ثم قال هل تدرون ما فوقکم پسر گفت آنحضرت آیا در می یابید شهابت بالای شما قالوا گفتند صحابه الله و مرسله اعلم قال فالها الریح گفت آنحضرت بدرستی آن چیزی که فوق شماست ریح بروزن ضعیل آسمان و بعضی گفته اند نام آسمان دنیاست سقف محفوظ آسمان یعنی است نگاه داشته شده از آفاق دن تشبیه کرده آسمان را بسقف خانه و مبع و مکنون و آسمانی موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کردند چنانکه موج معلق در هوا باشد آسمان نیز معلق است بیستون آید و ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پسر گفت آنحضرت آیا میدانید چه قدر مسافت است میان شما و میان آسمان قالوا گفتند صحابه الله و مرسله اعلم قال بیسکم و بینها خمسائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك پسر گفت آنحضرت آیا میدانید صیت بالای این آسمان قالوا الله و مرسله اعلم قال سما آن بعد ما بینها خمسائة سنة گفت بالا آسمان این آسمان و آسمان دیگر است که دوزخی مسافتی که میان آن و آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال كذلك پسر گفت آن حضرت همچنین حتی عد سبع سموات تا آنکه شمر و هفت آسمان را بالای یکدیگر مابین کل سماءین مابین السماء و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك قالوا الله و مرسله اعلم قال ان فوق ذلك العرش گفت بدرستی که بالای آن هفت آسمان عرش است و بدین و بین السما بعد ما بین السجائین و میان عرش و میان آسمان مقدار دوری میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي تحتكم پسر گفت آنحضرت آیا می در یابید صیت آن چیزی که زیر شماست قالوا الله و مرسله اعلم قال لها الارض گفت آنچه زیر شماست زمین است ثم قال هل تدرون ما تحت ذلك پسر گفت آنحضرت آیا میدانید صیت زیر این زمین قالوا الله و مرسله اعلم قال ان تحتها ارض اخرى گفت بدرستی زیر این زمین زمین دیگری است بینها مسیوة خمسائة عام میان این دوزخین مسافت پانصد ساله راه است حتی عد سبع ارضین بین کل ارضین مسیوة خمسائة سنة تا آنکه شمر و آنحضرت هفت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه ازین حدیث معلوم میشود که نسبت مسافت و دوری میان زمین با بر و فنی نسبت آسمانهاست پس آنکه میگویند که طبقات زمین سه متصل یکدیگر اند و بهم پیوسته و لهذا عرض را در قرآن مجید مفرد ذکر میکنند و سموات را بلفظ جمع گفت این حدیث است و شاید افرا و ارض را بار ده زمین است که زیر ایشان است و زمین های دیگر کار دارند بخلاف آسمانها که از همه فوض و آناه میرسد و الله اعلم فقال و الذي نفس محمد بیده لو انکم و لیتم بحبل الی الارض السفلی لبطط علی الله اگر بودی که شافروا می کردید رسنی را بسوی زمین که پایان از همه است بر آینه می افتاد آن رسن بر خدا چون در احاطت و دیگر فوقیت و احاطت پروردگار تعالی و تقدس بر عرش عیان یافته است احاطه و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات افعال در زیر زمین باین کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا همه را احاطه کرده است ثم قرأ آیه ترخا اند آنحضرت این آیت را که هو الاول و الآخر و الظاهر الباطن و هو بكل شیء علیم شرح این آیه شریف سابقا در شرح آیه احسنی معلوم شده است و او احد و التزمذی و قال التزمذی قرأه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا یتدل علی نفاذ بطط علی علم الله و گفت تریدی خواند آنحضرت این آیت را دلالت دارد که مراد در حدیث که گفته است لبطط علی الله لبطط علی علم الله بقرینه و هو بكل شیء علیم یعنی می افتد آن رسیان بر علم خدا و قدرت و سلطان او و بقرینه او و علم الله و قدرت و سلطان او و علم خدا و قدرت و سلطان او و هر جا است یعنی آثار این صفات در همه جا است و الا این صفات حق هم مکانی نمیند و هو علی العرش و ضاه تجلی ذات خود بر عرش است کما و وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است و می تعالی و تقدس ذات خود را در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظیم یا مراد مجموع آنکه ذکر کرده از وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله بكل شیء محیط و بر هر تقدیر این آیات اگر چه بطا هر موم جمیع است و میکانند و لیکن محققان کثایت و عبارت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مراد بانها حقایق و معانی است که مناسب قدر و نزاهت اویند تعالی شانه و عظم بران و الله اعلم

۴۴ وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال كان طول آدم مستين ذراعاً بود درازی قد آدم شصت کزنی سبع اذرع عرضاً در شصت کز پهنای ذراع در صل یعنی ریش دست از مرق تا فوق اصبع وسطی و کز شرعی همین است مانند آنکه مراد ذراع آدم است که قد او مقدار شصت ذراع وی بود یا ذراع متعارف آن از مردم و ظاهر آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد ذراع آدم باشد لازم آید که ذراع وی شصت یکت قامت وی باشد و در غایت قصر باشد بحسب طول حدوی و از تناسب بغایت بیرون بود که لا یخفی و عن ابی ذر و ابی ذر غفاری که در صدق و با ازا کار و ایمان صحابست قال قلت کفتم ما یقول الله اهل الانبیاء کان اول کلام یکی از پیغمبران بود و نخست قال آدم مکنت آنحضرت بود او الی انما آدم علیه السلام قلت کفتم ما یقول الله و بنی کان پیغمبر بود آدم قال نعم بنی مکمل گفت آنحضرت از پیغمبر بود بنی کرده شده یعنی فرستاده شده بروی صحف یعنی رسول است قلت کفتم ما یقول الله که المرسلون از میان انبیا مرسل خدکس اند قال ثلثمائة و بضعة عشر گفت آنحضرت مرسل سید و ده و چند تن اند و در روایتی سید و چارده آمد جمیعاً غفیل جامعاً بنو هجم نفع جیم و تشدید میم یعنی بسیار و غفیر از غفر است یعنی ستر این نیز فاده معنی کثرت میکند چه جامع کثیر میبوشد و در وی خود را فی و ایه عن ابی مامه قال بود قلت و در روایتی از ابی امامه آمده است که گفت ابو ذر کفتم ما یقول الله که موفاء عده الانبیاء خداست تمام را بنیاد مرسل و چه غیر مرسل قال مائة الف و اربعة و عشرين الفا مود و صد و بیست و چهار هزار مرسل مرسل لك ثلثمائة و خمسة عشر جمیعاً مرسل از میان ان سید و پانزده تن فرق است میان بنی و رسول بنی آنکه وی بوی یا بید یا مردم برساند و رسول آنکه کتاب با وی باشد و در عدد انبیا دوست و بیست و چهار نیز روایت آمده و بسبب این اختلاف ما شش از نفعین عدد انبیا منع کرده اند و مجمل باید گفت انما بالانبیا کلهم اجمعین و عن ابی عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس الخبر كالمعاينة ميت خبر چیزی شنیدن مانند آن چیز بر چشم دیدن هر چند خبر یقینی باشد با وجود دیدن را خاصیتی و حکمی است که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل می آرد بر این معنی و میفرماید که ان الله تعالی اخبر موسى بما صنع قوم في الجبل بدرستی خدا تعالی خبر داد موسی را علیه السلام بچیزی که کردند قوم وی در ماده که ساله فلم یلق الا الواح پس ننذاخت لوحها را که در آن تورات نوشته بودند فلما عاين ما صنعوا پس هرگاه که موسی نزد قوم آمد و بچشم دید آنچه ساخته اند از کوساله القی الواح انذاخت الواح را از جهت شدت غضب فاکثرت بر شکست الواح و وی لاحادیث الثلاثة احد روایت کرد این سه حدیث را امام احمد باب فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از عدد و حصر خارج است و احاطه نمیکند بدان علوم اولین و آخرین و نمیدانند از اکنه و حقیقت مکرر و در کار عز و جل و اتفاق دارند که آن حضرت سید اولاد آدم و فاضلترین پیغمبران است صلی الله علیه و آله و سلم و علیم اجمعین و بعد از وی ابراهیم خلیل الله پس از وی موسی کلیم است و یافقه شده است تصریح از علما بعد از موسی و الله اعلم الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فقرنا گفت آنحضرت بر آنکشته شده و فرستاده شده ام من بهترین طبقات فرزندان آدم قرنی بعد از قرنی یعنی در هر قرن در صلبهای پدران یکشتم و قرن طبقه مردم در یک زمان که قریب یکدیگر باشند چنانکه صحابه و تابعین و امثال آن و ما در بقیه قرون بنی آدم هر طبقه است که بدان آن حضرت در آن طبقه بودند و آنحضرت در اصلااب آنها بود چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام کثرت بود و قریش بود و بعد از وی یاسم بود و حق کنت من القرن الذي کنت منه تا آنکه شدیم از قرنی که شدیم از وی و معنی خیریت محمول است بر فضایل حمیده و فضایل شریفه که در متعارف عقلا اهل کرم را بدان مدح کنند با اعتبار دین و ایمان که اولا و این در قرون است اما آباء ی کرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس همه ایشان از آدم تا عبد الله طاهر و مطهر اند از دنس کفر و حبس شرک چنانکه فرمود برون آمده ام از اصلااب طاهره بارحام طاهره و دلائل دیگر که متاخرین علمای حدیث آنرا تحریر و تقریر نموده اند و لغری این علمی است که حق تعالی سبحانه مخصوص کرده اند است باین متاخران را یعنی علم آنکه آبا و اجداد شریف آن حضرت همه بر دین توحید و اسلام بوده اند و از کلام متقین لایح میگرد و کلمات بر خلاف آن و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و یختص به من یشاء و غیر این خیر و بدشایع حلال الدین سیوطی را که درین باب رسایل تصنیف کرده اند و افاده و اجاده نموده این مدعا را ظاهر و باهر که دانیده است و ما شاء الله که این نور پاک را در جای ظلماتی پلید به نهند و در حرمت اخذت به تعذیب و تحقیر آباء و ارحامی و مخدول گردانند رواه البخاری و عن الثالثة کبر ثلثه بن الاسقع بین حله و قاف صحابی مشهور است قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل بدرستی خدا تعالی بر کزید کنانه را کبر کاف که اولاد اسمعیل بچند واسطه است بعد از اسمعیل و پیش از قریش است بدو واسطه و اصطفی قریش من کنانة و بر کزید قریش را که از اولاد و نضر بن کنانه است مشهور در تسمیه قریش آنست که آن نام را بحریه است که در غایت قوت و زور است و در صحاح از ابن عباس آورده که گفت قریش را از ان جهت قریش نام کردند که در دریا مایه است که آنرا قریش میگویند میخور و او مایه را و میخور و او بریج مایه و غالب و بلند میگرد و بوسی بیج مایه از آنها و وجه دیگر نیز در تفسیر مرسل است

باب فضائل سید المرسلین عم  
الفصل الاول  
در فضائل سید المرسلین

واصطفی من قریش بنی هاشم و برگزید از اولاد قریش هاشم و سپهران او را واصطفانی من بنی هاشم و برگزید مرا از پسران هاشم پس وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم برگزیده ترین برگزیدگان و خلاصه خلاصا باشد و واه مسلم و فی دوایه للکرمذی ان الله اصطفی من ولدا و ابراهیم اسمعیل واصطفی  
 من ولدا اسمعیل بنی کنانه و در روایت ترمذی این قدر زیاده کرده که خدا تعالی برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل یا بعد از ان از اولاد اسمعیل کنانه را الی آخر و عن  
 ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما سيد ولد آدم يوم القيمة من خير و خير و بزرگتر فرزندان آدم و جميع صفات کمال من  
 قیامت تقیید بر روز قیامت با عقبار ظهور امارت و کرامت است در آن روز چه در آن روز ظاهر کرد که روز روز اوست و بیچاکس از وی بحضرت  
 الهیه قریب تر و بزرگتر نسبت و از اینجا فضیلت بر ملائکه نیز لازم آید بر حسب اهل حق و میگوید بشر فاضلتر از ملائکه اند و در بعضی احادیث افضلیت  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق علی الاطلاق نیز مذکور است در مسوایب لدنیه در حدیث سلمان ابن عمار آورده که گفت سلمان فرمود  
 آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بدرستی و راستی پروردگار تو میگوید بنیادیم هیچ فریده را بزرگتر برین از تو و دنیای را برای آن پیدا  
 کردم تا بنشینا غم ایشانرا بزرگی ترا و مرتبت ترا که نزد منست و اگر بنیوی دی تو پیدا نمیکردم دنیا را پس ثابت شد که آنحضرت افضل خلایق است همه و لکن  
 در بعضی احادیث آمده است که تفاضیل ننسب میان پیغمبران و تفضیل ننسب در ابرموسی و بر یونس جواب آن در سابق معلوم شد و اول من یشق عنه  
 القبر و من نخت کسی ام که مخافته میکرد از وی قبر کثایست از آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی است که بر انگیزه میشود از قبر و اول مشافع و من نختین  
 شفاعت کننده ام و اول شفیع و نختین کسی که قبول کرده شود شفاعت وی چون وی صلی الله علیه و آله و سلم نختین شفاعت کننده است و شفاعت  
 وی البتة مقبول است لازم آید که نختین کسی که قبول کرده شود شفاعت وی اوست و تفضیل این در باب الشفاعت گذشت و واه مسلم و عن ابن  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اكثر الانبياء تبعاء يوم القيمة من سبعين پیغمبر اعظم از روی تابعان روز قیامت و انا اول من  
 یخرج باب الجنة و من نختین کسی ام که میگوید در بهشت را و می در آید و می در بهشت و واه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه  
 و آله و سلم انی باب الجنة يوم القيمة و هم از ان است گفت گفت آنحضرت می یم در بهشت را روز قیامت فاستفتح پس طلب میکنم کثایست  
 بهشت را فیقول الخازن من انت پس میگوید خزینه دار بهشت هر کسی تو فاقول محمدا پس میگوید محمد فیقول بك موت ان لا افع لاحد قبلك پس میگوید فاقول  
 بهشت بسبب تو امر کرده شده ام من که نکشایم در هر چرخ یکی را پیش از تو و واه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم انی اول شفیع  
 فی الجنة من نختین شفاعت کننده ام برای و ما دن بهشت یا برای رفع درجات در ان لم یصدق فی من الانبياء ما صدقت تصدیق کرده نشد و ایمان آورد  
 نشد هیچ پیغمبری از پیغمبران آن مقدار که تصدیق کرده شد من من یعنی من بیشترین انبیاء ام و روی امت و اتباع با تصدیق کرده نشد هیچ پیغمبری چنانکه تصدیق کرده  
 شد پس در وقت اعتقاد بر وجه اقل بیان کثرت امت و بر وجه ثانی بیان قوت ایمان و زیادت محبت است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ان  
 من الانبياء نبیا ما صدقه من امة الا دجل واحد و بدرستی از پیغمبران پیغمبریت که تصدیق نکرد او را از امت وی مگر یکروز و واه مسلم و عن ابی  
 هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مثل الانبياء كمثل قصر احسن بنیان نه و حال عجیب من و پیغمبران سابق بهم  
 قصه و حال کوشکی است که نیک کرده شد بنامی او و تمام کرده شد فی الصراح بنیان دیوار کرد و بر آورده ترك منه موضع لبنة که نهشته شده از ان  
 کوشک جای بخت و لبنة نفع لام و کس را و کس را و سکون با نیز آمده فظاف به الظا و پس کرد بر کرد او کشت نظر کنندگان بچگون من حسن بنیان نه  
 در حالی که شگفت میکند نظر کنندگان از خوبی بنیان آن کوشک الا موضع تلك اللبنة که جای آن خشت که خالی مانده فكنك انما سدوت موضع  
 اللبنة پس بود من که بستم جای آن خشت را ختم بی البنیان و ختم فی الوصل ختم کرده شد من بنا و ختم کرده شد من پیغمبران و فی دوایه فانا  
 اللبنة و انما ختم النبیین پس من مثل آن خشت و من ختم کرده پیغمبران متفق علیک و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم  
 ما من الانبياء من فجلا الا قد اعطی من الايات نیت از پیغمبران هیچ پیغمبری مگر به تحقیق داده شد از معجزات ما مثله آمن علیه البشر معجزه  
 که مثل وی در اعجاز و ولالت بر صدق پیغمبر ایمان آورده اند باطلاع بر آن مشاهده آن آدمیان و مضطر شده اند با ایمان آوردن چنانکه شان معجزه است  
 یعنی هیچ پیغمبر نیست که انهارا معجزه باین کیفیت نکرده و لیکن مخصوص زبان وی بود بعد از انقطاع آن زمان منقطع گشت آن معجزه و انما کان الله  
 او تلیت و حیاء و حی الله و نیت معجزه که داده شده ام مگر وحی که فرستاده شده است بسوی من یعنی قرآن عظیم که معجزه عظیم است باقی به بقای پیوسته  
 و شاهد صدق است بر نبوت سید العالمین و مرشد عالمیان بطریق حق و یقین و انما کون اکثرهم تابعوا الی يوم القيمة پس میدارم که با هم  
 من بیشترین پیغمبران از روی تابعان یعنی تابعان من بیشتر باشند تا روز قیامت از جهت بقای معجزه که تا روز قیامت هر که آنرا مشاهده نماید ایمان آورد  
 متفق علیه اگر گویند که بانیای دیگر نیز وحی و کتاب بود و جابش است که آن وحی و کتاب معجزه نبود هم چنین تکریر کرده اند و در بیان معنی این حدیث و

بعضی گفته اند که معنی آنست که پیغمبر داده شده است از خجرات و چیزی که بود مانند آن امر پیغمبر را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما سوره عظیمه من که وحی است داده نشد هیچ یکی را و لهذا بیشتر شدند تابعان من و این معنی بحسب عبارت ظاهر تر میباشد اگر چه تقریر اول جود و احکام است و اکثر شراح بر آنند فافهم و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعطيت خمساً لم يعط احد من قبلى داده شده ام ۴ من پنج خصلت که داده نشده است هیچ یکی پیش از من نصرت بالوعب مسیوة مشهور فتح و ظفر داده شده ام من با نماز فتن ترس و دل دشمنان من از سافت کلاه راه و تخصیص این نسبت بانبیاء است صلوات الله وسلامه علیهم و امر سلاطین و جبار به خارج بحث است و مقصود حصول فتح و ظفر است بر عتب که بفضل حاصل شود و اما مجود و قوع رعب چیزی دیگر است فافهم و جعلت لی الامر من مسجد او که دانیده شد برای من تمام روی زمین سجده گاه که دست در روی نماز گذاردن و در ارم سابقه جز در مواضع معبود که بیع و کنایه ایشان باشد درست نبود و بعضی گفته اند که معنی آنست که ایشان نماز نیکدار و نیکو در جائی که متعین میبود طهارت آن و مباح گردانیده شد برای ما هر جا که باشد جز آنکه متعین کرد و بخاست آن و ظهور داد و گردانیده شد برای من زمین پاک کنند که تمیم باشد و برای من دیگر که طهارت جز آب نبود و فایما جعل من امتی امر که الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد از امت من که در یابد او را وقت نماز و یافته نشود آب پس باید که تمیم کند و بگذارد و در آنجا نماز و باین تقریر این قول متفرع بر دو کرد و دهم بگردانیدن تمام زمین مسجد و دهم بگردانیدن و ظهور و احلت لی لغنائم و لم یحل لاحد قبلی و حلال گردانیده شد برای من غنیمت ها و حلال گردانیده شد هیچ یکی را پیش از من گفته اند که احم سالفه چون غنیمت میکردند حیوانات را می کشت آن ملک غنیمت کنندگان نه بسیار ایشان پس مخصوص گردانیده شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خمس و صفی که بر چیز از غنیمت خوش میکرد و مثل شمشیری یا جاریه مثلاً اختیار میکرد و برای خود و اگر غیر حیوانات را غنیمت میکرد و گرد می آورد و داور در جائی پس آتش می آید از آسمان و از آید و خوک کذافی بعضی الشروح و اعطيت الشفاء و داده شد امر تبه شفاعت عظمی عامه شامله تمام محال و مواطن شفاعت را چنانچه در باب شفاعت گذشت و کان النبی یبعث الی قوم خاصه و بود پیغمبر پیش از من که فرستاده میشد بسوی قوم خود و خاصه و بقومی دیگر کار داشت و بعثت الی الناس علمه و فرستاده شد من بسوی تائمه مردم بلکه بانس و جن و تواند که بعثت وی صلی الله علیه و آله و سلم بسوی جن بعد از آن شده باشد از جن جهت تعرض بجن نکرد و تحقیق این در حدیث آمده که ده شود متفق علیه ۱۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فضلت علی الانبیاء لبت روتی است از ابی هریره که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من بر پیغمبران شش خصلت در حدیث سابق پنج گفت و اینجا شش بحقیقت فضایل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است خارج از حد حصر و احصار و لیکن بعضی از آن بقریب وقت و سوال در احادیث مذکور شد و مقصود حصر نیست و لیت جوامع الکلم داده شده ام کلماتی که جامع کلمات و حاوی معانی کثیره اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم میکرد و بکلامی موجز که شامل معانی کثیره میشد و این از خواص حضرت خاتمیه محمدیه است مثل انما الاعمال بالنیات ۴ و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه ۴ و الدین النصیحه ۲ و امثال آن که هر یکی متضمن معانی کثیره جزئیة است و بعضی از علماء از برای جمع این احادیث متصدی شده قطعی از آن گرد آورده اند و بعضی گفته اند که ما و بجماع قرآن است که حق سبحانه و در وی در الفاظ سیر معانی کثیره جمع کرده و معنی اول ظاهر تر است و دلالت میکند بر آن روایتی که زیاده کرده است در وی اختصار فی الکلام و این دلالت دارد بر معنی اول و نصرت بالوعب و نصرت داده شده ام ۴ بر عجب و خوف چنانکه در حدیث مسیره مشهور مذکور است و احلت لی لغنائم و جعلت لی المادض مسجد او ظهور داد و امر ملت الی الخلق كافة و فرستاده شد من بسوی خلق همه و ختم فی النبیون و ختم گردانیدن پیغمبران دوا و مسلم و در تخصیص عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس باید که مبعوث بجا مثل اهل آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تائمه اهل ارض بهلاک و غرق دلالت دارد و بر آنکه مبعوث جبه بود و اقبال امروزی نکردند و نیز سلیمان علیه السلام سیر میکرد در زمین و امر میکرد مردم را با اسلام چنانکه بلقیس و جزوی و تهدید میکرد ایشان را بقتال و این دلیل است بر عموم رسالت و جواب داده شده است بآنکه عموم بر رسالت در اصل بعثت خود بلکه حادث شد بعد از آن با مختصا خلق الله بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود خاصه و چون جز قوم وی بر زمین نبود و نظایر چنان نمود که بعثت وی عام است اما دعای کلیله السلام بر تائمه اهل ارض از جهت آن بود که دعوت وی قوم خود را بتوحید رسید تائمه مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس تادسی شدند بر شرک پس ستمی شدند عذاب را و بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد و بعضی انبیا و الترام فروع شریعت وی عام نباشد و جواب از اشغال بجائی سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی رسالت مخصوص است بجال واجبات و محرمات اما در مذوات پس مرد و موانع بدان و ایما و اما تهدید بقتال که بظواهر از خصایص واجبات میباشد و اختصاص بآل غنیمت بلکه آنچه مخصوص است عقاب در آخرت کذافی حاشیه السیوطی علی النسائی و احتمال دارد که تعدیه بقیس و قتال می از جهت ملک باشد نه جهت رسالت و علی السلام هم ملک و دهم رسول ظاهر اشغال کذا قبل ۱۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال بعثت بجماع الکلم و نصرت بالوعب هم از ابی هریره است که آنحضرت



گفت با کینه شده و فرستاده شده ام من بجامع کلمه نصرت داده شده ام بر عجب شرح این معلوم شد و بدینا انا فاشد و ایلتی التبت بخاتج خراش الارض و در  
اثنای آنکه من در خواهم دیدم خود را که آورده شده ام کلیدهای خزینهای زمین را یعنی داده شده است آن کلیدها را فوضعت فی یدنی پس بناده شد آن کلید  
پیش من مراد فتوحات است که کاشا دباری تعالی بر امت و پی صلی الله علیه و اله و سلم از بلا و شرق و غرب و استخراج کنوز و دقایق یا مراد کائنات من  
که در وی سیم و ز راست متفعل علیه ۱۲ و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ان الله ذوی الی الاوض بدرستی خدا می  
تعالی فراتر بود و دور کشید برای من زمین را برایت مشا و قها و مغاد بها پس دیدم من بلا و شرق و مغرب آنرا و ان امتی سیبلغ ملکها ما ذوی  
لی منها و بدرستی امت من نزدیک است که برسد ملک و سی و پادشاهی و سی چیز را که فراتر بود آورده شد و دور کشیده شده است برای من از زمین یعنی در  
شرق و مغرب پادشاه شوند و تصرف کنند و اعطیت الکثرین الاحمر و الابيض و داده شده مراد و کج سرخ و سفید مراد و کج سرخ خزینهای اکا سر  
که خزان فارس اند که غالب بر این زراست و کج سفید خزینهای قیاصره که پادشاهان روم اند و غالب بر ایشان فقره است و بعضی گفته اند که مراد جبر  
ملک شام است از جت سرخی رنگ ایشان و با بیض ملک فارس انجبت سفیدی رنگ ایشان و معنی اول ظاهر تر است و انی سألت نبی الامت ان  
لا یهلکها بسنة عامه و بدرستی من سوال کردم پروردگار خود را برای امت من این که هلاک نکند امت مرا بقط عام یعنی بقطعی که تمام امت را هلاک نکند و  
لا یسلط علیهم عدو امن سوی نفسهم و اینکه بر نگارد بر امت من دشمن را از اجزای ایشان یعنی کافران را فیتبیح بیضهم پس مباح گرداند و بنا  
جای اجتماع ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را بیضه میان سرای و میان شهر و جای قوم یعنی دشمن که محل استقرار ایشان را است و ایشان را تمام هلاک گرداند و ان  
دبی قال و بدرستی پروردگار من گفت یا محمد انی اذا قضیت اموافانه لا یودد بدرستی من چون حکم کنم امری پس بدرستی که آن رو کرده و باز گرداند و نیت  
آن حکم عطا باشد یا لا و انی اعطیتک لا متک ان لا اهلکهم بسنة عامه بدرستی من و اوم ترا بجهت امت تو که هلاک نگرداند ایشان را بقط عام و ان لا یسلط  
علیهم عدو امن و اوم نفسهم فیتبیح بیضهم و اوم ترا که بر نگارد بر امت تو دشمن را از اجزای ایشان پس مباح گرداند بیضه ایشان را و اجمع علیهم من با قاطع  
و اگر فراتر آید بر ایشان کسانی که در تمام جوانب و نواحی زمین اند یعنی اگر چه کافران تمام عالم جمع شوند حتی یکون بعضهم طیلک بعضا و یسبی بعضهم بعضا  
تا آنکه باشند بعضی از امت تو که هلاک گرداند بعضی و بند و اسیر کنند بعضی را یعنی کافران را ایشان غلبه و تسلط نشود و ملک را نتوانند ستاند و لیکن امت تو میان خود  
جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بند کنند بعضی را این چنین رفته است تقدیر الهی و قضای وی و قضای الهی غرض آنست که بر تغییر نیاید و تبدیل نپذیرد و اگر چه امر نکرده  
بدان و حکم شرع بدان تعلق گرفته و داده مسلم ۱۳ و عن سعدان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من مسجد بنی معاذ و رایت از سعید بن  
ابی وقاص که آنحضرت گذشت بر مسجد بنی معاذ و ید که قبیل است از انصار و آلان بیرون مدینه مطهره نشان آن مسجد قائم است و در صحن وی نشان پای آنحضرت  
صلی الله علیه و اله و سلم است دخل فو کع فیه و کعتین در آنحضرت پس بگذارد آن مسجد دو رکعت و صلینا معه و گذاردیم با آنحضرت و دعایه  
طویلا و دعا کرد آنحضرت پروردگار خود را دعا می درازد و رشید یا عبدازان و ظاهر ثانی است ثم انصرف سهر رکعت آنحضرت از نماز و دعا فقال کنت  
سألت دبی ثلاثا سوال کردم و در خواستم از پروردگار خود سه خصلت را فاعطانی ثلثین و منعنی واحد پس داد مراد و خصلت ثانیه و دلی را عبدازان  
بیان آن سه خصلت میکنند که در خواستند و آن دو که داد و یکی که نداد بقبول خود سألت دبی ان لا یهلک امتی بالسنة سوال کردم پروردگار خود را که هلاک  
نگرداند امت مرا بقط عام فاعطانیها پس داد مرا این خصلت را و سألت ان لا یجعل بآ منهلهم و سوال کردم که نکراند جنگ ایشان با  
میان ایشان که بیکدیگر جنگ بکنند و باس و عذاب و سختی و حرب سخت فنعینهم پس منع کرد و نداد این خصلت را ازینجا معلوم میشود که بعضی دعای  
انبیا صلوات الله و سلامه علیهم مستجاب نیست و در اجابت هر دعا از پیغمبران کلامی است مذکور در جای خود و چیزی از ان در رساله تنبیه البشائر ذکر کرده ایم ۱۴  
و عن عطاء بن ریان و یقع تخانیة و تخفیف سین جمله از مشاهیر تابعین و کبار علمای ایشان است مولی میفرمود رضی الله عنهما است قال لقیت عبد الله بن عمرو  
بن العاص گفت ملاقات کردم عبد الله بن عمرو بن العاص را قلت اخبرنی عن صفة رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فی التودیة گفتنم  
ده مرا از بعضی صفات پیغمبر خدا که در تورات مذکور است ظاهر عبد الله بن عمرو تورات خوانده بود یا از آن حضرت شنیده باشد یا از بعضی اهل کتاب  
که بیان آورده بودند و بود وی رضی الله عنه از اهل علم و کتابت و عالم بکتاب سابقه خوانده بود یا نه را و می نوشت احادیث رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
و وی کثیرا احادیث است مثل ابی هریره و ابو هریره می گفت که فرق میان من و عبد الله بن عمرو همین است که وی بنویسد احادیث را و من نوشتن ننمایم  
پس او را حفظ عطا کرد چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال گفت عبد الله بن عمرو اجل بفتح همز و جیم از حروف تصدیق است معنی نعم یعنی آری خبریدم  
ترا بصفت آنحضرت که در تورات است و الله انه لم یوصف فی التودیة کذا بدرستی آنحضرت وصف کرده شده است در تورات

بعض صفه فی القتل بعضی صفات وی که مذکور اند در قرآن در این آیت یا ایها النبی ناد مسلنا که مشاهدای گرامی پیغمبر برستی فرستادیم ترا شاهد بر اهل  
است و مبشر و خبر خوش دهنده و ثواب مطیعان را و دهننده از عذاب مرعاضیان را و حرمین و پناه مرعوب را حرز کبر و سکون را می طلبی  
جای استوار که پناه دهد و ما و ما بین عرب اند زیرا که در غالب خواندن و نوشتن نداشتند بجهت آنکه منسوب بام القری اند که نام که است و تخصیص عرب بجهت آنست  
که سبوت در ایشان و از قوم ایشانست و بجهت تحفظ ایشان از سطوت عجم و اگر حرز از عوایل شیطان و آفات نفس مراد دارند و وجود شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
پشت و پناه عالمیان است و بعضی گفته اند که مراد حفظ قوم است از سبب اتصال و نزول عذاب بر ایشان مادامی که وی در ایشانست چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ما کان الله  
لیعذبهم و انت فیم انت عبدی و ای محمد بنده خاص منی که در حقیقت بندگی خاص پیچکس با تو شریک نیست و در مسوولی و توفیق منی و فرستاده منی بخلق سمیعان  
للتوکل نام کرده ام من ترا متوکل که همه کارهای خود را بر من سپرده و قطعا بر حل و قوت خود نهیستاده و لیس بفظ اینچنین متوکل که نیست درشت خود و لا غلیظ و نه  
درشت سخن و لا مضایق بشدید و نه فریاد کنند و فی الامواق و در بازار با تخصیص بیاز بجهت عرف و عادتت که در اینجا شور و غوغا بسیار میباشد و مضایق  
بصا و نیز آمده است و لا یدفع بالسیئه السیئه و دور نیکند بدی را بدی یعنی هر که بوی بدی کند بدی جزای وی نمیدهد و لکن یعفو و یغفر و لیکن در میگذرد  
و میپوشد بلکه احسان میکند و لن یقبضه الله حتی یشیم به الملة العوجاء و قبض میکند روح او را خدا تعالی تا آنکه راست میکرد و اندوه داشت میکرد و جو  
وی قوم کج و کد را با بان یقولوا راست کرد اندین ملت کج باین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و متعجب شوند بتوحید و بفتح بها اعینا عیبا  
و میکشاید خدا تعالی باین کلمه چشمهای کور را و افا ناصما و میکشاید کوششهای کور را و قلوبا غلظا و دلهای پاکه نمی فهمند چیزی و یاد ندارند چیزی را کویا در غلاف  
و در پرده اند و اه البخادی و کذا و اه الدامی عن عطله عن ابن سلام نحوه و همچنین روایت کرده است این حدیث را دارمی از عطاء بن سباز  
عبد الله بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطاء بن عبد الله بن عمرو و ذکر حدیثیابی هر بزه غنی الاخوان فی باب الجمعة و ذکر کرده  
شد حدیث ابی هریره که در فضایل آنحضرت است و در اقل اولفظ سخن آخرون است در باب جمعة الفصل الثانی عن خباب بن یقظ خا و محمد و تشدید  
موصوفین الادب بفتح حمزه و ما و تشدید نو قانیه صحابی است اسلام آورد پیش از آمدن آن حضرت دار الرقم را و عذاب کرده شد در دین خدا و صبر کرد و حاضر  
شد بدر را و مشاهدی را که بعد از و است و وی اول کسی است که مر و کوفه و نماز گذارد و بروی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال گفت خباب صلی الله علیه و آله  
الله نماز گذار ما یعنی ما را امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوة یک نماز را غاطا لها پس از آن نماز را قال گفتند صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
صلوة لم تکن تصلیها کذا و وی توانا زنی را بد زانی که بنویس که میگذارد وی نماز باین درازی قال اجل گفت آنحضرت آئی آنها صلوة و غنبة و هبة  
زیرا که این نماز رغبت و خواہش و بر بود یعنی در وی دعا و سوال میکردم و امید اجابت و خوف خشیت و اشم ازین جنت و از کردم و خشنوع و خشوع بسیار نمودم  
و انی سألت الله فیها ثلثا و بدرستی من سوال کردم خدا را درین نماز سه حاجت فاعطانی الثنتین و منعت واحدة پس داد خدا منی را دو حاجت  
را و ندا و یک حاجت را سالته ان لا یهلك امتی سبنة سوال کردم خدا را که بپاک نکر و اندامت مرا بقطر فاعطانیها پس داد مرا این را و سالته ان لا یسلط علی  
عدو من غیرهم و سوال کردم او را که بر نگمارد بر ایشان دشمن را از غیر ایشان یعنی کافر فاعطانیها پس داد مرا این حاجت را نیز و سالته ان لا یدقی بعضهم  
باس بعض و سوال کردم خدا را که پنجاه بعضی از ایشان را عذاب بعضی یعنی جنگ کنند میان خود و بپاک نکر و انداید یکدیگر را فاعطانیها پس داد مرا این را و  
الزومنی والنسائی ۲ و عن ابی مالک الاشجعی صحابی است و در نام وی اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی کعب و بعضی جزان و در نسبت  
وی نیز اختلاف است بعضی اشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بدرستی خدای عزوجل اجابکم  
پناه داد و خلاص گردانید شما را من ثلث خلل از سه خصلت ان لا یدعو علیکم نیکم فنهکوا اجیبا کی آنکه دعای بد نکند بر شما پیغمبر شاپس بپاک نشود  
شما چنانکه بعضی پیغمبران کردند و ان لا یظلم اهل الباطل علی اهل الحق دوم آنکه غالب نیاید بر اهل باطل یعنی کافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانی  
اگر چه کم باشند چنانکه پست و نابود گردانند دین اسلام را و ان لا یجتمعوا علی ضلالة سیوم کاتفاق نکنید شما همه بر گمراهی و این دلیل است بر آنکه اجماع محبت است که  
عبارت است از اتفاق علمای هر عصر بر حکمی شرعی و مراد علما مجتهدانند و او ابو داود ۶ و عن عوف بن مالک صحابی است و اول مشاهد وی خیر است  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لن یحیی الله علی هذه الامة سیفین مع کتف خدا تعالی برین امت دو شمشیر را سیفانها و سیفا  
من صدها یک شمشیر از این است و شمشیر دیگر از دشمن این است توبتی گفت معنی اینست که حق تعالی برین امت دو شمشیر جمع نکند که واقع شود آن  
بپاک و استیصال بلکه وقتی که امت میان خود جنگ کنند بر کار و خدای تعالی کا فراز از جنگ ایشان تا از جنگی که میان خود میگردند باز آیند و طبی  
گفت ظاهر آنست که میفرماید و عده کرد و خدای تعالی که جمع نکند بر امت من دو جنگ معا که میان خود و هم جنگ کنند و بکافران هم جنگ کنند بلکه  
اگر یکی باشد دیگری نباشد و الله اعلم رواه ابو داود ۷ و عن العباس اند جاء الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و روایت از عبا

الفصل الثانی

رضی الله عنه که وی آمد بسوی آنحضرت یعنی خشمکین مکانه صبح پیش از آنکه عباس شنیده بود چیزی را از طعن کافران در شان آنحضرت و کمی گفت که جزو می  
 گزاید برای عرب مستحق تر بود و ندیده نبوت انور و صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت خواست که شان خود را با ایشان بناید تا بماند که چه عظیم است شان وی و شریف  
 است منصب وی صلی الله علیه و آله و سلم و وی اول و احق است از خود و مقام النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی المنزله قال پس ایستاد آنحضرت  
 بر سر منبر پس گفت من انما میدانم که من چه کنم فقالوا انت رسول الله پس گفتند صحابه و رسول خدا فی قال گفت آنحضرت برای اظهار شرف منصب که است  
 خود انما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و عبد المطلب بغایت عظیم و شریف و مشهور بود در عرب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم بدستی  
 که خدا تعالی پیدا کرد و خلق را یعنی جن و انس را و احتمال دارد که لایکه نیز داخل باشند و این احتمال ظاهر تر است از جهت عموم خلق پس گردانید مراد برترین خلق که نوع  
 انسان است و بهتر از خلق از غیر خود و در حلالم و فقیهین سپرد گردانید او میان را و در که عرب و عجمی خلق فی خیرهم فرقه پس گردانید مراد برتر که بهترین  
 است که عرب اند و در حلالم و فقیهین سپرد گردانید عرب را قبیل قبیله فیلانی فی خیرهم قبیله پس گردانید مراد برترین قبایل عرب که قریش اند و در حلالم  
 یو قاری گردانید ایشان را خانه خانه فیلانی فی خیرهم یو قاری پس گردانید مراد برترین خانه های ایشان که خانه هاشم است فان خیرهم فها هم پس گردانید مراد برترین  
 آدمیانم از روی ذات و خیرهم بیتا و بهترین ایشانم از روی خانه پس سخن تراشید از همه بد نبوت و کتاب و از اینجا معلوم میشود که پیغمبر صاحب نسب عظیم میباشد  
 چنانکه از حدیث هر قل معلوم میگردد و این تقسیم ایشان و الزام ایشان است بر کسان ایشان که چرا قرآن نازل شد و نبوت و قریافت بر مردی دیگر از خطای عرب والا  
 نبوت فضل خداست بسبب و نسب متعلق نیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید الله اعلم حیث یجعل رسالته و میفرماید و انت یخص بر حمتی بشار و الله ذو الفضل  
 و کان فضل الله علیک عظیما و اه الزمندی و عن ابی هریره قال قالوا گفت ابو هریره که گفت صحابه یا رسول الله متی وجبت لك النبوة فی ثابت  
 شمر زان نبوت و در کدام وقت بدان ما زد و گشتی قال و آدم بین المرح و الجسد گفت آنحضرت ثابت شد مرا نبوت و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود یعنی  
 خلقت آدم تمام نشده بود و روح او بجسد متعلق نشده بود و کثایت از سبق و تقدم است و اه الزمندی و و علی العیاض بکسر عین و سکون را و ضا و حمده  
 آخرین سادیه بسین و علی و کسر رای و بی تخانیه صحابی است از اهل صفه و از جمله نجائین است که نازل شده در شان ایشان کریمه و لا علی الذین اذا ما انزل علیهم  
 آایه عن رسول الله روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انه قال فی عند الله مکئوب گفت آنحضرت بدستیکم من زود علی  
 تعالی نوشته شده ام خاتم النبیین ختم کنند پیغمبران که بعد از من پیغمبری نباشد و ان آدم لم یجد فی طبیعه بدستی آدم هر آینه افتاده بود  
 بر زمین و کل خود و سرشت خود طبیعت پاره از کل و بمعنی خلقت و جبلت نیز آید و حاصل این معنی آنچه مشهور است بر زبانها بلفظ گفت نبیا و آدم  
 بین لما و الطین و در روایتی کتبت نبیا از کتبت یعنی نوشته شده ام من پیغمبر و حال آنکه آدم میان آب و گل بود یعنی مخلوق نشده بود اینجا میگویند که از  
 سبق نبوت آنحضرت چه مراد است اگر علم و تقدیر الهی است نبوت همه بنیاد است و اگر بالفعل است آن خود در دنیا خواهد بود و جوابش آنست که مراد  
 اظهار نبوت اوست صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود عصری وی در ملائکه و ارواح چنانکه وار شده است کتبت اسم شریف او بر هر شی و اسماء و  
 مقصور بشت و غیر فای آن و بر سینه های حور العین و بر کبکهای درختان جنت و درخت طوبی و بر ابروهای چشمهای فرشتگان و بعضی از عرفا گفته اند  
 که روح شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نبی بود در عالم ارواح که تربیت ارواح میکرد و چنانکه درین عالم به جسد شریف ربی احبا بود و تحقیق ثابت شده  
 خلق ارواح قبل احباده و انتاد علم و صاحب کمال امری و سر انجام است که خبر شما را به تخت کار خود دعوت و او اهیمن اول امرن دعا برای بر سر است علیه السلام  
 که بر سالت من کرده بود چنانکه کریمه ربنا و ابجث فیم رسول الله لایه بران دلالت دارد و هشام بن عیسی و نیز اول کار من خبر خوش دادن عیسی علیه السلام است  
 چنانکه در قرآن میفرماید و بشر رسول یاتی من بعد اسماء احمد و و یا اخی النبی دات حین و ضعیفی و نیز اول کار من خواب دیدن ما و منست که دیدیم شما را  
 زائید و قد خرج لها نوامیها من قصود الشام و تحقیق بیرون آمد برای ما درین روشنائی که روشن شد مرا و از ان روشنائی که شکمهای شام  
 چنانکه در اخبار آمده است که در وقت زائیدن آنحضرت نوری از آسمان ظاهر شد که خانه های ولایت شام نمایان گشت و گفته اند که این در بیداری بود پس مراد  
 بر دیار و بای عین است و خواب دیدن آسمان پیش از ولادت بود که فرشته در خواب آمد و گفت که میدانی تو که حامل شده به بهترین امت و پیغمبر خدا و دعاه فی  
 شرح السنه مرعاه احمد عن ابی مامه من قوله ساخو کمالی آخوه و روایت کرده است این حدیث را امام احمد از ابی امامه از قول وی ساخو کمالی  
 حدیث را که در شرح السنه از عیاض بن ساری روایت کرده است نکرده و و عن ابی سعید قال قال رسول الله علیه و آله و سلم اناسید ولد آدم  
 یوم القیمة و فرمود آنحضرت من بهترین فرزندان آدم روز قیامت تخصیص فکر روز قیامت به جهت ظهور آثار و انوار بیاد و مهمتری است در آن  
 روز والا وی صلی الله علیه و آله و سلم همیشه سید است و متصف ببیاد است چه در دنیا چه در آخرت و لا خسر و فرمود منیکوم این را بطریق تفاخر  
 و مباحات و نازیدن بلکه محبت شکر و تحذیر به لغت پروردگار و اقبال امر وی تعالی که فرمود و اما نبعت ربک فحدث و نیز تا نشاند قدر مرا و عفا

آیند من و عمل کنند بقضای آن در توقیر و تعظیم و محبت بزرگند از آن و بیدای لواء الحمد و لا فخر و بدست من است نیز و محمد و شریعت و انقضت است بحد بر و سر خلایق و عرب وضع میکند لواء در مقام شهرت و انقضت را نسبت خاصی است بحد که نام وی محمد و احمد و صاحب مقام محمد است و او را محمد و احمد گویند خدا را محمد گویند و وی صلی الله علیه و اله و سلم حامد و محمود بود و بحد الهی فتح باب شفاعت بر نماید چنانکه در باب الشفاعت گذشته و ما من نبی یومض آدم من سوا الا تحت لوائی و نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چو آدم و چه هر که جز اوست مگر آنکه در لواء الهی من در آید و پناه من جوید و تابع من باشد و از اینجا معلوم میشود که نظام نیز انقضت را لوائی باشد چنانکه با دشمنان و سرداران را میباشد و نام وی لواء الحمد بود و انا اول من نشأ الارض و من خستین کسی ام که کافیه میکرد برای وی زمین کنایت از سبق و تقدم در بهشت و ظهور و برآمدن از عالم برزخ و لا فخر و نیست مرا زید بن ابیها بلکه اعتراف است بفضل حق و شکر نعمت وی چه نازیدن من بحد است و نه با سوا وی و صلی الله علیه و اله و سلم قال جلس فاس من اصحاب رسول الله گفت ابن عباس نشسته بودند مردمان از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فخرج پس بیرون آمدن حضرت از درون خانه حقیقا داد نامهم بمعهم میداد اگرچنانکه چون نزدیک شد انقضت از اصحاب شنید ایشانرا که مذکره میکند بیکدیگر قال بعضهم ان الله اتخذنا ابراهيم خلیلا لکنه بعضی از اصحاب که بدستی خدا تعالی گرفت ابراهیم علیہ السلام را دوست و قال انمو منی کلمه تکلیما و گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرد خدا تعالی و را سخن کردنی و قال انمو فیسی کلمه الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام کلمه خداست که بیک کلمه کن بی سباب عادی پیدا شد و در کوه سوره سخن گفت و دوحه و عیسی روح خداست که وی تعالی روح الامین را با در شش فرستاد و در مدینه و از ان عیسی پیدا شد و نیز از روح حانیت وی چندان ظاهر شد که مرده را زنده میکرد و قال اخرا دما صطفاه الله و گفت دیگری ام بگزید او را خدا چنانکه فرمود و ان الله اصطفی آدم و نوحا الیه اصحاب این انبیاء را ذکر میکرد و می ستانیدند فخرج حلیم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و فرمود ابرایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت انقضت تحقیق شنیدم سخن شما را و گفت آورون شما را که ابراهیم دوست و زنده خداست و هو کذلک و دوی همچنین است دوست خاص خداست و موسی بخداست و موسی هم از وی است و هو کذلک و دوی هم چنین است دوست خاص خداست و عیسی دوحه و کلمه و عیسی کلمه خداست و روح او و هو کذلک و ادم صطفاه الله و هو کذلک الا وانا حبیب الله و لا فخر و انا واکاه بهشید من دوست داشته خدا ام و گفته اند که حبیب محب که بمقام محبوبیت رسیده باشد و خلیل محب مطلق و اگر چه نسبتا و رسل بلکه مؤمنان نیز محب و محبوب درگاه الهی اند ولیکن سخن در اینجا در اعلا مرتبه کمال است و اخضر درجات آن و بعضی از عرفا و علما را در فرق میان حبیب و خلیل کلامی است غریب که در شرح ذکر کرده شده است و انا حامل لواء الحمد یوم القيمة و من بدارنده علم حدم روز قیامت تحت آدم من دونه و لا فخر و لواء الهی را لواء من آدم است و هر که جز اوست و نیست فخر پس در جمیع این مناقب القاب کا طهر و بهتر از همه ام و انا اول مشفع و اول مشفع یوم القيمة و لا فخر و من خستین شفاعت کننده و خستین مقبول شفاعت روز قیامت و نیست فخر و انا اول من یخرج خلق الجنة و من خستین کسی ام که می چنانکه طعمای در بهشت را و قصد درآمدن آن میکند فیفتح الله لی فی خلیفها پس میکشاید خدا برای من یعنی در بهشت را بیا ابر می کند ملائکه را بکشادن در و در آوردن مراد در آن و معی فقراء المؤمنین و لا فخر حال آنکه با من اند و زویشان مسلمانان و نیست فخر و انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله و لا فخر و من بزرگترین پیشینیان و پسینیانم نزد خدا و نیست فخر طاعت است که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیاء اند و اگر در اولین ملائکه را نیز داخل دارند و در نباشد و واه التزمندی و الدادی ۹ و عن عمر بن قیس نام این ام که توم است که صحابی مشهور و اعمی بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله است و اول ارج است ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال نحن الاخرون ما در وجود و ظهور پیغمبر ایم و نحن السابقون یوم القيمة و لیکن در مرتبه سابق و پیشینم روز قیامت وانی قائل قولاً غیر فخر و من گویند ام گفتار میرا بی مفاخرت و مباهات و آن قول نیست که ابراهیم خلیل ابراهیم خلیل خداست موسی بزرگ خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدا ام و معی لواء الحمد یوم القيمة و با من است لواء محمد روز قیامت و حامد و محمودم در روز و ان الله وعدنی فی امتی و اجادهم من ثلث و بدستی خدای تعالی و عده کرد و مراد باب امت من و کجا بد است و امان و دایشان را از دست خصلت لا یعمهم ربنة و در نگیرد ایشان را بقطع سال یعنی هلاک نمیکند همه را بقطع و لا یستأصلهم عدو و ازین بر نمیکند یعنی هلاک نمیکند و اند ایشان را دشمنان دین یعنی کافران چنانکه گذشت و لا یجمعهم علی ضلاله و جمع نمیکند ایشانرا بیکراهی که منفق شوند همه بر یکی که موجب ضلالت است و واه الدادی ۱۰ و عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال روایت از جابر که انقضت گفت انا قائد المسلمین و لا فخر من کشنده مسلمین و نیست فخر یعنی مقدم ایشانم ایشان پس من می آیند بهشت یا برصاوت خود کشیدن اسب از پیش و سوق راندن از پس و انا خاتم النبیین و لا فخر و انا اول مشفع و لا فخر و واه

الداعی ۱۱ و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا من تحتين مردم از روی بیرون آمدن از قبر وقتی که برانگیخته شوند از قبور و انا قاید هم ادا و قد او من کشته و پیوسته ای مردم وقتیکه بیایند بدگاه خداوندی و انا خطیبهم اذا انصتوا و من خطبه خوانده ایشانم وقتیکه خاموش شوند از اعتذار و کلمه کنند ام شفاعت نزد در و در کار وقتیکه سکوت کنند و کلمه نتوانند کرد و انبیای کبار و انا مستشفعهم بفتح فاء و کسری هر دور و ایتت و بر وجه اول معنی آنست که طلب کرده میشود از من شفاعت بوی خدا و بر ثانی طلب میکنم من از خدا که شفاعت کنم مردم را اذا اجبوا وقتیکه جس کرده شوند و بیتاده کرده شوند مردم در موقف و انا مبشیرهم اذا ایسا و من بشارت دهنده ام مردم را بشفاعت و رحمت و قنیکه نومید شوند و از انبیا شفاعت طلبند و اثنان اقدام بر آن توانند و غده آرند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است الکوا منه و المفاتیح یومئذ بیدای بزرگی دادن و کلیدهای بهشت و ابواب رحمت از روز بدست من است و لواء الکمل یومئذ بیدای ولای حمدر از روز بدست من است و انا اکرم فلان آدم علی دبی و من کرامی ترین فرزندان اومم نزد پروردگار من همیشه خصوصا در آن روز یطوف علی الف خاد که در من کردند و خدمت میکنند مرا هزار خدمتکار کانه هم بیض مکنون کو یا آن خادان بیضیا پوشیده اند بیضا وی در تفسیر قول وی سبحانه کانه من بیض مکنون گفته که تشبیه کرد و در انرا بیضیا می شتر مرغ که مصون است از غبار و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که احسن الوان ابدان است و در جمیع الجواهر گفته که مراد به بیض مکنون لؤلؤ مصون از آیدی و ابصار است و در حدیث که دست احدی بدان نرسیده است اول لؤلؤ منشور یا مرارید یا می پرانده کرده شده کو یا وصف پرانده کی به جهت آنست که مشبیه خادانند در صورت متفرق و پرانده ایثا و ده میباشند و نیز لالی در انتشار و روشن تر و نمایان تر و در نظر بهتر و زیبا تر می در آید و میناید معنی اول بیض مغایرت ظاهر است و بمعنی ثانی مغایرت باعتبار صفت است که آنجا مکنون گفته و اینجا منشور و بعضی گفته اند او برای شک را وی است دواء الزهک والداعی قال التومذی هذا حدیث غریب ۱۲ و عن ابی هريرة عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال فاکسی حلالة من جلال الجنة پس پوشانیده می شود من حله را از حلهای بهشت و حله جنت جابر را گویند فراق قوم عن عین العرش ستر می سپرم از جانب دست عرش لیس احد من الخلاق یفوق ذلك المقام غیری نیست هیچکس از خلق که بایستد در آن مقام جز من دواء التومذی و فی و اید جامع الاصول عنه و در روایت جامع الاصول از ابی هریره این عبارت زیاده کرده که انا اول من تنشق عند الامرض فاکسی من اول کسی ام که شفاعت میکرد و از وی زمین پس پوشانیده می شود حله از حلهای بهشت الی آخره ۱۳ و عنه عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال و از ابی هریره از آن حضرت آمده که گفت سلوا الله لی الوسيلة سوال کنید و بنوا سید از خدا برای من وسیله قالوا کفنته یا رسول الله و ما الوسيلة چه چیز است وسیله و چه معنی دارد ان قاله گفت آنحضرت اعلی درجه فی الجنة وسیله بلندترین پایه ایت در بهشت لاینا لها الادجل واحد منی یا بدان دهم را که بیکر و ادجوان اکنون هو امید میدارم که باشم من آنزد این تواضع است از آنحضرت و کجا بداشت ادب درگاه خداوندی و الا متعین است که آنحضرت است صلی الله علیه وآله و سلم که متفرد و متمیز است از همه و بدانکه وسیله بمعنی سبب و دست آور است پس مقصود طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهر آنکه در آن درجه بهشت سبب و دست آور حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة المودن گذشته است دواء التومذی ۱۴ و عن ابی بن کعب عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت بیا شوم امام و پیوسته ای همه پیغمبران و خطیبهم و صاحب شفاعت هم و بیا شوم خطیب پیغمبران و شفاعت کنند میان ایشان و بیا شوم خداوند شفاعت میان ایشان غیر فخری آنکه فخر کنم بدان دواء التومذی ۱۵ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان لكل بنی و لافه من النبیین بدرستی هر پیغمبر دوستان و وز و یکان انداز پیغمبران و ان ولی ابی و خلیل دبی و بدرستی دوست و قریب من پدر من و دوست پروردگار من است که ابراهیم خلیل است علی نبیا و علیا صلوة و السلام ثم قرأ یستخواند آنحضرت برای تأیید و تقویت این کلام این آیت را که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه بدرستی که از دیرترین مردم با ابراهیم است که تا بستم که و ذلک الذین اتبعوا و این پیغمبر بشارت است بابت شفاعت آنحضرت که مامور است بتابع و موافقت ابراهیم در دین و شریعت و الله ولی المؤمنین و خدا تعالی دوست مسلمانان و متولی امر ایشانست و الله التومذی ۱۶ و عن جابر ان النبی صلى الله عليه واله وسلم قال ان الله بعثنی لتمام مکادم الخلاق گفت آنحضرت که خدای تعالی را بکنیز و فرستاده است مرا برای تمام کردن خرابیهای نیک کارم جمع مکرمه معنی خصلت مرضیه که گرامی داشته شود و شخص بدان و اخلاق جمع خلقی بضم معنی سیرت باطن و کمال مجاریس الافعال و فرستاده مرا برای کامل کردن کارهای نیک یعنی برای هدایت خلق و تکمیل ایشان بغایت مرتبه کمال و اخلاق باطن و اعمال ظاهر و دواء فی شرح السنة ۱۷ و عن کعب

تجلی عیون النوریه و درایت از کعب احبار که از کبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود نقل میکند از تورات قال یخضع مکه و بافت می یابیم با نوشته یعنی و تورات  
در صفات آنحضرت محمد و قول الله عبدی المختار و حضرت داده ضلیده بگزیده است لافظ و لا غلیظ نه سخت خست و نه درشت من و لا غلیظ  
فی لا سوائی و نه از بلند کننده و در بازار با و لا یجیزی بالسیئه السبیه و یا دشمنید بد بدی را و لکن یعفو و یغفر و لیکن محو میکند می بخشد  
مولده بمکلف و لا دهر که است و هجرت بطیبه و بر آمدن اواز مکه بمدینه است و طیبه بفتح طاء و سکون تخانیه نام مدینه است و مملکتها بالشام و بادشاهی  
او شام مراد با و شاهی دین و نبوت است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر و غر و جاد و آن ملک بیشتر است و الا ملک آنحضرت و جمیع آفاق و اکناف هست  
و امنه الهام دون است و می بسیار محو کنید کاند مر خدایا سعاد و شکر کندگان مر او را محمد و ن الله فی السراء و الضراء محو شکر میکند مر خدایا و شادی و غم  
و در فراخی و سختی محمد و ن الله فی کل منزل محو میکند خدایا در هر جائی که فرو داند و جای گیرند و یا مراد بنزل مکان پست است بقرینه قول وی و لیکن  
علی کل شرف و تکبیر میکند مر خدایا بر کسی که بگوید میکند او را در هر جای بلند و در کتاب اذکار و دعوات گذشت باید که چون جای بلند برآید تکبیر گویند  
و چون فرو داند تحمید و در بعضی روایات تلیل دعاة السئیس رعایت کنندگان و چشم داشتگانند آفتاب را و طلوع و غروب و زوال او را برای اوقات  
عبادت یصلون الصلوة اذا جاء وقتها میکند از نماز را چون بیاید و در رسد وقت نمازینا و دون علی انصافهم از این پیشوند بر میان می خورند  
می بندند از بار بار بر ناف خود و مبالغه میکند بر ستر عورت با مراد است که می پوشند تا نصف ساقهای خود و اسمی ظاهر تر و متبادر تر است و می پوشون  
علی اهل الفهم و وضو میکند بر اطراف خود که دستها و پایها باشد گفته اند مراد سبایح وضو و اکمال اوست منادیمینا دی فی جوال السماء آواز کننده ایشان  
آواز میکند در میان آسمان و زمین عبارت است از گفتن اذان در مکان بلند صفهم فی القتال و صفهم فی الصلوة سواء ایتان و وصف بطن ایشان  
و کانداز و در نماز برابر است یعنی برابر و هموار می آید چنانکه امر است در قتال بر جنگ کافران و در نماز بر جنگ شیطان لهم باللیل دوی کد و می اخل در ایشان  
است بشب آواز پست بشیخ و تلیل و قرآن ذکر مانند از کس شد هذا لفظ المصباح این ذکر لفظ مصباح است و دوی الدایمی مع تعین بسیار و روایت کرده  
است واری باندک تغییر می آید و عن عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است و از علمای اهل کتاب بود ایمان آورد و همان روزی که نظر او بر اهل مبارک آنحضرت افتاد  
قال مکث فی المودیه صفه محمد گفت عبد الله بن سلام نوشته شده است در تورات صفات آنحضرت و عیسی بن مریم یدقی معه و این هم نوشته است که عیسی علیه  
السلام دفن کرده میشود آن حضرت و تجربه وی قال ابو مودود و گفته است ابو مودود که از راویان حدیث و علمای سیر است که و قد بقی فی البیت موضع قبر حق  
باقی مانده است در خانه که آنحضرت مدفون است جای یک قبر و در آنجا عیسی مدفون کرد و کرامت در باقی ماندن آنجا با وجود قصد بعضی اصحاب دفن را و آنجا و عدم هم  
آن این بود و گفته اند که این یکی از آیات است که در قول آنحضرت کرده اند اولی عیسی بن مریم و الله اعلم و واه الزمذی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس  
قال ان الله تعالی فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی الانبیاء و علی اهل السماء گفت ابن عباس رضی الله عنهما بدرستی که خدا تعالی فضل و زیاده  
و او آنحضرت را بر پیغمبران و فضل و ادب اهل آسمان که فرشتگانند فقالوا یا ابا عباس کنیت ابن عباس استیم فضل علی اهل السما چه فضل داد خدا تعالی محمد  
بر آسمانیان قال ان الله تعالی قال لاهل السماء گفت ابن عباس باین فضل و ادب خدا تعالی محمد را بر آسمانیان که خدا تعالی گفت و فرشتگان را این کلام و من اقل  
منهم انی الله من دونه و کسی که بگوید از فرشتگان من خدام جز خداوند لکن بنفوس و جسم من آنکس یا دشمن میدهم او را و درخ لکن لکن نفوس الظالمین همچنین  
یا دشمن میدهم ظالمان را که از خود دور کنند پس حق تعالی خطاب کرد آسمانیان را باین صولت و شدت و غلظت و متب کر و اندید بر آن عذاب شدیدا و قال  
الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفت خدا تعالی را آنحضرت و خطاب کرد بوی بملاطفت و رحمت و گفت که هر چه از وی صادر کرد و معفو و مغفور  
است بقبل خود انا فضلک فتحا مبینا لیخبرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تلحق بدستی بافتح کریم مر از ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح که است  
تا بیا مر از خدا تعالی بر چه پیش گفته اند که تا تو و بر چه یکدیگر پس آید تا ویلات دین آیت بسیار کرده اند و او چه توجیهات است که این کلمه تشریف و کریم و تطف  
و ترحم است بی آنکه ذنب وجودی داشته باشد و صاحبان چون از بنده خوشحال شوند بگویند امید کنان را بخشدیم بر چه کنی بر تو بگیریم اگر چه آن بنده هیچ گاه نداشته  
باشد و قالوا و ما فضله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد بر انبیاء قال گفت ابن عباس در بیان فضل وی بر انبیاء قال الله تعالی و ما اودسلنا من رسل  
الا لبسان قوم و نفرستادیم هیچ پیغمبر را پیش از تو که زبان قوم وی که برایشان مبعوث است لبین لهم تا بیان کند آن پیغمبر برای قوم خود احکام و شریح  
را بفضل الله من رسلهم پس کراه میکردند خدا تعالی بر کراه میوه اید تا تمام آیت و قال الله تعالی الحمد لله و ما اودسلنا الا الکافه  
للناس فادسله الی الجن و الا ان من پس فرستاد خدا تعالی محمد را بوی بریان و دمیان و تخصیص آید میان ولایت بجهت فضل و شرافت ایشان است و مقصود  
اصلی در آیت تقیم و میان است تا تخصیص عرب چنانکه بعضی اهل کتاب می گفتند باطل کرد و دلائل در آیات و احادیث بر مشمول نبوت آنحضرت مرجع را بیک است  
و عن ابی ذر الغفادی قال قلت گفت ابو ذر گفت من یا رسول الله کیف علمت انک نبی چگونه دانستی تو که پیغمبری حتی استیقت

در و بها  
نحو

الفصل الثالث



[illegible]

عاشق باشد چو این که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله تخت از همه مردم مشورت میکرد و همه پس وی مشورت میشدند و او را شکر کننده همه دوست و انا العارف و نام من عاقب  
است و العاقب الذی لیرصد بهی و عاقب نام آن کسی است که نیت بعد از وی پیگیری عاقب پس آینه را و اینها پس از همه پیگیری آینه است متفق علیه  
و عن ابی موسی الاشعری قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحیی لنا ههنا اسماء گفت ابو موسی بود آنحضرت که یکم ذات شریف خود را  
برای ما نامها فقال فاحمد واحد و المفقی بعزم میم و فتح قاف و کسر فای شده و از تقفیه یعنی پس آمدن و پیروی کردن قافیه و تقاف از نجاست پس بمعنی آخر بسیار و نام  
ایشان باشد و بمعنی عاقب موافق آید و الحامض و بغی القویة پیگیری که توبه کردند خلافت بر دست و توبه کردند خدایتعالی بر ایشان ببرکت وی و این صفت در جمیع  
شکرست و در ذات شریف آنحضرت از همه بیشتر و وافر و کامل تر است و بغی لرحمة نیز نام شریف آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن مجید میفرماید  
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت انا رحمة خدا و دوا مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تصون  
کیف یصرف الله عنی شتم قریش یا عجب نیکند که چگونه باز داشت خدایتعالی از من شتم شرکان قریش را و لعنتم و لعنت کردن ایشان مرا یثقیون مذمما  
و یلعنون مذمما و نام میکند مذم را و لعنت میکند مذم را و انا محمد و من بعد من شرکان لعنهم الله آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم مذم میخوانند که در معنی  
تقیض خداست و دنام میکرد پس آن حضرت گفت ایشان شتم و لعن مذم میکند من نیز دوا الجنادی و عن جابون همزة قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الله علیه و آله و سلم قد شطط مقدما و اسه و کسبه بود آنحضرت که تحقیق دو موسی شده بود پیش آن حضرت و پیش لیه وی و شطط سفیدی موسی بسیار  
در استیغاث و کان اذا ادهن له یلبین و بود وقتی که روغن و تیل میالید پیدایش سفیدی موسی و اذا شعث و اسه تبین و چون زولیده میشد مبارک  
وی پیدا میشد سفیدی با بخت آنکه در صورت روغن بالیدن مویهای مجتمع و دهم میشوند و چون مویهای سفید کم بود ظاهر نمیشد و در پرانگی و شططی مویها  
از هم جدا میشوند پس پیدایش سفیدارسیا و یا بسبب آنکه چون روغن میالند مویها راق و درخنده میباشند و این موجب عدم امتیاز میکرد و در پیروی  
آنحضرت در سروریش مبارکی زیاد و بر بیت موسی نیامده و در بعضی روایات کمتر از آن آمده و کان کثیر الشعر الهی و بود آنحضرت بسیار موی ریش که این  
تفسیر آنست که در روایت دیگر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کث اللیة یعنی کثیف و تشدید مثلث یعنی بسیار موی سبطیه سبک و نیک و در طول  
لیه شریف چیزی ثابت نشده است و از صاحب عظام طول لیه منقولست و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده که ریش مبارک وی تمام سیئه وی و تا دیدن  
پا بر کرده بود و عادت سلف در آن مختلف بوده و در لیه خوش الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر نوشته اند که کان طویل اللیة و عریضا و از ابن عمر آمده که زیاده  
بر قبضه میکند داشت و بالجل کم از قبضه روایت و در زیادت روایات و آثار مختلف است فقال جبل و وجهه مثل السیف پس گفت مردی وقت بیان  
کردن جابون سمره علیه شریف را بود روی مبارک وی مانند شمشیر یعنی دبر برقی و لسان فقال لا بل کان مثل الشمس و القمر پس گفت جابون مثل شمشیر  
مکمل بود مانند آفتاب و جنتاب و کان مستدیا و بود روی مبارک وی گرد و در شمشیر است و است اگر چنانچه دارد و در حدیثی دیگر آمده  
است که لا بل کان مثل القمر و در دیگر آمده و کان وجهه قطعه قمر و در دیگر میفرماید ریش روی وی مانند درختیدن ماه شب چارده و در حدیثی آمده که میبود روی  
مبارک وی چون خوشحال میبود مثل آینه و عکس می انداخت صورت دیوارها و در بشرة شریف و در موها لب لیدیه میگوید که این تشبیهات است که در  
بر حسب فهم خود و رعایت عرف و عادت کرده اند و الا هیچ یکی ازین امور در اوست و جلالت و حسن ملاحظت بحال و کمال و بی هیچ چیزی از مخلوقات و محذات  
معادل و مبارک صفات خلقیه و غلیقه وی بنود نظم کسی بجز و طاحت بیارمانند و ترا درین سخن انکار کارمانند و هزار نقش بر آید ز کمال صنع ولی  
یکی بخوبی نقش انکار مانند صلی الله علیه و سلم و علی اله و اصحابه و لقد حسن و جلاله و کماله و باید دانست که استعاراتی که در وجه شریف اثبات کرده اند  
در شکل و ایره است چنانکه از تشبیه با قاف و ماه و آئینه متوهم میکرد و زیر آنکه در احادیث بسیار که لم یکن بالکلم بنو موسی مبارک آنحضرت تمام کرد و بلکه  
طولی داشت و بسیار و از بلکه با عدال چنانچه موافق شمه حسن و جمال است ضابطه در میان حسن و جمال وی همین است بیت خوبی و شکل و شمایل و جمال  
و سکنات و آنچه خوابان همه دارند و تنها داری بیت کس نیست در جهان که ز حسن عجب نماند و ای در کمال حسن عجب تر از هر عجب  
اللهم صل و سلم علیه صلی الله علیه و سلم و اکرمه و ابرائیم الخاتم عند کفنه را وی میگوید و دیدم مظهر نبوت را نزد شانه وی و در روایتی میان دو شانه  
بر هر تقدیر بر شانه چپ تر یک تربود مثل بیضة الکامة تشبیه حبه اند بیضه که بر شانه است و مبارک او را در رنگ و آب و تاب  
دوا مسلم بدانکه بود و در آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم میان دو شانه پاره کوشش بلند تر از سایر اجزاء بدن شریف که از خاتم نبوت میگذشت  
یا کبریا از ختم معنی تمام شدن کاری و رسیدن وی با خیر یا فتح تا به معنی مردن نشان آنکه وی خاتم النبیین است و ذکر این خاتم و کتب مقدسه از تورات  
و انجیل و قرآن موجود بود و انبیا علیهم السلام بوجود و ظهور وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر زمان بشارت داده بودند این نشان داده و حاکم در کتاب  
متذکر از وهب بن منبه آورده که هیچ پیغمبری نبود که او را نشان نبوت در دست راست نبود الا سید ما را که نشان نبوت وی بر پشت بود و میان

دو شان و این هر بنام داشت تا از تغییر و تبدیلی مصون باشد و نعم ما قال الشاعر بنوت را توئی آن نامه در مشت نه که از تعظیم دارد و هر پشت نه و در بعضی روایات آمده است که مکتوب بود در وی الله و حمد و لا شریک له و وجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری از وی میدرخشید که چشم را خیره میکرد و محمد ثانی صورت و شکل ظاهر او را بیان کرده و بجز با تشبیه کرده اند که مردم اثر ایشانند مانند بقیه کبوتر یا شغل مشت یا گوشت پاره و مانند آن اما حقیقت آن سری عظیم و آیتی شگرت بود مخصوص بسید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که جز رب العزت از آن دانند و عجب عبد الله بن مرجهس صحابی است و تحقیق این اسم سابق در کتاب الطارات گذشت و صحیح آنست که بفتح هر دو سین و سکون را و کسر جیم است قال دلیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آنحضرت را و دریا فتم من صحبت شریف او را و اکلت معه خبز او کجا و خوردم با آنحضرت نان و گوشت او قال ثوید ایا گفت خوردم آشکنه را شک را ویت و آشکنه نیز نان و گوشت است که نان را در شور بامی شکند و میخورند ثم در خلفه پسر گشتم و رفتم آن حضرت فظرت الی خاتم النبوة بین کفیه پس نگاه کردم بسوی خاتم نبوت میان دو شان آنحضرت عندنا غرض گفته البیاض نزد استخوان نرم از شان چه و ناغض بنون و کسر عین و ضا و مجین استخوان نرم که بر طرف شان است و بعضی گویند بچ کردن و بمعنی شان نیز می آید جمعا مانند مشت و جمع بضم جیم در اصل بمعنی مجموع است و مرا و جمع اصابع است در کف که نام آن مشت است علیه حیلان بکسر خاء و سکون یا بر آن جمع خا است کما مثال الثالیل بهر امثال ثالیل بفتح مثله و در سمره جمع ثالول و انما که بر بدن بپاشد و بمعنی سرستان نیز می آید و او مسلم و عن ام خالده بنت خالد بن سعید ام خالد صحابه است و پدر وی خالد بن سعید بن العاص الهوی نیز صحابی قدیم السلام است تا آنکه با امیر المؤمنین علی نزاع میکرد و در سبقت اسلام ایمان آورد بعد از آنکه علم و وی خوابی دیده بود که تعبیر آن ظهور نور اسلام بود در که و خواب آنست که خالد بن سعید پیش از بعثت شبی در خواب دید که گویا که تاریکی پر شده است تا سیمیکه گفت دست خود را منی تواند دید نگاه نوری از زرم بر آمده آسمان رفت و خانه کعبه را روشن ساخت بعد از آن که را روشن گردانید بعد از آن بجانب نجد رفت بعد از آن بطرف یثرب رفت و از آن روشن گردانید پس خالد بن خواب را بر او رخو گفت که عمر بن حنیف داشت و مردی عاقل و جزیل الرای بود پس گفت ای برادر و برنی عبد المطلب خواه بود که از خیره دیدارشان ظاهر شد که زرم است قال گفت ام خالد اونی النبی آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیابان فیها خمیصة سوداء صغیرة جاها که در آن کلیم سیاه بود و در فقال ایوفی بام خالد پس گفت آنحضرت بیارید نزد من ام خالد را و وی صبی بود فاتی بله لعل بر داشته آورده شد ام خالد را فخذ الخمیصة بیده پس گرفت آنحضرت آن کلیم را بدست مبارک خود و فالبسها پس پوشانید او را قال گفت آنحضرت چنانکه سنت سنیه وی بود و در دعا کردن مرکبی را که جامه نو می پوشید ابل و اخلق کن این جامه را که پوشیده شد ابل و اخلق بتر کنه کن یعنی بسیار بزی تا جامه بسیار کنه کنی و کان فیها علم الخطر و اصفر و بود در آن خمیصة علم سبز یازد و شک و اسی است فقال یا ام خالد هذا سناه پس گفت آنحضرت ای ام خالد این جامه نیکوست و سناه بفتح سین محله و بنون و الف و هاست و سنبه فی الف و تخفیف و تشدید بنون نیز روایت است و سنبه و سناه و سناه که مرتخف و تشدید نیز روایت است و هی بالخبیة حسنة و این کلمه بفتح جیش بمعنی حسنه است یعنی نیک قالت فذهبت العب نجا ثم النبوة گفت ام خالد پس رفتم من که باز می گفتم خاتم نبوت چون ام خالد خرد بود و دستی بجای خاتم نبوت زد و گرفت چنانکه عادت عزوان است قوی بی پس منع کرد و باز داشت مرا پس فقال دمول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعها پس گفت آنحضرت بدر من بگذار ویرا و منع کن و در عوارفین حدیث را بر اباس حقه که روش مشایخ طریقت است قدس اعدار و اجمند آورده است و او الهجادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل الباقی بنود آنحضرت دراز منفرط یعنی دراز ظاهر بیرون از اعتدال و این عبارت اشارت میکند که در قامت شریف و درازی بود و اما نه بسیار و آن حضرت میانه قد بود مایل بدرازی نسبت بکوتاهی و الحق درین معنی حسن و جمال و اہبت است که در خلاف این نیت اما آنچه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون می پستاد و در جماعتی از بزم بلندتر می نمود و اگر چه در آن جماعت دراز قدان بود و آن از جهت طول قامت نبود بلکه بسبب عزت و رخت و عظمت و اہبت بود و این و حقیقت معجزه بود از معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم و لا بالافصیر و بنود آنحضرت کوتاها قد این جا قید نکرد که بسیار کوتاها نبود بلکه کوتاهی مطلقا از وی منتفی بود و لا بالابصیر الا مطلق و بنود آنحضرت سفید سخت سفید و احق سفیدی که با وی سرخی آمیخته نبود و روشن نبود و بسیار مانند سفیدی کچک چنین است و قاموس و کلام جوهری نیز موافق انیت و در مشارق گفته احق سفیدی خالص که سرخی و زردی و کدوم کوفی و نور انیت با آن مشوب نبود و خلیل گفته که حق سفیدی و کبودی و بعضی گفته اند مانند سفیدی برص و لا بالادم و بنود آنحضرت سخت کدوم کون مایل بسایه و گفته اند که آوده سمره شدید است و رنگی میان سایی و سفیدی و آن حضرت اسمر بود یعنی سرخی سفید کدوم کون بود و آدم و در بعضی روایات

دانس

آمد که آنحضرت شدیه البیاض بود و مراد به آن است که بجز آنکه میخند بود و عصب این را سحره میگوید و بعضی گفته اند که آنچنین بود و در بدن از جامه و آفتاب و باد  
بر آن میخورد چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه پوشیده بود درون جامه سفید خالص بود و درین سخن نظر است زیرا که نوشته اند که آفتاب و باد  
و امثال آن را تا شیری نبود در بدن شریف وی چنانکه در حدیث آمده است که کان انوار التجرد و لیس بالجد القطط و لا بالسط و بنو آنحضرت جد  
قطط و نه سبط و جد بفتح جیم و سکون عین موسی که در وی دو تکی و پیش باشد و نرم و رها باشد و قطط بفتح قاف و کسر طای و فتح تحت جد فاند موسی یا  
سایه ای که آنرا چنگ که گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر ان موسی نرم و فرو بسته ضد جد و در صراح گفته جد مرغول قطط سخت مرغول و  
سبط فرو بسته شدن موسی اسمر و نه جد بود و نه سبط و چنگ هم نبود بعثه الله علی ادبعین سنه بر تکلیف او را خدا تعالی بر سر چهل سال یعنی پنجم  
شدن چهل فاقام بمکه عشر سنین پس اقامت کرد بمکه معظمه ده سال درینجا خلافت است و مختار ریزه ده سال است و بللدینه عشر سنین و اقامت کرد  
بمدینه مطهره ده سال این باتفاق است که بیچگونه در آن خلافت بنیت و وفاءه الله علی دامن ستین سنه و میرانید او را الله تعالی بر تالی شصت سال  
و چون مختار در اقامت مکه سیزده سال است و فات بر شصت و سه باشد و توجیهش آنست که راوی درین روایت کثیر اعتبار نکند و سیزده را ده گفت و  
شصت شتر را شصت و این عادت از اهل عرب است در عدد و لیس فی داسه و کینه عشر و ن شعرة بیضاء و حال آنکه بنود در سروریش مبارک و بیست  
موسی سفید و فی دایزه عنده و در روایتی اینچنین آمده که یصف النبی روایت است از انس در حالی که وصف میکند پیغمبر را صلی الله علیه و اله و مسلم و قال  
گفت کان دبعة من القوم بود آنحضرت ربه بفتح با و سکون بامیان بالا چنان که گفت لیس بالطویل و لا بالقصیر و ما زونه کوتاه اذهر اللؤلؤ  
روشن و درخشنده رنگ قال و گفت ان کان شعر رسول الله بود موسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم الی انصاف اذینه نیمه ای و گوش  
و فی دوا یذین اذینه و عاتقه و در روایتی میان دو گوش و دوش وی و در روایتی دیگر تا دوزنه گوش و در دیگر تا نزدیک دوش و اختلاف است  
باعتبار اختلاف احوال است کاهی که شانه میگردند و تیل می مالیند و در غیر این حال کوتاه و یا برستن موسی بعد از نردن و در جمع الهما گفته اند که  
که غفلتی میشد از تقصیر موسی و از میشد و چون قصر میکردند کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت کلمی موسی قصر میکردند اما خلق خود گفته اند  
که در غیر حج و عمره نبود و الله اعلم و فی دوا یذ للضادی کان خضم الی اس و القدمین بود آنحضرت سطر سطر و پیا و در بعضی روایات عظیم الی اس  
و اقصاه است و آن نیز همین معنی است و حردی سرعید است و نشان قامت عقل است اما بزرگ نیز مدوح نیست اعتدال در همه جا محسوس است  
و اعضای شریف و مزاج لطیف در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که قوق آن مقصور نیست و بیچس با وی صلی الله علیه و اله و سلم در حسن و جمال  
شرکت و همنان بود چنانکه میگوید هر چه سباب مال است رخ خوب تر از بهر بوجه کمال است کما لا یخفی لمد اذ بعه و لا قبله مثله نمیدانم بعد از وی  
و نه پیش از وی بیچس را مانند وی و کان لبط الکفین و بود آنحضرت فراخ و کشا ده کف دست و فی اخوی له و آمده است در روایت دیگر مرخار  
قال کان گفت انش بود آنحضرت شش القدمین الکفین سطر و پر گوش پایا و کفای دست و عن البواء قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله  
و سلم موی عا گفت بر این جانب که از مشاییر صحابه است بود آنحضرت میانه بالا بعید ما بین المنکبین و در فراخ مسافت میان دو منکب فی الصراح  
منکب کبر کافین باز و گفت یعنی فرق میان هر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فراموشی نه لازم می آید چنانکه تصریح نیز آمده است و بعد بضم  
با و فتح عین بصیغه تصغیر نیز روایت است یعنی دو ر بود و پر دوز بود له شعر بلخ مخممه اذینه را آنحضرت را موسی بود که میر رسید زنده و دوش او را  
دایته فی حله حواء دیدم من آنحضرت را در حله سرخ حله جنت جامه را گویند از او و در او را که انگشت جن باشد و ما و بجه جامه افرشی نیست چنانکه بعضی  
توهم میکنند و ما و بجه جامه که در وی خطهای سرخ بود چنانکه الایچ در دیار ما عیا شد سرخ خالص همچین تحقیق کرده اند محدثین و حله خضر و صفر هم که در احوال  
واقع شده است هم همین معنی است که خطهای سبز و زرد داشت و آن حضرت را حله بود از بر دین که خطهای سرخ داشت لمد اذ شیا قاط احسن منبه ندیم  
من بیخ ابر که بهتر از آن حضرت ظاهر است که گوید بیچس یا بیچ مردی را و در تفسیر هیچ چیز بالغه بیشتر است کما لا یخفی متغیر علیه و فی حله  
المسلم قال ما دایت من ذی لمد احسن فی حله حواء من و رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ندیم من بیچ موسی دایر یا نیکو در حله  
حواء از آنحضرت شعرة یضرب منکبیه موسی او نزد دیک می رسید بدوش او بعید ما بین المنکبین لیس بالطویل و لا بالقصیر بلکه  
بای او میرانده نام است بجه بضم جیم و تشدید میم و لمه کبر لام و تشدید میم و وفرة بفتح و و سکون فاما که از زنده گوش در گذرد و چون بدوش مسجور است  
و وفرة آنکه بزرگ گوش رسیده مشهور در تفسیر این الفاظ این است و از عبارت بعضی ازین قوم خلاف این ظاهر میگردد و کاهی چه معنی مطلق موسی نیز آید  
و عن بحال کبر سن و تخفیف میم من حوب بفتح حا و سکون را تا بی مشهور است گفت سی نفر از صحابه را در بیخ موسی یکی از علمای کوفه  
است و بعضی محدثین او را تضعیف کرده اند و گفت وی رفت بصبر من پس دعا کردیم خدا را او باز دلد مرا بصبر عن جابو بی سمع روایت

سکندر را برین سمره قال کان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ضليح الغم بود و حضرت زک و کشاده دهن و عرب مع میکند لحران را  
 بر کشاده دهنی و تنگی دهن را در مردان عیب میدارند و بعضی این را کثایت میدارند از فصاحت و کث و دشمنی اشکل العین آنکه سفیدی چشم خلط بود و  
 سرخی کویا که کامی مسوخ است و مثلکه بضم شین نام این رنگ و از اسخوه بضم سین نیز گویند و مثلکه بها خلط سرخی بسیار چشم که سیاهی بسیار نبود و کویا بر سرخی  
 نیزند چنانکه در اشعار زکس شیدا واقع شود منهلوش الحقیق منهلوش را در مشارق بین حمله و بجز نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشند و قيل لسماك منا  
 ضليح الغم و گفته شد سمان بن حرب را که راوی حدیث است چیت معنی ضلیح الغم قال معنی ضلیح الغم عظیم الغم است قيل ما اشکل العین گفته  
 شد چیت معنی اشکل العین قال طویل شق العین گفت معنی اشکل العین در از شق چشم و گفته اند که تکر کردن ساکن اشکل العین را مان معنی خطا  
 صواب آنست که گفته شد چنانکه علامت بر آن اتفاق دارند و قيل ما منهلوش الحقیق قال طویل لحم العقب چنانکه گفتیم و واه مسلم و عن  
 ابی الطفیل از صفار صاحب است هشت سال از زمان حیات آنحضرت دریافت و از من بات من الصحابة است در سینه صد و ده سال مرد و وی از شیخ  
 علی بود و در جمیع مشایخ با وی حاضر بود و بر ابو بکر و عمر و عثمان ثانی گفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و فاضل و حاضر الحجاب بود قال رایت رسول الله  
 گفت ویدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه واله وسلم کان بفضیل ملبصا مقصدا بود و سفید نکلین میانه در طول و قصر و جاست و خافت و در تمامه صفا  
 و طاحت و لوحه نکلین بدن و آن صفی است در حسن که در چشم نیک در آید و در دل نیک نشیند و زبان از بیان خوبی آن قاصر بود و واه مسلم و عن  
 ثابت قال مثل ان رواته از ثابت بانی بضم با که از مشایخ تابعین و کبار ایشان است پرسیده شد از ان عن خصاصه رسول الله از موسی  
 زک کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم فقال انه لم يبلغ ما يخضب پس گفت ان بدستی آنحضرت با بری از سید زمان خطاب کردند  
 را یعنی بری وی اندک بود و پدیدانید در با وی نظر چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میشود و اما دانست که بری وی خالص نبود و هنوز سرخ بود چنانکه در آغاز بری  
 میاشد چنانچه در حدیث دیگر است که کان شیبه حمر بود بری وی سرخ و لو شئت ان اعد شطاطه فی کسبه اگر میخواستم من که شمارم مویهای سفید  
 حضرت را در بخوبی شریف و می شط بفتح شین بجه و سکون میم سفیدی مویهای در آمیختن و بفتح میم موی سفید و ذواته و در روایتی این نظر آمده و لو شئت  
 ان اعد شطاطت کن فی داسد و اگر میخواستم که شمار کنم مویهای سفید را که بودند سر مبارک وی فعلت میکردم و می شمردم و هرگاه که سفیدی مویهای  
 قلت باشد محل خضاب نخواهد بود و متفق علیه و فی دوا ایزد مسلم قال و در روایتی مسلم را یخنین آمده که گفت انما کان البياض في عبققه بفتح عین  
 حمله و سکون نون و بفتح فاء و قاف نبود سفیدی مکر مویهای که از لب زیرین او بودند و فی کصد خین دیگر در مویهای که در میان چشم و زمره گوش اند صغ  
 بضم صاد و سکون و ال و عین محم و در اصل نام این موضع است و بر مویهای که درین موضع اند نیز اطلاق میکند و لیس نبذ و در سر موی چند را گفته بودند و نبذ  
 بضم نون و فتح موحده و بنبل موحه نبذ و سکون با معنی شینی سیخ ۱۲ و عن انس قال کان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اذ هرا اللون بؤ  
 آنحضرت روشن رنگ کان عرقه اللؤلؤ کویا که قطره های خوی وی مر و اید یاست بجهت صفائی رنگ و لطافت جسم اذ مشی نکحاء چون راه میرفت  
 آنحضرت بر میاشت پای را بقوت و جلالت و کثان میکرد چنانکه عادت قوی تان و دلیران میباشد و این منافات سرعت شمی ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده  
 است زیرا که سرعت عبارت از تاج خلوت و بیانی نهادن کا معا میباشد و کفای معنی بخیر چیزی یکبارگی نیز آید و تعبیر کرده میشود بمایل بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند  
 نشیب می آید و مخدر میکرد و چنانکه در فضل ثانی بایده و ما مست کبر سن اولی و فتح نیز آمده دیباجه کبر دال و لاحوی المین من کف و رسول الله انس میکود که نمود  
 من یسج و یبار که نوعی از حیر است و هیچ حریرا نرم تر از کف دست پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم و لا شمت کبریم و فتح نیز آمده مسکا و لا عنبر و بنزدیم من  
 یسج و کث و نه عنبر اطیب خوشبو تر من و ایحة النبی از بوی بدن پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم متفق علیه و در روایتی من عرقه یعنی خوشبو تر از عرق پیغمبر خدا  
 ۱۳ و عن ام سلمه بضم سین صحابه است و والده انس و از عقیای بنا و فضلی ایشان است مناف و ی بسیار است رضی الله عنها ان النبی را وایت میکند که پیغمبر  
 صلى الله عليه واله وسلم کان یا قیما و یقیل عندها بود آنحضرت که می اندام سلیم را و قیل و میکرد و نزد وی قیسط نطعا فیقیل علیه پس میکرد اندام سلیم  
 نطع را بفتح نون و کسرن و بفتح طاء و سکون آن بر چهار وجه بنا از چرم پس خواب نیز و میکرد و آنحضرت بر آن و گفته اند که ام سلمه انصارم آن حضرت بود و صلی الله علیه واله وسلم  
 از رضاع یا سب و بعضی گفته اند که باحت نظر جلالت و جواز خلوت با ایشان از خصائص آنحضرت بود و صلی الله علیه واله وسلم کذا فی الموابیل للمدینه و کان کثیرا لعلی  
 و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت تجتمع عرقه پس بود ام سلمه که جمع میکرد و خوی آنحضرت را ففعله فی الطیب پس میکرد اندام سلیم عرق آنحضرت را و عطر و خوشبو  
 یا فقال النبی صلى الله عليه واله وسلم یا ام سلمه ما هذا پس چون دید آنحضرت که میکرد عرق او را فرمود ای ام سلمه چیت این عرق گرفتن و چهار سکنی  
 آنرا قال عرقک بمخله فی طیبنا گفت ام سلمه عرقی است میکرد اینم و می اندازیم از او خوشبو نیای خود و هو من اطیب الطیب و عرق تو از خوشبو  
 ترین خوشبو نیاست و فی دوایه و در روایتی اینچنین آمده است قالت گفت ام سلمه یا رسول الله نرجوا بکنه لصیبا منا امید و ابریم برکت عرق





[illegible]

ذلت و بودیم که می شناسیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است بشاید تازی و روشنائی روی شریف وی متفق علیه ۳ و عن انس ان  
 غلاما یهودیا کان یخدم النبی صلی الله علیه و اله و مسلم روایت از انس که کو دکی یهودی بود که خدمت میکرد آنحضرت را فرض پس  
 بپایستد آن کو دک فاته النبی صلی الله علیه و اله و مسلم یهوده پس ما و آنحضرت بعبادت فوجد اباه عند داسه یقراء التوریه  
 پس یافت آنحضرت پدر او را نزد سرا و که میخواهد تورات را فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله و مسلم پیکر گفت مرد را و آن حضرت یا یهودی  
 انشدک بالله الذی انزل التوریه علی موسی ای یهودی میپرسم و سوگند میدهم ترا بخدا ای که فرستاد تورات بر موسی علیه السلام هل تجد فی التوریه  
 نطق و صفی و نحو جی ایامی بانی در تورات نعت را و صفت را و برون آمدن مرا از که بمیدین یا مخرج یعنی بعث باشد یا زمان یا مکان آن باشد و نعت  
 و صفت بیک معنی می آید که یا حرا و بیک صفت ظاهر و بدیگری باطن باشد قال لا گفت یهودی منی یا جم قال الفی بلی و الله گفت آن غلام آری بخدا سوگند  
 یا رسول الله انا نجدک فی التوریه نعتک و صفیک و مخرجک بدستی یا میایم در تورات نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا وانی شاهد و من  
 کو ای میدهم که ان لا اله الا الله و انک رسول الله فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم لا صحابه مرارن خود را اقبوا هذا  
 من عند داسه برخیزانید این شخص را یعنی پدر او را از نزد سر وی و لواحقا که و نزدیک شوید برادر خود را که این غلام است و متولی امر وی شوید و واه  
 الیه فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله و مسلم روایت میکند ابی هریره از آن حضرت اندک آنکه آنحضرت گفت  
 انما افادجه مهلا فینتم من مکرمت فرستاده شده از جانب حق شیخ ابو العباس سی قدس سره فرمود درین تعظیم و تکریم این امت است  
 زیرا که هدیه برای تکریم فرستاده میشود و واه الدادی و الیه فی شعب الایمان این چیز است که آورده و مؤلف در بیان خلقت  
 و صورت آن حضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر نکرده و در شرح زیاده بر آن از آنچه در نظر از کتب احادیث آمده ذکر  
 کرده ایم آن جا باید تکریم ۳۵ باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و اله و مسلم در اخلاق آنحضرت از مهربانی و مردی  
 و شجاعت و سخاوت و رفیق و تحمل و تواضع و رحمت و حیاء و جوان چون فارغ شد از بیان صوت و شکل ظاهر آن حضرت صلی الله علیه و اله و  
 سلم که آنرا صورت و خلق میگویند بفتح خا خواست که ذکر کند صفات باطن شریف او را که خلق مینامند بضم فاء شامل جمع شمال است کسیر یعنی طبع  
 کذا فی القاموس و فی الصراح شامل کسیر دست چپ و خواصات و شامل معنی دست چپ جمع او اشل می آید و شامل نیز می آید و در  
 شرح شفا گفته شامل جمع شمال است کسیر شین سیرت و معنی خلق ۱۱ الفضل الاول عن انس قال خدمت النبی صلی الله علیه و اله و سلم  
 سنین گفت آن خدمت کردم آن حضرت را ده سال و قد بیان ایام که حضرت بمیدین هجرت کردند مادر انس و بعضی خدیشان وی از انصار  
 او را در ملازمت آن حضرت آوردند و در خدمت گذاشتند و وی هشت یا ده سال بود و اختلاف است و ده سال که مدت اقامت آنحضرت  
 صلی الله علیه و اله و سلم بمیدین بود و خدمت کرد و میگوید انس درین مدت که خدمت کردم فما قال لی اف پس گفت آنحضرت مرا ف بضم همزه و تشدید فاء  
 امکوره منون و غیر منون کلمه است که دلالت دارد بر کراهت و بر زجر و دلتنی و بانگ کردن بر فیدن امری مکرده و لا لصنع و نکفت آنحضرت مرا ف  
 کردی این کار را و لا الا صنع و نکفت چرا نکردی این کار را یعنی در آنچه متعلق بخدمتکاری و نیابا شدن در امور دین و این دلالت دارد بر کمال مباحث و حسن  
 خلق آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و طبیعت گفت که درین مدح انس است مرغی که هر کارکاری نکردم که از آن حضرت بر من اعتراض متوجه کرد و پوشیده  
 نماند که معنی اول انسب و اوفق است بتمام نعم متضمن مدح است بکرم و شفقت آنحضرت بروی متفق علیه و عنه قال کان رسول الله صلی الله  
 علیه و اله و سلم من احسن الناس خلقا و هم از انس است که گفت بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق فادسلنی یوما للحاجه پس فرستاد آنحضرت  
 از روی مرا برای کاری فقلت و الله لا اذهب پس گفتم من بخدا سوگند نمی روم و فی نفسوان اذهب لما امرنی به رسول الله و در دل من سست  
 که میروم برای کاری که فرموده است ملائک پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی با وجود آنحضرت فرمود و در دل میخواهم که بروم بزبان گفتم میروم  
 و صدور این قول از انس بهجت صغرسن و نادانی بود و نیز وی در سن تحلیف هم نبود لهذا آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم التفات  
 بقول وی ننموده بر آن ادب نکرد بلکه ملاحظت کرد و خنده کرد و زمی نمود و فوجت حق امر علی صبیان و هم یلعبون فی السوق  
 پس بیرون آمدم نامی گذرم بر کو دکان که بازی میکردند در بازار فاذا رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
 قد قبض بقبضای من و دای به تحقیق گرفته است کردن مرا از پس من قال فظننت الیه و هو یضعلک گفت انس پس نگاه  
 کردم من سوی آن حضرت و حال آنکه آن حضرت میخندد فقال یا انس ذهبت حیث امرتک پس گفت آن حضرت ای انس بلفظ قضیه  
 برای شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهب گفتم آری اینک میروم و میخواهم که بروم یا رسول الله و واه

باب فی خلقه و شمائله و صلی الله علیه و اله و سلم الفصل الاول

مسلم و عند قال گفت امشی مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلیکه وعلیکه وبنحوانی و هم از آن است که گفته بودم من میفرمهم همراه آن حضرت  
 و آنحضرت چاهری بود و خوب به بخران نفع نون و سکون بهم دنا مومنی است نلیظ الحاشیه چاهری بود که درشت و طبر بود که راه او فاد که اعرابی غنیمه  
 بود الله پس دریافت آنحضرت را با دین شینی پس کشید آنحضرت را با دین شینی کشید که در شینی است و هیچ بغی الله و بارکت پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
 وسلم فی نحو الاعرابی در پیش پیغمبر اعرابی چاهی بود که کشید که آنحضرت پیش پیغمبر اعرابی کشید که در حق خطی ثانی صحنه عاتق رسول الله تا آنکه گاه کرد  
 من بکرا آنکه در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مذاثوث بها حاشیه البکود و تحقیق تاثیر کرده بود و صحنه عاتق آنحضرت کناره چاه در من شد و جنت بهجت  
 استحق کشیدن اعرابی بر دو عاتق موضع و از آنکه گفت فقال یا محمد مرلی من مال الله الذی عندک بشکفت اعرابی ای محمد امیر کن برای من تا بدین امر چیزی از مال خدا  
 که نزد است فالتفت الیه رسول الله پس باز نگریست بسوی آن اعرابی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و الله و الله صحت پیغمبر کرده که آنحضرت ثمر امر له بعتا پیغمبر  
 کرد و فرمود برای وی بخششی و این دلالت دارد بر کمال حلم و تحمل آنحضرت چاهی مردم را و این اعرابی از خات عرب درشت خویان ایشان که تندیاب علق کرده  
 و ادب نیا مومنه بود و در حدیث دلالت است بر آنکه حاکم و داعی را باید که براندازی رعایای و مجردان صبر کند و تحمل و زود متغیر علیه ۴ و عند قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم الحسن الناس بود آنحضرت نیکوترین مردم در حسن و جمال و فضل و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و لوجود الناس و جواد تر و دینی ترین مردم  
 و اتبع الناس و مردان تر و دیرترین مردم و لافند قناع اهل الدینه ذات لیل و تحقیق ترسیدید و فریاد کردند که آن درین یکیشی چنانکه زدودی و دشمنی در آید فافطن الناس  
 قبل الصوت پس ایستادند و زنده مردم بجانب و انفاست قبل اهل النبی پس استقبال کردند و پیش آمد مردم را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و الناس و الناس الی الصوت  
 در حالی که تحقیق پیشی کرد آنحضرت مردم را بسوی و از او به شتر رفت و هو یعول و حال آنکه آنحضرت میگفت انوا عوا و انوا عوا کر ترسید ترسید و گفته اند لم یخ  
 یعنی لست روع ترسیدن را عوا بصرتم و عین است و هو علی فوسل و لوطی ندعی و آن حضرت سوار بود بر اسبی که بود برای طلوع انوار بر اینجه پشت ماعله موج بود بران  
 اسب زین بیان عری است و عری بضم عین و سکون را اسب بی زین و فی غم غمیب و در کرد آنحضرت شمشیر بود فقال لقد وجدته بجوا و گفت آنحضرت  
 بر تحقیق یافتن این اسب را مانند در اینی فراخ ره و گشاده کام متغیر علیه و در روایتی دیگر آمده بود که آن اسب کم رفتار حرون تنگ کام و بعد از آن روز چنان تیز  
 رفتار شد که هیچ اسب از وی سبقت نمی توانست کرد و تحقیق هر کس را هر چیزی را که یاری و مدد کاری از آن حضرت بود که لاشی با شیشی میکرد و دو اگر زبون بود و  
 و اگر است بود و بلند کرد و اگر ضعیف بود قوی کرد و از او مل ده و دیریری بین مار و به خویش خان و شیرینی بین ۵ و چون جا بود قال ما مثل رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم شیئا قط فقال لا تجار سوال کرده اند از آنحضرت چیزی پس گفته باشد یعنی نمیدهم شیخ این عجز گفته که مرا دانت که هرگز تلفظ بلا میگرد بلکه اگر  
 میو میداد که اگر میبود و سکوت میورزید و حدیثی دیگر باین مضمون آمده و این قریب است بحیثیابی هر چه که آنحضرت طعام را عیب نموده اگر خوش می آمد میخورد و اگر  
 نمیکدشت و از شیخ غزالدین بجهل نام نقل کرده اند که گفت لا یکر برای من از عطا بر زبان شریف و می زرفه و این منافات ندارد که در وقت ضرورت و نیاز بطریق  
 اعتذار گفته باشد چنانکه فرمود لا اجد ما احکم علیه و فرزدق در سنن بیرونی صلی الله علیه و آله وسلم گفت ۶ ما قال لا قط الا فی نشده و لا التثید کانت لا و هم  
 مضمون این بیت است که شاعر از اینجا اخذ کرده گفته ۷ ز رفعت کلمه لا بر زبان او هرگز نگذاشتند ان لا اله الا الله ۸ و عجب و واهی وی که این جملت مخصوص بود  
 در غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از ظله و منفعت صرف کرده بخود بالله من الزین و الزلل متغیر علیه ۹ و عین ان و جلا سال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم غنایم جبلین روایت از انس رضی الله عنه که مردی سوال کرد از آن حضرت که سفندان میان دو که یعنی کوسفندان بیا ران قد که هر که در  
 تمام وادی را که میان دو که بود فاعطاه ایا ۱۰ پس داد آنحضرت آن مرد را نیمه آن کوسفندان فاتی قومه فقال بیا آمدن قوم خود را پس گفت ای قوم و اسلاموا  
 ای قوم سلمان شوید و الله ان محمد الحق عظمه ما یخاف الفضا پس بخدا سوگند بدستی محمد را نیز می باشد بخششی را که نمی ترسد فقر را یعنی میدهد و هیچ کس  
 نمیدارد و درین معنی گفته است شاعر ۱۱ هر چه آمدت بدست بدادی تو پیش از آن ۱۲ و آن کس است که از فقر عار نیست ۱۳ و چون جبیر بن مطعم بنینما  
 هو جبیر مع رسول الله روایت است از جبیر بن مطعم بنینم و سکون طا و کسر عین و طین بن عدی بن نوفل بن عبد مناف ذبی در کاشف در احوال او چنین  
 نوشته که سید سلیم و فور از اشرف قریش عالم بود و بعلم اناب و اخباره ایام عرب و بود که دابو بکر صدیق درین علم روایت میکند که در آنای که وی میکرد  
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقلد و منیر و وقت بازگشتن آن حضرت از عروه حنین که بعد از فتح مکه واقع شده خلقت لاعراب بفتح عین و کسر  
 لام تخفیف یسا لونه پس چسپیدند بادیه نشینان عرب در حالی که سوال میکردند از آن حضرت اموال را از غنایم حنین و غنایم درین غره و بیا  
 بود و بخشش آنحضرت بسیار و اکثر بر ثلث القلوب از اهل مکه و بخشیدن کوسفندان بآن مرد که در حدیث سابق گذشت بعد از آن جا بود و حواضطی  
 الی سمرة و جبیر بن اعراب بآن حضرت در سوال بجائی رسید که مضطرب و بیچاره ساختند اعراب آنحضرت را و بر دند بسوی سمرة بفتح سین  
 و ضم میم نام نوعی از درخت خار دار که در بادیه میباش غلظت ففتح فاکسرها داء ۱۴ پس بر بود آن سمرة بی مبارک او را که پوشیده بود



سایه دی  
نخ

که گذشته بود و روی پرده دیگر و پنجاه باشد و فی الصراح خبر کبر بر پرده و محذره زن بر دوشن فاذا وای شیا بسکوه عوفه و وجه پس چون میبید آن حضرت چیزی را که ناخوش میداشت میآخیزد و اثر آنرا در روی اگر از شرم چیزی میگفت و آنها را که است نمیکرد متغیر جلوه ۱۷ و عن عایشه رضی الله عنها قالت ما دایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم مسجعا قضا حکا کفت عایشه ندیدم من آنحضرت را مجتمع شوند و هرگز در حالی که خنده کند است یعنی تمام و کامل خنده کند حتی ادی منه کوانه تا آنکه بر سیم از آنحضرت کام و او را الهوات جلیج و نفع آن گوشت پاره کلا علای خلق در نهایت دهان است فی الصراح لهما کام و لفظ الهوات جمع باراده اجزای کام است و آنها کان یسیر و بنو آنحضرت مکر آنکه تبسم میکرد و لب شیرین میکرد و دندان سفید میکرد و این بحث بار غالب حال است و کای زیاد و بر آنهم چنانکه در باب صحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و واه البضایه او عها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن یسره الحدیث کسر که روایت از عایشه که بنود آنحضرت که پیاپی میگفت سخن را و می آورد کمال ترا مفضل در پی یکدیگر چنانکه شتر و طبعش کرد و بر نشونده بلکه کثرت میگفت سخن و جدا جدا می کرد و کلمات را و سر و لقمه سین در زد و وقت چرم را و دو وقت زره و پیاپی داشت روز و پیاپی آوردن سخن را کان یحدث حدیثا لعله لا یصله و آنحضرت میگفت سخن را جدا جدا که اگر میسر و آراشمنده بر آینه میسر و آراشمنده بود و اگر میسر و آراشمنده بود متغیر علیه ۱۶ و عن الاسود تابعی کیر است زمان نبوت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از کار صحابه حدیث شنیده و بهشت ادج و عمره بجای آورده و تا آخر وقت صوم دهام و دهم و در بر ششم قرآن کرده ثقه است فقیه و کلمه حدیث قال کفت رسولک عایشه پرسیدم عایشه را ما کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یضع فی بینه چه چیز بود که میکرد و آنحضرت درون خانه خود قالت کفت عایشه کان یكون فی مئة اهله بود شان که میبرد آنحضرت در خدمت اهل خانه خود و منه نفع بیم و کسر آن و آنها کرد و اصمعی کسر را و سکون با و به تحریک آن و بر وزن کلمه خدمت چنانکه تفسیر کرد و ای بقول خود تعقی خدمت اهله مانند آن و در شستن و غسل دو وقت و باره و دوزی کردن و از پنجاه معلوم میشود که خدمت خانه و اهل خانه کردن سنت انبیا مرسلین شیمه صالحین است فاذا حضرت الصلوة خرج الی الصلوة پس چون حاضر شد وقت نماز برود می آمد برای نماز و البضایه ۱۷ و عن عایشه قالت ما یخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من المینحط الا اخذها معها خیر کرد انیده نشد آنحضرت و اختیار داده نشد بدست وی میان دو کار هرگز مگر آنکه اختیار میکرد و می گرفت آنحضرت آسان ترین دو کار را مالم یکن اثما مادام که نمیدانم کار آسان تر موجب بزه خان کان اثما پس اگر بشود موجب بزه کان بعد الناس منده میبرد آنحضرت و در ترین مردم از ان کار درین حدیث حکم کرده اند که تخیر عام تر است که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از جانب خلق ولیکن بر تقدیر تجلیز جانب حق اثم بودن شکل است مگر آنکه مراد معصی باثم باشد چنانکه مثلا عجز سازند میان کفر و رضی که در شتغال بوی احتمال عدم تفرغ از برای عبادت است و میان کفایت پس مراد باثم امری است و در دبان گناه نیست از جهت ثبوت عصمت که قال شیخ ابن حجر و در مجمع البحار گفته که اگر مراد تجلیز از جانب کافران و منافقان باشد بودن کلمه و امر اثم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان باشد مراد خیریت که مودی باثم است چنانکه تخیر میان مجاهده و اقتصاد زیرا که مجاهده مفضی بملاک کرد و جایز نیست و یا تخیر از جانب خدا باشد یا چیزی که در وی دو عقوبت است یا یک عقوبت است یا میان وی و میان لغات چنانکه قال و اخذ خیر یا در حق خدا میان مجاهدت و عبادت یا اقتصاد و در ما انقسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی شئ قط کینه کشید آنحضرت برای نفس خود و بر سر چیز بر الا ان ینفک فی حومة الله مگر آنکه غلبه کرده باشد در حرمت دین و فاینقسم الله بها پس کینه میکشید برای خدا بسبب حرمت خدا که امتنا کرده میشد و در وی گفت شیخ ابن حجر که مراد آنست که انتقام میکشید آنحضرت برای حاجت نفس خود پس مشکل نشود و کان حضرت که امر میکرد و قتل کسی که از او میزد و در او را زیر آید ایشان انتهاک حرمت خدا نیز میکرد و بعضی گفته اند که این را غیریت که معصی بکفر کرد و بعضی گفته اند که این مخصوص بقصره مال است نه در عرض و نمک بعضی غلبه است یعنی کسی که مال نمیگیرد و در حق محارم شرع و فی الصراح گفته و فرموده شد حق بر پیشین و مبالغه کردن و واه مسلم ۱۸ و عها قالت ما ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا قط بیده و لا امراه و لا اخا دعا کفت عایشه نزد آن حضرت چیزی را که کسی را هرگز بدست خود نه زن را و نه خادم را و نه برادر و نه شی بر و اطلاق می یابد الا ان یبجها فی سبیل الله مگر آنکه کار را زار میکرد و در راه خدا و مانیل منه شیئی قط فاینقسم من صلحه و یافته نشد از آن حضرت چیزی بر کمر یعنی زید با آنحضرت از جانب یکس از آن زیران کند و این انتقام کشید از صاحب و یا صاحب آن چیز الا ان ینفک شیئی من محادم الله مگر آنکه غلبه کرده شود و در کرد و شود چیزی از محارم خدا فاینقسم الله بر انتقام می کشد از برای خدا و واه مسلم ۱۲ الفصل الثانی عن فی قال خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وانا ابن ثمان سنین کفت ان خدمت کردم آن حضرت را و در آمدم در خدمت وی و حال آنکه من هشت ساله بودم خدمت هشت سنین خدمت کردم او را ده سال که مدت اقامت آنحضرت است و در مدینه فالامنی علی شئ قط پس نکوبش نکرد و بر سر چیزی بر کمر اخی فیه علی هدی اخی بلفظ محمول است و حاصل معنی ترکیب اینست که ملاک نشد و لغت کرد و دید آن چیز بر دو دست من فان لامنی لا اثم من اهله پس اگر می گوید مرا نکوبند از ابل خانه آنحضرت قال دعوه فانه لغنی شیئی کان میگفت آنحضرت بگذارید او را و ملامت نکنید او را زیرا که بدستی شان اینست اگر نقصان کرده میشود چیزی

بند

الفصل الثانی

واقع می شود آن چیز یعنی تلف شدن هر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بدست وی شده نعم اگر حکم شرعی در وی ثابت میبود می گردیم و اگر کسی حق خود را  
 کند چه مضایقه است و در حدیث دیگر آمده است که وایان را که ظروف بردستان ایشان شکسته میشود ترسید که هر چیزی را اهل و مدت بقاست هذا لفظ  
 المصایح این لفظ که مذکور شد لفظ مصایح است و دومی البیهقی فی شعب الایمان مع تفسیر و روایت کرده است یعنی در کتاب شعب الایمان بآنکه  
 تغییر و تبدل در الفاظ ۲ و عن عائشة قالت لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشاً بنو و آنحضرت عجل کننده در قول بالطح لا یخفنا  
 و بنو کلف کننده در غش و قصد کننده آنرا یعنی غش از وی بوجود می آمد نه بالطبع و نه بتکلف و معنی غش در حدیث این معلوم شد و لا یخفنا فی الاموال و زاد  
 کننده در بازار با چنانچه عادت عوام الناس است و لا یخفی بالسیئه السیئه و جزا نمیداد بهی بدی را و لکن یعفو و یصفح و لیکن عفو میگرد و در میگشت  
 و این صفات در کتاب فضایل آنحضرت گذشته است و دواء الزمندی ۳ و عن انس یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یهود الموضع  
 روایت از انس که وی خبر میداد از صفات و اخلاق آن حضرت که وی صلی الله علیه و آله و سلم باز پرس میکرد و باز روینج تشدید یکنوازه و میرفت پس  
 جنازه و یجیب عن المملوک و می پذیرفت خواندن غلام را که بطعام میخواند چه جای احرار و یوکب الحصاد و سوار میشد در از کوشن را از جوت غایت  
 تواضع و بی تکلف و دفع پیادگی و درینجا غایت تواضع و ترک تکلف و نفی تکبر است برخلاف عادت ملوک و جباران لغد و ایتیه یوم خیر علی حمار  
 بر اینست تحقیق دیدم اراد روز غزو خیر با وجود آنکه روز اظهار شوکت و جلالت بود سوار بر دواز کوشی که خطمه لیف ریمان مار آن از پشت  
 خراب بود و او ابن ملجمه و البیهقی فی شعب الایمان ۴ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخسف خل  
 بود آنحضرت که میدوخت نعل خود را و خسف بر هم بنادن پاره بر پاره و اصل آن جمع کردن و بهم پیوستن است و یخسف ثوبه و میدوخت حاتم  
 خود را نوایا که میزد میگرد و آنرا و یعل فی بلیته و کار میکرد و آنحضرت در خانه خود که اهل احد کف فی بلیته چنانکه کار میکند یکی از شما در خانه خود و چنانکه  
 بشر من البشر بود آنحضرت آدمی از آدمیان یعنی ثوبه می جبت جامه خود را تا خسی و خاری و از حشرات چیزی نباشد و اصل فلی یعنی  
 شش حبش است و لیکن در مواهب لدنیه گفته که شش در جامه و بدن شریف آنحضرت هرگز نیفتاد و از امام محمد الدین مازی نقل کرده که کس بر آن  
 حضرت نشسته و پشه و مانند آن آنحضرت را ایدانکرده و لیکن چون وجود چیزی از مودایت و حشرات لازم تعلق است چاره نیست از قائل شدن غلبه  
 چیزی از آن بجای شریف از خارج نه از بدن و الله اعلم و یجلب مثاقمه میدوشت و کوسید خود را و یغتم نفسه و خدمت میکرد و ذات  
 خود را یعنی کار خود را خود میکرد و بد بگیری کم میفرمود و دواء الزمندی و درین حدیث دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دشا  
 جبار و تکبر بنود چه صد و این نوع افعال از ایشان بوجود می آید بلکه بنی مرسل متواضع بود و واقف بر مدبشیت مخصوص که بر انداد و اسحق جل  
 علا بفضل عظیم و منظور اصلی تعلیم و ارشاد خلق با داب کریمه و اخلاق عظیمه بود صلی الله علیه و آله و سلم و عن خادجه بنت امیه و جمیع بن زید بن ثابت  
 با همی طلیل القدر است و از تقاضای سجاست که در مدینه بوده اند قال گفت خارج و خل نفر علی بن ابی طالب در اندک جمله بر زید بن ثابت کیه  
 است فقال له حدیثنا احادیث رسول الله پس گفتند انما عن مرزیدار روایت کن ما را احادیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 کنت جاده پس گفت زید بود من همای آنحضرت فکان اذا نزل علیه الوحي بعث الی پس بآنحضرت چون منهد می آمد بروی و می کس میفرست  
 ابوی من فلکنیته له پس میفرست من آن می برای آنحضرت فکان اذا ذکرنا الدنیا ذکرها معنا پس بود آن حضرت چون ذکر میکردیم ما دنیا را  
 ذکر میکرد آنحضرت دنیا را با ما و اذا ذکرنا الطعام ذکر معنا و چون ذکر میکردیم طعام ما ذکر میکرد طعام را با ما و بدان جن معاشرت و انبساط خلق و تالیف  
 قلوب اصحاب است بلافت که آنچه از تعلقات عادت مردم و احوال ایشان است از آنچه مکرده و مذموم نیست و اما آنچه مکرده و مذموم باشد حاشی  
 که ذکر کند آنحضرت آنرا ذکر کرده شود در مجلس شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم فکل هذا حدیثکم عن رسول الله پس همه برین احوال و کجایات حدیث  
 شمار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دواء الزمندی ۶ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صلح  
 الرجل لم یزج ید من یده بود آنحضرت چون مصافح میکرد مروی را نمی کشید دست خود را از دست آن مرد حتی یکون هو  
 الذی یزج یده تا آنکه میبود آن مرد که وی می کشید دست خود را از دست آن حضرت و آن حضرت دست در دست وی گذاشته صبر میکرد  
 و نمی کشید و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصافح دست یکدیگر را گرفتن و لا یصرف  
 وجهه عن وجهه حتی یکون هو الذی یصرف وجهه عن وجهه و بنیکر دانید آن حضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد  
 تا آنکه میزد که میکرد آن روی خود را از روی وی و له یوم مقدما و کنبه و دیده نشد آن حضرت پیش کشنده زانوهای خود را بدین  
 ید جلیس له پیش نهیشتی که مراور بودی یعنی در مجلس برابر صف بنیشتی و زانوهای پیش تگردی چنانکه متکبران و جباران کنند و بعضی گفته

و اذا ذکرنا  
 ذکرها معنا  
 و فیکر  
 آنحضرت را ذکر  
 میکرد آنحضرت  
 نعت را با ما  
 چه





با وی نشسته بود و کان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یهدونه فی موعده و نه میترسانیدند آن یهود را و وعید میکرد و ند که ترا چنین  
کنیم و چنان کنیم ففطن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما الذي يصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که میکردند صحابه با یهودی  
از تهدید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی چه میکند و منع کند ترا از آمدن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ضعف  
و جلالی ظلم معاهد امن کرده است مرا پروردگار من این که ظلم کنم ذمی را که عهد بست است معاهد کسرها و غیبه و نه جزوی را یعنی هیچکس را ظلم  
کنم و این که از وی دین ادان کرده باشم ظلم است فلما فوجل اليها وقال اليهودی پس هنگامی که برآمد روز گفت یهودی اشهد ان لا اله الا الله  
واشهد انك رسول الله و شطره مالی فی سبیل الله و گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما والله ما فعلت بك لندی فقلت  
بك آگاه باش و بدان بخدا سوگند که نکرده ام من بتو آنچه کردم من بتو از درستی و حقیقتی الا لا نظر الى نفسك فی التوریه مکران برای نکه پرستیم بسوی صفت  
تو که نوشته شده است در توریت و در یاجم آن صفت را در تو نیست اینست که محمد بن عبد الله مولده بمكّه و مهاجره بطیبه و ملكه بالشام  
محمد سپید اند و ولادت گویکه است و هجرت او بدین است و ملكا و بشام است ليس بفنظ ولا غليظ ميت درشت عفو درشت سخن و لا مضاب فی  
الاسواق و نه فریاد کننده در بازارها و لا متزى بالقش و لا فحل الخناء متنی و متصف بفخرش و نه بکفایت بیوده زنی برای و تشدید یا لباس و بیست  
و فخر بضم از حد ادب گذشته در قول و خفا بر فتح خارج معنی بیوده اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و هذا مالی فالحکم فیها اداك  
الله و این مال من است پس حکم کن در وی بچیزی که به نماید و بدانند ترا خدای تعالی بکن هر چه قرار گیرد بران رای تو ظاهر آنست که تمام مال مرا باشد نخست نصف  
مال در راه خدا کرد و چون نوزاد میان قرار گرفت در دل و محبت خدا و رسول خدا فرزند گشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان نیز فدا خواهد کرد  
و کان اليهودی کثیر المال و بود آن یهودی بسیار مال و دواء البیهی فی دلائل النبوه ۳ و عن عبد الله بن الجلی و فی صحابی مشهور است آخر کسی که وفا  
یافت بکوفه از اصحاب قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم یکتال الذکر بسیار میکرد ذکر خدا را بسیار چه که مردم و بران  
شغل و بزرگ بود و یعلل الغزو کم میکرد و پیوسته گفتن را قتل ایجا بمعنی عدم است و یطیل الصلوة و دراز میکرد نماز را از جهت غایت شوق و حضور و مشهود  
و یفصل الخطبة و کوتاه میخواند خطبه را زیرا که یک کلمه از وی جامع معانی یحید و اندازده بود و این باعتبار اکثر احوال خواهد بود و الا در جائی که مقصود تکیه بر عظمت  
و نصیحت بودی تطویل نمیکردی و ظاهر مقصود آنست که خطبه آنحضرت نسبت به نماز کوتاه بودی چنانچه در روز عید و جمعه و در حدیث آمده است که فرمودند  
نماز و کوتاهی خطبه نشان فقره و دانش مراد است چنانکه در باب الجمعة گذشت و لا تنفان عیسی مع الامر مله و المسکین و نیک نداشت آنحضرت که برود همراه یهود  
و مسکین فیقضى له الحاجه پس برآورد مرا حاجت را طبع میم زنی که شوهر وی مرد و اربل مردی کزن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر الی جمیع و همیشه جمیع بنها خصوصاً  
ترو استعمال وی در آن بیشتر و تفسیر اربل مساکین نیز کرده اند کذا فی النهایه و فی الصراح اربل یوکان و درویشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته  
دواء الناس فی الداء ۴ و عن علی رضی الله عنه ان ابا جهل قال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم انا لا نکتبک و لکن نکتب بک بما جئت به و اهل  
لغة الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما دروغ گویند از تو و صدق تو بر ایمان است و تو مستور صبیق و امانت و لیکن تکیه میکنیم ترا  
از کتاب و شریعت و تکیه کن آن ترا نیز تکیه میکنیم و بحقیقت حد و عبادت باعث برآنت یعنی این را از تو بر نیستیم تا فتنه و دید و اگر این باشد ما را با تو  
نزاعی نیست و این جا بلعون اینقدر نمی اندیشید و نمی فهمید که هرگاه که دی صادق باشد و در کار دنیا با خلق دروغ نگوید و برایشان دروغ نهد و در کار دین  
چون دروغ میگوید و بر خدا چون دروغ می بندد چنانکه در حدیث بهر قتل و رباب علامات النبوه بیاید اما مقصودش چنان است که گفته شد فافهم فانزل الله  
تعالی فیهم پس فرستاد خدا تعالی این آیت را در شان ایشان فاهم لا یکتبونک و لکن الظالمین بایات الله یحسدونهم پس بدستی کا فران ترا تکیه میکنی  
کنند و لیکن این ظالمان از حدت و کفایت کافایات خدا انکار میکنند و در کشف در تفسیر این آیت دو وجه گفته اند یکی آنکه این کا فران که ترا تکیه میکنند بحقیقت ترا  
تکیه میکنند بلکه آیات خدا را تکیه میکنند چنانکه مولی بغلام خود که مردم او را می بخانند میگوید ایشان ترا می بخانند بحقیقت مرا می بخانند بهرین که با ایشان چه کنیم  
و وجه دیگر آنکه ایشان ترا تکیه میکنند زیرا که تو موسوم بصديق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خداست و این وجه اخیر موافق است به مضمون حدیث  
دواء التومذی و عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا عایشه لو شئت لسا دت معی جبال الذهب گفت  
آنحضرت ای عایشه اگر من دنیا خواهم و درخواست کنم از پروردگار خود بپرانیه همراه میروند با من کوهایی زر جلا و فی ملک و ان هونده لثنا و ی  
الکعبه آمد مرا فرشته و بدیستی جای بنده را روی برآینه برابر بود کعبه را در بلندی مقصود بیان درازی قامت او ست و هجره و صبر حاد و جمله و سکون جیم و برای  
بنده از و اینجای مراد جای بنده را راست فقال ان ذلک ليقوا علیک السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو میخواند بر تو سلام و یقول و میگوید ان شئت  
انبیا عبدان و ان شئت نبیا ملکا اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده موصوف بصفت نبی و فقر و اگر میخواهی باشی پیغمبر پادشاه چنانکه سلیمان پیغمبر بود و فطر





خدیجه را خبر آنچه گذشت بگفت افسد خشیت علی بنی هر آنکه به تحقیق رسیدم من بنفس خود از غایت خوف در عجب که با و اهلک شوم یا دین شوم یا  
خوف هزار بشت بربوت یا عدم مبر بر اینانی قوم و قتل و کذب یا مغارت و وطن و مشهور در باین خشیت خوف که است و کاینان در عجب جاعه بودند که  
جسار با ایشان رجوعی بود و خبرهای راست و دروغ با ایشان میرسانیدند و دعوی علم غیب میکردند پس آنحضرت از شدت این حال رسید که مباد این  
قبیل باشد اما این ترس پیش ازین حال بشنیدن آوازها و دیدن روشنی با محتمل است اما بعد از شدت ملاک و نزول قرآن و ظهور انوار وحی بسی بعید است زیرا  
که در این صورت آن حضرت ترا علم ضروری به نبوت حاصل شده دیگر این ترس چه احتمال دارد و لهذا قاضی ابوبکر بن العربی این احتمال را باطل کرده است و الله  
اعلم ضالت خدیجه کلا بر کف خدیجه این چنین خواهد بود و والله لا ینفیک الله ابدا بضم تخانیه و سکون خا و همزه کسر زای و سکون یا از خزی بکسر ظا یعنی پروا  
یعنی بخدا سوگند رسوا نمیکرد و اندر ترا خدا تعالی همیشه و بجاء حمل و نون نیز و امتیست از حزن و یارب این تقدیر نفی حجت و زای مصموم یعنی محزون و غمگین نمیکرد و اندر خدا  
تعالی ترا انک لنصل الهم زیرا که برستی تو هر آنکه صله و چون میکنی و هم را یعنی قرابتنا از قصدی الحیث و راست میگوئی سخن را و در بعضی روایات زیاده کرده  
این را که بودی الامانه و ادا میکنی امانت را و تحمل الکمل و بر میداری کرائی را و کل بفتح کاف و تشدید لام نقل و کرائی از هر چه برداشته نشود و معنی خیال نیز  
آید و اتفاق بر ضعیفان و غیر بیان و یتیمان نیز داخل کل است و اشتقاق وی از کلال است بفتح کاف سستی و ماندگی و در فتح الباری گفته که کل کسی که شغل  
نیت در کار خود و کسب المهدوم و کسب میکنی معدوم را یعنی از کسب و تجارت بخوری و این مع بود و در عرب و بضم تانیز و امتیست یعنی در کسب  
معی آری غیر خود را یعنی مالی میدی مردم را که بدان کسب و تجارت میکنند و صرف میکنی مال را در وجه خیر و بعضی مراد به معدوم فقیر میدارند که در حکم نیت  
است که تصرف نیت مراد را یعنی فقر را در کسب میدادی بدان مال ایشان و تصرفی الضیف و معانی میکنی همان را فقری بفتح فو و سکون قاف از فقری بکسر  
قاف و را به معنی جوانی کردن و تعیین علی نوائب الحزن و یاری میدی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که بگذرد در مانده میشود مثل قرض و مال و بیت مدسکینی  
و یاری میدی او را و را بهائی می بخشی او را از آن و رطه و نوائب حق بجهت آن گفت که بگذرد تا حق مثل اسراف و غضب و مانند آن در مانده نشود که اعانت  
در آن مذموم است استدلالی کرد خدیجه رضی الله عنها انصاف آنحضرت بکارم اخلاق و حمایه صفات بر عدم اصابت کمرویات در دنیا و دین و این از  
غایت خاست و معرفت خدیجه و جزالت دای او بود و چگونه نباشد که مدتها می دید و صحبت آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم و اول کسی که حقیقت  
ایمان آورد و دوست و همکس را با وی مشارکت دین صفت نیت رضی الله عنها انطلق به خدیجه الی و دفته پیش رو آنحضرت را خدیجه بسوی و رتبه  
بفتح و او را و قاف ابن نوفل بن عم خدیجه پس عم خدیجه زیرا که خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی و وی و رتبه بن نوفل بن اسد و وی مردی بود که نظر  
شده بود از جاهلیت و انجیل را زبان عربی ترجمه نمیکرده و پیر کسیده و اعمی گشته فقال الله یا ابن عم اسمع من ابن اخیت بر کف خدیجه بر  
و رتبه را می پسرم من بنو از برادر زاده خود آنچه میگوید یعنی از آنحضرت این بروش عرب است که در مجاورت یکدیگر را برادر و برادر زاده و هم و این که  
خوانند اینجا با در زاده خوانند بجهت کبر سن وی و بعضی گفته اند که و رتبه در سن و رتبه والد آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم فقال له پس گفت  
مر آنحضرت را و رتبه را ابن اخ ما از وی ای برادر زاده من چه چیزی بینی فاجبه رسول الله پس خبر داد و رتبه را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر  
ما دای جز چیزی را که میدید و مشایخ طریقت این را ساند میگیرند برای عرض و قایع و مقامات بر سران خود فقال و دقة ههناک موس النبی انزل  
الله علی موسی پس گفت و رتبه این ناموس و فرشته است که فرستاد خدا تعالی بر موسی علیه السلام و در روایتی تزل بشدید معلوم و مجهول آمد و ناموس  
و صاحب سر کسی را گویند که مطلع شد بر باطن امر وی و بعضی گفته اند ناموس صاحب سر خیر و صاحب سر شر را جاسوس خوانند و مراد اینجا جبریل علیه السلام  
و علی موسی گفت ز علی عیسی از جهت عظم شأن موسی و جامعیت کتاب و شریعت وی اگر چه ذکر عیسی مناسب تر بود بدین نصرت یا لیتنی فیها جذا عی  
کاشکی میبودم من در وقت نبوت و دعوت نوح و ان و قوی و جوع و یغیم و ذل و محله اصل در بهایم که سفندی را گویند که در سال دوم و کاوسی را که در سال سوم  
پوشیده که در سال چهارم باشد و اینجا مراد جوانی و قوت است لیتنی که کون حیا کاشکی من بیاشم زنده اذ ینخرجک فومک و قتی که بیرون آرند ترا هم  
تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او منجی هم آیایرون آند کان من اندایشان قال یختم گفت و رتبه را بیرون خواهند کرد و  
له یات رجلا قط بمثل ما جئت به الا عودی نیا و در هیچ مردی بر گز مانند آنچه آورده تو یعنی نبوة و شریعت مگر آنکه دشمن داشته شد آن مرد  
و در روایتی الا و دی یعنی هر که پیغمبر شد او را کافران دشمن شدند و آید اگر داند طمان بدمر کف فومک و اگر در مایه بار و ز تو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی و قومی  
تو ترا در مقام این خواهند و من زنده باشم انصرک نصره خود را یا ربی میدی ترا یاری دادنی سخت میباشد از دفع بهره و سکون زای بر نبوت  
شده اندیش و دقت آن قوی پسر و نک نکر و در بکه که میرانیده شد بنش بفتح شین و بلفظ معلوم از نشوب معنی درنگ کردن و در اصل تخلی کردن  
یا بجزی بدانکه در ایمان و رتبه با آن حضرت خلا فی نیت و لیکن در صحبت خلاف است اگر این واقعه بعد از نبوت نبوت است صحابی است و اگر در مایه





با جانب کبریا فی الباری و انما علم قال عایشة و لقد دایم منزل علیه الوحي فی اليوم الشديد البرد کنت عایده و تحقیق دیدم من آنحضرت که فرمود  
 می آمد بر آنحضرت و می در روزی که سخت سرد بودی فیصم عنده و انجبت لیتقصده و قاپس منقطع میشد و می از وی و حال آنکه بدستی از پیشانی می میخورد  
 غری را ظاهر است که این حال در نوع اقل میبود و تواند که در نوع ثانی نیز عارض میشد و باشد متفق علیه و عن عباد و بنعمین و تخفیف با مردم و  
 بنی الصلوات معانی مشهور است از اکابر انصار حاضر شده و عقبه اولی و ثانیه را و در زمانه شایسته در اقال کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم اذا انزل علیه الوحي و تشیک فزود فرستاده میشد بروی و می کرب لذلك تخمین و اندوختن ساخته میشد از جهت و می بسبب شدتی که  
 میرسید یا بسبب تمام بطالع حقوق عبودیت و ادای شکر نعمت از است و کرب بفتح غم و اندوه که بدان دم گرفته میشد و تقبیل و جبهه و تخفیف  
 بکشت روی مبارک وی و ربه به بنعم خاکستر کنی و فی دوایه و در روایتی انجین آمده که چون نزول میکرد بروی و می نکس و اسه پائین می افکند  
 آنحضرت سر خود را و نکس ایضاً به دو سه هم و پائین می افکند و باران آنحضرت سرای خود را نکس سر خود را و افکند فلما انزلی عنه دفع داسه پس چون بر سر  
 میشد و می از آن حضرت بر می داشت سر مبارک خود را و اتلی بنعم بهره و سکون ثناته و کسر لام بلفظ مجمل و اصل القیاسی حواله کردن است و سر پائین افکند  
 اصحاب یا از جهت سبب حال آنحضرت بود و در ایشان یا بجهت موافقت و اتباع و انما علم دوایه مسلم و عن ابن عباس قال لما نزل ردایتست از  
 ابن عباس گفت هنگامی که فرو آمد این آیت که و انذر عشیرتک الاقربین و سر بران از عذاب خدا قبیل و تبار خود را که قریش باشد و خروج النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم بیرون آمد آنحضرت حتی صعدا لصفا تا آن که برآمد که صفا را مجمل بینا دی پس در سیتاد و کشت آنحضرت که آواز میکند و قبیل باقی قریش  
 را نام نهاد و گفت یا بنی فهر ای پسران فهر کبریا و سکون نام پدر قبیل است از قریش یا بنی عدی ای پسران عدی نیز نام کسی است از قریش بطون  
 قریش ملاک در مطنهای قریش را بطن معنی شکم است و معنی کرده که کمتر از قبیله ای حق اجماعاً اما آنکه هیچ شده اند همه قبایل و بطون فحمل الرجل اذا لم  
 یستطع ان یخرج او مل و سولا پس کشت مرد چون نمی توانست که خود بیرون آید میفشار و فشاره را از جانب خود و لیتظها هو تا نگاه کند و به بیند که چیست این ندا  
 کردن و چه غرض دارد و بجاء ابطب ففریش پس برادر ابولوب بن عبد المطلب که عم آنحضرت بود و مشرک بود و قریشیان دیگر میبهره او آمدند و قتال او اینهم  
 از آنحضرت که ان خیلا یخرج من صغ هذا الجبل پس گفت آنحضرت خبر دهید مرا که خبر دهم من شما را که سواران بیرون می آیند که از این کوه و فی دوایه و در  
 روایتی انجین آمده که از خیلا یخرج بالوادی ثبید از نصیر علیکم سواران بیرون می آیند و او می یعنی بکوه در حالی که میبهره آن سواران که غارت آید بر شما  
 و هلاک کنند شما را تغییر بنعم فوقانیه و کسوفین و سکون تخانیه از غارت یعنی غارت کردن آنکم مصد فی آیه استید شما است که داننده مرادین خبر  
 قالوا نعم گفتند آری هستیم راست که داننده ترا ما جونا علیک الاصدقا تجربه نگرفته ایم و نیازم و دیگر تو کرستی را قال فی ینذیر لکم پس بدی  
 عذاب شدید گفت آنحضرت پس بدستی من ترسانده ام شما را میان و دوست عذاب سخت یعنی میترسانم که عذاب شدید شما را پیش منی است قال ابوطب  
 قتالک گفت ابولوب زبان و هلاک با و در الهذا اجمعت آیا برای همین فرام آوردی تو را فتولت پس فرو آمد سوره تبت هذا بطب و نب هلاک باد  
 هر دو دستی ابوب و هلاک شد و لفظ بیا معجم است و در بعضی روایات آمده است که ابولوب هر دو دست خود شکلی برگرفت و بجانب آن حضرت انداخت  
 و این حدیث در بابی که پس باب تغیر اناس است گذشته است متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال انما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بصلا عند الکعبة و داشتای آنحضرت نماز میکرد و در نزد خانه کعبه و جمع قریش فبالجم و حال آنکه با عتی از قریش در مجلسهای خود بودند که در حرم داشتند  
 اذ قال قاتل ناکاه گفت کونیده و در روایت بخاری قائل منعم یعنی کونیده از قریش و در روایت بخاری بن نیز زیادت کرده که گفت کونیده الا  
 انظر فی هذا المرامی آیا نگاه میکنید بسوی این ریا کننده یعنی آن حضرت و کونیده این سخن ابوجعل بود لعنة الله علیه که گفت اهلکم یقوم الی جز و آل فلان  
 که ام کل از شما بایستد و بروی شتر کشته شده است در اول و فلان یعنی فلان قبیل و فلان محله و جزو بفتح جیم و زای شتر که پاره پاره کرده شود و بر شاه نیز اطلاق میکنند  
 انجید اتی فرشتا شمار شکر و دمها پس قصد کند آنکس بوی فرشت و می بفتح فاکس و سکون را و ثانی مثله سرکین در شکر بوی خوش و می و سلا ففتح سین و تخفیف لام بوی  
 اگر دوی که میبازد آدمیان و مرایش و بعضی گفته اند مخصوص میباشی است و در دیان کشید میگوید که میبازد آدمیان و در بند آن شتر کور را حتی اذا بعد وضحه  
 میبازد که تا اگر وقتیکه سحر کند آنحضرت بنده آنرا میان هر دو شانه وی فانبث شقام پس بر خاست و بر رفت بدخت ترین ایشان که عقبه بن ابی معیط باشد بنعم  
 میبازد و شمع عین حله و سکون تخانیه و او را با شقی گفتند تا اگر ابوجعل سر کرده این استحقاق بود و می امر کرد باین زیرا که مباشرت فعل قریبتر است از سبب بچون و درین  
 آیت تلج است قبول و بی سمانه اذا انبث اشقا که بی کسند تا قتل و باشد فعل ابجد وضحه بین کشفه پس هنگامی که سجده کرد آنحضرت بنده آنرا  
 میان دو شانه وی و شقی النبی صلی الله علیه و آله و سلم مساجدا و بر جانده آنحضرت سجده کنند و خضکوا پس خندیدند این مشرکان حتی  
 حال بعضهم الی بعض من الضحک تا آنکه میل کردند بعضی بسوی بعضی از خنده میل گزینی و می و ضحک بکسر ضا و سکون حا و بفتح ضا و کسر حایتر

آینه فانطلق منطلق الی فاطمه پس رفت رفته بسوی فاطمه هر ارضی الله عنهما و خبر کرد که وی بر سر خود بود و اقبلت شیعی پس پیش آمد فاطمه در  
حالی که میدود و دستان می‌کند و ثبت الله علیه و آله و سلم ساجدا و بر جای ماند آنحضرت سجد کند و حق الله عنه تا آنکه انداخت  
فاطمه رضی الله عنهما از بالا ای آن حضرت اقبلت علیهم تسبیح و در وی آورد فاطمه بر آن بختگان در حالی که دشنام می‌کند ایشان را و برین قوت و سمیت فاطمه  
و شرف کرامت دوست که با وجود صغر سن بر روی ایشان را دشنام کرد و ایشان را مجال عرض نبوی نشد فلما فوض مولی الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الصلوة قال بینکام که تمام کرد آنحضرت نماز را صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم علیک بقیش خداوند بر تو باد که بگیری قریش را از آشنایان  
تکند از ایشان و مستمندان و عذاب کنی ایشان را قلش است بار کرد این دعا را و کان اذا دعا دعا ثلثا و بود آنحضرت چون دعا میکرد و میخواند خدا تعالی را  
دعا میکرد و بار و اذا سال سال ثلثا و چون سوال میکرد و میطلب چیز را از خدا تعالی سوال میکرد و بار و بعد از آنکه علی العموم دعا کرد بخصوص این شقی که شیعی را  
بودند نیز پیش کشید و گفت اللهم علیک بعموم و هشام نام این جبل لعین است و عنبه بنضم عین و سکون تا بن و بیعه بفتح و او مشبه بفتح شین و سکون یا  
بن و بیعه بر و در او را شد و الولد یعنی بنضم عین و سکون و فاقیه و امسه بن خلف بفتح خا و لام و عتبه بن لیسع و عاده بنضم عین و تخفیف می بین الولد این  
اشقیاب و دند که سر کرده مشرکان و مومنان بود و دند آن حضرت برای ای ایشان بسیار صبر کرد و تحمل و زید و چون وقت آمد و وفوان الی در رسیدن برای عمل خود رسیدند  
و کار با مضائقه لطف حق کرد و مواسا با کند چون که از حد بگذرد و سوا کند قال عبد الله گفت عبد الله بن مسعود که راوی این حدیث است فوالله لقد دایم هم  
یوم بدی پس بخدا سوگند بر آمیختن تحقیق دیدم ایشان را ایاک شده و بر زمین افتاده روز جنگ بدر که مجبوا الی الفلبس بر کشیده شدند و انداخته  
شدند بسوی چاه قلب بدی چاه که در بدر بود فی الصرح قلب چاهی سرگردان که فیه قال رسول الله یرکفت یخیر خیر صلی الله علیه و آله و سلم و اتج  
اصحاب القلب لحنه و دینی فرستاده شد این چاه را که در چاه انداخته شدند لعنت و خطاب گزشت ایشان که ما وعده خداست یا فیتیم شایم یا فیتیم و تحفه کلام در کتاب  
الجهاد گذشت و انداختن این همه مشرکان باعتبار اغلب است و الا میگویند که عماره بن الولید در بدر بود بلکه در جثه مرد و عقبه بن ابی معیط بعد از رجوع از بدر کشت  
و امیر بن خلف بسبب آس کردن و کران شدن وی در چاه انداخته شدند چنانچه در کتب سیرت مذکور است متفق علیک بما که درین حدیث اشکال کرده اند که  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در نماز بر جا ماند با وجود اثبات نجاست بر پشت شریف وی و جواب داده اند که آن حضرت ندانست که چه چیز بر پشت وی  
مناده اند پس بر جای خود مانده و بحث کرده اند که پس چرا بعد از علم نجاست قضا نکرد و پشت فیه جواب میگویند که نماز نقل بود و وقت دیگر آگاه کرده کرد  
باشند و اگر فرض بودیم وقت موعود بود که ده باشند و لیکن میگویند که اگر میکردند نقل کرده میشد زیرا که نماز فرض بجای میآید و حال آنکه یکس نقل نکرد و بعضی میگویند که  
کسی را که داشت شده و اول نماز آنچ که در ابتدا مانع انعقاد است فاسد میکرد و نماز او و باین حدیث استدلال میکنند بآن و بخاری نیز هم برین  
و عمل ابن عمر نیز همین بود و الله اعلم چون میدید بر جامه خود خونی در نماز می‌نهاد جامه را از بر و میکشید و نمازی که میکشاد او و چون عایشه را هاتک روید  
است از غایت بدست می‌گفت یا رسول الله هل فی علیک يوم کان شدم يوم اجد آیا آمده بر تو روزی که بود سخت تر از روز احد سختی با آنحضرت  
رسیده بود که دندان شریف مجروح شد و بیخ خود در رخساره مبارک خلیه و چیز یاد دیگر که در حدیث آینه بیاید فقال لقلیق فومک پس گفت  
آنحضرت بر آن تحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم و کان است ما لقیتم منهم یوم العقبه و بدو سخت ترین آنچه دیدم ازین قوم روز عقبه است عقبه بفتححات راه  
میان کوه و ظاهر آنست که مراد بعقبه مکانی است که در نماز است و مجرب بدان مضاف است و او را حجه العقبه میگویند چنانکه در کتاب الحج گذشت  
و آنحضرت در موسم حج آنجا استیاد و قبایل را دعوت کرد و چنانکه عادت شریف بود که در موسم و مجامع دعوت میکرد و مردم را ترغیب ترغیب مینمود  
آنحضرت از آنجا بجانب ثقیف رفت و این عبدالله بن جحانه بعد از وفای الف بعد از وی لام مکه و قبل تخانیه بن کلال بنضم کاف شخصی بود از رؤسای  
ثقیف و این دعوت کرد چنانکه فرموده اند لعرضه فغنی وقتیکه عرض کردم نفس خود را علی بن حیدر یا لیل بن کلال فلم یجبنی الی ما اددت پس پاسخ نداد مرا  
آنچه خواستم یعنی قبول نکرد دعوت و سلام ما و جابلان و بی خردان آن مکان ایذاها کرد و دند و آنحضرت را مسکماز دند و خون آلود ساختند  
فانطلقنا مناهم و پس رفتم و روان شدم من حال آنکه اندوه کسینم علی و جعی رفتم بر روی خود یعنی حیران و منموم که در غی یا بم که کجای رومی آورم  
جیت زور اغیب روز دیوار سنگ باری بار و بلای درمندان از در و دیوار می‌بارد و فلم استغف الا بفن الثالب پس بوی  
نیادم که مومنی که نام وی قرن الثالب است بفتح قاف و سکون ما و نون که آنجا میقات اهل نجد است و او را قرن الان نیز گویند  
خوفت داسی پس بر دوشم من سر خود را فاذا ابنا بصا بنه فدا الطلحی پس ناگاه من طاب و مقرون با بری ام که به تحقیق سایه کرده  
است مرا فظرت فاذا جبر مثل پس ناگاه کردم پس ناگاه دران ساجد بنیل است فنادانی پس آواز داد مرا جبریل فقال ان الله  
قد سمع قول فومک پس گفت بدستی خدا تعالی شنید سخن قوم ترا و ما و علیک و بشنید آنچه و کردند بر تو و جواب بتو دادند بتکذیب

کوه بارانی  
فرشته

و سختی و درشتی و بلند بخت علیک ملایک الجبال و بر آینه تحقیق فرستاده است بر تو فرشته نگاره های رومی زمین حوا که دوست لثامه بهما شئت فیهم  
تا بفرمائی تو آن فرشته را بپیمیزی که میخوای خود را از عذاب و بلاک و پست و زیر کردن ایشان در میان کوه ها قال گفت آنحضرت خدا دانی  
ملک الجبال پسر آواز دو فرشته که با منم علی پس سلام کرد بر من فقال پس گفت آن فرشته یا محمد ان الله قد سمع قول قومك  
ای محمد بدستی نه ایتعالی تحقیق شنید سخن قوم ترا و انا ملک الجبال و من فرشته کوه ها ام و کوه ها حواله من است قد بعثنی بک البک ب تحقیق فرستاده  
است مرا بر آورد کار تعالی بسوی تو لثامه فی بامرک تمام کنی قرابا مرخو و هر چه فرمائی بگویم ان شئت انی طین علیهم الخشین اگر بخوای تو که چشم زهر بر ایشان  
هر دو کوه را که اخشین اند اخشین بنام محمد و شین بنام دوحه نام دو کوه که در میان آنها آبادان است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
بل دجوان منخرج الله من اصلهم من بعد الله وحده لا شریک له پس گفت آنحضرت بنیخو اسم پاک ایشان بکده رسید و بر کبر و بر آورد و طایفه  
از پشتهای ایشان کسی را که پرسند خدا را تنها و شرک نیارند بسوی متفق علیه ۱۲ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسرت دباغینه بود  
لحد و ایت از من که آنحضرت شکسته شد یکی از چار و دندان مبارک وی که از ارباعه میگویند و از احد و رابعه بفتح را و تخفیف یارب و زن ثانی چار  
دندان که میان ثانی با و غیابست و دو بالا و دو پایین پس دندان منی شکسته شد و لب پایان نیز مجروح گشت و شکسته شدن دندان نه بان معنی که از  
بیخ افتاده باشد و دندانها زخمیه پیدا شده باشد بلکه پاره از آن جدا شده و این درست غلبه بن ابی وقاص بود و بر او سعد بن ابی وقاص و در اسلام صحبت  
وی اختلاف است و از اولاد وی هر که زائیده می شد چون بلوغ میرسید دندان پیش او ده بود و شجفی دانه و شکستگی کرده شد و در سر مبارک وی  
ششم پنج شین و تشنه و جوی تاسکی در سر و در بعضی روایات در جبهه آمده آورده اند که هر بر بی ان کوه فرو آمده فاعل آنرا پاره پاره کرد و چیزهای دیگر نیز  
رسید کافران در میدان کوه ها کنده بودند اسب آنحضرت در آن افتاد پس طلحه بن عبید الله آمد آنحضرت را در کف برداشت و فرمود واجب  
طلحه یعنی واجب گردانید طلحه بر ای خود بهشت را و حلقه خود که بر سر داشت در حصار شریف در رفت چنانکه ابو عبیده بن الجراح بدندانهای خود از ابر کند  
و دندان او را برد و مالک بن سنان خون آنحضرت را بکبکد و آنحضرت فرمود و بر کف خون را بکبکد واجب شد و از جنت فجعل یسلط الد معنه  
پس گشت آنحضرت که پاک میکند خون را از خود و سلط لب کاسه با گشت پاک کردن و دور کردن زن خضاب را از دست و یقول و می گفت  
آنحضرت کیف یفعل قوم یحسوا اس فیهم و کسر و رابعه چگونه رستگار میشوند که وی که شکستند سر غیر خود را و شکستند دندان او را  
و آمده اند که علی مرتضی بی جو آورده و فاطمه را بر اند پاره سوخت و در زخم نشاند و در بعضی روایات آمده است که چون در آن حضرت تغییری حکم شریف  
را یافت این آیت نازل شد لیس لک من الامرشئ اویتوب علیهم و یغفر لهم فانهم ظالمون و نیز آمده که آنحضرت خوراک پاک میکرد و میگفت اگر قطره از  
وی بر زمین افتد فرو می آید بر ایشان عذاب از آسمان و فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعلمون و دوا مسلم ۱۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم ایستند غضب الله علی قوم ضلوا لنبیه کف آنحضرت سخت شد خشم خدا بر قومی که کرده اند پیغمبری که فرستاده شد  
بر ایشان و شیوای و با عینه اشارت میکرد آنحضرت باین فعل بسوی دندان خود و شکسته شدن آن از دست ایشان و فرمود ایستند غضب الله  
علی جمل فیئله و رسول الله سخت است غضب خدا بر مردی که بکشد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیئله الله در راه خدا احترام کرد و از قتل محب  
و قصاص را و رسول انبیا ذات شریف خود را و اشتراک پیغمبر را و پاک گشتن پیغمبر حق است و محل اشتباه نه پس مقبول وی واجب القتل و دوزخی است  
بی شبهه متفق علیه و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن محیی بن ابی کثیر از اعلام تابعین نقلاً  
ایشانست و از عباد و علمای ثقات است ایوب گفت که باقی ماند بر روی زمین مثل محیی بن ابی کثیر قال سالک با سلمة بن عبد الرحمن گفت محیی پرسیدم  
ابا سلمة پیغمبر الرحمن بن خوف را که وی از کبایرتا بعین و مشاییر علماست و از فضائی سجد است عن اول ما نزل من القرآن از نخستین چیزی که فرو فرمود  
از قرآن قال یا ایها المندثر گفت بخین چیزی که فرو فرمود که انداز قرآن یا ایها المندثر است قلین یقولون اقرا باسم ربک گفت محیی گفتم میگویند که اول آنچه نازل  
شد اقرا باسم ربک الذی است قال فی سطره سالک خابو غیظ ذلک گفت ابو سلمه سوال کردم من جابر را از ان یعنی وی نیز جواب گفت چنانکه من گفتم و قلت  
له مثل الذی قلت و گفتم مرا و او را خدا آنچه گفتمی تو مرا که میگویند اول نازل اقرا باسم ربک است فقال لی جابرو لا احدثک الا بما حدثنا رسول الله  
پس گفت مرا جابر حدیث میکنم ترا که آنچه حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال حدیث که آن حضرت کرد این است که گفت  
جاءونی بمجرأ مشهرا جاورت کردم و غلوت کردم بخار حرا و یکم و طاقصیت جواد و طوطی پس بنحای که که از دهم و تمام کردم غلوت و اعتکاف خود را  
فرو دادم از کوه فود بیت پر توانم کرده شدم من فظن من یحیی فلم اشیئا پس نگاه کردم من از جانب استامی خود پس ندیدم چیزی را و فظن  
من ثمالی فلم اشیئا و نگاه کردم جانب چپ خود پس ندیدم چیزی را و فظن من یحیی فلم اشیئا و نگاه کردم جانب چپ خود پس ندیدم چیزی را

الفصل الثالث



فی المواقب اللدنیة و معشران باجماع دارند که مراد در کرمیه اقرب الساعة و انشق القمر و انشقاق است که بمجوز آن حضرت واقع شده آنکه در مجاز  
واقع شود و سیاق آیه است که فرمود و ان یروا آیه یرضوا و یقولوا سحر مستمر دلالت دارد بر آن و انکار کرده اند این مجوز را بعضی از مبتدیان متفسر با عقاد  
انکه خرق و التیام بر فلک است محال است و منی دانند این جبال که اهلک هم مخلوق پروردگار و تعالی اند و سحر قدرت کامله او نیست چنانکه در حدیث آمده اینها را  
روز قیامت و بعضی از ملاحده میگویند که اگر این واقع بودی آنرا احیاء و خواص مردم نقل کردند و تمام اهل زمین در دیدن آن شریک بودند و وی  
او مخصوص اهل که نزدی و ادب است و اینچنین توان از آنرا نقل کردند و میگویند که چون طلب کرده بودند قوی مخصوص با ایشان نمود و مقصود از مجوز نمودن  
و الزام دادن و در نظر ایشان در آوردن بود و نیز در شب بود و لطفه بیش بود و مردم و خواب بودند و تواند که فوراً وقت در بعضی منازل بوده باشد  
که بعضی اهل افاق ظاهر شده و در بعضی دیگر ظاهر نشده باشد چنانکه خوف را بعضی از اهل بلاد می بیند بعضی نه بانکه در آیات آمده است که سائر  
از نواحی زمین و آن زمان رسیدند خبر دادند و نقل آن متواتر است بی شبهه و کتب سیر و تواریخ بدان ملوک و هرگز کافران و منکران نقل نگشتند  
منکر شوند زیان نداده و عیسی را می بیند و قال ابو جبریل یفرح محمد و جبریل بین اظهار که گفت ابو هریره رضی الله عنه که گفت ابو جبریل لغت الله  
علیه یا خاک آلوده میگرداند محمد روی خود را میان شما و تغیر خاک آلود گردن روی و در خاک غلطایند روی کثایت است از سجده کردن خلیل نعم  
پس گفته شد که تعفیری کند فقال واللذان والغری لئن دایت به فعل ذلک پس گفت انعمون سو کند بلات و غری بر آینه اگر به بسیم من بود  
که میکند از اینجی سجده را الاطمان علی و قبینه بر آینه بی سپر کم بر گردن وی و لکن زخم بر آن فاتی و رسول الله پس آمد ابو جبریل پیغمبر خدا صلی الله علیه  
واله و سلم و هو بصلی و حال آنکه آنحضرت نماز میکند و زعم لیطاء علی و قبینه طبع کرد و خواست که بی سپر کند بر گردن آن حضرت فافحیهم  
منه الا هو منکص علی عقبیه و یقی بیدیه پس ندر آمد آن ملعون ناگهان مردم را از آن حضرت مکرانکه وی سپس می رود بر سر و پاشند و بریزند  
میکند بدو دست خود یعنی چون آمد و برگشت و چنان ظاهر میشد که گویا فاتی بوی میرسد و وی بر دو دست خود از ابا زیدار و ذلیل له مالک  
پس گفته شد مرا و را چه کار میکنی و چه شده است ترا که بر میگردی و چه چیز ابدست با از خود باز میداری فقال ان بینی و بینک ففقدت من نامی پس گفت بدی  
میان من و میان آن حضرت خدقی است از آن خدقی بفتح خا و دال کوی کرد اگر در شهر معرب کنده و هولاً و میان من و وی ترسی است از آنحضرت  
و باز و است یعنی از فرشتگان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود فامنی لا خطفه الا لا تکلک ععضوا ععضوا اگر  
نزدیک می شد ابو جبریل از من بر آینه می ربودند او را و فرشتگان چنانکه هر ععضو را جدا جدا می ربوند و او مسلم ۶ و عن عدی ۵  
بن حاتم قال لیسنا انا عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا انا و رجل روایت است از عدی بن حاتم حواشی مشهور که بعد از پدر  
آمد و اسلام آورد و صحابی شد گفت در آن زمان که من نزد آن حضرت بودم ناگاه آمد او مردی فشکی لیه الفاقه پس شجایت کرد و آمد  
بوی آن حضرت فاقه و حسیاج و درویشی را نمی آید اخفشکی لیه قطع السبیل سپر آمد آن حضرت را مردی دیگر پس کله کرد و بسوی وی  
راه زنی را که واقع میشود و بلا و فقال پس گفت آن حضرت یا عدی هل دایت الحیرة امی عدی یا دیدی تو حیره را کبیر حای و مله و سکون  
تخانیه و نام شهری قدیم است بظرف کوفه و نام محله است به نیشا پور خان طالت بک حیوة فلن یمن الظعنینة قیمنه من الحیره پس اگر دراز کرد  
توزندگانی پس بر آینه به بینی آفرینی نشسته و در هیچ را که کوچ میکند از حیره حق تطوف باللبث تا طواف کند کعبه یعنی از حیره بکعبه میرود و لا تخاف  
احد الا الله در حالی که میترسد هیچ یکی را که خدا را این در جواب مردی فرمودند که کله از بی امنی و راه زنی کرد و در جواب از شجایت مردی  
از فقر و فاقه فرمودند و خطاب هم بعدی بن حاتم کردند که در مجلس شریف حاضر بودند و لئن طالت بک حیوة لثقتن کونم کسری و بر آینه  
اگر دراز شد بتوزندگانی می بینی که گشاده میشود و کجای کسری با شاه فارس و قیمت میا بدیان مسلمانان و لئن طالت بک حیوة لزیل الرجل من ملاحه  
کند من فها و فضة و اگر دراز شود بتوحیات بر آینه می برد را که بیرون می آید و آن مردی گفت دست خود از دریا سیم بطلب من یقبله بچونیکسی را از نظر  
که قبول کند آن را خلاصه بحدی قبله منه پس نمی باید هیچ یکی را که قبول کند از آن وی از حجت عدم فقر و حسیاج و گرفتن زر و سیم برای دفع حاجت است  
و چون حاجت نباشد گرفتن سیم برای چه باشد و گفته اند که این حال در آخر زمان خواهد بود در زمان نزول عیسی علیه السلام چنانکه در حدیث آمده است  
و در باب نزول عیسی که نشست و بعضی گفته اند که مثل این در زمان دولت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه تیر بود آمد که مصدق این حدیث گشت و چرم  
سپهری باین معنی و ظاهر عبارت و لئن طالت بک حیوة لترین مهدین است و الله اعلم و چون بشارت داد آن حضرت بعت زرق فرار  
معیشت انداز کرد و بشت و محنت روز قیامت تا جمع کند میان بشارت و انکار چنانکه شان مقام نبوت است پس فرمود و یلقین الله احدکم  
یوم یلقاه و میرانید پیشین حی آید خدا را یکی از شما روزی که پیش می آید یعنی روز قیامت و لیکن بعضی و بعضی تو جان بترجم له و حال آنکه





عليه واله وسلم استيقظ پس خواب کرد آنحضرت بعد از آن بیدار شد و هویضک و حال آنکه خند میکند آنحضرت قائل فقلت ما یضحکک گفت  
ام حرام پس گفتم من چه چیز خدا نیت را یاد رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که جمعی مردمان از امت من عرض  
کرده شدند بر من و نموده شدند مرا در خواب غزا کنند گمان اند در راه خدا و بگویند شیخ هذا الجوی سوار میشوند آن مردمان میان این دیو و پشت آنرا هیچ  
بیشله و موحده مفتوحین و در آخر حیم میان کف و پشت و میان هر چیز و بلندی ریکت ملوکا علی الامة سوار میشوند بر دریا مانند ملوک بر تختها و مثل  
الملوک علی الامة شک راویست و معنی هر دو عبارت یکی است و مرا در شب نشستن بر کشتی است یکموس ملوک بر تخت فقلت ام حرام میگوید پس گفتم  
من یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا یار که بگردانم ازین طایفه که سوار میشوند دریا را برای غزایند عالمها پس دعا کرد آنحضرت اجریم  
را بیا بچه درخواست کرد و در وضع واسه منام پیر نیبا و آنحضرت سر مبارک خود را پس خواب کرد و استیغظ و هویضک پیر بیدار شد آنحضرت و حال آنکه  
خند میکند فقلت یا رسول الله ما یضحکک قال فام من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله كما قال فی الاولی چنانکه در بار اول گفت که سوار میشوند  
بر پشت دریا مانند ملوک بر سر بریا فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آنحضرت تو از نخستینانی از اینها ظاهر شد  
که جامع که بار دوم نموده شد و جز آن جامع بود که در با نخستین نموده شدند یعنی همیشه نوبت به نوبت بر دریا نشینند و غزا کنند و تو از آنجا خواهی بود که در اقول این  
که اگر نیت فیکبت پس سوار شام حوام الجوی فی زمن معاویة بر دریا بقصص غزای در زمان معاویه ظاهر عبارت است که در زمان امارت وی بود و باین رفته  
ما حی و قاضی عیاض و اکثر برانند که در وقت امانت وی بود در خلافت عثمان بن عفان و غزای فرس سه شان و عشرین کذا ذکره السیوطی فصرعت عن  
دانتها حین خرجت من الجوی بکفنه شام حرام بر زمین از پشت چاروازی وی بکامی که بیرون آواز دریا فقلت پس پلاک شد و بر در راه خدا متقی علیه  
و عن ابن عباس ان حمادا قدم مکه روايت از ابن عباس که حماد و کبر خدا و معجزه و دال و آخر قدم آورد و کمر و کان من اند شوقه  
بفتح حمزه و سکون ز او کسر دال و فتح شین مع و ضم نون و حمزه و تا در آخر از دیارین است و این مرد در اصل از آنجا بود و میگوید که بان حضرت پیش از بعثت آشنا  
بود و یار بود و بعضی ضام بهم در آخر ولایت کرده اند و بعضی گفته اند ضام غیر ضام است و ضام از و فدینی سعد بن کبر بود و هر دو این ثعلبه اند و ضام و بدل الی  
متطیب افنون کر بود و طالب علم و کان یقی من هذا الوجه و بود ضام که افنون میکرد و این با و مرا و علی است که از اسب جی میرسد و جن رایج خوانند با اعتبار  
و دیده میشوند چنانکه با و ضام اهل مکه یقولون ان محمدا یجوزن پس شنید ضام و بجزدان اهل که را که میگویند محمد دیوانه شده است فقال لوانی دایت  
هذا الرجل پس گفت ضام اگر به بنیم من این مرد را بهتر باشد لعل الله یشفیه علی یدی شاید که خدا تعالی تندرستی دهد او را بر دست من و بسبب من  
قال فلقیه پس گفت ابن عباس پس پیش آمد ضام آنحضرت را و دید فقال بکنت یا محمدانی و فی من هذا الوجه بدستی من افنون میگویم ازین با و دخل لک  
آیا هست ترا رغبت در افنون من و در و رشتن این علت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان الحمد لله بدستی ساس و شایش  
بهره مر خدا راست بخند و نشینند محمد میگوید خدا را بر ذات و صفات وی و شکر میگویم بر نعمتهای وی و یاری میجویم از وی بتوفیق ذکر و عبادت و طاعت وی  
پس هدیه الله فلا ضل له کسی که راه ناید و بقصد برساند انکس خدای پس نیت میگوید که اگر کمینده و از راه بر نده او را و من بضم الله فلا هادی له  
و کسی که راه کرد اند او را خدای پس نیت میگوید که راه نمایند و بمنزل مقصود رساننده او را اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان  
محمد عبده و رسوله اما بعد این کلمه بعد از شهادتین و خطبهها مذکور و مشهور است چنانکه در کتاب الجمع که رشت خاست آنحضرت که خطبه برخانده  
و عطف و نصیحت آن شخص و لیکن همین قدر پس کرد و آنحضرت بصیرت جواب ضام گفت و این کلام خوانند که قابل این عقل عقلا باید و تو بهم جنون و اسب جی با کرد  
مرا بر ده حال می جمال بنود و شهادت آورد و بر رسالت و اشارت بآنکه مجنون نیست فقال عد علی کلماتک هؤلاء پس گفت ضام بآن حضرت باز بگردان  
بخوان این کلمات خود را فاعادهن علیه و تقول الله یثاب عاده کرد و خواند این کلمات بر ضام و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ثلث مراتب بار  
فقال لقد سمعت قول الکهنه و قول النضر و قول الشعرا پس گفت ضام و تحقیق شنیده ام من قول کاهنان و قول ساحران و قول شاعران را فاصححت  
مثل کلماتک هؤلاء پس شنیدم از اندان کلام تو و لقد بلغن قلعوس الجوی و تحقیق رسیده اند این کلمات میان و معظم آنرا قلعوس و سطر دریا که آب آنجا  
عمیق تر است و قس به معنی غوطه خوردن است در دریا و قلعوس خاص هات میدک الجلیلی خطی الاسلام به دست خدا تا بجست کم تر از اسلام قال گفت  
پس عباس من باید که ضام آنحضرت را و مسلمانان دواء مسلم و فی بعض نسخ الصابغ بلقنا لثوس الجوی و بعضی نسخهای مصابغ یاخنین  
واقع شده بلقنا بجای بلغن و قلعوس بنون و عین جمله بجای قلعوس بنون و عین و هات که فی هو المشهور فی روایات الحدیث و شیخ حمی القین نووی در شرح صحیح مسلم  
گفته که این لفظ را هر دو نوع ضبط کرده ایم قلعوس بنون و عین و وجود در اکثر نسخ بلاد این است و قلعوس کاف و مشهور در روایات است  
و غیر صحیح مسلم و قلعوس کاف و بعضی نسخ روایت کرده و شیخ ابوالحسن گفته قلعوس یعنی قلعوس است و تو زبانی گفته قلعوس الجوی خط است

و تصحیف است و دوم ولایت و نزد بعضی قاضی سر تقاب و همین نیز آمده و ناعوس در کتب مشهوره و نعت مذکور نیست و ذکر حدیث ابی هریره و جابر بن سمرة  
و ذکر حدیث ابی هریره و حدیث جابر بن سمرة که در اول یک حدیث بطلان کبری است و الاخر و در اول حدیث دیگر انقضای عصا بدقی باب الملائک  
در باب ملاحم و هذا الباب خال عن الفصل الثالث الفصل الثالث عن ابن عباس قال حدثني ابو سفیان بن حرب من مینه الی فی گفت  
ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان حدیثی که رسیده است از دهن وی بسوی دهن من یعنی مشافه بی واسطه میان من و وی قال انطلقت فی المدینة الی  
کاف بخی و بین رسول الله گفت بفرستم من در مدتی که بود در میان من و میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا و مدت صلح حدیبیه است فبینا انا بالکتاب  
افجی بکتاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی هقل پس در انسانی اگر من بکتاب شام بودم ناگاه آمد کتاب آنحضرت بجانب من و من کبریا و فتح را  
و سکون قاف و کبریا و سکون را و قاف نیز میگوید نام بادشاه روم و کان حمية الکلبی جاء به و بود و حیه کلبی فتفتح و ال و کسر آن که از مشاهیر صحابه است  
از قبل که نام آن بنی کلب است آورده بود آن کتاب را فدفعه الی عظیم بصری پس رسانید و حیه آن کتاب را بجان و مقدم بصری که از اعظم امرا می  
بود و بصری بضم موحده و سکون صا و حله نام شهری از شهرهای شام فدفعه عظیم بصری الی هقل پس رسانید عظیم بصری بر قتل و سنجین حکم کرده  
بودند بدحیه که تو این را عظیم بصری میرسانی و وی بر قتل میرساند فقال هقل هل ههنا احد من قوم هذا الرجل الذی یزعم انه منی پس گفت قتل  
ایا هست اینجا هیچ یکی از قوم این مردی که دعوی میکند و میگوید که وی پیغمبر است قالوا نعم گفتند مردم آری هست اینجا یکی از قوم آن مرد که تجارت آمده است  
فدحیت فی نفر من قریش پس خوانده شد من در جاغله از قریش که مقدار سی کس بودند و بعضی بیت گفته فدخلنا علی هقل پس در آمدیم با بر قتل فاجل  
بین دیدیم پس نشاندیم و در پیش بر قتل و بلفظ فاجلسنا معلوم نیز خوانده اند یعنی امر کردند بشناختن فقال ایکم اقرب نسبا من هذا الرجل الذی یزعم  
انه منی پس گفت بر قتل کدام یکی از شما نزدیک است از وی نسب این مرد که میگوید که وی پیغمبر است قال ابو سفیان فقلت انا گفت ابو سفیان پس کفتم من  
نزدیکترم در نسب این مرد فاحلونی بین دیدیم پس نشاندند ما و در پیش بر قتل و اجلسوا اصحابی خلفی و نشاندند یاران مرا پس بیت من آمد دعا بتوجه پسر  
خوادم بر قتل ترجان خود را که زبان رومی و عربی هر دو میدانست فقال قل لهم انی سائل هذا عن هذا الرجل الذی یزعم انه منی پس گفت بر قتل بر ترجان  
بگو یاران او ما که من سوال میکنم این را یعنی ابو سفیان را از احوال این مرد که میگوید وی پیغمبر است فان کذبی فکذبوه پس اگر دروغ گوید من پس دروغ گوید  
اورا و بگوئید که دروغ میگوید قال ابو سفیان و ایها الله لا تخافه ان یؤثر علی الکذب لکذبته گفت ابو سفیان سوگند بخدا اگر منی بود ترس این که نفل کرد  
شود از من دروغ برآیند دروغ میگویم من بر قتل بحبت عداوتی و مخالفتی که باحضرت دهم در آن مدت تا وی بنشان صدق نبوت آن حضرت نشان نماند نکرد و در  
بوی کرد و الله قال لئن جاهدت بر قتل بر ترجان خود را اسلحه کیف حسبه فیکم بر پس اورا که چگونه است حسب آموز در میان شما قال قلت گفت ابو سفیان  
کفتم هوفینا و حسب وی در میان ما خداوند حسب است و در صحیح البخاری حکایت نموده که حسب آنچه بنشارد مرد و فقر نمکند بدان از شرف و فضل خود و پدران  
خود و این شامل است نسبت نیز و ما و این بنو با شمش که در میان قریش از همه فاضلتر و برگزیده تر بوده اند قال گفت بر قتل هل کان من ابا جده من ملک پس آیا  
بوده است از پدران این مرد هیچ پادشاهی قلت لا کفتم بنوده است قال هل کفتم تلهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال گفت بجز این ایامت  
میکردید او را بدفع گفتند پیش از آنکه بگوید چیزی که میگوید لکن یعنی پیش از دعوی نبوت دروغی از وی ظاهر میشد و او را متمم بدفع میداشتند قال  
قلت لا گفت ابو سفیان کفتم متمم نمیداشتیم اورا بکذب پیش ازین قول قال و من یقصد کفتم بر قتل و کیت که متابعت میکند اورا و ایمان می آرد بوی پیش از  
الناس امرضعفاء هم اکبر و بزرگان را ضعیفان و خردان و ما با شراف ایما اهل نخوت و کبرند و الا کیت شریف تر از او و او را شرف مثل عباس حمزه  
و علی و جعفر و دیگران اکبر قریش مثل ابی بکر و عمر و دیگر صحابه از قریش که پیش از سوال بر قتل ایمان آورده بودند قال قلت گفت ابو سفیان کفتم بلضعفاء هم  
بکبر ضعیفان مردم ایمان آورده و در روایت ابی اسحق انجین آمده که گفت متابعت کرده اند ضعیفا و مساکین و احداث ابا خداوندان انسا و شرف شریف  
نگردند و این محمول بر اکثر و اغلب است قال انیدون ام یفصون گفت بر قتل ایا افزون میشوند مردم روز بروز و طبیعت وی یا کم میشوند قال قلت  
گفت ابو سفیان کفتم لا بل یزیدون کم نمیشوند بلکه افزون میشوند قال هل یقل احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه من خطه لک گفت بر قتل ای کمتر  
میشود و بیرون می آید یکی از اینها بعد از دین و دین او از جهت برضائی و نمانش بشارتی در دین او را قال قلت لا گفت کفتم فی مرتبه و دینی برآید  
قال هل قالتموه گفت بر قتل بر آیا قال میکنید شما بوی قلت نعم گفت آری قال میکنیم قال گفت فیکف کان قال کم ایاه پس چگونه باشد قال شایسته  
قال قلت یكون الحرب بیننا و بینهم مبالا گفت کفتم بیاید جنگ میان ما و میان وی مانند و گویا که گاهی آن پرست و این تنی و گاهی این پرست و این تنی  
بغیبت منا و نصیب منه می یابد و می یازد و می یایم و از وی می نیاید و می نصیب میرسد با و گاهی میرسد از ما بوی قال هل یضربک گفت بر قتل  
ایا می زند وی عود می زند و می زند و بوی فانی میکند قلت لا گفت نمیکنید و دروغی نمیدانید المدة لا قدری ما هو صانع فیها و اندوی

درین دت صلح دینی یا سیم که چکنده است درین مدت یعنی در میان ما و وی صلی است و اینچنانیم نمیدانیم که وی چه کرده است برقرار خود است یا غدر کرده است قال والله لکنی من کلمة اذ دخل فیها شیئا غیر هذا گفت ابو سفیان بخدا سوگند میکنم که من را از سخنی که در آنم در وی چیزی بخیران که یعنی هیچ سخنی که در وی نسبت نقض و عیب بجانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باشد نتوانستم در آن روز جز این کلمه که در وی احتمال نسبت غدر قال هل قال هذا القول احد قبله گفت هر قل پس آیا گفته است این قول را هیچیک پیش ازین مرد کسی از قوم شما دعوی نبوت کرده است قلت لا گفتم گفته است این قول را هیچ یکی پیش از وی لشکر قال لئن جاهد قل لم یترکت من قل مرتجان خود را بگو مرا و را یعنی ابو سفیان را فی سالتک غصبه فیکم بدستی می پرسیدم ترا از حسب اینم در میان شما فوجت اند فیکم و حسب پس گفتی تو که وی در میان شما خداوند حساب است و کذلک الوصل تبث فی احساب قومها و همچنین جماعی پیغمبران را نیکو می شوند در احساب قوم خود و اشرف آن و سالتک هل کان فی آبائک ملک و پرسیدم ترا آیا بود در پدران وی هیچ پادشاهی فوجت ان لا پس گفتی تو که بنود فقلت لو کان من آبائک ملک پس گفت من در دل خود اگر میبود از پدران او پادشاهی قلت دجل یطلب ملک ابائکم میگفتم مردیت که میطلب ملک پدران خود را و سالتک عن اتباعه اضعافهم ام اشراهم و پرسیدم ترا تا با بجان او که کیا از ضعفا مردم اند یا اشراف و اکابرند فقلت بل ضعفا هم پس گفتی تو که بلکه ضعفا مردم اند و هم اتباع الوصل و همین ضعفا اند با بجان پیغمبران که مبادت می نمایند با ایشان اما اکابر که گرفتار راه و نگهاند محروم و موقوفند از نیل این سعادت و مبادت و مساقبت بدان تا آخر که عاجز شوند و راه بر آمدن تنگ کرد و مضر شوند بدین در اسلام و سالتک هل کتم تلمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پرسیدم ترا آیا بودید شما که تحت میگردید او را بدو و گفتن پیش از آنکه بگوید چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی نبوت فوجت ان لا پس گفتی تو که تحت منی گردیدم او را بدو رفوع پیش ازین فوجت انه لم یکن لیسع الکذب علی الناس ثم ینذهب فیکذب علی الله پس شناختم و دانستم من که نسبت معقول و مقصور که ترک کند در رفوع گفتن را بر مردم پس از آن برود و پس دروغ گوید بر خدا و سالتک هل یوفد احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه مخطئه و پرسیدم ترا آیا باز میگرد و هیچ یکی از مردم ازین این مرد بعد از آمدن در دین بجهت مکروه داشتن مردین او را فوجت ان لا پس گفتی تو که باز نمیگرد و کذلک الایمان و همچنین است حال ایمان که بیرون مینمزد و انا خالط بشاشه القلوب و می که بیا میزدندت و حلاوت و انشراح وی و لها را که رنگ ایمان قرار بست و اگر یکی باز گشت ایمان در درون دل وی در نیامده و قرار نگرفته بود و ازینجا گفته اند طایفه صوفیه قدس الله سرهم که الغانی لایرد الی اوصافه و سالتک هل ینبذون ام یفصون و پرسیدم ترا که روز بروز افزون میشوند تا با بجان او یا کم میگردند فوجت انهم یفیدون پس گفتی تو ایشان افزون می شوند و کذلک الایمان حتی یتیم و همچنین است دین و ایمان که افزون میشود تا آنکه تمام شود و کامل گردد و سالتک هل قاتلتموه و پرسیدم ترا که آیا قتال می کنید شما با او فوجت انکم قاتلتموه پس گفتی تو که شما قتال میکنید او را فکون الحرب بینکم و بینهم بجالا پس می باشد جنگ میان شما و میان او مانند دلو با نیال منکم میگرد وی از شما و قتال و منده و میگردید شما از وی و کذلک الوصل بقی و هم چنین پیغمبران قتل و متهم کرد اندیده میشوند با عدای دین نمیکنند له العاقبة بهتر می باشد مراجعت پیغمبران رافتح و نصرت در آخر کار و غالب می آید و این ایشان و سالتک هل یفقد و پرسیدم ترا آیا عهد می کند و بدعهدی میکند آن مرد فوجت انه لا یفقد پس گفتی تو که وی غدر نمیکند و کذلک الوصل لا فوجت انهم چنین پیغمبران غدر نمیکند و سالتک هل قال هذا القول احد قبله و پرسیدم ترا آیا گفته است این قول را یعنی دعوی نبوت را هیچیک پیش از وی فوجت ان لا پس گفتی تو که گفته است فقلت لو کان قال هذا القول احد قبله قلت دجل انتم یعقول قبله پس گفتم من که میگوید که میگفت این قول را کسی پیش از وی میگفتم مردیت که اقد میکند بقولی که گفته شده است پیش از وی قال ثم قال گفت ابو سفیان پس ترکت هر قل و پرسیدم ترا یا مگر چه چیز امر میکنند آن مرد بشما قلنا ان نعیم با اتفاق یا امرنا بالصلوة و الزکوة و الصلوة و العفاف امر میکنند را بنماز و زکوة و صلا و احرام و پارسائی و باز ایستادن از حرام قال ان یک ما تقول حقا فاندینی گفت هر قل اگر هست آنچه میگوئی تو راست پس بدستی و تحقیق وی پیغمبر است و قد کنت اعلم انه خارج و تحقیق بودم من که میدانستم که وی بیرون آئیده است و لما ان اظنه منکم و مکان منی بودم او را از شما و دانستم هر قل بر بیرون آمدن آنحضرت باخبار از کتب قدیمه بود و بیک کمانت و بجزم نیز بود و چنانکه در صحیح بخاری آمده که گفت هر قل نظر کردم در بجزم و دیدم ملک خان را پس پرسیدم کیست در پی است که خان میکند گفتند که عرب اند که خان میکند و لو انی اعلم انی اخلص الیه لاحبب لقله و اگر میدانستم که من میبینم رسید بسوی وی هر آنکه دست میداشتم دیدن او را و لو کنت عند الفسلف عن قد میوه و اگر میبودم نزد وی هر آنکه می شستم هر دو پای او را و لیبلغن ملکه ما تحت قدی و هر آنکه میرسد ملک می زمین را که زیر پر دو پای من است که ملک روم و شام است ثم دعا بکتاب دعوی الله پسر طلبید بر قاتل کتاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فقرأه پس خواند آن کتاب را متفوق علیه و قد سبق تمام الحديث فی باب الکتاب الی الکفا و تحقیق گفت تمام حدیث در باب الکتاب الی الکفا از کتاب الجهاد و در صحیح البخاری آورده که هر قل غلطی روم را در سری

باب فی المعراج

الفصل الاول

جمع کرد و حکم کرد که در پای آزاره بنهند و گفت ای گروه اگر فلاح ورشد خواهید ایمان آید باین بنی آخر الزمان پس بجهنم در میان و در میزند چنانکه خزان و خش  
 بجهنم و بر من و بر قتل چون وحشت و نفرت ایشان دید گفت بحال خود باشید من شمار می آیم و مردم که در دین خود چه مقدار قوت و استحکام دارند پس سجد کرد  
 او را و راضی گشتند از وی و بود این آخر کار بر قتل و اختلاف کرده اند و ایمان هر قتل را چو بقای دوست بر کفر و در سندان احماد که وی نوشت از بتوک که بنج  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که من سلماتم آنحضرت فرمود در دفع میگوید برضایت خود است و از قضا هر قتل معلوم میگردد که علم و دانش در ابتدا کافیه  
 نیست تا توفیق رفیق نکرد و چنانکه حال بود بود عشق کاریت که موقوف هدایت باشد و نیز معلوم میگردد که محبت دنیا و حب ریاست مانع است از  
 در به مت ش و الله اعلم نال العافیة ۶ باب فی المعراج عروج معنی صعود است یعنی بالا رفتن و معراج الت صعود یعنی بزبان گو یا برای آنحضرت  
 نزد بانی نهادند که بان بر آسمان بر آمد و در روایت نیز آمده است که چون بر پنجه صعود کرد و زبانی بهیچ عوسی نداشت که بان بالا رفت و آن زبانی  
 که ملائک بدان عروج و نزول میکنند و اکثر بر آنکه معراج در بیح الاول بود در سال دوازدهم از بعثت و بعضی گویند در بیست و هفتم رمضان بود و مشهور  
 آنست که در بیست و هفتم رجب بود و عمل اهل مدینه در رجبیه که از موسم شریفه ایشان است بر این است و بعضی گفته اند که در سده نهم یا ششم بود و باین  
 دانست که اینجا اسرار است و معراج اسرار از مسجد حرام است تا مسجد اقصی و معراج از مسجد اقصی است تا آسمان و اسرار ثابت است بنص قرآن و منکر آن  
 کافر است و معراج با حدیث مشهوره که منکر آن ضلال و مبتدع است و مختلف آمده است بآقا و اهل علم درین باب که در خواب بود یا در بیداری و یکبار  
 بود یا بار یکبار در بیداری بود و بارهای دیگر در خواب و آنچه در نوم بود تو طیه و تمهید آن بود که در نقطه بود تا قوتی و مستینائی بان عالم حاصل کرد و چنانکه  
 در رویا و صادق در بدائوت این نکته گفته اند یا در نقطه بود و بجهت تائید المقدس و روح تا آسمان و تحقیق آنست که یکبار در نقطه بود و بجهت شریف از مسجد حرام  
 تا مسجد اقصی و از اینجا تا آسمان و از آسمان تا آنجا که خدا خواست تا آخر قضیه که در احادیث مذکور است و همین است مذاهب جمهور فقها و متکلمین و صوفیه و تواتر  
 بر آن طوایر احادیث صحیح و اخبار صحیح از صحابه در غایت کثرت و در واقع اگر در مقام بودی باعث این همه فتنه و خوغامی شد و باعث اختلاف و ارتدادی  
 گشت و معراج به جسم از خواص حضرت تمثیل محمدیه است و مقامی است مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ یکی از پیادان جز وی نبوده و تشریف  
 و تکریم خاص است از حق سبحانه و تعالی و فهم این معنی از حوصله ادراک گرفتار ان مضیق حس عادت بیرون است اینجا ایمان باید که مدد و کیفیت آن بعلم  
 الهی تقویض نمود و به حقیقت تمامه اطوار نبوت و وحی و معجزات از حیطة عقل و قیاس بیرون اند بر که آن را تاج قیاس و موقوف فهم و درک عقل خود دور  
 و گوید که ما معقول من نشو و نمیکردم و اعتقاد نمیکردم از فیض ایمان محروم باشد اینجا طوری دیگر است که ولایت است و طوایر از مقام نبوت است اگر اینجا برسد  
 مقداری از آن روشن و واضح گردد و پیش از رسیدن بدان طور یا نیست که سلامت در آنست و ولایت نیز از مقام نبوت نازل و ناقص است  
 نال العافیة و الله اعلم الفصل الاول عن قناده روایت از قناده که از مشایخ تابعین است عن ابن مالک که صحابی مشهور است  
 عن مالک بر وجه صحیح نفع ما دین حلتین و سکون عین موله اولی نیز صحابی است فلیل الهدیت و انس از وی حدیث معراج روایت کرده این صحیح و احسن  
 حدیث است درین باب ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیثم که آن حضرت حدیث کرد و خبر داد صحابه را عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیثم که آن حضرت حدیث کرد و خبر داد صحابه را  
 سبی که برده شد آن حضرت را بلینما انا فی الحطیم و در ثانی آنکه من بودم در حطیم و در ثانی آنکه من بودم در حطیم و در ثانی آنکه من بودم در حطیم و در ثانی آنکه من بودم در حطیم  
 بلکه نام و موضع است در صحن کعبه و گفته اند در کتاب الحج گذشت مضطربا در حالتی که بر پل خوا بکنده ام فاقانی آنست پس آمد مرا آئینه مراد فرشته  
 است که جبرئیل است فقی ما بین هذه الی هذه پس شافتم چیزی که میان این تا این است یعنی من شرفه من شرفه یعنی از بالای سینه تا پیرا  
 شرفه بغیر مثلثه و سکون عین موله و بر افک میان چهره کردن و شعره کبیر بشین و سکون عین موله حاجی رستم موسی زمار فاضل قلبی پس بیرون آمد و در دل  
 مرا فراقیت بطسٹ من ذهاب پتر آمده شد ز دین طشتی از زر و طست بسین حمله عرب طشت بشین هم مملو ایمانا برگزیده شده ایمان این از این  
 گنایت و تمثیل است یا تمثیل ساخته شده مرا و معانی چنانکه تمثیل ساخته میشود اعمال روز قیامت برای وزن فضل قلبی فاضل قلبی پس شرفه شد دل من پتر  
 برگزیده شد یعنی علم و ایمان فراقیت پتر از گردانیده شد دل و نهاده شد بجای خود و فی دوا یة و در روایتی اینچنین آمده که فاضل القلبین جمله از حق  
 پتر شرفه شد شکم من باب زرم ثم ملوا یا ما حکمة پتر کرده شد ایمان و حکمت فراقیت بدابة دون البخل و فوفی الحاد پتر کرده شد من  
 بر کبی و رقعات پایا اشر و بالای حمار ابیض سفید قال له البرانی گفته میشود این مرکب را براق بهجت سرعت سیروی مانند بقی و جبهه برقی و لمعان  
 او شین عالم عارف سیدی شیخ عبدالوهاب متقی میفرمود که او را براق باید گفت و مرکب و دایه باید گفت و قرص نباید گفت چنانکه در کلام بعض  
 شعر واقع شده و میفرمود هر پیغمبری را براقی است مناسب مرتبه و مقام او چنانکه هر یکی را خواص است در اخراج موافق مقام وی و در کلام  
 اهل تاویل آمده که براق مثال نفس شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم و نفس مرکب بروج است و سبب و حصول اوست بمقام اعلی

و ازین بود که مگر کسی میگردد چنانکه خاصیت نفس است بعد از آن اطمینان پذیرفت و از اینجا معلوم میشود که این براق مخصوص آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه بعضی روایات آمده که این براقی است که ابراهیم بر آن سوار شده و در بعضی سوار شد ندروی سایر انبیا و صحت این سخن است و الله اعلم بیض خطوط و عند طوفی می نهادن براق کام خود را نزد نهایت منتی بصر خود بعضی استدلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او به آسمان بیک کام باشد زیرا که نظر هر که بر زمین است آسمان میرسد پس رسیدن او بر آسمانها در سهفت کام باشد غفلت عکیده پس برداشته شدم و سوار کرده شدم من بروی و درین عبارت اشارت بآنکه سوار شدن آن حضرت بر براق به محض اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل و صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جبرئیل بود بقوت ملکوت خود و اینجای هیچ بعدی نیست چه جبرئیل واسطه بود در وصول فیض الهی و در و وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از خدمت ه فدام ملوک میکنند و جبرئیل درین شب چاکر و دولت و غاشیه دار آن سرور بود و در روایتی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و میکشید نام براق در دست داشت فانطلق بی جبرئیل پس بر در جبرئیل حتی اتی السماء الدنيا تا آنکه آمد آسمان فرود تر از حدیث قصه اسرار اطلی کرد و از اینجا گمان برده اند بعضی که معراج در غیر شب اسرار بود و این دلالت دارد بر آنکه سوار سی تابر آمدن آسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن به مسجد اقصی بزبان نبی فرموده شد که بدان بر آسمان رسید و در روایتی بر داشت او را جبرئیل بر بازوی خود و آسمان بر او و الله اعلم فاستفتح پر طلب بر جبرئیل گشادن در آسمان را قیل گفته شد یعنی در بان آسمان گفتند و پرسیدند من هنا کیست این قال جبرئیل گفت جبرئیل منم جبرئیل هیل و من معک گفتند و کیست با تو قال محمد گفت جبرئیل با من محمداست قیل و فادرس الیه گفتند بطریق استفهام و تحقیق کسی فرستاده شده است بوی وی یعنی محمد که با تو آمده است طلبیده آمده است یا بخود آمده است قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی وی و بعضی گفته اند که سوال از آنست که آیا مبعوث شد آنحضرت و وحی فرستاده شد بسوی و درین سخن نظر است زیرا که امر بعثت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود در ملکوت چه جای سوال از آنست و قول اول تیر خالی از معنی نیست چه معلوم است که هیچکس بی اذن و امر الهی همراه جبرئیل به آسمان نراند و احسن قول آنست که سوال ایشان بطریق استعجاب و استبشار بعروج و قیوم آج حضرت بود و این قول ظاهر و احسن و عجیب است و انب است بقول وی قیل مرحبا بدفعهم المحیی جاء ففتحهم مرحبا به محمد پس خوش آمدنی آمد و معنی مرحبا آمدن مکان فرارح را ففتح پس گشاده شد در آسمان قرآن عظیم احادیث ناطق اند بآنکه آسمان را در هاست و میگویند که آن در مقابل و محاذی بیت المقدس است و قول خلاصه سلطان خرق و استیام بان باطل است چه قدرت پروردگار تعالی همه را شامل است و آسمان مثل اجسام دیگر است و همه قابل خرق و استیام اند و دلایل که بر آن اقامت کرده اند همه مدخل و معلولند و خود چون آسمان را در ثابت شد خرق و استیام نیز لازم نیاید فلما خلصت فاذا فیها آدم پس هنگامی که رسیدیم و در آمدیم در آسمان پس ناگاه در آن آسمان آدم است فقال هذا ابوه آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم نیست سلام ده بروی و گفته اند که امر جبرئیل آنحضرت را بسیار است سلام بر انبیا بهجت تعظیم تواضع و شفقت بود بر انبیا و لاجرم هر چه جبرئیل گوید از جانب حق گوید و چون آنحضرت صلی علیه و آله و سلم در علو و رفعت بمقامی رسیده بود که فوق آن ممکن و متصور نباشد محال آن بود که تواضع کند و شفقت ننماید و نیز گفته اند که چون آن حضرت روی در عبور داشت در حکم قائم بود و انبیا چون در مقام خود ثابت بودند حکم قاعد داشتند و قائم سلام میگوید براق عدا که چه فاضلتر باشد از وی فسلمت علیه پس سلام دادیم بر او و سلام فرمود السلام پس جواب سلام داد و آدم ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح پس گفت آدم مرحبا بپسر صالح و پیغمبر صالح و صفت کرد آدم و تمام انبیا که مذکورند درین حدیث آن حضرت را بشما و از اینجا معلوم میشود که صلاح مرتبه عظیم و مقامی رفیع است و پروردگار تعالی نیز در کتاب مجید وصف کرده انبیا را به ان و گفت و کل من الصالحین و کل احدنا صالحین و صلاح صندفنا است و مستحسن انصاف است بتمام آنچه صالح کرد و اند قلب را از کمالات و صفات جمیل بحقیقت آن چنانکه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در فروع الغیب فرموده اند صلاح فای عبادت بکلیت از وجود هستی خود که تا شائیه از هستی باقی است فساد است و چون فای الله کامل شد بقا باقی نیز کامل خواهد بود و اکمل افراد آنحضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم و علی اله و سایر النبیین و آل کل و سایر الصالحین ثم صعد بی حتی اتی السماء الثانية بهر بالا بر جبرئیل را و آمد آسمان دوم را فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل و من معک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا بدفعهم المحیی جاء ففتحهم فلما خلصت اذ انجی و عیسی چون رسیدیم به آسمان دوم ناگاه این دو پیغمبر یحیی و عیسی پیاده اند و هما ابنا خالد یحیی و عیسی پس این فلانند زیرا که خواهر مریم در خانه ذکر علیه السلام بود و باین نسبت ذکر یا کفالت مریم میکرد قال هذا یحیی و هذا عیسی فسلم علیهما گفت جبرئیل این یحیی است پس سلام ده بر ایشان فسلمت فرود آمدیم بر ایشان پس جواب سلام دادند و قد قالوا پس گفت یحیی و عیسی مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح مرحبا به پسر صالح و پیغمبر صالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الثالثة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل و من معک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا بدفعهم المحیی جاء ففتحهم فلما خلصت اذ ابوسف

قال هذا يوسف فسلم عليه فودع قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء الرابعة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل  
 قیل ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم عليه  
 فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح انك قد ادریس از ابا و حضرت است لیکن بسیار همه را بدان یکدیگر ند و چون ابوت  
 آدم و ابرهیم مشهور تر و روشن تر بود ایشان را بنی الصالحی گفتند ثم صعدني حتى في السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل من  
 معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء ففتح فلما خلصت فاذا هادون قال هذا هادون فسلم عليه  
 فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء السادسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل  
 ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسى قال هذا موسى فسلم  
 عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح فلما جاؤا من ههنا ههنا موسى کبریه که موسی قیل لعلنا  
 بهیکت گفتند موسی را چه خبر که ایند ترا و باعث برکریه تو چیست قال ابکی لان غلاما بعث بعدی گفت موسی میگریم از جنت آنکه کو کی فرستاده شد بعد از من که  
 بدخل الجنة من امتی اکثر من بید خالها من امتی و دید بهشت از امت وی بیشتر از آن کسان که می و آیند بهشت ما از امت من علی گفته اند که بنود که می  
 علیه السلام بهجت حدیث فضیلت پیغمبر و امت وی زیرا که حدیث موم است از اتحاد مؤمنین و کشیده شده است از ایشان و آیهی جان فکیف انکسی که بر کردید او را غلطی  
 تعالی و کلام کرد با وی و از گفت با وی بلکه از سبب آنچه فوت شد موسی علیه السلام را از اجری که مرتب میگشت بر وی دفع در جات بسبب چیزی که واقع شد از آن  
 اواز مخالفت امر و توقف در امثال آن که موجب تنقیص اجر ایشان شد که مستلزم نقض اجر او است علیه السلام زیرا که هر چه جز را هر کسی است که تجتهد وی کرده و بعضی  
 گفته اند که این محمول بر رقت وی علیه السلام بر امت خود و شفقت بر ایشان بود بسبب آنکه متعین نشدند بمناجعت وی چنانکه متعین شدند این امت هر چه در مناجعت پیغمبر خود  
 و رسید کثرت ایشان کثرت این امت و تحقیق بناده شده است لغت و رمت شفقت در دلهای پیغمبران بر امت خود و بیشتر از آنچه دیگران نموده شده است پس کبریه  
 که موسی علیه السلام بسبب رمت بر امت خود درین ساعت که وقت افضال وجود و کرم است شاید که حق سبحانه و تعالی بر او رحم کند بر ایشان بیکت این ساعت و بعضی گفته اند که مقصود  
 موسی را داخل هر دو راست بر پیغمبر و صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تا معان و بی شکرند و می و آیند در بهشت بیشتر از آنکه می و آیند از لسان دیگران و قول موسی که گفت که کو کی  
 فرستاده شد بعد از من نه بر سبب تنقیص و استحقاق شان وی است صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تنوید و تعظیم قدرت پروردگار و عظم کرم وی سبحانه و تعالی اعتبار آنچه بود  
 آنحضرت و آن حسن و اعطای آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود کبر سن نداده بود اکثریت سواد امت وی از اعم و دیگر و کلام میگویند و مراد قوی  
 طرب و شاد برادرند اگر چه در سن کهنه باشد و لهذا اهل مدینه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاد می گفتند و او بیکر صدیق و ارضی الله با وجود آنکه  
 صغیر سن بود از آنحضرت پیر می میگفتند ثم صعدني الى السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قیل من هذا قال جبرئیل قال ومن معك قال محمد قیل فذا  
 بعث اليه قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء فلما خلصت فاذا ابراهيم قال هذا ابوك ابواهم فسلم عليه فسلمت عليه فرد التلا ثم قال  
 مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح ثم دعت الى مدرة المنتهى بئر برشته شدم من موسی سدره المنتهی که نام درختی است در آسمان بنوع و میخ و او را اسم  
 ششم است و سدره درخت یعنی درخت کناری است و منتهی بحیث آن کویند که علوم خلایق از طایفه و غیره منتهی بدان میشود و چنانکه از آن گذشته که پیغمبر صلی  
 علیه و آله و سلم بیت چنان کرم در تیره قریب بر اندک که در سدره جبرئیل از زبان ماند اشارت یافت فاذا انتهی مثل قلال هجر پس ناگاه میوه آن مانند کوزه های  
 بهج است بنق بیخ نون و کسب با و بقاف بر درخت کنار و قلال کسرت فاف جمع قلد بضم قاف آوند بزرگ و بهج بفتح هج نام وضعی است قریب مدینه که گنبدی  
 بزرگ میباشد چنانکه در حدیث قلین آمده و اذا ورفها مثل اذان القيلة وناکبان بر کما می آید مانند کوشهای فیلان است فیله کسرت فاف فتح یا جمع فیل  
 چنانکه دیکه حج دیکه این تشبیه قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی وی بیرون از محط است قال هذا مدرة المنهى المنهى گفت جبرئیل این سدره  
 المنتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و تعریف آن مقام است و اشارت بدان و بشارت آنحضرت بموصول باین مقامی که منتهی عقول و علوم خلایق است یا  
 اعتدال از مغایرت خود و باز پس گردیدن از مصاحبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیت بکف از فراتر محال ماند بماندم که نیروی با لم ماند  
 اگر یکسر موسی بر زبیر ثم فروغ تجلی سوزد پر م فاذا اذ بجهة افاد پس ناگاه آنجا چارچوبی است فلان با طنان و ظهران و ظهران و دوحی باطن اند  
 و دوحی ظاهر قلت ما هذان یا جبرئیل گفت بیت این دو نور ظاهر و دوحی باطن ای جبرئیل قال اما الباطن فلان فلان فی الجنة گفت جبرئیل  
 اما دوحی باطن و دوحی بیست در بهشت طبعی گفته که یکی سلسیل و دیگری کوز است و در شرح ابن فرشته گفته یکی کوز و دیگر نیز الحجة و باطن از آن جبهه کویند که  
 در بهشت روند و از وی بیرون نمی آیند و بعضی کویند از آن جهت باطن کویند که عقل بکنه و صفا بیزد و اما الظاهران فالنیل والفرات و اما دو  
 نور ظاهر پس نیل و فرات ظاهر است که مراد نیل مصر و فرات کوفه است و بکلم حدیث اینها از پیغمبر می برآیند و بر زمین می افتند و روان میروند در وی



و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در باب نیل و فرات احادیث آورده و متضمن عجایب و غرایب که متعجبند عقول در آن و بعضی گفته اند که این  
 از باب تشبیه است که آب ایشان در لطافت و ندرت و منافع بشت است یا انبیا توافق است که این دو هنر دنیا و آخرتی و هنر بهشت  
 است در نام گذاشتن این ملک و اندک علم قدس فی البیت المحمود پسر نموده شد برای بیت محمود آن خانه است در آسمان بهر مادی  
 خانه که بکبر که فرض کرده شود افتادن آن بر زمین است بر خانه می افتد و ذکر می در حدیث آید و بیاید لغایت با فناء من خسو و اناء من لبن و اناء  
 من عسل پسر آورده شد نزد من و اوندی از می و اوندی از شیر و اوندی از شبنم اختیار کنم هر کدام یکی از اینها را که خواهم فاخذت اللبن پس گرفتم شیر را  
 و خوردم آنرا نه جز و عسل را فطرتی شیر فطرتی یعنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن و گفته اند که لبن در آن عالم مثال این  
 دو علم است حتی اگر کسی در خواب بیند که شیر میخورد و تعبیر آن بود که از دین و علم منتفع و محفوظ گردد و بنا سبب آنکه غذای آدمی را ابتدا از آن است و بخت  
 صفاء و لطافت و ندرت و کوارائی آن افاضت علیها و امتکات و بر فطرت خواهی بود و امت تو را با تمام النجاش و مادرش و فساد است و در حدیث دیگر  
 آمده است که گفت جبریل اگر تو شراب میخوردی فساد میشدی و امت تو اگر چه خرد و آن زمان مباح بود و خصوصاً خمر حنبت اما تعبیرش دین جهان این بود و کل  
 اگر چه شیرین و شافی است اما لطافت شیر و کوارائی وی زیاده بر آنست و در حدیث آید و ذکر عمل نیت همین دو اناء و لبن مذکور است و ازین حدیث  
 معلوم میگردد که آوردن این ظرف بالای آسمان بود و در حدیث آید آمده که نزد آمدن مسجد اقصی بود و ظاهر آنست که در هر دو مقام بود و در بیت المقدس  
 نماز و لبن و بالای آسمان اناء و لبن و عسل و اندک علم قدس فی البیت المحمود پسر نموده شد برای بیت محمود آن خانه است در آسمان بهر مادی  
 فوجعت فموت بموسی پس بر گشتم من از درگاه پس گذشتم بموسی علیه السلام فقال بما امرت پس گفت موسی و پرسید از من چه چیز امر کرده شدی تو فقلت لا امرت  
 بخمسین صلوٰۃ کل یوم پس گفتم من امر کرده شدم به پنجاه نماز روز فقال ان امتك لا تستطيع خمسين صلوٰۃ کل یوم پس گفت موسی بدرستی امت تو نمی  
 تواند بجای آورد پنجاه نماز هر روز وانی والله قد جوبت الناس قبلك و بدرستی من بخدا سوگند از موده ام مردم را پیش از تو و در بافته ام که در بخت  
 مذاق تکلیف سخت است بر طبیعت ایشان و عالجت بنی اسرائیل اشداً لمعالجة و علاج کرده ام بنی اسرائیل را سخت ترین علاج و اصلاح پذیرند  
 فادجج الی دیک پس برگرد و برو بسوی پروردگار خود فاماله الثقیف لا امتهک پس سوال کن پروردگار را سبکی و آسانی برای امت خود  
 فوجبت فوضع عني عشرين برکت و درگاه پروردگار پس بنا دو کم کرد ازین ده نماز را و چهل ماند فوجبت الی موسی فقال مثله پس با  
 برگشتم بموسی پس گفت مانند آنچه گفته بود با درگاه که امت تو نمیتواند گذارد چهل نماز و من از موده ام مردم را فوجبت فوضع عني عشرين برکت و درگاه  
 پس بنا دو کم کرد ازین ده و دیگر را پس سی ماند فوجبت الی موسی فقال مثله پس باز آمد نزد موسی پس گفت مانند آن که گفته بود فوجبت فوضع عني عشرين برکت و درگاه  
 پس بنا دو پروردگار تعالی ده دیگر بیت ماند فوجبت الی موسی فقال مثله فوجبت فوضع عني عشرين فامره فوجبت فوضع عني عشرين فوجبت فوضع عني عشرين  
 نماز هر روز فوجبت الی موسی فقال مثله فوجبت فوضع عني عشرين فامره فوجبت فوضع عني عشرين فوجبت فوضع عني عشرين فوجبت فوضع عني عشرين  
 امرت قلت امرت بخمسین صلوٰۃ کل یوم فقال ان امتك لا تستطيع خمسین صلوٰۃ کل یوم وانی قد جوبت الناس قبلك و عالجت بنی اسرائیل  
 اشداً لمعالجة فادجج الی دیک فاماله الثقیف لا امتهک قال گفت آنحضرت سالت دبی حق استحضرت گفت آنحضرت  
 بموسی سوال کردم پروردگار خود را تا آنکه شرم زده شدم اکنون رجوع بپیش تو کرد و لکن ادعی و اسلم و لیکن راضی میباشم و تسلیم میکنم امر آبی را یا تسلیم کنم  
 و میسارم کار است را بخدا و توفیق وی فلما جا و ذک نادى منا و امضیت فربضی پس بنحاکم که بگذشتم از آن مقام اواز داد و از دهنده و گفت  
 گذاریدم و مقرر کردانیدم فریضه خود را و خفت عن عبادی و سبک گردانیدم فریضه بار بندگان خود و نهادم بار ایشان متفق علیکم ۲ و عنی ثابت  
 البنانی بضم با و تخفیف نون تابعی مشهور است از اعلام بصره و فقهای ایشان اعیان اهل وقت خود بود لباسی حریص پوشید و چهل سال در صحبت  
 انس بود و اصحاب کتب سته از وی روایت دارند و انس گفت مر جبر راقول است و ثابت از مصابیح خبر است عن انس روایت میکند ثابت از انس ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال که آنحضرت گفت انبت بالبراق آورده شد مرا براق و هو دابة ابیض طویل فوق الحمار و دون  
 البغل و براق چهارپایه است سفید و از بالای حمار و پان استر افیع حافه عند منتهی طرفه می افتد و می زدنایت بصروی فکبت حتی انبت  
 بیت المقدس پس سوار شدم براق را تا آنکه آمدم بیت المقدس را بفتح میم و سکون قاف و فتح دال شد و نیز آمده فبطته بالملحقة لاقی و بطها بالانبياء  
 پس بتم براق را بملحقة و مسجد که می بستند براق را بان حلقه پیغمبران حلقه سکون لام فتح نیز آمده ویربط بفقائه و تحانیه هر دو روایت است در باب  
 مونت راجع حلقه و دیگر اصول بضمیر ذکر نظر معنی قال فدخلت المسجد گفت آنحضرت پسر در آمدن من در مسجد فصليت فید و کعتین  
 پس گذاردم در وی دو رکعت و تحقیق فوت شد این را وی را ذکر است آن حضرت انبا را بخت اختصار یا ذمول چنانچه در حدیث اول ذکر دخول

بیت المقدس ترفیت شده بود و خروج بجای جبل ثیل باناء من بنو و اناء من لبن پتیر بر روی آدم پس او در اجبریل اوندی از نزد آوندی از شرف غایت  
 اللب پس اختیار کرد و بر کزیم من پتیر را فقال جبریل لخلقنا لفظه پس گفت جبریل اختیار کردی تو فطرت را و دیدی را در حرج بنا الى السماء پتیر بالا بروید  
 مارابوی آسمان و مساق مثل عناه و را در راوی مثل معنی این حدیث که گذشت چنانکه میفرماید قال گفت آنحضرت فاذا ابا آدم پس ناگاه من گذشتم بآدم  
 و رسیدم بوی فوج بی پس ترجیب کرد آدم بن و مرجائی گفت و دعا بجای مخیر و دعا کرد مرا به نیکی و قال في السماء الثالثة و گفت در آسمان سیوم خلا  
 ابا یوسف پس ناگاه من بایوسف چنانکه در حدیث سابق نیز هم چنین بود اذ اهو اعطى شطر الحسن ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فوجب بی  
 و دعا بجای پس ترجیب کرد یوسف بن و دعا کرد مرا بجای شطر لعن یوسف و بمعنی جزوی از شئی نیز آید نصف باشد یکمتر از آن و بمعنی جبت و سوسی نیز آید و  
 مراد اینجا جزو است و اگر بمعنی جبت حمل کنند نیز درست است یعنی داده شده است جبتی از حسن و طرفی بزرگ از آن و با جمله ثابت شده و  
 است در شان حسن یوسف علیه السلام و صباحت و سی چیری که می اندازد در دهن که وی را درین باب جزوی عظیم از همه فزون تر بود و درین قصه  
 روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسیدم بدری که احسن خلق الله بود و افزون بود از خلق در حسن چنانکه نسبت بسایر کواکب  
 بازتر می شد یعنی آورده در جامع خود از انس بن مالک که فرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوب روی و خوش آواز و هست پیغمبر شما خواهد بود  
 و خوشتر از آن نیز از همه پس حدیث معراج مخصوص بغير ان حضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند که منظم در عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر کی در  
 شرح شمایل گفته که از تمام ایمان بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اعتقاد کند که جمیع نشود و ظاهر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچه  
 شده در وی چنانکه جمیع نشده در باطن سیرت هیچ کی از فضل و کمال آنچه جمیع شده در وی زیرا که ظاهر عنوان باطن است و حد و ضابطه در وی  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر چه جز مرتب الوهیت است از فضل و کمال همه او ثابت است و هیچکس کا ملتر از وی و مساوی با و نیست  
 کسی کسب و ملاحظت یار ما زنده تر از درین سخن انکار کار ما زنده هزار که بیانا را کائنات زنده یکی بخوبی صاحب عیار ما زنده صلی الله علیه و آله و سلم  
 حنه و جلال و فضله و کماله و لم یذکر بکاء موسی و ذکر نکرد راوی این حدیث که سیتن موسی را علیه السلام چنانکه در حدیث سابق گذشت فقال في السماء  
 السابعة و گفت راوی این حدیث در آسمان هفتم فاذا ابا ابواهم مسند اظهروا الى البيت المعمود و در حالی که تکیه کنند است ابراهیم  
 پشت خود را بسوی بیت المعمور و اذ اهوید خله کل یوم سبعون الف ملک ثلثا یعودون و ناگاه بیت معمور می در آید او را از برای طواف  
 هر روز هفتاد هزار فرشته پتیر باز نیک و ندان فرشته ها و نمی در آیند یعنی آنرا هر روز هفتاد هزار فرشته دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق  
 شد که این بیت المعمور مساوات و مقابل خانه کعبه است و میگویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم علیه السلام فرو داده بود  
 باز برداشتنم ذهب الى المسجد النبوی پتیر رده شد را بسوی سدره المنتهی فاذا و دقتها کاذان الفیله و اذ انماها کالقلل معنی این در حدیث  
 سابق معلوم شد فلما غشیها من امر الله ملغی غیرت پس هرگاه که پوشیده سدره را از امر الهی آنچه پوشیده از انوار دیگر کون شد و رنگ دیگر گرفت  
 و در حدیث آمده است مثل پروانه که بر شمع می افتد و این از روی بود و بعضی گفته انوار بالهای فرشتگان بود و احد من خلق الله یسقط ان  
 یمنعها من حسناتها پس نیت هیچکی از خلق خدا که تواند وصف کردن او را از خوبی او و لوحی الی ما اوحی و وحی کرد و حق سبحانه بسوی من  
 آنچه وحی کرد و آنرا جز خدا و رسول و وحی هیچ کس نداند و احوط و اقرب بصواب آنست که آنرا ابراهیم و اجال که اند و به بیان و تفسیر آن تعرض نکنند  
 فرض علی حسین صلوة فی کل یوم و لیلته پس فرض کرد و اندوی تعالی برین پنجاه نماز در هر روز و شب فقلت الی موسی پس فرمود اتم  
 از علوان مقام بسوی موسی در آسمانی که وی بود فقال ما فرضت بك علی المنك پس گفت موسی چه چیز فرض کرد و آید پروردگار بر امت تو قلت  
 خمین صلوة کفر فرض کرد و آید پنجاه نماز و در بعضی نسخ فی کل یوم و لیلته قال ادع الی ربك فبذلک الخفیف گفت موسی باز کرد بسوی پروردگار خود پس سوا  
 کسی او را سبکی را فان امتك لا تطیق ذلك زیرا که امت تو طاقت ندارد و آنرا فانی بلطف بجای مرا تملی جو بتم پس بد رستی من از موده ام و تجربه کرده ام  
 بنی اسرائیل را قال فوجت الی دبی و قلت یا د ب خفف علی امتی گفت آنحضرت پس باز برگشتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار  
 من سبک کردن بر امت من فخط عنی حسنا پس کم کرد از من پنج نماز را فوجت الی موسی و قلت خط عنی حسنا پس باز برگشتم بسوی موسی و گفتم کم  
 کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز را قال ان امتك لا تطیق ذلك فادع الی ربك فبذلک الخفیف قال گفت آنحضرت فلما اذل ادع بین دبی  
 و موسی پس هیش بودم من که بر میکشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم میشد ما آخر پنج نماز مقرر شد حق قال تا آنکه گفت پروردگار  
 یلعمد الحسن خمس صلوات کل یوم و لیلته لکل صلوة عشرین نماز بی فرض پنج است بر نماز را و حنه است فذلک حسن و صلوة پس باین جنات ایها حکم  
 پنجاه نماز دارند پوشیده ماند که ازین حدیث معلوم شد که پنج نماز کم کرد پس مرا حبت نه بار شد و از حدیث سابق ده ده معلوم شد و در آخر



غیرانه فکرانه وجد آدمی فی السماء الدنيا ذکر کرد که یا فت آدم را در آسمان نخستین که پایین تر است و ابو ایهیم فی السماء السادسة و یا فت ابراهیم را در آسمان ششم و در حدیث لذل کذشت که ابراهیم را در آسمان هفتم دید و این اثبت و توفیت زیر که در حدیث جامع آمده است که دید او را یکید زده بر بیت المعمور و بالجلد و یقین سموات و دیدن اینها در آن اختلاف گوید در احادیث واقع شده است و آن یا با شتاب و روات است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد قدر قال ابن شهاب فاحبزی فی ابن حزم کفایت ابن شهاب پس خبر داد ما این حزم کجا، محل و زای میجران ابن عباس و با حجة بقع معلوم شد و یوحده بعضی بر تخانیه گفته و بعضی بنون و مشهور ببار موحده است صحابی است الانضادی کانا یقولان قال النبی بودند این عباس و ابو حبه که میگفتند گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ثم عرج بی حتی ظهر لی المستوی سمع منه صریفا لا فلام یسترا بالابرهه شد مرا تا آنکه ظاهر شد و بر آمدیم بجای بر آمدنی که می شنویم در وی آواز قلم که فرشتگان بدان تقدیر با و حکمهای الهی می نویسد و از لوح محفوظ انتسخ میکند و کیفیت آن قلم ما را جز خدا و رسول خدا نداند و حقیقت قلم خبریست که بدان نقوش و حروف پیدا شوند و فی قول او در حقیقت آن داخل نیست و قومی از متغلفه از تا ویلات کنند و از ظاهر بر ظاهر و طریقه اسلام است که از اصل بر ظاهر کنند و بوجوه قلم قائل شوند و حقیقت آنرا حواله بعلم الهی نمایند و الله اعلم فقال ابن حزم و انش و گفت ابن حزم و انش قال النبی کنت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ففرض الله علی امتی خمسين صلوة پس فرض کرد انید خدای تعالی بر امت من پنجاه نماز فرجبت بلك حتى مررت علی موسى فقال ما فرض الله لك علی امتك قلت فرض خمسين صلوة قال فادع الی ربك پس رجوع کن بسوی پروردگار خود و از امتك لا تطیق پس تحقیق امت فطاعت آن ندارند فرجبتی پس باز کرد انید و این معنی سخن را فی الصراح بر جمع بازگشتن و مراجعت باز کرد و انیدن سخن با موضع مظهر پس بنهادیم که نصف از او یا بعضی از ایشان این در شرح حدیث ثابت کذشت فرجبت الی مومنی قلت وضع شرطها فقال داجع و بک مراجعت کن پروردگار خود را فان امتك لا تطیق لك فرجبت و در بعضی نسخ فرجبت نسخ است بجای فرجبت و این ظاهر است موضع شرطها فقال داجع و بک مراجعت کن پروردگار خود را فان امتك لا تطیق ذلك فرجبتة تجربه این عبارت از سابق ظاهر شده است فقال هی جنس و هی خسون پس گفت پروردگار خدای این پنج تن است بصورت دجل و پنجاه است بمعنی در ثواب لا یبدل العول لدی تغییر و تبدیل کرده نمیشود قول بزدمن و مراد با عدم تبدیل فرضیت من است و بودن او حکم نمید یا عدم تبدیل حکم با نگرینج در حکم پنجاه است حکم بودن حنه بد و فرجبت الی مومنی فقال داجع و بک قلت استخفیت من دجی ثم انطلق فی حق المنفی الی سدره المنفی پیر برده شد مرا تا آنکه بنهایت رسانیده شد تا سدره المنفی انطلق و انتها هر دو بلفظ مجهول تصحیح کرده اند و خشیها الوان لا ادری ماهی پوشیده سدره المنفی را رنگها که در منی یا بکم که حیت حقیقت آن رنگها را داخل الجنة پیر برده شده من در بهشت فاذا فیها جنا بذل اللؤلؤ پس ناکاه و در بهشت کنبذ بامی مر و اید است و خبا بذم جمع جنبه بضم جیم و سکون نون و صم موحده و در آخر فال حجه عمارتی بلند مدور چنانکه قبه و عامه بفتح با خوانند و ظاهر است که این معرب کنبذ است و در روایت مسلم آمده که سیر میکردم من در بهشت ناکاه و در آن جوی است که پروردگار روی قبه ما است از مر و اید کا واک و اذا قوا لها المسك و ناکاه خاک بهشت از مشک است یعنی خوشبو مثل مشک یا بحقیقت مشک است متفق علیه و عن عبد الله قال لما امری بر منول الله روایت است از عبد الله بن مسعود و گفت هنگامی که شب برده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم انتهى به المسدرة المنفی بنهایت برده شد آنحضرت را تا سدره المنفی و هی فی السماء السادسة و سدره المنفی را تا ششم است و در حدیث مالک بن صعصعه کذشت که در آسمان هفتم است و میگوید کبج او در آسمان ششم است و شاخا در هفتم الیها ینتمی ما عرج به من الارض بسوی سدره المنفی بنایت پذیریش و چیزی که بالا برده میشود از زمین از اعمال و علوم فیقبض منها پس گرفته میشود از وی بقدرت الهی فی آنکه ملائکه فوق آن روند و الیها ینتمی ما یهبط به من فوقها فیقبض منها و بسوی سدره المنفی منتهی میگردد و چیزی که پایین فرستاده میشود از بالای وی از اولر و لحام الهی تعالی پس قبض کرده میشود از وی و میگیرند ملائکه که ایستاده اند آنجا و منتهی علوم خلق و هر مروج ملائکه است و لهذا سدره المنفی نام کرده اند و آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بالاتر از آن بچکر زفته و آنحضرت بجائی رفت که آنجا جانیت بیت برداشت از طبیعت امکان قدم که آن را ستری بعبد است من المسجد المحرم تا عرصه و جب که اقصی عالم است و کاسخا جلا فی جبت و فی نشان نه نام سریت پس شگرف در آنجا پیچ بان از آشنای عالم جان پس از این مقام قال کنت آنحضرت با ابن مسعود برای تأیید قول خود که گفت و غشیها الوان قول خداوند تعالی در قرآن مجید اذ فیضی السدره ما فیضی و قتی که میپوشید سدره را چیزی که میپوشید یعنی چیزی که بکند آن توان رسید که چندانست و چون است مقصود تعظیم و تکیه بر آنست و شاید که مراد بقول آن حضرت لا ادری بای نیز همین است بحقیقت عدم علم و روایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برک وی فرشته ایستاده است که تسبیح میکند و آنجا از جاوزان سبزه که آنرا عبارت از ارواح انبیا و اولیا می دارند و آنکه فرمود قال فرامش من ذهب یا حبار تشبیه گفت و آن انوار نازل از عالم ملکوت را تشبیه کرد و بفرشش بفتح فایرند مشهور که در شمع میگرد و در اینجا اشارتی است به شمع و محبت ملکوت و جبرانی و سرگردانی وی بر نور اقدس رب تعالی

در وایتی جراد من ذهب یعنی طلخ از زرتیر آمده و این نیز بر بیل ثبیه و شیل است زیرا که بر درختان این جا نورانی می آیند و می نشینند و من ذهب گفتن  
 نایت از صفا و ضیاء است و تواند که مراد حقیقت ذهب باشد و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم ثلاثین دانه شد آنحضرت را در آن شب معراج سه چیز بحقیقت آنچه داده شد بوسی قلی الله علیه و آله و سلم در آن شب از مواهب علمی و عملی و اولی  
 و سرار و فیوض و برکات بیرون از حد حصر و احصاست و لیکن عبد بن مسعود این سه چیز بحیث شرف و کرامت که تعلق بامت دارند ذکر کرده  
 اعطی المصلوة الخمس داده شد نمازهای پنجگانه و اعطی خواتیم سورة البقرة و داده شد آیتها که خاتم سورة بقره است آمن الرسول بما انزل  
 الیه تا اخر سورة و مضمون آن ناطق است بحال رحمت خداوندی بر این امت مرحومه را تخفیف کالیف از ایشان و عفو و مغفرت او برایشان و نصرت  
 وی برایشان را بر کافران و غفلت لایشرک بالله من امته شیئا المقدمات و امر زید و شد مر کسی را که شریک نمیکردند بخدا از امت و ی چیز را که  
 کبره که می در آید بر نگلبان را در آتش دوزخ جز و روشنت و اقحام در افکندن سختی یعنی عاصیان امت را از امر زید و به بهشت می در آید و دوا  
 مسلم و عی ای هریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد دایتنی فی الحجر برآئنه تحقیق میدانم من خود را که بودم در حجر گنبره  
 و سکون جیم موضعی است متصل کعبه که نواوان کعبه در آن جاست و قریش تسالونی عن مسراهی و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند ما از شب رفتن بیت  
 المقدس از علامات و نشانیهای آنجا مناسبتی عن اشیاء من بیت المقدس لدا اثبتنا پس سوال کردند ما از چیزها از بیت المقدس که ثابت نماید  
 از این وقت رسیدن ایشان از طریق این نیا ن فکرت کبر با ما کربت مثله پس اندوه کین کرده شدم من اندوهی که بگز اندوه کین کرده  
 شده ام مانند آن فرخنده الله لی نظرا لیه پس برداشت خدایت المقدس و نزدیک گردانید از این و برداشت حجاب را از آن و بنمود مراد  
 عالی که نظرمی کنم بوسی آن و می بینم از بی حجاب مایسا لونی عن فیجی الا انما هم نمی پسندقریش را از هیچ چیز که آنکه می آکا با هم من ایشان را و جز می بینم  
 هر چه می بیند و قد دایتنی فی جماعه من الانبیاء و تحقیق میدانم خود را از بیت المقدس و جماعتی از پیغمبران فاذا مومنی قائم یصلی پس نگاه  
 می بینم که موسی ایستاده است نماز میکند فاذا جعل ضرب پس نگاه موسی مر دیت سبک کوشش جسد مر غزل موسی یا گرداندم جودت هر دو  
 معنی می آید کاسی یعنی جوده شعرو کاسی جوده جسم یعنی اجتمع دوی گانه من و جمال شئوه که یا که دوی از مردان شئوه است که نام قبیله است از بین  
 و اذا عیسی قائم یصلی و نگاه عیسی نیز ایستاده است نماز میکند و افرج الناس به مشها عوفه بن مسعود الثقی نزدیکترین مردم بوسی از روی شای  
 عروه بن مسعود ثقی است که نام یکی از صحابه است و در کتاب ببا لخلق گذشت که سرخ و سفید بود و لطیف بود چنانکه کوب آب از روی می چکید و اذا ابراهیم  
 قائم یصلی شبه النائم صاحبکم مشابیه ترین مردم با ابراهیم یار شامت یعنی فنه میخورد آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر که نیکو آن  
 جان دار تحلیف نیت نماز دوی چرا باشد جوابش آنکه انما صلوا الله و سلامه علیهم زنده اند بحیات حقیقی دنیاوی و چون زنده اند شاید که تحلیف نیز  
 باشد و نیز مرفوع در آن جان و جوب است نه وجود آن فحانف الصلوة پس رسید وقت نماز فاملمهم پس امت کردم من انبیا را و این تا  
 بانبیا در بیت المقدس بود بعد از آن ایشان را بر آسمان بر زد یار و لوح ایشان را در آسمان تمثیل و متشکل یافتند مگر عیسی و در پس که بجهت بر آسمانند  
 و الله اعلم فلما فرغت من الصلوة قال لی قائل یا محمد هذا مالک خاذن النار فسلم علیه پس هرگاه که فارغ شدم از نماز گفت مرا کو بنده  
 ای محمد این کنجینه و آتش است پس سلام ده بروی فالتفت الیه پس باز گزیم بوسی دوی فبدانی بالسلام پس ابتدا کرد دوی را بسلام و نگذاشت مرا که من  
 بروی سلام کنم از جهت وجود غلبه شوکت و رحمت آنحضرت بر نار و خازن دوی فاختم طاهر چنان می نماید که این احوال بر آسمان باشد و تواند که امامت  
 آنحضرت را نبیا را بر آسمان نیز باشد و لیکن سیاق حدیث در است که در بیت المقدس بود و الله اعلم و واه مسلم و هذا الباب خال من الفصل  
 الثاني الفصل الثالث عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روایت از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که  
 می گفت لما کذبنی قریش بنحای که نسبت بدو بخ کردند مشرکان قریش در قضیه اسرا به بیت المقدس و پسیدند ما از نشانیهای آن مکان وقت فی  
 الحجر اتیا و من در حجر قبل الله لی بیت المقدس پس روشن گردانید و نمود خدا تعالی مرا بیت المقدس را و در کرده پرده را میان من و دوی چنانکه  
 دیدم از بی شبه و احتمال دارد که بیت المقدس را برداشته پیش آنحضرت اینجا آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفت آنحضرت  
 پس آمده شد مسجد را و نهاده شد نزد ارقم و ابن المغیر و داخل است در محله چنانکه حاضر گردانید شد تحت بقعس در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام  
 فقطفت الخبر هم عن آیت که در بیتا و من که خبر میدهم قریش از نشانیهای بیت المقدس و انا انظر الیه و حال آنکه من نظر میکنم بوسی آن متفق غلبه  
 بد آنکه در احادیث معراج حدیثی نبیا و در که حال روایت آنحضرت مرتب العزرة را معلوم کرد و دو صحابه را و تابعین را اختلاف است در آن و قول  
 مختار اثبات است و بعضی گویند بدل وید و بدیل بدل و این انقن بدل است و تحقیق و تفصیل این در باب روتیه ابقه در کتاب به الهجته و النار گذر

الکامل الثالث

باب المعجزات

الفصل الاول

در بیان معجزات حضرت زکریا علیه السلام

فقد رُويَ عن أبي بصير عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «ما من عبد من عبدي أتى بامر مني إلا عجز عنه ما عجز عنه من عبدي» خارق عادت که ظاهر میگردد و بوی دعوت نبوت و خوارق عادت که پیش از ظهور نبوت ظاهر شد آنرا از با صحت گویند و از با صحت حکم کرد و ایندین نباست بکنش که بگوید در وی است حکام امر نبوت است و مجموع خارق عادات ما چهار قسم بنماید انداختن از کفار و فساق ظاهر کرد و از استدرج کردن و آنچه از عموم مسلمانان ظاهر شود و از اسعونت خوانند و آنچه از اولیا بود که امت و بید دعوی نبوت این همه اقسام بیرون رفت و سحر خارق عادت نیست بلکه ظاهر میگردد و با سبب از هر که آنرا با شرت کند و هر چه با سبب فادیر ظاهر کرد و خارق عادت بنود چنانکه شهاب دوزیه طبعیه و هر که آنرا خارق عادت خواند باعتبار ظاهر است **الفصل الاول عن انس بن مالك ان ابا بصير قال** روایت از انس که صدیق رضی الله عنه در وقت حکایت کردن از قصه هجرت و در آمدن در غار و رسیدن مشرکان بر سر غار حبیبین سید ابرار صلی الله علیه و آله وسلم گفت نظر کن ای قدام المشركین علی رؤسنا و نحن فی الغار نگاه کردم من بسوی پاپیای مشرکان که ما را میبختند و حال نگه داشتیم و در غاریم و صورت آن غار پنهان واقع شده است که اگر کسی بر در وی ایستاده باشد نظر بچنانکه درون غار است بر پایهای و سی می افتد و اگر انگش بر جای پای خود چشم بندد و بیدار از آنکه درون غار است قفلت پس گفت من یا رسول الله لو ان احدهم نظر الى قدمه ابصرنا اگر تحقیق کنی از ایشان نگاه کند بجانب پای خود و بید چشم خود را بر جای پای خود می بیند یا افتال پس گفت آنحضرت یا ابا بکرهما ظنك بائین الله قال لهما حسيت کمان تو با آن دو کسی که خداست میبینم آن دو کسی یعنی خدا ایشان است حضرت واعانت و معجزه درین قصه بر کرد آن خدای تعالی است همت کفار را از تخلص و تفتیش و نظر کردن بدرون غار با چشم خود ایشان که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه در غارند بیت فالصدق فی الغار والصدق فی لم یمان و هم یقولون یا الغار من ارم و محب روایت کرده است که آنحضرت دعا کرد بر ایشان و گفت خداوند او کرد و آن چشمتای ایشان را پس کرد غار میبختند و در نی یافتند ایشان را و بیضه نهادن کبوتر و پرو و بستن عجبوت نیز معجزه بود چنانکه در احادیث آمده است **متفق علیه** و عن البراء بن عازب عن ابيه انه قال لاني مكر روايت ابراه بن عازب ان ابا بصير قال ان ابا بصير را از پدرش که غایت که وی گفت ای بکر خبر ده مرا چگونه کردید و چه کردید شما یعنی تو و پیغمبر و اینها می که شب رفتی تو با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت ابوبکر اسرینا لیلنا تمام شب رستم با **ومن الغد** و پاره از فردای آن شب حتی قام قائم الظهیر و تا آنکه نیمه روز شد و بایا و آفتاب قیام اینجا یعنی توقف و ظهیر به معنی نیمه روز و مراد بقایم ظهیر آفتاب که در نیمه روز چنان نماید که گویا ایستاده است و حرکت نیکند و خلا الطريق لا یمن فی احدنا شد را و چنانکه میگذرد و در وی هیچ کس از حضرت لانا خضرة طویلة لما ظلمنا بنوده شد ما و ظاهر شد بر ما سنگی دراز که مراد از سایات لقات علیها النفس ایامده است بر آن صخره آفتاب فتن لنا عند هاهنا پس فرود آمدیم باز در آن صخره و موسی للنبی صلی الله علیه و آله وسلم مکانا میدی و برابر و هموار کردم من مرا آنحضرت را جای هر دو دست خود میامد و علیه که خواب کند آنحضرت بر این جا و یطع علیه فرقة و قلت فلو کتر انیدم من بر اینا پوتین پاره را و گفت خواب کن یا رسول الله و انا انفض ملوکل و من می بینم چیزی که کرد و دست و پیر که پدید شود از هر جانب و نگاه بانی و پاس بانی میکنم و چیزی ارم از هر جانب و انفض بفاضا و همه نظر کردن در جانبی و هر چه و هر که در دست و انفض بفتحات جاعه را گویند که فرستاده میشوند در رفتن جاسوسی فنامد پس خلیه آنحضرت و خجبت انفض ملوکل و بیرون آمدم من در حالتی که می بینم و جاسوسی میکنم جایائی که کرد آنحضرت است فاذا انا اولع مقبل پس ناگاه من ملاقی شوم ام بچرا نده که سفندان که پیش آمده است قلت فی غمک لبین پس گفتم یا در کوفندگان تو شیر می هست قال نعم گفت راعی آری هست قلت افطلب نعم ایاب پس میدوشی شیر را قال نعم گفت آری میدوشم فاخذ شاة فطبل فی قعب کبته من لبن پس گرفت کوفندی را پس دوشید و در کاسه چوبین قدری از شیر را قعب بفتح کاف و سکون عین قلع چوبین بخاک سطر که سیراب کند آدمی را و کتب فجم کاف و سکون مثله و با، موصه یک دوشیدن از شیر و معنی ادا ق حملتها للنبی صلی الله علیه و آله وسلم بر نوبی میها لثرب و یقوضا و با من مطبوخ بود که برداشته بودم آنرا برای آن حضرت که سیراب میشد و روی می دوشید و وضو میکرد و فایک للنبی صلی الله علیه و آله وسلم و هو فی المنوم پس آدم نزد آنحضرت و آنحضرت در خواب بود و فکر هت ان او قظله پس انوشا داشتیم که بیدار گیم او را فوافقت پس موافقت کردم من آن حضرت را در خواب یعنی من نیز بخواب رفتم و به تقدیم قاف را فانیز روایت کرده اند یعنی صبر کردم و توقف نمودم و بیدار کردم حتی استیقظ تا آنکه خود بیدار شد آن حضرت فصعبت من الماء علی اللبن پس ریختم پاره آداب بر شیر حتی بود اسفله تا آنکه خاک شد پایا شیر را با آن قلع یعنی آب بیا ریختم تا شیر مبر سرد شد و این عادت عرب است که آب سرد در شیر میریزند و میخورند ظاهر در دفع حرارت شیر فایده دارد و قلت اشراب پس گفتم من بنوشش یا رسول الله فشراب حق و حنیت پس نوشید آنحضرت تا آنکه راضی و خوشحال شدم من از اینجا معلوم می شود که شادی جان محب خوش دلی و می در خوشی و آسایش محبوب است و اینجا اشغال می آرند و میگویند که چون بی از آن مالک کوفند شیر دوشیدند و خوردند جواب میگویند که کوفندگان دوستی اردوستان ابوبکر بود رضی الله عنه که اعتماد بر رضای او داشت و نهر عادت اهل مکه بودی که دستوری میدادند کوفندگان آن خود را که برای ریختن در کاسشان شیر میداده باشند



و تواتر که خبری داد و خرید و باشند فاعلم الله قال الامیران لولجیل پسر گفت آنحضرت آیا وقت نذر هر کس کردی را قلت بلی گفت آری وقت آن شد که کوچ کنیم قال فارتحلنا بعد ما مالک التمس گفت ابو بکر پس از خیدن آفتاب از مشرق بجانب مغرب یعنی بعد از وقت زوال و آمدن دیر می کرد و ما آمد و دنبال ما سراقه بر مالک که ابل که او را و جمل و دیگر را در دنبال ما برنگاشته بودند که هر که محمد را یا را و او را صد شتر بدیم و این سراقه بعد از رفع تکه بشرف اسلام مشرف شد قلنا قینا ابو بکر میگوید رضی الله عنه پس گفت من آمده شدم یا رسول الله یعنی کسی آمده بدیدن ما و گرفتیم با فقال لا تخنن پر گفت آنحضرت اندوه من و غم من و ان الله معنا بدستی خدا با ما است بعضی عارفان گفته اند در فرق میان این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قول موسی علیه السلام که گفت ان می روی نظر شود آنحضرت سخت بر حق و لطف و کریمی اقا و پسر نفس خود بر عکس حال موسی که نظری اول بر نفس خود پس از آن بر حق افتاد و شود و اول اتم و اکمل است و موافق با رایت شیخ الارایت الله قبله ثانی با رایت شیخ الارایت الله بعد او بعد اول حال اهل جذب و حیوانات و ثانی حال استدلال و برهان و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنا گفت تا فقرای امت را تیر از آن بخیب باشد و موسی علیه السلام می گفت و مخصوص بخود کرد و این چنانکه دارنی و اینا حقایق الاشیاء فدهما علیه البنی پس دعا کرد بر سراقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فادقظمت بفرسه الی بطنها فی جلد من الاخص پس فرو رفت با سراقه پا بیای تنب و بی تا شکم در زمین سخت ارتطام فرو رفتن دکل و در آمدن در کاری که بیرون نتوان آمد از وی و جلیجیم و لام مفتوحه بین درشت فقال فی واکما دعوتما علی پر گفت سراقه بدستی من می بینم شما را که دعا کردید بر زبان من فادعوالی پس دعا کنید برای سود من فوالله لکما پس خدا نگاه دارنده و یاری دهنده شما راست ان و دعوتما الطلب تا که دفع کنم از شما طلب کا خرافه الله النبی پس دعا کرد و ما را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فحقا پس پرست سراقه از آن محنت و دروایتی نه بارد و کار کند و بسیار فرو میرفت و سخت می یافت فجعل لا یلفی احدا الا قال پس در هیئتاد سراقه که پیش نمی آید هیچ کی از کافران که در طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده بودند که میگفت که نیم ماه هنا کفایت کرد و شدیدا در طلب یعنی پس است و دیگر طلب کنید من طلب کردم نسبت ایجا کسی که او را می طلبید لا یلفی احدا الا دعه پس پیش نمی آید سراقه هیچ کی را اگر آنکه باز میگردانید او را متفق علیه ۲ و عن انس قال سمع عبد الله بن سلام بمقدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روايت از انس گفت شنیدم عبد الله بن سلام که یکی از اجداد یهود و عظامی ایشان بود خبر قوم خود را که آنحضرت را بمیدینه و هجرت و هو فی ارض یحیوف بخانه محمد و حال آنکه عبد الله بن سلام در زینی بود که میچید میوه را از درختان یعنی در باغ و بتان خود بود میوه را در درختان می برد و میچید مقصود بیان واقع است یا مبالغه است در آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و استقبال وی در آن با وجود آنکه در کاری بود و مجال فرصت تنگ بود و وی صفات آن حضرت را در قوریت خوانده تحقیق نموده منتظر ظهور نور نبوت بود و هم در روز اول قدم ایان آورد بیت مدتی بود که مشتاق لقایت بودم نه لاجرم روی ترا دیدم و از جا رفتم فانی النبی پس پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی سائلک عن تلمیذی که گفت عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آن حضرت بدستی من سوال کننده و پرسنده ام ترا از هر چیز که لا یعلم الا انی میداند آن تلمیذ را که کسی پیغمبر است فاولا اشراط الساعه کی از آن سیم چیز است که چیت تختی علامتهای قیامت و ما اول طعاه اهل الجنة و چیت تخمیز خورش بشتیان که در اول در آمدن بهشت بجزند و ما یخرج الولد الی ابیه و الی امه و چیت که میکشد فرزند ابوی پدرش یا بوسی یا درش و شیعی میکشد او را یکی ازین دو یعنی فرزند که کاهی در صورت شابه پدر می آید یا کاهی شابه مادر سبب چیت قال اخبرنی بهن جبرئیل آنحضرت خبر داد مرا باین سه چیز جبرئیل اکنون بهن باعث گفتن آن حضرت این سخن را بعد از تنبیه است مرا و او را کثرت کوشش پیش وی را بوجود وی و نزول جبرئیل اما اول اشراط الساعه فنادی تحتشر الناس من المشرق الی المغرب ان تخمین نشانی قیامت پس آتشی است که می برانگیزد و گرد می آید مردم را از جانب مشرق بجانب مغرب شرح این را باب اشراط الاله گذشته است طعما اول طعام اهل الجنة و اما تخمین طعامی که بخورند از بهشتیان فویاده کبد حوت زیاد و جگر بایست و آن جگر پاره دایت او بخورند و طعمه او در غایت لذت است بیان این نیز در باب صفة الجنة و اهلها گذشته است و اذا سبق ماء العجل ماء الملیه فترج الوالد و چون پیش میشود آب مرد آب را یعنی پیشتر در رحم می افتد میکشد فرزند او را و مانند میکشد و از آنجود و اذا سبق ماء الملیه و چون سبقت میکند آب یعنی آب پدر را و در بعضی نسخ ماء الرجل مذکور است و چون میکشد زن فرزند او را و مانند میکشد ازین حدیث معلوم میشود که سبب شبنه فرزند به پدر با مادر سبقت آب کی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب الغسل از آب طهارت گذشته معلوم میگردد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت را متضمن مرد و معنی توان داشت قال گفت عبد الله بن سلام بعد از شنیدن جواب اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و گفت عبد الله یا رسول الله ان الیهود قوم یعت بدستی یهودی اند پس بار بهتان کنند و دروغ گویند و افتراسند و بهت دروغ بستن بر کسی و بهت بضم با و با و سكون آن بر دروایت جمع بهوت بردن خول و انهم ان یعلو باسلامی من قبل ان تسلطهم یهتونی و بدستی ایشان اگر بدانند اسلام آوردن را پیش از آنکه برسی تو ایشان را زوده می بندند بر من یعنی بعد از پرسیدن بخانم الیهود پس آمدند به دروایت آن حضرت و عبد الله در گوشه پنهان فقال ای رجل عبد الله فیکم پس گفت و برید

آنحضرت کدام است یعنی چگونه مردیست عبد الله بن مسعود را میان شما قاتل و اخی و ابرو خنجر یافتند بهترین است و پسر بهترین است و سپیدترین است و معتبر است و پسر معتبر است و عبد الله بن سلام از اولاد یوسف علیه السلام بود قال و ایسم این که گفت آنحضرت خبر دهید مرا اگر السلام آورد عبد الله بن سلام یعنی شما هم سلمان میشود قالوا اعاده الله من لك گفتند بیو و کجا دارد و او را خدا تعالی از ان یعنی از اسلام آوردن و نفعی عبد الله پس بیرون آمد عبد الله از ان جایی که مختفی شده بود فقال شهدا ان لا اله الا الله و ان محمدان رسول الله فقالوا این گفتند هر دو عبد از ان که معلوم کردند اسلام عبد الله را و این شهادت دادی بدین و او پسر بدترین است و پسر بدترین است و فاش قصه پس نقص او کردند و گوشت او گفتند قال هذا الذي كنت اخاف گفت عبد الله اینست چیزی که بودم من که میترسیدم از بتان و اقرای یهودیان یا رسول الله دواء البغادی و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شاور محب بلغانا اقبال ابو سفيان و هم از ان است که آنحضرت را در جنگی که رسیدن ما پیش آمدن در روی آوردن ابی سفیان یعنی بکاروان از کاشمیر و این مقدمه غزوه بدر است که ابو سفیان الموصی تجارت شام رفته بود و اموال بسیار می آورد و با وی چهل سوار بود و چون سلمان این خبر شنیدند خواستند که برین قافله نزنند و چون این خبر بمکه رسید ابو جهم با لاسی کعبه برآمد و ننگ و مردم را جمع کرد و برآمد و با وی گفتند که کاروان را ساحل گرفت و نجات یافت و بیرون میا و چون وقت زوال آن بی دولت رسیده بود و گفته مردم نیامده و بدر رسیده و واقع شده آنچه واقع شده چنانکه در کتب سیر مسطور است مقصود اینجا ذکر معجزه آنحضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داد و تعیین مواضع هلاک و افاقه و در هر صحنه و چون آنحضرت با اصحاب مشورت کرد و مقام معدن عباد و ایتا معدن بن عباده که از کلبه و نقیای انصار بود فقال پس گفت یا رسول الله والدي نفسي بيد و لو امرتنا ان نخيضها البحر لاختضناها اگر امر کنی و میفرمائی که در آیم مرا که از اسپ و شتر در دریا می آیند می در آیم آنها را در دریا یعنی بر روی زمین چه باشد که بفرموده تو در درون دریا می خنجر خوض در آب آمدن و اخاضه در آوردن در آن و لو امرتنا ان نصيرها الى برك الغمام لفعلنا و اگر میفرمائی ما را که بزنجیر حکمائی شتران و اسبها را برك الغمام ببریم و میفرمائی که بکبر و موحده و فتح آن و سکون را و غما و کبر و محرم و ضم آن و بعضی بفتح نیز گفته اند نام ملدی است از بلادین یا در اقصای بحر یا اقصای مجموع بر آید میگویم و میفرمائی که شتران را کثایت است از تیز زدن آنها که در وقت سواری و و دیدن پاهای سوار بر حکم میزنند قال گفت من خذاب رسول الله پس خواند و بدین بخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الناس مردم را بر آمدن فاطم فلفوا حقنوا فلو ابد ما پس بر آمدند و رفتند مردم تا فرود آمدند بدین نام موضعی مشهور است میان مکه و مدینه و وجه تسمیه بید و در کتاب المجاهد کذا شد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق اخبار از غیب و وحی آسانی هذا مصحح فلان این جای هلاک شدن و افاقه و افاقه است نام یکی از ان اشقیای بود و یضح یثا علی الامراض و می نهد و آنحضرت دست خود را بر زمین برای تعیین موضع ههنا و ههنا اینها و اینجا یعنی هر کدام از موضع را تعیین مینمود و اشارت میکرد قال گفت ان فاما ما لحد هم عن موضع يد رسول الله پس دور شدند و در گذشت هیچکدام از ایشان از جایی که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میط دور شدن و دور کردن دواء مسلم و عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال وهو في قبة يوم بدر و راویت از ابن عباس که آنحضرت گفت و حال آنکه وی در خیمه بود روز بدر اللهم انشدك عهدك و وعدك خداوند سوال میکنم ترا ایمان و امان ترا و سبب بودن تو در ترا که بفتح و نصرت من برا عیسی دین داده و انشد بفتح همزه و ضم شین و نشد و نشان بالکسر که شده و انشا و تعریف کم شده کردی که بیا از خاطر وی کم شده بود و تو با و دای و انی که گفت آنحضرت اللهم ان تشاء لا تعبد بعد اليوم خداوند اگر میخواهی که پرستیده نشوی پس امروز یعنی بروی زمین از او میان کسی ترا نهند یعنی اگر این باطنه مسلمانان را هلاک میکنی دیگر که میپوشد ترا و این عبارت بصیرت تر را است آمده و نیز آمده است که آنحضرت مناجات میکرد تا آنکه از او میقتاد و از خود رفت و خندید و بکسید پس گفت ابو بکر رضی الله عنه دست آنحضرت را فقال حسبك پس گفت ابو بکر پس است از این قدر که گفتی و کردی یا رسول الله الحق علی ربك بسیار با لغز کردی تو در تلا فالحاح سستییدن و الحاح آنحضرت مدد و عیاری و لیر با حق و پابر جای کردن مسلمانان بود زیرا که ایشان میدانستند که دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در امثال این موطن البته مستجاب است خصوصا وقتی که الحاح کند و مبالغه نماید در سوال فخرج و هو یثب فی الصحیح پس چون گفت ابو بکر این سخن بطریق بیان حضرت از جایی که دعا میکرد و حال آنست که آنحضرت بر میخیزد زنده خود از غایت فرح و نشاط و يقول میبهره السبح و طولن اللب میگویند نزدیک است که شکست داده شود این جانچه و روی میگرداند و پشت دهند چون آنحضرت درین حال دایره حایر بود میان پنج روی نیازی حق و امید بود و می بقال و راجع آید جانب در جانب تعیین و طاعتی که از جانب ابی بکر رضی الله عنه و عقیقه دل وی بشیر امید شکست و نجات و جزا و دانه نام مشرکان و نصرت مومنان بطریق اعجاز که باطلایع و ادنی سخن سجاده افرا بر غیب ظهور کرد و گفت اند که گمان نبود کسی و چه جای

کمان بردن است که مکر و فتنه و یقین ابو بکر بر پروردگار متعالی و تقدس و تیر و محکم تر بود و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال مآشا و کلامی که  
 باعث آنحضرت را برود و عا و الحاج شغفت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که این اول شهادتی بود از پیشا هد جا دنی سبیل الله که شهادت  
 کرده بود و ندایشان پس مبالغه کرد و در توجیه و تضرع و ابتهاج بدرگاه ذوالجلال از برای تسکین نفوس و تقویت قلوب ایشان پس چون دست  
 آن حضرت قوت یقین و طمانینت از جانب ابی بکر دریافت استجابت را و جمع کرد خاطر را که از جانب ایشان پشتی و گرانی داشت و اما مکرر  
 گفت رحمة الله علیه که حال آنحضرت اتم و اکمل بود و اشیاع نظر و علم بصفاات تعالی لا ابالی درگاه حق و سطوت و جلال و نظر ابو بکر بر ظاهر و عده بود  
 و صدق آن داین تحقیقی دیگر است که در رساله شیه المصاب از بعضی محققین نقل کرده ایم و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و دواء الجناد  
 و عنه ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یومر بدم و هم از این عباس است که آنحضرت گفت روز بدر هذاجبرئیل الخند بلین  
 فرسده این جبرئیل است که گیرنده است سرپ خود را و عنان از برای ساختن جنگ علیه اداة الحرب در حالی که جبرئیل است دست افراز  
 جنگ و سلاح آن مجزه این جا دیدن آنحضرت است جبرئیل را برای جنگ کردن همراه وی در روز بدر دواء الجنادی و عنه قال بینما جل  
 من المسلمین یومئذ یشتد و هم از این عباس است که گفت در آنشای آنکه مردی از مسلمانان روز واقعه بدر حمله میکرد و میدوید فی ثوبه جل من الشکین  
 امامه در پی مردی از مشرکان که پیش از مسلمان بود اذ سمع ضربة بالسوط فوقعه ناکاه شبد آن مرد مسلمان آواز زد دن باز یانه بالای خود و صوت  
 الفا دس یقول و شنید آواز فارس را که میگوید اقدم حیضوم اقدام کن ای حیضوم اقدام در آمدن بجنگ و شجاعت نمودن بایش ای حیضوم و لقا  
 یعنی اول فتح هزبه و سکون قاف و کسر وال است و در وجه ثانی بضم هزبه و ضم دال و حیضوم بفتح حمله و سکون تخانیه و ضم زای نام اسب جبرئیل است که ذاتی الفا  
 و بعضی گفته اند نام اسب که از فرشتگان است اذ نظر الی المشرک امامه خو مستلقیا ناکاه ناکاه کرد آن مسلمان بسوی مشرک در پیش خود که بر زمین افتاد  
 بر قفا نظر الیه پس باز ناکاه کرد و در پیش خود بسوی مشرک فاذا هو قد خطم افهه پس ناکاه آن مشرک بتحقیق زده شده است بر بینی او و پیدا آمده است  
 اثر زدن بر بینی او و خطام کبر نشان بر بینی شتر و بتحقیق رسیده بود در جرات بر بینی و لید بن المعیره روز بدر و باقی مانده بود و اثر آن بر بینی و باین است اشارت  
 قول حق سبحانه علی الخطل و مشق و حجه کضربة السوط و شکافته شده بود روی آن مشرک مانند زدن تازیانه فاخضر ذلک اجمع پس سز  
 شد جامی ضربه چنانکه باقی میماند اثر ضرب سبزو دیا و فجاء الاضاحی پس بد انصاری که بان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را بان حال فحدث  
 رسول الله پس خیر و ادیغبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دیده بود از شنیدن آواز زدن سوط بر مشرک و افتادن او بر زمین تا آخر آنچه گذشت فقال  
 صدقت پس آنحضرت گفت با انصاری راست میگوئی ذلک من مد النماء للثلاثان مذکور از کوفت فرشتگان از آسمان میوم بود و فقتلوا و میوم  
 سبعین پس گفتند فرشتگان در آن روز بقادکس از مشرکان و امر و اسبعین و اسیر ساختند و بند کردند بقادکس را دواء مسلم ۸ و عن سعد  
 بن ابی وقاص قال رايت عن عیین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن شماله یوم احد و جلیل گفت سعد و یدم من راستی آنحضرت  
 و از جانب چپای او روز واقعه احد و در که علیه مآشاب بیض بر آن و در و جامای سفید بودیقاتلان کاشد اقتال کشش و کارزار  
 میکردند هم چو سخت ترین کارزار و کشش کردن مآدیتها قبل و لا بعد نه دیدم من آن دو مرد در پیش از آن و نه پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل  
 میخواید سعد بن ابی وقاص بان دو مرد جبرئیل و میکائیل را این تغییر از را و میت و لا بد بساخ از آنحضرت و اخبار وی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود  
 متفق علیه و عن البراء قال بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هطالی ابی رافع روايت از برای بن عازب گفت بر آنکشت و فرستاد آن  
 حضرت گروهی را بسوی ابی رافع پیودی که گنیت وی ابو الحقیق بضم حاء و فتح قاف اولی و سکون تخانیه میان دو قاف که دشمن ترین دشمنان  
 آنحضرت بود که عمد شکنیها کرد و قتل کریها نمود و هم با کرد و در حسی که داشت پناه حبت پر آنحضرت بجهت را بروی کماشت که پنج فدا و او را کردند  
 و ملاک سازند فدخل حلیه عباده بن عتیک بنیه لیلا پس در آمد بر ابی رافع عبد الله بن عتیک بفتح عین حمله و کسر فو قانیه بر وزن عتیق  
 که از مشاهیر انصار است فاء ابی رافع را در شب و هو فاقه فقتله و حال آنکه وی در خواب بود پس کشت او را فقال عبد الله بن عتیک  
 فوضعنا السیف فی بطنه حتى اخذ فی ظهره پس بنا و ثم شمیرا در شکم وی تا آنکه گرفت در پشت او و در کشت از آن فرصتی قتلته پس  
 شاختم من و یقین دانستم که کثرت من او را فجلت افتح الابواب پس ایستادم من که میکشایم درهای حصن او را و آید آن رطبانیر که فرستاده بود  
 آنحضرت ایشان را همراه من برای کشتن او و بیرون در آید او و بودند و مشرک شوند در قضیه و عبد الله بن عتیک بحمله غریب در آمد و بوجه  
 این در کتب میر فکور است و در صحیح بخاری نیز در اوایل کتاب المغازی عبد الله بن عتیک را در حدیث آن مذکور است و بنایت غریب عبد الله بن  
 حقیقه نهیت الی و بعد فوضع و جعلی تا آنکه رسیدم پای زین پس نهادم پای خود را بر پای زین فوضع فی لیلته المعزنی پس فادام



برکت آن رحمة العالمین در وی راه یابد یکبار این فقیر در بازار که که در می است از تره فروشی میشنو که برترهای خود آب می فشانند و میگوید یا ربکه  
 اللہ تعالی و انزل غم لا تر تخلی ای برکت پیغمبر یا و منزل من فرو دای پس از آن هر که کوچ کن اللهم صل وسلم و دو بار که و کرم علی سیدنا و مولانا و برکتنا  
 محمد و آله و صحبه معین ز مجوری برآمد جان عالم ترجمه یا نبی اللہ ترجم نه اخر رحمة العالمین ز محمد و مان چرا فارغ نشینی و عی ای فتاده ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لهما و حین یخلف الخندق فجعل یسبح و یقول روایت است از ابی قتاده که از شهاب  
 معمار است که آنحضرت گفت معمار بن یاسر را و بهیچ می که میکند آنحضرت با حمار خندق را پس شروع کرد آنحضرت که مسح میکند سر عمار را و پاک میکند گرد او  
 وی و میگوید تو من این مصیبه ای شدت و شقت و محنت پس میگوید نعم بین من و قبح میم و تشدید تحانیه نام ما عمار است که مسلمان شد بلکه و عذاب  
 کرده شد درین خدا و بیرون نیامده از آن تا آنکه خنجر را بوجبل عین در فرج وی و کشت او را پس آنحضرت سختی و محنت عمار را یا و میکند و نایم میکند آنرا  
 و در حقیقت مراد ای عمار است و لهذا فرمود و تفتتک الفتنه الباغیه میباشند اگر و بهی که بغی میکند و بیرون می آیند از اطاعت امام برحق مراد  
 باین فتنه معاویه و قوم او است زیرا که قتل عمار در حرب صفین است و عمار با امیر المؤمنین علی بود و وی از دلائل تخلفیت علی است در آن قضیه خبا که  
 آورده اند که عمر بن العاص نزد معاویه آمد که عجب کاری شکل پیش آمد که عمار بن یاسر بر دست ما کشته شد معاویه گفت شکل چیست گفت من شنیدم  
 که آنحضرت بجا رفت تفتتک الفتنه الباغیه معاویه گفت که عمار را مانگشته ایم علی کشت که او را بجنک آورد و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه بعمر و  
 بن العاص گفت تو عجب مردی بوده که در کینه خود می لغزی و انتد اعلم و این حدیث را طریقی کثیره بالغ بر شتر و توله تر چنانکه در رساله تعلیم البشاره  
 ذکر کرده ایم و معجزه درینجا اخبار غیب است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر دادند و او مسلم ۱۲ و عن سلیمان بن صرد بعظم صاعقه و فوج را ابوالمطرف  
 خزاعی کوفی صحابی است و بود وی رضی الله عنه جبر فاضل عابد حسن عالی داشت و شریف بود در قوم خود و امیر بود بر طالبان کینه امام شهید حنین بن علی  
 رضی الله عنه و خلق کثیر را بر آن آورده و خوانده و در میان حال شهید شد در سن نو و دوسه سال رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم حین اجلی الاخراب گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سگامی که در کرده شد و پریشان کرده شده که در ها که در غزوه خندق بر جنک و عداوت  
 آنحضرت اجتمع و اتفاق کرده بودند و غزوه خندق با غزوه اخرب نیز میگوید همین جت که مشرکان و یهود همه کرده های کا فران اتفاق کرده آمده  
 بودند پس پروردگار تعالی با دها و شکر با فرستاد تا از لایکه که دریم و بریم کرد و نایا از چنانکه در احادیث و کتب سیر مذکور است و اجلی بلفظ مجمل و  
 هر دو روایت است پس آنحضرت بطریق اخبار از غیب فرمود الان خبر دهم لای غفرنا به تشدید نون اکنون غزای کنیم ما ایشانرا و غزایمیکت ایشان  
 ما را و نحن نسیر الیهم و ما سیر میکنیم بسوی ایشان و میریم بر سر ایشان و نمی آیند ایشان بر سر ما و همچنین شد که بعد ازین غزوه قدم مشرکان بمدینه  
 بجنک مسلمانان نیامده مسلمانان بر ایشان فرستند و فتح با کردند و فاته البخادی ۱۳ و عن عائشه رضی الله عنها قالت لما دجع رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم من الخندق سگامی که بر کشت آنحضرت از غزوه خندق و انتد اعلم کفار و وضع السلاح و نهاد سلاح جنک را بجهت فرار از جنک و اغفل  
 و غفل کرد و در بعضی روایات آمده است که بجانب سرشت بود یعنی غل هنوز تمام نکرده بود که آقا جبرئیل آمد نزد آنحضرت جبرئیل و هو فیض و اسد  
 من الغبار و حال آنکه جبرئیل می فشانند سر خود را و پاک میکرد و از کرد که در غزوه خندق بدان آلوده شده بود فقال قد وضعنا السلاح پس گفت جبرئیل آنحضرت  
 بتحقیق نهادی تو سلاح را و الله ما وضعنه خدا سو کند من نهاده ام سلاح را چنانکه می بینی اخراج الیهم بیرون آبی بسوی این کا فران فقال النبی گفت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاین پس کاروم و بسوی که بیرون آیم فاشاد الی بنی قریظه پس اشارت کرد جبرئیل بسوی بنی قریظه که قومی از یهود  
 بودند و بر سه چهار میل از مدینه بودند و حصنی داشتند و الا ان آثار آن باقی است و مسجد بنی قریظه که آن حضرت در ایام محاصره  
 ایشان در آنجا اقامت داشت و نماز میکرد و بعد از آن همان مکان مسجدی بنا کرده اند مشهور است و آن در جانب عوال مدینه است فخرج النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم الیهم پس بیرون آمد آنحضرت و رفت بسوی بنی قریظه متخف و عکبه و فوج و ایه للبخادی قال انس کانی نظر الی العباد و ساطعانی  
 ففاق بنی غنم گفت انس که بنی غنم که بجانب غداره که بر میخواست در کوه بنی غنم فتح عین مجوس و سکون فون و فتح فون نیز آمده نام قبیله است از انصار فاق بغنم فاق فاق  
 که هر موکب جبرئیل از جماعت سواران که همراه جبرئیل بودند و بعضی شخ من موکب این ظاهر تر است و موکب کبر کاف جامعه سوار و پاده که از انقاموس و انعام  
 نهانیه خصیص آن سواران معلوم میشود که هر کت نمی داشتی حین سار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگام سیر کردن و رفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم الی بنی قریظه بسوی این قبیله و معجزه ایی آمدن جبرئیل است سلاح پوشیده با موکبش برای جنک و دیدن عمار از موکب هر چند فوات انیا دیده نمی شد  
 و عن جابر قال عطش الناس یومئذ و لم یجدوا ماء فاشاد الی بنی قریظه و بعد از آنکه جبرئیل آمد و در مدینه و مدینه بخفیف و تشدید ۱۴ نیز آمده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بنی قریظه دکت و حاکم آنحضرت و پیش وی که بود و فتح با غنم از جرم که و فتح ساخته شود بسوی قوضاء منته میگرد و آنحضرت از وی که اقبل الناس نحوه و سیر

روی آوردند مردم و آمدند بجانب آنحضرت قائلین عندنا ماء فوضاء به گفتند مردم نیست نزد ما آب که وضو کنیم بان و نشرب و بنوشیم آن آب را  
 الامام فی رکعت کمره بین یکدیگر در رکوه تست فوضع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یدیه فی الرکوة پس نهاد آنحضرت دست خود را در رکوه  
 فجعل الماء یغور بین اصابعه پس گشت آب که میجوشد از میان انگشتان آنحضرت کامثال العیون مانند چشمها قال گفت جابر فشرنا فوضوا فانا بنوشیم  
 ما و وضو کردیم با قیل و قال بگو که گشتیم گفته شد جابر را چند کس بودند و شما قال لکن ما مائة الف لکننا گفت جابر چند بودند و شما مائة الف لکننا گفت جابر  
 بودیم ما صد نفر را کس برآید بند میبود ما لکن اخص عشر مائة و واقع بودیم با نوزده صد طاهر عبارت آن بود که گوید هزار و پانصد و لکن مقصود ما لغو و تشریف  
 است و نیز اهل حدیبیه فوجا بودند جدا جدا هر فوجی صد کس لکن اقل متفق علیه ۱۵۰ و عن البراء بن عازب قال کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم اربع عشر مائة یوم الحدیبیه گفت برابر بودیم با چهارده صد کس در روز حدیبیه و در روایت جابر پانزده صد گفت بعضی میگویند پانزده و از  
 چهارده صد بود پس آنکه پانزده صد گفت خبر کسر داد و آنکه چهارده صد گفت کسر انداخت یا فوج فوج می آمدند و میزدند و قتی چهارده صد بود و قتی  
 پانزده صد شد و پانزده صد بود و چهارده صد شد انداز بر غلبه آن فوجین است و الحدیبیه بی و حدیبیه نام جای است نزدیک برده دوازده میل  
 فترخنا هاهنا فله نزل فیها قطرة من کثیم آب او را پس گذاشتیم در وی یکقطره فبلغ النبی پس رسید این خبر بنبیجیر راضی الله علیه و آله و سلم  
 فاما و فجلس علی شقی هاتر آنحضرت بر سر آن چاه پس نشست بر کرائه آن مژده عابا فاء ماء به طلبید آنحضرت آوندی از آب فوضا پس وضو  
 کرد آنحضرت فمضی و دعا پسر عبد از وضو آب در وین کرد و دعا کرد و قصبه فیها سترخت آن آب را در چاهم قال دعوها ساعة بترکت بکذا یزید  
 ساعتی بپوشد و دعا و انفسهم پس سیرا بگردانیدند مردم و فرمای خود را و کاهیم و مرکبهای خود را حق و تحلو تا آنکه کوح کردند از حدیبیه یعنی نادت  
 تمامشان و شتران ایشان از آن آب سیراب بودند و مدت اقامت ایشان در آنجا نزدیک بیت روز بود و دواء الجذامی ۱۶ و عن عوف روایت  
 از عوف که از تابعین است عن ابی جعاء از ابی رجا عطار روی از کبار تابعین است ولادت وی در زمان بنوت است ولیکن آنحضرت را ندید و عمر طول یافته  
 بیشتر از صد و بیست سال عالم عالم بنی مقری است وفات او در سنه خمس و مائة عن عمران بن حصین که صحابی مشهور است قال کان فی مفتح النبی گفت عمران  
 بودیم در سفری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستلکنا الناس من العطش پس کله کردند مردم بسوی آنحضرت از تشنگی فنزل پسر و داد آنحضرت  
 فدعا فلانا پس خواند آنحضرت فلان را نام شخصی گرفت و طلبید کان یحیی ابی جعاء بود که نام پسر آن فلان را ابورجا که راوی حدیث است از عمران بن حصین  
 و نشید عوف و فراموش کرد نام او را عوف که راوی است از ابی رجا و دعا علیا و خواند آنحضرت علی را رضی الله عنه نیر قال فذهبنا فابتنیاء الماء و گفت  
 بروید هر دو شما پس طلب کنید آب فاطنا فاطنا پس فتنند هر دو علی و آن فلان فقلقا امر ابی بن مزاد بن اوسطی حنین من ماء پس ملاقات کردند و دیدند  
 زنی را میان دو مزاده یا دو سطح از آب مزاده بفتح میم و تخفف اسی وصل یعنی توشه دان و بر روی که دروسی بآزند نیز الحلاق میکند آن از دو چرم میباشد  
 و کاسی چرمی و در وی میدوزند تا فواخ شود کذا فی القاموس و در فتح الباری گفته مزاده مشک بزرگ که زیاده کرده میشود چرمی دیگر و سطح بفتح  
 سین و کسر طایر یعنی مزاده است یا نوعی از مزاده از دو چرم که یکی بر بالای دیگر دوخته شده است فجاه الی النبی پس وردند علی و آن شخص دیگر  
 آن زن را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستنزلوها عن بعیرهما پس فرود آمدند آن زن را یا آن مزاده را از شترش و معنی او ظاهر است  
 و دعا النبی صلی الله علیه و آله و سلم با فاء و طلبید آنحضرت ظرفی را فخرج فیدوا المزدین پس بخت یعنی لمر کرد و بر تختین آب در آن ظرف  
 از دهنهای هر دو مزاده و فودی فی الناس اسقوا و آواز داده شد و مردم که آب و سیر خود را یعنی یکدیگر را استخوان بفتح میم و کسر او هر دو لغت است  
 و فتح افصح است که اقل فاستقوا پس آب خوردند قال گفت عمران فشرنا عطاء ما اربعین و جلا پس نوشیدیم ما در حالی که تشنه بودیم چهل مرتبه و حتی دویا  
 تا آنکه سیراب شدیم روینا بفتح را و کسر او خلا تا کل قریه معنا و آواز داد پس یکدیگر با هر مشک و هر مطروه که با ما بود یعنی هر ظرف که با ما بود فی الطراح لواءه  
 مطروه یعنی آب درستان و ایما الله لعلنا اقلع عنها و انما الخیل علینا انما اشد مللنا منها حین ابتداء و سکنه خدا برآید به تحقیق باز داشته شد  
 آن مزاده و حال آنکه بدستی آن مزاده برآید و خیال انداخته میشود بر آنکه آن مزاده سخت تر و بیشتر است از روی پر شدن از خودش که در سخت بود یعنی  
 هر یک خوردند و برگردند و آن مزاده بحال خود بود و همچنان پر بود که سخت بود و برای ما لغو فرمود که از سخت پرت بود و اقل بضم میم و بفتح جمل و  
 بفتح مضارع مجول از تخیل و ملته کسر میم و مکون لام و ابتدای تیر مجول است متفق علیه ۱۷ و عن جابر قال سرفنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم حتی نزلنا و ایا ابعی فاهای جمله گفت جابر سیر کردیم با آنحضرت تا آنکه فرو داندیم و دی فراخ را فذهب رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم یقفون فتنه فکنا کنا حاجت خود را و ما حاجت انانی است غلبه شیا نیست بریه پس ندیدیم زیرا از دیوار یا تل و سنگ که برده کندن  
 از مردم و اذ اشجرتین یشاطی الوادی ناکاه دید آنحضرت دو درخت را و کرائه و اوبی و در روایتی شجران و این نقطه ظاهر است از انطلق



رسول الله پس رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی احدی صابری کی ازین دو درخت فاخذ بغصن من اغصانها پس گرفت آن حضرت شاخی از شاخهای آن درخت را فقال انقادی علی باذن الله پس گفت آنحضرت کردن نه و فرمان برداری کنی گرد آید ه بر من بدستوری خدا فانقاد معہ پس کردن بنا و آن درخت بآن حضرت کما البعیر الخشوف للذی یصافح قائلاً مانند تر چوب در بینی کشیده که مطاعت و فرمان برداری میکند از پیش کشنده خود را خاشاک بر سر خا و محبه و شین مجتنب چوبی که در بینی شتر می اندازند تا بیشتر و تاب نرشد و در انقیاد و مطاعت دراصل پی رشت و دادن و مداربنت نمودن است و در اینجا اطاعت و انقیاد است حتی اتی الشجرة الاخری تا آمد آن حضرت درخت دیگر را فاخذ بغصن من اغصانها پس گرفت شاخی از شاخهای او را فقال انقادی علی باذن الله فانقاد معہ كذلك همچنان که درخت نخست آمده بود حتی خاک را بالانصف مما بینهما تا وقتی که شد آنحضرت در میان راه آن دو درخت منصف بفتح سیم و سکون نون و فتح صاد جای میانه و در میان دو جا قال التیعا علی باذن الله گفت آنحضرت بهم بچندین بدستوری خدا التیام اتفاق کردن و ساز و آوری نمودن فالتامتا پس بهم چسبیدند آن دو درخت بخلعت الحدث لفضی جابر میکوید پس ششم من در حالی که حدیث میکنم نفس خود را سخن میکویم بافتی بفر و وقوع این امر عیب که دیدم از آنحضرت با خود گفتم که این چلیبت و چگونه است یا در چیزی ای دیگر چنانکه عادت انسان میباشد که با خود و در سخن میباشد و از حدیث نفس میکند فحال مغلفه پس ظاهر شد از من اتفاق و نکرستی بجای یعنی مشغول بودم بر نفس خود و اتفاقات نداشتیم هیچ چیز بر اتفاقات کردم و نکرستم فاذا اناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقبلاً پس ناگاه می بینم آنحضرت را که رومی آمده است باین جانب و از الشجرین قد افترقا و ناگاه می بینم آن دو درخت که تحقق جدا شده اند فقامت کل واحد منهما علی ساقی پس سیتاد و هر یکی از آن دو درخت بر تنه خود چنانکه بر حالت اصلی خود بودند دوا ه مسلم ۱۸ و عن یزید بن ابی عبید و یضم عن و فتح با تابی فقامت مولى سلمة بن الاكوع قال دایت التوضیة فی ساق سلمة بن الاكوع گفت یزید دیدم نشان زدن در ساق سلمة فقلت پس گفتم یا با سلم کنت سلم بن الاكوع است ما هذا التوضیة چیست این اثر ضربه قال ضربة اصابتنی یوم خیبر گفت این اثر ضربه است که رسیده بود مرا و زغزوه خیبر فقال التام لصلیب سلمة پس گفت مردم رسیده شد سلمه یعنی کشته شد و بر یعنی ضربه شد رسید که مردم کمان بردند که در فاقیت النبی پس آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ففت فیدثلث فثبات پس در میدان حضرت در آن موضع سه وسیله فی فاشتکیتها حتی التاخذ پس شگایت نکردم آنرا و در نزدن شدم باین ساعت دوا الجادی ۱۹ و عن انس قال لقی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذیلاً وجعفر ابی دوحه للناس گفت انس خبر رسانید آنحضرت بموت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب عبداللہ بن رواحه از برای مردم قبل از بایتم خبرم پیش از آنکه باید مردم را خبر موت ایشان و این سه صحابی و زغزوه موند بضم میم که شریعت از شام در سه شانه شهید شدند و سلمان سبزار بودند و مردم صد هزار و مقام این فقره مطور است و کتب سیر فقال پس گفت آنحضرت در بیان کیفیت شهید شدن ایشان لخذ الوابه دید که رفت ایت را نخستین زید بن حارثه فاصیب پس گشته شد فخذ جعفر فاصیب بجز گرفت رایت را جعفر بن ابی طالب پس گشته شد فخذ ابن دوحه پس گرفت رایت را عبداللہ بن رواحه فاصیب پس گشته شد و عینها قد دفن میکند آنحضرت این کجایت را و مردم و چشم آنحضرت اشک میریزید حتی اخذ الابه سیف بن سیوف الله تا آنکه گرفت رایت را آنکه لقب و شمشیر است از شمشیری خدا یعنی خالد بن ولید و لید و لید که هفت شمشیر از دست خالد بن ولید و کار و زنگنه شد حتی فتح الله علیهم تا آنکه گشاد خداستالی بر سلمان یعنی نصرت داد و ایشان را بر مردم و مسلمانان از دست ایشان بلاست مانند دوا الجادی ۲۰ و عن عباس قال شهدت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم حنین گفت عباس حاضر شدم با آن حضرت غزوه حنین که بعد از فتح که واقع شد و حنین بضم حاء و فتح آن اولی بعد از آن تخته ساکن است نام موضعی است میان مکه و طایف و در آن عرقات فلما التقى المسلمون و الکفار و المسلمون مدبرین پس هنگامی که پیش آمدند بیکدیگر مسلمانان و کافران برگشتند مسلمانان در حالی که پشت دهنده اند و بحقیقت این هزیمت بود بلکه برشته به ناه آنحضرت آمدند تا استند و جویند از حضرت وی و بالجمله یک جولانی بود از مسلمانان که واقع شد فطفق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوکض بخله قبل الکفا و پس در هتیا و آنحضرت که می جنباندا و استر خود را که نام وی دلدل بود و بجانب کفار رکض جنبانیدن دابه پای و قبل کبر قاف و فتح موده جانب و این فایت جرات و شجاعت است که در جهان معرکه کسی با شتر نازد و الا اخذ بلجام بخله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوکض بخله و حال آنکه من کینه ام تمام است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اکفها ادا و ان لا تسرع و در حالی که با منیدرم بغل را از جهت خواش این که شتابی نکند بغل و نیز زود و ابو سفیان بن الحارث اخذ بکاب و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب بن عمر رسول الله که از قتیان قریش و شجاعت عرب بود دیگر نده بود رکاب آنحضرت را تا نازد و فکر فرضا تا نازد و رکاب باشد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای عباس تا او احصاب الصوره پس گفت آنحضرت ای عباس که از زده خدا و ندان بسمه را بفتح و ضم میم نام درختی است که بیعت کردند با آن روز حدیثی که از رابعه الرضوان خوانند یعنی نداده اهل

عبداللہ

[illegible]

فانک انداخت فقال پس گفت آنحضرت این کلمه را مائها لوجه زشت شد یا زشت باد و رویای ایشان یا ذاتهای ایشان فاما خلق الله منهم  
نساء الاملاء عینه ترا با بکالک لفضله پس پیدانکر و خدا تعالی از ایشان پیچ آدمی را یعنی هیچ آدمی نبود مگر آنکه پر کرد و هر دو چشم او را بخاک آن  
تجه خاک که انداخت بجانب رویهای ایشان فولو امده بین پس برکشند کافران در حالی که پشت دهنده اند و هر چه را که پیش شکست و او ایشان را  
خدا تعالی و نصرت داد و مسلمانان را و قسم رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلم غنا غنا هم بیز السلیین و بخش کرد آنحضرت غنیمتهای  
ایشان از میان مسلمانان غنیمت مالی که از جنگ کافران بدست آید رواه مسلم ۲۲ و عن ابی هریره قال شهدنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
الله و سلم حنینا گفت ابو هریره حاضر شدیم با آنحضرت غزه حنین را و در مواسب لدنیه این قصه را و غزو خبیر ذکر کرده و در صحیح البخاری نیز  
همین است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لرجل من معه یدعی الاسلام پس گفت آنحضرت مرد دیر از جمله کسانی که همراه او بودند و در جنگ  
یکو اندام و اسلام را و هیچ نشان کفر و تعلق ظاهر نبود و بر وی هذان اهل النادر فرمود و نیز در وفیعت فلما حضر القتال قاتل الرجل من اشد القتال  
پس بنکامیکه حاضر شد جنگ مقاتلت کرد و انبرد با کافران قاتلی که از سخت ترین قاتلها بود و کثرت به الجراح و بسیار شد آن مرد در جراحات کبر خشمی  
جراح کبر جماعت فجاء و جل فقال پس آمد مردی از صحابه پس گفت یا رسول الله ادب الذی یعد ثلثه من اهل النادر قاتل فی سبیل الله من اشد  
القتال خبرده مرا از حقیقت حال آن مردی که خبر میدی تو که وی از اهل آتش است تحقیق قاتل کرد در راه خدا سخت ترین قاتل فکثرت به الجراح پس بسیار شد وی  
جراحها فقال اما الله من اهل النادر گفت آنحضرت او که باشد که وی از اهل نار است فکاد بعض الناس یوقاب پس نزدیک بودند بعضی مردم که  
شک کنند و صدق خبر آنحضرت که با وجود این جد و جد وی در قتال چون پیغمبر میداد که وی از اهل نار است فبما هو علی ذلك اذ وجد الرجل  
المد الجراح پس اثنای آنکه وی بر آن حال بود ناگاه یافت آمد در در جراحها را فاهوی سده الی کنانه پس ایل کرد و اندست خود را بسوی یزدان  
خود فافتوح سهما پس شید تیری را و در اکثر روایات بخاری اسما بلفظ جمع یعنی بر کشید تیرها را فافتوحها پس بر پیش سینه خود را بان تیر و در حدیث  
البخاری آمده که آن مرد و بنا و سینه خود را بر تیزی شمشیر و زور کرد بر آن تاخته سده و این منافات ندارد و خبر تیر شاید که مرد و کرده باشد و دل  
بر تیر کردن تمام شد قتل بشمشیر کرد و الله علم فاشند و جال من المسلمین الی رسول الله پس شتاب رفتند و دیدند مردی از مسلمانان بسوی پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم فقالوا این گفتند یا رسول الله صدق الله حدیثک راست کرد و اندید خدا تعالی سخن ترا که گفته بودی آمد و از اهل نار است  
قد انخر فلان و قتل نفسه بر تحقیق برید بخبر خود را فلان یعنی آن مرد و کشت خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الله  
اکبر اشهد انی عبد الله و رسوله کو ای میدهم که من بنده خدام و فرستاده وی کاسی که عجزه ظاهر میشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کو ای میداد و بر  
خود از جنت تا زکی یقینی که پیدامی شد در آنوقت عیان برای تنبیه و تلقین مردم بدان و فرمود آنحضرت یا بلال قم فاذا لدی الجنة الا مؤمن امی  
بلال برخیز پس اعلام کن مردم را باین که در نمی آید بهشت را مگر مسلمانان فان الله لا یهدی هذا الدین بالرجل الفاجر و بدستی خدا تعالی قوی نمی گردد  
این دین را بر دو فاجر و قاتل وی غور بی زمانی و تباهی کردن دعاه الجادی این حدیث دلالت دارد بر آنکه قاتل نفس در دوزخ است و مقرب  
آنست که اگر مؤمن است و تصدیق ایمانی دارد و محله در نار نخواهد بود و همچنین است حکم قاتل مؤمن عدا و قاتل نفس نیز فرد قاتل مؤمن است و در قرآن مجید  
حکم مخلو دوی و زنا کرده و علما در آن تا ویلات دارند و بعضی محدثین از اهل ظواهر گفته اند که اگر چه مؤمن است اما این قسم مؤمن محکم است در نار پس ایشان  
ظهور نار را مخصوص با کافر نمیدانند اما این قول شاذ است مخالف اجماع اهل مذاهب سنت و جماعت و در خصوص اینم که گفته او در حدیث گذشت  
میگویند که وی منافق بود چنانکه خطیب بغدادی گفته است یعنی در واقع منافق بود اگر چه ظاهر بنوع و نفاق وی و الله اعلم ۱۴ و عن عائشة رضی الله عنها  
قالت مصرو رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی انه لیخيل اليه انه فعل الشيء و ما فعله روایت کرده شده است از عائشه که گفت  
سحر کرده شد آنحضرت تا آنکه هرگز در خیال انداخته میشد او را که وی کرده است چیزی را و حال آنکه کرده است آنرا و در حدیث دیگر آمده است که در  
خیال انداخته میشد که باید اهل خود را و جماع کند و نمی آید ایشان را یعنی ظاهر میشد او را از نشاط و فرج که وی قادر است بر آمدن زنان را و چون نزدیک میشد  
با ایشان قدرت نمی یافت بر آن بد آنکه قومی از ملاحده استعجا و نموده اند عرض سحر و امثال آن از عوارض و امراض بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آنکه علم  
دره سخن و انکار و طعن و دنان یافته و توهم کرده اند که برین تقدیر احقا و بر شریعت و اقوال و افعال وی مانند و شک و التباس راه یافته که شاید از این قبیل  
و این توهم زایل و باطل است بعد از وجود دلایل قطعیه یقینی بر صدق وی و ثبوت نبوت وی صلی الله علیه و سلم و سحر مرضی است از امراض و  
عارضی است از علل که جایز است طریای آن بر تنها صلوات الله و سلامه علیه مبعین چنانکه سایر انواع مرض و اگر فرض کرده شود چیزی از تنها  
در افعال علل مرض موجب نمیکرد و آن کمال اختلال را در سایر افعال که مدخلیت نیست در آن مرض را بعد از حصول محبت و ذلالت و



صلی الله علیه و آله وسلم هو لقیم قما گفت ابوسعید در آنای که ما نزد آنحضرت بودیم و حال آنکه آن حضرت بخش میکرد مالی را و قسم بفتح قاف  
مصدر است و معنی مقسوم و قسم کسب قاف معنی نصیب و بخش و این مال از غنایم چنین بود که قسمت کرد آنرا بجهان آگاه آمد آنحضرت با ذوالخویصره یعنی  
خارج و فتح و او و سکون تخمین و کسر صاد و حمله و هو الوجل من بنی تمیم و ذوالخویصره مردی بود از بنی تمیم فقال پس گفت آن مرد و رسول الله اعدل عدل کن  
قسمت و همه را برابر ده قال و بلك من عدل اذ اعدل پس گفت آنحضرت و ای تو پس که عدل میکند وقتی که من عدل نکنم قد جئت و حضرت ان لم  
الک اعدل به تحقیق نو میدشدی و زیان کار شدی تو اگر نیستی من که عدل کنم زیرا که امید واری و سود مندی شما در عدالت من است و مرا رحمت عالمیان است  
و برای اقامت عدل فرستاده و اگر من عدالت نورزم شما را جز ناامیدی و زیان کاری فقال عملی بن لی ان اغرب عقیقه پس گفت عمر رضی الله عنه  
اذن و مرا که بزم کردن او را فقال دعه فانه اهلها پس گفت آنحضرت بگذار او را و تعرض کن بوی زیرا که ما و ایا را نند که محقر احد که صلوات مع صلواتهم  
خوار و خوردمی پذیرد و یکی از شما نماز خود را در مقابل نماز ایشان و صیام مع صیامهم و روزه خود را بار و روزه ایشان یعنی در ظاهر نماز و روزه ایشان  
بیشتر و قویتر از نماز و روزه شماست و از کتب مصلیان بنی واقعه است اگر چه نماز و روزه ایشان بمصعد قبول نمیرسد و اگر چه ایشان واجب القتل  
شوند و خروج ایشان بر امام چنانکه میفرماید یقرع القرآن لا یجاء و ذوقا قیهم میخواند قرآن را و نمیکند و قرآن جهرهای ایشان را که میت از عدم  
صعود و وصول بجل اثابت قبول چگون من الدین کایم ق السهم من الومیة می بر آید از دین چنانچه می بر آید و نمیکند و تیر از سگاری که انداخته میشود  
تیر بسوی وی نظری بصله نگاه کرده میشود بسوی پیکان تیرالی دها فیه نگاه کرده میشود بسوی رصاف تیر بضم را و کسر آن بی که پیچیده میشود بر دفل  
نفل و بالای وی الی نصیده نگاه کرده میشود بسوی نضی سهم بفتح نون کسر صا و معجمه و تشدید تخمین و هو قد حده و نضی قدح تیر است کسب قاف  
و سکون و ال یعنی چوب تیر و این تفسیر از روی است در میان قول آنحضرت الی قد فیه نگاه کرده میشود بسوی قد و وی بضم قاف و فتح ذال معجمه اولی بر  
تیر یعنی نمیکند و تیر از سگاری پیکان تا بر با فلا یوجد فیه شئی پس یافته میشود و در تیر چیزی از اثر سگاری قد سبق الفی و الدم در حالی که گذشته است تیر  
سگاری را و خون را یعنی این فرقه همچنان از دین نمیکند که تیر بر این صفت از سگاری میزد که هیچ اثر آن از خون و غیره در هیچ جزوی از پان تملایید نمیکند و دو  
باین حدیث استدلال کرده است کسی که تفسیر کرده است خوارج را و خطابی گفته است که مراد بدین اینجا اطاعت امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه  
آمده است که بیرون می آید از دین چنانچه بیرون می آید تیر از سگاری نگاه میکند تیر نماز در پیکان پس نمی مید چیزی و نظر میکند در چوب تیر پس نمی بند چیزی  
و نظر میکند در پر پس نمی بند چیزی و شک میکند در فوق بضم ف و قاف سوفا را یا چسبیده است بوی چیزی از خون بعضی از عل گفته اند که این اشارت از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقف در تفسیر خوارج بشبه میان و از امام مالک از کفر اهل هوا پرسیدند که آیا کافرند ایشان گفت از کفر کثیرند و این  
و مثل این از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در شان خوارج نیز نقل کرده اند و الله اعلم آیتهم بجل اسود علامت اصحاب این مرد که ذوالخویصره است  
مردیست که بیرون خواهد آمد از ایشان که احدی عضدیه مثل ثدی للامثلی از دوز بازوی وی مانند پستان زن است و مثل البضعة یا مانند پاره گوشت  
تند و صاف بفتح تا و ال حمله و سکون را اصل تدر در وزن تدرج یعنی حرکت میکند و می آید و میرو و آن تاروی او و او را ازین جهت ذوالثدی گویند بضم  
مثلثه و فتح و ال و تشدید تخمین و وی رئیس خوارج خواهد بود و میخیزد علی خبی فرقه من الناس و بیرون می آید این مرد و هر که باوست به یعنی بر بهترین  
گرویی از مردم و اطاعت نمیکند ایشان را و مراد به فرقه اینجا علی و اصحاب اوست رضی الله عنه قال ابوسعید انهم انی ممحذ هذا الحديث من  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابوسعید خدری که او ای میدهم من کشیده ام این حدیث را از آنحضرت و اشهد ان علی بن ابیطالب  
رضی الله عنه قالهم و انما معه و او ای میدهم که امیر المؤمنین علی قال که در این طایفه خوارج را که آنحضرت وصف کرد ایشان را و من با علی بوده ام فامر بملك  
الرجل فالتمس و چون فتح کرد گوشت ایشان را علی رضی الله عنه امر که بطلب کردن و جتن این مرد میان کشتگان پس طلب کرده شد فاتی به پس آورده شد او را  
نزد علی رضی الله عنه حتی نظرن الیه تا آنکه نظر کردند من بسوی او و یافتم یح او را علی نعت النبی بر وصف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اللهم  
نعت و صفی که وصف کرده بود آنحضرت او را فی دوایه و در روایتی بجای آناه ذوالخویصره که در اول حدیث واقع شده است انجین  
و تشدید که اقبل و جل آمد مردی غلام العینین فرورفته چنان در سراسر اصل غور و رفتن آست در زمین فاتی الجبهة بلند و بالا بر آمده پیشانی  
و فاتی بالف تنوع معنی ورم آوست کث الحیة مزدحم و کثیف ریش مشغول جنتین بلند رخسار با اشراف لبندی و وجه بر سه حرکت و او را  
مخلوق الواس ترشیده و هر پس این صفات ذوالخویصره است که در زمان آن حضرت بود و ذوالثدی که بر امیر المؤمنین علی جزو گرد  
از قوم او است و توهم اتحاد و همدو خطاست فقال پس گفت این مرد باین بدشکل با محمد ان الله ای محمد پرستگار و اطاعت کن خدا را و عدل کن  
فقال پس گفت آنحضرت فی طبع الله اذ بعصيته پس گیت که فرمان برداری خواهد کرد خدا را وقتی که من بفرمانی کنم یعنی من از همه مطیع تو و فرمان بردار

چیزی نیست

سیاه رنگ

ترم خوارا بمن امراطا عت چه میکنی فیما بین اهل الاض پس این میگذازند خدا تعالی بر تمامه برسیان و میفرستد مابین خلق تا عدل کنم میان ایشان و لا  
 تاصونی و این بیکر و ایند شما را و اعما و نمیکند برین نال و جمل قتلہ پس درخواست از آن حضرت مروی از صحابہ کشتن ویرا که این حرف گفت چنانکه در روایت  
 سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده مرا که بچشم کردن او را منعه پس باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن و می فرمودی پس چون پشت داد و باز  
 قال ان من خضی هذا فوما گفت آنحضرت از اصل این مرد که و می پدید خواهد شد یفرق القرآن لایحاجوا من حنا جوهم بمروق من الاسلام مروق السهم  
 من الشره یته فضعی کبر و دوا و محبه و بد و بهره به معنی اصل مرا و از اصل این در سب و مذمت است که متولد از وی زیرا که خوارج از نسل او و اولاد ذوالخویره  
 فقتلون اهل الاسلام و یدعون اهل الاوثان پس میکشند این قوم خوارج مسلمانان را و میکذارند و ترک میدهند بت پرستان را و جنگ آنها نمیکند که  
 ائیم است لئن ادریکهم لاقتلهم قتل عاد فرمود آنحضرت و اندک فرضا در یا جم من ایشان را و در زمان من باشند بر اینه می کشم ایشان را هم چو کشتن عاد و کشتن  
 عاد اهلک و سببصال ایشانست بالکفر و تعبیر قتل برای شاکله است و الا عاد کشته نشده اند بلکه بصره قمر پاک شده متفق علیک ۲۶ و عن ابی هریره قال کنت  
 ادعوی الی الاسلام و هی مشرکه گفت ابوهریره رضی الله عنه بودم من میخواندم من را و خود را با سلام و دومی بر دین مشرکان بودند و عقیای و ما پس دعوت  
 کردم من را و خود را روزی فاصمتی فی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ما اکره پس شنید مادر من را یعنی گفت و من شنیدم از وی در شان و امر  
 آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن و می از ایا ذکر کردن من اکنون آنرا اظهار است که مرا در است است در دل با قطع نظر از ذکر فایقت رسول الله پس آمد نزد  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انابکی و حال آنکه من گریه میکنم بحال و ز قفلت پس گفتم یا رسول الله ادع الله ان یهدی ام ابی هریره و عاکر خدا  
 را و در خواه از وی که گشت ما یداد را بی هریره را فقال اللهم اهد ام ابی هریره پس گفت آنحضرت خداوند هدایت کن مادر بی هریره و رفح فوجبت  
 بدعوت النبی صلی الله علیه و اله و سلم پس بیرون آمدم من از پیش آنحضرت خوشحال بدعا می آنحضرت که کرد هدایت مادر من فلما صرت الی الباب  
 پس سگامی که گشتم و آمدم بر در خانه فاذا هو محجاف پس ناگاه دیدم که در بسته و بر هم زده است فسمعت امی خشف قدمی پس شنیدم مادر من آواز  
 پایهای را حشف پایا و شنیدم جبین فقال مکانک پس گفت مادر بجای خود باش و نه در آ یا ابا هریره و از تصریح با اسم ابی هریره و ندا می عمت ناچار  
 وی و رضا بقبول قول و می مفهوم میکرد و و سکوید ابوهریره که سمعت خضضه اللأوشنیدم جنب سیدن آب را که مادر من غسل میکرد و خضضه بدو و با و بدو  
 بهم پیچید و بنشیند اب و سوخت غششت لبث و دعای پس عمل کرد مادر من بیاید و پوشید پیرایش خود را و عجلت عن خادها و ثنابی کرد از سر پوش خود یعنی  
 از بس ثنابی غار را نتوانست پوشید و خمار بکسر خا و محبه معجزه زن ففقت الباب پس گشاد مادر در را لثه ثالث یا ابا هریره اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فرجعت الی رسول الله ابوهریره میگوید پس بگشتم و آمدم من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
 انابکی من الفرح و حال آنکه من گریه میکنم از شادی گریه را اقسام است گاهی از غمی که گاهی از شادی بعضی از خوش طبعان گفته اند گریه شادی از  
 آنست که غم بصورت گریه شده از درون بدر میرود و محمد صلی الله علیه و اله پس ثنا گفت آنحضرت خدا را و شکر کرد و بر اسلام مادر من و قال خیرا و گفت آنحضرت نیک  
 یعنی کلامی گفت متضمن نیکی از دعا و بشارت معجزه اینجا ظهور اثر دعای آنحضرت در شان مادر بی هریره فی الحال با وجود آن ابا و امتناع و شدت  
 که وی داشت بر این از تصرف آنحضرت بود و روی و کرد و ایند روی دل او را از کفر با سلام باذن الله و او مسلم ۲۷ و عنه قال انکم تقولون اکثر  
 ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم کنت ابوهریره بدرستی ثنا میگوید که بیا کرد و ابوهریره روایات حاویث از آنحضرت و الله الموعود  
 و لقای خدا محل و عده است مرار و ز قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خجانتی و زبیده خدای تعالی روز قیامت جزای من خواهد داد و آن  
 حضرت فرموده است من کذب علی متعه الحدیث بعد از آن سبب اکثر خود را بیان میکند و میگوید و ان اخوتی من المهاجرین کان لی شغلهم الصغو  
 بالاسواق بدرستی برادران من که حاجران بودند باز میداشت ایشان را از ملازمت شریف آنحضرت دست بردست زدن باز را که نایبیت  
 از بیع و شرا که در آن بایع و مشتری و دست بردست یکدیگر میزنند از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصاف دکان  
 لی شغلهم عمل اموالهم و بدرستی برادران من که انصار رند باز میداشت ایشان را کار مال های ایشان مراد با اموال زو د ایل مدینه با عناه و  
 و زراعتهای افتد چنانکه زو د ایل مکه شتران و کوه سفندان و انصار را باب بایتین و زراعت بودند و کنت امرا مسکینا الزم رسول  
 الله صلی الله علیه و اله و سلم و بودم من مروی سکین که پیوسته میبودم و ملازمت میکردم آنحضرت را علی ملاء بطنی بر پر کردن  
 شکم خود یعنی فقیری بودم هر چه میرسید همان قدر که شکم پر کرد و و سد جوع کند قیامت میبودم و تجارتی و زراعتی نداشتیم تا آن شغل  
 شوم و از در بار شریف دور افتیم و در ملازمت شریف میبودم و احوال و اقوال آن حضرت را میدیدم و می شنیدم و قال النبی صلی الله  
 علیه و اله و سلم یوما و کنت آنحضرت روزی لن یبسط احد منکم ثوبه حتی اقصی مقالتی هذه هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی



از شاہانہ خود را آنکه تمام کلمہ سخن خود را کہ اینست اشارت است بدعائی کرد آنحضرت برانی امت خود بحفظ دین داشتن و آنچه شنیدند از آنحضرت انما حادیث  
 ثم یجملہ الی صدرہ پست کرد و جامہ خود را بسوی سینہ خود منسج من قال فی شیا البلیس فراموش کند هیچ چیز را از احادیث من کہ یاد گرفته است  
 سہیلہ یعنی دعای یکنیم ہر کہ جامہ خود را فرزند و برکت آن دعا را در آن جامہ بسینہ خود ضم کند ہر چہ از احادیث من یاد گرفته است ہرگز از یاد وی  
 نزود و غیبت من علی ثوب غیہا پس بطور دم کلیمی را و مزہ بفتح نون و کسر میم کلیم پسین کہ دوسوی سپاہی و سپیدی باشد حتی قضی  
 النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مقالندہ تا آنکہ تمام کرد آنحضرت مقالہ خود را یعنی دعای را کہ خواند ثم جملہا الی صدرہ پست جمع کرد و از بسوی سینہ  
 خود فوالذی بشتہ با کئی ماحیث من مقالندہ ذلک الی ہوی ہذا پس سو کند بخدائی کہ فرستادہ است او را برستی فراموش نکردم از سخنان کہ  
 حضرت کہ شنیدہ بودم تا امروز متفق علیہ ۲۸ و عن جریر بن عبد اللہ قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الا یخنی من ذی الخافضہ  
 کفہ جریر بن عبد اللہ کجی کہ در عزت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت خلقی بجا نہ بود گفت مرا آنحضرت آیا آسایش منی دہی و خلاص میکردانی تو مرا از ذی  
 الخافضہ و منی شکنی او را و ذل الخافضہ بفتح خاء معجم و لام و یضم ہر دو نیز آمدہ و صا و طہ نام بتجانہ بود کہ او را کعبہ الیہامہ میگفتند از قبیلہ ختم در وی بی بود نام  
 خافضہ یا خفصہ نام دختی است کہ بدرخت می پیچیدہ شود در انجامی رو بندہ قلت بلی گفتہ بلی راحت میدہم و خلاص میکردم ترا از آن و می شکم ترا و گفتم  
 لا اثبت علی الخیل و بودم من کہ ثابت و برجای خود منی ماندہم بر اسب در سواری و می افتادہم از وی فذکر ذلک للنبی پس ذکر کردم از آن کہ من اثابت منی  
 تو ام بودم بر اسب پس غیر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فضرب یدہ علی صدرہ پس زد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینہ من برای تقویت  
 و تثبیت فوجدت اثبتہ علی صدرہ پس یافتہ نشان دست شریف آنحضرت را در سینہ خود و قال اللهم ثبتہ و گفت آن حضرت دعا  
 کرد مرا خدا و نہ اثابت را و او را و محکم و بر جا و بر اسب بلکہ در ہمہ کار ہا ہا حال ہا و اجعلہ ہادیام ہدیہا و بگردان او را راہ راست یافتہ شدہ قال  
 فما وقعت عن فرمی بعد گفت جریر پس نیفتادہم من از اسب خود بعد از آن از اینجا معلوم میشود کہ ہر کہ را آنجناب قوت و دلیری بخشد ہی ہرگز گسست  
 نہ تا توان نشدنی اللهم از قفا تو مرادل و ہ و دلیری بین رو بہ خویش خان و شیرینی بین و من یکن رسول اللہ نصرتہ ان تلقہ الاسد فی اجحام  
 و این ضعیف در وقتی کہ با قنات مکہ معظمہ مشرف بودم چون در خدمت حاجی نظر بخشید کہ از مردان راہ و پہلو امان طریقت بودہ میرسیدم و سی  
 بر پشت این فقیر میزدند و میفرمودند اللهم ثبتہ اللهم ثبتہ امید واری تمام است کہ بر طریق حق و دین ثابت و راسخ باشد انشاء اللہ تعالی فانظروا  
 فی مائدہ و حنین فادسان احسن پس روان شد جریر بجناب ذی الخافضہ و شکستن آن در صد و پنجاہ سوار از احسن بجا و سینہ عطین بر وزن احمر  
 نام قابل است و قریش نام کردہ شدند بدان از جہت شدت و صلابت و شجاعت و حاسہ یعنی شجاعت است خرقہا بالنا و دو کھا پس سخت  
 جریر ذی الخافضہ را با تش و شکست از آن متفق علیہ ۲۹ و عن انس قال ان رجلا کان یکتب للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت است  
 از انس کہ مردی بود می نوشت برای آنحضرت و حی یا حیزہ آن فادد عن الاسلام و حتی بالمشرکین پس مرتد شد و باز گشت از مسلمان فی و باز پیوست بہ  
 مشرکان و این مرد نصرانی بود کہ مسلمان شدہ و باز مرتد گشت بہ نصرانیت باز رفت فقال للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان الامرض لا تقبلہ  
 بدستی زمین منی پذیرد او را و درون خود میکند و فاجری ابو طلحہ انہ اتی الامرض الق ماث فیہا ان میکوبد پس خبر داد مرا ابو طلحہ انصاری  
 کہ از مشاہیر صحابہ و زوج ام انس است کہ وی مدعی اینی را کہ مرد آن مرد و دفن کردہ شدہ بود در وی فوجی مبنو ذی نایت ابو طلحہ او را بیرون انداختہ  
 شدہ و از قبر بدر افتادہ فقال ما شان ہذا پس گفت و پرسید ابو طلحہ چیست حال این مردہ کہ بیرون افتادہ است فقال و دفناہ مرا و اقلہ تقبلہ  
 الا دض پس گفتند کہ گردیم از چند بار پس قبول نکرد او را زمین و ہر بار کہ دفن می کنیم بیرون می افتد متفق علیہ ۳۰ و عن جابر  
 اللہ علیہ وآلہ وسلم و قد وجبت الشمس روایت است از ابی ایوب انصار کہ از کجا را صاحب است و آنحضرت را ابتدا ہجرت بہنزل و می نزول کرد  
 بود گفت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکہ فوافادہ بود و آفتاب یعنی غروب کردہ فسمع صوتا پس شنید آنحضرت آوازی را فقال یعود تعذب فی قیومہا  
 پس گفت آنحضرت این آواز بسبب آنست کہ پیود عذاب کردہ میشوند و قیومہای ایشان و این آواز یا عذاب پیود است کہ از عذاب فریاد میکنند  
 یا آواز واقع شدن عذاب یا آواز فرشتگان کہ عذاب میکنند و اول ظاہر تر است و نزد طہرانی چیز است کہ دلالت داید بر آن متفق علیہ ۳۱ و عن جابر  
 قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من سفر روایت است از جابر رضی اللہ عنہ کہ گفت باز آمد آنحضرت از سفری فلما کان قرب المدینہ پس گامی  
 کہ بود آنحضرت در نزدیکی مدینہ حاجت رنج برانگیخت و ہر خاست با وی سخت مکا دان تذ فی الواکب پس نزدیک بود کہ در کد سوار را یعنی بیرو  
 و پوشیدہ کرد و انداز نظر و ہلاک کند فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس گفت پیغمبر خدا بعثت ہذا الی محلوت منافق  
 برانگیختہ شدہ است من با و از جہت مردن منافق قدم المدینہ فاذا عظیم من المنافقین قدمات پس رسید آنحضرت بہ مدینہ پس گاہ

۲  
کہ نبود در بیک  
من خبر آن  
چند

نہایت دور  
راست  
چند

کمان تری از منافقان مرده است و بسبب بیجان بچ موت منافق وجود وحشت و کدورت و پریشانی بردن اثر دارد که در حال مردن و زندگانی محل  
گفت و محنت اند و او مسلم و تنی ابو سعید الخدری قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمدیم با آنحضرت از آنکه بسوی  
مدینه می رفتی قدما عسکان تا آنکه رسیدیم بعسکان بضم عین و سکون سین مملکتین و بغا موضع است بر دو مرحله از مکه معظمه فاقام بهالیالی پس اقامت کرد  
آنحضرت بعسکان چند شب فقال للناس ملحقی ههنا فی شئی پس گفتند مردم نیستیم با اینجا در هیچ کاری و جنگی و این عیالنا خلوف و بدبستی  
اهل و عیال با غایب و واپس ماند کاند و خلوف بضم فاجع خلف یا خالف و اطلاق کرده میشود بر حاضر و غایب و در نهایت گفته خالف می  
گویند وقتی که بسافرت غایب شوند مردان و اقامت کنند بزنان ما نامن علیهم امین نیستیم بر عیال که دشمن بر ایشان بتازد و غارت کند  
فبلغ ذلك النبی پس رسید این سخن بغیر صلی الله علیه و آله و سلم فقال والذي نفسی بیده ما فی المدینة شعب لا تغلب الا علیک ملک کل  
مجرمها پس گفت آنحضرت و سوگند خورم که نیت در مدینه راهی و نه سوراخی مگر کاشته و کدشته شده اند بر هر یک دو فرشته که پاسبانی  
و نگهبانی میکنند مدینه را شعب کبیر شین راه میان کوه و نقب بفتح نون و سکون قاف نیز معنی راه در کوه است و لیکن اینجا در راه میان دو  
سرای است که کوچای شهر است چنانکه در حدیث آمده که بر انقاب مدینه ملائکه اند که در می آید از طاعون و دجال حتی قدما و الیها تا آنکه  
قدم آید شما بسوی مدینه و رسید آنجا فتقول ادخلوا پس گفت آنحضرت کوچ کسید فادخلنا پس کوچ کردیم و اقبلنا الی المدینة و روی آوردیم  
بسوی مدینه فالتی میخلف پس سوگند بان کسی که سوگند خورده میشود بوسی و سزاوار است تا آنکه سوگند بوسی خوردند نه بغیر وی و آن حق جل و علا  
ما وضعنا و حالنا حین دخلنا المدینة ننہا دیم ما رختنای خود را بر سخامی که در آمدیم مدینه را حتی اغاد علینا تا آنکه غارت زدند بر ما نوعی عذاب عظیم  
بنین مجر و طاعون مفتوح حین نام قبیل است و ما یجمعهم قبل ذلك شئی و برنی انکبخت اثیلا زایش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خبر آن حضرت  
که خبر داده بود که نگاه میدارند مدینه را پس از شافرش کمان تا وقتی که قدم آید از او مسلم ۳۳ و عن انس قال اصاب الناس منة  
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابن رسید مردم را خطی در زمان آنحضرت ستمه معنی سال است غالب آمده ببال  
قط فبینا النبی پس در آنای آنکه بغیر صلی الله علیه و آله و سلم میخطب فی یوم الجمعة خطبه میخواند در روز جمعه قالمعراجی ایستاد  
باویشنی فقال پس گفت یا رسول الله هلك المال و جاع العیال هلك المال از بلوغ و بوستان و زراعت و دواب از نایافت آب و  
کسب شد عیال از تنگی معاش فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت بر دو دست مبارک خود را  
و اعزى فی السماء قزعة و حال آنکه منی بینیم و در آسمان باره ابر قزح بفتح قاف و نای پارهای ابر تنک قزعه تا یکی فوالذی نفسی بیده ما  
وضعها حتی ثاب السحاب مثال السحاب پس بخدا سوگند ننهاد آنحضرت دست را تا آنکه بر حسب ابرها مانند کوهها در جامع الاصول ما وضعها ننهاد  
بر دو دست را و این ظاهر تر است ثم لم یزل عن منبره حتی دایم المطر یسقا من عن نجمة یسفر و دنیا داز منبر خود که بروی سیهاده بود آمدیم  
بار از آنکه میریخت و فرو می افکند از نجمة شریف وی یعنی متصل فرود آمدن از منبر و بیرون آمدن از مسجد باریان شروع و اصل حد و راز بالابا یاد  
آمدن صد صوفی و غطای و ماثلك پس باریان داده شدیم تا آنکه دعا کرد آنحضرت و من الغدا و فردای آنروز من بعد الغدا و پس فردا حق الحجة  
الاخری تا حجة دیگر و قدام ذلك الامعراجی و غیره فقال و در سیهاده و نجمة دیگر آن اعرابی یا مردی دیگر جز وی پس گفت یا رسول الله طم النبأ و غرق  
المال ویران شد خانه و آب از سرگذشت ماها را فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما یعنی که بایستد باریان فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت  
بر دو دست خود را فقال پس گفت آنحضرت اللهم و الینا و لا علینا خداوند اباران کرد و ما در مزارع و منابت و مباران بر ما و حواله بفتح لام است  
نه کسر آن و حوال یک معنی است و تشبیه بقصد معنی تعد و فکر است فالیثیالی فاجیه من السحاب الا انضجت پس اشادت منکر و  
آنحضرت هیچ بسوی از ابر که آنکه کشاده میکشت و در سواتی من السحاب بجای من السحاب و صادق للدينه مثل الجوبة و کشت بالای مدینه مانند کوی یعنی  
در همه اطراف و افاق مدینه ابر بود و باران می بارید ابر مدینه که ابر نبود و جو بفتح جیم و سکون و او و موجوده کوی کرد فراج و در قالموس گفته که جو  
سپر و جو بجزره و در وایتی بجای مثل الجوبة کالاکلیل آمده و کشت مدینه یعنی فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد و فرجه سحاب را بدان و سال الوادی قنایه  
شمارا و سیلان کرد و در وادان رفت رود مانند کاریز تا یکماه و قنایه باین وجه منصوب است و برنج نیز روایت کرده اند باریان وادی و قنایه نام وادی  
است بمعانی جبل یعنی روان شدن وادی که نام آن قنایه است تا یکماه و این موافق است با آنچه در روایت بخاری آمده و سال الوادی وادی قنایه برین روایت  
مفترع است بغیر تنوین و لم یصحی احد من ناحیه الاحداث بالجود و نیا هیچ یکی از هیچ سوی مگر آنکه خبر داد باریان بیکو وجود بفتح جیم و سکون و لو باریان کثیرا  
بارانی که فوق او بارانی نیست و فی دواینه قال گفت آنحضرت اللهم و الینا و لا علینا اللهم علی الاکام خداوند اباران بر پشتها و اکام مبدیه همه جمع الیهم



و بصم را فی الصراح غرابین بجهه سرشیم باسی نفع غیر مقصود بکبر آن مرد و فلادای مایصنعون طاف حول اعظمها بیده مثلث موات پس سخامی که دید آنحضرت  
آنکه میگردید غراب از چپیدن و ستیغیدن گشت آنحضرت کرد برکتین آن خرمناسته بار نشست آنحضرت بر آن خرمش فقال مع علی اصحابک  
آنحضرت بخوان برای من یعنی نزد من بایان خود را یعنی دایم خواهم با آن خرمناسته بار نشست آنحضرت بر آن خرمش فقال مع علی اصحابک  
مرا آنحضرت یعنی امر میکرد و بنمودن تا آنکه گذارد خدا تعالی از پدر من و این و انا ادخلان بودی الله امانه والدی ولا اجمع الی الخواتی بقرع و من خوشنود  
خرشدیم که او را که خدا تعالی دایم پدر مرا ازین خرمنا و باز نکرد انهم بسوی خواهر آن خود یک خرمنا والد جابر رضی الله عنه دختر آن بسیار گذاشته بود و خواهر آن که میگویی  
آنها را را دایم کند یعنی راضیم که دین پدر را شود و چیزی برای ما باقی نماند فسلم الله الیها کلها پس سلامت گذاشت خدا تعالی خرمنا را همه بجز آن حضرت  
صلی الله علیه و اله و سلم صحقی فی نظر الی السید الذی کان علیما النبی و تا آنکه بد رستی من می بینم بسوی خرمش که گشته بود بروی سینه صلی الله  
علیه و اله و سلم کافا لم تنقص قمره واحدة کویا که نقصان نشد یک قمره یا نقصان نکرد یک خرمنا را و قمره بر بغ و لصب هر دو وجه است و چون  
از آن بید که حضرت بروی شسته بود و از آن کیل کرده داد و از آن دایم کرد چیزی نقصان نشد آن بید و دیگر بطرقی اولی سلامت ماندند و اله  
الجدادی ۳۸ و عنه قال نام مالک کانت هدی للنبی صلی الله علیه و اله و سلم فی علة لها سمننا و هم از جابر روایت است که نام مالک  
انصار یک از صحبات است بود که میفرستاد برای آنحضرت و آونمی که مرا و بود و روغن و عکله بضم عین و تشدید کاف ظرفی که در روی روغن و تشدید بیدارند  
و بر روغن مخصوص تراست فیا فیها بنوها پس می آمد نام مالک را پس روغن و فیستالون الادم پس میطلبیدند آن خورش را و لیس عند هم شیء و حال آنکه  
نزد ایشان چیزی از نان خورش زیر آنکه بود از روغن حضرت فرستاده بود و دایم بضم همزه و سکون دال و دایم بکسر نون خورش فهدی الی الذی کانت  
هدی فی الله علیه و اله و سلم پس قصد میکرد نام مالک بسوی ظرفی که میفرستاد و در روی روغن برای آنحضرت و میدید و میبخت و در می  
فقد فی سمننا پس می یافت در روی روغن فیا ذال فینم لها دم بیتها پس همیشه بود که برپا میداشت آنظرف یا آن سمن برای نام مالک تا خورش غلته او را  
یعنی همیشه از آن روغن در خانه ایشان نان خورش میبو و حتی عصر تا آنکه بقیه دایم مالک آن ظرف را و چون بقیه دیگر روغن پیدا شد فانت الی صلی  
الله علیه و اله و سلم پس نام مالک نزد آنحضرت یعنی قصه را عرض کرد فقال عصفا پس گفت آن حضرت شاید که بقیه روغن تو آنرا حالت مخم گفت  
آری بفرمودم قال او تو گیتها ما ذال قائما گفت آنحضرت اگر میدستی تو آنرا بحال خود دینی افشردی عکله را همیشه میبود و روغن برپا و بحال خود و اله و سلم  
۳۹ و عن انس قال قال ابو طلحة لام سلیم روایت از انس گفت گفت ابو طلحة انصاری که شوهر مادر انس است نام سلیم را که مادر انس است لغز سمن  
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ضیعا بنحو قن شنید مهن او از آنحضرت راست اعرف فیها الجوع مینامم در آنحضرت که سنی را و این  
اثراست فل عند من شتی پس آیا هست نزد تو چیزی یعنی از طعام فقال نعم پس گفت ام سلیم آری هست فلخرجت اقراها من شعیر پس بیرون آورد  
ام سلیم را فی چند از جو که لوجت خا و لها پتر بیرون آورد و ام سلیم سر افکند فی که مرا و را بود و فقلت لکن بعضه پس سجد تا ناز را به بعضی از غار و گوشه را  
فردست و فقلت بیدی پتر پوشید خا را که در روی نان بود زیر دست من و لا تلتقی ببعضه و دستار ساخت مرا به بعضی خا یعنی سر مرا پوشید و چند  
بر نیز مانند دستار بر بست و لا تلت فل از لوث بمثلته یعنی دستار پیچیدن و انس رضی الله عنه در آن زمان کودکی هشت نه ساله بود که در خدمت آن  
حضرت در آمده بود و فادسلتی الی رسول الله پتر فرستاد مرا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فذهبت به بکس بر دم من آن نازا و جودیت  
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی المسجد و معه الناس پس یافتم آنحضرت را در مسجد و حال آنکه با وی مردم اند و گفته اند که مرا و بسجده است  
که ریخته شده بود برای نماز و وقوع این در غزوه خندق بود چنانکه در قصه جابر است و اسدا علم فقلت علیهم پس سلام گفتم بر مردم فقال لی رسول  
الله بر گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم او سلام ابو طلحة فرستاده است ترا ابو طلحة قلت نعم کفم آری قال بطعام گفت باطعامی  
فرستاده است قلت نعم کفم آری فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لمن معه قوموا پس گفت آنحضرت مردم را که بودند با و برخیزید یا جابر  
ابو طلحة رویم چون آنحضرت مطلع شد که با آن چندان است و خواست که تنها با او دست کس مخصوص بخورد و با عکله معجزه نیز در خاطر شریف وی انداختند  
برخواست و نیز صحابه را فرمود که برخیزید فاطفلن پس روان شد آنحضرت با صحابه بسوی خانه ابو طلحة و انطلقن الی بیام و ان میگوید مدون شدم من نیز در پیش ایشان  
حتی جئت ابا طلحة فخرته تا آنکه آمدم با طهر را پس خبر کردم او را که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم با صحابه می آید فقال ابو طلحة بر گفت ابو طلحة یا ام سلیم  
قد جاء رسول الله تحقیقی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالناس با مردم بیا و لیس عندنا ما نطعمهم و نیت نزد ما چیزی که بخورائیم ایشان را  
فقال الله و رسوله انم پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا و انما تراست که برای چه آمده است و صحبت حکمت در آمدن او کویا خمد ام سلیم که  
آن حضرت را می اطرا و معجزه آمده و بود وی رضی الله عنه از عاقلات نثار و بر خصایص احوال میبخت مطلع و اگر قصه جابر رضی الله عنه

پیش ازین وقوع یافته باشد بمس و قیس بر آن نیز نوشته باشد و الله اعلم فانطلق ابو طلحة معنی لقی رسول الله پس روان شد ابو طلحه تا آنکه پیش آمد پیغمبر خدا را  
صلی الله علیه وسلم فاقبل رسول الله پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و ابو طلحة معه و حال آنکه ابو طلحه بان حضرت گفت فقال رسول  
الله صلی الله علیه واله وسلم هلی یا ام سلیم ما عندک یا شتابی کن و حاضر ای ام سلیم حزی که پیش توست فانت بذلك الخبیر پس آورد  
ام سلیم آن نانها را که داشت فامر به رسول الله پس مراکز دبان خبر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که شکسته شوند و ریزه کرده شوند آن خبر هفت پس  
ریزه کرده شد نان هفت بفتح فافتند و شد ثمانية ریزه ریزه کردند بان و جز آن و عصرت ام سلیم عکة فادمته و فشرام سلیم طرف روغن را پس نان خرد  
آنرا که بیرون آمد از عکة ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فیه ما شاء الله ان یقول بتر گفت آنحضرت و دعا کرد در پی چیزی که خواست بود  
خدا که بگوید یعنی از دعا می خرد و بکت در وی بدمید فاما لایذن لک لیسرة بتر گفت آنحضرت با ابو طلحه یا کسی دیگر که حاضر بود دستوری ده مرده کس را و بطلب فاذن  
لکم پس طلبید مرده کس را فاکلوا لکمی شعبوا پس خوردند آن ده کس تا آنکه سیر شدند فخرجوا بتر بیرون آمدند فقال لایذن لک لیسرة بتر گفت اذن ده  
مرده کس را بتر ده کس بهین دستور ده کس را طلبیدند فاکل الغوم کلهم و شعبوا پس خوردند و سیر شدند و الغوم سبعون او ثمانون رجلا و ثم فاق  
بمقاد کس بود نیا بشتا و کس و میگوید که شاید که سبب در ده و ده کس طلبیدند یکبارگی آن بود که جانشک بود و کاسه که در آن طعام بود زیاده بر ده کس بروی طلقه  
نمی توانست بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر طعام قلیل افکند حرص ایشان را بکل زیاده میکرد و بکان میبردند که این طعام سیری بخوابد بخشد  
حرص و توهم عدم کفایت سبب و ال برکت است و الله اعلم متفق علیه و فی رواية لمسلم انه قال و در روایتی مرسل آمده است که آن حضرت بکفت ایذنه  
للهرة اذن کن مرده کس را فدخلوا پس درآمدند و کس فقال کلاوا سمو الله بتر گفت آنحضرت بخورید و نام برید خدا را فاکلوا پس خوردند حتی فعل ذلك  
بثمانین رجلا تا آنکه گردانرا بشتا و مردم فاکل النبی صلی الله علیه واله وسلم و اهل البیت بتر خورد آنحضرت و اهل خانه ابو طلحه و قون سودا و کدو  
باقی از طعام پس خرده و فی رواية للبضادی قال ادخل علی عشرة کفت در آن بر من ده کس با حتی عدا دبعین تا آنکه شمر و چل کس را فاکل النبی  
بتر خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فجلت انظر هل نقص منها شیء پس شمر من که نظر میکنم آیا کم شد از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشد از وی چیزی  
و این روایات منافات ندارد و روایت خوردن ششاد و مر و از جهه احتمال آنکه بعد از چهل کس آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم خورده و بعد از آن چل دیگر خورده  
چنانکه میگوید فی رواية لمسلم فخذ ما بقی فجمعه ثم دعا فیه بالبرکة فادکما کان بتر کفت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا بتر دعا  
کرد در وی برکت پس باز کشت چنانکه بود فقال دونکم هذا بتر کف بکیرید بخورید این را و عنه قال و فی النبی صلی الله علیه واله وسلم با ناع  
وهو بالذوداء و هم از آن است که گفت آورده شد از آن حضرت او ندی و حال آنکه آنحضرت در زور بود و بفتح زای و سکن و او و را و مرده و نام  
جائی معروفست بمدرسه نزد بازار فوضع یدیه فی الاناء پس بناد آنحضرت دست مبارک خود را در آن آوند فجل الماء ینبع من بین اصابعه  
کشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان آنحضرت ینبع مثله الباء الموحدة فوضا الغوم پس وضو کرد و ند قوم قال قتادة قلت لانس که کتم  
قال ثلثمائة کفت فادکما کان بتر کفت بکیرید بخورید این را و عنه قال و فی النبی صلی الله علیه واله وسلم با ناع  
علیه اعد و عن عبد الله بن مسعود قال کان فدا لایان بکة کفت ابن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که میخردیم آیات را سبب برکت و نور  
که حاصل میشد از آن و در لهای ما و انتم تعدوها فحقو فیها و شما ای مردم بشمارید آنرا سبب ترسانیدن مرکا فرائز که منکرند آنرا و مراد آیات بکلیات  
قرآنی است که فرد می آید از آسمان یا معجزات که صادر میشدند از آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم و از آن معجزات ظاهر تر و موافق تر است بباقی  
حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحویف و انداز برای کافران و منکرانست و لیکن موجب بشارت و برکت است در دلای مؤمنان که محب و متقنند آنرا و ممکن  
است که مراد آن باشد که غرض از نقل معجزات در زمان صحابه بنو دکر تبرک و تمین بذکر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم از جهت عدم وجود مخالفان و  
چون که آن نشان ایشان انداز و تحویف است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و الحار را به یافته کاهی معصومان نقل آن تحویف انداز و رد و الحار نیز واقع  
میشود فافهم بعد از آن نقل که در ابن مسعود رضی الله عنه معجزة از معجزات آنحضرت راضی الله علیه واله وسلم و کفت کنامع و رسول الله صلی الله علیه  
و اله وسلم فی سفر فضل الماء بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب فقال طلبوا فضلة من ماء پس کفت آنحضرت بخورید زیاده مانده  
از آب را یعنی ظرفی که در وی اندکی از آب باقی مانده باشد بخورید با ناع فیه ماء قلیل پس در آور و ند ظرفی را که در وی اندکی آبی بود فادخله فی  
الاناء پس در آور و آنحضرت دست مبارک خود را در ظرف فاقال حی علی الطهور و المبادک بتر کفت آنحضرت بیایید و اقبال کنید بپستجیال  
نماید آب پاک کننده برکت کرده شد در وی و الهی که من الله و برکت و زیادت از خداست و لند دایت الماء ینبع من بین اصابع رسول  
الله و بر آنرا تحقیق دیدم آب را که بیرون می آید از میان انگشتان پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لفظ حدیث صحیح است در بر آمدن آب

و معجزات کما  
ج

از میان ایشان مبارک و برهین اند جمهور علی و لهذا ترجیح کرده شده است از آب آمدن آب از حجر خاکه برای موسی علیه السلام بود پس التفات کرده نشود  
 بقول کسی که میگوید مرا دانست که آب در حد ذات خود بسیار شد پس جوش بزد از میان ایشان و نمیدانیم چه باعث است این قابل باریت تاویل مانند آنکه میگوید  
 چه سرت در طلب فضل از آب و معجزه شامل است مروج و آب را بی فضل تیر جواب میگوید که آن از برای این بود که آنحضرت موعود است  
 از صل و ایجاد از خدا نیت غر و جل و این سخن خالی از جزئی نیست زیرا که زیادت آب نیز از وی تعالی است و لهذا فرمود و البرکة من عندی گفت بنده مسکین  
 عبد الحق بن سید الدین رزق البرکة و الیقین که سمیعین ظهور این قسم معجزه در تکثیر طعام و شراب و جز آن که تقیّه از آن که حکم داده و اصل داشت موجود بود  
 و با عجز و برکت و زیاده و در آن پیدایش و حقیقت و نمیتوان یافت که سبب آن چیست و همچنین امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم به تعطیه وافی و نظر کردن  
 در وی و تفحص نمودن آنرا حتی که اگر گفت کرده میشد و نظر کرده میشد بر طرف میشد از ظهور معجزه و علما از برای آن وجود پیدا میکنند و اندک حقیقت الامر و  
 معجزه و دیگر ذکر می کنند این معجزه و میگوید و لقد کنا نسمع تسبیح الطعام و هو یوکل و هر آینه تحقیق بودیم ما که می شنیدیم تسبیح گفتن طعام اما ما آنکه انعام  
 هر زده می شد و او الهی ۴۲ و عن ابی قتادة قال خطبنا و تحول الله گفت ابو قتاده که از مشایخ صحابه است خطبه خواند برانی سخیب خدا صلی الله  
 علیه و اله و سلم فقال انکم قتیرون عشتیتکم و لیتکم یس گفت آنحضرت و جز و او که بدستی شما سیر می کنید این شباهه خود را و این شب خود را و عشیه و  
 بعد از زوال و قاتون الماء انشاء الله غذا می آید آب را اگر خواسته است وی تعالی فدا اشارت است به آنکه بی که بطریق معجزه پیدا خواهد شد چنانکه  
 آخ حسنه باب فانطلق الناس لا یلتوی احد علی احد پس روان شدند مردم در حالیکه میل نمیکند و التفات نمی نمایند پس یکی بر سر یکی ایستاد  
 و در سر یک و مقتدی و بصحت از حیات غایت اهتمام بطلب آب و نهایت حرص بر آن قال ابو قتادة فبینما رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم سیر لفت ابو قتاده و را نشان آنکه آنحضرت سیر میکند و میرود حتی بهار اللیل تا آنکه نصف شب و برود هر چیز بنجم باد سطر از آگین  
 و ابار بکسر سهره و تشدید بار و زن امار فال علی طریق پس میل کرد و بیک سو شد آنحضرت از راه وضع و اسه پس بناد سر مبارک خود را  
 جی زای خواب ثم قال ستم و هو لحفظوا علینا صلواتنا کا یادارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید تا نماز صبح از دست زود پس همه در خواب شدند  
 و یکی برای نماز بیدار شدند مکان اول من استیغظ رسول الله پس بر پشت کسی که بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و الشمس فی ظلمه و ظل  
 آنکه آفتاب رسیده بود در پشت آنحضرت ثم قال اذ کبوا یتلفت آنحضرت و از شود به فکر کینا پس سوار شدیم فسرنا پس سیر کردیم حتی اذ  
 ارفعنا الشمس نزل تا وقتی که بلند شد آفتاب فرو آمد آنحضرت فودعنا بمیضاة کانت حی این مطلبید آنحضرت مطهره را که بود و همراه من و میضاة  
 بکسریم و سکون یا و سهره بعد از ضا و معطره کبیره فیهانیثی من ماکه بود در آن میضاة و سهره از آب فوقنا و ما ضعیف و فون مضطرب و وضو کرد  
 از آن میضاة و وضوئی فروود وضوئی که در سایر اوقات میکرد و یعنی وضوئی میانه کرد و از جنب فالت آب قال گفت ابو قتاده و بقی فیهانیثی من ما  
 باقی ماند و مطهره چیزی اگر شعله خفا علینا مبضناک سیر گفت آنحضرت نگاه دار بر ما مطهره خود را فسیکون لها انباء پس نزدیک است که بشود  
 مراد از چیزی و شانی عظیم ظهور معجزه فادان بلال بالصلوة فیرا اذان گفت بلال و اعلام کرد و نماز فصلی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
 و کتین پس گذارد آنحضرت و در رکعت نماز سنت با دعا و فصولی الغداة پسر گذارد نماز فرض با دعا و یعنی با صحابه که همراه او بودند ظاهر آنست  
 که این قوم که با آنحضرت نماز گذارد و نیز آری داشته اند که بدان وضو کردند یا تیمم کرده باشند در حدیث ذکر آن صریحا نیست و الله اعلم و دیک و  
 شد آنحضرت و مرکبنا معه و سوار شدیم و نیز آن حضرت فانتھینا الی الناس پس رسیدیم مابوسی مردم که پیشتر رفته بودند و بگذاردن نماز  
 همراه آنحضرت مفید نشدند حین امتد النها و در سبکامیکه دراز شد روز و بلند شد آفتاب و حی کل شیء و گرم شد همه چیز و سخت شد گرمی و هم  
 یقولون و حال آنکه مردم میگویند یا و مولی الله هلکنا و عشتان لکن شدیم و نشنیدیم فقال لا هلاکنا علیکم بضم هاء پس گفت آنحضرت نیست هلاک  
 بر شما و این بشارت است به پیدایش آب و دعا بمیضاة و طلبید آنحضرت مطهره ابی قتاده را ففعل یصب پس گشت آن حضرت که میریزد  
 آب را از میضاة و ابو قتاده بیستقیم و حال آنکه ابی قتاده آب میوشاند مردم را فلم یعدان و اهل الناس ماء فی المیضاة نکا بوا علیها پس  
 سجا و نکرد و نگذاشت دیدن مردم آب را و میضاة تا از دحام نمودند ایشان بر میضاة یعنی چون دیدند که آب از میضاة می افتد و مردم از آن آب  
 میخورند و دحام نمودند بر میضاة و کبه بفتح کاف ضم نیز آمده و تشدید موحده از دحام نمودن و معنی جامعست از مردم و غیر هم نیز آمده و در صرح گفته که  
 جامع سواران چنانکه کبکبه فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم احسنوا المله نیکو کنید خلق را و آب تنگی و زمی کنید و طار بفتح میم  
 و لام و سهره خلق و شراف و گرم قوم را نیز میگوید و خلق نیز اگر گرم و شرف چیز است در آدمی کلکم سیوی یعنی همه شما نزدیک است که سیراب شوید بر وی بفتح و او  
 مضاع روی بکبر و اوانسی معنی سیرابی بر عکس روی بر وی نیز روایت قال ففعلوا گفت ابو قتاده پس کردند مردم آنچه فرمود آنحضرت از احسان خلق و زمی



و آنکه فحل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یصحب اسقیمهم پس گشت آنحضرت که میرز و آب را از میضات و من میوشانم حتی ساقی  
غیری و غیره رسول الله باقی نماند پس و خبر پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم نه صب فقال لی اشرب بقرینت پشفت بنوش فقلت لا  
اشرب حتی تشرب پس گفت نمی نوشی تو یا رسول الله فقال ان ساقی القوم اخرهم پس گفت آنحضرت بدرستی ساقی قوم یعنی لکه  
آب میدهد مردم را بهترین مردم است و آب خوردن یعنی آب است که سخت همه را سیراب کند بعد از آن خود بخورد و این عبت با حقیقت حال ساقی  
و حقیقت آنحضرت بود اگر چه بوقا و متوسط شده بود چنانکه گفت یصحب و اسقیمهم قال فشربت پس نوشیدم من و شرب و نوشید آنحضرت قال فاتی  
الناس الماء جامین و دواء گفت بوقا و ده پس آمدند مردم آب را خوردند و در حالی که راحت یا بند کاند و سیراب شوند کاند و جام بکبر جیم راحت دروا  
بکبر جمع را و می معنی ریان یعنی سیراب شوند و دواء مسلم هکذا صحیح به چنین است در متن صحیح مسلم و کذا فی کتاب التمجید جامع الاصول و همچنین است در  
کتاب حمیدی که جامع صحیحین است و در جامع الاصول که جامع صحاح است و ذاد فی المصابیح بعد قوله اخرهم و زیاده کرده است در مصابیح بعد از لفظ اخرهم  
لفظة شربا یعنی گفته ان ساقی القوم اخرهم شربا ۳۳ و عن ابی هريرة قال لما کان یوم غزوة تبوک گفت آنحضرت ابو هريره بخامی که بود و روز غزوة تبوک  
که در سال نهم بود و در رجب و آخر غزوة آنحضرت بود و صل الله علیه و سلم و تبوک نام زمینی است میان شام و مدینه اصحابا بالناس جماعة یفتح میم رسید  
مردم را که سکنی فقال پشفت عمر یا رسول الله اذ هم یفضل از و ادهم بخوان مردم را بزبان دتی تو شمای ایشان یعنی امر کن که نزد من که از نوش زیادتی مانده  
است بار و دواعی الله لهم علیها بالکفر و عاکن خدا را برای ایشان برکت بطریق اعجاز فقال انهم لم یفعلوا شربا و عاکنم ففتح  
بفتح طر طلبید آنحضرت بساط از چرم و قطع بفتح نون کثیرا ففتح طاد سکون ان افصح کسر نون و فتح طاست فبسط پس گشاید شد قطع بود و عاکنم از و ادهم  
بفتح طر طلبید زیادتی تو شمای ایشان از جعل الرجل یجئ بکف ذمرة پس گشت مردی که در مقدار مشی از ذرة بضم ذال حمزة و تخفیف را نام دانه شش در دهن  
از ذرة ازین یجئ الذی بکف تم و می آورد دیگری کف از حرا و یجئ الاخر بکسرة و می آورد دیگری پاره از نان کسره که بکبر کاف و سکون بی حقی جمع  
یعنی قطع شئی پس تا آنکه فراموش کرد بر قطع چیزی اندک فدعا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بالبرکه پس دعا کرد آنحضرت برکت ثم قال  
خذونی و عیت که پشفت آنحضرت بکبرید و ظرفهای خود را خد وافی و عیتهم پس گرفتند مردم و ظرفهای خود حتی صاف و کاف العسک و عاء الاملا و  
تا آنکه گذاشتند در لشکر بیج ظرفی را که آنکه پر کردند آن طرف را قال گفت ابو هريره فاکلوا حتی شبعوا پس خوردند تا آنکه سیر شدند و فضلت فضله و زیاده تا  
زیادتی فضلت بفتح ضاد و بلفظ ماضی و فضله بفتح فاء و سکون ضا و لشکر و غزوة تبوک گفته اند که بعد بزرار رسیده بود فقال رسول الله پشفت پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و سلم اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله که می بینم نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و که می بینم شکی نیست که پیغمبر خدا ام لا یلیق الله بها عبد غیره شاکا  
فصحیح عن الجنة پس نیاید خدا را و میر و باین دو کوهی هیچ بنده شک نیارنده پس پوشیده شود و از بهشت دوا مسلم ۴۴ و عن انس قال کان النبی صلی الله  
علیه و سلم عروسا بزینب گفت انس بود آنحضرت نوکده خدا بزینب بنت جحش بفتح جیم و سکون حاء محله فی الصراح عروس بفتح زین و مرد و نوخسته ففتح  
ای ام سلیم الی عمرو ممن و اقطط پس مقدر کرد ما و من که ام سلیم است بضم سین بوسی خرماد و عن و قوت سمن شمع سین و سکون میم و اقطط ففتح همزه و کسر فاء  
ضنعت حبسا پس ساخت ام سلیم حیس را بفتح حاء محله و سکون حاء ثانیه طعامی که از تر و سمن و اقطط سازند و کاهی بجای اقطط دقیق یا سوتق بیدارند و فحلته فی  
یوسر پس که و اندام سلیم حیس را در یور بفتح حاء ثانیه و سکون واو و در ظرفی مانند قوری که آب خورده میشود در وی فقالت یا انس اذهب هذا الی رسول الله  
پس گفت ام سلیم ای انس بیا این را بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقل بعثت هذا الیک ای پس بگو فرستاده است این را بسوی تو مادر  
من که ام سلیم است و هی قمرک السلام و مادر من بخوانا نذر اسلام را و تقول ان هذا لك من اقليل و میگوید مادر من بدرستی که این طعام مر تر است از جانب  
ما اندک یا رسول الله فذهب فقلت ضعه پس رفتم من پس گفتم آنچه مادر من گفته بود پس گفت آنحضرت بیه از اثم قال اذهب فاعلی فلانا و فلانا و فلانا پشفت  
آنحضرت بروی بخوان فلانا و فلانا و فلانا رجلا مسلما و مادر را که نام برد ایشان را و ادعی من لقتی و بخوان برای من هر که این را فد عوف من سبی  
و من لقتی پس خواندم من آنها را که نام برده بود آنحضرت و هر که را پیش آمد من فحبت فاذا البیت غاص باهله پس برگشتم من ناکه خانه پر است و  
تک است بابل خانه و غاص بغین معجمه و صاد محله شده از غصص معنی بری و تنگی و غصص هم ازین است که پر میکند و تنگ میکند و ناکه را نفس را فی الصراح  
متزل غاص انوه قیل الا بعد و که که کافوا بضم زای و بعد معنی قدر فرات النبی صلی الله علیه و سلم وضع یدیه علی تلك الحیة پس دیدم  
من آنحضرت را که نهاد دست مبارک خود را بر آن حیة که فرستاده بود مادر من و تکلم بما شاء الله و حکم کرده بخیزی که خواسته بود و خدا تعالی یعنی دعا  
کرد و برکت فوجعل یدیعوا عشرة عشرة یا کون منه پشگشت آنحضرت که میخواند از آن جماعه انوه نزد خود و ده کس را در حالی که میخواند از آن  
و یقول الحمد لله و لیا کل رجل مایلیه و میگوید آنحضرت را ایشان را ذکر کنید نام خدا را و باید که بخورد هر مردی از آنچه مفصل است بوسی و

خبر شد از این که  
آنحضرت فرمود  
که این طعام مر تر است  
از جانب ما  
و این را فد عوف من سبی  
و من لقتی پس خواندم من آنها را که نام برده بود آنحضرت و هر که را پیش آمد من فحبت فاذا البیت غاص باهله پس برگشتم من ناکه خانه پر است و

اوست و این ادب دایمی است در اکل طعام که ذکر کرد اینجا بقصد استقام و تواند که ذکر وی در اینجا برای نفی شره و اضطراب باشد بجهت قلت طعام و وجود برکت و زیادت در آن معجزه یا بجهت آنکه رعایت ادب سبب مزید برکت گردد و الله اعلم قال فاکلوا حتى مشجوا کففت انزل من خور و نذا لسان تا آنکه سیر شدند فخرج طائفه و دخل طائفه پس بیرون آمدند و گریه و در آمدند و گریه و دیگر حتی اكلوا کلهم تا آنکه خوردند و نه ایشان قال یا انس ادفع کففت انحضرت مرا ای انس بردار فرغش پس برداشتم فنادی حی بن ضحاک ان کثام حین دفعش پس در نمی یابم که در اینجا می که نهاده بود بشیر بود یا سخا می که برداشتم متفق علیه بدانکه طاهر این حدیث آنست که ولیمه زینب ازین حین بود که اهل بیت فرستاده بود و مشهور از روایات آنست که ولیمه وی بخبر و لحم بود انش میگوید که ولیمه کرد بر وی بشاة و سیر کرد و انید هر اکر را بخبر و لحم و شاید که حضور طری در وقت خبر و لحم اتفاق افتاد کذا فی شرح الشرح و تواند که هر کدام در روی دیگر باشد و الله اعلم ه و عن جابر قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا علی فاصبح قد اعیی کف جابر غرا کردم همراه آنحضرت و حال آنکه سوار بودم من بر شتری که مانده شده بود و فاصبح شتر آب کش را گویند فلایکاد یسیر پس نزدیک بنود که سیر تواند که در آن شتر راه رفت فلاحی النبی پس در رسید و دریافت را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال بالبعیر کف کف آنحضرت چه شده است مشترک راه میرود قلت قد عی کفتم تحقیق مانده شده است مختلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرج به پس باز ایاد آنحضرت پس زد و در اند شتر را و در روایتی دیگر آمده است که زید چوبی که دست شریف بود و در عالم بر عا کرد آنحضرت آن شتر را به تندی و تیزی و فی ذالین بدی الابل فلما یسیر پس همیشه بود آن شتر که پیش پیش شتران سیر میکرد فقال لی کیف تری بعیرک پس کف آنحضرت را چگونه می بینی شتر خود را قلت بخیر قد صابته و کنت کفتم به بکی و خوبی می بینم تحقیق رسید اورا برکت تو فاقم بعبید و میده کف آنحضرت پس میفروشی بدست من اورا بوقیه بفتح و او و کسرت فاف و تشدید یا و او قیه بضم همزه و سکون و او تیزی گویند جبل در هم فبعته بر فرو ختم من انرا اعلان فی فقه الجوه الی المدینه بر این شرط و قرار که باشد مرا سوار می وی تا مدینه فقار بفتح فاستخوان است و ازین حدیث معلوم میشود که از شرط بشرطی که مدوی منفعت بایع باشد و شاید که این حدیث منبوح باشد یا این شرط در صلب عقد نباشد بلکه بالتامس جابر یا غایت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد بعد از عقد اگر چه خلاف ظاهر عبارت است و الله اعلم فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدینه غدوت علیه بالبعیر پس هرگاه که رسید آنحضرت بمدینه با ما کردم بر آنحضرت بتر یعنی بر دوشم را بخدمت ما بسپارم فاعطانی ثمنه پس داد آنحضرت مرا بهای شتر را که بدان با خرید ه بود و دوده علی و باز کرد و انید شتر را بر من پس هم بهاد و هم شتر انعام کرد و متفق علیه ۴۶ و عن ابی حمید بنهم ما و فتح یم الساعی از بنی ساعده است صحابی است که در میان جماعه اصحاب کفتم که من و انترم و حافظ ترمذی بنابر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس بیان کرد و از آنجا که در کتاب الصلوة گذشت قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوة بؤک گفت ابو حمید بیرون آمدیم با آن حضرت برای غزوة بؤک فاتیقنا وادی القری پس آمدیم ما وادی القری که منوی است که میان وی و مدینه سه روز راه است از جانب شام الی حدیقه لامرأة آدمیم بر باغچه که مرزنی را بود فی الصریح حدیقه مرغزار با درخت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخر صوها انداز ه کنید میوه درختان اورا که چه مقدار است اخر صو بضم همزه و را بلفظ امر از خرص بخار معج و صا و ممل انداز ه کردن میوه درخت و کشت بر زمین فخرجنا ها پس انداز ه کردیم ما آن حدیقه را بخیزی که در کتاب آمد و خصوصها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اوسق و انداز ه کرد اورا آنحضرت ده و سق بفتح و او و سکون سین که شصت صاع باشد یا بار شتر عقلا کفتم آنحضرت آن زن را حصیها ضبط کن و نگاه دار عدد اوسق از وقتی که وزن کنی آنرا حتی فنج الیک انشاء الله تا آنکه باز برگردیم ما بوسی تو ازین سفر اگر چه است خدا و انطلقنا حتی قد منا بؤک و روان شدیم ما تا آنکه رسیدیم بؤک را که متوجه بودیم بان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سنهبت علیکم اللیلة دیح شدیده پس کف آنحضرت نزدیک است که بوز در شما امشب با وی سخت تند فلاحیهم فی احد پس نایتد و بر پا خاند در آن با و پیچیدنی کا لاله بعبیر فلیشد عقاله پس کسی که باشد مرا ورا شتری پس باید که سخت به بند و پای بند شتر را بخت بیج شدیده پس بوزید با دست تند فقام جبل فخلنه الودج پس بایستاد و روی پس برداشت اورا با و حق الفی بعلی طعی تا انداخت او را بد و که طعی که جای حاتم طائی در آن دیار بوده طعی بفتح طاو و کسری می شده و در آخر همزه فلاحی قد منا وادی القری ستر روی آوردیم یعنی بمدینه تا آنکه قدم آوردیم وادی القری ما فسال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المرأة عن حدیقتها بلغ ثمرها پس پرسید آنحضرت آن زن را از حدیقه وی که چند رسیده میوه آن فقال عشرة اوسق پس کف آن زن رسیده ده و سق چنانچه آن حضرت انداز ه کرده و فرموده بود متفق علیه ۴۷ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم ستفخون مصرا کف ابوزر غفاری که کف آنحضرت

بدستی نزدیک است که پنج کبیر مصر ارض بیسی فیها القیراط و صریحی است که باید و می شود و روی قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبان باز آید  
مصر در معاملات بسیار و از جهت شدن در معامله و قلت و روت و عدم مساحت پس منافاتی نباشد آنرا مشارکت خیر ایشان از اهل بدو و خضر در قیراط  
و از اینجا معلوم میشود که بر زبان اهل کباب یکدیگر خیر خمس جاری نکرد و قال بعض الحكماء رحم الله عندهم لم یحکم علی لسانه الذائق و القیراط و ایضا محلی و کثیر است که کثرت  
دار کرده و آن در شرح ذکر کرده ایم و قیاف است و زن آن در بلاد و در کتب معتبره ربع سدر و نایر یعنی یکجز و از بیت و چهار جز و دینار و در عراق نصف عشر یعنی  
یکجز و از بیت جز و با وجود آن وصیت حضرت بر غایت حقیقی اهل مصر در آنچه متعلق و راجع بملاحظه و نسبت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود  
فاذا فتحتموها فاحسنوا الی اهلها و قتی که فتح کنند مصر پس بنی کبیر بسوی اهل مصر بصفح و عفو و ستر فان لها ذمة زیرا که بدستی و مصر را یعنی  
اهل آنرا ذمه است یعنی حرمت و امانت و جبهه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قطیه از قوم ایشانست و در حواء و از ازار حم  
است بفتح را و کسر هاء یعنی قربت از جانب با جرم اسمعیل علیه السلام زیرا که وی نیز از اهل ایشان بود و اوقال یا کف ذمة و کسر صاد و سکون هاء و خسر  
بود و اهل بیت و مشوی و مصابره و و خسری کردن و پیوستن بدلا و دی و این نیز از جهت ام ابراهیم بن رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ذکر  
کرد آن حضرت از خنای ایشان که وضع کجاست خصوصت میورزند و جگ می کنند و فرمود فاذا رایتهم و جلین یختصمان فی موضع لبنة  
پس چون ببینید شما و مرد را که یکبار در جای کشت و لبنة بفتح لام و کسر با فخرج منها پس بیرون می آید از آن مصر تخصیص خطاب بابی در جهت کمال  
شفقت است و احتمال دارد که خف عام باشد و تحقیق و اعتقاد از جانب ایشان قنده می دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال گفت ابو ذر  
فرایت عبد الرحمن بن شحج بن حسنة نفقات و اخاه و بیعة یختصمان فی موضع لبنة فخرجت منها گفت ابو ذر پس دیدم این  
دو برادر را که خصوصت میکردند و بیعت می کردند پس بیرون آمدن از مصر و شرحیل بن یغم بن شحج بن حسنة نفقات صحابی است از مهاجرة حبشه معدود در وجود  
قریش و عبد الرحمن و ربیع بن ریحیل اند و عبد الرحمن را روایت است و روایت کرده اند از وی جامع و ربیع نیز صحابی است و واه مسلم ۱۷۸  
و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حذیفه بن الیمان که صاحب سر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود روایت میکند از پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم قال که حضرت فی اصابی و انصاب من فی رواية قال و در روایتی گفت فی امتی و امت من اثنا عشر منافقا  
لا یدخلون الجنة و از منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لا یجدون و یجها و رآه بن بشت چه باشد که نمی یابند بوی بهشت را حتی یلج  
الجمل فی سم الخیاط تا آنکه بیشتر در سوزن سم نفع و بعضی سوزن و یا خیط سوزن و این مبالغه و تعلیق بحال است چنانکه در قرآن مجید  
نیز واقع شده است پوشیدمانند که اطلاق امت بر منافقان می توان کرد و بار او امت دعوت اما اطلاق صحابی نتوان کرد مگر با اعتبار ظاهر و ستر  
ساز صوابه تلفظ کلمه شما و این وجه است اجابت نیز توان خواست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و مقربان خود بر احوال این  
فرقه مشهور اطلاع داده و ذکر و شری ایشان بر حذر باشند و در لیلۃ العقبه در وقت رجوع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوة تبوک که و خداع  
ایشان نسبت آنحضرت و داده چنانکه در کتب سیر مذکور است و طیبی نیز از شرح تشریف نقل کرده است ثمانیه منهم نكفهم الدبيلة بهشت کس  
از ایشان کفایت میکند با آن میکروند ایشان را زار و زاری عرسلک و بیهل بعضی دل حمله و فتح موحده و سکون تحجیه و غلبه که حادث میگردد و در شک آدمی پس می کشد  
او را غالباً و در قاموس ربیع طاعون گفته و معنی حادثه و سختی نیز آمده و در حدیث تفسیر کرد آنرا بقول خود سراج من ناریظهم فی الکناهم  
چراغی و شعله از آتش که پدید شود در کفای ایشان گویا مراد ورم حار است حق تعالی فی حد و هم ناکله می برآید و پدید میگرد و اثر آن حرارت در سینه  
ایشان رواه مسلم و من کما حدیث سهل بن سعد لاعطین هذه الراية غلانی باب مناقب علی و حدیث جابو من یصدق الثبته فی ال  
باب جامع المناقب نشاء الله تعالی و در مصابح این دو حدیث را در باب مغزات ذکر کرده ۱۶ الفصل المثانی عن ابی موسی قال خرج ابو طالب  
الشام روایت از ابی موسی شمری گفت بیرون آمد ابو طالب عم آن حضرت بوی شام برای تجارت چنانکه عادت اهل مکه بود و بیرون آمد بوی  
سفر صلی الله علیه و آله و سلم فی شبایخ من قریش در میان پیران زقریش یعنی چاروی پیر دیگر از قریش همراه بودند آن حضرت در آنوقت ده و از ده ساله بود  
فلما اشرعوا علی الواهب پس بر کاه که مطلع شدند بر راهب کاه نام او بیهرا بود و فتح موحده و کسر جمله و سکون تحجیه و غلبه که حادث میگردد و در شک آدمی پس می کشد  
بلاد شام هبطوا فرود آمدند و غلوا و حاطهم پس کشتا وند بارهای خود را و خراج الیهم را و اهاب پس بیرون آمد بوی ایشان و منبیه  
قبل ذلک میمون بدفلا یخرج الیهم و بودند ایشان پیش ازین بارهای دیگر که سفر میکردند و میکشد شد بر راهب پس بیرون آمد بوی ایشان و منبیه  
ایشان را قال گفت ابو موسی هم یخلون و حاطهم پس ایشان می کشتا وند بارهای خود را و خراج الیهم را و اهاب پس گشت که در می آید میان ایشان  
راهب حق جاء فاخذ بید رسول الله تا آنکه آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت هذا سید العالمین

هنا رسول رب العالمين بعثه الله وحمة للعالمين مفرست او را خدا تعالی سبب رحمت و مهربانی برای جهان قال له اشياخ من قریبش پس گفتند مراسب رابعی پیران از قریب ما علك به حیث سبب علم تو بوی و از کجا میدانی تو حال او را فقال له من اشرفتم من العقبة پس گفت راسب بدستی شما بشما میگوید و پیش ازین راه که میان دو کوه است لم یبق شجر ولا حجر ساجدا باقی نماند هیچ درختی و سنگی مگر آنکه افتاد و سجده کند و لا یصلان الا للبی و سجده میکنند سنک و رخت کر برای پیغمبر و الله بخاله النبوة و بدستی من می شناسم او را بهر نبوت اسفل من غضوف کفنه مثل التفاحه که واقع است پایان تر استخوان شانه وی سبب و در روایات دیگر آمده است که راسب برخواست و آنحضرت را در کنار گرفت و از احوال و صفات شریف وی پرسید از بهیت خواب طعشراب و جزآن و همه را موافق یافت با آنچه در کتابی بود و ترجیع فصنع لهم طعاما پس تبرکت راسب پس ساخت برای ایشان طعاما انا هم بهر کان هونی و عینه الابل پس هنگامی که آورد راسب طعام را بود آنحضرت و چنانچه شتران فقال ادسلوا الیه پس گفت راسب بفرستید بوی وی فاقبل پس دومی آورد و آمد آنحضرت و علیه غمامة تظله و حال آنکه بر آنحضرت ایسی بود که سایه میکرد و او را فلما دنا و هم قد سبقوه الی فقی شجرة پس هنگامی که نزدیک شد یافت قوم را که تحقیق پیش کرده بودند و راسب بوی سایه و رختی نشسته بود سایه فلما جلس مال فقی الشجرة علیه پس هنگامی که نشست حمید سایه آن درخت بر آن حضرت اگر چه سایه ابر بر سر مبارک وی بود اما برای ابو ایتنا زوی در مجلس سایه نیز برکت و سایه ابر بر سر آن حضرت از معجزات بود ولیکن میگویند دایم نبود بلکه گاه گاه میبود و در احتیاج فقال هفت راسب انظر الی فقی الشجرة مال علیه کما و کیند بوی سایه دخت که میل کرد بوی فقال نشد که الله بفتح همزه و ضم ثین سوال مثارا و طلب می کنم از شما خدا را این سوال را ای که و لید که کم کی از شماست قریب وی سهر و دوست و متولی امر وی قالوا ابو طالب گفتند وی ابو طالب است فله منزل ینا شده پس همیشه بود راسب که طلب سوال میکرد ابو طالب را بخدا سو کند بر تو که باز کردانی محمد را بلکه و نگاه دار تا از کید دشمنان که بود و نصیحت اندیشی ده ابو طالب تا باز کرد و آید و فرستاد ابو طالب آنحضرت را بلکه آورد و اندک راسب میترسید که میباید او را رام برند و آنها در مقام کشتن وی شوند و ترندی و جاکم آورد و اندک در این سفر سبب کل زروم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نمی جتند و در دستل وی بودند پس پیش از بجزا و گفت چه چیز آورد و است شما را در اینجا گفتند این پیغمبر درین راه بیرون آمدنی است پس هیچ را بی نماند که مردم را بر نهند تا آنکه اگر بایند بکشند بجزا گفت خبر دید شما مرا که اگر خواسته باشد خدا مرا که تقدیر کند میتواند هیچ کی از او میان که تغییر ندهد آنرا گفتند نمیتواند گفت بیعت کنید با وی و محبت ورزید با وی و بیعت معه ابوبکر بلا لا چون ابو طالب آنحضرت را بجانب مکه بر کرد و آید فرستاد با آنحضرت ابوبکر بلا و زوجه الراهب من الکعلک و الزینت و توشه داد آنحضرت را راسب از کاکال و روغن زیت و دوا و التومذی بلکه در حدیثی اندک فرستاد و ابوبکر بلال را همراه آنحضرت بلکه در قضیه چه صورت دارد و حال آنکه بلال هنوز مخلوق نشده و ابوبکر در آنوقت جسی بود و حذر در آن حضرت بمانند و و غم سال و ابوبکر در آن زمان بخبریده بود بلال را از پی این حدیث را تضعیف کرده و حافظ ابن حجر در احصایه گفته که حدیث رجال وی ثقاف و منکریت در وی مکررین و تواند که در سرج باشد مقطع از حدیث دیگر بطریق و هم از بعضی روایات و جزری گفته است که رجال این حدیث را صحیحین اند و ذکر ابوبکر و بلال غیر محفوظ است و عدد کرده اند از آنکه از و هم و بلال شاید که در آن وقت متولد نشده بود و قدیر ۲ و عن علی بن ابی طالب قال كنت مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمكة و ایت از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بودم با آن حضرت در مکه و از جناتی بعضی فواجیها پس بیرون آمیم دهنی نواهی که و نحو و ناحیه بوی نما استقباله جیل لا یصل الا و یقول پس پیش نیاید آنحضرت را کوهی و نه درختی مگر آنکه وی میگفت السلام علیک یا رسول الله ظاهر آنست که علی رضی الله عنه نیز می شنید آنرا و احتمال دارد که علم وی رضی الله عنه باخبار آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم و ابو ایتنا زوی و اللمی ۳ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اتی بالبراق لیلۃ امری به ملجأ مسرجا و ایتنا زوی که بان حضرت رده شد براق و رشب اسر لکام کرده زین سببه فاستنصب علیه پس تنزی فرستی کرد براق بر آن حضرت و زود را من نشد و سواری ندا فقال له جبرئیل یحیی ففعل هذا پس گفت مر براق را جبرئیل یا محمد این میکنی تنزی و سرکشی را فاما کلبک احدا کم علی الله منه پس سوار شده است و هیچ کی بزرگتر بخدا از و و ازین عبارت معلوم میشود که برین براق انبیای دیگر هم سوار شدند تا ختم سواری آن بنجامت الانبیاء شد و در باب المعراج این سخن مذکور شده است و الله اعلم قال فافض عرقا گفت انس برکت براق و روان شد عرقی دوا و التومذی و قال هذا حدیث غریب ۲ و عن یحیی بن یزید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما انتمی الی بیت المقدس گفت بریده گری می گفت پیغمبر خدا که هرگاه رسیدیم ما به بیت المقدس قال جبرئیل یا صبحه اشارت کرد جبرئیل با انگشت خود فخری ها انجی پس درید و پاره کرد و سوراخ کرد و بالگشت سنک را فشد بهر البواق پس براق را بدان برکت و در باب معراج

و بعضی  
مکمل  
ان کرده  
مچ



ایقین و دفع غم و حزن و بیاثر کسی را که قرب و کرامت و درگاه حق باشد اگر غمی و خرنی از دست او برسد صبر کند و الا جبر علی قدر التبع و دواء الداء  
و عن ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی سفر فاقبل اعرابی کنت بن عمر بودیم با آن حضرت در سفری پس پیش او  
نشستم فلما دنا قال له رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله پس  
بر کمال زد و یک شدان اعرابی گفت مرا و آن حضرت کوهی میدی بود حدایت خدا و رسالت محمد قال و من یشهد علی ما أقول گفت اعرابی کوهی میدی  
بر آنچه تو میگوئی یعنی از غیر من آید یا نه قال هذا لیس له گفت آنحضرت کوهی میدی این درخت و سلمه بفتح سین و لام نوعی از درختان بلند خار دار است فداها  
رسول الله پس خواند درخت را پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و هو بشا ط الوادی و آنحضرت بکرانه وادی بود و باقیست آنجا لاجن پس رجا  
آورد و آن درخت در حالی که میگردیدیم را خد بفتح خاء همزه و تشدید دال شکافتن زمین را گویند حتی قامت بین یدیده تا آنکه استیاد آن درخت پیش آنحضرت  
فاستشهد ها مثلنا پس طلب شهادت کرد آن حضرت از آن دخت سه بار فشهدت ثلثا انه کما قال پس کوهی داد آن درخت سه بار که واقع همچنین است که  
گفت آنحضرت از صدق رسالت وی که در جنت الی منبها پستری از گشت آن درخت بسوی آن زمین خود یعنی با سخا در رفت که از آنجا آمده بود و شعر جاریست که  
الاشجار ساجده ۱۰ تمشی الیه علی ساق بلا قدمی دواء الداء می و عن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال بما اعرف  
انک بنی گفت ابن عباس را بد اعرابی بسوی آن حضرت گفت بچه دلیل شناسم که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا العنق من هذه النخلة فیشهد انی رسول  
الله گفت آنحضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین خرما کوهی دهد که من پیغمبر خدام و ان یفتح همزه است و کبریا نیز روایتست یعنی اگر بخوانم و عند  
کبریا من جمله و سکون ذال همزه و قاف خوشه خرما چنانکه عقود خوشه انکور کذا فی الصراح فدعاها رسول الله پس خواند ان عنق را پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و اله و سلم فحمل بنزل من النخلة پس گشت آن عنق که فرو و آید از درخت خرما حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد و بجانب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم  
یعنی کوهی دادیم قال اجمع فاد است گفت آنحضرت بر کردی جای خود پس بر گشت فاسلم الاعمی پس اسلام آورد آن اعرابی دواء الزمندی و صححه ۱۰ و عن ابی هریرة  
قال جاء ذیبالی داعی غنم گفت ابو هریره آمد که یکی بسوی جرانده که کوفتند ان فخذ منها شاة پس گرفت کرک از ان کوفتند ان کوفتند ان فاطمه الکرا  
حقاقتی آنها مندر پس جت کرک را آن چنانکه تا آنکه کشیده گرفت آن شاة را از زبان آن کرک قال فصعد الذئب علی تل گفت ابو هریره پس رفت کرک  
بر توده یکی فاقعی پس نشست آن کرک بر آن بروضعی که کرک می نشیند که انما بر زمین می نهد و پایها را ایستاده میدارد و فی الصراح اقرار بر کون نشستن  
سک و استغفر و در آورد دم خود در میان هر دو پای خود استغفار بثلثه و فاد دم در میان پای گرفتن سک و قال قد عدت الی ذوق ذوقی الله  
و گفت کرک بر تحقیق قصد کردم من یا قصد کردی تو بسوی رفتی که دودر ساند مرا آن رزق را خدای تعالی و عدت بضم تاء و فتح آن بصیغه محکم و خطاب هر دو  
روایت است خطاب بر اعی است اخذته فرائقته منی گرفتم من آن رزق را بیک شایده گرفتم تو آن رزق را از من فقال الرجلنا الله ان دایت  
کا لوم ذیبال میگفت پس گفت از دین یعنی را می بخداسو کند ندیدم من اعوجبه مانند اعوجبه امرو که کرکی سخن میکند فقال الذیبال عجب من هذا رجل فی الخلا  
بین الحونین پس گفت کرک عجب تر ازین حال مردیت در خرماستان میان دو سنگستان یعنی مدینه عبارت است از ذات شریف آنحضرت صلی  
الله علیه و اله و سلم عجبر که بما مضی و بما هو کائن بعد که خبر ما میرساند شما را با چه گذشته است و با چه شونده است بعد از شما قال گفت ابو هریره  
مکان الرجل یهود یا پس بود مردان قوم یهودی و فجاء الی النبی پس آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فاخبره و اسلم پس خبر داد آنحضرت  
را و مسلمان شد فصدقه النبی پس تصدی کرد و راست گوید او را پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ثم قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم  
انها اما ذات بین یدی الساعة این و امثال این امر نشانها و علامتهاست پیش قیامت فدا و شاکل الرجل ان یخرج تحقیق نزدیک است مرد که  
آید یعنی از خانه فلا برجح حتی یجد ثوبا یغسله و یسوطه بما احدث اهله بعده پس باز میگوید و منی آید بخانه تا آنکه خبر میداد او را بر دو نعلین و نازیا نه  
چیزی که اعدا کرده از علی اهل خانه وی عباد بر آمدن وی دوا ه فی شرح السنة ۱۱ و عن ابی الجلاء روایت از ابی الجلاء که از تابعین است عن مبرم  
بن جندب که صحابی مشهور است قال گفت سمره کنا مع النبی بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فنادل من قصعة نوبت بر تو  
مخوردیم زیک کاسه یعنی در وقت ظهور رجزه آنحضرت قصه بفتح قاف و سکون صاد کاسه بزرگ من عدو فی حقی اللیل از مادا کا و ثابت یعنی  
تمام روز بقوم عیشم و فی بعد عشته می آید دند و در دو شمشیر ده بیان تداول است قلنا فاما کانت تمد کفیمه پس چیز بود که مد کرده میشد  
قصه بدان چیز قال من ای شیئی تعجب گفت از چه چیز تعجب میکنی تو ما کانت تمد الامن ههنا بود که مد کرده میشد که از اینجا و اشا بیده  
اللی السماء و اشارت کرد بدست خود بسوی آسمان یعنی ازین عالم قدرت است و زول برکت از ان و این یا قول سمره است و سایل ابو الجلاء و  
قول آنحضرت است و سایل صحابه فافهم دواء النضدی و الداء می ۱۲ و عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم خرج یوما

یا مدبرم  
روزی مانده  
امروز  
چیز



بدین مائة و خمسة عشر روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت بیرون آمد و فرموده بود در دست ص. و پانزده مرد مشهور آنست که بیرون آمد  
در دست خیزده مفقا و هفت از هاجرین و دو بیت سی و شش از انصار قال اللهم اقم حفاة فاجعلهم گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند ایشان یعنی  
برین پانزده سوارکن ایشان را اللهم اقم عراة فاجعلهم خداوند ایشان را اللهم اقم جاع فاجعلهم خداوند ایشان  
که سگانند پس سیر کردان ایشان را ففخ الله له پس فتح داد خدا تعالی را و افاضت بفرمود و ما من لهم دجل الا وقد رجح بجبل او جملین پس باز گشتند  
فتح بدو حال آنکه میت از ایشان هیچ مردی مگر حال آنست که برکت یک شتر و دو شتر و اکتسوا و شبعوا و جامه پوشیدند و سیر شدند بجهت شتران  
و غلب و اطعم و اموال که غنیمت کردند از شترکان و همه دعا های آنحضرت مستجاب شد و ازینجا معلوم میشود که اجابت دعا از قبیل خارق عادت است خصوصا  
پسین سرعت و خصوصیات رواه ابو داود و ۱۳ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال روایت است از عبد الله بن مسعود  
از آنحضرت که گفت انکم منصورون برستی شما یاری داده شده کاینکه از جانب پروردگار و مصیبون و یابندگان اشیاء و اموال او مغنوج گم  
و فتح کرده شده و کاینکه شما را یعنی فتح کرده میشود مرشاه با بلا و امصار و این بشارت و خبر دادن صحابه را با آنچه در زمان آینده واقع خواهد شد و این  
ذلك منکم فلیتقی الله پس هر کد را بداند از شما پس باید که تقوی درزد و بر سیر از عذاب خدا و لیامر بالمعروف و لنهی عن المنکر باید که امر  
کنند بشرع و نهی کنند خلاف آن یعنی بر طریقه اعتدال روزه و در شرب و بطر و اسراف و از تراف نیفتد و این تلحیح اسب بقول حق سبحان الذین ان مکنا هم فی الارض قاطبو  
الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر رواه ابو داود و ۱۴ و عن جابر بن ابی بردیه من اهل خیر سمعت شاة مصلیه روت  
از جابر که زنی یهودیه از اهل خیر که نام وی زینب بود زن اسلام من شکم زهر که در کوفه بریان کرده شده را و مصلیه بفتح میم و سکون صا و مصله و کسر لام و تشدید  
تحتانی از صلی یعنی بریان کردن شاة هدا رسول الله سیر بیدیه فرستاد و از امر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم آورده اند که آن زن رسید که آن  
حضرت از کوفه پند که ام جابی خوشتر دارد گفتند ذراع پس بزرگی داشت آنرا بچ کرد و در وی هر چه میخواست گذاشت که در ساعت بکشد و در ذراع و کف بیشتر کرد و پیش آنحضرت  
و صحابه که حاضر بودند نهادند و صول الله صلی الله علیه و اله و سلم الذراع فاکل منها پس گرفت ذراع را پس خورد از آن و اکل ده طم من جها  
معه و خوردند که وی از یاران آنحضرت بآن حضرت فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ادفعوا ایدیکم بر دارید و دستهای خود را  
از شاة و نهید و ارسا الی اليهودیه فدعاها کس فرستاد آنحضرت بسوی آن زن یهودیه پس طلبید و ارفا قال سمعت هذه الشاة پس گفت آنحضرت زهر کرد  
تو این کو سپند را فالت من لخبوک برفت یهودیه که خبر کرد و ذرا قال اخبونی هذه فی یدی گفت آنحضرت خبر داد و این چه دروست من است للذراع  
گفت ذراع را یعنی اشارت بنده بذراع کرد و قالت نعم گفت یهودیه زهر کرد و ده ام دین قلتن کلن بیا فکلن قضیه کفتم اگر هست و یی بنجر زبان نمی کند  
اورا بجهت آنکه زهر تا شیر نمکند موت در انبیا یا بسبب آنکه موت آنحضرت پیش از اتمام دعوت و الکمال دین متوقع نیست و در القتل اول طبعان آنچه میکشند که  
فوت آنحضرت بجا شیر زهری شد که در خیر خورده بود اما این روایت صحیح نیست و در حدیث آمده است که کسی گفت با آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم که ترا  
تا شیر میکند بر سال زهری که داده بودند در غیر فرمود میگرد که آنکه مقدار است خواسته خداست قدر و ان لم یکن نبیا استرحا منه و اگر نیست و یی بنجر  
خدا را یی می یابیم و خلاص می شویم از وی ضغاعنها رسول الله پس در کشت آنان زن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و لم یبقا قها و سیر اند  
اورا و عذاب نکرد و توفی صحابه الذین اکلوا من الشاة و مردند اصحاب آن حضرت که خوردند از آن شاة و احجم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم علی کاهله و خون کشد آنحضرت بر میان دو کف خود من اجل الذی اکل من الشاة از حبت زهری که خورد از کوسپند تا ماه زهرید  
رو و تن لطیف وی ازین گفت پاک کرد وجه او هندی بالفن و الشفق حمایت کرد آنحضرت را ابو سید بن خدیج و کار و هو مولی لبی یا خسته  
من الانصار و آن ابو سید مولی بود بر بنی یاضه را یاضه و حجه نام قبیل است از انصار رواه ابو داود و الدادعی بد آنکه اهل روایت اختلاف کرده اند  
که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم عقاب کرد آن یهودیه را و بکشت یا ترک داد و هیچ نکفت پس یقی از ابی هریره آورده که اعراض کرد و هیچ نکفت  
و از جابر آورده که عقاب نکرد زهری گفته که اسلام آورد پس بکشت و گفت یقی که نکشت ترک داده باشند و بعد از آن که بشربن برادر مرد بقصاص می کشند  
اما اینجا علما نمیکنند که وجه تخصیص ذکر موت بشر و اقصا من بدان حیثه حال آنکه اصحاب دیگر که خوردند و نهید شاید که بشرب علی الفور مرد پیش از وفات اصحاب  
و دیگر پس قصاص گرفته شد بدان واسطه علم او و عن مهمل بن الحظلیه بفتح حاء و سکون طار مجمره و کسر لام تشدید بر تانیه مع جی انصاری است و ارباب  
بیعت رضوان است فاضل بود و کوشه که از مردم کثیر الصلوة و الذکر و خطبیه نام و از اوست قال انهم سا دوامع رسول الله گفت که ایشان یعنی صحابه  
سیر کردند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و محنین روز غزوه خین فاطنوا الی یس دراز کردند و سخت کردند سیر راحتی کان  
عشیه تا آنکه بود سیر تا شام فاجاء فادس فقال پس آمد سوار می پس گفت یا رسول الله انی طلعت علی جبل کذا و کذا بدرستی بر آنجا

یا هودج  
که در وی  
تج

بگو که چنین و چنین و طلعت بفتح لام است در اکثر نسخ و کسری تصحیح کرده اند فاذا انا بهواذن پس نگاه من طبعم بهواذن بفتح با و کسری می که قومی است از عرب یعنی دیدم بهواذن را علی بکرة ایلم که آمد و اند بر شتر پدر خود یعنی همه آمدند و این عبارت مثل است که زده میشود در قومی که هم بیانیه و هیچ یکی مخالف نکند و بکرة شتر جان و اصلش است که قومی از عرب از جای کنده بودند و کوچ کرده و هر کس هر جا که شتری یافته گرفته و سوار شده و آن شتر از آن وی بنود و از پدرش بود و بطنه هم و فم هم دیدم بهواذن را شتران هودج دار خود و باقی چار و اما می خود و طعن بضم طاء همه و عین طعن مضموم و ساکن جمع طعینه زن در هودج زنی باشد و کاهی بر ابل که بروی هودج است نیز اطلاق کنند لاجنوا الی چنین کرد و آمدند بسوی چنین فلبسم رسول الله پی تبسم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و قال تلك غنیمة المسلمین غذا و گفت آن غنیمت مسلمانان است خدا انشاء الله ثم قال من یحور سنا اللیلة یترکف آنحضرت کسیت که پاسبانی کند ما لاشب قال انس بن ابی مرثد الغنوی مرثد بفتح میم و کون را و فتح مثله و غنوی بنین مجز و نون مفتوح حین صحابی است حاضر شده فتح که را و حین را انا من پاسبانی میکنم یا رسول الله قال دیک گفت آنحضرت سوار و فرکب فرستاده پس سوار شد اپتی را که مرا و را بود فقال استقبل هذا الشعب گفت آنحضرت پیشای این راه را که در کوه است حتی تگون فی اعلاه تا آنکه باشی خود جانی بلند آن کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم الی مصله پس پیغامی که صبح کردیم بایرون آمد آنحضرت بسوی جای نماز خود یعنی جایی که برای نماز ساخته بودند و هر کس دو کتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت را مراد سنت محمد در شصت اند قال حسنتم فامرهم که پیشرفت آنحضرت ایما احساس کردید و دیدید شما سوار خود را و در اینجا جواز نظم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در کتاب الصلوة گذشت فقال هر چهل رکعت کردی یا رسول الله محسنه بدیم و احساس نکردیم قثوب بالصلوة پس اقامت گفته شد بنماز فجر و تحقیق معنی تثنی و رباب الاذان گذشت فجل رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو صلی ملتق الی الشعب پیشرفت آنحضرت و حال آنکه وی نماز میکند که میگوید که شنبه و در اینجا جواز التفات است و نماز برای مصلحت و ینیه و این از باب تداعیل عبادات است حق اذ قضی الصلوة قال تا چون تمام کرد آن حضرت نماز را گفت ابشر و افقد جلاء فامرهم خوش باشید پس تحقیق آمد سوار شما که پاسبانی میکرد و فجلنا نظرا الی خلل الشجر فی الشعب پس شیتیم که نگاه میکنیم بسوی میان فرجای و غنای در تعب فاذا هو قد جاء پس نگاه آن سوار تحقیق آمد حق و وقف علی رسول الله تا آنکه بایا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال انی ان طلفت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن سوار بدستی من روان شدم تا آنکه بودم بر جای بلند این شعب حیث امرنی رسول الله آنجا که فرموده بود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طاعت الشعبین کلیهما پس پیغامی که صبح کردیم بر آدم این دو شعب را بر تو ظم ادا حدی پس ندیم هیچ یکی را فقال له رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل نزلت اللیلة آیا فرو آمدی شوب بینی از اسب خود و قال لا گفت فرو و نیادم و هیچ حال الا مصلیا که در حالی که نماز گذارنده ام و قاضی حاجت یا برآورنده حاجت انسانی را از بول و عطر قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلا علیک ان لا قتل بعدها پس نیت پاک بر تو که کنی بعد از امشب هیچ عملی از تو اقل خیرات و جود واجتهد و دیگر اگر ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که کفایت است در آن و بخشیده شده است گنا یا ن تو بدان و این مبالغه و تاکید است در تحسین این عمل و بشارت است بخیرت و بعضی گفته اند که مراد عمل جدا است درین قضیه این ظاهر تر است و الله اعلم دواء ابوداود و عن ابی هریره قال انبت النبی صلی الله علیه و سلم بقران گفت ابوهریره آوردم نزد آن حضرت چند خرما را و گفته اند که بیت و یک خرما بود و قلت پس گفت من یا رسول الله اذع فیهم بالبرکة دعاکن خدا را درین خرما به برکت فضیله پس فراموش کرد آنحضرت آن خرما را فراموشد و عالی فیهم بالبرکة پشردعا کرد آن حضرت برای من درین خرما به برکت قال خذ من فاجعلهم فی مزودك گفت آنحضرت بگیر این خرما را پس بگردان آنها را در توشه دان خود فی الصرح مزد و کسرتوشه دان کلا اودن ان تاخذ مندم مشیا فادخل فیہ یدک فخذ بهرکاه خواهی که کسری از آن مزد و چیزی را یعنی از قریب در آور و می دست خود را پس بگیر آن چیز را و لا تقشعه فمشوا و پرانده کنی از او پرانده کردنی فخذ جلت من لک القمنا و کذا من و سق فی مسبل الله پس تحقیق برداشتم من از آن خرمدین و چنین از و سق در راه خدا و سق شصت پیان یا بار شتری فلما ناکل منه و نظم پس بودیم ما که میخوردیم از آن خرما و میخوردیم و کان لا یفارق قحوی و بود آن مزد که جلد نمی شد بنماز را و همیشه و کمر من بود حق کان یوم قتل عثمان تا آنکه شد روزگشتن عثمان رضی الله عنه فانه انقطع پس بدستی آن مزد که گشته شد و کم شد از اینجا معلوم میشود که چون تفرقه و فساد شلیج کرد در میان مردم بر طرف میشود و برکت و آورده اند که ابوهریره در آن روز میگفت که مردم را یک غم است و مراد غم غم بر طرف شدن آن ابان و غم گشته شدن شیخ عثمان دواء الزمندی هالفصل الثالث عن ابن عباس قال تشاودت قریش لیلة بمکة گفت ابن عباس کنشاش کردند مشرکان قریش شبی بمکه قال بعضهم اذا صبح فاشوة بالوثاق پس گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خوش دارید به بند کردن و دیدن انبی میخوانند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یعنی بعضی از

مشرکان هم چنین گفتند که محمد را بیدار و بیدار داشت و باق کبر و بفتح بزرگ کردن و قال بعضهم بل قتلوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه کشتند و  
 وقال بعضهم بل اخرجوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بیرون کنید و ازین شهر را ازینجا بدر رود و قال الله نبیه بفتح هجره و سکون طاء  
 مخففه پس مطلع گردانید خدا تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و اله و مسلم علی ذلک بر آنچه گفتاش کرد و مشرکان در کار وی چنانکه در قرآن مجید  
 در سوره انفال مذکور است فبات علی فراش النبی صلی الله علیه و اله و مسلم فلما لبس لبثه پرسید که ایند علی رضی الله عنه بر جای خواب  
 آنحضرت در آن شب و خرج النبی و بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم حتی لحی بالعمار تا آنکه پیوست و رسید بخار و شور که بجهت  
 رفت و چند شب در انظار گذرانید و غار مغاک در کوه است و در بر آمدن آن حضرت از درون خانه و گذشتن از پیش مشرکان که بر در پیستاده بودند  
 و مطلع شدن ایشان با وجود آنکه آنحضرت صلی الله علیه و اله و مسلم با ایشان قصه غریب معجزه عجیب است که در شرح ذکر کرده ایم و در تاریخ مدینه مذکور  
 هجرت نیز به تفصیل مذکور است و باقی مشرکون مجوسون علیاً و شب گذرانیدند مشرکان در حالی که پاسانی میکردند علی را رضی الله عنه یعنی  
 علی درون خانه بود و ایشان بیرون پیستاده و دهیم بحسبونه النبی و ایشان گمان می بردند علی را نبی صلی الله علیه و اله و مسلم و خیال میکردند که آن  
 حضرت درون خانه در خواب است همین که بر آید کار وی بکین حال آنکه علی بود و آنحضرت از پیش ایشان بدر رفقه فلما اصبحوا ثا و اعلیه پس  
 هنگامی که صبح گردید و برخاستند بر آنحضرت بکمان خود فلما و اعلیاً و الله متکلم بهم پس هرگاه که دیدند علی را باز گردانید خدا تعالی حیل و بدسکالیدن  
 ایشان را فقالوا این صاحبک هذا پس چون دیدند علی را گفتند کجاست این یار تو یعنی آنحضرت و اشارت بهذا برای تحقیر و تصغیر است قال لا ادعی  
 کنت علی منید انهم من کماست فاقصوا اثره پس رفتند مشرکان در پی آنحضرت بر نشان پای و سی قصص تقاف و صادقین مطمین در پی کسی رفتن فلما  
 بلغوا الجبل اختلط علیهم پس هنگامی که رسیدند کوه را که اورا جبل ثور نام است مشتهر شد بر ایشان نشان پای فصعدوا الجبل پس برآمدند کوه را  
 فرو و بالعدا پس گذشتند بخاری که در آن کوه است فرا و اعلی بابه بنج العنکبوت پس دیدند بر در آن غار بافتن عنکبوت را که بعد از آمدن آنحضرت  
 درون غار آمده خانه بافته و عرض در غار مقدار شیری باشد و طول مقدار یک دست فقالوا و دخل ههنا لم یکن بنج العنکبوت علی بابه پس گفتند  
 اگر در آمده بودی محمد اینجاست و بافتن عنکبوت بر در وی و بیضه نمادن کبوتر درین حدیث مذکور نیست شعر طوا الحام و طوا العنکبوت علی نه خیر البریه لم  
 تنج و لم تخم فکث فیه ثلث لیلال پس درنگ کرد آنحضرت در غار سه شب و روز روز و دو شنبه درآمد و روز پنجشنبه بدر رفت و دوا احمد  
 و عن ابی هریره قال لما فتحت خیرا هدیث لرسول الله صلی الله علیه و اله و سلم شاه فیها سم بفتح سین و ضم آن و بعضی کبر  
 نیز گفته اند گفت ابو هریره هنگامی که کشته شد قلعه خیر فرستاده شد برای آن حضرت که سفندی بریان کرده شده که در وی زهر بود و چنانکه در فصل ثانی از حدیث  
 جابر گذشت فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اجتمعوا علی من کان ههنا من اليهود و یسکت آنحضرت گرد آمدند برین بر که بست این  
 جازیه و فجعوا له پس گرد آورند بر آنحضرت و یهود را فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انی سائلکم عن شیء هل انتم  
 مصدقین عنه پس گفت آنحضرت بدرستی من پرسنده ام شما را از چیزی پس آیا هستید شما راست گوگرداننده من از آن چیزی و قتیله تکذیب کنم شما را و جوابی  
 که بگوئید شما از آن سوال چنانکه از سیاق حدیث معلوم میگردد و مصدقین بضم میم و فتح صاد و تشدید دال مکسره و کسر قاف و تشدید یاء و آخر قالوا نعم  
 گفتند یهودی راست گوگرداننده ایم ترا یا ابا القاسم عادت یهود و نابیهو آن بود که اکثر آن حضرت را صلی الله علیه و اله و سلم بکثرت و سی که ابو  
 القاسم است نام می بردند و محمد بنی گفتند زیرا که ذکر این نام شریف در تورات و انجیل شایع و مشهور بود و دلیل بود بر صحت نبوت و سی صلعم فقال لهم  
 رسول الله پس گفت مرا ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم من اوجکم کیت پدر شما که یا که آن حضرت ایشان را از پدر کلان ایشان پرسید  
 چنانکه پدر قبیل پدری باشد قالوا فلان گفتند یهود پدر یا فلان کس است نام پدر کلان خود را بردند قال کنتم اباکم فلان گفت آنحضرت در وضع  
 شما بلکه پدر شما فلان است جز آنکسی که اورا نام بر دید قالوا صدق و بمرت گفتند یهود راست گفتی و نیکو گفتی بر مرت کبر راع اولی و سکون ثانیه  
 قال هل انتم مصدقین عن شیء ان سائلکم عنه گفت آنحضرت پس آیا هستید شما راست گوگرداننده من از چیزی اگر سوال کنم شما را از آن چیزی  
 قالوا نعم یا ابا القاسم و ان کذبنا کذب عوف کما عرفت فی البیاء اگر در وضع میگوئیم با تو میثاسی تو در وضع ما را چنانچه شناختی آنرا در پیده ما و  
 کذبناک تخفیف ذل است فقال لهم من اهل لنا و پدر گفت آنحضرت و پرسید میو در اکتیت و وضعی قالوا انکون فیها لیسوا گفتند یهود و یسکت  
 ما در اثنای آنکه زمانی چند روز چنانکه در قرآن مجید از ایشان نقل کرده است که میگویند لن تسالنا الا ابا ما معد و ات ثم تخلفونا فیها پس ترخیفه میشود  
 شما گروه مسلمانان ما را در آتش یعنی پس از بر آمدن ما شما می درانید و همینه می باشد و ران و تخلفونا می شد و نون است و تخفیف نیز و ایتیت چنانکه قاعده نحو  
 قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انصبوا فیها گفت آنحضرت سخن نگنید در باب آتش و در شوید و اصل اخبار برای زجر است و راندن

اوست یعنی شامیته در روز خرامید بود اگر کفر از عالم رفیع و الله لا یخلفکم فیها ابدانها سو کند که خلیفه نمی شویم شمارا در آتش همیشه و در نمی آیم و رویا  
 پس ز شام چنانکه شام میگوید ثم قال استیبا کنت آنحضرت علی انتم مصدق عن شیخی ان یثابکم عنه فقالوا نعم یا ابا القاسم فقال هل جعلکم فی  
 هذه الشاة سما پس گفت آنحضرت آیا گردانیده اید شما درین کوفتند زهر را قالوا نعم گفتندی گردانیده ایم قال فاحملکم علی ذلک کنت آنحضرت چه  
 باعث شد شمارا بر آن قالوا وانا انک کاذبا ان فی بیح منک گفتند غرضیم ما اگر سستی و تورخ کو آسایش می یابیم ما و خلاص می شویم از تو و ان کنت صادقاً  
 لم یضربک و اگر سستی تو راست کو زبان نمی گذر از هر شرح این سخن در فصل ثانی در حدیث جابر کشتن کنون و در برابر این مردگان میتوان گفت که چون زبان نکرد و صدق  
 ظاهر شد چرا ایمان نمی آید و راه الهجادی و عن عمرو بن الخطاب بنار مجده الاضادی که او را ابو زید اسیر کونید را و او را صحبت است و عذرات و گفته اند که  
 غر کرده همراهِ آنحضرت سیزده غزوه و مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر او و دعا کرده بحال او و رسید عمر و بعد مال و بنود و در سروریش وی که چند  
 سومی سفید قال گفت صلی بنا رسول الله نماز گذار یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یومارودی الفجر نماز بدار و بعد علی المنبر و برآمد بر منبر  
 فخطبنا پسر خطبه خواند ما را حتی حضرت الظهور تا آنکه حاضر شد ظهر و درآمد وقت آن فزل فصلی پر فرو و انداز منبر پس بگذارد نماز ظهر را ثم بعد المنبر  
 فخطبنا پس برآمد بر منبر پسر خطبه خوانی که در ما را حتی حضرت العصر تا آنکه وقت عصر شد ثم فزل فصلی پسر فرو و انداز منبر پس بگذارد نماز عصر را ثم بعد  
 المنبر حتی غربت الشمس پسر برآمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آنکه فرو رفت آفتاب پس تمام روز خطبه گذشت فاحضروا بما هو کائن الی یوم الفیمة پس خبر داد ما را  
 بچیزی که پدیداشونده است از حوادث و وقایع و عجایب و معجزات روز قیامت قال فاعلمنا الجفطنا گفت عمر بن الخطاب پس دانایان بیا و دارند و ترین ما بود  
 آن علوم را که آنحضرت بیان کرد و آنخبرها را که وی داد و راه مسلم را و عن معن بن یسیر و سکون بن عبد الرحمن بن عمر بن عبد الله بن مسعود است رضی الله  
 عنه ثقه است امام عقیف جامع علوم روایت دارد از پدر خود که عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود است و ابن مسعود را ثبت بود الخی عبد الرحمن کونید و از برادر خود  
 که قاسم بن عبد الرحمن است و روایت کرده است از وی و ثوری و جزوی قال گفت معن بن یسیر شنیدم پدر خود را قال سالک مسوقا گفت پر سیدم مسروق را  
 که از بزرگان تابعین است من آذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالجانب لیلته استمعوا الفلان که دانانید آنحضرت را تا بدن جن در شب شنیدن جن قرآن را قال  
 گفت مسروق حدیثی بود که خبر داد ما پدر تو امی عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود انده قال که وی گفت آذنت بهم شجرة دانانید آنحضرت را تا بدن جن و حتی  
 یعنی درخت خبر داد که با رسول الله بن آمده اند تا ایمان بیاورند و استماع قرآن میکنند پس آنحضرت بیرون رفت و جنبان را دید و قرآن برایشان خواند و سقوط  
 علیه و عن انس قال کنا مع عمر بن مکه و المدینه گفت انس بودیم با همراهِ عمر بن الخطاب میان که در مدینه فریاد الهلال پس دیدیم ماه نو را و گفت  
 و جلاحدید البصر و بودم من مردی تیز نظر فرامیته پس دیدم من هلال را و لیس احد بنوعم انه داه غیری و حال آنکه نیست هیچ کی که گمان نمید و میگوید که دیده  
 آنرا جز من یعنی جز من نیکوید که من دیده ام فجعلنا قول لعمرو انواه پس کثرت من که میگویم عمر رضی الله عنه را ایامی بینی و فجع لعمرو انواه پس کشت عمر که بینی  
 هلال را یعنی من می بینم و هر چند عمر می بینم و می بیند قال گفت انس بیعت عمر می گوید عرسا داده و انا مستلق علی فراشی نزدیک است که بینم هلال را و حال آنکه  
 من بر قفا خسپیده ام بر جانه خواب خود یعنی حاجت نیست که الان به بینم و تقب و شقت کم شد دیدن آن بعد از زمانی یا بعد از روزی که روشن شود و با کلا ن شود و  
 دید بی تقب و درین عدم غرض است و چیزی که ضروری نباشد و عدم صرف وقت در بالا یعنی نه افشای حدیثی اهل بدهر پسر شروع کرد و هر که حدیث میکند ما را از  
 قصه کشکان اهل بدر از مشرکان یا شروع کرد انس که حدیث میکند آنچه شنیده بود از عمر از احوال اهل بدر قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یومنا  
 مصادع اهل بدر بالامس گفت که آنحضرت بود که مینو و اراجا های کشتن و بر زمین افکندن کشکان اهل بدر وی روزی پس از وقوع واقعه کشته شدن مشرکان  
 و بیک روز خبر داد که هر کدام ازین اشیا کاشته خواهد افتاد و يقول هذا مصرع فلان غدا انشاء الله می گفت آنحضرت ایچای افکندن فلان است فردا  
 اگر خورسته است خدا و هذا مصرع فلان غدا انشاء الله و این مصرع فلان است اگر خورسته است خدا پس جای افکند هر کدام را جدا  
 جدا بنقین کرد قال عمر و الذی بعثه بالحق ما انطوا و الحدود الخی حد ها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت عمر سو کند با  
 خدای که فرستاد است او را بر سستی خطا نکرند و تجاوز ننمودند آن مشرکان حد ها و جای های را که حد کرده بود و تعیین نموده بود آنحضرت قال فجلوا  
 فی بعضهم علی بعض گفت عمر پس گردانیده شدند و انداخته شدند آن کشکان در چاهی که در میدان بود و بعضی بر بالای بعضی فاطمونی رسول الله پس روان  
 شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی افضی الیهم تا آنکه منتهی و رسید بوسی این کشکان که در چاه انداخته شده بودند فقال پس گفت آنحضرت یا فلان  
 بن فلان یا فلان بن فلان هل جددت ما وعدک الله و رسول الله و عده کرده بود شمارا خدا و رسول خدا حق و  
 ثبت خانی قد و جدت ما وعدنی الله حق پس بدستی من تحقیق یا فم چیزی را که وعده کرده بود مرا خدای تعالی حق فقال پس گفت عمر  
 یا رسول الله کیف تکلم اجساد الا و اوح فیها مکنون سخن میکنی تو بدینا که نیست جانها در آن فقال ما انتم با صبح لما اقول منهم پس گفت

آنحضرت سید شایسته از مرخصی را که میگویم من از ایشان یعنی ایشان ششون را برابر اند با شما در شنیدن یعنی ایشان می شنوند این سخن را که میگویم من غیر اهل بیت  
 ان بود و اعلی شایسته از ایشان می تواند که در کتب بر من چیز را جواب گوید در کتاب جهاد و کلام دین معنی بتفصیل گذشته است فذكر رواه مسلم و عن انس بن  
 بنیم بنه و فتح بنون و سکون مثناة و سید جمله بنف ذیلین اوقم تابعیه است و نسبت بوی زید بن ارقم را ابو نسیه گویند و او را ابو سعید نیز گویند و مشهور بهین نسبت  
 عن ابیه روایت میکند از پدرش ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی زید یعوده من مرض کان به در آمد زید بن ارقم در  
 حالی که عیادت میکند زید را از بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت لیس عليك من مرضك باس نیت بر تو از بیماری تو باکی و لكن كيف لك اذا  
 عرفت بعدی غمیث و لیکن چگونه است مرزا و چه حال باشد ترا وقتی که در از عمر کرد دایده شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد قال احسب و اصبر  
 گفت زید چشم داشت ثواب میگویم و صبر می کنم قال گفت آنحضرت اذن ندخل الجنة بغیر حساب اکنون می رانی بهشت را بی حساب قالت گفت  
 اینست و در بعضی نسخ قال یعنی گفت را وی فعنی بعد ما مات النبی پس کور شد زید بعد از مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم ردا الله علیه صبر  
 پیر باز کرد و دایده خدایتالی بر زید بنیائی او را افرمات بعد از ان مرد و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تقول علی  
 ما لم اقل فلیتوبه مقعده من النار و گفت اسامه بن زید که گفت آنحضرت کسی که دروغ بگوید بر من چیزی را که گفته ام پس باید که آواره کند جای شست خود را  
 از آتش و دروغ تقول بفتح مثناة و تشدید او مضموم معنی بدروغ برستن بر کسی و ذلك انه بعث رجلا فکذب علیه و صدوق ان اینست که آنحضرت فرستاد  
 مردی را پس دروغ بست بر آنحضرت خدا عا علیه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دعا کرد آنحضرت بر آن مرد و فوجد میتا پس مرده یافته  
 شد آن مرد و قد افشوا بطنه و حال آنکه تحقیق شکافه شده است شکم وی و لم یقبله الا مرض و نه پذیرفت او را زمین و این نشان دوزخی است و اوها روایت  
 گردان هر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاءه رجل لیستطعمه روایت از جابر  
 که آنحضرت آمد او را مردی که طلب طعام کرد و از آنحضرت فاطمه شطوط من شعیر پس خوانید و داد آنحضرت او را نصف و سق جوسا بقا معلوم شد که و سق سکون  
 سین شصت پانزده یا بار شتر فزال الرجل یا کل منه و امراته و ضیفهما پس همیشه بود آمدند که سیخ و از ان نصف و سق و میخوردن او و آنکه همان  
 ایشان می شد حتی کاله تا آنکه به پیوند آمد از افغنی پس فانی شد آن طعام و تمام شد فاتی النبی پس آمد آن مرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 صورت حال عرض کرد فقال پس گفت آنحضرت لولم نکله لاکتم منه اگر نمی پیودی تو آنرا هر آینه میخوردید شما از ان همیشه و لقام لکم و میخورد  
 می ایستاد و باقی میان آن برای شما رواه مسلم و عن عاصم بن کلیب بنیم کاف و فتح لام و سکون تخانیة ثقه است و از ان افضل و عبا و زمان  
 خود بود سفیان ثوری و سفیان بن عیینه از وی حدیث دارند و بعضی گویند که حرمی بود و الله اعلم عن ابیه روایت میکند از پدر خود که کلیب است  
 و از تابعین عن رجل من الانصار و پدرش روایت میکند از مردی از انصار که نامش معلوم نیست قال گفت آن مرد و از انصار خو جامع و رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم فی جنازة بیرون آمدیم ما همراه آنحضرت از برای نماز جنازه فراتیت رسول الله پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 و الله و سلم وهو علی الصبر و حال آنکه آنحضرت شسته است نزد قبر که میکند یوصی الحافر و میت میکند آنحضرت قبرکنده را یقول میگوید اوسع  
 من قبل رجلیه فرخ کن قبر را از جانب پایانی میت و اوسع من قبل راسه و فراخ کن از جانب سر وی فلما رجع استقباله داعی امراته  
 پس چون برگشت آنحضرت یعنی از دفن میت پیش آمد آنحضرت را دعوت کننده بطعام از جانب زن آن میت فاجاب پس اجابت کرد آنحضرت  
 و قبول کرد و دعوت او را و رفت بخانه او و نحن معه و ما با آنحضرت بودیم یعنی ما نیز رفیقیم و طفیلی آنحضرت شدیم با آن حضرت را با جماعه دعوت  
 کرده بود فبجئ بالطعام پس آورده شد طعام فوضع یدیه پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم یدیه  
 نهادند قوم و دستهای خود را فاکلوا پس خوردند طعام با فظنالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلوك لقمته فی فیه پس نگاه  
 کردیم ما جانب آنحضرت که میخورد لقمه را و میگرداند از او و من مبارک خود و فرونی بردم قال پس گفت آنحضرت اجدکم شاه اخذت  
 بغیر اذن اهلها می یابم من این گوشت را گوشتی که سفندی که گرفته شده است بی دستوری و بی رضای صاحب کوسفند فادسل المرأة تقول  
 پس فرستاد آن زن کسی را نزد آنحضرت در حالی که میگوید یا رسول الله انی و سللت الی النقیع بدستی من فرستادم خادم بابوی نقیع بنون  
 و هو موضع یباع و نقیع موضع است که فروخته میشود در وی کوسفندان و این نقیع موضع در جانب وادی عقیق است نزدیک به بیت کروه  
 از مدینه غیر نقیع بوده که مقبره مدینه آنجا است خطابی گفت که خطا کردیم که او را با خواند و آنرا که با خواند میگویند که در نقیع در زمان سابق باز میبود  
 و الله اعلم البشتری لی شاة تاخریده شود برای من کوسفندی فلم یوجد پس یافته نشد کوسفند فادسلت الی جادلی فداشتری شاة  
 ان یوسل لها الی بهنهایا پس فرستادم من کسی را بسوی همسایه که مرا بود که بفرستد آن کوسفند را که خریده است بسوی من به بهایان







و بدرستی ابوبکر رضی الله عنه آورده که کس را و انطلق النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعشره و برده حضرت ده کس را و ابوبکر قعش غنم  
النبی صلی الله علیه و آله وسلم و بدرستی ابوبکر طعام شب خورد و زن آن حضرت ثلث حتی صلیت العشاء استیتمنک کرد و ابوبکر زن آن حضرت  
تا آنکه گذارده شد نماز عشا فرود جمع پیریکشت ابوبکر بسوی خانه آن حضرت غلبت حتی تعشی النبی بس دینک کرد تا آنکه طعام شب خورد و پیغمبر صلی  
الله علیه و آله وسلم این کراست برای گرفتن قصه ز سر و تیر در اول بیان تعشی ابوبکر کرد و رضی الله عنه و در ثانی تعشی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
درین میان اهل و عیال ابوبکر صدیق و همانان همه منتظر ایستادند و بعد ما مضی من اللیل ما شاء الله پس آمد ابوبکر خانه عباد کشتن شب آنقدر  
که خدا خواسته بود و قالت له امراته حبسک عن اضيافک گفت مرا بگریزان چو منع کرد و باز داشت ترا از همانان تو یعنی چرا تا حین که می که همانان  
انتظار تو کشیدند قال او ما عشتیتم گفت ابوبکر ای طعام نخورانیده و همانانرا قالت ابواحتی نحشی گفت امره ابوبکر اما آورد و دوسر باز زد و همانان  
از خوردن تا آنکه بیائی نو غضب پس خشم گرفت ابوبکر و قال و گفت والله لا اطعمه ابدا بعد اسو کند که منی خورم این طعام را هرگز نخواهم خورد  
ان لا تطعمه پس سو کند خور و امره ابوبکر که نخورد این طعام را و حلف لا اضياف ان لا يطعموه و سو کند خود و همانان که نخورند انرا قال ابوبکر  
کان هذا من الشیطان گفت ابوبکر رضی الله عنه سبب این غضب من و سو کند خوردن من از شیطان پس در حال از غضب باز آمد و استغفار  
کرد و دعا بالطعام پس طلبید ابوبکر طعام را فاکلوا پس خورد و ابوبکر طعام را و خورد و همانان و بین یا مقید بود بقید که مراد شده  
که درین ساعت نمیخورم یا بجهت آن خور و که با وجود همین که آنحضرت فرموده است که هر که سو کند عجز و بامری و به بیند غیر از حین پس باید که بکند  
امر را و کفارت دهد ازین خود فجعلوا لا یفعلن لقه الا دبت من اسفلها اکثر منها پس شستند که بریندا شستند لقمه را مگر آنکه بالامی آمد و زاده  
میشد از زیر آن لقمه بیشتر از آن فقال لامراته پس گفت ابوبکر مر زن خود را یا اخذ بنی فلان ای خواهر منی فرس بکسر فوسین جمله نام قبیلته  
و این زن که نام او ام رومانست از آن قبیل بود ما هذا چیست این نشستن طعام قافقره علیی گفت امره ابوبکر سو کند بقرة العین من  
مراد بدان ابوبکر صدیق را داشته و بعضی گویند آنحضرت را مراد داشته و قرة العین عبارت از شادی و رویت محبوب است زیرا که یا از فرات  
بعضی بخی خلک یا از قریق یعنی قرار و دیده بدیدن محبوب خلک کرد و در برقرار بود و وجب و راست شکر دها الان لا اکثر منها قبل ان  
بثلث مراد بدرستی آن طعام اکنون بیشتر است از آنچه پیش از آن بوده سه چند فاکلوا و بحث بها الی النبی پس خورد و وفرا و از آن  
ابوبکر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما کانه اکل منها پس ذکر کرده شد و روایت کرده شده است که آنحضرت خورد و از آن طعام متغی علیه و کرم  
و ذکر کرده حدیث عبد الله بن مسعود که در اول و است و کنا نضع قبیح الطعام فی المجرات و در کتاب المجزات الفصل الثانی عن عایشة قال لما مات  
النجاشی بکامی که مرد نجاشی تخفیف جیم و سکون یا و آخر که با دشا و هشتم بود و برین نصرت بود و آنحضرت ایمان آورد و بهم در هشتم مرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در مدینه بر جنازه او غایب نماز کرد و پس عایشه میگوید بکامی که مرد نجاشی کنا فتد ثانه لا یزال بوی علی خبره نوسر بودیم که بیکدیگر حدیث میکردیم  
و میگفتم که بدرستی همیشه بود که دیده میشد قبر وی نور ظاهراست که مراد نور محسوس است مثل نور چراغ یا ماه و آفتاب و تواند که عبارت باشد از ضیا و بها که می دریا قدرت  
با بهای خود از زیارت قبر وی مشاهده آن اندام دوا بود او دود و عنهما قالت لما مراد و غسل النبی صلی الله علیه و آله وسلم قالوا لاندی  
گفت عایشه بکامی که خواستند صاحب غسل آنحضرت را بعد از موت گفتند منی دینم که انجود رسول الله یا بهر بنکنیم یا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم  
من ثیابه از جاهای آنحضرت و بر کشیم جاها را جز از ریزی که انجود و مو قافا نکند برهنه میکنیم مردی خود را ام تغسله و علیه ثیابه یا بشویم او را و  
حال آنکه باشد بر بدن شریف می جاها می وی فلما اختلفوا پس چون محابه خلاف کردند و گفتند بعضی که برهنه کنیم و جاها را از بدن شریف بر کشیم و بعضی گفتند هم در جا  
وی غسل دهیم القی الله علیهم النور و بر کاشت خدا تعالی بر ایشان خواب را و همه را خواب گرفت حتی ما منهم رجل الا و قد فی صده تا آنکه  
بنود ایشان برچ مردی مگر آنکه زندان وی بر سینه وی بود که میت از خواب که کلیم مکمل سپر سخن کرد ایشانرا سخن کنند و من فاحیة البیت از گوشه خانه لا بد  
من هو در حالی که منی یا بنده ایشان که گیت این سخن کرده اغسلوا النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثیابه بشوید پیغمبر را و حال آنکه را دست جاها می و فقا  
فغسلوا علیه قیصه پس برخاستند محابه و غسل دادند آن حضرت را و حال آنکه بر او دست پیران می یصبون الماء فوق القیص میخیزند آب را  
بالای سر پیران وید لکونه بالقیص میالیند آنحضرت را به پیران و نقل کرده اند از نو دی که مواب است که آن جامه که غسل دادند و روی بر کشید  
از آنز و ثقیفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند و در تر کنن گذاشتند ضعیف است صحیح نیست اجتماع بدان و واه البیهقی فی دلائل النبوة ۳  
و عن ابن المنکدر روایت از محمد بن المنکدر که از مشاهیر ائمه تابعین است که بار ایشانست جامع علم و د و عبادت و صدق و ثقه و  
بجا و ناله ان سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سفینه که موی آنحضرت بود و سفینه بجهت آن نام شد و در سفینه در خدمت

انصاف

و علیه



اناث و برکت و اموال است که درین حدیث مذکور است و تخصیص آنرا از جهت بودن او صریح و در خفی عادت و این همه کراماتی است که ثابت است از آن  
 را بدعا می نمود حضرت دعاه المزمذی و قال هذا حسن غریب الفصل الثالث عن عروة بن الزهریر عروه از کبار تابعین است و زبیر و والد او ز  
 عشره مئبره ان سعید بن زید بن عمرو بن فضیل بنضم نون و فتح ف و سکون تخانیه و سعید بن زید نیز از عشره است زوج اخت عمر بن الخطاب رضی  
 الله عنه و بود و مستجاب الدعوات پس روایت میکند عروه بن الزبیر که سعید بن زید خاصمه حضرت کرد و او را ادوی بفتح همزه و سکون را و فتح و او  
 بنفث او من بفتح همزه و سکون و او ایچین است و نسخ شکات و در جامع الاصول گفته که درمنی یا بجم که وی صحابه است یا تابعیه الی مرثان بن الحکم  
 خصوصت کرد و ادوی سعید بن زید را و برد و او را بهوسی مروان که حاکم مدینه بود از جانب معاویه و ادعت انه اخذ شیئا من ارضها و دعوی کرد این  
 زن که سعید بن زید گرفت و غصب کرد چیزی از زمین او و افعال سعید افانگت اخذ من ارضها شیئا پس گفت سعید بطریق استبعاد و دستغراب من  
 میگیرم از زمین او چنانچه بر اجدال لدی سمعت من رسول الله بعد آنچه شنیدم از سعید خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال اما اذا سمعت من  
 رسول الله گفت مروان چه چیز شنیده تو از سعید خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال سمعت رسول الله گفت سعید بن زید شنیدم غصب  
 را صلی الله علیه و آله و سلم يقول میگفت من اخذت من ارض فلان کسکه بکیر دیک دست از زمین کسی بطریق ظلم طوقه طوق کرد و بد  
 شود یعنی بداند نه شود آن زمین در کردن وی و در بعضی نسخ طوقه الله طوق کرد اند و را خدا تعالی الی سبع ارضین تاهت نین فقال له مروان  
 لا اسالك بینه بعد هذا پس گفت مروان منی طلبم از تو که او بعد این حدیث یعنی چیزی که دلالت کند بر صدق تو آنچه بر سعید متوجه بود و بین بود و  
 بنده را بجای یمن ذکر کرد یا مرا دانت که سوال میکنم بر تو از وی بینه فقال سعید اللهم ان کانت کاذبه فاعصم بصرها پس گفت خداوند اگر است  
 از زن و دروغ کو پس کو کردن بنیائی او را و اقلها فی ارضها و بکش او را درین زمین او که دعوی میکند از او و در روایتی آمده است که و اجعل قبرها  
 فی داهها و بکمران قریور در سری وی قاله گفت عروه فاما مات حق فب بصرها پس مروان زن تا آنکه رفت بنیائی او و بینما می تمشی  
 فی ارضها و در اتائی آنکه زن میرفت در زمین خود از وقت غی حضرت عثمان تا آنکه او قتل کرد و کوی پس مرد متفق علیه و فی دایه المسلمین  
 محمد بن زید بن عبد الله بن عمر تابعی مدنی صدوق است و ذکر کرده است او را بن جهان در ثقات روایت میکند از جد خود و از ابن عباس و روا  
 میکند از وی سیران او عیش و معر معناه به معنی این حدیث آمده است و لفظ مخالف است و انه و آلهام عیاء و این آمده است که وی دید آن زن  
 کو تلقس الجدر طلب میکرد و دیوارها را در راه رفتن نقول اصابتی دعوه معیدی گفت آن زن رسید مرا دعای سعید بن زید که بگویی من کرده بود  
 و الخا من علی بن ابی طالب الداد التي خاصمه فیها و بدستی از زن گذشت بر جای که در سری او بود که حضرت میگرد و سعید بن زید را در آن مسراف وقت فیها  
 پس آن زن در آن جا که تکانست قبرها پر پیمان چاه و قبر وی یعنی ساخته شد بر کتی قبری هذا ۲ و عن ابن عمر رضی الله عنه بعث حبشاً و روایت  
 از ابن عمر که عمر رضی الله عنه فرستاد بجائی لشکر را و امر علیهم رجلا مدعی سادیه و امیر کرد اند برین لشکر و دیر که نام برده میشد او را ساریه بین مملو را و تحت  
 ضبنا عمر بن الخطاب صبح پس در اتائی آنکه عمر خطبه میخواند پس گفت که او را میزند و میکوبد با سادیه الجبل ای ساریه بکیر که را و پناه آ ربوی یعنی گردان  
 کوه را پس پشت خود و در روایتی الجبل الجبل مکرر بر امیر المؤمنین عرض را از مدینه گفت شد و ساریه در بنما و بود و قد قدم رسول الله بنی قدام و فرستاد  
 از لشکر فقال یا امیر المؤمنین لقینا غدونا ملاقات کردند را و دشمنان ما هزمونا پس شکست دادند ما را فاذا الصالح یصبح پس ناگاه کسند و او را  
 میکنند و میکوبد یا سادیه الجبل فاسندنا ظهورنا الی الجبل پس تکیه دادیم با پشیمای خود و بسوی کوه هزمهم الله پس شکست داد ایشان را خدا تعالی  
 و واد البقی فی دلائل النبوة ۳ و عن بنده بنضم نون و فتح موصده و سکون تخانیه ایچین ۳ و نسخ شکات و در کتب اسرار الرجال نبیه است بی تا و بین  
 است صواب بن وهب بفتح و او سکون تابعی است و را در زاده سیمیه بن عثمان حبشی و ابن جهان او را در ثقات ذکر کرده است و بعضی او را ابان  
 به گفته اند ان کعبا دخل علی عایشه و روایت میکند که کعب جبار و آمد بر عایشه فذکر کذا رسول الله پس ذکر کرد کعب عایشه و هر که حاضر بود و سعید خدا را صل  
 الله علیه و آله و سلم فقال کعب ما من يوم یطلع الا تزل سبعون الفاً من الملائکه منیت بر سه روزی که طلوع میکند و می باید که آنکه فرو می آید بقیه  
 هزار فرشتگان حق میخوابند و رسول الله تا آنکه گرد آمدی در آید قبر سعید خدا صلی الله علیه و آله و سلم یضربون با جنتهم و یصلون علی  
 و رسول الله میزند باز و پای خود را و در وی فرستند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حقاً اذا امسوا عرجوا تا آنکه چون شام میکند بالا  
 میروند و غبط مثلهم و در وی آید مانند ایشان یعنی بقا و هزار فرشته دیگر فضعوا مثل ذلک پس میکنند ایشان یا ندانچ میگردند فرشتهای  
 روزی که گردن قبر شریف و نون باز و پا و در و درستان برکن حضرت حقاً اذا انشق عند الامض خرج فی سبعین الفاً من الملائکه تا آنکه چون می گذارند  
 حضرت بن یعنی بعثت میکرد و آنحضرت و می باید در آن هنگام و هزار فرشته بیخونده در حالی که میگردند آنحضرت را فرشتگان بدرگاه غرت جل جلاله

زنا فشتاب رفتن و درین عروس با نخل نشوی : منزه محقر را گویند و زوننه بر معنی اول کسب زای است و بر ثانی بضم و را درین محبوست بسوی حبیب و گویند که کسب  
 این فرستکاران باشد که در داخل کرامت باشد و الا کرامت سماع و فعل از کتب ما ویر باشد کرامت نیش و قد بر و الله اعلم و دواء الدادی ۱۷ باب  
 در اکثر نسخ همچنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم و این اولی و اظهار است زیرا که عادت مولف وضع باب  
 مطلق برای ذکر لواحق و متمات باب سابق است و اینجا چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفات آنحضرت پس مناسب است ترجمه ساختن بدان  
 و نیز بعد ازین باب باقی آورده است بی ترجمه متعلق بوفات پس ظاهر است که این باب مترجم بوفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آنکه غیر مترجم در لواحق  
 و متمات این بدانکه ابتدای مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که حادث شد صدای در او از شهر صفر که گشت یا دوشب از آن مانده بود و بعضی  
 گفته اند که ابتدای مرض در اول ربیع الاول بود و این جوزی در کتاب الوفا گفته که ابتدای مرض در شهر صفر بوده که دوشب از آن مانده بود و وفات وی در  
 دوازدهم ربیع الاول بود و سلیمان بن عیسی که یکی از ثقات است جزم کرده است بآنکه ابتدای مرض در روز شنبه بود و بیت دوم صفحہ وفات در روز  
 دوشنبه دوم ربیع الاول و الله اعلم و این قول را ترجیح کرده اند بآنکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سیوم ربیعان است و اتفاق دارند بر آنکه  
 حیات وی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آن حضرت پس سخت شد در دسرویت نامی گشت از پهلوی به پهلوی بر بستر و میفرمود و نیست هیچکس سخت  
 تر باشد بای او از آنکه کرده انبیا اجماع زیاد است اجرا پس بیمار بود آنحضرت مدت دوازده روز یا بیشتر بنا بر اختلاف در زمان ابتدای مرض  
 و از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود چهل تن از بندگان را و نماز میکرد با اصحاب در مدت مرض مگر سه روز و بعضی گفته سه هفته نماز  
 بود که ابو بکر را فرمود رضی الله عنه که با مردم نماز کند و بیرون آمد روزی بسوی مسجد و نماز بگذارد و گفت ای گروه مسلمانان شما را وداع میکنم و بهر پناهی  
 می سپارم خدا خلیفه من است بر شما پس از من بر شما باد که تقوی کنید و بخوابید طاعت او را زیرا که من میگذارم دنیا را و جدای شوم از شما و روایات  
 متعاضد است بر آنکه امام ابو بکر بود رضی الله عنه از ابن عباس مرویت که گفت نماز بگذارد آنحضرت پس هیچ یکی از امت خود مگر من ابو بکر و دیگر عبد الرحمن  
 بن عوف یکبارگی در سفر مگر گشت و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سخت شد در وی روز پنجشنبه پس خواست که گشتابی نوید  
 پس گفت مر عبد الرحمن بن عوف زبیا را شانه کوفندی را یا تخمه را تا بنویسم برای ابو بکر گشتابی را پس چون خواست که برخیزد و بیاید فرمود حاجت میت ابا دارنذا  
 و مؤمنان که اختلاف کنند در ابی بکر و روایت کرده اند که عباس گفت مر علی را که من پیشاسم رویهای سپردن عبد المطلب از موت و بیشترم که بر بخیزد و بخیزد  
 خدا ازین در و بر و مطلب از وی این امر را علی گفت رضی الله عنه ایامیدانی قر که اگر بطلبم و بدیدم بگریزند مردم ما پس هرگز نمیطلبم و آنچه واقع شد در من  
 آنحضرت آنست که آن حضرت را سفت دینار بود پس اتفاق کرد و آنرا آنچه بی باقی نگذارد و اکثر وصیت آنحضرت در مرض موت رعایت نماز و احسان  
 بر خدمتکاران بود و میری در حیوة الحیوان از ولقدی می آرد که چون شک واقع شد در موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز و اسما و بنت عیسی  
 خود را در میان دو کف آن حضرت پس گفت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر درشت شد فاطمه بنت از میان گفتن وی در میان  
 میکند ام سلمه که نهاد دست خود را بر سینه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی که وفات یافت پس گذشت بر من جمعا که طعام بخوردم و دست  
 می شستم و می رفتم از دست من بوی مشک و در شواهد النبوة می آید که پرسید شد علی رضی الله عنه از سبب فغم و حفظ وی گفت چون غسل داد و شد آنحضرت  
 را جمع شد آب در یک کاسی و وی پس بر دوشتم بر زبان خود آنرا فرو بردم پس میدنم قوت حفظ خود از وی و گفت داد و شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 سه جامه سفید ازین که بنو در وی قمیص و عمامه و مختلف آمده است روایات در کفن آنحضرت و صحیح همین است که در حدیث عایشه آمده و لیکن اختلاف  
 کرده اند در تفسیر قول عایشه که گفت بنو در وی قمیص و عمامه و بعضی گفته اند که مراد است که سه جامه بود و وی قمیص و عمامه که مجموع پنج باشد و گفته اند که  
 است که معنی این عبارت این است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت بنو و نو دی گفت که جمهور غلبه برین اند چنانکه میگویند که زیاده بر سه کرده است و زوئی  
 جایز غیر مستحب است و زوئی که مستحب است و بر دوازده نماز و زانو نماز و زانو نماز است و زوئی که مستحب است از او و قمیص و عمامه و زوئی که مستحب است از او  
 عمامه مستحب است از برای علی و تحقیق فی کتب الفقه و نماز گذاردن بر آن حضرت تنها تنها و امامت نکرد و هیچکس جماعه جماعه می آمدند و نماز میکردند و چون  
 نهاده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قبر و شتران که یکی از موالی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه بخرانیه را که آنحضرت روز خیر یافته بود و کلاه  
 می پوشید و کاسی میکشید و در زیر آنحضرت در قبر نهاد و گفت میخواهم که بعد از تو کسی از ما پوشد و بنا کردند در قبر آنحضرت بخشهای خام و گفته اند که مجموع  
 نه خشت بود و چون فارغ شدند از نهادن خشتها بیرون آوردند قطیفه را و علی اتفاق دارند بر آنکه نهادن قطیفه و مانند آن را بر مرد در قبر و گذاشتن  
 شد قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسطح و پائیده شد بروی آب و مشهور است که مسهم بود یعنی بر وزن کوبان شتر و تسیم قبر مستحب است  
 و برین اندامه اربعه و غیر ایشان و قبض کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و دفن کرد و شد در شب چهارشنبه و بعضی

گفته اند روز سه شنبه بعد گذشتن آفتاب اول صبح تراست و نه بگردند و مرثیه گفتند اهل بیت آنحضرت اصحاب گرد و ایم ما آن را و باقی احوال مرض و وفات و آنچه متعلق است بآن در رساله جدا مسمی بمأبثت فی سبب من حکام ستمه و اینجا این قدر کافیت ۴ الفصل الاول عن البواء و ائیت از برادرین عازب که از مشایخ اضرار است و اول مشایخ بدوی خندق است و پیش از آن صغیر بود و فتح کردی و فرزند را و حاضر شد با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جمل وصفین و نهروان را و مرد بکوفه در زمان مصعب بن زبیر که حاکم بود از جانب برادر خود عبدالمطلب بن زبیر قال گفت برادر بن عازب اول من قدم علینا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصعب بن عمر بن ام مکتوم بخشن کسی که قدم آورد از مکه بمدینه بر این معنی بر افساده از اصحاب آن حضرت این دو صحابی اند در خبر است که آن حضرت با التماس اضرار بعضی از اصحاب خود را پیش از حجت بمدینه فرستاد تا تعلیم قرآن و احکام دین بکنند و برای مصالح دیگر که در آن دید پیش دو صحابی طلیل القدر را فرستاد و بخیلا پس در سببماند بقرائنا القرآن که بمنبرانا نیند قرآن را ثم جاء عمار و بلال سعد بن زید عمار بن یاسر و بلال بن رباح و سعد بن ابی وقاص که جاء عمر بن الخطاب فی عشرين من اصحاب التبی پسر که امیر المؤمنین عمر در بیت کل از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرجاء النبی بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرجاء ادایت اهل المدینه فرجاء بشی فرجاء بد پس ندیدم اهل مدینه را که شادمان شده باشند بخیر پیغمبر چون شادمان شدن ایشان بآمدن آنحضرت حتی دایت الولاید و الصبیان یقولون تا آنکه دیدم من دخترکان را و پسرکان را می گفتند هذا رسول الله این پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم قد جاء تحقیق آید و ولاید جمع ولیده است بتامعنی دخترک و ولید بنی تامعنی سپر و ولیده کاسی داورانیز گویند اگر چه کبیره باشد فرجاء حتی قرأت سبع اسم دلت الاعلی پس نیاخت حضرت تا آنکه خواندم من یعنی آموختم سوره سبع اسم ربک لاعلی یعنی این سوره را پیش از آن حضرت آموخته بودم فی سوره مثلها من الفصل باسورت های دیگر مانند آن از مفصل و معنی مفصل در باب العراة از کتاب الصلوة معلوم شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه این سوره در مکه نازل شده باشد و درین کلامی است که در شرح ذکر کرده ایم رواه البخاری و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی المنبر و ائیت از ابی سعید خدری که آنحضرت نشست بر منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت به پنج شب پیش از موت فقال ان عبد خیر الله بین ان یوتیه زهرة الدنيا ما شاء و بین ما عنده پس گفت آنحضرت که بنده بود که خیر کرد و اند او را خدا تعالی میان این که بد او را از ناز و نعمت دنیا هر چه خواهد و می تعالی یا هر چه خواهد آن بنده و میان چیزی که نزد خداست از ثواب آخرت فاختر ما عنده پس اختیار کرد و برگزید آن بنده چیزی را که نزد خداست از ثواب آخرت فبکی ابو بکر پس گریه کرد و ابوبکر بشنیدن این سخن از آنحضرت قال گفت ابوبکر خطاب با آنحضرت کرده فذیناک بابائنا و امهاتنا پدران و مادران ما فدای تو بود و فحببت الله پس گفت کردیم ما ابو بکر را فقال للناس انظروا الی هذا الشیخ یحبو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن عبد خیر الله تعالی بین ان یوتیه من زهرة الدنيا و بین ما عنده پس گفتند مردم نگاه کنید بجانب این پیر جز میزد آن حضرت از حال بنده که خیر کرد و اند او را خدا تعالی او را میان آنکه بد او را از ناز و دنیا و میان آنچه نزد اوست و هو یقول و آن پیر میگوید فذیناک بابائنا و امهاتنا یعنی این چه جای گریه و تعذیر است آنحضرت از یک بنده لاعلی تعیین جز میزد بدو این شیخ گریه میکند و با آنحضرت تعذیر میکند فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو الخیر پس بود آنحضرت مراد بر بنده که خیر کرد و اند او را خدا تعالی آنحضرت بنده ذات شریف خود را مراد داشت و کان ابو بکر اعلم ابو و ابوبکر و انارترین و فهم کننده ترین باین کلام را متفون علیه و عن عقبه بن عامر قال صلی الله علیه و آله و سلم گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است و احوال و در مواضع متعدده نوشته شده است نماز خانه گذارد آنحضرت علی قلی حد بعد ثمان سنین بر کشتگان غزوه احد بعد از هشت سال از دفن ایشان کالمودع للاحیاء و الاموات مانند و داع کنند مرزندگان را بجهت رحلت آنحضرت از دنیا بود و مرمر دکان را بجهت انقطاع دعا و استغفار و از ایشان و این در آخر زمان حیات آنحضرت بود و در بصلوة نماز خانه است و این مؤید بهب خفیه است که قایلند به نماز گذاردن بر شهدا و نزد شافعی که قایل نیستند بدان مراد و عاست تحقیق این محبت و شرح سفر بسیار کرده شده است و درین شرح نیز در مجلس گذشت ثم طلع المنبر پسر برآمد آنحضرت منبر را فقال فی بین ایدیکم فرطت کفخت آنحضرت بدستی من در پیش شما فرطم و فرط بفتح فاء و آنکه پیش رو و بمنبر برپای راست کردن و و پاک کردن چاه و خزان و کار سازی منزل مراد پیش رفتن آنحضرت است بدراخت برای کار سازی است و تنسیب بآنجا و شفاعت ایشان و انا علیکم شهید و من بر شما کواهم کواهی می دهم بر انقیاد و طاعت و قبول و دعوت اسلام و ان موعده که الحوض و بدستی که و عده که و دیدار و میقات ملاقات میان من و شما حوض کوثر است و انی لا نظرا الیه و بدستی من هر آینه نگاه میکنم و می بینم و انی مقایم هذا و حال آنکه من در بخای خودم و انی قد اعطیت مفاقیخ اثنی الارض بدستی کمن ب تحقیق داده شده ام کلید بانی بین ان اشارتت بآلک شدن است خزان بلوک ماهیه جز آن را و اما در خزان منوی مغایر آسمان و زمین ملک ملکوت تخصیص زمین نداد و انی لست لخصی علیکم ان شکر که ابدی بدستی

## الفصل الأول

این دو  
صحابی  
صح

۲  
ومردگان  
الحوداع  
مرزندگان  
ح



من تیرسم بر شما شرک شدن و کافر گشتن شما را پس از من و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافوا فیها ولیکن تیرسم بر شما دنیا را که رغبت کنید و میل کنید  
 دنیا تا من رغبت کردن نفیس چیزی را نمایم که رغبت کرده میشود و روی منافست رغبت کردن در چیزی بطریق مبارات و معارضه و زاد بعضهم و زیاده و کدورت  
 بعضی را و بیان این عبارت را که ققت لوا پر کش کشید میان خود و فلهلکوا پس لاک شود کما هلت من کان قبلکم چنانکه هلاک شدند کسانیکه بودند  
 پیش از شما متفق علیه ع و عن عایشه قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوفی فی بهی گفت عایشه که  
 از نعمتهای خدا بر من مخصوص گردانید و آبان است که آنحضرت قبض کرده شد در خانه که در آن آنحضرت پنهان گردانید و از وایح مطهره را که تریض می در خانه عایشه کرده  
 شود و فی یومی و در روز نوبت من یعنی با وجود آنکه آنحضرت در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و روز وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و در بین  
 سحر و منخری و قبض کرده شد آنحضرت میان سینه من و گردن من سحر بفتح سین و سکون عایشه و اصل معنی شش است و نحو و غر پیش سینه زیرا که آنحضرت  
 نگه داشت در آنوقت بر سینه عایشه و ان الله جمع بین دیق و رقیه عند موته و از نعمتهای خدا بر من است که خدای تعالی جمع کرد میان آب و سر من  
 و آب من آن حضرت نزد موت آنحضرت این معنی همیشه نعمت و در وقت موت عظیم است که وقت منتهای برکات است یا بیان واقع میکند که حصول این نعمت  
 در آنوقت بود بعد از ان بیان تقریب وجود میکند و میگوید دخل علی در آمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و وی برادر عایشه بود و بیده السواک و در دست  
 سواک بود و انا مسنده رسول الله و من تیکه بنده پیغمبر خدا بودم صلی الله علیه و آله و سلم فرایته بنظر البه پس دیدم من آنحضرت را که نگاه میکند  
 عبد الرحمن که سواک در دست داشت یا سوسی سواک و عرف اندیج السواک و شاتختم من که آنحضرت دوست میداد که سواک کند فقلت آخذ لك من  
 کفتم من ابی بکر من سواک را برای تو فاشا دبا سده ان نعم پس اشارت کرد آنحضرت بر مبارک خود که آری بگیر فتناء و لثه پس گرفتم سواک را از دست عبد  
 الرحمن یعنی دادم با آنحضرت و گرفت و کرد فاشا شد علیه پس سخت آمد سواک بر آن حضرت و قلت لینه لک و کفتم نرم کرد ام سواک را برای تو فاشا دبا  
 ان نعم ظینته پس نرم گردانیدم فامره پس گذرانید آنحضرت سواک را بر دندان و بر دهن و بین دیده دکه و فیها ماء و پیش آنحضرت کوزه بود که در می  
 آب بود و کوزه آب خورن فعل بدخل دیده فی الماء پر گشت آنحضرت که می در آورد و در دست خود را آب فیمسح بهما وجهه و يقول پس میالد بر دهن  
 دست تر بر روی مبارک خود را و میگوید لا اله الا الله ان اللوث سکوات بدستی که مروت را سختیاست مکره الموت بفتح سین و سکون کاف شد  
 و هم و غشی دست این نیز از سر است معنی سستی و از اینجا معلوم میشود که سکر آنحضرت کی نوع حرارتی بود عارض بدن شریف که بمسح آب اظهار آن میکردند چنانکه در هم  
 می در آید از شداید که خلائق را می باشد و نسبت بحال شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیم مینود و از اینجا است قول عایشه که گفت رشک منیرم بر هیچ  
 یکی با سانی موت بعد از آنچه دیدم از سستی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و بالله التوفیق ثم نصب یدیه بر آیتاده کرد آنحضرت دست شریف  
 خود را بفعل القول پس گشت که میگوید فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خداوند امارد رفیق اعلی یا میخوابم در آمدن در رفیق اعلی و در روایتی آمده که فرمود اخبرتن  
 الرفیق الاعلی اختیار کردم رفیق اعلی را حتی قبض و مالت یده تا آنکه قبض کرده شد آنحضرت و میل کرد و پایان افتاد دست شریف وی و در رفیق  
 اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از وی انبیا رقت که ساکن اند در اعلی عینین در حضرت قدس چنانکه در حدیث دیگر واقعه شده است مع النبیین  
 و الصدیقین و حبس و لکن رفیقها و رفیق اسم حبس است و وقع بشود بر و احد و کثیر یا مراد اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق  
 اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب الرفیق فی الامر و مودع این  
 اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که خبر نبی آمد و گفت که خدا تعالی شاق است و محیر میکند و اندر ترا در بودن و در دنیا و در آمدن اینجا فرمود آنحضرت  
 اختر الرفیق الاعلی و الله اعلم و بعضی رفیق اعلی را نیز بر پشت حمل کرده اند رفیق معنی نرمی کردن و سواداشتن نیز آمده است و مراد رفیق جای رفیق است  
 دعاه الجاریه و عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما من بنی هم رض الا حیین بین الدنیا و الاخره و هم اینجا  
 است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت منیت پیغمبری که بیمار شود مگر آنکه مجیز گردانیده میشود میان دنیا و آخرت یعنی بدست او اختیار میدهند  
 که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و کان فی مشکواه الذی قبض و به آنحضرت در بیماری خود که قبض کرده شد در وی و در بعضی نسخ  
 قبض فیہ اخذ تمهت شدیده گرفت آنحضرت را سعال سخت و بجم بضم موحده و تشدید حار جهل در شتی آواز و فی الصراح بجر کل و فکی فتمت معنی قبول  
 پس شنیدم آنحضرت را که میگوید مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین اختیار میکنم صحبت با آن کسان  
 که انعام کرده و بر ایشان که پیغمبران و راست کرداران و راست گفتاران و شهیدان و نیکو کاران اند فعلت انه خیر عایشه میگوید رضی الله عنها  
 پس فهمیدم من ازین عبارت که آن حضرت مجیز گردانید و این کلام در جواب تخریفات با تقیارتش بیرون رفتن از دنیا متفق علیه ع و عن ابن  
 قال لما نقل النبی صلی الله علیه و آله و سلم جعل يتغشاه الكرب گفت انس بهنگامی که کران شد و سخت گشت مرض آنحضرت

این نعمت

در کوزه بفر

در اصل



برقیق اعلیٰ بشت است میتوان یافت قالت عایشه فكان انحر  
 که حکم کرد با کلمه آنحضرت این قول و بود که اللهم الرفیق الاعلیٰ متفق علیه و عنهما قالت کان رسول الله بو و یسبح خدا صلی الله علیه و اله و  
 مسلم یقول فی مرضه الذی مات فیه و هم از عایشه است که گفت بود آنحضرت که میگفت در بیماری خود که فوت کرد و آن بیماری یا عایشه فلان  
 احد الم الطعام الذی اکلت نجیبی ای عایشه همیشه بود من که می یافتیم در طعامی را که خورده بودیم خیر از کوفته سفیدی که زهر آلوده کرد و انداز اگر  
 چه تاثیر نکرد در هلاک برای ظهور معجزه و لیکن الی از وی باقی بود و گاه گاه ظهور میکرد و هذا اوان وجدت انقطاع البصر من فکالت السم و این وقت  
 یا فتن من است بریده شدن رک دل مرا از آن زهر و ابر بفتح سبز و سکون موحده و فتح ما رک دل کذا فی الصحاح و دره موس گفته ابر بشت و کیست در  
 بشت و رک کردن است و چون این متعلق است بدل باین اعتبار آنرا رک دل نیز گویند ظاهر حرکت الی عن سبب مقتضای آن کرد که اثر آن زهر را در وقت  
 موت ظاهر کرد و انید از برای حصول مرتبه شهادت چنانکه میگویند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه باثر زهر را مرد که در غار هجرت کزیده بود و راه البصر  
 ۳ و عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما حضر رسول الله گفت ابن عباس بنحایم که حضور کرده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی حاضر  
 شد و او موت مرا دایم مرض است که در آن حضور موت بود و آنرا و زنجبیل بود و وفات روز و شنبه واقع شد و فی البیث زجال فیهم عمر بن الخطاب  
 و در خانه مردان بود و اندک در میان ایشان عمر بود رضی الله عنه قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم هلموا الکتب لکم کتابان تضلوا بهما  
 باینکه نویسیم برای شما نوشته که هرگز نگذرد نشوید بعد از آن فقال عمر قد غلب علیه الوجع پس گفت عمر تحقیق غالب است بر آنحضرت در و و عندکم القرآن  
 و نزد شماست قرآن حسبکم کتاب الله پس است شما را کتاب خدا و سنت نیز تابع و قال انت و مفسر دین است و دست گفته اند که آنحضرت خواست که تعیین کند یکی از  
 صحابه را برای خلافت تا واقع شود نزاع میان ایشان و بعضی گفته اند خواست که بیان کند مباحث احکام را به تفصیل و تلخیص تا حاصل شود اتفاق بر خصوص و عمر رضی  
 الله عنه خواست که تخفیف کند بر آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم نزد سختی در بیماری و دانست وی رضی الله عنه که این حکم و امر از حضرت وی بجزم و ایجاب نبود بلکه  
 برای مصلحت ایشان بود اگر بکند مختار نبود و اگر نکند ایشان دانست و عادت مستمره بود که چون امر میکرد صحابه را به بطریق ایجاب و الزام و ایشان امر اجتناب میکردند از  
 آن میکرد است ایشان را برای و صلاح دید ایشان و اگر امری لابد و ضروری میبود میگرداشت ایشان را با ایشان و عمر دانست که شاید امری باشد شاق و سخت بر  
 صحابه موجب امتحان و فتنه ازین جهت اشارت کرد که ترک آن اولی است و آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم نیز ترک کرد و این مثل است که گذشت در اول کتاب  
 از فرستادن ابی هریره که بشارت دهد مردم را بر که لا اله الا الله گوید بهشت در آید پس منع کرد او را عمر تا مردم مکتبه نکنند و در عمل سست نشوند و طایفه گفته اند که این  
 امر از آن حضرت ابتدا برینو بلکه نخست بعضی اصحاب از وی صلی الله علیه و اله و سلم طلبیدند که چیزی بنویسد پس اجابت کرد و رغبت ایشان را و چون دید که بعضی راغب  
 نیستند چنانچه عمر و هر که موافق وی بود ترک کرد کذا قال القاضی عیاض فی الشفاء و الله اعلم و بهیچ گفته است که سفیان بن علی بن اهل علم نقل کرده است  
 که آنحضرت میخواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از آن ترک کرد و بجهت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی رفته است و اعتماد بر آنکه تجا و زنجبیل است که از آن مومنان  
 چنانکه فرمود یای الله المؤمنون الا بکر چنانکه در فضل ثالث از حدیث بخاری بیاید و ادعای شیعیه که مقصود کتابت وصیت برای علی مرتضی و استخلاف  
 وی بود و خالی از تناقض نیست چنانکه میگویند که در غیر ختم استخلاف وی رضی الله عنه بغیر قطعی ثبوت پیوسته پس دیگر چه احتیاج نوشتن است و تمام این  
 بحث در باب مناقب علی بیاید و اختلاف اهل البیث و اختصموه پس اختلاف کردند انسانی که در خانه بودند و خصومت و جدال و بیچاره بودند و فتنه  
 من یقول قریب الکتب لکم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پس بعضی از ایشان کسی بود که میگفت نزدیک گردانید یعنی اسباب کتاب را که  
 بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و منهم من یقول ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود که میگفت آنچه گفت عمر فلان الکتب و اللغات و  
 الاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قوموا عینی پس چون بیا کردند ناک و خروش و اختلاف گفت آنحضرت بجزیرید  
 و دور شوید از من و لغت بفتح لام و عین میخیزد و سکون آن نیز طوطا و حله او از یا و از مبهم که فهم کوه نشود قال مجتهد الله گفت عید الله که راوی حدیث  
 است از ابن عباس فکان ابن عباس یقول پس بود ابن عباس که میگفت ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله همه مصیبت چیزی است  
 که در میان آمد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و بین ان یکتب لهم فکالت لکتاب و میان آنکه بنویسد ایشان را آن کتاب را اختلاف فهم  
 و لغظهم از جهت اختلاف ایشان و از و خروش ایشان کاشکی اختلاف و لغظ میگرداند تا چیزی می نوشت که سبب هدایت میشد و رزیه بر وزن خطیه  
 از راه جماعت و فی دوایه سلیمان بن ابی مسلم الاحول و در روایت سلیمان که یکی از ثقات و ائمه ایشان است و روایت میکند از وی  
 سفیان بن علی بن عیینه این چنین آمده است که قال ابن عباس یوم الخدیس و ما یوم الخدیس روز خنجر است و چه غریب است روز خنجر بنویس  
 آنچه واقع شده از مصیبت غریب در آن اشارت میکند بآن روز خنجر بنویس که قضیه مذکور در وی واقع شده بود بکی بپیر کرد ابن عباس بر یاد آن

روز پنجشنبه یا تذکر حال مرض آنحضرت و وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم حق بل و معه الحصى خندان گریه کرد که زگر و اشک وی سنکریها را که در آنجا افتاده بودند قلمت یا ابن عباس و ما یوم الخبیس گفت من ای ابن عباس حیت روز پنجشنبه چه حال دارد و چه واقع شده در وی ظاهر عجارت داشت که قائل ابن سلیمان احوال باشد و نه چنین است بلکه قائل ابن سعید بن جبیر است که سلیمان احوال را و نیت از وی و وی را و نیت از ابن عباس چنانکه از سیاق کلام بخاری ظاهر میشود قال گفتن ابن عباس اشتد بوصول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حجه سخت شد با آنحضرت در وی فقال ای توفی بکفت اکب لکم کتابا بالی فضلوا بعده ابدای گفت آنحضرت بیارید مرا شانه شتر یا کوسفند را بنوسیم برای شما کتابی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وی همیشه گفته اند این عجارت بظاهر در آن نمیکرد که مراد گنایت احکام باشد معضلا و اند علم فتنا دعوا پس نزاع و کشاکش کردند و اختلاف نمودند و لا یبغی عند بنی قریظ و منی باید و منی سزد و در پی پیغمبر نزاع و اختلاف ظاهر سیاق کلام در آنست که این کلام ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نموده و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت است فافهم فقا لوما شانه اجماع پس گفتند بعضی صحابه حیت شان او و چه شده است او را آیا مخطوطه پریشان شد است کلام او سبب مرض و این الحار است بر کسی که میگفت بنوسید یعنی چرا منع میکنید از نوشتن خیال میکنید که مخطوطه شده است کلام ابن عباس اعتقاد آنحضرت او نتوان کرد و بهر چه معنی فحش و هذیان نیز آمده و می آید و این نیز منتهی است از آن حضرت بگذارید که بنوسید و کلام مجهول بر استفهام الحار سی است قدر که در بعضی روایات حرف استفهام مذکور نباشد مقدار است فافهم است فهمیده است کلام از وی و بهر سبب که چه میفرماید و چه غرض دارد و فذهبوا بودند و نعلیه پس رفتند صحابه و خواستند که باز گردانند کلام را بر وی فقال دعونی ذمرونی بگذارید مرا ببینید مرا این شور و غوغا کردن فاذهبوا افافیه خیر مما ندعونی لکیه پس این حالتی که من در انجم از مراقبه حق و توجه بقای و سبانه تعالی بهتر است از آنچه شما در آن میخوانید مرا بسوی آن از نزاع و خلاف و لغط فافهم مثلث پس چون در گذشتند ازین گفتگو امر کرد آنحضرت ایشان را سببه خصلت فقال اخرجوا المشرکین من جوف العرب بیرون آرید مشرکان را از جوف عرب معنی این جزیره عرب در اول کتاب در باب السوسه گذشت است و اخرجوا و الوغد و جائزه و سید و انعام کنید بر اهل یمن که از امر او ملوک تر دشمنانید و از آنکه بخند و کشید ایشان را خواه مسلمان باشند یا کافر بنحوی که گفت آنچه هم بماند آنچه من بودم که جائزه میدادم ایشان را و سکت عن الثالثة و خاموش ماند آنحضرت از خصلت سیدم او و قاطعا فتنیستها یا گفت آنحضرت پس من فراموش کردم گفته اند که سیوم تجیر حبش اسامه است که آن حضرت در تنه اسبابان بود و در آن ای آن بپارشد یا من از قبر پرستی است چنانکه فرمود و کبریه قبر را بعد از من مانند تنی که پرستیده میشود قال سفیان هذا من قول سلیمان گفت سفیان بن عیینة این سخن که سکوت کرد یا گفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است متفق علیه و عن انس قال قال ابوبکر لعمر بنی الله عنها بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از انس است که گفت گفت ابوبکر عمر را بعد از وفات آنحضرت انطلق بنا الی ام ایمن برادر ابوسوی ام ایمن بفتح همزه و میم که مولا آنحضرت بود و بو را است از پدرش رسیده بود و زوجه زینب حارثه و والدہ اسامه بن زید بودند و زودها که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی زودها تازیات کنیم ام ایمن را چنانکه بود آنحضرت که زیارت میکرد ام ایمن را فلما انتهینا الیهما بکثرت پس چون رسیدیم بسوی ام ایمن بکثرت ام ایمن ازین عبارت ظاهر میشود که انس نیز همراه ابوبکر و عمر شد و در بعضی نسخ انتهیا بلفظ تنه غایب یعنی رسید ابوبکر و عمر فقال لاهما ما یبکیک پس گفتند ابوبکر و عمر چه چیز را بید ترا بچه سبب در گریه آمدی تو اما قلیلین ان ما عند الله خیر لرسول الله آیا نیدای تو ام ایمن که چیزی که نزد خداست از درجت و ثواب بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالت انی لا ابکی انی لا اعلم ان ما عند الله خیر لرسول الله گفت ام ایمن که من گریه نمی کنم از جهت این که من میدانم که آنچه نزد خداست بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لکن ابکی ان الوحي قد انقطع من السماء ولیکن میگویم ازین جهت که وحی بر تحقیق منقطع شد نزول وی از آسمان فیهجهما علی البکاء پس انکس و شورانید ام ایمن با این کلام وی ابوبکر و عمر را بر گریه بخیلا یکیان معجا بر گشتند ابوبکر و عمر که گریه میکنند با ام ایمن و او مسلمه و عن ابی سعید الخدری قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیه گفت ابوسعید بیرون آمد بر ما آنحضرت در بیماری خود که مرد در وی و من فی المسجد و حال آنکه ما در مسجد بودیم عاصبا و اسه بخجوة سبه سر مبارک خود را بجای مرعصب بجایه سر سبتن و عصابه سر سبتن و حرقه پاره بجایه زده حتی اهووی نحو المنسب تا آنکه میل کرد و آنحضرت بسوی منبر فاستوی علیه پس برادر بر منبر و اتبعناه و پیروی کردیم ما آن حضرت را و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت آنحضرت و الذی فتنی بیده انی لا نظن الی الخوض من مقامی هذا سکنه بان خدا که بقای ذات من در دهمت قدرت اوست بدرستی من می بینم نبوی عوض از بخای خود که ایستاده ام فقال ان عبد اعرضت علیه الدنیا و زینتها بهتر گفت آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نموده شد بر وی دنیا و آرایش آن فاختار و الاخوف پس بر گزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در روایا

آمده است که جبرئیل آمد و گفت یا محمد فرمان می شود که اگر خواهی در دنیا باش و خزان دنیا را بتو سپاریم و کوه بار برای تو از طلا و نقره سازیم باش و ثوابی و در جنتی که نزد ما تراست از آن کم کنیم و اگر خواهی نزد ما بیا آنحضرت سرفرو داد و گفت و می گویند که از موالی آن حضرت یکی حاضر بود عرض کرد یا رسول الله چند روز همین جا باش که از دولت تو ما برخورداریم و بیا سائیم آن حضرت نگاه بجانب جبرئیل کرد و فهمید که مقصود چیست و گفت همان خواهیم که آنجا بیایم عرض کرد چون آن حضرت قصه آن بنده را گفت فلم یفطن لها احد یخیر ابی بکر پس دریافت و زیر کی نکرد و مر این کلمه را و فهمید مقصود را جز ابو بکر صدیق یفطن بفتح تحتایه و سکون فاجز کات ثلثه طافطنت و انا شدن و زیر کی نمودن و فهمیدن مقصود از کلام غیر فلان و فتن عیناه پس روان شد اشک از دو چشم ابی بکر رضی الله عنه فکی پس گریه کرد و گفت قال بل نقدیک بالاماننا و امهاتنا و انفسنا و اموالنا پست گفت که عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو می کرد اینم پدران و مادران و جانهای خود را و مالهای خود را یاد تو دل الله قال گفت راوی نعمه بطیستر فرود آمد آن حضرت از منزل فقام علیه حتی الی شامه پس نایستاد آن حضرت بر منبر تا روز قیامت و این احسن برآمدن آن حضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم و آیه الدادین و یحیی بن عباس قال لما نزلت گفت ابن عباس هنگامی که فرود آمد سوره اذ جاء نصر الله و الفتح دعا رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه فاطمه زهرا را پیش خود فال بخیث الی نفسی گفت آن حضرت رسانیده شده است بسوی من خبر موت من یعنی این سوره که مخبر است بآمدن نصر و فتح الهی و درآمدن مردم در دین اسلام و امر الهی تعالی من بتسبیح و تحمید و استغفار مشغول است به تمام شدن کار خانه دعوت و توجها استعداد سفر آخرت و رجوع بدرگاه عزت فبکث پس گریه کرد و فاطمه رضی الله عنها ثابت شدند این سخن بر فراق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تبکی فانک اقل اهلی لاحق بی گفت آن حضرت بغاطه نغمی زیر که تو نخستین اهل بیت منی در زنده هستی و در یابنده مرا یعنی تو بعد از من پیش از همه می میری و بمن میرسی و الم فراق را بسیار غمی منی و آنچنان بود که فاطمه زهرا بعد از آن حضرت بقول صحیح شش ماه رحلت کرد و بقول هشت ماه و بعضی سه ماه و دو ماه نیز گفته اند و بقول هفتاد و نه فصحک پس فاطمه چون خبر و رسیدن بان حضرت رسید خنده کرد و فرآها بکخص از واج النبی پس دیدند فاطمه را بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حال و گفته اند که مراد بعضی از واج عایشه است رضی الله عنها چنانکه در بعضی روایات بصریح آمده است ولیکن ظاهر لفظ این حدیث در تعدد است فکلن پس گفتند آن بعضی از واج با فاطمه را اینا که بکثتم فصحک ای فاطمه و بدیم ما ترا که اول گریه کردی پسترنده کردی این چه بود فال گفت اخبرنی انه قد بخیث الیک نفسه فبکثت گفت فاطمه بد رستی آن حضرت خبر و ادما که رسانیده شده است بوی خبر موت وی پس گریه کرد و فاطمه قال لا تبکی فانک اقل اهلی لاحق بی فصحک و در بعضی روایات آمده است که فاطمه خبر داد بحقیقت حال و گفت این سریت میان من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بان هیچ یکی را بعد از آن خبر داد بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت نیز بوی پوشیده و پنهان گفته بود و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء فی الفتح و جاء اهل الیمن و فکی که آمدی دادن خدا و فتح کردن که آمدن اهل یمن که ابوموسی اشعری و کروه او باشند رضی الله عنهم مقصود تفسیر قول تعالی است که فرمود و رایت الناس یدخلون فی دین الله افرالجا و اعلام بلکه مراد بناس اهل یمن اند بعد از آن مرح اهل یمن کرد و فرمود هم ارفی افشده ایشان یعنی اهل یمن نرم و تنگ است دلهای ایشان کنایت از سرعت اجابت و قبول احکام و تاثیر از قوایع تذکره و مواعظ و سلامت از غلظت و قسوت و الايمان بمان و ایمان یمنی است که از یمن آمده انا رست بکمال اهل یمن در ایمان و اطاعت و انقیاد به جنت مبالغه و در مح و غایت و الحکمة بما ینبذ و علم و حکمت که عبارت از معرفت حقایق شیا و احوال آنهاست نیز یمنی است و نسبت تمام یمن در و انا رست با آنچه سوال کرد ابوموسی رضی الله عنه از احوال مبدا و معاد و حقایق و معارف ابتداء آفرینش چنانکه در کتاب بدء الخلق گذشت و بعضی گفته اند که نسبت دادن ایمان و حکمت به یمن بحسب آنست که ایمان از که پیدا شده و که از تهامه است و تهامه از یمن است و بعضی گفته اند که این کلام را آن حضرت در تبوک گفته که بجانب شام است و که مدینه از آنجا بجانب یمن است پس مراد مدح که مدینه است پوشیده همانکه سیاق حدیث در آن است که این کلام در مرض خود فرموده مگر آنکه گویند راوی این کلام را به تقریب فکلن یمن حدیث از حدیث دیگر آورده ذکر کرده اند و الله اعلم و ابو عبیده گفته که مراد بدان انصارند که در اصل از یمن اند پس نسبت کرده شد ایمان و حکمت با ایشان به جنت مبالغه و در مدح و صاحب فتوحات کی حدیث انی لاجد نفس الا یمن من جانب الیمن یا یمنی حاصل کرده که تخفیف و تعزیر آنحضرت از کرب و مصیق معاذ اجل شرک از جانب انصار حاصل شده و الله اعلم و آیه و عن عایشه انها قالت و روایت از عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آن حضرت و اداساه یعنی وای در و سر من ظاهر اسر عایشه در و می کرد پس می کرد بران بعضی گفته اند که مراد بران است و اشارت کرد بدان نبوت خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ التوکلان و انا یمنی است تو ای عایشه اگر واقع شود من زنده باشم فاستغفرک و اذ عقلت پس طلب آمرزش کم برای تو و عاکم تر افضالت عایشه و انکلیلهای مردن و حبیب و اهل بیت









که گفته شد و قبایل جمع قبیل است بمعنی اولادیک پدر و قبیل در اصل بمعنی کاسه سراسر است و قبایل اجزای وی اسم قبایل عرب ازینجاست و بالاتر از همه شعب است بقوله  
 ابن مسبل بعد از آن عبارت بعد از آن بطن بعد از آن فخذ معی بمعنی قبیل است کذا فی الصلح ۹ الفصل الاول عن ابی هریرة قال النبی صلی الله علیه و آله  
 وسلم قال الناس تبع لقریش فی هذا الشأن کنت آنحضرت مردم تابعان و پس روانند قریش را درین کار مسلمهم تبع لمسلمهم مسلمانان مرد و تابعان  
 اند مسلمانان قریش را و کافرهم تبع لکافرهم و کافران مردم تابعانند کافران قریش را و مسلم و کافر عرب است پوشیده نماند که ظاهر این سیاق حدیث  
 آنست که مراد باین شان دین باشد و وجود او عداوت قریش است و او قدم اند در امر دین و پیشوای مردم اند و ایان و کفر پس مسلمانان اتباع مسلمانان ایشان باشند  
 و کافران اتباع کافران و عرب انتظار میبردند اسلام قریش را چون کفر فتح شد و قریش در اسلام آمدند و عرب فتح فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره  
 اذا جاء نصر الله و الفاتح انوارت بآن میکند مقصود بیان تقدم و ریاست ایشان است در عهد اسلام و جاہلیت ولیکن فضل و شرف باعتبار اول است نه ثانوی مگر اگر مراد  
 بیان مطلق ریاست باشد خواه بحسبین یا باعتبار دنیا و در جاہلیت نیز بلیت الله و مناصب وی از سادانت و سعادت و رفادت و جز آن در قریش بود و غیر  
 ایشان و بعضی گفته اند مراد باین خلافت و امامت است چنانکه در احادیث آمده است و مراد از امامت مردم بر تعینت قریش و اگر خلافت و ریاست تعینت  
 ایشان نورزد و منافات بآن نداشت و متفق علیه ۲ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردم  
 تابعان قریش اند در نیکی و بدی یعنی در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده شد و رواه مسلم و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یزال  
 هذا الامر فی قریش کنت آنحضرت همیشه می باشد امر خلافت و قریش یعنی می باید که در ایشان باشد و جایز نیست شرعاً عقد خلافت بر غیر ایشان و برین مسند  
 شد جامع و در زمین صحابه و باین محبت کردند جابران با انصار ما بقی منهم ایشان را دام که باقی باشد از ایشان و دو کس جز خلیفه یا ازین دو خلیفه باشد و دیگری  
 قبیله و این باطل است و الا امر خلافت بدو کس انتظام نمیکرد متفق علیه و عن معاویه قال مصعب رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم یقول می گفت ان هذا الامر فی قریش برستی این امر فی خلافت در قریش است لایعاد یم احد الا که الله علی وجهه دشمنی ندارد  
 ایشان هیچ کس مگر آنکه بر روی افکند او را خدا تعالی یعنی خوار و مغذول گرداند ما اقاموا الدین را دامی که بر پا دارند قریش دین را و تائید و ترویج کند احکام دین و شریعت  
 را و اگر این گفتند بیرون آید این امر از ایشان و مستحق عزل گردند و بعضی گفته اند که مراد بدین معناست اطلاق دین و ایمان بر نماز آمده است و در روایت دیگر  
 آمده است ما اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تحریص ایشان بر اقامت صلوة و تربیت تحریف با که اگر اقامت نکنند شایکه این امر از دست برآید و  
 مردم بایشان غالب آیند و او الهی و الهی و عن جابر بن سمرة صحابی است و پدر وی خواهر نازده سعد بن ابی و تاسم است نقلت از وی که گفت که می شنیدم که در  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس آنحضرت مسح کرد رخسارهای ایشان را بعضی را یکدفعه و بعضی را بحد و رحمت و رحمت و مسح کرد و یکدفعه را پس بود  
 آن رخساره بهتر و روشن تر از رخساره دیگر قال مصعب رسول الله علیه و آله وسلم یقول لا یزال الاسلام غریزی الی اثني عشر خلیفه گفت  
 شنیدم آنحضرت می گفت همیشه باشد اسلام کرامی و از هجده تا دوازده خلیفه کلام من قریش همه ایشان از قریش اند و فی دوله لا یزال الامر الناس ما ضیما  
 ما یومهم اثني عشر رجلا کلام من قریش همیشه باشد کار مردم گذرنده و برفق عدل و انتظام رننده ما دام که والی شوند ایشان را و دوازده مرد که به ایشان از قریش  
 اند و فی دوائه لا یزال الدین قائما حق تقوم الساعة همیشه می باشد دین تا آنکه قائم شود قیامت او یكون علیهم اثنا عشر خلیفه کلام من قریش  
 یا آنکه باشد بایشان دوازده خلیفه به ایشان از قریش متفق علیه و در بعضی طرق این حدیث آمده است که و ابوبکر لا یلیث الا علیا و ابوبکر درنگ نمیکند که از آن  
 اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده خلیفه بعد از آنحضرت باشند و بر پی یکدیگر متصل که مستقیم شود بدیشان امر دین و عزیز گردد  
 بوجه و ایشان اسلام و جاری گردد و بعد الت ایشان احکام با آنکه شدات نمیدهد بآن آنچه واقع است در وجود زیرا که هستند در ایشان از امرای جبر  
 و فساد از بنی مروان که مدوح نیست طریقه ایشان و محمود نیست سیرت آنها و نیز در حدیث صحیح آمده که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر لکافضوا  
 و اتفاق کرده اند علما بر آنکه بعد از سی سال خلفا نمیشوند بلکه ملوک و امرا اند و اختلاف کرده اند در توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه مراد دوازده نفس  
 است که قائم شدند بعد از آنحضرت بر سلطنت و امارت و انتظام پذیرفت بایشان ملک و سلطنت بی نزاع و اختلاف در ظاهر امور مسلمین و رعایا اگرچه  
 بعضی از ایشان جابر و خارج از دایره عدل و احسان بودند و واقعاً اختلال در زمان ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان که دوازدهم است اجتماع  
 آوردند بر وی مردم و قتیله مردم و وی هشتم نزد یک چهار سال بعد از آن ایستادند بر وی و کشتند او را پس منتشر شد فتن و متغیر گشت از آنرو به احوال  
 این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و استخوان کرده است شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین معنیها  
 در وی این قول است و گفته است که مراد این است آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث و واقعه است که کلام بجمع علیه الامر الناس و باجماع انقیاد  
 و اطاعت و اتفاق است بر بیعت آنها که چه بکبر است هم باشد و حدیث وارد در مع و ثنائی ایشان نیست بدین و عدالت و حقانیت که ازین جهت



که موعده و تشدید تخانیه منهم عند عایشه بیوم آنگه بود و جاریه بنده ای از ایشان نزد عایشه قال تعقیما فانها ولد اسمعیل می گفت آنحضرت  
 آنرا و کنایه عایشه او را زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چنین صفتی شکرست در میان سایر عرب و  
 مخصوص نیست به بنی تمیم و لیکن با وجود این حدیث کلمه عنایتی و تشریفی است و ازین حدیث معلوم میشود که جایز است بندگان عرب و برده ساختن ایشان  
 متفق علیهم ۱۳ الفصل الثانی عن سعد بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من یرود هوان قریشا هان الله رواه ابی نعیم  
 ابی و قام آنحضرت که گفت کسی که خواهد خواری قریش را خوار کرد و اند او را خدا بیخالی خواهد نمود یا غیر آنکه اگر آنرا انداخته باشد از جبهه  
 انتساب ایشان بنحضرت رسول و شرف و فضل ایشان باین نسبت رواه الثومذی ۲ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم اللهم اذق اول قریش نکالا گفت آنحضرت خداوند چشایند بنی پسینان قریش را عذاب فاذا ذاق اخرهم نوالا  
 پس چنان پسینان ایشان را بخشش نال بفتح عقوبت کردن و سزای عمل دادن چنانکه دیگران عبرت گیرند و نوال عطا و احسان کردن و مانا که مراد از نوال  
 بخشیدن قریش از خواری و رسوائی و قتل و هرب سبب کار کردن بر رسول خدا و بنوال آنچه حاصل شد اولاد ایشان را از عزت و دولت و ملک و امارت  
 بیرون از حد بیان و عبارت رواه الثومذی و عن ابی عامر الاشعری عم ابی موسی اشعری است از کبر صحابه است گفته شد در چنین و  
 امیر بود بر طلب او طاس و چون خبر قتل وی رضی الله عنه آنحضرت رسید بنی اشعریه و سلم دست برداشت و دعا کرد و گفت خداوند  
 بگردان او را فوق بسیاری از بندگان خود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعم الی الامد و الا مشعرون یقوبه است  
 اسد و اشعریان اسد بفتح همزه و سکون سین پدربند است ازین که ایشان را بنام او میخوانند و از برای نیز میگویند و از و شنوده نیز میگویند انصار هم  
 از اولاد او و بنده و اشعریه هم درین حاشیه اسدیت و حسی نیز پدربند است ازین ابوموسی اشعری و قوم او از اولاد او و بنده و ایشان را اشعرون گویند  
 و اشعرون بحدف یا نسبت نیز میگویند لایفون غلغلات نیکو زود و در جنگ که روی کشش میشود و لایغولون نفع یا و ضم نین معوج و حیانت میکنند غنیمت  
 هم منی و انا منهم ایشان از من اند و من ایشان مقصود بیان اتحاد و داد است رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا اذا ذل الله فی الارض گفت آنحضرت از دزد و دزدان در زمین اضا ذکروا ایشان را با نسیان  
 یا بجهت شتم ایشان باین لقب یا از برای تشریف چنانکه ناکه اسد از جهت بودن ایشان ضرب خدا و اهل نصرت وی و رسول وی و بعضی گفته اند از دایه معنی  
 اسد است که شیر معرکه جلالت و شجاعت اند و یونان اسان ان یضوم میخوانند مردم که فرو نهند ایشان را در مرتبه و یابی الله الان یو ضوم و یابی به  
 و بنی ابر خدا مگر آنکه بالاتر و بلندتر و از مرتبه ایشان را و یاتین علی الناس نعمان یقول الرجل و هر آنکه بیاید بر مردم زمانی که بگوید دیالیت ای کسان از دیالیت  
 ای کانت از دیقه ای کاش میبود پدر من از قبیل از دومی کاش میبود مادر من از دزد یعنی مرتبه از دیان چنان بلند بود که مردم بر ایشان رشک  
 برند و آن دوبرند که کاش با هم از دومی میبودیم رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر بن حصین بنضم ح و فتح صادق علقین از  
 مشاهیر صحابه است اسلام آورد در سال خیبر یا ابوهریره و سی سال بر سر شرباری افتاده بود چنانکه قوت ایشان درین و نشستن نداشت و ملائکه روی  
 سلام میکردند و دستی از دوشان وی درین حال بر سر فنی ندید و گریه کرد و گفت مری که جز در هم ترا از حال خود خنده کنی لایک بر بارت من می آید  
 و سلام میکند و من خشمم سلام ایشان را ز بنهار تا من ندیده ام این معرفاش کنی شاید که تو کند ترا قال ما ثالبی گفت عمران مرد پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم و هو یکره ثلثه احواء و حال آنکه آنحضرت ناخوش میداشت سه قبیل را ثقیف که خراج بن یوسف ظالم مشهور از اجناس و بنی حنیفه  
 که سبک کذاب از اجناس بود و بنی امیه که عبید الله بن زیاد که مباشر قتل امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود کذا قیل و عجب است ازین قایل که  
 یزید را گفت که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد و با مروی و رضای وی کرد و باقی بنی امیه همه در کارهای خود تقصیر نکرده اند یزید و عبید الله را  
 چگونید در حدیث آمده است که آنحضرت در خواب دید که بوزنهار بر سر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بازی میکند و تعبیر آن بنی امیه کرده دیگر  
 چیز بسیار است چه گوید رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی  
 ثقیف کذاب و مبرر ثقیف شخصی است که کذاب است و شخصی دیگر است که پاک کننده مردم خواهد بود و ظلم و جور بر بزرگواران و کسر موعده و سکون  
 تخانیه قال عبدالله بن جهمه تا بنی حجازیت ثقه گفت در تعین کذاب و مبرر قال الکذاب هو المختار گفته میشود یعنی علی میگویند که مراد از کذاب تخانیه ابی  
 عبید بنضم مین و المبرر هو الحاج بن یوسف و مبرر حاج ظالم مشهور است و قال هشام بن حسان تبشیریدین که ثقه است و از آنکه حدیث شنید ازین  
 و ابن سیرین و بودا علم الناس به حدیث حسن و بیار بزرگست انحصوا ما قتل الحاج صبا و اثمده و ضبط کرده اند آنچه گفته است حجاج بچس و بنده در معرکه فبلغ ما ثقه الله  
 و عشرین الفایس رسیده است عدد ایشان صد و بیست هزار را و ای آنچه دهر که کشته و گفته اند که برآید از زندان و می بخا و هزار کس و زندان او را

سقف بنود و دواء الزمذی و دوی مسلم فی الصبح حين قتل الحجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است مسلم در صحیح خود بنحی که کشتن  
عبد الله بن زبیر را قالت ام سلمه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حدثنا ان فی ثقیف کذابا و مبیذا کنت امارت ابی بکر رضی الله عنه  
الکذاب زبیر است که آنحضرت حدیث کرد و ما را که در ثقیف کذابی بود و مبیذی اما الکذاب فرمایند اما کذاب پس دیدیم او را و اما المبیذ فلا اله الا اباه و اما مبیذ پس کما ان منیرم ترا که آن خطاب بحجاج کرد و مسجی تمام الحدیث و سر انجام است که بیاید تمام حدیث فی الفصل الثالث بلک  
احوال حجاج مشهور است احتیاج بذکر آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقیفی \* در وی از اجل اصحاب بود و ولادت مختار در سال هجرت است  
و نیت او را صحبت و روایت و در اول مشهور بود و بعلم و فضل و خیر و میگویند که باطن او برخلاف آن بود تا آنکه جدا شد از عبد الله بن زبیر و طلب مارت کرد  
و رغبت در دنیا نمود و ظاهر کرد باطن را از فساد رای و بطلان عقیده تا آنکه ظاهر شد از وی شیا کبیره که مخالف دین باشد و میگویند که دوی بنوت و  
نزول و وحی کرد و الله علم و بود پدر وی امیر در اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و بود مختار در صحبت عم خود و ملازمت میکرد او را و در عقیده صحیح و محبت  
با اهل بیت رضی الله عنهم بعد از آنکه خنث کوشه عداوت داشت با ایشان و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسین رضی الله عنه اظهار محبت کرد  
و کینه شندی که بلا از یزید بیا که کینه و عالمی را از ایشان کشت میگویند که این همه از برای طلب دنیا و طلب مارت بود تا آنکه در سنه سی و نین در مارت معصب  
بی الزبیر کوفه کشته شد و علماء او را از کذابان می شمردند و این حدیث را که خارج من ثقیف کذاب و مبیذ بر وی و بر حجاج حمل میکنند و الله اعلم و عن جابو قال قالوا  
کفت جابو کفتن صحابه یا رسول الله احقنا بنال ثقیف سوخت ما را تیرهای ثقیف بنال کبیر هیچ نبل بفتح و سکون فادع الله علیه پس دعا کن خدا را بر ضرر  
ایشان قال اللهم اهد ثقیفا کفت خداوند راه راست ما ثقیف را دواء الزمذی ۸ و عن عبد الرزاق ۱۰ ایتیت از عبد الرزاق بن همام که  
از اعلام امت و اعیان ملت صاحب نقصان کثیره بود و روایت کرد از وی احمد بن حنبل و یحیی بن معین عن ابیه از پدر خود که همام بن نافع است  
عن مینا کبیر میم و سکون تخانیه مد و قصر تابعی است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره قال کنا عند النبی کفت ابو هریره بودیم  
ما نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فجاء رجل احسبه من قیس پس آمد آنحضرت را مردی که کما ان میبرم او را از قیس که نام قبیلہ است بفتح قاف  
و سکون تخانیه و سین جله فقال پس کفت آموز دیا رسول الله العن حمیرا لعنت کن حمیرا کبیر جله و سکون میم و فتح تخانیه که نام قبیلہ مشهور  
است از زمین فاعرض عنه پس روی کرد اندید آنحضرت از آن مرد و در حلقه من الشق الاخری پیر آمد آنحضرت را از جانب دیگر فاعرض عنه پس  
اعراض کرد از وی ثم جاءه من الشق الاخر فاعرض عنه فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم وحم الله حمیرا پس کفت آنحضرت رحمت کن  
خدا یا تعالی حمیرا افواههم سلام دهنهای ایشان سلام است و ایدیم طعام و دستهای ایشان طعام است یعنی سلام میکنند بر مردم بدینشاهی خود و طعام  
میدهند و ما بدستهای خود یعنی جامع صفت تواضع و سخاوت اند که اصل کحارم و محامد در ادای حقوق الناس است و هم اهل امن و ایمان و ایشان  
خاندان امن و ایمانند دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث عبد الرزاق و کفت ترمذی این حدیث غریب  
نمی شناسم آنرا که از حدیث عبد الرزاق و یروی عن مینا هذا حدیث مناکب و روایت کرده پیش ازین مینا حدیثهای منکر اگر چه عبد الرزاق گفته  
و قوی اما مینا ضعیف است ۶ و عنه و هم از ابی هریره است قال قال لی النبی صلی الله علیه وآله وسلم من انث کفت کفت آنحضرت ترا از کلام  
قبیلہ تو قلت من دوس کفتم از دوس بفتح و ال و سکون و او و سین جله و آخر قال ما کنت ادعی ان فی دوس احد افیده خیر کفت آنحضرت بنود من  
که کما ان برم که در قبیلہ دوس هیچ کی باشد که در وی یکی آید در اینجا منقبت است مرا بی هر چه ما و مذمت مردوس را که اگر ابو هریره بنود وی خیر بنودی  
دواء الزمذی ۱۰ و عن سلمان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تبغضنی فتعارق دینک روایت است از سلمان  
فارس رضی الله عنه کفت کفت مرا آن حضرت دشمن مدار مرا پس جدا شو از دین خود قلت کفتم من یا رسول الله کیف ابغضک و بک مد انا الله  
چگونه دشمن دارم ترا و حال آنکه بتو راه راست نمودن را خدا تعالی بغض داشتن را ترا چه معنی دارد و قال تبغض العرب فتبغضنی کفت آنحضرت  
دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا دشمن داشتن تو مرا با این معنی است که عرب را دشمن داری ظاهر از سلمان به جهت عجمیت و فارسیت پس  
وی کبری و سواد بی عرب بدیه بعضی اعراب میشد باشد بغض خود چه صورت دارد و صورت بغضی باشد پس آنحضرت او را نکا داشت که احقر میگردد و  
احتیاط نماید تا بحقیقت بغض نکشد که آن بر بغض من میگردد فاضم دواء الزمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۱۱ و عن عثمان بن رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی و لم تنله مودتی کسی که خیانت کند عرب را و خیرخواهی نکند ایشان را یا ظاهر کند خلا  
آنچه مضمر دارد و کینه و زودبانی در نیاید شفاعت من نرسد او را و منی و دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث حصین بن  
عمر نمی شناسم آنرا که از حدیث حصین بن عمر یضم ما و فتح ما و ولیس هو عندنا اهل الحدیث بذاته القوی و نیت وی نزد اهل حدیث





فاطمه بان تاتیه پس با آورد و دوسر بار نزد اسامه که بایزید و آنظام فاعاد علیها المزمول پس باز گردانیده فرستاد حجاج براسا آن فرستاده شده  
را گفت ولما یبغی ولا یبغی الیک من یحبک بغیرک هر آنکه می آید تو ای اسامه بطور رخ و یا غیرم بوسی تو کسی را بر زمین کشیده می آید و ترا کینه  
تقین تلخ و کسیر قال گفت راوی که معاویه بن مسلم است فاطمه پس باز با آورد اسامه و قال و کتفه فرتلا والله لا ایتک حتی تبغی لی من  
یحبک بغیر ذی بخدا سوگند می نمیزد تا آنکه میفرستی تو بوسی من کسی که میکشد مرا کینه بای من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج ارفع حبی بنما یتحلیل  
مرا و سبب کبر من مطر و سکون مطر و کسیر فغانیه و تشدید تخانیه فعلی که دباغت داده شده است چرم او و سترده شده است مویهای و سبب بلفظ  
است مضاف بیا و مستحکم فخذ فعلیه پر کفت هر دو فعلین خود را از اطفال میوزد بذا لجمه و فایتر روان شد حجاج در حالی که نزدیک میزند کاهها و  
میچکاند و دوشهای خود را و میزد حق دخل علیها تا آنکه در آمد بر اسامه فقال و در بعضی نسخ فقال لها پس گفت حجاج مرا اسامه را کیف دایتی صنعت بعد از  
چگونه دیدی تو ای زن مرا که در دم باین دشمن خدا حالت گفت اسامه دایتک اشدت علیه دنیا دیدم من ترا که تبا و گردانیدی بروی دنیای او را و قطع  
کردی حیات دنیا را از وی و اشد علیک آخرتک و تبا و گردانید او آخرت ترا که سبب قتل او شد عذاب و دوزخ شدی بلغفی انک تقول  
له یا ابن ذات النطاقین رسیده است مرا که تو میگفتی مرا و ای سپر خداوند و مکر بند ذات النطاقین لقب اسامه است ابی بکر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم بنا ده بود و بجهت آنکه در وقتی که آنحضرت در غار هجرت بود اسامه بزرگای طعام میبرد و چون دوالی و بندی برای بستن سفره بنافت نطق خود را که بستن  
آن در کمر عادت زنان عربست دو پارچه کرد بیک پارچه سفره طعام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بست و پارچه دیگر که خود را بست چنانکه فرمود  
و انا والله ذات النطاقین و من بخدا سوگند خداوند و نطق اما احدی فلکنت به ارفع طعام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و  
طعام ابی بکر اما یکی از آن دو نطق پس بودم من که بستم طعام آن حضرت و طعام ابی بکر را من الدواب نگاه میداشتم طعام ایشان را از جنبه  
زمین که سفره نگشاید و بر زمین نیفتد و ضایع نگردد اما الاخر فطانی المرأة التي لا تستغنی عنه و اما نطق دیگر پس کز بند زن است که بی نیاز  
نیت زن از ان کو یا که آن ظالم معنی این لفظ بر ذم محل گرد و کنا بیت است از بودن و می خاد و میبرون آینده و ندانست آن چیز که کدام فضیلت است  
فوق خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدمت ابی بکر اما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدثنا ان فی ثقیف کذا ابی  
آگاه باش که آن حضرت تحدیث کرد مرا که در ثقیف ثقیف کذا است و میر یعنی دروغ کوئی است و ملاک کننده اما الکذاب و ابیاه اما کذاب پس دیدم  
ما ورا اشارت بختار بن ابی عبید و اما المبی فلا اخالك الا ایاه اما میر پس کمان نمیرم ترا که آن میر که آنحضرت خبر داده است چنانکه در فصل  
ثانی از حدیث ابن عمر گذشت قال گفت راوی فقام عنهما پس برخاست حجاج از پیش اسامه پس اجها پس مراجعت نکرد او را و جواب نداد و برابر  
این سخن بدو و دوا مسلم ۳ و عن نافع روایت از نافع که مولی ابن عمر است ان ابن عمر اتاه و جلال فی فتنه ابن الزبیر که این عمر آمدند او را و دورد  
در فتنه ابن زبیر فقال ان الناس صنعوا ما قوی پس گفتند آن دورد که مردم کردند آنچه می بینی تو از اختلاف در امر امانت و امارت و افت ابن  
عمر و صاحب رسول الله و تو سپهر عرب المظاہی و یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فایمضک ان تخرج پس چه چیز باز میدار دترا از بر  
بر آمدن بدعوی امامت و خلافت و کشیدن انتقام از ظالمان فقال یمضی ان الله حرم علی دم اخي المسلم گفت باز میدار ترا از خروج و قال  
علم تا آنکه خدا تعالی حرام گردانیده است بر من خون برادر مسلمان را اشارت کرد و چه بر منیز کردن از خون و گرفتن او طریق احتیاط را و الا حاجت بیا  
لفظ علی بنود فافهم قال گفتند آن دورد المریق الله آیا نگفته است خدا تعالی و قتالوهم حتی لا تكون فتنه و قتال کنید مردم را تا آنکه پیدا نشود فتنه  
فقال ابن عمر فدا قاتلنا حتی لم تکن فتنه پس گفت ابن عمر بحقیق قال کردیم با یعنی همراه آنحضرت و خلفای راشدین تا آنکه نبود فتنه و کان الدین الله  
و بود وین رخسار و انتم تویدون ان قاتلوا حتی تكون فتنه و يكون الدین لغیر الله و شما میخواستید که قتال کنید ما آنکه پیدا نشود فتنه و باشد دین  
مغیر خدا یعنی جنگ شما بر سر دنیا و پادشاهی است نه بسبب حق و ترویج دین دوا البخادی و عن ابی هريرة قال جاء الطفیل بضم طاء و فتح غا  
بن عمر الدومی بفتح دال صحابی است اسلام آورد و بیکه پس از ان رجوع کرد و بقوم خود و آنجا میبود تا هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
پس قوم آورد نزد آنحضرت و در خیر پس همیشه در خدمت بود تا رحلت کرد آنحضرت و او را ذوالنور لقب است زیرا که چون آنحضرت او را بیوسی قوم خود فرستاد  
تا دعوت کند ایشان را گفت که بگردان یا رسول الله برای من آیتی یا تصدیق من گفتند پس دعا کرد او را آنحضرت و گفت خدا یا بجهش او را نور پس  
ساطع گشت نور در میان دو چشم و می گفت میترسم که این با مثل کوبند پس بر گشت این توسط طرف باز نگاه وی پس روشن میگشت در شب تاریک پس  
رفت و دعوت کرد قوم خود را پس ایمان آورد و بدرونی و ایمان نیار و داندش روایت میکند ابو هریره که آمد ابن طفیل بن عمرو الی رسول الله  
بیوسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت طفیل ان دوسا فدا ملک حصص و اجبت پس گفت تحقیق بیا که شد قبیل



تجدون فيكم احدا من اصحاب رسول الله پس ميگویند و نگاه کنید آیا می باید به میان شما هیچ یکی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیکم کاف خطاب و در روایتی فهمیم ضمیر غایب و در قرین دیگر همه یا فهمیم است فوجد الرجل فیفزع طمعه پس باقیه میشود و مردی از اصحاب ففتح کرده میشود برای ایشان ثم یبعث البعث الثاني بعد از آن فرستاده میشود و لشکر دیگر یعنی در وقت دیگر فبقولون هل یسلمون و آتی اصحاب التي صلی الله علیه و آله و سلم آیا هست میان ایشان کسی که دیده است اصحاب آنحضرت را از اینجا معلوم میشود که در تابعین دیدن ایشان کافی است چنانکه در صحابه دیدن آنحضرت معتبر است و بعضی گفته اند که در صحبت دیدن کافی است اما در تابعیت صحبت و ملازمت میباشد چنانکه در تواتر اولی آمد و مگر آنکه دیدن با صحبت مراد باشد فیفزع طمعه اینجا فبقولون نعم مذکور نیست اکتفاء من رای ثم یبعث البعث الثالث فبحال انظر و اهل ترون فهم من رای من رای اصحاب التي صلی الله علیه و آله و سلم پس گفته میشود نگاه کنید آیا می بینید در میان ایشان کسی را که دیده است آنرا که دیده است یاران آنحضرت را در اینجا ففتح لهم هم ذکر نکردیم چون البعث الرابع پسر میباشند فرستاده شد شکر چارم و در مرتبه چهارم فبحال پس گفته میشود انظر نگاه کنید اهل ترون فهم احدا یا می بینید در ایشان هیچ یکی را ای من رای احد ای اصحاب النبی که دیده است کسی را که دیده است یکی را که دیده است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوجد الرجل فیفزع له پس یافته میشود و مرد پس فتح کرده میشود و مراد را که این همه مطلق است درین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب و تابعین و اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز در حدیث خیر القرون چهار مرتبه واقع شده است ۴ و عن عمران بن حصین صحابی مشهور جل از احوال می در مواضع متعدده مذکور شد و عنقریب در فصل ثانی از باب مناقب قرین مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین امت من اصحاب منته الذین یلوهم بعد از ایشان بهترین امت من آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند فله الذین یلوهم که تبع تابعین اند بعد از آنکه قرن جامع از اهل زمان که متقارب و متقارن باشند در امری از امور واضح اینست که مضبوط و معتبر در آن عذی معین از زمان نیست زیرا که قرن آن حضرت که صحابه با نذا صد و ده سال باقی بودند و حقین تابعین سده اند تا هفتاد سال باقی بودند و قرن اتباع تابعین از آنجا تا حدود و وسعت شصت سال و در بنیوقت ظاهر شد بدعتها پیدا شد اشیای غیر و بد استند فلاسفه سرشای خود را و کثاند معتزله زبانها را و متمسکینند اهل علم بقول خلق قران و متغیر شد احوال و فاحش گشت اختلافات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول مجرب صادق ثمان بعد هم قوما یشهدون و لا یشهدون پس بدعتی بعد از این سه قرن قومی خواهند بود که کوایی میدهند و طلب کوایی کرده نمیشوند از اینجا معلوم میشود که کوایی دادن پیش از طلب کردن مذموم است یا اشکال می آید که در حدیث دیگر آمده است که بهترین کوایان کسی است که کوایی دهد پیش از آنکه طلبیده شود و کوایی از وی و وجه جمع میان این دو حدیث آنست که ذم در جانی است که معلوم است شاهد بودن او آنجا کوایی دادن پیش از طلب ضایع است و محمول است بر غرض و مرجح در جانی است که معلوم نیست پس خبر میدهد که من شاهدم تا در وقت هستی و نزد قاضی آمده شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال مبالغه است در ادای شهادت و سرعت اجابت بعد از سوال چنانکه میگویند و کسبی است که پیش از سوال دهد یا ذم محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت زور یا ذم و حقوق ناسلست مرجح و حقوق الله آن نیز اگر مصلحت درسته و کتمان نباشد و بعضی گفته اند که مراد شهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند بدو غمی خود پیش از آنکه کسی ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبد چنانکه در روایت دیگر آمده و یخوفون و لا یؤمنون و خیفانیت میکنند و این گرفته نمیشوند و اعما و ذکر و بخود بایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت مانند و اگر بنا که واقعه اعتبار ندارد و یمن دون و لا یخون و ییمان میکنند با خدا و بسرنییرند از او و یظهر فیهم السمن بکبریین و فتح میم پیدا میشود و ایشان فریبی یعنی فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترفه در آن پیدا آید خلقی و طبیعی بود و بعضی میگویند که مراد همین در احوال است و مراد آنست که دعوی میکند چیزی را که ایشان نسبت از کمال و قیمت مرایانرا از شرف و نیکوتر گفته اند که مراد جمع مال و غفلت از دین یا توسع در اکل و شادوب است و فی دعایه یحلفون و لا یحلفون و سوگند میخورند و سوگند داده نمیشوند متعلق و فی دعایه لمسلم عن ابي هريرة ثم یخلف قوم یحبون السمانة فتح سین پسر ایشان می آیند که وی که دوست میدارند فریبی را و در بعضی روایات آمده است که سبقت میکند شهادت یکی از ایشان برین او را و سبقت میکند برین او را و مقصود حرص دست بر شهادت زور و یمن کا و ت و طلب میالات برین و دیانت چنانکه کاهی آنرا میکند و کاهی این را الفصل الثانی عن عمره فی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما موا اصحابی فافهم خیا و کمر کرامی و ارید یاران مرا زیرا که بدستیکه ایشان نیکترین و برگزیدگان ثمانند و خود در آنجا شهادت میکنند و ملازمان و کاه و حاضران کاه و بی کاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال اویند و اگر ملازمت و مصاحبت نکرده باشند نظار کیان حال و مشاهدات طلعت با کمال و یند شیخ ابوطالب کی حقه الله علیه گفته که بیک نظر که بر جان مصطفی افتد چیزی نماید که کادی که دیگر از ابا ربیعان و خلوات نه نماید و نکشاید









ثم یجذب فی فاء فی ابابکر گفت آنحضرت پس لکریانی تو را پس بای ابو بکر را ظاهر این حدیث اشارت بخلاف ابوبکر است بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم  
 و لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن ولایت دارد بر فضل و منقبت او و جرعه علم بر آنند که نص قطعی بر استخلاف در هیچ جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر  
 رضی الله عنه باجماع صحابه است و شیخ ابن الوهام و در مسایره ادعای نص بر خلافت ابی بکر کرده اثبات نموده است و الله اعلم متفق علیه و عن عثمان بن  
 ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم صحنه علی حبش ذات السلاسل روایت از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را امیر کرد ایند بر لشکری  
 و بذات السلاسل فرستاد که نام زمین است و سلاسل در اصل نام ریکت که روی بر هم شسته باشد و آن زمین اینچنین بود و صاحب ماسب لایعنه  
 که ذات السلاسل بهجت آن گفتند که مشرکان در وی خود را بیکدیگر سبب بودند تا نگرینند و بعضی گفته اند که از جبهه آن گفتند که در اینجا آبی بود که او را سلاسل  
 میگفتند و از مدینه بوده روز سه راه بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمرو بن العاص را آن جا فرستاد و لوازمی سفید برای او بر بست و در  
 صدکس از مهاجرین و انصار با وی همراه کرد و درایت سیه با ایشان بر بست و چون عمرو بن العاص نزد یک بان موضع رسید مدخواست و کمک طلبید پس  
 آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد با و دست کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان ابو بکر و عمر بودند و لوازمی دیگر برای ایشان نیز بست  
 و فرمود که لحق شوید بعمر بن العاص و مخالفت نکنید با وی پس خواست ابو عبیده که امامت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص ترا بعد من فرستاده اند و  
 امیر منم پس طاعت کرد ابو عبیده او را پس بود عمر که امامت میگوید که مردم را تا رسیدند به بار دشمن پس حمله کردند و مسلمانان را بر ایشان پس گریختند کافران و پرتشان کردند  
 پس چون دید عمرو بن العاص که مهاجران و انصار را با وی فرستادند و ابو بکر و عمر در میان ایشان بودند در فضل او چنان افتاد که وی مقدم است در منزل  
 از ایشان پس آنحضرت جواب داد بچیزی که قطع کرد طمع او را چنانکه را وی میگوید که قال گفت عمرو بن العاص فاقیت به پس آدم من آنحضرت را فقلت ای الاناس  
 احب الیک پس گفتم من یعنی با آنحضرت کدام یکی از مردمان دوست دهم تر است بوی تو قال غایثه گفت آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من غایثه  
 است قلت من الرجال گفتم از مردان کدام محبوب تر است قال ابو ها گفت پدر غایثه که ابو بکر است قلت ثم من گفتم من بعد از ابو بکر کدام محبوب تر است  
 قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فعد رجلا پس شمر آنحضرت مرد از انسکت پس خاموش شدم من بخافه ان یجعلنی فی اخوهم از جبهه  
 ترس آنکه گردانند مرا در سر ایشان متفق علیه ۶ و عن محمد بن الحنفیه ابو القاسم محمد بن علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی اسم ام او خوله بنت جعفر بن  
 قیس خفیه هر از بنی خفیه که از بنی میامه بود تابعی مدنی ثقة عالم فاضل کامل موصوف بطاعت و شجاعت شریکه القوت چنانکه آورده اند که نزد امیر المؤمنین  
 علی زره پس آورده بودند که دراز بود و بقدر مبارک وی راست نیامده پس کمرش را بر کمر او زد و بر او دست خود را انداخته دراز بود  
 از دامان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو ترا بغزوات و حروب و جهالت میفرستد و حسن و حسین را میفرستد گفت حسن و حسین مثابه  
 بر در چشم اند و من بمنزله دست و چشمم نگاه داشته میشود بدست قال قلت لابی گفت محمد بن حنفیه گفتم پدر خود یعنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما ای الاناس  
 خیر بعد النبی کدام یکی از میان بهتر است بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من  
 گفتم پس سرکیت قال عمر و خشیشان يقول عثمان و رسیدم من که گریه عثمان یعنی پدرم که بعد عمر که بهتر است و ذکر عثمان را از زبان علی کردم قلت ثم  
 انت گفتم سبتر تو بهتر است و در تفصیل عثمان بر علی خلا فی غم مهت در میان علی قال ما انا الا رجل من المسلمين گفت منم من مکر میروی از مسلمانان  
 مردی و چه مردی این را بر وجه تواضع فرمود والا وی بهترین مردم بود در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله وجهه رواه الهنادی ۷ و عن ابن عمر  
 رضی الله عنهما قال کنانی من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فضل با بی بکر احدا بودیم مده زمان آنحضرت که بر پدر میگردیم با بی بکر هیچ یکی را  
 شمر عمر بهتر از پدر میگردیم بکر هیچ یکی را شمر عثمان بهتر از پدر میگردیم و در کار و بار دنیا و دین مقدم ابو بکر و عمر هر دو در زور  
 و شمر آنحضرت بودند ثم فترك اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فاضل بینهم پسر میگردیم شمر اصحاب آنحضرت را که فضل نمی بیند  
 میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چنانست بود رواه الهنادی و فی رواية لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 حی بودیم ما که میگفتم و حال آنکه آنحضرت زنده بود افضل امه النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فاضلترین امت آنحضرت بعد از وی ابو بکر  
 شمر عمر شمر عثمان و گفته اند که مراد این عمر پسران عثمان اند از اصحاب که چون امری و کاری پیش می آمد مشورت میکرد آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان  
 آن حضرت جوان و حدیث السن بود والا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچ کس نکو نیست ذخیر تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدر و اهل بقیع  
 الرضوان و علی و صحابه و امام احمد از ابی عمر آورده که گفت بودیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میمانستیم جز اناس ابابکر را پسر عمر را  
 و گفت و اما علی به تحقیق داده شده است خلاصت اگر یکی از ان سه را باشد بهتر میدانم از دنیا و هر چه در دنیا است نزد او هیچ کس در آنحضرت او را دختر  
 خود را فاطمه و حاصل شد آنحضرت را از وی اولاد و سبب بر مای همه را کرد در علی را و داد او را راایت خود در روز خیر و نائی روایت کرد که در پیوست

می شد این عمر که میگوئی در عثمان و علی پس تحدیث کرد باین حدیث بعد از آن کفره پسرید از علی و عباس گفتند بیکس را بروی بست در پای همه را کرد و او را گذا  
 ذکره شیخ فی فتح الباری ۱ الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ما لا حد عندنا في الاوقاف كافيه  
 گفت ابو هريره گفت آنحضرت نیت هیچ کی را نزد ما نعتی و نیکی که آنکه تحقیق مکافات کردیم و جزا دادیم آنرا ما خلا ابی بکر را ابو بکر فان له عندنا  
 بیدا یکا فیه الله بها يوم القيمة پس بدستی را ابو بکر را نزد ما نعتی و نیکی سب که مکافات دهد او را خدا تعالی در بدل آن نعمت روز قیامت این  
 غایت ما بعد از تکریم و اتمام است از آن حضرت مرابی بکر را والا آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ کی از آن سر بر  
 نیترا ند داشت نعمتها و خدمتها ای ایشان در جنب آن چه خواهد بود چنانکه روشن است و فرمود و ما نقضی مال احد قط ما نقضی  
 مال ابی بکر و سود نکرد و مال هیچ کی آنچه سود کرد در مال ابی بکر چنانکه هر چه در خانه داشت بخدمت آورد و هیچ چیزی نگذاشت و ذوالخلال  
 بکر خالق بکر است چون تمام مال صرف راه خدا کرده و خرقة پوشید و بجای تکلیف خلایا خلایا و لو کنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت ابی بکر خلیلاً  
 ترجمه این سابقاً معلوم شد الا وان صاحبکم خلیل الله اکاه باتید که صاحب شما خلیل خداست و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و دواء الثومذی ۲ و عن  
 عمر رضی الله عنه قال ابو بکر نسیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر بهتر است و افضل و ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرت و احسن الی رسول الله  
 و محبوب ترین است بوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نیت خیرتری و بهتری و اکمل و جود مرتبیه است و ریاست است دواء الثومذی ۳ و عن  
 ابن عمر عن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال لابی بکر انت صاحب الغار  
 و صاحبی علی الخوض گفت آنحضرت مرابی بکر را که تو یار و مصاحب منی در غار و یار و مصاحب منی بر حوض یعنی در دنیا و آخرت یار منی و غالباً یار غار منی  
 گویند ازینجاست دواء الثومذی ۴ و عن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا یبغی لغوم فیهم ابو بکر  
 ان یومهم غیره گفت عایشه گفت آنحضرت میرسد و منی سزوم قومی را که در میان ایشان ابو بکر است که امامت کنند این قوم را جز ابو بکر این را در مرض تو  
 فرمود باشد که امر کرد او را با امامت و نمایندگی در آن توقف کرد و یا وقت دیگر نیز چون اقدم و ادلی با امامت شد بجلالت تیر بود و لهذا سیدنا علی  
 رضی الله عنه فرمود پیش کرد ترا پیغمبر خدا در امر دین تا کسیت که پسر اندازد زار در امر دنیای ما دواء الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر  
 رضی الله عنه قال انما رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان تصدق گفت عمر امر کرد ما را آنحضرت که تصدق کنیم و در راه خدا مالی صرف  
 کنیم و وافق ذالک عندی ما لا موافق افتاد آن یعنی امر کرد آنحضرت بصدق نزد من مالی را یعنی اتفاقاً در آن وقت مال بسیار بدست من بود  
 فقلت الیوم اتسب ابابکران سبقتهم یوماً پس گفتم من امروز پیشی کنم ابو بکر را درین امر خیر اگر ممکن باشد پیشی من او را روزی و تو اند که ان تا فیه  
 باشد یعنی هرگز پیشی نکردم او را و امروز بکنم قال فحنت بنصف مالی گفت عمر پس او دم نیمه مال خود را فقال رسول الله بکرت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم ما ابقیت لاهلک چه چیز و چه مقدار باقی داشته تو را بل و عیال خود را فقلت مثله پس گفتم من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال  
 مانند آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته ام و ابی بکر بکل ما عنده و آورد ابو بکر هر چه بود نزد او در اینجا ایمانی است که فرض نصف  
 مال عمر بیشتر بود از آنچه ابو بکر آورد و همچون بر سر داشت آورد و فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة تجد انقل و الله اعلم فقال ابابکر  
 ما ابقیت لاهلک پس گفت آنحضرت ای ابو بکر چه چیز گذاشته تو را بل و عیال خود را فقال ابی بکر انما ابقیت لاهلک و رسول الله و دوا و ابی بکر باقی گذاشته ام  
 برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز را باقی نگذاشته ام فضل خدا و راز قیت او و امداد و اعانت رسول خدا برای ایشان پس است اگر ل مال ابو بکر  
 زیاد بود در نصف مال عمر پس هیچ شبه نیست در افضلیت و سی رضی الله عنه و اگر کم هم باشد اتفاق کل افضل است قلت لا اسبقه ابداً لکنتم  
 من پیشی نمیخوانم کرد ابو بکر را بر سر یعنی امروز که با وجود سهیب سبق و موجب آن موجود بود و نتوانستم سبقت کرد و میدانم که هرگز بروی سبقت نخواهم کرد و در  
 بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود بینما باین کلینما فرق میان شما در فضل نهانت که میان کلر و قول شماست که مذکور شد و در  
 الترمذی و ابوداؤد و عن عایشه ان ابابکر دخل علی رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال و روایت از عایشه که ابو بکر در آمد بر  
 حضرت پس گفت آنحضرت خطاب با بی بکر که انت عتیق الله من النار و ازاد کرده شده خدائی از آتش دوزخ فیومئذ معی عتیقا پس در آن روز نایم  
 شد ابو بکر بنام عتیق و در تسمیه عتیقی وجوه دیگر گفته اند که عتیق بمعنی حسن و جمال و گرم و نجابت و حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتیق  
 بمعنی معنی از ناداست و بعضی گفته اند که عتیق نام اوست که مادرش بناده و الله اعلم دواء الثومذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى  
 الله علیه وآله وسلم انا اول من تلقى عنه الارض من خستین کسی ام که بشکافه میکرد و از وی زمین کسایت است از بعثت ابو بکر  
 ثم عمر بعد از من ابو بکر بعد از وی عمر که در یک مجره با وی مدفون شده اند ثم اتی اهل البقیع پستری ایم مدفونان اهل البقیع و انحضرت

چشم فرهم آید و اگر روان کرد و بعضی گویند و سمعت خشقة شنیدم آواز پای را خشفه بخاوشین و جبین مفتوحین و بکون شین نبر آمده فادراخر حرکت و صوت  
و حسن خفی و فی الصراح خشفه جبین و آواز آمدن از برف کبروی رونق فقلت من هذا پس گفتم من کیت این قالوا هذا بلال گفتند این بلال است و قطعه  
بلالی در باب التطوع از کتاب الصلوة گذشته است و دلائل تصرافنا یدیه جاریه و دیدم کوشکی را که در صحن وی زن جوانی است فقلت لمن هذا پس  
گفتم من کیت این قصر قالوا لغیرین الخطاب گفتند لغیرین الخطاب است فارودن آن داخله فافطر الیه پس خواستم که در آیم آن قصر را پس به بیم آن مافذکرین  
غیرتک پس با آوردن من رشک و افتخار غیبی انت و ایچی پس گفت عمر بدو و مادر من فدای تو باد و رسول الله علیه و آله را بر تو غیرت میبرم و در بعضی روایا  
آمده است که عمر گفت آیا هست که بدو آمده است مرا خدا تعالی مکرر تو و آیا هست که بدایت کرده است مرا خدا مکرر تو متفق علیه و عن ابی سعید قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا انا و الله و الله یحضره عن علی گفت آنحضرت در نشانی آنکه من خواب نکرده ام میگویم مردم را که عرض کرده  
میشوید و نموده میشوید و ندین و گذرانیده میشوید از پیش من و علیهم قصص منها ما یبلغ الشدی و حال آنکه برین مردم پیراهنهاست بعضی از پیراهنها خیمه  
که میرسد پستانهای بقیع مثله و سکون دال پستان زن یا مرد و در بعضی نسخ الشدی بضم مثله و کسر دال و تشدید یا جمع ندی چنانچه علی جمع علی بفتح و سکون  
و منها ما دون ذلك و بعضی از آن پیراهنها خیمه که فرو و ترو و کمر از آنست یعنی کوتاه تر از آن که بالای ندی باشد هم چنین تفسیر کرده اند این را و در حق  
علی حمزه بن الخطاب و علیه قیص بخوه و عرض کرده شد بر من عمرو و حال آنکه پروسی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی تا زین قالوا فاولک ذلك گفتند  
صاحب پس چنانکه و دل کردی آنرا و بجهت تعبیر تو ندی یا رسول الله قال الدین گفت آنحضرت تاویل و تعبیر کردم آنرا بدین که دین وی از همه درازتر و کاملتر و ماست  
است و تفسیر قیص برین بجهت آنکه سبب ترو زینت و تجمل است متفق علیه و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
یقول بینما انا فانا انت بقدر لبن پس گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت در نشانی آنکه من خواب نکرده ام آورده میشدم تقدیمی از شیر  
یعنی قیص شیر کس بمن آورده و او شیرت پس نوشیدم من آن شیر را حتی فی لادی الی یخرج فی الطغای تا آنکه بدستی من پیرانه دیدم سیرانی را  
که بمن آید در ناخان من از جهت بیاری آن شیر و کوارانی آن رسی کبر را تشدید یا سیرانی را اعطیت خضی عمر بن الخطاب پسر دادم من زیاده و دقتی خود را  
یعنی آنکه از خوردن زیاده و باقی مانده عمر بن خطاب را قالوا فاولک گفته شد پس چه چیز تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله قال العلم گفت تعبیر کردم  
آنرا بعلم و گفته اند که صورت مثالی علم در آن عالم لبن است هر که در خواب بیند که شیر میخورد تعبیرش آنست که علم خالص نافع مضییب او گردد و وجه  
مشابهت میان علم و شیر بسیار است کما لا یخفی و کاتب حروف عفا الله عنه یکباری در خواب می بیند که سبزی نو و تازه از شیر لطیف شیرین خنک در پیش  
دارد و همه را فرو برده است و الحمد لله متفق علیه و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بینا انا فانا انت بقدر لبن علی  
قلیب علیها دلو گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میگفت در نشانی آنکه من در خواب می بینم و در پیراهن چایی که بران دلوئی است قلیب بفتح  
و کسر لام چاه سکر دناکر و قلیب که از آب سبک و خست ناکرده باشد طوی گویند و گفته اند که قلیب و بدنه طوی تا معلوم گردد که سمیت اهل دین موقوف  
بر عافی مطلوب است نه بر قلوب مملو فتنه متها ما شاء الله پس آب کشید و ام من آن چاه آن قدر که خواسته است خدا تعالی را بخندها آن  
ابی قحافة پسر ابو قحافة بضم قاف یعنی ابو بکر صدیق و ابو بکر است و نام او عثمان صحابی است و تا زمان خلافت ابو بکر بوده است و ابو بکر رضی الله عنه در حیات  
او وفات یافته فتنه متها ذنوبا و ذنوبین پس کشید ابو بکر آن چاه یک دلو را دو دلو شک روی است و صحیح روایت ذنوبین است اشارت نقلت زمان  
خلافت وی که دو سال و جزئی است و ذنوب بفتح ذال مجرور دلو کلان پر آب و فی نعه ضعف و در کشیدن ابو بکر سستی و ناتوانی است و درین نقص و خط  
در منزل ابی بکر مینت و نه اثبات فضیلت عمر بر وی بلکه اخبار است از کمی مدت ولایت وی و کثرت انتفاع مردم در ولایت عمر و بعضی تفسیر کرده اند  
ضعف را بزمی و مهربانی بزمی و ناتوانی و الله یغفر له ضعفه و خدا بیامرز او ابو بکر را و درین اثبات نسبت کنایه و تقصیر میست  
با ابو بکر رضی الله عنه بلکه این کلمه هم چنین زبان زو عریف و عادت ایشان است که میگویند فلان چنین کرده خدا بیامرز او را و اما استحقاق  
عز و ابتر کثرت دلو عزب بفتح غین محبه و سکون را دلو عظیم که گرفته میشود از پوست کاه و عزب بفتح را آبی که سایل است میان چاه  
و حوض فاخذها ابن الخطاب پس گرفت آنرا عمر رضی الله عنه اشارت کثرت فتوح و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی الله عنه  
عنه فلما ادع بقربا من الناس ینزع فزع عمر پس ندیدم من قومی و نخت از مردم تا که میکشد آب را بهم چو کشیدن عمر و عصری بفتح غین  
مملو و سکون با و فتح قاف کامل از هر چیز و بهتر و بزرگ قوم ذوقی و مست ترین ایشان حتی خرب الناس بطن تا آنکه زدن آدمیان  
در است کردند انجور و غطن بفتح حین جای نشست شران و کوفندگان که در حوض آب اشارت است بانتفاع و استمتاع صغیر و کبیر  
در زمان خلافت و دولتی وی و فی دوا و ابی عمر و در روایت ابن عمر این چنین آمده که اخذها ابن الخطاب من دلو

رفت دلو را  
بسیج  
بوقی و  
نیت

ابی بکر بهتر گرفت و در امر بنی الخطاب از دست ابی بکر فاطمالت بی دیده غربا پس گشت آن دلدور دست عمر غرب ظاهرا روایت ابی بریره دلت  
دارد بر آنکه غرب گشتن پیش از گرفتن است ظالم ادعیه یا فریه پس ندیدم من عبقری را که عمل میکند هم چو عمل عمر و قطع میکند همچو قطع وی و فری  
فا و سکون را و تخفیف یا و بکسر راه تشدید یا و خلیل انکار تشدید کرد و بمعنی قطع است و بمعنی چرم برای موزه و جز آن آید و مراد اصلاح کار و توجیه  
ساختن آن اقتدی الصراح فری بریدن موزه و توشه دان و مانند آن فربت لادیم بریدم چرم را بروجا اصلاح و افریت بریدیم بروجا فساد  
حتی روی الناس و ضربوا بطن آنکه سیرب شدند و زدن با بخور روی نفع را و کسر و ادم متفق علیه ۲ الفصل الثاني عن ابن عمر رضی  
الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه بدرستی خدا تعالی پدیدار کرد  
و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی و واه الترمذی و فی روایه ابی داؤد عن ابی ذر و روایت ابی داود از ابی ذر چنین  
آمده است که قال گفت آنحضرت ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به خدا تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحق ۲ و عن علی رضی  
الله قال ما كنا بعد ان السكينة يطفى على لسان عمر فقلت عیرضی الله عنه نبودیم که دور میداشتیم این که سکینه نطق میکند بر زبان عمر یعنی  
عمر نطق میکند بخیر می که باکن کرد و آزار کم کرد با آن چیز نفوس و اطمینان پذیر و بان قلوب و این امر غیبی است که انداخته شده بر زبان او و احتمال دوه  
که مراد بکینه فرشته باشد که الهام میکند حق را که قال الترمذی و واه البیهقی فی دلائل النبوه ۲ و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه  
وآله و سلم قال اللهم اعز الاسلام یا جمل بن هشام و بعمر بن الخطاب روایت از ابن عباس از آنحضرت که گفت و دعا کرد خداوند  
غریز و غالب گردان دین اسلام را با جمل بن هشام یا بعمر بن الخطاب یعنی مسلمان گردان یکی ازین دورا تا بسبب آن اسلام قوت گیرد و فاصبح عمر  
یصبح کرد و عمر خدا علی النبی پس پیش آمد عمر اول روز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاسلم پس اسلام آورد و قضا اسلام وی رضی الله عنه غیب است  
مذکور است و ترجمه وی قد صلی فی المسجد ظاهر ایست نماز گزارد آنحضرت در مسجد اشکارا و پیش از اسلام وی بیچکس نماز آشکارا نمیتوانست گذارد و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم محتفی بود در دادارتم و واه احمد و الترمذی و عن جابر قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله گفت جابر  
که گفت عمر را بی بکر ای بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابی بکر پس گفت ابو بکر اما انك ان قلت ذلك فلفقد سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول آکا به باش ای عمر بدرستی تو اگر گفتی مرا خیر الناس پس هر آینه تحقیق شنیده ام آنحضرت را که میگفت ما  
طلعت الشمس على رجل خير من عمر نه برآمد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است از عمر و وجه تطبیق آنست که وجه و خیریت متعدد و مختلف است پس  
مناجات ندارد با بودن هر یک از ان دو خیران اس و بودن ابو بکر افضل از جنت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخن است که از اکثر روایات  
رفع اشکال میکند فاضم و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
لو كان بعدی بنی لكان عمر بن الخطاب گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است گفت آنحضرت اگر میبود بالفرض و بالتقدیر پس از من  
پیغمبری بر آینه میبود و عمر بن الخطاب و این عبارت را در محال نیز استعمال میکند مابته و کو یا که این بهجت آنست که عمر لمم و محدث است و القا میکند  
ملک در دل وی حق پس او را مناسبتی است بعالم وحی و الله اعلم و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲ و عن یزید بن عبد الله قال خرج  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فی بعض معاذیم بریده اسلی که از مناسیر صحابه است گفت بیرون آمد آنحضرت در بعضی غزوات  
خود فلما انصرف جاءته جارية سوداء پس آن بچگامی که بر گشت آنحضرت از غزاه آن حضرت را زنی سیاه حبیه بود و یارکش سیاه بود فلما  
پرسفت آن زن یا رسول الله انی كنت نذرت ان ردك الله صالحا ان اضرب بین یدیک بالدف و اتعفی بدرستی من نذر کرده ام  
اگر بازگرداند ترا خدا تعالی از سفر سلامت که بزخم پیش تو دف را و سرود و گویم بجهت شادمانی کردن بعد و م تو سلامت تو نذر بجهت بستان بخدا  
و دف بضم و ال افصح است و بفتح نیز آمده فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان كنت نذرت فاصبری اگر بستی  
تو که نذر کرده پس زن دف را و الاخلا و اگر نذر نکرده پس زن بد آنکه علما را در دف زن اختلاف است بعضی مباح و دشمن اند مطلقا و  
بعضی مکروه گفته مطلقا و بعضی مباح و دشمن اند در عرایس و اعیاد و مانند آن از سرورهای مشروع و مذموب صحیح فخر بهمن است و بعضی آنچه  
جلاجل دارد و ندارد و فرقی نهاده اند که اول مکروه است باتفاق و این حدیث دلیل باجت ضرب دف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه  
وآله و سلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است که نذر منی باشد مگر بچیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذموب  
جمهور آیه است و نزوحیفه کافح است بودن آن مبلح و نذر نکرده اما بجا مباح است و اما نذر محبت جابر منیت باتفاق پس دلالت کرد  
حدیث بر اجابت ضرب دف بلکه بر بودن او مستحب و در مانحن فیه هم چنین است زیرا که سرور مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

### الفصل الثالث

اواميم



ابراهیم مصلی و قلت: ودم آنکه گفتیم یا رسول الله یدخل علی نساءک البر و الفاجی می درآید بر زنان تو نیکو کار و بدکار یعنی این مناسب است و غفلت تو نمی بینم فلما ملهقن ان یحجبهن پس اگر امر میکردی زنان خود را که در پرده باشند و پیش مردم نیایند بهتر بودی فقلت ایة الحجاب پس فرمود آمدن حجاب این حجاب که واجب بود بر ناسی آن حضرت جز ستر عورت است که بر همه زنان واجب است به تفصیلی که در فقه مذکور است حجاب باین معنی است که شخص خود را که در جای پوشیده دستور باشند پیش مردم نیایند و این خاصه ازواج مطهره است واجتمع نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی الغیة سیوم آنست که مجتمع و متفق شدند زنان آنحضرت در فقه شرب عمل پس آنحضرت غسل را حرام گردانید بر خود و فقلت پس گفت من عسی ربه ان یتلک ان یتدلله ازواج اخرا من کن تر دیک است پروردگار روی صلی الله علیه و آله و سلم اگر طلاق دهد شمار که بدل گرداند و از زمان بهتر از شما فقلت کذلک پس فرمود آمدن آیت همچنین موافق لفظ و معنی و فی دوایه لابن عمر قال قال عمر و در روایتی مر ابن عمر را اینچنین آمده است که گفت ابن عمر که گفت عمر و اوقت بی فقلت موافقت کردم من پروردگار خود را دست جانی مقام ابراهیم و فی الحجاب و فی امادی بدی که در نماز گذاردن در مقام ابراهیم دوم حکم کردن حجاب مرزنان آنحضرت را سیوم در اسیران بدر که حکم کردم بکشتن اسیران غزو بدر و آنحضرت مشاورت ابی بکر فرمود که گفت و خلاص گرد پس آیت نازل شد متفق علیک اگر گفته شود که موافقت عمر آنچنان در حدیث مضموم شد است چیزی یا چهار و سابق گفته شد که میت است بلکه زیاده جوابش آنست که تخصیص ثلث منع نمیکند زیاده را شاید که در آنوقت تخریب ذکر همین تفسیر شده باشد پس ذکر کرد از آن ۲ و عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر ابن الخطاب رضی الله عنه باریع تفضل داده شد مردم را عمر بن خطاب جز بیکر الاسادی یومید و امر بقتلهم یکی بیکر اسیران روز بدر که امر کرد عمر بقتل ایشان فانزل الله تعالی پس فرت و خدا تعالی این آیت را که لولا کتاب من الله سبق لسنکم فیها اخذتم عذاب عظیم و مثال این قصه مذکور است در تفسیر این آیت در سوره انفال و بیکر الحجاب و دیگر بیکر کردن عمر حجاب را امر نساء النبی امر کردن زنان پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم ان یحجبن که حجاب کنند و در پرده باشند فقلت له ذینب پس گفت عمر زینب بنت جحش که یکی از ازواج مطهره است و انک علینا یا ابن الخطاب و بدستی تو آیا حکم میکنی بر ما می سر خطاب و الوحی یزل فی بیوتنا و اما آنکه وحی فرمودی کید و خانای ما فانزل الله پس فرستاد خدا تعالی این آیت را و اذا سالتموهن متاعا و چون طلب کنید شما می سلمانان این زنان متاعی را فاستلوهن من و راء حجاب پس طلب کنید از پس پرده متاع چیزی که بدان مغفرت گرفته شود از اسباب خانه و غیره و بدعوت النبی دیگر بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کرد اللهم اید الاسلام بهر خداوند اوتی گردان دین اسلام باسلام عمر و بن ائه چهارم فضل داده شد عمر بر مردم برای و فکر و می فی ابی بکر در بیعت ابی بکر رضی الله عنهما کان اول ناس با یعه بود و عمر نخستین مردمان که بیعت کرد ابو بکر را و او را احمد ۳ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذال الرجل ارفع امق درجه فی الجنة آن مرد بلندترین امت من است از روی مرتبه در بهشت همین طور بطریق ابراهیم فرمود و تعیین نکرد که آنرا و کیت و مقصود آن بود که تا که شش کنند و جبه و جبه نمایند که آن مرتبه را در یابند و آن مرتبه یافته نشود و کمر بواسطه و غایت جدر بطاعات و عبادات و انصاف باخلاف و کمالات و یا ذکر مردی رفته باشد که متصف است باین صفات پس اشرت کرد آنحضرت بر هر که متصف گردد بدان ارفع است درجه وی و بر هر تقدیر قال ابو سعید و الله ما کنا فی ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب گفت ابو سعید بخدا سوگند بنودیم ما که کمان بریم آمد را که کیت که عمر بر خطاب را از جهت آنچه میدیدیم در وی از خیرات و مبرات بجهت با نهد در شان او و فیت مکان اول لیکن لازم نمی آید که بطریق قطع و یقین که وی افضل باشد از غیر خود در این صفات و کمالات پس لازم نیاید بودن وی افضل از ابی بکر همین تقریر کرده اند این حدیث را فافهم و قول وی حتی مضی بسبیله تا آنکه گذشت برا و خود کنیت است از موت وی و استمرار وی برین حال در مدت عمر خود و او را بن ماجه عن اسمعیل روایت از اسمعیل که موی عمر است و از تابعین است و اسم نام او را فافهم نیز هست که صحابی است اما ظاهر آنست که اینجا اسم موی عمر را و است پدر زید بن اسمعیل قال سالت ابی بن عمر عن بعض شأنه گفت اسمعیل احوال عمر را فافهم و بن حبه و ادم من او را قال گفت اسمعیل در بیان آنچه خبر داد از حال عمر ما را بیت احد اقط بعد رسول الله ندیدم من پیچکی را مرکز بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حین قضی از آن بحکم که وفات آنحضرت کان اجدوا و حق انتی من عمر که باشد وی بپوششش و نیکتر از عمر در اعمال خیر تا آنکه بنهایت رسید یعنی تا آخر عمر و گفته اند که این محمول است بر زمان خلافتی رضی الله عنه تا ابو بکر رضی الله عنه ازین عموم برآید و او را الفجادی و عن المسود که مریم و سکون بن حله بن مخومه یفتح میم و سکون فافهم فرشی زهری خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است و صحابی صغیر است که بعد از هجرت بدو سال یکا که تولد کرده آورده اند او را بعد از سه سال پس دید آنحضرت و شنید و با داشت قال لما طعن عمر جعل یلم گفت سوزنهای که مخرج گردانیده شد عمر که در ظاهر میکند فقال له ابن عباس گفت عمر را ابن عباس و کان یخبر عنهم یضرب و کسر زانی می شد که یا که ابن عباس نسبت بخبر و بی خبری میکند یا در میکند از وی خبری یا یا امیر المؤمنین و لا کلک و این هم خبری که باید کرد

و با آنکه در آن باید نمود و خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن به تحقیق صحبت داشت و پیغمبر خدا را فاحسنت صحبت  
پس نیک داشتی تو صحبت آنحضرت را بر عایت حقوق و آداب ثمر فادک و هو عنک داض پیر جدائی کرد آنحضرت ترا و حال آنکه آنحضرت از تو  
راضی بود و صحبت با بکر پسر صحبت داشتی تو با بکر را فاحسنت صحبت ثمر فادک و هو عنک داض ثمر صحبت المسلمین فاحسنت  
صحبت با بکر پسر صحبت داشتی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت ایشان را و لئن فادک لهم لتفادقنهم و هم عنک داضون و هر آینه اگر مفارقت  
میکنی تو ایشان را بر آینه مفارقت میکنی ایشان را در حالی که ایشان از تو راضی اند قال اما ما ذکرک من صحبت رسول الله گفت عمر آنا آنچه ذکر کردی  
تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ذضا و رضای او فاما ذلک من من الله من بد علی پس آن منیت که نعمتی از خدا که منت نهاد  
است بکن بر من من نعمت دادن و منت نهادن و اما ما ذکرک من صحبت ابی بکر و ذضا اما آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابی بکر و رضای وی  
فاما ذلک من من الله من بد علی و اما ما قوی جمعی هوم من اجلک و من اجل اصحابک و اما آنچه می بینی تو از ناشکیبائی من پس آن از بهرنت  
و از بهر بایان تو یعنی از جهت غم مسلمانان است که حال ایشان چه خواهد بود و چه خواهند کرد و الله لوان لی طلاع الامرض ذهابا کذا سو کند اگر است  
شود که پیری زمین است از طلاع و طلاع بکسر طای معلی پیری هر چه می افتد بد من عذاب الله بر آینه فذیه میدادم بوی از عذاب خدا قبل آن ادا  
پیش از آنکه به بیم خدا و ملاقات کنم او را و ظاهر آنست که صغیر راه راجع بعذاب باشد فذیه بکسر با و سر خرید و باقی و صایای عمر رضی الله عنه و کلمات او در  
وقت رحلت در احادیث صحیح بسیار مذکور است و واه البخاری ۱۲ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چون واقعه است ذکر شیخین حاد  
بعضی احادیث عقد کرد و مؤلف باین ذکر آن احادیث و تحقیق بود و در رضی الله عنهما مذکور معاد اکثر احوال از جهت بودن پیروز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و مقرب کاه و بیکاه در کاه و مستشار و مؤمن در امور و مصاحب و مقارن حضرت وی در جمیع اوقات و احوال الفصل الاول عن ابی هريرة عن  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بینما رجل یسوق بقرة اذ عی عی گفت ابو هریره در آنشای آنکه مردی میراند کاه ویرا ناگاه مانده شد  
آز و فوکها پس سوار شد آمدن بقره را فخال ان الله یخلق لهذا یسوق بقرة بدستی پدید آمده باشد ایم برای این یعنی سواری انما خلقناکم  
الادوی سید کرده شده ایم ما که برای کشت و کار زمین در اینجا دلالت است بر آنکه سوار شدن کاه و بار کردن بر وی غیر مرضی است و شیخ ابن حجر گفته که است  
کرده شده است باین بر آنکه چار پایها استعمال کرده نشوند و در چیزی که جاری شده است عادت استعمال آنها در آن چیز و احتمال دارد که این اشارت باشد  
باشد بولی و فضل یعنی بهتر آنست که در آنچه عده است از غفلت بکار برده شوند و الا حقیقت حصر اذیت که البته در حالت استعمال کنند زیرا که آنچه خلق خدا را برای آن نیک  
و اکل است باتفاق قال الناس پس تعب کردند مردم و گفتند سبحان الله بقره تکلمه باکی رخسار اگا وی سخن میکند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
فانی اومن به انما پس گفت آنحضرت پس بدستی من ایان می آید باین یعنی بچشم بقره که حق است و انظر و هم و خیال یا از الفا می شیطان منیت یا آنچه وی  
گفت که آنها مخلوق نیستند که برای جراحت و ابوبکر و عمر و ایمان می آرند ابوبکر و عمر و تحفص ایشان بزرگ از برای اشارت بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند  
که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این را ندانستند و نشیندند و صادر نشد از ایشان ایمان بدان پس چون فرمود ایمان می آرند بدان ابوبکر و عمر جوابش آنکه مراد آنست  
که این امر است که از ایشان دانست که اگر مطلع شوند بر آن ایمان آرند بآن و تصدیق کنند بدان و تردد و شک نکنند در آن و ما هم الله و بنو دند ابوبکر و عمر را  
حاضرین بباله است در میح و قدر ایشان یعنی اگر حاضر میبودند احتمال داشت که تحفص ذکر ایشان اتفاق بتقریب حضور ایشان میبود و چون مدح و  
ایشان درین باب غایب اند و لوخل شد و مفسود و صریح شد در آن که ذکر محبت کمال و قوت ایمانست فافهم و قال و گفت ابو هریره بینما رجل فی  
غنم له در آنشای آنکه مردی بود در کوسیدان که مراد بود دند از دخل الذی علی شاه منها ناگاه داند کرک بر کوسفندی از آن کوسیدان فاختها پس  
گرفت کرک آن کوسفند را فاد و کها صاحب کوسفند را صاحب کوسفند فامتنقذها پس هر که داند کوسفند را استغاف و انقاذ و تنقیذ را میند کی  
از کسی فقال له الذیب فمن لها یوم السبع یوم لا داعی لها غیری پس گفت مر آن مرد را کرک پس کیت کاسبان مر این کوسفند را یعنی مر جن او را روز سبع  
روزی که منیت چراند مر آن را جزین یوم سبع به سکون با و ضم آن هر دو روایت است و متعدد و مختلف آمده در بیان آن اقوال اما سکون گفته اند  
که مراد بان روز هفتماست که مردم بجنبش یکدیگر افتاده باشند و کوسفند را رابی را می بکند از دوسبع و سبع معنی ترک اجمال آمده است و سبع معنی  
محل آمده و چون بی راعی گذاشته شد گویا راعی آنها ذیاب اند پس این اخبار است از ذیاب چه شداید و فتن که واقع خواهند شد و بعضی گفته اند که یوم سبع بکون نام  
عبادت است که ایشان را بوجوب طاعت که جمع میشوند در آن برای موسم که باز می داشت ایشان را از هر چیز میگذرانستند و آن مویشی را پس میزدند از ذیاب پس گویا کرک جزو ادوات  
گفته که در آن روز که کاسبان کوسفندان می شد که تواموز کاسبان فی آنها میکنی یا روز عید که باقی و ایم است کاسبان فی آنها در آن روز خواهند کرد و اما بعضی معنی دند  
و آن نیز همین معانی را احتمال دارد و راجع بان می تواند شد و بعضی گفته بضم نیز معنی روز عید است و در مشارق گفته است که بعضی گفته که این لفظ یوم سبع است

باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما الفصل الاول













پس کافران هر نسبت خوردند و ایشان دجال کافران کردند و بقصد شمشیر آمدند و کارش را زایل شد پس چنانچه تعالی از ایشان شکایت میکند باز میفرماید که هر که تحقیق عفو کرد خدا تعالی از ایشان و این مخصوص عثمان رضی الله عنه نبود بلکه داخل این تقصیر بود و خدا تعالی عفو کرد از وی اما تنبیه عن بدو لانه کان تحت ذیقت بخت رسول الله اما غایب بودن عثمان رضی الله عنه از بدر و حاضر شدن وی بدر را سبب آن بود که بود و در زیر وی رقیه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کانت مرضیه و بود در قید یار قتال رسول الله پس گفت عثمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انک اجعل من شهد بدو و اوسعده برستی و ترا نزد و ثواب بروی است از من کس که حاضر شده است غزوه بدر را و حصه اوست یعنی تو حکم حاضران بدر و اری در دنیا و آخرت و اما تنبیه عن بعدة الرضوان و اما غایب بودن عثمان از بیعت رضوان فلو کان احدا غیر یطعن مکه من عثمان لعنه پس اگر میبود یکی از چند تر و در و در آن که از عثمان بر آید میفرستاد آنحضرت او را فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عثمان الی مکه پس فرستاد آنحضرت عثمان را بلکه تا بیشتر کان از جانب آنحضرت سخن کند و ایشان را از عرض بوی باز دارد و کانت بیعت الرضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکه و بود بیعت الرضوان در حدیه بعد از رفتن عثمان بلکه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میده الیمنی بدست راست خود و هدید عثمان این دست من نایب دست عثمان است قهر بجا علی دیده پس بدست راست خود را بر دست چپ خود و قال هذ لثمان و گفت آنحضرت این بیعت است مر عثمان را ثم قال ابن عمر اذهب بها الان معک بشرفک ابن عمر این کلمات را این مقاله را اکنون که بیان کردم با خود و بکذا را اعتقاد و فاسد خود را در شان عثمان رضی الله عنه دواه البضادی ۲ و عن ابن سبلة مولى عثمان قال جعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یسیر الی عثمان و روایت از ابی سبلة مولا عثمان رضی الله عنه عثمان گفت آنحضرت که پنهان میگوید سخن با عثمان و آن سخن فتنه خواهد بود که بر سر وی قایم شود و قتل کنند او را و صبر باید کرد و او را در آن و عثمان تیغی و حال آنکه عثمان دیگر کون میکرد و از جهت قضاوت آن سخن فلما کان الیوم الداقلنا الا تقاتل پس پنهان میکشد و اقمه یوم الدا کفیم ما یا قال یمن کنیم با ایشان قال لا کنت قال کنسیدان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد الی اموال بدستی آن حضرت و است کرده است بسوی من کاری را فاذا صاب و نفسی علیه پس من حبس کننده و باز دارنده ام نفس خود را بر آن امزنی الصراح صبر باز و داشتن کسی را از برای کشتن قتل فلان صبر اذا حبس علی القتل ۳ و عن ابی خبیبه نفع فاکسر بار اولی و سکون تخانیه تا بی طاعتی است و اسم او کنیت اوست و ابن حبان او را در شقات ذکر کرده است انه دخل الدار و عثمان محصور و فیها روایت میکند که وی درآمد دار عثمان را و حال آنکه عثمان رضی الله عنه احاطه کرده شده و تنگ گرفته شده است در دار و افه سمع اباهریة و بدستی ابو خبیبه شنیده ابو هریره را که لیست از عثمان فی الکلاک طلب از میکند ابو هریره عثمان در سخن کردن یعنی گفت ابو هریره عثمان رضی الله عنه اگر بفرمانی سخن بخدمت تو عرض کنم فاذن الله پس از آن کرد عثمان ابو هریره را رضی الله عنه و گفت بگو چه میگوید فقام فی بایتا و ابو هریره فحمد الله پس سپاس داد کرد خدا و اشقی علیه و تایش کرد خدا چنانکه بر امی خطبه میلت ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یترکف ابو هریره شنیدم آن حضرت را که میگوید انکم ستلقون بعدی فتنه و اختلافا بدستی شما سرانجام است که ببینید پس از من بلا را که در آن آزمائش شما باشد و مخالفت کنید با یکدیگر او قال یا کنت آنحضرت اختلافا و فتنه بتقدیم لفظ اختلاف بفتنه بر عکس روایت اولی تنگ روایت فقال له قاتل من انما فتن لنا پس گفت مرا آنحضرت را کونیده از مردم پس کیت ما را یعنی که امانت کنیم که در متابعت وی سود ما بود و زیان ما رسول الله او ما تا فاما به گفت آن کونیده پس چهار میکنی ما را قال علیکم بالامی و اصحابه گفت آنحضرت بر شما باد که متابعت امیر و اصحاب وی کنید و هویشی و الی عثمان بذلک و حال آنکه ابو هریره اشاعت میکند بسوی عثمان بلفظ امیر یعنی ما را متابعت این باید کرد که امیر است و او لها رولیت که و این دو حدیث را حدیث ابی سبلة را و ابی خبیبه را البیهقی فی شعب الایمان ۱۰ باب مناقب هؤلاء الثلاثة و رضی الله عنهم بعضی احادیث در مناقب ابو هریره و عثمان رضی الله عنهم مجمع نیز وارد شده در بی باب آن احادیث را ذکر کرده ۳ الفضل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم صعد احدا روایت از انس که آنحضرت بر آمد احدا را بنشینین جل مشهور بدین مطهره و ابو هریره و عثمان نیز بر آمده بودند آنحضرت فرج بهم پس بنسبید که با ایشان فزیه و جل به پس زد آنحضرت که و ابی هریره جزو فقال لثبت احد پس گفت آنحضرت بر جای خود باش ای احمد فاما علیک نبی صدیق و شهیدان پس نیت بر تو که پیغمبر صدیقی و دو شهید دواه البضادی ۲ و عن ابی موسی الاشعری قال کنت مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی حائط من حيطان المدينة گفت ابو موسی بودم من با آن حضرت در ربانی از بنا نایم مدینه و آن ربانی است که در وی پیرایس است نفع بنزه و کسر و سکون تخانیه و سکون حاکم و آخر نام چاهی است در جانب مسجد قبا فجله و جل فاستفتح پس آمد بروی و طاعتش در ربان کرد فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم افعل له و بشیء بالحقه پس گفت آنحضرت که کشتی را بی و فی شایست و در هر او را بر پشت ففتحت

باب مناقب هؤلاء الثلاثة رضی الله عنهم الفضل الاول



در توحید و در غیبت و بنای جات بر طور و بنود با روی خلیفه عبدالعزیز موسی زبیر که وفات پاره و پیش از موسی است به چهل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین مدت استخلاف کرد این ام گنوم را برای امامت مردم در غار و علی رضی الله عنه تفرقه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می نمود و این ام گنوم امامت میکرد و مردم اگر خلافت مطلق میبود امامت نیز آنحضرت علی رضی الله عنه حکم می فرمود بلکه بولی و امام بود و آمدی که از علمای اصول است حکم کرده است در صحت این حدیث و لیکن خطا کرده و آمده حدیث متفق اند بر صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشانست و بعضی گفته اند الا ان ابی عبدی در بعضی طرق نیست و اگر باشد دلالت ندارد بر خلافت نزدی رضی الله عنه و نه وجود آن بعد از وفات بی واسطه و معنی دیگر بکنایه و تشدید را بر این حدیث بعضی جمله فتح موعده و شیخ و آخر تابعی است که جا بلیت و اسلام را در یافته شصت سال در جا بلیت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که عمر وی صد و سی و بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته و از اصحاب عبداللہ بن مسعود و از اکابر علمای قرأت بوده و عبداللہ بن مسعود از وی چیزی یاد در عربیت میسر رسید قال علی گفت زکر که گفت علی مرتضی رضی الله عنه و الذی خلق اللبنة سوکند بخدائی که شکافت دانه را یعنی رویا نید و بر آورد از وی نبات چه دانه در رستن شجافه می شود و بول الفسمة و پیدا کرد خلق را نسمة نفیحات نفس و روح و انسان و معنی خلق نیز از بعد از انبیاء الامی که تحقیق بیان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر امی صلی الله علیه و آله و سلم الی بسوی من ان لا یحببني الا هو من که دوست ندارد و مرا که دوست و لا یبغضني الا منافق و دشمن ندارد و مرا که منافق پس محبت علی علامت ایمان است و عداوت وی نشان نفاق است و انا الله و الله مسلم و عن سهل بن سعد سهل بن سعد ساعی از انصار است و آخر کسی است که مرد در مدینه از صحابه و در زمان رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده ساله بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم خیبر روایت میکند که آنحضرت گفت روز غزوه خیبر که بر پشت مرطه از مدینه است بجانب شام قلعه و مزرع با دارد و این غزوه در سنه سابع بود لا عظیمین هذا الایة غد اوجلا یفتح الله علی یدیه هر آینه بدین علم را فردا مردی را که بکشد خدا تعالی یعنی قلعه خیبر را بر دست وی عجب الله و رسول الله دوست میدار و آنروز خدا را و رسول خدا را عجب الله و رسول الله دوست میدار و او را خدا و رسول خدا را و اصبح الناس غدا و علی رسول الله پس چون صبح کردند مردم یعنی صحابه با خدا کردند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند در ملازمت او کلمه می پرچون آن بیضاها در حالی که همه صحابه امید میدادند که داده شود و رایت با ایشان آورده اند که صحابه را تمام شب خواب نبرد از شوق و انتظار که فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این علی بن ابی طالب پس گفت آنحضرت که است علی بن ابی طالب و پس ماند بود وی رضی الله عنه به جنت در چشم عبداللہ بن زبیر را و در انشای راه یا بعد از وصول بخبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحق شد فقالوا هو پس گفت وی یا رسول الله نیشکی عینیه شجایت میکند هر دو چشم خود را یعنی چشمان او بدر آمده اند قال فادسلوا الیه گفت آنحضرت پس پیغمبر کسی را بسوی وی که با او را وفاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه فطیق رسول الله پس اب دهن انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی عینیه در هر دو چشم وی رضی الله عنه فبوا حق کان لم یکن به و حج پس بر شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا بود بوسی در وی بر اینهمه با سکون را بخت از بیماری و بعد از آن هرگز در دیگر چشم او فاعطاه الایة پس در آن حضرت علی را رایت فقال علی یا رسول الله قالنا هم حتی یکنوا مثلنا لاجلک میکنم با ایشان تا آنکه شوند مانند ما یعنی مسلمان شوند قال افتدالی دسلک برو بکنند با هستی و نرمی خود نفوذ بنال بجه در گذشتن تیر از جانی که رسید بر او و رسل کبیر را و سکون سین روش نرم و شیر حق تنزل بساحتهم تا آنکه فرو دانی مدزین ایشان ساحتها را و کشتا دکی ساری شد و اعمام الی الاسلام سیر بخوان ایشان را بسلامتی و اخبرهم ما یحب علیهم من حق الله فیه و خبر دایشان را با آنچه واجب است بر ایشان از حق خدا و اسلام فوالله لان یبک الله ملک و جلا و احدا پس بخدا سوگند میرانید اینک بد است کند خدا تعالی بسبب تو دعوت تو یک مرد را خیر لک من ان یکون لک حجر النعم بهتر است از اینکه باشد متر اچار پا پهای سنج و شتران سنج که اگر و افش اموال است نزد عرب و این شل شده است نزد عرب در هر شیئی نفس و حجر لکون میم جمع امرو و بضم میم جمع حار است متفق علیه و ذکر حدیث البواء قال لعلی و ذکر کرده شد حدیث بر این عازب که در وی گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر علی مرتضی را انت منی و انا منک تو از منی من از توفی باب بلینح الصغیر الفصل الثاني عن عمران بن حصین بنعم حاد فتح صا و از قدای صحابه و فضلاء ایشان است و طایفه بزیارت وی می آمدند و بروی سلام میکردند ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان علیا منی و انا منه روایت کرده است که آنحضرت گفت که علی از من است و من از علی کتایت است انکال است و انما و انما و اخلاص یکاکی و هو ولی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب فطریست و اه الثرمندی و عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنت مولاه فلی مولاه زید بن ارقم که از شایسته صحابه است در عهد غزوه در خدمت آنحضرت حاضر بود و از خاصان امیر علیه السلام رضی الله عنه روایت کرده آنحضرت گفت هر کس که پیغمبر من مولای او پس علی تیر مولای آن کس است و اه احد الثرمندی و این حدیث در فصل ثالث بتفصیل میاید و در اینجا شرح میاید



[illegible]

طہان

# आज्ञा



پس ملاقات کرد عمر علی را بعد از آن فقال له هنیئا یا ابن ابی طالب پرگفت عمر کو رنده باشی و شاه باشی ای پسر ابی طالب اصحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة صبح کردی و شام کردی و کشتی مولی بر مرد و زن مسلمان دوا داد احمد بدانکه این اقوی جزیت که شک کرده اند شیعه در ادعای ایشان نص تفصیلی بخلافت علی مرتضی رضی الله عنه و میگویند که مولی اینجاست یعنی اولی با ما است است بدلیل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الست اولی کلکم در ناصر و محبوب و الاحتیاج بجمع کردن صحابه و خطاب کردن ایشان و این مبالغه نمودن و دعا کردن مرونی را رضی الله عنه نبود زیرا که میدانست و می شناخت آن را هر یکی از صحابه و مثل این دعا نمیداد مگر امام معصوم مقروض الطاعت را پس باشد مر علی را رضی الله عنه از دلا آنچنان حضرت راست از دلا بر امت پس این نص صریح است برخلافت وی رضی الله عنه دین حدیث صحیح است بی شک روایت کرده اند آنرا جماعتی مانند ترمذی و نسائی و احمد و طرق وی کثیر است روایت کرده اند آنرا شانزده صحابه و در روایتی مر احمد آمده که شنیده اند آنرا آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صحابی و کواهی دادند بدان مر علی را در وقتی که نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت وی و بیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و التفات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من والاه موضوع است زیرا که وارد شده از طرق متعدد که تصحیح کرده است اکثر آن را ذمی که اقال شیخ ابن حجر فی الصواعق و کفتیکلی با میگویم بشیعه بطریق لازم که ایشان اتفاق کرده اند بر اعتبار تواتر دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان مستدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست با وجود خلا در آن اگر چه خلاف مردود است بلکه طعن کننده در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشانند که رجوع است به ایشان در این امر مثل ابی داود و سحبتانی و ابی حاتم رازی و جز ایشان و روایت نکرده اند آنرا از اهل حفظ و ایقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کردند مثل بخاری و مسلم و دیگران و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگر چه محل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر در مثل این از اعجاب عجایب است و ایشان شرط کرده اند تواتر را در حدیث امامت قدر بادل سنت و جماعت رد کرده اند بر شیعه و کلام ایشان در اینجا طویل است که در صواعق محرقه ذکر کرده و ما چیزی از این بطریق اختصار آوردیم گفته است لائیکم که مولی در اینجا معنی حاکم و والی است بلکه معنی محبوب و ناصر است زیرا که لفظ مولی مشتک است میان چند معنی معنی و عتیق و مشرف و دایره و ناصر و محبوب و تعیین بعضی معانی مشتک بی دلیل اعتبار نمائیم و ایشان متفق بر صحت را در محبوب و ناصر و علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه پیدا و جیب ما و ناصر است و سابق حدیث نیز ناظر برین معنی است و برون مولی معنی امام معهود و معلوم نیست در لغت و نور شرع و هیچ یکی از ائمه لغت ذکر نکرده است که مفضل معنی افعلی آید و میگویند که این چیز اولی است از فلان چیز و میگویند که مولی است از وی پس عرض از تنقیص موالات تنبیه است بر اجتناب از بعضی وی زیرا که تنقیص بر آن وافی تر و موکد تر است مزید شرف او را رضی الله عنه و این جهت تقدیر کرد بقول خود است اولی بالمؤمنین من انفسهم و دانیان از همین جهت است و در بعضی طرق ذکر اهل بیت نبوت عموما و ذکر علی رضی الله عنه خصوصا آمده چنانکه در طبرانی و جز وی پس حدیث آمده و این دلالت دارد که مراد حث و ترغیب تاکید بر محبت ایشان است و نیز میگویند که سبب این آن است که بعضی صحابه با علی رضی الله عنه دین بوده و شگای از وی رضی الله عنه در بعضی امور و انکاری بر وی نموده بود چنانکه بریده اسلمی و صحیح بخاری آورده و ذمی تصحیح آن نموده پس روی مبارک آنحضرت شکر فرمود یا بریده است اولی بالمؤمنین من انفسهم الحدیث و صحابه را نیز جمع کرد و تاکید برین نمود و گفت شیخ ابن حجر سلنا که مولی معنی اولی است ولیکن اینجا لازم آید که اولی با ما است مراد است بلکه بقرب و ابتلاء چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان اولی الناس با ربهم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر بر نفی این احتمال ندایم سلنا مراد اولی با ما است اما دلیل نیست بر امامت فی الحال بلکه در آل و در وقت عدم بیعت مراد او را و تقدیم ائمه ثلثه با جماع است و علی رضی الله عنه نیز در آن اجماع داخل است و بقریه چیز نامی دیگر که مصرح است بخلافت ابی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم و چگونه نص امامت باشد و حال آنکه حجت نیاورد بدان علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان و وقت حاجت بدان بلکه احتیاج آورد بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه از احتیاج تا ایام خلافت دلیل است بر آنکه دانست که نصی نیست در وی برخلافت وی عقب و فوات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آنکه علی رضی الله عنه خود تصریح کرده است که نصی نیست از آنحضرت برخلافت وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و صحیح بخاری و غیر وی آمده است که علی و عباس از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مرض موت برآمدند و عباس بعلی گفت بطلب این امر را اگر در ما باشد بدینیم آن را از آن حضرت علی فرمود علی طلبم الحدیث اگر این حدیث نص میبود در امامت می رضی الله عنه چه حاجت میبود بر اجابت آنحضرت و پیریدن از وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفتن عباس که اگر این امر در ما باشد بدینیم آنرا با قرب عدد بیوم غدیر خم مانند دوا که ما پیش و تجویز ایشان نامه صحابه خبر بیوم غدیر را پوشیدن ایشان از ما با وجود علم بدان از آن جمیل است که عقل تجویز سنی گذار پس ایشان در حالت بیعت با بی بکر یا ده اشد آنرا و عالم بود بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آنکه خطب خواند و ایشان را که حق این بکر محمد را گفت که امیر نشو و بشا پس یکی چنانکه در اخبار آمده است و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم حث کرده و ترغیب نموده است برمودن اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان و فرقت میان محبت و خلافت و شیعیه میگوید که کنگر  
صحاب این نص را ولیکن اتباع نکردند از او انقیاد نمودند بدان بظلم و غنا و مکاره و امیر المؤمنین علی که ترک طلب و احتیاج کرد و از جنت تقیه بود و این گفته  
و اقرار است زیرا که وی رضی الله عنه قوت تمام داشت و کثرت بی اندازه و شجاعت و پراخ و چه گویند و با وجود آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم نص شنیده باشد و احتیاج بدان نیار و عمل بدان ننگ از محالات است و چون ابو بکر رضی الله عنه احتیاج کرد و بحدیث الائمه من قریش حسدا  
گفتند که رضی الله عنه و اقصی احتیاج باین عموم چرا میبوی و بهیچ از امام ابی حنیفه آورده است که گفت صل عقیقه شیعیه نقیض صحابست  
و در افض قایل اند بکفر ایشان و میگویند همه غیر ازین چند تن کافر زندقه قاضی ابو بکر با قلمی گفته که در آنچه رفته اند و افض بدان ابطال دین اسلام است  
تجاء زیرا که چون کتمان بصوص و ظلم و افترا و کذب ایشان در اول احکام اسلام بضرر نفسانی از ایشان واقع شد دیگر هر چه از اخبار از ایشان  
مروی شده زور و باطل باشد بکذب این منقصت راجع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میکرد که در محبت وی چنین برآمدند و علی مرتضی  
بترکه تمام و تقصیر در طلب حق و تائید آن کرد این کلام شیخ ابن حجر است در صواعق محرقة و هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و بالله تعالی  
و عن بویده و روایت از بریده اسلمی قال گفت خطب ابو بکر و عمر فاطمه رضی الله عنهما خطبه کردند و خوشکاری نمودند ابو بکر و عمر فاطمه فقال رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم لها صغیرة پس آنحضرت عذر آورده و گفت وی صغیره است فخطبها علی فزوجها منه پس خوشکاری کرد و او را علی  
پس نخلح کرد و او را ابلی رضی الله عنهما دوام النساء و در بعضی روایات آمده است که گفت ام این ابلی تو چرا خوشکاری نمی نمائی فاطمه و طاهره انکه ابی  
رسول خدا می گفت ما شرم می آید که باین حرف مواجه کنم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم شنید و راضی شد و چون علی رضی الله عنه رضای آنحضرت  
در یافت اظهار کرد پس تزویج کرد آنحضرت فاطمه را با وی ۶ و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امر  
بسد الابواب الا باب علی روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد و بسبب درگاه بجانب مسجد شریف بودند که در علی را شرح این در باب مناقب  
ابی بکر گذرشته دوام التومذی و قال هذا حدیث غریب ۷ و عن علی رضی الله عنه قال کانت لی منزلة من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
و الله و سلم لم تکن لاحد من الخلق الا کت علی رضی الله عنه بومرا قدسی و مرتبی و قربی تر از آنحضرت که بنود هیچ یکی را از خلائق گفت هیچ یکی از اصحاب را  
از جنبه مبالغه در غایت تهنیت و افتخار و بدان بر تمامه خلق ائینه ما علی مصحفا قول می آید من آنحضرت را پیش از تحریس می گفت السلام علیک یا بنی الله  
فان تفتح انصرف پس اگر تفتح میکرد آنحضرت باز میگویم و میدانم که بکاری مشغول است که مانع است از آمدن از نماز و جز آن فی الصرح تفتح  
کلور و شن کردن و الا دخلت علیه و اگر تفتح میکرد در می آمدم بر آنحضرت و این مرتبه بیچس را بنود زیرا که وی رضی الله عنه قریب تر بود و آنحضرت در خانه فاطمه  
و مصاحبت و اخوت به جنت نسبت فاطمه دوام النساء ۸ و عنه قال کنت شاکیا فربی رسول الله و سم از علی است رضی الله عنه گفت بیا  
من بیار پس گذشت بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انا اقول و من میگویم محبت شدت مرض و وجع اللهم ان کان اجلی قد حضر فادخی  
خدا و ندا اگر هست اجل من که بتحقیق حاضر شده پس سایش ده مرا یعنی میران تا راحت یابم و خلاص شوم از سختی این درد اجل منی که برای عمر من ده اند  
الطلاق و بمعنی موت بجهت است که معنی جزا جل و سپری شدن مدت عمر من بخیر بندوان کان متلخا و اگر هست اجل من پس مانده و هنوز نرسیده فادخنی  
پس فراخ کردن زندگانی مرا رفع بغا و غین و محبة فراخی عیش و زانی و زینت و زیندگانی و ان کان بلا و فصبی فی و اگر هست این بیاری برای امتیاز  
و از بایش من پس شکبار دان مرا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف قلت چگونه گفتمی عاده کن و باز گو فاعاد علیه ما قال  
پس عاده کرد علی رضی الله عنه بر آنحضرت و باز گفت آنچه گفته بود فصر به به بوجه پس بر آنحضرت علی را با پی خود تا متنبه شود و ازین سخاوت و بیعت غایت  
محبت و نشاط و تابرسد و ابرکت پایی مبارک و صلی الله علیه و آله و سلم و شفا یابد و قال اللهم عافه و گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند عافیت بخش او را  
او اشفه پاک گفت شفا بخش او را شک الوای شک کرده است را و می گوید که عافه گفت یا اشفها اشتکت و جعی بعد گفت علی رضی الله عنه پس باز شدیم  
آن در بعد از ان مرکز دوام التومذی و قال هذا حدیث حسن صحیح باب مناقب العشرة رضی الله عنهم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و  
زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و ابی عبیده بن الجراح و سعید بن زید این ده تن از صحابه میشوند بعشره مشرعه از جنت ثبات دادن آن  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بجهت دهم ایشان قرشی ندایشانرا تقدم و مناقب ماثر است که دیگر از امتیاز باید است که ثبات حضور ایشان نیست از جنت و در  
آن اهل بیت نبوت از اولاد و از اولاد و جز ایشانرا صاحب تحقیق تفصیل کرده ایم کلام درین باب در رساله که سنی است تحقیق الاشارة الی نعیم البقاره بخلاف ذکر است  
و الفصل الاول عن عهد رضی الله عنه قال ما احدث فی هذا الامر من هؤلاء النفر و ائیت از امیر المؤمنین عمر گفت در وقت گذشتن  
وی از عالم و وصیت کرد و خلافت مرا صاحب شور می رانست هیچ یکی را نداد و این کار یعنی خلافت این چند نفر الذین تعفی رسول الله انک انیکه وفات

نسخه  
۳۷۲  
باب مناقب علی رضی

باب مناقب علی رضی

یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وهو عنهم راض و حال آنکه آنحضرت از ایشان راضی بود یعنی کمال رضا داشت و زیاده تر از صحابه دیگر منجی پس نام بر عمر ابن شش تن را علیا و عثمان و الزبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص را و عبد الرحمن بن عوف را و دو کس دیگر از مشرکان را نام بنزدیکی ابو عبیده بن الجراح که او را آنحضرت این امت و این حق الاین خوانده زیرا که وی پیش از عمر فوت شده بود دیگر سعید بن زید را از پدر خود وی بود و این عمر و زوج اخت وی بود و مقصود استخلاف یک کس بود از میان آنها و در بعضی روایات آمده که عمر ذکر کرد و او را در کسانیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم راضی بود از ایشان و لیکن در اهل شوری داخل نگردانید و راه البغادی ۲ و عن قیس بن ابی حازم مجای مطه فراسی تابعی کبریت که جا بلیت را دریافته و اسلام آورده چون بقصد مباغت بدرگاه آمد آنحضرت وفات یافته بود و بعضی او را در اسما صحابه ذکر کرده اند قال دایت بد طلحه مشاء گفت دیدم دست طلحه را مثل شل و مثل تپا شدن دست پاه جفت خشک شدن یا بریده شدن و بعضی مخصوص بقتل اول دارند و حق بها التبی دست وی مثل بخت آن شده بود که گاه داشت بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سلم یوم احد روز احد و طلحه روز احد خود در سپاه آن حضرت ساخته بود و در جسد وی شتاد و چند جراحت شده بود تا آنکه آلت مردی وی نیز مجروح شده بود و صحابه چون ذکر روز احد میکردند میگفتند آن روز بنجام روز طلحه بود و راه البغادی ۳ و عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من یا تینی بنحی القوم یوم الاحزاب گفت جابر که گفت آنحضرت روز غزوہ احزاب کسیت که بیارم را خبر قوم که قریش با یهو و بنی قریظ و بنی النضیر جمع شده و اتفاق نموده با رسول خدا کت برآمده بودند و احزاب عبارت از ایشانست جمع خرب یعنی گروه پس حق تعالی با دو بار آن فرستاده همه را هزیمت داد و آنجا فرموده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که کسی هست که خبر این قوم بیارد و رفتن آنجا و در آن میان ایشان متعمر بود تا خبر تحقیق بیارد قال الزبیر انا گفت زیر من می آم خبر قوم را فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی حواریا پس گفت آنحضرت بدستی مر به سعید را حواری است و حواری الزبیر و حواری من زیر است حواری کبر را و تشدید یا معنی مخلص و صاف دل و یاری ده اصلش از حواریست یعنی باین و از نیجاست حواریون عیسی علیه السلام و بعضی گفته اند که آنها کارزان بوده اند که جابر تغیر میکردند و قصارت می نمود و زیر سپر آنحضرت بود که صغیه نام داشت رضی الله عنهما متفق علیه ۴ و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یا تینی بنحی القوم یوم الاحزاب گفت آنحضرت کسیت که بیاید بنی قریظ را که متبیل است از یهود و فیناتی بنحی هم پس بیارم را خبر ایشان فانطلق پس روان شدم من تا بیارم خبر ایشان را بدانکه آنحضرت بعد از غزوہ احزاب متوجه بنی قریظ شد و باز نذر روز ایشان را محضتا فرج نکرد این حکایت آنجا گفت یا هم در غزوہ احزاب بنو قریظ هم بودند آنجا خبر ایشان طلبیدند بر فلان جهت جمع لی رسول الله زیر میگردید رضی الله عنه پس هنگامی که خبر گرفته بر شتم و باز آمدم جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابویه پدر و مادر خود را فقال فداک ابی و امی پس گفت آنحضرت فدای تو باد پدر و مادر من یعنی جمع کردن ابویه این است متفق علیه ۵ و عن علی رضی الله عنه قال ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جمع ابویه لاحد الا لسعد بن مالک گفت علی رضی الله عنه شنیدم من آنحضرت را که جمع کرد مادر و پدر خود را برای پیچکی که برای سعد بن مالک مرا و سعد بن ابی وقاص است و مالک اسم ابی وقاص است فانی سمعته یوم احد یقول پس بدستی شنیدم آنحضرت را روز غزوہ احد که میگفت سعد بن مالک و متبیکه تیری انداخت بکافران یا سعد ادم فداک ابی و امی ای سعید تیر میزد از فدای تو باد پدر و مادر من گویا علی رضی الله عنه تغذیه زیر را ندانسته و شنیده و لهذا گفت ما سمعت متفق علیه ۶ و عن سعد بن ابی وقاص قال انی لاول العرب دمی بسبیل الله گفت سعد بن ابی وقاص بدستی من بخت از عمریم که انداخت تیر در راه خدا و پیش از من هیچکس تیر در راه خدا ندانست و آنچنان بود که در اول سال هجرت ابو عبیده بن الحامش را با نیت کس قبال ابوسفیان بن حرب و مشرکان دیگر فرستادند ایشان جمعی کثیر بودند پس میان ایشان حربی نیفتاد جز آنکه سعد بن ابی وقاص تیری بجانب ایشان انداخت و این اول تیری بود که در میان این امت در راه خدا انداخته شد متفق علیه ۷ و عن عایشه رضی الله عنها قالت سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مقدمه المدينه گفت عایشه بیدار بود آنحضرت حدود وقت قدم آوردن وی مدینه را یعنی در بعضی غزوات لیلته شبی ظاهرا ملاحظه داشت از بعضی اعدای دین سهر کبیر و مقدم نفع دال فقال لیث رجلا صالحا یجوسفی پس گفت آنحضرت کاشکی بگردی نیکو کار گاه بانی کند مرا اذ معنا صوت سلاح ناگاه شنیدیم ما آواز آلت جنگ را از تیر و گمان و شمشیر فقال من هذا پس گفت آنحضرت کسیت این قال فاسعدت من سعد بن ابی وقاص قال ما جاءک گفت آنحضرت چه چیز آورد ترا و بچه سبیل مدی قال وقع فی نفسی خوف علی رسول الله گفت افتاد و در نفس من ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تناست مبادا عدا دین گری کنند با وی و از آری رسانند بخت او سه پس آمده ام ناگاه بانی کنم او را و خدمتی بجای آورم فداک رسول الله پس دعا کرد و در سعد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نام پیر خواب کرد آنحضرت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لكل امه امین و هراست را امانت دار است که در حقوق خدا و خلق و نفس

در ستاد و  
شکر طاهر

خیانتی کند و امین هذه الامة و این بن است ابو عبیده الجراح متفق علیک و عن ابن ابی ملکة بن مسم و فتح لام و سکون یا از شایسته را بعین  
قرشی تمیمی کی اهل قاضی بود در عهد عبدالملک بن سیرین از صحابه را در یافته قال بهیئت عایشه و سئل من کان رسول الله صلی الله علیه و  
اله و سلم مستخلفا لواله استخلفه گفت شنیدم عایشه را و حال آنکه پرسیده شد عایشه که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود کرد و دانسته اگر فرضاً بجسور خود خلیفه  
میگردانید کسی را از اصحاب ثالث ابو بکر گفت عایشه ابو بکر را خلیفه میکرد و این فقیل ثم من بعد ابی بکر پرسیده شد عایشه بعد از ان که امیاست بعد  
از ابی بکر ثالث عمر گفت عمر را میبایست خیل من بعد عمر گفتند کیست بعد از عمر که او را خلیفه میبایست ثالث ابو عبیده بن الجراح گفت عایشه ابو عبیده بن الجراح  
را میبایست که این بود و لایق این کار و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز گفت که مرا با خلافت چه کارست این علی است و عمر است و ابو عبیده بن الجراح بر سر کار  
ایشان خواهد بود خلیفه را زید پس گفتند از تو لایق تر کیست پیشتر که در آنحضرت برای کار دین ما پس کیست که موخر کرد و اندر کار دنیا و راه مسلم و عن ابن  
هشرون ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم کان علی حواء روایت از ابی هریره که آنحضرت بود بر که حوا که او را الان جبل نور میگویند و  
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم پیش از نزول وحی در آنجا مشغول میبود و وحی در آنجا نازل شد هو آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و  
طلحة و الزبیر فخرت الصخرة پس شنیدند گفت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهدا ساکن این غنیمت  
فا علیک الابی او صدیق او شهید پس نیت بر تو که پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبارتست از عمر و علی و عثمان و طلحة و زبیر که همه شهید شده اند و شما  
طلحة و زبیر در واقعه حرب جمل آنکه در حرب بلکه بیرون آنجا که در مجلس مذکور است و زاد بعضهم و سعد بن ابی وقاص و زید و ده کرده اند بعضی از روایات این لفظ  
که سعد بن ابی وقاص یعنی وی نیز بر جرا بود همراه آنحضرت و لم یذکر علیاً و ذکر کرده این بعض علی را و لیکن این شکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول نیت  
و در قصر خود مرده که در وادی عقیق داشت و آورده شد از آنجا و دفن کرده شد به بقیع مگر آنکه داخل صدیق دارند و صدیق اگر چه لقب امیر المؤمنین ابی بکر شد و  
اند عنه ولیکن معنی این مختصر نیت در وی و صادق است بر غیر از صدیقان و سیوطی بطریق متعدده در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که این  
اول کسی است که ایمان آورده و اول کسی است که مصافحه میکند روز قیامت و این صدیق اکبر و فاروق این است یا مراد بشمی کسی است که او را  
ثواب شهید است چنانچه مطبوع و امثال آن و الله اعلم و رواه امسلم و الفصل الثاني عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنان النبی صلی الله  
علیه و اله و سلم قال ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن  
عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة و رواه الترمذی و رواه  
ابن ماجه عن سعد بن زید و یکی از وجوه شهرت و امتیاز این ده کس بشارت جنت اینست که در بشارت ایشان یک حدیث واقع شده با وجوه دیگر که  
گفته اند و الا بشارت مخصوص و منحصر در ایشان نیت صرح بذلک العلماء و اینجا نکته ایست که برای آن متنبه باید شد که کلماتی اربعه هر جا که در احادیث و اقوال  
کلام و بعضاً بهمین ترتیب شده این استنباسی بنده ببل سنت و جماعت حاصل میگردد و اما کما ان آنکه راویان تغییر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده  
باشند فاش و کلاً ایشان باندک تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت میکنند که تا شری و سرایتی ندارد و مقصود آن تغاوتی نمی پذیرد اینجا خود چه نوع کنند عثمان بهمین نیت  
ادامی نماید تحقیق مذکور و تاویل کلام کار مجتهدان و فقهاست قد بر ۲ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال احکم امی باقی ابو بکر  
مهربان ترین امت من بامت من که بلطف و در فی و موغظت مردم را بخدای خواند و میرساند ابو بکر است و امشدهم فی امر الله عمر و سخت ترین امت دگر  
دین خدا که بغض و شدت و جدال امر معروف و نهی منکر میکند عمر است و اصدقم جله عثمان و راست و صحیح ترین ایشان از روی حیا عثمان است  
صفت حیا را عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و امتیازی است و حیا شایسته عظمی است از ایمان ظاهر و صدق برای آن گفت که حیا کما هی حکم طبیعت بشری نیز  
میباشد اگر چه حکم شرع حق و درست نباشد اما حیا صادق و معتبر است که موافق شریعت و مطابقی حق باشد و فرض هم زید بن ثابت و عالم تر بعلم قرآن  
و موارث زید بن ثابت است که کاتب وحی بود و انما جلا رصحاء و جامع و کاتب قرآن بود در زبان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما و اقراهم ابی بن کعب و  
خواننده زمر قرآن را و ما هر تر در تجوید قرآن ابی بن کعب است و وی نیز کاتب وحی بود و او را سید القرامی گفتند و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را سید  
الانصار نام کرده و عمر رضی الله عنه سید المسلمین میگفت و چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت فرمود که خدا امر کرد  
است که از ابی بکر بخوانم و ترا بشنوم گفت وی رضی الله عنه ای خدا مرا نام برد گفت آنحضرت فم نام تو برد و ترا بنام تو خواند پس وی را که کرد و آنحضرت صلی الله  
علیه و اله و سلم نیز بکرید و الله اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل و داناترین امت بجلال و جلال و محام معاذ بن جبل است و وی رضی الله عنه انصار  
است و یکی از بزرگوارترین که حاضر شدند عقبه را و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را مواخات و ابی عبداللہ بن مسعود و قیل به جعفر بن ابی طالب فرستاد  
او را معی و قاضی بن و وی در آنوقت هجده ساله بود و در طاعون عمو اس از عالم رفت و گفت خداوند این رحمت است از تو بر بندگان تو خداوند

معاذ و اهل و عیال او را محروم نمایی و آورده اند که در وقت رفتن از عالم میگفت خدایا خدایا که خواهی بغیرت تو چنانکه میدانی که من ترا دوست میدارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم که تشبیه میدادیم معاذ را با برهسیم خلیل علیه السلام در ضمن این آیت که انما فانا لله خنیفا و فتوی میداد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابوبکر و چون همین رفت میگفت عمر رضی الله عنه خالی گذاشت معاذ اهل مدینه را از فقر و حاضر شد و میفرمود الله عنه بدر را و مشایخ دیگر را و در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتیکه گریه کردند چرا میگریید و چه خبر در گریه آورد شمارا گفتند میگرییم بر علی که قطع میکرد و موت تو گفت علم و ایمان قائم انداز روز قیامت بگریه حق را از هر که باشد و در کسید باطل با هر که باشد مناقب و سی وی رضی الله عنه بسیار است خانی از حد حصه و انحصار و لکل امه امین و امین هذه الامه ابو عبیده بن الجراح و مربر است و امین این است ابو عبیده بن الجراح است و در روایتی مربر پیغمبر را امینی است و امین من ابو عبیده است و وی رضی الله عنه قرشی است بهفت واسطه با آنحضرت در فخر بن مالک جمع میشود حاضر شد و جمیع مشایخ را همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر پدر خود را بجهت خدا و رسول خدا کشته و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بر کسید و حلقه مغر که در حصاره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیه بود بدان خود پس افتاد از جنت زوری که کرده دندان وی و وی نیز در طاعون غمناک رفت از عالم در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بروی معاذ بن جبل میگفت امیر المؤمنین عمر در روز موت خود اگر ابو عبیده بن جراح میبود میسپردم این کار را بوی یعنی ابر خلافت را یا بختیار را بدست مشاورت وی تفویض میکردم و الله اعلم و او احمد و الوثمدی و قال هذا حدیث حسن صحیح و وی عن معمر بن قتاده مرسلا و روایت کرده شده است از معمر بن قیس میم و سکون عین از قاده بطریق ارسا و فیه و در حدیث معمر آمده است و اقتضاهم علی و قاضی تر و حکم کننده ترجیح از امت من علی است و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوی وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر نبود می توقف میکرد و میگفت قضیه لا ابا حسن لا و عن الزبیری قال کان علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم یومر احد ذرغان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آن حضرت روز غزوه احد و در این بجهت غایت شجاعت و قوت اقدام وی صلی الله علیه و آله و سلم بود در حرب و هر که شجاع تر است و غده تزداد و در کارزار بیشتر و سلاح او و استعداد او برای جنگ زیاده تر از اینجا معلوم میشود که احتمال الحاق و مباشرت اسباب مناقبات بتوکل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المتوکلین بود با وجود آن این چنین میکرد و تو آنکه امثال این امور برای تعلیم امت میکرد و باشد تا تحقیق آنست که اینها ناشی از عبودیت محض و امثال او است فنهض الی الحزم پس برخاست آنحضرت متوجه شد بجانب مکی بزرگ که آنجا بود تا بروی برآید و بنشیند و آرام گیرد و فلم یستطع پس توانست از جنت کوفتها که رسیده بود فضع طلحه تحت بر پشت طلحه زیرا آن حضرت با وجود آن جراحت و وزنها که داشت حقاسنوی علی الصخرة تا آنکه آمد و قرار گرفت آنحضرت بر صخره و این صخره و صیل جبل احد است معلوم و معروف فنهضت رسول الله بر شینیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت اوجب طلحه واجب کرد و انید طلحه برای خود بدست را با بن علی که بجهت خدا و رسول خدا کرد و او را الوثمدی عاون جابو قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی طلحه بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد آنحضرت بجانب طلحه قال من احب ان ينظر الی رجل یمشی علی وجه الارض و قد قضی نجهه گفت آنحضرت کسی که دوست دارد که نظر کند بسوی مردی که میرود بر روی زمین و حال آنکه تحقیق مروه است و یا منتظر مردن است یعنی اگر کسی خواهد که مروه را ببیند که بر روی زمین میرود و فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این اشارت بطلحه است رضی الله عنه و فی و ایتة و در روایتی باین لفظ آمده است که من سره ان ينظر الی شهید عیسی علی وجه الارض کسی که کشاد میکرد و اندازد که نظر کند بسوی شهید که میرود بر روی زمین فلینظر الی طلحه بن عبید الله پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق لفظ قضی نجهه آنست که نخب بنون و حاء جمل و موحده معنی نذر موت و اجل آید و در آیت کریمه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجهه و منهم من ینتظر جرد و معنی تفهیر کرده اند یعنی از مسلمانان مردانند که راست گردانیدند بر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان او کردند و وفای نمودند و ندانند کسی که بجان سپاری در راه خدا کرده بودند یعنی مردند در راه خدا و بعضی انتظار آن دارند و در حدیث نیز حمل بر مردن معنی درست است و ظاهر و ثانی است چنانکه در روایت دیگر آمده شهید میشی علی وجه الارض و به تحقیق این اشارت است بموت اختیاری که حاصل میکرد و اهل سلوک و ارباب قفا یا مراد بموت غیبی است از عالم شهادت باستخراق ذکر خدا و مشاهد ملکوت و انجذاب بجناب قدس و سییجا و این نتیجه موت اختیار است و سیدی الشیخ علی متقی رحمه الله علیه را رساله ایت مسمی بهدایه ربی عند فقد المرئی که در آنجا بیان موت اختیار میگوید آن کرده اند و حضرت شیخ عبدالوهاب متقی میفرمودند که یکبار در مکّه معظمه شهرت یافت که شیخ علی متقی وفات یافتند مردم شنیدن این خبر دویدند و بجانقا شیخ رسیدند شیخ را دیدند تازه و حرم سلطنت نشسته بر یارین فرمودند که اگر یکی آن عالم را دیده و احوال آن را مشاهده یافته باید و جز در هلاجرم تقدیر خبر و باید که یاران باید که بدانند که ما را بآن عالم بردند و آن عالم را دیده اندیم اکنون یاران هم تو بکنند و ما هم تجدید تو میکنیم ولیکن دخولت بکافکنند که این خبر نشان قبول کار و تمامی و زینش

است که در کتب موت اختیار می‌گردیم روایه الترمذی ۵ و عن علی رضی الله عنه قال سمعت ابا فی من فی رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت علی مرتضی شنیع گوش من از زبان آنحضرت که میگفت طلحه و الزبیر جاری فی الجنة طلحه و الزبیر و سبیه من اند و بیست روایه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یومئذ یعنی یوم احد روایت از سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی برای وی در آن روز یعنی روز احد اللهم اشدد رمیته خداوند افری و ستود کرد آن تیر اندازی او را واجب دعوت و پاسخ ده و قبول کن دعای او را مناسب جابت دعا قوت رمی ظاهر است که تعبیر از دعا به تیر کرده اند چنانکه گفته است ۷ از هرگز تیر دعا می‌گرم روان ۸ و گویا جابت دعای وی رضی الله عنه اثری از اصابت رمی وی بود که تحت در را و خدا که در روایه فی شرح السنة ۹ و عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم استجب لسعد اذا دعاك و هم از سعد بن ابی وقاص روایت است که آنحضرت گفت و دعا کرد خداوند قبول و پذیرا کن مرعد را وقتی که دعا کند ترا روایه الترمذی ۸ و عن علی رضی الله عنه قال ما جمع فی الله صلی الله علیه و سلم اباه و امه الا لسعد گفت علی مرتضی رضی الله عنه جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچیک مگر برای سعد قال له یوم احد گفت آنحضرت مرعد را روز احد ام فدک ابی و امی تیر انداز فدای تو باد پدر و مادر من و قال له انما هی الخلاء الخ و گفت آنحضرت مرعد را تیر بندازی که دکن توانا و جز و بفتح حاء جمله و زای مفتوحه و او شده دورا در آخر و بسکون زای و تخفیف و او نیز آمده فی الصراح حمود گویند رسیده و زورمند شده و جز و زای معنی پشته خرد از زمین نیز آمده و بود و رمی رضی الله عنه جوان کرد و دست او اسلام آورد و در دست ابی بکر صدیق و بود در آن وقت هفده ساله روایه الترمذی ۹ و عن جابر قال اقبل سعد فقال النبی صلی الله علیه و سلم هذا خالی روایت از جابر که گفت پیش از سعد بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت این خال من است معنی بر او در فلی فی امر خاله پس با یکدیگر می‌آید و رمی خال خود را یعنی برابر این خال که من دارم و مانند او روایه الترمذی و قال یکتف جابر در توجیه فتن آنحضرت سعد را خال خود و کان سعد من بنی زهرة و بود از بنی زهره که محله از قریش است اولاد زهره بنت کلاب و کان ام النبی صلی الله علیه و سلم من بنی زهرة و بود و در آنحضرت از بنی زهره فذلک قال النبی پس از آنجست گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سعد را خالی این خال من است و فی المصابیح فلیکرم من پس با یکدیگر می‌آید و در خال خود را چنانکه من اگرام می‌کنم خال خود را بدل فلیونی و بدل لفظ فلیونی و بعضی گفته اند فلیکرم تصحیف است و الله اعلم ۱۰ الفصل الثالث عن قیس بن ابی حازم حال او در حدیث ثانی از فضل اول گذشت قال سمعت سعد بن ابی وقاص یقول انی لاول رجل من العرب دمی بهم فی سبیل الله گفت قیس شنیع سعد که میگفت بدستی که من بخشن مردمی از عرب که انداخت تیر در راه خدا و دایقنا نفرز مع رسول الله و میدانم من خود را و دیگر اصحاب پیغمبر خدا را بیشتر سیکردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ما لنا طعام الا الحبله و ورق السم و بنو ما را خورش مگر حبله بنم حاف و آن و سکون موحده و آن دانستیم بنو ما را طعام مگر برک سمر بفتح سین و ضم میم نام درختی است مشهور و احد و صوره است و آن کان احدنا لیضع کاتضع الشاة بتحقیق بود یکی از ما که بینما یعنی پشت خشک یعنی چنانکه بیند گویند ما له مخطا و حال که نیست افکنده را آلودگی و آمیزش بعضی اجزای او بعضی از جهت خشکی نماند اصعب بنوا سعد قهر زنی علی الاسلام بستر گشتند بنوا سعد که واقف میکرد و اند و تعلیم میکنند مرا در احکام اسلام و قهر یعنی توقیف آمد یا قهر و تادیب و توبیخ میکنند مرا بر قصیر در حق اسلام و اصل قهر یعنی رد و منع است و معنی نصرت دادن نیز می‌آید چنانکه در قول حق سبحانه و تعزیه و توقیر و زیرا که ناصر شیع میکند از منصور دشمنان او را و با سلام اینجا نماز است که انداختن ذن و ضل علی بر این تحقیق نمیدانم و زیان کار گشتم و کم شد عمل من یعنی هرگاه بنوا سعد مرا احکام اسلام و آداب نماز تعلیم کنند با این سابقه که من در اسلام دارم دیگر مرا امید فلاح و هدایت چه باشد و کافوا و شوا به الی عمر و بود و بنوا سعد که سخن چینی کرده بودند و نکایت برده از سعد بن ابی وقاص نزد امیر المؤمنین عمر و بود و دوی عامل عمر رضی الله عنه بر کوفه و قالوا لا یحسن بصلی گفت بودند نیک نمیکند وی نماز را پس عمر تهدید کرده فرستاد او را و وی نزد عمر کشف حقیقت حال کرد پس تصدیق کرد او را و گفت کما من همچنین است که تو میگوئی و در کرد بر بنی اسد و مراد به بنی اسد افلا و زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد اند و از اینجا معلوم میگردد که فخر علم و فضل و اظهار کمال خود را به بیان واقع از برای مصلحت دینی و دفع عار و منقصت در دین جایز است و صحابه را رضی الله عنهم مفاخرت میان خود بوده و جهت اغراض صحیه صالحه متفق علیه و عن سعد قال دایقنا و انما لث الاسلام و در صحیح بخاری تقدیراتی بر آینه تحقیق میدانم من خود را و من سیوم اهل اسلام بودم و در روایت بخاری و انما لث الاسلام بضم ثا یعنی شکی نیست اهل اسلام مقصود یکی است یعنی دو کس عثمان شده بودند سیوم من سلمان شدم و گفته اند که مراد وی از آن دو کس ابو بکر و خدیجه است و صواب آنست که مراد سیوم مردان بلکه مردان احرا است و در استیجاب گفته که وی بهتم سفت گشت مراد بدان عامتر از مرد و زن و آزاد و بنده است و ما اسلم احد الا فی الیوم الذی اسلمت فیه و اسلام بنما و در صحیح بخاری گردید و رضی که اسلام آورد من



در آن روز و گفته اند که هیچ کس درین کلام شامل او نمی باشد یعنی یافته نشد اسلام از هیچ کس مگر روزی که اسلام آورد و من در آن روز که در آن روز مسلمانی یافت شد که منم و لقد مکثت سبعة ایام وانی لثلاث الاسلام و تحقیق در آن که من بهشت روز و حال کن به یک مسلمانان بودم یعنی اسلام آورد و من بعد از دو کس و بعد از آن بهشت روز گذشت که کسی در آن بهشت روز اسلام نیاورد و بعد از بهشت روز اسلام آورد هر که آورد و همچنین تغییر کرده است این حدیث را طبری فخره رواه البخاری ۳ و عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول للنساء زوايت میکند عائشة که آن حضرت میگفت زوايا خود را آن امر کن مما یعلمنی من بعدی بدستی که کار شما و حال شما از جنس خیریت که در اندیشه می اندازد مرا بعد از من که حال شما چه خواهد شد و مردم شما چه خواهد خواهند کرد و که منکحل و مقصدی مهمات حیثت شما خواهد شد و توفیق بدان خواهد یافت و لن یصبر علیکم الا الصابرون الصدیقون و صبرخواهند کرد بر شما و تفقد احوال شما که آنهایی که کامل اند و صبر و صبرخوی و عادات ایشانست و کامل اند در صدق معامله و ادای حقوق قالت عائشة یعنی المنصفین گفت عائشة مراد میدارد آنحضرت ازین مابرا و صدیقان صدقه دهندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بهر نفقات ایشان است ثبوت عائشة لابی سلمة بن عبد الرحمن بهتر گفت عائشة صدیقه از برای شکر گذاری و اظهار منت داری عبد الرحمن بن عوف به پیروی که ابوسلمه است و از کربا بعین است سقی الله اباه من سلسبیل الجنة بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از چشمه که در بهشت است و سلسبیل نام چشمه ایست در بهشت و در قاموس گفته سلسبیل نهر جنت و چشمه جنت و سلسبیل الحیة نیز روایت معنی آب سرد و آب روشن و خوش که بکجوروان و فرو شود و سلسال الحیة نیز معنی سلسبیل و سلسال الحیة نیز آمده معنی شراب بار و بعضی گفته اند خالص صافی از خض و خاشاک و تیرگی طوسی گفته که یا در سلسبیل زیاده شد تا کله غاسی گشت و ولالت بر غایت سلاست کرد و قدر و کان ابن عوف قد تصدق علی مهمات المؤمنین و بود عبد الرحمن بن عوف که تحقیق تصدی کرده بود بر سر آن آنحضرت بحمد یقه بیعت با دحیبن الفابی باغی که فروخته شد بچل بنز در هم یادیند و الله اعلم رواه الترمذی ۴ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا زواجه گفت ام سلمه شنیدم آنحضرت را که میگفت برای زنان خود ان الذی یجو علیکم بعدی هو الصادق البکر یعنی که بدین شما را بگفتمای دست خود و شتر کند بر شما اموال بعد از من اوست صادق نیکو کار اللهم امق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة خداوند بنوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت ظاهر است که این کلام ام سلمه باشد چنانکه در حدیث سابق از عائشه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن حضرتست زیرا که وی صلی الله علیه و آله وسلم دست بود که وی رضی الله عنه احسان فی بازواج مطهره بوجود خواهد آمد و در این معجزه آنحضرت رواه احمد ۵ و عن حذیفه قال جاء اهل بخران الی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روایت از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله بود گفت آمدند اهل بخران نفع نون و سکون جیم نام موضعی است بمن که در سال و بهم فتح شد و در نهایت گفته موضعی میان حجاز و شام بسوی آنحضرت فقالوا یکنفند یا رسول الله ابعت الینا رجلا امینا یفرست بسوی ما مردی امین که در حق با نیانت راضی باشد قال لا بعش الیکم رجلا امینا حق امین فرمود آنحضرت بر آینه میفرست بسوی شما مردی امین ثابت در امانت فاستشرف لها الناس پس نگران شدند و منتظر گشتند بجهت این کلمه یا برای این امرت و امانت مردم نگذاشتی که را خستیا رکنند و کدام یکی بن منصب شرف و ممتاز کرد و وقال و گفت حذیفه فبعثت با عبیده بن الجراح پس فرستاد آنحضرت با عبیده بن الجراح را متفقون علیه ۶ و عن علی رضی الله عنه قال قیل گفت امیر المؤمنین علی گفته شد با آنحضرت یا رسول الله من یؤمن بک کرا امیر کرد و ایمم ما بر خود عهد از تو قال ان تؤمروا ابابکر بخدیوه امینا و اهدانی الدنیا گفت آنحضرت اگر امیر میکردید ابوبکر را می باید او را امانت داید و در حقوق دین رغبت نکنند و در دنیا و اغنای الاخرة راغب در کار آخرت و ان تؤمروا عمر بن عبد الله و قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و اگر امیر می سازید عمر را می باید او را توانا و محکم و امانت دار که نمیرسد در اجرای احکام دین خدا طاعت هیچ طاعت کننده را و ان تؤمروا علیا و لا اذاکه فاعلین و اگر امیر می سازید علی را و نمیدانم و منی بنیم شما را کننده از آنجمله و هادیامهدیای یا بید او را راه راست نمایند راست یابنده باخذ بکم الصراط المستقیم میگردد و میرد شما را راه راست حدیث دلیل است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنصیح و تعیین نکرده بر خلافت پیچکی و ظاهر آن میناید که مراد با میر عبد از آنحضرت بواسطه باشد و درین حدیث ذکر عثمان رضی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید آنحضرت ذکر کرده نبیان کرده باشد و الله اعلم رواه احمد ۷ و عنده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله ابابکر و جوفی ابنته رحمت کند خدا تعالی ابوبکر را که کمال کرده و او را دختر خود را و جوفی الی داد الطحیوة و برداشت و سوار کرد و مرا بر ناله و مرا فقت کرد و آورد بسوی دایره حیرت آورد و آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ناله پرورده و طیار کرده و داشته بود و که تا کی امر بهجرت شود پس یک ناله ترزد آن حضرت آورده گفت یا رسول الله این اختیار کن و سوار شو فرمود سوار شوم که اگر بفروشی بدست من و بی آن اختیار نکنم پس بهشت صد در هم بخزید و فرض کرد و حصصی فی الغار و صحبت داشت مرا در غار و الحق بلا لا من ماله و از آنکه در بلال را از مال خود یعنی در خدمت من گذاشت یا اصل خریدن بلال با آن قوت و کمال ایمان نمندی است و اصل



خرد بودند در آن زمان و فاطمه پس آنحضرت و علی پس فاطمه سجدان اندین چه وقت و چه کسانند از باب اینوقت و امر کرد آنحضرت بایشان که چون من  
دعایم شأین گویند و چون پیشوای ترسیان ایشان را دید گفت با قوم خود وای بر شما من می بینم این رویها را که اگر از خدا درخواست کنید که او را از جای کنده  
بر میکند تا چه انداز تجلی در آنوقت بروی ایشان تافته بود که کافر سیکانه آنرا دریافت و از جای رفت مومن محب یحیای را که بان نورانیت چه حال باشد  
عرفه من ذاق پس گفت این ترسانها را مباد که نکند بایشان و اگر نه ملاک میشود و این پنج برکنده میشود پس بقبر و جبر انقیاد آورده و جزیه قبول کردند و چون  
مناسبت معنوی در درون نداشتند مسلمان نشدند بیت مجوز از هر قول و سخن است بوی جنسیت پی دل بردن است فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم اگر مباد که میکردند ایشان مسخر کرده میشدند قرده و خنازیر و اقش میشد بر ایشان تمام وادی و این پنج برکنده میشدند و میوه خند تاب برندگان  
بر در خان ۲ و عن عائشة قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه رضی الله عنها بیرون آمد آنحضرت در یک بادادی و علیک مرحا  
مرحل و حال آنکه بر آنحضرت کلیمی بود که در وی نقش مایه بود من شعر امود از موسی سیاه مرط کبریم و سکون را یکم از صوف باخرا که بر میان بندند در محل بزم  
بیم و فتح حار حمله شده و آنکه در وی نقش مایه باشد و بعضی بجهنم نیر روایت کرده اند یعنی آنکه در آن نقش محل یعنی دیکت آینه باشد و اما تفسیر و تفسیر مردان خطا  
است مگر آنکه پیش از تحریم بقا و برایش نجاء الحسن بن علی پس آمد امام حسن فادخله پس در آورده آنحضرت او را ثجاء الحسین پسر آمد امام حسین فدخل  
معه پس در آمد حسین با حسن ثجاء و فاطمه پسر آمد فاطمه فادخلها پس در آورده آنحضرت فاطمه را ثجاء علی پسر آمد علی فادخله پس در آورده او را  
ثجاء امامان و پدید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً فی خوا به خدا تعالی مگر آنکه دور کرد انداز شاپیدی کان را ای اهل بیت  
نبوت و پاک کرد اند شما را پاک کرد اندین دوام مسلم ۳ و عن البراء قال لما توفی ابراهیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
له مريضاً فی الجنة کنت برار بن عازب که صحابی مشهور است بهنگامی که وفات یافت ابراهیم پسر آنحضرت که از ماریه قطبیه بود و از احوال آن در باب کوفت  
مجلس گذشته است گفت آنحضرت که بدرستی مرا وراشیر دهنده هست در بهشت یعنی وی را در بهشت در آورده اند و شیر دهنده را بروی گذاشته دوی  
رضی الله عنه در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تاویل کرده اند و تمام رضاع تمام کرد اندین حق تعالی لذت حنت و نعیم آن را ورا کویا که بجای رضاع  
است و اندک علم بحقیقه احوال و مریض بزمیم و کسر ضامحه است یعنی شیر دهنده و بفتح هر دو نیز روایت است معنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه  
قدس الله سر ابراهیم باین حدیث اشارتی بر ترقی بعد الموت یافته اند و این سله مختلف فیه است و در محل خود در وی شکل کرده ایم و مختار بزر و این در پیش نبوت  
آنست و اندک علم دوام البنادی ۴ و عن عائشة قالت کما ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه بودیم که از او  
پس بریم نزد آنحضرت فاقبلنا فاطمه پس روی آورد فاطمه رضی الله عنها ما تخفی مشیتها بکسریم من مشیت رسول الله نهان نبود و مختار بنو دهنیت  
روئف فاطمه از روش و رفتار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیر که وی رضی الله عنها مشا بود و در سمت و بهیت و راه و روش آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم و در روایات آمده است که چون وی رضی الله عنها نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آمد پس می ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بوسه میداد  
او را و چون آنحضرت نزد وی می آمد وی نیز همین میکرد و فلما قال پس بهنگامی که دید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا یا بنی فرامی و گشاد باد بدختر من  
فراجلسه با پسر بنشاند آنحضرت فاطمه را و سادها پسر سخنی گفت با وی پنهانی فیکت بکاء شدید پس برست فاطمه که یقین سخت فلما دای خوفا  
سارها الثانية پس هرگاه که دید آنحضرت اندوکیدن فطرس را سخنی گفت با وی پنهانی دوم بار فاداهی تفضل پس ناگاه فاطمه میخندد و این در ایام مرض موت  
یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله پس چون برخاست پیغمبر خدا از آن مجلس صلی الله علیه و آله و سلم سالها نعمایا دل پس میگردد عایشه  
پرسید من فاطمه را و گفتم چه چیز سخنی پنهانی گفت آنحضرت با تو قال گفت فاطمه ما کنت لا تخفی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سره  
نستم من که پراکنده و آشکارا کردانم بر آنحضرت سر او را افشا پراکنده کرد اندین خبر در نیجا استجاب انعامی اسرار کبار و احباب است  
از انعام و همین است مستند در کمان میدان اسرار مشایخ را فلما توفی قلت عزمت علیک بما لی علیک من الحق پس چون وفات یافت  
آنحضرت گفتم من یعنی فاطمه سوگند میخورم بر تو بچیزی که مراست بر تو سخن صحبت و محبت ما درسی لما الخبر توفی نمی گذارم ترا مگر آنکه خبر دوی تو مرا  
قال اما الآن فنعیم گفتیم ما اکنون که آنحضرت از عالم رفت پس آمی میکیم اما حین ما دفن فی الامر الاول اما بهنگامی که پنهانی گفت مرا  
در بار اول فانه خبری ان جبرئیل کان یباعد صفی القرآن پس بدستیکه آنحضرت خبر داد مرا که جبرئیل بود که مقابل میگردد و قرآن را میخواند با من قرآنی  
بطریق در دست چنانکه حافظان باید که میخوانند کل سنده مرده بر سال یکبار و آن در رمضان میبود و اندک عارضی به الهام مرتب و بد رستی جبرئیل صحاب  
گرموز بقرآن مسال دوبار و لا اری الا جلا الا فاقرب و کمان منیر من مدت حیات را مگر آنکه نزدیک آمده است سپهری شدن آن زیرا که معانی  
دوبار برخلاف معاد و شعر بوحیت بحفظ القرآن و حفظ احکام اوست تا کامل شود امر دین و تمام کرد و نعت فاتقی الله پس تقوی کن و پیغمبر

نمایند

کری فاطمه از جرع و اصبر و صبر کن فانی ضد السلف لئلا تک پس بدستی من نیکو پیش رنده ام من برای تو سلف پدران و قرابتان و در گذشت  
فبکیست پس چون آنحضرت خبر وفات خود داد و اگر ستم فلان دای جزعی سادنی الشانیه پس بنکامی که وید آنحضرت ناشکیبا فی مزار و دیگر قال  
یا فاطمه الا توضین ان تكون سیده نساء اهل الجنة گفت آنحضرت ای فاطمه راضی هستی که با منی تو بهترین زنان از میان زنان بهشت او  
نساء العالمین یا گفت سیده نساء العالمین یعنی دل تنگ مباش و از خدا راضی و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی وایه و در روایتی این  
چنین آمده که گفت فاطمه فسادنی فاطمه فی انه یلخص فی وجهه فبکیست پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی قبض کرده میشود  
درین در و وی که دارد پس کریم من شد سادنی فاطمه فی انی اول اهل بیته ابتعد فضیلت بستر نمانی گفت مرا پس خبر داد مرا که من بخیرین اهل  
بیت اویم که در پی میروم و او را یعنی بعد از وی زود و از عالم میروم من پس خندیدم من و آنچه تخفیف است و بقتد بدینتر وایت است متفق علیک بدانکه این  
صدیقه دلالت دارد بر فضل فاطمه بر تمامه نساء و منوات حتی از مریم و آسیه و خدیجه و عایشه هم چنین گفته است سیوطی و در بعضی احادیث مریم بنت عمران  
را از عموم نساء که زهر ارضی الله عنها برایشان تفصیل داده است ثنا کرده است و در حدیث دیگر آمده که مثل فاطمه درین امت مثل مریم است و قوم خود یعنی فاطمه  
از غیر خود و آنکه اختلاف این اخبار محبت تدبیر اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه و اله و سلم بر فضیلت فاطمه بوسی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی  
بر تمامه نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علی عایشه را فضل نهند بر فاطمه از جهت آنکه عایشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام و نگاه  
پیغمبر علی و اشرف از مقام علی است و لیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک  
مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطی فتاوی میگوید و بجا  
ست مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی مساوات رفته اند و بعضی در توقف قائده و سترونی  
از خفیه و بعضی شافیه توقف مایل ترند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و لا افضل علی بضعة من  
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم احد فضیلت نمی خورم من بر چکر پاره پیغمبر بچکس را و امام سبکی فرموده است که آنچه بخار و دین ماست آنست که گفته  
افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از ان عایشه رضی الله عنها من اجمعین و در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و بعضی است که حیثیات مختلف  
اند و بعضی فضیلت بمعنی کثرت ثواب دارند که علی اعتبار کرده اند و لیکن بچکس بحسب شرف ذات و طهارت طینت و پاکیزگی جوهر و مقام و حسن و  
حسین زسد و الله اعلم و عن المسور کبریم و سکون بین محله بن محسنی ممتنع میم و سکون خارج صحنه صحابی صغیر است و ولادت یافت مکه بعد از  
حجرت بدو سال و قدوم آور و بدین سندها ان رسول الله و ایت میکند پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم قال فاطمه بضعة منی  
فاطمه گوشت پاره من است بضعة نفع با و کسر ضا و صحر پاره از گوشت و سبکی تهلل کرده است باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود و فی غضبه  
اغضبنی بیکه دشمنم کرد و او را دشمنم می کرد و از جهت مکان حرمت و اتحاد و فی روایتی یومئذ ما اذ اهل بدی می آید و ناخوش میکردند و امر چیزی که  
بدی می آید و ناخوش میکردند و او را و یومئذ یعنی ما آذاها و آزار می کردند چیزی که آزار میکند او را متفق علیک و در روایات آمده است که حارث بن هشام را  
ابو جهم خواست که تزویج کند دختر ابو جهم را که نامش عذرا بود و بجای بن ابی طالب و در روایتی آمده که علی خوستکاری کرد و او را از عظم و که حارث بن هشام  
است و دستاره کرد و از ان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرگز اذن نکند بآن و غضب آمد و این حدیث فرمود و گفت من حرام نمیکردم حلال  
و حلال نمیکردم حرام را و لیکن هرگز جمع نشود دختر و دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک جای علی مرتضی آمد و عذر خواهی نمود و گفت من هرگز نکند  
چیز را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طرق کثیره است و عن زید بن ارقم صحابی مشهور است غزوات بسیار همراه آنحضرت  
کرد و موافق ابی بن سلول را اخبار کرده و باعث نبوده اذا جازک المنافقون شده و فی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنها قال گفت  
قام رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی خباب بن مکلف و المدینه ایستاد آنحضرت بخطبه روزی میا  
ما در موضعی که داسخا ابی بود که خوانده میشود و او را خیم بضم غا و تشدید میم و غدیر خم که سابقا در باب مناقب علی مرتضی مذکور شد عبارت از ان  
است غدیر خم آب و غم نام آن موضع است و آن آب را خم غدیر میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه است بخم بضم جیم و سکون حارطه  
بوفاک نام موضعی مشهور است فجد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و تپاش کرد بر وی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و آن  
و عقاب خدا عز و جل یا داد و الله قال بکفبت آنحضرت اما بعد الا ایها الناس اما بعد خدا دانایا و آگاه باشد ای مردمان انما افادتم و مشک ان  
یا نبی رسول ذبی نیتم من کلامی نزد یکت که باید از فرستاده پروردگار من یعنی ملک الموت که بیدن تانند کیدنا جیب پهل جابت کتم من قبول کتم لمر  
پروردگار را و در واقع قریب بود اهل آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم این واقعه در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع از حجة الوداع و رحلت او در ربیع

الاول وانا تارك فيكم الثقلين من كذا زنده ام در میان شما دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول الله اند چنانچه بیان میکند نقل کرده است که انی  
 وبار و بضم و بفتحین متاع مسافر و چشم او و هر چه نفیس مصنون اینچنین است و در همانوس گفته که در حدیث باین معنی است و بعضی گفته اند که کتاب الله و اهل بیت  
 را بآن جهت نقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقل است که هر کس بآنان تواند برداشت و چون دانش را باین ثقلین گویند که بار زمین اند چنانکه در ادب بار میکنند و متاع  
 زمین اند که بایشان معور است یا باعث مارتفاست ایشان نسبت بچوئات و کتاب و سنت نیز موجب عمارت زمین و صلاح عالمند بعد از ان بیان کرد  
 ثقلین را و فرمود اولها کتاب الله فیه الهدی والنور اول ثقلین آن است که در وی بیان راه راست است که سعادت دنیا و آخرت میرساند  
 و در وی روشنائی است یعنی بیان اعمال است که بدان راه روشن کرد و دو آسانی بمنزل مقصود برساند و نور از آسمانی قرآنت فخذوا بکتاب الله  
 و استمسکوا به پس عمل کنید بکتاب خدا و چنگ در زیند بآن و محکم گیرید آنرا و از دست ندرید بخت علی کتاب الله پس بر اینخت ما را و بر غلاید بر عمل و شک  
 بکتاب خدا و غلب فیه و ترغیب نمود و خواهانی داد مردم را بر آن فقال و اهل بیتی پسر گفت آنحضرت دوم اهل بیت من اند اذکرکم الله  
 فی اهل بیتی یا مدید یا نم شمارا خدا را و میرسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق اینها اذکرکم الله فی اهل بیتی مگر ز فرمود این مگر را برانی باقیم  
 و تاکید و معنی اهل بیت معلوم شد و عمل این جمیع آن معانی درست است خصوصاً بر معنی اخیر که محبت و تعظیم ایشان و رعایت حقوق و آداب ایشان اقدم  
 و اهم و اتم است و ظاهر چنان بنماید که این اشارت باخذ سنت است چنانکه اول عمل بکتاب است و باین معنی تمامه مومنان مطیع اهل بیت بنی و آل اویند شیخ  
 ولی مقتدا حکیم علی ترمذی رحمه الله علیه رحمة واسعة در نوادر الاصول میفرماید که بیت دو بیت تن و بیت ذکر و اهل این بر دو خانه سبب عالم  
 عالم است ظاهر و باطن و صلاح کارخانه دنیا و دین است ساکنان بیت جسم اهل و عیال و اولاد و صوری اویند و ساکنان بیت ذکر علما و اقلیای که اولاد معنوی  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سبب عمارت خانه دین و اساس بنا بر شریعت اند و مثل سفینه نوح و امثال آن در شان ایشان صادق است و  
 هر که جامع این دو صفت افتاد و نسبت دینی را با نسبت طینی جمع کرد ایند اتم و اکمل شد از غیر خود چنانکه بعضی از اولیای که جامع اند میان علم و سیادت و ولایت  
 و با وجود آن رعایت ادب و تعظیم تقدیم و ادای حقوق نسبت طینی واجب و لازم است لهذا قال الحکیم فی روایتی و در روایتی مدح کتب الله  
 اینچنین آمده کتاب الله هو جبل الله کتاب خدا جبل خداست جبل در لغت رس و بمعنی عهد و امان و پیوستگی تیر آمد یعنی عهد و امان اوست  
 که هر که بدان متکند از عذاب خدا امین گردد و سبب پیوستگی است بجناب قرب حق و ترقی بمسارج قدس من اتبعه کان الهادی کسی که پیروی  
 کند کتاب خدا را و عمل کند بر آن باشد بر راه راست و من ترکه کان علی الضلاله کسی که بگذارد او را و متکند بدان باشد بر گمراهی رواه مسلم و عن  
 ابن عمر رضی الله عنهما انه کان اذا سلم علی ابن جعفر قال برویت از ابن عمر که وی بود چون میگردد بر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می گفت  
 السلام علیک یا ابن ذی الجناحین سلام بر تو ای پسر خداوند و باز و ذوالجناحین لقب جعفر طیار است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم او را بعد از شهادت و سی و نه روز و ماله که از طلا و شام است در مدینه دید که دو بانو دارد و بملائک در طیاران است چنان شد که این چه حال  
 است بعد از آن خبر آمد که وی شوشیده از آن روز او را جعفر طیار میکند و ذوالجناحین لقب میگرد و در روایتی آمده که دیدم جعفر را در جنت که طیاران  
 میکند بملائک رواه البخاری و عن الباقی قال رایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الحسن بن علی علی عاتقه یقول گفت بر این روایت  
 دیدم آنحضرت را و حال آنکه حسن بن علی بر دوش اوست در حالی که میگوید آنحضرت اللهم انی ارجو فاجبه فاجبه خداوند بد رستی من دوست میدارم او را  
 پس دوست دار تو او را راجه اول بنیم بهره و کسر حاضرم باست و ثانی بفتح بهره و فتح با متفق علیه و عن ابی هريرة قال خرجت مع رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم فی طائفة من المهاذ گفت ابو هریره بیرون آمدم همراه آنحضرت در پاره از روضه حق اتی خباء فاطمة زهرا آمد آنحضرت خانه فاطمه  
 را و خیار کبر فاطمه و بوجه خیمه و مراد اینجاست است و در بعضی نسخ مصباح جناب بحیم و نون یعنی ستانه و معنی خانه آمده و ظاهر آنست که این یحیی است  
 گذاقوا فقال امیرکم هر کست آنحضرت آیا آنجا کوک هست مگر گفت یحیی حسنا میخواید آنحضرت بلکه امام حسن را و میطلب او را و گفت آیا آن کوک  
 اینجا هست و لکن بضم لام و فتح کاف مخفف بچند معنی می آید یکی از ان معانی صغیر است اینجا آن معنی مراد است فلم یلبث ان جاء پس درنگ نکرد آنحضرت  
 تا آن کوک آمد و در رسیدگی در حالی که میدود چنانکه عادت طفلان است حق اعتنق کل واحد منهما صاحبه تا آنکه دست در کرد  
 بکبریا گفت هر یکی از ان دو یعنی آنحضرت و امام حسن صاحبش را یعنی هر دو یکدیگر پسندند فقال رسول الله هر کست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اللهم  
 انی ارجو فاجبه فاجبه خداوند بد رستی من دوست میدارم او را فاجبه بنی دوست دار تو او را و لعل فرجیسه و دوست دار کسی را که دوست میدار او را اللهم ز فاطمة متفق علیه  
 و عن ابی هريرة بفتح با و سکون کاف و آخر صاحبی مشهور است نام او یحیی بضم یون و فتح فابن الحارث ثقفی است احوال او ذکر شده است قال دایت رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم علی المنبر گفت دیدم آنحضرت را بر پسر و الحسن بن علی المجتبه و حسن بن علی رضی الله عنه در پیروی آن حضرت بود

و هو علی الناس مؤد و علیهم الخی و حال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم کباب و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی کبابی بجانب مردم تنگ و برای وعظ و نصیحت و کبابی بجانب و غنی اند روی شفقت و محبت و یقول ان ابی هذا اسید و میگوید آنحضرت بد رستی این پسر من سید است گفته اند سید آنکه فایده باشد در نیکی و بعضی گفته اند سید آنکه غالب نماید بروی غضب یعنی عظیم و اطلاق سید بر عانی بسیار آمده مرئی و مالک و شریف و فاضل و کریم و عظیم و متحمل اندامی قوم در پیش مقدم و فعل الله ان یصلح به بین قشتین عظمتین من المسلمین و امید است که خدا صلح در بسبب میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان اخبار است از آن حضرت از تفرق مسلمانان بد و مرقه ذوق با حسن و فقره با معاویه و امام حسن اخی بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت خبر داده بود بقول خود که الخلافة بعدی ثلاثون مسنفة پس شفقت و رحمت بر امت بد خود او را بر آن داشت که ترک دنیا کرد و در غبت مدلت آنجهان نمود و روایت کرده اند که گفت نمیخواهم که یکقطره خون از امت محمد رحیمه شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه بر دو فقره بر همت اسلام اند با وجود دیگر یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحت امارت معاویه و یقیناً ۱۱ و عن عبد الرحمن بن ابی نعم بن مضمون سکون عین جمله تابی زاهد عابد فاضل ثقة است از عباد کوفه بود و همیشه بر کسبکی صابر بود و حجاج او را گرفت و در خانه ناریک در آورد و در رب و بعد از پانزده روز بر او تائب شد و اگر مرده باشد دفن کنند و دیدند ایتاده نماز میکنند پس سرزاد و گفت بروم چرا که خواستی قال سمعت عبد الله بن عمر و سالد رجل عن المحرم گفت شنیدم بن عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال مشیئة احسبه قتل الذباب گفت شعبه که راوی این حدیث است از عبد الرحمن کمان میبرد که بر سید از حکم محرم که میکشد کس را یعنی اگر محرم کسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بروی دم یا صدقه یا هیچ چیز لازم نمی آید قال اهل العراق یسألونی عن الذباب گفت ابن عمر از محرم میپرسند مرا از جزای کشتن کس و قد قتلوا ابن بنت رسول الله و تحقیق کشته اند پسر و دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لعنهم حیین را و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار و عیانی من الدنیا بفتح نون و تشدید یا مفتوحه حسن و حسین و عیال من اند از دنیا و ریحان بمعنی رحمت و راحت و رزق آید و ولد را نیز ریحان باین معنی گویند و معنی کیه خوشبو و باین معنی نیز تشبیها اطلاق بر ولد میتوان کرد و ریحان نامی و ریحان نامی و کسب نون و سکون یا نیز روایت است و طبعی گفته که موقع لفظ من الدنیا مثل قول او است می دینا کم در حدیث جب الی من دینا کم و داه البخاری ۱۲ و عن انس قال لم یکن احدا مشبه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی گفت انس بن خدیج یکی مانده تر با آنحضرت از حسن بن علی و قال فی الحسن ایضا کان اشبههم برسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشبه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معنی نسبت بر مردم دیگر جز حسن و در فصل ثانی از حدیث علی رضی الله عنه بیاید که حسن مشابه تر بود از سینه تا سر او و حسین پایان تر از آن دوا البخاری ۱۳ و عن ابن عباس قال ضمی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره فقال اللهم علمه الحكمة گفت ابن عباس فراموش آورد و پیوست مرا آنحضرت سینه خود پس گفت خداوند تعلیم کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق اشیا و عمل بد آنچه سزاوار است و بعضی گفته اند درست کرداری و است گفتاری و فی دوایه علماء الکتاب تعلیم کن او را که شامل تمامه علم و حکمت است دوا البخاری ۱۴ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل الخلاء و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد متوضا را و فی الصراح خلا آبدست جای فوضعت له وضوء پس بنا دم من برای آنحضرت آب وضو را و وضو این در شبی بوده است که ابن عباس در خانه خال خود میبوید که از ازواج مطهره بوده است بیعت کرده بود و آنحضرت بتجدد برخواست و ابن عباس صغیر بود و چنانکه در باب قیام اللیل گذشت خلا خارج قال من وضع هذا پس چون برآمد آنحضرت از متوضا گفت که بنا ده است این آب را فاجو پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس بنا ده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس عاگرد آنحضرت و گفت خداوند انا و انا گردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس از آنجا بود که است که یک صدق که آنحضرت را کرد باین عطا شرف شد بدت باید کرد که مردان ز خدمت بجائی رسند متفوع علیه و او عن اسماء بنت زید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یأخذ من الحسن و الحسن فقیه اللهم اجمعهما فانی اجمعهما و ایت میکند اسماء بن زید از آنحضرت که آنحضرت میگفت او را امام حسن را پس میگفت خداوند دوست دار این دو را زیرا که بد رستی من دوست میدارم ایشان را زید بن عاصه مولای آنحضرت و مبتدای او بود و اسماء پسر او آنحضرت جبار و دست داشتن زید را پسر او را که اسماء است بین بر تبت و سید است که امام حسن کباب میکرد و در محبت شریک میداشت و اینچنین میفرمود و او را حب رسول الله میگفت کبریا معنی محبوب بود و اسماء رضی الله عنه کودکی بسیار چنانکه خانه زوان میباشند از آنکه تلجین میکن نظر است نه آثارم از آفتاب مشهور است و فی دوایه قال و در روایتی گفت اسماء بن زید کان رسول الله یسبح فی غیره صلی الله علیه و آله و سلم یاخذ فی فیغنی علی غنیه میگفت مرا پس می نشانده بران خود و یقیناً الحسن بن علی علی غنیه الاخوی و می نشانده حسن بن علی را بران و دیگر خود و فیضیهما پسر فراموش میکرد و در معنی مرا و حسن را یا هر دو را خود را فریاد میفرمود اللهم اجمعهما فانی اجمعهما پسر میگفت خداوند مرا را با کنی هر دو را زیرا







ابن عباس گذشتیم بن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بدن من جامه های سفید بود و آنحضرت را می گفت با وجهی کلبی من ندانم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل مرا آنحضرت را  
یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام می کرد بر ما جواب سلام می گفتیم و وی بسیار سفید جامه است و با شد که پیش من نشاند و او را دوی  
بعد از دو سیاه را و چون عروج کرد جبرئیل و آنحضرت باز گشت گفت بمن ترا چه باز داشت از سلام کردن وقتی که گذشتی بیا گفتیم یا رسول الله  
تو سخن می کردی و از پی منی بدیجی کلبی پس ناخوش داشتیم که قطع کنم از گفتن شما را پس اب گفتن شما سلام را گفت آن  
حضرت که وی جبرئیل بود الحمدیست رواه ابن عباس که در نزد می گفته که این قصه ده بار واقع شده که آن فی جامع الاصول گفت بنده سکیکن  
کاتب این حرف عبدالحق بن سیف الدین که پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت و حیثه کلبی می آمد و صحابه آنرا میدیدند پس جبرئیل را بن عباس  
بدان چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل را دید مثل بصورت و حیثه ادر عالم ملکوت که جز وی از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود  
و گفت آنحضرت با بن عباس که هر که جبرئیل را جبرئیل دید بصورت و بصورت و ابی بن عباس نیز رفتنی است و لیکن روز وفات تو باز رسید پس بصورت ترا بتو  
آورده اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفنجی پدید طایر سفید آمد و در کفنج او در آمده غایب شد هر چند جستند بافتند پس عمره مولی ابن عباس گفت  
ایا احق فایند شما این بصورت بود که وعده کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روز وفات او با و باز خواهند داد و چون ابن عباس را در کفنج نهادند و از آنجا  
غیب آمد که هر شمشینند یا ایتها النفس المطمئنة ارجی الی ربک و ارضیه مضیئة للهدیث و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بن عباس  
دو بار پس چنانچه گذشت در حدیث وی در آن فصل اول که آنحضرت چنانچه در باب بیته خود و گفت اللهم علمه الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث  
که آنحضرت در آن دست خانه در آمد و من آب وضو نهادم پس رسید که نهادن آب را گفتند ابن عباس فرمود اللهم فقهه فی الدین و الاحمال و ادرك کما  
در بیوت او در خانه میبونه باشد و دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس را با و لادش و دعا کردن برایش از او عین الله قال دعای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
و آله و سلم ان یوفی بنی الله الحکمة می بین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدیدم مرا خدا می تعالی حکمت را و در این حدیث  
ناظر در وجه اول است چه قدر در معنی حکمت است رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال کان جعفر بن ابی طالب  
دوست میداشت مسکینان را و مجلسی بهم می نشست و میل میکرد با ایشان و می گفت شرم و می گفت و سخن میکرد ایشان را و سخن می کردند  
ایشان او را و کان رسول الله و در بعضی نسخ فکان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بکنیه یا ابی المیساکین گفت میکرد جعفر را با و مسکین  
بنی بدر مسکین و مرئی ایشان و مهر کننده بر ایشان رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کان جعفر بن ابی طالب  
فی الجنة مع اللواتی که دیدم جعفر را که می برید در بهشت یا فرشتگان رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی سعید قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الحسن و الحسین میبند اشباب اهل الجنة گفت ابو سعید حدیثی که گفت آنحضرت حسن و حسین بهتر  
و بهتر جوانان هستند و اشباب بفتح شین و تخفیفه با جمع شاب یعنی جوانان که بسن سی یا چهل رسیده باشد و مشبه بفتح شین و ثبانی بضم شین  
با در آخر نون نیز جمع شاب آمده و طبی گفته که مراد آنست که ایشان فضل اند از کسی که جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر است زیرا که نیست وجه تخصیص  
فضل ایشان را بر کسی که جوان مرد بلکه ایشان فضل اند از بسیاری از کسان که میرم و ندیس اولی آنست که بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان سید  
اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانانند لیکن تخصیص کنند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند که شباب یعنی قوت و جوانمردی و گرم باشد و مراد آن باشد  
که جوان از عالم رفتند یا شبه شباب بلطف و محبت باشد چنانکه پدر پسر را جوان و علام و منیر و صبی و ولید می گوید اگر چه سن شتاب می باشد و الله اعلم و رواه  
الترمذی و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الحسن و الحسین هما عیانی من الله فی الدنیا و رواه الترمذی و قد سبق  
فی الفصل الاول و به تحقیق گذشته است این حدیث در فضل اول که عبد الرحمن بن ابی نعم از ابن عمر روایت کرد و آنجا جزو حدیث بود  
و صاحب مصابح در فضل ثانی مستقل بود و کویا مولف این را اعتراض کند بر صاحب مصابح می گویند و هیچ محل اعتراض نیست شاید که بهر دو طرق آمده باشد  
و محمدان این را بسیار می کنند و عن اسامه بن زید قال طوقت النبی صلی الله علیه و آله وسلم ذات لیل که فی بعض الحاجه گفت اسامه بن زید شب آمدن آن  
حضرت را در یک شبی جبهه بعضی حاجتی که داشتیم طرق و طرق در شب آمدن طارق در شب آینه فخرج النبی صلی الله علیه و آله وسلم و هو مشغل علی شیخ لا اذ  
ما هو بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی قرار گیرنده است بر چیزی که در نمی یابیم من که چیز است آن چیز فلان غنث من حاجتی بر من پر ختم من حاجتی خود را فلان  
ما هذا الذی انت مشغول علیه که می گفت چیست این چیزی که تو گیرنده مر از آن گفتند پس بکنشاد و بر بند کرد آن چیز را فاذا الحسن و الحسین علی و دیکه پس ناگاه جن جبین بر هر دو سو  
ران وین یعنی هر دو پسر را گرفته خود را بر آنها پیچیده است چنانکه متاعی نفسی گرفته می فشدد و در کفیت و او و کسر را و سکون آن بالای راهن که او را سرین نیز گویند چنانکه گفت بالای بازو  
فقال هذا انبای و لبا انبای پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ازین جام معلوم می شود که این بنت

این است چنانکه ابن ابی ویرین ثبوت شرف نسبت از جانب مادر و حجت بر آن قول خداوند تعالی است ذریه بعضیها من بعض برخلاف آنچه شاعر مجرب  
عرف و عادت گفته است: **بنو بنو انبیا و نبیها و بنو بنی ابناء الرجال الا بعد الله** اما صاحب ما و احب من محبت خداوند بدست دوست  
میدارم این هر دو را پس دوست دارد و این هر دو را رواه الترمذی و عن یحیی بن روهب الیورانی  
است زنی بود که خدمت بعضی از ائمه اطهار می کرد و دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غسل دهنده فاطمه زهرا سماء بنت عمیس قالت  
دخلت علی ام سلمة و هی تنکی کفتم علی در آدم بر هم سلمه و حال آنکه وی می گریه فقلت ما یکبک پس گفتم چه میگرید یا زنی ترا و بچه سبب می گریه  
قلت وایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ام سلمه دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی فی المنام می خوابدم سلمه ازین  
دیدن دیدن در خواب یا یعنی آنحضرت را در خواب می بینم و علی را سبب بچینه الزاب و حال آنکه بر سر آنحضرت و بر ریش مبارک وی خاک است  
فقلت ما لک پس گفتم چه شده است ترا یا رسول الله که خاک آلوده شده قال شهدت قتل المحبین آنفا گفت آنحضرت حاضر شد من کشتن حسین را کفر  
رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب پوشیده ماند که موت ام سلمه رضی الله عنها در سنه پنجاه و نه است و بعضی گفته اند سنه شصت و دو و قول  
اول صحیح تر است و شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه در سنه احدى و ستین است اگر قول ثانی صحیح است بیچ اشکالی نیست و بقول اول نیز اشکالی ندارد  
چه تواند که پیش از وقوع آن واقعه را در خواب ایشان نموده باشند آنرا گفتن با اعتبار تحقق است در آن وقت و عن انس قال سئل رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم احب الیک حب الیک گفت انس پرسیده شد آنحضرت که کدام یکی از اهل بیت تو محب تر است بسوی تو قال گفت الحسن و الحسین و کان  
یفول لفاطمة ادعی لی ابی و بود آنحضرت که میگفت مرا فاطمه را بخوان و بطلب برای من هر دو پسر مرا فیشمها و یضمها الیک پس می بویید آنحضرت حسن و  
حسین را و گوی آورد ایشان را بسوی خود و می چسباند بخود و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب یا و عن یحیی بن روهب الیورانی و فقه را و در حدیثی آمده  
شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضبطنا انما یضبطنا و الحسن و الحسین گفت بریده بود آنحضرت که خطبه می خواند ما را نگاه میدادند  
حسن و حسین علیهما قیام آنرا بود برایشان و بر پیراهن سرخ جمشیان و یحشوان راه می رفتند هر دو و می فریاد می افکندند بر زمین چنانکه  
روش اطفال می باشد و یحشوان بضم یا فنزل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من التبی لک من فحماهما و ضمهما  
بهن یدایه پس برداشت آنحضرت هر دو را و نهاد هر دو را پیش خود و قال صدق الله پسر گفت آنحضرت راست گفته است خدا تعالی  
انما اموالکم و اولادکم فتنه نیست اموال شما و اولاد شما گرفتار و ابتلا و محل آزمائش نظیرت الی هذین الصبیین جمشیان و یحشوان نگاه کردم  
بسوی این دو و خود که راه می روند و می افتند فلم اصبر حتی قطعت حدیثی پس صبر نمودم و استم کردم تا آنکه بریدم سخن خود را که در پند و نصیحت است  
و بیان احکام و امر و نهی می کرد و در فحماها و برداشتم ایشان را و این از جرات تاثیر قدرت و رحمت و شفقت در قلب شریف او بود و شفقت  
و رحمت بر او و اولاد و اطفال امری مستحسن و مستحب و مرضی حق است و عمل در خطبه جایز است پس این قسم تدخّل عبادت باشد و مقصود اصلی اثبات  
فرزند می و اظهار محبت است و اعتذار آنحضرت تواضعی بود و تنبیه اصحاب را تا بر آن کتاب این چنین عمل عادت نکنند و مسایله نوزند و بهمان نوزند  
یا آنکه از علوم مقام قرب و خلوت حقیقی چیزی از تنزل واقع شده باشد و اما در مجال تکلم در احوال تشریف نیست و اما علم بحقیقت حال حبیب صلی الله علیه  
و آله و سلم و راه الترمذی و ابوداود و النسائی و عن یحیی بن روهب الیورانی و فقه را و در حدیثی آمده  
در ابل که فخر بعضی گویند و را اهل بصره حاضر شده حدیده و خیر را و فتح تخمین و طایف را قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسین منی  
و انا من حسین گفت آنحضرت حسین از من است و من از حسین احب الله من احب حسینا دوست دارد و خدای تعالی کسی را که دوست میدارد حسین  
حسین بسط من الا سباط حسین بسطی است از سباط بسط بکسر سین و سکون موحده فرزند فرزند سباط جماعت و فرزند زان یعقوب علیه  
السلام و سباط از بنی اسرائیل چنانکه قبایل از عرب و بسط بالتحریک در اصل و رختی که او را شاخهای بسیار باشد و بیج و می و تسمیه امام حسین بسط  
اشارت است باینکه مشب می کرد و از نسل می خلق کرد و او را الترمذی و عن یحیی بن روهب الیورانی و فقه را و در حدیثی آمده  
که حسن مشابه است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اما بنی الصدا و الی التمام پیغمبری که میان سینه است تا سر و حسین مشابهه التبی صلی الله علیه و آله  
و سلم و اما بنی اسرائیل چنانکه قبایل از عرب و بسط بالتحریک در اصل و رختی که او را شاخهای بسیار باشد و بیج و می و تسمیه امام حسین بسط  
اشارت است باینکه مشب می کرد و از نسل می خلق کرد و او را الترمذی و عن یحیی بن روهب الیورانی و فقه را و در حدیثی آمده  
که حسن مشابه است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اما بنی الصدا و الی التمام پیغمبری که میان سینه است تا سر و حسین مشابهه التبی صلی الله علیه و آله  
و سلم و اما بنی اسرائیل چنانکه قبایل از عرب و بسط بالتحریک در اصل و رختی که او را شاخهای بسیار باشد و بیج و می و تسمیه امام حسین بسط  
اشارت است باینکه مشب می کرد و از نسل می خلق کرد و او را الترمذی و عن یحیی بن روهب الیورانی و فقه را و در حدیثی آمده

جنتی صلی العشاء پس گذار و آنحضرت نوافل تا آنکه گذار و نماز هفتاد و دو بار و درین حدیث فضیلت شغل باین مغرب و عشاءست بنماز نفل و مشایخ این را احیاء  
باین العشاء میگویند ششم انقضال پسر برکت آن حضرت از نماز و بارگشت بجانب خانه فتنه پس پیروی کرد و آنحضرت را و رفت و نال وی  
فصیح صوفی پس شنید آنحضرت او از راه آوای بلبلین مراد است یا سخن میگفت چنانکه آنحضرت آن را شنید فقال من هذا حدیثی پس گفت  
کیست این حدیث است یا تو حدیثی قلت نعم کفتم آری حضرت منم حدیثه قال ما حاجتک گفت آنحضرت چیست حاجت تو و چیکوئی و چه می خواهی  
غفر الله له و لاملت بیا مرد خدا مر ترا و ما در تران هذا ملک لم یزل الی الارض فط قبل هذه الليلة بدستی این فرشته ایست که فرو نیامده است  
بسوی زمین هرگز پیش ازین شب ایستادن و به آن کیسلم علی و سنوری خواست از پروردگار وی که بیاورد سلام کند بر من و بدستی بان فاطمه سیدة  
نساء اهل الجنة و مرده و در میان این که فاطمه بتروبی بی زمان اهل بهشت است و ان الحسن و الحسین سیل شباب اهل الجنة و باین که حسن و حسین بهتر و صاحب  
جوانان اهل بهشتند و واه الزمندی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس الحسن علی جاتفه  
فکنت ابن عباس بود آنحضرت برادر زاده حسن بر دوش خود خال بجل نعم المركب و کبش با غلام پس گفت مردی نیکو مرکب مگر بی است که سوار شده و تو ای کوکب  
خفای النبی صلی الله علیه و آله و سلم و نعم الی اکب هو و نیکو سوار می است وی یعنی مرکب خود نیکو است و در اکب هم نیکو است و این و او در و نعم الی اکب مثل دای  
است که در و ملک السلام آمده است چون آن مرد و همین مرکب را درج کرد و کویا و را رضی الله عنه بچشم کم و دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود و در اینجا  
کمال مع و غایت فضیلت است مرحن را رضی الله عنه و ارشاد و واه الزمندی و عن عمر رضی الله عنه انه فوض لاسامة فی ثلاثة آلاف و خمیسة  
روایت است از امیر المؤمنین عمر که وی اندازده کرد و تعیین نمود مرا سامه بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد در سه هزار و پانصد  
در هم و فوض لعبد الله بن عمر فی ثلاثة آلاف و تقدیر کرد برای پسر خود که عبد الله بن عمر است و اذن کرد او را در سه هزار فقال لعبد الله بن عمر لا بد له  
فصلت اسامة علی پسر گفت ابن عمر مرد پر خود را بچ سبب زیادتی و افزونی کردی اسامة را بر من فوالله ما یسبقنی الی مشهد پس بچ پیشانی نکرد و دست  
وی از من بیج مشهدی از مشاهد غزوات قال لان ذیل اکان اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ابلت گفت عمر از این  
جنت فضیلت دادم او را که زید بن حارثه که پدر اسامة بود محبوب تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو که منم و کان  
اسامة اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منک و بود اسامة محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فافضل حب رسول الله پس اختیار  
کردم من محبوب پیغمبر خدا را که اسامة است صلی الله علیه و آله و سلم علی حبی بر محبوب خود که توئی و واه الزمندی و عن جلیله بهم موحده و لام  
مفومات بن حارثه برادر زید بن حارثه است کلام از وی صحابی است روایت دارد از آنحضرت و از برادر خود قال فحدث علی رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم فقلت گفت قدوم آوردم بر آنحضرت پس کفتم یا رسول الله ابعت معی ذیل بفرست با من برادر مرا که زید است قال هوذا گفت  
آنحضرت او یعنی زید بن حارثه این است فان اطلق محلت منی که برود با تو باز منی دارم او را و نمی گویم که نزد و دجو و او را ندانم ذیل گفت زید  
یا رسول الله و الله لا اختلف عليك احدا بعد اسو کنه برنی کریم بر تو بیجی قال گفت جلد فوایت دای ای خلی فضل فی ذاتی پس دیدم و با فتم من رای برادر  
خود را که زید است و اختیار کردن او خدمت آنحضرت را فافضل و بهتر از رای خود و در بردن او با خود و واه الزمندی و اصل قصه وی و زید آنست که وی  
باصول زمین است در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود و پس آنگاه او را بر سر بازار آوردند تا بفروشند و حکیم بن حرام که برادر زید  
خدیجه رضی الله عنه بود او را برای عمه خود خدیجه بخرید و چون خدیجه در ترویج آنحضرت و آمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بخدمت بخشید و آنحضرت او را با پسری  
برگزید و نام امین را که مولاه آنحضرت بود بوی ترویج کرد و اسامة از وی متولد شد پس از آن بزینب بنت جحش که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد و وی قول  
من اعلم است در قول بعضی و خود تراست از آن حضرت به سال بعضی گویند بهیست سال حاضر شد برادر او و ششاد و یکوا و نام بیج صحابی در قرآن مذکور  
نشده مگر نام او در قول حق سبحانه فلا اقصی ذیل منها و طرا و آن حضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر وی داد و در غزه موده شهید شد پنجاه و پنج سال  
رضی الله عنه و عن اسامة بن زید قال لما نفل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هبطت و هبط الناس المدینة روایت است از اسامة  
گفت چون کران شد آن حضرت و چار شد فرود آمد من و فرود آمدند مردم مدینه را یعنی از آن لشکری که آن حضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود  
و بیرون افتاده بودیم بعد از خدر و زرشیندن خبر کرا فی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدینه باز آمدیم و ذکر موط که بعضی از ابا سیامان فرود آمدن است  
بجست آن است که آن موضعی که لشکر در آنجا افتاده بود موضعی است که در جانب علوم مدینه است که او را جرف بجم و فاضلتین گویند چنانکه عرفات  
در که و عرب در کلام رعایت علوم و اسفل می کنند چنانکه اگر از مکه بعرفات روند می گویند صعدنا فالجرف فاف و اگر از عرفات بکربلا بیایند هبطنا الی مکه همچنین  
از مدینه بحرف رفتن صعود و از آنجا به مدینه در آمدن هبوط است حتی در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام روند که بجانب عرفات روند و است

بعدنالی باب السلام می گویند فذللت علی رسول الله پس در آمد من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فذللت و آله و سلم فذللت و حال آنکه بر تحقیق خاموش گردانیده شده است آن حضرت و طاقت سخن کردن ندارد و فلما ینکحکم پس سخن نگردان حضرت صحت و سموت خاموش شدن اصمات و تقصیت خاموش گردانیدن فجعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضع یدیه علی رقبته ما پس کشت آن حضرت که می نهد هر دو دست خود را بر من و بر میسیدار و ففعل الله ید عونی پس می شناسم و می فهمم از هر دو دست نهادن آن حضرت بر من و بر دامنش آنکه دعای می کند مرا و این غایت کرم و شفقت است از حق صلی الله علیه و آله و سلم در حق اسامه که در چنان وقت هر بانی می نماید بروی و دعای می کند او را رواه الترمذی و قال هذا أحد بیت غریب و عن عائشة قالت اذ اذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان یغنی مخاط اسامة روایت است از عائشه که گفت خواست آن حضرت در وقتی که اسامه خور و بود و در کنار آن حضرت می بود که یک سو کند و در کد آب یعنی اسامه را و پاک گردانید یعنی او را چنانکه اطفال را می کنند مخاط بضم میم آب یعنی و تخلف یعنی افشا ندن فالت طایفه دعنی حتی اذا اذن ای فعل گفت عایشه بگزار مرا تا آنکه من بگویم این کار را یعنی یکسو انداختن آب یعنی اسامه را گویا عایشه را رضی الله عنها خوش نیامد این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال یا عائشة احببه فانی احبته گفت ای عایشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم او را یعنی اگر تو با طبع او را دوست نمی داری این جهت که من دوست میدارم دوست دارد که محبوب محبوب محبوب است و در حقیقت محال محبت آنست که از محبوب بر متعلقان می توان زد و سرایت نماید هر کس و هر چیز که باشد از یار و دیار و می و من مذ هبی حب التی یار و لاهلها و للناس مما یعشفون مذ ا هب : رواه الترمذی و عن اسامة قال کنت جالسا اذ جاء علی و العباس یستاذنان روایت است از اسامه که گفت بودم من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمدند علی و عباس رضی الله عنهما در حالی که طلب اذن میدادند که در آیند بر آن حضرت ففلا لاسامة استاذن لنا علی و رسول الله پس گفتند علی و عباس مرا طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر کن فقلت پس گفتم من یا رسول الله علی و العباس یستاذنان علی و عباس را می طلبند که در آیند فقال اندر می ملجاء و بهما پس گفت آن حضرت یار و می یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده است ایشان را و بچه کار آمده اند قلت لا کفتم نمی دانم و نمی دانم قال لکنی آذونی گفت آن حضرت لیکن من در می یابم که چه تقریب آمده اند ایدن لهما اذن ده مرا ایشان را که بیایند پس اذن دادم فدخلوا پس در آمدند فقالا پس گفتند علی و عباس یا رسول الله جئناک نسألك ای اهلک احب الیک آمده ایم تر که بر سریم تر که ام کس از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو قال فاطمة بنت محمد گفت آن حضرت محبوب ترین اهل بیت من نزد من فاطمه دختر محمد است و درین وصف تعظیم و تعظیم شان فاطمه زهرا و بیان علت حکم است فالاماجئناک نسألك عن اهلک من النساء گفتند نیامده ایم که تر را بر سریم تر از احوال اهل بیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکور است و در جرای الاصول و جامع ترمذی نیست قال گفت آن حضرت احب اهل الی من فذللت علی الله علیه و آله و سلم و احسان کرد و هم بر روی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده ماند کرده است خدای تعالی بحدایت کرامت بروی و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ام بروی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده ماند که انعام حق جل و علاه انعام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن نسبت برید که پدر اسامه است مذکور است و لیکن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسر است باین اعتبار آنحضرت مصدوق ابیت کریم را بر اسامه فرمود آورده که گویا که فرمود و زید و پسر او اسامة فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله جللت عملت اخوهم که را بنیدی عزم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد از من بر سریم مرا خاکی گفت قال ان علیا یسبکک بالحقیرة گفت آن حضرت بدرستی علی سبقت کرده است ترا بهجت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از واقعه را است و بعضی می گویند عباس هم در مکه مسلمان بود و لیکن از مشرکان می پوشیده و با وجود بهجت بعد از آن که پوشیده نماد که اگر نقد و وجه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در اجیت مشکلی می شود فافهم و بالله التوفیق پس البته دین مقام تعدد و اعتبار وجه و حیثیات معتبر است رواه الترمذی و ذکر ان عم الرجل صنوا به فی کتاب التکوة و ذکر کرده شد این حدیث که در مناقب علی رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاد و صمن حدیث عبد المطلب بن ربیع مذکور شد الفصل الثالث عن عقبه بضم عین و سکون قاف این عبارت صحابی است از اولاد و نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و زفتح قال گفت صلی ابوبکی الحصر که دارد ابوبکر صدیق نماز دیگر را ثم خرج جمشی و معه علی سیرت و آمد ابوبکر در حالی که راه می رود و با وی علی بود رضی الله عنهما فرائی الحسن بلعب الصببان پس دید ابوبکر حسن را که بازی می کند با کودکان فخله علی عانقه پس دید ابوبکر حسن را بر دوش خود و قال بای شبیه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لیکن شبیهها بعلی و گفت ابوبکر بطریق طیب می گوید می خورم بر پدر خود حسن مانند پیغمبر نیست مانند بعلی و علی یخجلت و علی حنده می کرد و رواه البخاری و عن انس قال انی عبید الله بن زیاد بر اس الحسین گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزیدیان بود سر مبارک امام حسین را فجل فی طست فجل ینکث پس گردانید شد سر شریف در طشت پس کشت آن پیشه که می کاود سر مبارک را و با بچه بکشد که در دست او بود و قال فی حننه شیاً و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت

فذللت علی رسول الله پس در آمد من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فذللت و آله و سلم فذللت و حال آنکه بر تحقیق خاموش گردانیده شده است آن حضرت و طاقت سخن کردن ندارد و فلما ینکحکم پس سخن نگردان حضرت صحت و سموت خاموش شدن اصمات و تقصیت خاموش گردانیدن فجعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضع یدیه علی رقبته ما پس کشت آن حضرت که می نهد هر دو دست خود را بر من و بر میسیدار و ففعل الله ید عونی پس می شناسم و می فهمم از هر دو دست نهادن آن حضرت بر من و بر دامنش آنکه دعای می کند مرا و این غایت کرم و شفقت است از حق صلی الله علیه و آله و سلم در حق اسامه که در چنان وقت هر بانی می نماید بروی و دعای می کند او را رواه الترمذی و قال هذا أحد بیت غریب و عن عائشة قالت اذ اذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان یغنی مخاط اسامة روایت است از عائشه که گفت خواست آن حضرت در وقتی که اسامه خور و بود و در کنار آن حضرت می بود که یک سو کند و در کد آب یعنی اسامه را و پاک گردانید یعنی او را چنانکه اطفال را می کنند مخاط بضم میم آب یعنی و تخلف یعنی افشا ندن فالت طایفه دعنی حتی اذا اذن ای فعل گفت عایشه بگزار مرا تا آنکه من بگویم این کار را یعنی یکسو انداختن آب یعنی اسامه را گویا عایشه را رضی الله عنها خوش نیامد این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال یا عائشة احببه فانی احبته گفت ای عایشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم او را یعنی اگر تو با طبع او را دوست نمی داری این جهت که من دوست میدارم دوست دارد که محبوب محبوب محبوب است و در حقیقت محال محبت آنست که از محبوب بر متعلقان می توان زد و سرایت نماید هر کس و هر چیز که باشد از یار و دیار و می و من مذ هبی حب التی یار و لاهلها و للناس مما یعشفون مذ ا هب : رواه الترمذی و عن اسامة قال کنت جالسا اذ جاء علی و العباس یستاذنان روایت است از اسامه که گفت بودم من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمدند علی و عباس رضی الله عنهما در حالی که طلب اذن میدادند که در آیند بر آن حضرت ففلا لاسامة استاذن لنا علی و رسول الله پس گفتند علی و عباس مرا طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر کن فقلت پس گفتم من یا رسول الله علی و العباس یستاذنان علی و عباس را می طلبند که در آیند فقال اندر می ملجاء و بهما پس گفت آن حضرت یار و می یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده است ایشان را و بچه کار آمده اند قلت لا کفتم نمی دانم و نمی دانم قال لکنی آذونی گفت آن حضرت لیکن من در می یابم که چه تقریب آمده اند ایدن لهما اذن ده مرا ایشان را که بیایند پس اذن دادم فدخلوا پس در آمدند فقالا پس گفتند علی و عباس یا رسول الله جئناک نسألك ای اهلک احب الیک آمده ایم تر که بر سریم تر که ام کس از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو قال فاطمة بنت محمد گفت آن حضرت محبوب ترین اهل بیت من نزد من فاطمه دختر محمد است و درین وصف تعظیم و تعظیم شان فاطمه زهرا و بیان علت حکم است فالاماجئناک نسألك عن اهلک من النساء گفتند نیامده ایم که تر را بر سریم تر از احوال اهل بیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکور است و در جرای الاصول و جامع ترمذی نیست قال گفت آن حضرت احب اهل الی من فذللت علی الله علیه و آله و سلم و احسان کرده و هم بر روی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده ماند کرده است خدای تعالی بحدایت کرامت بروی و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ام بروی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده ماند که انعام حق جل و علاه انعام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن نسبت برید که پدر اسامه است مذکور است و لیکن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسر است باین اعتبار آنحضرت مصدوق ابیت کریم را بر اسامه فرمود آورده که گویا که فرمود و زید و پسر او اسامة فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله جللت عملت اخوهم که را بنیدی عزم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد از من بر سریم مرا خاکی گفت قال ان علیا یسبکک بالحقیرة گفت آن حضرت بدرستی علی سبقت کرده است ترا بهجت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از واقعه را است و بعضی می گویند عباس هم در مکه مسلمان بود و لیکن از مشرکان می پوشیده و با وجود بهجت بعد از آن که پوشیده نماد که اگر نقد و وجه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در اجیت مشکلی می شود فافهم و بالله التوفیق پس البته دین مقام تعدد و اعتبار وجه و حیثیات معتبر است رواه الترمذی و ذکر ان عم الرجل صنوا به فی کتاب التکوة و ذکر کرده شد این حدیث که در مناقب علی رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاد و صمن حدیث عبد المطلب بن ربیع مذکور شد الفصل الثالث عن عقبه بضم عین و سکون قاف این عبارت صحابی است از اولاد و نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و زفتح قال گفت صلی ابوبکی الحصر که دارد ابوبکر صدیق نماز دیگر را ثم خرج جمشی و معه علی سیرت و آمد ابوبکر در حالی که راه می رود و با وی علی بود رضی الله عنهما فرائی الحسن بلعب الصببان پس دید ابوبکر حسن را که بازی می کند با کودکان فخله علی عانقه پس دید ابوبکر حسن را بر دوش خود و قال بای شبیه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لیکن شبیهها بعلی و گفت ابوبکر بطریق طیب می گوید می خورم بر پدر خود حسن مانند پیغمبر نیست مانند بعلی و علی یخجلت و علی حنده می کرد و رواه البخاری و عن انس قال انی عبید الله بن زیاد بر اس الحسین گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزیدیان بود سر مبارک امام حسین را فجل فی طست فجل ینکث پس گردانید شد سر شریف در طشت پس کشت آن پیشه که می کاود سر مبارک را و با بچه بکشد که در دست او بود و قال فی حننه شیاً و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت



باب مناقب آرزوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم



و فریاد کردن و برنج کشیدن در بناء خانه که بناء خانه بی فریاد و برنج کشیدن نمی باشد و آنجا همین طور طیار است و گفته اند که این خبری نیست که در بعضی  
 عنها نحت سلام آورد بطوع و رغبت بی رفع صوت و منازعت نقب منقون علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ما خرجت بكسر عين معجری  
 احد من نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما خرجت علی خدیجة کف عایشه که من غیرت نکردم و رشک نبردم بر هیچ یکی از زبان پیغمبران چنانکه عوف  
 بر دادم بر خدیجه و ما و اینها و من ندیده ام خدیجه را و لکن کان یکی ذکرها و لکن بود آنحضرت که بسیار می کرد یا خدیجه را و بها ذبح الشاة و بنا که هیچ می کرد  
 کوسفند فریاد می قطعها بنسبه اعضا پست باره یاره می کرد کوسفند راعضو عضو تقطع یاره پاره کردن و عضو ضم و کسر اندام ثم بیعتها فی صدا ثلث  
 خدیجة پست می فرستاد آنحضرت آن کوسفند را با اعضا در زانی که دوستان خدیجه بودند و بما ظلمه و کان لم تکن فی الدنیا امراه الا خدیجة بسبب  
 که می گفتم من مرا آنحضرت را کویا نبود در دنیا هیچ زنی موصوف بصفات حمیده مگر خدیجه فیقول انها کانت و کانت پس می گفت آنحضرت در مدح و تعریف  
 خدیجه که خدیجه بود چنین و بود چنین و چنین بطریق ابهام می گفت بجهت مبالغه و اشارت بآنکه بیان صفات و می از خود و انداز بهیرونست و می فرمود  
 و کان لی منها ولد و بود مرا از خدیجه اولاد همه اولاد آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از ماریه و کدام اولاد فاضله و کامله از فاطمه  
 نساء العالمین مادر حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین بود و در اینجا تفریض است بعایشه که از وی هیچ ولد نشده و اشارت است که اخض و اغر صفات  
 نساء و فواید آن اولاد است منفق علیه و عن ابی سلمة ابو سلمه نام صحابی مشهور است زوج ام سلمه و هم نام پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعی کرام  
 ببل القدر را وی عایشه است و اینجا همین مراد است ان عائشة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند ابو سلمه که عایشه گفت گفت آنحضرت  
 با عایشه هذا جبریل یقرئک السلام ای عایشه این جبریل است میخواند ترا سلام یعنی میرساند بتو سلام عایشه بخند تا و این را در اصطلاح نحو ترجم می گویند  
 که از آخر نادی حرفی حذف می کنند و یقرئک بضم یا از اقراء بمعنی خوانانیدن و چون بعد از سلام رسیدن جواب سلام می گویند کویا سلام خواندن بر کسی  
 سلام خوانانیدن است و از این جهت می گویند که فلانی سلام میخواند ترا و اگر گویند یقرئک السلام بفتح یا یعنی میخواند بر تو سلام و بسبب دیدن سلام  
 چنانکه در حدیث خدیجه که شست این سخن مکرر گفته شده است فذكر قالت گفت عایشه یعنی در جواب سلام جبریل و علیه السلام و رجه الله و بر جبریل سلام  
 در حمت خدا قالت و هو بی ما لم اری و گفت عایشه و آن حضرت میدید چیزی را که نمی بینم من و آن شخص جبریل است که آنحضرت بسبب و عایشه نمی بیند  
 علیه و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یلیک فی المنام ثلاث لیل گفت عایشه مرا آنحضرت نموده شده تو مراد خوا  
 سه شب عجیبی بک الملک فی رؤیای من می آورد ترا یعنی صورت و مثال ترا در قطعه از جامه لغزینی جید و سوره سرقه به مهر و فاف بخت شمع تحریر سفید ساطع  
 سرب سوره و در حدیث دیگر آمده است که گفت عایشه فرو آورد جبریل صورت مراد کف دست آنحضرت وجه توفیق میان دو روایت آنست که صورت و جزیر  
 و حریر در کف دست و تواند که و بار نزول کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قطعه حریر فقال لی هذه امی انک پس گفت فرشته برای من این زن است  
 فکشف عن وجهک الثوب پس برداشتم از روی صورت تو جامه فاذا انت هی پس ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیده بودم یا کشف کردم جامه را از روی  
 تو و زو مشاهد تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیده بودم هر دو معنی گفته اند فافهم فقلت ان یکن هذا من عند الله یحصد پس گفتم اگر هست این خواب دیدن  
 از پیش خدا و در گذراندن خدا تعالی این را یعنی می سازد این همه اگر گفته شود که شک در بودن این نزد خدا یعنی دارد و نوم انبیاء و وحی است خصوصاً سید الانبیا  
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین جوابش آن گفته اند که اگر این واقع نام پیش از نبوت بود فلا اشکال اگر بعد از نبوت باشد پس مراد اینجا شک نیست  
 بلکه برای تقریر و وقوع و تحقیق است و این کلام را کسی می گوید که بتحقیق ثابت است امر بروی چنانکه سلطان میکوید اگر من سلطانم بین که چه کنم ترا اگر گویند آن فرشته  
 منافی است بودن این پیش از نبوت جوابش آنکه رویت ملک مخصوص به نبی نیست خصوصاً در خواب آنچه مخصوص است آوردن اوست وحی را از خدا و بعضی گفته اند  
 که اصل این روایت است و لیکن شک در تعبیر اوست که مراد همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلاف ظاهر یا مراد نه وجه در دنیا است یا در آخرت قد متفق  
 علیه و عن عائشة قالت ان الناس کافوا یخرون بهدایا هم یوم عایشه و هم از عایشه است که مردم بودند که قصد می کردند بهدیه های خود در روز نوبت من  
 یعنی پیشکشها را که میخواستند برای آنحضرت بیاورند نگاه میداشتند تا روزی که نوبت عایشه باشد بخدمت میرند و تحری به تشدید بمعنی قصد و کوشش و طلب  
 آید چنانکه تحوی قبله و تحوی لیل القدر می گویند یعنی طلب آنچه سراوار است و اولی است و آخری و بنحون بذلت مرثاه رسول الله طلب می کردند بان تحری  
 رضای پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم مرثات بفتح میم و سکون را مصدر است بمعنی رضا و قالت ان نساء رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم کن حنین گفت عایشه که زنان آن حضرت بودند و گروه فحزب فیه بسبب آن گروه بود که عایشه  
 و صفیة و حفصة و بیودة بود و عایشه سردار اینها بود از جهت محبت رسول خدا و وی و حفصة موافق و مرافق یکدیگر بودند چنانکه بوکر و عمر  
 متفق و متحد بودند و الحوب الاخرام سلمة و سائر نساء رسول الله و گروه دیگر ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سردار ایشان

[illegible]

## الفصل الثاني

### الفصل الثالث

ابو موسی اشعری شکل نمی شد بر ما که اصحاب آن حضرت می جمع حدیثی و بیچ نمی اشتکل تناسبت بعد از شین از باب افتعال و در بعضی نسخ شکل بی فاء لثانی است  
 پس پرسیدیم ما عایشه را الاوجدنا جند هامنه جلنا کمری یا فیم نزد عایشه از آن مشکل علی که حل آن شکل می کرد از جهت وفور علم وی سماع از آن  
 حضرت وقوت اجتماع و راه التزمی و قال هذا جدت جبین صحیح غریب و عن موسی بن طلحة تابعی ثقه جلیل است و می گویند که نوید  
 او در زمان نبوت شده است و طلحه طح بن عبید الله است که از عشره مبشره است قال ما وایت اجدا فصیح من غایبه گفت ندیدم هیچ چیز صحیح  
 از عایشه مبالغه است یا بر حقیقت است که می ندیده باشد هیچ کس را فصیح تر از وی و راه التزمی و قال هذا جدت جبین صحیح غریب باب جامع  
 المناقب ذکر کرد و ثلث درین باب مناقب بعضی از مشاهیر اصحاب بی تخصیص بطایفه مخصوص از ایشان و مترجم ترجمه مخصوصه چنانچه خلف و عشره و هل  
 بیت و از واج و مهاجرین و انصار و غیر هم ۳۴ الفصل الاول عن عبد الله بن جریر قال وایت قال لکنام کان فی بادی سرفه من جوی گفت ابن عمر  
 دیدم در خواب که یاد دست من قطعه از عمر است لا اهو بهما الی مکان فی الجنة الا طایب بن ابیکه صدق می گویم باین سرفه بسوی مکانی در بهشت بالا  
 بر آمدن راه پایان افتادن را اگر آنکه می پدید سرفه مراد برساند بسوی آن مکان که یا که آن سرفه باز وی پرنده شد ففصلها جلی حصه پس گفت من  
 این حال را عرض کردم بر حضرت که خواهر بن عمر بود ففصلها جلی و رسول الله پس گفت و عرض کرد و آنرا حصه بر بنی خد اصلی الله علیه و آله  
 و سلم فقال ان اخا لک رجل صالح و ان عبد الله رجل صالح شک را وی است پس گفت آنحضرت بدستی برادر تو یعنی ابن عمر مردی صالح است  
 منفق علیه ۲ و عن خدیجه قال ان الله الناس دلا و سمنا و هد باب رسول الله لابن ام عبد گفت خدیجه بدستی که مشابیه ترین مردم اند  
 روی دل و هست و هدی بنی خد ابن ام عبد است یعنی عبد الله بن مسعود که مادر او را کنیت بام عبد می کردند و ول بفتح دال و تشدید لام است سیرت و هیئت  
 و هیئت و بعضی گفته اند حسن حدیث گویند و از دلالت که ظاهر حال او دلالت می کند بر حسن سیرت و در فاموس گفته دل هم چون هدی است بکنیه  
 و وفار و حسن بنظر و در مجمع البحار دل شکل شبیل و سمت بفتح پیم و سکون میم طریق و قصد و پشتر اطلاق او بر طریق اهل خیر است و در فاموس گفته  
 سمت طریق و هیئت اهل خیر و فی الصراح سمت راه و در شیخ و هدی بفتح باو سکون ال طریق و سیرت و هیئت و با سجع ابن عمر سلفه قریب اند  
 در معنی و هر سه باید بکنیه که رمی شوند آمده است که اصحاب عبد الله نزد عمر می رفتند و نظری می کردند سمت و هدی و دل وی پس شبیه می کردند بان من  
 چمن بخرج من بیدنه الی ان یجمع الیکه نهکا میکه بیرون می آمد عبد الله از خانه خود تا آن وقت که باز می گشت بسوی خانه لا ندی ما بجمع فی اهل  
 اذ اخلا در بی یاییم و بی داییم که چه میکند در اهل بیت خود و قتی که بخت می رود یعنی ظاهر حال او که بر ما ظاهر است خود دلالت بر حسن تهافت او دارد و نبیین  
 که باطن او چگونه است و در خلوت چه حال دارد و این بجهت استغراب طریق و حال حسن که می گوید یعنی این طور حال غریب و راه و روش و تهافت  
 مشکل است که مستر باشد و در غیبت و حضور یکسان بود یا آنچه نزد خدیجه بود از خوف تکلف و نزد وی بود علم منافقین و راه البخاری ۳ و عن ابی  
 موسی الاشعری قال فلیت اما و اخی من الیمن گفت ابی موسی قدوم آورد من و برادر من ازین فمکتنا حینما پس درنگ کردیم چند گاهی  
 در مدینه برادر بار آنحضرت مانری الا ان عبد الله بن مسعود رجل من بلیت النبی کان نبی بر دیم ماکر آنکه عبد الله بن مسعود مردی است از  
 اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لما نری من دخوله و دخول امه علی النبی از جهت آنچه میدیدم از در آمدن وی در آمدن او و  
 گاه بیکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نری در اول بصر من است بعتی نظن و در ثانی بفتح آورد و اند که آن حضرت عبد الله بن مسعود را حکم کرده بود که اگر  
 یکد و کس را نبینی که نزد من هستند در ای و حاجت باذن نیست منفق علیه ۳ و عن عبد الله بن عمر و ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال روایت از عبد الله بن عمرو بن العاص که آن حضرت گفت استغفر و القرآن من ان وجهه طلب قرأت قرآن کنند و بیاموزند از چهار کس  
 من عبد الله بن مسعود و ابی از عبد الله بن مسعود که اقراء این قوم بود و سالم مولی ابی حذیفه که از فضلاء موالی و خیار و کبار صحابه بود و از اهل  
 فارس بود از صخر و اماست میکرد و مهاجرین اولین را در وقتی که قدوم آوردند مدینه را با وجود آنکه در میان ایشان عمری بود و ابو سلمه رضی الله عنهما و ابو جند  
 بصره بن ربیع بن عبد شمس بود نام او شام است از فضلاء صحابه و از مهاجرین اولین و سلام آورد پیش از در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و ابی بن کعب و سیوم ابی بن کعب رضی الله عنه که اقراء صحابه بود و او را سید القراء می گفتند و امیر المؤمنین عمر را سید المسلمین می نامید و کاتب می بود  
 و معاذ بن جبل مناقب او بیرون از حد و حس و احساس و برادر می داده بود و او را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عبد الله بن مسعود و ثقیفای من  
 فرستاده بود و ساقا از احوال وی چیزی نوشته شده است منفق علیه و عن علفه تابعی کبیر است که در زمان آن حضرت قول کرده از یاران و تابعان ابن مسعود  
 قال فلیت انی شام گفت قدوم آوردم شام فطلبت و کعب بن کعب که در مدینه و کعب بن کعب که در مدینه و کعب بن کعب که در مدینه و کعب بن کعب که در مدینه  
 اسان کردن پیکر برای بنی نضیر نیک فالیت قوما و جلیست الیهم پس آمدم و وی را نوشتم مائل ایشان فاذا شیع فاجا حتی جلس الی جنب

باب مناقب

الفصل الاول

و ان را

در وضع و حال

پس ناکاه پیری تحقیق آمد تا آنکه نشست به پهلوی من فلت من هذا کفتم من پرسیدم از ان قوم کیست این قالوا ابوالدرداء گفتند این ابوالدرداء است صحابی مشهور جلیل القدر فقیه عالم کلیم زاهد از اصحاب صفه برادری داد آن حضرت میان او و میان سلمان فارسی فلت انی دجوت الله انی دجوت الله جبرلی جلیلیا صلی الله علیه و آله کفتم ابوالدرداء را بد رستی من دعا کروم خدای تعالی را که میسر گرداند مرا همتش نیک پس میسر گردانید ترا برای من فقال من انت پس گفت ابوالدرداء کیستی تو و از کجائی فلت من اهل الکوفة کفتم از اهل کوفه ام قال اولیس چند گم این امجد گفت ابوالدرداء آیا نیست نزد شما این امجد یعنی عبداللہ بن مسعود صاحب النعلین و الویلة و المظہر بکسریم و فتح آن صاحب نعلین و بالین و آبدست و آن آنحضرت که این شایع حال او بود و باین خدمات و سعادت شب و روز مشرف و ممتاز بود پس بوجو این ملازمت نزد او علم داشت که طالب راستغی می گرداند از غیروی و فیکم الذي اجاره الله من الشیطان علی لسان فلبه و در میان شماست آن کسی که امان داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر خود یعنی حماد یا میخا به ابوالدرداء باین کس عمار بن یاسر را که آن حضرت او را طیب طیب می فرمود و بشارت بهشت داد و دعا کرد و او را در وقتی که عذاب می کردند او را مشرکان و می سوختند و کفایت سردشو و سلامت شوائی آتش بروی چنانکه بر اثر کیم جلیل القدر کشتی و فرمود می کشند ترا ای عمار کرده باغبان می خوانی تو ایشان را بهشت و میخوانند ایشان با تش و این در معنی امان دادن از شیطان است که بر طریق هدی مستقیم می ماند و بسوسه از راه غیبی رود و اولیس فیکم صاحب السرا الذی لا یعلی غیبه آیا نیست در میان شما صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نمی داند آن سر جز منی یعنی حذیفه مراد باین صاحب سر حذیفه بن الیمان رضی الله عنه است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بود نزد او علم مناققان و علامات نفاق که آن حضرت او را بران اطلاع داده و بدان مخصوص گردانیده بود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از کوفی پرسید که آیا هیچ می بینی ای حذیفه در میان ایشان نفاق چیزی گفت لا والله نمی بینم جز آنکه می گویند که بر سفره تو الان طعام حاضر می شود و چون تحقیق کردند بر سفره بود و شکسته بود و زرد و سفید می نمود و او را الهیادی و این حدیث معلوم می شود که عالم را باید که اگر دیگری را فاضله از خود و اند طالب را حواله بوی کند و طالب نیز اگر در جای خود علمای با به احتیاج سغرو العابد نفس نذارد و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان یث الجنة یث است از جابر که آن حضرت گفت نموده شد مرا بهشت فوایت امراه ابی طلحه پس دیدم زن ابوطالب انصاری را که مادر انس بن مالک و کنیت او ام سلیم و در نام وی اختلاف است نخست در تحت مالک بن النضر بود پس زانید انس را کشته شد مالک در حالت اشراک و مسلمان شدن ام سلیم ابوطالب او را خوشگاری کرد و با او آرام سلیم از ان و او را با سلام دعوت کرد پس مسلمان شد ابوطالب پس قبول کرده و گفت من ترا بر سلام تو خود را بر زنی و دوم مورخین بین اسلام تست و نیز گفت آن حضرت و سمعت جیشة امانی و شنیدم او را پامی را پیش خود فاذا بلال پس نگاه بلال است که پیش من بهشت می رود و خشمه بفتح هر دو خاء معجمه و سکون شین نجره و لا و از سلاح و هر چیز خشک که اجزای او بهم سایه مثل سلاح و نعل جامه و مثل این حدیث در شان بلال در باب التطوع نیز گذشته است و او ام سلیم را و عن سعد قال کما مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم صیئة فخر روایت است از سعد بن ابی وقاص گفت بودیم با ما آن حضرت شش کس فقال المشرکون اطرد هؤلاء لا یجوزون حلینا پس گفتند مشرکان بران و دو کس اینها را از مجلس خود تا با تو حکایت کنیم و ایشان و لیری نگند در حرف و حکایت بر ما اطرد بضم همزه و را و سکون طافا گفت سعد و کنت انا و ابن مسعود و رجل من هذیل و رجل من لیسث اسمهما گفت سعد و در بیان شش نفر که چکسان بودند و من و ابن مسعود و دیگر دی از قبیلہ بنیل بضم با و فتح ذال معجمه بلال و دو مرد دیگر که نام نمی بریم اینها را و گفته اند آن دو مرد و جاب عما و اینکه گفت نام نمی بریم اینها را از جهت صلی که در نام نبردن داشت یا به جهت نسیان و اول ظاهر است از عبارت فوفی فی نفس رسول الله پس فاد در خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما شاء الله ان یقع چیز که خواست خدا که واقع شود یعنی خواست آنحضرت که براند اینها را و دو کس به جهت سهالت دلها می مشرکان بطبع کلاما بیارند فحدث ففیه پس حکایت کرد آن حضرت نفس خود را باندیشید فانزل الله فخلی پس و فمرسا و خدای تعالی این آیت را و لا یظفر الذین یدعون و یهکم بالعدا و العشی بر بدن و وجه و مران آنکشتی را که میخوانند و ذکر می کنند پروردگار خود را صبح و شام می خوانند ذات پروردگار و رضای او را و ام سلیم ۸ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال له یا ابا موسی لقد اخطیت فی ما انی امیر آل داود روایت است از ابی موسی اشعری که گفت آنحضرت مرا و را ای ابو موسی واده شده است ترا از فارسی از امر امیر داود و مرا بجز آنکه زمره معنی سر و در کون مثل فی و وف و طنبور و مانند آن که نه بر زبان باشد او اینجامه آواز خوب است و لفظ ال مقیم است زیرا که آنکه مشهور است بحسن صوت داود و علیه السلام است نه آل داود و علیه السلام و بعضی گفته اند که آل این جامع معنی شخص است و داود پیغمبر علیه السلام بغایت خوش آواز بود و وقتی که زبور را با و از خوش می خواند مجازا از مجلس بر می خواست و ابو موسی الاشعری رضی الله عنه نیز در غایت خوش آوازی و خوش خوانی بود و در باب تلاوت حدیثی در خواندن وی رضی الله عنه فرآن را و کوشش نهادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن گذشته است ملفون علیه و و عن جناب بفتح خاء معجمه و تشدید موحد بن الاوث بفتح همزه و را و تشدید فو فایه قییم



الاسلام است ایمان آوردن پیش از دخول در ارقم و عذاب کرده شد بر اسلامش پس صبر کرد و از مهاجرین اولین است حاضر شد بدو  
و مابعد او از مشاهد فال حاجی نافع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنفنی وجهه الله تعالی فو فتح اجواب علی الله گفت که در میان ما  
آن حضرت در حالی که طلب می کردیم ذات خدا و رضای او را پس واقع و ثابت شد اجر و ثواب ما بر خدا و فضل و کرم وی تعالی فتنا من مضی لم یأکل  
من اجرة نیشابا پس بعضی از کسانی اند که گذشتند از عالم و بخوردند از اجر و دنیا چیزی را و در فقر رفتند منهم مصعب بن  
جمیل از جمله ایشان مصعب بن جمیل و سکون صاد و فتح عین مهلتین بن عیبر بن عین و فتح میم سکون تحتانی قتل یوم احد کشته شد و زراحه فام جعد له  
ما یکن فیه پس یافته شد مر او را جامه که مکفین کرده شود و روی الاخره مکره ففتح لون و کسر میم کلیسیا و سفید بر مثال رنگ حیوان مشهور که  
او را پلنگ گویند و آنهم تمام نبود که از سر تا پا پوشیده شود فلما اذا غطینا راسه و جعد له پس بودیم با چون می پوشیدیم سر او را بر روی  
می آمد هر دو پای او و اذا غطینا رجلیه خرج و اسه و چون می پوشیدیم هر دو پای او را بر روی می آمد روی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم غطوا بها راسه پوشید بآن نمره سر او را غطو ففتح عین معج و ضم طاء ممله مشدود و لجلو اعلی و جللیه من الاذخر ذکر دانه بر هر دو پای  
ما ذکر بکبره و سکون ذال معج کبابی مشهور است در مکه بوی خوش هم دارد و در احادیث ذکر آن بسیار است و در حدیث آمده است که روزی مصعب  
بن عیبر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بود بروی پوست تازه از کوسپند که بدان که خود او بسته بود پس آنحضرت فرمود نگاه کنید باین شخص که روشن  
گردانیده است خدای تعالی دل او را بنور ایمان من دیده ام در مکه پدر و مادر او می خوراندند او را بهترین طعام و شراب را و دیدم بروی مکه که بدست  
در هم خریده بود پس خواند او را صحبت خدا و رسول خدا با آنچه می بینید و منامن اینعت له ثمره خباب بن الارت می گوید و بعضی از کسانی است که رسید  
او را میوه او غنیمت بهما پس وی می چسبید آن ثمره را کسایت است از غنایم که دریافتند آنرا کانی که در زمان فتوح ملابودند و یافتند نصیب  
خود را از اجر دنیا نیز اول صبر کردند و در آخر شکر و زیدند پس ثمره مقصور بر اجر آنحضرت نیست بنوع رسیدن میوه باغ میوه رسیده و بهدب بحد دل  
و بعضی نیز روایت است نه ب میوه چیدن منفی علیه ۱۰ و عن اخی فال جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اوجه جمع  
کردن قرآن را یعنی یا و کر فبقت تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید چهارم ابو زید  
الانصاری است نام او سعد بن عمرو و بعضی گفته اند قیس بن السکن از اهل بدر است فیل لافس من ابو زید گفته شد مرا انس را کیست ابو زید فال احد  
عمومی گفت انس ابو زید یکی از اعمام منست و عموم بنعم عین جمع عم چنانکه اعمام و اعم کذا فی القاموس و مراد چهار از انصارند بلکه از خراج که قوم انس اند  
و انس این را در مقام افتخار گفته است در وقتی که اوس افتخار کردند به چهار کس از قوم خود بفضایل که از تو پرستی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم داریم در وی  
نیست بآن که خیر این چهار دیگر نیستند زیرا که مفهوم شد در اثنال این مقام مقبر نیست و تحقیق ثابت شده است خطب بسیاری از صحابه بتمامه قرآن را و تمام  
کلام درین مقام در اتقان سیوطی باید جست منفی علیه ۱۱ و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول اهنزل الیهمش لموت سعد  
بن معاذ سعد بن معاذ بن نعان الانصاری اشهدی اوسی رضی الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد و مدینه بردست مصعب بن عمیر و در  
وقتی که فرستاده بود او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود و مدینه پس مسلمان شدند باسلام وی بنو عبد الاشهل و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
او را سید الانصار خوانده حاضر شد بدو را واحد را ثابت ماند با آنحضرت هر روز واحد و در فخذق در اکل می یری رسید و ابیتا و خون وی تا بعد از ماهی وفات  
یافت و فرمود آنحضرت فرود آمدند بر موت وی بمقادیر فرشته و فرمود و جنید عرش از جنت سعد بن معاذ و فی و ایه اهنو عرش الجن لموت سعد بن  
معاذ منفی علیه بد که شرح اختلاف کرده اند در بیان معنی اهنو عرش و سبب آن بعضی گفته اند که اهنو عرش کنایت است از فرح و نشاط عرش  
بقدم روح پاک و حقیقی یا مجازا و صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حق جل و علا در جهادات علم و تمیز نهاده است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در شان کوه احد فرموده که وی کوهی است که دوست میدارد ما را و بعضی گفته اند که مراد فرج اهل عرش است که ملائکه اند و بعضی گفته جنید عرش را علامت  
ساختن بر موت سعد یا این عبارت کنایت است از عظم شان وفات وی چنانکه می گویند قیامت برخاست موت فلانی و کلام درین حدیث در اوایل کتاب  
فصل ثالث از باب اثبات عذاب القبر گذشت است ۱۲ و عن البراء قال اهدب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلد حی و گفت برابر عازب  
که از مشاییر صحابه است که پیشکش فرستاده شد برای آنحضرت جنت جامه افریشی ظاهر یکی از لوط اعاجم آنرا فرستاده بود و جلد اصحابه بمسوفها و تنجون  
من لبها پس کشید یاران آنحضرت که مساس می کردند و بدست می سودند آن حله را و شکفت می کردند از نرمی آن و در روایتی آمده است که می گفتند فرمود  
شده است بروی از آسمان از جنت غایت تعجب و نادیدن مانند آن فقال افجیون من لبها هذیه پس گفت آنحضرت ای عجب دارید شما از نرمی این حله  
لما دبل سعد بن معاذ فی الجنة خیر منها و الیها برای مندیهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر است از آن و نرم تر است و مندیل بکسر میم و فتح آن

و بر وزن مبره جانه که پاک کرده شود و نایده شود بدان دست و اصل آن از مدل است به معنی چرخ و در ذکر مندیله نه جامه ای دیگر مباحست  
 کلامی منفق علیه ۱۳ و عن ام سیلم بن عیینه ما در انس که او را در صفر سن در خدمت آن حضرت گذاشته بود و آنها فالت روایت می کند  
 و می گفت یا رسول الله انس خادمک است خدمت کار است ادع الله له و حاکن مراد را یعنی از برکات دنیا که ثواب آخرت بصورت ایمان  
 و برکت صحبت و خدمت تو حاصل شد فی سبیل الله گفت آن حضرت اللهم اکثر ماله و ولده خداوند بسیار کرد آن مال او را و فرزند آن او را  
 و بارش را و فیما اخطیته و برکت و افزونی ده معا و را در چیزی که داده تو او را از نعمتهای خود قال ایضاً فوالله ان مالی لکم کثیر گفت انس  
 پس بخدا مال من بسیار است و آورده اند که نخستان وی در سال دو بار بر می داد و آن ولدی و ولد ولدی و برستی فرزندان من و فرزندان  
 فرزندان من لیتجدون علی غیر المائة الیوم بر آینه می آید و ایشان بر مانند صد امر و زبانی امروز که این حکایت می کنم حد و باین مقدار رسید بعد از  
 آن زیاده هم شنیده باشد پس منافعی نشود با آنچه در روایتی دیگر آمده است که گفت روزی کرده شده ام من از صلب من و رای اولاد و اولاد و یکصد  
 و بیست و پنج همه ذکر کرده و دختر و گفته است دختر او که دفن کرد ام از اولاد صلبی وی نزدیک بصد و ازینجا معلوم می شود که اموال او لا و از نعم الهی اند  
 اگر موجب غفلت از ذکر حق و باعث بر معصیت نشوند منفق علیه ۱۴ و عن سعد بن ابی وقاص قال ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 یقول لا یجد فی علی الارض انهم من اهل الجنة گفت نشنیدم من آن حضرت را که می گفت می رسد یکی را که میرود بر زمین که وی اهل بهشت است بالقطع  
 الا لعبد الله بن مسعود مکرر عبد الله بن سلام را که از اکابر یهود و علمای ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در همان روزی که حضرت به مدینه  
 قدم آورد سلام آورد و مناقب او بسیار است و ازین جا لازم نمی آید که بشارت بخت مخصوص بوی باشد غایت آنکه سعد شنیده باشد و از آن خود نیز شنیده  
 باشد یا از خود نگفت از جهت کرامت تزکیه نفس یا این سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت مبشرین باشد مویدین  
 است آنچه آمده است در روایت و در قطعی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی الناس من اهل الجنة منفق علیه ۱۵ و عن قیس بن عیاض  
 بن عمر بن الخطاب با از طبقه اولی از تابعین بصورت ثقه است و از خیار صالحین است و ذکر کرده است او را این جهان که در کتاب ثقات و متقی متابعین  
 بود و قتل کرد او را و حمله بر عمر و روایت می کند از عمر و علی و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده از وی حسن بصری و غیره می قیل الحدیث است  
 قال کنت جالسا فی مسجد المدینه گفت قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه فلما دخل رجل علی وجهه اثول الخشوع پس در آمد مردی که بر روی وی نشان  
 طاعت و حضور بود و خشوع فروتنی کردن چشم فرو خا می اندید ففلاوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فضلی و کبیرین  
 بنحو فهمنا پس گذارد و در رکعت که سبکی کرد و دوران و در رکعت ششم بیرون آمد و تبعند و پیروی کردم او را و در دنبال او رفتم فقلت انک حبس خلک  
 المسجد پس کفر بدستی تو نهنگامی که در آمدی مسجد را ففلاوا هذا رجل من اهل الجنة گفتند مردم این مردی است از اهل بهشت قال والله ما ینبغی لاجد  
 ان یقول ما لا یعلم گفت آن مرد بخدا سگوندنی باید و نمی سرزد می پیکر که گوید چیزی را که نمی داند ظاهر آنست که مراد تصدیق ایشان است و در آنچه گفتند  
 یعنی چون ایشان می گویند البته علی باین دهنه باشند و من نیز چیزی از آن میدانم آن جواب است که بیان کرد و ایشان آن را شنیده باشند یا بطریق  
 دیگر علم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد را شنیده و ایشان شنیده اند یا این کرامت شنا و فتح خود است و مقصود آن است که من این خواب دیده ام  
 و ازین جا خود یقین نمی توان کرد بدان کذا ذکر و او لیکن پوشیده نماند بعد از آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که انش الله علی الاسلام  
 ملحوظ و دیگر محل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و همف نفس باشد و بعضی گفته اند که اذی آنست که گفته شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال  
 و اجتهاد و اداند بسماع خبر از آنحضرت و این در مشیت خداست و این سخن خیالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسماع حدیث سعد بن ابی وقاص گفته  
 باشند و بعد از آنکه ثلث که خالت پس نزد یکست که خبر نمی ترا که بخت چیست این گفتن ایشان و ایت و و با علی عهد و سیول الله دیدم من خوابی در زمان پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم فی حوضها جلین پس خواندم و عرض کردم انخاب را بر آنحضرت و ایت کافی فی و وضه و دیدم من کویا در مغزای ام ذکر من میهنها فی  
 ذکر کردن مراد از فراخی آن روضه و سبزی و مطهرها بسکون سین چو دم من جدید در میان آن روضه تنوینی است از این ایه غلظ فی الارض و احلاه فی الیمینا که باین  
 آن عمود در زمین است به بالای او در آسمان فی احلاه عموده در بالای آن عمود کشته ایست عود و بعضی در اصل مقصود و لکوزه و استعمال کرده می شود و در هر چه استوار کرد و پیوسته  
 بآن چیزی و اعتماده کرده شود و باین ایجاب مراد این معنی است فطیل فی ان فیه پس گفته شد مرابا لابر آن عمود را یا با بای سکت است فقلت لا استطیع پس کفر  
 من نمی توانم بالابر آمدن فانی منصف پس گفت مراد من منصف بحجریم و فتح نیز گفته اند و فتح صادمه فادام و چاکر فرغ ثیابی من خلفی پس برداشت فادام  
 جامه ای مرا از پس من فوقیت پس بالابر آمدم حتی کنت فی احلاه تا آنکه شدم من در بالای آن عمود و فاجد ث بالبر فیه پس کفرتم من عوده و دست زدم  
 بدان فطیل ایستقیات پس گفته شد چنگ در زن باین عوده و محکم گیر آنرا فایسته بقتل پس بیدار شدم من و اعتنا لعتی بدی و حال آنکه بدستی

هـ نَفَّالٌ رُسُومًا لِّلَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ خَافِضٌ



نقطة انچه چيزی را از آنچه بحضرت خبر رسانیده اند و اما اناس مناحد بقعة اسنا نفهم و اما مردمان از ما که نواست سنهای ایشان و جو انانند فالوا  
گفتند این سخن که بفرموده رسول الله بیا مرد خدا می تعالی مرغی بر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بپای فریاد و بدیع الانصار می بود و درین  
و میکند و انصار را و عبودنا فضل من و ما نفهم و شمشیرهای مای یکد از خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم ای احمطی رجلا لاجد بخی عهد بکفر بدستی که چون هم مردان را که نوزمان اند بکفر انما نفهم انصار الفتی می کنم ایشان را تا ایمان ایشان بابداد  
دنیا باقی ماند تا لایف ساز واری دادن و و چیز را با هم و تا لایف ساز واری یافتن کسی را بر چیزی و تشبیه بولقة القلوب ازینجا است اما نفوضون ان بذهب  
الناس بالاموال ایاراضی نیستید شما ای انصار که ببرد مردم مالها را یعنی نجاههای خود و ترجیحون الی و جالکم بوسول الله و باز گردید شما بسوی خیرت  
جایهای شما بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فالوا بلی گفتند اگر می یاز رسول الله قد رضینا به تحقیق راضی شدیم ما منفق علیه ۲۳ و عن ابی  
هر بده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لولا الهیة لکنتم امرأ من الانصاف اگر نمی بود بجهت هر آینه می بودم من مردی از انصاف  
یعنی اگر نمی بود شرف بسبب بجهت و فضیلت آن هر آینه انتساب می کردم من بانصار و دیار ایشان و انتقال می کردم از اسم مهاجرین با اسم انصار و  
درین جایان اکرام انصار و فضل نسبت نصرت است و با وجود درین اشارت است با فضیلت بجهت و جلالت بر تبه مهاجرین زیرا که ایشان گذشتند  
او طان را و ترک دادند اهل اولاد را به محبت خدا و رسول وی و نصرت و ایثار فضیلت کامله است لیکن ساکنند در او طان خود و قبیل و قرابت خود پس  
بعد از بجهت فضیلت نصرت راست و بعد از مهاجرین انصار را و بعضی گفته اند که مراد است که من ممتاز نیستم از انصار مگر بفضیلت بجهت و اگر بجهت نمی بود  
یکی از ایشان می بودم و مساوی شل ایشان می بودم و مرتبه و درین تواضع عظیم و رفع منزلت انصار است و لو عملت الناس و ادا با و سلکت الانصاف  
و ادا با و شجبا لسلکت وادی الانصاف و شجبا و اگر سلوک می کردند مردم وادی را و شعبی را و میرفتند برای سلوک می کردند انصار وادی را و شعبی را  
و می رفتند برای سلوک می کردم من وادی انصار و راه ایشان را وادی فرجه میان کوه با و تل با که ان را و دو خواند جمع و وادی را و دیه شعب بکشتن  
در کوه و فرجه میان دو کوه و مراد را و دیه شعب است یعنی اگر اختلاف کنند مردم در آرای و مذاهب اختیار می کنم من را و مذاهب انصار را و موافق  
می باشم با ایشان مقصود حسن موافقت و موافقت است با ایشان بسبب آنچه مشاهده کرد از ایشان حسن و فاضل جوانه اتباع و اقتفاء زیرا که وی صلی الله  
علیه و آله و سلم قبوع مطلق است و همه نایع اویند الانصاف شیعیان انصار بمنزله شعارند بجهت شیدن جامه درونی که متصل بجهت باشد و بشعر که بمعنی موی بر بدن است  
تشبیه کرد انصار را بدان از جهت اتصال و قرب ایشان بحضرت و صلی الله علیه و آله و سلم و الناس ذقان و باقی مردم مشابهه و نار بکمره دال جامه بیرونی  
که بالا بپوشند چنانکه رواء و مانند آن از دثر به معنی اشمال اکمل بیرون بعدی افق بستی که شما ای انصار نزدیک است که به بینید پس از من خلیای  
و استبدادی اثره لفتح همزه و فتح مثله و بضم همزه و سکون مثله و بفتح آن نیز هم است از استیثار به معنی استبداد و اختیار و فی الصراح الاستیثار بجودی خود  
بکاری پرداختن ایثار بر گردیدن یعنی مردم خود را بر شما خواهند برگزید و امر باشد و در امارت آنها که دون شما اند در مرتبه بالاتر و افزون تر خواهند شد  
و به تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود بدان مخبر صادق خصوصاً در زمان امیر المؤمنین عثمان و بعضی عصرهای دیگر که بنی امیه غالب آمدند فاصبر و پس صبر کنید  
شمار برین شد و ابتلا جانی تلقونی علی الخوض تا آنکه ملاقات کنید مابرحوض و درین بشارت است مرا ایشان را بدخول جنت در جزای صبر ایشان آورد  
آنکه بعضی از انصار نر و معاویه در زمان امارت وی از بعضی مهاجرین شکایت آوردند پس علاج نکرد آن را پس گفت انصاری است گفت پیغمبر خدا که خواهید  
دید بعد از من اثره را گفت معاویه بچو امر کرده است شمار را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت بصبر معاویه گفت پس صبر کنید که شمار بدان امر کرده  
رواه البخاری ۲۴ و چند قال کما مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم الفیض و هم از ابی هریره است گفت بودیم ما با آنحضرت روز فتح فضا  
البحر من دخل دار ابی سفیان فهو آمن یکم در آید از سرکان سرای ابوسفیان را پس در امن و آمانست و هیچ کسی بوی تعرض نشود و من الفی السلا  
خو آمن و هر کسی از سرکان که بینه از سلاح را پس می نیز در آمان است آورده اند که چون ابوسفیان در سلطه در آمد عباس گفت یا رسول الله این مرد است  
که دوست میدارد و فخر و بزرگی را پس بگردان برای وی چیزی را که بدان مغر کرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من دخل دار ابی سفیان فهو  
آمن و نیز می گویند که ابوسفیان در ایام مواعیت قریش امن داده بود آنحضرت را و در آورده بود و سرای خود پس بن مکافات بود از آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم مابوسفیان را فطالت الانصار اما التحل فذلخذله و فافه بعیشین و فافه فی فینه پس انصار چون مشاهده کردند عنایت و  
با ابوسفیان که شدید العداقه بود بر آن حضرت فرمود هر که در آید دار ابی سفیان را در امن است و هر که بسیندازد و سلاح را آمن نیست متخیرند  
و تعب گردند و از روی خیریت و سادگی گفتند این مرد یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به تحقیق گرفت او را همراهی بقوم خود  
و میل و رغبت در قرینه خود یعنی که حکم جلیت بشیریت و قول الحق علی رسول الله و نه و آمد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

باین که انصار این چنین می گویند قال گفت آن حضرت بانصار ظلم گفتید شما که اما الوصل فذل لجنه فله رافقه فی عیش و نزه و رغبته فی فیه کلا  
 این چنین گویند و این چنین نیست انی جند الله و رسوله بدستی بن من خذ او فرستاده اویم هر چه می گفتم بکلم وی و مروی غر و جل می گفتم هاجوت  
 الی الله و الیکم هجرت کردم و از وطن برآمدم بسوی خدا و بامید فضل و کرم و امداد و اعانت وی بسوی شما و دیار شما از روی ظاهر که نصرت  
 دهید و باین سعادت و کرامت برسید بعد از آن بقصد تسلی و دلداری ایشان فرمود المجهبا مجهباکم و الممانف ممانفکم زندگانی من یا جای زندگانی  
 من باز زندگانی شما و یا جای زندگانی شما نیست و مردن من یا جای مردن من یا شمایا جای مردن شماست یعنی جدا نمی شوم از شما نه در حیات و نه  
 در ممات من باشا ام و شما بمن خاطر خود جمع دارید قالوا و الله ما ظننا الا ضنا بالله و رسوله گفتند بخدا سوگند نکتة ایم ما آنچه گفتیم مگر جهت  
 بخل کردن بخدا یعنی ب نعمت وی بخل وی بر ما و رسول خدا یعنی شرف جوار و محبت و محبت کردن و روانداشتن میل و محبت ترا با و دیگران مبادا از  
 غایت و محبت و جوار و محبت تو محروم شویم و غیرت لازم محبت است و محبت هرگز نمی خواهد که بکدم نظر محبوب بر اغیار افتد بیت غیر تم با تو چنانست  
 که گروست و بد نگذارم که در آبی بخیال گردان و من و ضنه بکسر ضا و معجی بخیل کردن و مضمون شی نفیس را گویند که توان بکسی داد قال گفت آنحضرت فان الله  
 و رسوله یصل فانکم و بعد فانکم پس بدستی خدا و رسول خدا تصدیق می کنند و راست گویند اند شما را و قبول می کنند عذر شما را بعد از آنکم بضم  
 و سکون عین و اعذار قبول کردن عذر کسی را و فاه میسلیم ۲۰ و عن ابن اسان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دای صبیانا و ذناء مقبلین من عوس ر و انیت این  
 که آنحضرت دید که دکان را و زمان را یعنی از انصار و وی آورنده و آورنده از طعام عروسی فقام النبی پس بایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلل پس گفت اللهم انی  
 من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من اللهم انکم من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من و در بعضی  
 الی الله و در صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این موبد و ایت الی است یعنی الانضاد میخا اید آن حضرت بنما طبعین انضاد را و معنی اللهم یا قسم است یا معنی او آنست که  
 خداوند او میدانی صدق مرد او آنچه میگویم چون دید آن حضرت این جماعه را و خوشحال شد بدیدن ایشان و جنید از آن حضرت پایه محبت خبر داد بدان و گواه گرفت  
 حق سبحانه را بران از جهت کمال عثایت و کرامت منفق علیه ۲۱ و عینده قال ما بوجوکر و العباس مجلس من مجالس الانضاد و هم از انس است که گفت که پشت  
 ابو بکر و عباس رضی الله عنهما بعد از مجلس انصار و هم بیکون و حال آنکه انصاری کرستند فقالا لانا به یکیم پس گفتند ابو بکر و عباس چه چیزی می گویاید شما را و برای چیزی  
 فقالوا ذکرینا مجلس النبی صلی الله علیه و آله و سلم مناسبت گفتند انصار از آن می گویم که یاد کردیم مجلس آن حضرت را نسبت بخود و این در ایام مرض موت آن حضرت  
 بود و دخل اجلهما اجمالی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاجری بذلت پس در آن یکی از آن دو ابو بکر یا عباس رضی الله عنهما بران حضرت پس خبر داد از آن یکی  
 آن حضرت را بکرستین انصار بر یا و مجلس شریف وی فخرج النبی پس بیرون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و فند عصب علی و ایسه چالشبه بود و حال  
 برحق سید است بر سر مبارک خود که آنجا راه را بصب حصار بر سر رستین خصابه کسر بر سر رستق فصعد المنب پس بالا آمد آنحضرت منبر را و خطبه خواند و لم یصعد بعد ذلك  
 و نه بر آمد بر منبر و خواند خطبه را بعد از آن روز و این آخر خطبه بود که خواند آنحضرت فحمد الله و اثنی علیه پس باس گفت خدا تعالی او ستایش کرد و بر خدا شکر کرد و بگویم  
 بالانضاد است گفت آن حضرت وصیت میکنم شما را به یکی کردن بانصار فاقیمکم شی و عیثی ذرا که ایشان گزشتن من یاند و عیثی من اند که شمش بفتح کاف و کسر را و زن  
 گفت شکسته ستور شمار از زندگانی چون مدد مردم را و عیثی بفتح هاء و سکون تخانیه و بوجه جاده دان که از آنجا میگویند و مردانست که انصار دوست درونی و محل سر و امات و قضا  
 من یاند و امور و دست و وجع می کند علف خود را و در کوش مردم می نهند و نگاه میدارند با جماعی خود را و در جامه دان و عرب تخایت می کنند از قلب و صدر بر عیبه و کوش پهنی  
 عیال مرد و اولاد ضعار و جماعت نیز می آید و محل برین می نیرد است یعنی انصار جماعه من و صحابه غنم و بنزله عیال و اولاد ضعار من بلکه تحمل شفت و مهرانی و غم خواری شتر  
 می باشند فذل فضول الذی علیهم ب تحقیق گذارد و می گوید که ایشان بود از نصرت و نصیحت و معرفت و جان و بقی الذی لهم و باقی ماند آنچه مرا ایشان را از و خلاصت از ثواب  
 و در آوردن و در پشت اشارت است آنچه متابعت کرد بران انصار و لایق بموتوا نازل شده در آن قول حق سبحانه ان الله اشوی من المؤمنین انفسهم و اموالهم  
 بان لهم الجنة فاطلبوا من محبتهم و تقوا و زواجن میبشتم پس بپذیرید کاری نیک که از نیکوکار ایشان بچوید آید و در گذر اندازد که از بدکار  
 ایشان صادر گردد و زاده البخاری ۲۲ و عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فبهه گفت ابن عباس  
 بیرون آمد آن حضرت و در مرض خود گرفت از عالم دران مرض حتی جلس علی المنبر فحمد الله و اثنی علیه تا آنکه نشست بر منبر پس حمد گفت خدا  
 را و ثنا گفت بروی ثم قال پستتر گفت اما بعد فان التالیس بکثرون اما بعد از حمد و ثناید پس بدیدم در اسلام بسیار می شنود  
 و روز بروز افزون می گردد و از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و بقل الانضاد و کم می شنود انصار را زیرا  
 که بدل ندارند چه انصار عبارت از جماعه اند که جای دادند آن حضرت را و نصرت نمودند او را و این چیز است که منقض می شود و سپری  
 می گردد و با نقضایه زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و این معنی در مهاجرتین که از مکه به مدینه همراه آن





کشته است

قال

یا کاتب  
بالا برید  
صح

سرخوار باشند و منافقین کفر را کرده ام من ارجت انکم من کافرون فکم که ایمان نیاورده ام و لا اولاد و احبک دینی : و کرده ام از جهه انکه مرده ام  
و بعد از ایمان کافر شده ام و بر ایدم از دین خود و لا ارضی بالکفر بعد الاسلام و نه ارجت راضی شدن کفر بعد از اسلام که می خواهم برایم از این اسلام  
فقال و يقول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله قد صدقکم بدستی که طالب به تحقیق راست باشد و تحقیق حال چنین است  
که وی گفت فقال عجمی پس گفت غرضی اینست که از راه اباد رسول الله اضرب عنقه هذا للنافق که زخم کردن این منافق را و گفته اند شاید که پیمان  
تقدیم و تاخر است و الا فتن عجمی قول را بعد از تصدیق آنحضرت طالب را بعد است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله  
فلشهادت بدستی طالب به تحقیق حاضر شده است بدرگوا که عمر گفت حدیث کرده در را حاضر شده پس گفت آنحضرت و ما ید و یلت لعل الله اطلع علی  
اهل بل و فقال اعملوا ما سینتم به و چه درمی یابا ند ترا تحقیق حال او و چه میدانی که وی سستی قتل است شاید که ندای تعالی مطلع شده باشد بر صابرا بل در  
پس گفت وی تعالی کند هر چه خواهد فقد وجبت لکم الجنة پس تحقیق واجب و لازم شد شمارا بشدت و فی و وایة و در روایتی بجای فقد وجبت  
لکم الجنة فقد غفرت لکم واقع شده یعنی حق تعالی نظر کرد و ایشان نظر رحمت و مغفرت یعنی ترحم و امید داشتن راجع است بعد و الا آنحضرت را یقین است تحقیق ام  
و ارجت است که لعل برای ان فرمود تا اهل بدر بران اتحاد و اتحاد کنند و از عمل بازمانند و اهل ما سینتم از برای الهما کرم و غایت است نه رخصت کردن و سر  
دادن که هر چه خواهد کند فافهم و بالله التوفیق فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدا تعالی در جزو منع از این فعل که حاکم کرد و امثال ان این است  
یا ایها الذین آمنوا لا تلحظوا وعدی و کما اولیاء انکما هاشمی مسلمانان یکمیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را و دشمنان را آخریاء  
منفق علیکم ۳۳ و عن رافعة کسریة و نافع انصاری بدستی است فقال جاء مجئ یبل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
قال ما احدثون اهل بدر فیکم گفت آمد جرئیل بسوی آنحضرت گفت در چه مرتبه می وارید و ار که در ام طایفه می شمارید شما اهل بدر را در میان خود قال من  
افضل المسلمین گفت آنحضرت می شمارم اهل بدر را در میان خود افضل مسلمانان و اهل کلمة جنوهما یا کلمة گفت در جواب جرئیل کلامی که مانند این کلمه است و معنی  
افاده زیادت شرف و منزلت قال گفت جرئیل و کن لکم من شهد بدرا من لکلمة گفت جرئیل و هم چنین از افضل نام می وایم کسی را که حاضر  
شد است بدر را از لکه و واه البخاری و عن حفصة روایت است از ام المومنین حفصة که دختر امیر المومنین عیسی بن ابی طالب است : قال قلت رسول  
الله ع گفت حفصة که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لا یجوز ان لا یدخل النار انشاء الله تعالی لاجل شهد بدرا و الی حدیثه  
بدستی من هر آنچه امید می دارم که در دنیا یا آتش دوزخ را اگر خواسته است خدا می بویج که می که حاضر شده است بدر را و حدیثه را و یقیند مشیت حق ارجت رغبت و آید  
درگاه الهی است تعالی نه از برای شک قلت حفصة می گوید که من با رسول الله الیس قد قال الله انما یتحقق کشفه است خدا تعالی و ان منکم  
الا و ایدها و است از شما هیچ یکی که در آید و است آتش دوزخ را یعنی در وقت که شتران را مضطرب چون در آمدن دوزخ حاکم باشد هر تمانه و میان را یعنی ان را اهل بدر و چون  
چون راست آید قال فلم یجعه یقول گفت آنحضرت پس نشیند و خود تعالی را که یکمیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را و دشمنان را آخریاء  
سرد و سلامت شود آتش بر ایشان چاکه برابر ایدم علیه السلام یعنی و در دوزخ می یابند و در آن می کزند و از برای ایشان نمی رسد و از برای اهل  
انیت و این مرتضیان را می باشد و اهل بدر و حدیثه داخل این جماعت اند و فی و وایة لا یجوز ان لا یجوز انشاء الله من اصحاب الشجر واحد و در روایتی  
این چنین آمده است که در دوزخ آید آتش را اگر خواسته است خدا از اصحاب شجر و معنی الذین یا یجوزوا یجوزها لکنانی که بیعت کردند با آنحضرت زیر شجره این و آن تفسیر  
اصحاب الشجره است و این در حدیثه بود و واه مسلم ۳۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم اجمعتم انما و اد کجما انما گفت جابر بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
و جابر صد کس و در روایتی هزار و یا فصد هزار و صد نفر آمده است و در توفیق در شرح مذکور است قال لنا النبی گفت : را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
انتم الیوم خیر اهل الارض شما امروز در سیرین اهل زمینید منفق علیکم ۳۳ و چنگه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من  
بصیحة الثنية ثنية المراء کسی که بالا براید ثنیه را که ثنیه مرا است ثنیه ثنیه مشکو و کسر نوین و تشدید ثنیه را و غده در کوه و در آن ثنیه سم و نفع نیراده است نام ثنیه  
است و این که و در دینه از راه حدیثه که رسد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم ثمان موضع در شب پس ترغیب کرد ان حضرت ایشان را بصعود  
آن و بر آمدن بر آن تا بکشت در آن چه باشد و ظاهر حکمت اطلاع بر اهل بل که که بجای کین نکرد و باشند و بداندیشی نه نموده و در لیاک خود شکو شده و کافیل فرمود هر که صعود  
کند بران فانه یحط عنه ملحقین بواحد اهل بل پس بدستی شان این است که فرود آمد می شود و کم کرده میشود و از ان کسی که صعود می کند از انانده آنچه کم کرده شده  
و فرود نمانده شد از برای اسرائیل ملج است بقول وی سبحانه و فو و لعل الله یغفر لکم و قد است که نبی اسرائیل بعد از آنکه بر آورده شدند از یاسان که تاجل سال بردی  
تا به و جابر بودند و سایر که در ایشان ابر و فرستاده شد بر ایشان من و سلوی و امر کرده شد ایشان را به در آمدن قیوم از شام که نام آن ابر یا کوه بود به سجد و دعا و طلب حلا و لب  
و استغفار تا آمرزیده شود و کما بان ایشان لیکن ایشان تبدیل کردند طلب توبه و استغفار را و طلب مشیت خود از اعراض بدین پس نازل کرده شده

برایشان خدای سبحان و تعالی فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خود هر که برآید بر شرف عمارت آمده شود و گاه  
 وی وحی کرده شود از وی مانند آنچه وعده کرده شده بود بخوان از بنی اسرائیل پس جابر رضی الله عنه میگوید که کان اول من صعد هلال جبلنا خبیل بنی  
 الحیر و ج پس بود نخستین کسی که صعود کرد آن شب را سپیدان تا بنی اسرائیل بنی الحیر که قبیل است از انصار و جابر بن عبد الله است سابقا گفته شد که انصار  
 دو قبیل بودند اوس و خزرج که دو برادر بودند ششم تنام الناحی ستر تمام اندمیر دم یعنی هر آید میانی تمام فتح هر دو و شد یحیی ففعل رسول الله یسکت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کلمه مخفوله هر که است از شما آمده شده است و در الاضیاجب الجبل الاچر که فرمود و شتر سرخ  
 فانیاه فقلنا فقال هی یغفلت رسول الله سر دم آن شخص خداوند شتر سرخ را پس قیام ما امرش خواهد بود پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم قال لان اجد ضالنی احب الی من ان یسکت مخفول صاحب که گفت آن صاحب شتر سرخ برآید اگر بزم من کم شد خود را که  
 همان شتر سرخ باشد یا چیزی دیگر که محبوب تر است نزد من ازین که امرش خواهد بود یا رثا که حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر آن مرد کا فرود دست  
 که اتفاق خود را در میان مسلمانان پنهان کرده بود و راه میسلم و ذکر حدیث انس که در وی این است که قال لای بن  
 کعب ان الله انزلنا علیک کف انحضرت مرابی بن کعب را که خدا تعالی امر کرده است که آنرا بخوانم تر و سوره لم یکن الله بن کعب فی باب بعد فضائل القرآن  
 در بابی که بعد از کتاب فضائل القرآن مذکور است و صاحب مصباح این حدیث را درین فصل ذکر کرده است ثلث ذکران را انما سب وید تجر ذکر قرآن ۲۵  
**الفصل الثانی عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اقلند و بالذین من بعدی عن اصحابی ابی بکر و عجمیر و دی کنید**  
 بان دو کسی که بعد از من طایفه خواهند بود از اصحاب من که ام اندان دو کس ابو بکر و عمر و اهند و ابیدی عجمان و سیرت پذیر شود و در راست روید سیرت و راه و در  
 عمار بن یاسر اقلند و او اهند و او هر دو نفهم دال و در این اشارت است تهنات خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و غشی که ابو بکر بن ام عبد و جکت دزدید و پنا  
 و اند زابن ام عبد که بعد از بن مسعود است ام عبد کینت و در اوست چاک که گذشت و فی و رایت جذ بقت و در روایت حدیث آمده است که ما جلد فک  
 ابن مسعود و فی خبری که حدیث میکند خبر می دهد این مسعود از امور دین و احکام آن پس تقدیر کنید او را و راست گوید او را بدل این عبارت در بدل  
 این عبارت است که و غشی که ابو بکر بن ام عبد کینت و گفته اند که آنچه وصیت کرده و تحدید نموده این مسعود است خلاف ابو بکر است زیرا که مردی است که وی رضی الله  
 عنه گفت تا خبر کنم کسی را که تقدم کرد و او را پیغمبر خدا و مثل این مردی است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و راه النزمی ۲ و عن علی رضی الله عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو انکم مؤمنون بقریم و قریحه و کسریم شده و من خبر بشوقه لایب علیهم ابن ام عبد گفت انحضرت اگر می بودم  
 امیر و حاکم سازم کسی را بی ککاش برآید امیری کرد اندم برایشان عبد الله بن مسعود را یعنی در امیر ساختن و هیچ حاجت بشورت و کفایت و گفته اند که مقصود امیر ساختن  
 اوست رضی الله عنه در شکر معین یا در حالت حیات در امری از امور و الا خلافتی که بعد از انحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص بقریش است و ان مسعود  
 قریشی نیست و راه النزمی و ابن ماجه ۲ و عن جیمه بن قیس خاضع و سکون تخمین و قریه مثله بن ابی سبیر و قریه بن حله و سکون موعده انکلتا  
 تا بن وثقات ایشان است قال انکلت للذین و سالت الله ان یبیسر لی جلیسا صالحا لجا گفت ادم دینه را و سوال کردم خدا را که میسر کرد و اندم پیش  
 صالح بقیسری اباه هر پس میسر کرد و اندم خدای تعالی برای من ابو هریر را جلیسین الیه پس شستم من بوی وی فقلت انی سالت الله ان یبیسر لی  
 جلیسا صالحا لجا پس کفر من که در خواستم از خدا که میسر کرد و اندم انهمین یک فلیسری پس میسر کرد و اندم فقلت لی پس موافق کرد شدی تو برای من وقت  
 به تحف فلفظ جمول از وقتی به منی ساز و آفاق و در بعضی نسخ فیلیسیت فقال من این است پس گفت ابو هریر از کثای و ظن من اهل  
 الکوفه کفر از اهل کوفه ام جنت النیس الحیر آمد و ام در جانی که یوم نمی را که گماست و اطلبه و طلب می کنی را برای افسر و ظال البس فیکم سعد بن مالک  
 پس گفت ابو هریر ایا نیت و ایمان شما سعد بن مالک را و سعد بن ابی وقاص است و مالک نام پدر او است که ابی وقاص است صاحب الدخوة قبول کرده شده  
 است دعای او و ابن مسعود صاحب ظهور رسول الله و یکر عبد الله بن مسعود خداوند آب وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم  
 که آب وضو الوی بود و وی مهمی داشت و حاضر می آورد و ظهور بر فتح طایفه پاک کننده که آب است و ظهور بر بعضی طایفه  
 و فعلیه و صاحب نعلین آن حضرت که نگاه میداشت و چند یقه صاحب صمد رسول الله دیگر حذیفه صاحب سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 که علم منافقان نزد وی بود و عمار و ابی اجاره الله من الشیطان و یکر عمار بن یاسر که در امان داشته است او را خدا از شیطان علی لسان  
 نبیه بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم یعنی بر زبان آن حضرت رفته است که خدای تعالی عمار را از شیطان و اتباع وی نگاه داشته  
 است و سلمان صاحب الکبا بن و یکر سلمان فارسی صاحب هر دو کتاب لاخجل و القرآن زیر که ویس انجیل خوانده و  
 بدان ایمان آورده بعد از ان بنحمت محمد رسول الله رسیده و قرآن را خوانده و بعضی گویند که عیسی را در یافته و مشهور است

الفصل الثانی

امری



بیت در حدیثش قیامت بودم لا حشرم روی ترا دیدم و از جا زخم فانی سمعت رسول الله پس بدستی من شدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت آنده عاشر همیشه فی الجنة بدستی وی هم ده کس است در بهشت یعنی مانند دهنم ده کس است که بهشتی اند زیرا که وی از عیبه بشریت گذراند الطبی و ازین تقریر وی ظاهر میشود که فی الجنة را بصفت عشره داشته و محل بر عشره مشره کرده است و ظاهر عبارت در است که وی و هم کسی است که در بهشت در آید و پیشی نه کند از وی در در آمدن بهشت مگر نه کس و احتمال دارد که جامعی که وی با ایشان در بهشت در آید و هم صحت باشد نه فخر و الله اعلم و اه الزمذنی و عن جده روایت است از خدیفه بن الحان گفته صحابه با رسول الله و استخلفت اگر خدیفه می ساختی کسی را از اصحاب بحضور خود بهتر می بودی قال ان استخلفت علیکم فیه صیغوه عند بنده گفت آنحضرت اگر خدیفه را از من کسی را بر شما پس بی فرمانی کند او را و اطاعت کند و خلافت او قبول نکند و خلاف نمائید عذاب کرده میشود شما و کنی ما چنانکه جده یقه قصه لیکن خبری که حدیث کند شما را و خبر دهنده پس قصد می کند او را و راست گردانید او را و ما افرا که عبد الله فاقوا و و خبری که بخواند شما را عبد الله بن مسعود پس بخواند آنرا تقریر معنی این حدیث این چنین کرده اند که گویا آن حضرت فرمود هم ضروری نیست شما را که از من سوال استخلاف کنید زیرا که آن حاصل میشود اتفاق و اجماع شما بر کسی که اهل آن می دانند او را یا که از تنصیف و تخصیص نامی هم هست آنچه ضروری است شما را عمل کتاب و سنت است و تمسک بان و تخصیص کرد خدیفه و این معهود را بکراجهت شایسته بزرگ فضل و مرتبه ایشان در علم یقین و آنچه اقتضای باید کرد از ان از اتفاق و این نزد خدیفه بود از جهت بودن وی صاحب سر رسول الله و عند علم الناس و آنچه اقتضای باید کرد بدان از احکام و این نزد این معهود است زیرا که فرموده است و ضبط لامنی فاضی به این ام عبد الله را منی شد من برای امت خود و خبری که راضی شد بدان این ام عبد الله بن مسعود است و فرمود تمسکوا بعهد ابن ام عبد الله در زینب به همان و اندر این معهود و گفته اند که درین حدیث و در حدیث اول از فضل بیان استخلاف الی بکر رضی الله عنه نیز است زیرا که مروی است از ابن مسعود که گفت تقدیم کرد ابو بکر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کار دین ما که امامت نماز باشد پس تا خبر کنیم ما او را در کار دنیا و خود ۱۳ و عنده قال ما اجد من الناس تد و که الفتنه الا انا اخطا فاطمه جلیله لا یجمل بن مسعود هم از خدیفه است که گفت وی نیست هیچ کی از مردم که در یابد او را فتنه مگر آنکه من قسم تا شرفقه را بروی مگر محمد بن مسلمه بقیع میم و سکون بین و فتح لام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا فضل فی الفتنه زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که می گفت محمد بن مسلمه را که زان نمی کند تر افتنه و محمد بن مسلمه انصاری خزرجی اشجلی است حاضر شده همه شما را بکر بن تویک را و بعضی گویند استخلاف کرد او را آنحضرت در سال بتوک و بود از فضیله صحابه و اسلام آورد و دست مصعب بن عمیر در دینه و مرد در سال چهل و سه یا شش یا هفت و کوشه گرفت و اقامت فتنه با مر نبوی و ملائمت مانند از ضرر و شدة آن و اه ابو داود و مسکنه روایت کرد و این حدیث را ابو داود و سکوت کرد و از وی یعنی طعن نموده و تصحیح و حسن خبر نموده و محمد بن را اختلاف است در آنکه حدیثی که سکوت کرده است ابو داود از ان صحیح است یا حسن است یا ضعیف صالح احتجاج چنانکه در مجلس مذکور است و اقول المحدثان و مقرر گردانید و ثابت داشت این حدیث را عبد العظیم مندری که از علماء حدیث است و در اصل مشکلات و رنجها باض است و در حاشیه این عبارت را جری نوشته اند و عن غایبه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ای فی بیت الن نبیر مصباحا روایت است از عائشه که آنحضرت دید و غایبه فی بن العوام چراغی را و بر سر رضی الله عنه از عشره مشره است و ابن عمر رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و ابدا ابو بکر صدیق است زوج اسامه بنت ابی بکر فقال با غایبه ما انی ایما و الا فلا فینست پس گفت آنحضرت ای پاشه کمان نمی برم اسامه بنت ابی بکر را اگر آنکه به تحقیق زائده است یعنی این چراغی را که در این وقت افروخته اند نشان است که اسامه که حل داشت زائده است گفت بنده نون و کسرا بلفظ مجهول و لفتح نون بلفظ معلوم نیز نوشته اند فی الصراح زحکی زن زوجه شد و لا یتیم و جده نام نه نیده آن مولود را اما آنکه نام بنم من او را فاطمه عبد الله پس نام نهاد آنحضرت او را عبد الله و ابن عبد الله بن الزبیر است رضی الله عنه صابی مشهور بن و مناقب و وقایع وی مذکور و مشهور است و وی رضی الله عنه اول مولودی است در هاجرین بعد از جنت و چونکه بفرقه پیاده و تحلیک کرد آنحضرت او را بنحو مادت مبارک خود و تحلیک خاندن خرمایا چنان و مالیدن آن کام مولود را و این سنت است و اه الزمذنی و او عن عبد الحق بن ابی حمزه بقیع عین و کسریم و سکون تخانیه مضطربا حدیث است ثابت نیست در صحابه و بعضی گفته اند که صحابی است روایت کرده است از وی همین حدیث که میگوید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یجوز فی اللهام اجمعه هادیا مهدی خداوند اکبر دان او را راه راست نمائده و راه راست یافته شده و اهدیه و هدایت کن مردم را بوی و اه الزمذنی به آنکه سیوطی گفته و صاحب سفر السعاده نیز میگوید که محمدان گفته اند که صحیح شده در فضایل معویه هیچ حدیثی و در جامع الاصول گفته که آنجه ثابت شده است کتابت اوست تر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ثابت شده است کتابت وی و تحقیق وارد شده است در شان وی حدیثی که روایت کرده است او را احمد در مسند خود از عراض بن ساریه که شنیده ام پیغمبر خدا را که می گفت اللهم علم

معاونیه الکتاب و الحیاب و نه البلاء و نه البلاء و کنه و کتاب و حساب و کنه و دار او را از هذاب و این حدیث را طرق متعدده است و در  
 بعضی طریق این کلمه زیاد کرد و ممکن له فی البلاء و کنه و قدرت ده و او را در شهر با نیکین پای بر جای کردن و دیگر این حدیث با معاونیه اذا املکناک فاصبر  
 ای معاویه چون مالک و پادشاه شوی ساسانی کنی بر مردم و سخت گیر و در روایتی آمده است فاحسن پس احسان کن و فوق همه این حدیث است که نزدیکی  
 از جده الرحمن بن ابی عمیر روایت کرده و گفته اند که صحابی از این حدیث نزد محمد بن بصیرت رسیده است و الله اعلم پوشیده ماند که بدایت بنی راه  
 نمودن فرع علم است و تمامه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عالم بودند با حکام دین و او امر و نوای آن به تفاوت در این و برین است مدار حدیث  
 اصحابی کالجیم با هم و اندیم اهد بهم و از این لازم می آید که در هر جا بودی و جندی باشند اما این در خبری خواهد بود که خاک گردی باشند و حق است  
 ایشان نیامد و در فتنه و ابتلا افتاده از راه هدایت گشته باشد و در غیر آن قصه صاحب هدایت اندک لا یتحیی و این سخن حق است متعنه طرفین و الله  
 اعلم و این حقیقه بن خاص صحابی است و الی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادرش عقیبه بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را و در سنه ثمان و نیمین  
 فوت کرد و روایت کرده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرد از وی جابر و ابن عباس و از تابعین خلقی کثیر که درانی جامع الاصول و ذی کفایت در  
 کشف خود صحابی کبریا میر شریف ضعیف مقری مشاعر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التماس و آمن جمیع و بن الی خاص اسلام آورد  
 مردم و ایمان آورد و عمر بن العاص مراد با ساس مردمی اندازید که اسلام آوردند و فریاد کردند که کجاست و قهر بعد از آن صبح شد ایمان هر که خواست خدا تعالی  
 از ایشان و عمر بن العاص ایمان آورد و بطوع و رغبت و هجرت آورد و از حبشه به مدینه و انداخت خدای تعالی ایمان را در دلی وی بعد از آنکه اقرار آورد که  
 به بتوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس اقبال کرد و بجانب آنحضرت بی آنکه کسی او را بجانب خوانده پس دیده آمد به مدینه و ایمان آورد و  
 پیش از اسلام مبالغه داشت در عداوت آنحضرت تحمیس وی بایمان و نسبت مردم دیگر با سلام ازین جهت است و چون خواست که ایمان آورد و بیعت  
 کند دست کشید گفت آنحضرت چرا دست کشیدی ای عمر و گفت شرطی کنم یا رسول الله فرمود چه شرط می کنی گفت ایمان آرم بشرط آنکه آزریده شود همه  
 کنایان من که پیش از این کرده ام فرمود نمیدانی یا عمر که اسلام می اندازد و می پوشد هر کجایی را که پیش از وی کرده شد و هجرت می اندازد و می پوشد  
 هر کجایی را که پیش از آن کرده شد و در حدیث دیگر آمده که عمر بن العاص و برادر وی هشام بن العاص هر دو مؤمن اند و نیز آمده است که عمر بن العاص از  
 صحابحان قریش است و نیز روایت می کنند که گفت آنحضرت بنوی ائتک لی یثبید و گفت آنحضرت که عمر بن العاص صدقه را بهتر از دیگران می آرد و  
 اعلم و بود عمر بن العاص خداوند عقل و زهد و بود عمر بن العاص هر که را پدید می دید می گفت سبحان الله خالق این و عمر بن العاص یکی است و روایت  
 کرده شده است که وی در وقت گذشتن ازین عالم ترس و فتنی و بی آرامی بسیار می کرد پس گفت پسروی عبدالله ای پدر این همه فرع چیست  
 صحبت داشته تو با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خراگوده و وی گفت ای پسر من بر من سه حالت گذشته است بودم من در اقل امر که دشمن  
 میباشتم رسول خدا را دشمنی سخت بعد از آن مسلمان شدم و صحبت داشتم با وی پسر بودم در امارت و ولایت و قتل شدم بدان و رسید  
 مرا از ره گذر دنیا آنچه رسیدنی دادم که بکدام یکی ازین حال معاطه خواهند کرد و چه پیش آمدنی است ذواته الذمندی و قال هذا جهد یت غریب و  
 لهس اسناد به بالقوی و این جانب قال لقبی رسول الله گفت جابر طافات کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال با جابر مالی  
 اراک منکرا پس گفت آنحضرت ای جابر چه شده است مرا که می بینم ترا شکسته و دیگر یعنی چیست سبب نکستی و دیگری تو فلک اسنشهادی و نیکو عباد  
 و دینا کفتم شهید کرده شد پدر من و آن در غرزه احد بود و گذشت پدر من عیال و دوام چرا و کثیر باشم قال فلا ابشرک بما لفی الله به ابالک گفت  
 آنحضرت آیا خبر خوش ندیده ام ترا یا پیش آمد خدا و جل و معاطه کرد آن پدر ترا یعنی از خجسته غم و اندوه دنیا و دیگر باشی که این آسان خواهد شد و لیکن شاد باش  
 مانجه در وی قرب و کرامت موی است و در این اشارت است با که فضل و کرامت پدر آن سرایت می کند در پسران که بر راه راست باشند و با که پسران  
 نبشادی دینی پدران شاد باید بود و فلک بلی کفر می خیزد به رسول الله قال ما کلم الله ابدا قط الامن و واه حجاب گفت آن حضرت کلام نکرده است  
 خدای تعالی هیچ یکی را هرگز از پس پرده و احیایک فکلمه کفاجا و زنده کرد و ایند خدای تعالی پدر ترا پس سخن کرد با وی روی پرده و شهیدان خود  
 زنده اند و لیکن حق سبحانه زیادت قوت و روحانیت بروی افاضه کرد که بدان مشاهد حق کردی حجاب و شراط حجاب و درین عالم است قیاس آن عالم  
 برین توان کرد قال با عکبی یمن علی اعطت گفت خدای تعالی پدر ترا ای بنده من آرزو کن و بخواد با خدا و فضل و کرامت من بر چه می خواهی بهم ترا قال یرای  
 تجیبنی فاقض فیک ثابته گفت پدر تو ای پروردگار من آرزوی دارم و می خواهم که زنده گردانی مرا و بفرستی بدینا پس کشته شوم در راه تو کورت دوم قال الوب  
 گفت پروردگار ببار و ک و الله قد سبق فی انهم لا یومنون بدستی شان نیست که بتجسس گذشته است حکم من که آدیان بعد از مردن و آمدن بان عالم باز  
 نمی گردند بدینا فلیت پس فرود آمد این است و لا تجسسین الت بن قتلوا فیت سبیل الله



اموات ساکنان مبرقون کانی را که گشته شدند در راه خدا مرده الایة تا آخر آیت و رواه الترمذی ۱۸ و عنده قال ایستغفر فی رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم خمسین مئة و هم از جابر است که آمرزش خواست برای من آن حضرت میت پنج بار معلوم شد که استغفر باین  
بار در یک وقت و یک مجلس بود و اوقات متعدده و این ظاهر تر است و الله اعلم و رواه الترمذی ۱۹ و عن انس قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم که من اشعث اخبو کفتم آن حضرت بسیار ثویلید موی غبار آلوده ذی طهر بن خداوند و جامه کهنه طر کبر طاجمانه  
یا کلیم کنه لا یوبیه له پاک داشته نمی شود و التفات نموده نمی شود مرا و او دانستی شود او را که گیس از جبهه تهاست و بی اعتباری دی نزد مردم لو  
افتم علی الله لا یبره اگر سو کند خور و بر خدا یعنی سو کند خور که خدا این چنین خواهد کرد و هر آینه راست گوی کرد و اند او را خدا و سو کند او و می کند از بابا سو کند  
خور و بر فعل خود که چنین کنم با عتقا و بر خدا میامی کرد و می تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد او را که بکند و می فعل را منیهمم البیوعین مالک از جبر  
ایشانست بر این مالک برادر انس بن مالک رضی الله عنهما از یک مادر و یک پدر از فضل و صحابه و دلیران و پهلوانان ایشانست حاضر شد احد  
و مشا بدر که بعد از وی اندوشت از مشرکان چندین را سواي آنکه شریک شده بود و یحیران و ظاهر شد از وی مبارزت شدید و در زبانه و شمشیر  
در سال میت و رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوة ۲۰ و عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا ان عبی النبی  
آوی الیها اهل بیی اگاه باشید بدستی که دوست درونی و محل سرواغات من که بازگشت می کنم بسوی آن اهل بیت من اند و معنی میت در فصل اول از  
حدیث انس معلوم شد و اینجا این لفظ در مدح انصار واقع شده و این منافات ندارد و بود آن در شان غیر ایشان خصوصاً اهل بیت که اخضر اند و این  
صفت و تواند که صفت النبی او بی الیها برای تخصیص و تقید باشد یعنی آنها که جمیع می کنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر و تخصیص این صفت با اهل بیت زیادت  
شرف و فضیلت ایشان باشد و ان کوشی الانصار بدستی که شش من انصارند معنی که شش نیز در فصل اول معلوم شد در حدیث انس فلعنوا فممن  
میستغفم پس بخونید از بدکار ایشان و اقبلوا عن محسنهم و بنیزید از نیکوکار ایشان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن ۲۱ و عن ابن  
عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یبغض الانصار احد یؤمن بالله و الیوم الاخری دشمن ندارد انصار را هیچ کی که ایمان دارد و بخند  
و رواه آخرت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲ و عن انس عن ابی طلحة روایت است از انس که روایت میکند از ابی طلحة که زوج ام است  
ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقرا قومک التیسلام گفت انس که گفت مرا آن حضرت سخنانی قوم خود را سلام را اقره  
نفع بهره و سکون قاف و کسر را و کسر بهره و فتح را نیز می باشد و برین تقدیر یعنی آید و بر تقدیر فتح بر پی علی و معنی خوانیدن سلام است که چون یکی بدگری سلام  
میرساند آن دیگر در جواب آن سلام میخواند تحقیق این معنی مکرر کرده شد است غرض که آنحضرت با او طلحه گفت که قوم خود را از من سلام رسان فانهم یصلون  
اعفاه صبی زیرا که بدستی ایشان آنچه من میدانم پارسا یا ندانم صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جاد و قبال یا در غضب و وجه  
ایستادن از حرام و صبر صفتین با خفت با صبر و بصر صاب و تشدید باء مقصوره نیز تصحیح کرده اند صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جاد و قبال یا در غضب و وجه  
اول اوفی است به معنی خفت و رواه الترمذی ۲۳ و عن جابر بن عبد الله انما طاب الله الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد جابر رضی الله عنه  
که غلامی مرطاب بن ابی بکر را نزد آنحضرت بشکوه اطیافا لیکه در حالی که شکایت می کند از غلام عاظم را نزد آنحضرت فقال لیس گفت آن غلام  
با رسول الله لیدخلن جالب التامه یعنی می آید عاظم باشد و فرخ را یعنی ظلم میکند و کار می کند که بدان متقی و فرخ می کرد و ظاهر است که آن غلام چنان  
فقه کتاب عاظم را که اهل که فرستاده و آمده و گفته باشد و الله اعلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کذب لا یهدی لهما و مع قعی در نمی آید  
عاظم آتش را فاته شد بد و الله بهیه زیرا که بدستی وی حاضر شد است بد را و مدینه را و الله اعلم ۲۴ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی  
علیه وآله وسلم تلا هذه الاية روایت می کند ابو هریره که آنحضرت خواند این آیت را و ان تلو ایستبدل قومنا غیر که شم لا یکوفوا امثالکم و اگر روی کرد  
شما از ایمان و اسلام می آید و خدای تعالی در بدل شما کرد و حق را جزا پستی نمی باشد آن کرده فانه شاهد روی کرد اینده من و اعراض کردن از حق قالوا گفتند صحابه  
با رسول الله تلو الذین ذکر الله ان تولینا امینید لو ابنا کیتند آن قومی که ذکر کرده است خدا که اگر روی کرد و ایمان در بدل ما و بجای ما گرفته  
می شوند آن قوم شم لا یکوفوا امثالکم پستی باشد آن قوم مانند ما فاضی علی فخذ سلطان پس زد دست آنحضرت بر این سلطان فارسی نیم  
قال هذا قوم بد پستی گفت آن قوم این است و قوم این یعنی فارسیان و عجمیان و لو کان الدین عندنا لثنا بالثنا و له رجال من العرب و اکرمی بود و این نزد ایشان  
در میان برائت می گیرند آنرا امر و ان انجم چنانکه سابقا معلوم شد که اکثر اربعین از عجم اند و ایشان بلند شد پای علم و دین و بیاض و این قوم را با نصار و اهل بن تفسیر کرده  
رواه الترمذی ۲۵ و عنده قال ذکرک الاجام چند رسول الله و هم از ابی هریره است گفت ذکر کرده شد اهل عجم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم غیر خوبان عجم  
عجمی یکی و عجم عرب بنیم نیز آمده و عجم آنکه سخن پیدا و میخ تواند گفت و اگر چه از عرب باشد اما عجم را عجم را بر عجم اطلاق کنند که سخن ایشان

نزد عرب فصیح و پیدایند و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تأبهموا و بعضهم او ثقی منی بکذا و بعضکم پس گفت آن حضرت هر آینه من  
 بایشان یا به بعض ایشان یعنی بجمان اعتماد کننده و استوار دارند و ترم در خط و دین و امانت از خود از آنکه بشما یا به بعض شما یعنی عربان طبعی گفت که خطاب  
 بقومی مخصوص است که خوانده شدند با اتفاق مال فی سبیل الله پس قاعد و تکاسل نمودند در آن و بر بر تقدیر و درین مدح اهل عجم و غایت و رعایت است  
 بایشان و قول وی او بعضکم و او بعضکم شک راوی است یا تنویع است و واه النزمی ۱۱ الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان لكل نبی سبعة نجباء و دقاء گفت علی که گفت آن حضرت بدستی مر بر پیغمبر را هفت کس میبوندند از بر گرفته یا  
 از اصحاب و نگاه دارند و نگاهبان احوال ظاهر و باطن وی که با وی می بودند نجباء بفتح نون و فتح جیم جمع نجیب مرد کریم حسب و رتقا و ضمیر را و فتح قاف  
 جمع قریب حافظ و عارس و اعطيت انا اربعة عیش و دوا و ده مرد که بخار قبای منفذ فلنا من هم خیم ما کیستند آن چارده مرد  
 قال نا و ابناى و بعض و حمزة گفت علی آن چارده من و هر و و پسر من یعنی حسن و حسین و جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و ابوبکر و عمر و مصعب  
 بن عقیل و بلال و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود و ابوذر و المغداد رضی الله عنهم ازین حدیث معلوم می شود که درین چارده بحسب نجابت  
 و رقابت خصوصیتی هست که در دیگران نیست و در دیگران نیز فضائل و کمالات است که مخصوص با نباست و گفته اند که در هر یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم رضی الله عنهم اجمعین حتی و خصوصیتی و صفتی بود که مخصوص بود بوی و واه النزمی ۲ و عن خالد بن الولید قال کان یبخی و یهین عمار بن  
 ابی سلمة کلام فاعلظت له فی القول گفت خالد بن ابی سلمة میان من و میان عمار بنی پس درستی کردم من مر عمار را در سخن گفتن خالد بن الولید از کار برقریش بود و عمار بن ابی  
 سلمة را و قرأ خالد و ارجشتم کم و دید و درستی کرد می گوید خالد فاعلظت عمار و شکوفی الی رسول الله پس روان شد عمار را ده آنکه گفته اند از من بودی غیر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم راوی می گوید فجاء خالد و هو یسکوه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس خالد خالد و حال آنکه عمار شکایت می کند از خالد  
 نزد آن حضرت قال گفت راوی فجعل یغلظ له و لا یرید الا غلظته سرکشت خالد که درستی می کند مر عمار را و زیاده نمی کند که درستی را و النبی صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم سنا کثلا ینحکم و حال آنکه آن حضرت عمار شست که هیچ سخن نمی گوید فبکی چنان پس گریه کرد و عمار از شکستی و عمار دی خود و غلظت  
 خالد و سکت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال گفت عمار یا رسول الله الان انا یا نبی منی لک خالد و میکند و چه می کنید فرغ النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم و اسه پس برداشت آن حضرت سر مبارک خود را و قال من عادی عمار اچاده الله کسی که دشمنی در زد با عمار و دشمنی در زد با او خدا  
 و من ابغض عمار ابغضه الله و کسی که دشمن دارد عمار را دشمن دارد او را خدا ابغض و عداوت بیک معنی است پس این تاکید است یا مرادی و دشمنی الفصل  
 است و بدیگری کردن چیزی که دشمنی آرد قال خالد فخرجت فما کان شیء اوجب لی من دضایعها و پس بر آن آدم من پس بنودی چیزی محبوب تر از من  
 از راضی شدن عمار یعنی کاری کنم که عمار از من راضی گردد و تا میان من و او محبت پیدا آید فلیفید بجماد رضی پس بش آدم من عمار را بخیری که راضی گردد عمار از تو راضی  
 و انکسار و اهتد او عتد ارفوخی پس راضی گشت ۳ و عن ابی عبیدة بن جریج عن عنین و فتح قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول  
 خالد یسب من سبوف الله ابو عبیدة بن جریج گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت خالد شمشیری است از شمشیرای خدا در قبر و غلبه بر اعدای دین و قتل اهل  
 و جریان و می بخت و نعم فی الشیبه و نیکو جان قبیله و تبار خود است خالد و بود وی رضی الله عنه از نبی خود آدم بدر می از قریش و او اهل اجداد است کرد  
 این دو حدیث را حدیث ۴ و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تبارک و تعالی امر فی محب اربعة و اخبرنی  
 الله بحمد گفت آنحضرت بدستی خدای تعالی امر کردم ابدوستی چار کس و خبر داد خدا مرا که وی تعالی دوست میدارد آن چار کس را قیل گفته شد  
 یعنی گفته صحابه یا رسول الله یسبهم انما هم برایش از برای ما و نام بنام نفر که آنها چه کنند قال علی منهم گفت علی یکی از آنهاست یقول ذلک ثلثا  
 ۱ حالی که می گوید آن حضرت این سخن را سه بار از برای تاکید و قول آنحضرت علی منهم جدا و شمر دین با سه دیگر یکی نیز مفید اعتقاد و اهتمام است و فرد کال این جماعت  
 و ابوذر و المغداد و سلمان علی را خود چه ترفیع توان کرد رضی الله عنهم و وجه ابوذر اصدق و از بد صحت بود و مقداد نیز قدیم الاسلام و سادس در  
 اسلام بود حاضر شد بدرو احد و همه مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نجای خیار و فضیلتی که از اصحاب بود و امیر المؤمنین علی از وی روایت  
 دارد و نماز گذارد بروی عثمان رضی الله عنهم اجمعین و سلمان معدود از اهل بیت است سیصد سال در طلب نبی آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم گشت تا وی مقصود  
 دید و قوت خود را از بوریابی می کرد و و خالیف خود را بنقر می داد و باز برای تاکید و تقریر فرمود و امر فی محبهم امر کرد خدا مرا به محبت ایشان و اخبرنی انه  
 بمحبهم و خبر داد که وی محبت خالص میدارد ایشان و واه النزمی و قال هذا حدیث غریب و عن جابر قال کان عمر یقول لیو بکی سبدا نا  
 و اجنی سبدا نا گفت جابر بود امیر المؤمنین عمر که می گفت ابوبکر همت است از او کرد و عمر را یعنی بلا لایبی قال گفته که عمر را با بطریق تواضع گفت و لا عمر همت است  
 از جابر رضی الله عنهما و بعضی گفته اند سیادت مستلزم فضیلت نیست کذا قالوا و گفتیم من و بعد از تو حق نمیر متکلم مع الخیر واجب

نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثریت است و ضمیر کفایت از صحت است پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر و اضافه درین فقره از برای تخصیص است  
یعنی سید است در میان ما و ذاه البخاری ۱ و عین قلیس بن ابی جازم بجا آمده و کسر زای تابعی کبیر است در زمان آن حضرت اسلام آورد و با و در  
شرف صحبت شتافت تا رسیدن وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرموده بود و در نهران باطلی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود  
ان بلا لا قال لا بی بجو روایت میکند که بلال گفت مرا بی بگرد و وقتی که او بگرد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر بلا را و در خوا  
که وصیت وی باشد و برای وی اذان می گفته باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را او بگرد خیده و از دست کاخران را بپای  
آزاد کرده بود آن کشت انما اشتهی یقنی لنفیس فامسک کنی اگر هستی تو که بخردی مرا برای نفس خود پس نگاهدار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و ان کنش انما اشتهی  
لله فذبحنی و جعل الله و اگر هستی تو که بخردی مرا اگر برای خدا و طلب رضا و ثواب وی پس بگذار مرا با عمل خدا یعنی بگذار مرا تا برای خدا کاری می کرده باشم  
و باطلی کاری نداشته باشم و در بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاعت دیدن جای نمایی و بی نیست و بی وی اینجا می توانم بود چه شکل تر ازین بر عاشق  
زارم که بی دلدار بنید جای دلدار پس همراه لشکری که بشام میرفت بر رفت و در دمشق در سال بیستم یا شصت و هفتم و یکصد و هشتاد و نه و ذی القعدة در بعضی روایات  
آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از شش ماه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید که میفرماید این چه جاست ای بلال که تو بر ما میکنی  
و بزیارت ما نمی آئی پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون به مدینه آمد اول چیزی که پرسید این بود که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه رحلت کرد و از عالم حسن حسین باقی نماند پس بگریست و نزد حسن حسین آمد پس مردم خواستند که بلال برای ایشان  
اذان گوید تا از زمان سعادت نشان آن حضرت یاد دهد هیچ کس را مجال نشد که او را امر بدان تواند کرد و گفتند که اگر امام حسین بفرماید شاید که بگوید پس امام حسین  
رضی الله عنه امر کرد و بلال بموضع که در زمان آنحضرت می ایستاد برآمد و شروع در اذان گفتن کرد و چون گفت الله اکبر الله اکبر بیعتی در دل مردم افتاد و بگریه درآ  
مند چون گفت اشهد ان لا اله الا الله گریه زور آورد و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله گویا تمامه درود و یواشگر لرزیدند و همه در گریه و زاری  
و بی اختیار شدند و از جای رفتند بلال را طاعت اذان گفتن ماند و نشنوندگان را هوش شنیدن و اذان تمام نشد و در روایتی آمده است که آنحضرت  
فرمود هر که بعد از شش ماه بزیارت من نیاید گویا پس جفا کرده باشد سبحان الله و او بیلاذ الان سی سال گذشت و عمر آخر سید و این سعادت است  
نذا خدا داد که دیگر شود یا نشود و وصلت جوهر رفته میسر نمی شود و یکبار شد میسر و دیگر نمی شود اللهم اذ فناء و عین ابی هر چه قال جاء رجل  
الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابوهریره آمد مردی بسوی آن حضرت فقال انی مجع و سیس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده  
شده ام یعنی چیزی بخورم یا نه بلال را سیس فرستاد آنحضرت کسی را نزد سیس از زمان خود بفرستد و اگر چیزی حاضر است بوی بده فقال سیس گفت ای سیس  
ن و الذی بیعتت بالی ما چند ی الاماء سوخته آن کسی که فرستاد ترا برستی نیست نزد من گرانی آن سیس را سیس گفت مثل ذلک سیس فرستاد و سیس  
کسی را نزد زنی دیگر سیس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن تحسین و فرستاد نزد زن از زمان خود بفرستد و اگر چیزی حاضر است بوی بده فقال سیس گفت ای سیس  
الله سیس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من بضمه بجهه الله کسی که همانی کن این مرد رحمت کند خدای تعالی او را بقیم او کسر خا و بجهه و سکون  
تجانیته به تشدید هر دو روایت است اضافه و تصنیف نبرد و بعضی معانی کردن و همان فرد و آوردن است و در اصل معنی ضیافت میل کردن است و قولی  
بر صبر برف و خرم هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار یطعمه الله فاطمته به الی رجلهم پس بر او بطول آن مرد را بسوی خانه خود رحل بجای حمله رخت و جای  
زوج ام سلمه فقال انما سیس گفت من همان کیم این مرد را با رسول الله فاطمته به الی رجلهم پس بر او بطول آن مرد را بسوی خانه خود رحل بجای حمله رخت و جای  
باش مرد فقال لامرأته هل عندک یبشی سیس گفت ابوطلحه مرزن خود را ایاست نزد تو چیزی از طعام فالت لا الا قوت حبیبنا ننا گفت زن وی  
نیست چیزی نزد ما از طعام مگر خوش خردان ما قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و بر پا شود بوی بدن آدمی از طعام قال فیلهم ششی و فو میهم  
گفت ابوطلحه بی زن خود سیس مشغول کردن خوردن را به چیزی و بخوابان ایشان را تعلیل مشغول کردن کسی را به چیزی و تنویم خوانند و این محمول است بر آن که  
مسان قتیح نبود و طعام و طلب می کرد طعام را بر عادت میان بی جوع و الا واجب بود تقدم حبیبان بر همان و چگونه ترک می کردند ایشان واجب را و  
حال آنکه حق تعالی شکر و ایش را فاذا دخل فیه فاذا به انا فاکل پس چون درآید همان را بخورد پس بنام او را بظاہر که ما می خوریم فاذا اهلوی  
به علی اکل پس چون بنشیند و در از گند دست خود را به وضو و علی السبیل پس ایستاد و بسوی چراغ کی فصلیجه تا اصلاح کنی و میفرموزی چراغ را اصلاح میکنی  
علامت اجبا و فاطمه پس بکس چیز از آنجا همان برنا خوردن و مطلع نشود اطفا فرو میرساند آنش ففعلت پس کرد  
آن زن این کار را که گفت بوی مرد ففعلت و ایستاد ایشان یعنی این زن و مرد و همان بر طعام و اکل الضیف و خوردن  
و فاطما و عین و سیس که در مدینه ابوطلحه و زن او که سنده فلما اصبح علی بن ابی طالب رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابوطلحه آمد به پیغمبر خدا صلی الله علیه

که

والله وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لقد عجب الله به آية به تحقيق عجب كرد خدا او بخت الله يا كفت راوي خود  
 كرو خداي راضي شد من فلان وفلان از فلان مرد و فلان زن نام ابو طلحه و زن او بر و فني و وابسته منله و در روايتي ديكر از ابو هريره مانند اين حديث آمده و من  
 در لفظ و معني و لم جستم ابا طلحه و نام من ابو هريره درين روايت ابو طلحه را و نه كفت يغال له ابو طلحه و في آخرها و در آخرين روايت اين آمد كه فاني  
 پس فرو و فرستاد خدا تعالي اين آيت را و يوفزون على افضيهم و لو كان بهم خصاصة و برمي گزيند بر نفسهاي خود غير خود را و اگر چه باشد با دشمنان  
 في الصراح خصاست بالقع و روشي و اين آيت در شان انصار است و سبب نزول آن اين قصه است متفق عليه و چنانچه قال نزلنا مع رسول الله صلى  
 الله عليه وآله وسلم مني لادهم اني هر روايت كه كفت فرو و اديم ما همراه آنحضرت منزلي را بجهيل الناس بموت پس كشد مردم كه مي گذرد از آنجا فاني  
 و رسول الله پس ميگرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله و جعل و مي پرسد من هذا يا ابا هريرة كيت اين كه ميگرد راوي ابو هريره فاني فلان  
 پس مي گويم و جواب مدهم من اين فلان كس است كه مي گذرد فيقول پس مي گويد آنحضرت فهم عبد الله هذا اينگونه خداست اين و يقول من هذا  
 فاني فلان و مي گويد آنحضرت مديري را كه مي گذرد كيت اين پس مي گويم من اين فلاني است فاني بنش عبد الله هذا پس مي گويد آنحضرت بدنده خداست  
 اين شايد كه مي كفت اين را براي كسي كه ميدانست كه وي از منافقان است زيرا كه گفتن آنحضرت من من را اين قول دو روايت و مشهور و نيت اگر چه برادر و شوش  
 بد باشد و خود در آن زمان مومن باين كيفيت نبود و اگر باشد اقل قليل باشد و الله اعلم حقي ما انكه گذشت خالد بن الوليد فقال هذا پس كفت آنحضرت  
 كيت اين فاني خالد بن الوليد پس كتم من اين خالد بن وليد است فقال فهم عبد الله پس كفت آنحضرت نيكو بنده خداست خالد بن الوليد سيف  
 من سيف الله شمشيري از شمشيرهاي خداست و واه النزمي و عن زيد بن ارقم صحابي مشهور احوال او مكر و زكرو شده است فاني كفت  
 فاني الانصار يا بني الله لكل بني انباغ اي پيغمبر خدا مر پيغمبر را سپردانند و انا فلان اتبعناك و بد رستي ما به تحقيق پيروي مي كرديم ترافدع الله ان بمجمل  
 انباغنا منا پس دعا كن خدا را كه گردانديروانان ما را از ما يعني بگردان تا بمان ما را از خلفاي و موالي ما كه ايشان را نيز انصار كو بنده و صيت كه مردم را در حق  
 ما باحسان كرده ايشان را نيز شامل باشد چنانكه گفته اوصبهكم بالانصار و فرمود فافبلوا من محسنهم و جالوا و اتقوا من سبهم و جزاين مناب و فضيل  
 و عنايات و كرامات كذا في شرح الشيخ باكر و ان از ما يعني محقق باثار ما و متصل ما و بطريق و سيرت ما و تابعين باحسان و اين معني ظاهر تر مي نمايد فاني عاينه  
 پس دعا كرد آنحضرت باين دعا كه التماس كردند از حضرت وي صلى الله عليه وآله وسلم و واه البخاري ۱۰ و عن قتادة تابعي مشهور را كثر روايت از  
 مي گذرد فاني ما فاعلم جبا من اجباء العرب اكثر شهداء يوم القيامة من الانصار و كفت مني و انهم ما عملوا را از محله اي عرب كه بيشتر از شهيدان  
 ايشان خير تر و زقيات از انصار كه شهيدان ايشان بيشترند و عزيز ترند فاني كفت قتادة و فاني ايس قتل منضم يوم احد بينه و بين و كفت انس  
 كشته شد از انصار روز احد بمقتاد كس و ابن منذر كه از علماي حديث و سيرت از حديث ابني آورده كه كشته شدند از انصار روز احد شصت و چهار و از مهاجر  
 شش كس و يوم بدر بمقتاد كس و كشته شدند روز بدر بمقتاد كس كه آن را قرا مي كويند و قصه آن در كتب سيرت مذکور است و يوم البسامة على  
 عهد ابني بكوسبجون و كشته شدند روز جنگ يمامه در زمان خلافت ابني بكر كه با قوم سيله كذاب گرد و بمقتاد و واه البخاري ۱۱ و عن قيس بن ابني  
 جازم قال كان عطاء البدر بين خمسة آلاف خمسية آلاف كفت ميس بود عطا يدر يان در بيت المال پنجاه هزار و فل عمر لا فضلهم على من  
 بعد هم كفت عمر هر آينه تفصيل مي كنم من ايشان را بر كسي كه بعد از ايشان است و فاني البخاري في فضيلة من معي من اهل بلد في جامع للبخاري  
 بدانكه بخاري اسامي جامع از اهل بدر از انباي كه در كتب خود آنها را ذكر كرده و از آنها حديث آورده در بابي عليه و بر طريق فلكه اسباب و اجمال مفصل آورده و انهم  
 فضيلت سبق و رحمان ايشان بر غير خود و جداي ايشان و عا جرحمت و درضوان كرده شود و گفته اند دعا نزد ذكر ايشان در صبح بخاري مستجاب است و ذكر  
 بر ترتيب حروف معكم كرده مكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و خفاء اربعه كه آنها را مقدم كرده باقي را به ترتيب حروف آورده و موافق ترتيب حروف است و كرده  
 پس اول ايشان و اهام و سيد ايشان و سيد تمامه عاليان النبي محمد بن عبد الله الهاشمي و ولادت وي در عام الفيل بمقتاد و بر اسل بين و در زينت و في ثلث عشر  
 و عمر شريف و في ثلث و تين سيد المرسلين و عالم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم و علي اله و اصحابه و اتباعه و اخراجه من عبد الله بن عثمان ابو بكر الصديق القريشي از قريش  
 مرده است اجتماع او باحضرت پيغمبر و واسطه است نام او در با هيت عبد رب العليم بود و ان حضرت او را عبد الله و صديق نام كرده و بعضي گفته اند كه عتيق نام  
 قدیم دوست آورده اند كه مادر او از فرزندی نبي زيب است و چون وي متولد شد مادر وي و را در پيش خانه كه برد و كفت خداوند اين را از مومت  
 از او كرد ان و بنش من و بعضي گفته اند كه نام اصل او عبد الله است غالب آن بروي صديق و بعضي گفته اند صديق بخت حسن و جمال روي و گرم و خوشي وي كويند  
 او عتيق يعني گرم و جمال و بخت نيز آيد و اتفاق كرده اند امت بر تسميه او بصديق از جهت مباركت او تصديق رسول الله عليه وآله و علم  
 و التزام وي صدق را در همه احوال خود رضی الله عنه و پدر او ابو قحافة عثمان نام دارد و در سال فتح ايمان آورده







صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان ابو عبیده و بود از نقبای انصار و اخیای ایشان و مراد از فضایل بسیار است ابو ذر را انصاری یکی از آنها است که جمیع کرده قرآن را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از انعام النسل است چنانکه در باب سابق گذشت حاضر شد بدرامه و رفت بود بسعد قاری سعد بن مالک التهمیری یعنی سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است و مالک نام ابو وقاص است زهری قرشی اسلام آورد و قدیم بار دست ابو بکر صدیق و وی بمکه و ساله بود و بعضی گفته اند نوزده ساله و وی گفته که من ثالث اسلام و اول کسی ام که انداخت تیر در راه خدا حاضر شد بدرامه و مشاهد را همراه آنحضرت و جمیع کرد مراد را پیغمبر خدا را و پدر خود را و زاهد و فرمود تیر اندازد و پدر من فدای تو باد و بود قصیر غلیظ بزرگ سر و رشت انگشتان گندم کون پست پنی پر موی بدن مردور کوشک خود که در حقیق بود نزدیک بدینده برده میل پس برداشته شد بدینده و دفن کرده شد به بقیع سنه خمس و خمسين یا شان و خمسين در عهد معاویه هفتاد و چند ساله و بعضی گفته اند هشتاد و دو ساله و بود وی رضی الله عنه آخر عشره مبشره در موت و فتح کرده شد بر دست وی مالک عجم و بر افتاد بسی وی بنیاد کا سر و مناقب او کثیر است بیحد بن جلاله القریشی بقیع خا و معجم و سکون و او از بنی عامر بن کعب و بعضی گفته اند عطف ایشان است و بعضی گفته اند از من است و بعضی گفته اند از عجم و من است و بود از حارجه و حبشه بخت ثانی و بعضی گفته اند حاضر شد بدرامه و بکه درجه اول و بیحد بن زید بن حجر و بن فغیل نعم نون و فتح فاس سکون تخانیه القریشی ابو الاحمر کنیت اوست قرشی عدوی است از عشره مبشره و زوخت عمر بن الخطاب قدیم الاسلام پیش از در آمدن دار ارقم حاضر شد همه مشاهد را همراه آنحضرت و بود در غزوه بدر و هوا طلحه بن عبید الله که بکر کرقن فاطمه و رفته بود گندم کون که در از قامت جمعی می شود آن حضرت پیا نرزه واسطه در کعب بن لوی و اسلام آورد و دوی سیست ساله بود و گفت دیدم خود را که بسته بود مرا بر اسلام و اسلام آورد و دوی فاطمه بنت الخطاب پیش از مراد خود عمر بن الخطاب و مراد به حقیق قریب بدینده در سنه احدى و خمسين یا شان و خمسين عمر او هفتاد و چند سال بود و بعضی گفته اند که متجاوز از هشتاد بود و بعضی گفته اند که وفات یافته و پدر او زید بن عمر بن قیل در جاهلیت دین ابراهیم را اختیار کرده و از مشرکان اقباب و تبری نموده بود و با آنحضرت نیز من از نزول وحی ملاقات کرده و او را موحه الحائلیه خوانند و بعضی گفته اند بنی بود که مبعوث بختی نمود و در جمیع بخاری و کتب دیگر از احادیث احوال او مذکور شده است بیحد بن نعم سین و سکون با بن حنیف بن نعم حاصه و فتح نون و سکون تخانیه القریشی و بود او و مشاهد دیگر حاضر شده و در روز احد با آنحضرت ثابت مانده و بعد از آنحضرت صحبت با میر المؤمنین علی داشته و امیر المؤمنین او را بر مدینه اختلاف نمود و بر ولایت فاصدس والی گردانیده و کوفه در سنه سی و هشت وفات یافته و علی رضی الله عنه بروی نماز که در مدینه طلحه بن دافع الانصاری و اخوه طهیر بن نعم حاصه و برادر او خدیج بن دافع هر دو از اهل بدرند حاضر شد بدرامه و مشاهد دیگر را که بعد از دست و ابن عبد البر از ابن سنی حکایت کرده که وی حاضر نشده است بدرامه و دوی علم دافع بن خدیج و والد سید بن طهیر است و متفر است بکر و دوی اوزاعی عبد الله بن مسعود الکندی بن نعم ا و فتح ذال معجم عبد الله بن مسعود بن خاضل بن نعم بن مسعود است بهذیل بن مدر که بن النیاس بن مظهر علف بنی زهره از سابقین اولین بود قدیم الاسلام پیش از در آمدن دار ارقم و بعضی گفته اند پیش از عمر رضی الله عنه با نذک زمانی بخت کرد و کشته و حاضر شد بدرامه و مشاهد دیگر را که بعد از اوست و نماز که کرده قبلتین و کوه ای داود را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخت و فرمود راضی شدم برای امت هر چه راضی است ابن ام عبد و راضی ام از آنچه ناراضی است وی مناقب او بسیار است در باب سابق پاره از آن گذشت و بود وی رضی الله عنه قصیر القامت چنانکه ایستادن وی با نشستن و دیگران نزدیک بود سخت گندم کون بن خیف و الی شده قضای کوفه و بیت المال او را از جانب عمر و اهل خلافت شامی رضی الله عنه پس از نذک بخت کوفی که میان او و میان عثمان واقع شده به مدینه آمد و در سنه سی و دوه وفات یافت و در مدینه دفن گردید و عمر او شصت و چند سال بود و می گویند نوزده هزار دینار که داشت غیر از ثقیق و مواسی و الله اعلم روایت کرد از وی خلفی اربعه و جزایشان از صحابه و تابعین رضی الله عنهم اجمعین عبد الله بن جعفر التهمیری از اولاد زهره بن کلاب جمعی می شود با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کلاب بن مره و شش واسطه و بود دایم او در جاهلیت عبد الکعبه و ولادت یافت او بعد از عام الفیل به سال اسلام آورد بر دست ابو بکر صدیق قدیم و او دوی نیز اسلام آورد و بخت کرد و وی بکشته و بخت و حاضر شد بدرامه و جمیع مشاهد را با آنحضرت و ثابت ماند روز احد و رسید بوی ریاده از نیست جراحت که از رسول خدا خلف او نماز در سفری و تمام کرد از آنچه باقی ماند چنانکه حکم مبعوثت که غزوه تبوک را تلاقی کرد این را بعتدق چهار هزار در راه خدا پس از آن به چهل هزار دینار و سوار کرد مردم را بر پا نهاد اسپ در راه خدا پسر بر پا نهاد شتر را حله و مواسات کرد اصحاب المؤمنین را بایستادن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود اکثر انوال دوی از تجارت و مناقب او بسیار است و بود وی رضی الله عنه در اقامت تبوک در

۴۵  
فبايع







ایشان چه میفرمود یا امیر المؤمنین از وی مردی است که در خوابها میآید و در مردم نمیآید گفت از من بوی سلام برسانی و بگوئی تا ملاقات کند مرا پس رسانند آن مرد و بگفت  
 عمر را بوی پس قدم آورد اویس بر عمر و گفت اویس توئی گفت نعم یا امیر المؤمنین گفت تو سپیدی بودی که دعا کردی خدا را و دیگر کردی از تو باز دعا کردی تا بی بقیه  
 از آن در تو گفت نعم ترا که خبر داد یا امیر المؤمنین بدان گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد مرا که سؤال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا  
 کرد اویس مرا و گفت حاجت من تو یا امیر المؤمنین این است که پوشی حال مرا بر من و از آن دعای تا بگردم و بروم از اینجا پس همیشه بود اویس پنهان از  
 مردم تا ناکشته شد روزها و نند و ششید شد راه این عساکر و از سعید بن المسیب آورد که اگر در عمر بن الخطاب بر منبر می گفت یا اهل قرن پس برخاستند  
 پیران این قوم و گفتند یا نعم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی گفت آیا در قرن کسی هست که نام او اویس است پس گفت پیری از میان ایشان نیست در میان کسی که نام  
 او اویس باشد مگر دوازده که در میانها و ریکیها می باشد کسی را بادی الفت و نه او را کسی صحبت پس عمر گفت همون را می خواهم چون بقرن روید او را بچند و سلام  
 مرا برسانید و بگوئید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است مرا تو و امر کرده است مرا که بخوام بر تو سلام آنحضرت را پس چون رسیدند اقوام بقرن به  
 بختند او را و یافتند در ریگستانی افتاده پس رسانیدند او را سلام عمر و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت شهرت و او مرا امیر المؤمنین و مشهور  
 گردانید مرا السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی آلہ و روی نهاد بودی میان و حیران و یافته نشد از وی شری تا آنکه باز آمد در ابام علی رضی الله عنه  
 پس قال کرد پیش وی پس ششید شد در جنگ صفین رو او این عساکر و مصعب بن معاذ آورد که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه می پرسید و فدا اهل کوفه را وقتی که قتل  
 می آوردند بروی آیامی شناسید شما اویس بن عامر قرنی را می گفتند نمی شناسیم و اویس مردی بود که ملازمت میکرد مسجد را در کوفه و بنی امدان و او را  
 این عم بود که ایذا می کرد او را پس آمد این عم وی در کسانی که آمدند از اهل کوفه گفت این عم او یا امیر المؤمنین نیست اویس کسی که باین مرتبه برسد که پسر پسر  
 و بشناسی تو او را وی آدمی است کمترین آدمیان و وی بن عم من است پس گفت عمر وی تو فلان شدی تو در وی پس خواند عمر حدیث آن حضرت را که  
 ششید بود در شان وی و می گفت چون برسی اینجا سلام من بوی برسانی پس مشهور شد عمر اویس پس کم شد و بدر رفت و راه او بعلی و ابن منذر  
 و ابن عساکر و در روایتی از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت در نیک کرد عمر که می پرسید از احوال اویس قرنی ده سال تا آنکه گفت در موسم حج  
 ای اهل یمن هر که از شما انقباض نماید استاده شود پس با ستادها آنها که از مراد بودند و نشسته و گران پس گفت عمر ای میان شما اویس است  
 پس گفت مردی یا امیر المؤمنین نمی شناسیم ما او را ولیکن یک برادر زاده من است که او را اویس اویس میگویند و وی ضعیف تر و خوار تر است از آنکه  
 مثل تو پسر از مثل وی گفت عمر وی در حرم است گفت نعم گویا اگر عذر است می چراند شتران قوم را از اینجا گفته اند که کسی داند که اشتر می چراغ  
 پس سوار شد عمر و علی رضی الله عنهما بر دو حمار پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند ویرا که ایستاده است و نماز می کند و دوخته است  
 نظر خود را بر سجده گاه خود پس چون دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه میجوئیم ما او را پس این شخص است پس چون شنید حسن ایشان را سبک  
 گردانید نماز را و برگشت از نماز پس سلام دادند ایشان بروی پس رو سلام کرد وی برایشان و گفت علیکم السلام و رحمة الله و گفتند  
 چیست نام تو رحمت کند ترا خدای تعالی گفت عبد الله گفت علی مرتضی رضی الله عنه می دانم که هر که در آسمان و زمین است بنده خدا است  
 سوگند می دهم ترا بر پروردگار که به پروردگار این حرم چیست نام تو که مادر تو ترا پدران نام کرده گفت چه می خواهی بنام من اویس بن مراد  
 است گفتند برهنه کن پهلوی چپ خود را پس برهنه کرد دیدند که در وی لمبه ایست سفید قدر در هم پس شناختند علی و عمر که بوسه دهند آن لمبه را  
 پیوسته گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده است ما را که سلام خوایم بر تو و سؤال کنیم ترا که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق و یمن  
 مغرب آن شامل است همه مسلمانان را مرد و زن ایشان را گفتند دعا کن ما را بخصوص پس دعا کرد ایشان را و مرثومین و مؤمنات را پس گفت  
 عمر رضی الله عنه بد هم ترا چیزی از رزق خود یا از عطای خود گفت اویس هر دو جامه من نواند و هر دو غسل من پاره زده و با من چهار  
 درهم است چون تمام شود اینها بکیرم و گفت هر که اهل کرد جمعه را اهل می کند ماه را و کسی که اهل کند ماه را اهل می کند سال را بعد از آن سپرد قوم را شتران  
 ایشان را و بدر رفت از اینجا و دیده نشد بعد از آن و راه این عساکر فی ثانیة و الله اعلم و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله  
 قال لما کمل اهل الیمین گفت آن حضرت در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم دی آمدند شمارا اهل یمن هم ارفا افتند ایشان تنگ تر است فوادی  
 ایشان و الین فلو بنا و نرم تر است قلوب ایشان افتد و جمع فوادی نعم فادهمزه و بواو لغت غریب است از لغت و بمعنی تحرق و قلوب جمع قلوب از تعلق بمعنی  
 از عالی بعالی کشتن و فوادی و قلب را اکثر اهل لغت بیک معنی گفته اند و مگر بر آن در حدیث برای تاکید است و این حدیث در فصل ثالث از وفات النبی کشته است  
 آنجا باین ارفا افتد مذکور است و الین قلوبا نیست از اینجا نیز اتحاد و هر دو ظاهر می شود و بعضی گفته اند فوادی پرده دل است که چون رفیق باشد در دو وقت  
 کند سخن حق در وی و برسد بدل و دل چون نرم بود در آید در درون وی وقت ضد خلعت است و الین ضد صلابت مثل شیشه بر قیق است و نرم نیست







ان اذ دعت ذلک اگر در ایام آنوقت رخسار علیک با ایشام بر گشت آن حضرت لازم که تو شام را غافلانه چینی و الله من ان کسده زیرا که شام کربلا  
خداست از زمین خدا و خیره بکسر خرافه و فتح یاد کاهی ساکن نیز کرده می شود بختی الیها چینی من عیالته بکرنید و فرمود می آید بسوی آن زمین خدا یعنی  
برگزیده کان را از زندگان خود فاعلان اینهم پس اگر ابا می کنید اقتناع می آید از آنچه اعتبار کرده و برگزیده است خدا یعنی برای شما که آن قصد کرده  
شام است فحلیکم بهنکم پس بر شما باد که بروید زمین خود و اضافت بین ایشان از جهت آنکه مخاطب عربند و من از زمین ایشان است که قالو این کلامی است  
که در میان واقع شده میان قول دمی علیک با شام و میان قول وی واسقوا من حد و که آب دهید خود را و آب خود را از خدیو یا و حوضهای خود  
و خدیو بنین می جایی که جمع کرد و در وی آب زیرا که این معنی مخصوص بشام است یعنی باید که آب دهید هر یکی از خدیو خود که مخصوص است بوی و مرا حسنت  
و مطهضت نمزد با غیر خصوصاً آنهایی که بر سر حدای اسلام نشسته اند تا که دو سبب تریع و اختلاف و نهج فتن کذا قالو فان الله عز وجل  
لی بالیشام و اهله زیرا که خدای وکیل شده است برای من بشام یعنی بر فضل و کرم خود گرفته است کار مرا و مرا محافظت شام و حفظ اهل آن از شکر خیره  
و استبدای ایشان بران دیار و راه احمد و ابو داود الفصل الثالث من شیخ بن شین مع و فتح رابن حبیب بن عیین و فتح و فتح یا تابعی ثقه است  
از کبار شیخ محسن و مقربان ایشان است قال ذکر اهل الیشام عند علی رضی الله عنه گفت شریح ذکر کرده شدند اهل شام نزد امیر المؤمنین  
علی مراد بابل شام اینجا مخالفان علی اند معاویه و هر که با او در شام بودند که متولی ملک شام بود از زمان عمر تا آخر قبل از پیغمبر و گفته شد بعد از پیغمبر  
ایشان را یا امیر المؤمنین چنانکه در زمان طایفین یکدیگر را لعنت می کردند قال لا گفت علی می کند اهل شام را لعنتی و چون رسول الله در مدینه شنید که پیغمبر  
راصلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت لا تبدل بکونون بالیشام ابدال میباشند بشام یعنی چون لعنت کنم ایشان که ابدال آنجا میباشند پس میباد  
قناول کرد و لعنت ابدال را علما اهل سنت می گویند که این دفع است از علی رضی الله عنه لعن اهل شام را با فعل از برای دفع شیخی و مجاوله از اینجا از علی  
جاء لعن غیر ابدال از اهل شام چنانکه بقا در فقه میرسد و چگونه باشد و حال آنکه روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود ایشان را لعن  
ما اند که بنی کردند بر ما و آورده اند که یکبارگی از اهل لشکر مخالفان را گرفته آوردند شخصی گفت و ای عجمان میدانم که وی نیکو مسلمان بود علی رضی الله عنه فرمود و  
که هنوز مسلمان است و جز آن از آثار و اخبار که دلالت میکند بر اسلام ایشان بعد از آن بیان ابدال می فرماید و هم او معون و جلا عابد اهل جمل مردن کلاماً  
رجل ابدال الله مکانه و جلا هرگاه که بمیرد مردی می آید خدا تعالی در بدل او مردی دیگر را یعنی بهمه الغیث آب داده می شود و بوجو ایشان در بیت  
ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بار و وینصی هم علی الاعلاء و دوا ستانده شود و انتقام کشیده می شود و بیاری ایشان بر دشمنان و مصروف  
چون اهل الشام بهم العذاب بر گردانیده می شود از اهل شام برکت ایشان عذاب و تخصیص بابل شام بهت قرب جوار و مزید ارتباط ایشان خواهد بود  
و البرکت و نصرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که شهنشاه و استعانت کند از ایشان و وجود ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از علی  
رضی الله عنه آمده است و شیخ ابن حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که فرمود و یا راست  
پایه مردند و ابدال اهل اند پس آن بختیاری می پذیرند کم می شوند و نه این چهل هرگاه که بمیرد بدل ابدال می کند خدا تعالی بکرم از پانصد گنجای او پس فتنه صحابه را بگو  
صلی الله علیه و آله و سلم دلالت کرد و بیان کن علهای ایشان را که جعل می کنند که باین مرتبه میرسد فرمود ایشان غومی کنند از کفر می ظلم کنند ایشان را و بنی که بنی که بنی  
کند ایشان و موسسات فخر می کنند از آنچه داده است خدا تعالی ایشان را و تصدیق این در کتاب خداست که فرمود و الکافلین العیظ و العافین چون  
الناس و الله یحبب المحسنین ۲ و حقن رجل من القتیله و ایتست از مردی از صحابه که نام وی معلوم نشده است و جهالت نام را وی در صحابه  
زیان ندارد زیرا که ایشان همه عدو لاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایتست که آن حضرت گفت سیف ففخ الیشام نزدیک است که فتح کرد و  
بلاد شام فاذا اخبرتم المنازل فیهما فلیکم بمدينه بقال لها و مقنی پس چون میگردانید و کشته شود کار با اختیار شما نموده و جاهانی بود  
را در آن بلاد پس بر شما باد که اختیار کنید و نزول کنید به شهری که گفته می شود و مرا از دمشق بجزر و ال و فتح میم بر قول اکثر افصح که پای تخت شام است فلما  
م جعل المسلمین من المکالمه پس بدستی مدینه دمشق جای پناه مستلیمان است از جنگها که پناه می آرند بآن و می در آید در آن و معقل افصح میم و سکون عین و  
فات از عقل یعنی حسین و پناه و ملازم جمع طومر یعنی حرب و فسطاطها و دمشق بلدة جامع شام است و فسطاط یعنی فسطاط سکون سین یعنی بلدة جامع  
که جمع کند مردم را و لهذا مصر را نیز فسطاط نام می کنند و فسطاط یعنی خیمه می آید منها از حق بقال لها الخ و طایفه از زمین شام زمینی است که گفته می شود  
مرا و را غوطه یعنی غن مج و سکون و او و طایفه شهرستان و طایفه نام مستانها و آنها که در دمشق اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق  
و یاها ایچند روایت کرد این حدیث را احمد ۳ و حقن لعل لعل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیها فلیکم بمدينه و الله و سلم الیها فلیکم  
بالکینه و المملات بالیشام بعضی گفته اند که این انتشار است و خلافت علی و ملک معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده خلافت

الفصل الثالث

بعد از این سی سال است بعد از آن می کرد و ملک گرفته و اما فلکی که در حدیث دیگر در صفات آن حضرت واقع شده که مولد او مکرم و مهابر او مدینه و ملک  
او شام است مراد بدان نبوت و دین است چنانچه در شام اغلب و اکثر بود و الا ملک و دین او تمامه آفاق است و بعضی گفته اند که مراد بقول فی الملک  
باشام است که جهاد و قتال انجامست زیرا که منقطع نمی کرد و جهاد و بر بلاد شام و این ترغیب است به سافرت شام از برای دریافت فضل جهاد و رباط  
و الله اعلم و چون عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رأيت رجلاً يخرج من تحت زلفي كفت ع  
كفنا آن حضرت و دیدم من ستونی را از نو که بیرون آمد از زیر سر من بینا طعماً بالابره آئیده مانند صبح سطوح بالا بردن کرد و بوی صبح حتی ایمن غزیرا بشام انکه  
قرار گرفت بشام و دلالت می کند بر ثبات دین و تمکین و استقرار و غلبه و بشام و ازین قبیل بود خروج نور از شکم والده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ولادت  
بود و شن شدن خانهای شام بدان و اهلش روایت کرده این هر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی الدرداء عن رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم قال ان فينا طائفة المسلمين يوم القيامة القوطية رواية است از ابو الدرداء که آن حضرت گفت که محل اجتماع مسلمانان روز حجت غوطه  
مراد عرب و جالس است الى جانب مدنه يقال لها دمشق که در جانب شهری است که گفته می شود از دمشق من خیر مدین التیشام صفت دمشق  
آنست که از بهترین شهرهای شام است و غوطه نیز جائی است نزدیک بان چنانکه گذشت در حدیث سابق فسطاط دمشق را گفت و غوطه چون قریب  
بدمشق است و از مضافات و توابع اوست خلائی در میان این دو حدیث نباشد و راه ابو داؤده و عن عبد الله بن جعفر بن سلیمان باعی است از  
تبعیج یعنی مدنی اصل صدوق است ثقة و بعضی گفته اند لا بأس به و دی از اولاد و خطین عیسی است ابن سلیمان بن عبد الله بن خطله و اولاد او را همه  
ابن الفیل نامند و گفته اند که عمر او صد و شصت سال بود و وی دیده است سهل بن سعد را و انس بن مالک را و وفات او در حدود همداد و دود  
گذشت فیل قال یسبانی ملک من ملوک العربیة گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک است که باید پادشاهی از پادشاهان عجم فیض مهر علی الملک ابن  
کلها پس غالب می کرد و بر همه شهرها الا دمشق و مشق بیان نکردند شارحان که آن پادشاه کیست و راه ابو داؤد قنبیه به انکه او پیش در  
فضل شام و بیت المقدس و صنع و عنقلان و قرظین و اندلس و دمشق و جز آن آمده و محدثان حکم کرده اند اکثر بران بصنع و وضع و الله اعلم کن  
فی سفر الیتعداد ۱۲ باب ثواب هذه الاممة فضل این امت مرحومه و کثرة ثواب نسبت بامم دیگر خارج از حد حصرو حیطة بیان است و بس است  
در اثبات آن قولی سبحانه کنتم خیر امته اخبرنا لیلتالی و قولی تعالی و كذلك جعلناکم امة وسطاً لتكونوا شهداء علی الناس  
و اگر ایشان امت محمد اند صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم النبیین و سید المرسلین و افضل المخلوقات جمیع است که تمامه انبیاء و رسل آرزد کرده اند که کاشکی امتان  
اومی بودند و آنچه ثابت است مراین امت را از فضل و کمال و پیدا شدند در روی از اولیا و علما و فضلاء ثابت است مراتب از کالات و کرامات و فضایل  
از آنچه نبود در اهرام سابقه اللهم اجعلنا من امنه وارزقنا یومئذ و توفنا علی دینه و ملناه بحسنت یا ارحم الراحمین ۳ الفصل الاول عن  
ابن جریر رضی الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اتينا اجلکم فی اجل من خلا من الامم ما بین صلوة العصر إلى  
مغرب الشمس گفت نیست مدت شانست بدت عمر کسی که گذشته اند از امت ها مگر مقدار زمانی که میان نماز و یخر تا فرو شدن آفتاب اجل مدتی  
که تعیین کرده شده است برای چیزی و این جمله مدت عمر است و گاهی اطلاق کرده می شود بر موت باراده جزو اخری میسر نماید مدت عمر شما و جنب  
مجرب اعمار هم سابقه مقدار مدتی است از نماز عصر تا مغرب در جنب با قول نهار تا عصر و با وجود آن ثواب شایسته از ایشان است بعد از آن بیان کرد  
آن حضرت نسبت میان این امت و میان یهود و نصاری بقول خود و انما مثلکم و مثل اليهود والنصارى کی جل اسنعمل عبداً ولا نست  
قصه و حال شما و قصه و حال یهود و نصاری مکرمانند مردی که در عمل در آورد و کار فرمود عالمان و کارکنان و مزدوران را فقال من بعمل  
الى نصف النهار و علی قبر اطاقی گفت آن مرد کیست که کار کند برای من تا نیمه روز قبر اطاق یعنی هر یک را قبر اطاق باشد قبر اطاقیم دانگ  
و دانگ سدس در هم فعلت اليهود الى نصف النهار و علی قبر اطاق پس عمل کردند یهود در عمر در از قبر ثواب قلیل پس مشابه اند بان مزدوران  
که کار کردند تا نیمه روز بر یکیک قبر اطاق ثم قال من بعمل من نصف النهار الى صلوٰة العصر علی قبر اطاقی گفت آن مرد کیست که عمل کند  
مر از نیمه روز تا نماز عصر بر یکیک قبر اطاق فعلت النصارى من نصف النهار الى صلوٰة العصر علی قبر اطاقی گفت آن مرد کیست که عمل کند  
آن مزدور و اگر کار کردند از نصف نهار تا نماز عصر بر یکیک قبر اطاق ثم قال من بعمل من صلوٰة العصر الى مغرب الشمس علی قبر اطاقی گفت آن مرد کیست که عمل کنند  
دیگر تا فرو شدن آفتاب هر دو و قبر الا فانهم الذين يعملون من صلوٰة العصر الى مغرب الشمس و اما آگاه باشید پس شایسته که شباید با نگاهی که کار کردند از نماز و دیگر تا  
آفتاب برود و و قبر الا لاکم الاجم بین آگاه باشید که مرشد امر داشت و باربعی و چند فصل الهی بکار تصدیق پیغمبر خود و بار دیگر تصدیق انبیای سابق فخصبت الجحش  
والنصارى پس درم آید یهود و نصاری ضالوا و اعمى الکمل و افلا یعلمون پس گفتند که ما بیشتریم از روی عمل کمتریم از روی عطا سبب این چیست و چرا هم چنین باشد





طعام چشت خردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود با ابو جبهه بن الحجاج فقال یس کفت ابو عبیده از برای الطاهر شکر نعمت الهی و اتقان انعام حضرت رسالت  
 پناهی یا رسول الله بعد خبر شما اینچنینی بهتر است از این طاعتها و باطل است از این اعمال و درودیم و او کار را کردیم همراه تو قال نعم قوم یحییون من بعد کما کفت آنحضرت آری بهترند  
 از شما قومی که باشند پس از شما یحییون من بعد و فی قول فی و لم یرونی ایان می زند من و حال آنکه منید و اندر و از او احدی را نیت کرد این حدیث را احمد و ابی بن محرز و ابی  
 رزین و ابی جبهه من قال روایت کرده اند از ابو عبیده از قول وی قال یا رسول الله احدی چنانا الی آخره و حکایت ابی محرز و ابی جبهه را روایت کرده و یحییون من بعد  
 نعمت و تشدید مایه عالم حال آنکه است ولادت او در جبل و وفات او در ثلث عیشیه و ما بین این دو زمانه از پدر خود که قریه بن باس است پدر ابی جبهه است قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم اذا فید اهل الشام فلیخبرکم و فی کتبنا و ثواب شام پس نیست یحیی در شام هر آنست که مراد آنست که اهل شام اند که قایم اند با خدا در آخر زمان پس چون فاسد شوند ایشان  
 و آن در وقت قیامت قیامت خواهد بود و در وقتی که باقی نماند هیچ کس که بگوید لا اله الا الله چنانکه دارد شده است که قایم نمی شود قیامت کر بر شر از باس پس یحیی نباشد در شام زیرا که باقی نمی ماند  
 در آن وقت هیچ کس که از اهل غیره از اهل طایفه من امی منصوصی همیشه از اهل طایفه از امت من یاری داده شده و توفیق بخشیده شده از جانب حق بصورت دین و ترویج احکام شریعت به حکم آن حق  
 و الله بصیر که لا یضیهم من چنان هم زبان نمی کند ایشان را کسی که فرو گذارد و یاری ندهد ایشان را که نصر الهی و توفیق او بسیار و بی شمار است مراثی آن را چنانی نفوس الشیاطین را که بر پای می کند  
 قیامت قال ابن الدننی هم اصحاب الجده یس کفت علی بن الدننی آن طایفه اصحاب حدیث اند که خدمت و ملازمت این علم شریف می کنند و پیشتر احادیث بر روایت علی  
 و تصنیف و ترویج دین و تقویم سنت می نمایند و از آنکه می قال هذا جده یس کفت اصحاب و یحیی بن عیثامین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال ان الله تجا و عن امی الخطاء یس کفت آنحضرت که خدای تعالی در گذارنده است از امت من خطا و سیئان و یوما یس کفت هر یک که چیزی را که اگر کرده شده اند  
 ایشان را از این خبر و بجز در این داشته و از این ما جمل فی بعضی بیک خطا ضد صواب است فی الصراح خطا و ما راست نقص ثواب و مقصود و محدود و آمده خطا  
 یعنی گناه یا آنچه بجهت باشد از گناه گذارنی القاموس و خطا کبر خا و سکون طایفه من یعنی گناه است و بعضی گفته اند خطا گویند و قبی که بتدکند و اخطا و قبی که تعد کند و خطا  
 کسی است که قصد صواب دارد و در غیر صواب افتد و غلطی کسی که قصد کند چیزی را که نمی باید کرد و می گویند مرکبی را که می خواهد چیزی را بگذارد و در آن چیز افتد و غلط  
 کرد و این معنی متقابل معنی آید چنانکه خواست که بر اندازد بشکار ناگاه بر آدمی خورد و دو گشت او را بخطا یا قصد مضطرب داشت نگاهاب در حلق فرو رفت و مراد در حدیث  
 این معنی است و سیئان ضد خطا به معنی فراموشی و سهو و منبغی سیئان است سهو کرد و در کاری یعنی سیئان کرد از روی و غفلت شد از آن و در فت دل و بجا  
 دیگر و مراد به تجا و از خطا و سیئان است که اثم نیست در وی و بزه کاری نمی شود بدان نه عدم مواخذة مطلقا زیرا که در قیل خطا ثابت است دیت و گفتار است و در  
 افطار بخطا واجب است قضاء صوم و در سیئان که واجب نیست قضا بجهت آنکه از جانب صاحب حق است چنانکه در حدیث آمده است که تمام کن صوم خود را زیرا که بخور نماند  
 و نه نوش نماند است ترا که خدا و در سیئان و سهو نماز واجب می کرد و سجده و در اطلاق مال مردم سهو واجب می کرد و ضمان و بر اگر چه نیز مرتب می شود احکام  
 چنانکه در اگر چه بر ملاک نفس یا مال و تفصیل آن در علم فقه است و با وجود آن اثم مرتفع است و مراد به تجا و از این است و یحیی بعضی بفتح موحده و سکون و از  
 بن یحیی بن ابی عمیر بن حکیم بن معاویه بن حیدر بفتح حاء و حمله و سکون ثمانیه و دال حمله باقی قیصری است روایت کرده است از وی ثوری و ابن مبارک  
 و معمر و خراشان و تخریج کرد و در بخاری و مسلم از وی در صحیح خود اما اصحاب سنن اربعة از وی روایت دارند و با همه در وی اختلاف بگونه نیست و الله اعلم الله مع  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی قوله لئالی روایت کرده است که وی بشیبه آنحضرت را که می گفت و تفسیر قول خدای تعالی  
 که فرمود است کنتم خیر امتة اخرجت للناس بودید شما بهترین امتی که بیرون آورده شده برای مردم و مراد بامت تمام امت اند از خاص و عوام که هر  
 یکی را مرتب و فضیلتی مرام سابقه در حسن اعتقاد و ثبات قدم در ایمان و فرید محبت به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم و عدم ارتداد و خروج  
 از ربه اسلام و مانند آن ثابت است و بعضی گفته اند که مخصوص بعلماء و شهدا و صالحین است و مراد خیریت تمامه کمال مخصوصه است  
 و بعضی گفته اند که مراد مهاجران اند و وجه تخصیص ظاهر نیست و حق آن است که عام است قال انتم فاقون سبعین امتة  
 انتم خیرها و اگر مهاجری الله گفت شما تمام می کنید هم قدا و امت را که شما بهترین آنها و بزرگ ترین آنها هستید  
 و مراد بعد و سبعین تخمیر است نه تحدید این عدد و باین معنی بسیار می آید و از آنکه می و ابن ماجه و الدارمی  
 و قال الزمذنی هذا جده یس کفت اصحاب و شاید که اکثر اثم سابقه و جمهور و مشاییر آنها بالغ اند باین عدد و مراد بامت تمام  
 ختم است یعنی چنانکه پیغمبر شما خاتم انبیاء و سید رسل است شما نیز خاتم امم و اکرم و اتم ایشانند ختم کتاب باین حدیث که مشتمل بر  
 و اتم نام و تثبیس و تکمیل است از حسن ختم است و حدیث سابق که ان الله تجا و عن امی الخطاء و اللیسینان نیز من باب  
 است برای اعتذار از آنچه واقع شده باشد از خطا و سهو و سیئان قال مولف الکتاب شکر الله سبحانه و انعم  
 علیه نعمه و وقع الفراع من جمیع الاعطاء و منتهی النبویه صلی الله علیه و آله و سلم



[illegible]

غلط نامہ جلد چھارم شیخ عبدالحق دہلوی ۳۷۷													
صفحہ سطر غلط صحیح			صفحہ سطر غلط صحیح			صفحہ سطر غلط صحیح			صفحہ سطر غلط صحیح				
۲	۱۰	ب	۴	۵	دراپد	ایضاً	۳۵	فلم غلمان	غلمان فلم طہیم	ایضاً	۲۷	مکونی	مکونی
۳	۴	رموصوف	رموصوف	ایضاً	دورخیاں	دورخیاں	۵	رامی	رامی	ایضاً	۲۹	اخلاصاً	اخلاصاً
ایضاً	۹	پنجین	جین	ایضاً	۱۱	ورسایل	ایضاً	۷	السام علیک	السام علیک	ایضاً	۳۰	مختار
ایضاً	۱۱	ہاجنیا	ہاجنیا	ایضاً	۲۰	عیل	ایضاً	یعنی	بمعنی	۴	۲	فٹنڈٹ	فٹنڈٹ
ایضاً	۱۴	برقظہر	برقظہر	ایضاً	۲۲	وینصح	وینصح	۱۴	السام علیک	السام علیک	ایضاً	۳	ابا



صفحہ	سطر	خط	صفحہ	سطر	خط	صفحہ	سطر	خط	صفحہ	سطر	خط	صفحہ	سطر	خط	صفحہ	سطر	خط	
ایضاً	۱۹	قادیان	۹۹	۶	مراوہو	۱۲۰	۲	طیرانی	۱۲۱	۹	دشیر رسید	۱۲۲	۱۴	عروس	۱۲۳	۱۱	کرمی	
۶۹	۲۴	شخصاء	۱۰۰	۱	خذر	ایضاً	۱۳	علہما	ایضاً	۲۰	منہ	ایضاً	۲۸	لہا	ایضاً	۳۲	کرمی	
۷۰	۲۵	کرمی	ایضاً	۳۰	سبئی	ایضاً	۲۰	سبئی	ایضاً	۲۸	لہا	ایضاً	۳۲	کرمی	ایضاً	۳۲	کرمی	
ایضاً	۲۷	مخجج	۱۰۱	۸	رابع	ایضاً	۲۸	لہا	ایضاً	۳۵	مرصبا	ایضاً	۳۷	مربصا	ایضاً	۳۷	مربصا	
۷۱	۲۸	بایید	ایضاً	۱۴	بعل	ایضاً	۳۵	مرصبا	ایضاً	۳۷	مربصا	ایضاً	۳۷	مربصا	ایضاً	۳۷	مربصا	
ایضاً	۸	در آوند	ایضاً	۳۰	لنا طرہ	ایضاً	۱۲۱	۹	دشیر رسید	۱۲۲	۱۴	عروس	۱۲۳	۱۱	کرمی	۱۲۴	۱۵	کرمی
ایضاً	۳۴	خیز	۱۰۲	۱۰	لناخت	ایضاً	۱۴	عروس	ایضاً	۲۴	یر	ایضاً	۲۴	یر	ایضاً	۲۴	یر	
۷۲	۳۵	عاسی	ایضاً	۱۶	کر	ایضاً	۲۴	یر	ایضاً	۲۴	یر	ایضاً	۲۴	یر	ایضاً	۲۴	یر	
ایضاً	۱۳	مسلمان	۱۰۳	۱۲	وخل	ایضاً	۱۲۴	۱۹	اتفاق	ایضاً	۱۹	اتفاق	ایضاً	۱۹	اتفاق	ایضاً	۱۹	اتفاق
ایضاً	۱۶	لاحد	ایضاً	۳۲	پرسند	ایضاً	۱۲۵	۲	نسواي	ایضاً	۲	نسواي	ایضاً	۲	نسواي	ایضاً	۲	نسواي
ایضاً	۳۵	محبت	۱۰۴	۱	ایشان	ایضاً	۱۵	خاص	ایضاً	۱۵	خاص	ایضاً	۱۵	خاص	ایضاً	۱۵	خاص	
۷۳	۳۶	فیبغضہ	ایضاً	۲۳	میکند	ایضاً	۱۲۶	۲۰	الجنہ	ایضاً	۲۰	الجنہ	ایضاً	۲۰	الجنہ	ایضاً	۲۰	الجنہ
ایضاً	۳۱	کشف	۱۰۵	۸	کسان	ایضاً	۱۲۷	۱۶	کو	ایضاً	۱۶	کو	ایضاً	۱۶	کو	ایضاً	۱۶	کو
۷۴	۳۲	کندہ	ایضاً	۱۱	جھاسپ	ایضاً	۱۲۸	۱۷	کھ	ایضاً	۱۷	کھ	ایضاً	۱۷	کھ	ایضاً	۱۷	کھ
۷۵	۳۳	کاتب	ایضاً	۱۴	کرنیکند	ایضاً	۱۲۹	۱۸	کودکان	ایضاً	۱۸	کودکان	ایضاً	۱۸	کودکان	ایضاً	۱۸	کودکان
ایضاً	۳۴	من	ایضاً	۲۱	والاو	ایضاً	۱۳۰	۱۹	مر	ایضاً	۱۹	مر	ایضاً	۱۹	مر	ایضاً	۱۹	مر
۷۶	۳۵	وطا	ایضاً	۳۴	یعنی	ایضاً	۱۳۱	۲۰	بر	ایضاً	۲۰	بر	ایضاً	۲۰	بر	ایضاً	۲۰	بر
۷۸	۳۶	دکلی	۱۰۶	۹	خلیف	ایضاً	۱۳۲	۲۱	زنان کرہ	ایضاً	۲۱	زنان کرہ	ایضاً	۲۱	زنان کرہ	ایضاً	۲۱	زنان کرہ
۸۲	۳۷	الکرتی	ایضاً	۱۱	تسبط	ایضاً	۱۳۳	۲۲	تسلس	ایضاً	۲۲	تسلس	ایضاً	۲۲	تسلس	ایضاً	۲۲	تسلس
ایضاً	۳۸	وقد	۱۰۷	۱۰	نہادہ	ایضاً	۱۳۴	۲۳	بدو	ایضاً	۲۳	بدو	ایضاً	۲۳	بدو	ایضاً	۲۳	بدو
۸۳	۳۹	زنی	ایضاً	۱۲	نعل	ایضاً	۱۳۵	۲۴	افضلک	ایضاً	۲۴	افضلک	ایضاً	۲۴	افضلک	ایضاً	۲۴	افضلک
ایضاً	۲۸	مصلح	ایضاً	۱۶	اغبط	ایضاً	۱۳۶	۲۵	اشعری	ایضاً	۲۵	اشعری	ایضاً	۲۵	اشعری	ایضاً	۲۵	اشعری
ایضاً	۳۳	الہیشم	ایضاً	۲۹	واظلا	ایضاً	۱۳۷	۲۶	اصاب	ایضاً	۲۶	اصاب	ایضاً	۲۶	اصاب	ایضاً	۲۶	اصاب
۸۵	۳۴	کہ چہاید	ایضاً	۳۲	کرسنام	ایضاً	۱۳۸	۲۷	ہاویچا	ایضاً	۲۷	ہاویچا	ایضاً	۲۷	ہاویچا	ایضاً	۲۷	ہاویچا
ایضاً	۲۰	حالتی	۱۰۸	۱۱	شیعہ	ایضاً	۱۳۹	۲۸	بایں	ایضاً	۲۸	بایں	ایضاً	۲۸	بایں	ایضاً	۲۸	بایں
۸۶	۳۵	فی السنہ	ایضاً	۱۹	برج	ایضاً	۱۴۰	۲۹	اموال	ایضاً	۲۹	اموال	ایضاً	۲۹	اموال	ایضاً	۲۹	اموال
۸۷	۳۶	بودن	ایضاً	۲۱	معر	ایضاً	۱۴۱	۳۰	جال	ایضاً	۳۰	جال	ایضاً	۳۰	جال	ایضاً	۳۰	جال
۸۸	۳۷	بجہ	۱۰۹	۱۲	تیشہزک	ایضاً	۱۴۲	۳۱	کرمی	ایضاً	۳۱	کرمی	ایضاً	۳۱	کرمی	ایضاً	۳۱	کرمی
۹۰	۳۸	اورا	ایضاً	۱۰	ہوودہ	ایضاً	۱۴۳	۳۲	بشارت	ایضاً	۳۲	بشارت	ایضاً	۳۲	بشارت	ایضاً	۳۲	بشارت
۹۲	۳۹	یولس	۱۱۰	۱۳	زیر حال	ایضاً	۱۴۴	۳۳	ندر	ایضاً	۳۳	ندر	ایضاً	۳۳	ندر	ایضاً	۳۳	ندر
ایضاً	۱۴	آود	ایضاً	۲۱	ماغی	ایضاً	۱۴۵	۳۴	فعدھا	ایضاً	۳۴	فعدھا	ایضاً	۳۴	فعدھا	ایضاً	۳۴	فعدھا
۹۳	۱۵	آیت	۱۱۱	۱۴	بردی	ایضاً	۱۴۶	۳۵	زمان	ایضاً	۳۵	زمان	ایضاً	۳۵	زمان	ایضاً	۳۵	زمان
ایضاً	۲۱	عندی	ایضاً	۲۲	نیمہ	ایضاً	۱۴۷	۳۶	زہی	ایضاً	۳۶	زہی	ایضاً	۳۶	زہی	ایضاً	۳۶	زہی
۹۵	۱۶	نشود	۱۱۲	۱۵	تقلید	ایضاً	۱۴۸	۳۷	مکر	ایضاً	۳۷	مکر	ایضاً	۳۷	مکر	ایضاً	۳۷	مکر
ایضاً	۳	تاشاخ	ایضاً	۱۱	یشق	ایضاً	۱۴۹	۳۸	ماخذ	ایضاً	۳۸	ماخذ	ایضاً	۳۸	ماخذ	ایضاً	۳۸	ماخذ
ایضاً	۱۸	بخط	ایضاً	۳۴	سقمہ	ایضاً	۱۵۰	۳۹	اموات	ایضاً	۳۹	اموات	ایضاً	۳۹	اموات	ایضاً	۳۹	اموات
۹۷	۱۹	ست	۱۱۳	۱۶	سی	ایضاً	۱۵۱	۴۰	حفا لہ	ایضاً	۴۰	حفا لہ	ایضاً	۴۰	حفا لہ	ایضاً	۴۰	حفا لہ
۹۸	۲۰	بجہ	۱۱۴	۱۷	کیت	ایضاً	۱۵۲	۴۱	حفا لہ	ایضاً	۴۱	حفا لہ	ایضاً	۴۱	حفا لہ	ایضاً	۴۱	حفا لہ
ایضاً	۱۷	صدیق	ایضاً	۳۰	حبیب	ایضاً	۱۵۳	۴۲	حفا لہ	ایضاً	۴۲	حفا لہ	ایضاً	۴۲	حفا لہ	ایضاً	۴۲	حفا لہ









